قال الله تبارك وتعالى وأتوا البيوت من أبوابها

الحمد لله الذي جعل ... والصلوة والسلام على ... [illegible]

حديث مدينة العلم وهو المجلد الخامس من المنهج الثاني

من كتاب عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار

الذي هو من مشاهير مصنفات حجة الاسلام كهف الانام ... [illegible] عين الحضار ... الفاضل الواصل من العلوم الى ذروة تقصر عنها
العقول ... [illegible] لا ترقى بوصفها الالسن ... الاقلام الشاهد بطول باعه نحارير العلماء الاعلام المفتخر بسلوكه
عصابة الكملاء ... بسبقه افراد الدهر بالاطباق والاتفاق الذي ... [illegible] اصحاب الشقاق فضلا عن ارباب
الوفاق الباذل نفسه في مرضاة الاله المجاهد حق ... في سبيل الله الحامي عن حقائق الشرع والدين الذاب عن
حرمات الحق واليقين ... الملة البيضاء ... [illegible] الازهر ... قواعد الشريعة الغراء ... [illegible]
اصول النصب والعدوان بشوارق حججه البالغة ... الزيغ والشنآن بوارق براهينه الدامغة ... الشبهات
بتحقيقاته الجمة الناصعة ... الترهات بتدقيقاته الدثرة الرائقة ... الاباطيل ...
بواتره الباتكة ... جنود الاضاليل بسطعات شواجره ... المعاندين ...
المسنونة المحددة ... [illegible] المسماة آية الله في العالمين وحجته على الجاحدين

المجدد لشريعة سيد المرسلين ... جناب مولانا السيد حامد حسين

اجزل الله ... [illegible]

وقد استتب بعون الله المتفضل ... [illegible]

في المطبعة المسماة ... سنة سبع عشرة وثلثمائة بعد الالف من الهجرة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل النبی مدینة العلم وعلیاً بابها ثم ابان بهدایتهما والهمهما
طریقة الشریعة وصوابها ومیّز بهم عن العلوم قشورها ولبابها وزیّل بهم منها ماءها
وسرابها ونضا بهم عن وجوه حقائق الاسرار نقابها وکشف بایضاحهم عن رموز دقائق
الآثار حجابها فهم حفظة احکام الدین من کل فتق نابها واولی من رأی ثلمة الشرع المبین فرتقها
ورأبها وصلی الله علی محمد المختار المسدد من الشرعة الغراء اصلها ونصابها وآله الاطهار
الحافظین من الملة البیضاء سنتها وکتابها صلوة یحمد الاولون والآخرون مآلها ومآبها وتمّها
المصلّون والسابقون متابها ومثابها وبعد فیقول العبد القاصر حامد حسین
بن العلامة السید محمد قلی [illegible] له فی الدنیا والآخرة واماط معائبه الباطنة و
الظاهرة هذا هو المجلد الخامس من المنهج الثانی من کتاب عبقات الانوار فی امامة
الائمة الاطهار اتیت فیه علی کلام عبد العزیز بن ولی الله الدهلوی صاحب التحفة فی
جواب حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها وقد جعله الحدیث الخامس من الاحادیث الدالة علی
امامة علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] عنه بما یحیر الافهام ولا یرتضیه احد
ممن شمّ رائحة الاسلام والله ملک التوفیق والانعام فی المبدء والختام قال
الفاضل النحریر حدیث پنجم روایت جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال انا مدینة العلم وعلی بابها واین خبر نیز مطعون است قال یحیی بن معین لا اصل

له وقال البخاري انه منكر وليس له وجه صحيح وقال الترمذي انه منكر غريب وذكره ابن الجوزي
في الموضوعات وقال الشيخ تقي الدين بن دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوه وقال الشيخ محيي الدين
النواوي والحافظ شمس الدين الذهبي والشيخ شمس الدين الجزري انه موضوع پس تمسک باین احادیث
موضوعه که اهل سنت آنرا از دائره تمسک واحتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریح است بر دانشمندی
علمای شیعه واین بدان ماند که شخصی معروف پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری بر طرف کرده وتقصیرات او را دیده
خیانت او را معلوم نموده از خانه خود بر آورده منادی در شهر گردانیده که فلان نوکر را با من سروکاری نیست من ذمه دار او
نیستم وعهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مراتب را دانسته با آن نوکر معامله دین نموده وزر معامله از آن شخص
درخواستن آغاز نهاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود وهذا مفید مدعاهم نیست زیراکه اگر شخصی باب
مدینة العلم شد چه لازمست که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر غایة ما فی الباب آنکه یک شرط از شرائط امامت در وی
بوجه اتم متحقق گشت واز وجدان یک شرط وجود مشروط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط بازیاده ازان شرط در دیگران هم بروایات
اهلسنت ثابت شده باشد مثل ما صب الله شيئا في صدري الا وقد صببته في صدر ابي بكر ومثل
لو كان بعدي نبي لكان عمر اگر روایات اهلسنت را اعتباری است در هرجا اعتبار باید کرد والا قصد الزام ایشان
نباید نمود که بیک روایت الزام نجویند **اقول مستعينا بلطف الخبير البصير** از غرائب بوقلمون
روزگار وعجائب گوناگون اعصار اینست که با وصف آنکه جناب شاه صاحب بزعم اتباع خود حاوی العلوم ورئیس القروم ومسند المحدثین
وامام المحققین وقت خویش اند وعوام وخواص سنیه را بافادات حضرت ایشان کمال نازش وافتخار وریاست ایشان بر تحقیقات
در فن شریف حدیث در غایت اشتهار است بمزید انصاف باتصاف وکمال بعد ومجانبت از اعتساف ومنتهای حرص بر ولای اولیا وافضای
حسن صفا واذعان فضائل جلیله ومناقب علیه امام البریه علیه آلاف السلام والتحیه را که بسبب نهایت تواتر وشهرت معاندین ومتعصبین
هم انکار آن نتوانند ساخت بزعم فاسد خود باطل وانموده لتوهین وتهجین آن بابن خلاف رجال بحر آفات غریبه وهفوات عجیبه آلوده اند
تا آنکه درینجا بابطال ورد حدیث انا مدينة العلم وعلي بابها باب جرح وقدح بر خود کشاده داد کمال جرأت وجسارت
حالت خبیث خسارت داده بکلمات لشیعه مستهجنه وتفوهات بارده ممتهنه تشنیع وتفظیع آن آغاز نهاده بتقریرات فاسده
وتحریرات کاسده در ازالهٔ تحقیر استدلال اهل حق نخریر آن افتاده حالانکه بر ادنی ممارس فن احادیث آثار واضح وآشکار است که این
حدیث شریف از جلائل فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام میباشد وبسبب نهایت شهرت کمتر کتابی از کتب مناقب آنجناب است که
در آن مذکور نیست بسیاری از محدثین مختبرین وائمه ... ومهرة المعرفة والعلم زین آن آغاز اند وزگردیده وجمعی از ناقدین حذاق

بحسین و جماعاتی از جهابذهٔ سباق ... [illegible] گرویده و شطری از افاخم اعلام از ایشان و جزم ذکر نموده و برخی از اعاظم
فخام از اشتهار موصوف فرموده ... ثمانین و جاحدین بسته وابواب عدول و انحراف و نکول و انصراف جاحدین
ماثلین بسته اند و قبل از آنکه بتحقیق ... ادله مکمله صحت استدلال و احتجاج اهل حق با این حدیث بعرض بیان آرم و همت
بتشیید و تعییر و تخجیل و تشویر مخاطب ... بر برگمارم تحریر و تحبیر بعض فوائد مهجة العوائد تثبیت و تبصیر ناظر نحریر مینمایم
و برقم و تسطیر آن خبرت و بصیرت ممعن خبیر بعون الملک القدیر می افزایم **فائده اولی** در ذکر صحابه عظام نزد سنیه اعلام
که این حدیث شریف جناب اشرف الانام علیه و آله آلاف التحیة و السلام را روایت کرده اند پس از انجمله هستند خود جناب
امیر المؤمنین علیه السلام که این حدیث شریف را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده اند و حدیث
آنجناب را سوید بن سعید و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ترمذی و ابوبکر باغندی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان
حربی و ابو عبدالله الحاکم و ابن مردویه و ابونعیم و ابن بشران و ابن المغازلی و احمد بن محمد عاصمی و مجد الدین بن الاثیر
و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی و محب الدین طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی
و ابن حجر مکی و علی متقی و ابراهیم وصابی و شیخ بن عبدالله العیدروس و احمد مکی بشنجانی قادری و عبدالحق دهلوی
ابراهیم کردی و میرزا محمد بدخشانی و شیخ صبان مصری و عبدالقادر عجیلی و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله
لکهنوی و حسن علی محدث لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند و از انجمله جناب امام
حسن علیه السلام هستند و حدیث آنجناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی نقلا عن ابی سعید البختری آورده **و از انجمله** جناب
حسین علیه السلام هستند و حدیث آنجناب را ابن مردویه و ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن
ابراهیم بلخی آورده **و از انجمله** عبدالله بن عباس هستند و حدیث شان را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و ابو العباس اصم و ابو جعفر
قنطری و ابن جریر طبری و ابو القاسم طبرانی و ابو الشیخ اصبهانی و حاکم نیسابوری و ابن مردویه و ابوبکر بیهقی و خطیب
بغدادی و ابن عبدالبر قرطبی و ابن المغازلی و ابو علی بیهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و عز الدین ابن الاثیر الجزری و محمد بن
یوسف کنجی و صدر الدین حموی و ابو الحجاج مزی و جمال الدین زرندی و صلاح الدین علائی و مجد الدین فیروزآبادی
شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و علی متقی و ابراهیم وصابی و جمال الدین
شیرازی و عبدالرؤف مناوی و علی عزیزی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و شاه ولی الله دهلوی و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پا[illegible]
و ولی الله لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان [illegible] بلخی روایت و اثبات آن کرده اند **و از انجمله** بسند جابر بن عبدالله انصاری و حدیث
شان را عبدالرزاق صنعانی و ابوبکر بزار و [illegible] ابو [illegible] منطوشانی و ابن السقا و حاکم نیسابوری و ابو الحسن العطار [illegible]

و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و شهردار دیلمی و ابن عساکر و ابو عبد الله گنجی و علی همدانی و شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و عبد الوهاب بخاری و ابن حجر مکی و علی متقی و عیدروس یمنی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرؤف مناوی و علی عزیزی و ابراهیم کردی و میرزا محمد بدخشانی و شاه ولی الله دهلوی و فاضل صبان مصری و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و حسن علی محدث لکهنوی روایت و اثبات نموده اند **و از انجمله است** عبد الله بن مسعود و حدیث شانرا سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده اند **و از انجمله است** حذیفة بن الیمان و حدیث شانرا سلیمان بن ابراهیم بلخی نقلا عن ابن المغازلی آورده **و از انجمله است** عبد الله بن عمر که حدیثش ابو القسم طبرانی و حاکم نیسابوری و ابن حجر مکی و عیدروس یمنی و میرزا محمد بدخشانی و فاضل صبان مصری و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده اند **و از انجمله است** انس بن مالک و حدیثش را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده اند **و از انجمله است** عمرو بن العاص که حدیثش را ابو المؤید اخطب خوارزم اثبات نموده **الی غیرهم من الاصحاب کما لا یخفی علی اولی الالباب ممن تتبع شواهد هذا الباب** و چون در عصر اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب اختلافی در تحقیق این حدیث شریف نبود بلکه جمله ایشان **سواء کانوا من الموالین او المعاندین** بر این فضیلت جلیله آن عزیزین اصفاق و اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرندی در کتاب نظم درر السمطین که انشاء الله تعالی در عنوان این حدیث شریف فرموده **فضیلة اخری اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا** و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل کما ستعرف بعون الله تعالی فیما بعد بعد نقل این حدیث شریف بروایت ابن عباس گفته **رواه الزرندی و قال هذه فضیلة اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا انتهی**

و اذا کان هذا الحدیث الوثیق النصاب الطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و ابتهجوا به بلا امتراء و لا ارتیاب و سلکوا فیه طریق الوفاق بلا اختلاف و لا اضطراب و انتهجوا فیه مسلک الاتفاق بلا اختلاج و لا اختلاب فکیف یسوغ الطعن فیه ممن ینتسب الیهم کل الانتساب و ینتصب للذب عنهم غایة الانتصاب هل هذا الا صنیع اهل الخدع و الخلاب و دأب ذوی الزیغ و الانقلاب و الله العاصم عن الوقوع فی مهاوی التبار و التباب و هو الواقی عن الانخداع بخدع اهل الباطل و الکذاب

فائده ثانیه در بیان تابعین بالاحسان نزد آن حضرات عالیشان که روایت این حدیث شریف سید الانس و الجان علیه و آله الآف السلام من الملک المنان نموده اند **اول ایشان** امام همام المعروف بزین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن

علی بن ابیطالب علیهم السلام میباشند و تعدید آنحضرت در تابعین نظر بنا بر اصطلاح اهلسنت است کما لا یخفی علی اولی
الاحلام و روایت کردن آنجناب را ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی آورده اند **دوم** جناب
امام باقر علوم الاولین و الاخرین محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و ذکر آنجناب نیز در زمره تابعین بنا بر اصطلاح سنیه است
کما اشرنا الیه آنفا و روایت آنجناب را نیز ابن شیران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند **سوم**
اصبغ بن نباته الحنظلی الکوفی و روایت کردنش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی ذکر کرده **چهارم** جریر ضبی و روایت کردنش
را ابوبکر باغندی و ابن المظفر البغدادی و ابن المغازلی مذکور داشته اند **پنجم** حارث بن عبدالله الهمدانی الکوفی و روایتش را عباد بن
یعقوب رواجنی و خطیب بغدادی و محمد بن یوسف کنجی اثبات کرده اند **ششم** سعد بن طریف الحنظلی الکوفی و روایتش را ابن [illegible]
[illegible]زلی و جلال الدین سیوطی آورده اند **هفتم** سعید بن جبیر الاسدی الکوفی و روایت کردنش از تصریح سلیمان ابراهیم بلخی نقلا عن
نحوی واضحست **هشتم** سلمه بن کهیل الحضرمی الکوفی و روایت او را سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل [illegible] ابن الجوزی [illegible]
نهم سلیمان بن مهران الاسدی الکوفی المعروف بالاعمش روایت رواجنی [illegible]
و ابن جریر طبری و حاکم و طبرانی و ابوبکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن [illegible] [illegible]
الجزری و ابوعبدالله الکنجی و صدر الدین حموینی و [illegible] ابن ملا [illegible] جزری و جلال الدین
سیوطی و غیر ایشان نقل کرده اند **دهم** عاصم بن ضمرة السلولی الکوفی [illegible] عباد بن یعقوب
الرواجنی و خطیب بغدادی و ابوعبدالله الکنجی ثابت و متحقق [illegible] **یازدهم** عبدالله بن عثمان بن
خثیم القاری المکی و روایتش را عبدالرزاق [illegible] و قفال شاشی و ابن السقاء و حاکم [illegible]
العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابومحمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر و ابوعبدالله کنجی [illegible]
نموده اند **دوازدهم** عبدالرحمان بن عثمان و یقال [illegible] التیمی المدنی و روایت کردن او [illegible] حضرات ذکر کرده
سیزدهم عبدالله بن عسیله المرادی ابوعبدالله الصنابحی و روایتش از تصریح سوید بن سعید حدثانی [illegible] احمد بن حنبل و سبط
ابن الجوزی ظاهر و باهر است **چهاردهم** مجاهد بن جبر ابوالحجاج المخزومی المکی و روایت کردنش را [illegible] روایت
اعمش را ذکر کرده اند واضح و لائحست **فهذه عصابة** من التابعین الاعلام ؛ المعروفین
عندهم بالقدم الثابت فی الاسلام ؛ قد رووا هذا الحدیث الداری [illegible] الظلام ؛ فثبت
صدوره من مشکوة النبوة علی صاحبها و آله الاف السلام ؛ و طاحت هفوات [illegible]
الطغام ؛ و باحت سقطات [illegible] الاغنام ؛ و انزاحت نزغات المنکرین اللئام ؛

والحمد لله الملك المنعام. **فائدهٔ ثالثه** در ذکر اکابر محدثین حفاظ واجلهٔ مسندین ایقاظ ومشاهیر محققین جلیل الفخار ونحاریر منقدین عظیم الاقتدار واعاظم علمای والامرتبت وافاخم کملای عالی منزلت واماثل نبهای سنیی الشان وافاضل نبلای رفیعی المکان حضرات اهل سنت که بروایت واخراج واثبات وادراج وذکر واشاعت ونشر واذاعت وتحقیق وتسدید وتثبیت وتشیید وتأیید وتقریر [illegible] تا کیها بحدیث شریف اشتغال فرموده قصب السبق از دیگران درین مضمار مضمار الابتدار ربوده اند

مائه ثالثه

پس از جملهٔ ایشانست ابوبکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی وابو زکریا یحیی بن معین المری - وابو محمد سوید بن سعید الهروی الحدثانی الانباری - واحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی - وداود بن یعقوب الرواجنی الاسدی - وابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی - وابو علی

مائه رابعه

الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی - وابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق المعروف بالبزار - وابو جعفر محمد بن جریر الطبری وابو بکر محمد بن [illegible] بن الحارث الباغندی الواسطی البغدادی - وابو [illegible] - وابو [illegible] القدری البغدادی - وابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سلم التمیمی البغدادی [illegible] وابو بکر محمد بن [illegible] المعروف القفال - وابو محمد [illegible] الاصبهانی [illegible] وابو محمد [illegible] بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی - وابو [illegible] - [illegible] بن عیسی البغدادی - وابو حفص عمر بن احمد بن عثمان المعروف بابن شاهین البغدادی - وابو [illegible] علی [illegible] بن شاذان [illegible] بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحربی - وابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان [illegible] بن بطة العکبری

مائه خامسه

بابن بطة - وابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد الضبی النیسابوری المعروف بالحاکم - وابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی - وابو الحسن احمد بن مظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی [illegible] - وابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی - وابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی - وابو طالب محمد بن احمد بن سهل النحوی المعروف بابن بشران - وابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی - وابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی - وابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الغندجانی - وابو الحسن علی بن محمد بن

مائه سادسه

الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی - وابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی - وابو علی اسماعیل بن احمد بن الحسین البیهقی - وابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی - واحمد بن محمد بن علی العاصمی وشهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی - وعبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی - وابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق المعروف باخطب خوارزم - وابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن الحسین الدمشقی المعروف بابن عساکر - وابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ - وابو السعادات مبارک بن محمد

بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر۔ وابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر
ومحیی الدین محمد بن علی بن محمد بن عربی الطائی الاندلسی۔ ومحب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار
وکمال الدین ابو سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی الشافعی۔ وشمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن
الجوزی۔ وابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی۔ وعز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی۔ وابو زکریا
یحیی بن شرف بن مری النووی۔ ومحب الدین احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی۔ وسعید الدین محمد بن احمد
الفرغانی۔ واحمد بن منصور الکازرونی۔ وحسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الغوری۔ وسید محمد بن سید محمود الکرمانی۔ وابو المجامع مائۃ ثامنہ
ابراہیم بن محمد بن المؤید بن عبد اللہ بن علی بن محمد بن حمویہ الجوینی۔ ونظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشہور علی
السنتہم بنظام اولیا۔ وجمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی۔ ومحمد بن یوسف الزرندی۔ وصلاح الدین
ابو سعید خلیل بن کیکلدی العلائی الدمشقی الشافعی۔ وعلی بن شہاب الدین الہمدانی۔ ونور الدین جعفر بن سالار البدخشانی
المعروف بامیر ملا۔ وشیخ بدر الدین محمد بن بہادر بن عبد اللہ الزرکشی الشافعی۔ وکمال الدین محمد بن عیسی الدمیری مائۃ تاسعہ
ومحمد بن یعقوب بن محمد بن ابراہیم الشیرازی اللغوی الشہیر بالفیروزآبادی۔ وامام الدین محمد الہروی الایجی الواعظ۔
وشمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری۔ وزین الدین ابو بکر محمد بن محمد بن علی الخوافی۔ وشہاب الدین بن شمس الدین
الزاولی الدولتآبادی۔ وشہاب الدین احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر الکنانی العسقلانی۔
والسید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل۔ ونور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی۔ وعلاء الدین علی
بن محمد بن علی بن محمد البسطامی۔ وشمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاہیجی النوربخشی۔ وشمس الدین ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن مائۃ عاشرہ
بن محمد السخاوی۔ وحسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ۔ وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی۔ ونور الدین علی
بن عبد اللہ السمہودی۔ وفضل اللہ بن روزبہان الخنجی الشیرازی۔ وعز الدین عبد العزیز بن عمر المعروف بابن فہد الہاشمی المکی
وشہاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن محمد بن الحسین القسطلانی المصری الشافعی۔ وجلال الدین محمد بن
اسعد الصدیقی الدوانی۔ وکمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی۔ وغیاث الدین بن ہمام الدین المدعو بخواندامیر
وعبد الوہاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری۔ وشمس الدین محمد بن یوسف الشامی الدمشقی الصالحی۔ وشیخ ابو الحسن
علی بن محمد بن عراق الکنانی۔ واحمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی المکی۔ وعلی بن حسام الدین الشہیر بالمتقی۔ وابراہیم بن عبد اللہ
الوصابی الیمنی الشافعی۔ ومحمد طاہر الفتنی۔ وعباس بن معین الدین الجرجانی الشیرازی الشہیر بمیرزا مخدوم۔ وکمال الدین
بن فخر الدین جہرمی۔ وشیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی۔ وجمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی

والامام الدين محمد الهجروي الايجي الوسطى وشهاب الدين
وشهاب الدين احمد بن محمد القسطلاني وجلال الدين محمد علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري - ومحمد عبد الرؤف بن تاج العارفين
واحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي وعطاء الله بن فهد العباس احمد بن محمد المقري الاندلسي - وشيخ احمد بن فضل بن محمد باكثير المكي
محمد القاري وعبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي - وعبد الحق بن سيف الدين البخاري الدهلوي - وسيد محمد بن سيد جلال الدين
ماه عالم بخاري وعبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الچشتي وتاج الدين حليم الچشتي العثماني - وعبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الچشتي - وشيخ بن
عبد الرسول البرزنجي ومحمد معين بن محمد امين السندي ومحمد بن اسماعيل بن محمد بن علي بن محمد بن احمد الكبير وعلي بن احمد بن محمد بن ابراهيم العزيزي -
ورشيد الدين خان الدهلوي وسلامة الله البدايوني وحسن العجيمي الشافعي - وتاج الدين الحنبلي النقشبندي - وابراهيم بن حسن الكردي الكوراني
الحديث الشريف بعد ذلك بالكذب والوضع - ومحمد بن عبد الباقي بن يوسف الازهري الزرقاني المالكي - وسالم بن عبد الله
اذكال الحية المخزية ورجعه شغف الباطل عرد البرزنجي الكردي نزيل طيبة - ومولانا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشاني - ومحمد صدر عالم
ضوء الصدق فوقف خاسئا على اعقابه وحده - بن محمد امين السندي - وشيخ محمد بن سالم بن احمد الشافعي المصري الشهير بالحفني
وهي لا عطا في سكرته وتشوقه - واقام لهم ترم الشك محمد بن علي الصبان المصري وشيخ سليمان جمل - وقمر الدين حسيني اورنگ آبادي
معاقد يقلبه - ولا قدحت قادحة النصب والبغض في نشافعي - ومحمد مبين بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعيد بن
تلج الصدق برد يقينه - مربوط الفؤاد بتثبيته - العزيز بن ولي الله الدهلوي خود مخاطب - وشيخ جواد ساباط بن ابراهيم
بفوح اريجه فائدہ ثامنہ در ذکر کملای محمد وحسين - ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاني - ومحمد رشيد الدين خان الدهلوي تلميذ رشيد
خود نظم نموده مسلك اذعان وايقان پيموده اند پس از انجمله الملك العرشي المعروف بمرزا حسن علي محدث تلميذ فريد مخاطب - ونور الدين بن اسمعيل
اسحاق بن شرف شاه الطوسي المعروف بالفردوسي ابو المجد مجدود بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعيد بن قطب الدين السهالوي اللكهنوي - وشهاب الدين
وافضل الدين ابراهيم بن علي الشرواني الشهير بالخاقاني وفريد الدين بن ابراهيم بن محمد البلخي القندوزي - وسلامة الله البدايوني - ومولوي حسن زمان
البلخي الرومي المعروف بمولوي روم ومحيي الدين يحيى بن شرف - وعلي بن سليمان الدمنتي البجموي المغربي المالكي الشاذلي - والعاصم عبد الغني
بالسعدي وشمس الدين محمد بن احمد بن جابر الاندلسي الهواري من علماء السنية واعلامهم واساطين مراكبهم وعظامهم في
بن ابراهيم بن بكانس القبطي المصري وعز الدين عبد ثم لا يستريب من وفقه الله لرشده وبصره لقصده وكشف الرين
بن صلاح الامير اليماني الصنعاني - وشهاب الدين الالوسي تكا في التصديق والاذعان بالايمان والايقان بهذا الحديث
الحق بعد وضوح سبيله وقيام دليله - ول عند المهرة الاعيان - المهرة والاساطين العارفين بقوام المسنة
وتفتق ازهاره وسطوع انتشاره وتبلج ان الزيغ والعدوان - والتهجم على مغاوي البغي والشنآن -
ما

پس از انجمله است ابو زکریا یحیی بن معین المری که تصریح صریح بصحت این و ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی الشافعی و ابو عبد الله محمد
بن جریر الطبری که باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمة حکم بصحت نموده و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری الشافعی
محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که باهتمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت ساخته و العوزی و نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المعروف
طلحة القرشی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی و اصفا ایاه بتصحیح و شهاب الدین الهمدانی و کمال الدین محمد بن عیسی ...
ابن تصریح تمام از از جمله احادیث بالجمله صحت و معتقد اشمرده و از انجمله است ابن الدولتابادی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل
الجزری که بطرق این حدیث را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله حسنات ... شمس الدین ... بن محمد بن علی بن احمد البسطامی و شمس الدین محمد بن
محمد بن یوسف الکنجی که این حدیث شریف را در کفایة الطالب روایت نموده و در جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی و کمال الدین
از کتب ائمه و حفاظ و از انجمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی که بجب نقل المدعو بحوا اند امید و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی
است او ابن حجر مکی در صحیح بنیاد نموده که قول حافظ علای موافقت شده حسب التنوید و ملا علی بن سلطان محمد القاری و العیا بن عبد الرحیم
است شمس الدین محمد بن محمد الجزری که در اسنی المطالب حکم حاکم بصحت ... بن سلیمان الکردی البغدادی ... بن عبد الرحیم
کتاب تصریح نموده که احادیث این کتاب از متواترات و صحاح و ... بن محب الله لکهنوی ...
عبد الرحمان السخاوی که در مقاصد حسنه بعد نقل بیان علامه علائی که آنرا شاید بعد ذلک من تمکنت ... قب ...
و از انجمله است علامه جلال الدین السیوطی که در جمع الجوامع جزم ... و لا منشعبة مصارف العسف و ...
فضل بن روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصریح ... اسیر ایمان و لفصاحیه ... رهین ...
حسام الدین الشهیر بالمتقی که در کنز العمال کلام سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف ... لا نکول بقول ان هذا الحدیث من صحیح
بوده و از جمله صحیح تصریح صریح نموده و از انجمله است میرزا محمد بدخشی که این حدیث شریف را در کتاب ... لضعف و لا تطرق الیه شائبة ...
الزام ایراد آحاد صحیحه نموده بطرق عدیده وارد کرده در مفتاح النجا تصحیح حاکم این حدیث ... و المکذب ایاه کاشح حاسد و الراد علیه
سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا نکیر نقل نموده و از انجمله است علامه محمد ... در اقرار و اسما علمای اعاظم و کبرای اعاظم ...
صحت این حدیث باثبات سانیده و از انجمله است ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول افاده صحت انا مدینة العلم و ما یاتیه من جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
توان نمود و از انجمله است مولوی حسن زمان معاصر که صحت این حدیث شریف و تصحیح جماعات ... این دو جناب ذکر فرموده بحسب تمام این حدیث شریف را بعد نقد
قلبه بنور الیقین و ربط فؤاده بعز ... و لم یفتله فاثبت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و احمد بن محمد بن
و لا اشرب فی قلبه حب التزود و لم یزرع التعنت فی صدر المشوف اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الکنجی
تهم بالخبط و العمه و الشماس و لم ینکشف عن الفتاوی ما یکتبه ...

علی قلبه بالاسهاب؛ فهام علی وجهه فی سباسب البوار والتباب؛ وجاب مجاهل الزیغ والجهالة
وقطع مفاوز الخبط والضلالة واوضع وخبّ فی مهامه الردی والعطب؛ واوغل ونصّ فی مصارع
الهلاک والشجب؛ فقد لزم متحسرا تاسوّا للخیبة والشقاء واسلمته الی نفسه خذلانا ایدی القدر
والقضاء **فائده تاسعه** در اثبات شهرت وتواتر این حدیث شریف حسب افادات اکابر محققین واعاظم منقدین سنیه
وبیانش بچند وجه است **اول** آنکه علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بودن این حدیث از فضائل ثابته مشهوره افاده نموده
کما ستعرفه فیما بعد انشاء الله تعالی وعلامه قسطلانی در مقدمه ارشاد الساری تصریح فرموده که حدیث مشهور
نزد علمای درایت ملحق بمتواتر است **دوم** آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در لمعات کما ستسمع انشاء الله تعالی در لمعات
شرح مشکوة بتصریح بمشهور بودن حدیث مدینة العلم نموده **سوم** آنکه نیز عبدالحق دهلوی در شرح فارسی مشکوة این حدیث
را مشهور گفته کما ستعلم انشاء الله تعالی **چهارم** آنکه علامه محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی الصنعانی در روضه ندیه
کما ستعرف انشاء الله تعالی این حدیث شریف را بشهرت وصف نموده **پنجم** آنکه خود مخاطب در جواب سوال سائل
کما ستدری انشاء الله تعالی اعتراف بشهرت این حدیث شریف فرموده **ششم** آنکه مولوی حسن الزمان معاصر
در قول مستحسن کما سیاتی انشاء الله تعالی بتصریح افاده فرموده که این حدیث مشهور است **هفتم** آنکه سابقا در مجلد
حدیث طیر دانستی که ابن حجر مکی در صواعق خبر موضوع مروا ابابکر فلیصل بالناس را بسبب ذکر [illegible] بروایت
هشت صحابه متواتر دانسته والتقادر فائده اولی دانستی که حدیث مدینة العلم را بحمد الله تعالی بروایات اساطین اعلام وارکان
[illegible] سنیه و [illegible] از صحابه روایت کرده اند پس بنابر افاده مجوزیه بالاولی تواترش ثابت خواهد بود **هشتم** آنکه نیز در مجلد
مذکور دانستی که ابن حزم در محلی حکم منع بیع را که از چهار صحابه منقول است نقل متواتر دانسته پس بنابرین بابدیهیت هرچه تمامتر
حدیث مدینة العلم متواتر خواهد بود زیراکه مروی بودن آن از صحابه عشره سابقا دانستی **نهم** آنکه ابن تیمیه در منهاج
حدیث موضوع لو کنت متخذا من [illegible] الارض خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا را بزعم بودن آن از حدیث
ابن مسعود وابی سعید وابن عباس وابن الزبیر که صرف چار نفر میباشند نزد اهل علم بالحدیث متواتر دانسته چنانچه
بعد ذکر خبر مذکور گفته وهذا الحدیث مستفیض بل متواتر عند اهل العلم بالحدیث فانه قد اخرج
فی الصحاح من وجوه متعدده من حدیث ابن مسعود وابی سعید وابن عباس وابن الزبیر پس حدیث مدینة العلم که
مروی بودن آن از جناب امیرالمومنین علیه السلام وامام حسن وامام حسین علیهما السلام وابن عباس وجابر بن عبدالله
وعبدالله بن مسعود [illegible]

ثابت ست باولویت قطعیه نزد اہل علم بالحدیث متواتر خواہد بود بلکہ اگر کسی انکار تواتر آن کند حسب افادهٔ ابن تیمیه
او را از اہل علم بالحدیث خارج و در زمرهٔ اہل جہل بابن و الصبیان داشت **دہم** آنکه شاه صاحب در ہمین کتاب تحفه بجواب
طعن دوم از مطاعن عثمان بعد ذکر قصهٔ موضوعه فرمودن جناب امیر المومنین علیه السلام بعد قتل عثمان اقتلمتلی و مثل
عثمان کمثل ثور اکلت [illegible] گفته و این قصه در شهرت و تواتر بجائی رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور ست جای انکار نیست
انتهی ازین عبارت کاذبه بکمال وضوح ظاهر ست که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فریقین مرتبهٔ رفیعهٔ شهرت و تواتر ست و ازان بعد
جای انکار باقی نماند و پر ظاهر ست که حدیث مدینة العلم بلا شک و شبهه در کتب فریقین بحدیکه مذکور و مسطور و مثبت و مزبور ست که احصای
آن متعسر بلکه متعذر پس حسب افادهٔ شاه صاحب وصولش بمرتبهٔ عالیهٔ شهرت و تواتر ثابت و محقق باشد و لا یحیق المکر
السیء الا باهله بالجمله تواتر این حدیث از بیان وزیدن هرگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متأمل را برای تحصیل ثلج فواد و برد
یقین باین معنی رجوع بفائده تاسعه مجلد حدیث طیر لازم ست و اذا ثبت تواتر هذا الخبر الشریف حسب ما افاده اعاظم
الاکابر و لم یبق بحمد الله مساغ لتعنت مجادل منهم و لا مکابرة و ظهر علی ارباب الالباب ان الراد علیه متون
الظلماء و الجاحد له خابط العشواء قد تنکب عن وضح السبیل جورا و اعتسافا و اعرض عن وجه
القصد میلا و انحرافا و اوغل فی مسالك العمی اسراعا و ایجافا و اخلد الی مخابج الردی ایضاعا و اسفا [illegible]
لا یهتدی لعمهه الی الحق النصیح و لا یصیب لعتهه الصواب الصریح فهو من الهلاک علی شفا جرف
و من التباب علی طرف بناء منهار لا یفارقه الغی حیثما سار و دار و لا یباینه الضلال حتی یورده خسار
المآب و سوء الدار **فائده عاشره** در بیان مزید وضوح ظهور و قطعیت صدور این حدیث متواتر مشهور
حسب افادات اعاظم صدور نزد اهلسنت و آن بچند وجه است **اول** آنکه این حدیث شریف را جناب امیر المومنین علیه السلام
روایت فرموده کما علمت فی [illegible] و عصمت آنجناب بادلهٔ قاهره و براهین ظاهره زاهره باهرت بالبدیه [illegible] جناب
وخود مخاطب نیز طوعا و کرها بآن اعتراف دارند و صادق بودن آنجناب باجماع اهلسنت ثابت ست کما صرح به المخاطب
نفسه پس نزد ارباب ایمان و ایقان قطعیت این حدیث متحتم باشد بالاذعان و الحمد لله المنان **دوم** آنکه این حدیث
شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت فرموده و عصمت آنجناب بادلهٔ عصمت اهلبیت علیهم السلام عموما و باحادیث
کثیرهٔ مختصه خصوصا محقق ست پس این حدیث بلا ریب نزد اهل دین مقطوع الصدور خواهد بود **سوم** آنکه جناب امام حسین
علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز بدلائل عامه و خاصه مبرهن ست پس از حیثیت
نیز حیثیت این حدیث محل ارتیاب نخواهد بود **چهارم** آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت

فرموده اند کما دریت و عصمت آنجناب نیز ببراهین باهره منصوصه و حجج عمیمه و مخصوصه محقق ست فالحمد لله نیز بحمد الله تعالی در ثبوت قطعیت اینحدیث شریف کافیست **پنجم** آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز اینحدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز بدلائل خاصه و عامه و شواهد کامله تامه مستبین ست پس قطعیت اینحدیث شریف ازین جهت نیز متحقق باشد **ششم** آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت اینحدیث شریف فرموده کما سیأتی ان شاء الله تعالی و عصمت آنجناب نیز بحجج متینه و براهین مبینه محتوم ست پس روایت آنجناب نیز بدلائل متین مفید قطع و یقین خواهد بود **هفتم** آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت اینحدیث شریف فرموده اند کما ستدری ان شاء الله تعالی و روایت آنجناب نیز مفید قطعیت ست لتحقق عصمته علیه السلام بقواطع الحجج المبرمة کل الابرام **هشتم** آنکه اینحدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده اند کما ستعلم عن قریب بعون المنعم المثیب و روایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آنجناب مثل آبای اطیاب علیهم آلاف السلام من الملک الوهاب مثبت حتمیت و قطعیت اینحدیث ست نزد هر ناظر بصیر و لا ینبئک مثل خبیر **نهم** آنکه شاهصاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه خبر موضوع نفی توریث را بزعم روایت کردن جناب امیر المومنین علیه السلام آنرا برابر آیت قرآنی دانسته و مفید یقین و انموده و انفاذ آن کرده و روایت فرمودن آنجناب حدیث مدینة العلم را حسب افاده بسیاری از اعاظم و ارکان سنیه ثابت ست و ستقف علیه فیما سیأتی ان شاء الله تعالی بالتفصیل پس بحمد الله تعالی بحسب افاده خود شاهصاحب واضح شد که اینحدیث شریف مفید قطع و یقین و در قطعیت برابر آیه قرآن مبین می باشد **دهم** آنکه شاهصاحب خبر موضوع مذکور را بسبب زعم روایت کردن حذیفه آنرا نیز برابر آیت قرآنی و مفید یقین ظاهر کرده و روایت کردن حذیفه حدیث مدینة العلم را بنابر اخراج ابن المغازلی در کتاب المناقب علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة ثابت و محقق ست پس باین وجه نیز قطعیت و مساوات آن با آیه قرآنی ثابت و محقق خواهد بود **یازدهم** آنکه شاهصاحب خبر موضوع مذکور را بزعم روایت هر واحد از زبیر بن العوام و ابو درداء و ابو هریره و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص نیز مساوی آیه قرآنی و مفید یقین دانسته بهر وجهی که خبر این صحابه مفید یقین و موجب مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود بهمان وجه یا اولی از آن خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینة العلم کرده اند نیز مفید حتم و یقین و مساوی آیه قرآن مبین خواهد شد پس باین وجه که گویا مشتمل بر وجوه عدیده ست نیز بحمد الله تعالی قطعیت حدیث مدینة العلم حسب افاده شاهصاحب بدرجه تحقق محتوم رسید و الحمد لله کما هو اهله **دوازدهم** آنکه سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده که قصه نبع ماء و تکثیر طعام چون آنرا ثقات و عدد کثیر از جماء غفیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند لهذا قطعیت حاصل نموده است و ظاهر ست که

کظهور النار علی العلم و النور فی الظلم که بحمد الله تعالی حدیث مدینة العلم را نیز ثقات عدد کثیر از جم غفیر عدد کثیر صحابه
روایت کرده اند و شطری [illegible] عظمای صحابه عظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نبهای فخام سنیه که بر روایت و اثبات
این حدیث شریف شده اند شنیدی پس بعد از این نزد ارباب انصاف هرگز قطعیت این حدیث شریف محل اختلاج و اضطراب و
ارتیاب نخواهد بود **وجه دهم** آنکه نیز وا نمی عیاض در شفا کما علمت فی مجلد حدیث الطیر حیا افاده سابقا [illegible]
که چون صحابه احتساب [illegible] نموده اند که این وقائع معجزات جناب رسالت مآب صلی الله علیه [illegible] و مطلق اجتماع بسیار از بشر
که جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوک امثال آن [illegible] شده
شده از احدی از ایشان مخالفت ادعای در آنچه حکایت آن کرده و نه انکار آنچه [illegible] ذکر کرده [illegible]
هم دیده اند چنانچه او روایت کرده پس سکوت یکی از جمله ایشان [illegible] سکوت [illegible] صحابه [illegible]
بر امر باطل و مداهنت در کذب منزه اند هیچ رغبت و رهبتی نبود که [illegible] مانع بشناسیم [illegible] آنچه شنیده بودند [illegible]
ناشناخته میبود و هر آئینه انکار میکرد بعض ایشان بر بعض چنانچه بعض ایشان بر بعض انکار کرد اشیای که روایت آن
کرده بودند از سنن و سیر و حروف قرآن [illegible] تخطئه و توهیم [illegible] ایشان [illegible] ملحق بمعجزات
قطعیه آنجناب است و بحمد الله تعالی همین تقریر بعینه زیاده ما یوجب کمال التائید للتأییده اکثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص
حدیث مدینة العلم جاری میشود انشاء الله تعالی از روایات علمای اعلام سنیه خواهی دانست که جابر بن عبد الله [illegible] عظام
[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بالامام [illegible]
است که تمام اصحاب جناب رسالتمآب [illegible] مسلمانان [illegible]
پس بحمد الله بجای آنکه سکوت ساکت [illegible] کرده اید [illegible]
اصحاب حسب تصریح علامه زرندی [illegible]
و رهبتی مانع از انکار این حدیث شریف نبود بلکه [illegible] اصحاب [illegible] متحقق بود
[illegible] وجود و بودن با وصف این همه اعتراف شان باین حضرات بمنهاج الابتهاج و سلوک مسلک وفاق و انتحاج

از اعظم آیات باهره و افخم شواهد زاهره حقیت ابلج و بطلان باطل لجلج می باشد و بعد احاطه بما ذکر هرگز شبهه در قطعیت صدور
این حدیث منیف نزد ارباب ادراک باقی نمیماند **چهاردهم** آنکه نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار
معاجز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کما سبق فی مجلد حدیث الطیر افاده فرموده که اخباری که بی اصل
مبنی بر باطل است لابد بمرور زمان و تداول ناسخ اهل بحث ضعف آن اخبار منکشف و ذکران خامل میشود چنانچه اغلب
بسیاری از اخبار کاذبه و اراجیف طاریه مشاهده میرسد و این معجزات و کرامات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که نقل
آن نادر ... امروز بر زمان ظهور آن زائد میشود و باوصف آنکه اهل فرق و کثرت طعن عدو و حرص او بر توهین آن و تضعیف
... والملحد بر خاموش کردن آن ... قبول آن ازدیاد میگیرد و طاعن از غیر حسرت و شورش غالب چیزی
... نمیبینید ... بعین تقریر ... میتوان فهمید که چون فضائل جلیلة الآثار و مناقب عظیمة المقدار حضرت
... و مفاخر مشرقة المنار جناب امیر الائمة الاطهار علیه و علی اخیه و آلهما آلاف السلام من الملک الغفار باوصف
حرص موفور جاحدین اغمار و طمع ناحصور معاندین اشرار و جهد غیر مبرور متخذلقین سراپا انکار و سعی نامشکور متشدقین عظیم الانکار
در امتحاء این انوار و اخفای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقصای استفاضه و اشتهار میباشد و قلوب ارباب
زیغ و عدوان و افئده اصحاب بغی و شنآن بوجه کافی میخراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و سبر و اختبار
قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و محقق خواهد بود و شائبه هر ریب ... از ساحت ضمائرشان خواهد زدود و بالخصوص
حدیث مدینة العلم که باوصف تعنت و تعمق بعض اهل عصبیت و لداد ... نهایت شائع و مشتهر و ذائع و منتشر و رواة
... و ذاکرین و مثبتین آن جمع وافر و جم متکاثر ... بلاشبه بنابر این تقریر قاضی عیاض ...
سائرین این آجام و غیاض قطعی ... یقینی و جزمی بودن این تحقیق خواهد ... **پانزدهم** آنکه علمای جانبین کملا
فریقین از صدر اول تا حال ... روایت و تحقیق و ... این حدیث شریف اشتغال نموده مسالک ...
اشتراک استعاد پیموده اند ... جمیع عبارات شان هرگز ... تحقیق ... خاطر ...
... و خلاف مبنی از ... زیغ و اعتساف که سراسر خرافات و سفاسف است ...
لائق اعتنا و قابل اصغا نیست ... **شانزدهم** آنکه اگر بالفرض خلاف اهل خلافت ...
و علمای سنیه در اثبات و نفی این حدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماما بر ثبوت و تحقق این حدیث
اتفاق و اطباق و ارتفاق و اصفاق دارند لهذا این حدیث متفق علیه فریقین میشد بوجوه عدیده خاصة بسبب ...
مخاطب ما در همین باب امامت تحفه بجواب دلیل چهارم از ادله عقلیه کما مر تقریر ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث الطیر

بعون الله المنعم المنيل ، فالعجب كل العجب من الجاحد المخذل الى الردى والتعجب كيف يطعن في
هذا الحديث الثابت بالقطع والجزم ، المتحقق باليقين والحتم ، اليس هذا منه عناداً للحق الباهر الزاهر ،
والطاط للصدق السافر الظاهر ، واقداماً على ما يسخط الغالب القاهر ، وتقحماً فيما يؤذي النبي الطيب
الطاهر ، عليه وآله الاف السلام ما بقي الفلك الدائر ، والسقف الدائر ، بلى والذي انزل احسن الحديث
وميز بلطفه بين الطيب والخبيث ، لقد وطأ الجاحد هذا الخبر وطأ دحض المزالق ، والقى نفسه في مضائق
صعب الحوالق ، وقد سلك مسلكاً يضل فيه الاحلام ، وتطمس فيه الاعلام ، وتتقطع فيه
الجوانح ، وتكثر فيه العوائق والصوائح ، يضيع فيه ... ويهلك في ... ركبانه
لسوء رأيه على مناهل الخسران ، وتبوء لوخيم طبعه منازل الخذلان ، والله العاصم عن امتطاء مراكب العدوان
واقتفاء آثار الشنآن ، واتباع خطوات الشيطان ، والتقول بما لم ينزل الله به من سلطان ، و برگاه
این همه دانستی پس باید دانست که ترهات عجیبه شاهصاحب که در ابطال حدیث شریف سرائیده و بفوات مطر که
در رد و توهین این خبر منیف درآئیده اند مخدوش و موهون و مخشوش و مطعون است بچند وجه **وجه اول** آنکه این حدیث
شریف را جناب امام رضا علیه و على آبائه الاف التحية والثناء در صحیفه شریفه خود بسند سلسلة الذهب از آبای کرام خویش علیهم الصلوة
والسلام که روایت هر یکی ازین طیبین طاهرین معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین برای ارباب ایمان
و دین مفید اقصای جزم و حتم متین و مثمر منتهای قطع و یقین است روایت فرموده و فقیر درینجا عبارت آنرا که مشتمل بر
حدیث مدینة العلم مع یک حدیث قبل و بعد است نقل مینمایم تا ناظر را مزید اطمینان و اعتماد و سکون و کمال بصیرت و ثلج
صدر و رکون حاصل شود **وهي هذه** باسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان قاتل الحسين في تابوت من نار عليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شد يداه ورجلاه بسلاسل من
النار فنكس في النار حتى يقع في قعر جهنم وله ريح يتعوذ اهل النار الى ربهم من شدة نتنه وهو فيها خالد
ذائق العذاب الاليم كلما نضجت جلودهم بدل الله عليهم الجلود حتى يذوقوا العذاب لا يفتر عنهم ساعة ويسقون من حميم جهنم
فالويل لهم من عذاب الله عز وجل **وباسناده** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا
مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب **وباسناده** قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيامة نودينا من بطنان العرش نعم الاب ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك
علي بن ابيطالب مخفی نماند که کتاب صحیفه الرضا از کتب معروفه معتمده و اصول مشهوره مستنده است و صحت انتساب

آن بسوى جناب امام رضا عليه ازكى السلام والتحية ولتشنا از لغاوات اكابر اعلام واجلهٔ عظام سنية ظاهر و واضح ست
ابو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمى در صدر كتاب الفردوس گفته اما بعد فانى رأيت اهل زماننا هذا خاصة اهل بلدنا
اعرضوا عن الحديث واسانيده وجهلوا معرفة الصحيح والسقيم وتركوا الكتب التى صنفها ائمة الدين قديما
وحديثا والمسانيد التى جمعوها فى الفرائض والسنن والحلال والحرام والآداب والوصايا والامثال والمواعظ
وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص والاحاديث المحذوفة منها اسانيدها التى لم يعرفوا فيها نقلة
الحديث ولم تقرأ على احد من اصحاب الحديث وطلبوا الموضوعات التى وضعها القصاص ليناولوا بها المقطعات
فى المجالس على الطرقات ثبت فى كتابى هذا اثنى عشر الف حديث ونيفا من الاحاديث الصغار على سبيل الاختصار
من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المروية عن النبى لعلى بن موسى الرضا وعمرو بن شعيب الخ وجار الله
ابو القاسم محمود بن عمر زمخشرى در كتاب ربيع الابرار گفته كان يقول يحيى بن الحسين الحسينى فى اسناد صحيفة الرضا
لو قرئ هذا الاسناد على اذن مجنون لافاق وعبد الكريم بن محمد السمعانى در كتاب الانساب گفته الرضوى بفتح الراء والضاد
وفى آخرها الواو هذه النسبة الى الرضا وهو لقب على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على
ابن ابيطالب ابى الحسن المعروف بالرضا الذى فوبطوس يروى صحيفة عن آبائه وجماعة من اولاده نسبوا اليه
يقال لكل واحد منهم الرضوى ومحب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله الطبرى الشافعى صحيفة الرضا را از ماخذ كتاب خود
رياض نضره قرار داده وجا بجا در رياض نضره وذخائر العقبى احاديث از ان نقل كرده ليكن در هر دو كتاب اين صحيفه شريفه
را بمسند الرضا عليه السلام تعبير نموده چنانچه در صدر رياض نضره در بيان اصول وماخذ كتاب خود بعد ذكر الصحيحين گفته
جزء مترجم بكتاب السنة تاليف ابى الحسين محمد بن حامد بن السرى جزء مترجم بكتاب العلل لابى زرعة
عبد الرحمن بن عمرو النصرى جزء مترجم بكتاب التحفة لابى عقيل محمد بن محمد بن على بن محمد الصابونى المحمودى
محاسبة النفس مجابى الدعاء كتاب اليقين من عاش بعد الموت الاربعة لابى بكر بن ابى الدنيا جزء يتضمن مسند
الامام على بن موسى الرضا فى فضل اهل البيت رضى الله تعالى عنهم الذرية الطاهرة للدولابى فضائل
الصحابة رضى الله تعالى عنهم للبغوى جزء الحسن بن عرفة العبدى جزء من حديث ابى بكر عبد الله بن داود
السجستانى ونيز در رياض نضره در فضائل امير المؤمنين عليه السلام گفته ذكر انه اول من يقرع باب الجنة بعد النبى صلى
الله عليه وسلم عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على انك اول من
يقرع باب الجنة فيدخلها بغير حساب بعدى خرجه الامام على بن موسى الرضا فى مسنده ونيز در آن گفته ذكر اخبار

جبرئیل عن الله تعالی ان علیا من النبی صلی الله علیہ وسلم بمنزلة هرون من موسی عن اسماء بنت
عمیس قالت هبط جبرئیل علیہ السلام علی النبی صلی الله علیہ وسلم فقال یا محمد ان ربک یقرئک
السلام ویقول لک علی منک بمنزلة هرون من موسی لکن لا نبی بعدک اخرجہ الامام علی بن موسی
الرضا ونیز دران گفته عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم انت سید
المسلمین وقائد الغر المحجلین ویعسوب الدین خرجہ علی بن موسی الرضا ونیز محب طبری در یاض نضرہ بعد نقل
حدیثی از کتاب شرف النبوة گفته واخرج معناه الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ بزیادة ولفظہ یا علی
اعطیت ثلاثا لم یجتمعن لغیرک مصاهرتی وزوجک وولدیک والرابعة لولاک ما عرف المؤمنون
ونیز دران گفته ذکر وصف حوریة فی الجنة عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیہ وسلم
لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقلبہا اذ
انفلقت فخرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام علیک یا محمد قلت وعلیک السلام من انت
قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة اصناف اعلای من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من
مسک عجننی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقنی لاخیک وابن عمک علی ابن ابیطالب اخرجہ الامام
علی بن موسی الرضا فی مسندہ ونیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته وعن علی رضی الله عنہ قال قال رسول
الله صلی الله علیہ وسلم اربعة انا لهم شفیع یوم القیامة المکرم لذریتی والقاضی لهم حوائجهم
والساعی فی امورهم عند اضطرارهم الیہ والمحب لهم بقلبہ ولسانہ اخرجہ علی بن موسی الرضا و
نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر تحریم الجنة علی من ظلمهم عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول
الله صلی الله علیہ وسلم ان الله حرم الجنة علی من ظلم اهلبیتی او قاتلهم او اعان علیهم او سبهم
اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر سبب تسمیتها فاطمة
عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لفاطمة یا فاطمة تدرین لم سمیت فاطمة
قال علی رضی الله عنہ یا رسول الله لم سمیت فاطمة قال ان الله تعالی قد فطمها وذریتها عن النار یوم القیامة اخرجہ
الحافظ الدمشقی وقد رواه الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ ولفظہ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ان الله
تعالی فطم ابنتی فاطمة وولدها ومن احبهم من النار فلذلک سمیت فاطمة ونیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته
ذکر تزویج الله عز وجل علیا فی الملاء الاعلی بمحضر من الملائکة عن علی رضی الله عنہ قال قال لی رسول الله

صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول لک انی قد زوجت فاطمة ابنتک
من علی بن ابیطالب فی الملاء الاعلی فزوجها منه فی الارض اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و نیز محب
طبری در ذخائر العقبی گفته وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملک فقال یا محمد
ان الله تعالی یقول لک انی قد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر والیاقوت والمرجان وان تنثره علی من حضر عقد
فاطمة من الملائکة والحور العین وقد سر بذلک سائر اهل السموات وانه سیولد بینهما ولدان سیدان فی الدنیا
وسیسودان علی کهول الجنة وشبابها وقد تزین لذلک الجنة فاقر عینا یا محمد فانک سید الاولین والاخرین
اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر ان الله یغضب لغضبها ویرضی لرضاها عن
علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک
اخرجه ابو سعید فی شرف النبوة واخرجه الامام علی بن موسی فی مسنده وابن المثنی فی معجمه وعن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتد غضب الله وغضب رسوله وغضب ملائکته علی من اهرق دم
نبی او اذاه فی عترته اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفته ذکر طهارتها عن حیض الادمیات تقدم
فی اول الباب فی سبب تسمیتها فاطمة طرف من ذلک وعن اسماء قالت ولدت فاطمة بالحسن فلم
ارلها دما فقلت یا رسول الله انی لم ارلها دما فی حیض ولا نفاس فقال صلی الله علیه وسلم اما علمت
ان ابنتی فاطمة طاهرة مطهرة لا یری لها دم فی طمث ولا ولادة اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران
گفته ذکر برها بالنبی صلی الله علیه وسلم عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال کنا مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی حفر الخندق اذ جاءته فاطمة بکسرة من خبز فدفعتها الیه فقال ما هذه یا فاطمة قالت من
قرص اختبزته لابنی جئتک منه بهذه الکسرة فقال یا بنیة اما انها لاول طعام دخل فی فم ابیک منذ ثلث
اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفته ذکر زفاف فاطمة الی الجنة کالعروس عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة وعلیها حلة الکرامة قد عجنت
بماء الحیوان فتنظر الیها الخلائق ویتعجبون منها ثم تکسی حلة من حلل الجنة تشتمل علی الف حلة مکتوب
علیها بخط اخضر ادخلوا ابنة محمد الجنة علی احسن صورة واکمل هیئة واتم کرامة واوفر حظ فتزف
الی الجنة کالعروس وحولها سبعون الف جاریة اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و نیز دران گفته وعن
اسماء بنت عمیس انها کانت عند فاطمة اذ دخل علیها النبی صلی الله علیه وسلم وفی عنقها قلادة من ذهب

اتاهما علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ من سهم فیء صار الیہ فقال لها یا بنیۃ لا تغتری بقول الناس فاطمۃ بنت محمد و علیک لباس الجبابرۃ غنیمۃ فقطعتها الساعتها و باعتها الیومها و اشترت بالثمن رقبۃ مومنۃ فاعتقتها فبلغ ذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسر بعتقها و بارک علیها اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ ذکر انہ رضی اللہ عنہ اول من یقرع باب الجنۃ بعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انک اول من یقرع باب الجنۃ و یدخلها بغیر حساب بعدی اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ و عنها [ای اسماء بنت عمیس] رضی اللہ عنها قالت هبط جبرئیل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یقول لک علی منک بمنزلۃ هارون من موسی لکن لا نبی بعدک اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ ذکر اختصاصہ بسیادۃ المسلمین و ولایۃ المتقین عن عبد اللہ بن اسعد بن زرارۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ اسری بی انتهیت الی ربی عز و جل فاوحی اللہ الی او امرنی شک الراوی فی علی ثلثا انہ سید المسلمین و ولی المتقین و قائد الغر المحجلین اخرجہ المحاملی و اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ من حدیث علی رض و زاد یعسوب الدین و نیز دران گفتہ ذکر وصف حوریۃ فی الجنۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی و اقعدنی علی درنوک من درانیک الجنۃ و ناولنی سفرجلۃ فکنت اقلبها اذا انفلقت و خرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام علیک یا محمد فقلت و علیک السلام من انت قالت انا الراضیۃ المرضیۃ خلقنی الجبار من ثلثۃ اصناف اعلای من عنبر و وسطی من کافور و اسفلی من مسک عجننی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقتی لاخیک و ابن عمک علی بن ابیطالب اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ و قد روی عن فاطمۃ انها عقت عنهما و اعطت القابلۃ فخذ شاۃ و دینارا واحدا اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و لعل فاطمۃ باشرت الاعطاء و کان مما عق بہ [یعنی الحسنین علیہما السلام ۱۲] النبی صلی اللہ علیہ وسلم عنهما او سند الی فاطمۃ لتحملہ صلی اللہ علیہ وسلم ذلک عنها و یدل علی ذلک ما روتہ اسماء بنت عمیس قالت عق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الحسن یوم سابعہ بکبشین املحین و اعطی القابلۃ الفخذ و حلق راسہ و تصدق بزنۃ الشعر ثم طلی راسہ بیدہ المبارکۃ بالخلوق ثم قال یا اسماء الدم من فعل الجاهلیۃ فلما کان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و فعل مثل الاول قالت و جعلہ فی حجرہ و بکی صلی اللہ علیہ وسلم قلت فداک ابی و امی ما ابکاک قال ابنی هذا یا اسماء انہ تقتلہ الفئۃ

الساغیۃ من امتی لا انالهم شفاعتی یا اسماء لا تخبری فاطمۃ فانها قریبۃ عهد بالولادۃ آخر حدیثہ

علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ وعن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمۃ بالحسن فجاء النبی صلی اللہ

علیہ وسلم وقال یا اسماء هلمّی ابنی فدفعتہ الیہ فی خرقۃ صفراء فالقاها عنہ قائلا الم اعهد الیکن

ان لا تلفوا مولودا فی خرقۃ صفراء فلففتہ فی خرقۃ بیضاء فاخذہ واذن فی اذنہ الیمنی واقام فی الیسری

ثم قال لعلی ما سمیت ابنی قال ما کنت لاسبقک بذلک فقال ولا انا سابق بہ ربی فهبط جبرئیل

وقال ان اللہ یقرئک السلام یا محمد ویقول علی منک بمنزلۃ هارون من موسی الا انہ لا نبی بعدک

فسم ابنک هذا باسم ولد هارون فقال وما کان اسم ولد هارون یا جبرئیل قال شبر قال ان لسانی

عربی فقال سمہ الحسن ففعل فلما کان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وذکرت

مثل الاول وساقت قصۃ التسمیۃ کالاول وان جبرئیل امرہ ان یسمیہ باسم ولد هارون شبیر

فقال لہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الاول فقال سمہ حسینا اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران

گفتہ ذکر انہم علی خیل موصوفۃ بالصفات عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

اذا کان یوم القیامۃ کنت انت وولدک علی خیل بلق متوجۃ بالدر والیاقوت فیامر اللہ بکم الی الجنۃ

والناس ینظرون اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفتہ اذکار تتضمن فضائل واخبار تختص

بالحسین بن علی ذکر فضیلۃ لہ رضی اللہ عنہ روی الامام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ ان الحسین

بن علی دخل الخلاء فوجد لقمۃ ملقاۃ علی الارض فدفعها الی غلام لہ فقال لہ یا غلام ذکرنیها اذا خرجت

فاکلها الغلام فلما سالہ عنها قال اکلتها یا مولای قال اذهب انت حر لوجہ اللہ ثم قال سمعت جدی

رسول اللہ یقول من وجد لقمۃ ملقاۃ فمسح او غسل ثم اکلها اعتقہ اللہ من النار فلم یکن لا ستعبد

رجلا اعتقہ اللہ من النار و ابراهیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی نیز از صحیفۃ الرضا احادیث عدیدہ آوردہ

مثل محب طبری تعبیر ازان بمسند الرضا کردہ چنانچہ در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعۃ الخلفاء در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام

بعد نقل حدیثی از کتاب شرف النبوۃ گفتہ وخرج معناہ علی بن موسی الرضا فی مسندہ بزیادۃ ولفظہ یا علی اعطیت

ثلاثا لم تجتمع لغیرک مصاهرتی وزوجک وولدیک ولولاک ما عرف المومنون و نیز در کتاب الاکتفا گفتہ

وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی

واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنۃ وناولنی سفرجلۃ فکنت اقلبها اذ انفلقت وخرجت منها حوراء

لم ار احسن منها فقالت السلام علیك یا محمد فقلت وعلیك السلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة اصناف اعالی من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من مسك عجننی بماء الحیوان ثم قال لی کونی فکنت خلقنی لاخیك وابن عمك علی بن ابیطالب رضی الله عنه اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده ونقل المحب الطبری فی ریاضه ونیز در کتاب الاکتفا گفته وعن اسما بنت عمیس رضی الله عنها قالت هبط جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد ان ربك یقرئك السلام ویقول علی منك بمنزلة هارون من موسی لکن لا نبی بعدك اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده

واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی نیز بعض احادیث صحیفة الرضا را در وسیلة المآل آورده ونسبت اخراج آن بآنجناب فرموده چنانچه در وسیلة المآل گفته وعن سیدنا علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوك من درانیك الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقلبها اذا انفلقت وخرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام علیك یا محمد فقلت وعلیك السلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة اصناف اعلای من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من مسك عجننی بماء الحیوان ثم قال لی کونی فکنت خلقنی لاخیك وابن عمك علی بن ابیطالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا وعلاوه برین همه آنکه محمد عابد بن احمد علی سندی در حصر الشارد که دران اسانید کتب معتبره جمع نموده گفته واما الاربعون من نسخة علی بن موسی الرضا عن آبائه فاروی بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان بن حمزة انا محمود بن ابراهیم انا الحسن بن محمد بن عباس الرستمی انا ابوبکر احمد بن علی بن خلف انا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب انا ابوبکر محمد بن عبد الله حفید العباس بن حمزة انا ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی الخ ازین عبارت ظاهر است که محمد عابد سندی اربعینی که ماخوذ از صحیفة الرضا علیه السلام است بسند متصل خود روایت مینماید وسند خود را که مشتمل بر علمای اعلام اهلسنت مثل حافظ ابن حجر عسقلانی وغیر اوست تا ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی که بواسطه پدر خود احمد بن عامر الطائی روایت این صحیفه مقدسه از جناب امام رضا علیه السلام میکند میرساند وکفی بذلك بینة ظاهرة علی وثوق هذه الصحیفة المبارکة الطاهرة وحجة قاهرة علی اعتماد تلك النسخة المیمونة الباهرة ومحمد عابد سندی از اکابر علمای مشهورین واجله نبلای معروفین سنیه است مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ محمد عابد السندی بن احمد علی بن یعقوب الحافظ من بنی ابی ایوب الانصاری ولد ببلدة سیون وهی علی شاطئ النهر شمالی حیدر آباد

السند ثم الی بلدة بوبک هاجر جده الملقب بشیخ الاسلام الی ارض العرب وکان من اهل العلم والصلاح
واقام الشیخ محمد عابد بزبید دار علم بالیمن معروفة واستفاد من علمائها واقتبس من اشعة عظمائها حتی
عد من اهلها ودخل صنعاء الیمن یتطبب لامامهم وتزوج ابنة وزیره وذهب مرة سفیرا من امام صنعاء
الی مصر وکان شدید التحنن الی ربوع طابة وعاود مرة ارض قومه فدخل نواری بلدة بارض السند ثم
یلی بندر کراچی واقام بها لیالی معدودات ثم عاد الی المدینة الطیبة وولی سیاسة علمائها من قبل
والی مصر وخلف من مصنفاته کتبا مبسوطة ومختصرة منها کتاب المواهب اللطیفة علی مسند الامام
ابی حنیفة وکتاب طوالع الانوار علی الدر المختار وکتاب شرح تیسیر الوصول الی احادیث الرسول بلغ منه
الی کتاب الحدود ویقال له شرح علی بلوغ المرام للحافظ ابن حجر وکان ذا عصبیة للمذهب الحنفی و
لذلک تعقبه فی بعض الرسائل لنا السید العلامة اخونا احمد بن حسن الحسینی القنوجی البخاری العرشی رح
توفی محمد عابد یوم الاثنین من ربیع الاول سنة ۱۲۵۷ ودفن بالبقیع ولم یخلف عقبا رحمه الله وستر ما
کرنز دحقیر از صحیفة الرضا علیه السلام دو نسخه موجودست که یکی از ان مروی ابو الفتح عبید الله بن عبد الکریم بن هوازن
القشیری النیسابوری الشافعی ست و دیگر مروی صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی الجوینی ست و این هر دو از
علمای اعلام و محدثین فخام سنیه میباشند اما ابو الفتح القشیری پس تاج الدین سبکی در طبقات شافعیه گفته عبید الله
بن عبد الکریم بن هوازن ابو الفتح بن الاستاذ ابی القاسم الصوفی القشیری النیسابوری وکان فاضلا کثیر العبادة
له مصنفات فی الطریقة وسکن اسفراین الی حین وفاته وسمع الحدیث من والده وعبد الغافر الفارسی
وابی عثمان سعید بن محمد الحیری وابی حفص بن مسرور وغیرهم توفی سنة احدی وعشرین وخمسمائة
واما صدر الدین حموی پس مفاخر عالیه و مآثر عالیه و عظمت و جلالت و رفعت و نبالت او بر ناظر معجم مختص و تذکرة الحفاظ و
عبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و نظم درر السمطین محمد بن یوسف زرندی و توضیح الدلائل
شهاب الدین احمد و جواهر العقدین نور الدین سمهودی و غیر آن واضح ولائح ست وقد مر اکثر عبارات هذه
الکتب فی مجلد حدیث الطیر و روایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام این حدیث شریف را بلفظیکه در
صحیفة الرضا مذکورست در ما بعد ان شاء الله تعالی از روایت عاصمی و ابن النجار واضح ولائح خواهد شد ولا ریب ان روایة

هذا الامام المعصوم اعنی علی بن موسی الرضا علیه من السلام ما لا یدرکه نفاد ولا انقضا * کافیة لمن لم الحق بالتماس والاقتضاء * ووافیة لمن تلقی الصدق بالقبول والارتضا * لا ینکرها الا من الف النصب فاظلم علیه الفضا * ولا یجحدها الا من اضمر البغض فبات علی جمر الغضا * ولا یطعن فیها الا من سبقت فیه بالشقا * سوابق القدر والقضا * ولا یقدح فیها الا من مرق من دینه وزل فی التلظی المحضا

وجہ دوم آنکہ جناب امام رضا علیہ وعلی آبائہ وابنائہ المعصومین الاف التحیة والثنا حدیث مدینة العلم بالفاظ دیگر نیز از آباء اطہار خود علیہم الاف السلام من الملک الغفار روایت فرمودہ چنانچہ علامہ ابن المغازلی در کتاب المناقب بسیاق طرق آنحدیث شریف گفتہ اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سہل النحوی رحمه الله تعالی فیما اذن لی فی روایته عنه ان ابا طاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی حدثهم نا محمد بن عبید الله بن محمد بن عبید الله المطلب نا احمد بن محمد بن عیسی سنة عشر وثلثمائة نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقی الصفار بالبصرة سنة اربع واربعین ومائتین نا ابو الحسن علی بن موسی الرضا قال حدثنی ابی عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین عن ابیه الحسین عن ابیه علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انا مدینة العلم وانت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من قبل الباب **ومخفی نماند** کہ شان امام رضا علیہ السلام ارفع از آنست کہ بیان جلالت مرتبت وعظمت منزلت ان خارج از نطاق طوق بشری ست لیکن بسبب آثار وبرکات آن بنابر افادات اکابر اعلام واماثل فخام سنیہ علاوہ بر ما سبق باید شنید ابو سعد منصور بن الحسین الابی وزیر در کتاب نثر الدرر علی ما نقل عنہ گفتہ حدث ابو الصلت قال کنت مع علی بن موسی وقد دخل نیسابور وهو راکب بغلة شهباء فغدا الی طلبه علماء البلد احمد بن حرب ویاسین بن النضر ویحیی بن یحیی وعدة من اهل العلم فتعلقوا بلجامه فی المربعة فقالوا بحق ابائك الطاهرین حدثنا بحدیث سمعته من ابیك قال حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال حدثنی ابی الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال حدثنی ابی سید العابدین علی بن الحسین قال حدثنی ابی سید شباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت ابی سید العرب علی بن ابیطالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبرء من جنونه وروی عن عبد الرحمن بن ابی حاتم مثل ذلك یحکیه عن ابیه وانه قرأه علی مصروع فافاق وعلامه نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی در

فصول مهمه گفته وروی المولی السعید امام الدنیا عماد الدین محمد بن ابی سعید بن عبد الکریم الوزان فی محرم سنة ست وتسعین وخمسمائة قال اورد صاحب کتاب تاریخ نیسابور فی کتابه ان علی بن موسی الرضا لما دخل الی نیسابور فی السفرة التی خص فیها بفضیلة الشهادة کان فی قبة مستورة بالسقلاط علی بغلة شهباء وقد شق سوق نیسابور فعرض له الامامان الحافظان للاحادیث النبویة والمثابران علی السنة المحمدیة ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی ومعهما خلائق لا یحصون من طلبة العلم والحدیث واهل الروایة والدرایة فقالا له ایها السید الجلیل ابن السادة الائمة بحق آبائک الطاهرین واسلافک الاکرمین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون ورویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک محمد صلی الله علیه وسلم نذکرک به فاستوقف البغلة وامر غلمانه بکشف المظلة عن القبة واقر عیون تلک الخلائق برؤیة طلعته المبارکة فکانت له ذوابتان مدلیتان علی عاتقه والناس کلهم قیام علی طبقاتهم ینظرون الیه وهم ما بین صارخ وباک ومتمرغ فی التراب ومقبل لحافر بغلته وعلا الضجیج فصاحت الائمة والفقهاء والعلماء معاشر الناس اسمعوا وعوا وانصتوا لسماع ما ینفعکم ولا تؤذونا بکثرة صراخکم وبکائکم وکان المستملی ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی قال علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین الشهید بکربلا عن ابیه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه انه قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی ثم ارخی الستر علی القبة وسار فعد اهل المحابر والدوی الذین کانوا یکتبون فانافوا علی عشرین الفا قال الاستاذ ابو القاسم القشیری اتصل هذا الحدیث ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فرئی فی النوم بعد موته فقیل له ما فعل الله بک قال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی بان محمدا رسول الله ونور الدین علی بن عبد الله سمهودی هم در جواهر العقدین این روایت را از تاریخ نیسابور بواسطه فصول مهمه نقل نموده وقول ابو القاسم قشیری نیز آورده وبعد از آن گفته وذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول ان الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البیت یعنی المذکورین الی علی بن ابی طالب سید الاولیاء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الانبیاء قال حدثنی جبرئیل سید الملائکة قال قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی فمن جاءنی منکم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی قال وفی روایة غیر ابی نعیم قال الله تعالی کلمة لا اله الا الله حصنی الحدیث ثم

نقل ما قاله القشيري وزاد عقب قوله وتصدّقني بأنّ محمداً رسول الله وكتابتي هذا الحديث بالذهب
تعظيماً له واحتراماً وقال الحافظ جمال الدين المذكور وقال ابو الليث عبد السلام بن صالح الهروي كنت مع
علي بن موسى الرضا وقد دخل نيسابور وهو على بغلة له شهباء فغدا في طلبه العلماء من اهل البلد وهم
احمد بن حرب وابن النضر ويحيى بن يحيى وعدة من اهل العلم فتعلقوا بلجامه في المربعة وقالوا بحق
آبائك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من ابيك فقال حدثني ابي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني
ابي جعفر الصادق بن محمد قال حدثني ابي باقر علم الانبياء محمد بن علي قال حدثني ابي سيد العابدين علي بن الحسين
قال حدثني ابي سيد شباب اهل الجنة الحسين بن علي قال سمعت ابي سيد العرب علي بن ابي طالب يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان قال
الامام احمد بن حنبل رحمه الله لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرء من جنته وروى بعضهم ان المستملي
لهذا الحديث ابو زرعة الرازي ومحمد بن اسلم الطوسي انتهى ونسبه اليه احمد بن حجر الهيتمي المكي در صواعق محرقه در ذکر مناقب امام رضا علیه السلام
گفته ولما دخل نيسابور كما في تاريخها وشق سوقها وعليه مظلة لا يرى من ورائها تعرض له الحافظان ابو زرعة
الرازي ومحمد بن اسلم الطوسي ومعهما من طلبة العلم والحديث من لا يحصى فتضرعا اليه ان يريهم وجهه و
يروي لهم حديثاً عن آبائه فاستوقف البغلة وامر غلمانه بكشف المظلة واقر عيون تلك الخلائق برؤية
طلعته المباركة فكانت له ذؤابتان مدليتان على عاتقه والناس بين صارخ وباك ومتمرغ في التراب
ومقبل لحافر بغلته فصاحت العلماء معاشر الناس انصتوا فانصتوا واستملى منه الحافظان المذكوران
فقال حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه
الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب رضي الله عنهم قال حدثني حبيبي وقرة عيني رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال حدثني جبرئيل قال سمعت رب العزة يقول لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني و
من دخل حصني امن من عذابي ثم ارخى الستر وسار فعد اهل المحابر والدوي الذين كانوا يكتبون فانافوا
على عشرين الفاً وفي رواية ان الحديث المروي الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان
ولعلهما واقعتان قال احمد لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنته وميرزا محمد بن معتمد خان البدخشاني
در مفتاح النجا گفته قال [illegible] نيسابور في كتابه ان علي بن موسى الرضا لما دخل نيسابور كان في مهد
على بغلة شهباء عليها مركب من فضة خالصة فعرض له بالسوق الامامان الحافظان للاحاديث النبوية ابو زرعة

ومحمد بن اسلم الطوسی فقالا ایها السید ابن السادة ایها الامام ابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویة بحق آبائك الاطهرین واسلافك الاکرمین الا اریتنا وجهك المبارك المیمون ورویت لنا حدیثا عن آبائك عن جدك نذکرك به فاستوقف البغلة ورفع المظلة واقر عیون المسلمین بطلعته المبارکة المیمونة فکانت ذوابتاه کذوابتی رسول الله صلی الله علیه وآله والناس علی طبقاتهم قیام کلهم وکانوا بین صارخ وباك وممزق ثوبه ومتمرغ فی التراب ومقبل حزام بغلته ومطول عنقه الی مظلة المهد الی ان انتصف النهار وجرت الدموع کالانهار وسکنت الاصوات وصاحت الائمة والقضاة معاشر الناس اسمعوا ولا تؤذوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عترته وانصتوا واملی وعد من المحابر اربع وعشرون الفا سوی الدوی والمستملی ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی فقال حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید کربلا قال حدثنی ابی امیر المومنین علی بن ابی طالب شهید ارض الکوفة قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی صدق الله سبحانه وتعالی وصدق جبرئیل وصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم والائمة

اقول ذکر ابی زرعة ومحمد بن اسلم فی هذه الروایة وهم من بعض الرواة والثابت اسحاق بن راهویه ویحیی بن یحیی وانما کان لابی زرعة فی تلك السنة عشر سنین واما محمد بن اسلم فایضا کان ابتداء طلبه للحدیث ولم یکن من المشهورین والله اعلم قال الشیخ الکامل الاستاذ ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فلما مات رای فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی محمد رسول الله مخلصا فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیما واحتراما وحدث ابو الصلت قال کنت مع علی بن موسی الرضا وقد دخل نیسابور وهو راکب بغلة شهباء فغدا الی طلبه علماء البلد احمد بن حرب ویاسین بن نضر ویحیی بن یحیی وعدة من اهل العلم فتعلقوا بلجامه فقالوا بحق آبائك الطاهرین حدثنا بحدیث سمعته من ابیك قال حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال حدثنی ابی الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال حدثنی ابی سید العابدین

علی بن الحسین قال حدثنی ابی سید شباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت ابی سید العرب علی بن ابیطالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبرء من جنونه اقول الواقعة واحدة واما الحدیث الذی رواه رضی الله عنه ففی الروایة الاولی انه لا اله الا الله حصنی الی آخره وفی الروایة الثانیة انه الایمان معرفة بالقلب الی آخره ویمکن التوفیق بان یقال کان صدر بکلا الحدیثین والله اعلم و مولوی رشید الدین خان در رساله حق مبین گفته واز انجمله است روایت مشهوره که صاحب تحفه ظله العالی در تحفه اثنا عشریه از کامل ابن اثیر و صاحب الفصول من الامامیه شیخ ابن حجر در صواعق و میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا از تاریخ نیشاپور و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة از دیلمی و دیگر علمای کرام در تالیفات خود آورده اند و روایت پر کرامت اینست که چون حضرت امام علی رضا در نیشاپور داخل شدند بر استری سوار بودند شقیق بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنت است پیش پیش امام میرفت و جلوداری میکرد و جماعت دیگر از صوفیه اهلسنت بچادرهای خود بر امام سایه کرده بودند و حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی که از اجله اکابر علما و محدثین دران شهر بودند با جمیع طلبه علم وکتب حدیث از مدارس و رباطات خود برای زیارت امام برآمدند و غوغای عظیم در شهر برخاست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که روی مبارک با یشان نماید و محدثین اهلسنت التماس نمودند که حدیثی از آبا و اجداد امجاد خود جهت ایشان روایت کنند بعد از تضرع بسیار امام قبول این معنی نموده استری را که بران سوار بودند باز داشتند و غلامان را امر فرمودند که پرده از روی مبارکش برداشتند و چشم خلایق را بروئیت طلعت پر کرامت خود روشن ساختند و نظر مردم چون بدو گیسوی مبارک وی که بدوشهای خود انداخته بودند افتاد بتضرع وزاری درآمدند بعضی گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استر را بوسه میدادند آنگاه علما فریاد برآوردند و گفتند ای معاشر ناس ملتفت و ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابوزرعه و محمد بن اسلم باز اعاده التماس نمودند و گفتند اگر یک حدیث بسند آبای خود که سلسلة الذهب است اینوقت که مجمع خلق اسد است روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد امام بسند آبای خود روایت این حدیث فرمود لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند قریب بست هزار می شد و امام احمد رحمه الله چون این سند را ذکر میکرد میگفت لو قرئ علی مجنون لافاق وعلی مریض لبرء انتهت الروایة وصاحب مفتاح النجا بعد نقل این روایت فرموده قال الشیخ الکامل الاستاذ ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب

واوصی ان یدفن معه، فلما مات رؤی فی المنام فقیل ما فعل الله بک فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا
الله وتصدیقی بمحمد رسول الله مخلصاً فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیماً واحتراماً انتهی کلام الفاضل
الرشید فی الحق المبین و فاضل رشید در ایضاح نیز همین حکایت را بهمین عنوان مع قول احمد و نقل ابوالقاسم قشیری ذکر کرده
و نیز در ایضاح عبارت صواعق ابن حجر را که مشتمل بر حکایت و قول احمد ست بالفاظها نقل کرده و مولوی ولی الله لکهنوی
نیز در مرآة المؤمنین عبارت مذکوره صواعق را ذکر نموده بالجمله بعد درک مکرر روایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام حدیث
مدینة العلم را خصوصاً باین سند متبرک در تضعیف این حدیث شریف هرگز اهل ایمان را ریبی باقی نماند و هر چند دلائل خاصه و عامه عصمت
جناب امام [illegible] از کتب عامه باید شنید محمد بن محمود الحافظی البخاری
المعروف بخواجه پارسا در فصل الخطاب در ذکر آنجناب آورده و عن موسی الکاظم رضی الله عنه قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام وامیر المؤمنین رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی ابنک ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمته یصیب ولا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملئ حکما
وعلما فی هذه الرؤیا العمامة سلطان الله عز وجل والعصا قوة الله سبحانه وملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة
در ذکر آنجناب گفته وعن موسی الکاظم رضی الله عنه انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام
وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ابنک ینظر بنور الله عز وجل
وینطق بحکمته یصیب لا یخطی یعلم ولا یجهل قد ملئ حکما وعلما و شیخ عبد الحق دهلوی در رساله فضائل و احوال ائمه اطهار
که ترجمه از فصل الخطاب ست گفته روایت ست از موسی کاظم رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم و امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه با وی بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی پسر تو می بیند بنور خدا عز وجل و گویا میکرد بحکمت وی
سبحانه و وی در اجتهاد صواب کند و براه خطا نرود و بداند چیزها را و نادانسته نماند پر کرده شده ست بحکمت و علم
در میان خواب این دو کلمه نیز آمده که العمامة سلطان الله والعصا قوة الله سبحانه یعنی دستار علما محل ظهور
سلطنت الهی ست عز اسمه و عصای ایشان مظهر قوت و تعالی [illegible] انتهی [illegible] فصل الخطاب
عن موسی الکاظم انه قال رایت رسول الله فی المنام وامیر المؤمنین علی معه فقال رسول الله علی
ابنک ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمته لا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملئ حکما وعلما یعنی رسول خدا
و علی مرتضی بحضرت امام موسی کاظم [illegible] فرمودند که فرزند تو [illegible] بنور [illegible] و میگوید بحکمت خدا که همه صواب ست
و احتمال خطا ندارد و عالم ست که در ان جهل و خطا نیست و پر کرده شده سینه وی از علم و حکمت انتهی و مولوی ولی الله

لکهنوی در مرآة المؤمنین بذکر امام رضا علیه السلام گفته عن ابیه موسی الکاظم علیه السلام انه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلعم علی ابنک ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمة یصیب ولا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملئ حکما وعلما و فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال این حدیث را از فصل الخطاب نقل کرده از شواهد النبوة نیز نقل نموده عبارت رسالهٔ شیخ عبدالحق که متضمن ترجمهٔ این حدیث است نیز وارد نموده و محمد بن محمود حافظی البخاری النقشبندی المعروف بخواجه پارسا در فصل الخطاب گفته و قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنهما ان اباک سماه المأمون الرضا ورضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا لله عز وجل فی سمائه ورضا لرسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه وخصه من بین آبائه الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا واذا خاطبه قال یا ابا الحسن الخ و نیز در احوال امام رضا علیه السلام گفته لقب وی رضاست قیل لابی جعفر محمد بن علی رضی الله عنهما ان اباک سماه المأمون الرضا ورضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا لله تعالی فی سمائه ورضا لرسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه وخصه من بین آبائه الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا واذا خاطبه قال یا ابا الحسن و شیخ عبدالحق دهلوی در رسالهٔ فضائل و احوال ائمه گفته و گفتند مر ابوجعفر محمد بن علی رضا رضی الله عنهما را که پدر ترا مامون رضا نام نهاد که بولایت عهد وی راضی شد گفت بلکه حق جل وعلا او را رضا نام کرد زیرا که وی مرضی خدای تعالی بود در آسمان و مرضی رسول وی در زمین و خاص کرد او را از میان آبائش که گذشتند باین نام زیرا که راضی شدند بوی مخالفان همچنانکه راضی شدند بوی موافقان و پدر وی موسی کاظم رضی الله عنه چون او را نزد خود می طلبید میگفت بخوانید ولدم را که رضاست و چون باوی خطاب میکرد میگفت یا ابا الحسن و مولوی محمد مبین لکهنوی در وسیلة النجاة گفته روایت ست که بخدمت امام محمد تقی عرض کردند که پدر بزرگوار شما را مامون ملقب برضا گردانید در وقتیکه آنحضرت را برای ولایت عهد خود خلعت داد حضرت فرمود حق سبحانه برضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیدهٔ خدا بود در آسمان و رسول خدا بود در زمین از جهت آنکه مرضی بود و پدران گذشته این لقب گرامی مخصوص گردانیدند برای آنکه مخالفان و دشمنان آنجناب هم راضی بودند چنانکه موافقان و دوستان از و خوشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی مخصوص آنحضرت بود لهذا باین لقب مخصوص شد و حضرت امام

موسی کاظم علیه السلام پس فرزند پسندیده خود را رضا نامید و میفرمود که بخوانید فرزند مرا رضا چون بان حضرت خطاب میکرد آن حضرت را بابوالحسن ... و مولوی ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین گفته قیل لابی جعفر بن علی الرضا علیهما السلام ان اباک سماه المأمون بالرضا لرضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا لله عز وجل فی سمائه ورضا لرسوله صلعم فی ارضه وخص من بین آبائه الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون انتهی و پر ظاهر است که روایت هذا المعصوم المسمی الشهید المظلوم بهذا الخبر الفائح کالمسک المشموم بهذا السند المزری بالدر المنظوم عن جده مدینة العلوم علیه وآله الاف السلام من الحی القیوم کافی و وافی است از برای افحام ارباب الحلوم وعده ذوی الالباب والفهوم و ... من ... الی قاطبة الرسوم ومرسل علی ... اصحاب الشمال ... ومن فی قلبه ... وشقاء محتوم ولا یرتاب فیه الا من دینه مشوم ... **وجه سوم** آنکه ابوبکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی این حدیث شریف را بسند صحیح از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در کتاب المستدرک علی الصحیحین بعد تصحیح و تحقیق حدیث مذکور از روایت ابن عباس گفته ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدثنی ابوبکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخاری وانا سألته حدثنی النعمان بن هرون البلدی ببلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و روایت کردن عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند مذکور از تاریخ بغداد خطیب بغدادی نیز علی ما نقل عنه ثبوت میرسد و بر ناظر کتب المناقب علامه ابن المغازلی و تاریخ دمشق علامه ابن عساکر و کفایة الطالب حافظ گنجی نیز مخفی نیست و متحقق است کما ستقف علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی و هر چند بعد حکم حاکم بصحت سندش روایت احتیاجی بتوثیق رجال سند عبد الرزاق نیست مگر نظر بتوضیح و تصریح شطری از جلالت شان و سمو مکان ایشان حسب افادات منقدین اعیان سنیه مذکور می شود اما سفیان ثوری پس اصحاب صحاح سته جمیعا اخراج حدیث او کرده اند و عظمت مرتبت و علو منزلت او نزد سنیه بیش از آنست که محتاج بیان بوده باشد ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته سفیان بن سعید بن مسروق بن حمزة بن حبیب بن موهبة بن ابی عبد الله بن نصر بن ثعلبة بن ملکان

بن ثور بن عبد مناة بن ادبن طابخة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابو عبد الله الثوري
يروي عن عبد الله بن دينار روى عنه شعبة وابن المبارك والناس وهم اخوة اربعة سفين
والمبارك وحبيب وعمر بنو سعيد بن مسروق وكان سفيان من سادات زمانه فقها وورعا
حفظا واتقانا كان مولده سنة خمس وتسعين في امارة سليمان بن عبد الملك ثم لما قعد بنو العباس
اراده المنصور على ان يلي الحكم فابى وخرج هاربا [illegible] سنة خمس وخمسين
ومائة ثم لم يرجع اليها حتى مات وكان مولده بالبصرة في [illegible] في شعبان سنة
[illegible] ومائة وهو ابن [illegible] وستين سنة [illegible] البصرة [illegible]
عمار بن يوسف وكان بالخزانة [illegible] وقال [illegible] عبد الكريم
بن محمد سمعاني در انساب بنسبت ثوری گفته واما نسب ثور بن عبد مناة [illegible] ابو عبد الله سفين
بن سعيد بن مسروق بن حمزة بن حبيب بن [illegible] موهبة [illegible] ثعلبة بن
ملكان بن ثور بن عبد مناة بن ادبن طابخة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
الثوري الكوفي يروي عن عبد الله بن دينار [illegible] وهم [illegible]
اخوة سفين والمبارك و[illegible] سادات [illegible] زمانه [illegible] حفظا
واتقانا شمائله في الصلاح والورع [illegible] الى [illegible] كان مولده سنة [illegible] في [illegible] سليمان
بن عبد الملك فلما قعد بنو العباس اراده المنصور على ان يلي الحكم فابى وخرج من [illegible] هاربا بالمنصور
من ذي القعدة سنة ثم لم يرجع اليها حتى مات بالبصرة [illegible] عبد الرحمن بن مهدي في شعبان سنة وهو
ابن ست وستين وقبره في مقبرة بني كليب بالبصرة قال ابو حاتم وقد [illegible] مبارك بن محمد المعروف
بابن الاثير الجزري در جامع الاصول گفته سفين الثوري هو ابو عبد الله سفين بن سعيد بن مسروق بن حبيب
بن رافع بن عبد الله بن موهبة بن منقذ بن [illegible] بن الحارث بن [illegible] ملكان بن ثور
بن عبد مناة بن ادبن طابخة بن الياس بن مضر الثوري [illegible] المسلمين وحجة الله على خلقه
يفوت [illegible] الاحصا وتعجز العادين جمع في زمنه [illegible]
العبادة [illegible] واليه المنتهى في علم [illegible] الناس على دينه [illegible]
وورعه وثقته ولم يختلفوا في ذلك وهو احد الائمة المجتهدين واحد اقطاب الاسلام واركان الدين

[illegible]

ولد فی ایام سلیمان بن عبد الملک سنة تسع وتسعین وقیل غیر ذلک سمع ابا اسحٰق السبیعی وعمرو بن مرة ومنصور بن المعتمر وسلمة بن کهیل وحبیب بن ابی ثابت وعبد الملک بن عمیر والاعمش واسمٰعیل بن ابی خالد وایوب السختیانی وسلیمان التیمی وخلقا کثیرا روی عنه معمر بن راشد والاوزاعی وابن جریج ومحمد بن اسحٰق ومالک وشعبة وابن عیینة وابراهیم بن سعد وسلیمان بن بلال وحماد بن سلمة وفضیل بن عیاض ویحیی بن سعید القطان وابن مهدی ووکیع وابن المبارک ومات بالبصرة سنة احدی وستین ومائة فی خلافة المهدی موهبة بفتح المیم وبالهاء والباء الموحدة ومنقذ بسکون النون وکسر القاف وبالذال المعجمة واد بضم الهمزة وتشدید الدال المهملة وطابخة بالباء الموحدة والخاء المعجمة وشمس الدین ذهبی در کاشف گفته سفیان بن سعید ابو عبد الله الکوفی الثوری احد الاعلام وعالم العصر وزاهده عن حبیب بن ابی ثابت وسلمة بن کهیل وابن المنکدر وعنه القطان والفریابی [illegible] قال ابن المبارک ما کتبت عن افضل منه [illegible] سفیان مثل نفسه توفی فی شعبان [illegible] سنة وابن حجر [illegible] در تهذیب التهذیب گفته سفیان بن سعید بن مسروق [illegible] ابو عبد الله الکوفی من ثور بن عبد مناة بن اد بن طابخة وقیل من ثور همدان [illegible] روی عن ابیه وابی اسحاق السبیعی وابی اسحاق الشیبانی وعبد الملک بن عمیر وعبد الرحمن [illegible] وسمعیل بن ابی خالد وسلمة بن کهیل وطارق بن عبد الرحمن والاسود [illegible] وحبیب بن ابی ثابت وحصین بن عبد الرحمن والاعمش [illegible] مرة وعون [illegible] اهل الکوفة وعن [illegible] وعبد العزیز [illegible] اسمٰعیل [illegible] وموسی بن ابی بکر وسهیل بن ابی صالح [illegible] وعبد الله بن محمد بن عقیل وابن عجلان وابن المنکدر وابن الزبیر ومحمد وموسی [illegible] وهشام بن عروة ویحیی بن سعید الانصاری وطائفة من اهل الحجاز وغیرهم

روی عنه خلق لا یحصون منهم جعفر بن برقان وخصیف بن عبد الرحمن وابن اسحق وغیرهم من شیوخه
وابان بن تغلب وشعبة وزائدة والاوزاعی ومالك وزهیر بن معویة ومسعر وغیرهم من اقرانه و
عبد الرحمن بن مهدی ویحیی بن سعید القطان وابن المبارك وجریر وحفص بن غیاث وابو اسامة
واسحق الازرق وروح بن عبادة وزائدة بن الحباب ابو زبید عثیر بن القسم وعبد الله بن وهب و
عبد الرزاق وعبید الله الاشجعی وعیسی بن یونس والفضل بن موسی الشیبانی وعبد الله بن نمیر و
عبد الله بن داود الخریبی وفضیل بن عیاض وابو اسحق الفزاری ومخلد بن یزید ومصعب بن المقدام
والولید بن مسلم ومعاذ بن معاذ ویحیی بن آدم ویحیی بن یمان ووکیع ویزید بن زریع ویزید بن
هارون وابو عامر العقدی وابو احمد الزبیری وابو نعیم و عبید الله بن موسی وابو حذیفة النهدی
وابو عاصم وخلاد بن یحیی وقبیصة والفریابی واحمد بن عبد الله بن یونس وعلی بن الجعد وهو آخر
من حدث عنه من الثقات قال شعبة وابن عیینة وابو عاصم وابن معین وغیر واحد من العلماء
سفیان امیر المؤمنین فی الحدیث وقال ابن المبارك کتبت عن الف ومائة شیخ ماکتبت عن افضل
من سفیان فقال له رجل یا ابا عبد الله رایت سعید بن جبیر وغیره تقول هذا قال هو ما اقول ما رایت
افضل من سفیان وقال وکیع عن شعبة سفیان احفظ منی وقال ابن مهدی کان وهیب یقدم سفیان فی الحفظ
علی مالك وقال یحیی القطان لیس احد احب الی من شعبة ولا یعدله احد عندی اذا خالفه سفیان اخذت بقول سفیان وقال
الدوری رأیت یحیی بن معین لا یقدم علی سفیان فی زمانه احدا فی الفقه والحدیث والزهد وکل شیء وقال الآجری عن ابی
داود لیس یختلف سفیان وشعبة فی شیء الا یظفر سفیان وقال ابو داود بلغنی عن ابن معین قال ما
خالف احد سفیان فی شیء الا کان القول قول سفیان وقال العجلی احسن اسناد الکوفة سفیان عن منصور
عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن المدینی لا اعلم سفیان صحف فی شیء قط الا فی اسم امرأة
ابی عبیدة کان یقول حفینة وقال المروزی عن احمد لا یتقدم فی قلبی احد وقال عبد الله بن داود ما
رایت افقه من سفیان وقال ابو قطن قال لی شعبة ان سفیان ساد الناس بالورع والعلم و
قال محمد بن سهل بن عسکر عن عبد الرزاق بعث ابو جعفر الخشابین حین خرج الی مکة فقال
ان رایتم سفیان فاصلبوه قال فجاء النجارون ونصبوا الخشب ونودی سفیان واذا راسه فی حجر الفضیل
ورجلاه فی حجر ابن عیینة فقالوا له یا ابا عبد الله اتق الله ولا تشمت بنا الاعداء فتقدم الی الاستار

فاخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابو جعفر قال فمات قبل ان یدخل مکۃ وفضائلہ کثیرۃ
جدا قال الخطیب کان اماما من ائمۃ المسلمین وعلما من اعلام الدین مجمعا علی امانتہ بحیث یستغنی
عن تزکیتہ مع الاتقان والحفظ والمعرفۃ والضبط والورع والزھد قال ابو نعیم خرج سفیان من
الکوفۃ سنۃ ۱۵۵ ولم یرجع الیھا وقال العجلی وغیرہ مولدہ سنۃ ۹۷ وقال ابن سعد اجمعوا علی انہ توفی بالبصرۃ
سنۃ ۱۶۱ وفی بعض ذلک خلاف والصحیح ما ھنا قلت وبقیۃ کلام ابن سعد ولد سنۃ ۹۷ وکان ثقۃ مامونا
وکان عابدا ثبتا وقال النسائی ھو اجل من ان یقال فیہ ثقۃ وھو احد الائمۃ الذین ارجو ان یکون
اللہ ممن جعلہ للمتقین اماما وقال ابن ابی ما رایت اشبہ بالتابعین من سفیان وقال زائدۃ کان
اعلم الناس فی انفسنا وقال ابن معین مرسلات سفیان شبہ الریح وکذا قال ابو داؤد قال ولو کان عندہ
شیء لصاح وقال ابن حبان کان من سادات الناس فقہا وورعا واتقانا وقال الولید بن مسلم رایتہ
بمکۃ یستفتی ولما یخط وجہہ بعد وقال ابو حاتم وابو زرعۃ وابن معین ھو احفظ من شعبۃ وقال
ابن المدینی قلت لیحیی بن سعید ایما احب الیک رای سفیان او رای مالک قال سفیان لا شک فی ھذا
سفیان فوق مالک فی کل شیء ونیز ابن حجر عسقلانی در تقریب التہذیب گفتہ سفیان بن سعید بن مسروق
الثوری ابو عبد اللہ الکوفی ثقۃ حافظ فقیہ عابد امام حجۃ الخ ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا
گفتہ ابو عبد اللہ سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب بن رافع الثوری الکوفی کان اماما فی علم
الحدیث وغیرہ من العلوم واجمع الناس علی دینہ وورعہ وزھدہ وثقتہ وھو احد الائمۃ المجتہدین
ویقال ان الشیخ ابا القاسم الجنید کان علی مذھبہ علی الاختلاف فیہ قال سفیان بن عیینۃ
ما رایت رجلا اعلم بالحلال والحرام من سفیان الثوری سمع الحدیث من ابی اسحق السبیعی والاعمش ومن فی
طبقتہما وسمع منہ الاوزاعی وابن جریج ومحمد بن اسحاق ومالک وتلک الطبقۃ قال المسعودی فی مروج
الذھب قال المھدی اکتبوا عہدہ علی قضاء الکوفۃ علی ان لا یعترض علیہ فی حکم فکتب عہدہ ودفع الیہ
فاخذہ وخرج فرمی بہ فی دجلۃ وھرب فطلب فی کل بلد فلم یوجد ولما امتنع من قضاء الکوفۃ تولاہ
شریک بن عبد اللہ النخعی قال الشاعر ؎ تحرز سفیان وفر بدینہ ؛ وامسی شریک مرصدا للدراھم
وحکی عن ابی صالح شعیب بن حرب المدائنی وکان احد السادۃ الائمۃ الاکابر فی الحفظ والدین انہ قال انی
لاحسب یجاء بسفیان الثوری فی القیامۃ حجۃ من اللہ علی الخلق یقال لھم لم تدرکوا نبیکم علیہ افضل

الصلوة والسلام فلقد رأیتم سفیان الثوری الا اقتدیتم به مولده فی سنة وقیل ست وقیل سبع و تسعین للهجرة وتوفی بالبصرة سنة ۱۶۱ متواریا من السلطان ودفن عشاء رح ولم یعقب والثوری نسبة الی ثور بن عبد مناة وثم ثوری آخر من بنی تمیم وثوری آخر بطن من همدان اما **عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری** پس ابو حاتم در کتاب الثقات گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم المکی یروی عن سعید بن جبیر روی عنه ابن جریج روی عنه اهل الحجاز مات سنة ثنتین وثلاثین ومائة وعبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قاری گفته ابو عثمان عبد الله بن عثمان بن خثیم من القارة یروی عن ابی الطفیل عداده فی اهل مکة روی عنه معمر مات قبل سنة اربع واربعین ومائة وقد قیل سنة خمس وثلاثین ومائة وذهبی در کاشف گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم المکی حلیف الزهریین عن صفیة بنت شیبة وابی الطفیل وعنه بشر بن المفضل ویحیی بن سلیم قال ابو حاتم صالح الحدیث توفی سنة ۱۳۲ وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری المکی ابو عثمان حلیف بنی زهرة روی عن ابی الطفیل وصفیة بنت شیبة وقتیلة ام بنی انمار ولها صحبة وعطا وسعید بن جبیر وابی الزبیر وشهر بن حوشب ومجاهد ونافع مولی ابن عمر واسمعیل بن عبید بن رفاعة وسعید بن راشد وعثمان بن جبیر وحفص بن غیاث ومقبل بن سلیمان ووهیب ویحیی بن سلیم وبشر بن المفضل وعبد الوهاب الثقفی وعبد الرحیم بن سلیمان وابو عوانة وعلی بن عاصم وغیرهم قال ابن ابی مریم عن ابن معین ثقة حجة وقال العجلی ثقة وقال ابو حاتم ما به باس صالح الحدیث وقال النسائی ثقة وقال مرة لیس بالقوی وذکره ابن حبان فی الثقات الی ان قال ابن حجر وقال ابن سعد توفی فی آخر خلافة ابی العباس واول خلافة ابی جعفر وکان ثقة وله احادیث حسنة الخ ونیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم بالمعجمة والمثلثة مصغر القاری المکی ابو عثمان من الخامسة مات سنة اثنتین وثلثین اما **عبد الرحمن بن بهمان المدنی** الذی فی المستدرک عنه بعبد الرحمن بن عثمان التیمی پس ابو حاتم محمد بن حبان بستی در کتاب الثقات گفته عبد الرحمن بن بهمان یروی عن عبد الله بن حسان بن ثابت روی عنه عبد الله بن عثمان بن خثیم ومحمد بن احمد ذهبی در کاشف گفته عبد الرحمن بن بهمان عن جابر وعنه عبد الله بن عثمان بن خثیم وثق وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبد الرحمن بن بهمان حجازی روی عن جابر وعبد الرحمن بن حسان بن ثابت وعنه عبد الله بن عثمان بن خثیم قال ابن المدینی لا نعرفه وذکره ابن حبان

ولد في ايام سليمان بن عبد الملك سنة تسع وتسعين وقيل غير ذلك سمع ابا اسحق السبيعي وعمرو بن مرة ومنصور بن المعتمر وسلمة بن كهيل وحبيب بن ابي ثابت وعبد الملك بن عمير والاعمش واسمعيل بن ابي خالد وايوب السختياني وسليمن التيمي وخلقا كثيرا روى عنه معمر بن راشد والاوزاعي وابن جريج ومحمد بن اسحق ومالك وشعبة وابن عيينة وابراهيم بن سعد وسليمان بن بلال وحماد بن سلمة وفضيل بن عياض ويحيى بن سعيد القطان وابن مهدي ووكيع وابن المبارك ومات بالبصرة سنة احدى وستين ومائة في خلافة المهدي موهبة بفتح الميم والهاء والباء الموحدة ومنقذ بسكون النون وكسر القاف وبالذال المعجمة واد بضم الهمزة وتشديد الدال المهملة وطابخة بالباء الموحدة والخاء المعجمة وشمس الدين ذهبي در كاشف گفته سفيان بن سعيد ابو عبد الله الكوفي الثوري احد الاعلام وعالم العصر وزاهده عن حبيب بن ابي ثابت وسلمة بن كهيل وابن المنكدر وعنه ز و القطان والفريابي وعلي بن الجعد قال ابن المبارك ما كتبت عن افضل منه وقال ورقاء لم ير سفيان مثل نفسه توفي في شعبان ١٦١ وعمره اربع وستون سنة وابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته سفيان بن سعيد بن مسروق الثوري ابو عبد الله الكوفي من ثور بن عبد مناة بن اد بن طابخة وقيل من ثور همدان والصحيح الاول روى عن ابيه وابي اسحاق السبيعي وابي اسحاق الشيباني وعبد الملك بن عمير وعبد الرحمن بن عابس بن ربيعة واسمعيل بن ابي خالد وسلمة بن كهيل وطارق بن عبد الرحمن والاسود بن قيس وبيان بن بشر وجامع بن ابي راشد وحبيب بن ابي ثابت وحصين بن عبد الرحمن والاعمش ومنصور ومغيرة وحماد بن سلمه وزبيد اليامي وصالح بن صالح بن حي وابي حصين وعمرو بن مرة وعون بن ابي جحيفة وفراس بن يحيى وفطر بن خليفة ومحارب بن دثار وابي مالك الاشجعي وخلق من اهل الكوفة وعن زياد بن علاقة وعاصم الاحول وسليمان التيمي وحميد الطويل وايوب ويونس بن عبيد وعبد العزيز بن رفيع والمختار بن فلفل واسرائيل بن ابي موسى وابراهيم بن ميسرة وحبيب بن الشهيد وخالد الحذاء وداود بن ابي هند وابن عون وغيرهم من اهل البصرة وعن زيد بن اسلم وعبد الله بن دينار وعمرو بن دينار واسمعيل بن امية وايوب بن موسى وجبلة بن سحيم وربيعة وسعد بن ابراهيم وسمي مولى ابي بكر وسهيل بن ابي صالح وابي الزناد وعبد الله بن محمد بن عقيل وابن عجلان وابن المنكدر وابن الزبير ومحمد وموسى بن عقبة وهشام بن عروة ويحيى بن سعيد الانصاري وطوائف من اهل الحجاز وغيرهم

روى عنه خلق لا يحصون منهم جعفر بن برقان وخصيف بن عبد الرحمن وابن اسحق وغيرهم من شيوخه وابان بن تغلب وشعبة وزائدة والاوزاعي ومالك وزهير بن معوية ومسعر وغيرهم من اقرانه و عبد الرحمن بن مهدي ويحيى بن سعيد القطان وابن المبارك وجرير وحفص بن غياث وابو اسامة واسحق الازرق وروح بن عبادة وزائدة بن الحباب ابو زبيد عثير بن القسم وعبد الله بن وهب و عبد الرزاق وعبيد الله الاشجعي وعيسى بن يونس والفضل بن موسى الشيباني وعبد الله بن نمير و عبد الله بن داود الخريبي وفضيل بن عياض وابو اسحق الفزاري ومخلد بن يزيد ومصعب بن المقدام والوليد بن مسلم ومعاذ بن معاذ ويحيى بن ادم ويحيى بن يمان ووكيع ويزيد بن زريع ويزيد بن هارون وابو عامر العقدي وابو احمد الزبيري وابو نعيم و عبيد الله بن موسى وابو حذيفة النهدي وابو عاصم وخلاد بن يحيى وقبيصة والفريابي واحمد بن عبد الله بن يونس وعلي بن الجعد وهو اخر من حدث عنه من الثقات قال شعبة وابن عيينة وابو عاصم وابن معين وغير واحد من العلماء سفين امير المومنين في الحديث وقال ابن المبارك كتبت عن الف ومائة شيخ ما كتبت عن افضل من سفين فقال له رجل يا ابا عبد الله رايت سعيد بن جبير وغيره تقول هذا قال هو ما اقول ما رايت افضل من سفين وقال وكيع عن شعبة سفيان احفظ مني وقال ابن مهدي كان وهيب يقدم سفين في الحفظ على مالك وقال يحيى القطان ليس احد احب الي من شعبة ولا يعدله احد عندي اذا خالفه سفين اخذت بقول سفين وقال الدوري رايت يحيى بن معين لا يقدم على سفيان في زمانه احدا في الفقه والحديث والزهد وكل شئ وقال الاخرى عن ابن ابي داود ليس يختلف سفيان وشعبة في شيء الا يظفر سفيان وقال ابو داود بلغني عن ابن معين قال ما خالف احد سفين في شيء الا كان القول قول سفين وقال العجلي احسن اسناد الكوفة سفين عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن المديني لا اعلم سفين صحف في شيء قط الا في اسم امراة ابي عبيدة كان يقول حفينة وقال المروزي عن احمد لا يتقدم في قلبي احد وقال عبد الله بن داود ما رايت افقه من سفين وقال ابو قطن قال لي شعبة ان سفين ساد الناس بالورع والعلم و قال محمد بن سهل بن عسكر عن عبد الرزاق بعث ابو جعفر الخشابين حين خرج الى مكة فقال ان رايتم سفين فاصلبوه قال فجاء النجارون ونصبوا الخشب ونودي سفين واذا راسه في حجر الفضيل ورجلاه في حجر ابن عيينة فقالوا له يا ابا عبد الله اتق الله ولا تشمت بنا الاعداء فتقدم الى الاستار

فاخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابو جعفر قال فمات قبل ان يدخل مكة وفضائله كثيرة جدا قال الخطيب كان اماما من ائمة المسلمين وعلما من اعلام الدين مجمعا على امانته بحيث يستغنى عن تزكيته مع الاتقان والحفظ والمعرفة والضبط والورع والزهد قال ابو نعيم خرج سفين من الكوفة سنة ١٥٥ ولم يرجع اليها وقال العجلي وغيره مولده سنة ٩٧ وقال ابن سعد اجمعوا على انه توفي بالبصرة سنة ١٦١ وفي بعض ذلك خلاف والصحيح ما هنا قلت وبقية كلام ابن سعد ولد سنة ٩٧ وكان ثقة مامونا وكان عابدا ثبتا قال النسائي هو اجل من ان يقال فيه ثقة وهو احد الائمة الذين ارجو ان يكون الله ممن جعله للمتقين اماما وقال ابن ابي ما رايت اشبه بالتابعين من سفين وقال زائدة كان اعلم الناس في انفسنا وقال ابن معين مرسلات سفين شبه الريح وكذا قال ابو داود وقال ولو كان عنده شيء لصاح وقال ابن حبان كان من سادات الناس فقها وورعا واتقانا وقال الوليد بن مسلم رايته بمكة يستفتى ولما يخط وجهه بعد وقال ابو حاتم وابو زرعة وابن معين هو احفظ من شعبة وقال ابن المديني قلت ليحيى بن سعيد ايما احب اليك راي سفين او راي مالك قال سفين لا شك في هذا سفين فوق مالك في كل شيء ونيز ابن حجر عسقلانی در تقریب التہذیب گفتہ سفیان بن سعید بن مسروق الثوری ابو عبد الله الكوفي ثقة حافظ فقيه عابد امام حجة الخ ومولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج الكلل گفتہ ابو عبد الله سفيان بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع الثوري الكوفي كان اماما في علم الحديث وغيره من العلوم واجمع الناس على دينه وورعه وزهده وثقته وهو احد الائمة المجتهدين ويقال ان الشيخ ابا القاسم الجنيد كان على مذهبه على الاختلاف فيه قال سفيان بن عيينة ما رايت رجلا اعلم بالحلال والحرام من سفيان الثوري سمع الحديث من ابي اسحق السبيعي والاعمش ومن في طبقتهما وسمع منه الاوزاعي وابن جريج ومحمد بن اسحاق ومالك وتلك الطبقة قال المسعودي في مروج الذهب قال المهدي اكتبوا عهده على قضاء الكوفة على ان لا يعترض عليه في حكم فكتب عهده ودفع اليه فاخذه وخرج فرمى به في دجلة وهرب فطلب في كل بلد فلم يوجد ولما امتنع من قضاء الكوفة تولاه شريك بن عبد الله النخعي قال الشاعر ؎ تحرز سفيان وفر بدينه ❊ وامسى شريك مرصدا للدراهم وحكي عن ابي صالح شعيب بن حرب المدائني وكان احد السادة الائمة الاكابر في الحفظ والدين انه قال اني لاحسب يجاء بسفيان الثوري في القيامة حجة من الله على الخلق يقال لهم لم تدركوا نبيكم عليه افضل

الصلوة والسلام فلقد رأيتم سفيان الثوري الا اقتديتم به مولده في سنة وقيل ست وقيل سبع و تسعين للهجرة وتوفي بالبصرة سنة ۱۶۱ متواريا من السلطان ودفن عشاء رح ولم يعقب والثوري نسبة الى ثور بن عبد مناة وثم ثوري آخر من بني تميم وثوري آخر بطن من همدان **اما عبد الله بن عثمان بن خثيم القاري** پس ابو حاتم در كتاب الثقات گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم المكي يروي عن سعيد بن جبير روى عنه ابن جريج روى عنه اهل الحجاز مات سنة ثنتين وثلاثين ومائة و عبد الكريم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قاری گفته ابو عثمان عبد الله بن عثمان بن خثيم من القارة يروي عن ابي الطفيل عداده في اهل مكة روى عنه معمر مات قبل سنة اربع واربعين ومائة وقد قيل سنة خمس وثلاثين ومائة و ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم المكي حليف الزهريين عن صفية بنت شيبة وابي الطفيل وعنه بشر بن المفضل ويحيى بن سليم قال ابو حاتم صالح الحديث توفي سنة ۱۳۲ وابن حجر عسقلانی در تهذيب التهذيب گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم القاري المكي ابو عثمان حليف بني زهرة روى عن ابي الطفيل وصفية بنت شيبة وقتيلة ام بني انمار ولها صحبة وعطا وسعيد بن جبير وابي الزبير وشهر بن حوشب ومجاهد ونافع مولى ابن عمر واسمعيل بن عبيد بن رفاعة وسعيد بن راشد وعثمان بن جبير وحفص بن غياث ومقبل بن سليمان ووهب ويحيى بن سليم وبشر بن المفضل وعبد الوهاب الثقفي وعبد الرحيم بن سليمان وابو عوانة وعلي بن عاصم وغيرهم قال ابن ابي مريم عن ابن معين ثقة حجة وقال العجلي ثقة وقال ابو حاتم ما به باس صالح الحديث وقال النسائي ثقة وقال مرة ليس بالقوي وذكره ابن حبان في الثقات [illegible] قال ابن حجر وقال ابن سعد توفي في آخر خلافة ابي العباس [illegible] ثقة وله احاديث [illegible] الخ ونيز ابن حجر در تقريب گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم [illegible] القاري المكي ابو عثمان من الخامسة مات سنة اثنتين وثلثين [illegible] عنه بعبد الرحمن بن عثمان التيمي پس ابو حاتم محمد بن حبان بستی در کتاب الثقات گفته عبد الرحمن بن بهمان يروي عن عبد الله بن حسان بن ثابت روى عنه عبد الله بن عثمان بن خثيم ومحمد بن احمد ذهبی در کاشف گفته عبد الرحمن بن بهمان عن جابر وعنه عبد الله بن عثمان بن خثيم وثق وابن حجر عسقلانی در تهذيب التهذيب گفته عبد الرحمن بن بهمان حجازي روى عن جابر وعبد الرحمن بن حسان بن ثابت وعنه عبد الله بن عثمان بن خثيم قال ابن المديني لا نعرفه وذكره ابن حبان

در حاشیه [illegible] و مسلم

فی الثقات له حدیث باق فی ابن حبان قلت و ثقه العجلی و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عثمان مدنی مقبول من الرابعة انتهی فهذا امامهم الکبیر عبد الرزاق * الذی سارت عندهم بمآثره الرکبان فی الآفاق * و ارتحلت الیه لما عنده انضاء الرفاق * و وقع علی الاخذ عنه من اصحاب الصحاح و غیرهم الاطباق و الاتفاق * قد روی هذا الحدیث المبهر للالباب و اثر ذلک الخبر المسفر الاشراق * بسند صحیح الحاکم له الائمة السباق * و طریق عدل رواته النقدة الحذاق * فیا لله و للمخاطب العظیم الشقاق * البدیع الاختراق * کیف یرمی هذا الحدیث الصحیح بالوضع و الاختلاق * فاصبح و لیس له فی الیقین من خلاق * وجه چهارم آنکه عبد الرزاق این حدیث شریف بسند صحیح دیگر روایت کرده چنانچه علاء ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا الحسن بن احمد بن موسی انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت نا القرشی نا علی بن محمد المقری نا محمد بن عیسی بن شعبة البزاز نا احمد بن عبد الله بن یزید المکتب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمان قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یوم الحدیبیة و هو آخذ بضبع علی بن ابی طالب هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و رجال این سند عبد الرزاق نیز همه موثق و معتمد اند اما معمر که از روات صحاح سته است جمیع اینها نهایت اعتماد و غایت استناد او بر ناظر کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان بستی و کتاب الانساب سمعانی و تهذیب الاسماء محیی الدین نووی و تذکرة الحفاظ و تذهیب التهذیب و عبر و دول الاسلام و کاشف ذهبی و رجال مشکوة ولی الدین خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ سیوطی و رجال مشکوه شیخ عبد الحق دهلوی واضح و لائح است اما عبد الله بن عثمان و عبد الرحمان بن بهمان پس حال جلالت و نبالت شان در وجه سابق بتفصیل دانستی اما مآثر جلیله و مفاخر جمیله و معالی شامخه و مناقب باذخه خود عبد الرزاق پس عنقریب ان شاء الله در مجلد حدیث تشبیه ان شاء الله تعالی از کتاب اسماء رجال الصحیحین محمد بن طاهر مقدسی و کتاب الانساب عبد الکریم محمد السمعانی و کتاب الکمال فی معرفة الرجال عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی و جامع المسانید ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الاعیان علامه ابن خلکان البرمکی و مرآة الجنان عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی و غیر آن خواهی شنید فهذا عبد الرزاق بن نافع * علمهم الحامل للواء الصناعة و الرافع * قد روی هذا الحدیث الشائع الذائع * بطریق آخر صحیح رائع * فالممتری فیه ذاهب عن الحق الواسع * و المرتاب فیه نازح عن الیقین شاسع * و الجاحد له ناکب عن الصواب الناصع * و الطاعن فیه حاطم لدینه و قامعه *

وجه پنجم آنکه ابو زکریا یحیی بن معین المری بصراحت تمام تصحیح این حدیث شریف فرموده و بتصریح ما لا کلام فیه ارشاد جناحه عنیف نموده چنانچه علامه ابو الحجاج مزی در تهذیب الکمال در ترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی گفته

قال القاسم بن عبد الرحمان الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش
عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن
اراد العلم فلیات بابه قال القاسم سالت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال صحیح قال ابو بکر بن
ثابت الحافظ اراد انه صحیح من حدیث ابی معویة ولیس بباطل اذ قد رواه غیر واحد عنه وعلامہ ابن حجر
عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمہ ابو الصلت گفته وقال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سالت یحیی بن معین عن
حدیث حدثنا به ابو الصلت عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً انا مدینة
العلم وعلی بابها الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب اراد به صحیح عن ابی معویة اذ قد رواه غیر واحد
عنه وسیوطی در جمع الجوامع در ذکر اینحدیث شریف گفته وروی خط فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل
عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر در ذکر اینحدیث شریف گفته
ورواه الخطیب ای الخطیب فی التاریخ باللفظ المذکور من حدیث ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس
ثم قال قال القسم سالت ابن معین عنه فقال هو صحیح قال الخطیب قلت اراد انه صحیح من حدیث ابی
معویة ولیس بباطل اذ رواه غیر واحد عنه وعلامہ محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی در روضہ ندیہ در ذکر اینحدیث
شریف گفته وروی الخطیب فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس وقال هو صحیح
وقاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه در مقام جواب از قدح اینحدیث شریف گفته واجیب عن ذلک
الفیدی بان محمد بن جعفر البغدادی العبدی قد وثقه یحیی بن معین وان ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن
معین والحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح ازین عبارات بکمال ظهور ثابت و متحقق میشود که
عمدة النقاد المتقنین یحیی بن معین بجواب سوال سائل مستبین تصریح نموده که اینحدیث شریف صحیح ست وپر ظاهر ست که
بعد تصحیح این جهبذ جلیل بجای برای اقاویل قیل ارباب اعالیل و اضالیل باقی نمی ماند و تصریح چنین ناقد عدیم المثل بنای جحد
جاحدین وعناد معاندین و عمر شاحنین و طعن طاعنین را باب میرساند اما ادعای خطیب که مراد یحیی بن معین از صحت اینحدیث
صحت آن از حدیث ابو معویه ست پس اولا دعوی بی دلیل و تقول غیر قابل التعویل ست و ازینجاست که علامہ سیوطی و محمد بن
اسمعیل الامیر الیمانی و محمد بن علی الشوکانی تصحیح یحیی بن معین این حدیث شریف را علی الاطلاق نقل فرموده اند و اعتنای
بدعوی خطیب درینباب ننموده وثانیا بر تقدیر تسلیم نفعی بحال ارباب بغی و عدوان و بغض و شنان نمیرساند چه هرگاه اینحدیث تا
ابو معویه صحیح شد صحت سندش از ابو معویه تا ابن عباس هم ثابت و متحقق خواهد شد زیرا که در وثوق ابو معویه و اعمش و مجاهد متعنتین و متشددین باهم محل

کلام نیست فضلا عن غیرہم وسیاتی لذلک مزید تایید وتحقیق فی کلام الحافظ العلائی والعلامة الفیروزآبادی
الشیرازی ان شاء اللہ تعالی ودر مابعد بعون اللہ تعالی بجواب نقض فقرات کلام مخاطب بتفصیل جمیل خواهی دانست کہ
یحیی بن معین بمرات عدیدہ وافادات سدیدہ اثبات این حدیث شریف فرمودہ شبہات ارباب ارتیاب واختلاج وهفوات
اصحاب زیغ واعوجاج را کماینبغی باطل ومضمحل نمودہ فالحمد للہ الموفق المعین ⁂ لتشیید مبانی الدین المبین
واحصاف معاقد الحق والیقین ⁂ حیث ثبت من نص یحیی بن معین ⁂ صحة هذا الحدیث المزری بکاس معین من
وضح ثبوتہ علی رغم اناف المعاندین ⁂ وجدع معاطس المنکرین الجاحدین ⁂ وارسوف الباطل المهمین
وکسر زیف المبطلین المدغلین ⁂ وقطع من ارباب الغدر الوتین ⁂ بتحقق هذا الخبر الوثیق المتین ⁂ والحمد للہ
حمد الشاکرین ودرینمقام نبذی از محامد عظیمة المقدار ومدائح غالیة الاسعار یحیی بن معین از السنہ اعلام متسنین باید شنید
وبکنہ عظمت مرتبت ورفعت منزلت او باید رسید ـ ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزلہ بغدادی در مختار مختصر تاریخ
بغداد گفتہ یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن ابوزکریا المری مرة غطفان کان اماما
حافظا متقنا قیل انہ من قریة نحو الانبار تسمی نقیا ولد سنة ثمان وخمسین ومائة وکان ابوہ کاتبا لعبد اللہ
بن مالک وقیل ان معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنہ یحیی الف الف درهم وخمسین الف درهم فانفق المال کلہ
علی الحدیث حتی لم یبق لہ نعل یلبسہ وقال علی بن المدینی انتهی العلم بالبصرة الی یحیی بن ابی کثیر
وقتادة وعلم الکوفة الی اسحاق والاعمش وانتهی علم الحجاز الی ابن شهاب وعمرو بن دینار وصار علم
هولاء الستة بالبصرة الی سعید بن ابی عروبة وشعبة ومعمر وحماد بن سلمة وابن عوانة ومن اهل الکوفة الی
سفیان الثوری وسفیان بن عیینة ومن اهل الحجاز الی مالک بن انس ومن اهل الشام الی الاوزاعی فانتهی
علم هولاء الی محمد بن اسحاق وهشیم ویحیی بن سعید وابن ابی زائدة ووکیع وابن المبارک وهو اوسع هولاء
علما وابن مهدی وابن آدم وصار علم هولاء جمیعا الی یحیی بن معین وقال احمد کل حدیث لایعرفہ یحیی بن
معین فلیس هو بحدیث وسئل یحیی بن معین کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی هذہ ستمائة
الف حدیث وقال راوی الخبر احمد بن عقبة وانی اظن ان المحدثین قد کتبوا لہ بایدیہم ستمائة الف
وستمائة الف وخلف من الکتب مائة قمطر وثلثین قمطرا واربع حباب شرابیة مملوة کتبا وطلب یحیی بن
اکثم کتبہ بمائتی دینار فلم یدع ابوحنیفة ان تباع وقال ابن الرومی ماسمعت احدا قط یقول الحق فی المشایخ
غیر یحیی بن معین وغیرہ کان یتحامل بالقول وقال یحیی مارایت علی رجل قط خطاء الا سترتہ واحببت

انه ازین لمروءة وما استقبلت رجلا فی وجهه بامر یکرهه ولکن ابین له خطاه فیما بینی وبینه فان قبل ذلک
والا ترکته وقال یحیی بن معین کتبنا عن الکذابین وسجرنا به التنور واخرجنا به خبزا نضیجا وانشد یحیی ؎
المال یذهب حله وحرامه * طرا وتبقی فی غد اثامه * لیس التقی بمتق لالهه * حتی یطیب شرابه وطعامه
ویطیب ما یحوی ویکسب کفه * ویکون فی حسن الحدیث کلامه * نطق النبی لنا به عن ربه * فعلی النبی صلوته وسلامه
وکان یحیی یحج فیذهب الی مکة علی المدینة ویرجع علی المدینة فلما کان اخر حجة حجها خرج علی المدینة و
رجع علی المدینة فاقام بها ثلثة ایام ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای فی النوم هاتفا یهتف
یا ابا زکریا اترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الی المدینة فمضوا ورجع فاقام
بها ثلثا ثم مات فحمل علی اعواد النبی صلی الله علیه وسلم وکانت وفاته سنة ثلث وثلثین ومائتین لسبع
لیال بقین من ذی القعدة وقد بلغ سبعا وسبعین سنة الا عشرة ایام ورثاه بعض المحدثین فقال ؎
ذهب العلیم بعیب کل محدث * وبکل مختلف من الاسناد * وبکل وهم فی الحدیث ومشکل * یعنی به علماء
کل بلاد * وعبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت مری گفته وابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری
مرة غطفان من اهل بغداد کان اماما ربانیا عالما حافظا ثبتا متقنا مرجوعا الیه فی الجرح والتعدیل والده
معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی الف الف درهم وخمسین الف درهم فانفقه کله
فی الحدیث حتی لم یبق له نعل یلبسه سمع عبد الله بن المبارک وهشیم بن بشیر وعیسی بن یونس وسفین
بن عیینة وعبد الرحمن بن مهدی ووکیع بن الجراح وابا معویة الضریر روی عنه من رفقائه احمد بن حنبل
وابو خیثمة ومحمد بن اسحق الصغانی ومحمد بن اسمعیل البخاری وابو داود السجستانی وعبد الله بن احمد بن حنبل
وغیرهم وانتهی علم العلماء الیه حتی قال احمد بن حنبل ههنا رجل خلقه الله لهذا الشان واظهر کذب
الکذابین یعنی یحیی بن معین وقال علی بن المدینی لا نعلم احدا من لدن ادم کتب من الحدیث ما کتب یحیی
بن معین قال ابو حاتم الرازی اذا رایت البغدادی یحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة واذا رایته
یبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب وکانت ولادته فی خلافة ابی جعفر سنة ثمان وخمسین ومائة فی
اخرها وکان یحیی بن معین یحج فیذهب الی مکة علی المدینة ویرجع علی المدینة فلما کان اخر حجة حجها خرج
علی المدینة ورجع فاقام بها یومین او ثلثة ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای فی النوم هاتفا یهتف
یا ابا زکریا اترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الی المدینة فمضوا ورجع فاقام بها ثلاثا

ثم مات قال فحمل على اعواد النبي صلى الله عليه وسلم وصلى عليه الناس وجعلوا يقولون هذا الذاب عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم الكذب مات لسبع ليال بقين من ذى القعدة سنة ثلث وثلثين ومأتين
وقال بعض المحدثين فى مرثيته سه ذهب العليم بعيب كل محدث ۞ وبكل مختلف من الاسناد وبكل ذى هم
فى الحديث ومشكل ۞ يعنى به علماء كل بلادهم وابو المؤيد محمد بن محمود خوارزمى درجامع مسانيد ابوحنيفه گفته يحيى بن معين
بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن وقيل يحيى بن معين بن غياث بن زياد بن عوف بن بسطام بن
عبد الرحمن ابو زكريا المرى مرة غطفان هكذا ذكره الخطيب فى تاريخه وقال سمع عبد الله بن المبارك وهما
بن عيسى بن يوسف وسفيان بن عيينة وغندرا ومعاذ ويحيى بن سعيد القطان ووكيعا وابا معوية فى اجلاء
امثالهم روى عنه احمد بن حنبل وابو خيثمة زهير بن حرب ومحمد بن سعد الكاتب وجماعة قال ولدت فى
ابى جعفر سنة ثمان وخمسين ومائة يقال انه من اهل الانبار من قرية يقال لها نقيا وبقال ان فرعون منها
كان ابوه على خراج الرى فترك لابنه يحيى الف الف وخمسين الف درهم فانفق كل ذلك فى الحديث حتى لم يبق له
نعل يلبسه قال الخطيب قال عبد المؤمن بن خلف النسفى سالت اباعلى صالح بن محمد عن يحيى بن معين ام
الامام احمد بن حنبل فقال اما احمد فاعلم بالفقه واختلاف الناس واما يحيى بن معين فاعلم بالرجال و
اختلاف الكنى مات بمدينة الرسول عليه الصلوة والسلام سنة ثلاث وثلاثين ومأتين وله سبع وسبعون
سنة ونيز خوارزمى درجامع مسانيد ابوحنيفه گفته وذكر اصحاب المناقب باسانيدهم الى مكرم بن احمد ثنا على بن حسين
بن حبان عن ابيه قال كان امام ائمة الحديث الذى بيده زمام الجراح والتعديل يحيى بن معين رح اذا ذكر
له من يتكلم فى ابى حنيفة رض يتمثل بهذين البيتين لابن المبارك حسد وا الفتى الخ ويحيى بن شرف النووى در
تهذيب الاسماء واللغات گفته يحيى بن معين الامام هو ابو زكريا يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام عوف
بن عبد الرحمن وقيل ابن معين بن غياث بن زياد بن عون بن بسطام المرى من مرة غطفان مولاهم قال
ابن ابى خيثمة سمعت يحيى يقول انا مولى للجنيد بن عبد الرحمن المقرى ويحيى بن معين بغدادى وهو امام
اهل الحديث فى زمنه والمعول عليه فيه قال الخطيب اصله من الانبار سمع ابن المبارك وهشيما ووكيعا وابن
عيينة وابن مهدى ويحيى القطان وحفص بن غياث وغندرا ومعاذ بن معاذ وعبدة بن سليمان ومروان
بن معوية ويحيى بن زكريا بن ابى زائدة وعبد الصمد بن عبد الوارث وهشام بن يوسف وعيسى بن يونس
ويعقوب بن ابراهيم الزهرى وزكريا بن يحيى وعفان بن مسلم وابا مسهر ووهب بن جرير وقريش بن انس

وحجاج بن محمد وابا حفص عمر بن عبد الرحمن الابار وقرادا لاصمعي وحكام بن سلم وعبد الرزاق وعلى بن
عياش وعبد الله بن صالح وسوار بن عمارة الرملي ويحيى بن صالح وعبد الله بن يوسف التنيسي وسعيد بن
ابي مريم وابا اليمان وعمرو بن الربيع والحسن بن واقع بالقاف واسمعيل بن علية وجرير بن عبد الحميد وعبد الله
بن نمير وابا عبيدة الحداد ومعن بن عيسى واسمعيل بن مجالد وعلى بن هاشم وعثمان بن عبيد وابا اسامة وعباد
بن عباد ومحمد بن عبد الله الانصاري وخلائق روى عنه احمد بن حنبل وزهير بن حرب واحمد ويعقوب
ابنا ابراهيم الدورقيان ومحمد بن يحيى الذهلي ومحمد بن اسحاق الصاغاني ومحمد بن سعد كاتب الواقدي ومحمد بن
هارون وابو زرعة الرازي والدمشقي وابو حاتم والبخاري ومسلم وابو داود واحمد بن منصور الرمادي و
احمد بن الحسن بن عبد الجبار واحمد بن ابي الحواري وعباس بن محمد الدوري وعبد الله بن احمد بن حنبل ويعقوب
بن شيبة وابو يعلى الموصلي والحسين بن محمد وخلائق لا يحصون واجمعوا على امامته وتوثيقه وحفظه وجلالته
وتقدمه في هذا الشان واضطلاعه قال الخطيب كان اماما ربانيا عالما حافظا ثبتا متقنا وقال احمد بن حنبل السماع
مع يحيى بن معين شفاء لما في الصدور وقال على بن المديني ما رايت في الناس مثله وقال احمد بن حنبل يحيى بن معين
رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين وكل حديث لا يعرفه يحيى فليس بحديث وقال عباس الدوري
رايت احمد بن حنبل في مجلس روح بن عبادة يسال يحيى بن معين عن اشياء يقول له يا ابا زكريا كيف حديث كذا
وكذا كيف حديث كذا وكذا يستثبته في احاديث سمعوها فكلما قال يحيى كتبه احمد وقال هارون بن
بشير الرازي رايت يحيى بن معين استقبل القبلة رافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت في رجل ليس هو
عندي كذابا فلا تغفر لي وقال يحيى لو لم نكتب الحديث من ثلاثين وجها ما عقلناه وروينا عن احمد بن عقبة
قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث قال ابن عقبة واظن المحدثين كتبوا
له بايديهم ستمائة الف وستمائة الف وقال محمد بن عبد الله خلف يحيى من الكتب مائة قمطر واربعة عشر قمطرا واربعة حباب
مملوءة كتبا وقال على بن المديني ما اعلم احدا كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وخلف والده معين ليحيى
الف الف درهم وخمسين الف درهم فانفقها كلها في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه وذكر ابن ابي حاتم
في كتاب الجرح والتعديل باسناده عن ابي عبيد القسم بن سلام قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل ويحيى
بن معين وهو اكتبهم له وعلى بن المديني وابي بكر بن ابي شيبة وقال ابو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن
اسمعيل قريبا من ثلاثين الف حديث واحواله وفضائله رضي الله عنه غير منحصرة واتفقوا على انه توفي بمدينة

رسول الله صلی الله علیه وسلم وغسل علی السریر الذی غسل علیه رسول الله صلعم وحمل علی السریر الذی
حمل علیه رسول الله صلعم ونودی علیه هذا جنازة یحیی بن معین ذاب الکذب عن رسول الله صلعم
والناس یبکون واجتمع فی جنازته خلائق لا یحصون ودفن بالبقیع قال ابراهیم بن المنذر رای رجل فی
المنام النبی صلعم واصحابه مجتمعین فقال مالکم مجتمعین فقال صلی الله علیه وسلم جئت لهذا الرجل
اصلی علیه فانه کان یذب الکذب عن حدیثی وقال بشر بن مبشر رایت یحیی بن معین فی المنام فقال زوجنی
ربی عز وجل اربع مائة حوراء بذبی الکذب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ورثاه الشعراء واحسنوا
المراثی ومن احسنها ما ذکره ابن ابی حاتم قال قال سلیمان بن معبد یرثی یحیی بن معین رحمه الله وذکر صدر
القصیدة ثم قال ؎ فقد عظمت فی المسلمین رزیة ÷ غداة نعی الناعون یحیی فاسمعوا ÷ فقالوا اتاه الله فی دفناه فی
الثری ÷ فکاد فؤادی حسرة یتصدع ÷ فقلت ولم املک لعینی عبرة ÷ ولا جزعا انا الی الله نرجع ÷ الا فی سبیل الله
عظم رزیتی ÷ بیحیی الی من نستریح ونفزع ÷ ومن ذا الذی یرتجی بعده ÷ اذا لم یکن للناس فی العلم مقنع
لقد کان یحیی فی الحدیث بقیة ÷ من السلف الماضین حتی تقشعوا ÷ فلما مضی مات الحدیث بموته ÷ وادرج فی اکفانه
العلم اجمع ÷ وصرنا حیاری بعد یحیی کاننا ÷ رعیة راع بثهم فتصدعوا ÷ ولیس بمغن عنک دمع سفحته ÷ ولکن
الیه یستریح المفجع ÷ لعمرک ما للناس فی الموت حیلة ÷ ولا لقضاء الله فی الخلق مدفع ÷ ولو ان مخلوقا نجا
من حمامه ÷ اذا لنجا منه النبی المشفع ÷ تعزیه عن کل میت رزیته ÷ فرزء رسول الله اشجی واوجع ÷ ولکنما
ابکی علی العلم اذ مضی ÷ فما بعد یحیی فیه للناس مفزع ÷ سقی الله قبرا بالبقیع مجاورا ÷ نبی الهدی غیثا یجود و
یمرع ÷ فقد ترک الدنیا وقربة بها الی الله حتی مات وهو ممنع ÷ وصار له نبی جوار نبیه ÷ وذو العرش یعطی من یشاء
ویمنع ÷ وانی لارجو ان یکون محمد ÷ له شافعا یوم القیامة یشفع ÷ قال البخاری توفی یحیی بن معین بالمدینة
سنة ثلاث وثلاثین ومائتین وله سبع وسبعون سنة الا نحو عشرة ایام رحمه الله واحمد بن محمد المعروف بابن خلکان
در وفیات الاعیان گفته ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن المری البغدادی
الحافظ المشهور کان اماما عالما حافظا متقنا قیل انه من قریة نحو الانبار تسمی نقیای وکان ابوه کاتبا
لعبد الله بن مالک وقیل انه کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی المذکور الف الف درهم وخمسین الف درهم
فانفق المال جمیعه علی الحدیث حتی لم یبق له نعل یلبسه وسئل یحیی المذکور کم کتبت من الحدیث فقال کتبت
بیدی هذه ستمائة الف حدیث وقال راوی هذا الخبر وهو احمد بن عقبة وانی اظن ان المحدثین قد کتبوا له بایدیهم

ستمائة الف وستمائة الف وخلف من الكتب مائة قمطر وثلثين قمطرا واربع حباب شرابية مملوة كتبا وهو صاحب الجرح والتعديل وروى عنه الحديث كبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري وابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري وابو داؤد السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين الامام احمد بن حنبل رضي الله عنه من الصحبة والالفة والاشتراك في الاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور لا حاجة الى الاطالة فيه وروى عنه هو وابو خيثمة وكانا من اقرانه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقتادة وعلم الكوفة الى ابي اسحاق والاعمش وانتهى علم الحجاز الى ابن شهاب وعمرو بن دينار وصار علم هؤلاء الستة بالبصرة الى سعيد بن ابي عروبة وشعبة ومعمر وحماد بن سلمة وابي عوانة ومن اهل الكوفة الى سفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز الى مالك بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علم هؤلاء الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد وابن ابي زائدة ووكيع وابن المبارك وهو اوسع هؤلاء علما وابن مهدي ويحيى بن آدم وصار علم هؤلاء جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث وكان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال ابن الرومي ما سمعت احدا قط يقول الحق غير ابن معين وغيره كان يتحامل بالقول وقال يحيى بن معين ما رايت على رجل قط خطأ الا سترته عليه واحببت ان ازين له امره وما استقبلت رجلا في وجهه بامر يكرهه ولكن ابين له خطاه فيما بيني وبينه فان قبل ذلك والا تركته وكان يقول كتبنا عن الكذابين وسجرنا به التنور واخرجنا به خبزا نضيجا وكان ينشد

المال يذهب حله وحرامه ❊ طرا ويبقى في غد آثامه ❊ ليس التقي بمتق لالهه ❊ حتى يطيب شرابه وطعامه ❊ ويطيب ما يحوي ويكسب كفه ❊ ويكون في حسن الحديث كلامه ❊ نطق النبي لنا به عن ربه ❊ فعلى النبي صلوته وسلامه ❊

وذكره الدارقطني فيمن روى عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الامام احمد بن حنبل في ذلك وسمع ايضا من عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وامثالهما وكان يحج فيذهب الى مكة على المدينة ويرجع على المدينة فلما كان اخر حجة حجها خرج على المدينة ورجع على المدينة واقام بها ثلثة ايام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فراى في النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا اترغب عن جواري فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فاني راجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلاثا ثم مات فحمل على اعواد النبي صلى الله عليه وسلم وكانت وفاته لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة ثلث وثلثين ومائتين هكذا قال الخطيب

فی تاریخ بغداد وهو غلط قطعا لما تقدم ذکره وهو انه خرج الی مکة ثم رجع الی المدینة ومات بها فمن یکون قد حج کیف یتصور ان یموت فی ذی القعدة من تلک السنة فلو ذکر انه توفی فی ذی الحجة لامکن و کان یحتمل ان یکون هذا غلطا من الناسخ ولکنی وجدته فی نسختین علی هذه الصورة فیبعد ان یکون من الناسخ والله اعلم ثم ذکر بعد ذلک ان الصحیح انه مات قبل ان یحج وعلی هذا یستقیم ما قاله من تاریخ الوفاة ثم نظرت فی کتاب الارشاد فی معرفة علماء الحدیث تالیف ابی یعلی الخلیل بن عبد الله بن احمد بن ابراهیم بن الخلیل الخلیلی الحافظ ان یحیی بن معین توفی لسبع لیال بقین من ذی الحجة من السنة فعلی هذا یکون قد حج وذکر الخطیب ایضا ان مولده اخر سنة ثمان وخمسین ومائة ثم قال بعد ذکر وفاته انه قد بلغ سبعا وسبعین سنة الا عشرة ایام وهذا لا یصح ایضا من جهة الحساب فتامله ورایت فی بعض التواریخ انه عاش خمسا وسبعین سنة والله اعلم بالصواب وصلی علیه والی المدینة ثم صلی علیه مرارا ودفن بالبقیع کان بین یدی جنازته رجل ینادی هذا الذی کان ینفی الکذب عن حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم ورثاه بعض المحدثین فقال ؎ ذهب العلیم بعیب کل محدث ✿ وبکل مختلف من الاسناد ✿ وبکل وهم فی الحدیث ومشکل ✿ یعنی به علماء کل بلاد ✿ رضی الله عنه ومعین بفتح المیم وکسر العین المهملة وسکون الیاء المثناة من تحتها وبعدها نون وبسطام بکسر الباء الموحدة وسکون السین المهملة وفتح الطاء وبعد الالف میم والباقی معروف فلا حاجة الی ضبطه ورایت فی بعض التواریخ انه یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان من قبل هشام بن عبد الملک الاموی و الاول اشهر واصح اعنی النسب والمری بضم المیم وتشدید الراء هذه النسبة الی مرة غطفان وهو مرة بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان وهی قبیلة کبیرة مشهورة فی العرب وفی قبائل تنسب الیها یقال لکل واحد منها مرة واما نقیای فقال ابن السمعانی فی کتاب الانساب انها بفتح النون وکسر القاف وفتحها وبعدها یاء مفتوحة من تحتها نقطتان وبعد الالف یاء ثانیة وهی من قری الانبار منها یحیی بن معین النقیای قال الخطیب ویقال ان فرعون کان من اهل هذه القریة والله اعلم وابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقایع سنه ثلث وثلثین ومأتین گفته وفیها توفی ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری البغدادی المشهور وکان اماما حافظا قیل انه من قریة نحو الانبار تسمی نقیا وهو صاحب الجرح والتعدیل وکان الامام احمد بن حنبل شدید الصحبة له وکانا مشترکین فی الاشتغال بعلوم الحدیث وذکر الدارقطنی یحیی بن معین المذکور فی

فی جملة من روی عن الامام الشافعی و ولد یحیی بن معین المذکور فی سنة ثمان و خمسین و مائة و توفی فی هذه السنة اعنی
ثلث و ثلثین و مائتین فی ذی القعدة و قیل فی ذی الحجة و محمد بن احمد ذهبی رحمه الله تعالی در سیر النبلا گفته یحیی بن معین هو الامام الحافظ الجهبذ
شیخ المحدثین ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام و قیل اسم جده غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام
الغطفانی ثم المری مولاهم البغدادی احد الاعلام ولد سنة ثمان و خمسین و مائة و سمع من ابن المبارک و هشیم و اسمعیل بن عیاش و
عباد بن عباد و اسمعیل بن مجالد بن سعید و یحیی بن زکریا بن ابی زائدة و معتمر بن سلیمان و سفیان بن عیینة و غندر و ابی معاویة و
حاتم بن اسمعیل و حفص بن غیاث و جریر بن عبد الحمید و عبد الرزاق و مروان بن معویة و هشام بن یوسف و عیسی بن یونس
و وکیع و معن و ابی حفص الابار و عبثر بن عبید و علی بن هاشم و یحیی القطان و ابن مهدی و عفان و خلق کثیر
بالعراق و الحجاز و الجزیرة و الشام و مصر روی عنه احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو خیثمة و هناد بن
السری و عدة من اقرانه و البخاری و مسلم و ابو داود و عباس الدوری و ابو بکر الصاغانی و عبد الخالق بن منصور
و عثمن بن سعید الدارمی و ابو زرعة و ابو حاتم و اسحق الکوسج و ابراهیم بن عبد الله بن الجنید و معویة بن
صالح الاشعری و حنبل بن اسحق و صالح بن محمد جزرة و احمد بن ابی خیثمة
و ابو بکر احمد بن علی المروزی و ابو معین الحسین بن الحسن الرازی و محمد بن عثمان بن ابی شیبة و مطین
بن مضر بن محمد الاسدی و المفضل بن غسان العلابی و ابو زرعة البجلی و احمد بن محمد بن عبید الله التمار
و عبد الله بن احمد و محمد بن صالح کیلجة و علی بن الحسن ماغمة و عبید العجلی حسین بن محمد و محمد بن وضاح
و جعفر الفریابی و موسی بن هرون و ابو یعلی الموصلی و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفی و خلائق
و نیز در ان گفته قال احمد بن زهیر ولد یحیی فی سنة ثمان و خمسین و مائة قلت و کتب العلم و هو ابن عشرین سنة
قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سئل ابی عن یحیی فقال امام و قال النسائی ابو زکریا احد الائمة فی الحدیث
ثقة مامون قال الکلاباذی روی عنه البخاری و روی عن عبد الله بن محمد عن یحیی فی تفسیر براءة و روی عن عبید الله
غیر منسوب عنه فی ذکر ایام الجاهلیة و قال ابن المرزبان انا ابو العباس المروزی سمعت داود بن رشید یذکر ان والد
بن معین کان مشعبذا من قریة نحو الانبار یقال لها انقیا و یقال ان فرعون کان من اهل انقیا قال العجلی کان
ابو یحیی معین کاتبا لعبد الله بن مالک و قال ابن عدی حدثنی شیخ کاتب ذکر انه قرابة یحیی بن معین قال کان
معین علی خراج الری فمات فخلف لیحیی ابنه الف الف درهم فانفقه کله علی الحدیث حتی لم یبق
له نعل یلبسه اخبرنا ابو الغنائم القیسی اجازة انا ابو الیمن الکندی انا ابو منصور القزاز انا ابو بکر الخطیب

انا ابو بكر الحرشي وابو سعيد الصيرفي قالا انا ابو العباس الاصم سمعت العباس بن محمد سمعت يحيى
بن معين وساله عباس العنبري يا ابا زكريا من اي العرب انت قال انا مولى العرب قيل اصل ابن معين
من الانبار ونشا ببغداد وهو اسن الجماعة الكبار الذين هم علي بن المديني واحمد بن حنبل واسحق بن راهويه
وابو بكر بن ابي شيبة وابو خيثمة فكانوا يتادبون معه ويعترفون له وكان له هيبة وجلالة يركب البغلة
ويتجمل في لباسه رحمه الله تعالى وقال احمد بن زهير سمعت يحيى يقول انا مولى للجنيد بن عبد الرحمن المري
قال احمد بن يحيى الجارود وقال ابن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقتادة وعلم الكوفة الى ابي
اسحق والاعمش وعلم الحجاز الى ابن شهاب وعمرو بن دينار وصار علم هؤلاء الستة الى اثني عشر رجلا ابن
ابي عروبة ومعمر وشعبة وحماد بن سلمة والسفيانين ومالك والاوزاعي وابن اسحاق وهشيم وابي عوانة
ويحيى بن سعيد ويحيى بن ابي زائدة الى ان ذكر ابن المبارك وابن مهدي ويحيى بن آدم فصار علم هؤلاء جميعهم
الى يحيى بن معين قلت نعم والى احمد بن حنبل وابي بكر بن ابي شيبة وعلي وعدة ثم من بعد هؤلاء الى ابي
عبد الله البخاري وابي زرعة وابي حاتم وابي داود وطائفة ثم الى ابي عبد الرحمن النسائي ومحمد بن نصر
المروزي وابن خزيمة وابن جرير ثم شرع العلم ينقص قليلا قليلا ولا قوة الا بالله وباسنادي الى الخطيب
انا محمد بن علي المقرئ انا ابو مسلم بن مهران انا عبد المومن بن خلف سمعت صالح بن محمد يقول انتهى علم الحجاز
الى الزهري وعمرو الى ان قال فانتهى علم هؤلاء الى يحيى بن معين علي بن احمد بن النضر قال ابن المديني انتهى
العلم الى يحيى بن آدم وبعده الى يحيى بن معين رحمه الله تعالى عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرومي
سمعت ابا سعيد الحداد يقول لولا يحيى بن معين ما كتبت الحديث قال وما العجب فوالله لقد نفعنا
الله به ولقد كان الشيخ يحدثنا الكرامته ولقد كنت عند احمد فجاءه رجل فقال يا ابا عبد الله انظر
في هذه الاحاديث فان فيها خطأ قال عليك بابي زكريا فانه يعرف الخطأ قال عبد الخالق فقلت لابن
الرومي حدثني ابو عمرو انه سمع احمد بن حنبل يقول السماع مع يحيى بن معين شفاء لما في الصدور
علي بن سهل سمعت احمد في حلقة عفان يقول لعبد الله بن الرومي ليت ابن ابا زكريا قدم فقال ما تصنع
به قال احمد اسكت هو يعرف خطاء الحديث وبه الى الخطيب انا الصيرفي نا الاصم سمعت الدوري يقول
رايت احمد بن حنبل في مجلس روح سنة خمس ومائتين يسئل يحيى بن معين عن اشياء يقول يا ابا زكريا
ما تقول في حديث كذا وكيف حديث كذا يستثبته احاديث قد سمعوها فما قال يحيى كتبه احمد وقل ما سمعته

يسمى يحيى باسمه بل بكنيته وبه انبانا ابو سعيد الماليني انبانا عبد الرحمن بن محمد الادريسي حدثني
محمد بن احمد بن محمد بن موسى البخاري سمعت الحسين بن اسماعيل الفارسي سمعت ابا مقاتل سليمان
بن عبد الله سمعت احمد بن حنبل يقول ههنا رجل خلقه الله تعالى لهذا الشان يظهر كذب الكذابين
يعني ابن معين وبه انبانا التنوخي ومحمد بن طلحة النعالي قالا انا ابو نصر احمد بن محمد بن ابراهيم
البخاري انا عبد الرحمن بن محمد بن حريث سمعت احمد بن سلمة سمعت محمد بن رافع سمعت احمد بن
حنبل يقول كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث ابن عدي انا يحيى بن زكريا بن حيويه
انبانا العباس بن اسحق سمعت هرون بن معروف يقول قدم علينا شيخ فبكرت عليه فسالته ان يملي علينا
فاخذ الكتاب واذا الباب يدق وقال الشيخ من هذا قال احمد بن حنبل فاذن له والشيخ على حالته
فاذا اخر يدق الباب فقال من ذا قال احمد الدورقي فاذن له ولم يتحرك ثم ابن الرومي فكذلك ثم ابو خيثمة
فكذلك ثم دق الباب فقال من ذا فقال يحيى بن معين فرايت الشيخ ارتعدت يده وسقط منه الكتاب
جعفر الطيالسي سمعت ابن معين يقول لما قدم عبد الوهاب بن عطا اتيته فكتبت عنه فبينا انا عنده
اذ اتاه كتاب من اهله فقراه واجابهم فرايته وقد كتب على ظهره قدمت بغداد وقبلني يحيى بن معين و
الحمد لله رب العالمين قال ابو عبيد الآجري قلت لابي داود اعلم بالرجال يحيى او علي قال يحيى وليس عندي
من خبر اهل الشام شيء وقال عبد المومن النسفي سالت ابا علي صالح بن محمد من اعلم بالحديث يحيى بن معين
او احمد بن حنبل فقال احمد اعلم بالفقه والاختلاف واما يحيى فاعلم بالرجال والكنى محمد بن عثمان بن ابي شيبة
سمعت علي بن المديني يقول كنت اذا قدمت الى بغداد منذ اربعين سنة كان الذي يذاكرني احمد فربما اختلفنا
في الشيء فنسال ابا زكريا فيقوم فيخرجه ما كان اعرفه بموضع حديثه وقال ابو الحسين ابن البراء سمعت ابن المديني
يقول ما رايت يحيى استفهم حديثا قط ولا رده بكر بن سهل انبانا عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرومي سمعت
بعض اصحاب الحديث يحدث باحاديث يحيى ويقول حدثني من لم يطلع الشمس على اكبر منه فقال وما تعجب
سمعت علي بن المديني يقول ما في الناس مثله وعن ابن المديني قال ما اعلم احدا كتب ما كتب يحيى بن معين قال
ابو الحسن بن البراء سمعت عليا يقول لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى قال احمد بن عقبة
سالت يحيى بن معين كم كتبت من الحديث قال كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث قلت يعني بالمكرر قال صالح
بن احمد الحافظ سمعت ابا عبد الله محمد بن عبيد الله سمعت ابي يقول خلف يحيى من الكتب مائة قمطر واربعة عشر قمطرا

واربعة حباب شرابيه مملوة كتبا وقال عبد المومن سمعت صالح جزرة يقول ذكر لى ان يحيى بن معين خلف
من الكتب ثلاثين قمطرا وعشرين حبا فطلب يحيى بن اكثم ما بقى دينار فلم يدع ابو خيثمة ان تباع وغيره ان گفته
وباسنادى الى الخطيب انبا على بن طلحة انبا صالح بن احمد الحمدانى انبا عبد الرحمن بن حمدان بن المرزبان قال قال لى
ابو حاتم الرازى اذا رايت البغدادى يحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة واذا رايته يبغض يحيى بن معين
فاعلم انه كذاب وقال محمد بن هرون الفلاس اذا رايت الرجل يقع فى يحيى بن معين فاعلم انه كذاب يضع الحديث
وانما يبغضه لما يبين من امر الكذابين قال الابار قال ابن معين كتبنا عن الكذابين وسجرنا به التنور واخرجنا
به خبزا نضيجا قال ابو داود سمعت يحيى بن معين يقول اكلت عجة وانا ناقه من علة قال الدورى سئل
يحيى بن معين عن الرؤس فقال ثلثة بين اثنين صالح قال على بن الحسين بن حبان حدثنى يحيى الاحول
قال تلقينا يحيى بن معين مقدمه من مكة فسالناه عن الحسين بن حبان فقال احدثكم لما كان باخر رمق
قال لى يا ابا زكريا اترى ما مكتوب على الخيمة قلت ما ارى شيئا قال بلى ارى مكتوبا يحيى بن معين يقضى او
يفصل بين الظالمين قال ثم خرجت نفسه الخطيب انا نعيم انا ابو الشيخ انا اسحق بن بنان سمعت حبيش بن
بشر يقول كان يحيى بن معين يحج على المدينة ويرجع عليها فلما كان اخر حجة حجها رجع على المدينة فاقام
بها يومين او ثلثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فراى فى النوم كان هاتفا يهتف به يا ابا زكريا
اترغب عن جوارى فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانى ارجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثا ثم مات قال فحمل على اعواد النبى صلى
الله عليه وسلم وصلى عليه الناس وجعلوا يقولون هذا الذاب عن رسول الله صلعم الكذب قال الخطيب الصحيح توفى ذى قعدها قبل ان يحج قال
عباس الدورى سمعت يحيى يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفناه وفى تاريخ دمشق من طريق محمد
بن نصر سمع يحيى بن معين يقول كتبت بيدى الف الف حديث قلت يعنى بالمكرر لانى اراه يقول لو لم نكتب
الحديث خمسين مرة ما عرفناه انبئت عن ابى المكارم اللبان وغيره عن عبد الغفار بن محمد انبا محمد بن ابراهيم
الكرمانى سمعت محمد بن احمد غنجار سمعت عبد الله بن موسى السلامى سمعت الفضل بن شاكر ببلد الديلم
سمعت يزيد بن مجالد سمعت يحيى بن معين يقول اذا كتبت فقمش واذا حدثت ففتش وسمعته يقول
سيندم المنتخب فى الحديث حيث لا ينفعه الندامة الاصم انبا عباس سمعت يحيى بن معين يقول كنا
بقرية من قرى مصر ولم يكن معنا شئ ولا ثم شئ نشتريه فلما اصبحنا اذا نحن بزنبيل ملآن سمك مشوى وعنده
احد فسالونى فقلت اقتسموه وكلوه فانى اظن انه رزق رزقكم الله تعالى وسمعت يحيى مرارا يقول القران

كلام الله وليس بمخلوق والايمان قول وعمل يزيد وينقص وروى عبيد الله بن ابى زياد القطوانى عن ابى عبيد قال انتهى الحديث الى اربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فيه والى يحيى بن معين وهو اكتبهم له والى على بن المدينى وهو اعلمهم به والى ابى بكر بن ابى شيبة وهو احفظهم له وفى رواية عن عبيد الله القواريرى قال قال يحيى القطان ما قدم علينا البصرة مثل احمد ويحيى بن معين قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول كان اعلمنا بالرجال يحيى بن معين واحفظنا للابواب سليمان الشاذكونى واحفظنا للطوال على ابو عبد الله الحاكم سمعت الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال انبا ابراهيم بن عبد الواحد البكرى سمعت جعفر الطيالسى يقول صلى احمد بن حنبل ويحيى بن معين فى مسجد الرصافة فقام قاص فقال انبا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالا انبانا عبد الرزاق انبا معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله خلق الله من كل كلمة منها طيرا منقاره من ذهب وريشه من مرجان واخذ فى قصة نحو عشرين ورقة فجعل احمد ينظر الى يحيى ويحيى ينظر اليه وهما يقولان ما سمعنا هذا الى الساعة فسكتا حتى فرغ من قصصه واخذ قطاعه ثم جعل ينظر بعينيهما فاشار اليه يحيى فجاء متوهما لنوال يجيزه فقال من حدثك بهذا الحديث فقال احمد بن حنبل ويحيى بن معين فقال انا يحيى وهذا احمد ما سمعنا بهذا قط فان كان لا بد من الكذب فعلى غيرنا فقال انت يحيى بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق وما علمت الساعة كانه ليس فى الدنيا يحيى بن معين واحمد بن حنبل غيركما كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال فوضع احمد كمه على وجهه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزئ بهما هذه حكاية عجيبة وراويها البكرى لا اعرفه فاخاف ان يكون وضعها عن احمد بن عقبة قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن سمحا فى الحديث كان كذابا قيل كيف يكون سمحا قال اذا شك فى حديث تركه وقال جعفر بن ابى عثمان كنا عند يحيى بن معين فجاءه رجل مستعجل فقال يا ابا زكريا حدثنى بشىء اذكرك به فقال يحيى اذكرنى انك سئلتنى ان احدثك فلم افعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فرايت جارية بيعت بالف دينار ما رايت احسن منها صلى الله عليها فقلت يا ابا زكريا مثلك يقول هذا قال نعم صلى الله عليها وعلى كل مليح هذه الحكاية محمولة على الدعابة من ابى زكريا ويروى عنه باسناد اخر قال سعيد بن عمرو البرذعى سمعت الحافظ ابا زرعة الرازى يقول كان احمد بن حنبل لا يرى الكتابة عن ابى نصر التمار ولا عن يحيى بن معين ولا احد ممن امتحن فاجاب قلت هذا امر ضيق ولا حرج على من اجاب فى المحنة بل ولا على من اكره على صريح الكفر

عملا بالاية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمه الله من ائمة السنة فخافوا من سطوة الدولة ولجأ بالتقية
عباس الدوري سمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلي بالليل قرأت اية الكرسي على داري وعيالي خمس
مرات فبينا انا اقرأ اذا شيء يكلمني كم تقرأ هذا كان ليس انسان يحسن يقرأ غيرك فقلت ارى هذا السؤال والله
لا زيدنك فصرت اقرأها في الليلة خمسين وستين مرة وقال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم الرجل
حديثه يعني ينزع منه اللحن فقال لا باس به وسمعته يقول لو لم نكتب الحديث من ثلثين وجها ما عقلناه
قال ابراهيم بن الجنيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا الحلم والله ما ضر رجلا ابقى الله على ما
اصبح وامسى لقد حججت وانا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلا من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة
كانما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل في راي الشافعي وابي حنيفة قال ما ارى لاحد ان ينظر في
راي الشافعي ينظر في راي ابي حنيفة احب الي قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله حنفيا في الفروع فلهذا قال
هذا وفيه انحراف يسير عن الشافعي قال ابن الجنيد وسمعت يحيى يقول تحريم النبيذ صحيح ولكن اقف
ولا احرمه قد شربه قوم صالحون باحاديث صحاح وحرمه قوم صالحون باحاديث صحاح وسمعت يحيى بن
سعيد القطان يقول حديث الطلاق وحديث عتبة بن فرقد جميعا صحيحان قال عباس الدوري ثنا يحيى بن معين
قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتابا صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عون وذكر احاديث فقلت
ليس ذا عن ابن المبارك فغضب وقال ترد علي قلت اي والله اريد زينك فابى ان يرجع فلما رايته لا يرجع
قلت لا والله ما سمعت هذه من ابن المبارك ولا سمعها من ابن عون قط فغضب وغضب من كان عنده و
قام ودخل فاخرج صحائف فجعل يقول وهي بيده اين الذين يزعمون ان يحيى بن معين ليس بامير المؤمنين
في الحديث نعم يا ابا زكريا غلطت وانما روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن حبان
قال ابن معين دفع الي ابن وهب كتابا عن معوية بن صالح خمسمائة حديث او اكثر فانتقيت منها اشرارها لم يكن
لي يومئذ معرفة قلت اسمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتديا لا يحسن الانتخاب
فعلنا نحو هذا او بدا منا ... قال محمد بن جرير الطبري خرج ابن معين حاجا وكان اكولا فحدثني ابو العباس
احمد بن شاه انه كان في رفقته فلما قدم مواقيه اهدى الى يحيى فالوذج لم ينضج فقلنا له يا ابا زكريا لا
تاكله فانا نخاف عليك فلم يعبا بكلامنا واكله فما استقر في معدته حتى تشكى وجع بطنه واسهل الى ان وصلنا
الى المدينة ولا نفوض به فتعاوضنا في امره ولم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم ندر ما نعمل حتى وصى

ومات فغسلناه ودفناه قال ابو زرعة الرازی لم ینتفع بیحیی لانه کان یتکلم فی الناس وقد رایت حکایة
شاذة قالها ابو عبد الرحمن السلمی عن الدارقطنی یحیی بن معین مات قبل ابیه بعشرة اشهر قال مهیب بن
سلیم البخاری انبانا محمد بن یوسف البخاری الحافظ قال کنا فی الحج مع یحیی بن معین فدخلنا المدینة
لیلة الجمعة ومات من لیلته فلما اصبحنا تسامع الناس بقدومه وبموته فاجتمع العامة وجاءت بنو هاشم
فقالوا نخرج له الاعواد التی غسل علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکره العامة ذلک وکثر الکلام
فقالت بنو هاشم نحن اولی بالنبی صلی الله علیه وسلم وهو اهل ان یغسل علیها ودفن یوم الجمعة فی ذی القعدة
قال مهیب فیها ولدت یعنی سنة ثلث وثلثین ومائتین قال عباس الدوری مات قبل ان یحج عامئذ
وصلی علیه والی المدینة وکلم الحزامی الوالی فاخرجوا له سریر النبی صلی الله علیه وسلم فحمل فعلیه
احمد بن ابی خیثمة قال مات یحیی لسبع بقین من ذی القعدة سنة ثلث وثلثین ومائتین وقد استوفی خمسا و
سبعین سنة ودخل فی الست ودفن بالبقیع قال حبیش بن مبشر الفقیه وهو ثقة رایت یحیی بن معین
فی النوم فقلت مافعل الله بک قال اعطانی وحبانی وزوجنی ثلثمائة حوراء ومهد لی بین البابین او قال
بین الناس سمعها جعفر بن ابی عثمان بن حبیش ورواها الحسین بن الحصیب عن حبیش قال رایت یحیی
بن معین فی النوم فقلت مافعل الله بک قال ادخلنی علیه فی داره وزوجنی ثلثمائة حوراء ثم قال للملائکة
انظروا الی عبدی کیف نظر وحسن قال احمد بن یحیی بن الجارود قال ابن المدینی ما اعلم احدا کتب ماکتب یحیی بن
معین وقال ابن البراء سمعت علیا یقول لا نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ماکتب ابن معین محمد بن علی
بن بشر الطبری عن محمد بن نصر الطبری قال دخلت علی یحیی بن معین فوجدت عنده کذا وکذا سفطا دفاتر وسمعته یقول کتبت
بیدی الف الف حدیث وکل حدیث لایوجد ههنا واشار بیده الی الاسقاط فهو کذب وعن مجاهد بن موسی
قال کان یحیی بن معین یکتب الحدیث نیفا وخمسین مرة وقال محمد بن علی بن زیاد سمعت ابن معین
یقول اشتهی ان اقع علی شیخ ثقة عنده بیت ملأ کتب اکتب عنه وحدی قال محمد بن سعد یحیی بن
معین اکثر من کتابة الحدیث وعرف به وکان لایکاد یحدث محمد بن احمد بن ابی مهزول عن محمد بن حفص سمع
عمرا الناقد یقول ماکان فی اصحابنا احفظ للابواب من احمد ولا اسرد للحدیث من ابن الشاذکونی ولا اعلم بالاسناد
من یحیی بن معین ماقدر احد یقلب علیه اسنادا قط القواریری قال لی یحیی بن سعید ماقدم علینا
مثل هذین احمد بن حنبل وابن معین الی ما اخر ماذکره الذهبی وترکناه حذرا لاطالة والملالة -

ونيز ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته يحيى بن معين الامام الفرد سيد الحفاظ ابو زكريا المرى مولاهم البغدادى مولده
فى سنة ثمان وخمسين ومأة وكان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيما
وابن المبارك واسمعيل بن مجالد ويحيى بن ابى زائدة ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد وهناد
والبخارى ومسلم وابو داود وابو زرعة وابو يعلى واحمد بن الحسين الصوفى وخلائق واخبرنى احمد بن
اسحق انا احمد بن يوسف والفتح بن عبد الله قالا انا محمد بن عمر القاضى ح واخبرنا احمد بن تاج الامنا
عن عبد المعز بن محمد انا يوسف بن ايوب الزاهد قالا انا احمد بن محمد البزاز انا على بن عمر الحربى نا احمد بن
الحسين الصوفى نا يحيى بن معين نا ابن عيينة عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر ان النبى صلى الله
عليه وسلم امر بوضع الجوائح ونهى عن بيع السنين اخرجه عن ابن معين قال النسائى ابو زكريا الثقة المامون
احد الائمة فى الحديث قال ابن المدينى لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب
يحيى بن معين قال عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفناه
وعن يحيى بن معين قال كتبت بيدى الف الف حديث وقال ابن المدينى انتهى علم الناس الى يحيى
بن معين وقال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال احمد بن حنبل
يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى اشهر من ان نطول الشرح بمناقبه قال حبيش بن مبشر الثقة
رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطانى وحبانى وزوجنى ثلث مائة حوراء
ومهد لى بين الناس توفى فى ذى القعدة غريبا بمدينة النبى صلى الله عليه وسلم سنة ثلاث وثلثين
ومأتين رحمه الله ونيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در سنه ثلث وثلاثين و مأتين گفته وفيها الامام ابو زكريا يحيى بن معين
البغدادى الحافظ احد الاعلام وحجة الاسلام فى ذى القعدة بمدينة النبى صلى الله عليه وسلم
متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التى غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وعاش خمسا وسبعين
سنة سمع هشيما ويحيى بن ابى زائدة وخلائق وجاء عنه انه قال كتبت بيدى هذه ستمائة الف حديث
يعنى بالمكرر وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال ابن المدينى انتهى
علم الناس الى يحيى بن معين قلت حديثه فى الكتب الستة ونيز ذهبى در كاشف گفته يحيى بن معين ابو زكريا
المرى البغدادى امام المحدثين عن عباد بن عباد وهشيم وعنه خ م د والفريابى والصوفى وفضائله كثيرة مولده ۱۵۸
ومات طالب الحج بالمدينة فى ذى القعدة ۲۳۳ وحمل على اعواد النبى صلى الله عليه وسلم وعمر بن مظفر الشهير بابن الوردى

در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا فی ذی القعدۃ توفی ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری البغدادی الحافظ صاحب الجرح والتعدیل امام حافظ قیل انہ من قریۃ نقیا نحو الانبار وکان الامام احمد شدید الصحبۃ لہ یشترکان فی علوم الحدیث وذکر الدارقطنی یحیی فیمن روی عن الشافعی وولد سنۃ ثمان وخمسین ومائۃ وعبد اللہ بن اسعد یافعی در مراۃ الجنان در سنہ مذکورہ گفتہ والامام ابو زکریا یحیی بن معین الحافظ احد الاعلام توفی بمدینۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم متوجہا الی الحج وغسل علی الاعواد التی غسل علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی ہذہ ستمائۃ الف حدیث روی عنہ کبار ائمۃ الحدیث منہم البخاری ومسلم وابو داؤد وغیرہم وکان بینہ وبین الامام احمد صحبۃ والفۃ واشتراک فی الاشتغال بعلوم الحدیث وکان ینشد من المال ذہب حلالہ وحرامہ طرا ویبقی فی غد آثامہ لیس التقی بمتق لالہہ حتی یطیب شرابہ وطعامہ ویطیب ما یحوی ویکسب کفہ ویکون فی حسن الحدیث کلامہ نطق النبی لنا بہ عن ربہ فعلی النبی صلاتہ وسلامہ وقد ذکر الدارقطنی فیمن روی عن الامام الشافعی وقد سبق فی ترجمۃ الشافعی ماجری منہ فی حقہ بینہ وبین الامام احمد فی مشیۃ تحت رکاب بغلۃ الشافعی وقول الامام احمد لہ لو لزمت البغلۃ لانتفعت وقیل انہ لما خرج من المدینۃ سمع فی النوم ہاتفا یقول یا ابا زکریا اترغب عن جواری فرجع واقام بہا ثلثا ثم توفی رحمہ اللہ ومحمد بن محمد الشہیر بابن شحنۃ الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر در سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا توفی ابو زکریا یحیی بن معین حجۃ الاسلام من المحدثین متوجہا الی الحج بمدینۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وغسل علی الاعواد التی غسل علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولہ من العمر خمس وسبعون سنۃ ومحمود بن احمد عینی در عمدۃ القاری بعد ذکر حدیثی کہ آنرا دلیل وجوب وتر گردانیدہ گفتہ فان قلت فی اسنادہ ابو المنیب عبید اللہ بن عبد اللہ وقد تکلم فیہ البخاری وغیرہ قلت قال الحاکم وثقہ ابن معین وقال ابن ابی حاتم سمعت ابی یقول ہو صالح الحدیث وانکر علی البخاری ادخالہ فی الضعفاء فہذا ابن معین امام ہذا الشان وکفی بہ حجۃ فی توثیقہ ایاہ وشیخ عبد الحق دہلوی در رجال مشکوۃ گفتہ یحیی بن معین المری البغدادی الحافظ امام المحدثین قال الخطیب کان اماما ربانیا عالما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المدینی ما نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ما کتب یحیی بن معین وقال ابو حاتم ربانیو الحدیث اربعۃ اعلمہم بالحلال والحرام احمد واحسنہم سیاقۃ للحدیث واذکرہ ابن المدینی واحسنہم وضعا للکتاب ابن ابی شیبۃ واعلمہم بصحیح الحدیث وسقیمہ

يحيى بن معين وقال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى وقال ابن المديني ما رايت في الناس مثله وقال ابن سعد الحداد
الناس كلهم عيال على يحيى وقال ابن الرومي ما رايت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى وغيره كان يتحامل بالقول وقال
اسماع يحيى شغله لما في الصدر وثم قال مرة هنا رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال
ابو زرعة اذا رايت البغدادي يحب احمد فاعلم انه صاحب سنة واذا رايته يبغض يحيى بن معين فاعلم انه كذاب وقال سماع
احمد كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو بحديث وقال هرون بن بشير رايت ابن معين استقبل القبلة رافعا يديه يقول
اللهم ان كنت تكلمت في رجل وليس هو عندي كذابا فلا تغفر لي وقال محمد بن هارون الفلاس اذا رايت الرجل يقع في يحيى
فاعلم انه كذاب يضع الحديث وانما يبغضه لما بين امر الكذابين وقال يحيى بن معين كتبت بيدي هذه ستمائة الف يصنع
حديث وقال مجاهد بن موسى كان يحيى يكتب الحديث نيفا وخمسين مرة ومناقبه وفضائله كثيرة رحمه الله روى عن عباد بن عباد
هشيم وروى عنه البخاري ومسلم وابوداود والفريابي والصوفي ولد سنة ثمان وخمسين ومائة ومات في الحج بالمدينة في ذي القعدة سنة
ثلث وثلثين ومائتين حمل على اعواد النبي صلى الله عليه وسلم كذا قيل قال صاحب الكاشف وما احتاج النبي صلى الله عليه وسلم
الى اعواد لانه في حجرته غسل نبينا صلى الله عليه وسلم الا ان يراد بالاعواد التخت الذي غسل عليه وشيخ ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري
در مقاليد الاسانيد گفته سلام فهو من خبره قال الذهبي في التذكرة هو الامام الفرد سيد الحفاظ ابو زكريا يحيى بن
معين المري مولاهم البغدادي مولده سنة ثمان وخمسين ومائة كان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له
الف الف درهم فيما قيل سمع هشيما وابن المبارك ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد والبخاري
ومسلم وابوداود وخلائق قال النسائي ابو زكريا الثقة المامون احد ائمة الحديث وقال ابن المديني لا نعلم احدا
من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وقال مرة انتهى علم الناس الى يحيى بن
معين روي عن يحيى انه قال كتبت بيدي الف الف حديث ورئي في النوم فقيل له ما فعل الله بك فقال
اعطاني وحباني وزوجني ثلثمائة حوراء توفي بالمدينة سنة ثلاث وثلاثين ومائتين زاد العامري في
تاريخه متوجها الى الحج وقيل لما خرج من المدينة الى مكة سمع في النوم هاتفا يقول يا ابا زكريا اترغب عن جواري
فرجع واقام بالمدينة ثلاثا ومات رحمه الله وغسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه
وسلم وكتب بيده ستمائة الف حديث انتهى ومن نظمه قال عباس بن محمد الدوري انشدني يحيى
المال يذهب حله وحرامه ❊ يوما ويبقى في غد آثامه ❊ ليس التقي بمتق في دينه ❊ حتى يطيب شرابه وطعامه
ويطيب ما يحوي ويكسب اهله ❊ ويطيب في حسن الحديث كلامه ❊ نطق النبي لنا به عن ربه ❊ فعلى النبي صلوته كفه

وسلامه ÷ افاده ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قوانين الرواية في باب وجوب تعريف المزكي
ماعنده من حال المسئول عنه قال وقد انكر قوم لم يتبحروا في العلم قول الحفاظ من ائمتنا واولي المعرفة من اسلافهم
ان فلانا الراوي ضعيف وفلان غير ثقة وما اشبه هذا من الكلام ورأوا ذلك غيبة لمن قيل فيه وقال
في ذلك شعرا وهو بكر بن حماد الشاعر المغربي ــ ارى الخير في الدنيا يقل كثيره ÷ وينقص نقصا والحديث يزيد
فلو كان خيرا كان كالخير كله ÷ ولكن شيطان الحديث مريد ÷ ولابن معين في الرجال مقالة ÷ سيسئل عنها والمليك شهيد
فان تك حقا فهي في الحكم غيبة ÷ وان تك زورا فالقصاص شديد ÷ ثم قال الخطيب وليس الامر على ما ذهبوا
اليه لان اهل العلم اجمعوا على ان الخبر لا يجب قبوله الا من العاقل الصدوق المأمون على ما يخبر به وفي ذلك
دليل على جواز الجرح لمن لم يكن صدوقا في روايته انتهى وقال شيخ شيوخنا الشهاب المقري التلمساني في تاريخه
نفح الطيب ولما تعرض بعض من لا يبالي بما ارتكب الى اصحاب الحديث بقوله ارى الخير في الدنيا الابيات المتقدمة
بحروفها اجابه الامام ابو عبد الله بن فتوح الحميدي صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيدة طويلة منها قوله
ــ واني الى ابطال قولك قاصد ÷ ولي من شهادات النصوص جنود ÷ اذا لم يكن خيرا كلام نبينا ÷ لديك
فان الخير منك بعيد ÷ واقبح شيء ان جعلت لما اتى ÷ عن الله شيطانا وذاك شديد ÷ ومنها وابن معين ــ
وما هو الا واحد من جماعة ÷ وكلهم فيما حكاه شهود ÷ فان صد عن حكم الشهادة جاهل ÷ فان كتاب الله
فيه عتيد ÷ ولولا رواة الدين ضاعت واصبحت ÷ معالمه في الآخرين تبيد ÷ هم حفظوا الآثار من كل شبهة
وغيرهم عما اقتنوه رقود ÷ وهم هاجروا في جمعها وتبادروا ÷ الى كل افق والمرام كؤود ÷ وقاموا بتعديل الرواة
وجرحهم ÷ فدام صحيح النقل وهو جديد ÷ بتبليغهم صحت شرائع ديننا ÷ حدود تحروا حفظها وعهود
وصح لاهل النقل منها احتجاجهم ÷ فلم يبق الا عاند وحقود ÷ وحسبهم ان الصحابة بلغوا ÷ وعنهم رووا
لا يستطاع جحود ÷ فمن حاد عن هذا اليقين فمارق ÷ مريد لاظهار الشكوك مريد ÷ ولكن اذا جاء الهدى
دليله ÷ فليس لموجود الضلال وجود ÷ وان رام اعداء الاله بكيدها ÷ فكيدهم بالمخزيات مكيد
انتهى ورأيت بآخر الاصل الذي انتخبت منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله ان الابيات المتقدمة لبكر بن حماد
وفيها بعض مخالفة لما تقدم في ايرادها واجابه عبد السلام بن يزيد بن غياث الاشبيلي بقوله ــ ولابن معين
في الذي قال اسوة ÷ ورأي مصيب للصواب سديد ÷ واجر يعلي الله محله ÷ ويثيبه في الخلد حيث يريد
يناضل عن قول النبي وصحبه ÷ ويطرد عن احواضه ويذود ÷ وجملة اهل العلم قالوا بقوله ÷ وما هو في شيء اتاه فريد

ولولم يقم اهل الحديث بديننا ❊ فمن كان يروى علمه ويفيد ❊ هم ورثوا علم النبوة واحتووا من
الفضل ماعنه الانام رقود ❊ وهم كمصابيح الدجى يهتدى بهم ❊ وآثارهم بعد الممات خمود ❊ عليك ابن عناب
لزوم سبيلهم ❊ فخالهم عند الاله حميد ❊ واجابه ايضا احمد بن عمرو بن عصفور بقوله ❊ ايا قاذعا فى العلم
زيد عماية ❊ رويدا بما تبدى به وتعيد ❊ جعلت شياطين الحديث مريدة ❊ الا ان شيطان الضلال مريد
وجرعت بالتكذيب من كان صادقا ❊ فقولك مردود وانت عنيد ❊ حنو العلم فى الدنيا نجوم هداية
اذا غاب نجم لاح بعد جديد ❊ بهم عز دين الله طرا وهم له ❊ معاقل من اعدائه وجنود ❊ وخود شاه صاحب
در بستان المحدثين گفته كنيت او ابو زكريا ست واو را مرى گويند بالولاء كه از موالى بنى مره بود وطنش بغداد ست در يكسال
يكصد و پنجاه و هشت متولد شد و پدرش از عمده نويسندگان دفتر بود در انشا نيز دستگاه خوب داشت گويند يحيى بن معين را از
ميراث پدر خود لكهه درم نقد بدست آمده بود و باين سبب كمال ثروت داشت از هشيم و ابن المبارك و معتمر بن سليمان بن طرخان
واقران آنها سماع دارد و امام احمد بن حنبل و بخارى و مسلم و ابوداود از وى استفاده كرده اند و او يكى از ائمه اين فن ست در
نقد احاديث و معرفت احوال رجال و در كثرت معلومات و محفوظات هم نظير نداشت از وى منقول ست كه من بدست خود
ده لكهه حديث نوشته ام و او را بعد از مرگ بخواب ديدند و پرسيدند كه خدا تعالى با تو چه كرد گفت مرا بخشش و عطاياى بسيار داد
واز انجمله سه صد زن از حور عين بمن تزويج فرمود و در سال دو صد و سى و سه از بغداد بحج روانه شد اول در مدينه منوره رسيده واز
زيارت فارغ شد و قصد خانه كعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود كه ناتفى او را آواز داد كه اى ابوزكريا از همسايگى ما كجا ميروى معلوم
كرد كه روح مبارك پيغمبر خداست كه او را بان تشريف مشرف ساخته است زود برگشت و در مدينه اقامت نمود بعد از سه روز وفات يافت
واز سعادت او الست كه او را بهمان تخته غسل دادند كه جناب پيغمبر را بر آنها غسل داده بودند و او را نظم هم ميل بود و اين چند بيت
از وست ❊ المال يتفد حله وحرامه ❊ يوما ويبقى فى غد اثامه ❊ ليس التقى بمتق فى دينه ❊ حتى يطيب شرابه
وطعامه ❊ ويطيب مايحوى ويكسب اهله ❊ ويطيب فى حسن الحديث كلامه ❊ نطق النبى لنا به عن ربه ❊
فعلى النبى صلوته وسلامه ❊ **فائده** بايد دانست كه جاهلان و نافهمان قدماء اهل حديث را عموما و يحيى بن معين را خصوصا
مطعون ساخته اند كه ايشان خصوصا اين شخص از جمله ايشان در خلق الله زبان خود را دراز كرده و كسى را دروغگو و كسى را ملبس و جعلى و
كسى را مفترى و بهتانى ميگويند و اين غيبت محرمه را علم ميدانند و عبادت مى انگارند چنانچه بكر بن حماد شاعر مغربى در بناب
يحيى بن معين را هجو كرده بلكه علم حديث را تعريض بطعن نموده گفته است ❊ ارى الخير فى الدنيا يقل كثيره ❊ وينقص
نقصا والحديث يزيد ❊ فلو كان خيرا كان كالخير كله ❊ ولكن شيطان الحديث مريد ❊ ولابن معين فى الرجال

مقالۃ ۔ سیسال عنها والملیک شهید ۔ فان یک حقا فهی فی الحکم غیبۃ ۔ وان یک زورا فالقصاص شدید۔

لیکن این جاہل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین ست پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و اہل بدعت و سیاست و تعزیر اہل منکرست که بهترین عبادات است از غیبت محرمہ نیست۔ از ین ابیات مشهوره که مرقوم سند ابو عبد اللہ بن فتوح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز دارد در انجا در مخاطبہ اتباع ابن

سگویده ۔ واتی الی ابطال قولک قاصد ۔ ولی من شهادات النصوص جنود ۔ اذا لم یکن خیر الکلام نبینا ۔

لدیک فان الخیر منک بعید ۔ واقبح شیء ان جعلت لما اتی عن اللہ شیطانا وذاک شدید ۔ و بعد از ان در حق

جاهل | ابن معین گوید ۔ وما هو الا واحد من جماعۃ ۔ وکلهم فیما حکاه شهود ۔ فان صد عن حکم الشهادة جاهل ۔

فان کتاب اللہ فیه عتید ۔ ولولا رواة الدین ضاعت واصبحت ۔ معالمه فی الآخرین تبید ۔ هم حفظوا

الآثار من کل شبهۃ ۔ وغیرهم عما اقتنوه رقود ۔ وهم هاجروا فی جمعها وتبادروا ۔ الی کل افق والمرام

قدام | کؤد ۔ وقاموا بتعدیل الرواة وجرحهم ۔ قیام صحیح النقل وهو جدید ۔ بتبلیغهم صحت شرائع دیننا

حدود تحری حفظها وعهود ۔ وصح لاهل النقل منها احتجاجهم ۔ فلم یبق الا عاند وحقود ۔ وحسبهم

فمارق | ان الصحابۃ بلغوا ۔ وعنهم رووا لا یستطاع جحود ۔ فمن حاد عن هذا الیقین ممارق ۔ مرید لاظهار الشکوک

مرید ۔ ولکن اذا جاء الهدی و دلیله ۔ فلیس لموجود الضلال وجود ۔ وان رام اعداء الدیانۃ کیدها ۔

فکیدهم بالمخزیات مکید ۔ و عبد السلام بن یزید بن غیاث الاشبیلی نیز از ین ابیات در قصیده دراز جواب داده

ولابن معین فی الذی قال اسوة ۔ ورای مصیب للصواب سدید ۔ واجر به یعلی الا له محله ۔ و

ینزله فی الخلد حیث یرید ۔ ینا ضل عن قول النبی وصحبه ۔ و یطرد عن جو اضه و یذود ۔ وجملۃ اهل العلم

قالوا بقوله ۔ وما هو فی شیء اتاه فرید ۔ ولو لم یقم اهل الحدیث بدیننا ۔ فمن کان یروی علمه ویفید

ومالهم | هم ورثوا علم النبوة واحرزوا ۔ من الفضل ما عنه الانام رقود ۔ وهم کمصابیح الدجی یهتدی بهم ۔ وما لهم

بعد الممات خمود ۔ علیک ابن عتاب لروم سبیلهم ۔ فحالهم عند الاله حمید ۔ و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده

عمائه | ست باین ابیات ۔ اباقاذعا فی العلم زید عمائه ۔ رویدا بما تبدی به وتعید ۔ جعلت شیاطین الحدیث مریدة

الا ان شیطان الضلال مرید ۔ وقرعت بالتکذیب من کان صادقا ۔ فنفسک مردود وانت عنید ۔

ذو العلم فی اسنانه یجری بهدایۃ ۔ اذا غاب نجم لاح بعد جدید ۔ بهم عز دین اللہ طرا وشمله ۔ معاقل

من اعدائه وبنود ۔ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو زکریا یحییٰ بن معین بفتح المیم وکسر العین

وسکون الیاء بن عون بن زیاد بن بسطام بکسر الموحدة وسکون السین المری بضم المیم وتشدید الراء
البغدادی الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلش از قریه نقیای ست بجانب انبار پدرش کاتب
عبدالله بن مالک بود و مقرر بر خراج بلده ری چون بمرد یک صد هزار درهم برای یحیی میراث بگذاشت و آنهمه مال کثیر را در
طلب علم حدیث انفاق کرد سماع دارد از هشیم و ابن المبارک و طبقه او از وی پرسیدند چه قدر احادیث نوشته گفت
بدست خود ده لکهه حدیث نوشته ام احمد بن عقبه که راوی این خبر ست گفته گمانم انست که محدثین هم برای او بدست
خویش شش لکهه حدیث نوشته اند وی صد قمطر کتب و چهار حب شرابیه پر از کتاب گذاشته صاحب جرح و
تعدیل ست کبار ائمه حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری و مسلم و ابوداود و الامام احمد وغیرهم
میان او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراک در اشتغال بعلوم حدیث بود چنانکه مشهور ست ابوخیثمه هم از وی روایت
دارد یکی از ائمه این فن بود در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات نظیر نداشت
علی بن المدینی گفته علم بصره منتهی شد بسوی یحیی بن ابی کثیر و قتاده و علم کوفه بسوے اسحاق و اعمش و علم حجاز بسوی
ابن شهاب و عمرو بن دینار و علم این هر شش تن در بصره بسعید بن ابی عروبه و شعبه و معمر و حماد بن سلمه و ابی عوانه و
در کوفه بسفیانین و مالک بن انس و از اهل شام باوزاعی رسیده و علم اینهمه با محمد بن اسحق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن
ابی زائده و وکیع و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی بن ادم منتهی شده و ابن المبارک اوسع ایشانست در علم و علم
همه این ائمه در حصه یحیی بن معین آمده احمد گفته هر حدیث که نمی شناسد آنرا یحیی حدیث نیست و میگفت اینجا مردیست
که خدا تعالی او را برای همین کار آفریده که کذب کذابین ظاهر کند و ابن الرومی گفته نشنیدم احدی را هیچگاه که حق
درباره مشایخ گوید غیر یحیی بن معین و غیر او متحامل بالقول ست یحیی گوید ندیدم خطای هیچکس مگر آنکه پوشیدم از او و خواستم
که کار او را زینت دهم و گاهی هیچیکی را بمکروهی روبرو نشدم و مواجهه نکردم ولیکن خطای او را میان خود و میان او
مبین میسکنم اگر قبول کرد فبها و الا ترک میکنم او را میگفت حدیث نوشتیم از کذابین و گرم کردیم بدان تنور را و بر آوردیم
از ان نان پخته و این اشعار بسیار میخواند اشعار المال یذهب حله و حرامه ؛ طرا و یبقی فی غد اثامه ؛ لیس التقی بمتق لالهه ؛ حتی
یطیب شرابه و طعامه ؛ و یطیب ما یحوی و تکسب کفه ؛ و یکون فی حسن الحدیث کلامه ؛ نطق النبی لنا به عن ربه ؛
فعلی النبی صلوته و سلامه ؛ دارقطنی ذکر او در کسانیکه روایت کرده اند از شافعی نموده و در ترجمه شافعی خبر او
با وی و با امام احمد گذشته در سنه ثلث و ثلاثین و مائتین از بغداد قصد حج نمود و اول بمدینه منوره رسید و از زیارت
فارغ شد قصد خانه کعبه نمود و در اول منزل بخواب رفته بود که ناگاه آوازی داد که ای ابوزکریا از همسایگی ما کجا میروی معلوم کرد

که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت رفقا را گفت که شما بروید و خود . زود برگشته بمدینه اقامت
نمود بعد از سه روز وفات یافت و این آخر حج او بود از سعادت او آنست که او را بر همان تخته غسل دادند که جناب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را بران غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفاتش اختلافست و والی مدینه بروی نماز گذارد
در بقیع دفن کرد و نماز بروی مکرر شد چند بار مردی رو بروی جنازه او باواز بلند میگفت اینست کسی که نفی کذب از حدیث رسول
خدا صلی الله علیه وسلم میکرد و بعضی محدثین در مرثیه او این ابیات گفته اند ابیات ذهب العلیم بعیب کل محدث ٭
و بکل مختلف من الاسناد ٭ و بکل وهم فی الحدیث و مشکل ٭ یعنی به علماء کل بلاد ٭ و او را بعد از مرگ بخواب
تزویج — دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت عطایا و مواهب بسیار داد از انجمله آنکه سه صد حور عین بمن تزویج فرمود و مری او را
نسبت بولا گویند زیرا که از موالی بنی مره بود و ولادتش در سنه ثمان و خمسین و مائة بوده ابن خلکان گفته در بعض تواریخ دیدم
یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان از طرف هشام بن
عبد الملک الاموی و اول اشهر ست و اصح و مری نسبتست بسوی مره غطفان که قبیله کلان مشهورست و در عرب چند قبائل
نقیاشی — منسوب اند بسوی آن و بر یکی را مره گویند و ابن السمعانی در کتاب الانساب گفته نقیا بفتح نون و کسر قاف و فتح آن و بعدش یای
مفتوحه قریه ایست از قرای انبار که از انجاست یحیی بن معین و خطیب گفته میگویند که فرعون هم از اهل همین قریه بود انتهی سبحان الله
این عجائب اتفاقست که چنین کافر و چنین مومن از یکجا برخیزند در بستان المحدثین در همین مقام بعنوان فائده نوشته که جاهلان و نافهمان قوم ما
اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته اند که ایشان خصوصا این شخص در خلق الله زبان خود دراز کرده و کسی را
دروغگو و کسی را ناسخ جاعل و کسی را مفتری میگویند و این غیبت محرمه را علم میدانند و عبادت می انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی
در همین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعرض بطعن نموده گفته است نظم اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره ٭
وینقص نقصا والحدیث یزید ٭ فلو کان خیرا کان کالخیر کله ٭ ولکن شیطان الحدیث مرید ٭ ولابن معین
فی الرجال مقالة ٭ سیسئل عنها والملیک شهید ٭ فان یک حقا فهی فی الحکم غیبة ٭ وان یک زورا فالقصاص
شدید ٭ لاکن این جاهل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا
از قبیل قتال کفار و خوارج و اہل بدعت و سیاست و تعزیر اہل منکر باشد که بہترین عبادتست از غیبت محرمه نیست و از ین ابیات مشهوره
که مرقوم شد حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز گفته در ان بمخاطبه این شاعر میگوید نظم و انی الی ابطال
قولک قاصد ٭ ولی من شهادات النصوص جنود ٭ اذا لم یکن خیرا کلام نبینا ٭ لدیک فان الخیر منک بعید ٭ و اقبح
شیء ان جعلت لما اتی ٭ عن الله شیطانا و ذاک شدید ٭ بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم و ما هو الا واحد من جماعة

وکلهم فیما حکاه شهود ؛ فان صد عن حکم الشهادة حامل ؛ فان کتاب الله فیه عنید ؛ ولولا رواة الدین حاطهن
ضاعت واصبحت معالمه فی الاخرین تبید ؛ هم حفظوا الآثار من کل شبهة ؛ وغیرهم عما اقتنوه رقود
وهم هاجروا فی جمعها وتبادروا ؛ الی کل افق والمرام کؤد ؛ وقاموا بتعدیل الرواة وجرحهم ؛ فدام صحیح فدام
النقل وهو جدید ؛ بتبلیغهم صحت شرائع دیننا ؛ حدود تحری وحفظها وعهود ؛ وهم لاهل النقل منها حججهم جدید
فلم یبق الا عاند وحسود ؛ وحسبهم ان الصحابة بلغوا ؛ وعنهم رووا لا یستطاع جحود ؛ فمن حاد عن هدی الیقین
ممارق ؛ مرید لاظهار الشکوک مرید ؛ ولکن اذا جاء الهدی ودلیله ؛ فلیس لموجود الضلال وجود ؛ وان فمارق
رام اعداء الدیانة کیدها ؛ فکیدهم بالمخزیات مکید ؛ وعبد السلام بن یزید بن عتاب الاشبیلی را نیز قصیده ایست
در جواب این ابیات نظم ولابن معین فی الذی قال اسوة ؛ ورای سدید للصواب سدید ؛ واجر به یعلی الاله
محله ؛ وینزله فی الخلد حیث یرید ؛ یناضل عن قول النبی وصحبه ؛ ویطرد عن حوضه ویذود ؛ وجملة یذود
اهل العلم قالوا بقوله ؛ وما هو فی شیء اتاه فرید ؛ ولو لم یقم اهل الحدیث بدیننا ؛ فمن کان یروی علمه ویفید ؛
هم ورثوا علم النبی واحرزوا ؛ من الفضل ما عنه الانام رقود ؛ وهم کمصابیح الدجی یهتدی بهم عنه
وآثارهم بعد الممات خلود ؛ علیک ابن عتاب لزوم سبیلهم ؛ فحالهم عند الاله حمید ؛ و هم از ان ابیات معالمهم
احمد بن عمر بن عصفور را جواب ست ومنها ابیات ع یا قاذعا فی العلم زید حماقة ؛ رویدا بما یبدی به ویعید ؛ جعلت تبدی تعید
شیاطین الحدیث مریدة ؛ الا ان شیطان الضلال مرید ؛ وقرعت بالتکذیب من کان صادقا ؛ فقول الملک
مردود وانت عنید ؛ وذو العلم فی الدنیا نجوم هدایة ؛ اذا غاب نجم لاح بعد جدید ؛ بهم عز دین الله طرا
وهم له ؛ معاقل من اعدائه وجنود ؛ انتهی کلام البستان ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو زکریا
یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری البغدادی الحافظ المشهور کان اماما عالما حافظا متقنا قیل انه من
قریة نحو الانبار تسمی نقیا وکان ابوه کاتبا لعبد الله بن مالک وقیل انه کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی
المذکور الف الف درهم وخمسین الف درهم فانفق جمیع المال علی الحدیث وسئل یحیی کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی
هذه ستمائة الف حدیث وقال راوی هذا الخبر وهو احمد بن عقبة وانی اظن ان المحدثین قد کتبوا له
بایدیهم ستمائة الف وخلف من الکتب مائة قمطر واربع حباب شرابیة مملوة کتبا وهو صاحب
الجرح والتعدیل روی عنه الحدیث کبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وابو الحسین مسلم
بن الحجاج القشیری وابو داود السجستانی وغیرهم من الحفاظ وکان بینه وبین الامام احمد بن حنبل من الصحبة

ثنا ابراهيم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدينة العلم وعلی بابها و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین بعد ذکر این حدیث شریف گفته رواه الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی الله عنه و از افاده علامه مناوی در فیض القدیر و محمود قادری در صراط سوی نیز روایت کردن احمد این حدیث شریف را واضح و ظاهر میشود کما سیاتی فیما بعد انشاء الله تعالی و بکمال ظهورست که روایت نمودن احمد بن حنبل حدیثی را حسب تصریحات اکابر محققین و اجله منقدین سنیه دلیل ثبوت و تحقق و اعتماد و اعتبار آنست خطیب خوارزم در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ويدلك على ذلك يعنی كثرة فضائل علی عليه السلام ايضا ما يروى عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو كما عرفت اصحاب الحديث فی علم الحديث قريع اقرانه وامام زمانه والمقتدى به فی هذا الفن وابانه والفارس الذی يكبت فرسان الحفاظ فی ميدانه وروايته فيه رضی الله عنه مقبولة وعلى كاهل التصديق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل من تمسك على منواله ونسج على منواله وحطب فی حبله وانضوى الى حفله مالوا الى تفضيل الشيخين رضوان الله عليهما فجاءت روايته فيه كعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح و محمد بن يوسف بن محمد الكنجی در كفاية الطالب گفته ويدل على ذلك يعنی كثرة فضائل علی عليه السلام ما روينا عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل هو اعرف اصحاب الحديث فی علم الحديث قريع اقرانه وامام زمانه والمقتدى به فی هذا الفن فی ابانه والفارس الذی يكبت فرسان الحفاظ فی ميدانه روايته مقبولة وعلى كاهل التصديق محمولة ولا يتهم فی دينه ولا يشك انه يقول بتفضيل الشيخين ابی بكر و عمر رضی الله عنهما وارضاهما واظلنا بظل رضاهما فجاءت روايته فيه كعمود الصباح ولا يمكن ستره بالراح الخ و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه در ذکر حدیث مواخاة گفته ونحن نقول الحديث الذی رواه احمد فی الفضائل ليس فيه ميسرة ولا الحكم واحمد مقلد فی الباب متى روى حديثا وجب المصير الى روايته لانه امام زمانه وعالم اوانه والمبرز فی علم النقل على اقرانه والفارس الذی لا يجارى فی ميدانه وهذا هو الجواب عن جميع ما يرد فی الباب فی احادیث الكتاب از افاده خطیب خوارزم و محمد بن یوسف کنجی در نهایت وضوح و ظهورست که احمد بن حنبل مقتدای اهل حدیث در وقت خود بوده و در میدان [illegible] جناب امیر المومنین علیه السلام مقبول است و بر کاهل تصدیق محمول [illegible] و قائل بتفضیل شیخین قائل و بسوی ایشان منتسب مائل [illegible] هستند یعنی [illegible] در [illegible] شان [illegible] فی الحقیقه انها آشکار [illegible] روایات او مثل عمود صباح در غایت اتضاح است که ستران ممکن نیست براح و از افاده سبط ابن الجوزی [illegible] که احمد درین باب مقلد و متبوع ست که هرگاه احمد حدیثی روایت کند رجوع بآن لازم و واجب ست چه او امام زمان و عالم [illegible] [illegible]

درعلم نقل برا قران و شهسوار یکه تاز در میدان بوده و بجهت جواب هر چیزی که وارد میشود در ین باب در دیگر احادیث کتاب نهج
بجواب تشکیکات مجادلین و ارتیابات مخاصمین محض روایت نمودن احمد دلیل قطعی کرد ستم در حذا و روایت او شبهات رکیکه جاحدین و
مغالطات سخیفه جائرین را آب نیست رد برد و انکار آنحضا احدی را مجال آن نیست و مکارم جلیله و محاسن جمیله و محامد عظیمه و مدائح
فخیمه احمد بن حنبل نزد ائمه قوم بالاتر از انست که احاطه آن توان کرد نبذی ازان در بعض مجلدات سابقه شنیدی و شطری ازان در بعض
مجلدات آتیه انشاء الله خواهی شنید و مرتبه احمد بجدی رسیده که آنحضرات در قیام فی الاسلام او را بر خلیفه اول تفضیل میدهند
وقیام و را بمقام انبیا علیهم السلام برای او ثابت میکنند عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة در ترجمه احمد گفته قال المیمونی قال لی ابن
المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابوبکر قد قام فی الردة قلت بای
شیء قال ان ابابکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا و محیی الدین نووی در تهذیب الاسماء و اللغات در ترجمه احمد گفته
قیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل فی المحنة لو قمت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الانبیاء
انتهی فهذا جرهم المبجل عند الاحبار و بحرهم المتقاصی عنه البحار الذی لا یباری بمبارة و لا یجاری بمجارة
و لا یشق له غبار و لا یمحی له آثار و لا یدرک له مطار و لا یرام له مضمار الذی اضحی و صار الیه
المرجع و علیه المدار فی علم الاحادیث و الآثار و فن الروایات و الاخبار قد روی هذا الحدیث المونق
الانوار الملتمع الاسفار الشهیر من قدیم الاعصار المشهور بین علماء الامصار فلا ینحرف عنه
الا من زاغ عن قصد السبیل و جار و لا یمتری فیه الا من مال عن وضح الطریق فحار و لا یقدح فیه
الا من هلک فی بیداء الغی و بار و لا یطعن فیه الا من مرق عن الدین المبین و عار فرکب متن الشناعة و الشنار
و امتطی صهوة العیب و العار و جمع بین العار و النار و اقتنی خسر المآل و سوء الدار **وجه هشتم** آنکه عباد بن
یعقوب الرواجنی الاسدی که از مشایخ بخاری صاحب صحیح و نیز از مشایخ ترمذی و ابن ماجه است این
حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ما بعد انشاء الله تعالی از عبارت تاریخ خطیب بغدادی
و کفایة الطالب کنجی خواهی دانست و کفایت تعدیل و توثیق عباد حسب تحقیق اکابر نقاد بحمد الله
تعالی در مجلد حدیث طیر بتفصیل دانستی و لا ریب ان روایة عباد شیخ البخاری البارع عندهم
فی الانتقاد لهذا الحدیث الشائع فی الاغوار و الانجاد المضی للتلال و الوهاد
ناف لطعن ارباب العصبیة و العناد و واف لقمع اصحاب الخصومة و اللداد
وهاد لذوی الانصاف الی سلوک نهج الحق و الرشاد و داع لاهل الاذعان الی انتهاج لحب الصدق و السداد

وجه سیزدهم آنکه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر جزری در جامع الاصول گفته علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل گفته ولم یزل علی علیه السلام بملازمة رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علما حتی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینة العلم وعلی بابها و نیز در مطالب السؤل در بیان شواهد علم و فضل آنجناب گفته و من ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها و ابن تیمیه نیز در منهاج السنة اعتراف کرده باینکه حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها را ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل عبارت جامع الاصول که مصرح باخراج ترمذیست آورده کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته واخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم وعلی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ و علامه حلی در کتاب نهج الحق وکشف الصدق فرموده روی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته واما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح و حسین ابن معین الدین میبذی در فواتح گفته و بحکم انا مدینة العلم وعلی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و انا میزان الحکمة وعلی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طرق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته مدینة العلم روی الترمذی وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها والصواب انه حدیث حسن الخ و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواعق و میرزا مخدوم در نواقض و شیخ بن عبد الله العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شیخانی قادری در صراط سوی و شیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکوة و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه و ابراهیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب لدنیه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین و عجیلی در ذخیرة المآل و مولوی عبد العلی المعروف ببحر العلوم در شرح مثنوی مولوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاهرست کما ستطلع علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی و اذا دریت ان الترمذی روی هذا الحدیث الشریف و ادرجه فی صحیحه السامق المنیف فلا یجتری

على تكذيبه وابطاله الا الالوسي الذي عقله سخيف، وفهمه خفيف، ودينه طفيف، وميله كثيف

واهوائه سيره في العضيهة الخبب والوجيف، وارفق حداءه في العصبية المقلق العنيف، ودابه التزوير و

التلفيق والتلفيف، وديدنه التغرير والتزويق والتحريف، والله العاصم عن تخبطه والتلقيف، وهو الصائن

عن تعسفه فانه الخبير اللطيف، وفضائل جليله ومناقب جميله ومدائح سنيه ومحامد عليه ترمذی وطول باع وكثرت اطلاع ومزيد

حفظ واتقان او بر ارباب عقل وعلوم ثابت ورفعت شان وكمال تبحر وتمهر او نزد ايشان ثابت ومحقق است ابو سعد عبد الكريم بن محمد

المروزی در کتاب الانساب بنسبت بوغی گفته هذه النسبة الى بوغ وهي قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها الامام

ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن شداد البوغي الترمذي الضرير امام عصره بلا مدافعة صاحب التصانيف ما انه كان

من هذه القرية او سكن هذه القرية الى ان مات وساذكره في حرف التاء واذكر شيوخه ومن سعة حفظه انه حكى عنه

قال كنت في طريق الحجاز فاستعرت جزئين من شيخ كان معنا في الطريق لاكتبهما واقراهما عليه فحملت الجزئين الى

الرحل ونسيتهما واخذت الموعد من الشيخ لاقرأ عليه فقعد الشيخ ليسمع مضيت الى الرحل لاحمل الجزئين فحملت من الكراريس جزئين من البياض

عوض الفرع الذي كتبته فلما قعدت بين يدي الشيخ لاقرأ وجعل الشيخ ينظر في اصله قلبت الورقة لاقرأ من غيره فاذا

انا غلطت وتركت الجزء المكتوب في الرحل واخذت البياض فاستحييت وشرعت اقرأ الجزئين من الحفظ

واقلب الورقة بعد الورقة حتى اتيت على الكل وما اتفق اني غلطت في شيء وكان حفظ الجزئين حالة النسخ

مات بقرية بوغ في سنة خمس وسبعين ومائتين ونيز سمعانی در انساب بنسبت ترمذی گفته ابو عيسى محمد بن

عيسى بن سورة بن شداد الترمذي الضرير احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث

صنف كتاب الجامع والتاريخ والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط تلمذ ابا عبد الله

محمد بن اسمعيل البخاري يشاركه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلاني وعلي بن حجر المروزي

وهناد بن السري وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن موسى الزمن البصريين وعبد الله

بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل العراقين والحجاز روى عنه محمد بن

سهل الغزال وبكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن الحرب الحافظ وحماد بن شاكر النسفي

وابو العباس المحبوبي المروزي والهيثم بن كليب الشاشي وتوفي بقرية بوغ سنة نيف وسبعين ومائتين

احدى قرى ترمذ ومجد الدين ابن الاثير در جامع الاصول گفته الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن

موسى بن الضحاك السلمي الترمذي ولد سنة   وتوفي بترمذ ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة

تسع وسبعين ومائتين وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله فى الفقه يد صالحة اخذ الحديث عن جماعة من ائمة الحديث ولقى الصدر الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن موسى ومحمود بن غيلان وسعيد بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلى بن حجر واحمد بن منيع ومحمد بن المثنى وسفين بن وكيع ومحمد بن اسماعيل البخارى وغيرهم ولاء عن خلق كثير لا يحصون كثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد بن محبوب المحبوبى المروزى ومن طريقه روينا كتابه الجامع وله تصانيف كثيرة فى علم الحديث وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه ما ليس فى غيره من ذكر المذاهب ووجوه الاستدلال وتبيين انواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وفيه جرح وتعديل وفى اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدرها على من وقف عليها قال الترمذى رحمه الله صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به وعرضته على علماء العراق فرضوا به وعرضته على علماء خراسان فرضوا به ومن كان فى بيته هذا الكتاب فكانما فى بيته نبى يتكلم وقال الترمذى كان جدى مروزيا انتقل من مرو ايام الليث بن سيار وعز الدين ابن الاثير در تاريخ كامل در حوادث سنه تسع وسبعين ومائتين گفته وفيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى السلمى بترمذ فى رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير فى الحديث وهو احسن الكتب وكان ضريرا وابن خلكان در وفيات الاعيان گفته ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك السلمى الضرير البوغى الترمذى الحافظ احد الائمة الذين يقتدى بهم فى علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل تصنيف رجل متقن وبه يضرب المثل فى الحفظ وهو تلميذ ابى عبد الله محمد بن اسمعيل البخارى وشاركه فى بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد وعلى بن حجر وابن بشار وغيرهم وتوفى لثلث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة تسع وسبعين ومائتين ذكره فى كتاب الانساب فى نسبة البوغى رحمه الله تعالى وبوغ بضم الباء الموحدة وسكون الواو وبعدها غين معجمة وهى قرية من قرى ترمذ فى ستة فراسخ منها وقد تقدم الكلام على ترمذ والاختلاف فى كسر التاء وضمها وفتحها فى ترجمة ابى جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعى وابو الفدا اسماعيل بن على الايوبى در مختصر فى اخبار البشر در وقائع سنه تسع وسبعين ومائتين گفته ومنها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى السلمى بترمذ فى رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير فى الحديث وكان ضريرا وهو من أئمة الحديث المشهورين الذين يقتدى

بهم فی علم الحدیث وهو تلمیذ محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن
سعید وعلی بن حجر و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الترمذی الامام الحافظ ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة
السلمی الترمذی الضریر مصنف الجامع وکتاب العلل الی ان قال سمع قتیبة بن سعید وابا مصعب
وابراهیم بن عبد الله الهروی واسمعیل بن موسی السدی وسوید بن نصر وعلی بن حجر ومحمد بن
عبد الملک بن ابی الشوارب وعبد الله بن معویة الجمحی وطبقتهم وتفقه فی الحدیث بالبخاری حدث
عنه مکحول بن الفضل ومحمد بن محمود بن عنبر وحماد بن شاکر وعبد بن محمد النسفیون والهیثم
بن کلیب الشاشی واحمد بن علی بن حسنویه وابو العباس المحبوبی وخلق سواهم قال ابن حبان فی کتاب
الثقات کان ابوعیسی ممن جمع وصنف وحفظ وذاکر وقال ابوسعید الادریسی کان ابوعیسی یضرب به
المثل فی الحفظ وقال الحاکم سمعت عمر بن علک یقول مات البخاری فلم یخلف بخراسان مثل ابی عیسی (علیک)
فی العلم والحفظ والورع والزهد بکی حتی عمی وبقی ضریرا سنین قال شیخنا ابن دقیق العید وترمذ بالکسر
هو المستفیض حتی یکون کالمتواتر وقال مؤتمن الساجی سمعت عبد الله بن محمد الانصاری یقول هو
بضم التاء وعن ابی علی منصور بن عبد الله الخالدی قال قال ابوعیسی صنفت هذا الکتاب فعرضته
علی علماء الحجاز والعراق وخراسان فرضوا به ومن کان فی بیته هذا الکتاب یعنی الجامع فکانما فی بیته (فرضوا)
نبی یتکلم قال ابونصر عبد الرحیم بن عبد الحق الیوسفی الجامع علی اربعة اقسام قسم مقطوع
بصحته وقسم علی شرط ابی داؤد والنسائی کما بینا وقسم اخرجه للضد به وابان عن علته وقسم رابع (للقصد)
ابان عنه فقال بما اخرجت فی کتابی هذا الا حدیثا قد عمل به بعض الفقهاء وقیل ان بعض المحدثین (وقال)
امتحن اباعیسی بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رأیت مثلک
ونقل الادریسی باسناد له ان اباعیسی قال کنت فی طریق مکة فکتبت جزئین من حدیث شیخ فوجدته
فسألته وانا اظن الجزئین معی فسألته فاجابنی فاذا معی جزأ بیاض فبقی یقرأ علی من لفظه فنظر فاذا
فی یدی بیاضا فقال اما تستحیی منی فاعلمته بامری وقلت احفظه کله قال اقرأ فقرأته علیه فلم یصدقنی
وقال استظهرت قبل ان تجیئ فقلت حدثنی بغیره فحدثنی باربعین حدیثا قال هات فاعدتها علیه
ما اخطأت فی حرف وقد سمع من ابی عیسی ابوعبد الله البخاری وغیره مات فی ثالث عشر رجب سنة تسع و
سبعین ومائتین بترمذ نیز ذهبی در تذهیب التهذیب گفته محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن ضحاک

[illegible]

وقیل محمد بن عیسی بن یزید بن سورۃ بن السکن السلمی ابوعیسی الترمذی الحافظ الضریر احد الائمۃ الاعلام وصاحب الجامع وغیرہ من التصانیف قیل انہ کان اکمہ طوف البلاد وسمع خلقا قد سمیناہم فی اماکنہم قلت منہم قتیبۃ بن سعید وعبد اللہ بن معویۃ الجمحی وابومصعب الزہری ومحمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب واسمعیل بن موسی الفزاری ومحمد بن ابی معشر السندی وابوکریب وہناد وابراہیم بن عبد اللہ الہروی وسوید بن نصر وعلی بن حجر واخذ علم الرجال والعلل عن ابی عبد اللہ البخاری قال روی عنہ محمد بن اسمعیل السمرقندی وابوحامد احمد بن عبد اللہ بن داؤد المروزی واحمد بن علی بن حسنویہ المقری واحمد بن یوسف السبیعی واسد بن حمدویہ السبیعی والحسین بن یوسف الفربری وحماد بن شاکر وابوداؤد البزدوی وعبد بن محمد النسفی وعلی بن عمر بن کلثوم السمرقندی والفضل بن عمار الصرام وابوالعباس محمد بن احمد بن محبوب المروزی ومحمد بن احمد ومحمد بن سفیان بن النضر الامین وابوعلی محمد بن محمد بن یحیی الهراب ومحمد بن محمود بن عمر النسفی وابوہ ومحمد بن مکی بن نوح وابوہ ومحمد بن المنذر شکر والشیخ بن ابی موسی الکاجری ومکحول ابومطیع النسفی ونصر بن محمد بن سبرۃ الشرکی والہیثم بن کلیب الشاشی واخرون وقد سمع منہ ابوعبد اللہ البخاری شیخہ قال ابن حبان فی الثقات کان ممن جمع وصنف وحفظ وذاکر وقال جعفر بن محمد المستغفری الحافظ مات ابوعیسی بترمذ لیلۃ الاثنین لثلاث عشر مضت من رجب سنۃ تسع وسبعین ومائتین ونیز ذہبی در کاشف گفتہ محمد بن عیسی الحافظ ابوعیسی الترمذی الضریر قیل ولد اکمہ سمع قتیبۃ وابا مصعب وتعلم الفن من البخاری وعنہ المحبوبی والہیثم الشاشی وخلق مات فی رجب سنۃ ۲۷۹ ونیز ذہبی در کتاب عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ تسع وسبعین ومائتین گفتہ وفیہا الامام ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السلمی الترمذی الحافظ مصنف الجامع فی رجب بترمذ سمع قتیبۃ وابا مصعب وطبقتہما وکان من ائمۃ ہذا الشان وکان ضریرا فقیل انہ ولد اکمہ ونیز ذہبی در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا مات الامام ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السلمی الترمذی مصنف الجامع فی رجب بترمذ وابن الوردی در تتمۃ المختصر در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا توفی ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورۃ الترمذی الضریر السلمی بترمذ فی رجب حافظ من تصانیفہ الجامع الکبیر فی الحدیث وہو تلمیذ البخاری وشارکہ فی بعض شیوخہ مثل قتیبۃ بن سعید وعلی بن حجر وولی الدین محمد بن عبد اللہ الخطیب در اسماء رجال کتاب خود

مشکوة گفته محمد بن عیسی الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی توفی بها لیلة الاثنین الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله فی الفقه ید صالحة اخذ الحدیث عن جماعة من ائمة الحدیث ولقی الصدر الاول من المشائخ مثل قتیبة بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان بن وکیع ومحمد بن اسمعیل البخاری وغیر هولاء واخذ الحدیث عن خلق کثیر لا یحصون کثرة واخذ عنه خلق کثیر منهم محمد بن احمد المحبوبی المروزی وله تصانیف کثیرة فی علم الحدیث وهذا کتابه الصحیح احسن الکتب واحسنها ترتیبا واقلها تکرارا وفیه ما لیس فی غیره من ذکر المذاهب ووجوه الاستدلال وتبیین انواع من الصحیح والحسن والغریب وفیه جرح وتعدیل وفی آخره کتاب العلل وقد جمع فیه فوائد حسنة لا یخفی قدرها علی من وقف علیه قال الترمذی صنفت هذا الکتاب فعرضته علی علماء الحجاز فرضوا به وعرضته علی علماء العراق فرضوا به وعرضته علی علماء خراسان فرضوا به ومن کان فی بیته هذا الکتاب فکانما فی بیته نبی یتکلم الترمذی بکسر التاء والذال المعجمة منسوب الی مدینة مشهورة من وراء جیحون علی شاطئه الشرقی وعبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة تسع وسبعین ومائتین گفته وفیها الامام الحافظ مصنف الجامع فی السنن ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة السلمی الترمذی احد الائمة المقتدی بهم فی علم الحدیث وکان یضرب به المثل وهو تلمیذ محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه وکان ضریرا قیل ولد اکمه رحمه الله وابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی ابو عیسی صاحب الجامع احد الائمة ثقة حافظ من الثانیة عشر مات سنة تسع وسبعین وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو عیسی الترمذی محمد بن عیسی بن سورة بن الضحاک السلمی صاحب الجامع والعلل الضریر الحافظ العلامة طاف البلاد وسمع خلقا کثیرا من الخراسانیین والعراقیین والحجازیین وغیرهم روی عنه محمد بن المنذر رشکر والهیثم بن کلیب وابو العباس المحبوبی وخلق ذکره ابن حبان فی الثقات وقال کان ممن جمع وصنف وذاکر وقال ابو سعید الادریسی کان احد الائمة الذین یقتدی بهم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل والتواریخ تصنیف رجل عالم متقن کان یضرب به المثل فی الحفظ مات بترمذ فی رجب سنة تسع وسبعین ومائتین وفضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی الاصفهانی در شرح کتاب الشمائل گفته محمد بن عیسی بن سورة

ترمذی بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی ابوعیسی صاحب الجامع المشهور للترمذی المنسوب الیه من الطبقة الثانية عشر مات سنة تسع وسبعين بعد المائتين اما ضبط اسم جده فبفتح السين المهملة وسكون الواو وفتح الراء المهملة وآخره تاء واما جد جده فقد ذكر الشيخ في التقريب انه الضحاك كما مر واما اسم والد جده فقد ذكرنا موافقا لما في التقريب انه موسى وذكر السمعاني في الانساب انه شداد وبعد تحقيق نسبت سلمی و ترمذی گفته اما ولادته فكما بلغنا كانت في مدينة ترمذ واما اوصافه فكثيرة شهيرة فمنها ما ذكر السمعاني انه احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع والتواريخ والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط انتهى وقد روي انه كان اكمه خلق على العمى لكن ما رايت احدا من الاكابر صرح بها وقد ذكر الامام الزمخشري في الكشاف انه يقال لم يكن في هذه الامة اكمه غير قتادة بن دعامة السدوسي انتهى وايضا ذكرنا ترجمة قتادة فيما سبق ولو كان الترمذي اكمه لم يكن الزمخشري يدعي مثل هذا الحصر مع مكان شهرة الترمذي وظهور احواله وايضا كثرة التصانيف المتقنة له ووفور الحفظ والاتقان سبب لاستبعاد كونه اكمه والله اعلم والغرض انا لم نعلم هذا الحال منه من اخبار شيخ يعتمد عليه في امثال هذه الامور واما مشايخه فكثير منهم من روى عنه في كتاب الشمائل ويعرف بالرواية عنه ومنهم من ذكره الائمة فمن المشاهير من مشايخه الذي روى عنهم في هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري رحمه الله وشاركه معه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلاني وعلي بن حجر المروزي وهناد بن السري وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن موسى الزمن البصريين وعبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل العراقين والحجاز واما الذين رووا عنه من كبار المشايخ والائمة فخلق كثير نذكر المشاهير منهم فقد روى عنه محمد بن سهل الغزال وبكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن حرب الحافظ وحماد بن شاكر النسفي وابو العباس المحبوبي المروزي وابو الهيثم بن كليب الشاشي وغيرهم من الاكابر والعلماء وقد تعرض الامام ابو عيسى رحمه الله في جامعه عند ذكر الحديث بمرتبته حسنا وغرابة وصحة وذكر كثيرا من معاني الحديث مما استنبط منه كثير من معاني الحديث ودقائقه وهذا مما يدل على كمال فطانته وذكائه وقوته في استنباط المسائل الفرعية

من الاصول واختلف فی معنی ما روی عنه فی اخر احادیث الجامع حیث یقول حدیث حسن صحیح فقال ابن الصلاح معناه حدیث روی باسنادین احدهما یقتضی الصحة والاخر یقتضی الحسن او المراد اللغوی وهو ما یمیل الیه النفس ویستحسنه وعلی هذا فیکون معنی ما یقول حدیث حسن غریب ان له اسنادین احدهما یقتضی الحسن والاخر الغرابة واما حسن تالیفه لکتاب الشمائل ولطف ترصیفه وضبط ترتیبه فلعله لا یخفی علی من یطالع الشرح الذی وفقنا الله تعالی لاتمامه فقد ذکرنا فی کل باب وجه ربطه بالسابق وحسن سیاقه ولطف اتساق ابوابه بل لو تامل المتامل لعلم حسن ترتیب الاحادیث الواردة فی کل باب من الابواب وحسن التدرج من المبادی الی المقاصد وقد اشتمل هذا الکتاب مع صغر حجمه علی اکثر اقسام السنة النبویة من العادات والعبادات واحواله المتعلقة بالخلق والخلق مع احتوائه علی الاحادیث المعتبرة المنقولة عن اجلة الثقات من کبار مشایخ هذا الفن وسیتضح جمیع ما ذکرنا فی اوصافه علی ارباب الفهم الصائب من زمرة الناظرین والله تعالی هو الموفق والمعین والهادی الی الحقائق الحق والیقین انتهی المسئول من اما سنة وفاته فذکر الشیخ رحمه الله تعالی فی کتاب التقریب ان الامام ابا عیسی رحمه الله توفی سنة تسع وسبعین ومائتین من الهجرة وقال السمعانی رحمه الله تعالی فی کتاب الانساب انه توفی بقریة بوغ احدی قری ترمذ سنة نیف وسبعین ومائتین قدس الله تعالی روحه بروحه ورضوانه وانزله بفضله بحبوحة جنانه ولا حرمنا من برکات عفوه ورحمته وغفرانه وحاجی محمد بلخی در شرح شمائل در ذکر ترمذی گفته کنیت او ابو عیسی ست نام محمد که پسر عیسی که پسر سوره ست که ترمذی ست وسوره بفتح سین مهمله است که بعد او واو ساکن ست وبعد او رای مهمله وبعد از آن ها ودر لفظ ترمذ سه لغت ست کسرة التاء وکسر المیم وضمهما وفتح تاء مع کسر المیم ویاء در ترمذی از برای نسبت ست وترمذ شهریست قدیم که آن را مدینة الرجال میگویند بدانکه ترمذی از حفاظ اعلام ست که اخذ کرد حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث وملاقات کرد مشایخ کبار مثل قتیبه بن سعید واسحق بن موسی ومحمد بن المثنی وسفیان ووکیع ومحمد بن اسمعیل صاحب صحیح بخاری وغیر ایشان اخذ کرد حدیث از خلق کثیر ووی را تصانیف کثیر ست واز انجمله جامع از وست وهو احسن الکتب واکثرها فائدة واحسنها ترتیبا واقلها تکرارا ودران کتاب چیزیست که در غیر آن نیست از ذکر مذاهب ووجوه استدلال وبیان انواع الحدیث از صحیح وحسن وغریب وغیر آن ودر وی ست جرح وتعدیل رواة ودر اخر آن کتاب العلل قد جمع فیه فوائد حسنة لا تخفی قدرها علی من وقف علیها ومصنف رحمة الله علیه گفت که کسی که در خانه او کتاب من ست گویا که در خانه او پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم که تکلم می کند وتولد یافت

سنۃ تسع ومائتین وتوفی بترمذ لیلۃ الاثنین الثالث عشرین من رجب سنۃ تسع وسبعین ومائتین وکان
ضریرا وقیل ولد بمکۃ وملا علی قاری در مجمع الوسائل شرح شمائل بذکر ترمذی گفتہ هو احد ائمۃ عصرہ واجلۃ
حفاظ دهرہ قیل ولد اکمہ سمع خلقا کثیرا من العلماء الاعلام وحفاظ مشایخ الاسلام مثل قتیبۃ
بن سعید والبخاری والدارمی ونظرائهم وجامعہ دال علی اتساع حفظہ ووفور علمہ کانہ کاف للمجتهد
وشاف للمقلد ونقل عن الشیخ عبد اللہ الانصاری انہ قال جامع الترمذی عندی انفع من کتابی البخاری
ومسلم ومن مناقبہ ان الامام البخاری روی عنہ حدیثا واحدا خارج الصحیح واعلی ما وقع لہ فی الجامع
حدیث ثلاثی الاسناد وهو قولہ صلی اللہ علیہ وسلم یاتی علی الناس زمان الصابر علی دینہ کالقابض علی
الجمر و شیخ عبد الحق دہلوی در رجال مشکوۃ گفتہ الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن الضحاک
السلمی الترمذی الضریر وقیل ولد اکمہ ولد فی سنۃ تسع ومائتین وتوفی بترمذ لیلۃ الاثنین الثالث عشر
من رجب سنۃ تسع وسبعین ومائتین وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام ولہ فی الفقہ ید صالحۃ اخذ
الحدیث عن جماعۃ من ائمۃ الحدیث ولقی الصدر الاول من المشایخ مثل قتیبۃ بن سعید واسحق بن
موسی ومحمود بن غیلان وسعید بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلی بن حجر ومحمد بن منیع ومحمد بن المثنی
وسفیان بن وکیع ومحمد بن اسمعیل البخاری وغیر هولاء واخذ عن خلق کثیر لا یحصون کثرۃ واخذ عنہ
خلق کثیر مثل محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المروزی والهیثم بن کلیب یقال ان فی اسانیدہ ایضا حدیث
واحد ثلاثی وهو هذا الحدیث یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینہ کالقابض علی الجمر ولیس لمسلم ولا
لابن داود حدیث ثلاثی ولہ تصانیف کثیرۃ فی علم الحدیث ومنہ شمائل النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ
میامن وبرکات کثیرۃ وقرائتہ لکفایۃ المهمات مجرب وکتابہ الجامع احسن الکتب واجمعها واکثرها فائدۃ و
احسنها ترتیبا واقلها تکرارا وفیہ ما لیس فی غیرہ من کتب الحدیث من ذکر المذاهب ووجوہ الاستدلال وتبیین
انواع الحدیث من الصحیح والحسن والغریب وفیہ جرح وتعدیل وفی آخرہ کتاب العلل قد جمع فیہ فوائد
حسنۃ لا یخفی قدرها علی من وقف علیها وقال الترمذی صنفت هذا الکتاب فعرضتہ علی علماء الحجاز
وعلماء العراق وعلماء خراسان فرضوا بہ وقال العلماء فی شان کتابہ هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد وفی
مکۃ سنۃ تسع ومائتین وتوفی فی سنۃ تسع وسبعین ومائتین ونیز شیخ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ گفتہ ابو عیسی
محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکی از علماء اعلام وحفاظ حدیث سید انام علیہ الصلوۃ والسلام

وازثقات مجمع علیه بوده مراد او حدیث و فقه به صالح است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و تبحر حفظ و کثرت
اطلاع و غایت تبحر او درین فن مثل آن کتاب درین باب مولف نشده و در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان
مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان درشان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن
للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب
و گفته اند که در اسانید وی ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان
الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابوداود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود و عرض کرد آنرا بر علمای
حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبوی تصنیف او ست و آن از احسن کتبی است که درین
باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال
دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود والله اعلم و علامه ابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی در کتاب مقالید الاسانید
گفته کتاب الجامع الکبیر لابی عیسی الترمذی الی ان قال بعد ذکر سنده الیه هادیة بمرو غادیة تمرن فی طرف من
تعریف هذا الامام الفصیح المناقب رضی الله تعالی عنه هو الامام الحجة الضابط الثبت ابوعیسی محمد بن عیسی
بن سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی بضم الموحدة و بعد الواو غین معجمة نسبة الی بوغ
قریة من قری ترمذ علی ستة فراسخ منها الترمذی نسبة الی ترمذ مدینة علی طرف نهر بلخ الذی یقال له
جیحون قال السمعانی والناس مختلفون فی ضبط هذه النسبة فبعضهم یفتح التاء والمیم و بعضهم یضمهما انتهی
و بعضهم یکسرهما والمتداول علی لسان اهل تلک المدینة فتح التاء وکسر المیم والذی کنا نعرفه قدیما کسرهما ا
احد الحفاظ المشهورین والاعلام المذکورین اخذ عن البخاری و به تخرج و عن مسلم و ابی داود و عن شیوخهم
بالبصرة والکوفة و واسط والری و خراسان والحجاز و له تصانیف کثیرة فی علم الحدیث قال ابو السعادات
ابن الاثیر و کتابه هذا احسن الکتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فیه ما لیس فی غیره من ذکر
المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحدیث من الصحیح والحسن والغریب و قال الذهبی فی التذکرة
قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسی ممن جمع و صنف و حفظ و ذاکر و قال ابو سعید زیاد الادریسی کان
ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم ان البخاری مات و لم یخلف مثل ابی عیسی فی العلم والحفظ
والورع والزهد بکی حتی عمی و بقی ضریرا سنین و نقل الادریسی ان ابا عیسی قال کنت فی طریق مکة فکتبت

نخ جزئین من حدیث شیخی فوجدته فسألته وانا اظن الجزئین معی فسالته فاجابنی فاذا معی جزآن بیاض فبقی یقرأ علی من لفظه فنظر فرای فی یدی ورقا بیاضا فقال اما تستحیی منی فاعلمته بامری وقلت احفظه کله قال اقرا فقرأته علیه فلم یصدقنی وقال استظهرت قبل ان تجیئ فقلت حدثنی بغیره فحدثنی باربعین حدیثا وقال هات فاعدتها علیه ما اخطأت فی حرف وقیل کان بعض المحدثین امتحن ابا عیسی بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رایت مثلك انتهی قال الترمذی صنفت هذا الکتاب فعرضته علی علماء الحجاز فرضوا به وعرضته علی علماء العراق فرضوا به وعرضته علی علماء خراسان فرضوا به
م ومن کان فی بیته هذا الکتاب فکانما فی بیته نبی یتکلم انتهی وما اخرجت فیه حدیثا الا وقد عمل به بعض الفقهاء ولبعض الاندلسیین فیه قصیدة کتاب الترمذی ریاض علم ۞ حکت ازهاره زهر النجوم ۞ به الاثار واضحة ابینت ۞ بالفاظ اقیمت کالرسوم ۞ فاعلاها الصحاح وقد انارت ۞ نجوما للخصوص وللعموم ۞ ومن حسن یلیها او غریب ۞ وقد بان الصحیح من السقیم ۞ فعلله ابو عیسی مبینا ۞ معالمه لارباب العلوم ۞ وطرزه باثار صحاح ۞ تخیرها اولوا النظر السلیم ۞ من العلماء والفقهاء قدما ۞ واهل الفضل والنهج القویم ۞ فجاء کتابه علقا نفیسا ۞ تفنن فیه ارباب العلوم ۞ ویقتبسون من نفیس علم ۞ یفید نفوسهم اسنی الرسوم ۞ کتبناه رویناه لنروی ۞ من التسنیم فی دار النعیم ۞ وغاص الفکر فی بحر المعانی ۞ فادرك کل معنی مستقیم ۞ جزی الرحمن خیرا بعد خیر ۞ ابا عیسی علی الفعل الکریم ۞ توفی بترمذ لیلة الاثنین لثلاث عشرة لیلة بقیت[له] من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین وخود شاہ صاحب دربستان المحدثین فرمودہ جامع کبیر ترمذی یعنی ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورہ بن موسی بن الضحاک سلمی ضریر بوغی بضم بای موحدہ وسکون واو بعد ازان غین معجمہ نسبت ببوغ کہ دہی ست از دیہات ترمذ بمسافت شش فرسنگ ازان وترمذ نام شہری قدیم برکنار آب مویہ کہ آنرا جیحون ونہر بلخ نیز گویند ودر لفظ ماوراء النہر مراد ہمین نہر میباشد ودر لفظ ترمذ اختلاف بسیاریست بعضی تا و میم را مفتوح سازند وبعضی ہر دو را مضموم وسنداول بر زبان مردم ودیگر خلائق کسر ہر دو ست وجماعۃ بفتح تا وکسر میم تکلم کنند وترمذی شاگرد رشید بخاری ست روش او را اموختہ واز مسلم وازابی داود وشیوخ ایشان نیز روایت دارد ودر بصرہ وکوفہ وواسط وری وخراسان وحجاز سالہا در طلب علم حدیث بسر بردہ وتصانیف بسیار درین فن شریف ازوی یادگارست واین جامع بہترین آن کتب ست بلکہ ببعضی وجوہ وحیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شدہ اول ازجہت ترتیب وعدم تکرار دوم ذکر مذاہب فقہا ووجوہ استدلال ہریک از اہل مذاہب سوم بیان انواع حدیث از صحیح وحسن

[له] الصحیح انہ توفی لثلاث عشرۃ بقیت من رجب ... نقل ...

وضعیف و غریب و معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواة و القاب و کنیتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و ترمذی
را در حفظ مثل میزنند و ابو الخلیفه بخاری گفته اند و تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی
سالها گریه و زاری کرد و تا بینا شد و از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق
از آن شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته در ین وقت از شیخ استدعای سماع نمود شیخ
قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آنرا مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود ترمذی
بسبب کمال شوق سماع ان احادیث دو جزو دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ آغاز قرأت نمود
ناگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استهزا میکنی ترمذی گفت یا
شیخ من اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی همه آن احادیث را باز
بخواند تعجب شیخ زائد شد و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی
ترمذی گفت امتحان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت و ترمذی آن احادیث را
مع اسانیدها فی الفور اعاده نموده در هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او بارها واقع شده ترمذی گفته است
که من هر گاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از ان پیش
علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آنرا مدح کردند بعد از ان بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند
بعد از ان اترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبریست که تکلم میکند بعضی از علماء
اندلس در مدح این کتاب نظمی دارند که مرقوم میشود ❊ کتاب الترمذی ریاض علم ❊ حکت ازهاره زهر النجوم ❊
به الآثار واضحة ابینت ❊ بالفاظ اقیمت کالرسوم ❊ و اعلاها الصحاح وقد انارت ❊ نجوم اللخصوص
والعموم ❊ ومن حسن یلیها او غریب ❊ وقد بان الصحیح من السقیم ❊ فعلله ابو عیسی مبینا ❊ معالمه
لارباب العلوم ❊ و طرزه بآثار صحاح ❊ تخیرها اولوا النظر السلیم ❊ من العلماء والفقهاء قدما ❊ واهل
الفضل والنهج القویم ❊ فجاء کتابه علقا نفیسا ❊ تفنن فیه ارباب العلوم ❊ ویقتبسون منه نفیس علم ❊
یفید نفوسهم اسنی الرسوم ❊ کتبناه رویناه لنروی ❊ من التسنیم فی دار النعیم ❊ و غاص الفکر فی
بحور المعانی ❊ فادرک کل معنی مستقیم ❊ جزی الرحمن خیرا بعد خیر ❊ ابا عیسی علی الفعل الکریم ❊
و وفات او در ترمذ شب دوشنبه سیزدهم رجب سال دو صد و هفتاد و نه بوده است و مولوی صدیق حسن خان معاصر در
اتحاف النبلا گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن ضحاک السلمی المضریر البوغی الترمذی الحافظ

العوائد

المشهور یکی ازان ائمه است که بعلم حدیث مقتدی بوده اند کتاب الجامع والعلل تالیف اوست ودر اتقان بوی مثل زنند
شاگرد محمد بن اسمعیل بخاری ومشارک بعض شیوخ اوست مثل قتیبه بن سعید وعلی بن حجر وابن بشار وغیره او را خلیفه بخاری
گویند تورع وزهد وخوف بحدی داشت که فوق ان متصور نیست بخوف الهی سالها گریه وزاری کرد ونابینا شد در بستان المحدثین
گفته از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد وسابق ازان شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته
وفرصت عرض وقرات نیافته درینوقت از شیخ استدعاء سماع نمود شیخ قبول کرد وگفت اجزاء مرقومه بیار ودر دست دار تا من
بخوانم وتو از مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود وبسبب کمال شوق بدستور تلامذه بنشست وشیخ اغاز قرات نمود ناگاه شیخ
نظر کرد دید که در دست او اجزای سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود با من استهزا میکنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام
لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد وگفت مرا باور نمی آید که بمجرد
شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داری ترمذی گفت امتحان باید کرد شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد
دیگری نبود خواند وی آن همه را باسانیدش فی الفور اعاده کرده وهیچ جا خطا نیفتاد این قسم امتحان او درباره حفظ بارها
واقع شده بعده صاحب بستان بطور فائده ذکر کرده است کنیت بابی عیسی از مصنف ابن ابی شیبه وسنن ابوداود وغیره ذکر کرده
که ضرورت نقلش درینجا نیست وفات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم رجب سنه تسع وسبعین ومائتین در ترمذ اتفاق
افتاده وسمعانی گفته وفاتش در قریه بوغ در سنه خمس وسبعین ومائتین بوده ابن خلکان گفته بوغ بضم بای موحده وسکون واو وغ
قریه ایست از قرای ترمذ بر شش فرسخ ازان انتهی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیمست بر کنار آب جیحون که آنرا جیحون
ونهر بلخ نیز گویند ودر لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر میباشد وترمذی شاگرد بخاری است روش او را آموخته ودر بصره وکوفه وواسط
وری وخراسان وحجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده تصانیف بسیار درین فن شریف ازوی یادگار است انتهی علی قاری گفته
وی از محمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان بن وکیع وغیرهم گرفته وازوی خلقی کثیر اخذ نموده
ودر اشعة اللمعات نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام وحفاظ حدیث سید انام واز ثقات مجمع علیه بود مر او را در حدیث
وفقه ید صالحه است ولادت او در سال دویست ونه بود انتهی گویم کلام در نسبت ترمذی واختلاف در ان در ترجمه ابو جعفر
محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیرجع الیه ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن
سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ المشهور احد الائمة الذین یقتدی
بهم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن وبه کان یضرب المثل وهو تلمید
ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن سعید وعلی بن حجر وابن بشار

وغیرهم وتوفی لثلاث عشرة لیلة خلت من رجب لیلة الاثنین ۲۸۴ بترمذ وقال السمعانی توفی بقریة بوغ فی ۲۷۹ وذکره فی کتاب الانساب فی نسبة البوغی فبوغ قریة من قری ترمذ علی ستة فراسخ منها وقد تقدم الکلام علی الترمذی والاختلاف فی کسر التاء وضمها وفتحها فی ترجمة ابی جعفر محمد بن احمد الفقیه الشافعی رحمه الله تعالی **وجه دهم** آنکه ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی این حدیث شریف را بدون طریق روایت نموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر مقاله یحیی بن معین در اثبات این حدیث شریف گفته حدثنا بصحة ما ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب قال الحسین بن فهم حدثناه ابو الصلت الهروی عن ابی معویة قال الحاکم لیعلم المستفید بهذا العلم ان الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقة مأمون حافظ و در اثبات وثوق واعتماد واعتبار وجلالت فخار حسین بن فهم همین عبارت حاکم که در آخر آن تصریح نموده که او ثقه مأمون حافظ است کافی و بسندست و ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه تسع وثمانین ومائتین گفته وفیها الحسین بن محمد بن فهم بن علی البغدادی الحافظ احد ائمة الحدیث اخذ عن یحیی بن معین وروی الطبقات عن ابن سعد انتهی **فهذا** حسین بن فهم ٭ حافظهم البارع الشهم ٭ قد روی هذا الحدیث المورث من الرشاد افلج السهم ٭ المزیح لما یضل کل شبهة ووهم ٭ فلا یجهله الا العاجز الوکل الجهم ٭ ولا یحید عنه الا من مرق عن الحق الواضح کالسهم ٭ ولا یرتاب فیه من اوتی حظا من العقل والفهم ٭ ولا یختلج عنه الا من خدعه الکواذب بالغوائل والدهم **وجه یازدهم** آنکه ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری المعروف بالبزار این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن حسن کردی مدنی در نبراس گفته واما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والترمذی والحاکم عن علی و روایت کردن بزار این حدیث شریف را از تصریح ابن حجر مکی در صواعق وشیخ ابن عبد الله العیدروس در عقد نبوی ومیرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار ومفتاح النجا ومولوی محمد مبین در وسیلة النجاة وثناء الله پانی پتی در سیف مسلول نیز واضح و ظاهرست کما ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالی ومخفی نماند که ابو بکر بزار از محدثین عالی فخار واساطین کبار وثقات مشهورین الامصار وجهابذه محررین الاخبار است نزد سنیه و جلالت شان وسمو مکان و رفعت منزلت او در غایت

وضوح و اشتہار ست ابو نعیم در تاریخ اصبہان کہ نسخہ عتیقہ آن در کتب حرم مدینہ منورہ بنظر قاصر رسیدہ گفتہ احمد بن
عمرو بن عبد الخالق البصری ابو بکر البزار الحافظ قدم اصبہان مرتین و شمس الدین ذہبی در دول الاسلام در وقائع
سنہ اثنتین و تسعین و مأتین گفتہ وفیہا مات حافظ وقتہ ابو بکر احمد بن عمرو البصری البزار صاحب المسند
الکبیر بالرملۃ و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ البزار الحافظ العلامۃ
الشہیر ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المعلل رحل باخر عمرہ الی اصبہان و الی الشام
ونشر علمہ مات بالرملۃ سنۃ ۲۹۲ و محمد بن محمد امیر زبیری در رسالہ اسانید خود گفتہ مسند البزار الحافظ ابو بکر احمد بن
عمرو بن عبد الخالق البزار العتکی بفتح العین والتاء المخففۃ البصری المتوفی سنۃ ۲۹۲ بالرملۃ قال ابن ابی خیثمۃ
ہو رکن من ارکان الاسلام وکان یشبہ بابن حنبل فی زہدہ و ورعہ لہ المسند الکبیر رحل فی اخر عمرہ الی
الشام و اصبہان ونشر علمہ ومات بالرملۃ من الشام الخ و خود مخاطب در صدر ہمین باب امامت ابو بکر بزار را
بلقب شریف عمدہ محدثین اہل سنت کہ لقبی ست بس عظیم نواختہ و بروایت او در نفی خلافت از مروانیہ و عباسیہ دست انداختہ
چنانچہ گفتہ منشاء اشتباہ این فرقہ آنست کہ معاویہ و من بعدہ من المروانیۃ والعباسیۃ خود را خلیفہ میگفتند و از مردم دیگر
ہم میگویانیدند بنا بر مشابہت صوری کہ با خلافت پیغمبر داشتند از رسم جہاد و فتح بلدان و تجہیز عساکر و جیوش و تقسیم
غنائم و صدقات و حفظ دار السلام از شر کفار و علماء اہلسنت نیز این لقب را بنا بر ہمین مشابہت صوری و بجہت آنکہ القاب و اسماء
ہر فرقہ موافق اصطلاح آنہا می باشد دیگر از اچہ ضرورت ست کہ درین امور پرخاش نمایند اطلاق میکردند چنانچہ حالا ہر کہ
در کربلا و علی رفتند از ملا نصیر و اخوان او تا کتاب شرائع را گذرانیدہ می آید نزد این فرقہ مجتہد نامیدہ میشود علی غیر القیاس و آنزمان
لفظ خلیفہ ابتذال پیدا کردہ بود این گروہ فہمیدند کہ چون خلیفہ مرادف امام ست اہل سنت اینجماعت را خلیفہ و امام حق میدانستند
اینہمہ غلط فہمیہای خود ست والا محققین اہلسنت از اطلاق لفظ خلیفہ ہم تحاشی میکردند چنانچہ در حدیث صحیح
الخلافۃ بعدی ثلثون سنۃ ترمذی از سعید بن جہان کہ راوی اینحدیث ست نقل کردہ کہ چون او را گفتند کہ مروانیان
نیز خود را خلیفہ میگویند گفت کذب بنو الزرقاء انما ہم ملوک من شر الملوک و ابو بکر بزار کہ عمدہ محدثین اہلسنت
ست بسند حسن از ابو عبیدۃ بن الجراح روایت کردہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اول دینکم
بدء نبوۃ و رحمۃ ثم یکون خلافۃ و رحمۃ ثم یکون ملکا و جبریۃ الی اخر الحدیث و نیز مخاطب در باب
دہم ہمین کتاب تحفہ در جواب طعن ہشتم از مطاعن صحابہ احتجاج بروایت بزار نمودہ چنانچہ گفتہ و طبرانی در اوسط و المعاجم
روایت میکند کہ عبد اللہ بن عمر را چون خبر توجہ امام حسین رض بسمت عراق رسید از مکہ دویدہ برسیدہ سہ شب راہ ملحق گردید

وقال این ترید فقال الحسین رض الی العراق فاذا معه کتب طوامیر فقال هذه کتبهم وبیعتهم فقال لا تنظر الی کتبهم ولا تأتهم فقال ابن عمر انی محدثک حدیثا ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فخیره بین الدنیا والآخرة فاختار الآخرة وانک بضعة من رسول الله صلعم لا یلیها احد منکم فابی ان یرجع فاعتنقه ابن عمر فبکی واجهش فی البکاء وقال استودعک الله من قتیل وروی البزار نحوه باسناد حسن جید و نیز مخاطب در حاشیه کید نود و دوم از باب دوم همین کتاب تحفه برای اثبات اشجعیت موهومی ابوبکر تمسک بروایت بزار نموده چنانچه گفته اخرج البزار فی مسنده عن علی علیه السلام انه قال من اشجع الناس قالوا انت قال اما انا ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اخبرونی باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابوبکر انه لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وسلم عریشا فقلنا من یکون عند رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آخر الحدیث انتهی واذا ثبت هذا الحدیث العزیز الشأن بروایة الحافظ البزار الذی جعله المخاطب العالی الفخار عمدة المحدثین الکبار واحتج بروایاته والاخبار مظهرا للاعتماد والاعتبار فتمکن بیمینه بالاصرار وابطاله بالاجهار ابداء واظهار لنهایة الاجترام والاجسار وتسجیل علی نفسه العظیمة الاخطار بالعناد الفاحش المذموم عند اولی الایدی والابصار ولعمری ان الجناب لیروم هدم رکن من ارکان الاسلام ویصمد لغض المشبه من کان قائما مقام الانبیاء الکرام علیهم الاف التحیة والسلام فیا لیته استیقظ وهب من الاستغراق فی هذا المنام المبدی لاضغاث الاحلام ودری ما یخرج من راسه بلا تدبر وانعام وکبح عنانه عن الجری فی مضمار تقلید الکابلی المثیر لهذا القتام الحری بکل عذل وملام الذی اثار النصب والمروق لاتباعه الطغام واشیاعه الاغنام المصعدین لهفواته الفاحشة والاوهام بلا خوف یوم القیام وجه دوازدهم آنکه ابوجعفر محمد بن جریر الطبری حدیث مدینة العلم را بدو طریق روایت نموده و باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمة حکم بصحت آن فرموده چنانچه سیوطی در جمع الجوامع بعد نقل حدیث انا دار الحکمة وعلی بابها از ترمذی وابن جریر وابونعیم وذکر عبارت ترمذی متعلق بآن گفته قال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده وقد یجب ان یکون هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه والاخر ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة وقد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم القرابی ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابومعاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها ثنا ابراهیم بن موسی الرازی ولیس بالفراء ثنا ابومعاویة باسناده

مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وفضائل عاليه ومآثر ساميه
ومحاسن لطيفه ومناقب منيفه ومفاخر سنيه ومحامد بهيه ومدائح رفيعه ومعالي منيعه طبري حسب افادات اكابر قوم بيش
از انست كه استيعاب آن توان كرد سابقا در مجلد حديث ولايت شنيدي ازان از مختار مختصر تاريخ بغداد يحيى بن عيسى بن
جزله بغدادي وكتاب الانساب عبد الكريم بن محمد سمعاني ومعجم الادباء ياقوت بن عبد الله الحموي وتهذيب الاسماء محيي الدين يحيى بن شرف
النووي ومنهاج ابن تيميه حراني وتذكرة الحفاظ وعبر في خبر من غبر شمس الدين ذهبي وتتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردي و
مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي وطبقات الشافعيه عبد الوهاب بن علي السبكي وروض المناظر ابو الوليد محمد بن محمد بن شحنه حلبي
طبقات الشافعيه تقي الدين ابي بكر الاسدي وطبقات الحفاظ وكتاب التنبيه ومنتهى العقول جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي
وطبقات المفسرين محمد بن علي بن احمد الداودي تلميذ سيوطي وكتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام تصنيف قطب الدين محمد بن احمد
المكي وفيض القدير عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي ونسيم الرياض شهاب الدين احمد الخفاجي وشرح مواهب لدنيه محمد بن عبد الباقي
الزرقاني وجنة في الاسوة الحسنة بالسنة تاليف مولوي صديق حسن خان معاصر شنيدي ودرينجا نيز بعض عبارات مذكور مي شود
ابن خلكان در كتاب وفيات الاعيان گفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري وقيل يزيد بن كثير بن غالب
صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير كان اماما في فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير
ذلك وله مصنفات مليحة في فنون عديدة تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان من الائمة المجتهدين لم
يقلد احدا وكان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهرواني المعروف بابن طرار على مذهبه وسيأتي ذكره ان شاء الله تعالى و
كان ثقة في نقله وتاريخه اصح التواريخ واثبتها وذكره الشيخ ابو اسحاق الشيرازي في طبقات الفقهاء من جملة
المجتهدين ورايت في بعض المجاميع هذه الابيات منسوبة اليه وهي اذا اعسرت لم يعلم شفيقي واستغني
فيستغني صديقي حيائي حافظ لي ماء وجهي ورفقي في مطالبتي رفيقي ولو اني سمحت ببذل وجهي
لكنت الى الغنى سهل الطريق وكانت ولادته سنة اربع وعشرين ومائتين بآمل طبرستان وتوفي يوم السبت
اخر النهار ودفن يوم الاحد في داره في السادس والعشرين من شوال سنة عشر وثلثمائة ببغداد رحمه الله تعالى
وابو الفداء اسمعيل بن علي الايوبي در كتاب المختصر في اخبار البشر گفته ثم دخلت سنة عشر وثلثمائة في هذه السنة
توفي ابو جعفر محمد بن جرير الطبري ببغداد ومولده سنة اربع وعشرين ومائتين بآمل طبرستان وكان حافظا
لكتاب الله عارفا بالقرآت بصيرا بالمعاني وكان من المجتهدين لم يقلد احدا وكان فقيها عالما عارفا باقاويل
الصحابة والتابعين ومن بعدهم وله التاريخ المشهور ابتدأ فيه من اول الزمان الى اخر سنة اثنتين وثلثمائة

وكتاب في التفسير لم يصنف مثله وله في اصول الفقه وفروعه كتب كثيرة ومقالات تعصبت عليه العامة ورموه بالرفض وما كان
سببه الا انه صنف كتابا في اختلاف الفقهاء ولم يذكر فيه احمد بن حنبل فقيل له في ذلك فقال لم يكن احمد بن حنبل فقيها وانما
كان محدثا فاشتد ذلك على الحنابلة وكانوا لا يحصون كثرة ببغداد فشنعوا عليه بما ارادوه و محمد بن محمد جزری در طبقات
القراء گفته محمد بن جرير بن يزيد الامام ابو جعفر الطبري الآملي البغدادي احد الاعلام وصاحب التفسير والتاريخ و
التصانيف ولد بآمل طبرستان سنة اربع وعشرين ومائتين ورحل لطلب العلم وله عشرون سنة الى ان قال وسمع
الحديث من احمد بن منيع وهناد وابي كريب وخلق وروى عنه ابو شعيب الحراني مع تقدمه والطبراني والجعابي
وجماعة وتفقه عليه خلق كثير قال الخطيب كان احد ائمة العلماء يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفته وفضله
وكان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره فكان حافظا لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا
بالمعاني فقيها في احكام القرآن عالما بالسنن وطرقها صحيحها وسقيمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال
الصحابة والتابعين عارفا بايام الناس واخبارهم وله كتاب تهذيب الآثار لم ار مثله في معناه لكن لم
يتمه وله في اصول الفقه وفروعه كتب كثيرة واختيار من اقاويل الفقهاء وتفرد بمسائل حفظت عنه و
قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفرغاني صاحب ابن جرير ان قوما من تلامذة ابن جرير حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسموا على
تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشرة ورقة وقال ابو حامد الاسفرايني امام الشافعية لو سافر
رجل الى الصين حتى يحصل تفسير ابن جرير لم يكن كثيرا قال الداني فيه بديهة وقد جرى ذكره سما محمد بن
جرير امام اهل زمانه * وكل جاهل علمه عارف بمكانه * وكتبه قد ابانت عن علمه وبيانه * عفا المهيمن عنه
ودنا دن احسانه * توفي سنة عشر وثلثمائة قال احمد بن الفضل الدينكي دفن في قبره يوم الاحد وقت الظهر لسبع بقين من
شوال رحمه الله تعالى وفاضل ازنيقي در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ الطبري وهو ابو جعفر محمد بن
جرير الطبري وقيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير كان اماما في فنون كثيرة
منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة في فنون عديدة تدل على
سعة علمه وغزارة فضله وكان من الائمة المجتهدين لم يقلد احدا وكان ابو الفرج المعافى بن زكريا
النهرواني على مذهبه وكان ثقة في نقله وتاريخه اصح التواريخ واثبتها ذكره الشيخ ابو اسحق الشيرازي
في طبقات الفقهاء من جملة المجتهدين ولد سنة اربع وعشرين ومائتين بآمل طبرستان وتوفي في
السادس والعشرين من شوال سنة عشر وثلثمائة ببغداد و محمد بن محمد الامير الازهري در رساله اسانيد خود گفته

تفسیر ابن جریر وسائر مؤلفاته من طریق صاحب المنخ من طریق ابی علی النسائی عن ابی الحذاء عن ابی القاسم عبد الرحمن
بن محمد بن ابی یزید المصری عن ابی محمد عبد الله بن احمد الفرغانی عن ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر
بن طالب الطبری المتولد سنة ٢٢٤ والمتوفی سنة ٣١٠ احد ائمة الدنیا علما ودینا له تآلیف کثیرة قال ابو حامد غالب
الاسفراینی لو رحل رجل الی الصین فی تحصیل تفسیره لم یکن کثیرا وقال ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض
اعلم منه کتب کتبا کثیرة ومکث اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة فقد حسب واله منذ بلغ الحلم الی وقد
ان مات ثم قسم علی تلک المدة اوراق مصنفاته فوجد لکل یوم اربعة عشرة ورقة قال لاصحابه یوما تنشطون
لتفسیر القران قالوا کم یکون قدره قال ثلاثین الف ورقة قالوا هذا یفنی الاعمار قبل تمامه فاختصره فی ثلثة
الاف ثم قال هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا فقالوا کم قدره فقال نحو التفسیر فاجابوه
کالاول فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره کالتفسیر والطبری منسوب الی الطبریة مدینة بالشام وهی من الاردن
وهی فی اسفل جبل علی البحیرة یخرج منها نهر الاردن المشهور وفی مدینة طبریة میاه حارة تفور فی الصیف والشتاء
ولا تنقطع فتدخل المیاه الحارة الحمامات فلا یحتاج الوقود ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته
ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری وقیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الکبیر والتاریخ
الشهیر در فنون کثیره مثل تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و غیر ذلک امام بود او را مصنفات ملیحه در فنون عدیده است که دلالت
میکند بر سعت علم و غزارت فضل وی یکی از ائمه مجتهدین است که تقلید احدی نکرده و ابو الفرج معافی بن زکریا نهروانی
معروف بابن طرار بر مذهب او بود و در نقل معتمد است و تاریخ او اصح تواریخ است شیخ ابو اسحق شیرازی ذکرش در طبقات فقها
منجمله مجتهدین کرده و بعض مجامیع این ابیات را بوی نسبت کرده اند نظم اذا اعسرت لم یعلم شفیقی واستغنی
فیستغنی صدیقی حیائی حافظ لی ماء وجهی ورفقی فی مطالبتی رفیقی ولو انی سمحت ببذل وجهی لکنت الی الغنی سهل الطریق حیائی
ولادتش در آمل طبرستان در سنه اربع وعشرین ومأتین بوده ووفات روز شنبه آخر نهار سادس عشرین شوال سنه عشر وثلثمائة در بغداد و در خانه
خود مدفون گشته رحمه الله تعالی و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و
قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التاریخ الشهیر والتفسیر الکبیر کان اماما فی فنون کثیرة منها الحدیث والفقه
والتاریخ والتفسیر وغیر ذلک وله مصنفات ملیحة فی فنون عدیدة تدل علی سعة علمه وغزارة فضله وکان
من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبه و
کان ثقة فی نقله وتاریخه اصح التواریخ واثبتها وذکره الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جملة

المجتهدین ولد سنة ۲۲۴ بآمل طبرستان وتوفی فی شوال سنة ۳۱۰ ببغداد رحمه الله کذا فی ابن خلکان
ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری صاحب التفسیر الکبیر والتاریخ
الشهیر کان اماما فی فنون کثیرة منها التفسیر والحدیث والفقه والتاریخ وغیر ذلک وله مصنفات ملیحة فی فنون
عدیدة تدل علی سعة علمه وغزارة فضله وکان من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابو الفرج المعافی بن زکریا
النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبه وکان ثقة فی نقله وتاریخه اصح التواریخ واثبتها وذکره الشیخ ابو اسحق
الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جملة المجتهدین ذکره سلیم الخوری فی الآثار وقال ومن تصانیفه کتاب فی
اختلاف العلماء لم یذکر فیه احمد بن حنبل فقال لم یکن احمد فقیها وانما کان محدثا ولذلک رموه بعد موته
بالرفض وله التاریخ المشهور قال ابن الجوزی بسط فیه الکلام علی الوقائع بسطا وجعله مجلدات والمشهور
المتداول مختصر من الاصل وانه هو العمدة فی هذا الفن وللطبری کتاب فی التفسیر ذکره السیوطی فی الاتقان فقال
انه اجل التفاسیر واعظمها فانه یتعرض لتوجیه الاقوال وترجیح بعضها علی بعض والاعراب والاستنباط
فهو یفوق بذلک تفاسیر الاقدمین انتهی وقال النووی اجمعت الامة علی انه لم یصنف مثل تفسیر
الطبری وقال ابو حامد الاسفراینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له تفسیر ابن جریر لم یکن ذلک کثیرا او
ذکره ابن السبکی فی طبقاته انتهی ولد سنة ۲۲۴ بآمل طبرستان وتوفی سنة ۳۱۰ ببغداد انتهی فاذا ثبت بافادة الطبری
الحامل لواء الصناعة الموصوف المذکور بالحذق والبراعة المقتدی المتبوع لاساطین اهل السنة والجماعة
صحة هذا الحدیث القاطع دابر ارباب الخرق والفظاعة فما یرومه بالطعن والابطال ولا یرمیه بالوضع
والافتعال الا من تجاسر علی التعمیس والادغال واثر الایضاع والایغال فی بوادی الزیغ والاضلال
ومغاوی الخدع والازلال والظ بالانهماک فی ترویج الزائف وتنفیق المحال والله العاصم عن شر ما هو
شدید المحال وجه سیزدهم ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث الباغندی الواسطی البغدادی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن
المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصفا نا
حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ابیه عن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم
وعلی بابها ولا توتی البیوت الا من ابوابها وجلالت مرتبت وعلو منزلت باغندی بر ناظر کتاب الانساب سمعانی وتذکرة الحفاظ
وعبر ودول الاسلام ذهبی وطبقات الحفاظ سیوطی واضح ولائح است فلا یجتری علی تکذیب الحدیث الشریف بعد ادراک

دوایه الباغندی الا الباغی الزائغ، الطاغی الرائغ الذی ران الغرور على قلبه، واستحوذ الشقاء على
لبه، فهو فی حیفه العنید سائر، وفی عسفه الشدید جائر، وفی ضلاله البعید حائر، وفی غیه المدید مائر

وجه چهاردهم آنکه محمد بن یعقوب بن یوسف النیسابوری المعروف بالاصم این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه
ابوعبدالله الحاکم در مستدرک فرموده حدثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالرملة
ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلى الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیات الباب هذا حدیث
صحیح الاسناد ولم یخرجاه وابو الصلت ثقة مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب
فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیى بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال
ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن
جعفر الفیدی وهو ثقة مامون وابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله
الاصفهانی قدم علینا واسطا املاء فی جامعها فی شهر رمضان من سنة اربع وثلاثین واربعمائة انا ابو سعید
محمد بن موسى بن الفضل بن شاذان الصیرفی بنیسابور انا ابو العباس محمد بن یعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحیم
الهروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و مخفی نماند که محمد بن یعقوب اصم از اکابر مشاهیر حذاق
واجله مشایخ معروفین فی الآفاق و نبیه بوده و مدارج باذخه و معالی شامخه او بر متتبع کتب اعلام این حضرات واضح و ظاهر است عبد الکریم
بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الاصم بفتح الالف والصاد المهملة وتشدید المیم فی آخر الکلمة هذه صفة لمن
کان لا یسمع من الصمم والمشهور به فی الشرق والمغرب ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل بن
سنان بن عبد الله الاموی مولاهم المعروف بالاصم وانما ظهر به الصمم بعد انصرافه من الرحلة فاستحکم فیه حتى انه
کان لا یسمع نهیق الحمار وکان ابو العباس محدث عصره بلا مدافعة فانه حدث فی الاسلام ستا وسبعین سنة
وسنذکر ذکره بالتفصیل ولم یختلف قط فی صدقه وصحة سماعه وضبط ابیه یعقوب الوراق لها وکان مع ذلک
یرجع الى حسن المذهب والتدین یصلی خمس صلوات فی الجماعة وبلغنی انه اذن سبعین سنة فی مسجده وکان
حسن الخلق سخی النفس لا یبخل بکل ما یقدر علیه وربما کان فی قدیم الایام یحتاج الى الشیء لمعاشه فیورق
ویاکل من کسب یده وهذا الذی کان یعاب به انه یاخذ على التحدیث انما یعیبه من لا یعرفه فانه کان یکره ذلک اشد

الکراهیة ولا یاقش احدا فیه انما کان راقه وابنه ابو سعید یطالبان الناس بذلک وقد کان یعلم به فیکرهه ثم لا یقدر علی مخالفتهم سمع منه الاباء والابناء والاولاد واحفادهم کالحسن بن الحسین بن منصور سمع منه کتاب الرسالة فسمع منه ابو الحسن بن الحسن فی ذلک الکتاب ثم ... ابو منصور بن ابی الحسن فی ذلک الکتاب ثم سمع منه عمر بن ابی نصر فی ذلک الکتاب ومثل هذا کثیر وکفاه شرفا ان یحدث ثلثا وسبعین سنة فلا یجد احد من الناس فیه مغمزا بحجة قال الحاکم ابو عبد الله الحافظ ما راینا الرحالة فی بلد من بلاد الاسلام اکثر منها الیه یعنی ابا العباس الاصم فقد رایت جماعة من اهل الاندلس والقیروان وبلاد المغرب علی بابه وکذلک رایت جماعة من اهل فرغانة واسفیجاب واهل المشرق علی بابه وکذلک رایت فی عرض الدنیا من اهل المنصورة وملتان وبلاد سجستان علی بابه وکذلک رایت جماعة من اهل فارس وشیراز وخوزستان علی بابه فناهیک بهذا شرفا واشتهارا ان یدخلوا فی الدین قبولا فی بلاد المسلمین بطول الدنیا وعرضها وان سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب غیر مرة یقول ولدت سنة سبع واربعین ومائتین رای محمد بن یحیی الذهلی ولم یسمع منه ثم سمع عن احمد بن یوسف السلمی وابی الازهر احمد بن الازهر العبدی وفقد سماعه عند منصرفه من مصر ثم رحل به ابوه سنة خمس وستین علی طریق اصبهان فسمع هرون بن سلیمان واسید بن عاصم ولم یسمع بالاهواز والبصرة حرفا واحدا ثم ان اباه حج به فی تلک السنة وسمع بمکة من احمد بن شیبان الرملی فقط ثم خرج الی مصر فسمع محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم وبحر بن نصر الخولانی والربیع بن سلیمان المرادی وبکار بن قتیبة القاضی واقام بمصر علی سماع الامهات وکتاب المبسوط للشافعی الی ان استوفی سماعاته ثم دخل الشام فسمع بعسقلان من احمد بن الفضل وببیروت من العباس بن الولید بن مزید اقام علیه حتی سمع منه مسائل الاوزاعی ثم دخل دمشق فسمع من محمد بن هشام بن ملاس النمیری احادیث مروان بن معاویة وسمع من یزید بن عبد الصمد وغیره ثم دخل دمیاط فسمع من بکر بن سهل وغیره واقام بطرسوس فسمع الکثیر من ابی امیة وذهب بعض سماعاته عنه ثم انحدر الی حمص فسمع من محمد بن عوف الطائی الکثیر وذهب بعض سماعاته منه ثم دخل الجزیرة فکتب بالرقة من محمد بن علی بن میمون وهو اذ ذاک امام الجزیرة ودخل من الموصل علی طریق الجزائر الی الکوفة فسمع من الحسن بن علی بن عفان العامری واحمد بن عبد الجبار العطاردی واحمد بن عبد الحمید الحارثی ثم دخل بغداد سنة تسع وستین بعد وفاة سعدان بن نصر ومحمد بن سعید بن غالب فسمع المسند من العباس بن محمد الدوری والمبسوط من محمد بن اسحاق الصاغانی والتاریخ من الدوری وسمع من محمد بن سنان القزاز والعلل من عبد الله بن احمد بن حنبل عن علی بن المدینی عن حنبل بن اسحق ثم انصرف الی خراسان وهو ابن ثلثین سنة وهو محدث کبیر ثم ذکر الحاکم فی وفاته خرج علینا ابو العباس محمد بن یعقوب رحمه الله

نحن في مسجده وقد امتلأت السكة من اولها الى آخرها من الناس وهو عشية يوم الاثنين الثالث من شهر
ربيع الاول من سنة اربع واربعين وثلثمائة وكان يملي عشية كل اثنين من اصوله مما ليس في الفوائد احاديث
فلما نظر الى كثرة الناس والغرباء من كل فج عميق وقد قاموا يطرقون له ويحملونه على عواتقهم من باب داره
الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس على جدار المسجد وبكى طويلا ثم نظر الى المستملي فقال اكتب سمعت محمد بن
اسحاق الصغاني يقول سمعت ابا سعيد الاشج يقول سمعت عبد الله بن ادريس يقول اتيت يوما باب الاعمش
بعد موته فدققت الباب فقيل من هذا فقلت ابن ادريس فاجابتني امرأة يقال لها برة هاها يا عبد الله بن ادريس ما فعل
جماهير العرب التي كانت تاتي هذا الباب ثم بكى الكثير ثم قال كأني بهذه السكة لا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع
وقد ضعف البصر وحان الرحيل وانقضى الاجل فما كان الا بعد شهر او اقل منه حتى كف بصره وانقطعت الرحلة
وانصرف الغرباء الى اوطانهم ورجع امر ابي العباس الى انه كان يناول قلما فاذا اخذه بيده علم انهم يطلبون الرواية فيقول حدثنا الربيع
بن سليمان ويقرأ الاحاديث التي كان يحفظها وهي اربعة عشر حديثا وسبع حكايات وصار باسوء حال الى شهر
ربيع الآخر سنة ست واربعين فتوفي ابو العباس ليلة الاثنين ودفن عشية الاثنين الثالث والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة
ست واربعين وثلثمائة فغسله ابو عمرو بن مطر وشهدت جنازته بشاهنبر فتقدم ابو عمرو بن مطر للصلاة عليه
ودفن في مقبرة شاهنبر ورئي في المنام فقيل الى ماذا انتهى حالك ايها الشيخ فقال انا مع ابي يعقوب البويطي
والربيع بن سليمن في جوار ابي عبد الله الشافعي نحضر كل يوم ضيافته قال الحاكم وحضرت ابا العباس يوما
في مسجده فخرج ليؤذن لصلوة العصر فوقف موضع المئذنة ثم قال بصوت عال انا الربيع بن سليمن انا
الشافعي ثم ضحك وضحك الناس ثم اذن وذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الاصم الامام الثقة محدث المشرق
ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموي مولاهم المعقلي النيسابوري وكان بكرا كان
يقال له الاصم قال الحاكم انما ظهر به الصمم بعد منصرفه من الرحلة ثم استحكم حتى كان لا يسمع نهيق الحمار
قال الحاكم كان محدث عصره بلا مدافعة سمعته يقول ولدت سنة سبع واربعين ومائتين وسمع من احمد
بن يوسف واحمد بن الازهر وبعد ذلك رحل به ابوه المحدث يعقوب الوراق في سنة خمس وستين فسمع باصبهان
من هرون بن سليمن واسيد بن عاصم وبمكة من احمد بن شيبان الرملي وبمصر من ابن عبد الحكم والربيع وبحر بن نصر
وابراهيم بن منقذ وبكار بن قتيبة وبعسقلان من احمد بن الفضل الصائغ وببيروت من العباس بن الوليد و
بدمشق من ابن ملاس ويزيد بن عبد الصمد وبحمص من ابي عتبة الحجازي ومحمد بن عوف الطائي وبطرسوس

من ابی امیة وبالرقة من محمد بن علی بن میمون وبالکوفة من الحسن بن علی بن عفان وسعید بن محمد الحبرانی صاحب ابن عُیینة واحمد بن عبد الجبار العطاردی وببغداد من زکریا بن یحیی المروزی وابی جعفر بن المنادی والدوری والصاغانی وعدة وقد سنا عنه ابو عبد اللہ بن الاخرم وابو بکر الضبعی ویحیی العنبری وابو الولید بن حسان بن محمد وابو علی الحافظ وحدث عنه جماعة ما ادرکتهم ابو عمرو الحیری ومومل بن الحسن و ادرکتہم
ابو علی الثقفی قلت حدث عنه الحاکم وابن مندة واکثروا وابو عبد الرحمن السلمی ویحیی بن ابراهیم المزکی و ابو بکر الحیری وابو سعید الصیرفی ومحمد بن ابراهیم الجرجانی وابو صادق محمد بن احمد بن ابی الفوارس وابو بکر محمد بن الرساوی وعبد الرحمن بن محمد بن بالویه وابن محمش الزیادی وابو زید عبد الرحمن بن محمد القاضی ومحمد بن محمد بن بالویه و ابو سعید مسعود بن محمد الجرجانی والحسین بن محمد بن عبدان التاجر واحمد بن محمد البرقانی واسحاق بن محمد السوسی علی بن محمد بن محمد الطرازی وابو بکر محمد بن علی بن جنید واحمد بن محمد بن الحسین السلیطی والحسین بن احمد المعاذی ومنصور بن الحسین المتوفی مع الطرازی سنة اثنتین وعشرین واربعمائة فهما خاتمة اصحابه ثم جلا مات
المتفرد فی الدنیا باجازته وهو ابو نعیم الحافظ قال الحاکم حدث فی الاسلام ستا وسبعین سنة ولم یختلف فی صدقه وصحة سماعه وهو بضبط والده اذن سبعین سنة فی مسجده وکان حسن الخلق سخی النفس وربما کان یحتاج فیورق ویاکل وکان یکره الاخذ علی التحدیث وکان وراقه وابنه ابو سعید یطالبان الناس فیکره ذلک ولا یقدر علی مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسین بن منصور کتاب الرسالة ثم سمعها منه ولده عمی ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم الیه وسمعته یقول حدثت بکتاب معانی القران سنة نیف وسبعین ومائتین قال الحاکم وسمعت محمد بن حامد یقول سمعت ابا حامد الاعمش یقول کتبنا عن ابی العباس بن یعقوب الوراق سنة خمس وسبعین ومائتین فی مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال وسمعت محمد بن الفضل بن خزیمة قال سمعت جدی امام الائمة وسئل عن کتب البویطی الشافعی فقال اسمعوها من ابی العباس الاصم فانه ثقة قد رایته یسمع بمصر وسمعت ابا احمد الحافظ یقول سمعت عبد الرحمن بن ابی حاتم یقول ما بقی لکتاب المبسوط راو غیر ابی العباس الوراق وبلغنا انه ثقة صدوق قال الحاکم وقرأت بخط ابی علی الحافظ بحث الاصم علی الرجوع عن احادیث ادخلوها علیه فوقع الاصم کل من روی عنه ذلک فهو کذاب لیس هو فی کتابی قال الحاکم وقرأت عفّ
بخط ابی عمرو احمد بن المبارک المستملی حدثنی محمد بن یعقوب بن یوسف الوراق نا الربیع نا بشر بن بکر فذکر حدیثا قلت هذا المستملی کبیر روی عن قتیبة وطبقته ومات سنة اربع وثمانین ومائتین قال الحاکم حضرت الاصم

یوما خرج لیؤذن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الربیع بن سلیمان انا الشافعی ثم ضحک
ضحک الناس ثم اذن وقد خرج علینا فی سنة اربع واربعین فلما نظر الی کثرة الناس والغرباء قد امتلأت
السکة بهم وهم یطرقون له ویحملونه فجلس علی جدار المسجد وبکی ثم نظر الی المستملی وقال اکتب
انا الصاغانی سمعت ابا سعید الاشج یقول سمعت ابن ادریس یقول اتیت باب الاعمش بعد موته
فدققت بابه فاجابتنی امرأة های های تبکی وقالت یا ابا عبد الله ما فعل جماهیر العرب التی کانت تاتی هذا الباب
ثم بکی الکثیر وقال کانی بهذه السکة لا یدخلها احد منکم فانی لا اسمع وقد ضعف البصر وحان الرحیل
وانقضی الاجل فما کان بعد شهر او اقل حتی کف بصره وانقطعت الرحلة وبیع امره الی ان کان یناول
فلما فاذا اخذ بیده علما انهم یطلقون الروایة فیقول انا الربیع ویسرد احادیث یحفظها وهی اربعة یطلبون
عشر حدیثا وسبع حکایات وسار باسوء حال وتوفی فی ربیع الاخر سنة ست واربعین وثلثمائة رحمه الله
ونیز ذهبی در عبر در سنه ست واربعین وثلثمائه گفته وفیها محدث خراسان ومسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن یوسف
بن معقل بن سنان الاموی مولاهم النیسابوری المعقلی المؤذن الوراق بنیسابور فی ربیع الاول وله مائة الا سنة حدث فی الاسلام نیفا وسبعین سنة واذن
سبعین سنة بمسجده وکان حسن الاخلاق کریما ینسخ بالاجرة وعمر دهرا ورحل الیه خلق کثیر
قال الحاکم ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم الیه رایت جماعة من اندلس ومن اهل فارس علی الباب
قلت سمع من جماعة من اصحاب سفین بن عیینة وابن وهب وکانت رحلته مع والده فی سنة خمس وستین
ومائتین فغاب عن بلده خمس سنین وسمع باصبهان والعراق ومصر والشام والجزیرة ونیز ذهبی در
دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن
یوسف النیسابوری فی ربیع الاخر وله مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفیان بن عیینة وابن وهب وسیوطی در
طبقات الحفاظ گفته الاصم الامام المفید الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل
بن سنان الاموی مولاهم العقیلی النیسابوری محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة ۲۴۷ وحدث ستا و المعقلی
سبعین سنة حدث عنه الحاکم وخلق وتفرد فی الدنیا باجازته ابو نعیم الحافظ مات فی ربیع الاخر سنة
ست واربعین وثلثمائة انتهی فهذا ابو بکر الاصم حافظهم المشهور العلم ورکنهم الباذخ الاشم
قد روی هذا الحدیث الهادی بنوره الی النهج الاعم واثر ذلک الخبر الموصل هداه الی الفضل الاتم
فلا یعرض عنه الا من فی اذنه صمم ولا یمتری فیه الا من فی عینه ظلم ولا یطعن فیه الا من ابی الحق

دینه واصطلاحه ولا یمتدح فیه الا من اعتدی علی نفسه وظلمه * وجه پانزدهم آنکه ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری البغدادی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه سابقا از عبارت مستدرک حاکم که در وجه دهم مذکور شد دانستی و در ما بعد انشاء الله نیز خواهی دانست و قنطری از محدثین مشاهیر و اثبات نحاریر سنیه می باشد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قنطری گفته و ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری من اهل بغداد کان فیه لین هکذا قال محمد بن ابی الفوارس حدث عن احمد بن عبید الله النرسی و ابی قلابة الرقاشی و محمد بن سعد العوفی و ابی اسمعیل الترمذی و محمد بن یونس الکدیمی روی عنه ابو الحسن محمد بن احمد بن رزق و ابو الحسن علی بن احمد بن عمر المقری و ابو الحسن علی بن الحسین بن داود التعالی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و توفی فی شعبان سنة ثمان و اربعین و ثلثمائة انتهی **فهذا القنطری** حبرهم البارع * وعلمهم الفارع * قد روی هذا الحدیث الناهج للحق و الشارع * المزری بنضارته الروض الغض المارع * فطوبی لمن اقبل علیه اقبال الخاضع الضارع * والویل لمن اعرض عنه اعراض المدبر المسارع * والله الواقی بلطفه عن سوء المصارع * وهو الموفق للغلبة علی کل منازل ومقارع * وجه شانزدهم آنکه ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سلم التمیمی البغدادی المعروف بابن الجعابی این حدیث را بشش طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمة در کتاب مناقب آل ابی طالب فرموده وقال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه احمد من ثمانیة طرق و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطة من ستة طرق و القاضی الجعابی من ستة طرق وابن الجعابی از اکابر حفاظ اعلام و اجله متقنین فخام سنیه می باشد علامه جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن الجعابی الحافظ البارع فرید زمانه قاضی الموصل ابی بکر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التمیمی البغدادی ولد فی صفر سنة ٢٨٤ وتخرج بابن عقدة وصنف الابواب و الشیوخ روی عنه الدارقطنی و الحاکم و ابو نعیم وهو خاتمة اصحابه قال ابو علی ما رایت فی المشایخ احفظ من ابن الجعابی وسمعت من یقول انه یحفظ مائتی الف حدیث ویجیب فی مثلها الا انه کان یفضل الحفاظ بانه یسوق المتون بالفاظها و اکثر الحفاظ یتسمحون فی ذلک وکان اماما فی معرفة العلل وثقات الرجال و تواریخهم مات ببغداد فی رجب سنة ٣٥٥ وعلامه سخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین در سیاق طرق حدیث ثقلین تمسک بروایت ابن الجعابی نموده اند و روایت او را درین ضمن نقل کرده و دیگر حفاظ اثبات مذهب خویش وارد نموده کما ستعرف فی مجلد حدیث الثقلین انشاء الله تعالی **فهذا ابن الجعابی** البارع عندهم فی الحفظ و الاتقان المتقدم فی النقد و الامعان * السابق علی اقرانه فی هذا المیدان * المستبد من بینهم بالخطر فی هذا الرهان *

عبید ن

قد روی هذا الحدیث النیر البرهان * بطرق عدیدة تشد ید السلطان * فلا یرتاب فی هذا الخبر الباهر باللمعان

السافر بالوضوح * بعد روایة هذا الخبر المضطلع باعباء هذا الشان * الا من غلب علی قلبه الطبع والران *

فهو یجوب بوادی العمه کالحیران * ویهیم فی مخالج العته اشد الهیمان * وجه هفدهم آنکه ابو القسم سلیمان بن احمد

بن ایوب الطبرانی حدیث مدینة العلم را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود اخراج نموده چنانچه علی ما نقل عنه گفته ثنا

الحسن بن علی المعمری ومحمد بن علی الصائغ المکی قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معویة

عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها

فمن اراد العلم فلیأته من بابه وروایت کردن طبرانی حدیث مدینة العلم را باین لفظ از افاده ابن حجر در اجوبه خود علی ما

السیوطی فی قوت المغتذی از افاده خود جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع وقول علی علی متقی در کنز العمال ومرزا محمد بدخشانی

در نزل الابرار ومفتاح النجا ومولوی مبین در وسیلة النجاة ومولوی ولی الله در مرآة المومنین واضح وآشکارست کما ستعرف

فیما یاتی انشاء الله تعالی وجه هجدهم آنکه طبرانی اینحدیث شریف را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود بلفظ دیگر اخراج وجه هیجدهم

نموده چنانچه سیوطی در جامع صغیر گفته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب عق عد

طب لك وازافاده سمهودی در جواهر العقدین وعلی متقی در کنز العمال نیز روایت کردن طبرانی اینحدیث شریف

بهمین لفظ واضحست ومطلق روایت کردن طبرانی حدیث ابن عباس را از نکت بدیعات سیوطی و شرح جامع صغیر از قاری و فوائد

مجموعه شوکانی ثابت و محقق میشود کما سیاتی فیما بعد انشاء الله تعالی وجه نوزدهم آنکه طبرانی اینحدیث شریف را وجه نوزدهم

بروایت جابر در معجم اوسط خود اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق در فضائل امیر المومنین علیه السلام گفته الحدیث

التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن

عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة

العلم وعلی بابها وشیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در عقد نبوی گفته واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن

عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وابراهیم کردی در نبراس گفته واما انه باب

مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی فی الاوسط

عن جابر بن عبد الله والترمذی والحاکم عن علی واخراج طبرانی اینحدیث شریف را بروایت جابر از نزل الابرار و

مفتاح النجا وتحفة المحبین مرزا محمد بدخشانی واسعاف الراغبین صبان مصری ووسیلة النجاة مولوی محمد مبین لکهنوی وسیف مسلول

ثناء الله پانی پتی نیز ظاهر و باهرست کما سیاتی فیما بعد ان شاء الله تعالی وجه بیستم آنکه طبرانی این حدیث شریف
را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه آنفا از عبارت صواعق ابن حجر مکی و عقد نبوی شیخ بن عبد الله العیدروس دانستی و از
و از عبارات نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و اسعاف الراغبین و وسیلة النجاة نیز تحقیق واضح و لائح خواهد شد
ان شاء الله تعالی و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث مدینة العلم را از کنوز الحقائق مناوی هویدا و آشکار میشود کما
ستعلم بعون الله تعالی فیما سیاتی و محامد جلیله و مدائح جمیله و مفاخر سنیه و مآثر علیه طبرانی نزد ائمه قوم مبتنی از آنست
که استیفاء آن توان کرد نبذی از آن در مجلد حدیث طیر از کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان
و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الحفاظ عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی و طبقات القراء
محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی و منظر الانسان یوسف بن
احمد بن محمد بن عثمان و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی
در اینجا نیز بعضی عبارات باختصار مذکور میشود شمس الدین ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الطبرانی الحافظ الامام العلامة الحجة
ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشامی اللخمی الطبرانی مسند الدنیا الی ان قال سمع هاشم بن مرثد
الطبرانی و ابا زرعة الثقفی و اسحاق الدبری و ادریس العطار و بشر بن موسی و حفص بن عمر سنجة
و عبد الله بن محمد بن سعید بن ابی مریم و نظرائهم و حرص علیه فی صباه ابوه و رحل به و کان یروی عن
دحیم و غیره مولد الطبرانی بعکا فی صفر من سنة ستین و امه عکاویة و له کتاب الدعاء فی مجلد کبیر و کتاب المناسک و کتاب
عشرة النساء و کتاب السنة کتاب الطوالات و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوة و کتاب مسند شعبة و کتاب مسند سفیان
و عمل المسانید جماعة من الکبار و له کتاب حدیث الشامیین و کتاب الاوائل و کتاب الرمی و له تفسیر کبیر و اشیاء لم نقف
علیها حدث عنه ابو خلیفة الجمحی و ابن عقدة و احمد بن محمد الصحاف و هؤلاء من شیوخه و ابو بکر بن مردویه
و الفقیه ابو عمر محمد بن الحسین البسطامی و الحسین بن احمد بن المرزبان و ابو بکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل
محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسین بن فادشاه و محمد بن عبید الله بن شهریار و عبد الرحمن
بن احمد الصفار و ابو بکر بن ریذة خاتمة اصحابه و بقی بعده عامین عبد الرحمن بن الذکوانی یروی عنه بالاجازة
ذکر بعض توالیف الطبرانی سماها و لم یر اکثرها الحافظ یحیی بن منده معجمه ماتلج معجمه الاوسط ثلث مجلدات معجمه الصغیر مجلد مسند العشرة
ثلثون جزءا مسند الشامیین مجلد النوادر مجلد معرفة الصحابة مجلد فوائده عشر اجزاء مسند ابی هریرة کبیر مسند عائشة التفسیر کبیر
دلائل النبوة مجلد السنة مجلد الطوالات مجلد حدیث شعبة مجلد حدیث الاعمش مجلد الاوزاعی مجلد شیبان مجلد ایوب مجلد

عشرۃ النساء جزء مسند ابی ذر جزءان الرویۃ جزء الحج جزء الالویۃ جزء فضل رمضان جزء الفرائض جزء
الغسل جزء الرد علی المعتزلۃ جزء الرد علی الجھمیۃ جزء مکارم الاخلاق العزاء جزء الصلوۃ علی الرسول
صلی اللہ علیہ وسلم جزء المأموم جزء فضل العلم جزء ذم الرای جزء تفسیر الحسن جزءان الزھری عن انس جزءان
ابن المنکدر عن جابر جزء مسند ابی اسحاق السبیعی حدیث یحیی بن ابی کثیر حدیث مالک بن دینار ما روی الحسن
عن انس حدیث حمزۃ الزیات حدیث مسعر حدیث ابی سعید البقال طرق حدیث من کذب علی جزء النسوخ
جزء مسند ابن جحادۃ من اسمہ عباد من اسمہ عطاء من اسمہ شعبۃ اخبار عمر بن عبد العزیز رفیع مسند روح
بن القسم فضل عکرمہ امہات النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسند عمارۃ بن غزیۃ وطلحۃ بن مصرف وجماعۃ
مسند العبادلۃ کبیر احادیث ابی عمرو بن العلاء غرائب مالک جزء ایادی تغلب جزء حریث بن ابی مطر وصیۃ ابی ھریرۃ حدث
مسند ابی الحرب العکلی فضل الاربعۃ الراشدین جزءان مسند ابن عجلان کتاب الاشربۃ کتاب الطہارۃ کتاب
الامارۃ عشرۃ النساء مسند ابی ایوب الافریقی مسند زیاد الجصاص مسند زافر واشیاء عدۃ قال الذکوانی
سئل الطبرانی عن کثرۃ حدیثہ فقال کنت انام علی البواری ثلاثین سنۃ قال ابو نعیم دخل الطبرانی اصبہان
سنۃ تسعین سمع وسافر ثم قدمہا فاستوطنہا ستین سنۃ وقال ابن مردویہ قدم الطبرانی سنۃ عشر
فقبلہ ابو علی بن نیم العامل وضمہ الیہ وجعل لہ معلوما من دار الخراج وکان یتناولہ الی ان مات قال
ابو عمر بن عبد الوھاب السلمی سمعت الطبرانی لما قدم ابن نیم العامل من فارس اعطانی خمسمائۃ درھم فلما کان فی آخر امرہ اخذ
یتکلم فی ابی بکر وعمر ببعض الشیء فخرجت ولم اعد الیہ بعد قال ابن فارس صاحب اللغۃ سمعت الاستاذ ابن العمید یقول ما کنت
اظن ان فی الدنیا کحلاوۃ الوزارۃ والریاسۃ التی انا فیہا حتی شاھدت مذاکرۃ الطبرانی وابی بکر الجعابی بحضرتی وکان الطبرانی
یغلبہ بکثرۃ حفظہ وکان ابو بکر یغلبہ بفطنتہ حتی ارتفعت اصواتھما الی ان قال الجعابی عندی حدیث لیس فی
الدنیا الا عندی فقال ھات فقال نا ابو خلیفۃ نا سلیمان بن ایوب فقال انا سلیمان بن ایوب ومنی سمعہ ابو خلیفۃ فاسمعہ
منی عالیا فخجل الجعابی فوددت ان الوزارۃ لم تکن وکنت انا الطبرانی وفرحت کفرحہ۔ یزدی در دول الاسلام در وقائع ستین وثلثمائۃ گفتہ وفیہا توفی مسند
الدنیا ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی باصبہان ولہ مائۃ سنۃ وشہران وانیعی در مدینۃ العلوم گفتہ ثم ان المعاجم اذا اطلقت یراد بہا
فی اصطلاحہم المعجم الکبیر للطبرانی والمعجم الاوسط والمعجم الصغیر لہ ایضا والطبرانی ھو ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی مسند الدنیا قطن ھو
باصبہان توفی سنۃ ستین وثلثمائۃ ولہ مائۃ سنۃ وشہران ومولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفتہ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر اللخمی

الطبرانی کان حافظ عصره رحل فی طلب الحدیث من الشام الی العراق والحجاز والیمن ومصر وبلاد الجزیرة الفراتیة واقام فی الرحلة
ثلاثا وثلثین سنة وسمع الکثیر وعدة شیوخه الف شیخ وله المصنفات الممتعة النافعة الغریبة منها المعاجم الثلاثة الکبیر والاوسط والصغیر وهی
اشهر کتبه وروی عنه الحافظ ابو نعیم وخلق کثیر مولده سنة ستین ومأتین بطبریة الشام وسکن اصبهان الی ان توفی بها
یوم السبت للیلتین بقیتا من ذی القعدة سنة ستین وثلثمائة وعاش مائة سنة وقیل انه توفی فی شوال والله اعلم ودفن الی جانب حممة
الدوسی صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم والطبرانی بفتح الطاء المهملة والباء الموحدة والراء وبعد الالف
نون هذه النسبة الی طبریة والطبری نسبة الی طبرستان واللخمی بفتح اللام وسکون الخاء المعجمة وبعدها
میم هذه النسبة الی لخم واسمه مالک بن عدی وهو اخو جذام ومطیر بتصغیر مطر و تمسک و احتجاج اکابر
علمای اهل سنت بروایات و احادیث طبرانی بلکه تشبث کابلی عدوانی و خود مخاطب ثانی باخبار این محدث آنی نیز در مجلد حدیث
طیر مفصلا مذکور شد فعلیکن منک علی ذکر فهذا **الطبرانی** حافظهم الطب الخبیر وجهبذهم الناقد
البصیر قد روی هذا الحدیث الشهیر بوجوه عدیدة ذات تنویر والفاظ متعددة تزید فی التبصیر
فرغمت والحمد لله اناف اصحاب الانکار والتزویر ونکست ارؤس اهل الاضلال والتغریر فلا یرتاب
بعد الا الارعن الغریر ولا یتردد فیه الا الاخنف البهیر **وجه بست و یکم** ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الشاشی المعروف
بالقفال این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد اثبات حدیث مدینة العلم بروایت
ابن عباس کما سمعت سابقا گفته ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدثنی
ابوبکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخارا وانا سألته حدثنی النعمان بن هرون البلدی
ببلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله
بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب مخفی نماند که قفال عارج معارج
کمال و فاتح اقفال احکام حرام و حلال و محدث نبیل و اصولی جلیل و ناقد کامل و بصیر ماهر نزد سنیه بوده نبذی از
مناقب فاخره و مدائح زاهره و معالی باهره و مفاخر وافره او بنابر ارغام انوف اکابر قوم در ینجا برقم می آید عبد الکریم بن محمد سمعانی در
کتاب الانساب در نسبت شاشی گفته والامام ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی احد ائمة الدنیا فی التفسیر والحدیث
والفقه واللغة ولد سنة احدی وتسعین ومأتین ومات سنة ست وستین وثلثمائة ونیز در انساب گفته
القفال بفتح القاف وتشدید الفاء هذه النسبة الی عمل الاقفال واشتهر به ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل

القفال الشاشي من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة وكان اماما اصوليا لغويا شاعرا افنى عمره في
طلب العلم ونشره وشاع ذكره في الشرق والغرب صنف التصانيف الحسان منها دلائل النبوة ومحاسن الشريعة
رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع ابا بكر محمد بن اسحق بن خزيمة وابا العباس محمد بن اسحاق
السراج وابا القاسم عبد الله بن محمد البغوي وابا عروبة الحسين بن ابي معشر السلمي وابا الجهم احمد بن الحسين
بن طلاب الاسفرائني وطبقتهم روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ وابو عبد الله بن منده الحافظ | الاسفرائني
وابو عبد الله الغنجار الحافظ وابو عبد الرحمن السلمي وابو سعد الادريسي وقيل فيه هذا ابو بكر الفقيه
القفال الكبير الفقيه صاحب القفال ولد ليلة البراءة في سنة احدى وتسعين ومات بالشاش في ذي الحجه سنة
خمس وستين وثلثمائة وابو القاسم عبد الكريم بن محمد الرافعي القزويني در كتاب التدوين في ذكر اهل العلم بقزوين گفته محمد بن علي بن
اسمعيل ابو بكر القفال الشاشي امام من ائمة اصحاب الشافعي رضي الله عنه مقدم في العلوم وله تصانيف
مشهورة في التفسير والحديث والاصول والفقه وله كتاب محاسن الشريعة الذي تكلم فيه على اسلوب بديع
وجمع في معجزات النبي صلى الله عليه وسلم زيادة على الف حديث ودرس على ابن سريج وانتشر عنه فقه
الشافعي بما وراء النهر وسمع بخراسان محمد بن اسحاق بن خزيمة ومحمد بن اسحق السراج وعمر بن محمد بن بجير السمرقندي
وبالعراق محمد بن جرير الطبري وموسى بن عبد الحميد وعبد الله بن محمد البغوي وابن ابي داود وابن صاعد
وبالكوفة عبد الله بن زيدان وعلي بن العباس المقانعي وبالشام ابا الجهم وبالجزيرة ابا عروبة الحراني وورد
قزوين سنة بضع وخمسين وثلثمائة وحضر مجلسه الكبار ابو منصور القطان واقرانه وكتبوا عنه وممن
سمع منه ابو زرعة عبد الله بن الحسين بن احمد الفقيه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ في تاريخ نيسابور
فقال ثنا ابو بكر القفال ثنا محمد بن علي بن الحسن بن الحرب الرقي ثنا ايوب بن محمد الوزان ثنا سعيد بن سلمة
عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم التيمي عن علقمة بن وقاص عن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال الاعمال بالنيات الحديث وقال انشد نا ابو بكر القفال انشدنا ابو بكر الدريدي لنفسه في
صفة الاترج ؎ جسم لجين قميصه ذهب ٭ مركب في بديع تركيب ٭ فيه لمن شمه وابصره ٭ لون محب و
ريح محبوب ٭ مات بالشاش سنة خمس وستين وثلثمائة وقيل سنة ست ورأيت على ... رحمه الله
انه ولد ليلة البراءة سنة احدى وتسعين ومائتين ومحيي الدين نووي در تهذيب الاسماء واللغات گفته القفال الشاشي
مذكور في موضع واحد من المهذب في كتاب النكاح في مسئلة تزويج الجد بنت ابنه من ابن ابنه ليس له

ذکر فی غیر هذا الموضع ولا ذکر له فی الوسیط واما الذی فی الوسیط القفال المروزی کما سیأتی ذکره ان شاء الله
تعالی وذکر الشاشی فی الروضة فی مواضع کثیرة منها فی اخر صلوة المسافر فی جواز الجمع بالمرض وفی باب العقیقة
واخر الباب الثانی من کتاب الاقرار ویعرف هذا بالقفال الشاشی الکبیر والذی فی الوسیط والنهایة وتعلیق
القاضی حسین والابانة والتتمة والتهذیب وفی العدة والبحر ونحوها من کتب الخراسانیین هو القفال المروزی الصغیر
ثم ان الشاشی یتکرر فی کتب التفسیر والحدیث والاصول والکلام والجدل ویوجد فی کتب الفقه للمتاخرین من الخراسانیین
واشترک القفالان فی ان کلا منهما ابوبکر القفال الشافعی لکن یتمیزان بما ذکرنا من مظانهما ویتمیزان
ایضا بالاسم والنسب والکبیر الشاشی والصغیر مروزی فالشاشی اسمه محمد بن علی بن اسمعیل تفقه علی ابن
شریح وکان امام عصره بما وراء النهر واعلمهم بالاصول ورحل فی طلب الحدیث سمع بخراسان ابابکر محمد بن
اسحق بن خزیمة وقرانیه وبالعراق محمد بن جریر الطبری والباغندی واقرانهما وبالجزیرة اباعروبة وبالشام ابا الجهم
واقرانه وبالکوفة وغیرها وله مصنفات من اجل المصنفات وهو اول من صنف الجدل الحسن وشرح رسالة الشافعی
رحمه الله ورأیت له کتابا نفیسا فی دلائل النبوة وکتابا جلیلا فی محاسن الشریعة قال الشیخ ابو اسحق فی طبقاته
له مصنفات کثیرة لیس لاحد مثلها وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح رسالة الشافعی رضی الله عنه وعنه
انتشر فقه الشافعی وراء النهر قال وتوفی سنة ست وثلثین وثلثمائة قال غیره توفی بالشاش وقال الامام ابو عبد الله الحلیمی کان
شیخنا القفال الشاشی اعلم من لقیته من علماء عصره وقال ابو سعید السمعانی فی الانساب القفال الشاشی الفقیه
الشامی من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة کان فقیها اصولیا لغویا محدثا شاعرا سار ذکره فی الشرق والغرب وله تصانیف مشهورة
ورحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع ابابکر محمد بن اسحق بن خزیمة واباالعباس السراج واباالقسم البغوی
وغیرهم وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الله بن منده وابو عبد الرحمن السلمی وغیرهم ولد سنة احدی وتسعین ومأتین
ومات بالشاش فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة ومن غرائب القفال الشاشی ما نقلته عنه فی الروضة انه قال یجوز
الجمع بین الصلوتین بعذر المرض ومما نرویه بالاجازة فی شعب الایمان للبیهقی قال انشدنا ابو نصر بن قتادة قال انشدنا
الشیخ ابوبکر القفال الشاشی رحمه الله اوسع رحلی علی من نزل * وزادی مباح علی من اکل * نقدم
حاضر ما عندنا * وان لم یکن غیر خبز وخل * فاما الکریم فیرضی به * واما اللئیم فمن لم ابل
وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی
الفقیه الشافعی امام عصره بلا مدافعة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر

فی الشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد واخذ الفقه عن ابن سریج وله مصنفات کثیرة وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاده وروی عن محمد بن جریر الطبری واقرانه وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الله بن منده وابو عبد الرحمن السلمی بجماعة کثیرة وهو والد القسم صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وقد ذکره الغزالی فی الباب الثانی من کتاب الرهن لکنه قال ابو القسم وهو غلط وصوابه القسم وقال العجلی فی شرح مشکلات الوجیز والوسیط فی الباب الثالث من کتاب التیمم ان صاحب التقریب هو ابو بکر القفال وقیل انه ابنه القسم ثم قال فلهذا یقال صاحب التقریب علی الابهام قلت ثم رایت فی شوال من سنة خمس وستین وستمائة فی خزانة الکتب بالمدرسة العادلیة بدمشق المحروسة کتاب التقریب فی ست مجلدات وهی من جانب عشر مجلدات وکتب علیه انه تصنیف ابی القسم بن ابی بکر القفال الشاشی وقد کانت النسخة المذکورة للشیخ قطب الدین مسعود النیسابوری الآتی ذکره انشاء الله تعالی وعلیه خطه بانه وقفها وهذا التقریب غیر التقریب الذی لسلیم الرازی فانی رایت خلقا کثیرا من الفقهاء یعتقدونه هو فلهذا نبهت علیه والتقریب الذی لابن القفال قلیل الوجود والذی لسلیم موجود بایدی الناس وهذا التقریب هو الذی تخرج به الفقهاء بخراسان وقد وقع الاختلاف فی وفاة القفال المذکور فقال الشیخ ابو اسحق الشیرازی فی طبقات الفقهاء توفی سنة ست وثلثین وثلثمائة وقال الحاکم ابو عبد الله المعروف بابن البیع النیسابوری انه توفی بالشاش فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة وقال کتبت عنه وکتب عنی ووافقه علی هذا ابن السمعانی فی کتاب الانساب وزاد فقال کانت ولادته سنة احدی وتسعین ومائتین وقال ابن السمعانی فی کتاب الذیل انه توفی فی سنة ست وستین وثلثمائة رحمه الله تعالی والله اعلم بالصواب وکذا قاله فی کتاب الانساب ایضا فی ترجمة الشاشی والقول الاول قاله فی ترجمة القفال والشاشی نسبة الی الشاش بشینین معجمتین بینهما الف وهی مدینة وراء نهر سیحون فی ارض الترک خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وقد سبق ذکر ذلک فی العبادلة وهو متاخر عن هذا وابو الفدا اسمعیل بن علی در تاریخ مختصر در وقائع سنه خمس وستین وثلثمائة گفته فیها وقیل بل فی سنة ست وستین وثلثمائة وقیل فی سنة ست وثلثین وثلثمائة توفی ابو بکر واسمه محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصره لم یکن بما وراء النهر فی وقته مثله رحل الی العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن ابن سریج

و روی عن محمد بن جریر الطبری واقرانه و روی عنه الحاکم بن منده وجماعة کثیرة وابوبکر القفال المذکور
هو والد القاسم صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وذکره الغزالی فی الباب الثانی
من کتاب الرهن لکنه قال ابو القاسم وهو غلط وصوابه القاسم وهذا التقریب غیر التقریب الذی لسلیم الرازی
فان التقریب الذی للقاسم بن القفال الشاشی قلیل الوجود بخلاف تقریب سلیم الرازی والشاشی منسوب
الی الشاش وهی مدینة وراء نهر سیحون فی ارض الترک وابوبکر محمد الشاشی المذکور غیر ابی بکر محمد الشافعی صاحب العمدة
والکتاب المستظهری الذی سنذکره انشاء الله تعالی فی سنة سبع وخمسمائة المتأخر عن الشاشی القفال المذکور
و ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها الشیخ القفال الکبیر ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الفقیه الشافعی
صاحب المصنفات رحل الی العراق والشام وخراسان قال الحاکم کان اعلم اهل ما وراء النهر بالاصول واکثرهم
رحلة فی الحدیث سمع ابن جریر الطبری وابن خزیمة وطبقتهما قلت هو صاحب وجه فی المذهب قال الحلیمی کان
شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره و ابن الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها او فی تلوها توفی ابوبکر محمد
بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی الشافعی لم یکن لاهل ما وراء النهر فی عصره مثله رحل الی العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن
ابن سریج و روی عن الطبری و روی عنه الحاکم وابن منده وکثیر والتقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وذکره
الغزالی فی الباب الثانی من کتاب الرهن هو تصنیف القاسم بن القفال المذکور لکن قال الغزالی ابو القاسم وهو سهو وهذا
غیر تقریب سلیم الرازی والشاشی نسبة الی مدینة شاش وراء نهر سیحون والقفال غیر ابی بکر الشاشی الذی هو
صاحب العمدة والمستظهری و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها عند الحاکم ابی عبد الله وفی ست
وستین عند السمعانی وفی ست وثلثین عند الشیخ ابی اسحق الشیرازی توفی الامام النحریر الفاضل الشهیر
المعروف بالقفال الکبیر با لقفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصره بلا منازع وفرید دهره بلا مدافع
صاحب المصنفات المفیدة والطریقة الحمیدة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر
للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور واخذ الفقه عن ابن
سریج وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه و
انتشر مذهب الشافعی فی بلاده روی عن اکابر العلماء منهم الامامان الکبیران محمد بن جریر الطبری وامام
الائمة محمد بن خزیمة واقرانهما و روی عنه جماعة من الکبار منهم الحاکم ابو عبد الله وابن منده وابو عبد الرحمن
السلمی وغیرهم قلت وهذا القفال الشاشی المذکور قد یشتبه علی بعض الناس بقفال و شاشی اخرین وهما انا

ذا اوضح ذلك ایضاحا بالغا کما اوضحت ذلك فی نظیره فی الثلاثة النحویین المسمین بالاخفش اعلم

انهم ثلثة قفال شاشی وهو هذا وقد ذکرنا من اخذ عنه ومن اخذ عنه وهو والد القسم صاحب کتاب التقریب و

قیل انه صاحب کتاب التقریب لا ولده والشك فی ذلك یقال صاحب التقریب وابو حامد الغزالی قال فی کتاب البیحث

لما ذکر صاحب التقریب قال ابو القسم فغلطوه فی ذلك وقالوا صوابه القاسم والتقریب المذکور قلیل الوجود

فی ایدی الناس وهناك تقریب آخر یکثر وجوده فی ایدی الناس هو لسلیم وبه تخرج فقهاء خراسان و الشاشی

بشینین معجمتین بینهما الف نسبة الی الشاش مدینة وراء نهر سیحون خرج منها جماعة من العلماء واذا علم

ان هذا هو القفال الشاشی فاعلم ان هناك قفالا غیر شاشی وشاشیا غیر قفال و ثلثتهم مکنون بابکر ویشترك اثنان منهم فی اسمهما دون

ابیهما واثنان فی اسم ابیهما دون اسمهما فالقفال غیر الشاشی القفال المروزی وهو عبد الله بن احمد عنه

اخذ القاضی حسین والشیخ ابو محمد الجوینی والد امام الحرمین وسیاتی ذکره انشاء الله تعالی فی سنة سبع عشرة

واربعمائة التی توفی فیها والشاشی غیر القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهری شیخ الشافعیة

فی زمانه تفقه علی محمد بن البیان الکازرونی ثم لزم الشیخ ابا اسحاق وابن الصباغ ببغداد وصنف وافتی وولی سیّار

تدریس النظامیة ودفن عند الشیخ ابی اسحق وسیاتی ذکره انشاء الله تعالی فی سنة سبع وخمسمائة التی توفی

فیها فهذا الکلام فیهم قد اوضح جدا حتی عن حد البیان تعدی و القفال الشاشی المذکور فی سنة خمس وستین اوضحته المتوفی

وثلثمائة المذکور صاحب جه المذهب و ممن نبه علی الخلاف فی ان کتاب التقریب له اولولده الامام العجلی فی

شرح مشکلات الوجیز والوسیط ذکر ذلك فی کتاب التتمه قلت وانما بسطت الکلام فی هذا وخرجت الی الاسهاب التتمه

الخارج عن مقصد الکتاب لاحتمال ان یقف علیه من یحتاج الیه من الفقهاء ونسال الله تعالی التوفیق فی سلوك

طریق الصواب وقال الحلیمی کان شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره وفی وفاته اختلاف و تاج الدین

بن عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته محمد بن علی بن اسمعیل القفال الکبیر الشاشی الامام الجلیل احد ائمة الدهر

ذو الباع الواسع فی العلوم والید الباسطة والجلالة التامة والعظمة الوافرة کان اماما فی التفسیر اماما فی الحدیث

اماما فی الکلام اماما فی الاصول اماما فی الفروع اماما فی الورع والزهد اماما فی اللغة والشعر ذاکرا للعلوم محققا

لما یورده حسن التصرف فیما عنده فردا من افراد الزمان قال فیه ابو عاصم العبادی هو افصح الاصحاب

قلما واثبتهم فی دقائق العلوم قدما واسرعهم بیانا واثبتهم جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا

وقال الحلیمی کان شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره وقال فی کتابه شعب الایمان فی الشعبة

السادسة والعشرين فی الجهاد امامنا الذی هو من اعلم من لقینا من علماء عصرنا صاحب الاصول
والجدل وحافظ الفروع والعلل ناصر الدين بالسيف والقلم والموفی فی الفضل والعلم علی کل علم ابو بکر محمد بن علی
الشاشی وقال الحاکم ابو عبد الله هو الفقيه الادیب امام عصره بما وراء النهر للشافعيين واعلمهم
بالاصول واکثرهم رحلة فی طلب الحدیث وقال الشیخ ابو اسحق الشیرازی کان اماما وله مصنفات
کثیرة لیس لاحد مثلها وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله
شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعی بما وراء النهر وقال ابن الصلاح القفال الکبیر علم من اعلام المذهب
مرفوع ومجمع علوم هو بها علیم قلت وهاجموع سمع القفال الکبیر من ابن خزیمة وابن جریر وعبد الله المدائنی ومحمد بن محمد
الباغندی وابی القاسم البغوی وابی عروبة الحرانی وطبقتهم روی عنه ابو عبد الله الحاکم وقال ورد
نیسابور مرة علی ابن خزیمة ثم ثانیا عند منصرفه من العراق ثم وردها علی کبر السن وکتبنا عنه غیر
مرة عن ابن خزیمة ثم اجتمعنا ببخارا غیر مرة فکتبت عنه وکتب عنی بخطه وروی ایضا عنه ابو
عبد الرحمن السلمی وابو عبد الله الحلیمی و ابن منده وابو نصر عمر بن قتادة وغیرهم وذکر الشیخ ابو اسحق
انه درس علی ابن سریج قال ابن الصلاح والاظهر عندنا انه لم یدرکه الی ان قال السبکی قال الشیخ ابو اسحق
مات القفال سنة ست وثلثین وثلثمائة قال ابن الصلاح وهو وهم قطعا قلت ارخ الحاکم ابو عبد الله
وفاته فی اخر سنة خمس وستین وثلثمائة بالشاش وهو الصواب ومولده فیما ذکر ابن السمعانی سنة
احدی وتسعین ومائتین فیکون عمره حین توفی ابن سریج سبع سنین ویکون قد جاوز العشرین
موت الاشعری بسنوات علی الخلاف فی وفات الاشعری وعبد الرحیم بن حسن اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسمعیل القفال
الکبیر الشاشی احد ائمة الاسلام قال العبادی فی الطبقات هو افصح الاصحاب قلما وامکنهم فی دقائق
العلوم قدما واسرعهم بیانا واثبتهم جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا وقال الحلیمی هو اعلم من
لقیته من علماء عصره وقال فیه الحاکم هو الفقیه الادیب امام عصره بما وراء النهر واعلمهم بالاصول
واکثرهم رحلة فی طلب الحدیث وقال الشیخ ابو اسحاق ان مذهب الشافعی فی ما وراء النهر انتشر
عنه وصنف مصنفات کثیرة لیس لاحد مثلها وقال ابن عساکر فی تاریخه بلغنی انه کان مائلا عن
الاعتدال قائلا فی اول امره بالاعتدال ثم رجع الی مذهب الاشعری قال السمعانی ولد بالشاش وهی بالاعتزال
مدینة وراء النهر سنة احدی وتسعین ومائتین وتوفی بها فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة

كذا ذكره في الانساب في ترجمة القفال وقال فيه في ترجمة الشاشي وفي كتاب الذيل انه توفي في سنة ست و ستين وقال الشيخ ابو اسحق انه اخذ عن ابن سريج وقال ابن الصلاح ان ما قاله الشيخ من لقياه ابن سريج فالاظهر عندنا خلافه وان ما قاله في وفاته وهم قطعا قال وقد صرح المطوعي بانه لم يدرك ابن سريج وذكر الحاكم انه توفي في ذي الحجة سنة خمس وستين انتهى نقل عنه الرافعي في مواضع محصورة منها في باب العقيقة واخر الباب الثاني من كتاب الاقرار موضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة ايضا في اخر صلوة المسافر ومن تصانيفه كتاب ادب القضاء ومنها محاسن الشريعة موضوع لمعان من مناسبات لطيفة ومشتمل على مسائل غريبة وهما قليلا الوجود وعندي بكل منهما نسخة و ابوبكر اسدي در طبقات شافعیه گفته محمد بن علي بن اسمعيل ابوبكر الشاشي القفال الكبير احد اعلام المذهب وائمة المسلمين مولده سنة احدى وتسعين ومائتين وسمع من ابي بكر بن خزيمة ومحمد بن جرير وابي القسم البغوي وغيرهم قال الشيخ ابو اسحق درس على ابن سريج وجرى عليه الرافعي في التهذيب قال ابن الصلاح الاظهر عندنا انه لم يدرك ابن سريج وهو الذي ذكره المطوعي في كتابه وانما اخذ عن ابي الليث الشالوسي عن ابن سريج قال الشيخ ابو اسحاق وكان اماما وله مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب حسن في اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعي فيما وراء النهر قال الحاكم كان اعلم اهل ما وراء النهر بالاصول واكثرهم رحلة في طلب الحديث قال البيهقي كان شيخنا الفقيه العالم لقيته من علماء عصره قال النووي في تهذيبه اذا ذكر القفال الشاشي فالمراد هذا واذا ورد القفال المروزي فهو الصغير ثم ان الشاشي يتكرر ذكره في التفسير والحديث والاصول والكلام والمروزي يتكرر ذكره في الفقهيات ومن تصانيف الشاشي دلائل النبوة ومحاسن الشريعة وادب القضاء جزء كبير وتفسير كبير مات في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلثمائة وذكر الشيخ ابو اسحق انه مات سنة ست وثلثين وهو وهم نقل عنه الرافعي في مواضع محصورة منها في باب العقيقة واخر الباب الثاني من كتاب الاقرار وموضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة في اخر صلوة المسافر وفاضل يافعي در مرآة الجنان گفته وفيها توفي امام عصره بلا مدافعة كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر من الشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذكره في البلاد واخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في الجدل واصول الفقه وعنه انتشر مذهب الشافعي في بلاده روى عن محمد بن جرير الطبري واقرانه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن

يعني ابن الابن ابن سريج ملحق نشد قول بعض ... ١٢

السلمی و جماعۃ کثیرۃ و توفی سنۃ ست و ثلثین و ثلثمائۃ وقیل توفی فی شاش فی ذی الحجۃ سنۃ خمس و ستین
و ثلثمائۃ و شاش مدینۃ فی ماوراء نہر سیحون فی ارض الترک و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ
ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیہ الشافعی امام عصر بلا مدافعت فقیہ محدث اصولی لغوی شاعر بود
در ماوراء النہر مثل او در وقت او برای شافعیہ کسی نبود بسوی خراسان و عراق و حجاز و شام و ثغور رحلت کردہ و ذکر او در بلاد
دور دست رفتہ فقہ از ابن سریج گرفتہ مصنفات بسیار دارد وی اول کسی ست کہ در جدل حسن از فقہا تصنیف کردہ کتابی
دارد در اصول فقہ و مذہب شافعی در بلاد او از وی منتشر گردیدہ روایت دارد از محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نیشاپوری و ابن مندہ
و ابو عبد الرحمن سلمی و جماعۃ کثیرہ راوی ست در وفاتش اختلاف ست بعضی گفتہ توفی سنۃ ست و ستین و ثلثمائۃ و شاش
شہریست ورای نہر سیحون کہ از وی جماعتی از علما بر آمدہ و این قفال غیر قفال مروزیست کہ ذکرش در عبادلہ گذشتہ و وی
متاخر از ین قفال ست و نیز مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفتہ ابوبکر محمد بن علی القفال بن اسماعیل الشاشی
الفقیہ الشافعی اول من صنف الجدل الحسن من الفقہاء کان اماما عصرہ بلا مدافعۃ فقیہا محدثا اصولیا
لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النہر للشافعیین مثلہ فی وقتہ رحل الی خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور
و سار ذکرہ فی البلاد اخذ الفقہ عن ابن سریج ولہ مصنفات کثیرۃ فی الجدل و کتاب فی اصول الفقہ و عنہ
انتشر مذہب الشافعی فی بلادہ و روی عن محمد بن جریر الطبری و اقرانہ و روی عنہ الحاکم و ابن مندۃ و جماعۃ
کثیرۃ توفی سنۃ ٣٣٦ وقیل توفی فی الشاش فی سنۃ خمس و ستین و ثلثمائۃ و شاش مدینۃ ماوراء النہر سیحون فی ارض
الترک خرج منہا جماعۃ من العلماء و ہذا القفال غیر القفال المروزی و ہو متاخر عن ہذا کذا قال ابن خلکان
فی تاریخہ وفیات الاعیان و نیز فاضل معاصر در تاج مکلل گفتہ ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیہ
الشافعی امام عصرہ بلا مدافعۃ کان فقیہا محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النہر للشافعیین مثلہ
فی وقتہ رحل الی خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذکرہ فی البلاد روی عن محمد بن جریر
الطبری و روی عنہ الحاکم ابو عبد اللہ و ابو عبد اللہ بن مندۃ و ابو عبد الرحمن السلمی و جماعۃ کثیرۃ و وقع الاختلاف فی
وفاتہ فقیل فی سنۃ ست و ثلثین و ثلثمائۃ وقیل خمس و ستین و ثلثمائۃ و الشاشی نسبۃ الی شاش مدینۃ وراء نہر سیحون خرج
منہا جماعۃ من العلماء و ہذا القفال غیر القفال المروزی و ہو متاخر عن ہذا انتہی ملخصا ابوبکر الشاشی
القفال محدث ثم الجوال و مسند ہم الرحال و فقیہہم المقوال قد روی ہذا الحدیث الفاتح
للاقفال المزیح للشکال المنیر البال المبیط للعضال المنشط من العقال المنقذ عن الضلال

فالطاعن فیها تائه فی بیداء الضلال ٭ والمرتاب فیه حائر لا یمیز بین الیمین والشمال ٭ والقادح
فیه مارق طینته طینة الخبال ٭ والموهن له محتقب لعظیم الوزر والوبال ٭ **وجه بست و دوم**
آنکه ابو محمد عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ این حدیث شریف را در کتاب السنة روایت
نموده چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها الحاکم فی المناقب من
مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من حدیث ابی معاویة
الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا بزیادة فمن اتی العلم فلیأت الباب و از تصریح سمهودی
در جواهر العقدین ومناوی در فیض القدیر و زرقانی در شرح مواهب نیز روایت کردن ابو الشیخ این حدیث شریف را
در باب بعد انشاء الله تعالی ظاهر و باهر میشود و مخفی نماند که ابو الشیخ از حفاظ معتمدین ونقاد معتبرین وائمه بارعین واکابر
ماهرین بوده سمعانی در انساب در نسبت حیانی گفته والمشهور بهذه النسبة ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر
بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ حافظ کبیر ثقة صنف التصانیف الکثیرة اکثر عنه ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ
وآخر من روی عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم الکاتب باصبهان و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو الشیخ
حافظ اصبهان ومسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الانصاری صاحب التصانیف
السائرة ویعرف بابی الشیخ ولد سنة اربع وسبعین ومائتین وسمع فی سنة اربع وثمانین هلم جرا وکتب العالی
والنازل ولقی الکبار سمع من جده لامه الزاهد محمود بن الفرج وابراهیم بن سعدان ومحمد بن عبد الله بن
الحسن بن حفص الهمدانی رئیس اصبهان ومحمد بن یحیی بن منده واحمد بن محمد بن علی الخزاعی وابی بکر بن ابی عاصم
واسحق بن اسمعیل الرملی وابی خلیفة الجمحی واحمد بن الحسن الصوفی وابی یعلی الموصلی وابی عروبة الحرانی وکان مع
سعة علمه وغزارة حفظه صالحا خیرا قانتا لله صدوقا حدث عنه ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الشیرازی و
ابو بکر بن مردویه وابو سعید المالینی وابو نعیم ومحمد بن علی بن سمویه المؤدب وسفیان بن حسکویه وحفیده محمد
بن عبد الرزاق بن ابی الشیخ والفضل بن محمد القاشانی وابو طاهر بن عبد الرحیم الکاتب وخلق کثیر قال ابن مردویه
ثقة مأمون صنف التفسیر والکتب الکثیرة فی الاحکام وغیر ذلک وقال ابو بکر الخطیب کان حافظا ثبتا متقنا وروی عن بعض
العلماء قال دخلت علی الطبرانی فی الاول مرة او یضحك ودخلنا علی ابی الشیخ الاول مرة یصلی قال ابو نعیم کان احد الاعلام
صنف الاحکام والتفسیر وکان یفید عن الشیوخ ویصنف لهم ستین سنة وکان ثقة قلت وروی عنه ابو بکر بن
المقرئ وفی انه حسب سنه بن محمد القصیر خبرنا علی بن عبد الغنی المعدل انا بنا نسمع یوسف بن خلیل الحافظ انا

فی النوم کانی دخلت مسجد الکوفة فرایت شیخا طوالا لم ار شیخا احسن منه فقیل لی هذا ابو محمد بن حیان فتبعته وقلت انت ابو محمد بن حیان قال نعم قلت الیس قدمت قال بلی قلت فبالله ما فعل الله بک قال الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض الآیة فقلت انا یوسف بن خلیل جئت لاسمع حدیثک واحصل کتبک فقال سلمک الله ووفقک الله ثم صافحته فلم ار شیئا الین من کفه فقبلتها ووضعتها علی عینی قال ابو نعیم توفی فی سلخ المحرم سنة تسع وستین وثلثمائة

ونیز ذهبی در عبر در وقائع سنه تسع وستین وثلثمائه گفته و ابو الشیخ الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبهانی صاحب التصانیف فی سلخ المحرم وله خمس وتسعون سنة واول سماعه فی سنة اربع وثمانین ومائتین من ابراهیم بن سعدان وابن ابی عاصم وطبقتهم ورحل فی حدود الثلاثمائة وروی عن ابی خلیفة وامثاله بالموصل وحران والحجاز والعراق قال ابو بکر بن مردویه ثقة مامون صنف التفسیر والکتب الکبیرة فی الاحکام وغیر ذلک وقال الخطیب کان حافظا ثبتا متقنا وقال غیره کان صالحا عابدا قانتا لله کبیر القدر رحمه الله

و شمس الدین محمد بن محمد جزری در طبقات القرا گفته عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان ابو محمد الاصبهانی الحافظ ابو الشیخ روی القراءة عن ابی حامد احمد بن محمد بن الصباح الخزاعی روی القراءة عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الله الاصبهانی توفی فی سنة تسع وستین وثلثمائة وله خمس وتسعون سنة

و جلال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو الشیخ حافظ اصبهان ومسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبهانی صاحب المصنفات ولد سنة ۲۷۴ وسمع ابا یعلی وابا خلیفة ولقی الکبار وکان مع سعة علمه وغزارة حفظه من الاعلام صالحا خیرا قانتا لله وثقة متقنا صنف التفسیر وغیره مات فی محرم سنة ۳۶۹ عن ابی بکر المرب

ابن قیم الجوزیة الحنبلی در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته هذا حدیث جلیل ینادی جلالته
وفخامته علی انه خرج من مشکوة النبوة لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیرة بن عبد الرحمن
المدنی رواه عنه ابراهیم بن حمزة الزبیری وهما من کبار علماء اهل المدینة ثقتان یحتج بهما فی الصحیح
احتج بهما امام اهل الحدیث محمد بن اسمعیل البخاری رواه ائمة السنة فی کتبهم وتلقوه بالقبول و
قابلوه بالتسلیم والانقیاد ولم یطعن احد منهم فیه ولا فی احد من رواته فممن رواه الامام ابن الامام
ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فی مسند ابیه وفی کتاب السنة وقال کتب الی ابراهیم بن حمزة بن محمد بن حمزة بن مصعب
بن زبیر الزبیری کتبت الیک بهذا الحدیث وقد عرضته وسمعته علی ما کتبت به الیک فحدث به عنی ومنهم
الحافظ الجلیل ابو بکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل فی کتاب السنة له ومنهم الحافظ ابو احمد محمد بن
احمد بن ابراهیم بن سلیمان العسال فی کتاب المعرفة ومنهم حافظ زمانه ومحدث اوانه ابو القاسم سلیمان بن
احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبه ومنهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حیان ابو الشیخ
الاصبهانی فی کتاب السنة الخ وتاج الدین دهان مکی در کفایة المستطلع که در آن مرویات شیخ حسن عجیمی جمع نموده گفته
کتاب اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم للامام المحدث ابی محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان
المعروف بابی الشیخ رحمه الله تعالی اخبر به عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی عن محمد حجازی الشعرانی عن النجم محمد بن ارکماس عن الحافظ احمد بن حجر
العسقلانی عن ابی اسحق ابراهیم بن صدقة الرسام قال انا ابو محمد اسحق بن یحیی الآمدی قال انا یوسف بن خلیل الحافظ قال انا ناصر
بن محمد الویرج قال انا جعفر بن عبد الواحد الثقفی قال انا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم قال انا به
مؤلفه ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان فذکره ومخفی نماند که شیخ حسن عجیمی از مشایخ سبعه است
که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در کتاب ارشاد الی مهمات الاسناد باتصال سند روایت خود باینها حمد الهی
بجا آورده آغاز ابتهاج و افتخار کرده پس ابو الشیخ از شیوخ مشایخ والد ماجد مخاطب باشد پس اگر اولیای
شاه صاحب بعد سماع روایت ابی الشیخ که از شیوخ مشایخ والد ماجد ایشان است حاشا المجاهد بوده دل بتصدیق حدیث
انا مدینة العلم ننهند وگوش حق نیوش خود برین فضیلت جلیله ننهند جای کمال حیرت و تعجب است باز نسبت که کابلی شیخ معنوی مخاطب
بروایت ابی الشیخ تمسک نموده تا در مقام دفع عار نصب از اسلاف خود بمقابله اهل حق ذکر فرموده چنانچه در صواقع در ذکر
تعصبات گفته التاسع عشر ان اهل السنة لو طعنوا فی بغض اهل البیت ذکر ذلک ابن شهر آشوب فی کتبه ثم انهم وقعوا
بالسنة وهو کذب صریح وعصبیة ظاهرة فانهم یقولون ان الله تعالی اوجب محبة اهل البیت علی جمیع امته ولا یکون احد مؤمنا حتی یحب عترة النبی

احب الیه من نفسه ویروون فی ذلک احادیث منها ما رواه البیهقی وابو الشیخ والدیلمی انه
صلی الله علیه وسلم قال لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من نفسه مقام نهایت شگفت است که با وصف
مقلد مطاع مخاطب عظیم الانخداع بروایت ابی الشیخ دست تمسک میزند و ازان در مقام احتجاج کار میکند باز شاه صاحب نیز روایت
او حدیث انا مدینة العلم را بکمال عصبیت نظر می اندازند و اقصای انصاف و خداترسی خود را بر همگنان ظاهر میسازند و از همه
لطیفتر آنست که خود مخاطب عالی نصاب در باب یازدهم همین کتاب دست تشبث بدامان روایت ابو الشیخ میزنند و باز
در باب حدیث مدینة العلم که ابو الشیخ آنرا روایت نموده آغاز عصبیت خاسره و مکابرت بائره می نهند چنانچه در بیان
تعصبات که نسبت آن باهل حق نموده گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت علی و ذریت
طاهره او رضی الله عنهم ذکره ابن شهرآشوب و بهمین سبب ایشانرا ملقب بنواصب کنند حالانکه خود ایشان در کتب
خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشیخ و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من نفسه ویکون عترتی احب الیه من نفسه پس می بینی که مخاطب
نبیل بکمال تغریر و تسویل در مقام اثبات ولای اهل نحله خود روایت ابی الشیخ را آورده حیله خلاص و مناص خود گردانیده
لکن نمیدانم چرا در مقام رد و ابطال حدیث مدینة العلم بر افادات محققین و مدققین خود نظر نانداخته تا معلوم میکرد
که این حدیث شریف را نیز ابی الشیخ روایت فرموده تا از قدح و جرح این حدیث شریف باز می ایستاد و داد غایت
خلاعت و جلاعت نمیداد و بالجملة فروایة ابی الشیخ هذا الحافظ المبجل * المسند المفضل *
المنوه المنول * عندهم بالطراز الاول * خیر معتمد ومعول * فی سلوک المنهج الواضح المذلل *
فلا یرتاب فیه الا الارعن المغفل * ولا یطعن فیه الا المبدع المضلل * والله العاصم عن
نزغه بالطف الحیل * وهو الواقی عن ختله بالصول * تکمیل وجه بیست و سوم آنکه ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان
المعروف بابن السقاء الواسطی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب
گفته قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار
الفقیه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاقر به سنة اربع وثلاثین واربعمائة قلت له اخبرکم
ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمه الله نا
عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان
عن عبد الرحمن بن بهمان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضد علی فقال

هذا امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال
انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب وابن المغازلی از اکابر حفاظ اعلام و امجاد اثبات
فخام سنیه بوده آنرا بسبب مفاخر زاهره او ناظرین تاریخ واسط الثقة علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف
بابن المغازلی در کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر شمس الدین محمد بن احمد الذهبی
و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و طبقات الحفاظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی
و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی و دیگر کتب مصرح و مسطور است و افراز عبارات این کتب در مجلد حدیث
طیر مذکور شده و دریجا اکتفا بر عبارت واحده میرود علامه ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنة ثلاث و تسعین
و ثلثمائة گفته و ابو محمد بن السقاء الحافظ عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطی روی عن ابی خلیفة و عبدان و
طبقتهما و کان فهما حافظا توفی فی جمادی الآخرة و کان من کبار اهل واسط و ذوی الحشمة رحل
به ابوه انتهی فمن سبقه الله منه الانصاف و جنبه [illegible] العصبیة و التعسف لا یتقید بالاجتراء
بعد درک روایة ابن السقاء لهذا الخبر الساطع لکونه الولاء المزری [illegible] الظلماء القاطع ابواب
الاستدلال الوازع عن التجاوز و الاعتداء الا من ران علی قلبه الغضب و الشحناء و هام بوادی
موامی الحروریة و البغض متبع العشواء فانحرفت لزیغه عن اتباع الحق [illegible] الا المحنة
و الشقاء **وجه بست و چهارم** آنکه ابو اللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب [illegible]
در سمرقندی [illegible] گفته عن قیس بن ابی حازم رضی الله عنه قال جاء رجل الی معویة رضی الله عنه
فسأله عن مسألة فقال سل عنها علی بن ابیطالب فهو اعلم فقال [illegible] احب الی من قول
علی فقال معاویة بئسما قلت و لؤما جئت به لقد کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یغره بالعلم غرا و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی و لقد کان عمر بن الخطاب یسأله و یأخذ عنه و لقد شهدت عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه
شیء فقال ههنا علی بن ابیطالب ثم قال للرجل معویة رضی الله عنه قم لا اقام الله رجلیک و محا
اسمه من الدیوان و روی ان سائلا سأل عائشة رضی الله عنها عن المسح علی الخفین فقالت سلوا
عنها علی بن ابیطالب فانه اعلم بالسنة و قال النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها
و موارد [illegible] و محاسن شامخه [illegible] مرتبه و رفعت منزلت ابو اللیث [illegible] سابقا در مجلد حدیث طیر حسب تصریح

اکابر قوم مثل شمس الدین ذهبی در تذکرة الحفاظ و عبد القادر حنفی در جواهر مضیه و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب
اعلام الاخیار و علی قاری در اثمار جنیه و تاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در
کشف الظنون شنیدی فهذا ابو اللیث المعروف بالفقیه * امامهم الکابر النبیه * و حبرهم
المبجل الوجیه * قد اثبت هذا الحدیث الشریف النزیه * بالحتم و الجزم ردما المزید التنبیه * و حسما
لکلام کل معاند فهیه * فلا یطعن یمتری فیه * الا الاعفک السفیه * و لا یقدحه الا الحائر البائر
فی اوحش التیه * و لا یحید عنه الا الارعن المدله العظیم التدلیه * وجه بست و پنجم آنکه ابو الحسین
محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب
آورده اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی
نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر و عن ابیه
عن جریر عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و لا
تؤتی البیوت الا من ابوابها و نهایت وثوق و اعتماد و نهایت اعتبار و استناد حافظ ابن المظفر بر ناظر
تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام للذهبی و تصنیف ذهبی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی
واضح و عبارات این کتب ان شاء الله در مجلد حدیث ثقلین بتفصیل مذکور خواهد شد فهذا ابن المظفر
حافظهم المعزز * و کابرهم الموقر * و جهبذهم المکبر * قد روی هذا الحدیث السافر الازهر *
الباهر الانور * فلا یحید عنه الا التائه فی الضلال الاسمج الانکر * و لا یمیل عنه الا السادر فی الغی
الاعوج الاعور * وجه بست و ششم آنکه ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادی المعروف بابن شاهین این حدیث شریف را
بچار طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمة در کتاب مناقب آل ابی طالب میفرماید و قال النبی
صلی الله علیه و سلم بالاجماع انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه احمد من ثمانیة طرق
و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطة من ستة طرق و القاضی الجعابی من ستة طرق و ابن شاهین من اربعة طرق و از تتبع
علم رجال واضح و ظاهر ست که ابن شاهین از کبرای ثقات حفاظ و منبهای اثبات ایقاظ سنیه میباشد و مفاخر زاهره
و مآثر باهره او از کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و اسماء الرجال مسند
ابی حنیفه از محمد بن محمود الخوارزمی و عبر فی خبر من غبر از محمد بن احمد الذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و تذکرة الحفاظ
شمس الدین محمد بن محمد الجزری و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدین سیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداودی

المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاربکری و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رسالهٔ اسانید محمد بن محمد الامیر و جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة از مولوی صدیق حسن خان معاصر انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه خواهی دانست بجا بعض عبارات باختصار مذکور میشود. علامه ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن شاهین الحافظ المفید المکثر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد البغدادی الواعظ المعروف بابن شاهین صاحب التصانیف سمع محمد بن محمد الباغندی و محمد بن هرون المجدر و ابا خبیب بن العباس البرتی و شعیب بن محمد الذارع و ابا القسم البغوی و ابا علی محمد بن سلیمان المالکی و طبقتهم و له رحلة الی دمشق لقی فیها ابا اسحق بن ابی ثابت و طبقته مولده سنة سبع و تسعین و مائتین و سمع سنة ثمان و ثلثمائة روی عنه ابو سعید المالینی و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم التنوخی و ابو محمد الخلال و ابو محمد الجوهری و ابو الحسین بن المهتدی بالله و خلق کثیر و ابنه عبید الله بن عمر قال ابن ماکولا ثقة مامون سمع بالشام و فارس و البصرة جمع الابواب و التراجم و صنف شیئا کثیرا قال ابو الحسین بن المهتدی بالله قال لنا ابن شاهین صنفت ثلثمائة مصنف و ثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء و منها المسند الف و ثلثمائة جزء و التاریخ مائة و خمسون جزءا و الزهد مائة جزء قال محمد بن عمر الداودی القاضی سمعت ابن شاهین یقول حسبت ما اشتریت به الحبر الی هذا الوقت فکان سبعمائة درهم قلت تفسیره علی ما ذکر لی شیخنا عماد الدین الحزامی بواسط فی نحو من ثلاثین مجلد، قال الازهری و ابن شاهین ثقة عنده عن البغوی سبعمائة جزء و قال ابن ابی الفوارس ثقة مامون صنف ما لم یصنفه احد. انتهی ما اردنا نقله فهذا حافظهم الجلیل ابن شاهین * قد روی هذا الحدیث الرشیق المتین * المتسق الرصین * بطرق متعددة تظهر الحق و تبین * فالطاعن فی الخبر بعد روایة هذا الحبر الرزین * صاغر حقیر مهین * و القادح فیه اثر اثر هذا العلم المبین * مغموص فی دینه غبین * و الله الموفق و هو المعین * وجه بست و ششم آنکه ابو القاسم اسمعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود مکرر نظم فرموده چنانچه علامه ابن شهر اشوب رحمه در ذکر ناظمین حدیث مدینة العلم سیفرماید الصاحب
کان النبی مدینة هو بابها * لو اثبت النصاذات المرسل * و لهم باب المدینة لا تبغوا
سواه لله * لن تخلوها فیخلو جانب البتیه * و نیز در کتاب المناقب در ذکر ناظمین حدیث شمس سفیر تا

و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابن شاهین عمر بن عثمان البغدادی الحافظ الواعظ الحافظ المحدث کان ثقة فی الحدیث روی ... اکثر ابنه ... عن جماعة و سمع منه ... وحده و له تالیف مفیدة منها جزء فی الحدیث و کتاب ناسخ الحدیث و منسوخه ... ابراهیم بن علی المعروف بابن عبد الحق انتهی

الصاحب کان النبی مدینة العلم التی * حوت الکمال وکنت افضل باب * ردت علیک الشمس وهی فضیلة * ظهرت فلم تستر بلف نقاب * وصاحب ابن عباد ممدوح اکابر نقاد ومقبول اعاظم امجاد سنیه می باشد شطری از مآثر طاهره ومفاخر باهره ومعالی شامخه واعالی باذخه ومحامد جلیله ومدائح جزیله او از یتیمة الدهر ابو منصور عبد الملک بن محمد الثعالبی و وفیات الاعیان احمد بن محمد الاربلی المعروف بابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی وتتمة المختصر عمر بن المظفر المعری المعروف بابن الوردی وعبر فی خبر من غبر شمس الدین محمد بن احمد ذهبی ومراة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی وبغیة الوعاة جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی وابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر در مجلد حدیث طیر شنیدی اینجا نیز بعض عبارات مذکور میشود ابن اثیر جزری در تاریخ کامل در وقائع سنه خمس وثمانین وثلثمائه گفته فی هذه السنة مات الصاحب ابو القاسم اسمعیل بن عباد وزیر فخر الدولة بالری وکان واحد زمانه علما وفضلا وتدبیرا وجودة رأی وکرما عالما بانواع العلوم عارفا بالکتابة وموادها ورسائله مشهورة مدونة وجمع من الکتب مالم یجمعه غیره حتی انه کان یحتاج فی نقلها الی اربعمائة جمل وعلامه شمس الدین ذهبی در دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره گفته فیها توفی الصاحب اسمعیل بن عباد وزیر مؤید الدولة وفخر الدولة وکان من نبلاء الرجال انتهی فهو ای اسمعیل بن عباد المعروف بالصاحب کابرهم المحرز للسعد المنتدح الراحب * قد اثبت هذا الحدیث المبین من الحق کل لاحب فی نظمه الذی یسبی العقول فهی لها ساحب * فالعجب کل العجب من الجاحد السمج المتلحب کیف یجنح الی رداء الانکار وهو شاحب * ولا یقبل علی الحق مثال الطائع المصاحب ولا یعرج علی طرق الهدی ویتواضع بل یجب

وجه بست و هشتم آنکه ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق کرخی الحربی حدیث مدینة العلم را روایت کرده چنانچه در کتاب امالی حلبی ما نقل عنه گفته ثنا اسحاق بن مروان ثنا ابی ثنا عامر بن کثیر السراج عن ابی خالد عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتة عن علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وانت بابها یا علی کذب من زعم انه یدخلها من غیر بابها وثقت ونبالت وعظمت وجلالت شان علامه ابن شاذان از افادات ائمه رفیع المکان ومنتقدین اعیان سنیه مثل عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب وعز الدین ابن اثیر الجزری در تاریخ کامل وشمس الدین محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر ظاهر و آشکار است کما دریته فی مجلد حدیث الطیر وغیرها فاف علی من اوتی حظا من الفهم الحدید واعطی قسطا من الرای السدید *

ان تحدیث الحربی وهو حبرهم المفید، وحافظهم المجید، بهذا الخبر الشریف المجید، وذلک الحدیث
الکریم الحمید، مرغم انف کل مکابر عنید، وجاذب بناصیة کل معاند مرید، ومؤسس بناء
الحق السامق المشید، ومشید عماد الصدق الشاهق الاطید، والله ولی التوفیق والتایید، وهو
الموفق بلطفه المحفوف بالتازیر والتشدید **وجه بست ونهم** آنکه ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن
محمد بن حمدان بن بطة العکبری البطی این حدیث شریف را بشش طریق روایت نموده آنفا شنیدی که ابن
شهرآشوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب فرموده وقال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم
وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانیة طرق وابراهیم الثقفی من سبعة طرق و
ابن بطة من ستة طرق وابن بطه از اجله محدثین حذاق و اماثل مسندین سباق سنیه است و محاسن بارعه
ومحامد ناصعه او بر ناظر کتاب الانساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و طبقات محمد بن عبدالله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین
و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی واضح و ظاهر است و از ادله واضحه و براهین لایحه اعتماد و اعتبار ابن بطه عالی فخار آنست که ابن تیمیه
با آنهمه تشدد و تصلب و تعنت و تعصب در منهاج بروایات او متمسک و متشبث شده کما دریت فی مجلد حدیث الطیر،
و کافی است برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطه که او از شیوخ ان مشایخ سبعه شاه ولی الله والد مخاطب میباشد که
حضرتش باتصال سند خود بایشان حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ اجله کرام و ائمه قادة اعلام و از جمله مشهورین
من بین الحرمین المحترمین مجمع علی فضلهم بین المخالفین وا نموده کما ستعرف ان شاء الله تعالی فی مجلد حدیث التشبیه بالتفصیل
فهذا ابن بطة حافظهم الجوال، وبارعهم الرحال، المشدود الیه الرحال، المضروب الیه آباط
الآبال، قد روی هذا الحدیث المنیر البال، المزیح للبلبال، بطرق ستة فتعسا لریب اصحاب
المکر والادغال، وردعا لزیغ اصحاب الخدع والاحتیال، فالمتعرض له بالطعن والاخمال، والمتصدی
له بالقدح والاعلال، موضع فی فیافی العسف والضلال، موغل فی موامی الحیف بما لا ینال
وجه سی ام که مشتمل بر وجوه عدیده است آنکه ابو عبدالله محمد بن عبدالله المعروف بالحاکم حدیث مدینة العلم را
بطرق متعدده روایت نموده و باهتمام تمام تصحیح آن فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین که نسخ
عدیده آن از نظر نحیف گذشته و دو نسخه آن بوقت تحریر این تحریر حاضر است میفرماید حدثنا ابو العباس محمد
بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالرملة ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معویة
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم

وعلي بابها فمن اراد المدينة فليات الباب هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه وابو الصلت ثقة مامون فانى سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب فى التاريخ يقول سمعت العباس بن محمد الدورى يقول سألت يحيى بن معين عن ابى الصلت الهروى فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابى معوية عن الاعمش انا مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة مامون سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقيه القبانى امام عصره ببخارا يقول سمعت صالح بن محمد بن حبيب الحافظ يقول وسئل عن ابى الصلت الهروى فقال دخل يحيى بن معين ونحن معه على ابى الصلت فسلم عليه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمك الله فى ابى الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه يروى حديث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها فقال قد روى هذا ذاك الفيدى عن ابى معوية عن الاعمش كما رواه ابو الصلت حدثنا بصحة ما ذكره الامام ابو زكريا يحيى بن معين ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم القنطرى ثنا الحسين بن فهم ثنا محمد بن يحيى بن الضريس ثنا محمد بن جعفر الفيدى ثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب قال الحسين بن فهم حدثناه ابو الصلت الهروى عن ابى معوية قال الحاكم ليعلم المستفيد لهذا العلم ان الحسين بن فهم بن عبد الرحمن ثقة مامون حافظ ولهذا الحديث شاهد من حديث سفين الثورى باسناد صحيح حدثنى ابو بكر محمد بن على الفقيه الامام الشاشى القفال ببخارا وانا سألته حدثنى النعمان بن هرون البلدى ببلد من اصل كتابه ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحرانى ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثورى عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان التيمى قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب ازین عبارت سراسر بشارت واضح ولائح ست که حاکم در اثبات وتصحیح این حدیث شریف وارغام وتبکیت جاحد عنیف مساعی جمیله فرموده وبوجوه متعدده زنگ شبهات ارباب اعتساف از قلوب اهل انصاف زدوده اول آنکه این حدیث شریف را بسند متصل خود از ابن عباس روایت کرده دوم آنکه تصریح صریح بودن آن صحیح الاسناد نموده سوم آنکه باظهار عدم اخراج شیخین این حدیث شریف را راه استدراک برایشان پیموده چهارم آنکه بنص واضح ابو الصلت هروی را که راوی این حدیث از ابو معویه است ثقه مامون

گفته پنجم آنکه برای تأیید و تشدید توثیق خود حکایت سؤال دوری یحیی بن معین را از حال ابوالصلت و توثیق یحیی بن معین او را این حکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینة العلم نیز میباشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصم نقل کرده ششم آنکه برای مزید تشیید و تأکید حکایت سؤال صالح بن محمد یحیی بن معین را از حال ابوالصلت و توثیق یحیی بن معین او را که این حکایت نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینة العلم است از شیخ خود ابوالنضر فقیه نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات و تصحیح کلام یحیی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را میباشد این حدیث شریف را از قنطری از حسین بن فهم از محمد بن یحیی بن الضریس از محمد بن جعفر فیدی از ابومعویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده هشتم آنکه روایت کردن حسین بن فهم این حدیث شریف را از ابوالصلت از ابومعویه نیز باثبات رسانیده نهم آنکه بمزید تحقیق و تدقیق حسین بن فهم را نیز توثیق نموده و مستفید علم حدیث را بثقه و مأمون بودن او اعلام فرموده دهم آنکه نظر باحقاق این حدیث شریف افاده فرموده که برای این حدیث یعنی حدیث مدینة العلم بروایت ابن عباس شاهدیست از حدیث سفیان ثوری یازدهم آنکه تصریح بصحت سند این شاهد کرده دوازدهم آنکه اتماما للتحقیق الشاهد ورغما لانف الجاحد این حدیث را بسند متصل از جابر بن عبدالله انصاری روایت فرموده فالحمد لله حمدا لا منتهی لاقصاه، ولا یوزن شیء بادناه، علی ما وضح الحق الذی عینه بان الصدق بلا ریب ورین، واضاء نور الصواب الزاهر، واشرق ضوء اليقين الباهر، او ما تری الحاکم کیف جهد فی تصحیح هذا الحدیث الشریف المنیف وبالغ فی تنقیح هذا الخبر ورفع عقیرته بصحة سنده مرة بعد مرة، ومال علی قلع ریب الارتیاب کرة اثر کرة، فجعل انکار المنکرین اخزی من کل باطل، وصیر جحد الجاحدین اوهن من خطل خاطل، فاضحی جحودهم سمة علی قرونهم وعنادهم وعضیهتهم ولدادهم، وانهماکهم فی العصبیة البائرة، وارتباکهم فی الحمیة الخاسرة، وذهابهم عریضا فی الخبط والشماس، واغراقهم فی التعنت والوسواس، وانحیازهم عن سبیل الانقیاد والایقان واستنکافهم عن لجب الاعتراف والاذعان، وایضاعهم فی مهامه العثار والزلل، وابغالهم فی مهاوی الافک المبین والخلل، وتعلقهم بالمکابرة الفاضحة، والمثابرة الواضحة، ردا علی الله ورسوله، وتخییبهم لبغیة العلماء الحذاق والجهابذة السباق فی بدار الحق وقبوله **وجه سی و یکم** آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی وابن عباس وجابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی والحاکم وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی وحدیث جابر اخرجه الحاکم الخ ونیز

سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و اخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم و علی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام ابن حجر در صواعق محرقه و شیخ بن عبدالله العیدروس در عقد نبوی و ابراهیم کردی در نبراس و زرقانی در شرح مواهب لدنیه و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و مولوی محمد مبین در وسیلة النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المومنین و بلخی در ینابیع المودة نیز ذکر کرده اند کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی

وجه سی و دوم آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق گفته الحدیث التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم و العقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت ابن عمر از افاده علامه عیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مبین در وسیلة النجاة و ولی الله در مرآة المومنین و سلیمان بلخی در ینابیع نیز ثابت و محقق میشود کما ستعرفه فیما بعد انشاء الله تعالی۔ و محتجب نماند که حاکم نیسابوری از اساطین حفاظ اعاظم و ارکان ائمه افاخم و اماثل صدور نقاد و افاضل قروم امجاد سنیه بوده کمال حفظ و اتقان و نقد و معرفت و تقدم و براعت و تمهر و تصدر جماعت و رفعت شان و عظمت مکان و فضائل جلائل و محاسن عقائل و مآثر عظائم و مفاخر کرائم او حسب افادات اکابر ایشان اظهر من الشمس است از انظار مصنف مفرد حافظ ابو موسی المدینی و تاریخ نیسابور عبد الغافر فارسی و مناقب شافعی تصنیف فخر رازی و جامع الاصول مجد الدین ابن اثیر جزری و تاریخ کامل عز الدین ابن اثیر جزری و تهذیب الاسماء و اللغات و منهاج محی الدین نووی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر اسمعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبی و تتمة المختصر ابن الوردی و رجال مشکوة ولی الدین خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و تاج مکلل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و ظاهر است بعضی از عبارات کتب مذکوره در بعض مجلدات سابقه مسطور شده و بر اکثر عبارات این کتب انشاء الله در بعض مجلدات آتیه واقف خواهی شد و نیز سابقاً دانستی که حاکم حسب افاده شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در قرة العینین از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین که آنحضرت بوجود شان بشارت داده می باشد و در مأته رابعه از سر نو احیاء دین مبین آنحضرت کرده

والحکام والعقائد علم حدیث بعمل آورده از جملهٔ ادلهٔ واضحهٔ جلالت و نبالت حاکم آنست که شاه ولی الله در ازالة الخفا
و قرة العینین احتجاج و استدلال بروایات حاکم نموده اند بلکه خود مخاطب نیز در همین کتاب تحفه جابجا بروایات و مخرجات
او دست تمسک زده اند و بمقابلهٔ اهل حق آنرا آورده و کل هذا مما یشیّد اساس المطلوب و یرغم انف
الجاحد للعناد المنکوب **وجه سی و سوم** آنکه ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الفردوسی این حدیث
را بنظم آورده و نسبت آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بکمال حتم و جزم نموده چنانچه در شاهنامه فرموده
بیت
سه چهارم علی بود جفت بتول ؛ که او را بخوبی ستاید رسول ؛ که من شهر علمم علیم درست ؛ درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست ؛ تو گویی دو گوشم بر آواز اوست ؛ بیان باش گو گفت زن برمگرد ؛ چو گفتار او را نیاری برد
و بر ارباب الباب در حیز خفا و احتجاب نیست که نظم فردوسی حدیث مدینة العلم را در شاهنامه دلیل نهایت شهرت و استفاضهٔ آن
از قدیم الایام و شاهد کمال مقبولیت آن نزد هر خاص و عام بلکه مسلمیت آن حتی عند الد الخصام میباشد زیرا که تصنیف این
کتاب عجیب باشارت سلطان محمود سمت وجود یافته و تعصب غیر محدود و عناد نامحمود محمود با شیعیان عترت حبیب رب ودود
و متبعین آل صاحب الحوض المورود علیه و علیهم آلاف السلام الی الیوم الموعود در کتب اعلام اهل سنت مسطور
و مسرود و حال شیفتگی او بعلم حدیث نیز در آن مذکور و موجود بلکه او نزد این حضرات از جملهٔ فقهای شافعیه و ائمهٔ شان
محسوب و معدود و بمحامد و مفاخر عظیمه و مدائح و مآثر فخیمه پیراسته اکابر این حضرات ممدوح و محمود است ابن تیمیه در منهاج آنه
گفته و اما ما ذکره من الصلوة التی یجیزها ابو حنیفة و فعلها عند بعض الملوک حتی رجع
عن مذهبه فلیس بحجة علی فساد مذهب اهل السنة لان اهل السنة یقولون ان الحق لا یخرج
عنهم لا یقولون انه لا یخطی احد منهم و هذه الصلوة ینکرها جمهور اهل السنة کمالک والشافعی
واحمد والملک الذی ذکره هو محمود بن سبکتکین و انما رجع الی ما ظهر عنده انه من سنة النبی صلی الله
علیه و سلم و کان من خیار الملوک و اعدلهم و کان من اشد الناس قیاما علی اهل البدع لا سیما
الرافضة و ابن خلکان در وفیات الاعیان بترجمهٔ محمود بعد ذکر شطری از حالات او گفته و ذکر امام الحرمین
ابو المعالی عبد الملک الجوینی المتقدم ذکره فی کتابه الذی سماه مغیث الخلق فی اختیار الاحق
ان السلطان المعظم المذکور کان علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنه و کان مولعا بعلم الحدیث
و کانوا یسمعون الحدیث من الشیوخ بین یدیه و هو یسمع و کان یستفسر الاحادیث فوجد اکثرها موافقا
للمذهب الشافعی رضی الله عنه فوقع فی خلده حکة فجمع الفقهاء من الفریقین فی مرو والتمس منهم الفئتین

الكلام في ترجيح احد المذهبين على الاخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا بين يديه
ركعتين على مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه وعلى مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه لينظر
فيه السلطان ويتفكر ويختار ما هو احسنهما فصلى القفال المروزي وقد تقدم ذكره بطهارة مسبغة خمسة
وشرائط معتبرة من الطهارة والسترة واستقبال القبلة واتى بالاركان والهيأت والسنن والاداب الاركان
والفرائض على وجه الكمال والتمام وقال هذه صلوة لا يجوز الامام الشافعي دونها رضي الله تعالى عنه وجه
ثم صلى ركعتين على ما يجوز ابو حنيفة رضي الله عنه فلبس جلد كلب مدبوغا ثم لطخ ربعه بالنجاسة
وتوضأ بنبيذ التمر وكان في صميم الصيف في المفازة واجتمع الذباب والبعوض وكان وضوئه عليه
منكسا ثم استقبل القبلة واحرم بالصلوة من غير نية في الوضوء وكبر بالفارسية ثم
قرأ اية بالفارسية دو برگك سبز ثم نقر نقرتين كنقرات الديك من غير فصل ومن غير ركوع وتشهد وضرط
في اخره من غير نية السلام وقال ايها السلطان هذه صلوة ابي حنيفة فقال السلطان لو لم تكن هذه الصلوة صلوة ابي حنيفة لقتلتك لان
مثل هذه الصلوة لا يجوزها ذو دين فانكرت الحنفية ان تكون هذه صلوة ابي حنيفة فامر القفال
باحضار كتب ابي حنيفة وامر السلطان نصرانيا كاتبا يقرأ المذهبين جميعا فوجدت الصلوة على مذهب
ابي حنيفة على ما حكاه القفال فاعرض السلطان عن مذهب ابي حنيفة وتمسك بمذهب الشافعي رضي الله عنه
انتهى كلام امام الحرمين وكانت مناقب السلطان محمود كثيرة وسيره من احسن السير ومولده
ليلة عاشوراء سنة احدى وستين وثلثمائة وتوفي في شهر ربيع الاخر وقيل حادي عشر صفر
سنة احدى وقيل اثنتين وعشرين واربعمائة بغزنة رحمه الله تعالى وعلامه ذهبي در عبر في خبر
من غبر در وقائع سنه احدى و عشرين و اربعمائة گفته والسلطان محمود بن سبكتكين سيف الدولة ابو القاسم
بن الامير ناصر الدولة ابي منصور كان ابوه امير الغزاة الذين يغزون من بلاد ما وراء النهر على اطراف
الهند فاخذ عدة قلاع وافتتح ناحية بست وكان كراميا فاما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ما وراء
النهر ثم استولى على سائر خراسان وعظم ملكه ودانت له الامم وفرض على نفسه غزو الهند كل
عام فافتتح منه بلادا واسعة وكان على عزم وصدق في الجهاد قال عبد الغافر الفارسي كان
صادق النية في اعلاء كلمة الله تعالى مظفرا في غزواته ما خلت سنة من سني ملكه عن غزوة سنى
او سفرة وكان ذكيا بعيد الغور موفق الراى وكان مجلسه مورد العلماء وقبره بغزنة يدعى

عنده قال وقد صنف فی ایامه تواریخ وحفظت حرکاته وسکناته واحواله لحظة لحظة رحمه الله توفی فی
جمادی الاولی و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در ذیل وقائع سنه عشر واربعمائة گفته ومما ذکروا عن السلطان محمود
ما هو مشهور من فضل مذهب الشافعی معه وتحليه الآن ذکره وبیان مفضل المذهب المذکور وفخره قضیة عجیبة
مشتملة علی نادرة غریبة وهی ما ذکر امام الحرمین فحل الفروع والاصلین ابو المعالی
عبد الملک بن الشیخ الامام ابی محمد الجوینی فی کتابه الموسوم بمغیث الخلق فی اختیار الحق ان السلطان
محمود المذکور کان علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنه وکان مولعا بعلم الحدیث وکان الناس
او قال الفقهاء یسمعون الحدیث من الشیوخ بین یدیه وهو یسمع وکان یستفسر الاحادیث
فوجد اکثرها موافقا لمذهب الشافعی رضی الله عنه فوقع فی خلده حبه فجمع الفقهاء من
الفریقین فی مرو والتمس منهم الکلام فی ترجیح احد المذهبین علی الآخر فوقع الاتفاق علی ان
یصلوا بین یدیه رکعتین علی مذهب الشافعی ورکعتین علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنهما و
یقتصر فیهما علی اقل الفرض لینظر فیه السلطان ویتفکر ویختار ما هو احسنها الخ ونیز یافعی در مرآة الجنان
در وقائع سنه احدی وعشرین واربعمائة گفته وفیها توفی السلطان محمود بن الامیر ناصر الدوله ابی
منصور کان ابوه امیر الغزاة الذین یغزون من بلاد ما وراء النهر علی اطراف الهند فاخذ عدة قلاع
وافتتح ناحیة بست واما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ما وراء النهر ثم استولی علی سائر خراسان و
دان له الخلق علی اختلاف اجناسهم وفرض علی نفسه غزو الهند کل عام فافتتح منه بلادا واسعة
وقد مضی ذکر شیء من فتحه البلاد البعیدة وصفاته الجمیلة الحمیدة وعلو همته الشریفة ورجوعه
عن مذهب ابی حنیفة الی مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه فی القضیة المقدمة فی السنة العاشرة
بعد الاربع مائة و تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته محمود بن سبکتکین السلطان
الکبیر ابو القسم سیف الدوله ابن الامیر ناصر الدوله ابی منصور احد ائمة العدل ومن دانت له البلاد
والعباد وظهرت محاسن آثاره وکان یلقب قبل السلطنة سیف الدولة واما بعدها فلقب یمین الدولة
وبهذا اللقب سمی الکتاب الیمینی الذی صنفه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبی فی سیرة هذا السلطان
واهل خوارزم وما وراء النهر کثیرا ما یعتنون بهذا الکتاب ویضبطون الفاظه اشد من اعتناء اهل بلادنا		عتناء
بمقامات الحریری کان هذا السلطان اماما عادلا شجاعا مفرطا فقیها فهما سمحا جوادا سعیدا مؤیدا

وقد اعتبرت فوجدت اربعة لا خامس لهم فی العدل بعد عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه الا ان یکون بعض الناس لم تطل لهم مدة ولا ظهرت عنهم آثار ممتدة وهم السلطان محمود والوزیر نظام الملک وبینهما فی الزمان مدة وسلطان وملک فی بلادنا هما السلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب فاتح بیت المقدس وقبله الملک نور الدین محمود بن زنکی الشهید ولا استطیع ان اسمیه سلطانا لانه لم یسم بذلک وسبب هذا ان مصطلح الدول ان السلطان من ملک اقلیمین فصاعدا فان کان لا یملک الا اقلیما واحدا سمی بالملک وان اقتصر علی مدینة واحدة لا یسمی لا بالملک ولا بالسلطان بل بامیر البلد وصاحبها ومن ثم یعرف خطأ کتاب زماننا حیث یسمون صاحب حماة سلطانا ولا ینبغی ان یسمی لا سلطانا ولا ملکا لان حکمه لا یعدوها فکانهم خرجوا عن المصطلح ومن شرط السلطان ان لا یکون فوق یده ید وکذلک الملک ولکن صاحب البلدة الواحدة فان السلطان یحکم علیه اما حکم السلطان علی الملک وعدم حکمه فیختلف باختلاف القوة والضعف ثم نور الدین خطب له علی منابر دیار مصر لما افتتحها صلاح الدین وبهذا سمی بالسلطان ولذلک قال بعض من امتدحه اذ ذاک ومملکت اقلیمین ثمة ثالثا فدعیت بعد الملک بالسلطان ثم عدنا الی ذکر یمین الدولة فنقول کان حنفی المذهب ثم انتقل الی مذهب الشافعی لما صلی القفال بین یدیه صلاة لا یجیزها الشافعی ودونها وصلاة یجیزها ابو حنیفة ودونها وقد حکی القفال الحکایة فی فتاویه ثم حکاها من بعده امام الحرمین وغیره

وچون دولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر آن در کشف الظنون باین عنوان نموده تذکرة الشعراء فارسی للامیر دولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه رتب علی سبع طبقات وخاتمة وذکر فی اوله عشرین شاعرا من شعراء العرب ثم اورد فیهم شعراء العرب وضمنها فوائد من التواریخ علی طریق الاستطراد وفرغ من جمعه سنة اثنین وتسعین وثمانمائة در ترجمه فردوسی بعضی از متعلقات تصنیف شاهنامه وحالات عصبیت محمود بتفصیل آورده لهذا برای تشیید مطلوب وابرام معقد بذکر آن ترجمه درین مقام مناسب می نماید قال دولت شاه السمرقندی فی التذکرة ذکر سحبان العجم فردوسی رحمه الله اکابر وافاضل متفق اند که شاعری در مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای بمعموره وجود ننهاده والحق داد سخنوری وفصاحت داده وشاهد عدل صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که درین پانصد سال گذشته از شاعران وفصیحان هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده واین حالت از شاعران هیچکس را مسلم نیست واین معنی به عنایت خدائیست در حق

فردوسی گفته اند **بیت** سکه کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند ٭ کافرم گر هیچکس از جمله فردوسی نشاند ٭ اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن ٭ او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند ٭ و عزیزی دیگر راست **بیت** در شعر سه تن پیمبر انند هر چند که لا نبی بعدی ٭ اوصاف و قصیده و غزل را ٭ فردوسی و انوری و سعدی ٭ انصاف اینست که مثل قصائد انوری قصائد خاقانی را توان گرفت باندکی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیاده اما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و میتواند بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را در این باب ید بیضاست و درین سخن مضائقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه نکو بکن و ممیز بوده حکم براستی گو بیا اما اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه ست و در بعض نسخ ابن شرفشاه تخلص میکند و از دهاقین طوس بوده و گویند از قریه رزان ست من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن معتز که او را عمید خراسانی می گفته اند و در روستاق طوس کاریزی و چهار باغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی آنست والعهدة علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جور و بیدادی میکرد و بشکایت عامل از طوس بغزنین رفته و مدتی بدرگاه سلطان محمود تردد میکرد و مهم او تمشی نمیشد و بخرج الیوم درماند آخرش شاعری پیشه ساخته قطعه و قصائد میگفت از عام و خاص وجه معاش بدو میرسید و در سر او آرزوی صحبت استاد عنصری میبود و از غایت جاه عنصری او را این آرزو میسر نمیشد تا روزی بحیله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری اند حاضر بودند استاد عنصری فردوسی را چون مرد روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعری نمیگنجد فردوسی گفت بنده را درین فن اندک مایه شروعی هست استاد عنصری گفت **ع** چون عارض تو ماه نباشد روشن ٭ عسجدی گفت **ع** مانند رخت گل نبود در گلشن ٭ فرخی گفت **ع** مژگانت همی گذر کند از جوشن ٭ فردوسی گفت **ع** مانند سنان گیو در جنگ پشن ٭ همگنان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی را گفت زیبا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین وقوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه دارم عنصری او را در ابیات و اشعار مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که فضل ترا نشناختم و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم را بالقید نظم در آورد و عنصری از کثرت اشتغال بها تحاشی میکرد و میتواند بود که طبعش بر نظم شاهنامه قادر نبوده باشد و هیچکس را در آن روزگار نیافته که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی را پرسید که توانی نظم شاهنامه گفتن فردوسی گفت بلی انشاء الله استاد

عنصری از بیمعنی جرم شد و فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی آمده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادر
گمان بنده آنست که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگو که در مدح من چند بیت
بگوید عنصری فردوسی را بمدح سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان بگفت بدیهه و این بیت
از آنجمله است ؎ چو کودک لب از شیر مادر بشست ؛ ز گهواره محمود گوید نخست ؛ سلطان را بغایت ازین بیت
خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سرا و بوستان خاص فرمود تا حجره مسکن
دادند و مشاهره و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از آن اجازت
ماند صح حاصل کرد که بوطن رود و بنظم شاهنامه مشغول باشد و مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن بود و باز بغزنین رجوع کرد چهار دانگ
شاهنامه را بنظم آورده بود و بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر کیمیا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را بنوازش و تفقدی فرمودی و مربی او شمس الکفاة خواجه احمد بن حسن میمندی
از صح بود و بمدح او گفتی و التفات بایاز که جمله خاصان سلطان بود نمیکرد ایاز ازین معنی تافته شد و از روی سعایت
در مجلس خاص بعرض رسانید که فردوسی رافضی است و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده و در
نظر او هیچ طائفه دشمن تر از رفضه نبوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود
و از روی عتاب بگفت که تو قرمطی بوده بفرمایم تا ترا زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قرامطه را عبرت باشد فردوسی
فی الحال در پای سلطان افتاد که من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت حسب عنم و بر من افترا کرده اند سلطان
فرمود که مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بوده اند اما من ترا بخشیدم بشرط آنکه ازین مذهب رجوع نمائی بعد از آن از سلطان
هراسان شد و در حق او نیز بدگمان گشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه را بتمام رسانید و او را طمع آن بود
که سلطان در حق او انعامات بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و امثال آن چون خاطر سلطان بدو گران شده
بود صله کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بجای هر بیتی درم نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام
را در حق خود حقیر دانست اما بستد و ببازار شد و بحمام در آمد و بیست هزار درم اجرت حمامی داد و بیست هزار درم فقاعی
خرید و بیست هزار درم بمستحقان قسمت نمود خود را در شهر غزنین مخفی ساخت و بعد از آن بحیله کتاب شاهنامه
را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بدانجا الحاق کرد **بیت** چه سی سال بردم بشهنامه
رنج ؛ که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج ؛ اگر شاه را شاه بودی پدر ؛ بسر بر نهادی مرا تاج زر ؛ چو اندر تبارش بزرگی
نبود ؛ نیارست نام بزرگان شنود ؛ و باقی این ابیات شهرتی عظیم دارد و نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

مدت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از ان مخفی بهرات آمد و در خانه ابوالمعالی صحاف چند گاه بسر برد تا خبر رسید که ایلچیان
بتفحص فردوسی میرسیدند و در شهرها منادی میکردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در انجا نیز نتوانست
بودن اهل و عیال و اقربا را وداع کرده عازم رستمدار شد و والی آنجا اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستمدار
بود پناه آورد و سپهبد او را مراعات کرد و از فردوسی ابیات هجو سلطان را بیک صد و شصت مثقال طلا بخرید که از
شاهنامه محو سازد و او اجابت کرده دیگر بار بطوس رجوع نمود و پیری بر و مستولی شده بود و در وطن مألوف متواری می‌بود
وقتی سلطان در سفر هند نامه بملک دهلی مینوشت روی بخواجه احمد بن حسن میمندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما آید تدبیر
چیست خواجه این بیت از شاهنامه خواند بیت اگر جز بکام من آید جواب ٭ من و گرز و میدان و افراسیاب ٭ سلطان را
رقتی پیدا شد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم آیا احوال او چیست خواجه محل و تقریب یافت بعرض رسانید
که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازده شتر
نیل بار کرده جهة انعام فردوسی بطوس فرستادند تا شتران نیل بدروازه رودبار طوس همان بود و بیرون رفتن
جنازه فردوسی بدروازه رزان همان بعد از آن جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت ع
مرا بمال سلاطین چه احتیاجی نیست ٭ و وفات فردوسی در شهور سنه احدی عشر و اربعمائة بوده و قبر او در شهر
طوس است بجنب مزار عباسیه و الیوم مرقد شریف او متعین است مزوار را بدان التجاست چنین گویند که شیخ ابوالقاسم
کرکانی علیه ما یستحق بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته آن شب در خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن درجات
عالیست از و سوال کرد که این درجه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفتم اینست بیت جهان را بلندی و پستی توئی
ندانم چه هر چه هستی توئی انتهی کلام السمرقندی فثبت والحمد لله الودود ٭ ان المخاطب الحیی المسعود
فی تعرضه لهذا الحدیث بالانکار والجحود ٭ وتلقیه بالاعراض والصد والصدود ٭ قد ابی علی سلطان اصحاب
الزیغ والمرود وزید علی صنادید ذوی البغی والجحود ٭ وبلغ فی تیماء العصبیة الی اقصی البغی والعنود
وحصل فی غلواء الحمیة علی خبب الخسر والکنود ٭ **وجه سی و چهارم** آنکه طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی
بن مردویه الاصبهانی حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بواسطه جناب امیرالمومنین
علیه السلام و ابن عباس روایت نموده چنانچه علی ما نقل عنه بسند خود آورده عن علی رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و نیز
علی ما نقل عنه بسند خود آورده عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها

فمن اراد العلم فلیات الباب و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را بروایت ابن عباس از افاده علامه شوکانی نیز ظاهرست کما ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و اماثل ایقاظ معروفین سنیه می باشد جلالت شان و علو مکان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبی و زاد المعاد ابن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی و طبقات شافعیه سبکی و حصن حصین شمس الدین جزری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواهب لدنیه زرقانی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیر آن واضح و لائح ست و اکثر عبارات این کتب ان شاء الله تعالی در مجلد ثانی مذکور میشود فهذا ابن مردویه طراز محدثیهم الاعلام ✤ و علم حفاظهم الفخام ✤ قد روی هذا الحدیث المبهر النظام ✤ و اثر هذا الخبر الحصیف العصام ✤ بطریقین عن سید الانام ✤ علیه و آله الاف التحیة والسلام ✤ فلا یطعن فیه بعد روایة ابن مردویه الا المارد الذی هو من الد الخصام ✤ ولا یقدح فیه غب عیها الا ممتراه فی بید الغوایة وهام **وجه سی و پنجم** آنکه تاج المحدثین ابونعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی حدیث مدینة العلم را در کتاب معرفة الصحابه اخراج نموده عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در جمع الجوامع گفته انا مدینة العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی و نیز سیوطی در رساله قول جلی فی فضائل علی گفته الحدیث السادس عشر عنه ای عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینة العلم و علی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة و روایت کردن ابونعیم این حدیث شریف را در کتاب المعرفة از افاده ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء و مرزا محمد بدخشی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین نیز واضح و ظاهر میشود و نور الدین سلیمانی نیز آنرا در دریتیم نقل کرده کما ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالی **وجه سی و ششم** آنکه ابونعیم جناب امیر المومنین علیه السلام را بلقب باب مدینة الحکم والعلوم مدح نموده کمال ثبوت و حقیت این حدیث شریف بر اصحاب الباب اوضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیة الاولیاء بترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته سید القوم محب المشهود و محبوب المعبود **باب مدینة الحکم والعلوم** و راس المخاطبات و مستنبط الاشارات رایة المهتدین و نور المطیعین و ولی المتقین و امام العادلین اقدمهم اجابة و ایمانا و اقومهم قضیة و ایقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علما علی بن ابیطالب علیه السلام قدوة المتقین و زینة العارفین المنبی عن حقائق التوحید المشیر الی لوامع علم التفرید صاحب القلب العقول واللسان السئول والاذن الواعی والعهد الوافی فقا عیون الفتن و وقی من فنون المحن فدفع الناکثین و وضع القاسطین و دمغ المارقین الاخیشن فی دین الله

المسموس فی ذات الله ابو نعیم از حفاظ این شان و نقاد جلیل الشان و مستندین اعیان و معتمدین ارکان و متبحرین ثقات و منتجبین اثبات و اساطین معظمین کبار و محققین سنیه بوده نفائس مکارم شهیه و عقائل محامد علیه او بر ناظر کتاب مناقب الشافعی فخر الدین الرازی و تاریخ کامل عز الدین ابن الاثیر الجزری و اسماء الرجال جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منهاج السنه ابن تیمیه و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و تتمة المختصر ابن الوردی و اسماء الرجال مشکوة ولی الدین خطیب و زاد المعاد ابن القیم و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن القاضی شهبة الاسدی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیاربکری و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و تاج مکلل مولوی صدیق خان معاصر ظاهر و باهر است بعضی از عبارات این کتب در مجلدات سابقه مذکور شده و شطری از آن ان شاء الله تعالی در بعض مجلدات آتیه مذکور خواهد شد در ینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور صاحب کتاب حلیة الاولیاء کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و کتابه الحلیة من احسن الکتب و له کتاب تاریخ اصبهان نقلت منه فی ترجمة والده عبد الله نسبه علی هذه الصورة و ذکر ان جده مهران اسلم اشارة الی انه اول من اسلم من اجداده و انه مولی عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه و سیاتی ذکر عبد الله بن معاویة ان شاء الله تعالی و ذکر ان والده توفی فی رجب سنة خمس و ستین و ثلثمائة و دفن عند جده من قبل امه و لد فی رجب سنة ست و ثلثین و ثلثمائة و قیل اربع و ثلثین و توفی فی صفر و قیل یوم الاثنین الحادی و العشرین من المحرم سنة ثلثین و اربعمائة باصبهان رحمه الله تعالی و محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه ثلثین و اربعمائة گفته و فیها توفی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ الصوفی الاحول سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البناء باصبهان فی المحرم و له

اربع وتسعون سنة اعتنی به ابوه واسمعه فی سنة اربع واربعین وثلثمائة وبعدها استجاز له خیثمة الاطرابلسی والاصم وطبقتهما وتفرد بالدنیا بعلو الاسناد مع الحفظ والاستبحار من الحدیث وفنونه روی عن ابن فارس والعسال واحمد بن سعید السمسار وابی علی بن الصواف وابی بکر بن الخلاد وطبقتهم بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانیف الکبار المشهورة فی الاقطار انتهی فهذا ابو نعیم واحد حفاظهم الافراد وفرد ایقاظهم النقاد الذی طار صیته فی التلال والوهاد وبلغت تصانیفه السائرة الی الاغوار والانجاد قد روی هذا الحدیث المرغم لاناف ذوی الاحتداد فی کتابه معرفة الصحابة المعروف بین اکابرهم الامجاد واثبته بالحتم والجزم دراً فی صدور ارباب الخداع والکیاد فی کتابه حلیة الاولیاء المشهور بین الامصار والبلاد فالعجب کل العجب من المخاطب الحدید الفواد البدیع الانتقاد کیف مضی علی سنن الخصام واللداد ونظم نفسه فی سلک المنکرین الجحاد الحائبین سباسب الحیف والعناد الهائمین من العمه والعته فی کل واد **وجه بیست وهفتم** آنکه ابوالحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی این حدیث شریف را بسند متصل خود از جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده چنانچه آنفا در وجه روایت ابن السقا از تصریح علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب دانستی وستقف علیه فیما بعد ایضا انشاء الله تعالی وابوالحسن العطار از ائمه کبار واعلام احبار سنیه است علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب روایات واخبار او بتوفیر واکثار آورده ومکررا او را بوصف فقیه شافعی ستوده وجلالت شان ورفعت مکان او بر ناظر کتاب العمده نیز واضح ولائح ست وقد مرت عبارته فی مجلد حدیث الطیر فهذا ابو الحسن العطار فقیههم السایر للاغوار قد روی هذا الحدیث المزری بتوافحه اریج الازهار الزاری بفوائحه علی نسمات الاسحار فلا یعافه ولو بالالطاط والاضمار الا من الف الخبثة الا نجاس والاقذار ولا یتلقاه بالجحود والانکار الا من غاص لعمهه فی الاغباش والاکدار والله ولی التوفیق بالتیقظ والاستبصار وهو الموفق للتبصر والاعتبار **وجه بیست وهشتم** آنکه اقضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه علامه ابن شهرآشوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب میفرماید وقال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانیة طرق و

ابراهیم الثقفی من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق والقاضی الجعابی من ستة طرق وابن
شاهین من اربعة طرق والخطیب التاریخی من ثلاثة طرق ویحیی بن معین من طریقین وقد رواه
السمعانی والقاضی الماوردی وابو منصور السکری وابو الحسن ماوردی از اعاظم فقهای مشاهیر و افاخم
نبهای نحاریر سنیه بوده عبد الکریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الماوردی بفتح المیم والواو
وسکون الراء وفی آخرها الدال المهملة هذه النسبة الی بیع الماورد وعمله واشتهر بها جماعة من العلماء بهذه
النسبة لان بعض اجداده کان یعمله ویبیعه منهم اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب
البصری المعروف بالماوردی من اهل البصرة سکن بغداد وکان من وجوه الفقهاء الشافعیین وله
تصانیف عدة فی اصول الفقه وفروعه وغیر ذلک وجعل الیه ولایة القضاء ببلدان کثیرة وسکن
بغداد فی درب الزعفران وحدث عن الحسن بن علی بن محمد الجبلی صاحب ابی خلیفة وعن محمد بن عدی بن زحر
المنقری ومحمد بن المعلی الازدی وجعفر بن محمد بن الفضل البغدادی وسمع منه ابو بکر احمد بن علی
بن ثابت الخطیب الحافظ وجماعة آخرهم ابو العز احمد بن عبید الله بن کادش العکبری قال
الخطیب کتبت عنه وکان ثقة ومات فی شهر ربیع الاول من سنة خمسین واربعمائة
ودفن من الغد فی مقبرة باب حرب وکان قد بلغ ستا وثمانین سنة وعز الدین ابن الاثیر در تاریخ کامل در وقایع
سنة خمسین واربعمائة گفته وفی سلخه یعنی ربیع الاول توفی قاضی القضاة ابو الحسین علی بن محمد بن حبیب الماوردی الفقیه الشافعی
وکان اماما وله تصانیف کثیرة منها الحاوی وغیره فی علوم کثیرة وکان عمره ستا وثمانین سنة وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته
ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری المعروف بالماوردی الفقیه الشافعی کان من وجوه الفقهاء الشافعیة وکبارهم اخذ
الفقه عن ابی القاسم الصیمری بالبصرة ثم عن الشیخ ابی حامد الاسفراینی ببغداد وکان حافظا للمذهب وله فیه
کتاب الحاوی الذی لم یطالعه احد الا وشهد له بالتبحر والمعرفة التامة بالمذهب وفوض الیه القضاء ببلدان کثیرة
واستوطن بغداد فی درب الزعفران وروی عنه الخطیب ابو بکر صاحب تاریخ بغداد وقال کان ثقة وله من التصانیف
غیر الحاوی تفسیر القرآن الکریم والنکت والعیون وادب الدین والدنیا والاحکام السلطانیة وقانون الوزارة وسیاسة الملک
والاقناع فی المذهب وهو مختصر وغیر ذلک وصنف فی اصول الفقه والادب وانتفع الناس به وقیل انه
لم یظهر من تصانیفه فی حیاته شیئا وانما جمعها کلها فی موضع فلما دنت وفاته قال لشخص یثق به الکتب
التی فی المکان الفلانی کلها تصنیفی وانما لم اظهرها لانی لم اجد نیة خالصة لله تعالی لم یشبها کدر فاذا عاینت الموت

ووقعت فی النزع فاجعل یدك فی یدی فان قبضت علیها وعصرتها فاعلم انه لم یقبل منی شئ منها فاعمد الی الکتب والقها فی دجلة لیلا وان بسطت یدی ولم اقبض علی یدك فاعلم انها قبلت وانی قد ظفرت بما کنت ارجوہ من النیة الخالصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت یدی فی یدہ فبسطها ولم یقبض علی یدی فعلمت انها علامة القبول فاظهرت کتبه بعدہ وذکر الخطیب فی اول تاریخ بغداد عن الماوردی المذکور قال کتب اخی الی من البصرة وانا ببغداد ؎ طیب الهواء ببغداد یشوقنی ٭ قدما الیها وان عاقت مقادیر ٭ فکیف صبری عنها الآن اذ جمعت ٭ طیب الهوائین ممدود ومقصور ٭ قال ابو العز احمد بن عبید الله بن کادش انشدنی ابوالحسن الماوردی قال انشدنا ابو الخیر الکاتب الواسطی بالبصرة لنفسه ؎ جری قلم القضاء بما یکون ٭ فسیان التحرك والسکون ٭ جنون منك ان تسعی لرزق ٭ ویرزق فی غشاوته الجنین ٭ ویقال ان ابا الحسن الماوردی لما خرج من بغداد راجعا الی البصرة کان ینشد ابیات العباس بن الاحنف المقدم ذکرہ وهی ؎ اقمنا کارهین لها فلما ٭ الفناها خرجنا مکرهینا ٭ وما حب البلاد بنا ولکن ٭ امر العیش فرقة من هوینا ٭ خرجت اقر ما کانت لعینی ٭ وخلفت الفؤاد بها رهینا ٭ وانما قال ذلك لانه من اهل البصرة وما کان یؤثر مفارقتها فدخل بغداد کارها لها ثم طابت له بعد ذلك ونسی البصرة واهلها فشق علیه فراقها وقد قیل ان هذه الابیات لابی محمد اللزنی الساکن بما وراء النهر قاله السمعانی والله اعلم وتوفی یوم الثلثاء سلخ شهر ربیع الاول سنة خمسین واربعمائة ودفن من الغد فی مقبرة باب حرب ببغداد وعمرہ ست وثمانون سنة رحمه الله تعالی والماوردی نسبة الی بیع الماورد هکذا قاله السمعانی ومحمد بن احمد ذہبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ خمسین واربعمائة گفته والماوردی اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی مصنف الحاوی والاقناع وادب الدنیا والدین وغیر ذلك وکان اماما فی الفقه والاصول والتفسیر بصیرا بالعربیة ولی قضاء بلاد کثیرة ثم سکن بغداد وعاش ستا وثمانین سنة تفقه علی ابی القسم الصیمری بالبصرة وعلی ابی حامد ببغداد وحدث عن الحسن الجبلی صاحب ابی خلیفة الجمحی وجماعة وآخر من روی عنه ابو العز بن کادش ونیز در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفته واقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی الشافعی صاحب التصانیف وعبد الله بن سعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنہ مذکورہ گفته وفیها الامام الحبر البحر الکبیر اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد البصری الماوردی الشافعی مصنف الحاوی الکبیر النفیس

التفسیر والاقناع وادب الدنیا والدین والاحکام السلطانیة وقانون الوزارة وسیاسة الملك
وتفسیر القرآن الکریم والقلب والعیون وصنف فی اصول الفقه والادب غیر ذلك وکان اماماً
فی الفقه والاصول والتفسیر بصیرا بالعربیة ولی قضاء بلاد کثیرة ثم سکن بغداد وعاش ستاً
وثمانین تفقه علی ابی القسم الصیمری بالبصرة وعلی الشیخ ابی حامد الاسفرائنی ببغداد وحدث عن جماعة
وکان حافظا للمذهب درس العلوم وروی عنه الخطیب صاحب تاریخ بغداد وانتفع الناس به
وقیل انه لم یظهر شیئا من تصانیفه فی حیاته وانما جمع جمیعها فی موضع فلما دنت وفاته قال
لشخص هؤلاء الکتب التی فی المکان الفلانی کلها تصنیفی وانما لم اظهرها لانی لم اجد نیة خالصة
لله تعالی فاذا عاینت الموت ووقعت فی النزع فاجعل یدك فی یدی فان قبضت علیها وعصرتها
فاعلم انه لم یقبل منی شیء منها فالقها فی دجلة وان بسطت یدی ولم اقبض علی یدك فاعلم انها
قد قبلت وقد ظفرت بما کنت ارجوه ففعل الوصی ذلك فبسط یده ولم یقبضها علی یده فعلم
انها علامة القبول فاظهر کتبه بعده وذکر الخطیب فی اول تاریخ بغداد عن الماوردی قال کتب
الی اخی من البصرة وانا ببغداد ؎ طیب الهواء ببغداد یشوقنی ؛ قدما الیها وان عاقت مقادیر
فکیف صبری عنها الآن اذ جمعت ؛ طیب الهوائین ممدود ومقصور ؛ وقیل انه لما
خرج من بغداد راجعا الی البصرة کان ینشد ابیات ابن الاحنف ؎ اقمنا کارهین لها
فلما الفناها خرجنا مکرهینا ؛ وما حب البلاد بنا ولکن ؛ امر العیش فرقة من
هوینا ؛ خرجت اقر ما کانت لعینی ؛ وخلفت الفؤاد بها رهینا ؛ والماوردی
نسبة الی بیع الماورد وعمره ست وثمانون سنة رحمه الله تعالی و
تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته علی بن محمد بن حبیب
الامام الجلیل القدر الرفیع الشان ابو الحسن الماوردی صاحب الحاوی
والاقناع فی الفقه وادب الدین والدنیا والتفسیر ودلائل النبوة و
الاحکام السلطانیة وقانون الوزارة وسیاسة الملك وغیر ذلك روی
عن الحسن الجیلی صاحب ابی خلیفة ومحمد بن عدی المقری ومحمد
بن المعلی الازدی وجعفر بن محمد بن المعقل البغدادی وروی عنه ابوبکر

الخطيب وجماعة آخرهم ابو العز بن كادش تفقه بالبصرة على الصيمري ثم رحل الى الشيخ ابي حامد الاسفرايني ببغداد
وكان اماماً جليلاً رفيع الشأن له اليد الباسطة في المذهب والتفنن التام في سائر العلوم قال الشيخ ابو اسحق درس بالبصرة و
بغداد سنين كثيرة وله مصنفات كثيرة في الفقه والتفسير والادب وكان حافظاً للمذهب انتهى قال الخطيب من وجوه الفقهاء الشافعيين
وله تصانيف عدة في اصول الفقه وفروعه وغير ذلك قال وجعل اليه القضاء ببلدان السلطان
احد الائمة له التصانيف الحسان في كل فن من العلم وبينه وبين القاضي ابي الطيب في الوفاة احد عشر
يوماً وقيل انه لم يظهر شيئاً من تصانيفه في حياته وجمعها في موضع فلما دنت وفاته قال لمن يثق به
الكتب التي في المكان الفلاني كلها تصنيفي وانما لم اظهرها لاني لم اجد نية خالصة فاذا عاينت
الموت ووقعت في النزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل مني شيء
منها فاعمد الى الكتب والقها في دجلة وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت واني
قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي في يده
فبسطها ولم يقبض على يدي فعلمت انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعده قلت لعل هذا
بالنسبة الى الحاوي والا فقد رأيت من مصنفاته عدة كثيرة وعليها خطه ومنها ما اكملت قراءته
عليه في حياته ومن كلام الماوردي الدال على دينه ومجاهدته لنفسه ما ذكره في كتاب ادب الدين
والدنيا فقال ومما انذرك به من حالي اني صنفت في البيوع كتاباً جمعته ما استطعت من كتب الناس
واجهدت فيه نفسي وكددت فيه خاطري حتى اذا تهذب واستكمل وكدت اعجب به وتصورت اني اشد الناس
اضطلاعاً بعلمه حضرني وانا في مجلسي اعرابيان فسألاني عن بيع عقداه في البادية على شروط تضمنت اربع
مسائل لم اعرف لشيء منها جواباً فاطرقت مفكراً وبحالي وحالهما معتبراً فقالا أما عندك فيما سألناك
جواب وانت زعيم هذه الجماعة فقلت لا فقالا ايهاً لك وانصرفا ثم اتيا من قد يتقدمه في العلم كثير
من اصحابي فسألاه فاجابهما مسرعاً بما اقنعهما فانصرفا عنه راضيين بجوابه حامدين لعلمه
الى ان قال فكان ذلك زاجر نصيحة ونذير عظة تذلل لهما قياد النفس وانخفض لهما جناح
العجب قال الخطيب كان ثقة مات في يوم الثلثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين واربعمائة ودفن
من الغد في مقبرة باب حرب قال وكان قد بلغ ستاً وثمانين سنة انتهى **فهذا الماوردي** عمدة
فقهائهم الكبار وقدوة اعلامهم الاحبار قد روى هذا الحديث المنير للاسفار المزين بنوره للاسفار

ثم وكان صح

فلا یرتاب فیه الا من تاه فی مهامه العسف وحاره ولا یختلج الا من ضل فی سباسب الحیف فباد
ولا یقدم علی طعنه الا من فاض ضغنه وفاره ولا یجتری علی الغض منه الا من غاض دینه وغاره
ولا یقدحه الا من هو من الهلکات علی شفا جرف هار فانهار به الی النار ولا یزری الا من تردی
فی هوة السعیر فبئس القرار **وجه سی ویکم** آنکه ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی حدیث مدینة العلم را روایت نموده
چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی
قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی
قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داؤد العلوی رحمه الله تعالی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد
الهروی الشعرانی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النیسابوری قال حدثنا ابو الصلت الهروی قال حدثنا
ابومعاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب. نبهت طول باع و کثرت اطلاع و نقد و امعان و حفظ و اتقان و تبحر
وافر و تمهر متکاثر بیهقی نزد آنحضرات بملاحظه انساب سمعانی و کتاب مناقب الشافعی فخر رازی و تاریخ کامل ابن الاثیر جزری
ومعجم البلدان یاقوت حموی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذهبی و اسماء الرجال مشکوة ولی الدین الخطیب
ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه
ابوبکر اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مرقاة ملا علی قاری و فیض القدیر مناوی و رجال مشکوة از شیخ عبد الحق دهلوی
ومقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و شرح مواهب لدنیه عبد الباقی زرقانی و بستان المحدثین خود مخاطب و
اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن اوضح و عیانست کما ستقف علیه
ان شاء الله تعالی فی مجلد حدیث التشبیه درینجا بذکر بعضی از عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان
گفته ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ
الکبیر المشهور واحد زمانه وفرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد الله بن البیع فی الحدیث
ثم الزائد علیه فی انواع العلوم اخذ الفقه عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی غلب علیه الحدیث
واشتهر به ورحل فی طلبه الی العراق والجبال والحجاز وسمع بخراسان من علماء عصره وکذلک بقیة البلاد
التی انتهی الیها وشرع فی التصنیف فصنف فیه کثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفه الف جزء وهو اول من جمع

نصوص الامام الشافعي رضي الله تعالى عنه في عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته السنن الكبير والسنن الصغير ودلائل النبوة والسنن والآثار وشعب الايمان ومناقب الشافعي المطلبي ومناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان قانعا من الدنيا بالقليل وقال امام الحرمين في حقه ما من شافعي المذهب الا وللشافعي عليه منة الا احمد البيهقي فان له على الشافعي منة كان من اكثر الناس نصرا لمذهب الشافعي وطلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل اليها وكان على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم زاهر الشحامي ومحمد الفراوي وعبد المنعم القشيري وغيرهم وكان مولده في شعبان سنة اربع وثمانين وثلثمائة وتوفي في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين واربعمائة بنيسابور ونقل الى بيهق رحمه الله تعالى ونسبته الى بيهق بفتح الباء الموحدة وسكون الياء المثناة من تحتها وبعد الهاء المفتوحة قاف وهي قرى مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها وخسروجرد من قراها وهي بضم الخاء المعجمة انتهى

فهذا البيهقي العالم المشهور * بعلمهم المنشور الذي يهيم عندهم لفضله ملاذ الجمهور * وصار لنيله مغتصا عند المنتقد الصدور * قد روى هذا الحديث المأثور * بسنده المزبور * عن النبي المحبور عليه وآله آلاف السلام الى يوم النشور * فلا يقابله بالرد الا الجاحد المنكور * ولا يتلقاه بالجحد الا الحائد المثبور * ولا يمتري فيه الا الخاسئ الملوم المدحور * ولا يعتري له الا الغادر المخذول المهجور * ولا يطعنه الا من تربع الغيور * وسقاه الغرور * وحصر البثور * ولا ينكره الا من فتلته فاتلات الغرور * وعميت عليه مشتبهات الامور * والله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور

وجه چهلم آنكه ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوي المعروف بابن بشران اين حديث شريف را روايت كرده چنانچه از عبارت كتاب المناقب علامه ابن المغازلي كه سابقا در وجه دوم گذشته واضح وظاهر است وستقف على ذلك فيما بعد ايضا ان شاء الله تعالى ومحامد زاهره ومحاسن باهره علامه ابن بشران حسب افادات محققين اعيان سابقا در مجلد حديث طير از عبر في خبر من غبر ذهبي وجواهر مضيئه في طبقات الحنفية عبد القادر بن محمد القرشي ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي واثمار جنيه في اسماء الحنفية علي بن سلطان محمد القاري منقول ومسطور شده فليكن منك على ذكر فهذا علامتهم الجليل ابن بشران * الموصوف الممدوح على السنة اكابرهم الاعيان * قد روى هذا الحديث العلي الشان * النير البرهان

الذی هو کالنجم الحیران ٭ والبارد المتلهّان حقلا یفضل عنه الا العکمة السکران ٭ ولا یصیح عنه الا العاتد فی الملک العدوان ٭ والله العاصم عن عجب مواقف الخیبة والخذلان ٭ وهو الواقی عن قطع مهامه الاخفاق والحرمان

وجه چهل و یکم آنکه ابوبکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی حدیث مدینة العلم را از حدیث ابن عباس بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا الحسین بن علی الصیمری قال حدثنا احمد بن علی الصیمری قال ثنا ابراهیم بن احمد بن ابی حصین قال حدثنا محمد بن عبد الله ابو جعفر الحضرمی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی ابو محمد الفقیه قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا احمد بن محمد العتیقی قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابوبکر احمد بن قادویه الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثنی رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا علی بن ابی علی قال حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا احمد بن عبد الله بن سابور قال حدثنا عمر بن اسمعیل بن مجالد قال ثنا ابو معوية الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد بابها فلیأت الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته حدثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابوبکر مکرم القاضی قال حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسرة الهروی قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها

وجه چهل و دوم آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابوبکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة وهو اخذ بید علی هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب

وجه چهل و سوم آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جناب امیر المؤمنین نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا عبد الله بن محمد

بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن حفص الخثعمي حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم الهمداني عن ابي اسحاق عن الحارث عن علي وعن عاصم بن ضمرة عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا شجرة انا اصلها وعلي فرعها والحسن والحسين ثمرتها والشيعة ورقها فهل يخرج من الطيب الا الطيب وانا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب و روایت کردن خطیب در تاریخ بغداد حدیث مدینة العلم را با این سند از کفایة الطالب کنجی نیز واضح و ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی **وجه چهل و چهارم** آنکه خطیب در تاریخ بغداد روایات متعدده از یحیی بن معین مشتمل بر تصحیح و اثبات این حدیث شریف نقل کرده و ستعرف علیها انشاء الله تعالی فيما بعد

وجه چهل و پنجم آنکه خطیب این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در کتاب المتفق والمفترق نیز روایت کرده چنانچه ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا گفته وعنه اي عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخرجه الحاكم في المستدرك والخطيب في المفترق والمتفق و مناقب باهره و مراتب فاخره و محامد زاهره و محاسن ظاهره خطیب بنا بر افادات اجلهٔ حضرات بالاتر از آنست که احاطه و احصای آن توان کرد نبذی از آن بر ناظر کتاب الانساب و ذیل تاریخ بغداد عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل ابن اثیر جزری و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه از ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و فیض القدیر مناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی الثعالبی المالکی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود شاه صاحب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکار است در ینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود - مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت بن احمد بن مهدي بن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب صاحب تاريخ بغداد وغيره من المصنفات كان من الحفاظ المتقنين والعلماء المتبحرين ولو لم يكن له سوى التاريخ لكفاه فانه يدل على اطلاع عظيم وصنف قريبا من مائة مصنف وفضله اشهر من ان يوصف واخذ الفقه عن ابي الحسن المحاملي و

محاذات الله خلقني وعليا من

القاضي ابي الطيب الطبري وغيرهما وكان فقيها فغلب عليه الحديث والتاريخ ولد
في جمادى الآخرة سنة اثنتين وتسعين وثلثمائة يوم الخميس لست بقين من الشهر وتوفي
في يوم الاثنين سابع ذي الحجة سنة ثلث وستين واربعمائة ببغداد رحمه الله تعالى وقال
السمعاني توفي في شوال وسمعت ان الشيخ ابا اسحق الشيرازي رحمه الله كان من جملة من
حمل نعشه لانه انتفع به كثيرا وكان يراجعه في تصانيفه والعجب انه كان في وقته حافظ
المشرق وابو عمر يوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب وماتا في
سنة واحدة كما سياتي انشاء الله تعالى وذكر محب الدين بن النجار في تاريخ بغداد ان ابا البركات
اسمعيل بن سعد الصوفي قال ان الشيخ ابا بكر بن زهراء الصوفي كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب
قبر بشر الحافي رحمه الله تعالى وكان يمضي اليه في كل اسبوع مرة وينام فيه ويقرأ فيه القرآن
كله فلما مات ابو بكر الخطيب وكان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافي فجاء اصحاب الحديث
الى ابي بكر بن زهراء وسألوه ان يدفن الخطيب في القبر الذي كان قد اعده لنفسه وان يؤثره به
فامتنع من ذلك امتناعا شديدا وقال موضع قد اعددته لنفسي منذ سنين يؤخذ مني فلما راوا
ذلك جاؤا الى والدي الشيخ ابي سعد وذكروا له ذلك فاحضر الشيخ ابا بكر بن زهراء وقال له انا لا
اقول لك اعطهم القبر ولكن اقول لك لو ان بشر الحافي في الاحياء وانت الى جانبه فجاء ابو بكر
الخطيب يقعد دونك اكان يحسن بك ان تقعد اعلى منه قال لا بل كنت اقوم واجلسه
مكاني قال فهكذا ينبغي ان يكون الساعة قال فطاب قلب الشيخ ابي بكر واذن له في دفنه فدفن
الى جانبه بباب حرب وقد كان تصدق بجميع ماله وهو مائتا دينار فرقها على ارباب الحديث
والفقهاء والفقراء في مرضه واوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب ووقف
جميع كتبه على المسلمين ولم يكن له عقب وصنف اكثر من ستين كتابا وكان الشيخ ابو اسحق الشيرازي
احد من حمل جنازته وقيل انه ولد سنة احدى وتسعين وثلثمائة والله اعلم ورئيت له
منامات صالحة بعد موته وكان قد انتهى اليه علم الحديث وحفظه في وقته هذا آخر ما نقلته
من كتاب ابن النجار رحمه الله تعالى رحمة واسعة انتهى فهذا الخطيب المنيف يروي هذا الحديث
الشريف بطرق عديدة ذات رفيف واسانيد سديدة مشيدة الرصيف ارغاما لكل جاحد

عنيف ۞ وايجاعا للصدر كل منكر سخيف ۞ وتدميرا لتمويهات اهل التلفيق والتلفيف ۞ و
تتبيرا لخزعبلات اهل التزوير والتحريف ۞ فالطاعن فيه موغل في مهامه العدوان بالخبب و
الوجيف ۞ والزارى عليه مسرع الى مهاوي الطغيان بالذفف والزفيف **وجه چهل وششم**
آنکه ابوعمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی حدیث مدینة العلم را روایت نموده
چنانچه در کتاب استیعاب در ترجمه جناب علی بن ابی طالب علیه السلام گفته وروی عنه صلی الله علیه
[وسلم] قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت من بابه انتهی فلله در ابن
عبد البر حیث احسن الی اهل الحق وبرّد ونوّر عیون الموقنین واقرّ وشرح صدور المؤمنین وبکّت واخزی من لجّ
بابطال الحدیث واصرّ فارتکب اعظم جریرة وجنی وخدع اتباعه واشیاعه بترّهات الخرافات
وغرّهم واقحمهم فی الضلال الهائل الی السعیر المصعد الحرج والله العاصم عن غیّه والشرّ وهو الواقی
عن زیغه والضرّ ۞ وابن عبد البر از نبهای کاملین وعظمای حاذقین محدثین کبار ومنقدین عالی فخار واساطین معتبرین
آفاق واجله مشهورین حذاق سنیه است مناقب فاخره او بر ناظر وتتبع انساب سمعانی ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر
ابوالفدا وتتمة المختصر ابن الوردی وتذکرة الحفاظ وسیر النبلاء وعبر ودول الاسلام ذهبی ومرآة الجنان یافعی وروض المناظر ابن شحنه
وطبقات الحفاظ ابن ناصر الدین دمشقی وطبقات الحفاظ سیوطی وتوضیح الدلائل شهاب الدین احمد ومقالید الاسانید ابومهدی ثعالبی وشرح
مواهب لدنیه زرقانی وتراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی وبستان المحدثین خود مخاطب وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلاء مولوی
صدیق حسن خان معاصر واضح وظاهر است اکثر این عبارات در مجلد حدیث ولایت وحدیث طیر مذکور شده درینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود
میرزا محمد بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمری الاندلسی ابوعمر
المعروف بابن عبد البر احد الائمة ذکره فی نسبة القرطبی وقال بضم القاف وسکون الراء
وضم الطاء المهملة وفی آخرها الباء الموحدة هذه النسبة الی قرطبة وهی بلدة کبیرة من بلاد
المغرب الاندلس وهی دار ملك السلطان خرج منها جماعة کثیرة من العلماء فی کل فن قدیما
وحدیثا والمشهور بالنسبة الیها ابوعمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری الاندلسی القرطبی
الحافظ کان اماما فاضلا کبیرا جلیل القدر صنف التصانیف یروی عن ابی عبد الله محمد
بن عبد الملك بن صیفون الرصافی انتهی ولم یؤرخ وفاته قلت مات سنة ثلث وستین و
اربعمائة ارخها غیر واحد وکان له یوم مات خمس وتسعون سنة ومن شیوخه خلف بن القسم

وعبد الوارث بن سفیان وابو عمر بن الباجی وابو الولید بن الفرضی وجماعة روی عنه ابو محمد بن حزم وابو علی الغسانی وعبد الله الحمیدی وطاهر بن مفوز الشاطبی وخلق وذکره الذهبی وابن ناصر الدین فی طبقات الحفاظ **وجه چهل و هفتم** آنکه ابو محمد حسن بن احمد بن موسی الغندجانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت کتاب المناقب علامه ابن المغازلی که در وجه چهارم گذشته واضح و ظاهر است وستقف علیها عنقریب ایضا ان شاء الله تعالی و ترجمه ابو محمد غندجانی از کتاب الانساب سمعانی که مثبت نهایت وثاقت و جلالت و عظمت و نبالت اوست ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث ثقلین مذکور و مسطور خواهد شد فهذا الغندجانی شیخهم الثقة الثبت المتقن ؛ ومسندهم الفرد الفذ الفتان قد روی هذا الحدیث المشید المبانی ؛ وحدث بذلک الخبر الاطیب المعانی ؛ فلا یتصدی لرده الا الخاسر الخائب الجانی ؛ ولا یتعرض لدفعه الا الجاحد المعاند الشانی ؛ ولا یمتری فیه الا من عمه عن جدد الامانی ؛ ولا یرتاب فیه الا من تاهت به مضلات العوانی **وجه چهل و هشتم** آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته حدثنا ابراهیم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالرملة قال حدثنا ابو الصلت الهروی عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و نیز ابن المغازلی در مناقب گفته قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاقر به سنة اربع وثلثین واربعمائة قلت له اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن بهمان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضد علی فقال هذا امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج رحمه الله تعالی نا ابو بکر احمد بن ابراهیم بن الحسن بن شاذان البزاز اذنا نا محمد بن حمید اللخمی نا ابو جعفر محمد

محمد بن عمار بن عطية نا عبد السلام بن صالح الهروی نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا
محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادی نا الباغندی محمد
بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ابيه عن جرير عن علی
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلی بابها ولا توتی البيوت
الا من ابوابها اخبرنا ابو منصور زيد بن طاهر بن سياه البيع قدم علينا واسطا انا ابو عبد الله محمد بن عبد الله
بن حماسة نا احمد بن عبيد الله نا بكر بن احمد بن مقبل نا محمد بن الحسن بن العباس نا عبد السلام بن
صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو القسم الفضل بن محمد بن عبد الله
الاصفهانی قدم علينا واسطا املاء فی جامعنا فی شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو سعيد
محمد بن موسى بن الفضل بن شاذان الصيرفی بنيسابور انا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحيم الفضل
الهروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى
انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشی نا علی بن محمد المقری نا محمد بن عيسى بن شعيب البزاز نا احمد
بن عبد الله بن يزيد المودب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت
جابر بن عبد الله الانصاری يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو آخذ
بضبع علی بن ابی طالب هذا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته
فقال انا مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی
رحمه الله تعالى فيما اذن لی فی روايته عنه ان ابا طاهر ابراهيم بن عمر بن يحيى حدثهم نا محمد بن عبيد الله حدثهم
بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى سنة عشر وثلثمائة نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقی الصفار
بالبصرة سنة اربع واربعين ومائتين نا ابو الحسن علی بن موسى الرضا قال حدثنی ابی عن ابيه جعفر بن
محمد عن ابيه عن جده علی بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا علی انا مدينة العلم وانت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة

من قبل الباب انتهی فالحمد لله ذی المن الکامل والفضل الشامل حیث ظهر لعین تعنت ابن المغازلی
لحافظهم البارع الفاضل وجهبذهم القارح البازل ان المکذب لهذا الحدیث لاعب بدینه هازل
وطار حلعقله عازل ولنسج العنکبوت غازل وفی اسفل الدرکات بعناده وشماسه وعتاه و سفهه وسوا
نازل والموهن لذلک الخبر ناکب عن طریق الحق عادل ومعرض عن سبیل الصواب ناکل وفی جحف
فی مغاوی العدوان واغل بحیث لا ینجعه لوم لائم وعذل عاذل ومدائح عظیمه ومناقب فخیمه وفضائل عالیه
وفواضل غالیه وکمال ثقت واعتبار ومزید اعتماد واشتهار ابن المغازلی عمدة الکبار بر متتبع کتب اعلام واحبار سنیه
مخفی ومستتر نیست انشاء الله المنعام نبذی ازان در بعض مجلدات آتیه بتفصیل مذکور خواهد شد **وجه چهل و نهم** آنکه
ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار سمعانی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب
مناقب آل ابیطالب فرموده قال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم
فلیات الباب رواه احمد من ثمانیة طرق وابراهیم الثقفی من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق و
القاضی الجعابی من ستة طرق وابن شاهین من اربعة طرق والخطیب التاریخی من ثلاثة طرق ویحیی
بن معین من طریقین وقد رواه السمعانی والقاضی الماوردی وابو منصور السکری وابو المظفر سمعانی از اکابر
فقهای معتمدین واعاظم نبهای مستندین سنیه بوده مآثر جلیله ومفاخر جسیله او بر اخبر آثار ثابت و مبین است بر ناظر سیاق تاریخ نیشابور تصنیف عبد الغافر
وکتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی وتدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین تصنیف عبد الکریم بن محمد الرافعی ووفیات الاعیان ابن
خلکان وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام ذهبی ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی وطبقات شافعیه عبد الوهاب
بن علی السبکی وطبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی وطبقات شافعیه تقی الدین الاسدی وطبقات المفسرین شمس الدین
الداودی المالکی ومدینة العلوم فاضل ازنیقی وتراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی واضح ولائح ست بنابر اختصار در ینجا بر
بعض عبارات اقتصار میرود عبد الکریم بن محمد رافعی در تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین گفته منصور بن محمد بن
عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم بن عبد الله
السمعانی التمیمی ابو المظفر ابن ابی منصور تفقه علی ابیه علی مذهب ابی حنیفه رضی الله عنه حتی
برع فی الفقه ثم ورد بغداد واجتمع بابی اسحق الشیرازی وجری بینه وبین ابی نصر بن الصباغ صاحب الشامل
مسئلة احسن الکلام فیها ثم انتقل الی مذهب الشافعی رضی الله عنه وکان الطریق قد انقطع من
بغداد الی مکة بسبب استیلاء العرب فرکب تلک السنة جماعة فی البریة فاخذ واو اخذ جدی الی مکة

ان خلصه الله تعالى وبقي بمكة الى وقت الموسم في صحبة الشيخ ابو القاسم سعد بن علي الزنجاني
شيخ الحرم ذكر ذلك كله ابو سعد السمعاني سبطه وقال سمعت الكيا شهردار بن شيرويه
بهمدان سمعت ابا القسم منصور بن احمد المنهاجي وسأله ابي يقول سمعت ابا المظفر السمعاني الصنهاجي
يقول كنت على مذهب ابي حنيفة فاردت ان ارجع الى مذهب الشافعي فحججت فلما بلغت سميراء رأيت
رب العزة في المنام فقال لي عد الينا يا ابا المظفر فانتبهت وعلمت انه يريد مذهب الشافعي فرجعت
اليه وسمعت بعض مشايخي يقول كان جدك الامام ابو المظفر على عزم ان يقيم بمكة ويجاور
بها في صحبة الامام سعد بن علي الزنجاني فرأى والدته ليلة كأنها اكتشفت عن شعرها الابيض
وقالت يا ابا المظفر بحقي عليك الا رجعت الى مرو فاني لا اطيق فراقك فانتبهت مترددا وعزمت
على ان اشاور شيخي سعد بن علي فمضيت اليه فاذا هو جالس في الحرم وعنده من الزحام ما لم اقدر
معه على الكلام فلما قام وتفرق الناس تبعته الى باب داره فالتفت الي وقال يا ابا المظفر العجوز ينتظرك
ودخل البيت فعرفت انه يتكلم على ضميري ورجعت مع الحاج وقال ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعيل
الفارسي في سياق تاريخ نيسابور ابو المظفر السمعاني وحيد عصره فضلا وطريقة من بيت العلم والزهد
وخرج في شبابه الى الحج ثم لما عاد الى وطنه ترك طريقته التي ناظر عليها اكثر من ثلثين سنة وتحول الى
مذهب الشافعي رضي الله عنه واضطرب لذلك اهل مرو وتشوش العوام فخرج منها وصار الى
طوس ثم قصد نيسابور واستقبله الاصحاب استقبالا عظيما وكانت النوبة نوبة نظام الملك
وعميد الحضرة ابي سعد محمد بن منصور واكرموا مورده وعقد له مجلس التذكير واستحكم امره وعاد الى
مرو فعقد له مجلس التدريس في مدرسة اصحاب الشافعي رضي الله عنه وصنف الامام ابو المظفر التفسير
في ثلث مجلدات وصنف في الخلاف كتبا مشهورة وسمع الحديث بمرو ونيسابور وجرجان وهمدان وبغداد والحرمين في
الحجاز ودخل قزوين فسمع بها الامام ابا حفص عبيد الله بن بادان وابا منصور محمد بن احمد بن زيارة وابا طاهر محمد بن
علي بن بشكر الشيرازي وروى عنه ابو القسم اسمعيل بن محمد الحافظ وابو نصر احمد بن عمر بن محمد
الغازي والائمة انبانا الامام ابو سعد السمعاني بالاجازة العامة عن ابيه عن جده ابي المظفر
انبا ابو منصور محمد بن احمد بن زيارة القزويني بها انبا ابو محمد عبد الله بن عبيد الله بن يحيى المعلم ثنا
ابو عبد الله الحسين بن اسماعيل ثنا سلم بن جنادة ثنا ابن نمير عن الاعمش عن حسين الخراساني عن

ابی غالب عن ابی امامة قال استضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقیل له یا رسول الله
مالک تضحک فقال من قوم یساقون الی الجنة فی السلاسل وبه عن الامام ابی المظفر انبا ابو الفتح الذکوانی
بالری فی داره ثنا احمد بن عبد الله الاصبهانی ثنا علی بن محمد العجلی ثنا عبد الرحمن بن ابی یحیی الاصبهانی ثنا
ابو صالح الاعرج باصبهان ثنا محمد بن هشام الثقفی ثنا نصر بن فضالة ثنا ابو معویة عن صالح بن ابی
الاخضر عن ابی الزبیر عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرزق اسرع الی البیت الذی
فیه السخاء من الشفرة الی سنام البعیر وقال الامام ابو سعد انشدنا ابو الحسن محمد
بن عبد الله بن عمر السیدی مذاکرة انشدنا القاضی الاستراباذی
انشدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمد السمعانی ؎ خلیلان وافتیها دارمیة ٭ بذات الغضا
فالجزع فالهضبات ٭ انیخا علی عهد قلوصیکما بها ٭ ولا تنیا فی فرصة الفرصات ٭ وقولا لها ان انتما
تلقیتمها ٭ ترکنا الذی تدرین فی زفرات ٭ من البین فی نار من الوجد فی جوی ٭ فقید قرار دائم الحسرات
توفی رحمه الله سنة تسع وثمانین واربعمأة وازینقی رسدینة العلوم در ذکر مصنفان ائمه شافعیه گفته منهم منصور بن محمد بن عبد الجبار
ابو المظفر بن الامام ابی منصور السمعانی الرفیع القدر الشهیر الذکر طبق الارض ذکره وعبق الکون نشره ولد سنة ست
وعشرین واربعمائة کان حنفیا ثم انتقل الی مذهب الشافعی لامور یطول ذکرها وجمیع تصانیفه علی مذهب
الشافعی توفی سنة تسع وثمانین واربعمائة بمرو انتهی **فهذا السمعانی** عالمهم الکبیر
وجهبذهم الشهیر قد روی هذا الحدیث الخطیر الهامل بالافاضات کالسحاب المطیر ٭ فلا
یحید عنه الا من اغتالته ایدی الاضلال والتغریر ٭ ولا ینکل عنه الا من اختطفته احبل التخدیع
والتزویر ٭ ولا یقدح فیه الا من اشتری لنفسه التتبیب والتخسیر ٭ ولا یطعن فیه الا من اجترم
لاجله التدمیر والتتبیر ٭ **وجه پنجاهم** آنکه شیخ القضاة ابو علی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی این حدیث شریف را
روایت کرده چنانچه سابقا از عبارت ماضیه کتاب المناقب اخطب خوارزم دانستی وشیخ القضاة از اکابر علمای فخام واجله نبهای عظام
وموصوف بامام ابن امام نزد متقدمین ایشانست اعلام میباشد شطری از مآثر شامخه ومفاخر باذخه او بر ناظر تاریخ کامل
عز الدین ابن الاثیر ومختصر فی تاریخ البشر ابو الفداء الایوبی وتتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی وطبقات شافعیه
تاج الدین سبکی وطبقات شافعیه جمال الدین اسنوی وروض المناظر ابن شحنه حلبی واضح ولائح ست درینجا بر
بعض عبارات اکتفا میرود عز الدین ابن اثیر در تاریخ کامل در وقائع سنه سبع وخمسمائة گفته وفیها اسمعیل بن احمد

بن الحسین بن علی ابو علی بن ابی بکر البیهقی الامام ابن الامام ابن الامام ومولده سنة ثمان وعشرین و اربعمائة
وتوفی بمدینة بیهق ولوالده تصانیف کثیرة مشهورة و اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی تاریخ البشر در وقائع سنه مذکوره گفته
فی هذه السنة توفی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی الامام ابن الامام ببیهق ومولده سنة ثمان وعشرین واربعمائة و علامه
ابن الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنه مذکوره گفته فیها توفی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی الامام ابن الامام ببیهق ومولده ثمان وعشرین واربعمائة
و سبکی در طبقات شافعیه گفته اسمعیل بن احمد بن الحسین الخسروجردی شیخ القضاة ابو علی ولد الامام الجلیل الحافظ ابی بکر
البیهقی مولده بخسروجرد سنة ثمان وعشرین واربعمائة وسمع اباه وحفص بن مسرور وابا عثمان الصابونی
وعبد الغافر بن محمد الفارسی وناصر بن الحسین العمری وغیرهم روی عنه ابو القاسم بن السمرقندی
واسمعیل بن ابی سعد الصوفی وغیرهما تفقه علی ابیه وتخرج به فی الحدیث وسافر الکثیر ودخل
خوارزم فسکن بها مدة وولی بها الخطابة وتدریس الشافعیة والفضلاء من وراء جیحون الذی کان بزعم
اصحاب الشافعی ثم سافر الی بلخ واقام بها مدة ثم عاد الی بیهق بعد ما غاب عنها نحو ثلث سنة وتوفی — ثلثین
بها جمادی الاخرة سنة سبع وخمسمائة انتهی **فهذا ابو علی البیهقی** شیخ القضاة * عمدة
اخیارهم الدعاة * قد روی هذا الحدیث المقبول عند نقدة الرواة * وحدث بهذا الخبر الثابت عند
الحفاظ الوعاة * فلا یتصدی لازرائه الا من سلک مسلک المارقین الشراة * ولا ینتدب لتعییبه
الا من رکب قدة القاسطین الجفاة * ولا یصمد لشناله الا من امتطی صهوة العدوان کالناکثین الغواة *
ولا یرید ابطاله الا من افترع ذروة الشنآن کالماردین الطغاة **وجه پنجاه و یکم** آنکه ابو شجاع شیرویه بن
شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه عتیقه
آن بنظر خاکسار در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها الاف سلام من الملک الغفار رسیده و تاریخ کتابت آن سابع عشر
ذی القعده سنه خمس وستین وثمانمائة بوده گفته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و شیرویه بن
شهردار از اعاظم حفاظ عالی فخار و اجله محدثین جلیل الاقدار است و محاسن اثیره و محامد کثیره او بر متتبع کتاب التدوین
عبد الکریم بن محمد رافعی و طبقات شافعیه ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الدمشقی المعروف بابن الصلاح و تذکرة الحفاظ و
سیر النبلاء و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین
اسدی و روضة الفردوس سید علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی و مقالید الاسانید ابو مهدی
ثعالبی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و غیر آن واضح و آشکار است و ستقف علی ذلک فی التجلید

الا ان شاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و اشتهار کتاب فردوس الاخبار مثل خود دیلمی عمدة
الکبار از تصریحات اعاظم محققین والا تبار واضح و آشکارست از افاده خود دیلمی ظاهرست که هرگاه او اهل زمان
خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث و اسانید آن اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح و سقیم گردیدند و کتب
و اسفاری که ائمه دین قدیما و حدیثا تصنیف کرده بودند و مسانیدی را که ایشان در فرائض و سنن و حلال و حرام
و آداب و وصایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث محذوفة الاسانید
که نقله حدیث آنرا نشناخته بودند و برای احدی از اصحاب حدیث مقرون نشده بود مشتغل شدند و موضوعاتی که قصاص
وضع نموده بودند برای یافتن قطعیات در مجالس طرقات طلب نمودند دیلمی بکمال حمیت ایمانی درین کتاب خود زیاده از
دوازده هزار از احادیث صغار از صحاح و غرائب و افراد و صحف مرویه ثبت نمود پس بنهایت وضوح ثابت شد
که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بپایه معتمد و معتبرست که دیلمی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات
و اکاذیب جمع نموده پس اگر گفته آید که حدیث مدینة العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که درین کتاب اندراج
یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعات ست لازم آید که دیلمی عین غرض خود را فوت کرده باجترار جریره عظیمه نشر موضوعات
مستحق وبال و نکال شده باشد و از صدر مسند الفردوس پسر دیلمی واضحست که دیلمی احادیث کتاب الفردوس را از مسموعات
خود تخریج کرده و اخراج محقق متیقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث مسنده است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعات
ائمه اثبات ثبت ست و نیز از آن واضحست که آن کتاب نفیس عزیز الوجود مضمون ست و جامع می باشد غرر درر
نبویه و فوائد جمه و محاسن کثیره را صیت آن بآفاق رسیده و جماعات رفاق به تحفظ آن راغب گردیده و نیز از آن پیداست
که در اسلام مثل این کتاب تفصیلا و تبویبا تصنیف نشده و از قدیم الایام ترصیفا و ترتیبا بسوی آن سبقت نکرده
شد گویا هر فصلی از آن فصول حقه مرواریدست که از لآلی منظومه و درر مکنونه مملوست و یا طبله داشته عطار
که بنافهای مشک مشحون ست و نیز از آن آشکارست که دیلمی بسیاری از عجائب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر
از کتب یافته نمیشود پس آن کتاب فی الحقیقه مثل فردوس ست که حق سبحانه و تعالی در وصف آن میفرماید فیها ما تشتهی الانفس
و تلذ الاعین و نیز از آن واضحست که در زمان پسر دیلمی نسخ آن متکثر گردیده و در میان عباد بشهرت رسیده تا بحیثیت که
بلده از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواظبت میکردند و ائمه آن بر
اشترای آن اقبال و ملازمت مینمودند و فضلای آن بر قرائت و حفظ آن مداومت داشتند و در ریاض محاسن آن
طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنای نمودند پس پسر دیلمی آن کتاب مسند شرح بر بلده و مبوب کرد

مبوب بریح دریده بحر واستحسان میکردند آنرا ائمه وحفاظ واستفاده مینمودند از آن علما وحفاظ واستطابت میکردند آنرا نحاریر فضلا وارتضا مینمودند آنرا اکیاس نبلا وبسبب نفاست آن وبذل میکردند ملوک غائب بلاد را استکتاب آن برای خزائن خود واز روضة الفردوس سید علی همدانی نمایان ست که کتاب فردوس الاخبار بحری از بحور فوائد وکنزی از کنوز لطائف که مشحون ست بحقائق الفاظ نبویه ومخزون ست در حدائق فصول آن انوار مصطفویه با وصف کثرت فوائد وشمول عوائد آن قریب بود که انوار آن منطفی وآثار آن منطمس گردد باین سبب استخراج نمود علی همدانی از قعر بحر آن اشرف جواهر آنرا وچید از اغصان ریاض آن انفس ازهار آنرا فثبت من روایة الدیلمی بعد لحاظ ماسرده هو وابنه وعلی الهمدانی من فضائل کتابه ان الحدیث الشریف من الاحادیث التی هی مذکورة فی مصنفات الحفاظ الثقات وفی مجموعات الائمة الاثبات وانه من الغرر والدرر النبویة والفوائد الجمة والمحاسن الکثیرة وانه مما طنت به الافاق وتنافست فی تحفظه الرفاق الی غیر ذلک من المحامد الجلیة الباهرة والمفاخر العلیة الزاهرة

وجه پنجاه ودوم

آنکه احمد بن محمد بن علی العاصمی حدیث مدینة العلم را حتما قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دانسته بر اظهار مزید ثبوت وتحقق آنرا در مقام احتجاج واستشهاد آورده وروایت آن نیز بسند خود کرده واثبات تعدد طرق نیز برای آن نموده چنانچه در زین الفتی در ذکر مشابهت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بانبیا علیهم السلام گفته ذکر مشابهته بآدم علیه السلام اما آدم علیه السلام فانه قد وقعت المشابهة بین المرتضی وبینه علیه السلام بعشرة اشیاء اولها بالخلق والطینة والثانی بالمکث والمدة والثالث بالصاحبة والزوجة والرابع بالتزویج والخلعة والخامس بالعلم والحکمة والسادس بالذهن والفطنة والسابع بالامر والخلافة والثامن بالاعداء والمخالفة والتاسع بالوفاء والوصیة والعاشر بالاولاد والعترة ودر مقام تفصیل این مشابهات گفته واما العلم والحکمة فان الله تعالی قال لآدم علیه السلام وعلم آدم الاسماء کلها ففضل بالعلم العباد الذین کانوا لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون واستحق بذلک منهم السجود له فکما لا یطیر العلم جهلا والعالم جاهلا فکذلک لم یصر آدم المفضل بالعلم مفضولا وکذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة فیصیر بها مفضولا لان العابد بما یسقط عن درجة العبادة ان ترکها معرضا عنها او توانی فیها تغافلا منها فیسقط فضله ولذلک قیل بالعلم یعلو ولا یعلی والعالم یزداد ولا یزدد ومن ذلک وجب الوصف لله سبحانه بالعلم والعالم وفساد الوصف له بالعبادة والعابد ولذلک من علی نبیه علیه السلام بقوله وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فعظم الفضل علیه بالعلم دون سائر ما اکرمه به من الخصال والاخلاق وما فتح علیه من الآفاق وکذلک المرتضی رضوان الله علیه فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما جمیع الامة ما خلا الخلفاء الماضین رضی الله عنهم

اجمعین ولذلک وصفه الرسول علیه السلام بهما حیث قال یا علی ملئت علما و حکمة و
ذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان الله علیه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ذات
لیلة فی بیت ام سلمة فبکرت الیه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبی صلی الله علیه
وسلم الی المسجد وانا عن یمینه وابن عباس عن یساره فقال النبی علیه السلام یا علی ما اول نعم الله علیک قال ان
خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسه قال ثم ماذا قال قلت وان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها قال فضرب النبی صلی الله علیه وسلم یده علی کتفی وقال یا علی ملئت علما و حکمة
ولذلک قال النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
وفی بعض الروایات انا دار الحکمة وعلی بابها اخبرنی
شیخی محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعید الرازی قال قرء علی ابی الحسن بن محمد بن مهرویه
القزوینی بجامع الجامع وانا اسمع قال حدثنا ابو احمد داود بن سلیمان بن وهب الفراء قال حدثنی علی بن
موسی الرضا قال حدثنی ابی موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین
بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا
مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ولهذا الحدیث طرق اخر نذکرها فی
فصل خصائص المرتضی رضوان الله ان شاء الله عز وجل وجه بیست و سوم آنکه نیز عاصمی این حدیث شریف را بمعرض احتجاج
آورده و آنرا محتم قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دانسته چنانچه در زین الفتی در ذکر مشابهات
جناب امیر المومنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام گفته ذکر مشابهة داود ذی الاید صلوات الله و
سلامه علیه ووقعت المشابهة بین المرتضی رضوان الله علیه وبین داود علیه السلام بثمانیة
اشیاء اولها بالعلم والحکمة والثانی بالتفوق علی اخواته فی صغر سنه والثالث بالمبارزة لقتل
جالوت والرابع بالغدر معه من طالوت الی ان اورثه الله ملکه والخامس بالانة الحدید
والسادس بتسبیح الجبال معه والسابع بالولد الصالح والثامن بفصل الخطاب وعاش علیه السلام
مائة سنة وملک اربعین سنة وهو داود بن ایشا و در مقام تفصیل این مشابهات گفته واما فصل الخطاب
فقوله تعالی واتیناه الحکمة وفصل الخطاب ذکر عن ابی موسی الحامض قال فصل الخطاب الحکم بین
الخصمین وقیل معناه اصابة الحجة وقیل معناه اما بعد تفصل کلاما بین کلامین وقیل هو

ان البینۃ علی المدعی والیمین علی المدعی علیہ قیل ھو ان یفصل القضیۃ بین المتخاصمین فکذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ اولی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی معنی قولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم و علی بابہا و فی فصل قضائہ **وجہ پنجاہ و چہارم** آنکہ نیز عاصمی این حدیث را شاہد تسمیہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم جناب امیر المومنین علیہ السلام را باب مدینۃ العلم دانستہ و آنرا درین مقام بسند دیگر روایت نمودہ چنانچہ در زین الفتی در ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واما الاسماء التی سماہ بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ سوی ما ذکرناہا فانہا سید العرب و سید البررۃ و قاتل الفجرۃ و الیعسوب و الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و فارس العرب و سیف اللہ و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین و مولی کل مومن و مومنۃ والرفیق و شیخ المہاجرین و الانصار و ابن العم والختن واللحم والدم والشعر والبشر و مفرج الکرب و اسد اللہ والوصی و خیر الوصیین و خیر الاوصیاء و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و الخلیل والوزیر و الخلیفۃ و منجز الموعود و قاضی الدین و باب مدینۃ العلم و باب دار الحکمۃ و ولی اللہ والسعید والصالح والذائد و در مقام تفصیل این اسما گفتہ واما باب مدینۃ العلم فانا اخبرنا محمد بن ابی بکر یار رحمہ اللہ قال فیما اجاز لنا ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بکر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال حدثنا ابو الصلت الہروی قال حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم و علی بابہا انتہی **فالحمد للہ** العاصم من الردی والضلالۃ الہادی الی نہج الصواب باوضح الدلالۃ ۞ حیث ثبت من احتجاج العاصمی الحائز للشرف والنبالۃ و روایتہ لہذا الخبر الماثور المحفوف بالجلالۃ ان الحدیث الشریف من احادیث معدن الرسالۃ ۞ والاخبار الثابتۃ عند ارباب العلم الموصوفین بالفضل والمثالۃ ۞ فرمیہ بالکذب والاختلاق صنیع الجاحدین المنہمکین فی الغی والضلالۃ ۞ و وسمہ بالزور والافتعال دیدن المعاندین المستہترین بسوء النبسۃ والقالۃ ۞ **وجہ پنجاہ و پنجم** آنکہ ابو المجد مجدود بن آدم الشہیر بالحکیم السنائی حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما و یقینا ذکر نمودہ چنانچہ در کتاب حدیقۃ الحقیقۃ والشریعۃ الطریقۃ در عنوان مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ فی مناقب زوج البتول و ابن عم الرسول ابی الحسن والحسین المبارز الکرار غیر الفرار غالب الجیش سید المہاجرین والانصار امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ من احب علیا فقد استمسک بالعروۃ الوثقی للذی انزل اللہ تعالی فی شانہ انما ولیکم اللہ و رسولہ والذین امنوا الذین

یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون وقال النبی علیه السلام انا مدینة العلم و علی
بابها وقال یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقال صلی الله علیه و آله و سلم
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وقال من کنت مولاه
فعلی مولاه وقال جابر بن عبد الله رضی الله عنهما دخلت عائشة رضی الله عنها وعن ابیها علی النبی
صلی الله علیه وسلم فقال یا عائشة ما تقولین فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فاطرقت ملیا
ثم رفعت راسها فقالت بیتین سه اذا ما التبر حک علی المحک ÷ تبین غشه من غیر شک ÷
وفینا الغش والذهب المصفا ÷ علی بیننا کشبه المحک ÷ و نیز در حدیقه در ضمن اشعار مدح اصحاب گفته
آل یٰسین شرف بدو دیده ÷ ایزد او را بعلم بگزیده ÷ مر نبی را وصی و هم داماد ÷ جان پیغمبر از جمالش شاد ÷
کتب نادیده خوانده بود بیل ÷ علم هر دو جهان بدو حاصل ÷ بفصاحت چو او سخن گفتی ÷ مستمع را حدیث در سفتی ÷
لطف او بود لطف پیغمبر ÷ عنف او عنف شیر شرزه نر ÷ خوانده در دین ملک مختارش ÷ هم در علم و هم علمدارش ÷
وبعد اثبات الحکیم السنائی المسمی بالمجدود ÷ هذا الحدیث الشریف المشهود المؤید بعدة
شهود ÷ لا یبطله ولا ینکره الا کل بخیس ممروق عن الانصاف مردود ÷ ولا یستریب فیه الا
الناصب المشاحن الحقود ÷ والمبغض الصاعن العنود ÷ والحمد لله الودود ÷ علی ظهور الحق
المحمود وزهوق الباطل المنکود ÷ وکارم وضیه و محاسن سنیه حکیم سنائی بر ناظر نفحات الانس من حضرات القدس تصنیف
عبد الرحمن بن احمد الجامی و تذکره دولتشاه بن بختیشاه السمرقندی و جامع السلاسل مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد البدخشانی وغیرها واضح
لائح است از دلائل واضحه و براهین لائحه رفعت قدر و شموخ محل و نهایت مقبولیت و اعتماد و وثاقت ممدوحیت و استناد سنائی آنست که خود مخاطب در این
کتاب تحفه حکیم سنائی را از کبرای سنیان و مقبول اهلسنت وانموده و او را از جمله بزرگوارانی که بنا بکار ایشان نهاده اند و اکثر ایشان تبری
و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست معدود فرموده چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه میفرماید که بسی
آنکه یک دو بیت در اشعار کبرای سنیان الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان
وزن و قافیه بنعت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر خفت و خجالت خود این ابیات را حذف
و اسقاط نموده اند و این امر اکثر نسبت بمقبولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی
و شمس تبریزی و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال
ایشان رو داده و باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار

امام شافعی ابیات سه یا راکبا قف بالمحصب من منی ٭ واهتف بساکن خیفها والناهض ٭ سحرا اذا فاض الحجیج الی منی ٭ فیضا کملتطم الفرات الفائض ٭ ان کان رفضا حب ال محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی ٭ و غرض امام شافعی ازین ابیات مقابله نواصب ست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت برفض میکردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بآنها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته سه قف ثم ناد بانی لمحمد ٭ ووصیه و بنیه لست بباغض ٭ اخبرهم انی من النفر الذی ٭ بولاء اهل البیت لیس بناقض ٭ وقل ابن ادریس بتقدیم الذی ٭ قدمتموه علی علی ما رضی ٭ و فرق در لغت این ابیات و ابیات امام شافعی نزد ماهران عربیت اظهر من الشمس ست و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران در شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست بیکد و شعر کذای ایشانرا شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید و نیز مخاطب جلیل حکیم سنائی را از جمله محققین شمرده باستشهاد از کلام او راه تعظیم و تفخیم او سپرده چنانچه در آخر تفسیر فتح العزیز گفته و نیز بعضی از محققان نوشته اند که ابتدای قران بلفظ باست و انتهای او بلفظ سین ایتهمه اشاره بآنست که قران مجید در کونین بس ست چنانچه حکیم سنائی فرموده است سه اول و آخر قران زچه با آمد و سین ٭ یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بس ست انتهی بکمال حیرت ست که مخاطب فهیم حکیم سنائی را از جمله محققین علما میداند و بذکر نکته لطیفه از و تزیین کتاب خود مینماید و باز بر اثبات او حدیث مدینة العلم را بالحتم والجزم گوش نمی نهد و بابطال و تکذیب و ایراد مثل صحیب در ذم توهین و از راه تهجین آن داد اظهار کمال اسلام و حسن اعتقاد خود نزد ارباب ایمان و ایقان میدهد و محجب نماند که کتاب حدیقة الحقیقة را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون باین عنوان ذکر کرده حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة المعروف بفخری نامه فارسی منظوم لابی مجد بن آدم الشهید الحکیم السنائی المتوفی سنة ۵۲۵ خمس و عشرین و خمسمائة نظمه من بحر الخفیف لبهرام شاه الغزنوی السبکتکینی و رتب علی عشرین بابا فی التوحید و کلام الله و نعت الرسول و فضل الصحابة و الخلفاء و فضل السیدین الشهیدین

دالامامین ابی حنیفة والشافعی والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفة البشرف
الشیخوخة وعون الغفلة والحکمة والشهوة وصنعة الافلاک والربیع ومدح بهرام شاه
ومدح ولده دولت شاه والحکم والامثال فرغ من نظمه سنة ۵۲۴ اربع وعشرین وخمسمائة
ودر آخر نسخه عتیقه حدیقة الحقیقه که پیش نحیف حاضر ست این عبارت مرقوم میباشد قد وقع الفراغ من تحقیق
هذه النسخة المتبرکة المیمونة المعظمة المحترمة العمیدة الرشیدة العلیة الجلیة المشتملة
علی الآیات القرآنیة والاحادیث النبویة والاقوال الصفیة والکلمات الزکیة الکافیة لحل المشکلات
الوافیة لبیان الغویصات الکافلة لتبیان انواع التشبیهات واصناف الاستعارات المحتویة
علی سلاسة الالفاظ البدیعة ونفاسة المعانی المنیعة المنظومة بنظم ینتزع عقد اللولوء
من نظام بدائعها المنثورة بنثر ینتظم سلک الخجل للورد عند ابتسام روائعها الموصوفة
المعروفة المسماة بحدیقة الحقائق الکاشفة قناع الدقائق المنسوبة الی الامام الهمام
مقبول الخواص والعوام غمام المعرفة مطر الرحمة المفضل بالفضائل الانسیه
والشمائل القدسیة المختص بالمواهب الجلیة والمراتب العلیة المتادب بآداب الاخیار ذوی
الابصار المهذب باطوار الاحرار والابرار العالم بفصاحة القرآن وبلاغته الماهر بلطائف
الفرقان وبراعته الواقف فی اللغة والمعانی والفقه الحکیم المداوی امراض قلوب الابرص
الاکمه الذاکر فی مصنفه للمنة والتحمید والتنزیه والتوحید والمبین نعت خیر البریة وآله
التقیة واصحابه النقیة واحبابه الزکیة الواصف للعقل والعقلاء والعلم والعلماء المالک
للعشق واهل العرفان الذام للغفلة والنسیان اللذین یستولیان علی الانسان المخبر حالات
الاعداء والاحباب الکاشف احوال الاغیار والاصحاب المنبه کیفیات الحرکات السماویة
المداح للسلاطین الجامعین للکمالات الانسانیة الفاخر التصنیف نادر التالیف الا وهو
شمس سماء الرافة قمر افلاک الکرامة ممدوح الفصحاء محمود البلغاء تاج الادباء سراج العرفاء
العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق الحذوق الحکیم الالهی فخر العارفین حضرت حکیم سنائی الغزنوی
نور الله مرقده وبرد الله مضجعه وهو الذی وصفه سلطان العارفین وارث حقائق کمل
المرسلین معشوق الاولین والاخرین سیدنا ومولانا جلال الحق والدین محمد بن الحسین

البکری البلخی الرومی زین الله صدور السالکین بلطائفه البهیة ونور قلوب العارفین
بمعارفه الشهیة فی المثنوی الاولوی الاعلوی المعنوی افاض الله علینا من انوار عبارتهما
السنیة ووفقنا لاقتباس اسرار اشاراتهما الشهیة فی التاریخ السابع من شهر ربیع الاول
فی سنة التسعین والالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها افضل الصلوات و
اکمل التحیات فی البلدة المتبرکة المسماة بفیشاور صانه الله تعالی عن الکسور والفتور فی سبعة
واربعین یوماً بید اضعف عباد الله القوی المتین المستعین فی کل الامور من الله المستعان
العفو رقوام الدین القاضی العثمانی حفظه الله تعالی عن الوساوس الشیطانی واوصله
الی المقام العرفانی واغناه عن لذائذ الدهر الفانی ابن القاضی صلاح بن القاضی شهاب الدین
بن القاضی محمد بن القاضی شمس الدین بن القاضی عالم بن القاضی نجم الدین بن القاضی
ابو الفضل بن القاضی تاج الدین بن القاضی اسمعیل المعروف بنجم الدین بن القاضی معروف — ابی
بن القاضی شمس الدین الذی قرر له وعوضه امیر تیمور وسلطان اوانه خدمة قضاء القصبة المتبرکة
المسماة بامینهی در نکر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بلکهنو المضافة الی المدینة المشهورة
باوده بن الشیخ صلاح الدین الذی جاء من الولایة وتوطن فی القصبة المعروفة المسماة بسترکه
وکان ولیاً من اولیاء الله عزوجل بن الشیخ اسمعیل بن سلطان العارفین زبدة السالکین وارث
حقائق اکمل المرسلین معشوق الاولین والآخرین حضرت ابو الحسن سری السقطی بن المغلس ابان بن — السَّری
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه والمغلس ابان جبارة وهو محدث مشهور
وسّری السقطی المشهور بالکمالات فی الآفاق برد الله مضجعهما ونور الله ضریحهما استنسخ — السَّری
من النسخـــــــة المتبرکة المصححة التی کانت مملوکة لظریف الدوران جلاحل
الاوان نخبة الدهر صفوة العصر معدن الخلق والاحسان مخزن الفتوة والامتنان
مقبول جناب الملک العزیز المنان المختص بالمواهب الجلیة والمراتب العلیة محمد جان سلمه الله
تعالی مادار اللیالی والایام وکر الشهور والاعوام بحرمة النبی وآله الکرام وجهم بنجاه و ششم
آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر الدیلمی حدیث مدینة العلم را در مسند الفردوس
روایت کرده الفاظ دانستی که شیرویه دیلمی این حدیث را در کتاب الفردوس آورده و مسند الفردوس کتابیست

که شهردار دیلمی مر ان احادیث کتاب الفردوس والد خود را اسانید ذکر کرده چنانچه علامه مناوی در فیض القدیر
گفته و للدیلمی مسند الفردوس المسمی بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب والفردوس للامام
عماد الاسلام ابی شجاع الدیلمی الفه محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسهل حفظه واعلم
بازائها بالحروف للمخرجین کما مر و مسنده لولده سید الحفاظ ابی منصور شهردار بن شیرویه
خرج سند کل حدیث تحته و سماه ابانة الشبهة فی معرفة کیفیة الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس
من علامات الحروف و فضائل جلیله و محامد جزیله شهردار دیلمی بر ناظر کتاب المناقب اخطب خوارزم و کتاب العبر
ذهبی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی
و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح
و لائح ست و کافی ست برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققین و اعاظم منتقدین آنحضرات
او را بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که بمصداق کل الصید فی جوف الفرا ست او را می ستایند
و لیس بعازب عن الفطن الناقد ۞ المبرم من الاتقان للمعاقد ۞ ان الطاعن فی مرویات مثل
هذا العلم الواقد ۞ عادم للرأی فاقد ۞ والقادح فیها مضطغن لزیغه حاقد ۞ والمرتاب فیها
غارق فی سنة الغفلة راقد ۞ **وجه پنجاه و هفتم** آنکه عبدالکریم بن محمد بن منصور بن محمد التمیمی السمعانی
حدیث مدینة العلم را بیقین و جزم و قطع و حتم ثابت کرده که بلا تردد و ارتیاب علی رغم المنکرین الاوشاب جناب
امیر المومنین علیه آلاف السلام من الملک الوهاب را بلقب مبارک باب مدینة العلم یاد کرده چنانچه در کتاب الانساب
که نسخ عدیده ان بعنایت رب الارباب بنظر این خادم طلاب رسیده میفرماید الشهید بفتح الشین المعجمة
وکسر الهاء وسکون الیاء المنقوطة بنقطتین من تحتها و فی آخرها الدال المهملة اشتهر بهذا الاسم
جماعة من العلماء المعروفین قتلوا فعرفوا بالشهید اولهم ابن باب مدینة العلم و ریحانة رسول الله
الشهید بن الشهید الحسین بن علی سید شباب اهل الجنة وکان یکنی ابا عبدالله انتهی بقدر المطلق فالحمد لله
المنان ۞ حیث وضح الحق و بان ۞ وظهر منا نجح ارباب الایمان ۞ و زانهم استکمال صحة الایقان بهذا الحدیث العلی الشان
النیر البرهان ۞ ولا اظن ان احدا ممن حظی بالفهم والامعان ۞ یستریب بعد سماع کلام علامة
سمعان ۞ فی کذب سفهاء الاضغان ۞ وبهت ذوی الحقد والشنآن ۞ الذین تهالکوا علی
تکذیب ارشاد المبعوث الی الانس والجان ۞ صلوات الله وسلامه علیه و آله ما اختلف الملوان ۞

وجلائل فضائل وعقائل فواضل وزواخر مفاخر وفواخر مآثر سمعانی نزد اکابر منقدین قوم زیاده ازانست که استیفائی ان توان کرد شطری ازان بر ناظر تاریخ کامل ومختصر الانساب ابن اثیر وتاریخ محب الدین ابن النجار ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی وتتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی وتذکرة الحفاظ وعبر ودول الاسلام محمد بن احمد ذهبی ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی وطبقات شافعیه تاج الدین سبکی وطبقات شافعیه جمال الدین اسنوی وطبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین وطبقات شافعیه تقی الدین اسدی وطبقات الحفاظ سیوطی وتاریخ خمیس حسین دیاربکری ومدینة العلوم فاضل ازنیقی وکشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی وتراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی ومحتجب نیست نظر باختصار درینجا بر بعض عبارات اقتصار میرود شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته السمعانی الحافظ البارع العلامة تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم

بن الحافظ تاج الاسلام معین الدین ابی بکر محمد بن العلامة المجتهد ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنة ست وخمسمائة وحمله والده الی نیسابور فی آخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد الشیروی وعبید الله بن محمد القشیری وعدة وحضر ایضا علی ابی منصور محمد بن علی باقلة الکراعی فمات ابوه سنة عشر وتربی فی حجر اعمامه واهله وحفظ القرآن والفقه ثم حبب الیه هذا الشان وعنی به ورحل الی الاقالیم النائیة وسمع من ابی عبد الله الفراوی وزاهر الشحامی وطبقتهما بنیسابور والحسین بن عبد الملک الخلال وسعید بن ابی الرجاء وطبقتهما باصبهان وابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری وطبقته ببغداد وعمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة وابی الفتح المصیصی بدمشق وبخارا وسمرقند وبلخ وعمل المعجم فی عدة مجلدات وکان ذکیا فهما سریع الکتابة ملیحها درس وافتی ووعظ واملی وکتب عمن دب ودرج وکان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدلا دینا جمیل السیرة حسن الصحبة کثیر المحفوظ قال ابن النجار وسمعت من یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء لم یبلغه احد وکان ملیح التصانیف کثیر النشوار والاناشید لطیف المزاح ظریفا حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا سمع منه مشایخه واقرانه وحدث عنه جماعة قلت روی عنه ولده عبد الرحیم

مفتی مرو وابو القسم بن عساکر وابنه القاسم وعبد الوهاب بن سکینة وعبد الغفار بن منینا
وابو روح عبد المعز بن محمد الهروی وابو الضوء شهاب المستد ولی والافتخار عبد المطلب الحلبی الخطیب
وابو الفتح محمد بن محمد الصائغ وخلق ذکر تصانیفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذیل علی تاریخ
اربعمائة طاقة تاریخ مرو خمسمائة طاقة ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس
وعشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشرطاقة معجم البلدان خمسون طاقة معجم الشیوخ ثمانون
طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة الهدایة خمس وعشرون طاقة عز العزلة سبعون طاقة
الادب واستعمال الحسب خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات اربعون طاقة الدعوات النبویة خمس
عشرة طاقة عمل الیدین خمس طاقات افانین البساتین خمس عشرطاقة دخول الحمام خمس عشرة طاقة
صلاة التسبیح عشر طاقات التحار است طاقات تحفة العید ثلاثون طاقة فضل الدیك خمس
طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة ۝ صوم الایام البیض خمس عشرة طاقة سلوة الاحباب
خمس طاقات التحبیر فی المعجم الکبیر ثلاثمائة طاقة فرط العوام الی ساکنی الشام خمس عشرة طاقة العرام
مقام العلماء بین یدی الامراء احدی عشرة طاقة المساواة ۝ والمصافحة ثلاث عشرة طاقة ذکر
حبیب رحل ودبری مشی ببغزل عشرون طاقة اللیالی الخمسمائة مائتا طاقة فوائد الموائد مائة طاقة
فضل الهریسة ثلاث طاقات وفیات المتاخرین خمس عشرة طاقة الامالی ستون طاقة بحار بحور الصحاری
عشرون طاقة تقدیم الجفان الی الضیفان سبعون طاقة صلاة الضحی عشر طاقات الصدق فی الصداقة
الربح فی التجارة رفع الارتیاب عن کتابة الکتاب اربع طاقات النزوع الی الاوطان خمس وثلاثون طاقة
تخفیف الصلاة فی طاقتین لقیة المشتاق الی ساکن العراق اربع طاقات مرکبیة ابو سعد ثلاثون بغیة
طاقة فضائل الشام طاقتین فضل یاسین فی طاقتین وقد ذهب ابوسعد الی بیت المقدس و
زاره والنصاری یومئذ ولاته وذکر فی کتاب التحبیر تراجم شیوخه فافاد واجاد طالعته مات
فی ربیع الاول سنة اثنتین وستین وخمسمائة بمرو وله ست وخمسون سنة ونیز ذهبی در عبر فی خبر
من غبر در وقائع سنة اثنتین وستین وخمسمائة گفته والحافظ ابو سعد السمعانی تاج الاسلام عبد الکریم
بن محمد بن منصور المروزی محدث المشرق وصاحب التصانیف الکبیرة والرحلة الواسعة عاش
ستا وخمسین سنة سمع حضورا من السیوکی وابی منصور الکراعی رحل بنفسه ولثلاث

عشرون سنة فسمع من الفراوی وطبقته بنیسابور وهراة وبغداد واصبهان ودمشق وله
معجم شیوخه فی عشر مجلدات وکان حافظا ثقة مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا
متجملا نظیفا نبیلا شریفا توفی فی غرة ربیع الاول بمرو **وجه پنجاه و ششم** آنکه ابو المؤید موفق
بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم حدیث مدینة العلم را بالحتم والجزم ثابت دانسته لقب
باب المدینة را از جمله القاب جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب المناقب که نسخ عدیده آن از
نظر قاصر گذشته بعد ذکر کنائی آنجناب گفته الالقاب له هو امیر المومنین ویعسوب الدین والمسلمین
ومبیر الشرک والمشرکین وقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ومولی المومنین وشبیه هارون
والمرتضی ونفس الرسول واخوه وزوج البتول وسیف الله المسلول وابو السبطین وامیر البررة
وقاتل الفجرة وقسیم الجنة والنار وصاحب اللواء وسید العرب وخاصف النعل وکاشف
الکرب والصدیق الاکبر وابو الریحانتین وذو القرنین والهادی والفاروق والواعی
والشاهد وباب المدینة وبیضة البلد والولی والوصی وقاضی دین الرسول ومنجز
وعده **وجه پنجاه و نهم** آنکه اخطب خوارزم حدیث مدینة العلم را بسند خود روایت نموده مهر غزارت
علم جناب امیر المومنین علیه السلام از آن احتجاج فرموده چنانچه در فصل سابع کتاب المناقب که معقود برای بیان غزارت
علم آنجناب وتبیین اینمعنی که آنجناب اقضی الاصحاب است گفته اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی
الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابوبکر احمد بن الحسین
البیهقی قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داود العلوی رحمه الله قال اخبرنا محمد
بن محمد بن سعد الهروی الشعرانی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامی قال حدثنا النیسابوری
ابو الصلت الهروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب
وجه شصتم آنکه اخطب در فصل ثالث فصل سادس عشر کتاب المناقب گفته روی ان امیر المومنین علی
بن ابیطالب ارسل الی معاویة رسله الطرماح وجریر بن عبد الله البجلی وغیرهما قبل مسیره
الی صفین وکتب الیه مرة بعد اخری یحتج علیه ببیعة اهل الحرمین له وسوابقه فی الاسلام
لئلا یکون بین اهل العراق واهل الشام محاربة ومعاویة یعتل بدم عثمان ویستغوی

بذلك جهال اهل الشام واجلاف العرب ويتميل طلبة الدنيا بالاموال والولايات و
كان يشاور فى اثناء ذلك ثقاته واهل مودته وعشيرته فى قتال على عليه السلام فقال له رضی اللہ عنہ
اخوه عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمرو بن العاص فانه قريع زمانه فى الدهاء والمكر يخدع و
لا يخدع وقلوب اهل الشام مائلة اليه فقال معاوية صدقت ولكنه يحب عليا فاخاف
ان لا يجيبنى فقال اخدعه بالاموال ومصر فكتب اليه معاوية من معاوية بن ابى سفيان خليفة
عثمان بن عفان امام المسلمين وخليفة رسول رب العالمين ذى النورين ختن المصطفى على
ابنتيه وصاحب جيش العسرة وبير رومة المعدم الناصر الكثير الخاذل المحصور فى منزله
المقتول عطشا وظلما فى محرابه المعذب باسياف الفسقة الى عمرو بن العاص صاحب رسول
صلى الله عليه وسلم وثقته وامير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المفخم تدبيره اما بعد
فلن يخفى عليك احتراق قلوب المومنين وما اصيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان وما ارتكب
به جاره حسدا وبغيا بامتناعه من نصرته وخذلانه اياه واشلائه الغاغة عليه حتى قتلوه
فى محرابه فيالها من مصيبة عمت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب دمه من قتله و
انا ادعوك الى الحظ الاجزل من الثواب والنصيب الاوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتلة
عثمان واحله جنة المأوى فكتب اليه عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله رضی اللہ عنہ
عليه وسلم الى معاوية بن ابى سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقرأته وفهمته فاما ما
دعوتنى اليه من خلع ربقة الاسلام من عنقى والتهور فى الضلالة معك واعانتى اياك على
الباطل والاختراط السيف على وجه على بن ابيطالب عليه السلام وهو اخو رسول الله صلى رضی اللہ عنہ
الله عليه وسلم ووصيه ووارثه وقاضى دينه ومنجز وعده وزوج ابنته سيدة نساء اهل
الجنة ابو السبطين الحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة واما ما قلت من انك خليفة عثمان
فقد صدقت ولكن تبين اليوم عزلك عن خلافته وقد بويع لغيره وزالت خلافتك واما ما عظمتنى
ونسبتنى اليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانى صاحب جيشه فلا اغتر بالتزكية
ولا اميل بها عن الملة واما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسد و
البغى على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم على قتله فهذا غواية ويحك يا معاوية

اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبات على فراشه وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم هو منى وانا منه وهو منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذى قال فيه عليه السلام يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله وهو الذى قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم ايتنى باحب خلقك اليك فلما دخل اليه قال والى والى وقد قال فيه يوم النظير على امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه على وليكم من بعدى وكذا القول عليك وعلى وعلى جميع المسلمين وقال انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل وعترتى وقد قال انا مدينة العلم وعلى بابها وقد علمت يا معاوية ما انزل الله تعالى من الآيات المتلوات فى فضائله التى لا يشترك فيها احد كقوله تعالى يوفون بالنذر وقوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه وقال الله تعالى لرسوله عليه السلام قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى وقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان يكون سلمك سلمى وحربك حربى وتكون اخى ووليى فى الدنيا والآخرة يا ابا الحسن من احبك فقد احبنى ومن ابغضك فقد ابغضنى ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله النار وكتابك يا معاوية الذى كتبت هذا جوابه ليس مما يخدع به من له عقل ودين والسلام

انتهى فالحمد لله على توفيقه وهدايته وتسديده وكفايته حيث ثبت من افادات اخطب الخطباء الممدوح بالمدائح الجليلة المتينة والمثنى عليه بالمناقب الجميلة الرفيعة ان حديث باب المدينة من الروايات التى هى بالقبول والتسليم قرينة والاخبار التى لا يطعن فيها الا ارباب الحقد والضغينة وانه مما اثبته عمرو بن العاص فى محاجة معوية مع ما هما عليه من العناد واللداد والمراء واللجاج والبغضاء الدفينة والشحناء المبينة للاصفياء المطهرين الذين هم لحياة المتمسكين احصن من سفينة واخطب خوارزم از اکابر فقہای معتمدین واجلۂ

نبهای مستندین و اعاظم فضلای ماهرین و افاخم کملای بارعین و ثقات مشاهیر مختبرین و اثبات نحاریر معتبرین
بوده بدائع مزبره و مناقب مبهره و محاسن شارقه و مفاخر بارقه انطبون اسفار قوم مملو و مشحون ست و سمو قدر
و علو فخر او بر متتبع افادات اساطین اعیان و مهره عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصابونی
و عماد الدین محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن
البغدادی المعروف بابن النجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القفطی و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی
و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و
صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراهیم بن
علی الصنعانی المعروف بابن الوزیر و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف
بابن الصباغ المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و شمس الدین
محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین
جهرمی و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد الله بن محمد المطری و ولی الله لکهنوی و جز
ایشان واضح و آشکارست **وجه شصت و یکم** آنکه ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر
الدمشقی حدیث مدینة العلم را بطرق عدیده روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایة الطالب
گفته اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة الله
بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القسم
بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن هرون البلدی
و محمد بن احمد بن المؤمل الصیرفی و عبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید
المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمان بن بهمان
قال سمعت جابرا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یوم الحدیبیة و هو
آخذ بضبع علی بن ابیطالب و هو یقول هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و
مخذول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب قلت هکذا رواه ابن عساکر فی تاریخه و ذکر طرقه عن مشایخه انتهی **فاذا ثبت** ان ابن
عساکر روی هذا الحدیث الشریف الفاخر و ذکر طرقه عن مشایخه الاکابر فلا یمکن ابه و لا بطله

الجاحد الجائر والمعاند الخاسر والحاقد البائر الذی لایدری الذائب من الخاثر ولایخاف نکال ذی البطش الشدید القاهر ولایبالی من الافتضاح بین المنتقدین الاکابر ولایحتفل من ظهور تعصبه ووقاحته لدی المنصفین الحائزین لجلائل المآثر ولایکترث من وضوح نصبه واعتدائه وجفائه وشقائه عند الجهابذة الحاوین لمعالی المفاخر وابن عساکر از محدثین کبار وفقهائی عالی فخار ومشاهیر اعاظم معتمدین واقاخم معتبرین بوده مدائح ومآثر ومحاسن ومفاخر او بر ناظر معجم الادبا یاقوت حموی واسماء الرجال جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف محمد بن محمود الخوارزمی ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر ابو الفداء الایوبی وتتمة المختصر ابن الوردی وتذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام علامه ذهبی ومراة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی وطبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی وطبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی وطبقات شافعیه ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبة الاسدی وطبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و تاریخ خمیس حسین بن محمد بن حسن الدیاربکری ومدینة العلوم ازنیقی وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی ومحتجب نیست در ینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحافظ ابو القاسم علی بن ابی محمد الحسن بن هبة الله بن الحسین بن عبد الله بن الحسین المعروف بابن عساکر الدمشقی الملقب ثقة الدین کان محدث الشام فی وقته ومن اعیان الفقهاء الشافعیة غلب علیه الحدیث فاشتهر به وبالغ فی طلبه الی ان جمع منه ما لم یتفق لغیره ورحل وطوف وجاب البلاد ولقی المشایخ وکان رفیق الحافظ ابی سعد عبد الکریم بن السمعانی فی الرحلة وکان حافظا دینا جمع بین معرفة المتون والاسانید سمع ببغداد سنة عشرین وخمسمائة من اصحاب البرمکی والتنوخی والجوهری ثم رجع الی دمشق ثم رحل الی خراسان ودخل نیسابور وهراة واصبهان والجبال وصنف التصانیف المفیدة وخرج التخاریج وکان حسن الکلام علی الاحادیث محظوظا فی الجمع والتالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق فی ثمانین مجلدة اتی فیه بالعجائب وهو علی نسق تاریخ بغداد قال لی شیخنا الحافظ العلامة زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به النفع وقد جری ذکر هذا التاریخ واخرج لی منه مجلدا وطال الحدیث فی امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ من یوم عقل علی نفسه وشرع فی الجمع من ذلک الوقت والا فالعمر یقصر عن ان یجمع فیه الانسان مثل هذا الکتاب

بعد الاشتغال والتنبه ولقد قال الحق من وقف عليه وعرف حقيقة هذا القول و
متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله وهذا الذى ظهر. هو الذى اختاره وما صح له
هذا الا بعد مسودات مايكاد ينضبط حصرها وله غيره تواليف حسنة واجزاء ممتعة وله شعر
لا باس به فمن ذلك قوله ؎ الا ان الحديث اجل علم ؛ واشرفه الاحاديث العوالى ؛
وانفع كل نوع منه عندى ؛ واحسنه الفوائد والامالى ؛ وانك لن ترى للعلم شيئا ؛ يحققه
كافواه الرجال ؛ فكن يا صاح ذا حرص عليه ؛ وخذه عن الرجال بلا ملال ؛ ولا تاخذه من صحف
فترمى ؛ من التصحيف بالداء العضال ؛ ومن المنسوب اليه ؎ ايا نفس ويحك جاء
المشيب ؛ فماذا التصابى وماذا الغزل ؛ تولى شبابى كان لم يكن ؛ وجاء المشيب كان لم يزل ؛
كانى بنفسى على غرة ؛ وخطب المنون بها قد نزل ؛ فيا ليت شعرى ممن اكون ؛ وما قدر الله
لى فى الازل ؛ وقد التزم فيها ما لا يلتزم وهو الزاء قبل اللام ؛ والبيت الثانى هو بيت على بن جبلة المعروف
بالعكوك وهو قوله ؎ شباب كان لم يكن وشيب كان لم يزل ؛ وليس بينهما الا تغيير يسير كما
تراه وهذا البيت من جملة ابيات وسياتى ذكرها له بعد هذا انشاء الله تعالى وكانت ولادة
الحافظ المذكور فى اول المحرم سنة تسع وتسعين واربعمائة وتوفى ليلة الاثنين الحادى عشر من
رجب سنة احدى وسبعين وخمسمائة بدمشق المحروسة رحمه الله تعالى وصلى عليه الشيخ
قطب الدين النيسابورى وحضر الصلوة عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى ودفن عند والده
واهله بمقابر باب الصغير وذهبى در عبر در وقائع سنه احدى وسبعين وخمسمائه گفته وفيها توفى الحافظ
ابن عساكر صاحب التاريخ الثمانين مجلدا ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله الدمشقى محدث
الشام ثقة الدين ولد فى اول سنة تسع وتسعين واربعمائة واسمع سنة خمس وخمسمائة و
وبعدها من النسيب ابى طاهر الحنائى وطبقتهما ثم عنى بالحديث ورحل فيه الى العراق وخراسان
واصبهان وساد اهل زمانه فى الحديث ورجاله وبلغ فى ذلك الذروة العليا ومن تصفح تاريخه
علم منزلة الرجل فى الحفظ توفى فى حادى عشر رجب **وجه شصت و** دوم آنكه افضل الدين ابراهيم
بن على المعروف بالخاقانى حديث مدينة العلم را حتما وجزما اثبات نموده چنانچه در تحفة العراقين كه ذكر آن كاتب چلبى
در كشف الظنون باين نهج نموده تحفة العراقين فارسى منظومة لافضل الدين ابراهيم بن على الخاقانى

بقيه

الشاعر المتوفی ۵۸۲ سنة اثنتین وثمانین وخمسمائة آورده من مزاحفات المسدس در مدح محمد بن مطهر علو گفته ع این قدر وصف
کز خاطرم رسته است ٭ از خدمت سید اجل خاست ٭ آن مایه که طبع را خواست ٭ هم همت سید امام است ٭ ذو الفضل محمد مطهر ٭ آن عترت محمد پیمبر
آن مردم دیده مصطفی را ٭ وان در صدف مرتضی را ٭ قدرش دو کون برگذشته ٭ یکسو ز مصطفی نگشته ٭ الی آل دیده در شهر علم حیدر ٭
دین سید دین کلید آن در ٭ وقف ابدیست بر زبانش ٭ هر خانه که داشت شهر دانش ٭ جا کشرفست بحر علمست ٭ استاد سرای شهر علمست ٭
پیش کرمش ز روی تسنیم ٭ پیش قلمش بوی تعلیم ٭ شهری که خراجش او دهد بهر ٭ او میوه باغ آنچنان شهر ٭
فهذا ابراهیم الخاقانی ٭ شیخهم الفردانی ٭ وکابرهم الصمدانی ٭ قد اثبت الحدیث الشریف حتما
جزما وحسم شبهات المنکرین والمبطلین حسما ٭ وجذما ٭ وارغم انوف الجاحدین المدغلین
رغما ٭ وحطم صدور المعاندین حطما ٭ وقصم ظهور المتعصبین قصما ٭ وهدم ارکان الملحدین
هدما ٭ وفضائل فاخره ومناقب باهره خاقانی وجلالت وعظمت او نزد اکابر اینحضرات بر متتبع و متفحص مخفی نیست
دولتشاه سمرقندی در تذکره گفته ذکر ملک الشعراء خاقانی حقائقی رحمة الله علیه نام او فضل الدین ابراهیم بن
علی شیروانی است فضل و جاه و قبول سلاطین و حکام او را میسر شده در علم بینظیر و در شعر استاد بوده و در جاه
مشار الیه چنانچه اوستادان ماهر مدح او گفته اند که او را افصح العجم نام کرده میگویند ع ز دیوان ازل منشور کاول
در میان آمد ٭ امیری جمله را دادند و سلطانی بخاقانی ٭ برای حجت عیسی براهیمی پدید آمد ٭ ز پشت آزر صنعت علی
نجار شروانی ٭ در آخر او را ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن ظاهر شد و از خاقان کبیر منوچهر انار الله برهانه از ملازمت و خدمت
استعفا میخواست که بخدمت اهل سلوک مشغول گردد خاقان چون دل بسته صحبت او بود اجازت نمیداد
تا آنکه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به بیلقان رفت گماشتگان شروان او را گرفته بدرگاه فرستادند
و خاقان او را بند فرمود در قلعه شابران مدت هفت ماه مقید و محبوس از غایت ملالت و دلتنگی در قلعه این قصیده میگوید
و حالات ترسایان و لغات و اصطلاحات ایشان بیان میکند و این قصیده مشکل است و شیخ عارف آذری شرح
این ابیات مشکله در جواهر الاسرار میکند و چند بیت از آن قصیده اینست ع فلک کجروتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا ٭ پس از تعلیم دین از هفت مردان ٭ پس از تنزیل وحی از هفت قرا ٭ پس از میقات
و حج و سعی و عمره ٭ پس از قرآن و تعظیم مصلا ٭ مرا از بعد پنجه ساله اسلام ٭ نزیبد چون صلیبم بند بر پا ٭
روم زنار بندم زین تحکم ٭ روم ناقوس کوبم زین تعدا ٭ دگر قیصر سگالد راز زردشت ٭ کنم زنده رسوم زند و استا
بسرگین خر عیسی به بندم ٭ رعاف جاثلیق ناشکیبا ٭ و چون این قصیده موقوف شرح است زیاده

ازین لقلم بیاید وخاقانی بعد از حبس دیگر بملازمت مشغول نشد ودر طلب جانسگیر او شد مشرب فقر دریافت وبعزیمت حج از شیروان بیرون آمد وبهمراهی موفق التوفیق که کریم جهان بود جمال الدین موصلی سفر حجاز پیش گرفت واین قصیده را او در راه مکه میگوید ووصف بادیه میکند وچهار مطلع درین قصیده بکار داشته اینمطلع از آن قصیده است ؎ سرحد بادیه است روان باش بر سرش ۞ تریاق روح کن زنسیم معطرش ۞ در آخر این قصیده را بتخلص باسم جمال موصلی میکند وجاه او را ببین بسیار بدین طریق واینست بیت ؎ سلطان ولی خلیفه همه خویش کیمیا ازان ۞ سلطان پدر نوشت وخلیفه برادرش ۞ صاحب خلاصه بناکتی میگوید که خاقانی نزد خاقان بسیار مقرب بود ودر اول حال حقائقی تخلص داشت وخاقان کبیر او را منصب خاقانی ارزانی داشت الی ان قال وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهور سنه اثنتین وثمانین وخمسمائة ودر سرخاب تبریز آسوده و عبد الرحمن جامی در نفحات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالی هرچند وی شاگرد فلکی شاعر است و بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که وی را ورای طور شعر طوری دیگر بوده است که شعر در جنب آن کم بوده است چنانکه حضرت مولوی قدس سره گفته است ؎ شعر چه باشد بر من تا که زنم لاف از او ۞ هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا وسخنان وی بر این معنی شاهد است چنانکه میگوید ؎ صورت من همه او شد صفت من همه او ۞ لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم نرنم هیچ در تا که نگویند آن کیست ۞ چون بپرسند مرا باید گفتن که منم ۞ ودر محل دیگر میگوید ؎ عشق بیفشرد پای بر بمط کبریا ۞ بر دیده ست تخت هستی ما را ز ما ۞ ما و شما را بنقد هیچ ده در خور است ۞ ز آنکه نگنجد در او رحمت ما و شما وازین قبیل سخنان وی بسیار است وازینجا پیدا می آید که وی را از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرارهم شربی تمام بوده است وی در زمان خلافت المستضی بنور الله بوده ودر قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده وتوفی المستضی سنه خمس وتسعین وخمسمائة وی نیز قصیده رائیه حکیم سنائی را جواب گفته است وعدد ابیات آن از صد وهشتاد گذشته وآنرا سه مطلع نهاده مطلع اولش اینست ؎ الصبوح الصبوح کامد کاو النثار النثار کامد یار کاری از روشنی جواب خزان ۞ یاری از خوشدی چو باد بهار ۞ چرخ بر کار ما بوقت صبوح ۞ میکند لعبتان بید شاخ ودر آخر این قصیده میگوید ؎ این قصیده زجمع سبعیات ۞ ثامن است از غرائب اشعار ۞ از در کعبه گر در آویزند ۞ کعبه بر من فشاندی استار ۞ زد قفا بنگ را قفای نیک ۞ وامرؤ القیس را فکند از کار ۞ **وجه شصت وسوم** آنکه ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ اینحدیث شریف را بنظم درج نموده وجزم بقطع ویقین اثبات نموده آنرا در فضائل ومناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف باء که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

كشف الظنون ذكران باين نهج سوده الف با فى المحاضرات للشيخ ابى الحجاج يوسف بن محمد البلوى الاندلسى المعروف بابن الشيخ وهو مجلد ضخم اوله اما بعد فصح كلام سمع واعجز واوضح نظام وجز ... حمد الله تعالى بنفسه الخ ذكر فيه انه جمع فوائد بدائع العلوم لابنه عبد الرحيم ليقرأه بعد موته اذ لم يلحق بعد لصغره الى درجة البلاء وسمى ما جمعه لهذا الطفل المربى بكتاب الف با ومن نظمه فى اوله

هذا كتاب الف باء ÷ صنفته يا الباء ÷ من اجل نجلى المرتجى ÷ اذا اشتدى ان يلبى ÷ ادعو لعلم ومن حق من دعا ان يلبيا ÷ وانت عبد الرحيم ابنى الطفل الصغير المربى ÷ اذا عقلت فقل قد ÷ رضيت بالله ربا ÷ ودين الاسلام دينا ÷ وبالنبى المنبا ÷ محمد قل رسولا ÷ وقل نبيا محببا ÷ ثم استقم واتبعه ÷ تزدد من الله قربا ÷ وذا الكتاب اتخذه ÷ لدا جهلك طبا ÷ فانه صنع مرء ÷ طب لمن حب طبا ÷ هذى وصاة ابٍ ÷ لم يزل لنحضك صبا ÷ ثم ذكر تسعة وعشرين بيتا على عدد حروف المعجمة وشرحه كلمة كلمة مع مقلوبه ومعكوسه واورد فى اول الشعر ثمانية ابواب وفى اخرها اربعا من الكلمات المزدوجات المتشابهات الحروف وهو تاليف غريب لكن فيه فوائد كثيرة بعد ذكر بعض اقوال ابن عباس در اعلميت جناب امير المومنين عليه السلام گفته اذ قد وقع ذكر على و ابن عباس رضى الله عنهما فلنذكر بعض فضائلهما ولنبدا بمفاخر على الزكى العالى ابن عم النبى ولنثن بالثناء على ابن عباس العدل الرضى ابن عم النبى ايضا قال ابو الطفيل شهدت عليا يخطب وهو يقول سلونى فوالله لا تسئلونى عن شىء الا اخبرتكم به وسلونى عن كتاب الله فوالله ما من اية الا وانا اعلم ابليل نزلت ام بنهار ام فى سهل ام فى جبل ولو شئت اوقرت سبعين بعيرا من تفسير فاتحة الكتاب وسياتى قول النبى صلى الله عليه وسلم فيه انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فلياته من بابه وقول ابن عباس فيه لقد اعطى على تسعة اعشار العلم وايم الله لقد شاركهم فى العشر العاشر الخ **وجه شصت وچهارم** آنكه نيز ابو الحجاج بلوى اين حديث شريف را در مقام اثبات رفعت مكان جناب امير المومنين عليه السلام در علم احتجاجا آورده وآنرا بالحتم والجزم از جناب رسالتماب صلى الله عليه واله وسلم ثابت دانسته چنانچه در كتاب الف با بعد ذكر حكايتى كه دران قول حجاج ثقفى در حق جناب امير المومنين عليه السلام فانه للموء يرغب عن قوله وارد ست گفته قلت ولما رايت هذه الحكاية فى الكامل وقول الحجاج فى على رضى الله عنه هذا الجفا لم املك نفسى وحملتنى الغيرة

علی حبیبی علی رضی الله عنه ان کتبت فی طرة الکتاب ٭ حجاج فیما قلته تکذب ٭ فی قول من فیه الوری یرغب ٭ ذاک علی بن ابیطالب ٭ من مثله او منه من یقرب ٭ یکفیه ان کان ابن عم الذی فی جاهه تطمع یا مذنب ٭ صلی علیه الله من سید ٭ ما تطلع الشمس و ما تغرب ٭ وقلت ایضا انظر الی الحجاج وقلة جده مع سطلة جده یقول فی مولانا علی هذه المقالة ویرغب عما قاله تالله ما حمله علی هذا القول الردی الا الحسد المردی والا فقد علم الغوی ان مکان علی فی العلم المکان العلی کیف لا والنبی صلی الله علیه وسلم یقول فیه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه وابن عباس رضی الله عنه یقول والله لقد اعطی علی بن ابیطالب رضی الله عنه تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر وقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه اقضانا علی و قال ابن مسعود رضی الله عنه اعلم اهل المدینة بالفرائض ابن ابیطالب وصدقوا رضی الله عنهم کم له من تدقیق فی العلوم وترقیق وبصر فی الحساب وتدقیق حتی کانه ینظر الی الغیب من ستر رقیق وکم من قضیة قضاها لما بلغت الی النبی صلی الله علیه وسلم امضاها و ربما تبسم علیه السلام اذا سمعها استصوابا ثم اتقنها اذ راها صوابا وکم مسئلة بدیعة دقق فیها النظر فاتی بالعجب الخ فهذا المبتلی ابو الحجاج ٭ قد صم ظهور اهل المراء واللجاج ٭ وفقا سورة جحود ارباب الزیغ و الاعوجاج ٭ واباد اوی سعیهم فی الابطال الحق خداج ٭ حیث اثبت هذا الحدیث الشریف المبهج الابلاج ٭ حتما وجزما فی مقام العذل واللوم والتانیب والتثریب والاحتجاج ٭ فثبت ان المخاطب ومن سلفه او لحقه فی التکذیب والابطال ٭ مغرمون بسوء الحجاج ٭ معرضون عن سوی المنهاج ٭ مقلدون فی الاعراض عن فضل علی علیه السلام للحجاج ٭ الناصب المعاند الحاقد بلا ارتیاب و اختلاج

وجه **شصت و پنجم** آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری الشافعی حدیث مدینة العلم را روایت کرده چنانچه در جامع الاصول فرموده علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها رواه فی جامع الاصول وقال اخرجه الترمذی انتهی فهذا ابن الاثیر الذی اصبح عندهم وهو عیبة الآثار ٭ وجهینة الاخبار ٭ وابن بجدة الاسرار ٭ وطلاع انجدة الاعتبار ٭ قد روی هذا الحدیث

العزیز الشأن المنیع المستنار من صحیح الترمذی باحد حفاظهم الکبار وواحد اثباتهم الاحبار
فلا یقابله بالجحود والانکار ولا یقدم علی هذا الاجترام والاجتراء الا من بلی بالانخداع و
الاغترار ومنی بالادبار والاستکبار فخاض من الباطل علی الغمار ورکب من الزیغ متن التیار
وطاقة الزلل والعثار فما له لعسفه قام الغی واثار ومحاسن علیه ومفاخر سنیة ومکارم کثیرة
ماثر اثیره ابن اثیر بنهایت فخر وعزیز است تبذا از آن بر ناظر تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر وتاریخ اربل ابو البرکات
مبارک بن احمد المعروف بابن المستوفی ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر ابو الفداء الایوبی وتتمة المختصر ابن الوردی
و عبر فی خبر من غبر ودول الاسلام ذهبی واسماء الرجال مشکوة ولی الدین الخطیب ومرآة الجنان یافعی وطبقات
عبد الوهاب سبکی وطبقات الشافعیه عبد الرحیم اسنوی وروض المناظر ابن شحنه حلبی وطبقات الشافعیه ابو بکر اسدی
وبغیة الوعاة سیوطی ومدینة العلوم ازنیقی وتاج مکلل وابجد العلوم واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر
مخفی ومحتجب نیست اکثر این عبارات در مجلد حدیث طیر شنیدی در ینجا اقتصار بر بعض عبارات میرود تاج الدین
عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته المبارک بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی العلامة
مجد الدین ابو السعادات الجزری ابن الاثیر صاحب جامع الاصول وغریب الحدیث وشرح
مسند الشافعی وغیر ذلک ولد بجزیرة ابن عمر سنة اربع واربعین وخمسمائة ونشأ بها ثم انتقل
الی الموصل فسمع من یحیی بن سعدون القرطبی وخطیب الموصل الطوسی وسمع ببغداد من
ابن کلیب روی عنه ولده والشهاب القوصی وجماعة وآخر من روی عنه بالاجازة فخر الدین بن البخاری
واتصل بخدمة الامیر الکبیر مجاهد الدین قایماز الی ان هلک فاتصل بخدمة صاحب الموصل نور الدین
مسعود وولی دیوان الانشاء وله دیوان رسائل ومن تصانیفه غیر ما ذکرناه کتاب الانصاف فی الجمع
بین الکشف والکشاف تفسیری الثعلبی والزمخشری والمصطفی المختار فی الادعیة والاذکار والبدیع
فی شرح فصول ابن الدهان فی النحو والفرق والابنیة وکتاب الادوات والذوات وشرح غریب الطوال
وکان بارعا فی الترسیل وعرض له مرض مزمن ابطل یدیه ورجلیه وعجز عن الکتابة واقام بداره
وانشأ رباطا بقریة من قری الموصل ووقف املاکه علیه وکان فاضلا رئیسا مشارا الیه توفی
سنة ست وستمائة و جامع الاصول کتاب معروف ومشهور ومقبول اکابر فحول ست مصطفی بن
عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر آن گفته جامع الاصول لاحادیث الرسول لابی السعادات مبارک

بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري الشافعي المتوفى سنة ست وستمائة اوله الحمد لله الذي
اوضح لمعالم الاسلام سبيلا الخ ذكر ان مبنى هذا الكتاب على ثلثة اركان الاول في المبادي
الثاني في المقاصد الثالث في الخواتيم واورد في الاول مقدمة واربعة فصول وذكر في المقدمة ان
علوم الشريعة تنقسم الى فرض ونفل والفرض الى فرض عين وفرض كفاية وان من اصول فروض
الكفايات علم احاديث الرسول عليه الصلوة والسلام واثار اصحابه التي هي ثاني ادلة الاحكام
وله اصول واحكام وقواعد واصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم
بالرجال واساميهم وانسابهم واعمارهم ووقت وفاتهم والعلم بصفات الرواة وشرائطهم
التي يجوز معها قبول روايتهم والعلم بمستند الرواة وايرادهم ما سمعوه وذكر مراتبه والعلم
بجواز نقل الحديث بالمعنى ورواية بعضه والزيادة فيه والاضافة اليه ما ليس منه والعلم بالمسند
وشرائطه والعالي منه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه الى المنقطع والموقوف والمعضل
والعلم بالجرح وبيان طبقات المجروحين والعلم باقسام الصحيح والكذب والغريب والحسن والعلم
باخبار التواتر والاحاد والناسخ والمنسوخ وغير ذلك فمن اتقنها اتى دار هذا العلم من بابها و
ذكر في الفصل الاول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وتاليفه وفي الفصل الثاني اختلاف اغراض الناس
ومقاصدهم في تصنيف الحديث وفي الفصل الثالث اقتداء المتاخرين بالسالفين وسبب اختصار الكتب
كتبهم وتاليفها وفي الفصل الرابع خلاصة الغرض من جمع هذا الكتاب قال ولما وقفت على
ورأيت كتاب رزين وهو اكبرها واعمها حيث حوى الكتب الستة التي هي ام كتب الحديث و
اشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته وجدته قد اودع احاديث
في ابواب غير تلك الابواب اولى بها وكرر فيه احاديث كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه
وبين ما لم يذكر من الاصول الستة ورأيت في كتابه احاديث كثيرة لم اجدها في الاصول
لاختلاف النسخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري فاحتاجت نفسي ان
اهذب كتابه وارتب ابوابه واضيف اليه ما اسقطه من الاصول واتبعه شرح ما في الاحاديث
من الغريب والاعراب والمعنى فشرعت فحذفت الاسانيد ولم اثبت الا اسم الصحابي الذي روى
الحديث ان كان خبرا او اسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثرا وافردت بابا في اخر الكتاب

يتضمن اسماء المذكورين في جميع الكتاب على الحروف واما متون الحديث فلم اثبت منها الا
ماكان حديثا او اثرا وماكان من اقوال التابعين والائمة فلم اذكره الا نادرا وذكر رزين في وذكر
كتابه فقه مالك ورجحت اختيار الابواب على المسانيد وبنيت الابواب على المعاني فكل حديث
انفرد بمعنى اثبته في بابه فان اشتمل على اكثر اوردته في اخر الكتب في كتاب سميته كتاب اللواحق ثم
اني عمدت الى كل كتاب من الكتب المسماة في جميع هذا الكتاب فصلته الى ابواب وفصول لاختلاف
معنى الاحاديث ولما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبة على الحروف فاودعت كتاب الايمان
وكتاب الايلاء في الالف ثم عمدت الى اخر كل حرف فذكرت فيه فصلا يستدل به على مواضع
الابواب من الكتاب ورايت ان اثبت اسماء رواة كل حديث او اثر على هامش الكتاب حذاء اول
الحديث ورقمت على اسم كل راو علامة من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتب الستة واما
الغريب فذكرته في اخر كل حرف على ترتيب الكتب وذكرت الكلمات التي في المتون المحتاجة الى الشرح
بصورتها على هامش الكتاب وشرحها حذاءها تمت و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته
جامع الاصول لاحاديث الرسول لابي السعادات المبارك بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم
بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن اثير الجزري ودرين كتاب صحاح سته را بر وضع كتاب رزين ابن الاثير
جمع کرده لیکن بازیادات کثیره اوله الحمد لله الذي اوضح لمعالم الاسلام سبيلا وبنا این کتاب
بر سه رکن ست اول در مبادی دوم در مقاصد سوم در خواتیم ودر وی نوشته ولما وقفت على الكتب
الستة ورايت كتاب رزين وهو اكبرها واعمها حيث حوى الكتب الستة التي هي ام كتب
الحديث واشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته وجدته قد
اودع احاديث في ابواب غير تلك الابواب اولى بها وكرر فيه احاديث
كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه وبين ما لم يذكره من الاصول
الستة ورأيت في كتابه احاديث كثيرة لم اجدها في الاصول لاختلاف
النسخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري
فناجتني نفسي ان اهذب كتابه وارتب ابوابه واضيف اليه ما
اسقطه من الاصول واتبعه شرح ما في الاحاديث من الغريب والاعراب والمعنى

فتروت ولم اثبت الا اسم الصحابی الذی روی الحدیث ان کان خبرا واسم من یرویه عن الصحابی ان کان اثرا وافردت بابا فی آخر الکتاب یتضمن اسماء المذکورین فی جمع الکتاب علی الحروف واما متون الحدیث فلم اثبت منها الا ما کان حدیثا او اثرا وما کان من اقوال التابعین والائمة فلم اذکره الا نادرا صحیح
وذکره رزین فی کتابه فقه مالک ورجحت اختیار الابواب علی المسانید وبنیت الابواب علی المعانی فکل حدیث انفرد بمعنی اثبته فی بابه فان اشتمل علی اکثر اوردته فی آخر الکتاب فی کتاب سمیته وذکر
کتاب اللواحق انتهی

وجه شصت وششم آنکه شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم الهمانی المعروف بالعطار حدیث مدینة العلم را در اشعار بلاغت شعار خود نظم فرموده و ثبوت و تحقق آن بجتم و جزم دانموده چنانچه در مظهر العجائب گفته ؎ مصطفی گفته که حیدر پاکزاد ✽ مرتضی گفته که علمم او بداد ✽ مصطفی گفته که او حق من است ✽ مرتضی گفته که چون جان در تن است ✽ مصطفی گفته که شه بد سر غیب ✽ مرتضی گفته که او اینست عیب ✽ مصطفی گفته علی بابها ✽ مرتضی گفته که یا خیر الوری ✽ ونیز دران گفته ؎ رو تو ترک مذهب دینت بکن ✽ یا تو گفت مصطفی را گوش کن ✽ نه محمد گفت باب علم اوست ✽ انما در شان حیدر خود نکوست ✽ ونیز دران گفته ؎ هیچ میدانی که قرآن خوان که بود ✽ هیچ نور در میان جان که بود ✽ هیچ میدانی که باب علم کیست ✽ اندرین عالم بجود و حلم کیست ✽ ونیز دران گفته ؎ عشق سگ دینی حق را شناخت ✽ زانکه در وادی حضرت شی شتافت ✽ عشق می گوید علی بابها ✽ بارها گفتم بتو اسرارها ✽ ونیز دران گفته ؎ هیچ میدانی که معجز آن کیست ✽ وین همه مدح و ثنا در شان کیست ✽ که نهاده پای بر کتف رسول ✽ مصطفی کرده چو معراجش قبول ✽ که بده خود تاجدار انما ✽ که بده در ملک معنی هل اتی ✽ که بده قرآن ناطق در عیان ✽ که شده در لو کشف اسرار دان ✽ کیست باب علم از گفت رسول ✽ خود کرا بودست در علم قبول ✽ ونیز دران گفته ؎ جوهر معنی من خود حیدر است ✽ زانکه در دریای عمان گوهر است ✽ جوهر معنی بر تو محو ز باب است ✽ زانکه او باب نبوت را نکوست ✽ ونیز دران گفته ؎ من باب علم عطار آدم ✽ لاجرم گویائی اسرار آمدم ✽ من شدم اسرار اسرار النبی ✽ من شدم عطار نامی ✽ ونیز عطار در اسرار نامه گفته ؎ تو باب الله میدان مرتضی را ✽ ز خود آگاه میدان مرتضی را ✽ برو از باب او در شهر علمش ✽ که تا بینی تو خود آثار حلمش ✽ که باب شهر علم و حلم و فتوی ✽ امیر المومنین باشد بتقوی ✽ امیر المومنین ست جان آدم ✽ امیر المومنین ست عیسی مریم ✽ امیر المومنین باب نبوت ✽ امیر المومنین نور ولایت ✽ امیر المومنین دان باب حکمت ✽ امیر المومنین با نوح همدست ✽ امیر المومنین نطق زبان ست ✽ امیر المومنین شرح بیان ست ✽ امیر المومنین آن شاه عادل ✽

امیر المومنین آن شاه کامل * امیر المومنین ختم ولایت * امیر المومنین باب هدایت * و نیز وران گفته
اگر فرمانبری فرمان شه بر * وگرنه او فتادی خود بچه در * اگر فرمانبری فرمان حیدر * همه باب است آن باب مصطفی
و نیز عطار در الهی نامه علی ما نقل عنه گفته پیمبر گفت با آن نور دیده * زیک نوریم هر دو آفریده * علی چون با نبی ما
زیک نور * یکی باشند هر دو از دوی دور * چنان شهر دانش باب آمد * که جنت را بحق او باب آمد * و فضائل [illegible] عطار
از مشاهیر عرفای کبار و اکابر و محققین حقایق و اسرار سنیه است مفاخر عظیمة المقدار و مآثر فخیمة الآثار وی حسب [illegible] تحقیق
بتفصیل جمیل انشاء الله الجلیل در مجلد آتی مرقوم و مسطور خواهد شد مرد [illegible] تمام الکشف بر بعض عبارات [illegible] نور الدین
بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدس سره مرید حضرت شیخ مجد الدین [illegible]
چنانچه در منطق الطیر [illegible] بر میسازد و نیز در دیباچه تذکرة الاولیا که بوی منسوب است میگوید که یکروز بر امام مجد الدین بغدادی
در آمدم وی را دیدم که میگریست گفتم خیر است گفت زهی سپهسالاران که درین امت بوده اند بمثابه انبیا علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بوده اند که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل گفت گریه من از آنست که دوش گفته بودم که خداوندا
کار تو بعلت نیست مرا از ایشان گردان یا از نظارگیان ایشان گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم که مستجاب شده
باشد یا نه بعضی گفته اند که بحسب باطن و روحانیت او را از منصور حلاج نیز تربیت بوده است و بعضی گفته اند که نور منصور حلاج
بعد از صد و پنجاه سال بروح مقدسه فرید الدین عطار تجلی فرموده است و مربی او شده گویند که سبب توبه وی آن بود
که روزی در دوکان نشسته بود درویشی بانجا رسید چند بار شیئا لله گفت وی بدرویش نپرداخت درویش گفت ای
خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت همچو من میتوانی مرد عطار گفت بلی درویش کاسه
چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت الله جان بحق تسلیم کرد عطار را حال متغیر شد دوکان را برهم زد و باین طریقه در آمد
گفته اند که مولانا جلال الدین رومی در وقت رفتن بحج [illegible] نیشاپور در صحبت وی در حال کبر سن رسیده کتاب
اسرار نامه بوی ارزانی فرموده وی دائما آن را با خود نگاه میداشته و در بیان حقایق و معارف اقتدا بوی دارد چنانکه
میفرماید گرد عطار گشت مولانا * شربت از دست شمس بود نوشش * و دیگر میفرماید عطار روح بود و سنائی
دو چشم او * ما از پی سنائی و عطار آمدیم * و آنقدر اسرار توحید و حقایق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات
وی اندراج یافته در سخنان هیچیک [illegible] جزاه الله سبحانه عن الطالبین المشتاقین خیر الجزاء و من
[illegible] گرفتار آمده * و این قصیده بیست و بیت زیاده
است [illegible] این قصیده یعنی ای آنکه روی خود را که نور ظاهر وجود است

علیهم
سنائی
سنائی

بر روی پوشش تعینات صور در کشیده و پوشیده باز بظهور آمده خلقی باین طلسم صور که بر روی این گنج مخفی کشیده بواسطه کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بواسطه سرایت پرتو نور جمال آن روی که در روی پوشش مظاهر و صور جلوه گرفتار بلاء صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق معنی گشته و بعضی صورت ٭ تو ای معنی و بیرون تو اسم ست ٭ تو ای گنج و همه عالم طلسم ست ٭ عاشق صورت با هم خوار معشوق دور افتاده اند و همه ندانند که عاشق کیست و دلربای ایشان چیست و کیست ٭ میل خلق جمله عالم تا ابد گر شناسند ورنه سوی تست ٭ درین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار باینقدر اکتفا افتاد و شهادت وی در سنه سبع و عشرین و ستمائة بوده است بقول مخدوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت وی در خوارزم بر آن طرف جیحون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بر دست گرفته از آب جیحون گذشته بشهر خوارزم آمده در آنجا مدفون گشته چون کفار این کرامات از وی معاینه کردند همه اسلام آوردند و خانقاه وی نیز در خوارزم واقع است سن وی صد و چهارده بوده است اما مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در نفحات آورده اند که مرقد شیخ فرید الدین عطار در نیشاپور است چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند والله اعلم بالصواب انتهی

و از دلائل واضحه و براهین لائحه عظمت و جلالت و رفعت و نباهت عطار نزد سنیه آنست که کابلی با انهمه عصبیت و عناد او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل نحله خود با اهلبیت امجاد علیهم آلاف السلام الی یوم المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در صواقع گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری من آمن بمحمد ولم یؤمن باهلبیته فلیس بمؤمن اجمع العلماء والعرفاء علی ذلک ولم ینکره احد و خود مخاطب نیز در صدد اثبات این خیال محال برآمده راه تعظیم و تفخیم عطار می پیماید و بکمال ابتهاج تشبث بافادات او مینماید چنانچه در همین کتاب تحفه میفرماید حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپوری معروف بعطار در اشعار عربی میفرمایند ٭ فلا تعدل باهل البیت خلقا ٭ فاهل البیت هم اهل السعادة ٭ فبغضهم من الانسان خسر حقیقی ٭ و حبهم عبادة ٭ و این اشعار را شیخ بهاء الدین آملی در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل میکنند که میفرمود من آمن بمحمد ولم یؤمن باهل بیته فلیس بمؤمن انتهی و علاوه برین افاده است که شاهصاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه بتصریح صریح عطار را از کبار مقبولین اهل سنت وانموده و باظهار این معنی که او از جمله بزرگواران است که بناء کار شان و مدار سلسله بیعت طریقت شان از صدر تا قدم بر مذهب اهل سنت [illegible] میباشد در اجلال و اعظام و تبجیل و اکرام او باقصی الغایة افزوده

ولعمری ان نکول المخاطب عمدة الاخبار عن قبول حدیث مدینة العلم الذی نظمه الفرید العطار فی عقد
مقاطیع اشعاره بالحتم والجزم القاطع لمادة الانکار بعد ما تمسک بافادة ائمة الاسعار ومحل داني علیه
بالاعلان والاجهار واظهر مقبولیته بلا ریب واستنکار اغرب غریب عن الاعصار واعجب عجیب من عجائب الادوار والله
ولی التوفیق للاستبصار والاعتبار • **وجه شصت و هفتم** آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم جزری معروف بابن الاثیر حدیث
مدینة العلم را در اسد الغابة روایت کرده چنانچه گفته انبانا زید بن الحسن بن زید ابو الیمن الکندی وغیره کتابة قالوا انبانا ابو منصور زریق
انبانا احمد بن علی بن ثابت انبانا محمد بن احمد بن رزق انبانا ابو بکر بن مکرم بن احمد بن مکرم القاضی
حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن
مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد
العلم فلیات بابه انتهی **فهذا** العلامة ابن الاثیر الحبر للفخر العالی الاثیر قد روی هذا الحدیث
الخطیر وتقبسا للقبس المزید التنویر فلا ادری کیف یجتری بعد ذلک علی الطعن جاحد غریر
او مرتبک فی شباک الضلال غب ذاک متیقظ خبیر والله ولی التوفیق والتیسیر وهو المیسر
لکل حرج عسیر • ومحتجب نماند که ابو الحسن علی بن الاثیر نزد سنیه عارج معارج اقصای فضل وکمال ونازل منازل
منتهای شرف واجلال وفائز مراتب عالیه نقد وتحقیق ومحرز مناقب غالیه سبر وتدقیق بوده مفاخر سامیة المقام و
بر ناظر وفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر ابو الفدا الایوبی وتذکرة الحفاظ وعبر ودول الاسلام
تصنیف ذهبی ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی وطبقات شافعیه تاج الدین سبکی وطبقات شافعیه
عبد الرحیم اسنوی وروض المناظر ابن شحنه حلبی وطبقات شافعیه تقی الدین اسدی وطبقات الحفاظ جلال الدین
سیوطی ومدینة العلوم ازنیقی وغیر آن ظاهر وآشکار است درینجا بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار میرود
قال الذهبی فی تذکرة الحفاظ ابن الاثیر الامام العلامة الحافظ فخر العلماء عز الدین ابو الحسن
علی بن الاثیر ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری المحدث
اللغوی صاحب التاریخ ومعرفة الصحابة والانساب وغیر ذلک واخو العلامة مجد الدین صاحب
جامع الاصول والوزیر ضیاء الدین نصر الله صاحب کتاب المثل السائر مولده بجزیرة ابن عمر
سنة خمس وخمسین وخمسمائة وسمع من خطیب الموصل ابی الفضل الطوسی ویحیی الثقفی
وغیرهما بالموصل ومن عبد المنعم بن کلیب ویعیش بن صدقة وابن سکینة ببغداد وابی القاسم

ابن صصری وزین الامناء بدمشق وحلب وروی عنهم فی تصانیفه وحدث بالموصل وبدمشق وبحلب روی عنه ابن الدبیثی والقوصی ومجد الدین العقیلی وشرف الدین بن عساکر وسنقر القضائی واخرون وکانت داره مجمع الفضلاء وکان مکملا فی الفضائل علامة نسابة اخباریا عارفا بالرجال وانسابهم لاسیما الصحابة مع الامانة والتواضع والکرم قدم الشام رسولا وقد شرع فی تاریخ کبیر للموصل ولمدینة ومدینة جزیرة ابن عمر هی منسوبة الی الاجل الرئیس عبد العزیز بن عمر البرقعیدی التی بناها قاله ابن خلکان وقیل انشاها اوس وکامل ابنا عمر بن اوس التغلبی نقله ابن المستوفی فی تاریخ اربل وقیل منسوبة الی امیر العراق یوسف بن عمر الثقفی مات ابن الاثیر فی اواخر شهر شعبان سنة ثلاثین وستمائة وتاج الدین سبکی در طبقات شافعیه گفته علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری ابن الاثیر الحافظ المورخ صاحب الکامل فی التاریخ لقبه عز الدین وهو اخو الاخوین المحدث اللغوی مجد الدین صاحب النهایة وجامع الاصول والوزیر ضیاء الدین صاحب المثل السائر ولد بالجزیرة العمریة سنة خمس وخمسین وخمسمائة ونشا بها ثم تحول بهم والدهم الی الموصل سمع بها من خطیب الموصل ابی الفضل ومن ابی الفرج یحیی الثقفی ومسلم بن علی الشیحی وغیرهم وببغداد من عبد المنعم بن کلیب ویعیش بن صدقة الفقیه وعبد الوهاب بن سکینة واقبل فی اخر عمره علی الحدیث وسمع العالی والنازل حتی سمع لما قدم دمشق من ابی القاسم بن صصری وزین الامناء روی عنه الذهبی والشهاب القوصی والمجد ابن ابی جرادة والشرف بن عساکر وسنقر القضائی وهما من اشیاخ شیوخنا وغیرهم و من تصانیفه مختصر الانساب لابن السمعانی وکتاب حافل فی معرفة الصحابة اسمه اسد الغابة وشرع فی تاریخ الموصل قال ابن خلکان کان بیته بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجدته مکملا فی الفضائل والتواضع وکرم الاخلاق توفی فی رمضان سنة ثلاثین وستمائة **وجه ششم**

ثبوت هفتم آنکه محیی الدین محمد بن علی بن محمد المعروف بابن العربی الطائی الاندلسی این حدیث شریف را بالحتم وجزم ثابت نموده چنانچه در کتاب الدر المکنون والجوهر المصون علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة گفته والامام علی رضی الله عنه ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته بالباب وابن العربی از اکابر علمای عظام واجلهٔ نبهای اعلام سنیه است کمال جلالت مرتبت وعظمت منزلت او نزد معتقدین کبار ومحققین احبار

اینحضرات واضح و لائح ست و شطری از مفاخر سامقه و مآثر باذخه او حسب افادات اثبات از ناظر تاریخ ابن النجار التکملة و تکملة کمال
ابن نقطه و تاریخ حلب ابن العدیم و وفیات زکی الدین المنذری و تاریخ ابن الابار و تاریخ ابن الزبیر و تاریخ ابن الدبیثی
و مشتبه النسبة ابو العلاء فرضی و تاریخ مصر قطب الدین حلبی و مرآة الزمان سبط ابن الجوزی و ذیل المرآة قطب الدین
یونینی و کتاب المسالک ابن فضل الله و لطائف المنن احمد بن عطاء الله الاسکندری و ارشاد علامه یافعی و وافی بالوفیات
صلاح الدین صفدی و فوات الوفیات محمد بن شاکر بن احمد الکتبی و تنبیه الغبی جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار و تنبیه الاغبیا
شعرانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتائب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و
اشاعه لاشراط الساعه برزنجی و صبح صادق نظام الدین سهالی و رسالة التحقیق بردیا ارتحاط بالاشان و معرکه
سلامة التسدید الیونی و حیثه فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان عیان ظاهر و باهر ست نظر باختصار درینجا بعض
عبارات مذکور میشود شعرانی در لواقح الانوار گفته و منهم الشیخ العارف الکامل المحقق المدقق احد اکابر
العارفین بالله سیدی محیی الدین بن العربی رضی الله عنه بالتعریف کما رایته بخط فی کتاب نسب
الخرقة رضی الله عنه اجمع المحققون من اهل الله عز و جل علی جلالته فی سائر العلوم کما یشهد لذلک
کتبه و ما انکر من انکر علیه الا الدقة کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق
الریاضة خوفا من حصول شبهة فی معتقده یموت علیها لا یهتدی لتاویلها علی مراد الشیخ
و قد ترجمه الشیخ صفی الدین بن ابی المنصور و غیره بالولایة الکبری و الصلاح و العرفان و العلم
فقال هو الشیخ الامام المحقق راس اجلاء العارفین و المقربین صاحب الاشارات الملکوتیة و
النفحات القدسیة و الانفاس الروحانیة و الفتح المونق و الکشف المشرق و البصائر الخارقة
و السرائر الصادقة و المعارف الباهرة و الحقائق الزاهرة له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل
الانس و المورد العذب فی مناهل الوصل و الطول الاعلی من معارج الدنو و القدم الراسخ
فی التمکین من احوال النهایة و الباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایة و هو احد ارکان هذه الطریق
رضی الله عنه و کذلک ترجمه الشیخ العارف بالله تعالی سیدی محمد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه
ذکره بالعرفان و الولایة و لقبه الشیخ ابو مدین رضی الله عنه بسلطان العارفین و کلام الرجل دال دلیل علی مقامه الباطن و کشفه
مشهور بین الناس لا سیما اهل الروم فقد ذکر فی بعض کتب منقبة السلطان سلیم بن عثمان الاول و فتحه
القسطنطینیة فی الوقت الفلانی فجاء الامر کما قال و بینه و بین السلطان نحو مائتی سنة و قد بینی

علیه قبة عظیمة وتکیة شریفة بالشام فیها طعام وخیرات واحتاج الی الحضور عنده
من کان ینکر علیه من القاصرین بعد ان کانوا یبولون علی قبره رضی الله عنه واخبرنی اخی
الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی انه کان له بیت یشرف علی ضریح الشیخ محیی الدین فجاء شخص
من المنکرین بعد صلوة العشاء عنبار یرید ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون القبر بتسعة اذرع
فغاب فی الارض وانا انظر ففقده اهله من تلک اللیلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا وحفروا فوجدوا
راسه فکلما حفروا نزل وغار فی الارض الی ان عجزوا وردموا علیه التراب وکان رضی الله عنه
اولا یکتب الانشاء لبعض ملوک الغرب ثم تزهد وتعبد وساح ودخل مصر والشام والحجاز
والروم وله فی کل بلد دخلها مؤلفات وکان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام
بمصر المحروسة یحط علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنه وعرف احوال
القوم صار یترجمه بالولایة والعرفان والقطبیة مات رضی الله عنه سنة ثمان وثلاثین و
ستمائة وقد سطرنا الکلام علی علومه واحواله فی کتابنا تنبیه الاغبیاء علی قطرة من بحر علوم
الاولیاء فراجعه والله تعالی اعلم انتهی **فهذا ابن العربی** المعروف عندهم بالشیخ الاکبر
المحرز من المحامد فیما یزعمون ما لا یحصی ولا یحصر قد اثبت هذا الحدیث السافر الانور الباهر
الابهر بالحتم القاطع لدابر من تولی عن الحق وادبر والجزم المستاصل شافة من اعرض
عن الصدق واستکبر واحتج به دمغا لراس المنکر الانکر واستدل به قلعا لاساس معاند
منکر ابکر فالعجب کل العجب من المخاطب الفاخر الافخر الساخر الاسخر کیف لم یحط خبرا بافادات
اسلافه فاغتر واقبل علی قدح الحدیث فاجترم اکبر الذنوب واجتر **وجه شصت و ششم**
آنکه محب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار بحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ذیل تاریخ بغداد
علی ما نقل عنه آورده انا رقیة بنت معمر بن عبد الواحد انا فاطمة بنت محمد بن ابی سعد البغدادی
انا سعید بن احمد النیسابوری انا علی بن الحسن بن بندار بن المثنی انا علی بن محمد بن مهرویه ثنا
داود بن سلیمان الغازی ثنا علی بن موسی الرضا عن آبائه عن علی مرفوعا انا مدینة العلم وعلی
بابها فمن اراد العلم فلیات الباب وحافظ ابن النجار از حفاظ کبار و ثقات احبار و اثبات جلالت شعار
سنیه است کمال طول باع و وسعت اطلاع و ارتفاع و اعتلاء و استبحار و اضطلاع او در علم حدیث بنا بر افادات

ایحضرات برناظر تذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام محمد بن احمد ذهبی ووافی بالوفیات صلاح الدین خلیل
بن ایبک الصفدی ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی وطبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی وفوات الوفیات
صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن الکتبی وطبقات شافعیه تقی الدین ابوبکر بن احمد بن القاضی شهبة الاسدی و
مدینة العلوم ازنیقی وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح ولائح است فهذا
ابن النجار حافظهم الکبیر المقدار، وناقدهم العظیم الآثار، وجهبذهم المرجع فی الانتقاد و
الاختیار، قد روی هذا الحدیث المشرق المنار المبهر الازدهار، فلا یحید عنه الا من اختلف علیه
الحار، فاخطأ محجة المنار، ولا یطعن فیه الا الاعفک المائق حیاض التباب والتبار، ولا یقدح
فیه الا الاخلف الجالب علی نفسه جوائح المهالک والبوار، وعجب آنکه علی بن محمد بن مهرویه قزوینی که در
سند ابن النجار واقع است ودر سند اول عاصمی نیز واقع شده کما دریت سابقاً از اجلهٔ محدثین عظام
واکابر مسندین فخام میباشد عبد الکریم سمعانی در کتاب الانساب در نسبت قزوینی گفته وابو الحسن
علی بن محمد بن مهرویه القزوینی حدث فی القربة ببغداد والجبال عن یحیی بن عبدک
القزوینی وداود بن سلیمان الغازی ومحمد بن المغیرة والحسن بن علی بن عفان روی عنه
عمر بن محمد بن سنبک وابوبکر محمد بن عبد الله الابهری ومحمد بن عبید الله بن الشخیر وابو حفص
ابن شاهین الواعظ وغیرهم ذکره ابو الفضل صالح بن محمد بن احمد الحافظ فی طبقات اهل همدان
وقال ابو الحسن القزوینی قدم علینا سنة ثمان عشرة روی عن هارون بن هزاری وداود
بن سلیمان الغازی نسخة علی بن موسی الرضا ومحمد بن الجهم السمری والعباس بن محمد الدوری
ویحیی بن ابی طالب وابی حاتم الرازی سمعت منه مع ابی وکان یاخذ علی نسخة علی بن موسی
الرضا وکان شیخا مسنا ومحله الصدق وعبد الکریم رافعی در کتاب التدوین گفته علی بن محمد بن مهرویه
القزاز ابو الحسن القزوینی یعرف بعلان وقد یقال له الضانقانی والحسن بن علی بن
عفان وعلی بن عبد العزیز وابراهیم بن محمد العتقانی والد بری ومحمد بن عبد العزیز الدوری
وعمرو بن سلمة وذکر ابوبکر الخطیب انه حدث ببغداد سنة ثلث وعشرین وثلثمائة
عن یحیی بن عبدک وداود بن سلیمان وحدث عنه ببغداد ابو الحسن عبد الواحد
بن محمد الخباب القاضی وروی عنه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین فی کتاب الشکر وانتخب

(حاشیه: روی عن محمد بن المغیرة ۱۲ — سیار ۱۲)

علیه ابن عقدة ثلثة اجزاء وسمع تاریخ احمد بن زهیر بن ابی خیثمة منه واحادیث
ابی هدبة عن انس من ابی جعفر محمد بن عبید الله المنادی بسماعه سنة سبع وستین
ومائتین بروایته عن ابی هدبة واحادیث ابی مکیس دینار عن ابی عبد الله احمد بن محمد بن غالب
غلام الخلیل عن دینار عن انس وحدث بنسخة یوسف بن خراش عن غلام الخلیل هذا عن خراش ومسند علی بن موسی الرضا عن داود بن سلیمان الغازی وتوفی
سنة خمس وثلثین وثلثمائة وقد نیف علی المائة ولم یکن له ولد ذکر — ونیز باید دانست
که داود بن سلیمان الغازی القزوینی که علی بن محمد بن مهرویه ازوی روایت این حدیث شریف کرده واو
شرف روایت این حدیث از جناب امام رضا علیه السلام احراز نموده از روات مشاهیر ومسندین نحاریر سنیه است
رافعی در کتاب التدوین گفته داود بن سلیمان بن یوسف الغازی ابو احمد القزوینی شیخ اشتهر
بالروایة عن علی بن موسی الرضا ویقال ان علیا کان مستخفیا فی داره مدة مکثه بقزوین وله
نسخة عنه یرویها اهل قزوین عن داود کاسحق بن محمد وعلی بن محمد بن مهرویه وغیرهما
انبانا غیر واحد عن ابی القسم الشحامی انبا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن فوران
الامام ثنا ابو الحسن علی بن عبد الله الطیسفونی ثنا ابو الحسن علی بن الحسن بن عبد الرحیم
ثنا علی بن محمد بن مهرویه القزوینی بنهاوند ثنا ابو احمد داود بن سلیمان القزوینی
حدثنی علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن
علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی یا ابن آدم ما تنصفنی اتحبب الیک بالنعم وتتمقت الی
بالمعاصی خیری الیک منزل وشرک الی صاعد ولا یزال ملک کریم یاتینی عنک کل یوم و
لیلة بعمل قبیح یا ابن آدم لو سمعت وصفک من غیرک وانت لا تعلم من الموصوف لسارعت
الی مقته وانبانا عن ابی علی الحداد عن کتاب الخلیل الحافظ ثنا محمد بن اسحق بن محمد ثنا ابی
وعلی بن مهرویه قالا ثنا داود بن سلیمان ثنا علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی عن ابیه جعفر عن ابیه محمد عن ابیه علی عن ابیه الحسین
عن ابیه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم خزائن ومفتاحه
السؤال فسئلوا یرحمکم الله فانه یوجر فیه اربعة السائل والمعلم والمستمع والمحب لهم
ونیز رافعی در تدوین بترجمه جناب امام رضا علیه السلام گفته وحدث الخلیل الحافظ عن محمد بن اسحق

الکیسانی قال ثنا ابی وعلی بن مهرویه ثنا داود بن سلیمان ثنا علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی بن جعفر ثنی ابی جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم خزائن ومفتاحه السؤال فسئلوا یرحمکم الله فانه یوجر فیه اربعة السائل والمعلم والمستمع والمحب له وقد اشتهر اجتیاز علی بن موسی الرضا بقزوین ویقال انه کان مختفیا فی دار داود بن سلیمان الغازی الذی روی عنه النسخة المعروفة روی عنه اسحق بن محمد وعلی بن محمد بن مهرویه وغیرهما وجه هفتادم آنکه کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی حدیث مدینة العلم را در کتاب در منظم بالحتم والجزم ثابت دانسته چنانچه در در منظم علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة گفته قال النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب وجه هفتاد و یکم آنکه علامه ابن طلحه این حدیث شریف را در مطالب السؤل ثابت نموده و در معرض احتجاج و استدلال آن را وارد فرموده چنانچه در فصل رابع باب اول کتاب مذکور در ضمن کلامی بسیط متعلق بودن جناب امیر المومنین علیه السلام بطین انزع میفرماید ولم یزل بملازمة رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علما حتی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینة العلم وعلی بابها فکان من غزارة علمه یذلل جوامح القضایا ویوضح مشکلات الوقائع ویسهل مستصعب الاحکام فکل علم کان له فیه اثر وکل حکمة کان له علیها استظهار وسیاتی تفصیل هذا التاصیل فی الفصل السادس المعقود لبیان علمه وفضله انشاء الله تعالی وجه هفتاد و دوم آنکه نیز علامه ابن طلحه این حدیث شریف را در فصل سادس باب اول مطالب السؤل که برای بیان علم و فضل آنجناب معقود ست وارد ساخته و در اثبات غزارت علم آنجناب بان اعلام بلاغت و براعت افراخته چنانچه در ضمن ادله توفر علم و فضل آنجناب گفته ومن ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المومنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها لکنه صلی الله علیه وسلم خص العلم بالمدینة والدار بالحکمة لما کان العلم اوسع

انواعا وابسط فنونا واكثر شعبا واغزر فائدة واعم نفعا من الحكمة خصص الاعم بالاكبر
والاخص بالاصغر الى آخر ما سياتى انشاء الله تعالى فيما بعد ومحتجب نماند كه كتاب مطالب السؤل
از كتب اسفار جليلة الاخطار واز جمله مصنفات ومولفات عالية المقدار مى باشد محمد محبوب عالم كه
از اكابر عرفاى كاملين واعاظم كملاى فاضلين ست در تفسير شاهى كه شاه صاحب وتلميذ رشيد شان هر دو
در اظهار عظمت مرتبت ورفعت منزلت ان اتفاق دارند جابجا ازين كتاب اعنى مطالب السؤل نقلها
آورده وراه ركون واعتماد ووثوق واستناد بران سپرده وخود علامه ابن طلحه در صدر كتاب مذكور بنهايت شناقت
بيان وفصاحت لسان وثاقت واشتهار روايات اخبار واحاديث وآثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقا در
مجلد حديث طير بحمد الله تعالى دريافتى وچون علامه ابن طلحه بالخصوص در آيات فصل سادس باب اول كتاب خود
كه دران حديث مدينة العلم آورده بكمال متانت ورزانت واقصاى استحصاف ورصانت مكرر ستوده
لذلك ايراد كلام او متعلق باين فصل براى تنوير بصائر اولى الالباب مناسب مينمايد پس بايد دانست كه علامه
ابن طلحه در عنوان فصل مذكور مطالب السؤل گفته - الفصل السادس فى علمه وفضله هذا
فصل فى ارجائه مجال المقال واسع ولسان البيان صادع وثاقب المناقب لامع ونجم الاشراق
طالع ومراح الامتداح جامع وفضاء الفضائل شاسع فهو لمن تمسك بعراه نافع و
لمن تمسك بعراه رافع ضياله من فصل فضل كوس ينبوعه لذة للشاربين وعروس
مضمونه مفرحة للكرام الكاتبين وعروس مستودعه من مستحسنات حسنات المقربين
يعظم عند التحقيق قدر وقعه ويعم اهل التوفيق شمول نفعه ويتواجر مؤلفه بجمعه
وهو لمن وقف عليه فيد بصره وسمعه لما اورد فيه بما يصل اليه وارد الاضطراب فى الاوعية
ما يدخل عليه رائد الارتياب ولا ضمنته غثا تمجه اصداف الاسماع ولا غثاء تقذفه اصناف الالباب
بل مرتبة له اخلاف رواية الخلف عن السلف حتى اكتنفت بزبد الاوطاب ونظمت فيه
جواهر درر صرحت السنن السنن ونطقت بها آيات الكتاب وقررته بادلة نظر محكمة
الاسباب بالصواب هامية السحاب بالحساب مفتحة الابواب للطلاب مثمرة انشاء الله تعالى
لجامعها جميل الثناء وجزيل الثواب ازين عبارت سراسر شناقت علاوه بر وجوه متكثره عظمت
وجلالت اخبار وآثار اين فصل صراحة ظاهر وواضح ميشود كه علامه ابن طلحه درين فصل وارد نكرده چيزى را

که بآن وارد اضطراب برسد و سپر نکرده از چیزی که بران زائد ارتیاب داخل شود و تضمین نکرده
آنرا حدیث فاسدی که اصداف اسماع انرا ردکند و نه چیزی خراب شبیه نعتا را که اصناف الباب
انرا ابیناز دبلکه وارد کرده چیزی را که جزم کرده برای آن بیتابهای روایت خلف را از سلف
تا اینکه محاط شده به خلاصه تسیر شکلها و نظم کرده درین فصل جواهر دررے که تصریح کرده بان زبانهای سنن و
گویا شده بان آیات کتاب و نیز علامه ابن طلحه در فصل سادس باب اول مطالب السؤل بعد ذکر نبذی از ادلۀ
علم و فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و اخبار گفته فقط صدرت هذا الفصل المعقود وقد
لبیان فضله الموفور وعلمه المشهور من الآیات القرآنیة والاحادیث النبویة
بما فیه شفاء الصدور ووفاء بالمستطاع والمقدور واهتداء یخرج القلوب الضالة
من الظلمات الی النور واقتصرت علیها لکونها واضحة جدا راجحة صحة و
معتقدا وقد جعلت المعقبات الالهیة من بین یدیها ومن خلفها لحفظها رصدا
ولم اتجاوزها الی ایراد اخبار کثیرة عددا واهیة سندا ومستندا غیر انی قد اردفتها من المعقول
بمعان مستغربة الاشارات مستعذبة العبارات متسقة الکلمات مرکبة المقدمات معسولة الحلبات موصولة
العذبات تمنح سامعها طربا بالحسن ترتیبها وتوضح لمن یعیها عجبا من تهذیب تقریبها سامعيها
ازین عبارت سراپا بلاغت در نهایت وضوح و ظهورست که علامه ابن طلحه این فصل را از آیات قرآنیه
و احادیث نبویه بچیزی مصدر نموده که دران شفاء صدورست و وفاست بمستطاع و مقدور و اهتدائیست
که بیرون می آورد دلهای گمراه را از ظلمات بسوی نور و اقتصار نموده است علامه ابن طلحه بران احادیث
بسبب بودن آن واضح از روی راه و راجح از روی صحت و اعتقاد و رصد گردانیده است معقبات
الهیه را از پیش روی و پس پشت آن برای حفظ آن و تجاوز نکرده از آن بسوی ایراد اخباری که بسیار
بود از روی عدد و واهی بود از روی سند و مستند پس بعد این افادات مزهره و افاضات مبهره
علامه ابن طلحه کدام عاقلی ست که در اتصاف حدیث مدینة العلم بمحاسن مذکوره بارعة الاوصاف بمفاخر
محنفة الاطراف و اعتلای آن باقصای صحت و وثاقت و وصول آن بمنتهای تاصل و عراقت
ارتیابی خواهد ورزید و با وصف اینهمه مراتب عالیه و مفاخر متلالیه گرد قدح و جرح و غمز و همز آن خواهد
گردید و بالجملة فهذا صاحب مطالب السؤل قد درع فی نحور اهل الجحود والغفول

ودمغ فی صدور ارباب العصبیة والذهول وسود وجه کل معاند جهول وارغم انف کل مماحک مخذول وادمج قلوب الزرافة المنهمکة فی الانحراف عن آل الرسول صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ما هب الدبور والقبول فلیبک الباکون علی عقل المخاطب المخدوم للفحول بحیث اقتصر علی تقلید الکابلی المغفول ولم یعثر علی افادات ائمة المنقول المویدین له بمعانی المعقول المثبتین لهذا الخبر المشهور المقبول الذی لا یجحده الا کل حاقد مخذول مستهتر بالانکار المرذول مولع بالعناد المعسول

وجه هفتاد و سوم آنکه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی حدیث مدینة العلم را از مناقب احمد بن حنبل نقل نموده و باثبات و تحقیق و توثیق و تصدیق آن الحق را بهین منت خویش فرموده چنانچه در کتاب تذکرهٔ خواص الامة فی معرفة الائمة که علامه ابن الوردی در تتمة المختصر تصریح ببودنش از تصانیف او کرده و خود سبط ابن الجوزی در اول آن گفته و بعد فهذا کتاب فی فضل الامام العلیم والحبر الحلیم والسید الکریم اخی الرسول وبعل البتول وسیف الله المسلول سید الخلفاء ورابع الخلفاء وابن عم المصطفی امام الدین وعالمه وقاضی الشرع وحاکمه و منصف کل مظلوم من ظالمه والمتصدق فی الصلوة بخاتمه مفرق الکتائب و مظهر العجائب لیث بنی غالب ابی الحسنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه وعن زوجته وصلی علی ابیهما وحشرنا فی زمرته ورضی الله عن بقیة الصحابة واهل البیت اجمعین میفرماید حدیث انا مدینة العلم قال احمد فی الفضائل حدثنا ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة انا مدینة الفقه وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ورواه عبد الرزاق فقال فمن اراد الحکم فلیات الباب فان قیل فقد ضعفوه فالجواب ان الدارقطنی قال قد رواه سوید بن غفلة عن الصنابحی ولم یذکر سوید بن غفلة وقول الدارقطنی ان ثبت فهو صفة الارسال والمرسل حجة فی باب الاحکام فکیف بباب الفضائل فان قیل فی هذه الروایات مقال قلنا نحن لم نتعرض لها بل نحتج بما اخرجه احمد وهو الروایة الاولی عن علی واذا ثبتت الروایة الاولی ثبتت الروایات کلها لان روایة الحدیث

[حاشیه: وفی روایة انا دار الحکمة وعلی بابها صح

قد مر انه ذکره یحیی بن معین فقال ان هذا الحدیث قد حدث به عن ابن الصلت ...]

عمر بالمعنی جائزة فی احکام الشریعة فههنا اولیٰ فان قیل محمد بن علی الرومی شیخ شیخ احمد بن حنبل
عرض ضعفه ابن حبان فقال یاتی علی الثقات بما لیس من احادیث الاثبات قلنا قد روی عنه
ابراهیم بن محمد شیخ احمد ولو کان ضعیفا لبین ذلک وکذا احمد فانه استند الیه ولم
یضعفه ومن عادته الجرح والتعدیل فلما استند عنه علم انه عدل فی روایته انتهی
فثبت بحمد الله وحسن توفیقه من هذه العبارة ان سبط ابن الجوزی قد عنی باثبات
الحدیث الشریف وجد وجهد وسعی ووکد فی الذب عن ذماره والرد لتوهینه
وتضعیفه وانکاره فذرع فی صدور القاصرین وهشم انوف الخاسرین وفت فی اعضاد
الجاحدین ونکس رؤس الحائدین وکسر سورة المکابرین ولبد خورة الثابرین علی التکذیب
والتوهین والابطال والتهجین فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
وباید دانست کہ اگر سبط ابن الجوزی اینہمہ اہتمام بلیغ در اثبات این حدیث شریف نمی نمود و بر محض نقل آن از احمد در مقام
اکتفا میکرد باز ہم دلیل بنہایت ثبوت و غایت تحقق آن نزد اوی شد بوجوہ عدیدہ اول آنکہ سبط ابن الجوزی
در عنوان باب ثانی کتاب خود کہ در آن این حدیث شریف را ذکر نمودہ گفتہ الباب الثانی فی فضائلہ کرم
الله وجهه فضائله اشهر من الشمس والقمر واکثر من الحصی والمدر وقد اخترت منها ما ثبت
واشتهر وهی قسمان قسم مستنبط من الکتاب والثانی من السنة الظاهرة التی لا شک فیها
ولا ارتیاب - ازین عبارت ظاہرست کہ سبط ابن الجوزی درین باب از فضائل نامحصورہ جناب امیر المومنین
علیہ السلام کہ اشہر از شمس و قمر و اکثر از حصی و مدرست اختیار نمودہ ست آنچہ را کہ ثابت و مشتہر شدہ ست و انرا دو قسم
نمودہ قسمی ازان مستنبط از کتاب ست و قسمی دیگر از سنت ظاہرہ ست کہ دران شک و ارتیاب نیست پس
بحمد اللہ تعالی بکمال وضوح و ظہور واضح و لائح گردید کہ حدیث مدینۃ العلم از فضائل ثابتہ مشتہرہ جناب
امیر المومنین علیہ السلام ست و از قسمی ست کہ دران ارباب الباب را ہیچ شک و ارتیاب نیست و مجرد
ایراد سبط ابن الجوزی آنرا درین باب برای ظہور اینمعنی کافی ست فضلا عما ابدہ بہ من البیان الرشیق
والتبیان الانیق المسدد لکل حازم رفیق والهاتف بکل من اخطأ
السبیل واضل الطریق * دوم آنکہ سبط ابن الجوزی در تذکرہ در فصلی کہ انرا برای ذکر والدۂ جناب امیر
المومنین علیہ السلام معقود نمودہ گفتہ قلت وقد اخرج لها ابو نعیم الحافظ حدیثا طویلا فی فضلها الا انهم قالوا

فی اسناده روح بن صلاح ضعفه ابن عدی فلذلک لم نذکره ازین عبارت ظاهرست که احتیاط سبط ابن الجوزی در ذکر احادیث بحدی رسیده که حدیثی که مثل حافظ ابونعیم در فضل حضرت فاطمه بنت اسد رضوان الله علیها اخراج کرده بود محض باین سبب که در اسناد آن روح بن صلاح که ابن عدی آنرا تضعیف کرده واقع شده بود ذکر نکرد پس معلوم شد که مجرد ذکر سبط ابن الجوزی حدیث مدینة العلم را در تذکره دلیل ثبوت و تحقق و انتفاء طعن از آنست نزد او فکیف که سبط ابن الجوزی اهتمام بلیغی که در اثبات این حدیث شریف فرموده بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست سوم آنکه سابقا در وجه هفتم دانستی که سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ خواص الامه بجواب قدح حدیث مواخات افاده نموده که احمد در باب احادیث مقلد و متبوع ست هرگاه حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجب ست زیرا که او امام زمان و عالم اوان خود و مبرز در علم نقل بر اقران و فارس یکه تاز میدان خویش بوده و دریافتی که سبط ابن الجوزی محض روایت احمد را در باب رد قدح قادحین و دفع جرح جارحین کافی و وافی میداند پس اگر سبط ابن الجوزی درینمقام اکتفا بر مجرد نقل حدیث مدینة العلم از کتاب الفضائل احمد میکرد دلیل واضح و برهان لائح بر ثبوت و تحقق این حدیث شریف و بطلان کلام جاحد سخیف و منکر عنیف نزد او میشد فکیف اذا انضم الی ذلک مثل هذا الاهتمام والابرام القاطع لدابر الخصام و محتجب نماند که علامه سبط ابن الجوزی از اکابر حفاظ اعلام اجلهٔ ایقاظ عظام سنیه بوده شطری از علوم مراتب و شموخ مناصب او بر متتبع جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابوالموید محمد بن محمود الخوارزمی کفایة الطالب محمد بن یوسف الکنجی و وفیات الاعیان قاضی القضاة ابن خلکان و منظر الانسان یوسف بن احمد السجزی و ذیل مرآة الزمان تالیف قطب الدین موسی بن محمد الیونینی البعلبکی و کتاب المختصر فی اخبار البشر لابی الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر لزین الدین ابی حفص عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و عبر فی خبر من غبر شمس الدین الذهبی و نظم درر السمطین جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و مرآة الجنان عبدالله بن اسعد الیافعی و جواهر مضیئه عبدالقادر بن محمد القرشی و مختصر جواهر مضیئه مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی و طبقات الشافعیه تقی الدین اسدی و قول مبنی شمس الدین سخاوی و جواهر العقدین نورالدین علی بن عبدالله السمهودی و حسن المقصد جلال الدین سیوطی و اتحاف الوری نجم الدین عمر بن فهد المکی و غایة المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عزالدین عبدالعزیز بن فهد المکی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداؤدی المالکی و صواعق احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی و کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی

و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العیون نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی و درمختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی و مفتاح النجا میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و کشف الظنون فاضل چلپی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و سیف مسلول قاضی ثناء الله پانی پتی و همین کتاب تحفه خودشاه صاحب و ایضاح رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب وحید و ازالة الغین مولوی حیدر علی معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر اوضح و لائح ست وجه هفتاد و چهارم آنکه ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی که از اعاظم متبحرین حفاظ و افاخم متمهرین ایقاظ و ثقات ناقدین اعیان و اثبات بارعین جلیل الشان ائمه سنیه ست و جلائل فضائل و عوالی معالی و احاسن محاسن جزو اهر مآثر او ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه و مجلد حدیث نور بسمع صفا خواهی شنید در کتاب کفایة الطالب فی مناقب امیر المومنین علی ابن ابیطالب بابی خاص برای حدیث مدینة العلم معقود نموده بسیاق و اثبات طرق عدیده و وجوه سدیده آن قصب السبق در مضمار تحقیق و تنقید ربوده چنانچه در کتاب مذکور که نسخه عتیقه آن در ارض عربی علی مشرفها الاف السلام من الملک العلی بدست نحیف افتاده بعد سیفرماید الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علیّ بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علیّ بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب ابی المعالی محمد بن علی القزوینی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرتها و الشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب و انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها قلت هکذا رواه الخطیب فی تاریخه و طرقه اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندی اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا

القرشی

حنبق بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدى حدثنا النعمان بن هارون البلدى ومحمد بن احمد بن المؤمل الصيرفي وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابرا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو آخذ بضبع على بن ابيطالب وهو يقول هذا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته قال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر فى تاريخه وذكر طرقه عن مشايخه اخبرنا على بن عبيد الله بن ابى الحسن الازجى بدمشق عن المبارك بن الحسن اخبرنا ابو القسم بن البسرى اخبرنا ابو عبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسين حدثنا ابو الحسن على بن اسحق بن زاطيا حدثنا عثمان بن عبد الله العثمانى حدثنا عيسى بن يونس عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها قلت هذا حديث حسن عال وقد تكلم العلماء فى معنى هذا الحديث ان عليا باب العلم فاكثروا حتى قالت طائفة انما اراد النبى صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم اى انا معدن العلم وموضعه وما كان عند غيرى فغير معدود من العلم وقوله وعلى بابها يريد ان باب هذه المدينة رفيع من حيث ان شريعة النبى صلى الله عليه وسلم اثبت الشرائع واقومها واهداها لا يدخل عليها النسخ ولا التحريف ولا التبديل بل هى محفوظة بحفظ الله عز وجل ومصونة من النقص لا ينسخها شىء فلهذا نسبها الى العلو وكتابه آخر الكتب التى انزلها الله عز وجل فلا يدخل عليه النسخ قال الله تعالى ومهيمنا عليه اى ان القران يحكم على جميع الكتب المنزلة قبله وما ورد فيه من الحلال والحرام لا يتغير ولا ينسخ ولا يبطل فكان القران اجل الكتب التى انزلها الله عز وجل وشريعة الرسول صلى الله عليه وسلم اجل الشرائع واعلاها وابهاها واسناها واسماها حيث لا يدخل عليها النسخ ولا التبديل وهى عالية سامية عالية بها قلت والله اعلم ان وجه هذا عندى ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها اراد صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى علمنى العلم وامرنى بدعاء الخلق الى الاقرار

بوحدانيته فى اول النبوة حتى مضى شطر زمان الرسالة على ذلك ثم امرنى الله بمحاربة من ابى الاقرار لله عز وجل بالوحدانية بعد منعه من ذلك فانا مدينة العلم فى الاوامر والنواهى وفى السلم والحرب حتى جاهدت المشركين وعلى بن ابى طالب بابها اى هو اول من يقاتل اهل البغى بعدى من اهل بيتى وسائر امتى ولولا على بيّن للناس قتال اهل البغى وشرع الحكم فى قتلهم و اطلاق الاسارى منهم وتحريم سلب اموالهم وسبى ذراريهم لما عرف ذلك فالنبى صلى الله عليه وسلم سنّ فى قتال المشركين ونهب اموالهم وسبى ذراريهم وسنّ على فى قتال اهل البغى ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير ولا تسبى النساء والذرية ولا تؤخذ اموالهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين واهل بيته بتفضيل على وزيادة علمه وغزارته وحدة فهمه ووفور حكمته وحسن قضاياه وصحة فتواه وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابة يشاورونه فى الاحكام ويأخذون بقوله فى النقض والابرام اعترافا منهم بعلمه ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث فى حقه بكثير لان رتبته عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من عباده اجل واعلى من ذلك انتهى فالحمد لله المسدى بجزيل المواهب المسعف لجليل المآرب حيث وضح عن عبارة كفاية الطالب ما فيه كفاية للطالب وهداية للراغب وتنكيس لرؤس الجاحدين الجانحين المتهالكين على ابطال فضائل امام المشارق والمغارب مولانا وسيدنا امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه وآله الاف السلام الملك الواهب فانه قد ثبت من افادة الحافظ الكنجى ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما طلع طالع وغرب غارب خصص عليا عليه السلام بهذا الحديث الثابت الراتب وانه قد رواه خطيب بغداد وابن عساكر من طرق متعددة انارت للطريق المهيع اللاحب وان هذا الحديث من رواية ابن عباس حديث حسن عال على رغم المنكر الخائب والناصب الحائب وظهر ايضا من

ان عليا

افادة هذا الناقد الناقب ؛ ان العلماء قد اكثروا الكلام فى بيان معناه ايضاحا لما فيه من المطالب
وبان ان بعضهم قد خدعته الكواذب ؛ وتاهت بهم النصب المذاهب ؛ حيث اوله على
نهج اهل العناد اخراجا له من مناقب اسد الله الغالب عليه وآله من سلام الله ما لا يحسبه
حاسب ؛ وهذا ايضا مما يوذن بكمال تحقق الحديث حتى عند من سالك مسلك النواصب ؛
كما هو واضح على من عقله وفهمه حاضر غير عازب ؛ ووضح ايضا ان الحافظ الكنجى افاد بنفسه فى
معناه كلاما احد على الجاحدين من القواضب ؛ وان هذا الحديث ليس بكثير فى حق امير المومنين
صلوات الله عليه وآله الكرام المناسب ؛ نظرا الى ما له عند الله ورسوله والمومنين من عالية
المراتب ؛ وغالية المناقب ؛ وباذخة المناصب ؛ وشامخة المراقب ؛ وعلاوه برین از تصریح حافظ
گنجی در صدر کتاب کفایة الطالب واضح و آشکار است که احادیث این کتاب احادیث صحیحه است که حافظ گنجی از مشایخ
خود در بلدان روایت نموده و در کتب ائمه و حفاظ مسطور و مثبت است و این احادیث را حافظ مذکور بسبب
حمیت محبت اهل البیت علیهم السلام برای افحام و تبکیت و تخجیل و تبکیت بعض منکرین و جاحدین که در بعض
احادیث مزید مثل خود زبان طعن گشوده بودند املا نموده و زنگ شبهه و ارتیاب از قلوب اهل معرفت زدوده
حيث قال فى كفاية الطالب بعد التحميد والتصلية يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن
محمد الكنجى اما بعد فانى لما جلست يوم الخميس لست ليال بقين من جمادى الآخرة سنة سبع
واربعين وستمائة بالمشهد الشريف بالحصباء من مدينة الموصل ودار الحديث المهاجرية
حضر المجلس صدور البلد من النقباء والمدرسين والفقهاء وارباب الحديث فذكرت بعد
الدرس احاديث وختمت المجلس بفصل فى مناقب اهل البيت عليهم الصلوة والسلام فطعن
بعض الحاضرين لعدم معرفته بعلم النقل فى حديث زيد بن ارقم فى غدير خم وفى حديث
عمار فى قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن احبك وصدق فيك فدعتنى الحمية لمحبتهم على
املاء كتاب يشتمل على بعض ما رويناه عن مشايخنا فى البلدان من احاديث صحيحة من كتب
الائمة والحفاظ فى مناقب امير المومنين على الذى لم ينل رسول الله صلى الله عليه وسلم
فضيلة فى آبائه وطهارة فى مولده الا وهو قسيمه فيها اخبرنا الشيخ على بن محمد بن عبد الصمد
السخاوى امام القراء بجامع دمشق انا على بن هبة الله بن سلامة بن المسلم البزرى الخطيب بمصر

عبد الله بن الحسين بن رواحة بحلب وغيرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السلفي انبأ القاضي ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمعيل الروياني اخبرنا ابو غانم احمد بن علي الكراعي انبا عبد الله بن الحسين النضري انبا الحرث بن ابي اسامة حدثنا محمد بن كناسة ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحب القوم ولما يلحق بهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب وفي رواية رجل يجالس المصلين ولا يصلي الا قليلا ويجالس الصائمين ولا يصوم الا قليلا ويجالس المجاهدين ولا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولئك قوم لا يشقى بهم جليسهم وابتدأنا بما وقع النزاع فيه فلما تم الاملاء بعون الله وتوفيقه بيضناه برسم خزانة اشرف نسيبه في عصرنا الذي علا الناس بصرامته وبهرهم برجاحته وباينهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم شرف آل رسول الله صلى الله عليه وسلم تاج الدين ابي المعالي محمد بن نصر نصير امير المومنين اسبغ الله عليه ظل المواقف الشريفة بمحمد واله الطاهرين وقد وسمته بكفاية الطالب في مناقب امير المومنين علي بن ابيطالب

وجه هفتاد و پنجم آنکه نیز علامه محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب جناب امیر المومنین علیه السلام را باب علم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وصف نموده کمال ثبوت وصحت این حدیث شریف برارباب احلام وابصار واضح وآشکار فرموده چنانچه در باب رابع وثلثون کفایة الطالب بعد روایت واثبات حدیث النظر الی وجه علی عبادة گفته وفقهه ان النظر الی وجه علي عبادة قد ورد في الحديث ايضا يطول ذكرها منها ان النظر الى الكعبة عبادة وقد ثبت روايته باسناد عندي ان النظر الى المصحف عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى العالم عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى وجه الوالدين عبادة فنقول يريد به ان ينظر الابن المحض لوالديه الرؤف بهما المحب لهما من غير اكراه ولا عبوس ولا رفع صوت ولا تبرم ولا تقشف ولا تانف والتلطف لهما عبادة والنظر الى وجه العالم عبادة بمعرفة الفضل له لكونه وارث علم النبوة وهو من دعاة الهدى للامة يجنب الناس به المكاره والمعاطب ويرشدهم الى سبيل الخير والصلاح يدعوهم ان دعاهم الله اليه ورسوله وينهاهم عما نهاهم الله ورسوله عنه فيكونون بين يدي العالم كالاسير بين يدي مالكه لا يتهمه في امر ولا نهي ويكون عند رؤيته ومشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم والجالس بين يديه ولا ينظر اليه

شزرا ولا يرفع صوته بين يديه ولا يدعوه باسمه بل بكنيته ويدعوه بالتبجيل والتفخيم والنظر
الى المصحف عبادة من حيث معرفته ووجوب حرمته وجلالته واكرامه واعظامه وتامله
الى الامر والنهي والندب والاستحباب وسوال الرحمة عند ذكر الرحمة والجنة والاستعاذة بالله في
عز وجل من النار والفتن والشرور عند ذكرها فيفرغ سره وجوارحه عند النظر في كتاب الله عز وجل
ويدبر اياته ويتفكر في عبره وبيناته فيكون من العابدين بقراءته ومن العابدين بالنظر اليه والنظر بيناته
الى وجه النبي صلى الله عليه وسلم عبادة اذا كان النظر اليه بعين الاحترام والتبجيل والاكرام
لانه سفير بين الله عز وجل وبين عباده وله المكانة العظيمة لاختيار الله تعالى اياه لرسالته و
اطلاعه على اسرار الحق وقيامه بالامر والنهي وتتميمه مكارم الاخلاق الى غير ذلك مما يطول
شرحه وكذلك النظر الى الكعبة وهي حجارة بناها البناء اما من اهل الايمان واما من اهل
الشرك وهي ايضا تماثل الابنية من بيوت النار وبيوت الاصنام وانما كان النظر الى الكعبة عبادة
من حيث انما نسبت الى الله عز وجل بالتخصيص وانها بيت الله وموضع نظره من ارضه ومهبط رحمته
ومحل ملائكته ومحل انبيائه ورسله ومائدة وليمته وارضه التي دعا الناس اليها واوجب
عليهم حجها فان الناظر اليها كالناظر الى الله عز وجل فينظر اليها بالتعظيم والتوقير والاجلال
والاحتشام ويلوذ بها ويطوف حولها ويتمسح باركانها كما يفعل العبد الذليل بين يدي
المولى الجليل يرجو فضله ويخاف من المجازاة لعدله بذلة وخضوع وخشية وخشوع و
اما النظر الى وجه علي عبادة من حيث انه ابن عم الرسول وزوج البتول ووالد السبطين
الحسن والحسين واخو الرسول وباب علمه والمبلغ عنه والمجاهد بين يديه والذاب عنه
والمجلي الكرب والهموم عنه والباذل نفسه لله ولرسوله ووصيه لنصرة دين الله وداعي
الناس الى دار السلام ومعرفة العزيز العلام ويدل على فضل النظر اليه على فضل النظر الى الكعبة
ما جاء في الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم وقف حيال الكعبة وقال ما اجلك وما اشرفك
وما اعظمك عند الله عز وجل وعلي اعظم واشرف منك عليه وهذا يدل على ان النظر الى
وجه علي افضل من النظر الى الكعبة **وجه بهشتاد و ششم** آنکه شیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام
بن ابی القاسم السلمی حدیث مدینة العلم را باقتضاء در جزء رابع نهایت ختم اثبات نموده و در کلام ایشان آنرا ابر زبان جناب امیر المومنین علیه السلام

اثبات کرده بکمال حسن وارد فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته قال
سلطان العلماء فی عصره وبرهان العرفاء وفخر دهره الشیخ القدوة الامام فی الاجلة الاعلام مفتی
الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال وافضل
الاتراب لدی عد الخصال علی ولی الله فی الارض والسماء رضی الله تعالیٰ عنه وعن ذریته فی کل حال
یا قوم نحن اهل البیت عجنت طینتنا بید العنایة فی معجن الحمایة [illegible] علیهما
ثم خمرت بخمیرة النبوة وسقیت بالوحی ونفخ فیها روح الامر [illegible]
فضل ولا انوارنا تفل واذا افتخر [illegible] بالقوم [illegible] الناس [illegible]
ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها
والحسن والحسین اغصانها فاصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یا قومی لما کانت الفروع تبنی علی الاصول بنیت فصل فضل علی
طیب اصلی فورثت علمی عن ابن عمی وکشف به عنی تابعت رسولا امینا وما رضیت غیر
الاسلام دینا فلو کشف الغطاء ما ازددت یقینا ولقد توجنی بتاج من کنت مولاه ومنطقنی
بمنطقة انا مدینة العلم وعلی بابها وقلدنی بتقلید اقضاکم علی وکسانی حلة انا من علی
وعلی منی شعر عجبت منک اشغلتنی بک عنی ٭ ادنیتنی منک حتی ظننت انک انی الیٰ
ما ذکر **فهذا ابن عبد السلام** ٭ سلطان علماءهم الاعلام ٭ وفخر عرفائهم الفخام
وصدر نبلائهم العظام ٭ قد اثبت هذا الحدیث الشریف بالحتم والجزم والقطع والبت
رغما لاناف المنکرین الاغثام ٭ واستیصالا لشافة الجاحدین الجالبین للملام ٭ وحصدا
لنواجم تعصبات المکابرین الذین لیس لکلامهم خطام ولا زمام فالحمد لله المنعام ٭ حیث
وضح لاهل الحق الکرام ٭ مرة بعد اخری بابین حجة واکمل شاهد متین النظام ٭ والجمان
ایغال المخاطب القمقام ٭ وایضاع من شایعه من اصحاب الشحناء والبغضاء والایکال المتخذ لقین
المقدمین علی مخالفة الدین والاسلام ٭ فی تکذیب هذا الحدیث الواضح الاعلام وابطاله وتهجینه ورده
ودفعه الجانب للملام ٭ فی غایة القبح والفظاعة عند اهل الاحلام ٭ ونهایة السماجة والشناعة عند اولی الافهام ٭ ومفاخر لیته
المقدار ومآثر مشرقة المنار ومحاسن ساطعة الانوار ومحاسن فائحة الازهار شیخ عز الدین بن عبد السلام نزد محققات

بیش از انست که از کتب و اسفار ائمه اعلام شان احصای ان توان کرد بنا بر ایجاز و اختصار شطری از ان منقول میشود علامه ذهبی در عبر در وقائع سنه ستین و ستمایه گفته و فیها توفی شیخ الاسلام ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی الدمشقی الشافعی ولد سنة ثمان و سبعین و حضر احمد بن حمزة الموازینی و سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد و القاسم بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف و بلغ رتبة الاجتهاد و انتهت الیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصلابة فی الدین قال قطب الدین کان مع شدته فیه حسن المحاضرة بالنوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص مات فی عاشر جمادی الاولی و شیعه الملک الظاهر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فیها الشیخ الفقیه العلامة الامام المفتی المدرس القاضی الخطیب سلطان العلماء و فحل النجباء المقدم فی عصره علی سائر الاقران بحر العلوم و المعارف و المعظم فی البلدان ذو التحقیق و الاتقان و العرفان و الایقان المشهور له بمصاحبة العلی و الصلاح و الجلالة و الوجاهة و الاحترام الذی ارسل النبی صلی الله علیه و سلم مع الولی الشاذلی الیه السلام مفتی الانام و شیخ الاسلام عز الدین بن عبد العزیز بن عبد السلام ابی القاسم السلمی الدمشقی الشافعی قال اهل الطبقات سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد القاسم بن عساکر و جماعة و تفقه علی الامام العلامة فخر الدین بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف المصنفات المفیدة و افتی الفتاوی السدیدة و جمع من فنون العلوم العجب العجاب من التفسیر و الحدیث و الفقه و العربیة و الاصول و اختلاف المذاهب و العلماء و اقوال الناس و ماخذهم حتی قیل بلغ رتبة الاجتهاد و رحل الیه الطلبة من سائر البلاد و عنه اخذ الشیخ الامام شرف الدین الدمیاطی و القاضی الامام المفید تقی الدین ابن دقیق العید و خلق کثیرة و بلغ رتبة الاجتهاد و انتهت الیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و قمعه للضلالات و البدع و قیامه بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و غیر ذلک مما عنه اشتهر قالوا و کان مع صلابته فی الدین و شدته فیه حسن المحاضرة بالنوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص قلت و هذا مما شاع عنه و کثر شهوده و بلغ فی الاستفاضة و الشهرة مبلغا لا یمکن جحوده و ذلک من اقوی الحجج علی من ینکر ذلک من الفقهاء علی اهل السماع

من الفقراء والمشايخ اهل المقامات الرفاع اعنى صيد وبذلك عن مثل الامام الكبير الذى
سبق ائمة زمانه بل سبق كثيرا من التابعين المتقدمين على اوانه وارى نسبة فعله هذا مع
انكار الفقهاء غالبا فى سائر البلاد كنسبة ذهاب الامام الكبير المحدث الحافظ ابى القاسم بن عساكر
الى مذهب الاشعرية فى الاعتقاد مع مخالفة طائفة من المحدثين اعتقدوا على الظواهر و
حادوا عن منهج الحق الباهج الظاهر فكل واحد منهما مع غزير علمه وجلالته وتقدمه
على اقرانه فى فنه امامته حجة على المشار اليهم من اهل ذلك الفن المخالفين مع خلائق منهم
لا يحصون على ذلك موافقين من الائمة الكبار السابقين واللاحقين كالفقيه الامام الجليل
المحدث ابى الفضل عياض بن موسى اليحصبى والفقيه الامام الجليل المحدث محيى الدين النووى
والفقيه الامام الجليل المحدث ابى العباس احمد بن ابى الخير اليمنى وغيرهم من المحدثين اولى
المناقب الحميدة الموافقين فى العقيدة وكالفقيه الامام الكبير المتقن الاستاذ ابى سهل
الصعلوكى والفقيه الامام السيد الشهير العارف بالله الخبير ابى القسم الجنيد والفقيه الامام
المشكور العارف بالله المشهور محمد بن حسين النخلى اليمنى وغيرهم من الفقهاء اولى
النفع والانتفاع الواجدين الداخلين فى السماع ولكن ذلك بشروط عند علماء الباطن ذكرتها فى
كتاب الموسوم بنشر المحاسن مع موافقتهم ايضا فى العقيدة المذكورة الصحيحة المشكورة قلت و
كان عز الدين المذكور رضى الله عنه يصدع بالحق ويعمل به متشددا فى الدين لا تاخذه
فى الله لومة لائم ولا يخاف سطوة ملك ولا سلطان بل يعمل بما امر الله ورسوله وما يقتضيه
الشرع المطهر يامر بالمعروف وينهى عن المنكر كان رضى الله عنه جبل ايمان يصادم السلطان
كائنا ما كان ويشافهه بالانكار تحت عظام الاخطار فقيل له فى ذلك فى وقت فقال استحضرت
عظمة الله فكان السلطان فى عينى اصغر وقال احقر من كذا وكذا وانكر رضى الله عنه
صلوة الرغائب والنصف من شعبان قلت ووقع بينه وبين شيخ دار الحديث الامام
ابى عمرو بن الصلاح فى ذلك منازعات ومحاربات شديدات وصنف كل واحد منهما فى الرد
على الآخر واستصوب المتشرعون المحققون مذهب الامام ابن عبد السلام فى ذلك وشهدوا
له بالبروز بالحق والصواب فى تلك الحروب والضروب وكان ظهور صوابه فى ذلك جديرا بما

الشدة في عقيدته في الاستشهاد على ظهور الحق سه لقد ظهرت فلا تخفى على احد الا
على اكمه لا يعرف القمرا اذا لم يرو في ذلك من جهة السنة ما يقتضي فعل ذلك وانكان قد
ظهر لهما شعار في الامصار وصلاهما العلماء الاحبار والاولياء الاخيار وادركت ذلك في
الحرمين الشريفين حتى تكرر الانكار في ذلك واشتهر بين الناس مقال الامام المؤيد الموفق
للذب عن السنة وتحرير الصواب الحبر المحدث الخاشع الاواب محيي الدين النووي في صلوة
الرغائب قاتل الله واضعها مع انهما الى هذه الزمن يصليهما اهل اليمن ولعمري انهما لو
فعلا في عهد الرسول صلى الله عليه واصحابه لاستفاض ذلك واشتهر ما هو اصغر من احقى اذ اشتهر
ذلك في الخبر اذا لم يرد فعل ذلك وما يضمنه من الشعار وكان ذلك بدعة ينبغي فيهما
الانكار وليس لحسن الظن مدخل في احداث اشعار لم يكن في الاسلام مع قوله عليه
افضل الصلوة والسلام من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد وقوله كل محدث
بدعة وكل بدعة ضلالة لو صلاهما انسان وحده مع اعتقاده انهما ليستا سنة
لم ار بذلك باسا والله اعلم واما ما احتج به بعض الناس من قوله تعالى ارأيت الذي
ينهى عبدا اذا صلى فهو احتجاج باطل فان الاية الكريمة نزلت في قضية ابي جهل
نهيه للنبي عليه السلام عن الصلوة ومنعه له بزعمه منها فمنعه الله عن ذلك المرام
بما اراه ما يهول من الايات العظام ولما سلم الملك الصالح اسمعيل بن الملك العادل
صفد وقلعة في بلاد الشام ساء ذلك المسلمين ونال منه الشيخ الامام عز الدين على
المنبر ولم يدع له في الخطبة وكان خطيبا بدمشق فغضب الملك المذكور وعزله وسجنه ثم
اطلقه فتوجه الى الديار المصرية هو والامام ذو الفهم الثاقب المعروف بابن الحاجب
بعد ان كان معه في الحبس فتلقاه الملك الصالح نجم الدين ايوب صاحب مصر واجله
واحترمه وفوض اليه قضاء مصر وخطابة الجامع فقام بذلك اتم قيام وتمكن من الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر حتى اتفق ان بعض الامراء بنى مكانا على سطح مسجد فانكر ذلك وقيل
هدمه ثم علم ان ذلك شق على الوزير فحكم نفسه وعزل نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلك حاشية الملك شق عليهم و
اشاروا على الملك ان يعزله عن الخطابة لئلا يتعرض بسبب الملك على المنبر فعزله فلزم بيته يشتغل الناس ولما ذكر انه

مرض مرض الموت بعث اليه الملك الظاهر يقول له من في اولادك يصلح لوظائفك فارسل اليه
ليس فيهم من يصلح لشئ منها فاعجب ذلك السلطان منه ولما مات حضر جنازته بنفسه والعالم
من الخاص والعام ومن مصنفاته الجليلة كتاب التفسير الكبير وكتاب القواعد ومختصر النهاية و
العقيدة وكتاب شجرة الاخلاق الرضية والافعال المرضية ومختصر الرعاية وكتاب الامام في
ادلة الاحكام وغير ذلك وكانت له مشاركة يقوم بها احسن قيام وكانت له اليد الطولى في
تعبير الرؤيا وغير ذلك دخل بغداد في سنة تسع وتسعين وخمسمائة واتفق يوم دخوله موت
الامام ابي الفرج ابن الجوزي فاقام بها اشهرا ثم عاد الى دمشق وولاه الملك الصالح بن الملك
العادل خطابة الجامع الاموي بعد ولايته التدريس بزاوية الغزالي وهو من الذين قيل
علمهم اكثر من تصانيفهم لا من الذين عبارتهم دون درايتهم ومرتبته في العلوم الظاهرة
مع السابقين في الرعيل الاول واما في المعارف والعلم بالله وحصول هيبته واستيلاء جلالته
وعظمته على قلوب اهل ولايته ومعرفته وغير ذلك ماهو معروف عند اهله فقد قسم
الناس في المعرفة اقساما وعد نفسه رضي الله عنه من القسم الثالث بعد ان ذكر ان
القسم الاول هم الذين يحضرهم المعارف من غير استحضار وتفكر واعتبار ولا تغيب عنهم في
سائر الاحوال والقسم الثاني هم الذين يحضرهم بغير استحضار ايضا لكن تغيب عنهم في بعض الاحيان والقسم الثالث هم الذين
يحضرهم باستحضار من غير دوام واستمرار ثم قال كامثالنا هذا معنى كلامه في الاقسام المذكورة وان اختلفت العبارة
في بعض الالفاظ وقد ذكرت في غير هذا الكتاب قضية وقعت له مما يؤيد عظيم فضله وعلو
محله وهو ما اخبرني به بعض اهل العلم ان الامام عز الدين المذكور احتلم في ليلة باردة
فاتى الماء فوجده جامدا فكسره واغتسل وغشي عليه فسمع يقال له لاعوضنك بها
عز الدين في الآخرة وكان مع هذه الجلالة التي حازها والعلوم التي حواها ينظم الاشعار
السهلة قال الشيخ تاج الدين بن المحب انشدني صديقنا سديد الدين ابو محمد الحسن بن و
الطيبي الفقيه الشافعي قال انشدني قاضي القضاة عز الدين ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام
لنفسه في قصيدة قوله شعر وجهت وجهي نحوهم متشفعا ۞ اليهم بهم منهم اذا الخطب
اعياني ۞ فهم كاشفو ضري وكربي وشدتي ۞ وهم فارجو همي وغمي واحزاني ۞ وهم

واهبوں الابصار والسمع والبنی ٭ وهم عالمون سری وجهری واعلانی ٭ وان مذنب یوما (النهی)
الی متنصلا ٭ ومعتذرا منوا علیه بغفران ٭ وان سائل یوما اتاهم بفاقة ٭ ومسکنة جادوا
علیه باحسان ٭ فروح رجائی فیك یبقی حشاشتی ٭ وخوف معادی منك قد هد ارکانی
ما الی الیك وسیلة سوی فاقتی والذل منی واذعانی ٭٭ توفی رحمه الله بمصر سنة ستین وستمائة (فیامنیتی)
وشیعه الملك الظاهر وکان قد ولی قضاء القضاة وعزل نفسه رضی الله عنه وعمره اثنان
وثمانون سنة وعبد الرحیم بن حسن اسنوی در طبقات شافعیه گفته الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام
السلمی المغربی اصلا الدمشقی مولدا المصری دارا ووفاة الملقب سلطان العلماء والملقب له هو
الشیخ تقی الدین بن دقیق العید کان رحمه الله شیخ الاسلام علما وعملا وورعا وزهدا وتصانیف
وتلامیذ امرا بالمعروف ناهیا عن المنکر یهین الملوك فمن دونهم یغلظ علیهم القول اغلظ
یوما علی الملك الصالح بمصر فلما خرج قیل له الم تخف من اذائه لك فقال استحضرت عظمة الله
تعالی فصار قدامی احقر من قط ولما بنی الملك الظاهر مدرسة بالقاهرة ساله ان یکون
من رسلها فقال ان معی تدریس الصالحیة فلا اضیق علی غیری فساله ان یشترط فی وقفها
ان یکون لاولاده فقال ان فی البلد من هو احق منهم فقال لابد ان یکون لهم فیها وظیفة
بالشرط فافکر وقال انکان ولابد فیکون الامامة فشرطها لهم ولما کان مقیما بدمشق کتب الیه (فافتکر)
سلطانها بالاغلاظ علیه فی حادثة وقعت فاجاب عن کتابه بکتاب غریب ذکر فی اخره وبعد
هذا فانا نزعم انا من جملة حزب الله وانصار دینه وجنده وکل جندی لا یخاطر بنفسه فلیس
بجندی وکان فیه مع ذلك حسن محاضرة بالنوادر والاشعار ویحضر السماع ویرقص فیه ولد
بدمشق سنة ثمان وسبعین وخمسمائة وقرء الفقه علی الشیخ فخر الدین بن عساکر والاصول
علی السیف الآمدی وولی خطابة دمشق فحط علی سلطانها فی الخطبة لامر جری منه
فحصل له تشویش انتقل بسببه عن دمشق وصحبته الشیخ جمال الدین ابن الحاجب فتلقاه
سلطان الکرك وساله الاقامة عنده فقال هذه قلیلة علی علمی وقصدی نشره فتلقاه الملك
الصالح سلطان مصر واکرمه واحترمه وولاه خطابة الجامع العتیق بمصر والقضاء بها فی
الوجه القبلی وقام بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر علی عادته وازید ثم ترك ذلك واستقر (واقام)

ابتداً درس الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها وكان الحافظ زكي الدين مدرّسًا
بالكاملية فامتنع من الفتوى مع وجوده وكان كل منهما يأتي الى مجلس الآخر واخذ التفسير في
درسه وهو اول من اخذه في الدروس ولم يزل بالصالحيّة مقيما الى ان توفي بها في العاشر
من جمادى الاولى سنة ستين وستمائة ولما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا
الساعة فانه لو امر الناس في شاني بما اراد لبادروا الى امتثال امره ثم حضر الملك الظاهر جنازته
ودفن في اخر القرافة بعيدا عن الموتى وانتهت المقابر الآن اليه ذكره في الروضة في كتاب السير
خاصة فنقل عنه ان المصافحة بعد الصبح والعصر بدعة مباحة وتقي الدين ابوبكر الاسدی
المعروف بابن قاضی شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم بن الحسن
الشيخ الامام العلامة وحيد عصره سلطان العلماء عز الدين ابو محمد السلمي الدمشقي ثم المصري
ولد سنة سبع او ثمان وسبعين وخمسمائة وتفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر والقاضي
جمال الدين ابن الحرستاني وقرء الاصول على الآمدي وبرع في المذهب وفاق فيه الاقران والاضراب
وجمع بين فنون العلم من التفسير والفقه والحديث والاصول والعربية واختلاف اقوال
الناس وماخذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتهاد ورحل اليه الطلبة من سائر البلاد وصنف
التصانيف المفيدة وسمع الحديث من جماعة روى عنه الدمياطي وخرج له اربعين حديثا فابن
دقيق العيد وهو الذي لقبه بسلطان العلماء رحل ورحل الى بغداد سنة سبع وتسعين
فاقام بها اشهرا وكان امّارا بالمعروف نهّاء عن المنكر وقد ولي الخطابة بدمشق فازال كثيرا
من بدع الخطباء ولم يلبس سوادا ولا سجع خطبة بل كان يقولها مترسلا واجتنب
الثناء على الملوك بل كان يدعو لهم وابطل صلوة الرغائب والنصف فوقع بينه وبين
ابن الصلاح بسبب ذلك ولم يكن يوذن بين يديه يوم الجمعة الا موذن واحد ولما سلّم منازعة
الصالح اسمعيل قلعة الشقيف وصفد للفرنج نال منه الشيخ على المنبر ولم يدع له فغضب
الملك من ذلك وعزله وسجنه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فتلقاه صاحب مصر الصالح
ايوب واكرمه وفوض اليه قضاء مصر دون القاهرة والوجه القبلي مع خطابة جامع مصر
فقام بالمنصب اتم قيام وتمكن من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ثم عزل نفسه

من القضاء وعزله السلطان من الخطابة فلزم بيته يشغل الناس ويدرس واخذ في التفسير في دروسه
وهو اول من اخذه في الدروس وقال الشيخ قطب الدين اليونيني كان مع شدته فيه حسن
محاضرة بالنوادر والاشعار وقال الشريف عز الدين حدث ودرس وافتى وصنف وتولى الحكم
بمصر مدة والخطابة بجامعها العتيق وكان علم عصره في العلم جامعا الفنون متعددة عارفا
بالاصول والفروع والعربية مضافا الى ما جبل عليه من ترك التكلف مع الصلابة في الدين وشهرته
تغني عن الاطناب في وصفه قلت وترجمة الشيخ طويلة وحكاياته في قيامه على الظلمة وردعهم
كثيرة مشهورة وله مكاشفات وكرامات رضي الله عنه توفي بمصر في جمادي الاولى سنة ستين
وستمائة وحضر جنازته الخاص والعام السلطان فمن دونه ودفن بالقرافة في اخرها ولما
بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا الساعة لانه لو امر الناس فيّ بما اراد لبادروا
الى امتثال امره ومن تصانيفه تفسير حسن في مجلدين واختصار النهاية والقواعد الكبرى و
هو الكتاب الدال على علو مقدار الرجل وكثير منه ملخوذ من شعب الايمان للحليمي والقواعد
الصغرى والكلام على شرح اسماء الله الحسنى مفيد ومجاز القران وشجرة المعارف والفتاوى الموصلية
سئل عنها من الموصل وفتاوى اخرى سئل فيها عن مسائل قليلة وكتاب الصلوة فيه اختيارات
كثيرة اتباعا للحديث وغير ذلك ذكره في الروضة في كتاب السير خاصة فنقل عنه ان المصافحة بعد الصبح
والعصر بدعة مباحة وجلال الدين سيوطی در حسن المحاضره گفته الشيخ عز الدين بن عبد السلام بن ابي
القاسم بن حسن بن محمد بن مهذب السلمي ابو محمد شيخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنة
سبع او ثمان وسبعين وخمسمائة وتفقه على الفخر بن عساكر واخذ الاصول عن السيف
الآمدي وسمع الحديث من عمر بن طبرزد وغيره وبرع في الفقه والاصول والعربية قال
الذهبي في العبر انتهت اليه معرفة المذهب ومع الزهد والورع وبلغ رتبة الاجتهاد
وقدم مصر فاقام بها اكثر من عشرين سنة ناشرا للعلم امرا بالمعروف وناهيا عن المنكر يغلظ
على الملوك فمن دونهم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذري في الادب معه وامتنع
من الافتاء لاجله وقال كنا نفتي قبل حضوره واما بعد حضوره فمنصب الفتيا متعين فيه
والقى التفسير بمصر دروسا والف كتبا منها الفتاوى الموصلية ومختصر النهاية وشجرة المعارف

والقواعد الکبری والصغری وبیان احوال الناس یوم القیامة وله کرامات کثیرة ولبس خرقة التصوف من الشهاب السهروردی وکان یحضر عند الشیخ ابی الحسن الشاذلی ویسمع کلامه فی الحقیقة و یعظمه وقال الشیخ ابو الحسن الشاذلی قیل لی ما علی وجه الارض مجلس فی الفقه ابهی من مجلس الشیخ عز الدین بن عبد السلام وما علی وجه الارض مجلس فی الحدیث ابهی من مجلس الشیخ زکی الدین عبد العظیم وما علی وجه الارض مجلس فی علم الحقائق ابهی من مجلسک قال ابن کثیر فی تاریخه انتهت الیه ریاسة المذهب وقصد بالفتوی من سائر الآفاق ثم کان فی آخر عمره لا یتقید بالمذهب بل اتسع نطاقه وافتی بما ادی الیه اجتهاده وقال تلمیذه ابن دقیق العید کان ابن عبد السلام احد سلاطین العلماء وقال الشیخ جمال الدین بن الحاجب ابن عبد السلام افقه من الغزالی و حکی القاضی عز الدین الهکاری ان الشیخ عز الدین بن عبد السلام افتی مرة بشیء ثم ظهر له انه اخطأ فنادی فی مصر والقاهرة علی نفسه من افتی له ابن عبد السلام بکذا فلا یعمل به فانه خطاء قال القطب الیونینی وکان مع شدته وصلابته حسن المحاضرة بالنوادر والاشعار یحضر السماع ویرقص فیه وقال ابن کثیر کان لطیفا ظریفا یستشهد بالاشعار توفی بمصر عاشر جمادی الاولی سنة ستین وستمائة **وجه هفتاد و هفتم** آنکه جلال الدین محمد بن محمد البلخی المعروف بمولوی روم این حدیث شریف را در کلام خویش نظم نموده بکمال تحقق و ثبوت آن ظاهر فرموده چنانچه در مثنوی خود میگوید

از علی آموز اخلاص عمل ٭ شیر حق را دان منزه از دغل ٭ در غزا بر پهلوانی دست یافت ٭ زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی ٭ افتخار هر نبی و هر ولی ٭ او خدو انداخت بر روی که ماه ٭ سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی ٭ کرد او اندر غزایش کاهلی ٭ گشت حیران آن مبارز زین عمل ٭ از نمودن عفو و رحم بی محل ٭
گفت بر من تیغ تیز افراشتی ٭ از چه افکندی مرا بگذاشتی ٭ آن چه دیدی بهتر از پیکار من ٭ تا شدی تو سست در اشکار من
آنچه دیدی تا چنین خشمت نشست ٭ تا چنین برقی نمود و باز جست ٭ آن چه دیدی که مرا زان عکس دید ٭ در دل و جان شعله آمد پدید
آن چه دیدی بهتر از کون و مکان ٭ که به از جان بود و بخشیدیم جان ٭ الی ان قال فی المثنوی ٭ راز بگشا ای علی مرتضی
ای پس از سوء القضاء حسن القضاء ٭ یا تو واگو آنچه عقلت یافتست ٭ یا بگویم آنچه بر من تافتست ٭ از تو بر من تافت چون داری نهان
میفشانی نور چون مه بی زبان ٭ لیک اگر در گفت آید قرص ماه ٭ شبروان را زودتر آرد براه ٭ از غلط ایمن شوند و از ذهول
بانگ مه غالب شود بر بانگ غول ٭ ماه بی گفتن چو باشد رهنما ٭ چون بگوید شد ضیا اندر ضیا ٭ چون تو بابی آن مدینه علم را

قوله چون تو بابی آن مدینهٔ علم را [illegible]

چون شعاعی آفتاب حلم راند ۞ باز باش ای باب بر جویای آن ۞ تا رسند از تو قشور اندر لباب ۞ باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ماله کفوا احد ۞ **فهذا** عارف فهم المعروف بمولوی الروم الذی جلالة قدره عند اهل السنة
غیر مرموز قد نظم هذا الحدیث الشریف فی سلک کلامه المنظوم ۞ فاثبته رغما لانف کل معاند
جهول ظلوم ۞ فکیف یستریب بعد ذا فی حقیته اهل العقول والحلوم ۞ ام کیف یختلج فی امره ارباب الفطن
والفهوم ۞ و محامد سیره و مفاخر فخریه و معالی لامعه و محاسن ساطعه مولوی روم نزد اکابر و اصاغر این قوم مستیقن و
معلوم ست عبد القادر بن محمد القرشی در جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه گفته محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن
احمد بن قاسم بن مسیب بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق بن ابی قحافة البلخی المعروف التیمی
بمولانا جلال الدین الرومی کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بالخلاف وانواع من العلوم ثم صحب
الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام المشهور صاحب شرح مقدمة ابن الحاجب و شرح المفتاح للسکاکی
فلما دخل علیه وجلس عنده سکت زمانا والشیخ لا یکلمه ثم بعد ذلک ذکر حکایة قال
مولانا جلال الدین کان صدر جهان عالم بخاری خرج من مدرسته ویتوجه الی بستان له
فمر بفقیر الی الطریق فی مسجد فسأله فلم یتفق انه یعطیه شیئا فاقام علی ذلک مدة سنین
فقال الفقیر لاصحابه القوا علی ثوبا واظهروا انی میت فاذا مر الصدر جهان فسألوه شیئا لثمنه
مر الصدر جهان قالوا یا سیدی هذا میت فدفع لهم شیئا من الدراهم ثم نفض الفقیر الثوب القی الثوب
عنه فقال الصدر جهان لو لم تمت ما اعطیتک شیئا فلما فرغ مولانا جلال الدین من الحکایة
خرج الشیخ قطب الدین علی وجهه وذلک ان الشیخ جلال الدین فهم عن الشیخ قطب الدین
انه جاء ممتحنا له ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع وتجرد وهام وترک التصنیف والاشتغال و سبب
ذلک انه کان یوما جالسا فی بیته وحوله الکتب والطلبة فدخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی
الامام الصالح المشهور فسلم وجلس وقال الشیخ ما هذا واشار الی الکتب والحالة التی هو علیها
فقال مولانا جلال الدین للشیخ شمس الدین التبریزی هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین
من هذا اللفظ الا والنار عمالة فی الکتب فقال مولانا جلال الدین للتبریزی هذا لا تعرفه ثم قام
وخرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرید وترک اولاده وخیمه ومدرسته
وساح فی البلاد وذکر اشعارا کثیرة ولم یتفق له اجتماع بالتبریزی ولم یعرف له موضعا

فیقال ان حاشیة مولانا جلال الدین قصدوه فاغتالوه والله تعالی اعلم مات فی خامس
جمادی الآخرة سنة اثنین وثمانین وستمائة ودفن بالجبل خارج باب الاربعین مولده سبعين
ببغداد سنة ثلاث وثمانین وخمسمائة وولده مولانا احمد بهاء الدین تقدم فی بابه
وفاضل ازنیقی در مدینة العلوم گفته ومن علماء الحنفیة الشیخ جلال الدین القونی وهو محمد بن القونوی
محمد بن حسین بن احمد ینتهی الی ابی بکر الصدیق رض کان عالما بالمذهب واسع الفقه ثم نسبه صح
عالما بانواع العلوم قصده العلامة قطب الدین الشیرازی وتبرک بصحبته ثم ان الشیخ جلال الدین
انقطع وتجرد وترک التصنیف والاشتغال وسبب ذلک انه جالس فی بیته وحوله الکتب و کان جالسا
الطلبة فدخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی فسلم علیه وجلس قال للشیخ ما هذا واشار
الی الکتب والحالة التی هو علیها فقال له مولانا جلال الدین هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ
جلال الدین من هذا اللفظ الا والنار عمالة فی البیت والکتب فقال مولانا جلال الدین
للتبریزی ما هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام وخرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرید
وترک اولاده وحشمه ومدرسته وساح فی البلاد وذکر اشعارا کثیرة ولم یتفق له اجتماع بالتبریزی بعد
یعرف له بالتبریز ویقال ان حاشیة مولانا جلال الدین فقدوه والله اعلم بحقیقة الحال کذا مؤضحا
فی الجواهر المضیئة وطبقات الحنفیة ویقال کان لقبه جلال الدین وکان یقول له ابوه خداوندکار
ولقب به ایضا واسم ابیه محمد ولقبه بهاء الدین وتلقب ایضا بسلطان العلماء ولقب بهذا اللقب نقبه ظ
النبی هکذا اسمعه کثیر من الصلحاء عن النبی فی المنام واسم جده الحسین واسم ابیه احمد
وتمکن ابوه سلطان العلماء فی مدینة بلخ وولد مولانا جلال الدین هناک ثم توطن ابوه بقونیه و
هو طفل صغیر ولهذا لقب بجلال الدین الرومی وکان ولادته فی سادس ربیع الاول سنة اربع
ستمائة وتوفی فی خامس جمادی الآخرة سنة اثنتین وسبعین وستمائة روی ان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه
اعطی اخته لمولانا حسین جد مولانا جلال الدین بن محمد وولد منها سلطان العلماء محمد وکانت جدته بنت بهاء الدین محمد بن احمد
الخطیبی اخت سلطان ابراهیم بن ادهم رح وعبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی قدس سره
ولادت خدمت مولانا در بلخ بوده است در ششم ربیع الاول سنة اربع وستمائة میگویند که در خدمت مولانا
از پنجسالگی باز صور روحانی واشکال غیبی یعنی سفره ملائکه وبرره جن وخواص انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر

ایشان اند متمثل می گشته اند بخط مولانا بهاؤ الدین نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه
با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر میکردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیا تا ازین بام بران بام جهیم
جلال الدین محمد گفته که اینوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگری آید حیف باشد که ادمی باین مشغول شود اگر
در جان شما قوتی هست بیائید تا سوی آسمان بپریم و در آنحالت از نظر کودکان غائب شده کودکان گریه و
فریاد برآوردند بعد از لحظه رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمده گفت آنساعت که با شما سخن
می گفتم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند
و چون آواز و فریاد و فغان شما بر آمد بازم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که دران سن در هر سه چهار روز یکبار
افطار میکرد و گویند که در انوقت که بمکه میرفتند در نیشابور بصحبت شیخ طریقت شیخ فرید الدین عطار قدس سره رسیده
بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوی داده بود و آنرا پیوسته با خود میداشته خدمت مولوی میفرموده است که من آن
جسم نیستم که در نظر عاشقان منظورم بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مرید از کلام من سر میزند الله
الله چون آن دم را یابی و آن ذوق را بچشی غنیمت میدان و شکرها میگذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان
میگوید که دل و جان بخدمت است فرمود که خموش در میان مردمان این دروغ مانده است که میگویند او
آنچنان دل و جان از کجا یافت که در خدمت مردان باشد بعد ازان روی سوی چلپی حسام الدین کرد که الله الله با اولیای
حق زانو بزانو باید نشستن که آن قرب را اثرهاست عظیم رباعی یک لحظه از و دوری نشاید ٭ که از و دور
خرابیها فزاید ٭ بهر جا که باشی پیش او باش ٭ که از نزدیک بودن مهر زاید ٭ و فرموده است که
مرغی که از زمین بالا پرد اگرچه بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد و همچنین اگر کسی
درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهای دنیا برهد
و سبکبار گردد که نجا المخففون وهلک المثقلون یکی از ابنای دنیا پیش خدمت مولوی عذرخواهی میکرد که در
خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آنقدر که مردمان از آمدن تو منت دارند ما از نا آمدن تو
آنقدر منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود که همه دلتنگی از دل نهادگی برین عالم است هر دمی که آزاد
باشی ازین جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی و جای دیگر
روی هیچ دلتنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد
که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت

مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض
بود خواست که مولانا را برنجاند و بیحرمتی کند یکی را از نزدیکان خود که دانشمندی بزرگ بود نفرستاد که بر سر جمع
از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان آنکس بیامد و بر ملا سوال کرد که شما چنین
گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آنکس زبان بگشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد
مولانا بخندید و گفت با این نیز که تو میگوئی یکی ام آنکس خجل شد و بازگشت شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که
مرا این سخن از وی بسیار خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سوال کردی که در خانه ما امروز چیزی هست
اگر گفتی خیر است چیزی نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که الحمد لله خانه ما امروز بخانه پیغمبر میماند صلی الله
علیه وسلم و اگر گفتی مالابد مطبخ مهیاست منفعل گشتی و گفتی ازین خانه بوی فرعون می آید و گویند در مجلس وی
هرگز شمع برنگرفتندی الا بنادر رغبتی از روغن چراغ گفتی هذا للسلوک وهذا للصعلوک روزی در مجلس وی
حکایت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمه الله میکردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و کار ناشایست نمیکرد
و فرمود کاشکی کردی و گذشتی **بیت** ای برادر بی نهایت درگهیست ٭ هر کجا که میرسی بر وی مایست ٭
روزی میفرمودند که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما میشنویم منکری گفت ما نیز همان آواز میشنویم چونست که
چنان گرم نمیشویم که مولانا خدمت مولوی فرمود کلا و حاشا آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن در است و آنچه وی
میشنود آواز فراز شدن درست و فرموده است که کسی بخلوت درویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت
ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ
صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مردم ابدالیم بهر جا که میرسیم می نشینیم و میخیزیم امامت را ارباب
تصوف و تمکین الیق اند بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی خدمت مولانا
در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سوال کند که فقر چیست مولانا در اثنای سماع این رباعی خواند الجوهر فقر و سوی الفقر عرض
الفقر شفاء و سوی الفقر مرض ٭ العالم کله خداع و غرور ٭ والفقر من العالم سر و غرض ٭ از وی
پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر طعام بی اشتها خورد که درویش را طعام بی اشتها خوردن گناه عظیم است
و فرموده است که صحبت عزیز است لا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفته که در معنی حضرت خداوندم شمس الدین
تبریزی قدس سره فرمود که علامت مرید مقبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت
بیگانه افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مرض آخر با اصحاب گفته است

مجلس

گر از رفتن من غمناک نشوید که نور منصور رحمه الله بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فرید الدین عطار رحمه الله
تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید تا من شما را مدد باشم در هر لباس که باشم و گم
فرمود که در عالم ما را دو تعلق است یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید
روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود حضرت شیخ صدر الدین قدس سره بعیادت وی آمد فرمود که شفاک
الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود که بعد از این
شفاک الله شما را باد همانا که میان عاشق و معشوق پیراهنی از شعر بیش نمانده است نمیخواهد که نور بنور پیوندد
من شدم عریان ز تن او از خیال * میخرامم در نهایات الوصال * و هم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت
مولانا این غزل فرمود * چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم * و خدمت مولانا در وصیت اصحاب
چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة * بقلة الطعام و قلة الکلام و قلة المنام و هجران
المعاصی و الآثام و مواظبة الصیام و دوام القیام * و ترک الشهوات علی الدوام * و احتمال الجفاء
من جمیع الانام * و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین و الکرام و ان خیر الناس
من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله وحده سوال کردند که بخلافت مولوی مناسبت
فرمود که چلپی حسام الدین تا سه بار این سوال و جواب مکرر شد چهارم بار گفتند که نسبت بسلطان ولد چه میفرمایند فرمود
که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلپی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود که شیخ صدر الدین فرمود
که یاران ما از این سو میکشند و مولانا شمس الدین آنجانب میخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی است
توفی قدس سره وقت غروب الشمس خامس جمادی الاخری سنة اثنین و سبعین و ستمائة از شیخ
موید الدین جندی سوال کردند که خدمت شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت والله روزی
با خواص یاران مثل مولانا شمس الدین ایکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند
سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد
مردانه را برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطفیل وی ذوق میکنیم
همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از آن شیخ موید الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این
بیت بخواند * لو کان فینا للالوهیة صورة * هی انت لا اکنی و لا اتردد * شیخ مجد الدین علی بدخشانی در
جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین رومی قدس الله تعالی سره العزیز ایشان فرزند بزرگوار مولانا

بهاءُالدین ولد و از اجلهٔ اصحاب سید برهان الدین محقق اند تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنهٔ اربع وست مائة گویند خدمت مولانا را از پنجسالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و بررهٔ جن و خواص انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر میشده اند و متمثل گشته اند بخط مولانا بهاءُالدین ولد نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر میکردند یکی از آن کودکان گفته باشد که بیایید تا ازین بام بران بام جهیم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی ست بیایید تا سوی آسمان بپریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد آوردند بعد از لحظهٔ رنگ روی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمد گفت آنساعت که با شما سخن میگفتم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما بر آمد بازم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که در آن سن در هر سه چهار روز یکبار افطار میکرد گویند که در آن وقت که بمکه میرفته اند در نیشاپور بصحبت شیخ فریدالدین عطار قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوی داده بود آنرا پیوسته با خود داشت خدمت مولوی میفرموده است که من این جسم نیستم که در عاشقان منظورم بلکه آن ذوق و خوشی ام که در باطن مریدان از کلام من سر میزند الله الله چون آن دم را یابی و آن ذوق بچشی غنیمت میدان و شکرها میگذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان میگوید که دل و جان بخدمت ست فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده است که میگویند آن دل و جان از کجا ست که در خدمت مردان باشد بعد از آن روی بسوی چلپی حسام الدین کرد و گفت الله الله باولیای حق نزدیک باشید تا بدانند که قرب را اثرهای عظیم ست رباعی یکی لحظه از دوری نشاید ❊ کز دوری خرابیها فزاید ❊ بهر حالی که باشی پیش او باش ❊ که از نزدیک بودن مهر زاید ❊ و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگرچه باسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد که نجا المخففون و هلک المثقلون یکی از ابنای دنیا پیش مولوی عذرخواهی میکرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از نا آمدن تو منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود همه دلتنگی از دل نهادگیست برین عالم اگر یکدم آزاد باشی از این جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی دیگر از هیچ رو تنگدل نباشی و فرمود که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند
که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولوی را برنجاند و بیحرمتی کند یکی از
نزدیکان خود که دانشمند بزرگ بود فرستاد که بر سر جمع از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بده و برنجان
آنکس بیامد و سوال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آنکس دشنام و سفاهت آغاز کرد
مولانا بخندید و گفت با این نیز که میگوئی هم یکی ام آنکس خجل شد و بازگشت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره
گفته اند که مرا این سخن از وی بغایت خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سوال کردی که در خانه ما
امروز چیزی هست اگر گفتی خیر است چیزی نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که الحمد لله که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند
صلی الله علیه و سلم و اگر گفتی مالابد مطبخ مهیاست منفعل گشتی و گفتی که ازین خانه بوی فرعون می آید
و گویند در مجلس وی هرگز شمع روشن نمیکردند الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفتی هذا للملوک و هذا
للصعلوک روزی در مجلس او حکایت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه میکردند که مردی شاهد باز بود
اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمیکرد فرمود کاشکی کردی و گذشتی ع ای برادر بی نهایت درگهیست ؞
بر هر آنچه میرسی بر روی مایست ؞ روزی فرمود که آواز باز رباب بهشت است که ما می شنویم منکری گفت ما نیز
همان آواز می شنویم چونست که چنان گرم نمی شویم که مولانا گرم میشوند فرمود کلا و حاشا که آنچه ما می شنویم
آواز باز شدن آن در است و آنچه وی میشنود آواز فراز شدن و فرمود که یکی بخلوت درویشی درآمد گفت چرا
تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردند شیخ
صدر الدین قونوی نیز در آنجماعت حاضر بود گفت ما مردم ابدالیم بهر جای که میرسیم می نشینیم و میخیزیم امامت را ارباب
تصوف و تمکین لایق اند بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد و فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما
صلی خلف نبی خدمت مولانا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سوال کند که فقر چیست مولانا در اثنای
سماع این رباعی خواند الجوهر فقر و سوی الفقر عرض ؞ والفقر شفاء و سوی الفقر مرض ؞ العالم
کله خداع و غرور ؞ والفقر من العالم سر و غرض ؞ از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر
طعام بی اشتها بخورد که طعام بی اشتها خوردن درویش را گناه بزرگست و فرموده است که صحبت عزیز
است کیلا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفت درین معنی حضرت خداوندم شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علامت
مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنان نشیند

که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور رحمة الله علیه بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار رحمة الله علیه تجلی کرد و مرشد او شد و گفت در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که تا من شما را ممد باشم در هر لباسی که باشید بعد از آن فرموده مراد در عالم دو تعلق ست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود و حضرت شیخ صدر الدین قدس سره بعیادت آمده بود بگفت شفاک الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امید ست که صحت باشد حضرت مولانا جان عالمیانست فرمود بعد از این شفاک الله شما را باد همانا که در میان عاشق و معشوق جز پیراهنے از شعر بیش نمانده ست نمیخواهید که نور بنور پیوند د شعر من شدم عریان ز تن او از خیال * میخرامم در نهایات الوصال * شیخ با اصحاب گریان شدند و حضرت مولانا این غزل فرمودند ؎ چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم * و حضرت مولوی در وصیت نامه اسب ینین فرموده ست اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة و بقلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام و هجران المعاصی و الآثام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله وحده سوال کردند که بخلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چلپی حسام الدین تا سه بار این سوال و جواب مکرر شد چهارم بار گفتند نسبت بسلطان ولد چه میفرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلپی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را از این سو میکشند و مولانا شمس الدین بآنجانب میخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی قدس الله تعالی روحه وقت غروب شمس خامس جمادی الآخر سنه اثنتین و سبعین و ستمائة از شیخ موید الدین جندی سوال کردند که حضرت شیخ صدر الدین در شان حضرت مولوی چه میگفت گفت والله روزی با خواص یاران مثل شمس الدین ایکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را بر گرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطفیل وی ذوق میکنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از آن شیخ موید گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این بیت را خواند ؎ ان فینا للا لی و هوینا

صورة ÷ هي انت لا لا اكنى ولا المتردد ÷ انتهى و سابقا دانستی که خود شاهصاحب در باب الکاید همین
کتاب تحفه مولوی روم را از جمله کبراء مقبولین سنیه معدود کرده و بصراحت افاده نموده که او از جمله بزرگوارانی
که بنای کار شان و نامدارانی که شریعت و طریقت شان از سرتا قدم بر مذهب اهل سنت میباشد
فی هذا اخیر مقنع و بلاغ لمن منع هفوات المخاطب الرقاع و محتجب نماند که کتاب مثنوی مولوی روم
نهایت مشهور و معروف و بغرر بدائع و محاسن موسوم و موصوف است مولوی عبد العلی بن نظام الدین
انصاری که درمیان سنیه ملقب به بحر العلوم شهرت یافته در شرح مثنوی مذکور گفته اما بعد فیقول
العبد الضعيف الراجي لرحمة الرحمانية والرحيمية عبد العلي محمد بن نظام الدين محمد من
القبيلة الانصارية عامل بهما الله يوم لقائه بالاكرام واسكنهما دار السلام ان كمال اعيان
الانسان بالفوز بالسعادة القصوى والوصول الى المنزل الاسنى بتحصيل العلم بالله وصفاته
العليا ومعرفة اسمائه الحسنى وهو العلم الذي نزل على قلوب الرسل والاصفياء واوحى بالكمل
من الانبياء وبلغوا ما نزل اليهم الى الانام ليهتدوا سبل السلام فاهتدى جميع من الاتباع الذين ع
كشف الله بصيرتهم فعلموا ما نزل على المرسلين واحتووا اسراره من العارفين الكاملين بالكشف
والعيان واستغنوا به عن الحجة والبرهان فهم الذين تبعوا الرسل الكرام ودعوا الى الله على بصيرة
وهدوا الى السبيل المحمدي والطريق الاحمدي مع انفتاح البصيرة ففي الغاية القصوى في العلم بالمبدأ والمعاد
المرسلون الاصفياء والنبيون الامناء لا سيما سيدهم وافضلهم محمد المصطفى واحمد المجتبى صلى الله عليه
وسلم الذي انزل عليه الكتاب الهادي للقوم حجته واوحى اليه السنن الجامعة للاسرار طرا ثم التابعون
الكاشفون باسرار ما نزل عليه صلوة الله عليه واله والاولياء الذين امنوا بما جاء به وتبع بصيرة
وكشف ثم الذين حصل لهم العلم الايماني بتقليد ما خاطب الله على لسان رسوله صلى الله عليه
وسلم بالحديث والقرآن على حسب ما كشف باسرارهما العارفون الكاملون فهم المؤمنون لا يشقون ابدا
وفي النصوص المشتملة على ما كشف به العلماء بالله من اسرار الدين وما جاء به الرسول من العقائد والاعمال القلبية
من اجل العلوم قدرا ولقد صنف فيه كتب شريفة وزبر قويمة لا سيما كتاب فصوص الحكم والفتوحات
المكية للشيخ الاكمل والامام الاجل قدوة ائمة الاولياء وافاضل العرفاء خاتم الولاية المحمدية الشيخ محي الملة
والدين محمد بن العربي عليه الرضوان فانهما كتابان حاويان للاسرار الدينية والرموز القرآنية لم يفت عنهما علم

من علوم الحقائق ودقيقة كوشف بها الاولياء من الدقائق وكل ما تضمنه الكتابين بيانه صدق وصواب ولا يليق لاحد فيهما الارتياب فاختلج في قلبي ان احرر كتابا مشتملا على ضروريات ما يجب الايمان به ومحتويا على عقائد حكم بها بالكشف والعيان مما بين في ذينك الكتابين المشهود بكونهما الحق المبين فان كتاب فصوص الحكم كتاب معطى ذلك الشيخ الاكمل من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اياه المامور بالالقاء على المومنين ليؤمنوا بما فيه من اسرار القرآن والسنة وينتفعوا به وكتاب الفتوحات لم يكتب فيه مما كوشف الا بقدر ما امر بابانته ولا فكشف مما لا يسعه كتب ودفاتر بل انه كان المختلج امرا عظيما فكنت مقدما فيه رجلا ومؤخرا اخرى الى ان القى الله في قلبي ما ثبت به قدمي على الاقدام وكان كتاب المنتهى للامام العارف الكامل صاحب الكشف الصحيح كتابا مشتملا على الاسرار الكشفية وطريق السلوك لكن كان في الابانة مجملا بحيث كان متعسرا على الطلاب حله فقصدت ان اشرحه شرحا افصل ما فيه من الاسرار على طبق ما فصله الشيخ الاكبر قدوة العرفاء في كتابيه من فصوص الحكم والفتوحات المكية وابين ما اهمله الشراح من تبيان الحقائق والاسرار وتبعت في حل الالفاظ على ما في الشروح المعتبرة الكرام وتركت التطويل فيه واثرت التفصيل في تبيان المقاصد وكشف الاسرار وانا اسئل الله تعالى شانه ان ينفع به الطلاب وان يبقى ذكري بينهم الى يوم القيامة وان يجعله ذريعة في يوم المعاد ويخصني بجزيل الثواب والمسؤل من الطلاب ان لا ينسوني بالدعاء بسلامة العاقبة وهذا اوان الشروع فيه

وجه هفتاد و ششم آنكه ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف بن مري النووي حديث مدينة العلم را بحتم وجزم ثابت كرده در اشعار بلاغت شعار مضمون بلاغت مشحون آنرا بنظم آورده چنانچه سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذكر مادحين جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته وكالامام والاسلام والمشكاة في الاعلام مرجع العلوم والفتاوى ابي زكريا محيي الدين يحيى النووي فانه قد قال واجاد المقال

امام المسلمين بلا ارتياب ٭ امير المؤمنين ابو تراب ٭ نبي الله خازن كل علم ٭ على للخزانة مثل باب

ازين عبارت ظاهرست كه نووي باشعار ابدار خود افاده كرده كه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم خازن هر علم ست وجناب امير المؤمنين عليه السلام مثل باب خزانه است وظاهرست كه اين مضمون حديث انا مدينة العلم وعلي بابها ست پس معلوم شد كه علامه نووي قطعا وحتما ويقينا وجزما حديث مدينة العلم ثابت ميداند كه مضمون آنرا بالقطع ويقين در حق جناب امير المؤمنين عليه السلام ذكر ميكند فثبت ان العلامة يحيى بن شرف ٭ قد جاز بنظمه البهي ٭

اسنى الشرف حيث اثبت الحديث الشريف رغما لانف كل من مال عن الحق وجنف ؛ وحسما
لاساس كل جاحد ساق على نفسه الحتف والتلف ؛ فالويل لمن شاق الحجة وغرره اكابر السلف
فمنى بالخبط والخدع واللبس والصلف ؛ وجنى على نفسه الزيغ والعدوان والحوب والسرف ؛
واثر لظى السعير على جنات النعيم المكملة للترف ؛ ومستتر نماند كه علامه نووى از اكابر اعلام و افاخم
اساطين عظام و اجله متبحرين والا مقام و اعاظم متمهرين فخام سنيه است مآثر وافره و مفاخر كاثره او بر ناظر تتمة المختصر ابن
الوردى و تذكرة الحفاظ و كتاب العبر ذهبى و مرآة الجنان عبدالله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى
و طبقات شافعيه تقى الدين اسدى و نجوم زاهره فى ملوك مصر والقاهره تاليف جمال الدين ابى المحاسن يوسف بن
تغرى بردى الظاهرى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و تاريخ خميس حسين بن محمد ديار بكرى و اسماء رجال مشكوة و
اشعة اللمعات شيخ عبد الحق دهلوى و اتحاف النبلا فاضل معاصر پيدا و آشكار است **وجه هفتاد و نهم** آنكه شيخ
شرف الدين مصلح بن عبدالله السعدى حديث شريف را در كلام بلاغت نظام خود نظم نموده چنانچه
نور الدين جعفر مشهور بمير ملا بن سالار بدخشى در خلاصة المناقب گفته شيخ سعدى عليه الرحمه ميفرمايد ؏ منم
كر جان شدم مولاى حيدر ؛ امير المومنين آن شاه صفدر ؛ على كو را خدا ايشك ولى خواند ؛ بامر حق على گردش پيمبر
بحق پادشاه هر دو عالم ؛ محمد آن بى نياز فرد اكبر ؛ بحق آسمانها و ملائك ؛ كز آنجا هيچ جائى نيست برتر ؛ به پنج اركان
شرع و هفت اقليم ؛ بنه چرخ و ده و دو برج ديگر ؛ بكرسى و بعرش و لوح محفوظ ؛ بحق جبرئيل آن خوب منظر ؛
بميكائيل و اسرافيل و صورش ؛ بعزرائيل و هول گور و منكر ؛ بتوريت و زبور و صحف و انجيل ؛ بحق حرمت هر چار دفتر
بحق آية الكرسى و يس ؛ بحق سوره طه سراسر ؛ بحق آدم و نوح ستوده ؛ بحق هود و شيث دادگستر ؛ بهر ديحيى
و دوران لقمان ؛ بذو القرنين و لوط نيك محضر ؛ بابراهيم و قربان كردن او ؛ باسحاق و باسمعيل و هاجر ؛
بختم انبيا احمد كه باشد ؛ شفيع عاصيان در روز محشر ؛ بحق مكه و بطحا و زمزم ؛ بحق مروه و ركنى ز مشعر
بتعظيم رجب با قدر شعبان ؛ بحق روزه و تصديق داور ؛ برنج اهلبيت و آه زهرا ؛ بخون ناحق شبير و شبر
بآب ديده طفلان محروم ؛ بسوز سينه پيران مرحوم ؛ كه بعد از مصطفى در جمله عالم ؛ نه بد فاضلتر و بهتر ز حيدر
مسلم بد سلونى گفتن او را ؛ كه علم مصطفى را بود او در ؛ يقين اندر سخا و علم و عصمت ؛ ز پيغمبر نبود او هيچ
كمتر ؛ اگر دانى بگوئى جز على كيست ؛ كه دلدل زير رانش بود و رخور ؛ چه گويم وصف آن شاهى كه جبريل ؛ گهى بودى مرخ
گويش گاه چاكر ؛ بدان گفتم كه تا خلقان بدانند ؛ كه سعدى زين سعادت نيست بى بر ؛

یا سعدی تو نیکو اعتقادی * ز دین و اعتقاد خویش خورسندی فالحمد لله في الصباح والرواح ثم على وضوح
الحق غاية الاتضاح * حيث ثبت ان مصلح بن عبد الله السعدي قد ساعد اهل الصلاح
والفلاح * واحرق قلوب ارباب البغض والطلاح * باثبات الحديث الشريف حتما وجزما في كلمات
الفصاح * ونظمه اياه مع مناقب اخرى عظيمة الابتلاج * فليمت غيظا كل معاند ذي جماح
وليختنق حنقا كل جاحد ذي كلاح * ومفاخر مزبره ومآثر مبره ونهايت علو مرتبت وغايت سمو منزلت
شیخ سعدی نزد سنیه در کمال وضوح وظهور ست عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی
الشیرازی قدس الله سره وی از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره رحمه الله تعالی
از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر بسیار کرده ست و اقالیم را گشته و بارها بسفر حج پیاده رفته
و به جای سومنات درآمده و بت بزرگ ایشان را شکسته و از مشایخ کبار بسیاری را دریافته و بصحبت شیخ شهاب الدین
سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده و گفته اند که وی در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی میکرد
و آب بمردم میداد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و ویرا از زلال انعام و افضال خود سیراب گردانید وقتی ویرا
با یکی از اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفتگویی واقع شده بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که
ویرا عتاب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذرخواهی نمود و استرضای خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکر وی بود شبی
در واقعه چنان دید که درهای آسمان گشاده شد ملائکه با طبقهای نور نازل شدند پرسید که این چیست گفتند برای سعدی
شیرازی ست که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه وتعالی افتاده ست و آن بیت اینست * برگ
درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار * آن عزیز چون از واقعه برآمد هم در شب بدر
زاویه شیخ سعدی رفت که ویرا بشارت دهد دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه میکند چون گوش کشید همین بیت
میخواند وی در شب جمعه ماه شوال سنه احدی وتسعین وستمائه از دنیا برفته رحمه الله تعالی و دولت شاه سمرقندی در
تذکره خود گفته ذکر املح المتکلمین مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه لقب شیخ مصلح الدین ست در
فضل و کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند صد و دو سال عمر یافت سی سال تحصیل علوم و سی سال
بسیاحت مشغول بوده تمام ربع مسکون را مسافرت و سی سال دیگر بسجاده طاعت نشسته ست و راه طریق مردان
پیش گرفته زهی عمری که بدین طریق صرف شده باشد و شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بود و گویند پدر شیخ
ملازم اتابک بوده وجه تخلص سعدی بدان جهت ست و دیوان شیخ را نمکدان شعر گفته اند در ابتداء حال در

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد در حلقهٔ درس شیخ الشیوخ العارف ابوالفرج ابن الجوزی بتحصیل مشغول بود و بعد از آن بعلم باطن و سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی ست و در صحبت شیخ عبدالقادر عزیمت حج نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغزا و جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته در دیباچهٔ بوستان گوید

در اقصای عالم بگشتم بسی ؛ بسر بردم ایام با هر کسی ؛ تمتع ز هر گوشهٔ یافتم ؛ ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم

و حکایت کنند که شیخ در آخر حال زاویهٔ بیرون شهر اختیار کرد و از زاویهٔ خود بیرون نیامدی و بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال داشتی سلاطین و بزرگان و صلحا بزیارت شیخ رفتندی و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردندی و شیخ آنچه خوردی و آنچه قسمت کردی و هر چه باقی ماندی در زنبیلی کردی و آن زنبیل را از روزن بالاخانه آویختی و راه هیزم کشان شیراز از زیر بالاخانهٔ شیخ بودی هیزم کشان گرسنه آن کلیچه و حلوا و بریانها را بتکلف بکار بردندی گویند که شخصی جامهٔ هیزم کشان پوشیده خواست تا بامتحان آن سفره را یغما سازد چون دست بزنبیل دراز کرد دستش در هوا خشک شد فریاد برآورد که ایها الشیخ بفریادم رس شیخ فرمود که اگر هیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبلهٔ دستت کو و اگر غارت گری زدی کمند و سلاح و دل سختت کو که بی زحمتی بناله درآمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفرهٔ نعمت بدو بخشید حکایت آورده اند که عابدی از صلحاء شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی روحانیان زمزمه میکنند چون نیک استماع کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل یکسال جمیع ملائکه مساوی است این عابد بیدار شد فی الحال بزاویهٔ شیخ رفت دید که شیخ بیدار نشسته و زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و این بیت میخواند و مینویسد مطلع آن غزل

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ؛ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید و بشارت داد الخ

وجه هشتادم آنکه محب الدین احمد بن عبدالله بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و این فضیلت عظیمه را بذات قدسی صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام مخصوص دانسته چنانچه در کتاب الریاض النضرة که بنهایت عظمت مرتبت و غایت جلالت منزلت آن بحسب افادات اجلهٔ اعلام انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل خواهی یافت میفرماید ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه فی المصابیح فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و زاد فمن اراد العلم فلیأته من بابه

وجه هشتاد و یکم آنکه نیز محب طبری در ذخائر العقبی که بکمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد آن نیز در مجلد ثانی انشاء الله

العزیز تبیین کافی و ایضاح وافی از نظرت جواهد گذشت گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینة
العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها
اخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان و خرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و علی بابها و زاد فمن اراد
العلم فلیاته من بابه انتهی فهذا محب الدین الطبری قد روی الحدیث الشریف فی
الریاض و الذخائر و اخرجه بانواره المشرقة عن کمین الدخائر فاستنارت بلمعات اشراقه
الابصار و البصائر و اشرقت بسطعات ائتلاقه الافهام و النواظر فلله دره من محدث
حافظ ناقد ماهر و منقب متقن عاثر خابر و مؤید للحق الحقیق السافر و مسدد للصدق
المصدق الباهر **وجه هشتاد و دوم** آنکه سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی حدیث مدینة العلم را حتماً و جزماً
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت دانسته و بآن احتجاج نموده برین معنی که علم و کشف و کشف معضلات
کلام عظیم و کتاب کریم که از اخص معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است باوضح بیان حصه جناب
امیر المؤمنین علیه السلام میباشد چنانچه در شرح عربی قصیده تائیه فارضیه بشرح شعر ؎ کراماتهم من
بعض ما خصهم به ﴿ بما خصهم من ارث کل فضیلة ﴾ گفته و اما حصة علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه العلم و الکشف و کشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم الذی فالعلم
هو من اخص معجزاته صلی الله علیه وسلم باوضح بیان عما له بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم و علی بابها و بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه مع فضائل اخر لا تعد و لا تحصی
وجه هشتاد و سوم آنکه نیز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه ابن الفارض بشرح شعر ؎ و اوضح بالتاویل ما
کان مشکلا ﴿ علی بعلم ناله بالوصیة ﴾ علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتاویل آنچه مشکل و
پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در ان معرض گفته است لولا
علی لهلک عمر یا آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از
جهت وی فرموده بود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اذکرکم الله فی اهل بیتی سه بار و باز فرموده
انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و بار دیگر گفت انا مدینة العلم و علی بابها انتهی و مخفی
نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن فارض از کتب مشهوره معروفه است و سعید الدین فرغانی از اعاظم و
اکابر مشایخ سنیه است کاتب چلپی در کشف الظنون گفته تائیه فی التصوف للشیخ ابی حفص عمر بن علی بن الفارض الحموی

المتوفى في سنة ست وسبعين وستمائة الى ان قال ولها شروح منها شرح السعيد محمد بن احمد الفرغاني
المتوفى في حدود سنة سبعمائة وهو الشارح الاول لها واقدم الشارحين له حكي ان الشيخ صدر الدين
القونوي عرض لشيخه محيي الدين بن العربي في شرحها فقال للصدر ان هذه العروس بعل من اولادك
فشرحها الفرغاني والتلمساني وكلاهما من تلامذته وحكي ان ابن عربي صنع عليها ما قدر خمسة كراريس
وكانت بيد صدر الدين قالوا وكان في اخر درسه يختم ببيت منها ويذكر عليه كلام ابن عربي ثم
يتلوه بما هو رده بالفارسية وانتدب لجمع ذلك سعيد الدين حكى ان الفرغاني قراها اولا على
جلال الدين الرومي المولوي ثم شرحها فارسيا ثم عربيا وسماه منتهى المدارك وهو كبير اورد في
اوله مقدمة في احوال السلوك اوله الحمد لله رب القديم الذي تعزز الخ و در نسخه شرح عربی تائیه که پیش فقیر حاضر است
نسخه عتیقه است منقول از اصل نسخه شارح و در آخر آن این عبارت مذکور است هذا آخر ما قرره وحرره الشيخ الامام قدوة
مشايخ الانام قبلة علماء الايام نقطة دائرة الاحسان والايمان والاسلام السيد السند الامجد الاوحد
العالم العامل المتفضل الفاضل المكمل الكامل المؤيد بالتوفيق المسدد في تلفيق التحقيق ترجمان المقامات
المصطفوية لسان الحقيقة الاحمدية اشرف الواصلين اعرف الكاملين اكمل العارفين افضل
المحققين سعد الدين سعيد اسعد الله الطالبين وادام بهجتهم بدوام نفائس انفاسه ومتعهم
بما خوله من اوان اختراعه وعرائس اقتباسه وهذه اول نسخة كتبت من مسوده تعالى الله ذكره ونشر
على الالسنة شكره والحمد لله الذي لا ينتهى حده انتهى ÷ كتاب لا نفي رتبة العلم جامع ÷
كتاب كريم يوضح الحق كامل ÷ لشبهة ارباب الغواية دافع ÷ كتاب لاسرار الحقيقة كاشف ÷
رفيع لاستار الطريقة رافع ÷ تنور من ديباجه منا بصائر ÷ وتطرب من نجواه منا مسامع
فتبيانه للحق كالصبح صادق ÷ وبرهانه في الصدق كالسيف قاطع ÷ له الشرف الاعلى وفي قصر لفظه
جوار لهاعين لظبيه خواضع ÷ سقانا لبان الفهم لله دره ÷ وقد حرمت قدما علينا المراضع
وفي كل مقع من معاني بيانه ÷ مزايا معان جارنها مصاقع ÷ ومنظومة للحصر مبسوط شرحها ÷
محيط لطلاب الهداية نافع ÷ فناظمها السعدي والسعد شارح ÷ لها رافع من قدرها هو واضع ÷
امام سعيد يسعد الحق نطقه ÷ وترجى اليه للثناء البضائع ÷ هما ترجمانا احمد من مقامه ÷
لذا اشرحا فيسط ما هو شارح ÷ فلله شرح يشرح الصدر ناشر ÷ لنظم سلوك متقن السلك رائع ÷

دلیل سما بالسائرین سماوه ٭ بها انجم للمهتدین سواطع ٭ وطالع انوار بدا فتشابهت ٭
مطالع فی حسنها والمقاطع ٭ زواهر کشفت فی دجنة اسطر ٭ کما ازهرت باللیل شهب طوالع
حدائق عرفان زهت زهراتها ٭ لها ثمرات دانیات یوانع ٭ وابکار افکار الفرخد ودهما ٭
امیطت بشرح الصدعنها البراقع ٭ لباس حروف من سواد وتحتها ٭ ضیاء من العلم الالهی ساطع
فقد صان من عمی وقد زان من جلا ٭ وقد راق متبوع وقد فاق تابع ٭ ایا طالبی التحقیق هذا امامکم
فجدوا الی نیل المرام وسارعوا ٭ ثم الصلوة والسلام علی النبی الهاشمی القرشی التهامی محمد و
علی آله وسلم الخ تحریره فی عشر الاوسط من محرم من شهور سنة ست عشر و سبعمائة حامدا الخ
ومصلیا و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ سعید الدین الفرغانی رحمه الله تعالی وی از اکمل ارباب عرفان و اکابر اصحاب
ذوق و وجدان بوده است هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در
دیباچه شرح قصیده تائیه فارضیه بیان کرده است اولا آنرا بعبارت فارسی شرح کرده بود و بر شیخ خود شیخ
صدر الدین قونوی قدس سره عرض فرمود و شیخ آنرا استحسان بسیار کرده و درینباب چیزی نوشته و شیخ سعید
آن نوشته را بعینه بر سبیل تبرک و تیمن در دیباچه شرح فارسی خود درج کرده است و ثانیا آنرا برای تعمیم و تتمیم
فائده آنرا بعبارت عربی نقل کرده و فوائد دیگر بران مزید ساخته جزاه الله تعالی عن الطالبین خیر الجزاء و وی را
تصنیف دیگرست مسمی بمناهج العباد الی المعاد در بیان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله علیهم اجمعین در مسائل
عبادات و بعضی معاملات که سالکان طریق را ازان چاره نیست و در بیان آداب طریقت که بعد از تصحیح
احکام شریعت سلوک راه حقیقت بی آن میسر نیست والحق آن کتابیست بس مفید که ما لابد هر طالب و مریدست الخ
و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته الشیخ الفاضل الربانی والمرشد الکامل الصمدانی
سعید الدین الفرغانی هو من اعزة اصحاب الشیخ صدر الدین القونوی مرید الشیخ محی الدین
العربی کان من اکمل ارباب العرفان وافضل اصحاب الذوق والوجدان وکان جامعا للعلوم
الشرعیة والحقیقیة وقد شرح احسن الشرح اصول الطریقة وکان لسان عصره و برهان
دهره ودلیل طریق الحق وستر الله بین الخلق بسط مسائل علم الحقیقة وضبط فنون اصول
الطریقة فی دیباج شرح القصیدة التائیة الفارضیة وکان قد شرحها اولا بلسان فارسی ثم
شرحه ثانیا بلسان عربی تعمیما للفائدة وتتمیما للعائدة وله تصنیف آخر مسمی بکتاب مناهج العباد

الى الملاحيين فيه مذاهب الائمة الاربعة رحمهم الله وذكر مسائل العبادات وبعض المعاملات وافعال السلوك وذهبى بعد عبر در سنه تسع وتسعين وستمائة گفته والشيخ سعيد الكاشانى الفرغانى شيخ خانقاه الطاحون وتلميذ الصدر القونوى كان احد من يقول بالوحدة شرح تائية ابن الفارض فى مجلدتين ومات فى ذى الحجة عن نحو سبعين سنة انتهى **فهذا سعيد الدين** الفرغانى حبرهم الخابر السعيد ؛ ومجرهم الوافر المديد ؛ قد اثبت هذا الحديث المشيد ؛ فى بيانه الرائق البديع السديد ؛ وكرر اثباته روما لمزيد التاييد والتوطيد ؛ وتبين احقاقه قصدا لكمال التسديد والتشييد فالمعرض عنه ذاهب فى مغاوى الضلال العتيد ؛ والطاعن فيه واقع فى مهاوى البوار العتيد

وجہ ہشتاد و چہارم آنکہ احمد بن منصور الگازرونی حدیث مدینۃ العلم را ثابت و محقق بنسبت جناب امیر المومنین علیہ السلام بباب علم نمودہ چنانچہ در مفتاح الفتوح علی ما نقل عنہ گفتہ ابو الحسن علی بن ابی طالب ول من سماه النبى صلى الله عليه وسلم امير المومنين خاتم الخلفاء الراشدين اقدمهم اجابة وايمانا واقولهم تصديقا وايقانا واقومهم قضية واتقانا **باب العلم** ومعدن الفضل حائز السبق ويعسوب الدين وقاتل المشركين المتمردين والقرابة وابن التجانين ابن عم النبى لحا وقسيمة واخوه حقا ونسبا وصاحبه دنيا ودينا ختم الله به الخلافة كما ختم بمحمد صلى الله عليه وسلم الرسالة وبما كان النبى صلى الله عليه وسلم يضم الشكل الى الشكل والجنس الى الجنس والمثل الى المثل ادخر عليا لنفسه واختصه باخوته وناهيه بهذا شرفا وفخرا ومن تامل فى كلامه وكتبه وخطبه ورسائله علم ان علمه لا يوازى علم احد وفضائله لا يشاكل فضائل احد بعد محمد صلى الله عليه وسلم ومن جملتها كتاب نهج البلاغة وايم الله لقد وقف دونه فصاحة الفصحاء وبلاغة البلغاء وحكمة الحكماء نزلت فى شانه ايات كثيرة ووردت فى فضائله احاديث غير قليلة كتب التفاسير مشحونة بذلك وبطون الاسانيد مطوية عليها لا يحصيها عاد ولا يحويها تعداد فما من مشكل الا وله فيه اليد البيضاء ولا من معضل الا وجلاه حتى انجلى لقد صدق الفاروق حيث قال اعوذ بالله من معضلة ليس فيها ابو الحسن لعلى اسماء اوردها الائمة فى كتبهم منها فى السماء اعلى وفى الارض على وفى التوراة ... ولى وفى الانجيل ... وفى الزبور تقى وعند حملة العرش سخى وفى الجنة الساقى وعند المومنين المرتضى وحيدر وفى القرآن ركعا سجدا ويسمى قصما وسماه النبى صلى الله عليه وسلم عليا وكناه بابى الحسن وابى التراب

انھو

له القرابة بينهما بالقرب و درنزدیک بعض قریبی و قرابت ۱۲

فنسبه نسب رسول الله صلى الله عليه وسلم وحسبه حسبه ودينه دينه قربه قربه قديم الهجرة
وامه فاطمة بنت اسد وهي اول هاشمية ولدت لهاشمي قيل ولدت فاطمة عليا في الكعبة ونقل
عنها انها كانت اذا ارادت ان تسجد لصنم وعلي في بطنها لم يمكنها يضع رجله على بطنها ويلصق ظهره
بظهرها ويمنعها عن ذلك ولذلك يقال عند ذكر اسمه كرم الله وجهه اي كرم الله وجهه من ان يسجد لصنم
ومحجوب نماند که کتاب مفتاح الفتوح از شروح معتبره مصابیح می باشد مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته
ومن شروح المصابيح مفتاح الفتوح اوله الحمد لله الذي خصت الافهام عما يليق بكبريائه الخ
ذكر فيه انه جمعه من شرح السنة والغريبين والفائق والنهاية ووضع حروف الرموز لتلك الكتب وفرغ منه
في احدى وعشرين رمضان سنة سبع وسبعمائة انتهى **فضل الكازروني** صاحب مفتاح
الفتوح قد فتح على المهتدين ابواب الفتوح وادار على اهل العرفان كاسا الذ من الصبوح حيث
اتى في كلامه الذي كالمسك يفوح بوصف باب العلم الباسط للروح فوصف به
مولانا امير المؤمنين عليه من الله آلاف التسليم ما استنار الخلق بيوح فظهر ان المخالف الى
طعن الحديث بالركون والجنوح ناصب معاند بسر ضميره يبوح والقادح فيه مطعون اصله
مقدوح والطاعن فيه مغموص دينه مجروح والجاحد له مصر على عز العدوان مطروح
والممتري فيه محتقب للخسران مقبوح **وجه هشتاد و پنجم** آنکه حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الغوری
حدیث مدینة العلم را ثابت متحقق دانسته چنانچه در نزهة الارواح گفته نعت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر ابن عم سرور
مطلبی ابن عم نبی آن اصل شجره ولایت وان فرع ثمره هدایت آنکه نبی او مدینه علم را در می بایست وانکه بالله معصوم بی پیچ
نیست دیگر در هیچ جا هیچ روی پشت او شیر یزدان هیچ جا هیچ پشت بدنیا ورد وان پرده که بیکتنه لشکر را دو بار بشکست وان قدر که بیک
حمله قلعه را دو پاره می افگند نقش یکروی بود ازان در دل دوستان می نشست نقش دو روی بود ازان در میان قلب
دشمنان نشست انتهی ومخفی مباد که امیر حسینی از اکابر واعاظم عارفین معروفین واجله وافاخم بارعین مشهورین ست وکتاب
او نزهة الارواح نیز در غایت اشتهار می باشد عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین
بن عالم بن ابی الحسین ست در اصل از کریوست که دیهی ست از نواحی غور عالم بوده بعلوم ظاهری و باطنی از کتاب وی
کنز الرموز چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریاست بی واسطه ومشهور در میان مردم نیز چنین ست
اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتیم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح ست و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و وی مرید

شیخ بهاءالدین زکریاء ملتانی قدس الله تعالی ارواحهم و دیگر مصنفات بسیارست بعضی منظوم چون کنز الرموز
و زاد المسافرین و بعضی منثور چون نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم و مراو را دیوان هست بغایت
لطیف و سؤالات منظوم که شیخ محمود شبستری از آن جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست و میر ... ... است
و گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی بشکار بیرون رفته بود آهوی پیش وی رسید خواست تا تیری بر وی زند آهو بوی
نگریست و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه از برای این و غایب شد آتش
طلب از نهاد وی شعله برآورد و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه به ملتان رفت شیخ رکن الدین
آن جماعت را ضیافت کرد چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید و فرمود که فرزند مرا از میان
آن جماعت بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین با ایشان گفت که در میان شما سید کیست
اشارت بامیر حسینی کردند وی را از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات عالیه رسید پس اجازت مراجعت
بخراسان داد بهراة آمد همه اهل هراة مرید و معتقد وی بودند در سادس عشر شوال سنه ثمان عشر و سبعمائه از دنیا
برفت و قبر وی در مصرخ هراة است بیرون گنبد مزار عبدالله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم و مجدالدین بن ظهیرالدین
بخشی در جامع السلاسل گفته که شیخ سید صدرالدین احمد قدس سره بن نجم الدین الهروی المعروف سید حسین قدس
سره او را تصانیف بسیارست چه منظوم و چه منثور همه مقبول و مرغوب و محبوب اهل قلوب است مثل نزهة الارواح و طرب المجالس
زاد المسافرین و کنز الرموز و ... نامه و دیوان اشعار نسخه کنز الرموز بعد از آن بخدمت پیر خود شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا قدس سره تصنیف
کرده بشرف مطالعه ایشان رسانید بسیار مستحسن افتاده و جواب سوالهای که حضرت شیخ المشایخ شرف الدین محمود
مزدقانی قدس سره در گلشن راز نوشته اند مخاطب سید حسین است بغایت عالی مرتبت بود تا بحدی که در نواحی
خراسان کسی در علم معرفت و روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر هری واقعست روز دوشنبه اهل آن بلاد
بمرقد وی می آیند و بزیارت مشرف میشوند و مصطفی بن عبدالله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نزهة الارواح
فارسی لفخر السادات حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الغوری المتوفی سنه احدی عشرة و
سبعمائة مختصر منثور و منظوم اوله سه بتوفیقش چو روشن دیدم آوازه سخن را هم بنام کردم آغاز
الخ و در اول نسخه حاضره نزهة الارواح چنین مسطورست الحمد لله رب العالمین علی کل حال فی کل حین
والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین قال سیدنا و مولانا الشیخ الاجل الامام
الاکمل مرشد الانام نتیجة الکرام سلالة العظام محیی السنة ماحی البدعة رکن الحق والدین

حسین بن الحسن الحسینی نور الله مرقده و سقی بماء الرضوان مشهده انتهی نهذا القول کعارضهم الجرر لمرا شدا الفوز والفلاح * وکابرهم المتخرا فق الرشد و الصلاح * قد لقادما هو نزهة الارواح * وزهرة الاشباح حیث اثبت الحق الصراح * والصدق البراح * بکلمات الحالیة الفصاح * التی ینبجس بها علی نحر الملاح * فللّٰه من حدیث مفتن للارباح * والمتلقی ایاه بالقبول یتلقی بالافراح * والممادی فیه لیس له نجاة ولا نجاح * و المشاق فیه لا ینیل فی معتدی ولا مراح * والطاعن فیه هالک جالب للاتراح * والقادح ایاه لا یوثر لنفسه الا الشحط والاطراح * وجه هشتاد و ششم آنکه صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبد الله ابن علی بن محمد بن حمویه الحموی الجوینی حدیث مدینة العلم را روایت نموده چنانچه در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین علی ما نقل عنه گفته اخبرنی الشیخ الصالح احمد بن محمد بن محمد القزوینی مشافهة بحق روایته عن الامام ابی القاسم محمد بن عبد الکریم اجازة ح وانبأنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف سماعاً علیه بمسجد الربوة ظاهر مدینة دمشق قال انبأنا شیخ الشیوخ تاج الدین ابو محمد عبد الله بن عمر بن علی بن محمد بن حمویه الجوینی اجازة قالا انبأنا شیخ الشیوخ سعد الدین ابو سعد عبد الواحد بن ابی الحسن علی بن محمد بن حمویه اجازة ح واخبرنا الشیخ علی بن محمد بن احمد بن حمزة الثعلبی اجازة بروایتهما عن ابی بکر وجیه بن طاهر بن محمد الشحامی قال انبأنا شیخ الشیوخ ابو سعد قراءة علیه بنیسابور فی سلخ شهر رمضان سنة ثمان وثلثین وخمسمائة انبأنا ابو محمد الحسن بن احمد الحافظ قال انبأنا السید ابو طالب حمزة بن محمد الجعفری قال انبأنا محمد بن احمد الحافظ قال ثنا ابو صالح الکراسی ثنا صالح بن احمد قال ثنا ابو الصلت الهروی قال ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت علیاً و از افاده بلخی نیز ثابت و محقق میشود که حموی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ینابیع المودة بعد نقل این حدیث از ابن المغازلی گفته ایضا اخرج هذا الحدیث موفق بن احمد والحموینی والدیلمی فی الفردوس وصاحب کتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس و مخفی نماند که صدر الدین حموی از اکابر عمده و مشاهیر والا نحمه و قروم نحاریر سنیه است شطری از مآثر انیقه و مفاخر شیقه او بر متتبع معجم مختص و تذکرة الحفاظ ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و نظم درر السمطین محمد بن یوسف زرندی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و جواهر العقدین نور الدین

الحموی

مشهورک ظاهر و باهرست که شرعبدالحق کتب و رجال حدیث طیر و بدی بعضی ازان در بخاری نیز مذکور میشود و ذهبی در تذکرة الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته وسمعت من الامام المحدث الاوحد الاکمل فخر الاسلام صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیة قدم علینا طالب حدیث وروی لنا عن رجلین من اصحاب المؤید الطوسی وکان شدید الاعتناء بالروایة وتحصیل الاجزاء علی یده اسلم غازان الملک مات سنة اثنتین وعشرین وسبعمائة وله ثمان وسبعون سنة و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنه خمس و تسعین و سبعمائه گفته وفیها قدم علینا شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی طالب حدیث فسمع الکثیر وروی لنا عن اصحاب المؤید الطوسی واخبران ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطة نائبه نوروز وکان یوما مشهودا و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها قدم الشام شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی فسمع الحدیث وروی عن اصحاب المؤید الطوسی واخبران ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطة نائبه نوروز بالرا بین الواوین والزاء فی اخره وکان یوما مشهودا وعبدالرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین محمد بن المؤید المعروف بالحموی نسبة الی مدینة حماة لان جده کان من ابناء ملوکها کان المذکور اماما فی علوم الحدیث والفقه کثیر الاسفار فی طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بالولایة هو وابوه سکن بقریة من قری نیسابور وتوفی بها حوالی السبعمائة انتهی فهذا الحموی المحدث الاوحد الاکمل الخبیر الانیق ومسندهم الفرد الاجل السدید الوثیق * قد روی هذا الحدیث المزهر المسفر الانیق الرشیق * المدل علی اهل العرفان الذ سلسل واطیب رحیق * فلا یعرض عنه الا من خذلته اجلة التوفیق * واوقعته ایدی الخذلان فی حلق المضیق * وهو من سکرته وعمهه لا یصحو ولا یفیق * والمکر السیء عما قریب سینزل به ویحیق * وجه هشتاد و هفتم آنکه نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشهور علی السنتهم بنظام الاولیا حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق دانسته از فضائل مخصوصه جناب امیر المومنین علیه السلام وانموده چنانچه عبدالرحمن چشتی در مرآة الاسرار در ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته میر سید محمد کرمانی در سیر الاولیا ملفوظ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که اولیا وصاف بذل عطا و زهد و تورع و فقر و صفا میان صحابه کرام ممتاز بود و بتقوی

وشوکت از حضرت عزت بخطاب اسد الله الغالب مخاطب گشت و بکثرت علم از جماعه صحابه رضوان الله علیهم بقول حضرت
رسالت پناه انا مدینة العلم و علی بابها مخصوص گشت و لهذا قال عمر بن الخطاب لولا علی لهلک عمر
و بخلعت خرقه فقر که از حضرت عزت بحضرت رسالت پناه در شب معراج رسیده بود میان خلفاء اربعه مشرف گشت لاجرم
تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقه مشایخ قدس الله اسرارهم از وماند و اینکار وی که استقامت از و گرفت شد و را در تصوف
مقامی رفیع و شانی عظیم است خواجه جنید رحمة الله علیه گفت شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی یعنی شیخ ما
اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است یعنی امام ما اندر علم معاملات اینطریقت علی است کرم الله وجهه انتهی و
بر ارباب اطلاع و خبیر مخفی و مستور نیست که نظام اولیا از افخم عرفاء و اسلمین مراتب عالیة المقدار و اعاظم اولیای
مرتقین مراقب شامخة المنار و اجلۀ شایدین حقیق توحید و عرفان و اکابر مرتوین نمیر معرفت و ایقان است و فاضل نحریر
کاملین و اماثل کبرای فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر عزیزه و مآثر شهیره او بر زبان دارند و هم عالیقدر و باثبات
جمله متکثره از محامد موفوره و محاسن غیر محصوره او در مؤلفات و مصنفات خویش میگمارند چنانچه بر ناظر نفحات الانس جامی و
جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و مرآة الاسرار عبد الرحمن بن عبد الرسول
چشتی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد محترم مخاطب و غیر آن
واضح و ظاهر است نظر باختصار درینجا بر بعض عبارات اقتصار میرود محمد الدین بدخشانی در جامع السلاسل
گفته شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وی از مشایخ کبار هند و بولایت نامدار و در اسرار طریقت یگانه و در علوم
ظاهر ابو حنیفه زمان بود پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین آمده در خطه بداون متوطن گشت تولد شیخ نظام الدین
در خطه مذکوره است در پنج سالگی پدر سر گذشت والده اش پرورش نمود تحصیل علوم ظاهر نمود آمد پیش مولانا علاء الدین اصولی و بعد از آن پیش مولانا
شمس الدین خوارزمی در دهلی کرد که جامع بود بجمیع علوم چون علم شیخ نظام الدین بانتها انجامید از دهلی باجودهن
بخدمت فرید الدین عزیمت نمود چون بدان قصبه همایون رسید بشرف ملاقات آنعالی درجات مشرف گشت
حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی
نقلست از شیخ نظام الدین که دران ایام که بشرف خدمت شیخ مشرف شدم حضرت ایشانرا عسرتی تمام بود
با وجود آن اکثر فرزندان و درویشان متعلقانرا دو هفته دوگان سه گان روز فاقه میبود اما هرگز از برکت صحبت
ایشان هیچ یکی را تغیری و تفاوتی نیست خدمت مولانا بدر الدین اسحاق هیمه آوردی و خدمت حسام الدین کابلی
آب آوردی و من از دیگ چیزکی بجهت افطار شیخ و درویشان می پختم و آنرا هم گاهی نمک میسر نشد نزدیک مسجد بقالی بود که

که اگر گاهی چیزی از غیب سیدی مصالح طعام از وی خریده میشد روزی یک درم را نمک از وی قرض کردم و در
طعام انداخته بدستور معهود پیش حضرت شیخ بردم چون دست مبارک بکاسه برد و لقمه برداشت فرمود که دست
مرا ثقلی روی مینماید شاید که درین طعام شبهه باشد باز آن لقمه در کاسه نهاد و نخورد شیخ نظام الدین گوید باستماع این
سخن لرزه در من افتاد عرض کردم خداوندگار را هیزم در دیله آب شیخ بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین و مولانا
حسام الدین می آرند و فقیر طبخ مینماید و شرط احتیاط بجای آرد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم
نمک از قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه بمیرند از برای لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض با توکل بعد مشرقین
بهم راست نیاید فرمود که کاسها از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرا یقین شد که این ارشادی بود
که مرا نمودند حضرت شیخ را ضمیر من مکشوف شد گلیمی که بروی نشسته بود بمن عطا فرمود و دعا کرد و مرا بجانب دهلی
رخصت فرمود و در حین وداع نصیحتی فرمودند که البته هر طور که دانی خصمان را خوشنود کنی و از کسی قرض نستانی و اگر
شود زود در ادای آن کوشی القصه چون از انجا بدهلی رسیدم وقتی از عزیزی کتابی عاریت گرفته بودم و از من غایب
بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر
نموده بشما رسانم آن عزیز گفت بلی از مقامی که تو می آیی همین ثمره دهد که خوشنودی خلق الله تعالی حاصل شود برو که آن
کتاب را بتو بخشیدم هم از شیخ نظام الدین منقولست که چون بشهر دهلی آمدم مرا آنچنان جای ماوای نبود که مسکن سازم
و بمشغولی حق پردازم و در صحرا میرفتم و مشغول میشدم روزی درویشی پاک کیشی دیدم از وی پرسیدم ای محمد ترا
ازین شهر بیرون گفت بلی باز گفتم درین شهر بخواهش طبع ساکن مباشید گفت بخواهش که هرگز کسی بدین اسلوب خلق
سکونت نگیرد مگر بضرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دیدم وی را گفت اگر
سلامتی ایمان و استقامت در عبادت میخواهی درین شهر مباش که منبع فسق شده است من میخواهم درین شهر
نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از آن درویش این سخن استماع نمودم عزم کردم که دیگر
در شهر متوطن نباشم تجدید وضو نموده دوگانه ادا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بیرون آمدم باختیار
خود جایی نمیخواهم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی و صلاحیت یقین من باشد بدانجا دار ناگاه از طرفی آوازی برآمد
که جای تو غیاث پور است و غیاث پور موضعی مجهول نامعروف بود که هیچکس نمیدانست که کجاست شیخ را دوستی بود
از وی تفتیش نموده بموضع غیاث پور آمد دید که بر لب آب جمنا صنعت مختصر انجا ساکن گشت و بفراغ خاطر بعبادت مشغول
شد قضا را سلطان معز الدین کیقباد نبیره سلطان غیاث الدین که در آن عصر پادشاه بود در موضع کیلوکهری نزدیک

غیاثپور شهری آبادان ساخت چون موضع غیاثپور نزدیک بود انبوه خلائق بسیار شده اعتقاد مردم بر سوی حضرت
پیشتر از اهل دولت که همواره مائل بفسق و فجور بودند بخدمت شیخ انابت نموده بصلاح دینی و فلاح یقینی مستلزم
و مستحکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق میخواست از دهلی بطرفی انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمال پیش
ایشان رسیده و این بیت خواند ؎ آن روز که مه شدی نمیدانستی ؛ کانگشت نمای عالمی خواهی شد ؛ شیخ گفت باری
مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفتم که این کس مشهور گشت سلوک بمردم بدین نمط نماید که در قیامت
این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شرمنده نگردد چون تمام کرد خدا این کلام با تمام رسانید
طعام طلب نمودند آن مرد غیب اصلا دست بطعام نبرد چون شیخ عزم جزم کرد که البته همدران مقام بماند و خاص
و عام را نفع رساند آنجوان لقمه چند از ان طعام خورد و بدر آمد و شیخ در آن مقام قرار گرفت نقلست از نصیر الدین
محمود اودهی قدس سره که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاثپور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی وقتی
بخاطر شیخ رسید که اگر مرا مرکبی بودی که درین هوای گرم سوار شده بنماز میرفتم بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار ترکان
اسپی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپی که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران
که او روزه دار به مسجد جامع پیاده میرود آن خادم بشارت را بعمل نیاورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپ را
گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما باشارت شیخ خود این اسپ را
آورده اید تا من هم از پیر اشارت نیابم قبول نکنم شب سوم آن خادم را شیخ ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپ را
پیش حضرت نظام الدین قدس سره ببر که امشب حضرت فرید الدین قدس سره با او اشارت فرموده لهذا علی الصباح
خادم اسپ را برد و ایشان قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار
پران ملاقات شده بود اما شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدهلی آمدند نقلست از مولانا ضیاء الدین سنامی
که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزی قبیر بیگ نامی را بخدمت شیخ نظام الدین
فرستاد و اعلام داد که مدتیست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی منست بطرف ارنگل که ولایتیست
در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت از و نرسیده بدین سبب خاطر بسته متفکرست و مرا نیز بخاطر میرسد
که خود هم لشکری بدانصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه فرمایند و شبستان مرا بشمع جمال با کمال خود منور
سازند مصلحت کار آنچه بخاطر مبارک که مکان و محل واردات غیبی ست برسد بران عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین
محمد را اینمعنی در دل بود که بدین بهانه قدم مبارک خود را حضرت شیخ در خانه او بیاورد و بشهرت قفا او معزز گردد در میان سلاطین

بدین تشریف ممتاز گردد چون شیخ از قنبر بیگ پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریبان تفکر فرو برد پس به
قنبر بیگ فرمود که دعای بخدمت سلطان رسانید و عرض نمائید که چنانچه شما را غم خواری مسلمانان لازم ست
فقیر را نیز لازم ست انشاء الله تعالی فردا مژده فتح یکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر میرسد و در معدود ایام الف خان
نیز سالم و غانم بیاید قنبر بیگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را ازین کلام
فرحت انجام انشراح تمام روی داد و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل و خبر الف خان و لشکر برسد پانصد دینار سرخ
برای درویشان خانقاه ایشان شکرانه فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری با عرائض فتح
فتح ارنگل رسید بسلطان رسانید سلطان مذکور را بخدمت شیخ اعتقاد و اتحاد بیش از بیش گشت و پانصد
نذر بدست قنبر بیگ مذکور بخدمت شیخ فرستاد بیاورد و پیش شیخ نهاد همان روز قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود
خود را بی تبرک بکشید چنانچه روش قلندران ست گفت یا الشیخ الهدایا مشترک شیخ تبسم نموده فرموده تنها خوش ست
و پانصد دینار باو دادند نقلست از شیخ نصیر الدین وقتی که قاضی محیی الدین بیمار گشت چنانچه مردم قطع امید
زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین بعیادت او قدم رنجه فرمودند و قاضی در جان کندن بود و یکلی از شعور رفته
حضرت شیخ دست مبارک بر ریش فرود آورد فی الحال قاضی بهوش آمد برخاست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت
کلی یافت گویی هرگز مریض نبود نقلست از شیخ مذکور که مریدی از مریدان حضرت شیخ باغی داشت در انجا استدعا آن
نمود و قوالان برای استماع حاضر آورده و بقدر طعامی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بیحد عدد از اطراف جمع آمدند
طعام آنقدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از تمام سماع صاحب طعام متحیر گشت شیخ دریافت بمبشر که خادم ایشان بود
اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشانان و هر نان را چهار پاره کن و در نان خورش انداز مبشر همچنان کرد بقدرت
الله تعالی تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلست از شیخ شرف الدین احمد یحیای منیری که در بهار
آسوده اند که در قصبه بساوه دانشمندی بود در خانه او آتش گرفت و فرمان املاک او بسوخت و در دهلی آمد دیگر فرمانی
بهمان مضمون حاصل نمود و آن فرمان نیز در راه از بغلش افتاد چون بخانه خود رسید فرمان در بغل نیافت
فی الحال مضطرب وار بخدمت شیخ شتافت و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا نذر کن که چون فرمان
بیابی حلوا بروح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان برخیز و حلوا
حاضر کن مولانا برخاست و بر در خانقاه شیخ حلوائی بود چند درم بدو داد که حلوای بخرد چون حلوائی کاغذ بدر آورد
که حلوای پیچد و بدست او دهد مولانا چون نظر کرد فرمان خود را دید بعینه فی الحال از حلوائی بستد و با حلوا بخدمت شیخ آورد

و سر در قدم شیخ نهاد و از کرامات بسیارست لیکن همین قدر اختصار رفت سن مبارک او نود و چهار بود قدس سره
العزیز و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحق والدین محمد بداونی قدس سره خلیفه شیخ فرید الحق والدین
نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیاست وی از محبوبان و مقربان درگاه
الهی ست دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری و جد مادری او خواجه عرب
هر دو از بخارا آمدند مدتی در لاهور بوده و بعد از آن در بداون آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن
از سر او رفت و هم در سواد بداون مدفون است شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او را در مکتب انداخت کلام الله
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر سن که عمر شریفش قریب دوازده سال بود کتاب لغت میخواند مرد
که او را ابوبکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد که من پیش شیخ بهاء الدین زکریا سماع گفته ام
و این قول میگفتم لقد لسعت حیة الهوی کبدی مصراع دوم یاد نیامد شیخ یاد داد بعد مناقب شیخ بهاء الدین قد
گفتن گرفت که آنجا ذکر چنین و تسبیح چنین تا کنیزکانی که آس میکنند هم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت آن معنی هیچ
در دل او نه نشست بعد از آن حکایت کرد که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان سماع ایشان کلمات در دل او
محبتی و ارادتی پیدا شد که از خود رفت از آنگاه باز تخم محبت شیخ فرید الدین در زمین سینه او نشست روز بروز تسقیه و تربیت
مییافت در نشستن و خاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد از آن بقصد تعلم بدهلی آمد و تحصیل علم
کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را در طالب
علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد از آن بشوق ارادت شیخ فرید الدین باجودهن رفت و وی در آن زمان بیست ساله
بود شش پاره قرآن پیش شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابو شکور سلمی و بعضی پاره
کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقل است که وی فرمود چون سعادت پای بوس شیخ فرید الدین حاصل کردم نخستین
سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند ع ای آتش فراقت دلها کباب کرده ٭ سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده
بعد از آن خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نمایم و هیبت حضور غلبه کرده همین قدر گفتم که اشتیاق پای بوس
عظیم غالب بود چون اثر هیبت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشة همدرین روز بخدمت شیخ بیعت کردم
عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نمیکنیم این هم کن
آنهم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعد از آن بنعمت خلافت مشرف شد و بدهلی آمد تا شیخ در صدر حیات
بود سه بار بخدمت او رفت اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه

قطب الدین و خواجه در وقت سفر خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس الله اسرارهم حاضر بودند بعد ازان در دهلی
باشارت غیبی در غیاث پور که الآن خانقاه او در آنجاست سکونت کرد نقلست که وی میفرمود در آنگاه که
معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد خلق بر سر ما انبوه شدند و آمد و شد ملوک و امرا و سایر مردم ما را پریشان کرد با خود گفتم
که ازینجا هم باید رفت درین اندیشه بودم که همان روز در نماز دیگر جوانی آمد صاحب حسن بغایت نحیف اول سخنی که
با من گفت این بود ؎ آنروز که مه شدی نمیدانستی ٭ کانگشت نمای عالمی خواهی شد ٭ بعد ازان این سخن گفت
که اول باری مشهور نباید شد چون اینکس مشهور شد باید که چنان شود که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه
وسلم شرمنده نماند آنگاه گفت چه قوت و چه حوصله باشد که از خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد
که با وجود خلق مشغول حق باشند چون این سخنها تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد من همان زمان نیت کردم که
همین جا خواهم بود چون این نیت کردم قدری ازان آب بخورد و برفت بعد ازان او را ندیدم و چون نیت اقامت او
درست شد حق تعالی او را قبول تام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بروی مفتوح گشت و عالمی از
موائد احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن شریفش از هشتاد متجاوز
شده بود بغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت افطار اندک چیزی بچشیدی و طعام سحر وقت
سحر بودی اکثر چنان بودی که نخوردی خادم عرضه داشت کردی که مخدوم وقت افطار طعام کمتر میخورند اگر از
طعام سحر اندک تناول کنند حال چه شود و ضعف قوت گیرد در وی حمل نگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان
در کنجهای مساجد و دکانها گرسنه و ناهار افتاده اند این طعام در حلق من چون فرو رود و همچنان طعام را از
پیش بر میداشتند نقلست که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید و فرمود میخواهم ترا چیزی
بگویم چون بدهلی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن هیچ نیست روزه داشتن نیمی راه است و اعمال دیگر چون نماز و حج
نیمی راه دیگر و فرمود من از خدا خواسته ام که هر چه تو از خدای تعالی بخواهی بیابی وقتی دیگر فرمود از برای تو قدری
دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد راه وقتی دیگر چهره و سر برهنه کرده و
مبارک متغیر شده میگشت و این بیت میگفت ؎ خواهم که همیشه در رضای تو زیم ٭ خاکی شوم و بزیر پای تو زیم ٭
مقصود من خسته ز کونین توئی ٭ از بهر تو میرم و برای تو زیم ٭ چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرت مثل این هم
در حجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دیگر نخواستم شیخ مرا بخشید بعد پشیمان شدم که
چرا نخواستم که در سماع بمیرم نقلست که وی شب [illegible] در حجره بود [illegible] نشستی [illegible]

روز شدی هر کرا نظر بجمال او افتادی تصور کردی مگر مستی طافح ست و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر خود گفته است ؎ تو شبانه می نمائی بر که بودی امشب * که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد * نقلست که وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند و دران مطور بود تا توانی راحتی بدلها برسانی که دل مومن محل ظهور ربوبیت ست و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالای آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را نقلست که وقتی در قیلوله بود درویشی آمد آنرا باز گردانیدند شیخ فرید الدین را در خواب دید که می فرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجبست این از کجا آمده ست که چنین خسته دل باز گردد چون بیدار شد از خیال تفحص نمود بر آن شخص که آن درویش را باز گردانیده بود لعنت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مراعات میکرد و بعد از مدت اگر از قیلوله بیدار شدی همین سخن پرسیدی یکی آنکه سایل گذشته ست دوم آینده آمده ست نقلست که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند و هر یک برسم تحفه چیزی خریدند در ایشان متعلمی بود گفت این هدایای مختلف یکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم خواهد برداشت او قدری خاک از راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذپاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمه شریف خاص برای چشم است آن متعلم تائب شد شیخ او را بتشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظهر کرد که اگر اراده ای و یا نانی ترا حاجت باشد ما را بگو نقلست که شخصی از قصبه خود بقصد زیارت او می آمد در اثنای راه گذر او بر قصبه بوندی افتاد و در آنجا شیخی بود که او را شیخ مومن میگفتند بدیدن او رفت او پرسید کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگوی که هر شب بعد نماز ... ملاقات میکنم چون بخدمت شیخ رسید عرضه کرد که در قصبه بوندی شیخیست سلام رسانیده ست و این سخن گفته ست شیخ منغص شد فرمود که او درویشی عزیزست لیکن زبان بر خود ندارد نقلست که یکباری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور ممالکت نوشت و یک فصل مضمون بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا هر کرا حاجتی ست از خدمت وی می آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده ست باید که هر کاری و مصلحتی که در ممالکت پیش آید بندگی شیخ اعلی عرضه ارسال نماید انچه خیریت مملکت و صلاح دران باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمه فصلی چند درین باب نوشته بخدمت فرستاده شده ست انچه دران خیریت باشد زیر هر حدیثی بنویسند تا ما انرا بپرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پسران محبوب تر بود و مرید شیخ بود داد بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه نفرمود و حاضران

مجلس ما گفت که فاتحه بخوانیم بعده فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گوشه
گرفته ام و دعاگوی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این معنی پادشاه بعد ازین چیزی مرا گوید من ازینجا
هم بروم ارض الله واسعة چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت والتماس کرد
که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غیب مشغولم و دعای غیب را
اثرهاست سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که خانهٔ این ضعیف دو در دارد
اگر پادشاه از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم نقلست که وی میفرمود هرگاه که در سماع صفتی شنیده ام
اکثر بر اوصاف و اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی از گوینده این بیت شنیدم
بیت مخرام بدین صفت مبادا ۞ کز چشم بدت رسد گزندی ۞ مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی
و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدین حرف رسید چشم پرآب کرد و فرمود بعده بسی برنیامد که
برحمت حق پیوستند نقلست که شخصی در مجلس او تقریر کرد که در فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزامیر در میان
ست فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار غلو کرده فرمود
که شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود بپیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش
مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب درآمد شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان طلبید
و مقام سماع مرتب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نقلست که وقتی شخصی رقعه نوشت
که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط
شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت ای مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع
نقلست که وی پیش از رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگزارد
و میفرمود میرویم میرویم میرویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاهدارد فردای قیامت
عبده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه علوفه درویشان بود فرموده این مرده
ریگ چه نگاهداشته این را نیز بدر کن و در خانه جاروب ده در حال انبار خانها را کشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند
بعد ازان عرضه کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضهٔ من چندان برسد که
کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود برخیزد وفات او بعد طلوع آفتاب

روز چهارشنبه هیژدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس عشرین سبعمائة رحمه الله تعالی علیه فرمود در وند هر و بکمال دارد یعنی سالک
تا در سلوک است امیدوار کمال سلوک است بعد از آن فرمود که سالک را وقفه است و راجع سالک نیست که او را ه و در وقفه آفت که او را وقفه
افتد درین محل سوال کردند که سالک را وقفه چه باشد فرمود آری هر گاه که سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق
طاعت بماند او را وقفه باشد اگر زود کار را دریابد و با انابت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله هم بر آن بماند بیم آن باشد
که راجع شود و بعد از آن این بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت
فرمود دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشقی حرکتی یا سکنتی وجود بیاید که نه سکنتے
پسندیده دوست او بود آن دوست از وی اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال باستغفار مشغول شود
و بمعذرت پیوندد هر آئینه دوست از و راضی شود و اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد آن اعراض بحجاب کشد
معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه گراید و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصل کشد چه شود آن
دوست از وی جدا گزیند و اگر هنوز مستغفر نشود سلب شود مزیدی که او را در ذوق طاعت و تیران بوده باشد
پس اگر عذر آن نخواهد بر آن بطاعت هاند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزید داشت آنهم بستانند پس اگر
اینجا هم در توبه تقصیر کرد و بعد از آن تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیارامد پس اگر در انابت اهمال ورزد عداوت شود
نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق حلال و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست
سماع صوتی است موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرام است فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند بر آن بند
نمیکنند تا بر پیری دیگر پیوندند بیعت و خرقه او هم بستانند نزدیک من این چیزی نیست بیعت همان است که اول با کسی
کرده باشند اگر چه آن پیر یکی از آحاد باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که مرد وقت
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید
فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت نه‌هم او در ارادت جنید مقتدای وقت بود
رد او رد همه شد فرمود **قطعه** گرچه ایزد دهد هدایت دین ؛ بنده را اجتهاد باید کرد
نامه کان بحشر خواهی خواند ؛ هم از اینجا سواد باید کرد ؛ فقط ؛ و اگر مرید شیخ را گوید
که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید منی
مرید گوید من مرید تو نیستم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ
فرمود قفل سعادت را کلیدهاست همه کلیدها متمسک باید اگر از یکی نگشاید شاید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود صبح صادق

شیخ سمت. و صبح عاشقان شام و احیا ما بین العشائین مشایخ از انجاست که فرموده است که جامه که از صحبت شیخ
یافته باشد باید که نتوان داد و اگر بشویند معنی نیست و بهتر آنست که نشویند و میفرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر
وصیت کنند که برابر این کس در گور بنهند روا باشد و یا وصیت کنند که بفرزندانی که صالح باشد بدیشان دهند در سیر الاولیا
مینویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین
قرار کردند و مصلای شیخ را در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین طائفه را
در میان زنان بایستانند و ایشان گویند که ما درزی نکرده ایم جواب آید که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت
پیران نجات یابند و میفرمود چندین خرقه که این ضعیف داده است از آنمیان چهار کس را خرقه ارادت داده است دیگر همه خرقه
تبرک است فرمود در کتب سلوک مسطور است که سلوک را صد مرتبه نهاده اند هفدهم مرتبه کشف و کرامات است و اگر سالک همدرین بماند
بهشتاد و سه دیگر کی رسد پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا
علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که درو این سه صفت بود وی شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید رحمة الله علیه
و علیهم اجمعین و مستتر نماند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الاولیا از نظام اولیا اثبات حدیث مدینة العلم نقل نموده
از اعاظم اولیای فخام و اماثل عرفای کرام سنیه است شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود
کرمانی او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی چون باز گشتی در اجودهن شدی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی
و بملتان رفتی و در ملتان عم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین مدت او را با خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد اسباب
و اموال کرمان را بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او را گفت
که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم عزیز است سید محمد کرمانی گفت محبت از ینجا نمیشود با جودهن آمد و مرید شد و با خلفای
بعد از شیخ فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعمائة رحلت نمود
در یاران چبوتره مدفون شد رحمة الله علیه و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم چشتی در مرآة الاسرار گفته ذکر آن سید پاک
از اولاد مصطفی آن جگر بند بتول و مرتضی آن عالم علوم ربانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره از سالکان
روزگار بود و در صدق و محبت تمام داشت و سر حلقه متمولان کرمان نیز بود از لاهور در دهلی آمدی در وقت بازگشت در میان اجودهن شدی
برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان رفتی وی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد نکاح سید محمد مذکور
در آورده الغرض چون در اجودهن آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشکر اعتقاد صادق بهم رسیده و بشرف ارادت مشرف گردیده
و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشکر اسباب معیشت دنیا را بر طرف ساخته بود با منکوحه در اجودهن بخدمتش سکونت گرفت

وی مقرب ترین یاران گنجشکر بود مدت هژده سال بخدمتش قیام داشت و دوازده سال در ارادت از سلطان المشایخ سابق است و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرمانی جستمندی خ اخلاص بی اندازه بود از آنجهت حضرت گنجشکر فرمود که شما هر دو کس یکجا باشید و میان شما مواخات باشد تا بدان محبت سبب سید محمد با فرزندان بخدمت سلطان المشایخ در دهلی آمد و باقی عمر در صحبت وی گذرانید وقتی سلطان المشایخ از ایاد سید محمد بسبب تغیر مزاج شد سید محمد درمانده حاضر نمیگشت سلطان المشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که سید محمد پیش آنحضرت ایستاده است پس آنحضرت فرمود که مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان منست چون روز شد سلطان المشایخ بخانهٔ سید محمد رفت و انواع دلداری نموده همراه برد و خدمتها کرد بعد از چند روز سید محمد کرمانی رخصت مزاحم گشت چهارده سال پیش از نقل سلطان المشایخ رخت هستی بربست وفاتش شب جمعه سنه احدی و عشر و سبعمائة واقع شد در حظیرهٔ سلطان
مدفنش المشایخ بر سر حوض یاران اعلی مدفون یافت رحمة الله علیه و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وقد ذکر القصة مولانا السید محمد العلوی الکرمانی اکثر من هذا قال خرج علی رضی الله عنه القصاص بمسجد البصرة واحدا واحدا فقصم کل منبر کان ثم اتی علی الحسن فقال له انت عالم ام متعلم قال لست بشیء وانما ابلغ الناس ما بلغنی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان هذا الشاب له تخلیق ثم اتبعه الحسن فاخذ ضفة ثوبه وقال انشدک بالله علمنی وضوء النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاتی بطست من ماء عند باب الطسوس فعلمه الوضوء انتهی و نیز در قول مستحسن گفته ثم رایت بعد مدة من تسوید هذه النسخة قد ذکر مولانا السید محمد بن مبارک الکرمانی فی سیر الاولیاء نقلا من خط شیخه سلطان المشایخ محبوب الالهی حبیب الله محمد نظام الملة والدین المعروف بنظام الاولیاء رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا ما نصه وقد جرت السنة الالهیة ان لا یخرج شیئا من عالم الغیب الشهادة الا بواسطة الی قوله وان اباهریرة اسلم زمن خیبر فلازم
ملازمه النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثلث سنین وقد زادت روایته علی روایة من لازمه مدة خمس او بسط کسائه مشهور فکیف ینکر عمن اودع العلوم فی کساء ابی هریرة ان اودع الاسرار فی خرقة انبیها علیا رضی الله عنه ثم ذکر خبر العباء عن عائشة رضی الله تعالی عنها وجه هشتاد و ششم انکه جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در تهذیب الکمال تبرعیه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته روی انه صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی

بابها فمن اراد العلم فلیأت من بابه وجہ ہشتاد ونہم آنکہ علامہ مزی در تہذیب الکمال در ترجمۂ ابو الصلت الہروی بخصوص مکرر ہدوا افادات محررہ یحیی بن معین در باب تصحیح واثبات این حدیث شریف ذکر نمودہ تحقق وثبوت ان از ارباب الباب واضح وعیان نمودہ چنانچہ سابقا در وجہ پنجم یکی ازان منقول شدہ وباقی در ما بعد ان شاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد وابو الحجاج مزی از اجلۂ حفاظ ثقات واکابر متقنین اثبات نزد سنیہ بودہ محامد مزہرہ ومدائح مبہرہ او بر ناظر تذکرۃ الحفاظ ومعجم مختص وتذہیب التہذیب ذہبی وتتمۃ المختصر ابن الوردی وطبقات شافعیہ تاج الدین سبکی وطبقات شافعیہ جمال الدین اسنوی وروض المناظر ابو الولید بن شحنہ حلبی وطبقات شافعیہ تقی الدین اسدی ودرر کامنہ فی اعیان المائۃ الثامنۃ ابن حجر عسقلانی ونجوم زاہرہ جمال الدین یوسف بن تغری بردی الظاہری وطبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی ومدینۃ العلوم ازنیقی وبدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن علی الشوکانی وقول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر وتاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح ولائح ست در ینمقام اکتفا بر بعض عبارات میرود عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیہ گفته ابو الحجاج جمال الدین یوسف بن الزکی بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الحلبی المزی نسبة الی مزة بکسر المیم قریة بظاهر دمشق کان المذکور احفظ اهل زمانه لاسیما الرجال المتقدمین وانتهت الیه الرحلة من اقطار الارض لروایته ودرایته وکان اماما فی اللغة والتصریف دینا خیرا منقبضا عن الناس طارحا للتکلف فقیرا صنف تهذیب الکمال فی اسماء الرجال وکتاب الاطراف ودرس بدار الحدیث الاشرفیة ولد بظاهر مدینة حلب فی سنة اربع وخمسین وستمائة واستوطن دمشق الی ان توفی بها فی دار الحدیث الاشرفیة ثانی عشر صفر سنة اثنتین واربعین وسبعمائة وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته المزی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی ثم الکلبی الشافعی ولد بحلب سنة ٦٥٤ ونشأ بالمزة وتفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشان ورحل وسمع الکثیر ونظر فی اللغة ومهر فیها وفی التصریف وقرأ العربیة واما معرفة الرجال فهو حامل لوائها لم تر العیون مثله صنف تهذیب الکمال والاطراف واملی مجالس واوضح مشکلات ومعضلات ما سبق الیها من علم الحدیث ورجاله وولی مشیخة دار الحدیث الاشرفیة مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنة ٧٤٢ وازنیقی در مدینة العلوم در ذکر صنف ثانی ائمۂ ثقات گفته ومنهم یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف الکلبی القضاعی الدمشقی الشیخ

نفی صح

لجمال الدین ابو الحجاج المزی حافظ زمانه حامل رایة السنة والجماعة المتدرع جلباب الطاعات وقد انتهت ریاسة المحدثین الیه فی الدنیا وحدث نحو خمسین سنة سمع منه ابن تیمیة والبرزالی والذهبی وابن سید الناس والشیخ الامام السبکی وخلق کثیر لا یحصون وصنف تهذیب الکمال المجمع علی انه لم یصنف مثله وکتاب الاطراف ولد سنة اربع وخمسین وستمائة توفی سنة اثنتین و اربعین وسبعمائة انتهی ؛ فهذا المزی ابو الحجاج ؛ بحرهم المتقاذف بالامواج ؛ قد اثبت هذا الحدیث الباهر الابلاج ؛ الزاهر الابتلاج ؛ فالمارق عنه بالانحراف والاعوجاج ؛ والحائد عنه بالنکول والانزعاج ؛ غارق فی اغباش التلزز واللجاج ؛ مار علی وجهه فی سباسب الحیرة والاهتماج تارک من الحق واضحة المنهاج ؛ زائغ عن الملاحب المامونة عن الاختلاج ؛ وجه نود م آنکه جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی الانصاری در نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین در ذکر ترتیب کتاب گفته فالسمط الاول مشتمل علی فضائل جناب سید المرسلین وخاتم النبیین و رسول رب العالمین محمد علیه افضل صلوات المصلین وشمائله وصفاته وما خصه الله تعالی به من آیاته ومعجزاته وعلی مناقب ابن عمه و باب مدینة علمه امیر المومنین علی ابن ابیطالب رضی الله عنه وجه نود و یکم آنکه نیز زرندی در نظم درر السمطین بعنوان قسم ثانی سمط اول کتاب گفته القسم الثانی من السمط الاول فی مناقب امیر المومنین وامام المتقین عین مناهج الحق والیقین و راس الاولیاء والصدیقین زوج فاطمة البتول قرة عین الرسول ابن عمه و باب مدینة علمه موازره واخیه وقرة عین صنو ابیه المرتضی المجتبی الذی فی الدنیا والآخرة امام سید وفی ذات الله سبحانه وتعالی وا قامة دینه قوی اید ذی القلب العقول و الاذن الواعیة والهمة التی هی بالعهود والذمام وافیة یعسوب الدین واخی رسول رب العالمین سمو مجد العالی سرادق مجده ؛ علی قمة العرش المجید تعالیا ؛ علی علا فوق السموات قدره ؛ ومن فضله نال المعالی الامانیا ؛ فاسس بنیان الولایة متقنا ؛ وحاز ذو التحقیق منه الامانیا ؛ [margin: الاعالیا] اللیث القاهر والعقاب الکاسر والسیف الباتر والبطل المنصور والضیغم الهصور ؛ واسد الوثوب والبحر المسجور ونعامه المشتول والعباب الزاخر الخضم والطود الشامخ الاشم وساق الموج تیار بحر بالادوار ولاة اسد الله الکرار ابی الائمة الاطهار المشرف بمزیة تمرکیت

مولاه فعلی مولاه والمؤید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کاسر الانصاب و هازم
الاحزاب المتصدق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان والضراب هزبر کل عرین وضرغام
کل غاب الذی کل لسان کل معتان ومغتاب بیان کل ذام ومرتاب عن قدح فی قدح معالیه لنفاء حسبه عن کل ذم وعاب
المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب
وبفضله واصطفائه نزل الوحی ونزل الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی الحسن وابی التراب نطق
سه هو النبأ العظیم وفلک نوح وباب الله وانقطع الخطاب ذو البراهین القاطعة و
الایات الدامغة وصاحب الکرامات والحجج البالغة ینبوع الخیر ومعدن البرکات ومنجی غرقی
بحار المعاصی من المخازی والمهاوی والدرکات الامام الذی هو فی ظلم الجهالة والضلالة
نبراس وفی ملحم المبارزة والطعان هرماس اخیاس ولمدائن العلوم والحکم الیقینیة فضائله اساس
وما فی قربه من رسول الله صلی الله علیه وسلم ومناقبه التی لا یحیط بها وهم حد وقیاس
عند ذی رای ودین وعقل شبهة وریبة والتباس سه اخو خاتم الرسل الکرام محمد رسول الله
العالمین مطهر علی وصی المصطفی ووزیره ابو السادة الغر البهالیل حیدرة ابو السبطین
الحسن والحسین وارث الرسل ومولی الثقلین مبدع جسیمات المکارم ومفیض عمیمات المنن الذی حبه
وحب اولاده من اوفی العدد واوقی الجنن سه اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة الغر المیامین
بالمنن وصهر امام المرسلین محمد علی امیر المومنین ابو الحسن هما ظهرا شخصین والنور واحد
بنص حدیث النفس والنور فاعلمن هو الوزر المامول فی کل خطة وان لا تنجینا ولاتیه فمن
علیهم صلوة الله ما لاح کوکب وما هب من ریاض النسیم علی الفنن **وجه نود و دوم** آنکه نیز زرندی
در نظم درر السمطین گفته فضیلة اخری اعترف بها الاصحاب وابتهجوا وسلکوا طریق الوفاق وانتهجوا
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیات علیا و کمال وثوق واعتماد وانتهای شموخ واستناد احادیث و اخبار نظم درر السمطین از صدر کتاب
مذکور واضح ولائح ست کما لا یخفی علی من راجعه وسیاتی نقله فی مجلد حدیث النور ان شاء الله تعالی
وجه نود و سوم آنکه نیز زرندی در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول گفته روی ابن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد

بایها فلیات علیا ونهایت استحصاف و رزانت و غایت استحکام ومتانت روایات وآثار مدارج الوصول
بر ناظر صدر آن ظاهر و باهر است وستقف علیه ان شاء الله تعالی فی مجلد حدیث الثقلین. وجه نود و چهارم
آنکه نیز زرندی در کتاب الاعلام گفته باب فی خلافة امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابیطالب بن عبد المطلب
الهاشمی رضی الله عنه یجتمع مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عبد المطلب فهو ابن عمه
وباب مدینة علمه وموازره ومواخیه وقرة عین صنو ابیه وزوج فاطمة البتول
وقرة عین الرسول اول هذه الامة اسلاما واوفاها عهدا وادناما یعسوب الدین مبین
مناهج الحق والیقین ورأس الاولیاء والصدیقین وامام البررة المتقین البحر المسجور والعلم المنشور
واللیث المصول والسیف البتور ذو الکرامات الظاهرة والبراهین القاطعة والحجج البالغة اسد الله
الکرار ابو الائمة الاطهار المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب والمنصوص
علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب المکنی بابی الریحانتین وابی الحسن
ابی التراب هو النبأ العظیم وفلک نوح ۞ وباب الله وانقطع الخطاب ۞ المشرف بمزیة من
کنت مولاه فعلی مولاه المؤید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کاسر الانصاب
وهازم الاحزاب فکم له من قتیل ومصاب وجریح وطریح بالرحاب وکم کشف عن نبی الله صلی الله
علیه وسلم من شدة وبوسی حتی خصه بقوله انت منی بمنزلة هارون من موسی وکم فرج
عنه من غمة وکربة حتی انزل الله فیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم زاده شرفا
ورفعة ووفر حظه من تمام العلی توفیرا بما انزل فیه وفی اولاده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وکم من آیة نزلت فی شانه وقره الله بها توقیرا وزاده
بها مکانة وجلالة ونضارة وتنضیرا فهو فی حلبة السباق الی کل غایة ومکرمة ومنقبة
مجلی والی المبادرة الی الاسلام مع صغر سنه فی ست او سبع او تسع بعد خدیجة مصلی وهذا
القدر فی الاشارة الی بعض فضائله ومناقبه کاف ههنا لانا قد جمعنا فی کتبنا الثلثة کتاب
الاربعین الصحاح وکتاب نظم درر السمطین فی فضل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین
وکتاب معارج الوصول فی معرفة فضل آل الرسول والبتول من فضائله الزاهرة ومناقبه الفاخرة
طرفا صالحا وکرهنا الاعادة فی التصنیف محتجب نماند که زرندی از اماثل اعلام حفاظ وافاخم عظام ایقاظ سنیه

بیبا شد بمفاخر عالیة القدار و مآثر سنیّة الاخطار و حسب افادات بعض اکابر در مجلّد حدیث نور تفصیل خواهی شنید در ینجا ببعض عبارات آنکه مؤذن
بکمال سمو مرتبت و جلالت و علو منزلت و نبالت او ست باید شنید - احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته
و هذا الذی ذکره الاجلة ۰ و المقتضی و لازم الادلة ۰ و ذلک ان اجلة العلماء صرحت لهم الادلة
بهذه الخصوصیات لاهل البیت الشریف و قرروا ذلک و حرروه مثل السید علی السمهودی امام السنة فی جواهره (نخ اهل صح)
و الحافظ الطبری الشافعی فی ذخائره و المحب الزرندی الشافعی فی معالمه و شیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی (معارجه)
صواعقه و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة فی مناقب السیدة فاطمة و احیاء المیت فی ذکر اهل البیت
و السمطین فی السبطین و اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب از ین عبارت ظاهر است که علامه عجیلی زرندی را بلقب
حجت وصف نموده و او را از اجله علما معدود نموده و بتتبع افادات محققین کبار و منتقدین احبار سنیه عظمت و فخامت این لقب فخیم و منقبت
عظیم بید او آشکار است ذهبی در صدر میزان الاعتدال گفته فاعلی العبارات فی الرواة المقبولین ثبت حجة و ثبت حافظ و ثقة متقن و ثقة
ثقة ثم ثقة ثم صدوق و لا باس به و لیس به باس ثم محله الصدق و جید الحدیث و صالح الحدیث و شیخ وسط و
شیخ حسن الحدیث و صدوق ان شاء الله و صویلح و نحو ذلک و نیز ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب
المعروف بالمفید گفته و الحافظ اعلی من المفید فی العرف کما ان الحجة فوق الثقة و زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی در شرح الفیة الحدیث گفته
قال ابن ابی حاتم وجدت الالفاظ فی الجرح و التعدیل علی مراتب شتی فاذا قیل للواحد انه ثقة او متقن فهو ممن یحتج
بحدیثه قال ابن الصلاح و کذا اذا قیل ثبت و حجة و کذا اذا قیل فی العدل انه حافظ او ضابط قال الخطیب ارفع
العبارات ان یقال حجة او ثقة و سخاوی در شرح الفیة الحدیث در ذکر تفاوت الفاظ تعدیل گفته فکلام ابی داود یقتضی ان الحجة
اقوی من الثقة و ذلک ان الآجری ساله عن سلیمان بن بنت شرحبیل فقال ثقة یخطی کما یخطی الناس قال الآجری
فقلت هو حجة قال الحجة احمد بن حنبل و کذا قال عثمان بن ابی شیبة فی احمد بن عبد الله بن یونس ثقة و لیس بحجة
و قال ابن معین فی محمد بن اسحاق ثقة و لیس بحجة و فی ابی اویس صدوق و لیس بحجة و کان لهذه النکتة قدمها الخطیب حیث
قال ارفع العبارات ان یقال حجة او ثقة و ملا علی قاری در جمع الوسائل فی شرح الشمائل گفته ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة
الف حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدی الراغب فیه و المحدث و الشیخ و الامام هو الاستاذ الکامل و الحجة من احاط
علمه بثلثمائة الف حدیث متنا و اسنادا و احوال رواته جرحا و تعدیلا و تاریخا و
الحاکم هو الذی احاط علمه بجمیع الاحادیث المرویة کذلک انتهی فهذا الحافظ
الزرندی محدث الحرم ۰ حجتهم الکابر المبجل المحترم ۰ قد اثبت هذا الحدیث

الثاني لكل منذ آدم يرمو في افادته البالغة البليغة الدارئة لكل ريب عن فهم واعتزمه فلا يتفق بطعنه بعد الا
من جرم حبل عما وصرمه ولا يتكلم بالقدح فيه الا من ثلم اساس دينه وخرمه ولا يقوم فيه بالاباطيل الا من حقب الا
العظيم والجرم ولا يعتل فيه بالاضاليل الا من نفخ في غير ضرمه ❊ وجه نود و پنجم آنکه صلاح الدين
ابو سعيد خليل بن كيكلدي العلائي الدمشقي الشافعي در مضمار اثبات واحقاق حديث مدينة العلم قصب السبق از اعيان
اقران خويش برده مردانه وار قدم در وادي تحقيق وتثبيت آن فشرده علامه سخاوى در مقاصد حسنه در ذكر حديث
شريف گفته بل صرح العلائي بالتوقف في الحكم عليه بذلك فقال وعندي فيه نظر ثم بين ما يشهد
بصحته لكون ابي معاوية راوي حديث ابن عباس حدث به فزال المحذور ممن هو دونه قال و
ابو معاوية ثقة حافظ يحتج بافراده كابن عيينة وغيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكذب مجمع
فقد اخطأ قال وليس هو من الالفاظ المنكرة التي تاباها العقول بل هو كحديث ارحم امتي بامتي
يعني الماضي هو صنيع معتمد علامه سيوطى در لآلى مصنوعه گفته قال الحافظ صلاح الدين العلائي و
من خطه نقلت في اجوبته عن الاحاديث التي تعقبها السراج القزويني على مصابيح البغوي
وادعى انها موضوعة حديث انا مدينة العلم وعلي بابها قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات
من طرق عدة وجزم ببطلان الكل وكذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره و
المشهور به رواية ابي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن ابي معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا بروايه ابو الصلت
وعبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائي ليس بثقة وقال الدارقطني وابن عدي متهم
زاد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن عندي بصدوق وضرب ابو زرعة على حديثه ومع
ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصم ثنا عباس بن محمد الدوري قال سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت
فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية حديث انا مدينة العلم فقال قد حدث به محمد
بن جعفر الفيدي وهو ثقة عن ابي معوية وكذلك روى صالح جزرة عن ابن معين ثم ساقه
الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معوية
قال العلائي فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وحفاظهم المتفق عليهم
وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في ان يقول النبي صلعم مثل هذا في حق علي رضي الله عنه ولم يات كل
من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن ابن معين ومع ذلك

فله شاهد رواه الترمذی فی جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزاری عن محمد بن عمر بن الرومی
عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی
مرفوعا انا دار الحكمة وعلی بابها ورواه ابو مسلم الكجی وغيره عن محمد بن عمران الرومی وهو ممن روى عمرؓ بن
عنه البخاری فی غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داؤد قال ابو زرعة فيه لين قال الترمذی
بعد اخراج الحديث هذا الحديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحی ولا
يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قال العلائی فقد برئ محمد بن عمران الرومی من التفرد عمرؓ بن
به وشريك هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم وعلق له البخاری ووثقه يحيى بن معين وقال
العجلی ثقة حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رأيت احدا قط اورع فی علمه من شريك فعلى هذا
يكون تفرده حسنا فكيف اذا انضم الى حديث ابی معوية ولا يرد عليه رواية من اسقط منه الصنابحی متفرده
لان سويد بن غفلة تابعی مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذكر الصنابحی فيه
من المزيد فی متصل الاسانيد ولم يأت ابو الفرج ولا غيره بعلة قادحة فی حديث شريك سوى
دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام الحافظ صلاح الدين العلائی ونيز سيوطی در قوت المغتذی گفت
وقال الحافظ صلاح الدين العلائی فی اجوبته هذا الحديث ذكره ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات
من طرق عدة وحكم ببطلان الكل وكذلك قال بعده جماعة منهم الذهبی فی الميزان وغيره والمشهور
به رواية ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن بروایة ابو الصلت
عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائی ليس بثقة وقال الدارقطنی
وابن عدی متهم زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم يكن عندی بصدوق وضرب ابو زرعة وضرّب
على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعنی الدوری قال سألت
يحيى بن معين عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابی معوية حديث انا مدينة
العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدی وهو ثقة عن ابی معوية وكذلك روى صالح جزرة ايضا
عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن
جعفر الفيدی عن ابی معوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سألت يحيى بن معين عن ابی
الصلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له فی حديث ابی معوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث

ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه وقال کان ابو الصلت
رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ قلت فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من
عهدته وابو معویة ثقة مامون من کبار الشیوخ وحفاظهم المتفق علیهم وقد تفرد به
عن الاعمش فکان ماذا وای استحالة فی ان یقول النبی صلی الله علیه وسلم مثل هذا فی حق علی
ولم یات کل من تکلم فی هذا الحدیث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة
عن یحیی بن معین ومع ذلک فله شاهد رواه الترمذی من حدیث علی ورواه ابو مسلم
الکجی وغیره عن محمد بن عمر الرومی وهو ممن روی عنه البخاری فی غیر الصحیح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داود
وقال ابو زرعة فیه لین وقال الترمذی روی بعضهم هذا عن شریک ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا نعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک
فقد برئ محمد بن الرومی من التفرد وشریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم وعلق
له البخاری ووثقه یحیی بن معین وقال العجلی ثقة حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت
احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسنا فکیف اذا انضم الی حدیث ابی مفردة
معویة المتقدم ولا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم
ادرک الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید ولم
یات ابو الفرج ولا غیره بعلة قادحة فی حدیث شریک سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر انتهی
کلام العلائی ونیز سیوطی در نکت بدیعات در ذکر این حدیث شریف گفته وتعقب الحافظ ابو سعید
العلائی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته فی الاصل وملخصه انه قال هذا الحدیث
حکم ابن الجوزی وغیره بوضعه وعندی فی ذلک نظر الی ان قال والحاصل انه ینتهی بطرقه
الی درجة الحسن المحتج به فلا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا وتحسین حافظ علائی
این حدیث شریف را بر ناظر کتاب احادیث مشتهره تالیف علامه زرکشی ودرر منتثره جلال الدین سیوطی و
جواهر العقدین نور الدین سمهودی وسبل الهدی والرشاد محمد بن یوسف شامی وتنزیه الشریعة ابن عراق کنانی
وتذکره محمد طاهر فتنی ومرقاة ملا علی قاری وفیض القدیر عبد الرؤف مناوی وحاشیه مواهب لدنیه تصنیف
نور الدین شبراملسی وقول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر نیز واضح وظاهر ست وستقف علیه فیما بعد
ان شاء الله تعالی ومحامد عظیمه ومدائح فخیمه علائی وکمال علو مرتبت وسمو منزلت او نزد این حضرات بر ناظر

تذکرة الحفاظ ومعجم مختص ذهبی وطبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی وطبقات شافعیه تقی الدین الاسدی ودرر کامنه

ابن حجر عسقلانی وطبقات الحفاظ سیوطی وانس جلیل مجیر الدین عبد الرحمن علیمی حنبلی وبدر طالع محمد بن علی

الشوکانی واضح وآشکارست درینجا بر بعضی عبارات اکتفا میرود شوکانی در بدر طالع گفته خلیل بن کیکلدی

العلائی ولد فی ربیع الاول سنة ٦٩٤ واول سماعه للحدیث فی سنة ٧٠٣ سمع علی شرف الدین الفزاری

وبرهان الدین الذهبی وابن عبد الدائم والقسم بن عساکر وجماعة کثیرة بلغوا الی سبعمائة

ورحل الی الاقطار واشتغل قبل ذلک بالفقه والعربیة ومهر وصنف التصانیف فی الفقه

والاصول والحدیث ومنها تحفة الرائض فی علم الفرائض والاربعین فی اعمال المتقین

وشرح حدیث ذی الیدین فی مجلد والوشی المعلم فیمن روی عن ابیه عن جده عن النبی صلی

الله علیه وسلم قال ابن حجر فی الدرر انه صنف کتبا کثیرة جدا سائرة مشهورة نافعة و

وکان بزی الجند ثم لبس بزی الفقهاء حفظ التنبیه ومختصر ابن الحاجب ومقدمته فی النحو والتصریف

وولی تدریس الحدیث بالناصریة ثم الصلاحیة بالقدس وقطن به الی ان مات وحج

مرارا وجاور وکان متفننا فی کل باب یحفظ تراجم اهل عصره ومن قبلهم ووصفه الذهبی

بالحفظ وقال استحضر الرجال والعلل وتقدم فی هذا الشأن مع صحة الذهن وسرعة الفهم

وقال غیره وکان اماما فی الفقه والنحو والاصول والحدیث وفنونه حتی صار بقیة الحفاظ

عارفا بالرجال علامة فی المتون والاسانید ومصنفاته تنبئ عن امامته فی کل فن وقال

الاسنوی کان حافظ زمانه اماما فی الفقه والاصول وغیرهما ذکیا نظارا فصیحا کریما وله

نظم حسن واستمر علی حاله حتی مات فی القدس خامس المحرم سنة ٧٦١ انتهی فهذا العلائی

حافظهم الذی شمخ واعتلی وبارعهم الذی اضطلع وامتلا قد اثبت هذا الحدیث

فنفی کل ریب وجلی وقطع اصل کل شبهة واختلی فلا ینحرف عنه الا مرتاب من العمه

قائمة الفلا ولا یصدف عنه الا من اوقد نار الفتنة واصطلی وجه نود وششم

آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب المودة فی القربی گفته عن جابر رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وعن ابن مسعود وعن

انس مثل ذلک وجه نود وهفتم آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام نقل عنه گفته الحدیث

الثانی والعشرون قال جابر اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم عضد علی وقال هذا امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه ابن المغازلی **وجه نود و هشتم** آنکه سید علی همدانی در کتاب مودة القربی که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی ست و نسخه منقوله آن از نسخه عتیقه پیش نظر نحیف حاضر ست گفته الباب الاول یفتح بما روی باب مدینة العلم ومنبع الکرم والحلم صاحب المناقب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه **وجه نود و نهم** آنکه نیز سید علی همدانی در روضة الفردوس باب حادی عشر که بر مرویات جابر بن عبد الله انصاری مشتمل ست گفته وعنه قال قال علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **وجه صدم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده خمریه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواق ست در شرح شعر لها البدر کاس وهی شمس تدیرها ؛ هلال وکم یبدو اذا مزجت نجم ؛ گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد بود و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و دعای حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم وعلی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا وعلی من نور واحد علی منی وانا منه و از امتزاج احکام شرایع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده ؛ آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که انا وانت ابوا هذه الامة اشارت بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از منبع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر وعلی الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون و چون این سر بر تو مکشوف شود بدان که طوالع انوار حقائق بروج مقتبس از مشکات ولایت علیست و بادی وجود امام هادی متابعت غیری انا حولیست **وجه صد و یکم** آنکه نیز سید علی همدانی در اجازت نامه که برای شیخ طالب داود نوشته و محب الدین بن ظهیر الدین بدخشانی از آن در جامع السلاسل آورده بعد ذکر بعضی از احوال و مقامات اهل سلوک گفته و غیر این از مراتب سنیه ارباب قلوب و درجات عالیه اهل کشف بحسب کرامت این ضعیف بعضی از آن ثمرات آید در صحبت شیخ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین حجة العارفین سلطان المحققین برهان الموحدین سر الله فی الارضین ابو المعالی شرف الحق والدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علیه

روحه الکریم بجلال الرحمة والغفران یافته و مشاهده کرده است و او از صحبت شیخ شیوخ الاسلام عارف علم ربانی شیخ رکن الملة والدین احمد بن محمد المعروف بعلاء الدوله سمنانی اخذ طریقت کرده است و او از صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و او از ذاکر احمد جوزقانی و از شیخ کامل سائر علی لالا و او از شیخ واصل شهید مجد الدین بغدادی و او از شیخ محقق کامل مکمل ابو الجناب احمد بن عمر الخیوقی المعروف بنجم الدین کبری و او از شیخ عمار یاسر و او از شیخ ابو النجیب سهروردی و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر نساج و او از شیخ ابو القاسم کورکانی و او از شیخ عثمان مغربی و او از ابو علی کاتب و او از ابو علی رودباری و او از سید الطائفه جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از داود طائی و او از شیخ حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از امام اولیا سلطان اتقیا باب مدینه علم منبع کرم و حلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و او از حضرت سید المرسلین امام المتقین و رسول رب العالمین محمد مصطفی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات انتهی - و علی همدانی از اکابر اولیای عظام و اجله عرفای فخام و اماثل علمای اعلام و اماجد نبهای عظام سنیه بوده مفاخر عظیمه و مآثر فخیمه و محامد سنیه و مدائح علیه او ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل جمیل خواهی شنید **فهذا** اجلهم المعروف ۞ وقرمهم الموصوف ۞ بالسبق والبراعة والفضل المشوف ۞ الحجز عندهم من المحامد معجبة الانواع والصنوف ۞ قد روی هذا الحدیث المشید المرصوف ۞ الموطد المکنوف ۞ واثبته فی تصانیفه التی لا یعمی عنها الا کل ناسی مطروف فارغم من المنکر المعاطس والانوف ۞ وساق الیهم وحی الحتوف ۞ ورمی عصبتهم بالمرنان المتوف ۞ واصمی زرافتهم بالحد القواضب السیوف ۞ وجعل ما لفقوه کالرماد المنسوف ۞ وصیر ما ابرموه کالصوف المنتوف ۞ **وجه صد و دوم** آنکه نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی در خلاصة المناقب گفته خباب سیادت در ذخیره آورده است که در بعضی اخبار آورده است که امام محقق سابق جعفر صادق علیه و علی آبائه السلام گفته است منک کل فضیلة الا انک متکبر قال لست بمتکبر ولکن کبریاء الحق قام منی مقام التکبر یعنی طائفه که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانه وجود را از صفات بشریت بپردازند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند سر اسمه مقبولان را بعد از تجرع مرارات فنا شربت بقا چشانند و در بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند و جماعتی بخلعت عزت و کبریا مخصوص گردانند پس چون در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان بظهور رسانند عوام کالانعام آن را از ایشان تکبر دانند اما عارف محقق میداند که آن تعزز حق و تجلی سلطنت کبریاء مطلق است که در ابدان زاکیه و اجسام طاهره ایشان

بظهور می‌رسد ایشان را نزد خود مقداری نه باشد و قبول خلق را وقعی و قدری نه در ظهور آن صفات اختیاری
بل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و آنکه باب مدینهٔ علم و منبع کرم و حلم شاهباز فضای
ازلی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تواضع الغنی فی مجلس الفقیر رغبة فی ثواب
الله تعالی و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله تعالی اشارت باین معنی بود زیرا که
تکبر اغنیا بسبب نخوت نفسانی و عوارض موهوم فانی باشد که آن بغیر الحق ست و تکبر درویش عارف بالله بالله
بود و این حسن احوال فقیر ست زیرا که این از آلات ست بر یقین و ازینجا بدانی که آنچه موجب نقصان غافل ست
کمال عارف ست انتهی و نور الدین جعفر از افاخم عرفای معروفین معتمدین و اعاظم کملای ممدوحین مستندین سنیه میباشد
جلالت شان و سمو مکان او بر ناظر جامع السلاسل محب الدین بن ظهیر الدین بدخشانی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله
شاه ولی الله والد ماجد مخاطب ظاهر و نمایان ست فهذا عارفهم الجلیل ✽ و کابرهم النبیل ✽
قد حکم بهذا الحدیث الاثیر الاثیل ✽ حکما قاطعا لکل قال و قیل ✽ فلا یتنحی لوجه عن قبوله
الا الازور عن الجائر الضلیل ✽ ولا یعرض عنه بعد وله الا الاخالف الزائغ المخطی للسبیل
ولا یرتاب فیه الا المائق المانوک بالحیل والاعالیل ✽ ولا یتمتری فیه الا المرتبک فی شباک الخدع
والاضالیل ✽ وجه صد و سوم آنکه بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی الشافعی بوجه حسن داد ایجاع
صدور معاندین و احراق قلوب جاحدین داده بتصریح این معنی که حدیث مدینة العلم منتهی بدرجهٔ حسن محتج به میشود
و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد داغ توهین و تهجین بر نواصی منکرین جاحدین نهاده عبد الرؤف
مناوی در فیض القدیر در ذکر این حدیث شریف گفته وقال الزرکشی الحدیث ینتهی الی درجة الحسن المحتج
به ولا یکون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن در ذکر این حدیث شریف
گفته واقتصر علی تحسینه العلائی والزرکشی وابن حجر فی اقوام آخر ردا علی ابن الجوزی و علامهٔ زرکشی علاوه
بر تحسین خود تحسین این حدیث از علائی نیز نقل کرده چنانچه بر ناظر منتثره سیوطی و مرقاة ملا علی قاری اوضح و آشکار ست
و علامهٔ زرکشی از اعاظم محققین اجلهٔ فخام و افاخم مبرزین کاملین عظام نزد سنیه میباشد تقی الدین اسدی در طبقات
شافعیه گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدین ابو عبد الله
المصری الزرکشی مولده سنة خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسنوی و سراج الدین
البلقینی و رحل الی حلب الی الشیخ شهاب الدین الاذرعی و تخرج فی الحدیث بمغلطای و سمع الحدیث

بدمشق وغيرها قال بعض المورخين كان فقيها اصوليا اديبا فاضلا فى جميع ذلك ودرس و
افتى وولى مشيخة خانقاه كريم الدين بالقرافة الصغرى وحكى لى الشيخ شمس الدين البرماوى
انه كان منقطعا الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه بشئ وله اقارب يكفونه امر دنياه توفى فى
رجب سنة اربع وتسعين وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغرى بالقرب من تربة الامير بكتمر الساقى
ومن تصانيفه تكملة شرح المنهاج للاسنوى واعتمد فيه على النكت لابن النقيب واخذ من كلام
الاذرعى والبلقينى وفيه فوائد وابحاث تتعلق بكلام المنهاج حسنة لكنه يهجم فى النقل
والبحث كثيرا اتم اكمله لنفسه ولكن الربع الاول منه عدم وهو مسودة وخادم الشرح والروضة
وهو كتاب كبير فيه فوائد جليلة كتبه على اسلوب المتوسط للاذرعى والنكت على البخارى
والبحر فى الاصول فى ثلثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق اليه و
شرح جمع الجوامع للسبكى فى مجلدين وله مصنفات آخر منها مصنف
فى الادب سماه ربيع الغزلان وخطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجه وابن حجر عسقلانى
در درر كامنه فى اعيان المائة الثامنة گفته محمد بن بهادر بن عبد الله التركى الاصل المصرى الشيخ بدر الدين الزركشى
ولد سنة خمس واربعين وعنى بالاشتغال من صغره فحفظ كتبا واخذ عن الشيخ جمال الدين
الاسنوى والشيخ سراج الدين البلقينى ولازمه ولما ولى قضاء الشام استعار منه نسخة من الروضة
مجلد فعلق ما على الهوامش من الفوائد فهو اول من جمع حواشى الروضة للبلقينى وذلك فى سنة مجلدة
تسع وستين وملكتها بخطه ثم جمعها القاضى ولى الدين ابن شيخنا العراقى قبل ان يقف على
الزركشية فلما اعرتها له انتفع بها فيما كان قد خفى من اطراف الهوامش فى نسخة الشيخ وجعل
لكل ما زاد على نسخة الزركشى زايا وعنى الزركشى بالفقه والاصول والحديث فاكمل شرح المنهاج
واستمد فيه من الاذرعى كثيرا وكان رحل الى دمشق فاخذ عن ابن كثير فى الحديث وقرأ عليه مختصره ويلحه
ببيتين ثم توجه الى حلب فاخذ عن الاذرعى ثم الخادم على طريق المهمات فاستمد من ثم صنف صح
المتوسط للاذرعى كثيرا لكنه شحنه بالفوائد والزوائد من المطلب وغيره وجمع فى الاصول كتابا
سماه البحر فى ثلاثة اسفار وشرح علوم الحديث لابن الصلاح وجمع الجوامع للزركشى وشرع للسبكى
فى شرح البخارى فتركه مسودة وقفت على بعضها ولخص منه التنقيح فى مجلدة وشرح الاربعين

التوریة وولی مشیخة کریم الدین وکان منقطعاً فی منزله لایتردد الی احد الا الی سوق
الکتب اذا حضره لایشتری شیئاً وانما یطالع فی حانوت الکتبی طول نهاره وخرج احادیث الرافعی ومشی فیه علی جمع
ابن الملقن لکنه سلک طریق الزیلعی فی سوق الاحادیث باسانید مخرجها فطال الکتاب بذلک وهو فی تسع مجلدات وجلال الدین سیوطی در حسن المحاضرة
گفته بدر الدین محمد بن عبد الله بن بهادر الزرکشی ولد سنة خمس واربعین وسبعمائة
واخذ عن الاسنوی ومغلطائی وابن کثیر والاذرعی وغیرهم والف تصانیف کثیرة فی عدة
فنون منها الخادم علی الرافعی والروضة وشرح المنهاج والدیباج وشرح جمع الجوامع وشرح
البخاری والتنقیح علی البخاری وشرح التنبیه والبرهان فی علوم القران والقواعد فی الفقه واحکام المساجد و
تخریج احادیث الرافعی و تفسیر القران وصل الی سورة مریم والبحر فی الاصول وسلاسل الذهب
فی الاصول والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلک مات یوم الاحد ثالث رجب سنة اربع وتسعین
وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغری وشمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی در طبقات المفسرین گفته
محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدین ابو عبد الله
المصری الزرکشی الشافعی مولده سنة خمس واربعین وسبعمائة اخذ عن الاسنوی ومغلطائی و
ابن کثیر والاذرعی وسراج الدین البلقینی ورحل الی حلب فاخذ عن الشیخ شهاب الدین
الاذرعی وسمع الحدیث بدمشق سنة اثنتین وخمسین وسبعمائة من الصلاح بن ابی عمر و
ابن امیلة وغیرهما وکان فقیهاً اصولیاً مفسراً ادیباً فاضلاً فی جمیع ذلک ودرس وافتی وولی
مشیخة خانقاه کریم الدین بالقرافة الصغری وکان منقطعاً الی الاشتغال بالعلم لایشتغل عنه
بشیء وله اقارب یکفونه امر دنیاه وله تصانیف کثیرة فی عدة فنون منها الخادم علی الرافعی
والروضة وشرح المنهاج والدیباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاری والتنقیح علیه و
شرح العمدة وشرح التنبیه والبحر فی الاصول فی ثلاثة اجزاء جمع فیه جمعاً کثیراً لم یسبق
الیه وسلاسل الذهب فی الاصول والبرهان فی علوم القران والقواعد فی الفقه واحکام المساجد
وتخریج احادیث الرافعی وتفسیر القران العظیم وصل فیه الی سورة مریم والنکت علی ابن الصلاح
وغیر ذلک وخطه ضعیف جداً قل من یحسن استخراجه توفی یوم الاحد ثالث شهر رجب سنة
اربع وتسعین وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغری بالقرب من تربة الامیر بکتمر الساقی

وابومہدی ثعالبی در مقالید الاسانید گفتہ نبذۃ من تعریف البدر الزرکشی رحمہ اللہ تعالی قال
الحافظ ابن حجر فی انباء الغمر ہو محمد بن بہادر بن عبد اللہ الزرکشی ولد سنۃ خمس واربعین
وسبعمائۃ بتقدیم المہملۃ علی الموحدۃ کما رایت بخطہ وسمع من مغلطائی وتخرج بہ فی الحدیث
وقرأ علی جمال الدین الاسنوی وتخرج بہ فی الفقہ وسمع من ابن کثیر واخذ عن الاذرعی وغیرہ و
اقبل علی التصنیف فکتب بخطہ مالا یحصی لنفسہ ولغیرہ ومن تصانیفہ تخریج احادیث الرافعی
فی خمس مجلدات وخادم الرافعی فی عشرین مجلدا والتنقیح وشرع فی شرح کبیر علی البخاری لخصہ
من شرح ابن الملقن وزاد فیہ کثیرا وشرح جمع الجوامع فی مجلدین وشرح المنہاج فی عشرۃ و
مختصرہ فی مجلدین والتجرید فی اصول الفقہ فی ثلاث مجلدات وغیر ذلک وتخرج بہ جماعۃ
وکان مقبلا علی شانہ منجمعا عن الناس وکان یقول الشعر الوسط مات فی ثلث رجب سنۃ ثالث
اربع وتسعین بتقدیم المثناۃ الفوقیۃ وسبعمائۃ رحمۃ اللہ تعالی علیہ انتہی وخود شاہصاحب
در بستان المحدثین گفتہ تنقیح الالفاظ الجامع الصحیح از تصانیف بدر الدین محمد بن بہادر بن عبد اللہ زرکشی ست
کہ در سال ہفصد وچہل وپنج متولد شدہ واز شاگردان حافظ مغلطائی ست در فن حدیث واز جمال الدین اسنوی
نیز اخذ علوم کردہ خصوصا فقہ وسماع حدیث از ابن کثیر واذرعی نیز دارد صاحب تصانیف بسیارست خصوصا
خدمت فقہ شافعی وعلوم قرآن بسیار نمودہ از انجملہ ست تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد واز انجملہ خادم الرافعی
در بست جلد وشرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز ومطول کہ آنرا از شرح ابن ملقن تلخیص نمودہ وچیزہا دران
افزودہ وجمع الجوامع را نیز شرح نمودہ در دو جلد ومنہاج را در دہ جلد ومختصر آن شرح کردہ در دو جلد وتجرید
در اصول الفقہ در سہ جلد نوشتہ وشعری ہم دارد متوسط الدرجہ ودفاتش در سوم رجب سال نود وچہار بعد از
ہفصد رو داد وصدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ بدر الدین محمد بن عبد اللہ بن بہادر الزرکشی در سنہ
خمس واربعین وسبعمائۃ متولد شدہ واز اسنوی ومغلطائی وابن کثیر واذرعی وغیرہم فرا گرفتہ وتالیف ساختہ تصانیف
بسیار در فنون عدیدہ دارد منہا الخادم علی الرافعی والروضۃ وشرح المنہاج والدیباج وشرح جمع الجوامع
وشرح البخاری والتنقیح علی البخاری وشرح التنبیہ والبرہان فی علوم القرآن والقواعد فی الفقہ واحکام المساجد و
تخریج احادیث الرافعی وتفسیر القرآن الی سورۃ مریم والبحر فی الاصول وسلاسل الذہب فی
الاصول والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلک مات یوم الاحد ثالث رجب سنۃ اربع وتسعین سبعمائۃ ودفن بالقرافۃ الصغری

فهذا الزركشي احد اعلامهم الشاهدين؛ وفرد احبارهم النحارير؛ قد نحت هذا الحديث الرفيع الاثير؛ وصرح بكونه صحيحا به على رغم المنكر الغرير؛ فالمتعامي عنه مصاب في بصره؛ ضرير؛ والحائد عنه معتوه مالوس فاسد الضمير؛ والمتعاند فيه مديت لصغاره حقير والمناكر فيه محتقب لاثمه وقير؛ **وجه صد و چهارم** آنکه فخر الدين عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهيم بن مكانس القبطي المصري اين حديث شريف را در اشعار خود نظم نموده چنانچه تقي الدين ابوبكر علي المعروف بابن حجة الحموي در خزانة الادب در نوع طباق در ضمن اشعاريكه از ديوان فخر الدين بن مكانس نقل كرده گفته ونقلت منه ما امتدح به امير المومنين علي بن ابيطالب كرم الله وجهه سه يا ابن عم النبي ان اناسا قد تولوك بالسعادة فازوا؛ انت للعلم في الحقيقة باب؛ يا اماما وما سواك مجاز؛ و نيز ابن حجه در خزانة الادب در نوع توريه در ذكر اشعار فخر الدين بن مكانس گفته وقال يمدح الامام المرتضى علي بن ابيطالب كرم الله وجهه سه يا ابن عم النبي ان اناسا؛ قد تولوك بالسعادة فازوا؛ انت للعلم في الحقيقة باب؛ يا اماما وما سواك مجاز؛ وفخر الدين بن مكانس از مشاهير نبهاى اعلام و معاريف كملاى عظام سنيه بوده ابن حجر عسقلاني در درر كامنه گفته عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهيم بن مكانس القبطي المصري فخر الدين ولد في سلخ ذي الحجة سنة ٧٤٥ وكان ابوه من الكتاب في الدواوين فنشأ في ذلك وكان له ذكاء فتولع بالادب فاخذ عن القيراطي وغيره وصحب الشيخ بدر الدين البشتكي ونظم الطريقة النباتية فاجاد مع قصوره في العربية لكنه كان قوي الذهن حسن الذوق حاد النادرة يتوقد ذكاء وولي نظر الدولة وغيرها من المناصب بالقاهرة وصودر مرة مع الصاحب كريم الدين اخيه ثم ولي وزارة الشام فاقام مدة ودخل الى حلب صحبة الظاهر برقوق وطارح فضلاء الشام في البلدين ثم طلب من دمشق ليلي الوزارة بالديار المصرية فيقال انه اغتيل بالسم وهو راجع فوصل الى بيته ميتا وذلك في ثاني عشر ذي الحجة سنة ٧٩٤ ولم يكمل خمسين سنة اجتمعت به غير مرة وسمعت منه شيئا من الشعر وهو القائل سه علقتها معشوقة خالها؛ قد عمها بالحسن بل خصصا؛ اروم وصلا لغالي ويا حسنها؛ لله ما اغلى وما ارخصا؛ انتهى **فهذا فخر الدين بن مكانس؛** بارعهم الحري للمفاخر الزاهية على العين الاوانس؛ قد نظم الحديث الجيد؛ من معالم الهدى كل رسم دارس؛ في نظمه الانيق الرشيق

المطرب کل متعاط للصناعة ممارس * فلا یرتاب فی شأنه الا الحائد المناکر الخانس * و لا یمتری فی امره الا المدبر عن الحق کالقانط الآئس * و لا یتصدی لرده الا المضطغن الشانیء التاعس * و لا یتعدی طوره فیه الا الناکص عن الصدق والمتقاعس * وجه صد و بیست و پنجم آنکه شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری حدیث مدینة العلم را حتماً و جزماً ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم میداند و بافاده اینمعنی که حدیث مذکور از جمله مناقب کثیره جناب امیر المومنین علیه السلام کافی و وافی است امر حق را باعلای مراتب ایضاح میرساند چنانچه در حیوة الحیوان بذکر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام میفرماید ومناقبه رضی الله تعالی عنه کثیرة جدا و یکفی منها قوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و اگرچه بر متتبع عثور در کمال ظهور است که علامه دمیری از اعاظم متبحرین اعیان و افاخم متمهرین رفیع المکان و اجله منقدین ثقات و اکابر محققین اثبات میباشد لیکن نبذی از مفاخر عظیمة الاخطار و شطرے از مآثر مشرقة المنار او بزبان اعلام سنیه باید شنید تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن موسی بن عیسی الدمیری المصری کمال الدین ولد فی حدود الخمسین تکسب بالخیاطة ثم خدم الشیخ بهاء الدین السبکی واخذ عنه وعن الشیخ جمال الدین الاسنوی واثنی علیه ثناء کثیرا و تخرج و مهر فی الفنون و قال الشعر و علی تدریس الحدیث بالقبة الرکنیة بالقرب من باب النصر و حج مرارا و جاور و تکلم علی الناس فی جامع الظاهر بالحسینیة و کان ذا حظ من العبادة والتلاوة لا یفتر لسانه غالبا عنهما و له شرح المنهاج فی اربع مجلدات ضمنه فوائد کثیرة خارجة عن الفقه والدیباجة فی شرح سنن ابن ماجة فی اربع مجلدات و جمع کتابا سماه حیوة الحیوان اجاد فیه ذکر فیه جملا من الفوائد الطبیة والخواص الادبیة والحدیثیة و غیر ذلک و له خطب مدونة جمعیة و عظیة و قال الحافظ شهاب الدین ابن حجر فی المعجم و کان له حظ من العبادة تلاوة و صیاما و قیاما و مجاورة بمکة والمدینة و اشتهرت عنه کرامات و اخبار بامور مغیبات یسندها الی المنامات تارة و الی بعض الشیوخ اخری و غالب الناس یعتقد انه یقصد بذلک الستر توفی فی جمادی الاخرة سنة ثمان و ثمانمائة و تقی الدین فاسی در عقد ثمین فی تاریخ بلد الله الامین گفته محمد بن موسی بن عیسی بن علی العلامة المفتی کمال الدین المعروف بالدمیری الشافعی نزیل مکة یکنی ابا البقا ولد فی اوائل سنة

اثنين وأربعين وسبعمائة تقريبا كذا وجدت في بعض الاستدعاءات التي اجاز فيها بخطه اثنتين الاستدعاءات
واظنه والله اعلم ولد بالقاهرة وسمع بها على ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين العطار
المصري وعلى علي بن احمد الفرضي الدمشقي ولعله سمع على الفرضي شيئا من مسند احمد بن حنبل
وسمع بالقاهرة كثيرا من عبد الرحمن بن علي بن محمد بن هارون الثعلبي ومن محمد بن علي الحراوي
كتاب الخيل للحافظ شرف الدين الدمياطي عنه والعلم الذهبي ومن غيرهما من شيوخها و
سمع بمكة من مسندها الجمال محمد بن احمد بن عبد المعطي صحيح ابن حبان وغير ذلك وسمع بمكة
ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن عمر بن حبيب الحلبي سنن ابن ماجه ومسند
الطيالسي ومسند الشافعي ومعجم ابن قانع واسباب النزول للواحدي والمقامات الحريرية وغير
ذلك وعني بالعلم كثيرا واخذه عن جماعة منهم الشيخ بهاء الدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي
اخذ عنه فنونا من العلم ولازمه كثيرا وانتفع به ولما راه الشيخ بهاء الدين السبكي اهلا للتدريس
والفتوى تكلم له مع جده القاضي كمال الدين ابي الفضل النويري في ان يجيز له ذلك ففعل وتفقه
ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الاسنائي واخذ الادب عن الشيخ برهان الدين القيراطي وبرع
في التفسير والحديث والفقه واصوله والعربية والادب وله تواليف حسنة منها الديباجة في شرح
سنن ابن ماجه وهو في نحو خمس مجلدات على ما وجدت بخطه وشرح المنهاج للنووي وسماه النجم
الوهاج وكتاب حيوة الحيوان وهو كتاب نفيس وقد اختصره في سنة اثنين وعشرين وثمانمائة ونبه فيه اثنتين
على اشياء كثيرة تتعلق بما ذكره المؤلف فيه وله تواليف غير ذلك وله نظم جيد وحظ وافر من العبادة
والخير وكان باخره يسرد الصوم وافتى ودرس واعاد باماكن في القاهرة منها جامع الازهر كانت له فيه
حلقة يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا ومنها القبة من خانقاه بيبرس بالقاهرة كان يدرس
فيها الحديث وكنت حضرت عنده فيها وكان يذكر الناس بمدرسة ابن البقري في يوم الجمعة غالبا ويفيد في مجلسه
هذا اشياء حسنة من فنون العلم ويذكر الناس ايضا بجامع الظاهر بالحسينية بعد العصر في يوم الجمعة
غالبا ودرس ايضا بمكة وافتى وجاور بمكة مدة سنين متفرقة وتاهل فيها ورزق بها اولادا واول قدومه
الى مكة في موسم سنة اثنين وستين وسبعمائة على ما بلغني عنه وجاور بها حتى حج من سنة ثلاث وستين اثنتين
ثم جاور بها في سنة ثمان وستين قدم بها مع الرجبية في هذه السنة واقام بها حتى حج ثم قدم الى مصر

من سنة اثنتين وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ثلاث وسبعين وفيها سمع من ابن عبد المعطي اثنتين
وابن حبيب ثم قدم بها في موسم سنة خمس وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ست وسبعين وفيها
تاهل بمكة فيما احسب ثم قدم بها في موسم سنة ثمانين وسبعمائة واقام بها حتى حج من سنة احدى
وثمانين وسبعمائة ثم قدم بها في سنة تسع وتسعين وسبعمائة
واقام بها حتى حج من سنة ثمان مائة وتوجه الى القاهرة
واقام بها حتى توفي في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان وثمانمائة ودفن بمقابر الصوفية بسعيد السعداء
وكان احد الصوفية بها وشاهدا في وقفها تغمده الله برحمته سمعت منه في القاهرة حديثا من سنن ابن ماجه
وسمع منه اصحابنا المحدثون منهم الامام صلاح الدين خليل بن محمد الاقفهسي في جوف الكعبة المعظمة و
شمس الدين سخاوی در ضوء لامع گفته محمد بن موسى بن عيسى بن علي الكمال ابو البقاء الدميري
الاصل القاهري الشافعي كان اسمه اولا كمالا بغير اضافة وكان يكتبه كذلك بخطه في كتبه ثم
تسمى محمدا وصار يكشط الاول وكانه لتضمنه نوعا من التزكية مع هجر اسمه الحقيقي ولد في اوائل
سنة اثنتين واربعين وسبعمائة تقريبا كما كتبه بخطه بالقاهرة ونشا بها فتكسب بالخياطة ثم
اقبل على العلم واخذ عن البهاء احمد بن التقي السبكي ولازمه كثيرا وانتفع به وكذا اخذ عن الكمال
ابي الفضل النويري وتفقه ايضا بالجمال الاسنوي ووصفه ابن الملقن في خطبة شرحه بشيخنا وكذا
الظن اخذه عن البلقيني ايضا وليس ببعيد واخذ الادب عن البرهان القيراطي والعربية وغيرها عن
البهاء بن عقيل وسمع على مظفر الدين العطار والفرضي وابي الفرج ابن القاري والعراقي وبمكة على
الكمال ابن عبد المعطي والكمال محمد بن عمر بن حبيب في آخرين كالعفيف المطري بالمدينة ومما سمعه
على الاول الترمذي في سنة نيف وخمسين ووصفه الزيلعي في الطبقة بالفاضل كمال الدين كمال وعلى
ثانيهما قطعة من مسند احمد او جميعه وجزء الانصاري وبرع في التفسير والحديث والفقه واصوله
والعربية والادب وغيرها واذن له بالافتاء والتدريس وتصدى للاقراء فانتفع به جماعة وكتب على
ابن ماجه شرحا في نحو خمس مجلدات سماه الديباجة مات قبل تحريره وتبييضه وكذا شرح المنهاج
سماه النجم الوهاج لخصه من السبكي والاسنوي وغيرهما وعظم الانتفاع به خصوصا بما طرزه به من
التتمات والخاتمات والنكت البديعة وادرج ما ابتدا من المسائل الزائدة على قطعة شيخه الاسنوي فانتهى

في ربيع الآخر سنة ست وثمانين ثم استأنف ونظم في الفقه أرجوزة طويلة فيها فروع
غريبة وفوائد حسنة وله تذكرة مفيدة وحيوة الحيوان وهو نفيس أجاده وأكثر فوائده
مع كثرة استطراده فيه من شيء إلى شيء وله فيه زيادات لا توجد في جميع النسخ وأتوهم أن فيها
جرّدها ما هو مدخول لغيره ان لم يكن جميعها لما فيها من المناكير وقد جردها بعضهم بل اختصر الأصل
التقي الفاسي في سنة اثنتين وعشرين ونبه على أشياء مهمة يحتاج الأصل إليها واختصر
شرح الصفدي للامية العجم فأجاده ورأيت من غرائبه فيه قوله وكان بعضهم يقول ان
المقامات وكليلة ودمنة رموز على الكيميا وكل ذلك من شغفهم وحبهم لها نسئل الله العافية
بلا محنة وكان الشيخ تقي الدين بن دقيق العيد رحمه الله مغرى بها وانفق فيها مالا وعمرا انتهى
تاريخ مكه وانما استغربته بالنسبة لما نسبه للتقي وقد ترجمه التقي الفاسي في مكة فقال انه كان احد
صوفية سعيد السعداء وشاهد وقفها وله نظم جيد وحظ وافر من العبادة والخير حتى كان يا
يسرد الصوم حدث بالقاهرة ومكة وسمع منه الصلاح الاقفهسي في جوف الكعبة والفاسي
بالقاهرة وأفتى وأعاد ودرس بأماكن بالقاهرة منها جامع الأزهر كانت له فيه حلقة يشغل
فيها الطلبة يوم السبت غالبا ومنها القبة البيبرسية كان يدرس فيها الحديث وكنت احضر
عنده فيها بل كان يذكر الناس بمدرسة ابن البقري داخل باب النصر في يوم الجمعة غالبا ويفيد
في مجلسه هذا أشياء حسنة من فنون العلم وبجامع الظاهر في الحسينية بعد عصر الجمعة
غالبا ودرس أيضا بمكة وأفتى وجاور فيها مدة سنين مفرقة وتأهل فيها بأم أحمد فاطمة بنت
يحيى بن عياد الصنهاجي المكية وولدت له أم حبيبة وأم سلمة وعبد الرحمن وأول قدماته
إليها على ما أخبرت عنه في موسم سنة اثنتين وستين وسبعمائة وجاور بها حتى حج في التي بعدها
ثم جاور بها أيضا في سنة ثمان وستين قدمها مع الرجبية فدام حتى حج ثم قدمها في سنة
اثنتين وسبعين فأقام بها حتى حج في التي بعدها قلت وحضر موت شيخنا البهاء بن السبكي
حينئذ ونقل الكمال عنه انه قال للحنبلي قبل موته بقليل هذا جمادى وجرت العادة فيه يعني
لنفسه بحدوث أمر ما فان جاء الخبر بموت ابي البقا وأنا في قيد الحياة فذاك والا فاقرأ الكتاب على
قبري هكذا سمعته من لفظ شيخنا فيما قرأت بخط الدميري وانه قال له يا سيدي وصل الامر الى هذا الحد

ونحو هذا فقال انه غرم ثلاثة الف فقال فقلت اي درهم فقال بل دينار انتهى قال الفاسي ثم قدم مكة
في موسم سنة خمس وسبعين فاقام بها حتى حج في التي تليها وفيها تأهل بمكة فيما احسب ثم قدمها
في موسم سنة ثمانين واقام بها حتى حج في التي بعدها ثم قدمها في سنة تسع وتسعين واقام حتى
حج في التي بعدها وانفصل عنها فاقام بالقاهرة حتى مات في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان وصلي عليه
ثم دفن بمقابر الصوفية سعيد السعداء وقال المقريزي في عقوده صحبته سنين وحضرت مجالس
وعظه مرارا لاعجابي به وانشدني وافادني وكنت احبه ويحبني في الله لسمته وحسن هديه و
جميل طريقته ومداومته على العبادة لقيني مرة فقال لي رأيت في المنام اني اقول لشخص لقد
بعد عهدك بالبيت العتيق وكثر شوقي اليه فقال قل لا اله الا الله الفتاح العليم الرقيب المنان
فصار يكثر ذكر ذلك فحج في تلك السنة رحمه الله ايانا ونفعنا به وقد ذكره شيخنا في انبائه فقال
تقدم في الفقه والادب والحديث وشارك في الفنون ودرس للمحدثين بقبة بيبرس وفي عدة اماكن
ووعظ فافاد وخطب فاجاد وكان حسن العبادة تلاوة وصياما ومجاورة بالحرمين يذكر
عنه كرامات كان يخفيها وربما اظهرها واحالها على غيره وقال في معجمه كان حسن العبادة
تلاوة وصياما ونسكا ومجاورة بمكة وبالمدينة واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور
مغيبات يسندها الى المنامات تارة والى بعض الشيوخ اخرى وغالى الناس في اعتقاده
ذلك ... ترجمته من شيوخه ... من نظمه واجتمعت به مرارا وكنت احب سمته ويقال انه
كان في صباه اكولا نهما ثم صار بحيث يطيق سرد الصيام مع زاد غيره وله اذكار يواظب عليها في
خشوع وخشية وبكاء عند ذكر الله سبحانه وقد تزوج بابنته الجمال محمد والجلال عبد الواحد
ابنا ابراهيم بن احمد بن ابي بكر المرشدي المكي الحنفي واستولداها فالاول ابا الفضل محمد و
عبد الرحمن والثاني عبد الغني وغيره وروى لنا عنه جماعة ممن اخذ عنه دراية ورواية ورحمنا
ومما ينسب اليه ... مكارم الاخلاق من متخلقاته ليعوج ... العطر الندي واصدق
من يقلب ... الذي وجلال الدين سيوطي در حسن المحاضرة
گفته الكمال الدميري محمد بن موسى بن عيسى الامام اشتغل على السبكي وتخرج به وبالاسنوي وغيرهما وسمع
... وتصدى ... ودرس الحديث بقبة بيبرس ... منها شرح المنهاج

نسخة

والمنظومة الکبری وحیوة الحیوان واشتهرت عنه کرامات واخبار بامور مغیبات مات
فی جمادی الاولی سنة ثمان وثمانمائة وازینجا در مدینة العلوم گفته ومن کتب المحاضرات حیوة الحیوان
لکمال الدین الدمیری ولها کبری وصغری وهو کمال الدین محمد بن موسی الدمیری الشافعی المصری صاحب
التصانیف المفیدة فی علوم عدیدة کان کثیر العبادة قائما بالصوم عدیم النظیر فی وقته وکان
یکتسب اولا بالخیاطة ثم ترکه ولم یتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوی
والعراقی واعیان العلماء ومن تامل کتابه المعروف بحیوة الحیوان وما اودعه من الغرائب والفوائد
عرف فضله ولد سنة اثنین واربعین وسبعمائة وتوفی بالقاهرة سنة ثمان وثمانمائة قلت
الدمیری منهم من یقول بکسر الدال المهملة وکسر المیم ومنهم من یقول بفتح الدال وکسر المیم ولعل
الصواب هو الاخر لانی قد وجدته مکتوبا بخط بعض الثقات ومولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم
گفته کمال الدین محمد بن موسی الدمیری الشافعی المصری صاحب کتاب حیوة الحیوان فی علم المحاضرة وله
تصانیف مفیدة فی علوم عدیدة کان کثیر العبادة قائما بالصوم عدیم النظیر فی وقته وکان یکتسب
اولا بالخیاطة ثم ترکه ولم یتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوی والعراقی و
اعیان العلماء ومن تامل کتابه حیوة الحیوان وما اودعه فیه من الغرائب والفوائد عرف فضله
ولد سنة ٧٤٢ وتوفی بالقاهرة سنة ٨٠٨ والدمیری بکسر الدال والمیم وقیل بفتحها وکسر المیم قال فی مدینة
العلوم ولعل الصواب هو الاخیر لانی قد وجدته مضبوطا بخط بعض الثقات انتهی **فهذا**
الدمیری عمدة علمائهم المعروفین فی الامصار واسوة نبهائهم المشهورین ببعد الصیت فی الاقطار
قد دمر علی نزغات اصحاب الجحود والانکار ودمدم علی هفوات ذوی الخدع والاغترار حیث
اثبت هذا الحدیث الزاهر علی رغم ذوی النضارة وصوب القطارة بالحتم والجزم القاطع للاعذار
والحمد لله علی وضوح الحق المبهر بالاسفار وسطوع الصدق المزدهر کل الازدهار

وجه صد و ششم آنکه مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الفیروزآبادی حدیث
مدینة العلم را بتحقیق انیق و تدقیق رشیق خود بکمال ابرام و توطید و احکام و تشیید ثابت فرموده
چنانچه در کتاب نقد الصحیح علی ما نقل عنه الوالد الماجد طیب الله رمسه میفرماید حدیث انا مدینة العلم
وعلی بابها ذکره ابو الفرج ابن الجوزی فی الموضوعات من عدة طرق وجزم ببطلان الکل و

بروايته ابى الصلت

قال مثل ذلك جماعة وعندى فى ذلك نظر كما سنبينه والمشهور برواية ابى الصلت عبد السلام
بن صالح الهروى عن ابى معوية محمد بن خازم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس و
عبد السلام هذا ضعيف جدا واتهم بالرفض ومع ذلك صدوق وقد روى عباس بن محمد
الدورى فى سؤالاته عن يحيى بن معين انه سأله عن ابى الصلت هذا فوثقه ا
فقال أليس قد حدث عن ابى معوية حديث انا مدينة العلم
وعلى بابها فقال قد حدث به عن ابى معوية محمد بن جعفر الفيدى وكذلك روى صالح بن محمد
الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وفى رواية ابن محرز قال يحيى هذا الحديث
هو من حديث ابى معوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وابو الصلت
الهروى وكان رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث وابو معوية الضرير حافظ محتج بافراده كابن
عيينة وغيره وليس هذا الحديث من الالفاظ المنكرة التى تاباها العقول بل هو مثل قوله
صلى الله عليه وسلم فى حديث ارأف امتى ابوبكر الحديث وقد حسنه الترمذى و
صححه غيره ولم يات من تكلم على حديث انا مدينة العلم بجواب عن هذه الروايات الثابتة
عن يحيى بن معين والحكم بالوضع عليه باطل قطعا وانما سكت ابو معوية عن روايته شائعا
لغرابته لا لبطلانه اذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلا مع حفظه واتقانه وللحديث
طريق اخر رواه الترمذى فى جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرومى
عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابى عبد الله الصنابحى
عن على رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها وتابعه
ابو مسلم الكجى وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومى ومحمد هذا روى عنه البخارى فى
غير الصحيح ووثقه ابو داود وقال الترمذى بعد سياق الحديث هذا حديث غريب وقد
روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكروا فيه الصنابحى قال ولا نعرف هذا عن احد من الثقات
غير شريك فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومى وشريك هذا احتج به مسلم وعلق له البخارى
ووثقه ابن معين والعجلى وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس مارأيت احدا قط
اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرده حسنا ولا يرد عليه رواية من اسقط الصنابحى

ابن حبان ضعفه

ثلث مو

منه لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم روی عن ابی بکر وعمر وعثمان وعلی رض وسمع منهم فیکون
ذکر الصنابحی من باب المزید فی متصل الاسانید والحاصل ان الحدیث ینتهی بمجموع طریقی
ابو معویه وشریک الی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا ان یکون
موضوعا ولم اجد لمن ذکره فی الموضوعات طعنا موثرا فی هذین السندین
وبالله التوفیق واین عبارت نقد الصحیح را شیخ عبدالحق دهلوی هم در لمعات شرح مشکوة نقل کرده کما
ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالی وکمال رفعت مرتبت وتمام عظمت منزلت وغایت علو مراتب و
نهایت سمو مناصب واقصای تقدم وتبحر ومنتهای تضلع وتمهر فیروزآبادی نزد اینحضرات بر ناظر
عقد ثمین فی تاریخ البلد الامین تقی الدین ابو الطیب محمد بن احمد بن علی الفاسی وطبقات شافعیه تقی الدین
ابوبکر بن قاضی شهبة الاسدی وضوء لامع لاهل القرن التاسع شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی وبغیة الوعاة
فی طبقات اللغویین والنحاة جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی وکتائب اعلام الاخیار کفوی ومدینة العلوم
ازنیقی وشقائق نعمانیه فی علماء الدولة العثمانیة تصنیف احمد بن مصطفی المعروف بطاشکبری زاده وبدر طالع
بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن علی بن محمد شوکانی واتحاف النبلاء وابجد العلوم وتاج مکلل مولوی
صدیق حسن خان معاصر مثل سفیده صبح واضح وآشکارا ست بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار میرود احمد
بن مصطفی المعروف بطاشکبری زاده در شقائق نعمانیه در ذکر علماء طبقه رابعه گفته ومنهم المولی الفاضل
القاموسی وهو مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب بن محمد الشیرازی الفیروزآبادی وکان ینتسب الی الشیخ ابی اسحق الشیرازی
صاحب التنبیه وربما رفع نسبه الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وکان یکتب بخطه الصدیقی
دخل بلاد الروم واتصل بخدمة السلطان المذکور ونال عنده مرتبة رفیعة واعطاه السلطان
المذکور مالا جزیلا واعطاه الامیر تیمور خان خمسة الاف دینار ثم جال البلاد شرقا وغربا
واخذ من علمائها حتی برع فی العلوم کلها سیما الحدیث والتفسیر واللغة وله تصانیف
کثیرة تنیف علی اربعین مصنفا اجل مصنفاته اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب
وکان تمامه فی ستین مجلدا ثم لخصها فی مجلدین وسمی ذلک الملخص بالقاموس المحیط وله تفسیر
القرآن العظیم وشرح البخاری والمشارق وکان رحمه الله لا یدخل بلدة الا واکرمه اهلها وکان سریع الحفظ وکان یقول لا
انام الا واحفظ مائتی سطر وکان کثیر العلم والاطلاع علی المعانی العجیبة وبالجملة کان آیة فی الحفظ والاطلاع والتصنیف

ولد سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكازرين وتوفى قاضيا بزبيد من بلاد اليمن ليلة العشرين
من شوال سنة ست او سبع عشرة وثمانمائة وهو ممتع بحواسه ودفن بتربة الشيخ اسمعيل
الجبرتى وهو اخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كل منهم بفن فاق فيه اقرانه على راس القرن
الثامن وهم الشيخ سراج الدين البلقينى فى الفقه على مذهب الشافعى رحمه الله والشيخ زين الدين العراقى فى
الحديث والشيخ سراج الدين بن الملقن فى كثرة التصانيف فى فن الفقه والحديث والشيخ
شمس الدين الفنارى فى الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية والشيخ ابو عبد الله
بن عرفة فى فقه المالكية وفى سائر العلوم بالمغرب والشيخ مجد الدين الشيرازى فى اللغة
رحمهم الله تعالى رحمة واسعة ومحمد بن على الشوكانى در بدر طالع گفته محمد بن يعقوب بن محمد بن ابرهيم
بن ابى بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ ابى اسحاق ابراهيم بن على بن
يوسف بن عبد الله المجد ابو الطاهر الفيروزابادى الشيرازى اللغوى الشافعى الامام الكبير الماهر فى
اللغة وغيرها من الفنون ولد سنة ٧٢٩ بكازرون من اعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين
وحفظ كتابا من اللغة وانتقل الى شيراز وهو ابن ثمان سنين واخذ عن والده وعن القوام
عبد الله بن النجم وغيرهما من علماء شيراز وسمع من محمد بن يوسف الانصارى وارتحل الى العراق
ودخل واسط وقرأ بها العشر ثم دخل بغداد فاخذ عن التاج ابن السباك والسراج عمر بن على
القزوينى وغيرهما ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنة ٧٥٥ فسمع بها من التقى السبكى وجماعة
زيادة على المائة كابن القيم وطبقته ودخل بعلبك وحماة وحلب والقدس وسمع من اهل
هذه الجهات واستقر بالقدس نحو عشر سنين ودرس وتصدر وظهرت فضائله وكثر
الاخذ عنه وتلمذ له جماعة من الاكابر كالصلاح الصفدى وغيره وجال فى البلاد الشامية
والمشرقيه ودخل الروم والهند ولقى جمعا من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن
فوصل الى زبيد فى سنة ٧٩٦ بعد وفاة قاضى الاقضية باليمن كله الجمال الريمى شارح التنبيه
فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالغ فى اكرامه وصرف له الف دينار سوى الف
كان امر ناظر عدن بتجهيزه بها واستمر مقيما لديه ينشر العلم فكثر الانتفاع به وبعد اضاف
اليه قضاء اليمن كله بعد ابن عجيل فقصده الطلبة وقرأ عليه السلطان فمن دونه

الحديث واستقر قدمه بزبيد الى ان مات وكان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد
جمالها ونال منه برا ورفعة بحيث صنف له كتابا واهداه على اطباق فملأها له دراهم وفي
اثناء هذه المدة قدم مكة مرارا فجاور بها وبالمدينة والطائف وعمل مآثر حسنة وكان نافذ
الحظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا واكرمه صاحبها مع كثرة دخوله الى الممالك
ومن جملة المكرمين له تيمور لنك وسلطان الروم ابن عثمان وشاه منصور صاحب تبريز
واحمد بن ادس صاحب بغداد والاشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل اليه من عطاياهم
شيء كثير فاقتنى من ذلك كتبا نفيسة حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال
من الذهب وكان لا يسافر الا ومعه منها عدة احمال ويخرج اكثرها في كل منزل فينظر
فيها ثم يعيدها وكانت له دنيا طائلة ولكنه كان يدفعها الى من يسرف في انفاقها بحيث انه
قد يملق احيانا فيبيع بعض كتبه وله مصنفات كثيرة نافعة منها في التفسير بصائر ذوي التمييز
في لطائف الكتاب العزيز في مجلدات وتنوير المقباس في تفسير ابن عباس اربع مجلدات
وتيسير فاتحة الاياب في تفسير فاتحة الكتاب في مجلد كبير والدر النظيم المرشد الى
مقاصد القرآن العظيم وحاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الاخلاص وشرح
قطبة الخشاف في شرح خطبة الكشاف وفي الحديث والتاريخ الشوارق العلية في شرح
مشارق الانوار النبوية اربع مجلدات وفتح الباري في شرح صحيح البخاري ولعل ابن حجر لم يسمع
بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كمل منه نحو عشرين مجلدا وكان يقدر تمامه في اربعين
وعمدة الحكام في شرح عمدة الاحكام في مجلدات وامتضاض السهاد في افتراض الجهاد في
مجلد والاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد ثلث مجلدات والمرقاة الوفية في طبقات
الحنفية والبلغة في تراجم ائمة النحاة واللغة والفضل الوفي في العدل الاشرفي و النحو
نزهة الاذهان في تاريخ اصبهان وتسهيل طريق الوصول في الاحاديث الزائدة على جامع
الاصول والاحاديث الضعيفة والدر الغالي في الاحاديث العوالي وسفر السعادة والمتفق
وضعا والمختلف صقعا وفي اللغة اللامع المعلم العجاب الجامع بين المحكم والعباب و
زيادة امتلائهما الوطاب كان يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهري والناموس

المحيط والقاموس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطيط فى مجلدين وهو كتاب
نفيس ليس له نظير وقد اشتغل به الناس ولم يلتفتوا بعده الى غيره والمقصود لذوى الالباب
من علم الاعراب وتحبير الموشين فيما يقال بالسين والشين وهو مثلث الكبير فى خمس مجلدات ظ بسيط
والصغير والروض المسلوف فيما له اسمان الى الوف وغير ذلك من المصنفات الكثيرة الواسعة
الشهيرة قال التقى الكرمانى كان عديم النظير فى زمانه نظما ونثرا بالفارسى والعربى وكان
كثير الاقتداء بالصغانى ماشيا على طريقته تابعا لمنهجه حتى فى كثرة المجاورة وحكى الخزرجى انه
رام التوجه فى سنة ٧٩٩ الى مكة فكتب الى السلطان ما مثاله ومما ينهيه الى العلوم الشريفة انه
غير خاف عليكم ضعف اقل العبيد ورقة جسمه ودقة بنيته وعلو سنه وقد آل امره
الى ان صار كالمسافر الذى تحزم وانتقل اذ وهن العظم والراس اشتعل وتضعضع السن وتقعقع الشن فما هو
الا عظام فى جراب وبنيان مشرف على الخراب وقد ناهز العشرة التى تسميها العرب دقاقة
الرقاب وقد مر على المسامع الشريفة غير مرة فى صحيح البخارى قول سيدنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا بلغ المرء ستين سنة فقد اعذر الله اليه فكيف من نيف على السبعين واشرف
على الثمانين ولا يجمل بالمؤمن ان يمضى عليه اربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم الى
بيت رب العالمين وزيارة سيد المرسلين وقد ثبت فى الحديث النبوى ذلك واقل العبيد
له ست سنين عن تلك المسالك وقد غلب عليه الشوق حتى جل عمره عن الطوق ومن اقصى تأخر
امنيته ان يجدد العهد بتلك المعاهد ويفوز مرة اخرى بتقبيل تلك المشاهد وسؤاله
من المراحم الحسنة الصدقة عليه بتجهيزه فى هذه الايام مجردا عن الاهالى والاقوام
قبل اشتداد الحر وغلبة الاوام فان الفصل اطيب والريح ازيب ومن الممكن ان يفوز
الانسان باقامة شهر فى كل حرم ويحظى فى حمايتها بالرحمة والكرم وايضا كان من عادة الخلفاء
سلفا وخلفا انهم كانوا يبردون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المرسلين
فاجعلنى جعلنى الله فداك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سواه ولا اريد شوقى الى الكعبة الغراء
قد زاد فاستحمل القلص الوخادة الزادة واستاذن الملك المنعام زيد علاه واستودع
الله اصحابا واولادا فلما وصل هذا الى السلطان كتب فى طرته انكتابا ان المصدر الجمال

المصری علی لسانی ما یحققه لک شفاها ان هذا شیٔ لا ینطق به لسان ولا یجری به
قلمی فقد کانت الیمن عمیاء فاستنارت فکیف یمکن ان تتقدم وانت تعلم ان الله قد
احیا بک ما کان میتا من العلم فبالله علیک الا ما وهبت له بقیة هذا العمر والله
یا مجد الدین یمینا بارة انی اری فراق الدنیا ونعیمها ولا فراقک انت الیمن واهلها انتهی وفی
هذا الکلام عبرة للمعتبرین من افاضل السلاطین بتعظیم قدر علماء الدین وقد اخذ عنه
الاکابر فی کل بلاد وصل الیه ومن جملة تلامذته الحافظ ابن حجر والمقریزی والبرهان الحلبی
ومات ممتعا بسمعه وحواسه فی لیلة عشرین من شوال سنة ۸۱۷ انتهی فهذا الفیروزآبادی
عمدة احبارهم المراجیح ÷ وقدوة کبارهم المناجیح ÷ قد نصر الصدق الصریح ÷ وازر الصواب
الصحیح ÷ وهتک ستر الباطل الفضیح ÷ وقطع ظهر المنکر القبیح ÷ حیث اثبت هذا الحدیث
الثابت الصحیح ÷ فی کتابه المسمی بنقد الصحیح ÷ وقطع عرق کل ریب ببیانه الفصیح ÷
واستاصل شافة کل شک بتبیانه الفسیح ÷ فلا یکل عن افحام الامن قد احتقبه وانتیح ÷ ولا یعدل عن
ابقاء الامن حل ازمة اوابیح ÷ ولا یلزمه الامن تاه من بعد وان فی السباسب الفیح ÷ ولا یطعن فیه الامن هام
علی راسه من الطغیان فلا ینجعه هاتف ولا ملیح ÷ **وجه صد و هفتم آنکه امام الدین محمد
الهجروی الایجی در کتاب اسماء النبی و خلفائه الاربعة اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه**
شهاب الدین احمد در کتاب توضیح الدلائل بعد ذکر بعض اسماء مبارکهٔ جناب امیر المومنین علیه السلام و بیان
ایراد هجروی مذکور آنرا گفته ومنها باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد
العلم فلیات من بابه رواه الطبری من تخریج ابی عمرو اورده الامام الفقیه المذکور
وقال کما فی الحدیث ومحتجب نماند که علامه هجروی از اکابر علمای اعلام و افاخم فقهای عظام سنیه
بوده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را باین اوصاف بلیغه ستوده الامام الشیخ العالی العارف
الربانی الملقب لوفور علمه ومعرفته بالغزالی الثانی مرشد الخلائق الفقیه امام الدین محمد
الهجروی الایجی قدس سره انتهی فهذا الهجروی امامهم المعروف بجلیل الالقاب ÷ وعالمهم
الذی اب عندهم فی اقتناء الماثر ابلغ الاداب ÷ قد عد باب مدینة العلم من اسماء امام

ذوی الالباب، علیه وعلی صنوه وابنائه الاطهار من الملک الوهاب الاف السلام المزری بکل
اسبال وبلاب، واظهر کونه مستنبطا من هذا الحدیث الوثیق النصاب، فرغمت بحمد الله آناف المنکرین النصاب، وقمعت
اروس الجاحدین الاوشاب، ووضح ان الشاک فیه والمرتاب بعد اثبات المجروی ایاه
بعظیم الانتصاب، هاجر للصدق والصواب، والهاجر بطعنه هجیراه ایثار الزیغ بحر
الذهاب، ولیس له الا خسر المآل وسوء المآب، وما کیده الا فی تبار وتباب،

وجه صد و ششم آنکه یوسف اعور واسطی در رساله که در رد اهل حق نوشته گفته الثانی من وجوه حجج الرافضة
بالعلم حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها والجواب عنه ایضا من وجوه احدها ان هذا
الحدیث یتضمن ثبوت العلم لعلی ولا شک انه بحر علم زاخر لا یدرک قعره الا انه
لا یتضمن الرجحان علی غیره بدلیل ثبوت العلم لغیره علی وجه المساواة بقول النبی صلی
الله علیه وسلم فی مجموع الاصحاب اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فثبت العلم
لکلهم ثانیهما ان بعض اهل السنة ینقل زیادة علی هذا القدر وذلک قولهم ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها وابوبکر وعمر وعثمان حیطانها وارکانها و
الباب فضاء فارغ والحیطان والارکان ظرف محیط مرتجا بنی علی المتبادر ظاهر التضاد فمن فی
تاویل علی بابها ای مرتفع وعلی هذا یبطل الاحتجاج به للرافضة انتهی **فهذا الواسطی**
ناصبهم الاعور، ومارقهم الافجر، قد سرت علیه فی قدح هذا الحدیث المذاهب
واختلط علیه الخاثر بالذائب، فلم یبصر الی الطعن فی سنده طریقا وسبیلا، ولم یلف
لاجله فی هذا الباب مقالا ولو کان علیلا، ولم یجد بدا من الاعتراف والاقرار، ولم
یجترء علی جحد اصله والانکار، فاخذ یتنکب فی تسویله یمینا وشمالا، وطفق یتردد
فی تحریفه زیغا وضلالا، وسنرد علی مزخرفاته فیما بعد انشاء الله القهار، ونسوق
الی متاعه الکاسد اطم البوار والدمار، فالعجب کل العجب من الخاطب الجالب لنفسه
وحی الشجب کیف جمع بین الطعن فی سنده والنکول عن معناه وقرن بین جحود اصله
والعدول عن مغزاه فجمع بین هذین النکرین، وساق علی جوبانه ادهی الحین والرین،
وفاق بتضییعه اهل النصب والانحراف، وسبق بتشنیعه ارباب المجون والسفساف،

وجه صد و نهم آنکه شمس الدین محمد بن محمد الجزری در اسنى المطالب فى مناقب على بن ابى طالب گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة عليه عن على بن احمد بن عبد الواحد انا احمد بن محمد بن محمد فى كتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرى اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانى اخبرنا الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحى عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها ورواه

عمر الترمذى فى جامعه عن اسمعيل بن موسى حدثنا محمد بن الرومى حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحى عن على وقال حديث غريب رواه بعضهم عن شريك ولم يذكروا فيه عن الصنابحى قال ولا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك وفى الباب عن ابن عباس انتهى **قلت** ورواه بعضهم عن شريك عن سلمة ولم يذكر فيه عن سويد ورواه الاصبغ بن نباتة والحارث عن على نحوه ورواه الحاكم من حديث مجاهد عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وسلم ولفظه انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها وقال الحاكم صحيح الاسناد ولم يخرجاه ورواه ايضا من حديث جابر بن عبد الله ولفظه انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب ومخفى نماند که از دیباجه اسنى المطالب ظاهر است که جزری در صدر آن

اسمد الغالب بعد حمد و صلوة گفته وبعد فهذه احاديث مسندة مما تواتر وصح وحسن من اسنى مناقب الاسد الغالب مفرق الكتائب ومظهر العجائب ليث بنى غالب امير المؤمنين ابى الحسن على بن ابى طالب كرم الله وجهه ورضى عنه وارضاه اردفتها بمسلسلات من حديثه وبمتصلات من روايته وتحديثه وباعلى اسناد صحيح اليه من القرآن والصحبة والخرقة التى اعتمد فيها اهل الولاية عسى الله تعالى ان يثيبنا على ذلك ويقربنا اليه ونیز دران بعد ایراد احادیث مناقب گفته **قلت** فهذا نزر من بحر وقل من كثر بالنسبة الى مناقبه الجلية ومحاسنه الجميلة ولو ذهبنا نستقصى ذلك بجملته لطال الكلام بالنسبة الى هذا المقام ولكن نرجو من الله تعالى ان ييسر افراد ذلك بكتاب نستوعب فيه ما بلغنا من ذلك والله الموفق للصواب **ومستتر نماند** که علامه شمس الدین جزری نزد سنیه از اعاظم حفاظ حذاق و افاخم مهره سباق و منتسبین خصل سبق در تبحر و افلاق و مصنف تصانیف مقبول

فی الآفاق بیباشد سطری از محاسن سبهره و مفاخر مزبره و معالی معرقه و محامد مورقه او برناظر معجم شیوخ تقی الدین محمد بن فهد مکی تالیف پسرش ابو القاسم نجم الدین عمر بن فهد مکی و انباء الغمر بانباء العمر تصنیف ابن حجر عسقلانی و درر عقود فریده تقی الدین مقریزی و ضوء لامع شمس الدین سخاوی و انس جلیل مجیر الدین علیمی و جنة عینین فی اجازات الامین شرح شمائل ترمذی از فضل بن روزبهان شیرازی و طبقات الحفاظ و حسن المحاضرة و میزان المعدلة و اتقان جلال الدین سیوطی و صواعق ابن حجر مکی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و شقائق نعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه تصنیف احمد بن مصطفی بن خلیل المعروف بطاشکبری زاده و نواقض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایة المتطلع تاج الدین بن محمد بن دهان مکی و مدارج الاسناد ابو محمد العربی الصنعانی و حصر الشارد محمد عابد سندی و مرافض حسام الدین سهارنپوری و صواقع خواجه نصر الله کابلی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد مخاطب و بدر طالع محمد بن علی شوکانی و بستان المحدثین و همین کتاب تحفه خود مخاطب و اتباع الکلام شاه سلامة الله معاصر و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و آشکار خواهد بود و بعضی از عبارات مدایح او در جزو اول مجلد حدیث غدیر شنیدی نیز از آن در اینجا ذکر میشود خود جزری در طبقات القراء گفته محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری مؤلف هذا الکتاب یکنی ابا الخیر ولد فیما حققه من لفظ والده فی لیلة السبت الخامس والعشرین من شهر رمضان سنة احدی وخمسین وسبعمائة داخل خط القصاعین بین السورین بدمشق واجازه خال جده محمد بن اسمعیل بن الخباز وسمع منه فیما اخبره والده ولم یقف علی ذلک وحفظ القرآن فی سنة اربع وستین وصلی به سنة خمس وسمع الحدیث من جماعة من اصحاب الفخر بن البخاری وغیرهم وافرد القراءات علی الشیخ ابی محمد عبد الوهاب بن سلار والشیخ احمد بن ابراهیم بن الطحان والشیخ احمد بن رجب فی سنة ست وستین وجمع السبعة علی الشیخ المجود ابراهیم الحموی ثم جمع القراءات بمضمن کتب علی الشیخ ابی المعالی بن اللبان فی سنة ثمان وستین وحج فی هذه السنة فقرأ بمضمن الکافی والتیسیر علی الشیخ ابی عبد الله محمد بن صالح الخطیب والامام بالمدینة الشریفة ثم رحل الی الدیار المصریة فی سنة تسع فجمع القراءات الاثنی عشر بمضمن کتب علی الشیخ ابی بکر عبد الله بن الجندی و السبعة بمضمن العنوان والتیسیر والشاطبیة علی العلامة ابی عبد الله محمد بن الصائغ

والشیخ ابی محمد عبد الرحمن بن البغدادی فتوفی ابن الجندی وهو قد وصل الی قوله تعالی
ان الله یامر بالعدل والاحسان الی اخر سماعا واجازة واشهد علیه ثم توفی فاکمله علی الشیخین
المذکورین ثم رجع الی دمشق ورحل رحلة ثانیة فجمع ثانیا علی ابی الصائغ العشرة بمضمن
الکتب الثلاثة المذکورة ثم التیسیر والتذکرة والارشادین والتجرید وعلی بن البغدادی الثلاثة
الثلاثة عشر وهم العشرة المشهورة وابن محیصن والاعمش والحسن البصری بمضمن کتب المذکورة التی
تلا بها علی شیخه ابن الصائغ وغیره وسمع الحدیث ممن بقی من اصحاب الدمیاطی والابرقوهی
واخذ الفقه عن الشیخ عبد الرحیم الاسنوی وغیره وسمع الحدیث من غیرهم ثم عاد الی دمشق
فجمع القرات السبع فی ختمة علی القاضی ابی یوسف احمد بن الحسین الکفری الحنفی ثم رحل
الی الدیار المصریة وقرأ بها الاصول والمعانی والبیان علی الشیخ ضیاء بن سعد الله القزوینی
واخذ عن غیره ورحل الی الاسکندریة فسمع من اصحاب بن عبد السلام وابن نصر وغیرهم وقراء
بمضمن الاعلان وغیره علی الشیخ عبد الوهاب القزوینی وسمع من هولاء الشیوخ وغیرهم
کثیرا من کتب القرات بالسماع والاجازة وقرء علی غیر هولاء القرات ولم یکمل واجازه واذن له
بالافتاء شیخ الاسلام ابو الفدا اسمعیل ابن کثیر سنة اربع وسبعین وکذلک اذن له
الشیخ ضیاء الدین سنة ثمان وسبعین وکذلک شیخ الاسلام البلقینی سنة خمس وثمانین
الی ان قال والف فی القرات کتاب النشر فی القرات العشر مجلدین ومختصر التقریب وتحبیر التیسیر فی القرات العشرة
وهذا الکتاب وهو تاریخ القراء وطبقاتهم من اصله ولما اخذه امیر تیمور الی ما وراء النهر الف شرح المصابیح فی ثلاثة
الاف عند ذلک فی التفسیر والحدیث والفقه والعربیة ونظم کثیرا من العلوم ونظم غایة المهرة فی الزیادة
علی العشرة قدیما ونظم طیبة النشر فی القرات العشر والجوهرة فی النحو والمقدمة فیما
علی قاری القران ان یعلمه وغیر ذلک فی فنون شتی وفضل بن روزبهان در شرح شمائل
ترمذی گفته ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد بن الجزری رحمه الله تعالی شیخ مشایخ الاسلام
وقاضی القضاة بین الانام الجامع لاقسام العلوم الشرعیة والحاوی للمعارف الاصلیة و
الفرعیة کان متوحدا فی زمانه فی علو الشان فی العلوم سیما فی القراءة فقد وصف
الشیخ الامام الاجل ابو الفضل العسقلانی شهیر بابن الحجر انه المتفرد الوحید فی القراءة

والمشارك فى الحديث وصاحب الفقه اشتهر فى زمانه بعلو الاسناد سافر البلاد و
لاقى المشايخ وصحبهم وكان اصله من دمشق ومسكنه بعقبة الكتان وله هناك مكـ سة
وسافر الى مصر وحدث بها وحضر مجلس ختمه للصحيح البخارى مولانا شيخ الاسلام قاضى
القضاة بالديار المصرية وامير المؤمنين فى الحديث ابو الفضل احمد بن على العسقلانى شهير بابن
حجر وعظمه وذكره فى شرح البخارى فقال صاحبنا الشيخ محمد الجزرى ثم سافر الى الروم وحدث
بها ونقله السلطان تيمور بعد تسخيره لبلاد الروم الى خراسان وما وراء النهر فاقام بالبلاد
المذكورة زمانا طويلا يحدث ويصنف وصنف فى خراسان شرحه على المصابيح المسمى
بتصحيح المصابيح وذكر فيه انه لم يكن معه ورقة من كتبه ثم سافر الى شيراز وتولى
قضاء القضاة الشافعية وكان جليلا جزيلا مبجلا الى ان توفى بها سنة نيف
وثلاثين وثمان مائة وقد ادركت كثيرا من تلامذته كما فصلته فى كتاب الحبل المتين و
مجد الدين بلبلی در رساله جلیلا گفته شیخ الاسلام شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری الدمشقی
المقرى الشافعى مولده فى ليلة السبت سادس عشر رمضان سنة احدى وخمسين
وسبعمائة اعتنى بالقراآت فاتقنها ومهر فيها وله مصنفات جليلة منها كتاب النشر فى
القراآت العشر ونظم العشرة وذيل على طبقات القراء للذهبى والحصن الحصين فى الادعية
والاذكار والتوضيح فى شرح المصابيح وغير ذلك وجميع مصنفاته مفيدة نافعة وعين لقضاء
الشام فلم يتم له ذلك وولى تدريس الصلاحية بعد الشيخ نجم الدين بن جماعة المتقدم
ذكره واقام بها نحو السنة ثم توجه من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس
وولى قضاء شيراز وحضر الى القاهرة سنة سبع وعشرين وثمان مائة ثم سافر رسولا من
سلطان مصر الى سلطان شيراز فى السنة المذكورة وتوفى بشيراز نهار عيد الاضحى
سنة ثلاث وثلاثين وثمان مائة رضى الله عنه ورحمه احمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاشكبرى
زاده در شقائق نعمانيه گفته - ومنهم الشيخ محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف الجزرى يكنى
بابى الخير ولد فيما حققه نفسه من لفظ والده فى ليلة السبت الخامس والعشرين من شهر
رمضان سنة احدى وخمسين وسبعمائة بدمشق وحفظ القرآن سنة اربع وستين و

سنة خمس وستين وسمع الحديث من جماعة وافرد القراآت على بعض الشيوخ وجمع للسبعة
في سنة ثمان وستين وحج في هذه السنة ثم رحل الى الديار المصرية في سنة تسع وجمع
القراآت العشرة والاثني عشرة ثم الثلاث عشرة ثم رحل الى دمشق وسمع الحديث من اصحاب
الدمياطي والابرقوهي واخذ الفقه عن الاسنوي وغيره ثم رحل الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول والمعاني
والبيان ورحل الى الاسكندرية وسمع من اصحاب ابن عبد السلام وغيرهم واذن له بالافتاء شيخ الاسلام
ابو الفداء اسمعيل بن كثير سنة اربع وسبعين وسبعمائة وكذلك الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك
شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس وثمانين ثم جلس للاقراء وقرأ عليه القراآت جماعة كثيرون وولي قضاء الشام سنة ثلث
وتسعين وسبعمائة ثم دخل الروم لما ناله من الظلم من اخذ امواله وغيره بالديار المصرية في سنة ثمان وتسعين
سبعمائة فنزل بمدينة بروسا دار الملك الكامل المجاهد بايزيد بن عثمان فاكمل عليه القراآت
العشر بها جماعة كثيرون من اهل تلك الديار وغيرهم ولما كانت الفتنة العظيمة المشهورة
من قبل تيمورخان في اول سنة خمس وثمانمائة فاخذه الامير تيمور معه الى ماوراء النهر
وانزله بمدينة كش ثم الى سمرقند وقرأ عليه في كل منها جماعة كثيرون ولما توفي الامير
تيمورخان في شعبان سنة سبع وثمانمائة خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان
ودخل الى هراة ثم الى مدينة يزد ثم الى اصبهان ثم الى شيراز فقرأ عليه في كل منها جماعة
بعضهم السبعة وبعضهم العشرة والزمه صاحب شيراز بير محمد قضاء شيراز ونواحيها فبقي
فيها كرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصرة ثم فتح الله له المجاورة بمكة والمدينة
سنة ثلاث وعشرين وحين اقامته بالمدينة قرأ عليه شيخ الحرم والف في القراآت
كتاب النشر في القراآت العشر في مجلدين ومختصره التقريب وتحبير التيسير في القراآت
العشرة وطبقات القراء وتاريخهم كبرى وصغرى التي نقلت هذه الترجمة من صغراها ولما
اخذه الامير تيمورخان الى ماوراء النهر الف هناك شرح المصابيح في ثلاثة اسفار والف في
التفسير والحديث والفقه ونظم قد يما غاية المهرة في الزيادة على العشرة ونظم طيبة النشر في القراآت العشر
في القراآت العشر والجوهرة في النحو والمقدمة فيما على قارئ القرآن ان يعلمه وغير ذلك في
فنون شتى هذا ما حكاه الجزري عن نفسه في طبقاته الصغرى نقلته عن خطه وقال بعض

تلامذته بخطه قال الفقير المعترف من بحاره توفي شيخنا رحمه الله تعالى ضحوة الجمعة
الخامس خلون من اول الربيعين سنة ثلاث وثلاثين وثمانمائة بمدينة شيراز ودفن
بدار القراء التي انشاها وكانت جنازته مشهودة تبادر الاشراف والخواص الى حملها و
تقبيلها ومسها تبركا بها ومن لم يمكنه الوصول الى ذلك كان يتبرك بمن يتبرك بها وقد
انتفع بموته كثير من ايام الاسلام رضي الله عنه وعن اسلافه واخلافه ومن جملة تصانيف
الشيخ المذكور كتاب الحصن الحصين في الدعوات المأثورة عن النبي صلى الله عليه وسلم
وهو كتاب نفيس جدا اختصره اختصارا غير مخل الى ان قال في الشقائق ثم ان المولى
خضربك بن جلال ارسل الى الشيخ الجزري نظما وهو هذا ۔ لو كان في بابه النظم معجزة
مقفى مدحه لو امن الكتب ۞ لكنه البحر في كل الفنون فما ۞ اهداء در الى بحر من الادب ۞
فارسل اليه الشيخ جوابا بالنظم وهو هذا ۔ في در نظمك بحر الفضل ذو لجب ۞ ودر
نثرك مشتهد في ظل الادب ۞ الدر في البحر معهود تكونه ۞ والبحر في الدر شيء غاية العجب
الى ان قال في الشقائق ثم ان الشيخ الجزري رحمة الله عليه لما ذهب به الامير تيمور الى
ماوراء النهر اتخذ الامير تيمور هناك وليمة عظيمة وكان السيد الشريف الجرجاني
حينئذ في ذلك الوقت بسمرقند فعين الامير تيمور جانب يساره للامراء وجانب يمينه للعلماء
وقدم في ذلك المجلس الشيخ الجزري على السيد الشريف فقالوا له في ذلك فقال كيف لا اقدم
رجلا عارفا بالكتاب والسنة ويشاور مما اشكل عليه منهما النبي صلى الله عليه وسلم
بالذات فيحل له و محمد بن علي الشوكاني الصنعاني در بدر طالع گفته محمد بن محمد بن محمد بن علي
بن يوسف الدمشقي ثم الشيرازي المقرئ الشافعي المعروف بابن الجزري نسبة الى جزيرة ابن عمر
قرب الموصل كان ابوه تاجرا فمكث اربعين سنة لا يولد له ولد ثم حج فشرب ماء زمزم
بنية ان يرزقه الله ولدا عالما فولد لصاحب الترجمة في ليلة السبت الخامس والعشرين
من رمضان سنة ۷۵۱ بدمشق فنشأ بها واخذ القراءات عن جماعة ثم رحل الى القاهرة فسمع
من جماعة كاصحاب الفخر ابن البخاري واصحاب الدمياطي ورحل الى الاسكندرية فقرأ
على اهلها كابن الدماميني وجد في طلب الحديث بنفسه وكتب الطباق واخذ الفقه عن

الاسنوى والبلقينى والبهاء السبكى واخذ الاصول والمعانى والبيان عن الضياء القرمى
والحديث عن العماد بن كثير والعراقى واشتد شغفه بالقراءة حتى جمع العشر ثم الثلاث عشرة وتصدى
للاقراء بجامع بنى امية ثم دخل الى بلاد الروم سنة ۷۹۸ واتصل بالسلطان بايزيد خان فاكرمه
وعظمه فنشر هنالك علم القرآت والحديث وانتفعوا به فلما دخل تيمور لنك بلاد الروم
اخذه معه الى سمرقند فاقام بها ناشرا للعلم وكان وصوله اليها سنة ۸۰۵ ولما مات تيمور فى
شعبان سنة ۸۰۷ خرج من سمرقند الى خراسان ودخل هراة ثم دخل مدينة يزد ثم اصبهان
ثم شيراز وانتفع به الناس فى جميع هذه الجهات لاسيما فى القرآت والزمه سلطان شيراز ان
يلى قضاءها فاجاب مكرها ثم خرج منها الى البصرة ثم جاور بمكة والمدينة سنة ۸۲۳ ثم قدم
دمشق سنة ۸۲۷ ثم القاهرة واجتمع بالسلطان الاشرف فعظمه واكرمه وتصدى للاقراء و
الحديث ثم عاد الى مكة ودخل اليمن فعظمه صاحبها واكرمه واخذ عنه جماعة من علماء
اليمن وعاد الى مكة ثم الى القاهرة ثم الى شيراز له تصانيف كثيرة نافعة منها النشر فى القرآت
العشر فى مجلدين والتمهيد فى التجويد وتقريب النشر فى القرآت العشر واعانة المهرة فى الزيادة على العشرة ونظم طيبة
النشر فى القرآت العشر الف بيت ونظم المقدمة فيما على قاريه ان يعلمه والتوضيح فى طبقات
القراء فى مجلد ضخم وغاية النهايات فى اسماء رجال القرآت والحصن الحصين من كلام سيد
المرسلين وعدة الحصن الحصين وجنة الحصن الحصين والتعريف بالمولد الشريف وعقد اللآلى
فى الاحاديث المسلسلة العوالى والمسند الاحمد فيما يتعلق بمسند احمد والقصد الاحمد فى رجال
مسند احمد والمقصد الاحمد فى ختم مسند احمد واسنى المناقب فى فضائل على بن ابى طالب
والجوهرة فى النحو وغير ذلك وكان تصنيفه لهذه المصنفات فى الجهات التى تقدم ذكرها وقد تفرد
بعلم القرآت فى جميع الدنيا ونشره فى كثير من البلاد وكان اعظم فنونه واجل ما عنده
مات بشيراز يوم الجمعة خامس ربيع الاول سنة ۸۳۳ وحكى صاحب الشقائق النعمانية فى علماء
الدولة العثمانية ان صاحب الترجمة لما وصل هو وتيمور الى سمرقند عمل تيمور رحمه الله وليمة عظيمة
وجعل على يساره اكابر الامراء وعلى يمينه العلماء فقدم صاحب الترجمة على السيد الشريف الجرجانى
المقدم ذكره فعوتب فى ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب والسنة ولو

صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته محمد بن محمد الدمشقی الشیرازی الشافعی المعروف بابن الجزری کان
ابوه تاجرا فمکث لا یولد له اربعین سنة فحج فشرب ماء زمزم ونوی حصول الولد فاعطاه الله تعالی
هذا الابن السعید قال فی البدر الطالع جد فی طلب الحدیث بنفسه واخذ الفقه والاصول
والمعانی والبیان وتصدر للاقراء بجامع بنی امیة ثم دخل بلاد الروم واتصل بالسلطان ابی یزید
فاکرمه وعظمه فنشر هنالک علم القرآن والحدیث ولما مات تیمور فی سنة ٨٠٧ خرج من سمرقند
الی خراسان ودخل هراة ثم یزد ثم اصبهان ثم شیراز ثم بصرة ثم جاور بمکة ثم قدم دمشق ثم القاهرة ظ البصرة
ودخل الیمن وله تصانیف کثیرة نافعة منها الحصن الحصین وجنة الحصن والمسند الاحمد فیما
یتعلق بمسند احمد مات بشیراز یوم الجمعة سنة ٨٣٣ رحمه الله تعالی علیه ونیز در تاج مکلل بحاشیه
این ترجمه گفته صاحب شقائق نعمانیه گوید چون تیمور بسمرقند رسید ولیمه عظیمه کرد واکابر امرا را بر یسار خود وعلما را
بر یمین خود جا داد ونشانید ومقدم کرد ابن الجزری را بر سید شریف جرجانی چون در این باب عتابش کردند گفت
کیف لا اقدم رجلا عارفا بالکتاب والسنة انتهی واین غایت انصاف بود از تیمور زیرا که سیادت شریعت
دین مقدم است بر سیادت طین واگرچه علامه جرجانی نیز عارف بود بعلم حدیث اما ابن الجزری امام حدیث بود انتهت الحکایة
فهذا الجزری شیخ محدثیهم الاماثل * وواحد حفاظهم الافاضل * قد اثبت هذا
الحدیث الشریف الممیز بجزل صوابه بین الحق والباطل * الممیز بفصل خطابه بین المتحلی
والعاطل * فلا ینحرف عنه الا التارک للحق والخاذل * ولا یحید عنه الا المائل عن الصدق
والحائل * ولا یطعن فیه الا من خاب سهامه الردی کالمسرع الناسل * ولا یقدح فیه الا
من رمی مع فقد سداده بافوق ناصل * **وجه صد و دوم** آنکه شیخ زین الدین ابوبکر محمد بن
محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتماً وجزماً ثابت نموده شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد ذکر نزول
آیه وتعیها اذن واعیة در شأن جناب امیر المومنین علیه السلام گفته قال شیخ المشایخ فی زمانه وواحد الدهر
فی علومه وعرفانه الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سره
فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزید العلم والحکمة حتی قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله و
بارک وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وقال لولا علی لهلک عمر ومخفی نماند که خوافی از اجله اعلام
واماثل فخام سنیه بوده از همین عبارت توضیح الدلائل واضح ولائح است که از شیخ مشایخ در زمان خود وواحد

اقران در علوم و عرفان خویش بوده عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ ابوبکر الخوافی رحمه الله تعالی
خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره در بعضی مکتوبات القاب ایشان را چنین نوشته است ذو العلم النافع پارسا
والعمل الرافع ملاذ الجمهور شفاء الصدور صفوة العلماء والعرفاء والفقهاء رافع اعلام
السنة وقامع اضاليل البدعة ناهج مناهج الحقيقة سالك مسالك الشريعة والطريقة
الداعي الى الله سبحانه على طريق اليقين سيدنا ومولانا زين الملة والدين وی جامع بوده میان
علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتی پیش
محققان این طائفه آنست یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نور الدین عبد الرحمن مصری است و شیخ نور الدین
عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین نوشته است پیش وی
ثبت کرده کما استحق الخلوة وقبول الواردات الغيبية والفتوحات استخرت الله تعالى
واخليته خلوتي المعهودة وهي سبعة ايام من الله تعالى فيها بما من بفضله ففتح الله عليه ابواب
من عنده في الليلة الرابعة وازداد في الترقيات في درجات المقامات الى مقام حقيقة التوحيد
وانخلعت منه قيود التفرقة في شهود الجمع قبل اتمام الايام السبعة وفي اتمامها ظهر له لوامع
التوحيد الحقيقي الذاتي المشار اليه على لسان اهل الحقيقة بجمع الجمع وهو لعمري استعداد
بعد في الترقي الى الزيادة واني على رجاء من الله ان ياخذه منه اليه تماما ويبقيه بقاء دواما
ويجعله للمتقين اماما وی فرموده اجازت نامه که شیخ نور الدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مراجعت
بخراسان در بغداد بماند بعد از مدتی مدید که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا
رفته بود بخلوتخانهٔ وی در آمدم در آنجا اجازت نامهٔ خود را یافتم لیکن تفاوت بحرفی چند با وجود آنکه آن
خلوت مضبوط بود و در آن گشاده نبود بشنیدم که آن مسوده اصل بود که اجازت مرا از آنجا نوشته بود یا خود بنور
ولایت دانسته بود که اجازت نامهٔ من فوت شده و باینجا معاودت خواهم کرد آنرا تا بیا برای من نوشته بود و گذاشته
بود که بعد تقدیر آن تسوید در خلوت چنانکه مذکور شد محض کرامت بود هم او فرموده است که چون از مصر می آمدم ببغداد خوافی
رسیدم خانقهیه که شیخ نور الدین عبد الرحمن بمن داده بود و بر سر دیگر اکابر از مشایخ رسیده بود همراه داشتم با
پیر تاج گیلانی اتفاق ملاقات افتاد و این خانقهیه از من طلبید چنانکه مقتضای فقر درویشی باشد بوی دادم شب
در واقعه دیدم که آن خانقهیه بسر وی مستحسنه میکنند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده بودی شمرده میگویند که گرفت

بر سر فلان وفلان رسیده ام حالی مرا بر سر خماری بنهادی که بشرب خمر اشتغال مینماید چون بامداد شد با یکی از
از اصحاب بطلب وی بیرون رفتم شنیدم که وی در خراباتست وبشرب خمر مشغولست بانجا رفتم گفتند فلان
خانه است درآمدیم مست افتاده بود وطاقیه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بیرون رو که من طاقیه را بیام
من بیرون آمدم او طاقیه از سر وسے برداشت ودر خانه را بر بالای وی بست وپیش من آورد گویند که در آخر
حیات ویرا واردی رسید که سه شبانه روز بالکلیه از خود غائب بود چون ویرا ازان غیبت باز آوردند قریب یکسال
خاموشی بروی غالب بود وسخن کم میگفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذبه
چنین مذکور شده باشد که جذبات پی در پے گردد واصلا منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که اینمعنی
را در هیچ جا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان کار کرده وخلفای بود وسخنان صوفیه را دیده بود ویرا بالای
بعد از آنیکه بیان میکرد وبدرس ومطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر فصوص نوشته
بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرا بدرس فصوص الحکم اشارت فرموده بودند در درویش آباد در خلوت
بودم آنحضرت را دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی حق فرعون قال صلی الله
علیه وسلم قل کما کتب ثم قلت یا رسول الله ما تقول فی الوجود قال صلی الله علیه وسلم
اما یقول الوجود فی القدیم قدیم وفی الحادث حادث ثم قال صلی الله علیه وسلم انت الله
وانت مولاه انت اله نظرا الی الصفات الالوهیه وانت مولاه بحصرك وتعینك وهو
علی ما اقول شهید توفی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالی لیلة الاحد الثانی من شوال
سنة ثمان وثلثین وثمانمائة اول اورا در قریه مالین دفن کردند وازانجا بدرویش آباد نقل فرمودند واز
درویش آباد بجوار عیدگاه هرات وحالا بر سر مزار متبرکه وی عمارت عالی ساختند وچنان معمور مردم نشین شده
که نماز جمعه میگذارند انتهی کلام الجامی وجلالت مرتبت وعلو منزلت خوافی بر ناظر حواشی روض الاخیار محمد بن قاسم
بن یعقوب الاماسی وحبیب السیر غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر واخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی وسمط مجید شیخ احمد قشاشی و
انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد مخاطب ظاهر وباهرست فهذا عارفهم الجلیل زین الدین
الخوافی الناهض فی جو الفضل بالقوادم والخوافی قد کسر اجنحة المنکر الجاحد النافی
وحص ارياش الطاعن الجارح العافی حیث اثبت هذا الحدیث الکافی الوافی واحتج بهذا
الخبر الشافی العافی فطوبی لمن اقبل علیه اقبال المذعن المصافی واستدبر بطل ذیله السابغ

الضّاق ٭ واستنقع من نميره السلسل الصافی ٭ والويل لمن ادبر عنه احبار الحائك المنافق ٭ وسلك مسلك الطاعن الكاشح الحائق الحاق ٭ وعدا في بيد العسف والحيف كالموغل الناسل الطافر الطاق ٭ **وجه صد و یازدهم** آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولتابادی حدیث مدینة العلم را قطعا وحتما از جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت ومتحقق دانسته برای ایضاح وتبیین افترای مفترین بسوی آن استدلال واحتجاج فرموده چنانچه در هدایة السعداء گفته وایجا منافقان افترا کنند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه کاغذی نبشت که هر جا که پنج فرزند باشند اولاد من یکی را از ایشان بفروشند پس مصطفی صلی الله علیه وسلم آن کاغذ را پاره کرد عجب از آن مفتریانست شاه علی اخ نبی باب علم کاغذی نویسد که احرار بفروشند و بیع احرار در بیچ دینی مباح نبوده اتقوا الله منهم علی افواههم عرض این منافقان خوارج آن بوده تا مردمان بعلی ولی بدگمان و با فرزندان او دشمن شوند انتهی

وجه صد و دوازدهم آنکه شهاب الدین دولتابادی در هدایة السعداء بعد ذکر حدیث وراثت امیر المؤمنین علیه السلام وعدم وراثت عباس حدیث مدینة العلم را بجزم وحزم در معرض تایید وتسدید آورده چنانچه گفته پس عم را میراث نیامد مگر علی ولی را میراث آمد که انا مدینة العلم وعلی بابها والعلماء ورثة الانبیاء نان ریزخوان علی ولی است پس بعد از پیغامبر ما در آل هاشم از علی ولی هیچکس بحر نیست عصمنا الله من المعترض الزنديق انتهی ومناقب کثیره ومحامد وفیره دولتابادی انشاء الله تعالی در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید لکن درینجا بر عبارت سبحة المرجان غلام علی آزاد اقتصار میرود وهی هذه مولانا القاضی شهاب الدين بن شمس الدين الزاولي الدولتابادي نور الله ضريحه ولد القاضي بدولتاباد دهلي وتلمذ على القاضي عبد المقتدر الدهلوي ومولانا خواجكي الدهلوي وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمراني رحمهم الله تعالى ففاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر يقول في حقه ياتيني من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما توجه الموكب التيموري الى الهند وخرج مولانا خواجكي قبل وصوله الى دهلي منها الى كالپي خرج القاضي شهاب الدين صحبة استاذه الى كالپي فاقام مولانا خواجكي بكالپي وذهب القاضي الى دار الخير جونفور بفتح الجيم وسكون الواو والنون وضم الفاء وسكون الواو واخرها راء بلدة عظيمة من صوبة اله اباد كانت دار الخلافة للسلاطين الشرقية وذكر طبقتهم مسطور في تواريخ الهند نشأ بها كثير من المشايخ

العلماء فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقي والي جونفور وروده وتضوع سقاه الله تعالى
سحائب الاحسان وروده عظمه بين الكبراء ولقبه بملك العلماء وقرين القاضي مسند الافادة
وفاق البرجيس في افاضة السعادة والف كتبا سارت بها ركبان العرب والعجم وذكي سراجا اهدى
من النار الموقدة على العلم منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم بالفارسية والحواشي على
كافية النحو وهي اشهر تصانيفه والارشاد وهو متن في النحو التزم فيه تمثيل المسألة في
ضمن تعريفها وبديع الميزان وهو متن في البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوي في
اصول الفقه الى بحث الامر وشرح بسيط على قصيدة بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم
بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها توفي يوم الخميس لخمس بقين من رجب المرجب سنة
تسع واربعين وثمانمائة ودفن بجونفور من الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشرقي

فهذا شهاب الدين الدولتابادي * المعروف عندهم بملك العلماء [illegible] الحاضر
والبادي * قد اثبت بالقطع هذا الحديث الشريف الهادي * المزري بطيبه على عرف الورد
والجادي * فلا يجحده الا المنكر الجاحد المعادي * ولا يرتاب فيه الا الاجلاف ارباب العناد
والله العاصم عن شروره والعوادي * بلطفه المحيط بالخواتم والمبادي * وجه بیست و نهم
آنکه شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر الکنانی العسقلانی این حدیث شریف
را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در تهذیب التهذیب گفته علی بن ابی
طالب بن عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم ابو الحسن الهاشمی امیر المؤمنین کناه رسول
الله صلى الله عليه وسلم ابا تراب والخبر في ذلك مشهور وامه فاطمة بنت اسد بن هاشم
اسلمت وهاجرت وماتت في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى عليها ونزل في قبرها روى
عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن ابي بكر وعمر والمقداد بن الاسود وزوجته فاطمة بنت رسول
الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنها روى عنه اولاده الحسن والحسين ومحمد المعروف بابن الحنفية
وعمر وفاطمة وابن ابنه محمد بن عمر بن علي وابن ابنه علي بن الحسين بن علي [illegible] ام موسى
وابن اخيه عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وابن اخته جعدة بن هبيرة المخزومي وكاتبه عبيد الله بن
ابي رافع ومن الصحابة عبد الله بن مسعود والبراء بن عازب ابو هريرة وابو سعيد الخدري [illegible]

وبشر بن سحیم الغفاری وزید بن ارقم وسفینة مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم وصهیب الرومی وابن عباس وابن عمر وابن الزبیر وعمرو بن حریث والنزال بن سبرة الهلالی وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله وابو جحیفة وابو امامة وابو لیلی الانصاری وابو موسی الاشعری ومسعود بن الحکم الزرقی وابو الطفیل عامر بن واثلة وغیرهم ومن التابعین زر بن حبیش وزید بن وهب وابو اسحق السبیعی وابو عثمان النهدی وسعید بن المسیب والاحنف بن قیس والحرث بن سوید التیمی والحرث بن عبد الله الاعور وحرملة مولی اسامة بن زید وابو ساسان حصین بن المنذر الرقاشی وحجیة بن عبد الله الکندی وربعی بن خراش وشریح بن هانی وشریح بن النعمان الصائدی وابو وائل شقیق بن سلمة وشبث بن ربعی وسوید بن غفلة وعاصم بن ضمرة السلولی وعامر بن شراحیل الشعبی وعبد الله بن سلمة المرادی وعبد الله بن شداد بن الهاد وعبد الله بن شقیق وعبد الله بن معقل بن مقرن وعبد خیر بن یزید الهمدانی وعبد الرحمن بن ابی لیلی وعبیدة السلمانی وعلقمة بن قیس النخعی وعمیر بن سعید النخعی وقیس بن عباد البصری ومالک بن اوس بن الحدثان ومروان بن الحکم ومطرف بن عبد الله بن الشخیر ونافع بن جبیر بن مطعم وهانی بن هانی ویزید بن شریک التیمی وابو بردة بن ابی موسی الاشعری وابو حیة الوادعی وابو الخلیل الحضرمی وابو صالح الحنفی وابو عبد الرحمن السلمی وابو عبید مولی ابن ازهر وابو الهیاج الاسدی وخلائق کان له من الولد الذکور احدی وعشرون اعقب منهم خمسة وهم الذین رووا عنه والعباس خامسهم وکان له من الاناث ثمانی عشرة منهم زینب وام کلثوم وامامة وغیرهن قال غیر واحد کان علی اصغر ولد ابیطالب وقال ابن عبد البر روی عن سلمان وابی ذر والمقداد وخباب وابی سعید وجابر وزید بن ارقم ان علی بن ابیطالب اول من اسلم وروی عن ابی رافع مثله لکن قدم خدیجة وقال ابن اسحاق اول من آمن بالله ورسوله من الرجال علی بن ابیطالب هو قول ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خدیجة وهو قول الجمیع فی خدیجة وهو قول عبد الله بن محمد بن عقیل وقتادة ومحمد بن کعب القرظی وروی ابو عوانة عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال کان علی اول من آمن بالله من الناس بعد خدیجة قال ابن عبد البر هذا اسناد لا مطعن فیه لاحد لصحته وثقة نقلته وهو یعارض ما ذکرنا عن ابن عباس فی باب ابی بکر والصحیح فی امر ابی بکر انه اول من اظهر اسلامه وروی

الحسن بن علی الحلوانی عن عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن اسلم علی وهو ابن
خمس عشرة سنة وقال غیره عن عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن وغیره اول من اسلم بعد
خدیجة علی وهو ابن ثمانی عشرة سنة وست عشرة سنة وعن شریح بن النعمان عن فرات بن السائب عن میمون بن
مهران عن ابن عمر اسلم علی وهو ابن ثلاث عشرة سنة قال ابو عمر هذا اصح ما قیل فی ذلک وروی
ابن فضیل عن الاجلح عن سلمة بن کهیل عن حبة بن جوین قال سمعت علیا یقول لقد عبدت
الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة خمس سنین وقال شعبة عن سلمة بن کهیل عن حبة ابن
جوین عن علی انا اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابن عبد البر وقد اجمعوا انه
اول من صلی القبلتین وهاجر وشهد بدرا واحدا وسائر المشاهد وانه ابلی ببدر واحد والخندق
وخیبر البلاء العظیم وکان لواء رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده فی مواطن کثیرة ولم یتخلف
الا فی تبوک خلفه رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المدینة فقال له انت منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی قال روینا من وجوه عن علی انه کان یقول انا عبد الله و
اخو رسوله لا یقولها احد غیری الا کذاب وکان مع النبی صلی الله علیه وسلم علی حراء اذ تحرک
وزوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنته فاطمة وقال لها زوجتک سیدا فی الدنیا والاخرة وروی بریدة وابو هریرة
وجابر والبراء بن عازب وزید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یوم غدیر خم من
کنت مولاه فعلی مولاه وروی سعد بن ابی وقاص وابو هریرة وسهل بن سعد وبریدة وابو سعید
وابن عمر وعمران بن حصین وسلمة بن الاکوع والمعنی واحد ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یفتح الله علی یدیه
فاعطاها علیا وبعثه صلی الله علیه وسلم الی الیمن وهو شاب لیقضی بینهم فقال یا رسول الله
لا ادری ما القضاء فضرب فی صدره بیده وقال اللهم اهد قلبه وسدد لسانه قال علی فما شککت بعد
فی قضاء بین اثنین وروی انه علیه الصلوة والسلام قال انا مدینة العلم وعلی بابها
وقال عمر علی اقضانا وابی اقرانا وقال یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب کان عمر یتعوذ من معضلة
لیس لها ابو الحسن وقال سعید بن جبیر عن ابن عباس کنا اذا اتانا الثبت عن علی لم نعدل به
قال معمر عن وهب بن عبد الله عن ابی الطفیل شهدت علیا یخطب وهو یقول سلونی فوالله لا تسألونی

عن شیء الا اخبرتکم به وسلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار
ام فی سهل ام فی جبل وقال سعید بن عمرو بن سعید بن العاص قلت لعبد الله بن عیاش بن ابی
ربیعة لم کان صغو الناس الی علی بن ابی طالب فقال یا ابن اخی ان علیا کان له ما شئت من ضرس
قاطع فی العلم وکان له البسطة فی العشیرة والقدم فی الاسلام والصهر برسول الله صلی الله علیه الـ
وسلم والفقه فی السنة والنجدة فی الحرب والجود فی الماعون قال ابو عمر بویع لعلی بالخلافة یوم قتل
عثمان فاجتمع علی بیعته المهاجرون والانصار الا نفرا منهم لم یجبرهم علی وقال اولئک قوم
قعدوا عن الحق ولم یقوموا مع الباطل وتخلف عنه معویة فی اهل الشام فکان منهم فی
صفین بعد الجمل ما کان ثم خرجت علیه الخوارج وکفروه بسبب التحکیم ثم اجتمعوا وشقوا
عصا المسلمین وقطعوا السبیل فخرج الیهم بمن معه فقاتلهم بالنهروان فقتلهم واستاصل
جمهورهم فانتدب له من بقایاهم عبد الرحمن بن ملجم وکان فاتکا فقتله لیلة الجمعة
لثلاث عشرة خلت وقیل بقیت من رمضان سنة اربعین وقیل اول لیلة فی عشر الاواخر
وروی عن ابی جعفر ان قبر علی جهل موضعه وقیل دفن فی قصر الامارة وقیل فی رحبة الکوفة
وقیل بنجف الحیرة وقیل غیر ذلک وروی ابن جریج عن محمد بن علی یعنی الباقر ان علیا مات وهو ابن
ثلث او اربع وستین سنة وقیل ابن خمس وستین سنة وقیل ابن ثمان وخمسین وقیل غیر ذلک
قال واحسن ما رایت فی صفته انه کان ربعة ادعج العینین حسن الوجه عظیم البطن عریض
المنکبین شثن الکفین اصلع کبیر اللحیة لمنکبیه مشاش کمشاش السبع اذا مشی تکفأ وهو الی
السمن ما هو قلت لم یجاوز المولف ما ذکر ابن عبد البر وفیه مقنع ولکنه ذکر حدیث الموالاة
عن نفر سماهم فقط وقد جمعه ابن جریر الطبری فی مولف فیه اضعاف ما ذکر وصححه واعتنی
بجمع طرقه ابو العباس ابن عقدة فاخرجه من حدیث سبعین صحابیا او اکثر واما حدیث الرایة
یوم فتح خیبر فروی ایضا عن علی والحسین والزبیر بن العوام وابی لیلی الانصاری وعبد الله بن عمرو
بن العاص وحبشی وغیرهم وقد روی عن احمد بن حنبل انه قال لم یرد لاحد من الصحابة من
الفضائل ما روی لعلی وکذا قال النسائی وغیر واحد وفی هذا کفایة وجه صد و چهارم آنکه
علامه ابن حجر عسقلانی در بعض فتاوی خود در اثبات و تسدید این حدیث شریف کوشیده چنانچه سیوطی در تدریب

گفته وقال الحافظ ابن حجر فی اجوبته حدیث ابن عباس اخرجه ابن عبد البر فی کتاب الصحابة المسمی بالاستیعاب بلفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه وصححه الحاکم واخرج الطبرانی من حدیث ابن عباس بهذا اللفظ ورجاله رجال الصحیح الا عبد السلام الهروی فانه ضعیف قاله فی جواب فتیا رفعت الیه فی هذا الحدیث واخر کلام ابن حجر عسقلانی که درین فتوی مذکور ست ابن حجر مکی نیز در منح مکیه آورده کما سیاتی فیما بعد انشاء الله تعالی **وجه صد و پانزدهم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعض دیگر از فتاوای خود حکم بوضع اینحدیث سراسر باطل و ناصواب نموده ارغاما لاناف المعاندین تصریح صریح بحسن بودن ان فرموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بذکر اینحدیث شریف گفته وسئل شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحدیث فی فتیا فقال هذا الحدیث اخرجه الحاکم فی المستدرک وقال انه صحیح وخالفه ابو الفرج بن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولیهما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی ذلک انتهی من خطه نقلت واین فتوی ابن حجر را علامه سیوطی در جمع الجوامع ونکت بدیعات نیز نقل کرده ودر در منتثره نیز ذکرش نموده ونور الدین سمهودی نیز ذکر آن کرده وحکم ابن حجر عسقلانی بحسن بودن اینحدیث محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد وابن عراق مدنی در تنزیه الشریعة ومحمد بن طاهر فتنی در تذکرة الموضوعات وعلی قاری در مرقاة ومناوی در فیض القدیر وشیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة وشبراملسی در حاشیه مواهب وزرقانی در شرح مواهب ومرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار وتحفة المحبین ومحمد بن اسماعیل الامیر الیمانی در روضه ندیه ومحمد مبین لکهنوی در وسیلة النجاة وثناء الله در سیف مسلول وشوکانی در فوائد مجموعه وولی الله لکهنوی در مرآة المومنین وفاضل معاصر مولوی حسن الزمان در قول مستحسن نیز نقل نموده‌اند کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی **وجه صد و شانزدهم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در اجوبه خود از احادیثی که سراج قزوینی انتقاد ان بر مصابیح نموده نیز ایضاح وتبیین بطلان حکم بوضع اینحدیث وتصریح ببودن ان از قسم حسن فرموده وبزیادت افادت اینمعنی که حاکم برای اینحدیث شاهدی از حدیث جابر روایت کرده قصب سبق در تخجیل جاحدین وتعنیف حائدین ربوده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد عبارت سابقه گفته وذکر فی اجوبته عن الاحادیث التی انتقدها السراج القزوینی علی المصابیح نحو ذلک وزاد ان الحاکم روی له شاهدا من حدیث

جابر قال حدثنی ابوبکر محمد بن علی الفقیه الشاشی القفال حدثنی النعمان بن هارون البلدی
ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان
التیمی عن جابر مرفوعا به **وجه صد و هفتم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان اعتراف
بکثرت طرق این حدیث و تحقق اصل آن فرموده اطلاق قول بوضع آنرا باطل و مردود و فاسد و مطرود دانسته
چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه متصل بعبارت ماضیه گفته وقال فی لسان المیزان عقب ایراد الذهبی روایة
جعفر بن محمد عن ابی معویة وقوله هذا موضوع ما نصه وهذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک
الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع انتهی و علامه
ابن حجر عسقلانی از اعاظم مهره حفاظ و افاخم نقده ایقاظ و اماثل محققین ثقات و اعیان مدققین اثبات است
جلالت شان و رفعت مکان و علو مرتبت و سمو منزلت او بر ناظر طبقات بدر الدین محمد بن ابراهیم
و ذیل التقیید تقی الدین فاسی و توضیح المشتبه شمس الدین بن ناصر الدین الدمشقی و منتخب ذیل بغیة الطلب
فی تاریخ حلب تصنیف علاء الدین الجبرینی الشهیر بابن خطیب الناصریه و عقود فریده تقی الدین مقریزی
و اعلام بتاریخ اهل الاسلام تالیف تقی الدین الاسدی الدمشقی المعروف بابن قاضی شهبه و ذیل طبقات الحفاظ
تقی الدین بن فهد المکی و معجم نجم الدین بن فهد الهاشمی المکی و طبقات شافعیه تالیف قطب الدین محمد بن محمد
الخیضری و کتاب الجواهر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر و ضوء لامع و ذیل طاهر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن
السخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان و حسن المحاضره جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی
و روض الاخیار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و تنضید العقود السنیه رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الشامی
و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و اعمال الفکر و الروایات عبد الله بن ابراهیم بن شهاب الدین الکردی و مواهب لدنیه
محمد بن عبد الباقی الزرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری و کفایة المتطلع
تاج الدین الدهان المکی و رسالة اسانید شیخ احمد بن محمد النخلی المکی و امداد بمعرفة علو الاسناد سالم بن
عبد الله البصری و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و قرة العینین شاه ولی الله و الد ماجد مخاطب و بستان المحدثین
خود شاهصاحب و منتهی الکلام و ازالة الغین مولوی حیدر علی معاصر و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل
مولوی صدیق حسن خان معاصر در کمال وضوح و ظهور است سندی از عبارات در بعض مجلدات سابقه دیده باشی شطری از آن درینمقام نیز گوش
مینمود محمد بن عبد الرحمن السخاوی الشافعی در کتاب ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن مزین باجازه مصنف معنون بخط

او نیز در تقریر حاضر ست گفته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد الاستاد امام الائمۃ الشہاب ابو الفضل الکنانی العسقلانی المصری ثم القاہری الشافعی ویعرف بابن حجر وهو لقب لبعض آبائه ولد فی ثانی عشری شعبان سنة ثلاث وسبعين وسبعمائة بمصر العتيقة ونشأ بها يتيما فی كنف احد اوصيائه الزكی الخروبی فحفظ القرآن وهو ابن تسع عند الصدر السفطی شارح مختصر التبريزی وصلی به علی العادة بمكة حيث كان مع وصيه بها والعمدة والحاوی الصغير ومختصر ابن الحاجب الاصلی والملحة والفية العراقی وغيرها وبحث فی صغره وهو بمكة العمدة علی الجمال ابن ظهيرة ثم قرأ علی الصدر الابشيطی بالقاهرة شيئا من العلم وبعد بلوغه لازم احد اوصيائه الشمس بن القطان فی الفقه والعربية والحساب وغيرها وقرأ عليه جانبا كبيرا من الحاوی وكذا لازم فی الفقه والعربية النور الادمی وتفقه بالابناسی بحث عليه فی المنهاج وغيره واكثر من ملازمته ايضا لاختصاصه بابيه وبالبلقينی لازمه مدة وحضر دروسه الفقهية وقرأ عليه الكثير من الروضة ومن كلامه علی حواشيها وسمع عليه بقراءة الشمس البرماوی فی مختصر المزنی وبابن الملقن قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه الكبير علی المنهاج ولازم العز بن جماعة فی غالب العلوم التی كان يقرئها دهرا ومما اخذه عنه فی شرح المنهاج الاصلی وفی جمع الجوامع وشرحه للعز وفی المختصر الاصلی والنصف الاول من شرح العضد وفی المطول وعلق عنه بخطه ما كتبه شرح جمع الجوامع وحضر دروس الهمام الخوارزمی ومن قبله دروس قنبر العجمی واخذ ايضا عن البدر بن الطنبدی وابن الصاحب والشهاب احمد بن عبد الله البوصيری وعن الجمال المارداني الموقت الحساب واللغة عن المجد صاحب القاموس والعربية عن الغماری والمحب بن هشام والادب والعروض ونحوهما عن البدر البشتكی والكتابة عن ابی علی الرفتاوی والنور البدماصی والقراآت عن التنوخی قرأ عليه بالسبع الی المفلحون وجوده قبل ذلك علی غيره وجد فی الفنون حتی بلغ الغاية وحبب الله اليه الحديث فاقبل عليه بكليته وطلبه من سنة ثلاث وتسعين وهلم جرا لكنه لم يلزم الطلب الا من سنة ست وتسعين فعكف علی الزين العراقی وتخرج به وانتفع بملازمته وقرأ عليه الفيته وشرحها ونكته علی ابن الصلاح دراية وتحقيقا والكثير من الكتب الكبار والاجزاء القصار وحمل عنه من اماليه جملة واستملی عليه بعضها وتحمل

الى القاهرة فسكنها قبيل القرن وارتحل الى البلاد الشامية والمصرية والحجازية واكثر جدا من المسموع
والشيوخ فسمع العالي والنازل واخذ عن الشيوخ والاقران فمن دونهم واجتمع له من الشيوخ
المشار اليهم والمعول في المشكلات عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان متبحرا
ورأسا في فنه الذي اشتهر به لا يلحق فيه فالتنوخي في معرفة القراءات وعلو سنده فيها
والعراقي في معرفة علوم الحديث ومتعلقاته والهيثمي في حفظ المتون واستحضارها
والبلقيني في سعة الحفظ وكثرة الاطلاع وابن الملقن في كثرة التصانيف والمجد الفيروزابادي في
حفظ اللغة واطلاعه عليها والغماري في معرفة العربية ومتعلقاتها وكذا المحب بن هشام
كان حسن التصرف فيها لوفور ذكائه وكان الغماري فائقا في حفظها والعز بن جماعة في تفننه
في علوم كثيرة بحيث انه كان يقول انا اقرئ في خمسة عشر علما لا يعرف علماء عصري اسماءها و
اذن له جلهم او جميعهم كالبلقيني والعراقي في الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحديث
وقصر نفسه عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفا وافتاء وشهد له اعيان شيوخه بالحفظ
وزادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه والاصلين
وغير ذلك على مائة وخمسين تصنيفا ورزق فيها من السعد والقبول خصوصا فتح الباري
بشرح البخاري الذي لم يسبق لنظيره امرا عجيبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال
علمائهم لهم في طلبه وبيع بنحو ثلثمائة دينار وانتشر في الآفاق ولما تم لم يتخلف عن وليمة
ختمه في التاج والسبع وجوه من سائر المسلمين الا النادر وكان مصروف ذلك المهم نحو
خمسمائة دينار واعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه واقرانه فمن دونهم وكتبها
الاكابر وانتشرت في حياته واقرأ الكثير منها وحفظ غير واحد من الابناء عدة منها وعرضوها
على جاري العادة على مشايخ العصر وانشد من نظمه في المحافل وخطب من دواوينه على المنابر دیوانه
لبليغ نظمه ونثره وكان مصمما على عدم دخوله في القضاء حتى انه لم يوافق الصدر المناوي
لما عرض عليه النيابة عنه ثم قدر ان المؤيد ولاه الحكم في بعض القضايا والزمه بذلك النيابة ولكنه لم يتوجه اليها ولا انتدب
لها الى ان عرض عليه الاستقلال به والزم من يحبه بقبوله فقبل واستقر في المحرم سنة سبع وعشرين
بعد ان كان عرض عليه في ايام المؤيد فرجع عنه وهو يأبى وتزايد ندمه على القبول لعدم فرق

ثم ارباب الدولة بين العلماء وغيرهم ومبالغتهم في اللوم لرد اشاراتهم وان لم تكن على وفق الحق بل يعادون على ذلك واحتياجه لمداراة كبيرهم وصغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل ما يرومونه على وجه العدل وصرح بانه جنى على نفسه بتقلدا مرهم وان بعضهم ارتحل القائه وبلغه في اثناء توجهه تلبسه بوظيفة القضاء فرجع ولم يلبث ان صرف ثم اعيد ولا زال كذلك الى ان انخلع عنه في الاقلاع عقب صرفه في جمادى الثانية سنة اثنتين وخمسين بعد ان زادت مدة قضائه على احدى وعشرين سنة وزهد في القضاء زهدا تاما لكثرة ما توالى عليه من الانكاد والمحن بسببه وصرح بانه لم يبق في بدنه شعرة تقبل اسمه ودرس في اماكن كالتفسير بالحسنية والمنصورية والحديث بالبيبرسية والجمالية المستجدة والحسنية والزينية والشيخونية وجامع طولون والقبة المنصورية وللاسماع بالمحمودية والفقه بالخروبية البدرية بمصر والشريفية الفخرية والشيخونية والصالحية النجمية والصلاحية المجاورة للشافعي والمؤيدية وولي مشيخة البيبرسية ونظرها والافتاء بدار العدل والخطابة بجامع الازهر ثم بجامع عمرو وخزن الكتب بالمحمودية واشياء غير ذلك مما لم يجتمع له في آن واحد واملى ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد صيته وارتحل الائمة اليه وتبجح الاعيان بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب من تلامذته واخذ الناس عنه طبقة بعد اخرى والحق الابناء بالاباء والاحفاد بل وابناءهم بالاجداد ولم يجتمع عند احد مجموعهم وقهرهم بذكائه وشفوف تصوره وسرعة ادراكه واتساع نظره ووفور آدابه وامتدحه الكبار وتبجح فحول الشعراء بمطارحته وطارت فتاواه التي لا يمكن دخولها تحت الحصر في الافاق وحدث باكثر مروياته خصوصا المطولات منها كل ذلك مع شدة تواضعه وحلمه وبهائه وتحريه في مأكله ومشربه وملبسه وصيامه وقيامه وبذله وحسن عشرته ومزيد مداراته ولذيذ محاضراته ورضى اخلاقه وميله لاهل الفضل وانصافه في البحث ورجوعه الى الحق وخصاله التي لم تجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له القدماء بالحفظ والثقة والامانة والمعرفة التامة والذهن الوقاد والذكاء المفرط وسعة العلم في فنون شتى وشهد له شيخه العراقي بانه اعلم اصحابه بالحديث وقال كل من التقي الفاسي والبرهان الحلبي ما راينا مثله وسئل العلامة الفاضل ... هل رايت مثل نفسك فقال قال الله

ولا تزكوا انفسكم ومحاسنه جمة وما عسى ان اقول فى هذا المختصر او من انا حتى اعرف بمثله خصوصاً وقد ترجمه من الاعيان فى التصانيف المتداولة بنا الابى المتقى الفاسى فى ذيل التقييد لابن نقطة والتقى بن السبكى فى طبقات الشافعية والتقى المقريزى فى كتابه العقود الفريدة والعلاء بن خطيب الناصرية فى ذيل تاريخ حلب والشمس بن ناصر الدين فى توضيح المشتبه والتقى بن قاضى شهبة فى تاريخه والبرهان الحلبى فى بعض مجاميعه والتقى بن فهد المكى فى ذيل طبقات الحفاظ والقطب الخيضرى فى طبقات الشافعية وجماعة من اصحابنا كابن فهد النجم فى معاجيمهم وغير واحد فى الوفيات هو نفسه فى رفع الاصر وكفى بذلك فخرا وتجاسرت فاوردته فى معجمى والوفيات وذيل القضاة بل وافردت له ترجمة حافلة لا يفى ببعض احواله فى مجلد ضخم او مجلدين كتبها الائمة عنى وانتشرت نسخها وحدثت بها الاكابر غير مرة بكل من مكة والقاهرة وارجو كما شهد به غير واحد ان تكون غاية فى بابها سميتها الجواهر والدرر وقد قرات عليه الكثير جداً من تصانيفه ومروياته بحيث لا اعلم من شاركنى فى مجموعها وكان رحمه الله يودنى كثيراً وينوه بذكرى فى غيبتى مع صغر سنى حتى قال ليس فى جماعتى مثله وكتب لى على عدة من تصانيفى واذن لى فى الاقراء والافادة بخطه وامرنى بتخريج حديث ثم املاه ولم يزل على جلالته وعظمته فى النفوس ومداومته على انواع الخيرات الى ان توفى فى اواخر ذى الحجة سنة اثنتين وخمسين وكان له مشهد لم ير من حضره من الشيوخ فضلا عمن دونهم مثله وشهده امير المؤمنين والسلطان فمن دونهما وقدم السلطان الخليفة للصلوة عليه ودفن تجاه تربة الديلمى بالقرافة وتزاحم الامراء والاكابر على حمل نعشه ومشى الى تربته من لم يمش نصف مسافتها قط ولم يتخلف بعد فى مجموعه مثله ورثاه غير واحد بما مقامه اجل منه رحمه الله وايانا و نيز سخاوى در ذيل طاهر گفته احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن احمد شيخى الاستاذ حافظ العصر علامة الدهر شيخ الاسلام حامل لواء السنة سيد الانام قاضى القضاة ابو الفضل ابن العلامة نور الدين ابى الحسن بن القطب ابى القاسم ناصر الدين ابو جلال الدين الكنانى العسقلانى المصرى ثم القاهرى الشافعى عرف بابن حجر مصنف الاصل الى ان قال بعد ذكر اساتذته واذن له جميعهم او جميعهم كالبلقينى والعراقى فى الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحديث وعكف عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفاً وافتاء وزادت تصانيفه التى معظمها فى فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه والاصولين واصول الدين وغير ذلك على مائة وخمسين

تصنيفا ورزق فيها من السعد والقبول خصوصا فتح الباري بشرح البخاري الذي لم يسبق الى
نظيره امرا عجيبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال علمائهم لهم في ذلك وبيع بنحو ثلث
مائة دينار ولما تم لم يتخلف عن الحضور عنده في وليمة ختمه من سائر المسلمين الا النادر بحيث
كان امرا يفوق الوصف بلغ المصروف في ذلك المهم نحو خمس مائة دينار واعتنى بتحصيل
تصانيفه كثير من شيوخه واقرانه فمن دونهم وكتبها الاكابر وانتشرت في حياته واقرأ الكثير
منها وحفظ غير واحد من الابناء عدة منها وعرضوها على جاري العادة على مشايخ العصر الى ان قال
واملى ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد صيته وارتحل الائمة اليه وتبجح الفضلاء
بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته ولم يجتمع عند
احد مجموعهم وقهرهم بذكائه وشفوف نظره وسرعة ادراكه واتساع نظره ووفور
ادابه وامتدحه الكبار وتبجح فحول الشعراء بمطارحاته وطارت فتاواه التي لا يمكن دخولها
تحت الحصر في الآفاق وحدث بأكثر مروياته خصوصا المطولات منها مع شدة تواضعه وحلمه
وبهائه وتحريه في مأكله ومشاربه وملبسه وصيامه وقيامه وبذله وحسن عشرته ومزيد
مداراته ولذيذ محاضراته ورضى اخلاقه وميله لاهل الفضائل وانصافه في البحث ورجوعه
الى الحق وخصاله التي لم يجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له القدماء بالحفظ والثقة والامانة
والمعرفة التامة والذهن الوقاد والذكاء المفرط وسعة العلم في فنون شتى وشهد له شيخه العراقي
بانه اعلم اصحابه بالحديث وقال كل من التقي الفاسي والبرهان الحلبي ما راينا مثله وسأله الامير
تغري برمش اريت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم ومحاسنه جمة وما عسى
ان اقول في هذا المختصر وما انا حتى يعرف بمثله خصوصا وقد ترجمه من الاكابر في التصانيف
المتداولة بالايدي التقي الفاسي في كتابه ذيل التقييد والبدر البشتكي في طبقات الشعراء والتقي
المقريزي في كتابه العقود ومحمد بن قاسم بن يعقوب الاماسي رحاشيه روض الاخيار گشته تشد المتعريان
حجر شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن علي بن محمد بن علي بن احمد بن حجر العسقلاني المصري المولد
والمنشأ نزيل القاهرة ولد في شعبان سنة ثلث وسبعين وسبعمائة ومات ليلة السبت بعد العشاء
بنحو عشرين درجة ثامن ذي الحجة سنة اثنتين وخمسين وثمانمائة وصلى عليه الخليفة وكان يوم

وفاته يوما عظيما لم ير فى القاهرة مثله عن بعض الصلحاء ان الخضر عليه السلام صلى الصلوة
عليه وله مؤلفات مثل شرح البخارى والتواريخ نحو عشرة مجلدات وغيرها درس وافتى وقضى
مرارا كثيرة عسقلان بلدة قريبة الى مصر و رضى الدين بن محمد بن على بن حميد الشافعى در تفضيد العقود السنية بتمهيد
الدولة الحسينية در وقائع سنه اثنتين وخمسين وثمانمائة گفته وفيها توفى العالم العلامة والفاضل الفهامة الحجة
البالغة ابو الفضائل احمد بن على بن محمد بن على بن احمد الكنانى العسقلانى المصرى المعروف بابن حجر رحمه الله
وازينجاست كه بعضى در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ ابن حجر مجلدات فى تاريخ اخر له انباء الغمر بانباء العمر
مجلدات وله ايضا الدرر الكامنة فى اعيان المائة الثامنة وهو للامام العلامة حافظ العصر قاضى القضاة شيخ الاسلام
ابو الفضل احمد بن شيخ الاسلام علاء الدين على بن حجر العسقلانى توفى ليلة السبت فى ثامن عشر ذى الحجة
سنة ثمان وخمسين وثمانمائة وكان عمره اذ ذاك تسعة وتسعين سنة واربعة اشهر وعشرة ايام اثنتين سبعين
وصلى عليه خلق كثير ومن جملتهم ابو العباس الخضر عليه السلام راه عصابة من الاولياء وكان
مولده سنة ثلث وسبعين وسبعمائة و محمد بن عبد الباقى الزرقانى المالكى در شرح مواهب لدنيه گفته
قال الحافظ ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن حجر الكنانى
العسقلانى ثم المصرى الشافعى ولد سنة ثلاث وسبعين وسبعمائة وعانى اولا الادب وتعلم الشعر
فبلغ الغاية ثم طلب الحديث فسمع الكثير ورحل وبرع فيه وتقدم فى جميع فنونه
وانتهت اليه الرحلة والرياسة فى الحديث فى الدنيا باسرها فلم يكن فى عصره حافظ سواه والف
كتبا كثيرة واملى اكثر من الف مجلس توفى فى ذى القعدة سنة اثنتين وخمسين وثمانمائة قال السيوطى
وختم به الفن و عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردى در اعمال الفكر والروايات گفته اقول حاصله ان التوفيق
الحافظ ابن حجر واى كان بارعا فى الحديث متقدما فى فنونه حقيقا بما ترجمه به الحافظ السيوطى رحمه الله تعالى
كما ينقل عنه فى ذيله على طبقات الحفاظ للذهبى من قوله شيخ الاسلام وامام الحفاظ فى زمانه
وحافظ الديار المصرية بل حافظ الدنيا مطلقا قاضى القضاة شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد
بن محمد بن على بن حجر الكنانى الشافعى العسقلانى ثم المصرى الى ان قال ولازم شيخه الحافظ ابا الفضل العراقى
وبرع فى الحديث وتقدم فى جميع فنونه انتهى الغرض منه ولكن الحق الذى لا ينكره كل منصف ما قاله
الاسلام ابو حامد الغزالى عنه فى المنقذ من الضلال ان الحاذق فى صناعة واحدة ليس يلزم ان يكون حاذقا فى كل صناعة

ولا یلزم ان یکون الحاذق فی الفقه والکلام حاذقا فی الطب ولا ان یکون الجاهل فی العقلیات جاهلا فی النحو بل لکل صناعة اهل بلغوا فیها رتبة البراعة والسبق وان کان الجهل قد یلزمهم فی غیرها انتهی وتاج الدین الدهان نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری لخاتمة الحفاظ ابی الفضل احمد بن علی ابن حجر العسقلانی رحمه الله تعالی اخبرنا به عن شیخ الاسلام علی بن محمد الاجهوری اجازة واحمد بن محمد بن احمد بن علی النخلی المکی در رسالهٔ اسانید خود گفته وشیخ الاسلام زکریا اخذ جمیع العلوم عن جماعات کثیرة اجلهم علی الاطلاق شیخ مشایخ الاسلام وسید العلماء الاعلام ومرجع المحققین وسند المدققین البالغ فی التحقیق اقصی غایة بلا نزاع وامیر المومنین فی الحدیث بلا دفاع البیهقی الثانی الشیخ الحافظ الامام احمد بن علی بن حجر العسقلانی امام وشیخ وحدة لم تر عین فی الفضل والکمال قط مثله تغمده الله تعالی برحمته واسکنه فسیح جنته وسنده مشهور ومذکور ونخلی در رسالهٔ اسانید خود در دیگر مقامات نیز ابن حجر را بامیر المومنین فی الحدیث وشیخ السنة وامثال آن از القاب جلیله جزیله یاد کرده کما لا یخفی علی من راجع تلک الرسالة ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وقال الحافظ السخاوی فی کلامه فی تصحیح الحدیث المسلسل بالائمة الحفاظ المراد من شیخی یعنی الحافظ ابن حجر کان رحمه الله علی الاطلاق احفظ اهل الآفاق کما انه لم یر احفظ من شیخه الزین العراقی کما انه لم یر احفظ من الصلاح العلائی کما انه لم یر احفظ من شیخه المزی کما انه لم یر احفظ من ابن دقیق الخ فهذا الحافظ الجلیل ابن حجر المعز عندهم لفضل عظیم الخطر قد اثبت هذا الحدیث الذی اشرق وبهر وائتلق وازدهر وحسنه رغما لانف من تولی ونفر ونفی وضعه فتعالی الراس من ابی وکفر فیا من المخاطب الوسیع النظر الحدید البصر کیف آثر وتیرة الجحود والاشر واختار سبیل النفور والبطر والقی نفسه فی مغاوی الغرور والغرر واردی نفسه فی مهاوی البوار والخطر

وجه صد و پنجم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بابی خاص برای اثبات حدیث مدینة العلم وحدیث دار الحکمة وتحقیق اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام معقود نموده ودر آن این حدیث شریف را بروایات عدیده وارد فرموده چنانچه گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی الله علیه واله وبارک وسلم دار حکمة ومدینة علم وعلی لهما باب وانه اعلم الناس بالله تعالی واحکامه وآیاته وکلامه بلا ارتیاب عن مولانا امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و

علی آله و بارک وسلم یا علی ان الله امرنی ان ادنیک فاعلمک لتعی و انزلت هذه الآیة وتعیها
اذن واعیة وانت اذن واعیة لعلمی رواه الحافظ الامام ابونعیم فی الحلیة ورواه سلطان
الطریقة وبرهان الحقیقة الشیخ شهاب الدین ابوجعفر عمر السهروردی فی العوارف باسناده الی
عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنهما ولفظه قال حین نزلت هذه الآیة تعیها اذن واعیة قال
رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم لعلی رضی الله تعالی عنه سألت الله ان یجعلها
اذنک یا علی قال علی کرم الله تعالی وجهه فما نسیت شیئا بعده وکان لی ان قال شیخ المشایخ فی زمانه
و واحد الاقران فی علومه وعرفانه الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قدس الله
تعالی سره فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزید العلم والحکمة حتی قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم
انا مدینة العلم وعلی بابها وقال عمر لولا علی لهلک عمر وعن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها رواه فی جامع الاصول وقال اخرجه الترمذی وعن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد بابها فلیأت علیا رواه الترمذی وقال هذه فضیلة اعترف بها
الاصحاب وتبجحوا وسلکوا طریق الوفاق فیها وتبجحوا رواه الطبری وقال اخرجه ابوعمر و لفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد
العلم فلیأت علیا من بابه وجه صد و نوزدهم آنکه نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته و منها باب
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم انا مدینة العلم
وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه رواه الطبری من تخریج ابی عمر واورده الامام الفقیه
المذکور وقال کما فی الحدیث واعلم ان الباب سبب لزوال الحائل والمانع من الدخول الی البیت
فمن اراد الدخول وأتی البیوت من غیر ابوابها شق وعسر علیه دخول البیت فهکذا من طلب العلم
و لم یطلب ذلک من علی رضی الله عنه وبیانه فانه لا یدرک المقصود
فانه رضی الله عنه کان صاحب علم وعقل وبیان ورب من کان عالما لا یقدر علی البیان
والافصاح وکان علی رضی الله عنه مشهورا من بین الصحابة بذلک فباب العلم وروایته
واستنباطه من علی رضی الله عنه وقد کان باجماع الصحابة مرجوعا الیه فی علمه موثوقا بفتواه وحکمه
والصحابة کلهم یراجعونه مهما اشکل علیهم ولا یسبقونه ومن هذا المعنی قال عمر لولا علی لهلک

عنہ رضی اللہ تعالی عنہم وجہ صد و بستم نیز در توضیح الدلائل در ذکر اسمائے جناب امیر المومنین علیہ السلام
گفتہ و منہا الفاروق وقد تقدم حدیثہ قبل ذلک وانی قد وجدت بخط بعض سادة العلماء
والاکابر ما ہذہ صورتہ بتغییر الحاصر مما قال امیر المومنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ علی المنبر
انا النون والقلم وانا النور و مصباح الظلم انا الطریق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عیبة العلم
انا وعاء الحلم انا النباء العظیم انا الصراط المستقیم انا وارث العلوم انا هیولی النجوم انا عمود الاسلام
انا مکسر الاصنام انا لیث الزحام انا انیس الهوام انا القهار الافخر انا الصدیق الاکبر انا امام المحشر انا
ساقی الکوثر انا صاحب الرایات انا سریرة الخفیات انا جامع الآیات انا مولف الشتات انا مفرج الکربات
انا دافع الشقاوة انا حافظ الکلمات انا مخاطب الاموات انا حلال المشکلات انا مزیل الشبهات انا
صنیعة الغزوات انا صاحب المعجزات انا الزمام الاطول انا محکم المفصل انا حافظ القرآن انا تبیان انا الایمان
قسیم الجنان انا شاطر النیران انا مکلم الثعبان انا حاطم الاوثان انا حقیقة الادیان انا عین
الاعیان انا قرن الاقران انا مذل الشجعان انا فارس الفرسان انا سؤال متی انا الممدوح بهل اتی
انا شدید القوی انا حامل اللوا انا کاشف الردی انا بعید المدی انا عصمة الوثقی انا ذکی لوعی
انا قاتل من بغی انا موهوب الشذا انا اخمد القذی انا صفوة الصفا انا کفو الوفا انا موضح القضایا
انا مستودع الوصایا انا معدن الانصاف انا محض العفاف انا صولب الخلاف انا رجال الاعراف بجل
انا سور المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا یعسوب الدین و صالح
للمومنین و امام المتقین انا اول الصدیقین انا الحبل المتین انا دعائم الدین انا صحیفة المومن دعامة
انا ذخیرة المهیمن انا الامام الامین انا الدرع الحصین انا الضارب بالسیفین انا الطاعن بالرمحین
انا صاحب بدر و حنین انا شقیق الرسول انا بعل البتول انا سیف اللہ المسلول انا ارام الغلیل
انا شفاء العلیل انا سؤال المسائل انا نجعة الوسائل انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا رشد العرب سید
انا کاشف الکرب انا ساقی العطاش انا النائم علی الفراش انا الجوهرة الثمینة انا باب المدینة
انا الحکمة الحکمة انا واضع الشریعة انا حافظ الطریقة انا موضح الحقیقة انا مطیة الودیعة
انا سید الکهرة انا ابو الائمة انا الد و حنا الاصیلة انا مفضال الفضیلة انا خلیفة الرسالة انا
لتبا انا وارث المختار انا طهیر الاطهار انا عقاب الکفور انا مشکوة النور انا جملة الامور

انا زهرة المؤمنين انا البصيرة البصكر انا ذخيرة الذخائر انا بشارة المبشر انا الشفيع المشفع فى المحشر انا ابن عم البشير النذير انا الطود الاطواد انا اجود الاجواد انا حلية الخلد انا بيضة البلد انا صمصام الجهاد انا جلسة الاساد انا الشاهد المشهود انا العهد المعهود انا سنخة المنائح انا صلاح المصالح انا غمضة الغوامض انا لحظة اللواحظ انا اعذوبة اللفظ انا عجوبة الحفظ انا نفيس النفائس انا غياث الضناك انا سريع الفتك انا رحيب الباع انا وقر الاسماع انا ارث الوارث انا نفثة النافث انا جنب الله انا وجه الله **وجه صد و بست و یکم** آنکه نیز زرندی در نظم درر السمطین گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانه فى العلوم والاعمال المتسق له درارى الفضل فى سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شك و مرية ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى فى كتابه الفائق اللائق المسمى بالحلية وسيد القوم محب المشهود و محبوب المعبود **باب مدينة الحكم والعلوم** و راس المخاطبات و مستنبط الاشارات راية المهتدين و نور المطيعين و ولى المتقين و امام العادلين اقدمهم اجابة و ايمانا واقومهم قضية و ايقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علما على بن ابى طالب رضوان الله تعالى عليه قدوة المتقين و زينة العارفين المنبئ عن حقائق التوحيد المشير الى لوامع علم التفريد صاحب القلب العقول و اللسان السؤل و الاذن الواعى و العهد الوافى فقاء عيون الفتن و وقى من فنون المحن فدفع الناكثين و وضع القاسطين و دمغ المارقين الخ **وجه صد و بست و دوم** آنکه نیز زرندی در نظم درر السمطین گفته قال سلطان العلماء فى عصره و برهان العرفاء فى دهره الشيخ العلامة الامام فى الاجلة الاعلام مفتى الانام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدى عد الخصال على ولى الله فى الارض والسماء رضى الله تعالى عنه و نفعنا به فى كل حال يا قوم نحن اهل البيت عجنت طينتنا بيد العناية فى معجن الحماية بعد ان رش عليها فيض الهداية ثم خمرت بخمير النبوة و سقيت بالوحى و نفخ فيها روح الامر فلا اقدامنا تزل و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا تقل و اذا نحن فبلنا افتتن بالقوم و بنا الناس من اشجار شتى و شجرة النبوة واحدة محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرها و الحسن والحسين اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور يكاد زيتها يضىء و لو لم

شمسه تاريوز على نور باقتيم لما كانت الفروع تبنى على الاصول بنيت فصل فضلى على
طيب اصلى فورثت علي عن ابن عمي فكشفت به غمي تابعت رسول الله امينا وما رضيت غير الاسلام
دينا فلو كشف الغطاء ما ازددت يقينا ولقد توجني بتاج من كنت مولاه فعلي مولاه ومنطقني بمنطقة
انا مدينة العلم وعلي بابها وقلدني بتقليد اقضاكم علي وكساني حلة انا من علي وعلي مني شعر
عجبت منك اشغلتني بك عني ادنيتني منك حتى ظننت انك اني وكما انه لا نبي بعده كذلك
لا وصي بعدي فهو خاتم الانبياء وانا خاتم الخلفاء الخ **وجه صد و بست و سوم** آنکه نيز در
توضيح الدلائل گفته وقال الشيخ الامام الفائق المحدث باحد الحرمين شمس الدين محمد الزرندي في
۲ كتابه درر السمطين امير المؤمنين امام المتقين مبين مناهج الحق واليقين ورأس الاولياء والصديقين
زوج فاطمة البتول قرة عين الرسول ابن عمه وباب مدينة علمه الذي هو اخوه في الدنيا والآخرة امام سيد ونجي ذات الله ومجاهد
معتديه واقاديه فوائد ذوي القلوب العقول والاذن الواعية والهمة التي هي بالعهود والذمام وافية يعسوب الدين اخو رسول رب العالمين
شعر محمد المعالي سرادق مجده على قمة العرش المجيد تعاليا على علا فوق السموات قدره
ومن فضله نال المعالي الامانيا فاسس بنيان الولاية متقنا وحاز ذوو التحقيق منه المعانيا
الليث القاهر والعقاب الكاسر السيف البتور والبطل المنصور والضيغم الهصور والسيد
الوقور والبحر المسجور والعلم المنشور والعباب الزاخر الخضم والطود الشاهق الاشم وساقي
المؤمنين من الحوض بالكاس الاوفى والاتم اسد الله الكرار ابو الائمة الاطهار المشرف بمزية من كنت
مولاه والمؤيد بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه كاسر الانصاب وهازم الاحزاب المتصدق
بخاتمه في المحراب فارس ميدان الطعان والضراب هزبر كل عرين وضرغام
كل غاب الذي كل لسان كل معتاب ومغتاب وبيان كل ذام ومرتاب عن قدح في قادح مساويه لنقاء
جنابه عن كل ذم وعاب المخصوص من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة والانتخاب **المنصوص
عليه انه لدار الحكمة ومدينة العلم باب** وبفضله واصطفائه نزل
الوحي ونطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين ابي الحسن والحسين وابي تراب شعر هو النبأ
العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب الخ **وجه صد و بست و چهارم** آنکه نيز در
توضيح الدلائل در ذكر مادحين جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته وكالامام في الاسلام والمشار اليه في الاعلام

مرجع العلوم والفتاوی ابی زکریا محی الدین یحیی النواوی فانه قد قال واجاد المقال شعر۔ امام المسلمین بلا ارتیاب ؛ امیر المومنین ابو تراب ؛ نبی الله خازن کل علم ؛ علی الخزانة مثل باب یا منهی

فهذا شهاب الدین احمد ؛ صاحب توضیح الدلائل ؛ علی ترجیح الفضائل ؛ قد اثبت هذا الحدیث المفیض النائل ؛ واوضح کونه ثابتا محققا عند علماء الاواخر والاوائل ؛ فالمذعن له اتب الی الصواب آئل ؛ والمنحرف عنه عن ذلک فی سباسب العمی هائم جائل والطاعن فیه مقترف للاثم العظیم الهائل ؛ والقادح فیه جالب علی نفسه اطم الفواقر و الغوائل ؛ والمرتاب فیه لا یرکن الا الی ضوء آفل ؛ وظل زائل ؛ وعز رحائل ؛ وسناد مائل ؛

وجه صد و بست و پنجم آنکه نور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی حدیث مدینة العلم را حتما و جزما از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و تحقق وا نموده و بایراد و ادراج آن تزیین بیا رشیق و کلام انیق خویش افزوده چنانچه در کتاب فصول مهمه فی معرفة الائمه که دو نسخه عتیقه آن بحمد الله تعالی پیش نظر فقیر حقیر حاضر ست بعد ذکر حکم جناب امیر المومنین علیه السلام در واقعه خنثی گفته فانظر الی استخراج امیر المومنین علی رضی الله عنه بنور علمه وثاقب فهمه ما اوضح به سبیل السداد وطریق الرشاد واظهر به جانب الذکورة علی الانوثة من مادة الایجاد وحصلت له هذه المنة الکاملة والنعمة الشاملة بملاحظة النبی علیه السلام وتربیته وحنوه علیه وشفقته فاستعد لقبول الانوار وتهیأ لفیض العلوم والاسرار فصارت الحکمة من الفاظه ملتقطة والعلوم الظاهرة والباطنة بفؤاده مرتبطة لم تزل بحار العلوم تتفجر من صدره ویطفو عبابها حتی قال صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی **فهذا حبرهم الکبیر ابن الصباغ** ؛ قد اثبت هذا الحدیث المسبغ للهدی اتم الاسباغ ؛ بالحتم والجزم القاطع لدابر کل منکر للحق طاغ ؛ القالع اس کل مدبر عن الرشد صاغ ؛ القامع راس کل معاند علی الصواب باغ ؛ والمجتث عرق کل متفوه بالباطل لاغ ؛ فالعجب کل العجب من المخاطب الروائغ بالجلائل فی طامه عمها و لا مساغ ؛ کیف جار عن مسلک الاذعان وراغ ؛ وحاد عن منهج الایقان وزاغ ؛ فافرغ اناء الیقین کل الافراغ ؛ واوقع متاع الدین کل الایتاغ ؛ وعلامه ابن صباغ مالکی از اکابر علمای عظام و اعاظم نبهای فخام و اماثل محدثین اعلام و افاضل منقدین الاقلام سنیه می باشد

بیمن بدیع
آیاه صح
الی ان

نجم الدین عمر بن فهد المکی در اتحاف الوری باخبار ام القری او را در علماء مکه معظمه ذکر فرموده و وفات او را
در سنه خمس و خمسین و ثمان مائه ثبت نموده و احمد بن عبد القادر عجیلی شافعی در کتاب خود ذخیرة المآل او را بالقاب
جلیله شیخ و امام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن بر ناظر افادات محققین قوم در کمال لمعان و ظهور است ستایش
مینماید و بتصریح بودن او از علمای مالکیه نقل و استفاده از کتاب فصول مهمه او در تشیید مبانی فضائل اهل بیت
و نبالت و طول باع و وسعت اطلاع او افزایش میفرماید و عبد الله بن محمد مطیری نیز راه کمال مدح و ثنا و وصف
و اطرای او پیموده او را از علمای عاملین اعیان معدود فرموده و بنهایت اعتماد و رکون غایت استناد و سکون
کتاب فصول مهمه او را از ماخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهره قرار
داده بنای استمطار سحائب افاضات و دیم افادات او بنقل و اخذ ازین کتاب جلالت نصاب بر نهاده
و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی نیز فصول مهمه را از ماخذ کتاب خود سعادة الکونین
فی بیان فضائل الحسنین شمرده باکثار نقل و اخذ از آن کمال اعتماد و استناد خویش باین کتاب ظاهر و باهر فرموده
و سلیمان بن ابراهیم البلخی المعاصر نیز فصول مهمه را در ماخذ کتاب خود ینابیع المودة بذکر آورده جابجا
بنقل روایات و اخبار از آن طریق اعتماد و استناد بآن سپرده و علاوه بر عجیلی و مطیری و مولوی اکرام الدین
دهلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاخم معتبرین سنیه و ارکان معتمدین اهل فرقه سنیه مثل علامه نور الدین
علی بن عبد الله السمهودی الشافعی در جواهر العقدین فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی
در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی
مناقب آل النبی و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری الشافعی در نزهة المجالس و منتخب النفائس و محمد محبوب عالم
در تفسیر شاهی و شیخ محمد بن علی صبان در اسعاف الراغبین و شیخ حسن عدوی حمزاوی معاصر در مشارق الانوار و سید مومن بن حسن
مومن شبلنجی معاصر در نور الابصار از علامه ابن الصباغ نقلها مینمایند و جابجا بنقل احادیث و اخبار از کتاب او ثاقت آثار او کمال
عظمت مقدار او واضح و آشکار میفرمایند و از همه بالاتر آنست که تلمیذ فرید مخاطب حیدر علی فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال بمقام ذکر
تصانیف اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام که بسبب آن حسب زعم خود ابطال و لا شان باین حضرات و دفع وصمت ناصبیت و انحراف از اسلاف با انصاف
خود خواسته کتاب فصول مهمه مذکور را ستوده و ابن الصباغ را بلقب جلیل شیخ نواخته که بذلک حجة قاهرة علی ثقته و اعتباره و بینة زاهرة
علی جلالته و اشتهاره وجه صد و بست و ششم آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی الحنفی این حدیث شریف
را بحتم و جزم قول آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته چنانچه در کتاب درة المعارف الالهیه فی الاسرار

الحرفیه علی ما نقل عنه البلخی در ینابیع المودة گفته ان الامام علیا کرم الله وجهه ورث علم الاسرار الحروف من سیدنا ومولانا محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها و بسطامی از افاخم علمای مشاهیر واعاظم کبرای نحاریر سنیه است - علامه سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد او احمد بن علی البسطامی الحنفی ممن اخذ عن العز محمد بن جماعة فی سنة بضع وثمانی مائة وتمیز فی علم الحروف وله فیه شمس الآفاق فی علم الحروف والاوفاق وکان حیا سنة احدی واربعین انتهی فهذا البسطامی صدرهم المعروف فی الآفاق وصدرهم البارع فی الافلاق وقد اثبت هذا الحدیث المزهر الاشراق المسفر الانفلاق بحتم وجزم یقلع اصول المنکرین والاعراق ویختلی رؤس الجاحدین المغرقین کل الاغراق فلا یمتری فیه بعد الا من جاب من العمی السهوب القاتمة الاعماق ولا یستریب فیه الا من تاه من الردی فی الخروق الموبقة الاخفاق وجه صد وبیست وهفتم آنکه شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی حدیث مدینة العلم را بالحتم والجزم ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دانسته ومثل دیگر احادیث از بعرض احتجاج واستدلال بر اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام الی النبوی الجناب وارد ونموده چنانچه در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن در بیان شروح گلشن راز باین نهج نموده وشرحه مظفر الدین علی الشیرازی والشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة سنة سبع وسبعین وثمانمائة بشرح شعر سه زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه وتعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوا بود در سایه پنهان شد وچون آن خورشید از استوا درگذشت در وی بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی وتشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه وعلی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصور نموده شد عیسی نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی وبینه نبی واز جانب مغرب که طرف ولایت تصور نموده شد مبداء منزل الایت

مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمود کان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و ایضا انا اقاتل علی تنزیل القران وعلی یقاتل علی تاویل القران وایضا قال علیه السلام لابی بکر کفی وکف علی سواء فی العدل وایضا قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و قال ایضا انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی وایضا قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علیا تسعة والناس جزءا واحدا وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولانی و شمع من تولانی فقد تولی الله وایضا قال لما اسری بی فی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب و دلیل برانکه علی مرتضی سید سر ولایت است انست که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله تعالی بعلی میرسد واز و بحضرت رسالت صلعم اتصال می یابد قطعه داری دلا هوای سلوک طریق حق باید قدم نهی بره شاه لافتی ؛ شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد ؛ ایزد بهل اتی و بتاکید انما ؛ بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلق ست ؛ شاهان فقر جمله باو کرده اقتدا ؛ وصف کمال اوست سلونی و لو کشف کس انبوده غرضاین بعد انبیا ؛ پس هر آئنه مرتضی علی در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق اینمعنی انست که چنانچه در میان انبیاء علیهم السلام بالوهیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده اند همچنین در میان اولیا و اوصیا بالوهیت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قران کریم مذکورست عیسی میفرماید که وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم از ثقات روایتست که مرتضی میفرماید که اگر نترسیدی که شما بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما می نمودم بهر چه شما خورده اید و بهر چه در خانهای خود ذخیره کرده اید و ازینجا قیاس سایر اولیا با باقی انبیاء علیهم السلام می نماو مناسبت بینهما تحقیق میکن فنصل الجیلانی اللاهجی صاحب مفاتیح الاعجاز بحار فهم الذی قطع قنطرة الحقیقة وحاز ؛ واقتنی عوارف السلوک وحاز و برع فی معارفها بالجهج والافراز ؛ قد اثبت هذا الخبر الموفق الطراز ؛ الحرز المهدی کل الاحراز ؛ الا فمن عمی عنه انخزل عن الرشد وانحاز ؛ ومن طعن فیه بذ فی اجرامه وامتاز ؛ ومن استیقن به حصل علی الصدق وفاز ؛ ومن اهتدی الیه وصل من الحق الی الرکاز ؛ وجه صد و بست و هشتم آنکه شمس الدین ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوی المصری در تحقیق و اثبات این حدیث شریف مساعی جمیله بکار برده راه تبکیت و تسکیت معنتین و متشدقین بکمال انعام و امعان سپرده

چنانچه در کتاب مقاصد حسنه که بحمد الله تعالی نسخه عتیقه آن از نظر قاصر گذشته گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها الحاکم فی
المناقب من مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من
حدیث ابی معویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزیادة فمن اراد العلم ازاد
فلیات الباب ورواه الترمذی فی المناقب من جامعه وابو نعیم فی الحلیة وغیرهما من حدیث علی
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقیب ثانیهما عقب
انه حدیث مضطرب غیر ثابت وقال الترمذی انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال لیس له وجه انتهى
صحیح وقال ابن معین فیما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له وقال الحاکم عقب اولهما یحیی بن معین عقیب
انه صحیح الاسناد واورده ابن الجوزی من هذین الوجهین فی الموضوعات ووافقه الذهبی وغیره علی
ذلک واشار الی هذا ابن دقیق العید بقوله هذا الحدیث لم یثبتوه وقیل انه باطل وهو مشعر بتوقفه
فیما ذهبوا الیه من الحکم بکذبه بل صرح العلائی بالتوقف فی الحکم علیه بذلک فقال وعندی وقال عندی
فیه نظر ثم بین ما یشهد بصحته لکون ابی معویة راوی حدیث ابن عباس حدث به فزال
المحذور وممن هو دونه قال وابو معویة ثقة حافظ یحتج بافراده کابن عیینة وغیره فمن حکم یحتج
علی الحدیث مع ذلک بالکذب فقد اخطاء قال ولیس هو من الالفاظ المنکرة التی تاباها بالوضع مع ذلک
العقول بل هو کحدیث ارحم امتی بامتی الماضی وهو صنیع معتمد فلیس هذا الحدیث بکذب یعنی
خصوصا وقد اخرج الدیلمی فی مسنده بسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی بن ابی طالب
باب حطة فمن دخل فیه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا ومن حدیث ابی ذر
رفعه علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق و
النظر الیه رافة ومن حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه عبادة
الحدیث واورد صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینة
العلم وابو بکر اساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفها وعلی بابها وعن انس مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها ومعاویة حلقتها
وبالجملة فکلها ضعیفة والفاظ اکثرها رکیکة واحسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن و
قد روی الترمذی ایضا والنسائی وابن ماجة وغیرهم من حدیث حبشی بن جنادة مرفوعا علی منی
وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی ولیس فی هذا کله ما یقدح فی اجماع اهل السنة من الصحابة

والتابعين فمن بعدهم على ان افضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الاطلاق ابوبكر ثم عمر رضي الله
عنهما وقد قال ابن عمر رضي الله عنهما كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل هذه الامة بعد نبيها
ابوبكر ثم عمر وعثمان فيسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ينكره بل ثبت عن علي نفسه انه قال خير الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر ثم عمر ثم رجل اخر فقال له محمد بن الحنفية ثم انت يا ابت فكان يقول ما ابوك الا رجل
من المسلمين رضي الله عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين و باید دانست کہ علامہ سخاوی از اکابر حفاظ ثقات و
اعاظم ایقاظ اثبات و اجلۂ منقدین فسیح السمات و افاخم محققین عالی الدرجات است و شیخ عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی
در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفتہ وفي يوم الاحد وقت العصر الثامن والعشرين من شهر شعبان سنة
اثنتين بعد تسعمائة توفي الشيخ العلامة الرحلة الحافظ ابو عبد الله شمس الدين محمد بن عبد الرحمن بن
محمد بن ابي بكر بن عثمان بن محمد السخاوي الاصل القاهري الشافعي بالمدينة الشريفة حال مجاورته الاخيرة
بها وعمره احدى وسبعون سنة وصلي عليه بعد صلوة الصبح يوم الاثنين ثاني تاريخه
بالروضة الشريفة ووقف بنعشه تجاه الحجرة الشريفة ودفن بالبقيع بجوار مشهد الامام مالك و
كانت جنازته حافلة ولم يخلف بعده مثله في مجموع فنونه وكانت ولادته في ربيع الاول
سنة احدى وثلثين وثمانمائة وحفظ القران العظيم وهو صغير وجوده ثم حفظ المنهاج الاصلي
والفية ابن مالك والنخبة والفية العراقي وشرح النخبة وغالب الشاطبية ومقدمة الساوي في
العروض وكلما انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيوخ عصره وبرع في الفقه والعربية والقرات وغيرها
وشارك في الفرائض والحساب والميقات واصول الفقه والتفسير وغيرها واما مقروءاته ومسموعاته فكثيرة
جدا لا تكاد تنحصر واخذ عن جماعة لا يحصون حتى بلغت عدة من اخذ عنه زيادة عن اربعمائة نفس
واذن له غير واحد بالافتاء والتدريس والاملاء وسمع الكثير من الحديث على شيخه امام الائمة
الشهاب ابن حجر واقبل عليه بكليته اقبالا يزيد على الوصف حتى حمل عنه علما جما واختص به
كثيرا بحيث كان من اكثر الاخذين عنه واعانه على ذلك قرب منزله منه وكان لا يفوته
مما يقرء عليه الا النادر وقرأ عليه الاصطلاح بتمامه وسمع عليه جل كتبه كالالفية وشرحها
مرارا وعلوم الحديث الى اليسير من اوائله لابن الصلاح واكثر تصانيفه في الرجال وغيرها كالتقريب
وثلاثة ارباع اصله واللسان بتمامه ومشتبه النسبة وتخريج الزاهر وتلخيص مسند الفردوس

والمقدمة وامالی الحلبية والدمشقية وغالب فتح الباری وتخريج المصابيح وابن الحاجب الاصلی وتغليق التعليق ومقدمة الاصابة وجملة يطول تعدادها وفی بعضه ما سمعه اكثر من مرة ولم يفارقه الى ان مات واذن له فی الاقراء والافادة والتصنيف وتدرب به فی معرفة العالی والنازل والكشف عن التراجم والمتون وسائر الاصطلاح وغير ذلك وجاب البلاد وجال وجد فی الرحلة وارتحل الى حلب ودمشق وبيت المقدس والخليل ونابلس والرملة وحماة وبعلبك وحمص بحيث ان الذين سمع عنهم يكونون قريب مائة نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلى والدون والمساوی على الف ومائتين والاماكن التی تحمل فيها من البلاد والقری على الثمانين واجتمع له من المرويات بالسماع والقراءة مما يفوق الوصف وهی تتنوع انواعا تنيف عن العشر حسب ما ذكره مستوفى فی ترجمته من تاريخه واعلى ما عنده من المروی ما بينه وبين الرسول صلى الله عليه وسلم بالسند المتماسك فيه عشرة انفس واكثر مته واصح ما بين شيوخه وبين النبی صلى الله عليه وسلم فيه العدد المذكور واتصلت له الكتب الستة وكذا احاديث كل من الشافعی واحمد والدارمی بثمانية وسائط وفی بعض الكتب الستة كابی داود من طريق آخر وابواب فی النسائی ما هو بسبعة بتقديم المهملة واتصل له حديث مالك وابی حنيفة بتسعة بتقديم المثناة وحج بعد وفاة شيخه ابن حجر مع والديه ولقی جماعة من العلماء فاخذ عنهم كابی الفتح الاعرج وابراهيم الزمزمی والتقی ابن فهد وابی السعادات بن ظهيرة وخلائق ثم زار المدينة الشريفة ورجع الى القاهرة ملازما للسماع والقراءة والتخريج والاستفادة من الشيوخ والاقراء من غير فتور عن ذلك ولم يزل يجتهد فی السماع ويرحل الى الاقطار حتى وصل الى ما وصل اليه وحضه بعض شيوخه على عقد مجلس الاملاء فامتثل اشارته فاملى حتى اكمل تسعة وخمسين مجلسا ثم توجه الى الحج فی سنة سبعين فحج وجاور وحدث هنالك باشياء من تصانيفه وغيرها واقرأ الفية الحديث تقسيما وغالب شرحها للناظم والنخبة وشرحها واملى مجالس بالمسجد الحرام ولما رجع الى القاهرة شرع فی املاء تكملة تخريج شيخه للاذكار ثم املى تخريج الاربعين النووية ثم غيرها بحيث بلغت مجالس الاملاء ستمائة مجلس فاكثر وكذا حج فی سنة خمس وثمانين وجاور سنة ست ثم سنة سبع اقام منها ثلاثة اشهر بالمدينة النبوية ثم حج فی سنة اثنتين وتسعين وجاور سنة ثلاث ثم سنة اربع ثم حج فی سنة ست وتسعين وجاور الى اثناء سنة ثمان ثم توجه الى المدينة النبوية فاقام بها اشهرا وصام رمضان بها ثم عاد الى مكة

ابن حجر استاذه

ماشاء الله ثم رجع الى المدينة وجاور بها اوقاتا وحمل الناس من اهلهما والقادمين عليهما عنه الكثير جدا رواية ودراية وحصلوا من تصانيفه مع ملازمة الناس فى منزله للقرأة دراية ورواية فى تصانيفه وغيرها بحيث ختم عليه ما يفوق الوصف من ذلك واخذ عنه من الخلائق ما لا يحصى كثرة وشرع فى التصنيف والتخريج قبل الخمسين وهلم جرا وتصانيفه اليها النهاية فى الشئ مادة له بمزيد علوه وفخره ومن تصانيفه فتح المغيث بشرح الفية الحديث وهو مع اختصاره فى مجلد ضخم وسبك المتن فيه على وجه بديع لا يعلم فى هذا الفن اجمع منه ولا اكثر تحقيقا لمن تدبره وتوضيح له حاذى به المتن بدون الانفصال والمقاصد الحسنة فى بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على الالسنة وهو كتاب جليل لم يسبق الى مثله مفيد فى بابه جدا والقول البديع فى الصلوات على الحبيب الشفيع وهو فى غاية الحسن والضوء اللامع لاهل القرن التاسع يكون ست مجلدات وعمدة المحتج فى حكم الشطرنج والمنهل العذب الروى فى ترجمة قطب الاولياء النووى والجواهر والدرر فى ترجمة شيخ الاسلام ابن حجر فى مجلد ضخم وربما يكتب فى مجلدين والتاريخ المحيط وهو فى نحو ثلاثمائة ورقة على حروف المعجم لا يعلم من سبقه اليه وتلخيص تاريخ اليمن ومنتقى من تاريخ مكة للفاسى والفوائد الجلية فى الاسماء النبوية والفخر العلوى فى المولد النبوى وارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول وذوى الشرف والايناس بمناقب العباس ورجحان الكفة فى بيان اهل الصفة والاصل الاصيل فى تحريم النقل من التورية والانجيل والقول المتين فى تحسين الظن بالمخلوقين وغير ذلك وقرض اشياء من تصانيفه غير واحد من ائمة المذهب كالحافظ ابن حجر والجلال المحلى والعلم البلقيني والشرف المناوى والتقى الحصنى والعينى والكافياجى وتناقلها الناس الى كثير من البلدان والقرى وكتب الاكابر بعضها بخطوطهم حتى قال بعضهم ان لم تكن التصانيف هكذا فلا فائدة وكان شيخه شيخ الاسلام ابن حجر يحبه ويثنى عليه وينوه بذكره ويعترف بعلو فخره ويرجحه على سائر جماعته المنسوبين الى الحديث وصناعته وكان من دعواته له قوله والله المسئول ان يعينه على الوصول الى الحصول حتى يتعجب السابق من اللاحق ومما وصفه به بعض الحفاظ بعد كلام تقدم هو والله بقية من رايت من المشايخ طرا وجميع طلبة الحديث بالبلاد الشامية والبلاد المصرية وسائر بلاد الاسلام عيال عليه والله ما اعلم فى الوجود له نظيرا قال غيره هو الآن من الافراد فى علم الحديث

الحديث الذی اشتهر فیه فضله ولیس بعد شیخ الاسلام ابن حجر فیه مثله وقال غیره واسطة عقدها من انعقد الاجماع علی تناسبه کالجوهر الفرد واصبح فی وجه الدهر کالغرة حتی صارت الغرب مع جواهره کالدرة بل جواد جوده شهد له جریانه بالسبق فی میدان الفرسان وحکم له بانه هو الفرع الذی فاق اصله البدیع بالمعانی فلا حاجة للبیان اضاء هذا الشمس فاختفت منه الکواکب الدراری کیف لا وقد جاده الفیض بفتح الباری فهو نخبة العصر والدهر وعین القلادة فی طبقة الجود لانه عین السخاء وزیادة فبدایته الیها انتهت ونهایة اوضح طرق الی الغایة وهو الخادم للسنة الشریفة والحاوی لمحاسن الاصطلاح النکت المنیفة فبهجته زهت بروضتها وروضته زهت ببهجتها وقال اخر هو الذی انعقد علی تفرده بالحدیث النبوی الاجماع وانه فی کثرة اطلاعه وتحقیقه لفنونه بلغ ما لا یستطاع ودونت تصانیفه واشتهرت وثبت سیادته فی هذا الفن النفیس وتقررت ولم یخالف احد من العقلاء فی جلالته ووفور ثقته ودیانته وامانته بل صرحوا باجمعهم بانه هو المرجوع الیه فی التعدیل والتجریح والتحسین والتصحیح بعد شیخه شیخ مشایخ الاسلام ابن حجر حامل رایة العلو والاثر وقال اخر لقد اجاد النقل من کلام الله ورسوله القدیم والحدیث وسارت بفضله الرکبان وبالغت فی السیر الحثیث ومدحه اخر بهذه الابیات وهی یا سیدا اضحی فرید زمانه ؛ ودلیل ما قد قلته الاجماع ؛ عندی حدیث مسند ومسلسل ؛ یرویه بالاتقان لا الوضاع ؛ ما فی الزمان سواک نلتقی عالما ؛ منحن بذاک اجازة وسماع ؛ الخیر فیک تواترت اخباره ؛ وهو الصحیح ولیس فیه نزاع ؛ یا من اذا ما قد اتاه ممرض ؛ یشکو لزال الضر والاوجاع ؛ ورأی بعد موته علی هیئة حسنة فقیل له ما فعل الله بک قال حاسبنی وغفر لی وحشرنی مع العلماء وترجمته فی تاریخه ثلاث وعشرون ورقة قال الشیخ جار الله بن فهد رحمه الله عقب تلک الترجمة ان شیخنا صاحب الترجمة حقیق بما ذکره لنفسه من الاوصاف الحسنة ولقد والله العظیم لم ار فی الحفاظ المتاخرین مثله ویعلم ذلک کل من اطلع علی مولفاته او شهده وهو عارف فقیه منصف فی تراجمه رحمه الله حیث قال فی ترجمته انه انفرد بفنه فطار اسمه فی الافاق وکثرت مصنفاته فیه وفی غیره وطار صیته شرقا وغربا شاما ویمنا ولا اعلم الان من یعرف علوم الحدیث مثله ولا اکثر تصنیفا ولا احسن ولذلک اخذها عنه علماء الافاق من المشایخ والطلبة والرفاق وله الید الطولی فی المعرفة بالعلل واسماء الرجال واحوال الرواة والجرح والتعدیل والیه

ذو الاتقان

بچونکہ اپنے ترجمہ کے اخیر میں لکھا ہے علی الهیئة الحسنة بن

یشار فی ذلک ولهذا قال بعض العلماء لم یات بعد الحافظ الذهبی احد سلک هذه المسالک غیره و
لقد مات فن الحدیث من بعده واسف الناس علی فقده لم یخلف بعده مثله انتهی وولی تدریس الحدیث
فی مواضع متعددة وعرض علیه قضاء مصر فلم یقبله رحمه الله تعالی و فضل الدین روزبهان
شیرازی در شرح شمائل ترمذی گفته یقول الفقیر الی الله تعالی مؤلف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله
بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی الانصاری اصلا و نبارا
الخنجی محتدا الشیرازی مولدا الاصبهانی دارا المدنی موتا و اقبارا ان شاء الله تعالی اخبرنا بکتاب الشمائل
من مؤلفات الامام الجامع لجامع العلم والتقی الرافع لاعلام الحدیث بین الوری الناشر فی مجالس الحدیث
انفاس المعرفة التسک الامام ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی رحمه الله تعالی قراءة منی
علیه لبعضه واجازة للباقی ان لم یکن سماعا الشیخ الامام الرحلة حافظ العصر مسند مصر الذی
تفرد فی زمانه بعلو الاسناد ورفعة الشان حتی اذعن لجلالة قدره اجلة ائمة البلدان الشیخ الامام
ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن السخاوی المصری المکی بالمدینة الشریفة النبویة علی ساکنها افضل الصلوة واکمل
التحیة وذلک فی اواخر جمادی الاخرة سنة سبع وثمانین وثمان مائة بمدرسة العثمانیین فی محاذاة باب السلام
من ابواب الحرم المکرم زاده الله تشریفا وتعظیما و نیز در شرح شمائل گفته الشیخ الامام ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن
بن محمد السخاوی المصری رحلة الزمان فی حافظ العصر ونسیج وحده وفرید عصره فی شانه لازم
المشایخ وصاحب الشیخ الامام ابی الفضل احمد بن علی العسقلانی الشهیر بابن حجر رحمه الله تعالی
سنین متطاولة واثنی علیه الشیخ فی کتبه سیما فی کتاب الطبقات وکان له شان جلیل ومن اراد
الاطلاع علی حقائق احواله فلیراجع کتابنا المشهور بالحبل المتین فی اجازة الامین کان اصله
من سخا وهی قصبة من اعمال بلاد مصر والمشهور من النسبة الیها السخاوی بزیادة الالف لکن ذکر
السمعانی فی کتاب الانساب ان النسبة الیه السخوی بابدال الالف واوا قال هی قریة باسفل ارض مصر
والمشهور بهذه النسبة ابو احمد زیاد بن معلی السخوی توفی بسخا انتهی ومنها السخاوی القاری
المشهور وکان ولادة شیخنا ابی الخیر محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المعزیة من البلاد المصریة والشیخ
نشأ بها فی الحارة البلقینیة وکان ینسب ابوه الی ملازمة الشیخ سراج الدین البلقینی رحمه الله وکان
ولادته فی نیف وعشرین وثمانمائة نشأ الشیخ لازم المشایخ وسامع البلدان وجمع من اطراف

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله في زمانه فكان له مائة وعشرون شيخا في صحيح البخاري وله تصانيف نفيسة
على اربعمائة مجلد كما ذكر لي وحصل كثيرا منها في اجازته صاحبته بالمدينة الطيبة ولازمته درسا وافادة
وقراءة عليه وسماعا منه وقرأت عليه جميع الجامع الصحيح للامام ابي عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري في
الروضة المطهرة النبوية بين القبر الشريف والمنبر الكريم على ساكنهما افضل الصلوة والتسليم وقرأت عليه غيره
من الكتب ومن الصحاح الستة وقرأت عليه بعضا من الشمائل واجازني الباقي وكان الشيخ يرحل كل زمان الى الحجاز ويسكن
بها سنين ويجاور في الحرمين ويسمع الناس ويصنف التصانيف ثم يرجع الى مصر وارتحل لآخر عمره مع اهله الى الحجاز
واستوطن الحرم الشريف مكة المكرمة زادها الله شرفا وتعظيما وعزا وتكريما وتوفي بها في نيف وتسعمائة
رفع الله درجاته وزاد في حسناته وعبد الغفار بن ابراهيم العكي العدثاني الشافعي در عجالة الراكب وبغية الطالب گفته
محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدين ابو الخير السخاوي الاصل القاهري الشافعي نزيل الحرمين
الشريفين الحافظ الكبير العلم الشهير خاتمة الحفاظ بلا نزاع ولد في ربيع سنة ۸۳۱ بالقاهرة وحفظ عدة — في ربيع الاول
من الكتب الى ان قال وبالجملة فهو امام جليل القدر وخاتمة حفاظ العصر توفي سنة ۹۰۲ بالمدينة
الشريفة ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاني در بدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته محمد بن عبد الرحمن
بن محمد بن ابي بكر بن عثمن بن محمد بن شمس الدين السخاوي الاصل القاهري الشافعي ولد في
ربيع الاول سنة ۸۳۱ وحفظ كثيرا من المختصرات وقرأ على ابن خضر والجمال بن هشام الحنبلي وصالح البلقيني
والشرف المناوي والشمني وابن الهمام وابن حجر ولازمه وانتفع به وتخرج به في الحديث واقبل على
هذا الشان بكليته وتدرب فيه وسمع العالي والنازل واخذ عن مشايخ عصره بمصر ونواحيها
حتى بلغوا اربعمائة شيخ ثم حج واخذ عن مشايخ مكة والمدينة ثم عاد الى وطنه وارتحل الى الاسكندرية
والقدس والخليل ودمياط ودمشق وسائر جهات الشام ومصر وبرع في هذا الشان وفاق
الاقران وحفظ من الحديث ما صار به منفردا عن اهل عصره ثم حج في سنة ۸۷۰ هو واهله واولاده وجاور
وانتفع به اهل الحرمين ثم عاد الى القاهرة واملاء الحديث على ما كان عليه اكابر مشايخه و
مشايخهم وانتفع به الناس ثم حج مرات ومجاورات وخرج لجماعة من شيوخه احاديث وجمع كتابا — ثم جاور
في تراجم شيوخه في ثلاث مجلدات سماه بغية الراوي فيمن اخذ عنه السخاوي وفهرسه برواياته
في ثلاث مجلدات كذلك والتذكرة في مجلدات وتخريج اربعين النووي في مجلد لطيف وتكملة

تخريج ابن حجر للاذكار وتخريج احاديث العادلين لابي نعيم وفتح المغيث بشرح الفية الحديث في مجلد ضخم وشرح التقريب النووي في مجلد وبلوغ الامل في تلخيص كتاب الدارقطني في العلل وشرح الشمائل للترمذي في مجلد والقول المفيد في ايضاح شرح العمدة لابن دقيق العيد كتب منه اليسير من اوله وله ذيل على تاريخ المقريزي في الحوادث من سنة خمس واربعين وثمان مائة الى راس القرن التاسع في اربع مجلدات والضوء اللامع لاهل القرن التاسع في اربع مجلدات والذيل على تاريخ ابن حجر لقضاة مصر في مجلد والذيل على طبقات القراء لابن الجزري في مجلد والذيل على دول الاسلام للذهبي والوفيات لاهل القرن الثامن والتاسع في مجلدات سماها الشافي من الالم في وفيات الامم ومصنف في ترجمة النووي واخر في ترجمة ابن هشام واخر في ترجمة ابن الهمام واخر في ترجمة نفسه والتاريخ المحيط في عدة مجلدات والقول المنبي في ترجمة ابن عربي في مجلد وقد افرد عدة مسائل بالتصنيف وقد ترجم لنفسه ترجمة مطولة في مصنفه الضوء اللامع وعد شيوخه ومقرواته ومصنفاته وما مدحه به جماعة من شيوخه وبالجملة فهو من الائمة الاكابر حتى قال تلميذه الشيخ جار الله بن فهد فيما كتبه عقب ترجمة صاحب الترجمة نفسه في الضوء اللامع ما نصه قال تلميذه جار الله بن فهد المكي ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنة ونقد والله العظيم لم ار في الحفاظ المتاخرين مثله ويعلم ذلك من اطلع على مؤلفاته وشاهده وهو عارف بفنه منصف في تراجمه رحمه الله حيث قال في ترجمته انه انفرد بفنه وطار اسمه في الافاق وكثرت مصنفاته فيه وفي غيره وكتبه منها طار شرقا وغربا شاما ويمنا ولا اعلم الان من يعرف علوم الحديث مثله ولا اكثر تصنيفا ولا احسن ولذلك اخذ عنه علماء الافاق من المشايخ والطلبة والرفاق وله اليد الطولى في معرفة اسماء الرجال واحوال الرواة والجرح والتعديل واليه يشار في ذلك ولقد قال بعض العلماء لم يات بعد الحافظ الذهبي مثله سلك هذا المسلك وبعده مات فن الحديث واسف الناس على فقده ولم يخلف بعده مثله وكانت وفاته في مجاورته الاخيرة بالمدينة الشريفة في عصر يوم الاحد سادس عشر شعبان سنة ٩٠٢ انتهى ما ذكره ابن فهد ولو لم يكن لصاحب الترجمة من التصانيف الا الضوء اللامع لكان اعظم دليل على امامته فانه ترجم فيه لاهل البلاد الاسلامية منه وسرد في ترجمة كل احد محفوظاته ومقروءاته وشيوخه ومولده ووفاته على نمط حسن ومسلك لطيف بحيث [illegible] من [illegible] بهذا الشأن [illegible] من احاطته بذلك و[illegible]

دائرته فی الاطلاع علی احوال الناس فانه کان لا یعرف الرجل لا حینما ولا حیاتنا الا عرفه بجمیع مسموعات
ابیه وابنه او اخیه فضلا عن غیر ذلک ومن حزن هذا الکتاب الذی جعله صاحب الترجمة لاهل
القرن التاسع بالدرر الکامنة لشیخه ابن حجر فی اهل المائة الثامنة عرف فضل مصنف صاحب
الترجمة علی مصنف شیخه بل وجد بینهما من التفاوت ما بین الثری والثریا ولعل العذر للاول فی
تقصیره عن تلمیذه فی هذا انه لم یعش فی المائة التاسعة الا سبع وخمسین سنة بخلاف صاحب الترجمة فانه عاش فیها ثمانیا سبعا
تسع وستین سنة فهو مما لم تعاهد لغا اهله وابن حجر لم یشاهد غالب اهل القرن الثامن ثم ان صاحب الترجمة لم یتقید فی تسعا
کتابه المذکور بمن مات فی القرن التاسع بل ترجم لجمیع من یجد فیه فمن عاش الی القرن العاشر وابن حجر
لم یترجم فی الدرر الا لمن مات فی القرن الثامن ولیت ان صاحب الترجمة صان ذلک الکتاب الفائق
عن الوقیعة فی اکابر العلماء من اقرانه ولکن ربما کان له مقصد صالح وقد غلبت علیه محبة شیخه الحافظ
ابن حجر فصار لا یخرج عن غالب اقواله کما غلبت علی ابن القیم محبة شیخه ابن تیمیة وعلی الهیثمی
محبة شیخه العراقی انتهی **فهذا السخاوی** جهبذهم الاجل ؛ وناقدهم الذی صحح واعلی
قد اثبت هذا الحدیث الذی سار فی الآفاق سیر المثل ؛ وقضی من طالب الحق کل وطر وامل
فلا یصدف عن اذعانه الا المولع بالخطاء والخطل ؛ ولا ینحرف عن ایقانه الا الموغل فی مهاوی العناد
والزلل ؛ ولا یروم ابطاله الا من فسدت نحیزته بالنصب والوغل ؛ ولا یصمد لیمانه الا من امتطی صهوة
العته والخبل ؛ **وجه صد و بیست و نهم** آنکه حسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ البیهقی
حدیث مدینة العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در روضة الشهداء در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام
گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده آنحضرت از قیاس فهم افزون ست و از حیز ادراک وهم بیرون وشمه از
حقیقت حال آنحضرت حقیقت جمعی بر ضمائر صافیه عقلا و خواطر زاکیه عرفا و فضلا لائح و پیدا و واضح و هویدا است
بیت ع در شرح حسن تو چه تصرف کند کسی ؛ مرآت آفتاب چه محتاج صیقل ست ؛ فضائل ذات
ساطعة اللوامع و مفاخر صفات لامعة السواطع آنحضرت در جمیع ازمان و اعصار کضوء الشمس و نور الاسفار
قرار یافته پس ایراد و اثبات آن بمعونه تحصیل حاصل بمنزله والشمس تکبیر عن جلی دعوی حل **ابیات** ع
قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند ؛ ز وصف صورت حسن ضیاء معنی را ؛ خرد گرفت عنانش که زین سخن بگذر
بماهتاب چه حاجت شب تجلی را ؛ اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله دو سه کلمه از بر جا آورده میشود

از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی منی وانا منه معلوم ست و حسب قدیمش از کلام سعیت انجام انت منی
بمنزلة هارون من موسی محقق و مفهوم آما علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت آن از نکته
کامل انا مدینة العلم و علی بابها مبین گشته حکیم ثنائی فرماید **بیت** خوانده در دین و ملک مختارش
هم در علم و هم علمدارش ٭ در شرح تعرف آورده که علی بن ابیطالب را سخنانست که کسی پیش از وی نگفته و
بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی بمنبر برآمده بود و گفت سلونی عما دون العرش
یعنی بپرسید از من ماورای عرش هرچه می پرسید پس بدرستیکه میان دو پهلوی من علمهای بسیارست و این
از برکت لعاب رسول خدای است صلی الله علیه وسلم در دهان من و این آن چیزیست که زق کرده است مرا حضرت رسول
بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان رسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آئینه من وساده
وضع کنم و بر آن نشسته خبر دهم بدانچه در آن هر دو کتابست و آن هر دو کتاب مر التصدیق نمایند و شک نیست در آن
این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیب و علمک ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانچه فرمود که رسول الله
صلی الله علیه وسلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد در بیناب شیخ
فرید عطار رحمه الله فرماید **فردیات** نبی در گوش او یک علم در داد ٭ در آن اندر دلش صد علم بکشاد ٭ چو شهر
علم دین پیغمبر آمد ٭ در آن شهر بیشک حیدر آمد ٭ از آن آب حیات دل که جان خورد ٭ ز دست ساقی کوثر توان خورد
فهذا الکاشفی صاحب روضة الشهداء ٭ المعروف بالفصل بین الکبراء النجداء ٭ قد اثبت فی
هذا الحدیث الکاشف المزیح للاصداء ٭ فالممتری فی شانه نازح عن الاذعان للاهتداء ٭ والمرتاب
امره عاد عن الرشد والاهتداء ٭ والطاعن فیه سالک سبیل العسف والاعتداء ٭ والقادح
فیه هائم من الغی فی قاصیة البیداء ٭ و **مختجب نماند** که کتاب روضة الشهدا نهایت مشهور و مقبول میباشد
و علمای اهلسنت آنرا بتراجم عدیده مترجم نموده اند مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته روضة الشهداء
فارسی لحسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ البیهقی المتوفی سنة ۹۱۰ عشر و تسعمائة و ترجمه
الفضولی محمد بن سلیمان البغدادی المتوفی سنة ۹۷۰ سبعین و تسعمائة وسماه حدیقة السعداء قال
فیه اقتدیت بروضة الشهداء فی اصل التالیف والحقت الفوائد من الکتب فکان کتابا مستقلا
کما فی الحاء و ترجمه ایضا الجامی المصری المتوفی فی سنة و سماه سعادت نامه قال اقتفیت اثره
غیر انی اوردت الایات والاحادیث فی خلال الحکایات ثم زینته بالسجع والمقطعات من شعر و قواعد ترتیبه

علی عشرة ابواب الاول فی ابتلاء بعض الانبیاء الثانی فی ابتلاء النبی صلی الله علیه وسلم الثالث فی وفاته الرابع فی احوال فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنها الخامس فی احوال علی رضی الله تعالی عنه السادس فی احوال ابنه الحسن السابع فی مناقب الحسین الثامن فی احوال مسلم بن عقیل التاسع فی شهادة الحسین رضی الله تعالی عنه العاشر علی فصلین الاول فی وقائع اهل البیت والثانی فی عواقب امور القاتلین انتهی و قطب الدین محمد بن علاء الدین احمد النهروالی المکی الحنفی در کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام گفته قلت وقد ادرکنا الباب الشریف مصفحا بالفضة وکان یختلس من فضته اوقات الغفلة من قل دینه وخفت یده الی ان انکشف سفل الباب الشریف عن خشب الباب ومسک مرارا من یفعل ذلک وحبسوا وبعد لوا فعرض ذلک علی الابواب الشریفة السلطانیة فی ایام المرحوم المقدس السلطان سلیمان خان اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان فی سنة ۹۶۱ فبرز الامر الشریف السلطانی بتصفیح الباب الشریف بالفضة الی ناظر الحرم الشریف المقیم بمکة فی منصب نظارة الحرم الشریف یومئذ وهو من فضلاء کتبة مصر احمد چلبی المقاطعجی صهر المرحوم محمد بن سلیمان دفتردار مصر افندی آن رحمه الله تعالی وکان له شعر لطیف بالترکی وترجم بلسان الترکی کتاب روضة الشهداء لمولانا جامی علیه الرحمة وضمنه من لطائف النظم والنثر ما یستحسنه الطبع ومن محاسن السجع ما یخف علی السمع وهو کتاب مقبول متداول بین اللطفاء وکان وصوله الی مکة فی افتتاح سنة ۹۵۸ الخ وجه صد و سی ام آنکه جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین ابی بکر السیوطی در قول جلی فی فضائل علی حدیث مدینة العلم را بطرق عدیده والفاظ سدیده روایت نموده چنانچه گفته الحدیث السادس عشر عنه ای علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة الحدیث السابع عشر عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجه الحاکم وتعقب الحدیث الثامن عشر عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه اخرجه الطبرانی و باید دانست که سیوطی در اول قول جلی گفته وبعد فهذه نبذة من قطرات بحار زاخرة اوردت فیها یسیرا من المناقب الباهرة لسیدنا علی کرم الله وجهه ملقبة بالقول الجلی فی فضائل علی وضمنتها اربعین حدیثا مختصرة متبعة بالعزو لمخرجها وبعض غریب

له
یعنی الجامی المصری الذی ذکره [illegible]
فی عبارة کشف الظنون وبه یظهر [illegible]
ان ما [illegible]
التوضیح [illegible]
[illegible]

الفاظها و مشکل معانیها والله اسئل ان یحفنی بالقبول وان یرزقنی ببرکة الاستمساک بحب آل البیت اشرف مامول ازین عبارت ظاهر ست که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده ست که نبذه از قطره از قطرات بحار زاخره وشئ یسیر از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد وسیوطی از خداوند عالم مسئلت میکند که او را بقبول آن اتحاف مرحمت نماید و ببرکت استمساک بحب اهلبیت اشرف مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالی بحسب افاده سیوطی بصراحت ثابت و محقق شد که حدیث مدینة العلم از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد و سیوطی بجمیع امثال آن از خداوند عالم مسئلت اتحاف بقبول می نماید و هذا مما یکسر ظهر الجاحد الخدوع الغرور و یسوق الیه رغما ینادی له بالویل والثبور و مخفی نماند که قول جلی از مشاهیر کتب فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام و بنهایت مشهور و معروف نزد علمای اعلام سنیه ست خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب گویند در بیان نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف محب طبری ست مسمی بریاض النضرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل البیت والدیباج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المومنین عمر بن الخطاب والقول الجلی فی مناقب امیر المومنین علی ست و نسائی در مناقب امیر المومنین علی رض رساله دراز نوشته و نواصب شام بجهة فرط تعصب و عداوت او را در دمشق بر عمل شهید ساختند رحمة الله علیه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطه فی ذکر الصحاح الستة تعریب این عبارت گفته و احادیث المناقب والمثالب تسمی علم المناقب وفیها ایضا تصانیف عدیدة متنوعة وقد افرز بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیما مناقب الآل والاصحاب لغرض تعلق به کمناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة المسماة بالریاض النضرة فی مناقب العشرة للمحب الطبری و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل البیت والدیباج فی مناقب الازواج وصنفت کتب کثیرة فی مناقب الخلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر بن الخطاب والقول الجلی فی مناقب علی وللنسائی رسالة طویلة الذیل فی مناقبه کرم الله وجهه وعلیها نال الشهادة فی دمشق من ایدی نواصب الشام لفرط تعصبهم و عداوتهم معه رضی الله عنه

وجه صد و سی و یکم آنکه سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را بالفاظ مختلفه بتخریجات متعدده آورده چنانچه گفته انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب ک و تعقب عن جابر عد و تعقب و الخطیب عن ابن عباس و نیز در جمع الجوامع گفته انا مدینة العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأته من بابه طب عن ابن عباس **وجه صد و سی و دوم** آنکه سیوطی در جامع صغیر من احادیث البشیر النذیر این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب عق عد طب ک و کمال علو مرتبت و سمو منزلت و وثوق و متانت و اعتبار و اعتماد احادیث جامع صغیر از صد ران اضح و لایح ست حیث قال السیوطی فیه هذا کتاب اودعت فیه من الکلم النبویة الوفا و من الحکم المصطفویة صنوفا اقتصرت فیه علی الاحادیث الوجیزة و لخصت فیه من معادن الاثر ابریزه و بالغت فی تحریر التخریج فترکت القشر و اخذت اللباب و صنته عما تفرد به وضاع او کذاب ففاق بذلک الکتب المؤلفة فی هذا النوع کالفائق و الشهاب و حوی من نفائس الصناعة الحدیثیة ما لم یودع قبله فی کتاب **وجه صد و سی و سوم** آنکه سیوطی در کتاب الدرر المنتثرة فی الاحادیث المشتهرة تایید تحسین این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته (حدیث) انا مدینة العلم و علی بابها الترمذی من حدیث علی و قال منکر و انکره البخاری ایضا و الحاکم فی مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال صحیح قال الذهبی بل موضوع و قال ابو زرعة کم خلق افتضحوا فیه و قال یحیی بن معین لا اصل له و کذا قال ابو حاتم و یحیی بن سعید و قال الدارقطنی غیر ثابت و قال ابن دقیق العید لم یثبتوه و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح و لا ضعیف فضلا عن ان یکون موضوعا (قلت) و کذا قال شیخ الاسلام ابن حجر فی فتوی له و قد بسطت کلام العلائی و ابن حجر فی التعقبات التی لی علی الموضوعات انتهی **وجه صد و سی و چهارم** آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا تحسین این حدیث شریف نموده چنانچه در فصل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم و لا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و قد بینت حاله فی التعقبات علی الموضوعات **وجه صد و سی و پنجم** آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات حکم ابن الجوزی

در باب این حدیث باطل وانموده تعقب آن در اثبات این حدیث شریف سعی جمیل فرموده چنانچه گفته
حدیث انا مدینة العلم و علی بابها اورده من حدیث علی و ابن عباس و
(ای الترمذی و الحاکم ۱۲) (ای ابن الجوزی فی الموضوعات ۱۲)
جابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی والحاکم و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی و حدیث جابر
اخرجه الحاکم و تعقب الحافظ ابو سعید العلائی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته
فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن الجوزی و غیره بوضعه و عندی فی
ذلک نظر الی ان قال والحاصل انه ینتهی بطرقه الی درجة الحسن المحتج به ولا یکون
ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا و رایت فیه فتوی قدمت للحافظ ابن حجر فکتب
علیها هذا الحدیث اخرجه الحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه
ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا و
ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب و بیان ذلک
یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد هذا لفظه بحروفه وجه صد و سی
و ششم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ترتیب و تعبیر جاحد عزیز زیاده تر طریق انهماک
سپرده بنقل کلمات علمای اعلام و تسطیر افادات منقدین عظام ادله مبرمه و شواهد محکمه ثبوت و
تحقق این حدیث بمعرض بیان آورده چنانچه بعد نقل حاصل قدح ابن الجوزی در این حدیث
شریف گفته قلت حدیث علی اخرجه الترمذی و حدیث ابن عباس
اخرجه الحاکم فی المستدرک ثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن
عبد الرحیم الهروی ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح به قال و ثنا محمد بن
احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس
ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویة قال الحسین بن فهم و حدثنا
ابو الصلت الهروی عن ابی معویة قال الحاکم الحسین بن فهم ثقة مامون
حافظ و ابو الصلت ثقة مامون و هذا حدیث صحیح الاسناد سمعت ابا
العباس یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سالت ابن معین
عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة انا

مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة قال
وسمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح
بن محمد بن حبيب الحافظ يقول سئل عن ابى الصلت فقال دخل يحيى
بن معين ونحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق
قلت انه يروى حديث انا مدينة العلم فقال قد رواه ذاك الفيدى كما
رواه ابو الصلت انتهى ما فى المستدرك وفى تاريخ الخطيب قال الحسن بن على
بن مالك سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت الهروى فقال ثقة صدوق
الا انه يتشيع وقال ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد سالت يحيى بن معين
عن ابى الصلت فقال قد سمع وما اعرفه بالكذب قلت فحديث
الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط وما بلغنى الا
عنه وقال عبد الخالق بن منصور سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت
فقال ما اعرفه قلت انه يروى حديث انا مدينة العلم فقال ما هذا
الحديث بشىء قال الخطيب احسب عبد الخالق سأل يحيى عن
حال ابى الصلت قديما ولم يكن يحيى اذ ذاك يعرفه ثم عرفه بعد
فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد عن حاله قال الخطيب فاما حديث
الاعمش فان ابا الصلت كان يرويه عن ابى معوية عنه فانكره احمد
بن حنبل ويحيى بن معين من حديث ابى معوية ثم بحث يحيى عنه
فوجد غير ابى الصلت قد رواه عن ابى معوية قال القسم بن عبد الرحمن
الانبارى سالت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب اراد انه
صحيح من حديث ابى معوية وليس بباطل اذ قد رواه غير واحد عنه قال
عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح
فقلت له انه حدث عن ابى معوية عن الاعمش انا مدينة العلم وعلى بابها
فقال ما تريدون من هذا المسكين اليس قد حدث به جعفر الفيدى عن ابى معوية

وقال احمد بن محمد القسم بن محرز سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي فقال ليس ممن يكذب فقيل له في حديث ابي معوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث ابي معوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وكان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث ويكرم المشايخ فكانوا يحدثونه بها وقال عبد المومن بن خلف النسفي سالت ابا علي صالح بن محمد عن ابي الصلت الهروي فقال رايت يحيى بن معين يحسن القول فيه ورايته سئل عن الحديث الذي روى عن ابي معوية انا مدينة العلم وعلي بابها فقال رواه ايضا الفيدي قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر انتهى ما في تاريخ الخطيب قال الحافظ صلاح الدين العلائي ومن خطه نقلت في اجوبته عن الاحاديث التي تعقبها السراج القزويني على مصابيح البغوي وادعى انها موضوعة حديث انا مدينة العلم وعلي بابها قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات من طرق عدة وجزم ببطلان الكل وكذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره والمشهور به رواية ابي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن ابي معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائي ليس بثقة وقال الدارقطني وابن عدي متهم زاد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن عندي بصدوق وضرب ابو زرعة على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصم ثنا عباس يعني الدوري قال سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية حديث انا مدينة العلم فقال حدث به محمد بن جعفر الفيدي وهو ثقة عن ابي معوية وكذلك روى صالح جزرة عن ابن معين ثم ساق الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معوية قال العلائي فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وحفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق علي رضي الله عنه ولم يات كل من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن ابن معين ومع ذلك فله شاهد رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمر بن الرومي عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصنابحي عن علي مرفوعا انا دار الحكمة وعلي بابها ورواه ابو مسلم الكجي وغيره عن محمد بن عمر الرومي وهو ممن روى عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داؤد وقال ابو زرعة فيه لين وقال الترمذي

بعد اخراج الحدیث هذا حدیث غریب وقد روی بعضهم هذا عن شریک ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا یعرف — یذکروا
هذا عن احد من الثقات غیر شریک قال العلائی فقد برئ محمد بن عمر الرومی من التفرد به وشریک
هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم وعلق له البخاری ووثقه یحیی بن معین وقال العجلی
ثقة حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون
تفرده حسنا فکیف اذا انضم الی حدیث ابی معویة ولا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان — بمفرده
سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی
متصل الاسانید ولم یات ابو الفرج ولا غیره بعلة قادحة فی حدیث شریک سوی دعوی الوضع
دفعا بالصدر انتهی کلام الحافظ صلاح الدین العلائی وسئل شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحدیث
فی فتیا فقال هذا الحدیث اخرجه الحاکم فی المستدرک وقال انه صحیح وخالفه ابو الفرج بن الجوزی
فذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی
الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی ذلک انتهی ومن خطه نقلت
ذکر فی اجوبته عن الاحادیث التی انتقدها السراج القزوینی علی المصابیح نحو ذلک وزاد ان له
روی له شاهدا من حدیث جابر قال حدثنی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الشاشی القفال حدثنی
النعمان بن هرون البلدی ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن
عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عن جابر مرفوعا به وقال فی لسان المیزان
عقب ایراد الذهبی روایة جعفر بن محمد عن ابی معویة وقوله هذا موضوع ما نصه وهذا الحدیث
له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه
بالوضع انتهی ترجمه صد وسی و ششم سیوطی در قوت المغتذی علی جامع الترمذی در اثبات حدیث شریف انا
مدینة الحکمة [illegible] فرموده [illegible] اعلام منتقدین بسبب خویش و تشنیع و تشدید [illegible] فرموده چنانچه

گفته حدثنا اسمعیل بن موسی حدثنا محمد بن عمر الرومی حدثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن
غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها هذا حدیث
غریب منکر وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه عن الصنابحی ولا یعرف هذا عن
احد من الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس هذا احد الاحادیث التی انتقدها الحافظ سراج الدین

القزويني على المصابيح وزعم انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدين العلائي في اجوبته هذا الحديث ذكره
ابو الفرج بن الجوزي في الموضوعات من طرق عدة وحكم ببطلان الكل وكذلك قال بعده جماعة منهم
الذهبي في الميزان وغيره والمشهور به رواية ابي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن ابي معاوية عن (المشهور برواية ابي الصلت)
الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائي ليس بثقة و
قال الدارقطني وابن عدي متهم زاد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن عندي بصدوق و
ضرب ابو زرعة على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعني الدوري قال (ضرب)
سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية حديث انا مدينة
العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي وهو ثقة عن ابي معوية وكذلك روى صالح جزرة
ايضا عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر
الفيدي عن ابي معوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ليس
ممن يكذب فقيل له في حديث ابي معوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث ابي معوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم
كف عنه وقال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ قلت فقد برئ
ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة مأمون من كبار المشايخ وحفاظهم المتفق عليهم
وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في
حق علي ولم يأت كل من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن
يحيى بن معين ومع ذلك فله شاهد رواه الترمذي من حديث علي ورواه ابو مسلم الكجي وغيره عن محمد
بن عمر الرومي وهو ممن روى عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داود و
قال ابو زرعة فيه لين وقال الترمذي روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحي ولا
يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فقد برئ محمد بن الرومي من التفرد وشريك هو ابن عبد الله
النخعي القاضي احتج به مسلم وعلق له البخاري ووثقه يحيى بن معين وقال العجلي ثقة حسن الحديث
وقال عيسى بن يونس ما رأيت احدا قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرده حسنا (بمفرده)
فكيف اذا انضم الى حديث ابي معوية المتقدم ولا يرد عليه رواية من اسقط منه الصنابحي لان سويد
بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذكر الصنابحي فيه من المزيد في متصل الاسانيد

ولم يأت أبو الفرج ولا غيره بعلة قادحة في حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى
كلام العلائي وقال الحافظ ابن حجر في أجوبته حديث ابن عباس أخرجه ابن عبد البر في كتاب الصحابة
المسمى بالاستيعاب ولفظه أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأت من بابه وصححه الحاكم وأخرجه
الطبراني من حديث ابن عباس بهذا اللفظ ورجاله رجال الصحيح إلا عبد السلام الهروي فإنه ضعيف
قاله في جوابه فتيا رفعت إليه في هذا الحديث وجه صد وهشتم آنكه نيز سيوطى در جمع الجوامع تصحيح اين حديث شريف
از اعاظم اسلاف خود نقل كرده طريق ايقان ترصين ان سپرده وخود نيز جزم بصحت آن نموده جزم جبال
شامخين وجازم آيد طاعنين بعمل آورده چنانچه گفته قال الترمذي وابن جرير معا ثنا اسمعيل بن موسى السدي
انا محمد بن عمر الرومي عن شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلي بابها حل قال الترمذي هذا حديث غريب وفي
نسخة منكر وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكروا فيه عن الصنابحي ولا نعرف هذا الحديث عن احد
من الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح وقد يجب ان يكون على مذهب الآخرين
سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه
والآخر ان سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجة وقد وافق عليا في رواية هذا الخبر عن النبي صلى
الله عليه وسلم غيره حدثني محمد بن اسمعيل الفزاري ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معاوية
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي
بابها فمن اراد المدينة فليأتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازي وليس بالفراء ثنا ابو معاوية
باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد اورد ابن
الجوزي في الموضوعات حديث علي وابن عباس واخرج ك حديث ابن عباس وقال صحيح الاسناد
وروى خط في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح وقال
عد في حديث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدين العلائي قال ببطلانه ايضا الذهبي
في الميزان وغيره ولم يأتوا في ذلك بعلة قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر
في لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي
ان يطلق القول عليه بالوضع وقال في فتواه هذا الحديث اخرجه ك في المستدرك وقال انه

صحیح وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولیهما وان
الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا
هو المعتمد فی ذلک انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث
علی فی تهذیب الآثار مع تصحیح الحاکم لحدیث ابن عباس فاستخرت الله تعالی وجزمت بارتقاء الحدیث من مرتبة الحسن
الی مرتبة الصحة والله اعلم وجه صد وسی ونهم آنکه سیوطی تصنیفی خاص در جمع طرق این حدیث شریف تصنیف نموده کمال تبحر
وتمهر وطول باع ووسعت اطلاع خویش بر مهره این شان واضح وظاهر فرموده چنانچه در رساله فهرست مصنفات سیوطی زیر
عنوان فن الحدیث وتعلیقاته مذکورست الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف ثلج الفواد فی احادیث
لبس السواد طرح السقط ونظم اللقط جزء یسمی شعلة نار التمشیط الفانید فی حلاوة الاسانید
الدرة التاجیة فی الاسئلة الناجیة ما رواه الاساطین فی عدم المجئ الی السلاطین الاوج
فی خبر عوج شرف الاضافة فی منصب الخلافة الرسالة السلطانیة اعذب المناهل فی
حدیث من قال انا عالم فهو جاهل احسن التسلیک فی حکم التشبیک منادمة الشموع فی
ضوء الشموع جزء فی الخصیان الارج فی الفرج ضوء البدر فی احیاء لیلة عرفة والعیدین ونصف
شعبان ولیلة القدر حسن السمت فی الصمت طوق الحمامة التطریف فی التصحیف نور الشقیق
فی العقیق جزء فی طرق حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها جزء فی طرق حدیث
طلب العلم فریضة علی کل مسلم الازهار فیما عقده الشعراء من الآثار خادم النعل
الشریف جزء فی الغالیة جزء فی طرق حدیث من حفظ علی امتی اربعین حدیثا جزء فی طرق حدیث
اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه اربعون حدیثا فی الطیلسان احیاء المیت بفضائل اهل البیت
انتهی ما اردنا نقله فهذا السیوطی حافظهم الجهبذ النقاد وبارعهم المفرد فی الجمع والانتقاد قد بذل
مجهوده بالانقیاد وانفد سعیه بالجد والاجتهاد فی اثبات هذا الحدیث المشاد الهادی بنوره
الوقاد فی اسفاره التی سارت بها الرکبان فی البلاد وتصانیفه التی لا زالت شهرتها تنمو وتزداد فیالله
وللمسلمین المنبرین بالتخاصم واللداد المؤثرین وتیرة ذوی التجاسر والعناد والآخذین اخذ اهل
المختل والفساد کیف یعمهون عن الحق وقد وضحت اعلام الرشاد ویعمهون فی الباطل وقد ظهرت
آیات السداد ویرومون غوارب البغی للاعتضاد ویصمدون کواذب المنی بالاستشداد ویترکون

لقيم الصواب المتجاوذ ويحيدون نهج الصدق وهو خير الجواد، لقد صدق رب العباد ومن
يضلل الله فما له من هاد و مخفی نماند که جلال الدین سیوطی از اکابر محدثین و اعاظم مجتهدین و سباق ماهرین
و حذاق کاملین و حفاظ مشاهیر و ثقات نحاریر قوم ست و عوالی محاسن و عوالی مناقب و نفائس محامد و جلائل مدائح
او بر متتبع کلمات ایشان ظاهر و باهر شیخ عبد الوهاب بن احمد شعرانی در لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار که نسخه آن
بخط عرب که یکی ازان محشی ست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت جلیله پروردگار پیش این خاکسار حاضر ست
گفته ومنهم شيخنا وقدوتنا الى الله تعالى الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله تعالى وقد كان رضي الله تعالى عنه يقول
قد اشاع الناس عني انني ادعيت الاجتهاد المطلق كاحد الائمة الاربعة وذلك باطل عني انما مرادي
بذلك المجتهد المنتسب فان الاجتهاد على نوعين احدهما المجتهد المطلق المستقل وهذا النوع قد
فقد من القرن الرابع ولم يتصور وجوده الان ولم يدعه احد بعد الامام الشافعي الا ابن جرير خاصة
النوع الثاني المجتهد المطلق المنتسب وهذا هو المستمر الى ان تقوم الساعة وفي اصحاب الشافعي من هذا النوع
كثير كالمزني وابن سريج والقفال وابن خزيمة وابن الصباغ وامام الحرمين وابن عبد السلام وتلميذه ابن
دقيق العيد والشيخ تقي الدين السبكي وولده عبد الوهاب فانه كتب مرة انا بالشام انا مجتهد الدنيا
على الاطلاق لا يقدر احد يرد على هذه الكلمة فكل هؤلاء مجتهدون منتسبون
وكذلك القول في اصحاب مذهب [illegible] واضرابه بلغوا الاجتهاد
المطلق قال الشيخ جلال الدين ومع ذلك فلم يخرج هؤلاء عن تبعيتهم
لامامهم فمن انكر الاجتهاد مطلقا فهو جاهل انتهى فنزل يا اخي هذا على ما ينقله عنه في شان
الاجتهاد مرتبا وقد كان الشيخ جلال الدين رحمه الله على قدم السلف الصالح من العلماء العاملين و
الاكابر من العارفين وكان رضي الله عنه له مكاشفات غريبة وخوارق وعلوم جمة ومصنفات
جيدة كثيرة الفوائد ارسل لي ورقة مع والدي باجازته لي بجميع مروياته ومؤلفاته ثم البعث الى
مصر قبيل موته اجتمعت به مرة واحدة فقرأت عليه بعض احاديث من الكتب الستة وشيئا
من المنهاج في الفقه تبركا ثم بعد شهر سمعت ناعيه ينعي موته فحضرت الصلوة عليه [illegible]
الايام يعني بالروضة عقيب صلوة الجمعة وفي سبيل المومنين عند الجامع الجديد [illegible] رضي
الله عنه وقد ذكر الشيخ عبد القادر الشاذلي بعض مناقبه في جزء [illegible] عيونه

فاقول وبالله التوفيق كان الشيخ جلال الدين رحمه الله تعالى مجبولا على الخصال الحميدة الجميلة من صفاء الباطن وسلامة السريرة وحسن الاعتقاد زاهدا ورعا مجتهدا في العلم والعمل لا يتردد الى احد من الامراء والملوك وغيرهم مدة حياته رضي الله تعالى عنه وكان رضي الله عنه يظهر كلما انعم الله عليه من العلوم والاخلاق ولا يكتم منها شيئا الا ما امر بكتمه عملا بقوله تعالى واما بنعمة ربك فحدث وكان من لا يعرف قصده يقول فلان عنده دعوى عظيمة وسياتي ما يشهد له اوائل خاتمة هذا الكتاب ان شاء الله تعالى وكان رضي الله عنه يفتي بتحريم الاشتغال بعلم المنطق وكتب جماعة قال وهذه الواقعة من اول وقائعي التي قام على الناس فيها وكان يقول ينبغي للمدرس ان يقرء سورة تبارك الذي بيده الملك والاخلاص والمعوذتين والفاتحة كلما يريد ان يقرأ وينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الدين صالح البلقيني رحمه الله وكان رضي الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن ستمائة نفس وقد نظمتهم في ارجوزة قال وهم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب الفخر ابن النجار والشرف الدمياطي ووزيرة والحجار وسليمن بن حمزة وابي نصر بن الشيرازي ونحوهم الثانية من يروي عن السراج البلقيني والحافظ ابي الفضل العراقي ونحوهما وهي دون التي قبلها في العلو الثالثة من يروي عن الشرف بن كويك والجمال الحنبلي ونحوهما وهي دون الثانية الرابعة من يروي عن ابي زرعة العراقي وابن الجزري ونحوهما وهي دون التي قبلها في العلو وهذه لتكثير العدة ولتكثير المعجم ولم اروعنهما شيئا لا في الاملاء ولا في التخريج ولا في التاليف وصنف رحمه الله في مكة لما حج وجاور كراسة على نمط عنوان الشرف في يوم واحد تحتوي على نحو ومعاني وبديع وعروض وتاريخ وكان رضي الله عنه يقول لما حججت شربت ماء زمزم على نية ان اكون في الفقه كالسراج البلقيني وفي الحفظ للحديث كالحافظ ابن حجر وكان رضي الله عنه يقول انقطع املاء الحديث بالديار المصرية بعد الحافظ ابن حجر عشرين سنة فابتدأت في املاء الحديث في مستهل سنة اثنتين وسبعين وثمانمائة في جامع ابن طولون قال واول من املا الحديث فيه الربيع بن سليمن صاحب الامام الشافعي قال وانما اخترت الاملاء يوم الجمعة بعد الصلوة اتباعا للحفاظ المتقدمين كالخطيب البغدادي وابن السمعاني وابن عساكر خلاف ما عليه العراقي وولده وابن حجر فانهم كانوا يملون يوم الثلثا قال وكانت بداية افتاي سنة احدى وسبعين وثمانمائة وخالفني اهل عصري في خمسين مسئلة فالفت في كل مسئلة مؤلفا بينت فيه وجه الحق قال ولما بلغت رتبة الترجيح لم اخرج في الافتاء

مقصده

البخاري

نحكان

عن ترجيح النووي وان كان الراجح عندي خلافه ولما بلغت الى رتبة الاجتهاد المطلق لم اخرج في
الافتاء عن مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه كما كان القفال يفتي بعد بلوغه درجة الاجتهاد فكان
يفتي بمذهب الامام الشافعي لا باختياره ويقول السائل انما سالني عن مذهب الامام الشافعي لا عما عندي
انا من العلم مع اني لم اختر شيئا خارجا عن المذهب الا يسيرا جدا وبقية ما اخترته هو من المذهب اما
قول اخر للشافعي قديما او جديدا او وجه في المذهب لبعض اصحابه وكل ذلك راجع الى المذهب و
ليس بخارج عنه وكتب الشيخ رضي الله عنه اربعمائة وستون مؤلفا مذكورة في كتاب فهرست كتبه
من عشر مجلدات الى ما دونها وانتشرت مؤلفاته في البلاد الحجازية والشامية والحلبية ومصر والروم
وبلاد التكرور والمغرب والهند واليمن وغيرها وكان رضي الله عنه يقول ومما انعم الله علي به هؤلاء
الجماعة الذين انتصبوا لعداوتي واذوني وذلك ليكون لي اسوة بالانبياء والمرسلين وقد كان ابو الحسن
الشاذلي يقول لما كان السابق في علم الله عز وجل ما سيقال في انبيائه واصفيائه من الزور والبهتان
قضى على قوم بالشقاء فنسبوا له زوجة وولدا ونسبوا الانبياء الى السحر والجنون حتى اذا ضاق ذرع
الولي من كلام قيل فيه نادته هواتف الحق اما ترضى ان تكون لك اسوة بي وبانبيائي فيما نسب
اليهم والي من البهتان فهنالك يسكن قلب الولي فالحمد لله رب العالمين وكان رضي الله عنه يقول
قد رزقني الله تعالى التبحر في سبعة علوم التفسير والحديث والفقه والنحو والمعاني والبيان
والبديع على طريقة العرب والبلغاء لا على طريقة المتاخرين من العجم واهل الفلسفة قال ودون
هذه السبعة في المعرفة اصول الفقه والجدل والتصريف والفرائض والانشاء والترسل والقراءات
والطب والحساب وكان رضي الله عنه يقول قد بلغت مقام الكمال في جميع الات الاجتهاد المطلق
المنتسب صرحت بذلك تحدثا بنعمة الله تعالى لا فخرا بالدنيا واي قدر للدنيا حتى يطلب تحصيلها
بالفخر وقد ازف الرحيل وبدا الشيب وذهب العمر ولو اني اردت ان اكتب في كل مسالة مصنفا بحجمي
على ادلتها وتفاصيلها وفروعها لفعلت ذلك بفضل الله تعالى لا بحولي ولا قوتي وكان يقول قد
استنكر جماعة بلوغي مرتبة الاجتهاد المطلق في الفقه والحديث والعربية لظنهم انفرادي بذلك بعد
الائمة المجتهدين وغاب عنهم انها كانت مجتمعة في الشيخ تقي الدين السبكي رحمه الله تعالى وقبله
جماعة اتصفوا بالاجتهاد المطلق لكن في الفقه فقط واما الجامعون لهذه الثلاثة علوم فقليل

ب المطلق

وله من المؤلفات

العلوم

ولم يجتمع لاحد بعد السبكي غيري قال ولا تظن ان من لازم المجتهد المطلق ان يكون مجتهدا في
الحديث مجتهدا في العربية لانهم قد نصوا على انه لا يشترط في الاجتهاد المطلق التبحر في العربية
بل كان يكتفى فيهما بالتوسط ونصوا في الحديث على ما يؤدي الى مثل ذلك والاجتهاد في الحديث هو
المرتبة التي اذا بلغها الانسان سمي في عرف المحدثين بالحافظ وقد وصف بالاجتهاد المطلق من لم
يوصف بالحافظ كالشيخ ابي اسحاق الشيرازي وابي نصر ابن الصباغ وامام الحرمين والغزالي وقد دوى
هو لاء في مؤلفاتهم احاديث احتجوا بها هي منكرة نبه عليها ابن الصلاح وغيره كالنووي فعلم ان خفاء بعض
الاحاديث لا يقدح في مقام الاجتهاد اذ ليس من شرط المجتهد ان يحيط علما بكل حديث في الدنيا وقد
علق الامام الشافعي رضي الله عنه الاخذ بعده باحاديث خفيت عليه على صحتها بعده وقد
صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لاكابر الصحابة كعمر بن الخطاب فكان يقضي باشياء مما يخالف
الحديث حتى يحدثونه به فيرجع عن قضيته قال وقد بلغ الشيخ ابو محمد الجويني رتبة الاجتهاد
المطلق والف كتابه المحيط والتزم فيه الوقوف مع الحديث وعدم التقيد بالمذهب فوقع للامام
البيهقي رضي الله عنه منه ثلثة اجزاء في حيوة المصنف فتعقب فيها اوهاما حديثية و
ارسل بذلك الى الجويني من جملتها الشيخ اصل انه مجتهد ومتبحر ولكن يحتاج الى ثبوت الحديث الذي
احتج به فانه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبة الاجتهاد مع خفاء تلك الاحاديث عليه قال وقد
كان السراج البلقيني مجتهدا مطلقا وكان من حفاظ الحديث ايضا ووصفه تلميذه الحافظ ابن حجر
بالحفظ وذكره في طبقات الحفاظ ولكن لم يكن في الرتبة العليا من الجرح والتعديل بل كان معاصره الحافظ
ابو الفضل العراقي احفظ منه واجل في الفن الحديثي والنقد بكثير وكانت عربية البلقيني وسطى
واما بقية من جاء من المجتهدين بعد السبكي الى الان فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقيني في
الحديث واما قبل السبكي فاجتمع الاجتهاد في الاحكام والحديث لخلق كثير منهم ابن تيمية
وابن دقيق العيد والنووي وقبله ابو شامة وقبله ابن الصلاح واما قبله من المتقدمين فكثير
جدا واما الاجتهاد في العربية فلم يجئ بعد ابن هشام من يصلح لان يوصف به غيري الا ما بلغني
عن المعماري وقبله ابن هشام وخلائق كابي حيان والآمدي وابن الصائغ وابن مالك قال وغالب الناس المعاري
الان لا يعرفون الاجتهاد في الحديث والعربية وانما يعرفون الاجتهاد في الشريعة فقط وقد قال

الامام الرازي في المحصول ما نصه المعتبر في الاجماع في كل فن من كان من اهل الاجتهاد في ذلك
وان لم يكونوا من اهل الاجتهاد في غيره انتهى والف الشيخ كتابا في بيان شروط الاجتهاد المطلق
منها ارشاد المهتدين الى نصرة المجتهدين ومنها تيسير الاجتهاد وبيان ما له من الاستمداد ومنها الاستناد
الرد على من اخلد الى الارض وجهل ان الاجتهاد في كل عصر فرض واطال في ذلك ثم قال اما انما
العبرة في مسائل الكلام بالمجتهد في الكلام وفي مسائل الفقه بالمتمكن من الاجتهاد في مسائل الفقه فلا
عبرة باهل الكلام اذا تكلموا في الفقه ولا باهل الفقه اذا تكلموا في علم الكلام بل من تمكن في الاجتهاد
في الفرائض دون المناسك يعتبر وفاقه وخلافه في الفرائض دون المناسك قال ابو الحسن البصري لا
يجوز التقليد في اصول الفقه كما لا يجوز الاجتهاد في اصول الدين ولا يكون كل مجتهد فيه مصيبا
بل المصيب فيه واحد بخلاف الفقه في الامرين قال والمخطي
في اصول الفقه غير معذور بخلاف الفقه
فانه معذور وغير ملوم فهذه ثلاث قواعد خالف
فيها الفقه لان اصول الفقه ملحق باصول الدين ومطالبه قطعية انتهى فانظر يا اخي الى كلام
الامام وابي الحسن كيف اطلقا الاجتهاد والمجتهد في اصول الفقه وسائر الفنون ثم قال ويشكل على هذه
الاجتهادات الثلاث فاما الاجتهاد في العربية فهو ان يحيط بنصوص ائمة الفن من سيبويه الى زمانه هذا ويحفظ غالب
شعر العرب الذين يحتج باشعارهم في العربية ولا يضر خفاء بعض ذلك عليه وليس المراد حفظها
عن ظهر قلب وانما المراد ان يكون له اطلاع على دواوينهم بحيث يعرف محل الاستدلال بذلك
من الكتب لا غير ويكون مع ذلك محيطا بقواعد النحاة التي بنوا نصوصهم عليها غير القواعد المذكورة في
واضحات الكتب فان تلك الاصول لهذه القواعد وهذا لا يعرفه الان الا متبحر في الفن قال وقد
الفت في هذه القواعد كتابا يجمع اصول النحو على مصطلح قواعد الفقه واما الاجتهاد في الحديث
فقال المنذري اقل مراتب الحافظ ان يكون الرجال الذين يعرفهم ويعرف تراجمهم وبلدانهم واحوالهم الحافظ به
اكثر من الذين لا يعرفهم ليكون الحكم للغالب واما ما يحكى عن المتقدمين من قولهم كنا لا نعرف صاحب
حديث من لم يكتب عشرين الف حديث فهو محمول على زمانهم وكان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التي اذا عشرة الاف
اجتمعت في الانسان سمي حافظا هي الشهرة بالطلب والاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعديل

بطبقات الرواة ومراتبهم وتمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره (تحضرهم)
مع استحضار الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ وكان الحافظ ابن حجر يحفظ ما يزيد على (ثم قال)
مائة الف حديث وكان الشيخ يقول ان الذي يحفظه عشرين الف حديث قال واما انا فاحفظ مائتي الف حديث ولو وجدت اكثر لحفظته ولعله لا يوجد
على وجه الارض الآن اكثر من ذلك واما الاجتهاد في الفقه فقد الف فيه كتبا وله رضي الله عنه سبع
سؤالات اوردها على علماء العصر ولم يجيبوا عليها وهي ما يقول علماء العصر المدعون العلم في الفقه
هذه الاسئلة الف با تا ثا الى آخرها ما هذه الاسماء وما مسمياتها وهل هي اسماء اجناس او اسماء اعلام (مسمياتها)
فان كان الاول فمن اي الاجناس هي وان كان الثاني فهل هي شخصية او جنسية فان كان الاول
فهل هي منقولة ام مرتجلة فان كان الاول فمم نقلت امن حروف ام افعال ام اسماء اعيان ام مصادر
ام صفات وان كانت جنسية فهل هي من اعلام الاعيان ام من المعاني السؤال الثاني من وضع هذه
الحروف وفي اي زمن وضعت وما مستند واضعها هل هو العقل او النقل السؤال الثالث هل هذه
الحروف مختصة باللغة العربية ام هي عامة في جميع اللغات السؤال الرابع هل الالف والهمزة مترادفان
ام لا وعلى الثاني فما الفرق وايهما الاصل السؤال الخامس لم اجمع علماء اللغة والفقه وغيرهم من (مفترقان)
المتكلمين على المفردات على الابتداء بحرف الهمزة وهل ذلك منهم اتفاقي او لحكمة السؤال السادس كلمات
ابجد هوز الى آخرها هل هي مهملة او مستعملة وما عني بها وما اصلها وكيف نقلت الى المراد بها
وما ضبط الفاظها السؤال السابع ما حكمها في الابتداء والوقف والمنع والصرف والتذكير والتأنيث
والاعراب والبناء والتلفظ والرسم وعند التسمية بها وما حكمها شرعا عند نقشها على ثوب او بساط
او حائط او سقف وهل لها من الحرمة ما للحروف المتهجاة فمن اجاب عن هذه الاسئلة فهو (ام لا)
من الرجال والا فلا مزية له عن الاطفال ومن عجز عن معنى الف با تا ثا فلا ينبغي له ان يقرب (على)
ابحاثا انتهى ما نقلته من خطه رحمه الله وكان الشيخ عز الدين الداودي يقول عاينت الشيخ (شمس الدين)
وقد كتب في يوم واحد ثلاثة كراريس تاليفا وتحريرا وكان مع ذلك يملي الحديث ويجيب عن
المتعارض منه باجوبة حسنة من غير كلفة وكان يقول ما جئت قط عن مسألة الا واعددت
لها جوابا بين يدي الله عز وجل ان سئلت عنه وكان اذا عارضه احد في اجوبته يردفها باجوبة
غيرها حتى يبهر العقول وعمل قبل موته عدة كتب لا يعلم اهل عصره لها نظيرا وسرق بعض (غيرها)

المعاصرين له كتابا ونسبه لنفسه ولم يكن عند الشيخ غيره فالف كتابا في ذلك سماه البارق في قطع
السارق ثم قال ولعمري ان المؤلف انما يطلب اجره من الله تعالى في تاليفه فكيف يطلب اجرا ممن
يعمله وكان رضي الله عنه اعلم اهل زمانه بالفقه والحديث وفنونه حافظا متقنا يعرف غريب الفاظه
واستنباط الاحكام وقد بيض ابن حجر لعدة احاديث لا يعرف من خرجها ولا بين مرتبتها فخرجها الشيخ
وبين مراتبها من حسن وضعيف وغير ذلك واخبرني الشيخ سليمان الصوفي الخضيري قال ارسل شيخ الاسلام
الايجاني مع عدة احاديث بيض لها الحفاظ ولم يعرفوا مراتبها الى الشيخ جلال الدين فكتب رواتها
فردها الشيخ الى من لهم رواية عنه وبين مراتبها فذهب شيخ الاسلام اليه وقبل يده وقال والله
ما كنت اظن انك تعرف شيئا من ذلك فاجعلني في حل فقال ما تعديت وتعشيت بلحمك ودمك
واخبرني الشيخ سليمان ايضا قال بينما انا في الخضيرية على باب الامام الشافعي رضي الله عنه اذ رايت جماعة
عليهم بياض وعلى رؤسهم عمامة من نور يقصدوني من ناحية الجبل فلما قربوا مني فاذا هم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه
فقبلت يده فقال النبي صلى الله عليه وسلم امض معنا الى الروضة فذهبت مع النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت الشيخ جلال الدين
فخرج الى النبي صلى الله عليه وسلم وقبل يده وسلم على صحابه ثم ادخله المجلس بين يديه فصار
الشيخ جلال الدين يسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن بعض الاحاديث وهو يقول هات يا شيخ السنة
انتهى وذكر الشيخ عبد القادر الشاذلي رضي الله عنه عن الشيخ انه راى هذه الرؤيا بعينها وقال له
النبي صلى الله عليه وسلم هات يا شيخ الحديث كما سياتي وكان رضي الله عنه كثيرا ما يجيب السائل عن البديهة
ثم يقول الذهن خوان افتح الكتاب الفلاني وعد من الصفحة الفلانية كذا وكذا سطرا تجد المسئلة ان شاء الله
تعالى كما قلت لك فيفتح الكتاب فيجد الامر كذلك وكان رضي الله عنه يقول بجواز رؤية النبي صلى الله
عليه وسلم وانهما في الجنة ووافقه على ذلك من اهل عصره الشيخ عمر بن يحيى نسب لقبه الحافظ
وصنف الشيخ جلال الدين في ذلك ست مؤلفات وذكر فيها من وافق على ذلك من الحفاظ وكان رضي الله
عنه يجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم يقظة واخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلي انه راى بخط الشيخ
جلال الدين ورقة كتبها لبعض اصحابه حين سأله ان يقضي له حاجة عند السلطان الغوري
فقال يا اخي اني ارى النبي صلى الله عليه وسلم يقظة واخاف ان اجالس الغوري فيحجب عني عقوبة ولكن انا
اسال لك النبي صلى الله عليه وسلم فقلت له يا سيدي كم رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقظة فقال

تنبالس ؎

بضعا وسبعين مرة قال ولقد الف الشيخ كتابا في ذلك وسماه تنوير الحلك في روية النبي والملك
وذكر من كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبالملك في اليقظة لا في المنام من الاولياء و (منہ)
الصحابة والعلماء ولم يذكر فيه شيئا مما ذكر في هذه الورقة التي ذكرناها وكان رضي الله عنه يقول
رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقظة فقال يا شيخ الحديث فقلت يا رسول الله امن اهل الجنة
انا فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق فقال صلى الله عليه وسلم لك ذلك وكان الشيخ عطية الابناسي (الانبابی)
يقول قال لي الشيخ جلال الدين لما سالته يقضي لي حاجة عند السلطان يا عطية اني اجتمع بالنبي صلى
الله عليه وسلم يقظة واخاف ان اجتمع به فيحجب عني روية النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال له اكتم ذلك عني ولا تخبر به الا بعد موتي
قال الشيخ قاسم الحنفي الامام بمقام الامام الشافعي رضي الله عنه ومراده من قال انه راى النبي صلى الله عليه وسلم يقظة انكشاف حجاب
القلب ليست كروية احدنا صاحبه الان والله اعلم بالحال واخبرني خادم الشيخ جلال الدين
وكان اسمه محمد بن علي الحباك قال لما وقعت فتنة الشيخ برهان الدين البقاعي في انكاره على سيدي (الحیال)
عمر بن الفارض قال الشيخ جلال الدين قم بنا لزيارة الشيخ سيدي عمر وكان ذلك وقت القيلولة فزرنا
وطلعنا الشيخ عبد الله الجيوشي فوق الجبل فوجدنا الظل تحت حائط الزاوية نحو ذراع فجلسنا ساعة
فقال تريد تصلي في مكة صلاة العصر بشرط ان تكتم ذلك علي حتى اموت فقلت له نعم واخذ بيدي
وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فرمل بي نحو سبع وعشرين خطوة ثم قال لي افتح عينيك
فاذا نحن بباب المعلى فزرنا امنا خديجة والفضيل بن عياض وسفين بن عيينة وغيرهم ثم
دخلنا الحرم فطفنا وشربنا من ماء زمزم وجلسنا خلف المقام حتى صلينا العصر وطفنا وشربنا من ماء
زمزم ثم قال لي يا فلان ليس العجب من طي الارض لنا وانما العجب من كون احد من اهل مصر المجاورين
لم يعرفنا ثم قال ان شئت تمضي معي وان شئت تقيم حتى ياتي الحجاج فقلت بل اذهب مع سيدي فمشينا
الى باب المعلى وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فهرول بي سبع خطوات ثم قال لي افتح عينيك ففتحتهما
فاذا نحن بالقرب من الجيوشي فنزلنا الى سيدي عمر فركب الشيخ حمارته وذهبنا الى جامع ابن طولون
انتهى قلت رايت الشيخ مرة ومعه مفاتيح كثيرة فاعطاها لي وقال هذه مفاتيح علوم فخذها لك و
اخبرني شيخنا الشيخ امين الدين الامام بجامع الغمري قال سمعت الشيخ جلال الدين يقول في سنة
عشرة وتسعمائة اسمع مني هذا الكلام ولا تخبر بذلك احدا حتى اموت فقلت نعم فقال يدخل السلطا

افتتاح عام سليم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث وعشرين وتنقرض بيا ضها تها من ذوى الاثيوت سنة ثلث وثلثين
فلا يصير احد يسال الله تعالى شيأ فيجاب بخر خرابا اوسطا سنة سبع وخمسين وبقى خراج عامرتهما وبخر خرابا اشد
انتهى مع من ذلك سنة سبع وستين قلت وسمعت انا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع الغمرى سنة
خروج السلطان الغورى لقتال السلطان سليم فاخبرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا ينكرون
على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز تصديقه فلما قتل الغورى ودخل عسكر السلطان
سليم افتتاح عام ثلث وعشرين وصاروا يحرقون ابواب بيوت الجراكسة ويقتلونهم ويسبون حريمهم
فقال لى الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يخط
انقضاء يوما واحدا فقال بكل شئ فيه وهو بعد هذا موافقة قدر فرددت جوابه على الشيخ امين الدين
فتبسم وقال وانشقاق القمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم بقدر الله عز وجل وانما المعجزة
فيه اجابة الحق سواله والانتصار له وكذلك القول فى كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله
والحسد يودى الى هذا كله قلت وقد صدق الشيخ فى العلامة الثانية والثالثة ايضا ووقف
غالب خراج رزق مصر فى سنة سبع وخمسين وبقى العلامة الرابعة والله اعلم واخبرنى
الشيخ عبد القادر الشاذلى قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ فى التجرد
للعبادة والانقطاع الى الله عز وجل والاشتغال به سبحانه وتعالى صرفا والاعراض عن
الدنيا واهلها حتى كانه لم يعرف احدا منهم وشرع فى تحرير مؤلفاته وترك الافتاء والتدريس
واقام فى روضة مقياس النيل فلم يتحول منها الى ان مات عليها وبلغنا انه لم يفتح طاقات بيته
التى على بحر النيل مدة سكناه وكانت الامراء والاعيان ياتون الى زيارته ويعرضون عليه الاموال
النفيسة فيردها وارسل له السلطان الغورى خصيا والف دينار فرد الالف واخذ الخصى
فاعتقه وجعله خادما فى الحجرة النبوية وقال لقاصده لا تعد تاتينا بهدية قط فان الله تعالى
اغنانا عن مثل ذلك وقالوا مرة ان بعض الاولياء كان يتردد الى الملوك والامراء فى حوائج الناس
التردد الى فقال اتباع السلف الصالح فى عدم ترددهم اسلم لدين المسلم وكذلك فى ردهم اموالهم عليهم
واخبرنى الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرة للسلطان قايتباى فى حادثة وعلى
راسه الطيلسان فقال له السلطان انت مالكى حتى تلبس الطيلسان لظنه انه خاص بالمالكية لكونه

كان لا يطلع له بالطيلسان الا القاضي المالكي فقط فقال له هذه عادة حدثت قريبا وكانت
الطيلسان في الزمان الماضي خاصا بالشافعي الى الامام الشيخ تقي الدين السبكي فطال بينهما الكلام
فقال الشيخ للسلطان الطيلسان سنة في كل مذهب لا يختص بالمالكية فقال السلطان هذا
تكبر وتجبر وبالغ في النكير فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولما واخذ السلطان على ذلك لكونه كان مجذوما عليه من بعض القضاة ثم انه تادب معه في آخر
المجلس وانصرف فلما كان بعد ايام بلغ الشيخ ان امامه ابراهيم الكركي قال له ليس الطيلسان بسنة
ولو كنت حاضرا عند قوله سنة لقلت له يعني سنة اليهود فقال الشيخ بل هذا يكفر لرده سنة
ثابتة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتابا حافلا سماه الاحاديث
الحسان في فضل الطيلسان ثم ان السلطان مرض مرضا شديدا اشرف فيه على الموت وطلع له العلماء
وغيرهم يهنؤنه بالسلامة فلم يطلع الشيخ اليه فارسل له قاصده يطلبه فابى فاوقد ابن الكركي
عليه النار وقال هذا عاص لله ولرسوله في عدم اجابته ولي الامر قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصده
الي يخوفني بامور يتوعدني بها فقلت لقاصده قل له ان لك سلطانا نيف وعشرين سنة ما راينا منك
سوءا فان لم ترجع عني والا توجهت فيك لرسول الله صلى الله عليه وسلم يحكم بيني وبينك وسكت جماعة
مشايخ الاسلام يهنؤنه بالشهر نشكو لهم مني في عدم الطلوع له لسلوكي طريق السلف فلم
فما منهم احد نصر الحق ولا قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء على السلاطين سنة ولا سيما هو سنة
السلف الصالح فعزلت نفسي من سائر الوظائف التي لهم عليها ولاية والفت في ذلك كتابا سميته
ما رواه الاساطين في عدم المجيء الى السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك شق عليه وارسل الى امير اخور
كبير وهمراز امير كبير والامام الذي يصلي بالسلطان بكلام طيب يتطلب مني الطلوع فلم اجبهم و
ارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جملة من الاحاديث الواردة في منع العلماء
من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال السلطان والله لو ان الشيخ بعد هذا الان اخذ
عصا وضربني بها لاذعنت له ولم اقابله فساء ابن الكركي ذلك واخذ يغري السلطان على ان يرجع
الى قوله الاول وصار يتوعدني بالقتل فقال لي شيخ الاسلام الشافعي لا باس ان تتلطف في خاطر
السلطان بكلام طيب ترسله على لسان امير كبير فانا نخاف عليك من السلطان فقلت اني تمسك

بقوله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من امتى ظاهرين على الحق حتى يأتى امر الله لا يضرهم
من خذلهم ثم انى توجهت فيه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فمرض بعد يومين واشتد
به المرض الى ان مات بعد ايام انتهى قلت ولما عمر السلطان الغورى مدرسته وقبته الزرقاء
بعث للشيخ بمشيختها فلم يقبل فقال نرتب له حوالى كل شهر فلم يقبل وكان يعتقده اعتقادا عظيما
ولما قام عليه صوفية الخانقاه البيبرسية وكان قال لهم انكم لستم بصوفية وانما الصوفى من
تخلق باخلاق الاولياء كما يشهد لذلك كتاب الحلية لابى نعيم ورسالة القشيرى وغيرهما من
الكتب ومن ياكل المعلوم بغير تخلق باخلاقهم اكل حراما ولما اشتد الامر وسعوا فى قتله عند السلطان
قال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنى انى منصور عليهم ولم يتغير منه شعرة واحدة ثم ان
جميع من قام على الشيخ حصل له مقت بين العباد ومات على اسوء حال نسال الله العفو وقد رايت
بعينى من صار ينصب على من يبيع الدجاج والماكل ويدخل بها بيته فلا يعود يخرج حتى يتعب
صاحبها وييأس من ثمنها وياكلها حراما سحتا وبعضهم ابتلى بالانكار على العلماء والاولياء
حتى ظهرت عليه امارات الشقاء عند الموت من عقد لسانه عن الشهادتين وسواد وجهه وزرقة
عينيه نسال الله العافية ولما تجرا النار على الشيخ عند السلطان ... وقال له انه يحط علينا
كثيرا فقال لئن رايته لاقطعنه قطعا قطعا فقال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنى ان
راسه يقطع فى يوم كذا وكذا فكان الامر كما قال لم يخطئه يوما واحدا وصدق الشيخ قال الشيخ عبد القادر
وامتحن الشيخ بمحن كثيرة وما سمعته يوما واحدا يدعو على من اذاه من الحسدة ولا قابله بكلمة سوء
وانما يقول حسبنا الله ونعم الوكيل وصنف فى ذلك كتابا سماه تاخير الظلامة الى يوم القيامة واخبر
الشيخ بدر الدين ابن الطباخ نفع الله به قال لما قام صوفية البيبرسية على الشيخ جلال الدين صنفت
فيهم فسئلوا ان ارد عنهم وتولف كتابا فشرعت تلك الليلة فيه واذا الورقة نزلت فى حجرى فى الليل مكتوب
فيها عندك يا موسى لا تتعرض لاحد من اهل علم فى فرجعت عن التاليف وعلمت ان الشيخ جلال الدين محق وكان الشيخ تقى الدين
الاوجى قد حط على الشيخ جلال الدين ثم اعترف بامره واستغفر فقال الامر لله يعطى العلم لمن يشاء ولا تحجير ولم يزل يعترف بفضله
حتى مات ... الشيخ كثيرة مشهورة ولو لم يكن له من الكرامات الا اقبال الناس
على كتابة سائر مؤلفاته ومطالعتها لكان فى ذلك كفاية لما اشتملت عليه من العلوم والمعارف

فمما انفرد به من التالیف ولم یسبق الیه کتاب المعانی الدقیقة فی ادراک الحقیقة وانموذج اللبیب فی خصائص
الحبیب وکتاب تزیین الارائک فی ارسال نبینا الی الملائک وکتاب نشر العلمین فی احیاء الابوین
وکتبا کثیرة تعلم من کتاب الفهرسة مات رضی الله عنه فی سحر لیلة الجمعة تاسع عشر جمادی الاولی
سنة احدی عشر وتسعمائة وکان مرضه سبعة ایام بورم شدید فی ذراعه الیسار یقال انه خلط
والتخدار وقد استکمل من العمر احدی وستین سنة وعشرة اشهر وثمانیة عشر یوما ودفن فی حوش
قوصون خارج باب القرافة وقبره بها ظاهر یزار وعلیه قبة نفعنا الله ببرکاته آمین

الاُولی
وکان له مشهد عظیم ۱۲

ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن نیز بعض محامد سیوطی از کتب شعرانی نقل کرده حیث قال قال الامام
عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی فی المیزان فی ذکر اجتماع الائمة المجتهدین برسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وقد اشتهر عن کثیر من الاولیاء الذین هم دون الائمة المجتهدین فی المقام
بیقین انهم کانوا یجتمعون برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کثیرا ویصدقهم اهل عصرهم
علی ذلک فمثل جماعة منهم الشیخ جلال الدین السیوطی قال ورایت ورقة بخط الشیخ جلال الدین
السیوطی عند احد اصحابه هو الشیخ عبد القادر الشاذلی مراسلة لشخص ساله فی شفاعة عند السلطان
قایتبای رحمه الله اعلم یا اخی انی قد اجتمعت برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی وقتی هذا خمسا وسبعین مرة یقظة ومشافهة
ولولا خوفی من احتجابه صلی الله علیه وآله وسلم عنی بسبب دخولی للولاة لطلعت القلعة وشفعت فیک عند السلطان وانی رجل
من خدام حدیثه صلی الله علیه وآله وسلم واحتاج الیه فی تصحیح الاحادیث التی ضعفها المحدثون من طریقهم
ولا شک ان نفع ذلک ارجح من نفعک انت یا اخی انتهی قال ویؤید الشیخ جلال الدین فی ذلک ما
اشتهر عن سیدی محمد بن زین المادح لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یری رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقظة ومشافهة ولما حج کلمه من داخل القبر لم یزل هذا مقامه حتی
طلب منه شخص من الظهراویة ان یشفع له عند حاکم البلد فلما دخل علیه اجلسه علی بساطه
فانقطعت عنه الرؤیة فلم یزل یتطلب من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الرؤیا حتی
رئی له من بعید فقال تطلب رؤیتی مع جلوسک علی بساط الظلمة لا سبیل لک الی ذلک فلم یبلغنا
انه رآه بعد ذلک حتی مات انتهی وقال فی کتابه الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الاکابر قد اخبرنی الشیخ
الصالح عطیة الانباسی والشیخ الصالح قاسم المغربی المقیم فی تربة الشافعی والقاضی زکریا الشافعی

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في اليقظة بضعا وسبعين مرة وقلت له في مرة منها هل انا من اهل الجنة يا رسول الله فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية وسألت الشيخ جلال الدين مرة ان يجتمع بالسلطان الغوري في ضرورة وقعت لي فقال يا عطية انا اجتمع بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم يقظة واخشى ان اجتمعت بالغوري ان يحتجب صلى الله عليه وآله وسلم عني ثم قال ان فلانا من الصحابة كانت الملائكة تسلم عليه فاكتوى في جسده لضرورة فلم ير الملائكة بعد ذلك عقوبة له على اكتوائه قال الشعراني ونقل الشيخ جلال الدين المذكور كتابا سماه تنوير الحلك في امكان رؤية النبي والملك وذكر فيه من كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم وبالملائكة يقظة من الصحابة والاولياء والعلماء ولم يذكر عن نفسه شيئا مما ذكرناه عن هؤلاء الاشياخ الثلاثة العدول الثقات الذين لا يتهمون في مثل ذلك قلت وجه عدم ذكره ذلك عن نفسه ظاهر فانه انما الف الكتاب في رد مخالفيه المنكرين على من يدعي ذلك كالسخاوي وغيره من اهل عصره فلا يلائم ذكره عن نفسه هنالك وقال الشعراني في مشارق الانوار القدسية في بيان العهود المحمدية نقلا عن شيخه علي الخواص رحمه الله وممن بلغنا انه كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم يقظة ومشافهة من السلف الشيخ ابو مدين المغربي شيخ الجماعة ثم جماعة آخرهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال كان يقول رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم واجتمعت به يقظة نيفا وسبعين مرة وقد قال لي بعض المنكرة على السيوطي انه ذكر الشعراني في العهود المحمدية عن شيخه علي الخواص رحمه الله قال السيوطي ان بين الشيخ وبين العبد وهذا المقام كذا وكذا مقام فبين الشيخ لنا عشر مقامات منها فلم يستطع السيوطي بيانها قلت سبحانه هذا بهتان عظيم والعياذ بالله من ذلك ووجدت شخصا يشكى على المرصفي وانا حاضر فقال يا سيدي قد وصلت الى مقام صرت اجتمع برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقظة اي وقت شئت فقال له يا اخي بين العبد وبين هذه المقامات الف مقام وسبعة واربعون الف مقام وما رأينا تكلم منها ولم يعد عشر مقامات منها في دعوى ذلك المدعي ما يقول وافتضح فاعلم ذلك والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم والحاصل ان قد تبين ان السيوطي على التحقيق صوفية عصره والجامعون بين جميع العلوم الظاهرة والباطنة كما يظهر من كتب الشعراني غير واحد من اقرانه المتقشفة القشيرية

کالسخاوی وغیره ممن لا عبرة فیه بقوله عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در نور سافر عن اخبار القرن
العاشر که نسخهٔ اصل آن مزین بتصحیح وخط مصنف در کتب خانهٔ حرم مدینهٔ منوره زادها الله تکریما وتشریفا دیدم التقاط
تراجم عدیده ازان نمودم و در بنولا نسخهٔ عتیقهٔ آن بعنایت رب غافر بدست این عبد قاصر بعد مساعی بسیار افتاده
میفرماید وفی یوم الجمعة وقت العصر تاسع عشر جمادی الاولی سنة احدی عشرة توفی الشیخ العلامة
الحافظ ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن عثمان بن محمد
بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد بن الشیخ الهمام الخضیری السیوطی المصری الشافعی وصلی علیه بجامع
الافاریقی تحت القلعة ودفن بحوش فی باب القرافة ومرض ثلثة ایام والخضیری نسبة الی محلة الخضیریة الأباریقی
ببغداد ووجد بخطه رحمه الله انه سمع من یثق به انه سمع الده یذکر ان جده الاعلی کان اعجمیا او من الشرق فلا یبعد ان
النسبة الی المحلة المذکورة وامه ام ولد ترکیة وکان مولده بعد المغرب لیلة الاحد مستهل رجب
سنة تسع اربعین وثمان مائة بالقاهرة وکان یلقب بابن الکتب لان اباه کان من اهل العلم واحتاج الی مطالعة کتاب
فامر امه ان تاتیه بالکتاب من بین کتبه فذهبت لتاتی به فجاءها المخاض وهی بین الکتب فوضعته وسماه والده بعد اسبوع عبد الرحمن ولقبه
جلال الدین وکناه شیخه قاضی القضاة عز الدین احمد بن ابراهیم الکنانی لما عرض علیه وقال له ما کنیتک فقال لا کنیة لی فقال ابو الفضل
وکتبه بخطه وتوفی والده لیلة الاثنین خامس صفر سنة خمس وستین وثمان مائة وجعل الشیخ کمال الدین
بن الهمام وصیا علیه فلحظه بنظره ودعائه وختم القران وسنه دون الثمان سنین ثم حفظ
عمدة الاحکام ومنهاج النووی والفیة ابن مالک ومنهاج البیضاوی وعرضها وهو دون البلوغ
علی مشایخ عصره واحضره والده وعمره ثلاث سنین مجلس شیخ الاسلام بن حجر مرة واحدة وحضر
وهو صغیر مجلس الشیخ المحدث زین الدین رضوان العقبی ودرس الشیخ سراج الدین عمر الوردی ثم
اشتغل بالعلم علی عدة مشایخ وحج سنة تسع وستین وثمان مائة وشرب من ماء زمزم لامور
منها ان یصل فی الفقه الی رتبة الشیخ البلقینی وفی الحدیث الی رتبة الحافظ ابن حجر ووصلت مصنفاته
نحو ستمائة مصنفا سوی ما رجع عنه وغسله وولی المشیخة فی مواضع متعددة من القاهرة ثم انه مصنف
زهد فی جمیع ذلک وانقطع الی الله بالروضة وکانت له کرامات وعظم غالبها بعد وفاته وحکی
الشیخ العلامة زکریا بن الشیخ العلامة محمد الحلی الشافعی انه عرض له مهم فی بعض اوقاته فقال
لا نسائه ان یکتب الی بعض تلامذته بالوصیة علی متنع واطلعنی علی ورقة بخطه وفیها انه جمع

بالنبی صلی الله علیه وسلم فی الیقظة مرات تزید علی سبعین مرة وقال له کلاما ما معناه ان
من کان بهذه المثابة لا یحتاج الی مدد واعانة من احد رحمه الله وحکی عنه انه قال رأیت
فی المنام کانی بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت له کتابا شرعت فی تالیفه فی الحدیث
وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ علیکم شیأ منه فقال لی هات یا شیخ الحدیث قال هذه البشری
عندی اعظم من الدنیا بحذافیرها ومن شعره مضمنا المصراع من البردة وهو ما کتب به الی الحافظ
السخاوی متحاملا علیه ومعرضا به قل للسخاوی ان تعروک مشکلة علمی کبحر من الامواج ملتطم
والحافظ الدیمی غیث الزمان فخذ غرفا من البحر او رشفا من الدیم وقال بعض الفضلاء والحق
ان کلا من الثلثة کان فردا فی فنه مع المشارکة فی غیره فالسخاوی تفرد بمعرفة علل الحدیث والدیمی باسماء
الرجال والسیوطی بحفظ المتن والله اعلم واسیوط مدینة فی غربی النیل من نواحی الصعید
فی مستوی کثیرة الخیرات عجیبة المتنزهات وعجائب عمارتها وسورها مما لا یذکر ولما صورت
الدنیا للرشید لم یستحسن غیر کورة اسیوط الکثرة ما بها من الخیرات والمتنزهات من عجائبها ان
بها الف فدان ینتثر ماءها فی جمیعها ان کان [illegible] فی اقطارها
القدوسینی والوسدی [illegible] بن محمد الغزنوی الجعفری الثعالبی
در کتاب مقالید الاسانید گفته هو الامام الحافظ ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن الکمال
ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن عثمان بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد السیوطی بتثلیث السین
المهملة ویقال ایضا الاسیوطی بضم الهمزة وفتحها المصری الشافعی ولد بعد المغرب لیلة
الاحد غرة رجب سنة تسع واربعین وثمانمائة بالقاهرة وکان یلقب بابن الکتب لان اباه
امر امه وکانت ام ولد ان یأتیه بکتاب من بین الکتب فذهبت لتأتیه فجاءها المخاض وهی بین
الکتب فوضعته بینها ونشأ یتیما ومات والده جلال الدین وکان شیخه عز احمد بن ابراهیم الکنانی ابا الفضل
واحضره والده وعمره ثلاث سنین مجلس شیخ الاسلام ابن حجر مرة واحدة وحج وشرب ماء زمزم
علی ان یکون فی الحدیث کالحافظ ابن حجر وفی الفقه کالسراج البلقینی وتولی مشیخات کثیرة وزهد
اخرا فی جمیعها وانقطع الی [illegible] کرمات وعظم غالب سنوات فاته وذکر زکریا بن محمد
المحلی الشافعی [illegible] انه اطلعه علی ورقة بخطه وفیها انه اجتمع بالنبی

صلی اللہ علیہ وسلم فی الیقظۃ مرات تزید علی سبعین وحکی عنہ انہ قال رایت فی المنام کاننی بین یدیہ
صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت لہ کتابا شرعت فی تالیفہ فی الحدیث وھو جمع الجوامع فقلت لہ اقرأ
علیکم شیئا منہ فقال لی ھات یا شیخ الحدیث قال ھذہ البشری عندی اعظم من الدنیا بحذافیرھا
روی عن علم الدین صالح بن السراج عمر بن البلقینی وابی ھریرۃ عبد الرحمن بن علی بن عمر
الملقن وتقی الدین احمد بن محمد الشمنی وابی بکر بن صدقۃ المناوی وابی الفضل المرجانی
وابی العباس طریف الشاوی وتقی الدین بن فہد المکی وبالاجازۃ عن الشنادی
محمد بن المقبل الحلبی فی اخرین یجمعھم معجمہ ولہ التصانیف التی عم نفعھا وعظم فی نفوس
ذوی الکمال وقعھا واغتبط بھا الشادی والبادی وانتجع الی خصیب مرعاھا الحاضر والبادی
وقد افرد اسماءھا فی جزء مرتبا لھا علی الفنون وزادت فی العد علی خمسمائۃ سوی ما رجع عنہ و
غسلہ فمن عیونھا غیر ما تقدم الدر المنثور فی التفسیر بالماثور وترجمان القران والاتقان فی
علم القران ولباب المنقول فی اسباب النزول والتحبیر فی علوم التفسیر وحواشیہ علی الکتب
الستۃ والموطا ومسند الشافعی واحمد وابی حنیفۃ وزھر الخمائل علی الشمائل والمعجزات والخصائص الکبری
وشرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور والبدور السافرۃ عن امور الاخرۃ واللالی المصنوعۃ
فی الاخبار الموضوعۃ ومناھل الصفا فی تخریج احادیث الشفا وعقود الزبرجد فی اعراب الحدیث و
المسلسلات الکبری وتدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ولب اللباب فی تحریر الانساب والدر النثیر
فی اختصار نھایۃ ابن الاثیر والمزھر فی علوم اللغۃ خمسون نوعا علی نمط علوم الحدیث وشرح الفیۃ
ابن مالک والنکت علی الالفیۃ والکافیۃ والشذور والاشباہ والنظائر
فی النحو وقال لم اسبق الیہ والاقتراح فی اصول النحو وجدلہ
علی نمط اصول الفقہ والتذکرۃ وتسمی الفلک المشحون خمسون مجلدا والنقایۃ وشرحھا اتمام الدرایۃ
وطبقات الحفاظ وطبقات اللغویین والنحاۃ وتاریخ الخلفاء وحسن المحاضرۃ ومعجم شیوخہ وتبییض الصحیفۃ
فی مناقب الامام ابی حنیفۃ وتزیین الممالک بمناقب الامام مالک وغیر ذلک ومن نظمہ وکتب بہ الی السخاوی
قل للسخاوی ان تعروک مشکلۃ ؛ علمی کبحر من الامواج ملتطم ؛ والحافظ الدیمی غیث الزمان فخذ
غرفا من البحر او رشفا من الدیم ؛ قال بعض الفضلاء والحق ان کلا من الثلثۃ کان فردا فی فن مع المشارکۃ

فی غیره قال السخاوی فی معجمه تمیز علی الحدیث والتکلم فی اسماء الرجال والسیوطی فی حفظ المتون توفی فی عصر یوم الجمعة تاسع عشر جمادی الاولی سنة احدی عشرة وتسعمائة ومن نظمه وقد اورده فی معجم شیوخه فی ترجمة طرف السخاوی وقال انه آخر من روی عن التنوخی ؎ للتنوخی فضیلة ۔ ساقها حافظ الاثر ٭ قد روی عنه قبله الذهبی الذی اشتهر ٭ وروی السخاوی اخرا عنه شیخ ومعتبر ٭ وقضی عام ربع ٭ وثمانین بالقدر ٭ بینه فی الوفاة والذهبی الذی غبر ٭ مائة ثم ستة ٭ وثلثون تستطر ٭ من فی سابق ولا ٭ حق اعدده یدخر ٭ انها البارع الذی ٭ فی ذوی العلم قد بهر ٭ وله ایضا لما بلغه موت شیخه ابن مقبل الحلبی ؎ فی عام سبعین بعدها سنة ٭ بعد ثمان الثین مات فلم یبق فی العصر من یقال له ٭ اخبر کم واحد عن الفخر ٭ ومحمد بن یوسف الشامی در سبل الهدی والرشاد در ذکر مصطلحات خود گفته اذا الشیخ فشیخنا حافظ الاسلام بقیة المجتهدین الاعلام جلال الدین ابو الفضل عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی رحمهم الله تعالی وعبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در اول کتاب گفته وبعد فهذا ما اشتدت الیه حاجة المتفهم بل وکل مدرس ومعلم من شرح علی الجامع الصغیر للحافظ الکبیر الامام الجلال السیوطی ینثر جواهره ویبرز ضمائره ویفصح عن لغاته ویکشف القناع عن اشاراته الخ وابو العباس احمد بن محمد بن احمد المقری المالکی در فتح المتعال فی مدح النعال گفته وقد رایت نسخة من کتاب ابن عساکر فی المثال علیها خط الحافظ السخاوی وجماعة ممن رووها ومنهم مجدد المائة التاسعة ومقرب الفوائد الشاسعة الجلال السیوطی الخ وشیخ احمد قشاشی در سمط مجید فی سلاسل اهل التوحید گفته اخبرنی شیخنا الامام احمد بن علی الشناوی رحمه الله عن والده سیدی علی بن عبد القدوس الشناوی عن الشیخ عبد الوهاب بن احمد الشعرانی عن الشیخ شیخ الاسلام الحافظ الزاهد الجامع بین العلم والدین السالک سبیل السادة الاقدمین ابی الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن الکمال الدین ابی بکر السیوطی ثم القاهری رحمه الله انه قال فی جامع فتاویه المسمی بالحاوی للفتاوی فی الفتاوی الحدیثیة منه فی المسألة المترجمة باتحاف الفرقة برفع الخرقة الخ وپوشیده نماند که سیوطی شیخ الشیوخ والد مخاطب در شریعت وطریقت میباشد وشیخ آن مشایخ سبعه است که والد مخاطب باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجامی آرد بلکه یکی ازان دو شیخ الاسلام است که سند این مشایخ سبعه بایشان منتهی میگردد ووالد مخاطب وخود مخاطب او را بالقاب جلیله عظیمه واوصاف جمیله فخیمه می ستایند وکمال جلالت مرتبت او را

برملامی نمایند وناهیک به عندهم فخرا زاهرا وشرفا باهرا شاه ولی الله در رسالهٔ الارشاد الی مهمات الاسنا و گفته فصل قد اتصل سندی والحمد لله بسبعة من المشایخ الجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الرودانی المغربی والشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المدنی والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی المکی والشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منهم رسالة جمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده المتنوعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجمیع ما فی منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی عن ابیه عن مشایخه الثلثة الذین سردنا اسمائهم بعد ابیه کلهم عن البابلی واما الشیخ عیسی فناولنی مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاهر واجازنی بجمیع ما فیه ابو طاهر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی بجمیع ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف مکاتبة واجازنی بجمیع ما فیه ولده محمد فد الله اعنی واجازنی بجمیعه السید عمر ابن بنت الشیخ عبد الله بن سالم عن جده عنه واما الکردی فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سماعا علیه ابو طاهر بقراته علی ابیه المذکور واما العجیمی فالف الشیخ تاج الدین الدهان رسالة بسیطة فیها اسانیده واجازنی بجمیع ما رواه العجیمی ابو طاهر عنه وکان ابو طاهر قاری دروسه واخص تلامذته وقرأ علیه السنة بکمالها سمعت من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل الستة وشیئا من مسند الدارمی وموطا محمد وآثاره واجازنی لسائرها وبجمیع ما تصح له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رسالة جمع فیها اسانیده اجازنی بها ابو طاهر عنه وناولنیها الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور واجازنی بها عن ابیه واما البصری فالف ولده الشیخ سالم رسالة اجازنی بها وبجمیع ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت عنه اوائل الکتب اجازنی ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بکماله عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم وقرأ علیه شمائل الترمذی بکماله الاحادیث سمر النساء فانه سمعه منه فصل سند هؤلاء المشایخ السبعة ینتهی الی الامامین الحافظین المقدمتین الشهیرین بشیخ الاسلام زین الدین زکریا والشیخ جلال الدین السیوطی اما البابلی فروی عن جماعة ومنهم السالم السنهوری عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنهم سلیمان بن عبد الدائم البابلی عن الجمال یوسف بن زکریا عن والده الزین زکریا

ومنهم النور علی بن یحیی الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا ومنهم الشیخ محمد حجازی
الواعظ عن الغیطی عن الزین زکریا ومنهم البرهان اللقانی عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملی ووالده عن الزین
زکریا ومنهم احمد بن عیسی بن جمیل عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی ومنهم ابو بکر بن اسمعیل عن
ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی وللبابلی مشایخ کثیرون غیر هولاء ینتهون الی ذینک
الامامین واما الشیخ عیسی فروی عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدین علی بن محمد الاجهوری عن
علی بن ابی بکر القرافی عن جلال السیوطی ومنهم شهاب الدین احمد بن محمد الشهیر الخفاجی عن
البرهان ابراهیم بن ابی بکر العلقمی عن الجلال السیوطی ومنهم ابو الحسن علی بن محمد البصری وهو غیر
الاجهوری عن سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زین زکریا ومنهم الشیخ سلطان
المزاحی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم الغیطی عن الزین زکریا واما ابن سلیمان فروی عن جماعة
منهم شیخ الاسلام ابو عثمن سعید بن ابراهیم الجزائری عرف بقدورة عن ابی عثمان سعید بن احمد
المقری عن الحافظ ابی الحسن علی بن هارون وابی زید عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشهیر
بسقین عن الشیخ الزین زکریا وهذا اسناد مغربی ومنهم شیخه المعمر ابو مهدی السجتانی
عن المنجور عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنهم ابو الارشاد علی بن محمد الاجهوری وقاضی
القضاة احمد بن محمد الخفاجی کلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن الشیخ زکریا ومنهم السراج عمر الحانوتی الشیخ
بدر الدین الکرخی والشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعا عن الزین زکریا والجلال السیوطی واما الکردی فعن الشیخ احمد
القشاشی وروی بالاجازة العامة عن الشمس الرملی عن الزین زکریا واکثر اخذه قراءة وسماعا ومشافهة عن
الشیخ احمد الشناوی وروی عن جماعة منهم ابوه علی بن عبد القدوس عن الشیخ احمد بن حجر المکی والشیخ عبد الوهاب الشعراوی کلاهما
عن الزین زکریا وعن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری عن والده عن الزین زکریا وعن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والده عن
الزین زکریا عن الزین زکریا بلا واسطة وعن الشیخ حسین الدیجی عن الجلال السیوطی وروی الکردی ایضا عن الشیخ سلطان
بن احمد بن سلامة اخذ عن جماعة منهم الشیخ نور الدین علی الزیادی وشهاب الدین خلیل السبکی وسالم السنهوری
وهو من اقران البابلی واما العجیمی فله مشایخ کثیرون سماهم فی ثبته ولنکتف منهم علی اشهرهم
منهم القشاشی عن الشناوی عن والده عن الشعراوی عن زکریا وعن الشناوی عن الحسن البخشی عن الجلال
السیوطی ومنهم البابلی والشیخ عیسی المغربی والامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری

واما النخلی فروی عن جماعة منهم البابلی وعیسی والکردی وقد ذکرنا اسانیدهم ومنهم المنصور الطوخی المصری عن الشیخ سلطان المزاحی ومنهم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعة من اهل مکة وغیرهم واما البصری فمشایخه مشایخ النخلی واکثر الاخذ عن البابلی وعیسی بن سلیمان والکردی وقد سردنا اسانیدهم ونیز ولی الله در رسالهٔ الانتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته سلسلهٔ صوفیه علما این فقیر صحبت داشته است با شیخ ابوطاهر و از ایشان علم حدیث اخذ کرده و خرقهٔ صوفیه پوشیده و جانشین ایشان شده و در روایت علم حدیث و الباس خرقهٔ صوفیه جزاه الله عنی وعن سائر مستفید به خیل و شیخ ابوطاهر صحبت داشتند و علم حدیث اخذ کردند و خرقه پوشیدند از والد خود شیخ ابراهیم و جانشین پدر خود بودند و شیخ ابراهیم صحبت داشتند و خرقه پوشیدند و علم حدیث اخذ کردند و جانشین شدند از شیخ احمد قشاشی و وی صحبت داشت و خرقه پوشید و جانشین شد علم حدیث اخذ کرد از شیخ احمد شناوی و وی صحبت داشت و جانشین شد و خرقه پوشید و علم حدیث روایت کرد از والد خود شیخ علی بن شیخ عبد القدوس وهو صحب واخذ ولبس من الشیخ عبد الوهاب الشعرانی وهو صحب واخذ ولبس عن شیخه جلال الدین السیوطی وهو صحب واخذ ولبس من شیخه کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیة الخ ونیز شاه ولی الله در رسالهٔ انتباه گفته و این فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی واقعست وقد لبسها من ابیه وقد لبسها ابوه من ید شیخه الامام احمد القشاشی وله فی الخرقة القادریة طرق منها انه لبسها من ید شیخه الشیخ احمد الشناوی بلباسه لها من ید ابیه علی بن عبد القدوس ولباسه لها من ید ابیه عبد القدوس ولباسه لها من ید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسه لها من ید الحافظ جلال الدین السیوطی فی روضة مصر بلباسه لها من ید الشیخ کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیة تجاه الکعبة المشرفة الخ و مخاطب حید در رسالهٔ اصول حدیث گفته اخرا حضرت والد ماجد در مدینهٔ منوره و در مکهٔ معظمه از اجلهٔ مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود که یگانهٔ عصر خود بودند درین باب رحمة الله علیه وعلی اسلافه ومشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان وعرفا تا شیخ زین الدین زکریا الانصاری وهو انه اخذ عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی وهو عن الشیخ احمد القشاشی وهو عن الشیخ احمد الشناوی وهو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی وتلقیه عن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری وایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی وایضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد وهولاء کلهم من اجلة المشایخ العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی وعن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی وهما عن

عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله ابی
الحسن البکری وهو عن الشیخ زین الدین زکریا وکذلک الشیخ محمد الرملی عن والده وعن الزین زکریا
واما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی
ونیز شیخ ابو طاهر قدس سره از شیخ حسن عجیمی اخذ واستفاده نموده وشیخ حسن عجیمی شاگرد شیخ عیسی مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد
شیخ سالم سنهوری ست وسالم سنهوری از شیخ نجم الدین غیطی فرا گرفته ونجم الدین غیطی از شیخ الاسلام
زین الدین زکریا انصاری اخذ نموده ونیز شیخ عیسی مغربی بوسائط بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کرده
ونیز حضرت شیخ ابو طاهر از شیخ احمد نخلی که اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردند وشیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاحی و
ایشان از شهاب الدین خلیل سبکی وایشان از شیخ محمد مقدسی وایشان از شیخ زین الدین زکریا ونیز حضرت شیخ
ابو طاهر از شیخ عبد الله بن سالم بصری اخذ نمودند وایشان از اقران شیخ احمد نخلی بودند واز مشایخ شیخ احمد نخلی
اخذ کردند ونیز شیخ ابو طاهر از شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجمله هر یک ازین عزیزان بیک واسطه یا بسه واسطه بطرق
کثیره وشجره ملتقی بشیخ زین الدین زکریا وشیخ جلال الدین سیوطی وشمس الدین سخاوی وعبد الحق سنباطی و
سید کمال الدین محمد بن حمزة الحسینی میر سند وهر یکی ازین مذکورین مستند وحافظ وقت خود بودند وتصانیف ایشان وآثر
وسائر واسانید ایشان در آفاق مشهور ومعروفست انتهی کلام المخاطب **وجه صد وچهلم** آنکه نور الدین
علی بن عبد الله السمهودی این حدیث شریف را روایت نموده واثبات آن فرموده چنانچه در کتاب جواهر العقدین
فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی والنسب العلی که دو نسخه آن حین تحریر پیش نظر قاصر حاضرست گفته وقد
اخرج ابن السمان عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه سمع عمر یقول لعلی رضی الله عنهما وقد سئله عن
شیء فاجابه نفرج عنه لا ابقانی الله بعدک یا علی قال الزین العراقی فی شرح التقریب فی ترجمة
علی رضی الله عنه قال عمر رضی الله عنه اقضانا علی وکان یتعوذ من معضلة لیس لها ابو حسن انتهی
وهذا التعوذ رواه الدارقطنی وغیره ولفظه اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو حسن وفی روایة له
عن ابی سعید الخدری قال قدمنا مع عمر مکة ومعه علی بن ابی طالب فذکر له علی شیئا فقال عمر
اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم ابا حسن قالوا انما المراد به شیئا من البعوث لانه کان یمسکه
عنده لاخذ رأیه ومشاورته واخرج الحافظ الذهبی عن عبد الملک بن ابی سلیمان قال ذکر لعطاء
اکان احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم افقه من علی قال لا والله ما علمته قلت

وهذا اشبہ مما جاء فی فضیلۃ علی فی هذا الباب شاهد لحدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابها رواه الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی الله عنه والحاکم فی المناقب من مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنۃ له وغیرهم کلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزیادة فمن اتی العلم فلیأت الباب ورواه الترمذی من حدیث علی مرفوعا انا مدینۃ العلم وعلی بابها وقال الترمذی عقب هذا انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال الحاکم عقبه الاول انه صحیح الاسناد واورده ابن الجوزی مع الثانی فی الموضوعات وقال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن ان یکون موضوعا وکذا قال الحافظ ابن حجر فی فتوی له وعلامہ سمہودی از اکابر فقہای فخام واعاظم نبہای اعلام واجلہ محدثین والاسقام واماثل منقدین رجحات افہام نزد سنیہ می باشد شطری از مفاخر جزیلہ ومآثر جلیلہ او بر ناظر ضوء لامع شمس الدین سخاوی وذیل اتحاف الورا باخبار ام القری محمد بن عبد العزیز بن فہد مکی وکتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام قطب الدین محمد بن احمد المکی ونور سافر محیی الدین عبد القادر العیدروس الیمنی وعجالۃ الراکب وبلغۃ الطالب عبد الغفار بن ابراہیم العلوی العکی العدنانی وسبل الہدی والرشاد محمد بن یوسف الشامی ووسیلۃ المآل احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی وصراط سوی محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری وجذب القلوب شیخ عبد الحق دہلوی وبلغۃ المسیر ابراہیم بن حسن الکردی الکورانی وکفایۃ المتطلع تاج الدین الدہان المکی وتنضید العقود السنیہ رضی الدین محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی واشاعۃ ونواقض محمد بن عبد الرسول البرزنجی ومفتاح النجا مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی الحارثی وذخیرۃ المآل احمد بن عبد القادر العجیلی وبدر طالع محمد بن علی الشوکانی وایضاح لطافۃ المقال فاضل رشید وازالۃ الغین حیدر علی معاصر مخفی نخواہد بود وقد اوردنا شطرا وافرا من عبارات هؤلاء القوم فی مجلد حدیث الغدیر بحمد الله الودود وبر تنبیہی ازان دریجا اکتفا میرود محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفتہ السید علی بن عبد الله بن احمد بن علی بن عیسی بن محمد بن عیسی الحسینی الملقب نور الدین المعروف بالسمہودی ولد فی صفر سنۃ ۸۴۴ بسمہود ونشأ بها فحفظ القران والمنہاج ولازم والده وقرأ علیه وقدم القاهرة وقرأ علی جماعۃ منهم الجوجری والمناوی والزین زکریا والبلقینی والمحلی ثم حج وجاور وسمع من السخاوی وتردد ما بین مکۃ والمدینۃ وعمل للمدینۃ تاریخا وصنف حاشیۃ علی ایضاح النووی فی المناسک وعاد الی القاهرة ولقی السلطان فاحسن الیه وجعل له جرایۃ ووقف علی المدینۃ کتبا لاجله ثم سافر الی زیارة والدته وزار بیت المقدس وعاد الی المدینۃ

ثم الی مكة فحج ورجع الی المدینة وصار شیخها غیر مدافع وله فتاوی مجموعات ومولفات غیر ما ذكر و
موته تقریبا سنة ٩١٢ وقطب الدین محمد بن احمد المكی در كتاب الاعلام گفته قلت ومن عجیب ما اطلعت فی كتب
وفاء الوفاء فی اخبار دار المصطفی للسید نور الدین علی السمهودی الشافعی عالم المدینة فی عصره و
محدثها ومورخها وقد اخذ ناعمن اخذ عنه فنروی عنه بواسطة قال ان بالمدینة بئر تعرف
ببئر زمزم لم یزل اهل المدینة قدیما وحدیثا یتبركون بها ویشربون من ماءها وینقل عنها ماءها
الی الآفاق كما ینقل ماء زمزم ویسمونها بئر زمزم لبركتها انتهی ونیز قطب الدین در كتاب الاعلام گفته قال
مورخ المدینة وعالمها وفقیهها مولانا السید نور الدین علی بن عبد الله السمهودی رحمه الله بعد سوق
هذه الحكایة بابسط من هذا فی كتابه خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی صلعم فی ذلك عبرة تامة وموعظة
عامة ابرزها الله تعالی للانذار فخص بها حضرة النذیر الاعظم صلعم وقد ثبت ان اعمال امته تعرض
علیه فلما ساءت الاعمال المعروضة ناسب ذلك الانذار باظهار النار المجازی بها فی یوم العرض
قال الله تعالی وما نرسل بالآیات الا تخویفا وقال تعالی ذلك یخوف الله به عباده یا عبادی فاتقون
واگرچه مصنفات علامه سمهودی بنا بر تصریح عبد الغفار علی در عجالة الراكب تماما در غایت اتقان وتحقیق وتحریر
وتدقیق میباشد واكابر علمای ایشان بآن در كتب دینیه ومطالب شرعیه احتجاج واستناد مینمایند لیكن كتاب
جواهر العقدین بالخصوص نیز نهایت معروف ومشهور ومستند وماثور است احمد بن الفضل بن محمد باكثیر مكی در وسیلة المآل
گفته وقد اكثرت العلماء فی هذا الشان وجمعت من جواهر مناقبهم الشریفة ما یجمل به جید الزمان
ذلك ومن احسن ما جمعت فی تلك التالیف وانفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف كتاب جواهر العقدین فی
فضل الشرفین لعلامة الحرمین السید السمهودی تغمده الله برحمته وابراهیم بن الحسن الكردی
الكورانی در بلغة المسیر بعد ایراد بعض احادیث واحتجاج بآن گفته اورد هذه الاحادیث عالم المدینة ومفتیها
العلامة السید نور الدین ابو الحسن علی بن القاضی جمال الدین الحسنی السمهودی ثم المدنی الشافعی رحمه الله
فی كتاب جواهر العقدین وقد اخبرنا بالكتاب كله شیخنا ایده الله تعالی قراءة للبعض واجازة للكل
عن الشیخ الصالح المقری نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن الوجیه ابی الضیاء عبد الرحمن
بن علی المعروف بالدیبع الشیبانی الزبیدی سلمه الله تعالی عن الشیخ عبد الله بن محمد الزهری الیمنی
عن الشیخ عبد العزیز الحبیشی الیمنی الشعری عن السید الشریف الطاهر بن الحسین الاهدل الحسینی

عن الفقيه المحدث الوجيه ابي الضيا عبد الرحمن بن علي الديبع الزبيدي وهو صاحب تيسير الوصول
الى جامع الاصول عن الشريف ابي الحسن نور الدين علي بن ابي الجمال السمهودي قدس سره محمد بن عبد الرسول برزنجی
در نواقض الروافض گفته وروى السيد الجليل نور الدين علي السمهودي في كتابه جواهر العقدين من طريق
الدارقطني عن الامام ابي حنيفة رحمه الله تعالى قال قدمت المدينة فاتيت ابا جعفر محمد الباقر بن
علي فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس الينا فانكم قد نهيتم عن الجلوس الينا الخ ونيز برزنجی
در نواقض گفته قال الامام الشريف الحسني نور الدين علي السمهودي ثم المدني مورخ المدينة في
كتاب جواهر العقدين في فضل الشرفين روى الدارقطني عن الامام ابي حنيفة رحمه الله تعالى
قال قدمت المدينة فاتيت ابا جعفر الباقر فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس الينا فانكم قد نهيتم عن الجلوس الينا ورضي الدين محمد
بن علي بن حيدر الحسيني الشامي در تفضيل العقود السنية گفته روى العلامة السيد عبد الرحيم السمهودي في كتاب الاشراف عن عمه
السيد الجليل السيد علي السمهودي في جواهر العقدين قال رحمه الله تعالى اخبرني الامام الشيخ العلامة
المحقق شيخ المالكية في زمنه شهاب الدين احمد بن يونس القسطنطيني المغربي نزيل الحرمين الشريفين
في مجاورته بالمدينة النبوية سنة خمس وسبعين وثمانمائة ان بعض مشايخه ممن يثق به اخبره ان
شخصا من اعيان المغاربة عزم على التوجه من بلاده للحج الخ ومصطفى بن عبد الله القسطنطيني در کشف الظنون
گفته جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف العلم الجلي والنسب العلي للسيد نور الدين ابي الحسن علي بن
عبد الله السمهودي المدني الشافعي المتوفى سنة احدى عشرة وتسعمائة وهو مجلد اوله الحمد لله
الذي اعز اولياءه الخ رتب على قسمين الاول في فضل العلم والعلماء وفيه ثلثة ابواب والثاني في
فضل اهل البيت النبوي وشرفهم وفيه خمسة عشر بابا ذكر انه فرغ من تاليفه سنة ثمان وتسعين وثمانمائة
و بالاتر از همه آنست که فاضل رشید جواهر العقدین را مثل دیگر مصنفات ائمه خود دافع عار ناصبیت از اهل نحله خود
وانموده بتبجح و استبشار تام استدلال بان بر ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام فرموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال
بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر تصانیف سنیه در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته وسوای شیخان
مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضل اهلبیت اطهار تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات
از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب
اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودة القربی از سید علی همدانی واسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

از خبری و فضائل اهل بیت از برا جواهر العقدین فی فضل البیت النبی و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رسالة الامام نسائی که موجب شهادت او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و بیرگاه جناب بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مولفه در فضائل اهلبیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر که علمای اهل سنت درینباب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته خواهم پرداخت انتهی و از خود جواهر العقدین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب مستفاد میشود حیث قال فی صدره اما بعد فان الله تعالی قد اختص عباده اهل علم النبی و اهل البیت النبوی بخصیصا الشرف العلی و حباهم رفیع الدرجات و جعل محبتهم و مودتهم من اهم القربات و اعلی المثوبات و لا انتصاب لعداوتهم و التصدی لاذیاتهم من اعظم الموبقات و قد کثر الاذی و المعاداة لهم من بعض اشقیاء زماننا و سکان دیارنا لاصالتهم فی الجهالة و ما جبلوا علیه من السفالة خذلهم الله و لما اقتضته حکمته التامة من حبهم اللئام و بغضهم الکرام فیبذلون غایة جهدهم فی اخمال ذکرهم و اسقاط کلمتهم و نفیهم و ذمهم و هم بذلک ابدا ساعون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون شیخ الاسلام العلامة الامام ابازرعة الولی بن العراقی حیث یقول من ابیات فیما انبانی به شیخنا شیخ الاسلام فقیه العصر الشرف المناوی تغمدهما الله برحمته شعر هذا زمان فیه ترفع الحکمة و ذاک من عظم خطب قد الم مرادهم ان یطفئ نور الهدی لا ابلغوا و لا اسقوا الدیم فاستخرت الله تعالی فی تالیف رسالة کافلة بعظیم حق هذین الشرفین و ادا بهما من الطرفین انظم جواهرها فی عقدین و اقسمها الی قسمین الی ان قال بعد ذکر فهرس الکتاب و سمیتها جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی و قدمت الاول لان العلم هو الامام و ختمت بالثانی لحیازة شرف الختام و المرجو من الله تعالی ان ینفع بذلک و ینقذ به من المهالک و بالله لا سواه اعتصم و اسأله العصمة مما یوهم فهو حسبی و نعم الوکیل انتهی فهذا السمهودی الموصوف علی السنتهم بعلامة الحرمین و عالم المدینه و المحرز عندهم للمفاخر الفاخرة الثمینة قد روی حدیث المدینة الذی هو من اجل الحجج المبینة و اثبته من افادات اعلامه الرزینه و ابرمه باقوال ائمته المتینه فسمل اعین الجاحدین الضغینه و ابطل موهمات المعاندین المهینه فلا محید عن ذعان الجاحد الا من نفسه بالعدوان قرینه و لا ینکل عن الایقان الا من ذمته

بالخطایا رهینه وجه صد و چهل و یکم آنکه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد بن اسمعیل
بن علی الانصاری الخنجی الشیرازی با اینهمه تعصب و تصلب اعتراف صریح بصحت حدیث مدینة العلم نموده چنانکه بجواب قول علامه حلی طاب ثراه
در نهج الحق که انه اخذت المطلب الثانی العلم والناس کلهم بلا خلاف عیال علی علیه السلام فی المعارف الحقیقیة
والعلوم الیقینیة والاحکام الشرعیة والقضایا النقلیة لانه علیه السلام کان فی غایة الذکاء و
الحرص علی التعلم وملازمته لرسول الله صلی الله علیه واله وسلم وهو اشفق الناس علیه لا ینفک
عنه لیلا ولا نهارا فیکون بالضرورة اعلم من غیره وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی
حقه اقضاکم علی والقضاء یستلزم العلم والدین وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی
له المصنف | علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها در کتاب الباطل خود گفته ما ذکره من علم امیر المومنین
فلا شک فی انه من علماء الامة والناس محتاجون الیه فیه وکیف لا وهو وصی النبی صلی الله علیه وسلم فی ابلاغ العلم
بدائع | وودائع حقائق المعارف فلا نزاع لاحد فیه واما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح وجه صد و
چهل و دوم آنکه نیز فضل بن روزبهان حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم در
حق جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت و متحقق دانسته باثبات دلالت آن بر وفور علم آنجناب در تشیید و تایید
و تسدید و توطید آن افزوده چنانچه بجواب کلام علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق که الفاظ آن اینست الثاسع عشر
فی مسند احمد بن حنبل وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول سلونی الا علی بن ابیطالب و قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
در کتاب الباطل خویش گفته هذا یدل علی وفور علمه واستحضاره اجوبة الوقائع واطلاعه علی العلوم
والمعارف وکل هذه الامور مسلمة ولا دلیل علی النص حیث انه لا یجب ان یکون الاعلم خلیفة بل
الاحفظ للحوزة والاصلح للامة ولو لم یکن ابوبکر اصلح للامة لما اختاره کما مر و محتجب نماند که ابن روزبهان
از اماثل محدثین عظام و اکابر متکلمین فخام اهل سنت میباشد سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که علامه
شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع محامد جلیله و مفاخر اثیله او بتفصیل ذکر فرموده و تلمیذ
وحید مخاطب عزیز اعنی فاضل رشید در مصنفات خود او را بنهایت تعظیم و تبجیل یاد نموده و در صدد حمایت
و رعایت و حرمت حریم او از فضیحت تحریف و تصحیف کلام الهی برخاسته و افادات واقوال او را بتمسک و
تشبث بخیوط عناکب استناد ملجا و معاذ خود ساخته و فاضل معاصر صاحب منتهی الکلام نیز بتفخیم شان او و اعلام

بهجت و نشاط و تفاخر و انبساط بر داشته باوجود ذهول و غفول صریح در حق آن عمدة المراجیح بذکر تجاسر او بمقابله جناب علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه خویش باخوشوقت و سرور انگاشته **فهذا ابن روزبهان** کبیر اصحاب الحیف و الشنآن * قد انقاد لهذا الخبر و دان * و بادر الیه بالتصدیق و الاذعان * و لم یر فیه مجالا للطعن و الایهان * و ما شاء التضعیف و الادهان * و صدق کونه مرویا فی صحیح الترمذی واحد الاعیان * فالعجب من المخاطب الجاری فی سنن العدوان * کیف سهل علیه اللدد و الهوان * فتفوه بالطعن فی هذا الخبر الوثیق البنیان * المنیع الارکان * و خالف اعلامه الخابرین بهذا الشان * المستبدین بذلک الرهان * فوقع فی مساقط الفضیحة و الامتهان * و سقط فی مهابط الذل و الهوان * و اصبح لزیغه و عناده شر ملوم و مهان * و الله حسیبه اذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان **وجه صد و چهل و سوم** آنکه عز الدین عبد العزیز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمی المکی حدیث مدینة العلم را در اشعار ابدار خود نظم فرموده زنگ ارتیاب از مرآت خواطر اهل اعتبار و استبصار زدوده چنانچه در کتاب غایة المرام باخبار سلطنة البلد الحرام که نسخه عتیقه آن که مکتوب زمان مصنف پیش نظر فقیر حاضر است بذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مفرق الکتائب و مفرج النوائب * غضنفر الهیجاء بلا مریة * و هزبر المعامع من غیر ما فریة * معدن الفضائل و طیب الشمائل ذی العدل العمیم و الفضل الجسیم المجمع علی کمال سیادته المتفق علی شرف آبائه و فرط شجاعته ذی السبق و الاخوة و المنقبة العلیة زوج البتول و ابن عم الرسول لیث بنی غالب ذی الفضائل و المناقب امیر المؤمنین علی الذی فضله بین الانام جلی علیه من ربه الرحمن رضوان ما اختلف الملوان شعر لیث الحروب المدره الضرغام من * بحسامه جاب الدیاجی و الظلم صهر الرسول اخو باب علومه * اقضی الصحابة ذو الشمائل و الشیم * الزهد و الورع الشدید شعاره * و دثاره العدل العمیم مع الکرم * فی جوده ما البحر ما التیار ما * کل السیول و ما الغوادی و الدیم * و له الشجاعة و الشهامة و الحیا * و کذا الفصاحة و البلاغة و الحکم * ما عنتر ما غیره فی الملتقی * ما اسد الشری معه اذا الحرب اصطلم * ما سحبان ساعدة البلیغ لدیه ما * سحبان ان نثر الکلام و ان نظم * حاز الفضائل کلها سبحان من * من فضله اعطاه ذاک من القدم * نص الرسول و کم فذا ففیاله * من مجد عم فضله الخلق عم * کل اقر بفضله حقا و ذا * امر جلی

فی علیٍّ ما ابنهم ❊ فعلیه منی الف الف تحیة ❊ وعلی الصحابة کلهم اهل التقی ❊ ومحجوب نماند که
علامه عبد العزیز بن فهد از افاخم محرزین مفاخر و مآثر و اعاظم وارثین فضل و جلالت کابراً عن کابر نزد سنیه میباشد
شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع که بعنایت الهی نسخهٔ نادره آن که بخط همین علامه عبد العزیز
مکتوب و باجازهٔ مصنف آن بخط خودش مزین میباشد و اینک پیش نظر حقیر حاضرست گفته عبد العزیز بن عمر
بن محمد بن محمد بن ابی الخیر محمد العز ابو فارس وابو الخیر ابن صاحبنا النجم ابی القاسم الهاشمی المکی
الشافعی ویعرف کسلفه ابن فهد وامه عائشة ابنة العفیف عبد الله بن محمد بن علی العجمی
الاصل ولد فی الثلث الاخیر من لیلة السبت سادس عشری شوال سنة خمسین وثمانمائة بمکة
فی غیبة والده بالقاهرة وسمی علیاً ابا الخیر ثم غیر لکون ابیه رای فی منامه قائلا یقول له جاءک ذکر
فسمه عبد العزیز ابا فارس ونشأ فحفظ القرآن والاربعین النوویة والارشاد مختصر الحاوی لابن المقری
والنخبة لشیخنا والفیة النحو الوردیة والجرومیة کلاهما فی النحو ایضا وعرضهما بتمامها علی ابیه [والاجرومیة]
وجده وکذا عرض علی العادة ما عدا النخبة والاخیرین علی جماعة من اهل بلده ومن القادمین
الیها کالباسی وابن القصبی المالکی وکتب اجازته نظماً ثم حفظ ایضا غالب الفیة الحدیث وجانبا
من المنهاج الاصلی واعتنی به والده فاستجاز له خلقا منهم شیخنا واحضره واسمعه علی کثیر
من الکبیر [الکبار] کابی الفتح المراغی والزین الامیوطی والزمزمی وغیرهم بها وامکن منها کمنی وجدة
معی ولما ترعرع قرأ بنفسه وتوجه غیر مرة للزیارة النبویة وسمع فیها بطیبة من جماعة وارتحل فی
سنة سبعین من البحر فاکثر بالدیار المصریة من القراءة والسماع ومما اخذه عن الشمنی فی البحث
بعض شرحه لنظم ابیه للنخبة وعن البقاعی متنها مع شیء حاذی به متن ایساغوجی وسمع بمصر و
الجیزة وعلو الاهرام وغیرها من اماکنها وکن احدة فی مجیئه ولما انتهی اربه سافر فی اول السنة
التی تلیها الی البلاد الشامیة فسمع فی توجهه بالخانقاه السریاقوسیة وزار القدس والخلیل و
سمع بالقدس وغزة ونابلس ودمشق وصالحیتها وبعلبک وحماة وحلب وغیرها من جماعة واجتمع فی
کل ذلک وتمیز فی الطلب واستمر متی ثم عاد منها الی بلده مع الرکب ثم رجع من البحر ایضا فی سنة
خمس وسبعین وقرأ علی فی البحث الفیة الحدیث مع غیرها من تصانیفی وحضر عندی فی الاملاء
وغیره بل وقرأ علی الشرف عبد الحق السنباطی کتابه الارشاد ثم سمعه علیه الا الیسیر فی مجاورته وکان

حلا القراءة في تقسيم المنهاج على السراج العبادي ولكن لم يتهيأ اكماله وقرأ على الشمس الجوجري قطعة من
اول شرحه على الارشاد وكتبه بخطه وعلى الزين زكريا في المتن وكان جل قصده لاسمعه هذه الالفية في
الدراية ورجع الى بلده ثم سافر منها للدراية ايضا الى الشام في موسم السنة التي تليها وزار المدينة
في توجهه وقرأ في دمشق على الزين خطاب قطعة من اول الارشاد وكذا على المحب البصروي وكان قد اخذ
عنه بمكة ايضا وحضر دروس الطبا مع قليل من دروس التقي بن قاضي عجلون هناك ووصل منها
الى حلب ورجع الطريق ايضا ثم لبلده مع الركب ثم دخل القاهرة ايضا مع الركب في ربع وثمانين فلازمني في السماع والقراءة وكان مما قرأه
علي قطعة كبيرة من اول شرحي لالفية الحديث وجميع شرح النخبة وحضر كثيرا من مجالس الاملاء بل
واستملى بعضها وكمل الربع الاول من شرح الجوجري للارشاد عليه وحضر عنده تقسيم التنبيه الا اليسير وتقسيم جميع الفية
ابن مالك للشمني بمجلسين او ثلاثة بل هو ممن لازمني حين مجاورتي بمكة حتى سمع علي شرح الصدور د
له وغالب متن البهجة وكذا لازم امام الكاملية في الفقه وغيره وقرأ عليه غالب الوردية في النحو ومما
اخذه عن العبادي في القدمة الرابعة في الروضة والخادم ورجع مع الحاج منها الى بلده فاقام بها
ملازما للاشتغال والاقبال على شانه ولما جاورت سنة ست وثمانين والتي تليها اكثر من ملازمتي بحيث
قرأ علي ما كان كتب الا من تصانيفي وهو شيء كثير وحصل هو ايضا اشياء قرأها وأكمل سماع شرح الالفية
مع تكرر كثير منه له وكذا سمع علي ومني غير ذلك وممن لازم ببلده في الفقه والتفسير عالم الحجاز البرهان بن
ظهيرة وفي الفقه فقط مع اصول اخوه الفخر والنور الفاكهي اخذ عنه المنهاج وكان احد القراء في تقسيمه وقرئ
عليه الربع الاول من الارشاد بحضرة عنده في النحو وغيره وقرأ على يحيى العلمي المالكي المنهاج الاصلي
مرتين والفية ابن مالك وتوضيحها لابن هشام وحضر عنده في الجمل للخونجي وسمع جميع التوضيح
والالفية مرتين الا اليسير على المحيوي المالكي وقبل ذلك اخذ في النحو عن ابي الوقت المرشدي
ثم باخره اخذ عن الشريف السمهودي الايضاح في المناسك للنووي وقطعة من اول الفية النحو
وبرع في الحديث علما وضبطا وكتب الطباق بل كتب بخطه جملة من الكتب والاجزاء وتولع بالتخريج و
الكشف والتاريخ واذنت له في التدريس والافادة في الحديث وكذا اذن له الجوجري في تدريس الفقه
والنحو والافادة والمحيوي ضمن جماعة في قراءة الالفية وليس بعد ابيه ببلاد الحجاز من يدانيه في الحديث
مع المشاركة في الفضائل وجودة الخط والفهم وحسن الهيئة وعلو الهمة والمروءة والتخلق بالاوصاف

الجميلة والتقنع باليسير واظهار التجمل وعدم التشكى وهو حسنة من حسنات بلده و محمد المدعو بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمى المكى در ذیل ضوء لامع که بحمد الله تعالى نسخه آن بخط خود وش بر هامش نسخه ضوء لامع نزد نحیف موجود است گفته اقول وبعد المؤلف انفرد بها وصار شيخ المحدثين فيها واخذ عنه غالب مروياته خلق من اهلها والقادمين عليها والف لنفسه فهرستا حافلا ومعجما لمشايخه معا ومسلسلات نحو مائة وعشرين والفوائد العلية فى طرق الحديث المسلسل بالاولية ونظم معناه فى بيتين قال لم ينظم غيرهما وهما ـ الراحمون لمن فى الارض يرحمهم ٭ من فى السماء كما عن سيد الرسل ٭ فارحم بقلبك خلق الله وارعهم ٭ به تنال الرضا والعفو عن زلل ٭ وله ثبت فى اربع مجلدات ورحلة فى مجلد ضخم وتذكرة فى ستة اسفار وخرج لغيره جملة من الاحاديث والمرويات ورتب على طبقات وذيل على تاريخ والده سماه بلوغ القرى لذيل اتحاف الورى وبيض ذيلا على تاريخه ايضا الذى الكمين بذيل العقد الثمين وتحفة ذوى الاحلام باخبار القضاة والخطباء والائمة ونظار المسجد الحرام و غاية المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عمله لصاحب مكة السيد بركات وامده بالمكرمات وبيضه له وغالب مؤلفاته فى مسوداته والمرجو من كرم الله ان تكون من حسناته وقرض له بعضها جماعة من شيوخه وامتدحه غير واحد من تلامذته وهو لا يلتفت الى ذلك ويخالط الناس بالسيرة الحسنة السالك مع هضم لنفسه والتقشف فى لباسه وحرصه على سماع الحديث وملازمة الجماعة والتحديث و انجماعه عن اهل زمانه والتحديث بنعمة الله والصبر على قضاء الله حتى امتحن فى اخر عمره باذيته من بعض جيرانه فصار يتمنى الموت حتى ادركه الفوت وقضى نحبه بعد توعكه اربعة اشهر بياح فى خاصرته وانطلق بطنه فى اخر مرضه فختم له بالشهادة ونال بها السعادة وكان ذلك بعد ظهر يوم الجمعة ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنتين وعشرين وتسعمائة فجهز فى يومه وصلى عليه عند باب الكعبة ودفن بالمعلاة على قبر والده وجده قبل غروب الشمس بساعة فلحق فضل يوم الجمعة رحمه الله تعالى ـ وقطب الدين محمد بن احمد النهروالى المكى الحنفى در کتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته المقدمة فى ذكر سندنا فيما ننقله فى كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من ننقل عنه للوثوق والاعتماد علما ان من بركة العلم نسبته الى قائله وما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوى ومن ينقل عنه فلا اعتماد على ذلك النقل ولا بد ان يكون رجال السند موثوقا بهم والا فلا اعتبار لتلك الرواية واقدم مورخى مكة

هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الازرقی ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاکهی المکی ثم قاضی القضاة السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین عمر بن محمد بن فهد الشافعی العلوی المکی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر بن فهد وهذا الاخیر ممن ادرکته ولنا عنه بواسطة الشیخ تاج الدین بن یحیی المکی کما فی التطلع، و در ان مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمیع نحوه گفته الموطا روایة السنی عبد الرحمن عبد الله بن سلمة القعنبی رحمه الله تعالی اخبرنا به عن الامام صفی الدین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد الهاشمی عن عمه الرحلة محمد جار الله بن الرحلة عز الدین عبد العزیز بن الحافظ عمر بن الحافظ تقی الدین بن فهد قال اخبرنی والدی العلامة الحافظ رحلة الطالبین ببلد الله الامین عز الدین ابو الخیر و ابو الفارس عبد العزیز بن الحافظ عمر بن فهد مع ابن عمته شیخنا الخطیب محب الدین النویری الخ ازین عبارت علاوه بر مدح عظیم عبد العزیز بن فهد اینهم واضح و لائح گردید که او از مشایخ اجازه و شیوخ اسانید حسن عجیمی است و شیخ حسن عجیمی یکی از مشایخ شیوخ میباشد که شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد کما علمت سابقا باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا آورده و ایشان از مشایخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام از جمله مشهورین بالحرمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین وانموده پس عبد العزیز بن فهد از شیوخ مشایخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب خواهد بود و لبودن عبد العزیز بن فهد از مشایخ اجازه حسن عجیمی هم اتصاف او بوصف جلیل حافظ از مقامات متعدده متکاثره کفایة المتطلع اوضح و آشکار میگردد کما لا یخفی علی من راجعه فهذا عز الدین بن فهد حافظهم المبجل، و کابرهم المعدل* قد اثبت هذا الحدیث فی تطلعه البارع المکمل، ونظمه فی سمط نظامه الرائع المکلل، فالرائغ عنه لعد وانه معذب منکل، والممتری فی شانه مدوخ بالهوان مذلل، والمتلقی له بالاذعان مرجو بالخیر مومل، والمتقبل له بالایقان محبو بالمدح منول، **وجه صد و چهل و چهارم** آنکه شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن حسین القسطلانی المصری الشافعی مدینة العلم را از اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شمرده و نموده تحقق و ثبوت حدیث انا مدینة العلم را بوجه اتم و ابلغ ظاهر فرموده چنانچه در مواهب لدنیه در ذکر اسمای آنجناب گفته والذی رأیته فی کلام شیخنا فی القول البدیع والقاضی عیاض فی الشفاء وابن العربی فی القبس والاحکام وابن سید الناس وغیرهم یزید علی الاربع مائة وقد سردتها مرتبة علی حروف المعجم وبعد ذکر اسماء از حرف الهمزة تا بحرف اللام گفته حرف المیم الماجد ماذماذ المؤمل

الماحی الماموں للاحماض المار المعین المبارک المبشل المبرأ المبشر مبشر الباشین المبعوث بالحق المبعوث المبلغ المبیح المبین المتین المتبتل المتبسم المتربص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوسط المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد المصدق المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینۃ العلم انتہی ما اردنا نقلہ **فہذا القسطلانی** علمہم المفرد ٭ وبدرہم الاوحد ٭ قد اثبت ہذا الحدیث المشید ٭ حیث عدّ مدینۃ العلم من اسماء النبی المؤید ٭ علیہ وآلہ الاف السلام السرمد ٭ ما لاح فی السماء کوکب توقد ٭ فلا یعدل عنہ الا المائق الوغد الاوغد ٭ ولا یحید عنہ الا المارق النکس الانکد ٭ ولا یرتاب فیہ الا الحائد الملوم المطرد ٭ ولا یمتری فیہ الا المعاند الملوم المنتد ٭ ومفاخر اثیرہ و مآثر شہیرۂ قسطلانی بنا بر افادات این حضرات بر ناظر ضوء لامع سخاوی و ذیل آن از جار اللہ بن عبد العزیز بن فہد ہاشمی و منن کبری و لواقح الانوار عبد الوہاب بن احمد بن علی الشعرانی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی و مقالید الاسانید ابو مہدی عیسی بن محمد ثعالبی و سمط مجید شیخ احمد بن محمد قشاشی و کفایۃ المتطلع تاج الدین الدہان المکی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی الصنعانی و بستان المحدثین جناب شاہ صاحب و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکار ست درینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود سخاوی در ضوء لامع گفتہ احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن الزین احمد بن الجمال محمد بن الصفی محمد بن المجد حسین بن التاج علی القسطلانی الاصل المصری الشافعی و یعرف بالقسطلانی وامہ حلیمۃ ابنۃ الشیخ ابی بکر بن احمد بن حمیدۃ النحاس ولد فی ثانی عشر ذی القعدۃ سنۃ احدی وخمسین وثمانمائۃ بمصر ونشأ بہا فحفظ القرآن والشاطبیتین ونصف الطیبۃ الجزریۃ والوردیۃ فی النحو وتلا بالسبع علی السراج عمر بن قاسم الانصاری النشار وبالثلاث الی وقال الذین لا یرجون لقاءنا علی الزین عبد الغنی الہیثمی وبالسبع ثم بالعشر فی ختمتین علی الشہاب بن اسد وبالسبع لجزء من اول البقرۃ علی الزین خالد الازہری وکذا اخذ القراءات عن الشمس بن الحمصانی امام جامع ابن طولون والزین عبد الدائم الازہری واذن لہ اکثرہم واخذ الفقہ عن الفخر المقسمی تقسیما والسراج العبادی وقرأ ربع العبادات من المنہاج ومن البیع وغیرہ من البہجۃ علی الشمس البامی وقطعۃ من الحاوی علی البرہان العجلونی ومن اول

حاشية الجلال البكري على المنهاج الى اثناء النكاح بفوات فى اثنائها على مولفهما وعن العبادى لخذ
النحو قرأ عليه شرح السند ومولفه والحديث عن كاتبه قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه على
الهداية الجزرية وسمع مواضع من شرحه على الالفية وكتبه بتمامه غير مرة وقرأ منه بمكة اكثر
من ثلثة وكلازمنى فى اشياء وسمع على الملتوتى والرضى الاوجاقى وابى السعود الغراقى وقرأ الصحيح
بتمامه فى خمسة مجالس على الشاوى وكذا قرأ عليه ثلاثيات مسند احمد وسمع عليه سيخه ابن
شاذان الصغرى وغيرها وحج غير مرة وجاور سنة اربع وثمانين ثم سنة اربع وتسعين وستين قبلها
على التوالى ورجع مع الركب فتخلف بالمدينة وقرأ بمكة على زينب ابنة الشوبكى السنن لابن ماجة
وغيرها وعلى النجم ابن فهد آخرين وصحب البرهان المتبولى وغيره وجلس للوعظ بالجامع العمرى فى سنة
ثلاث وسبعين وكذا بالشريفية بالصبانيين بل وبمكة كان يجتمع عنده الجم الغفير مع عدم ميله فى
ذلك وولى مشيخة مقام احمد بن ابى العباس الحرار بالقرافة الصغرى واقرأ الطلبة وجلس بمصر شاهدا
رفيقا لبعض الفضلاء وبعده انجمع وكتب بخطه لنفسه ولغيره اشياء بل جمع فى القراءات العقود السنية
فى شرح المقدمة الجزرية فى التجويد والكنز فى وقف حمزة وهشام على الهمز وشرحا على الشاطبية
وصل فيه الى الادغام الصغير زاد فيه زيادات ابن الجزرى من طرق نشره مع فوائد غريبة لا توجد
فى شرح غيره وعلى الطيبة كتب منه قطعة مزجا وعلى البردة مزجا ايضا سماه مشارق الانوار المضية
فى مدح خير البرية قرضته انا وجماعة وله ايضا نفائس الانفاس فى الصحبة واللباس والروض الزاهر
فى مناقب الشيخ عبد القادر ونزهة الابرار فى مناقب الشيخ ابى العباس الحرار وتحفة السامع والقارى
بختم صحيح البخارى ورسائل فى العمل بالربع واظنه اخذه عن العز الوفائى وهو كثير الاسقام
قانع متعفف جيد القرأة للقران والحديث والخطابة شجى الصوت بها مشارك فى الفضائل متواضع
متودد لطيف العشرة سريع الحركة وقد قدم مكة ايضا مجاورا صحبة ابن اخى الخليفة سنة سبع و
تسعين فحج ثم رجع معه كان الله له وجار الله بن فهد مكى در ذيل ضوء لامع گفته وبعد المؤلف كثرت مولفاته
واشتهر منها المواهب اللدنية بالمنح المحمدية عظيم فى بابه وارشاد السارى على صحيح البخارى اشتهرت
مزجا فى اربع مجلدات وشرح صحيح مسلم مثلهما لم يكمله واشتهر بالصلاح والتقشف على طريق
اهل الفلاح ولما اجتمعت به فى الرحلة الاولى اجازنى بمولفاته ومروياته وفى الرحلة الثانية عظمنى

واعترف لی بمعرفتی وتادب معی ولم یجلس علی مرتبته بحضرتی فالله تعالی یزید فی اکرامه ویبلغه تمام مرامه ثم بلغنی فی حلب للشام انه مات فی لیلة الجمعة سابع المحرم سنة ثلث وعشرین وتسعمائة وصلی علیه بعد الجمعة بجامع الازهر ودفن بالمدرسة تغمده الله برحمته ولم یخلف بعده مثله نفعنا الله برکاته. و شیخ احمد قشاشی در سمط مجید بعد نقل عبارت مواهب لدنیه قسطلانی گفته والقسطلانی هذا احد مشایخ عبد الوهاب الشعرانی شیخ والد شیخنا فانه قال فی المنن الکبری وقرأت علی الشیخ العالم الصالح المحدث المقری الشیخ شهاب الدین القسطلانی شارح البخاری غالب شرحه علی البخاری وقطعة من المواهب اللدنیة انتهی بلفظه رحمه الله و تاج الدین الدهان المکی در کفایة المتطلع گفته کتاب المواهب اللدنیة للامام العلامة شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی الخطیب رحمه الله اخبر به عالیا عن الشیخ المسند العلامة ابراهیم بن محمد المیمونی عن الشیخ شمس الدین محمد بن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلانی اجازة وهذا اسند مسلسل بالمصریین والشافعیة ح واخبر به مسلسلا بالشامیین والشافعیة عن الشیخ عبد القادر بن مصطفی الصفوری عن الشیخ شمس الدین محمد بن محمد المیدانی عن الشیخ العلامة بدر الدین محمد بن الرضی الغزی عن مؤلفه ومسلسلا بالمصریین والشافعیة عن الشیخ الصفی ابو الوفاء احمد بن محمد العجل الزبیدی اجازة عن البدر محمد الغزی اجازة عن مؤلفه ومسلسلا بالمکیین والشافعیة عن الامام زین العابدین بن الامام عبد القادر بن محمد بن یحیی بن مکرم الصوفی عن ابیه عن جده الامام یحیی عن المؤلف اجازة ومسلسلا بالصوفیة والشافعیة عن شیخه الامام صفی الدین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ ابو المواهب احمد بن علی الشناوی عن الشیخ القطب محمد بن ابی الحسن البکری عن ابیه القطب الکبیر ابو الحسن محمد بن جلال الدین عن مولفه ومسلسلا بالمدنیین بالسند الی الشناوی عن السید غضنفر عن الشیخ عبد الله بن سعد الله السندی نزیل الحرمین عن الشیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف اجازة بلا واسطة وبواسطة الشیخ ابی عبد الله الشامی صاحب السیرة ومسلسلا بالحنفیة والمصریین ایضا عن الشیخ خیر الدین بن احمد الرملی عن الشیخ احمد بن امین الدین بن عبد العال الحنبلاطی عن ابیه عن المولف ومسلسلا بالمالکیة عن شیخه العلامة روح الدین ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری عن الشیخ العلامة ابی الارشاد علی بن محمد الاجهوری عن الشیخ محمد بن خضیر البنوفری والشیخ بدر الدین القرافی وغیرهما

(حاشیه: ابی — ابی — ابی — عن ابن محمد بن عراق المدنی — عن عبد الله الشامی صاحب السیرة — ابی)

عن المولف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسلسلا بالحنابلة عن الشيخ عبد الباقي الحنبلي الدمشقي
اجازة عامة والشيخ الصالح محمد البهوتي عن عمه الثاني الشيخ عبد الرحمن البهوتي عن الشيخ
تقي الدين بن النجار عن المولف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسلسلا باهل اليمن والمعمرين
ايضا عن الشيخ عبد الرحيم الخاص الزبيدي عن المسند السيد طاهر بن الحسين الاهدل عن العلامة
عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المولف اجازة كذلك ومسلسلا بمن اسمه احمد وقد سماه
بعضهم احمد عن الشيخ القدوة احمد بن محمد القشاشي عن العلامة الشيخ احمد الشناوي عن العلامة
احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني
و نیز تاج الدین الدهان المکی در کفایة المتطلع گفته کتاب ارشاد الساری الی شرح البخاری للعلامة
شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن الخطيب القسطلاني رحمه الله تعالى اخبرني به عن
الشيخ احمد القشاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي
عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن الشمس بن محمد الخطيب القسطلاني
ح واخبرني به عاليا عن الشيخ احمد العجل عن العلامة المسند بدر الدين ابي عبد الله محمد بن احمد
الغزي عن مؤلفه به وبجميع مؤلفاته وجه صد و چهل و پنجم آنکه جلال الدین محمد بن سعد الصديقي
الدوانی حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالحتم والجزم ثابت و متحقق دانسته چنانچه
در شرح رساله زورا گفته فاول ما اقول ان لهذه الرسالة شانا وهو اني رايت في منامي في خارج
بغداد ظاهر دار السلام على قرب من شاطئ الزوراء امير المومنين يعسوب الموحدين عليا رضي الله
عنه في مبشرة طويلة محصلها انه رضي الله عنه كان ملتفتا الي بنظر العناية ومعتنيا بشاني
بطريق الكلاءة فصار ذلك باعثا لي على ان اعلق رسالة معنونة باسمه العالي متبركا به الموهبة
على روضته المقدسة وقت التشرف بزيارته والاكتحال بكحل تراب عتبته وكنت مترددا في تعيين
المقصد في تلك الرسالة فتارة كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ماهية العلم لمناسبة قول النبي
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها واخرى يخطر ببالي غير ذلك ولم يتعين شيء من
الخواطر الى ان وفقني الله تعالى للاستسعاد بلثم العتبة القدسية الغروية في المشهد المقدس الحائري
على النبي وعلى ساكنيهما الصلوة والسلام ثم بعد المراجعة سالني واحد من اصحابي المستعدين

لمدرك الحقائق ممن كان له درك رائق و ذهن فائق كريم الشيم والسجايا احسن الاسم والمسمى و
قد قرأ على كتاب حكمة الاشراق للشيخ الاجل والحكيم الاكمل شهاب الدين السهروردي وكنت
اقرر له اثناء مباحثة هذا الكتاب طرفا من السوانح واملى عليه بعضا من اللوائح ان اجمعها له في
رسالة فصار سواله سببا للاقدام على هذه الرسالة فاجتمع مقاصدها في خاطري في اقرب من ساعة
وكنت ذاهلا عن المقصد الاول الى ان اتممته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت غافلا بعينها صح
نرام فتيقنت ان نفحات الامداد فيها كانت تهب من باب مدينة العلم وسفينة
الحون المستوي على جودي الحكم والحلم على النبي وعليه الصلوة والسلام والتحية والاكرام وسميتها وسميتها
بالزوراء وهي اسم الدجلة والمناسبة ظاهرة مع ما فيه من التلويح الى ان هذا الفيض من زيارة
المشاهد المقدسة والمواقف المونسة والله تعالى مناح الغيوب فتاح القلوب **وجه صد** المشاهد
چهل و ششم آنكه نيز دواني در رساله زورا گفته فاجل ذلك هنالك تكسر به صولة ما فرطبعك عنه
في بد والنظر حتى يا تيك اليقين وتتصعد الى الافق المبين وترى بعين العيان ما يعجز عنه
البيان وتشرف على حقيقة قول سيدنا النبي المبعوث عليه السلام لتتميم سائر ما اتت
به الانبياء النوم اخ الموت وقول صاحب سره و باب مدينة علمه عليه السلام الناس نيام
فاذا ماتوا انتبهوا ازين عبارت نيز ظاهرست كه علامه دواني بسبب مزيد عرفان و ايقان و عدم مبالات
بهفوات اهل شنان و فقدان اكتراث بخرافات ارباب بطلان حديث مدينة العلم را حتما و جزما ثابت ميداند و قلوب
اهل ايمان و ايقان را بوصف جناب امير المومنين عليه السلام بباب مدينة العلم باقصى المراتب مبتهج و مسرور واصحاب
عصبيت و زور را بنهايت استيلاى انزعاج و ثبور ميگرداند **فصل** علامتهم الجليل المعروف بالمحقق
الدواني المشهور عندهم بعظائم مآثره بين الاقاصي والاداني قد اثبت هذا الحديث المتاصل
لشانئة الحاقد الشاني المجتث عرق الجاحد الجاني فلا يرتاب في تحققه الا من عميت منه الالحاظ
الرواق ولا يطعن فيه الا من احتفت به الكواذب كالرماح الدواني ولا يحيد عنه الا الاعفك
المراوغ المماطل المماني ولا يصد عنه الا الاخلف المحائل المخاتل المعاني و علامه دواني ممدوح بمدائح
عظيمه جليلة المباني و موصوف بمفاخر رفيعة المعاني و مسلم و مقبول اعاظم جانب ثاني ست علامه سخاوي
در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولانا جلال الدين الصديقي الدواني بفتح المهملة

المهملة وتخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازرونى الشافعى القاضى باقليم فارس ى
المذكور بالعلم الكثير ممن اخذ عن المحيوى اللارى وحسن بن البقال وتقدم فى العلوم سيما
العقليات واخذ عنه اهل تلك النواحى وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراء النهر وسمعت
الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عنى واستقربه السلطان يعقوب فى القضاء وصنف الكثير من ذلك
شرح على شرح التجريد الطوسى عم الانتفاع به وكذا كتب على العضد مع فصاحة وبلاغة وصلاح و
تواضع هو الان فى سنة سبع وتسعين حى ابن بضع وسبعين وعبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى
در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته وفى سنة ثمان وعشرين توفى العلامة محمد بن اسعد جلال الدين
الصديقى الدوانى بفتح المهملة وتخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازرونى الشافعى القاضى
باقليم فارس المذكور بالعلم الكثير وممن اخذ عنه المحيوى اللارى وحسن ابن البقال وتقدم فى العلوم عنه
سيما العقليات واخذ عنه اهل تلك النواحى وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراء النهر ذكره
السخاوى فى ضوئه قال وسمعت الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عنى واستقره السلطان يعقوب واستقربه
فى القضاء وصنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد الطوسى عم الانتفاع به وكذا كتب على
العضد مع فصاحة وبلاغة وصلاح وتواضع وهو الان فى سنة تسع وتسعين حى ابن بضع وسبعين انتهى
ومحمد بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخيار بترجمه دوانى گفته قد تفوق فى راس المائة التاسعة فى
الفنون الحكمية وتبحر فى العلوم الشرعية من الفقه والحديث والقراءة وصنف فى التصوف وعلم
الاخلاق ومؤلفاته قريبة الى مائة روى العلوم الادبية والعقلية والحديث والتفسير والفقه عن والده
مولانا اسعد الصديقى المحدث بالجامع المرشدى بكازرون وهو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ
الامام قاضى قضاة الاسلام شمس الملة والدين محمد بن محمد الجزرى صاحب النشر فى القراءة والحصن
الحصين فى الاحاديث والادعية والمقدمة فى التجويد لاسيما صحيح البخارى واخذ الفقه من مولانا
جلال الدين محمود بن الحاج ابى الفتح القهستانى وهو عن الشيخ جلال الدين محمد القزوينى وهو عن الامام
قدوة ائمة الاسلام ابى القاسم محمد بن عبد الكريم الرافعى رفع الله درجته فى عليين واخذ العقليات
من السيد الشريف زين الملة والدين على الجرجانى وقال مولانا جلال الدين من مشايخى شيخ الاسلام ابو المجد
عبد الله بن ميمون الكرمانى سمعت منه الحديث المسلسل بالاولية اعنى قوله صلى الله عليه وسلم الراحمون

یرحمہم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء واجازنی بالاجازۃ ملفوظۃ ومکتوبۃ وقال
رحمہ اللہ فی ذکر مشایخہ فی الاجازۃ سمعت کتاب العوارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن القرشی
بقراءۃ الشیخ العارف زین الدین ابی بکر الخوافی مدّ اللہ ظلال ارشادہ محمد بن علی شوکانی در بدر طالع بمحاسن
من بعد القرن السابع گفتہ محمد بن اسعد الملقب جلال الدین الدوانی نسبۃ الی دوان وہی قریۃ
من قری کازرون الشافعی عالم العجم بارض فارس وامام المعقولات وصاحب المصنفات اخذ
العلم عن المحیوی والبقال وفاق فی جمیع العلوم لا سیما العقلیۃ واخذ عنہ اہل تلک النواحی و
ارتحل الیہ اہل الروم وخراسان وما وراء النہر ولہ شہرۃ کبیرۃ وصیت عظیم وتکاثر تلامذتہ وکان
من ادبہم انہ اذا تکلم نکسوا رؤسہم تادبا ولم یتکلم احد منہم بشیء وولاہ سلطان تلک الدیار
القضاء بہا ولہ مصنفات کثیرۃ مقبولۃ منہا شرح التجرید للطوسی وشرح التہذیب حاشیۃ علی
العضد ولہ فصاحۃ زائدۃ وبلاغۃ وتواضع ومات سنۃ ۹۲۸ قال السخاوی انہ فی سنۃ ۸۹۷ کان حیا وکان
عمرہ اذ ذاک بضع وسبعین ثم ارخ غیرہ موتہ فی التاریخ الذی قدمنا ذکرہ فیکون علی ہذا قد عاش
نحو تسعین سنۃ وغیاث الدین بن ہمام الدین در حبیب السیر گفتہ مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و
منقول و از کمال مہارت در مباحث فروع واصول بر جمیع فضلای عالم وتمامی علمای بنی آدم فائق بود و در میدان
تحقیق مسائل وانحلال معضلات رسائل وتوضیح خفیات متقدمین وتلویح خبیات متاخرین قصب السبق از امثال واقران حل
می ربود وفنون مکنون کہ از ابوعلی وعلامہ طوسی رشتہ خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوۂ ظہور داشت واسرار مخزون کہ از معلم اول و
ثانی مکتوم ماندہ بود قلم عنایت سبحانی بر صفحۂ ضمیرش مینگاشت مہ سپہر علم را بود آفتابی ٭ فنون فضل را جامع کتابی
ومولانا جلال الدین را والد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است کہ بعلو صیت ودانش مشہور بود و در قریۂ دوان کہ از اعمال
کازرون است بقطع وفصل قضایای شرعیہ اقدام مینمود وجناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال
داشت وبالاخر بشیراز شتافتہ در درس مولانا محی الدین کوشکناری وخواجہ حسن شاہ بقال ہمت بر کسب کمال گماشت
واین دو بزرگ از تلامذہ محقق شریف بودند بوفور علم وفضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس
وافادہ قیام مینمودند وایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا ہمام الدین کلناری کہ بر سر طوالع شرحی مفید دارد
مطالعہ بعضی از متداولات کردہ در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی کہ سید دانشمند بود
شرائط تلمذ بجای آوردہ القصہ بواسطۂ قابلیت اصلی بلکہ بمحض عنایت لم یزلی ہنوز جناب مولوی در سن شباب بود کہ

که از شمیم فضائل و کمالاتش مشام متشممان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات سحاب قلم گوهر بارش ریاض دانش در خضرت
و نضارت از ساحت بوستان ارم گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و
روم و اران و اذربایجان و هرمز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه
ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از اشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آنجناب در
ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده بود و بعد از آن استعفا از آن مهم در مدرسه
بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام مینمود و در زمان دولت سلاطین اق قیونلو منصب قضای
ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه از درس فارغ میشد همت
عالی نهمت بر فصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا
علی قوشچی حاشیه در کمال متانت تصنیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و تحسین
کشود اما امیر صدر الدین محمد همدانی آوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد
و آنجناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر جهت رد آن سخنان در قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات
بوقوع انجامید و هر کس والی شیراز می بود جهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید
از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده و راقم
حروف از شیخ مجد الدین کرمانی الان معید ابالتائید اصبهانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتیکه
بنجف رفته بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام والتحیه رو بر پای ایستاده آن رساله
را تصنیف مینمود و بان مناسبت آن تصنیف را به زورا موسوم گردانید و چون زورا متنی است بغایت مختصر و متین
جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفتح در سلک انشا کشید دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده
صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب
اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم
افادات رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه تهذیب و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه و شرح عقائد عضدیه و شرح رباعیات و
شرح بیت حافظ و تفسیر سورهٔ اخلاص و ترکیب کلمهٔ توحید و رساله تشبیه صلوة بغایت مشهور است ذکر نکات آن
کتب بالواح ضمائر زمانی افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم پادشاه باندک زمانی روی نمود و
مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و قاضی کمال الدین حسین میبدی در فواتح شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام گفته

نقل استاذنا العلامة مولانا جلال الدین محمد الدوانی خلد الله ظلاله عن الشیخ العالم العامل التقی
الکامل السید صفی الدین عبد الرحمن الایکی قدس سره انه قال ذکر لی الفاضل العالم التقی الشیخ ابو بکر عن
الشیخ برهان الدین الموصلی وهو رجل عالم فاضل صالح ورع انا توجهنا من مصر الی مکة نرید الحج فنزلنا
منزلا وخرج علینا ثعبان فتبادر الناس الی قتله فقتله ابن عمی فاختطف ونحن نری سعیه وتبادر الناس علی
الخیل والرکاب یریدون رده فلم یقدروا علی ذلک فحصل للناس من ذلک امر عظیم فلما کان اخر النهار لنا
جاء وعلیه السکینة والوقار فسألناه ما شأنک فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذی رایتموه فصنع بی
کما رأیتم واذا انا بین قوم من الجن یقول بعضهم قتلت ابی وبعضهم قتلت اخی وبعضهم قتلت ابن عمی
فتکاثروا علی واذا رجل لصق بی وقال لی قل انا بالله وبالشریعة المحمدیة فقلت ذلک فاشار الیهم ان سیروا قائل
الی الشرع فسرنا حتی وصلنا الی شیخ کبیر علی مصطبة فلما صرنا بین یدیه قال خلوا سبیله وادعوا علیه
فقال الاولاد ندعی علیه انه قتل ابانا فقلت حاشا لله انما نحن وفد بیت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج
علینا ثعبان فتبادر الناس الی قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشیخ مقالتی قال خلوا سبیله سمعت ببطن
النخلة عن النبی صلی الله علیه وسلم من تزیّ بغیر زیّه فقتل فلا دیة ولا قود ورشاه ولی الله والد مخاطب
در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابیه قال اخبرنا الشیخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملک بن عبد اللطیف البنانی
اجازة مکاتبة باجازته العامة من المفتی قطب الدین محمد بن احمد النهروالی
الاصلی المکی الدار عن والده محمد بن احمد النهروالی عن الاستاذ المحقق جلال الدین
محمد الدوانی الصدیقی انه قال انا الشیخ العالم العامل المتقی الکامل صفی الدین عبد الرحمن اللاحق قدس سره الایکی
انه قال لی ذکر لی الفاضل العالم التقی الشیخ ابو بکر عن الشیخ برهان الدین الموصلی وهو رجل عالم فاضل لی
صالح ورع انا توجهنا من مصر الی مکة نرید الحج فنزلنا وخرج علینا ثعبان فتبادر الناس الی قتله فقتله ابن
عمی فاختطف ونحن نری سعیه وتبادر الناس علی الخیل والرکاب یریدون رده فلم یقدروا علی ذلک فحصل
لنا من ذلک امر عظیم فلما کان اخر النهار جاء وعلیه السکینة والوقار فسألناه ما شأنک فقال ما هو الا ان قتلت
هذا الثعبان الذی رایتموه فصنع بی کما رایتم واذا انا بین قوم من الجن یقول بعضهم قتلت ابانا وبعضهم قتلت
اخی وبعضهم قتلت ابن عمی فتکاثروا علی واذا رجل لصق بی قال لی قل انا بالله وبالشریعة المحمدیة فقلت قائل
ذلک فاشار الیهم ان سیروا الی الشرع فسرنا حتی وصلنا الی شیخ کبیر علی مصطبة فلما صرنا بین یدیه قال خلوا

سبيله وادعوا عليه فقال لا ولا تدعى بانه قتل بانا فقلت حاشا لله انما نحن وفد بيت الله
الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج الينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشيخ
لمقالتى قال خلوا سبيله سمعت ببطن نخلة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من تزيا بكل
بغير زيه فقتل فلا دية ولا قود وجدت بخط الشيخ عبد الحق الدهلوى قدس سره انه سمع استاذ
مولانا محمد مقيم عن الاستاذ الامير محمد مرتضى الشريفى بسنده بواسطة او بواسطتين عن الاستاذ
مولانا محمد المحقق العلامة جلال الدين محمد الدوانى بمثله وجدت فى كتاب الفواتح للميبذى عن
مولانا جلال الدين الدوانى مثله وشاه صاحب دررسالة اصول حديث در ذكر والد خود گفته وحضرت
ايشان اول درديار خود بعض كتب حديث مثل مشكوة وصحيح بخارى بخدمت والد بزرگوار خود گذرانيده بطريق
درايت اخذ اين علم فرموده بودند وسند ايشان بواسطه مير محمد زاهد تا ملا جلال الدين دوانى ميرسد وسند حديث
ايشان در اوائل انموذج العلوم بتفصيل مذكورست ومحتجب نماند كه مصنفات علامه دوانى در اجازات
مرويات اكابر اعلام واجله فخام سنيه داخل ست ومصنفات ايشان بر نقل واحتجاج ازان شامل ابراهيم
كورانى در الامم لايقاظ الهمم گفته تصانيف الاستاذ المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم
بن على الصديقى الدوانى رحمه الله تعالى قرأة على الاستاذ المحقق ملا محمد شريف بن ملا يوسف بن القاضى
محمود بن ملا كمال الدين الكورانى الصديقى ثم قرأ رسالة الزوراء بكمالها مع حاشيتها للمصنف بكمالها وقرأت
عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعضد سنة ١٠٥٢ مع معظم حاشيته لملا يوسف بن محمد القرباغى وحاشيته
لملا حسين الحسينى الخلخالى وقرأت عليه اطرافا من حاشيته لشرح الشمسية للقطب الرازى واطرافا من حاشيته
على التهذيب للتفتازانى ومن الرسالة الجديدة فى اثبات الواجب سنة ١٠٥٣ وقرأت طرفا من شرحه للعقائد
العضدية على شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد قدس سره وطرفا من الزوراء واجازنى لسائرها ولما
يرويه من كتب الفنون برواية الاستاذ محمد شريف اجازة عن الفقيه على بن محمد الحكمى وبرواية شيخنا
صفى الدين احمد قدس سره عن شيخه ابى المواهب الشناوى قدس سره بروايتهما عن الشناوى والحكمى عن
عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد
المكى عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوى الحكمى العدنانى
اليمنى الزبيدى والشهاب ابى العباس احمد بن عمر الشرعبى المهدى فى انشاء التعزى بروايتهما عن المحقق

السید عفیف الدین عبد الرحمن بن السید نور الله بن عبید الله الحسینی ابا الحسین الایجی عن شیخه العلامة
ملا لیقا و مرویاته و تاج الدین ابن یعقوب المالکی المکی و کفایة المتطلع کرده ان مرویات شیخ خود بسیاری جمع نموده گفته شیخ المهذب یا
علی شرح الشمسیة للقطب العلامة الاستاذ جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد الدوانی الصدیقی خبرهما بکمالهما اجازة
میر صدر الدین ابن العلامة عبد الرحمن مؤید زاده عن مؤلفهما و اخبرهما بتمام سند الاشارات الیه و اخبرهما عن العلامة
محمد علی بن حسین بن علی بن محمد الکرمانی اللاهوری الحسینی عن العلامة میرزا ابو القاسم بن عباس الخلخالی الشهیر بالاجعی عن الاستاذ السید
محمد الباقر بن محمد الاسترابادی المشهور بالداماد عن العلامة الخواجه جمال الدین محمود الشیرازی عن مؤلفهما العلامة
جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم الصدیقی الدوانی فذکرهما و سالم بن عبد الله بن سالم البصری در رسالة الامداد
علو الاسناد که در آن مرویات والد خود فراهم آورده گفته اما تصانیف الاستاذ جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی المشهور
بالدوانی فاروبهما الوالد عن الشیخ ابراهیم الکردی المذکور بلغه الله تعالی الاجور عن العلامة ملا شریف بن ملا یوسف بن القاضی
محمود بن ملا کمال الدین الکردی الصدیقی عن الفقیه علی بن محمد الحکمی و بروایة شیخنا الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ ابی المواهب احمد
الشناوی بروایتهما اعنی الشناوی والحکمی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد المکی عن عمه جار الله بن عبد العزیز
بن عمر بن فهد المکی عن الفقیه شرف الدین اسمعیل بن الفقیه برهان الدین ابراهیم بن اسمعیل العلوی المکی العدنانی الیمنی الزمزمی
والشهاب ابی العباس احمد بن عمر الشرعبی المهدانی التعزی بروایتهما عن المحقق السید عفیف الدین عبد الرحمن بن السید نور الله بن عبید الله
الایجی عن شیخه الجلال الدوانی و نحو محمد بن شیخ علی بن شیخ منصور الشنوانی در کتاب الدرر السنیه فیما علا من الاسانید الشنوانیه گفته مصنفات
الجلال الدوانی و هو المحقق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم بن علی الصدیقی الدوانی رحمه الله تعالی رویتها اجازة عن شیخنا الشیخ
عیسی البراوی و عن شیخه الشیخ سالم النهضی عن الملا ابراهیم عن شیخنا المنیری ثلاثتهم رحمهم الله قرأت علی الاستاذ المحقق ملا شریف بن ملا یوسف
بن القاضی محمود بن ملا کمال الدین الکردی الصدیقی روح الله تعالی روحه و حشرنا فی الزمرة بکمالها مع حاشیتها و قرأت علیه معظم
العیون ... للعضد سنة ست و خمسین بعد الالف مع معظم حاشیته للملا یوسف بن محمد القرباغی و حاشیته للملا الحسین الخلخالی و قرأت علیه
اطرافا من شرح الشمسیة للقطب الرازی و اطرافا من حاشیته علی التهذیب للتفتازانی و من رسالته الجدیدة فی اثبات الواجب و قرأت علیه طرفا
من شرح الرسالة العضدیة علی شیخنا العارف بالله صفی الدین احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و لجازة نسانیها و لما ... من کتب الجلال
بروایة الاستاذ ملا شریف اجازة عن الفقیه علی بن محمد الحکمی و بروایة شیخنا صفی الدین احمد قدس سره عن شیخه ابی المواهب الشناوی
بروایتهما اعنی الشناوی والحکمی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد المکی عن جار الله بن عبد العزیز عن الفقیه شرف الدین
اسماعیل بن الفقیه برهان الدین ابراهیم بن اسماعیل العلوی المکی العدنانی الیمنی الزمزمی والشهاب احمد بن عمر الشرعبی المهدانی التعزی بروایتهما

عن المحقق السید عفیف الدین عبد الرحمن بن السید نور الدین عبد الله الحسینی اباً والحسینی اماً الایجی الشافعی عن الجلال الدوانی رحمهم الله
تعالی و محمد بن علی الشوکانی الصنعانی در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر گفته مؤلفات جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی اروبها بالاسناد المتقدم الی ابن
یحیی الکرجی عن محمد بن شریف عن علی بن محمد الحکمی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه جار الله بن عبد العزیز بن فهد عن اسمعیل بن ابراهیم العلوی العکمی
ایضاً الزبیدی عن السید عفیف الدین عبد الرحمن بن عبد الله الحسینی الایجی عن المؤلف و محمد عابد بن احمد علی السندی در
حصر الشارد گفته واما مصنفات الاستاذ المحقق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم بن علی
الصدیقی الدوانی فاروبها عن عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری السندی عن ابیه
عن الشیخ محمد هاشم بن عبد الغفور السندی عن مفتی مکة عبد القادر الحنفی عن الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ
احمد القشاشی عن ابی المواهب الشناوی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد المکی عن عمه
جار الله بن عبد العزیز بن فهد المکی عن اسماعیل بن برهان الدین ابراهیم بن اسماعیل العلوی العکمی
العدنانی الزبیدی عن عبد الرحمن بن السید نور الدین بن عبد الله الحسینی اباً الحسینی اماً الایجی الشافعی
عن شیخه الجلال الدوانی و سید محمد بن عبد الرسول برزنجی در نواقض گفته قال ابن المطهر بحضرة امامه الاستاذ نصیر الدین
الطوسی فی تعیین المراد من الفرقة الناجیة فاستقر الرای علی انه ینبغی ان یکون تلک الفرقة مخالفة
لسائر الفرق فی غالب الفقه الکثیرة وماهی الا الشیعة الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق فی الاکثر
بخلاف غیرهم من الفرق فانهم متقاربون فی اکثر الاصول وقد نقله عنه الاستاذ المحقق الدوانی فی
شرح العقائد العضدیة ونقضه علیهم و قمر الدین حسینی در نور الکریمتین گفته ملا جلال از نصیر الدین
الطوسی نقل میکند که در شرح رسالة العلم نوشته است نعم ما قال عالم من اهل البیت رضی الله عنهم بل
علماً قادراً لانه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین وکلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق
لکم مصنوع مثلکم مردود الیکم والباری تعالی واهب الحیوة مقدر الموت ولعل النمل الصغار
یتوهم ان لله تعالی زبانتین کمالها فانها یتصوران عدمهما نقصان لمن لا یکونان له وهکذا حال العقلاء
فیما یصفون الله تعالی به ملا جلال بعد نقل کلام مذکور مینویسد اراه العالم الامام الهمام محمد الباقر رضی
الله عنه وعن آبائه الکرام هذا کلام رشیق انیق صدر من مصدر التحقیق مورد التدقیق وجه
صد وچهل وهفتم آنکه قاضی کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی حدیث مدینة العلم را
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالقطع والیقین ثابت و محقق انگاشته و باحتجاج و استدلال از آن

اعلام نصفت و تحقیق اکثر اشتیاق چنانچه در شرح حوذبر دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام کرنفس
مشهور میباشد گفته اما بعد بر مسافران مراحل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن ستاره
ایست که در آسمان ماهیت انسان تابد و نازکتر غنچه ایست که در چمن حقیقت او سمت شگفتن یابد هر نفس ناطقه که
بزیور حکمت آراسته گشت در سلک فرشته است و ارقام سعادت ابدی بر جبین استعداد او نوشته عملی که بحلیه علم عالی — علم و حکمت
نشده چون بدنی باشد که او را جان نیست و دلی که بسبکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و لله در القائل — دانش
شعر الناس موتی واهل العلم احیاء ❊ والناس مرضی وهم فیهم اطباء ❊ والناس ارض واهل العلم فوقهم
سماء نور وما فی النور ظلماء ❊ وزمرة العلم راس الخلق کلهم ❊ وسائر الناس فی التمثیل اعضاء علم
مفتاح کنوز حقائق و مصباح رموز دقائق و نظام سلسلهٔ وجود و قوام مرتبهٔ شهود است **رباعی** علمت بکمال
معرفت راه دهد ❊ علمت دل پاک و جان آگاه دهد ❊ گر جاه طلب کنی ترا جاه دهد ❊ ور حق طلبی لقاء بالله دهد
و بحکم انا مدینة العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطور است و انا میزان الحکمة و علی لسانه که در
رسالهٔ عقلیه امام غزالی مذکور است بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بباطن
ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سپهر امامت جمشید سریر
کرامت واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده مجمع فنون مجاهده مظهر انوار فتوت مصدر
آثار مروت فاتحهٔ کتاب ولایت خاتمهٔ مصحف وصایت عنوان صحیفهٔ عنایت دیباچهٔ رسالهٔ هدایت مرکز دائرهٔ سیادت
قطب فلک سعادت شمع لگن فصاحت سرو چمن صباحت نمک خوان ملاحت قمر سمای سماحت قاضی محکمهٔ
قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینهٔ اسماء و صفات الهی لائق مرتبهٔ خلافت و شاهی منصوص بنص من
کنت مولاه فهذا علی مولاه مخصوص بنص ما انتجیته ولکن الله انتجاه آنکه هر فقره از ذو الفقار کلام او — فقطی
طبقه از طبقات فصحاء عرب را در هم شکسته و سلسلهٔ والیان و ولات و ولایت بنقطهٔ دل صاحب هدایت او پیوسته **قطعه** — شکست پیوست
قنبرش را چون بیاض الوجه فی الدارین هست ❊ نور میگیرد مدام از روی قنبر آفتاب ❊ چون شود صوفی صفت صافی ز
غیر مهر او ❊ خرقهٔ ازرق کند از چرخ در بر آفتاب ❊ در قیامت چون سازد شربت کوثر بخلق ❊ جام گردد بر کنار حوض
کوثر آفتاب ❊ لافتی الا علی در سینه خود کرد نقش ❊ ورنه از بهر چه می بینی فتا در آفتاب ❊ گر مثالی از رخش خواهم که
سازم آشکار ❊ در خیال من شود هر دم مصور آفتاب ❊ کی ز مغرب باز گردیدی برای طاعتش ❊ گر نشد او را بجان
منقاد و چاکر آفتاب ❊ نور می بخشد بخاص و عام عالم بیدریغ ❊ شد مگر از خاک درگاهش مخمر آفتاب ❊ پای تا سر

عرق نور معرفت می بینیش * گوئیا زائید با مهر ش مادر آفتاب * آدم اولیا خاتم اصفیا صاحب اقسام مناقب ناصب اعلام مناصب مطلوب کل طالب امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و علی من تقرب الیه از سخن او که مقبول بلغاء مکه و یثرب و مسلم فصحای مشرق و مغرب ست التماس اسرار دین و اقتباس انوار یقین کنند انتهی ما اردنا نقله فهذا المیبذی مع سمو الآبی و درکه العجاب قد احتج بهذا الحدیث المشرق الزاهر * المسفر الباهر * عازیا ایاه الی صحیح الترمذی الکابر * قاطعا من اهل الریب کل دابر * فلا یجحد عنه الا التائه الحائر * ولا یصد عنه الا العامه البائر * ولا یلمز الا العتوّ الخاسر * ولا یطعن فیه الا المحجوج المکابر و میر حسین میبذی از مشاهیر علمای فخام و اکابر فضلای عظام سنیه ست مفاخر عالیه و مآثر متعالیه و حسب افادات اکابر ایشان ان شاء الله المفضل المنیل در حدیث تشبیه بتفصیل خواهی شنید در ینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک اماثل علمای عراق بل اعاظم دانشمندان آن آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بود و علم امانت می افراشت از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه تصنیفی ست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه انشوران فضیلت پرور و حینین آنجناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصه عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما رسالة ایست مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوائل ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم القضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانی روزی چند مواخذ بوده در گذشت وجه صد و چهل و هشتم آنکه حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد بخاری در تفسیر النوری بتفسیر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفته اعلم یا هذا ان الآیة لبیان فرضیة حب اهل البیت علی جمیع المسلمین الی یوم القیامة صلی الله علی محمّد و اهل بیته فقد روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هولاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علیّ و فاطمة و ابناهما و بعد ذکر چندی از مناقب اهلبیت علیهم السلام گفته عن جابر رضی الله عنه قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم بعضد علی و قال هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مدّ صوته و قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه ابن المغازلی و بعد ازین دیگر اخبار در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

ذکر نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی علی رضی الله عنه وما ازداد علی فضلا الا بتزویج فاطمة بنت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وما تزوج فاطمة الا بکونه اهلا لها رضی الله عنهما انتهی و حاجی عبدالوهاب بخاری از نبلای اعلام و نبهای فخام نزد سنیه بوده مفاخر بارعه و مآثر ناصعه او حسب افادات این حضرات بر ناظر اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی و تذکرة الابرار سید محمد بن جلال ماه عالم بخاری واضح و لائحست درینجا بنا بر اختصار اکتفا بر عبارت اخبار الاخیار میرود و هی هذه شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگ ست که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان ست سید جلال را دو پسر بود سید احمد پسر بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانیان پسر سید محمود ست و شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید احمد ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و استاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست و لیکن مردم قدر آن دو نعمت را نمی شناسند و از آن بهره نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه وسلم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگارست و وی سبحانه و تعالی بی واسطه بدان متکلم و خلق ازان غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشتافت و این سعادت را دریافت باز بوطن اصلی عود نمود بعد ازان بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدهلی آمد سلطان سکندر را بوی اعتقاد عظیم پیدا شد و آنچه از شرائط تبجیل و تعظیم بود در رعایت نمود و او را با شاه عبدالله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه میگویند که فنا فی الشیخ میباشد این چنین خواهد بود و نسبت صحبت او با وی بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانا روم ست با شمس تبریز قدس الله اسرارهم و بار دیگر هم از دهلی قصد زیارت حرمین کرد و مکرر را باین سعادت عظمی سید و به بشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم اشارت یافته باز بدین حدود عود فرمود وفات شیخ در سنه اثنین و ثلثین و تسعمائة که عدد عبارت شیخ حاجی موافق آنست و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبدالله ست فهذا عبدالوهاب البخاری عارفهم المرشد منهم للسالک الساری قد روی هذا الحدیث النافح کالمسک الذکی الداری و اثبت هذا الخبر المؤتلق المشرق المخجل بنوره وضوئه الکوکب الدراری فالجاحد له جارح العدوان فی قاطبة المجاری والحائد عنه جائر فی مسالک البغی کالعادی الکاری والحائد عنه والملط له محتقب له للاثم الکبیر والخزی الزاری

والطاعن فیه عاثث وجرحه کالاول الضاری ❊ **وجه صد وچهل ونهم** آنکه غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در خطبه کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر در مقام تصلیه گفته صلوات الله علیه وسلامه وعلی عترته سیما وصیه ووارث علمه وخلیفته المکرم بتکریم انا مدینة العلم وعلی بابها المشرف بتشریف انت منی بمنزلة هارون من موسی مظهر العجائب ومظهر الغرائب امیر المومنین وامام المسلمین علی بن ابیطالب

نظم امام امم پادشاه نجف ❊ سپهر کرم گوهر اوج شرف ❊ سر سروران هدایت نشان ❊ چراغ حرم رهنمای جهان ❊ دلش کان علم وکفش بحر جود ❊ رخش آفتاب سپهر وجود ❊ بتعلیم لدنی چنان شد علیم ❊ که حل کرد اشکال لوح وقلم ❊ اداچون کنم وصفت ای مقتدا ❊ که وصف تو برتر بود از ادا ❊ کمال تو بی حد وغایت بود ❊ ثنای تو ز امکان نهایت بود ❊ درود فراوان نثار تو باد ❊ بر اولاد عالی تبار تو باد اللهم صل علی محمد واله وخلفائه الکرام وسائر اصحابه مصابیح الظلام وسلم تسلیما کثیرا مبارکا الی قیام الساعة وساعة القیام انتهی **فهذا غیاث الدین صاحب حبیب السیر** ❊ کابرهم الجلیل الخطر ❊ قد اثبت هذا الحدیث المشتهر ❊ الذی اشرق ضوءه فازدهر ❊ فلا ینحرف عنه الا من انخزل فی کسر الخذلان وانحجر ❊ ولا یصدف عنه الا من انقطع عن سبیل الایقان وانحصر ❊ ولا یقدم علی طعنه الا من القی بنفسه فی مهاوی الهلک والغرر ❊ ولا یجتری علی الغض منه الا من وغر منه الصدر وعمی منه البصر ❊ ومخفی نماند که کتاب حبیب السیر از کتب معتمده معتبره واسفار مستنده مشتهره میباشد مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند میر وهو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضة الصفا زاد علیه الی ان قال وهو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعة المعتبرة الا انه اطال فی وصف ابن حیدر کما هو مقتضی حال عصره وهو معذور فیه تجاوز الله سبحانه وتعالی عنه وحسام الدین بن بایزید سهارنپوری در مرافض گفته وهنگام تسوید کتب معتبره مانند بیضاوی ومعالم ومدارک وکشاف وجامع البیان وتفسیر نظام نیشاپوری وحسینی وزاهدی ومشکوة وشرح ملا علی قاری وشرحین شیخ عبد الحق دهلوی وصحیح البخاری وتیسیر القاری وصحیح مسلم وصواعق محرقه وبستان ابی اللیث وشمائل ترمذی وسفر السعادة وشرح آن وسنن الهدی وشفاء قاضی عیاض وشرح مواقف وشرح طوالع الانوار وشرح تجرید وشرح عقائد وتکمیل الایمان ورساله قطب ربانی حضرت شیخ احمد سرهندی قدس الله سره ونواقض الروافض میرزا مخدوم ومرقق القلوب وتحقیق وحسامی وفتاوی عالمگیری وبرهان شرح مواهب رحمن وهدایه وکفایه شعبی و

معدن الحقائق شرح کنز الدقائق و جذب القلوب الی دیار المحبوب و مدارج النبوة و معارج النبوة و روضة الاحباب
و ترجمه مستقصی و حبیب السیر و رساله مناقب خلفاء و مناقب مرتضوی و حیوة الحیوان و ترجمه قطب شاهی اصول
کلینی و بعضی رسائل دیگر رفض مطمح نظر تفحص کشته احادیث و اخبار و اقوال علماء اخیار و تحقیق مذاهب و اختلاف
و احوال بزرگان و قصص اسلاف که درین رساله منقول شده همه را از کتب مذکوره نقل کرده آه و بعد ازین سهارنپوری هم
مرافض از حبیب السیر جابجا نقل آورده و مکرر تصریح باعتبار آن کرده کما لا یخفی علی من راجع و از کلام مخاطب نیز
اعتبار و اعتماد حبیب السیر واضح و آشکار است چنانچه مخاطب در باب المطاعن همین کتاب تحفه بجواب طعن سوم از
مطاعن ابی بکر بعد ذکر قصه تجهیز جیش اسامه گفته اینست آنچه در روضة الصفا و روضة الاحباب و حبیب السیر و
دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجود است و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته و در معارج
و حبیب السیر مذکور است که بعد از غزوه تبوک اعرابی در جناب پیغمبر آمده عرض نمود که قومی از اعراب در وادی الرمل
مجتمع گشته داعیه شبخون دارند جناب پیغمبر نشان خود بابوبکر صدیق داده و او را امیر لشکر ساخته بران جماعه فرستادند
و نیز مخاطب بجواب طعن یازدهم از مطاعن ابوبکر گفته تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت درین قصه مختلف اند
اکثر روایات باین مضمون آمده اند که ابوبکر را برای امارت حج منصوب کرده روانه کرده بودند نه برای رسانیدن برات و حضرت امیر را
بعد از روانه شدن ابوبکر رض چون سوره برات نازل شد و نقض عهد مشرکان دران سوره فرود آمد از عقب فرستادند
تا تبلیغ این احکام تازه نماید پس درین صورت عزل ابوبکر اصلا واقع نشد بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند
پس درین روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابوبکر است و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود
و در بیضاوی و مدارک و زاهدی و تفسیر نظام نیشاپوری و جذب القلوب و شروح مشکوة همین روایت را اختیار نموده اند
و همین است ارجح نزد اهل حدیث و از معالم و حسینی و معارج و روضة الاحباب و حبیب السیر و مدارج چنان ظاهر میشود که
اول آنحضرت ابوبکر صدیق را بقرائت این سوره امر نموده بود و بعد از آن علی مرتضی را باین کار نامزد فرمودند و این دو احتمال دارد یکی آنکه ابوبکر صدیق را از پیغمبری معزول
کرده علی مرتضی را منصوب فرمودند بجای او دوم آنکه علی مرتضی را شریک ابوبکر کردند تا این هر دو این خدمت قیام نمایند چنانچه روایات روضة الاحباب و بخاری و مسلم و دیگر
جمیع محدثین همین احتمال دوم را قوت می بخشند انتهی وجه صد و پنجاهم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد
فی سیرة خیر العباد در ذکر اسماء جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته مدینة العلم روی الترمذی
و غیره مرفوعا انا مدینة العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن کما قال الحافظان العلائی
و ابن حجر و قد بسط الشیخ الکلام علیه فی کتابه تهذیب الموضوعات و فی النکت ازین عبارت ظاهر است
بعنی السیوطی ۱۲

که حدیث مدینة العلم نزد علامه صالحی حدیث حسن است پس مثل حدیث صحیح صالح و مستقل باحتجاج و دافع مرا
و لجاج ارباب ختل و تزویر و اعوجاج و قالع شبهات واهیه غواج باشد و ازینجاست که صالحی مدینة العلم را ختماً و جزماً از اسماء مبارکه
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده و بنای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته قلوب منکرین و
جاحدین و مبطلین و مضللین را بسنان رصاص گداخته و باید دانست که محمد بن یوسف شامی از مشاهیر علمای کبار و مخاریر کملای
احبار نزد سنیه است و جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی و خیرات حسان ابن حجر مکی و
ریحانة الالبا شهاب الدین احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی و کشف الظنون
فاضل چلپی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و شوکت عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدین خان و شفاء الکلام
مولوی سلامت الله بدایونی و منتهی الکلام و ازالة الغین حیدر علی فیض آبادی و سیرت نبویه احمد بن زینی ابن احمد
الشافعی المشهور بدحلان و قول مستحسن مولوی حسن الزمان واضح و ظاهر است و شطری وافر ازین عبارات در مجلد
حدیث ولایت مذکور شده درینجا بر بعض عبارات اکتفا و اقتصار میرود عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار در ذکر
جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفته ومنهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسك بالسنة
المحمدية الشيخ محمد الشامی نزیل التربة البرقوقية رضي الله عنه كان عالماً صالحاً مفنناً في العلوم
والف السيرة المشهورة التي جمعها من الف كتاب فاقبل الناس على كتابتها ومشى فيها على انموذج لم
يسبق اليه وكان رضي الله عنه عزباً لم يتزوج قط وكان اذا قدم عليه الضيف يعلق القدر ويطبخ له
وكان حلو المنطق مهيب المنظر كثير الصيام والقيام بت عنده الليالي فما كنت اراه ينام في الليل الا قليلا
وكان اذا مات احد من طلبة العلم وخلف اولاداً قاصرين وله وظائف يذهب الى القاضي ويقرر فيها
ويباشرها ويعطي معلومها للايتام حتى يصلحوا للمباشرة وكان لا يقبل من الولاة واعوانهم شيئاً ولا ياكل
من طعامهم وذكر لي شخص من الذين يحضرون قراءة سيرته في جامع الغمري انه سأله في اختصار السيرة
وترك ضبط الفاظ غريبها الى ان يكمل السيرة على وجهها ثم يفعل ما يريد الناس فرأيته بين القصرين
واخبرته الخبر فقال قد شرعت في اختصارها من مدة يومين فرأيت ذلك هو الوقت الذي سألني
فيه ذلك الرجل وكانت عمامته نحو سبعة اذرع على عرقية لم يزل غاضاً طرفه سواء كان ماشياً
او جالساً رضي الله عنه واخلاقه الحسنة كثيرة مشهورة بين اصحابه و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان
بعد ذکر فوت کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود گفته فتأثرت لذلك واعدت النظر فيها لاتمة المناقب

من المسالك الى ان ظفرت بكتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة المطلع والحافظ المتتبع الشيخ محمد الشامي الدمشقي ثم المصري الخ واحمد بن محمد المقري در فتح المتعال بعد ذكر تحديد عراقي نعل آنجناب صلى الله عليه وآله وسلم بالتسليم علقمي تحديد مذکور را گفته مع ان صاحب سبل الهدى والرشاد ذكر ذلك التحديد غير معترض عليه بل اقره وناهيك باطلاع هذا البحر الوافر المديد ومفتی صدر الدین خان معاصر در منتهی المقال گفته قال الشيخ الامام العالم العلامة افضل المحققين والمحدثين محمد الشامي في باب الدليل على مشروعية السفر وشد الرحال لزيارة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم والرد على من زعم ان شد الرحل لزيارته صلعم معصية قد تقدم انه انعقد الاجماع على تاكد زيارته الخ ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وقال العلامة الحافظ الشامي تلميذ صاحب السيوطي في السيرة المسماة بسبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم ومشروعية السفر لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وآله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقي الدين السبكي والشيخ كمال الدين بن الزملكاني والشيخ ابو داود سليمان كتاب الانتصار وابن جملة وغيرهم من الائمة فهذا الشامي صاحب سبل الهدى والرشاد حافظ من الجهابذ النقاد وقد نهج رشد السداد ولحب نهج الرشاد حيث عد مدينة العلم من اسماء خير العباد عليه وآله الاطهار الامجاد من صلاة الله ما لا يعد ولا يعاد واحتج عليه بهذا الحديث الشائع في الاغوار والانجاد وصوب كونه حسنا حسما لزيغ اصحاب العناد واستند في ذلك بقول حافظي العلائي وابن حجر رغما لآناف اهل اللداد فالحمد لله على تمام الحجة على ذوي الاحن والاحقاد ووضوح المحجة على ائمة الحق والرشاد

وجه صد و پنجاه و یکم آنکه شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی در تنزیه الشریعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة گفته حديث انا دار الحكمة وعلي بابها ابن بطة نع مر طب حب عد خط وفي لفظ انا مدينة الفقه وآخر انا مدينة العلم وفيه جماعة كثيرة مجروحين ومجاهيل تعقب بانه اخرجه الحاكم والترمذي وقال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاكم وصححه وخالفه ابو الفرج ابن الجوزي فذكره في الموضوعات والصواب خلاف قوليهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا ينحط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا لكن هذا هو المعتمد وكذا حسنه العلائي ومخفی نماند که علامه ابن عراق از اعیان مشهورین فی الآفاق وصناديد جائزین عتبة الاعلاق نزد سنیه میباشد رحمة الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزیه الشریعه گفته الحمد لله الذي صان

سنن رسوله عن كل مفتر وضاع ووفق طائفة من العلماء فعرفوا كل كذاب وضاع وميزوا عن الحديث
الطيب المصنوع وبينوا الحق الثابت والباطل الموضوع والمختلق والصلاة والسلام على نبيه الذي بشر اهل الطاعة
بنضرة النعيم وانذر اهل الاخرى بتبوء المقعد في نار الجحيم وعلى آله واصحابه واتباعهم الذين بينوا
الصحيح من السقيم وعلى كل من اقتدى بهم بقلب سليم وبعد فان من المهمات معرفة الاحاديث
الموضوعة والآثار المصنوعة وقد الفت فيه المؤلفات وللامام الحافظ ابى الفرج ابن الجوزى فيها كتاب جامع
الا ان عليه مؤاخذات ومناقشات في مواضع قد لخصه الحافظ جلال الدين السيوطى وتعقبه
في كتاب سماه اللآلى المصنوعة في الاحاديث الموضوعة ثم عمل ذيلا ذكر فيه احاديث موضوعة
فاتت ابن الجوزى ثم ان شيخنا الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ
على بن محمد بن العراق ولى الخلاق المشهور في الآفاق الف كتابا لخص فيه هذه المؤلفات بحيث
لم يبق لمحصله الى ما سواه التفات كيف لا وقد زاد فيه زيادات من كثير من المصنفات فسنح
للعبد الفقير الراجى لطف الصمدى رحمة الله بن عبد الله السندى اختصاره تسهيلا
لتحصيله مع تراجمه وترتيبه فجعلت كاملة كل ترجمة غير المناقب في ثلثة فصول الخ وشيخ
عبد الحق دهلوى در ما ثبت بالسنة گفته وفي تنزيه الشريعة في الاحاديث الموضوعة للشيخ
الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق حديث من
صام تسعة ايام من اول المحرم بنى الله له قبة في الهواء الخ وعبد القادر عيدروس يمنى در نور سافر در
ترجمه شهاب الدين العمودى گفته فائدة اعلم ان في قلبى حسرة عظيمة اذ لم يتيسر لى الوقوف على تواريخ
جماعة من الاعيان المشهورين كطائفة من الاولياء الكرام وجملة من العلماء الاعلام مثل شيخ
الشيوخ على الاطلاق الشيخ محمد بن عراق وولديه الشيخ الامام العلامة على والشيخ الفاضل
عبد النافع الى ان قال واخرين يطول ذكرهم ويتعذر حصرهم مع انى قد ذكرت بعضهم في ترجمة
غيره بطريق الاستطراد ولكن لم استوعب اخباره كما ينبغى ويراد والمرجو من من الله على بذلك
حتى اشفى الغليل بشرح مناقبهم العديدة وسيرتهم الحميدة والله ولى التوفيق ونيز عبد القادر عيدروس
يمنى در نور سافر در ترجمه ابو السعادات الفاكهى الحنبلى بعد ذكر عبد النافع بن محمد بن عراق ومحمد بن عراق استطرادا
گفته وتاريخ وفاته لم اقف عليها وهذا هو الذى منعنى من ان اترجم له على حدته وكذا والده الشيخ على

فکان من کبار اهل العلم وله جملة مصنفات والشیخ عبد النافع هذا و مولوی صدیق حسن خان
معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ علی بن محمد بن عراق عالم المدینة المنورة وخطیب مسجد النبی
صلی الله علیه وسلم کان نائبا مناب ابیه فی العلم والعمل والتقوی له تصانیف مفیدة منها
کتاب تنزیه الشریعة عن الاحادیث الموضوعة لخصه تلمیذه الشیخ رحمة الله السندی وهو فی غایة
اللطف من الاختصار انتهی **فهذا ابن عراق** ؛ علامتهم الشهیر فی الآفاق ؛ قد
اثبت هذا الحدیث المونق کل الایتلاق ؛ المشرق اتم الاشراق ؛ ونفی عنه طعن اهل
البغی والشقاق ؛ ودرء عنه کید ذوی الغی والنفاق ؛ الا فمن حاص عن قبوله جرع
من الملام کاسا مسمومة المذاق ؛ ومن جاد عنه عنف وسیق الی الردی اعنف المساق ؛ و
من شط فیه حرم عن لزوم اهل الصواب والاتفاق ؛ ومن استراب فیه فلیس له فی
الآخرة من خلاق ؛ **وجه صد و پنجاه و دوم** آنکه احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی در صواعق بعد
ذکر کثرت فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ثم اعلم انه سیاتی فی فضائل اهل البیت احادیث مستکثرة
من فضائل علی رضی الله عنه فلتکن منک علی ذکر ومر فی کثیر من الاحادیث السابقة فی فضائل
ابی بکر جمل من فضائل علی واقتصرت هنا علی اربعین حدیثا لانها من غرر فضائله الی ان قال الحدیث
التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء
وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی
عن علی قال انا دار الحکمة وعلی بابها وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی الی ان قال وصوب بعض
محققی المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حدیث حسن ومر الکلام علیه **وجه صد و پنجاه و**
سوم آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر کم ابانت ایاته من علوم ؛ عن حروف
ابان عنها الهجاء بعد نقل قول شافعی گفته وتبعه اعنی الشافعی العلماء علی ذلک فقال واحد ما قال صلی الله
علیه وسلم شیئا او حکم او قضی بشیء الا وهو او اصله فی القرآن قرب او بعد وقال آخر ما من شیء
فی العالم الا وهو فیه فقیل له فاین ذکر الخانات فیه فقال فی قوله تعالی لیس علیکم جناح ان تدخلوا
بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم وهی الخانات وقال آخر ما من شیء الا یمکن استخراجه من القرآن لمن فهمه الله

تعالى حتى ان عمره صلى الله عليه وسلم ثلاثا وستين سنة استنبط من قوله تعالى في المنافقين ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها فانها رأس
ثلاث وستين سورة وعقبها بالتغابن لظهور التغابن في موته صلى الله عليه وسلم وقال اخر لم يحط بالقرآن الا المتكلم به ثم نبيه صلى الله عليه وسلم فيما بفقده
استأثر الله بعلمه ثم ورث عنه معظم ذلك اعلام الصحابة مع تفاوتهم فيه بحسب تفاوت علومهم
كابي بكر رضي الله عنه فانه اعلمهم بنص من عمر وغيره وكعلي رضي الله عنه لقوله صلى الله عليه وسلم ابن عمر
في الحديث الحسن خلافا لمن زعم وضعه انا مدينة العلم وعلي بابها ومن ثم قال ابن عباس رضي الله
عنه جميع ما اثرته من التفسير فانما هو من علي كرم الله وجهه وكابن عباس حتى قال لو ضاع رضی کرم
لي عقال بعير لوجدته في كتاب الله ثم ورث عنهم التابعون معظم ذلك ثم تقاصرت الهمم عن لوجده
حمل ما حملته اولئك من علومه وفنونه فنوعوا علومه انواعا يستنبط كل طائفة علما وفنا
وتوسعوا فيه بحسب مقدرتهم ثم افرد غالب تلك العلوم وتلك الفنون التي كادت ان تخرج
عن الحصر وقد بين هذا القائل وجه استنباط غالبها منه بتاليف لا يحصى **وجه صد وپنجاہ** مخص
وچہارم آنکہ نیز ابن حجر مکی در منح مکیہ در شرح شعر ووزير ابن عمه في المعالي ومن الاهل
تسعد الوزراء بعد ایراد مصراع اخر گفتہ تذییل مناسب لما قبله وفيه رد للعجز على الصدر ومن
تلك السعادة ما امده صلى الله عليه وسلم به من المواخاة فقد اخرج الترمذي آخى النبي صلى الله
عليه وسلم بين اصحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابك ولم تواخ
بيني وبين احد فقال صلى الله عليه وسلم انت اخي في الدنيا والاخرة ومن العلوم التي اشار اليها
بقوله انا مدينة العلم وعلي بابها وفي رواية فمن اراد العلم فليات الباب وفي اخرى عند الترمذي
انا دار الحكمة وعلي بابها وفي اخرى عند ابن عدي علي باب علمي واختلفوا في حكم هذا الحديث
فجماعة منهم النووي انه موضوع والحاكم صححه وصوب بعض الحفاظ المطلعين انه حديث حسن
وجه صد وپنجاہ وپنجم آنکہ نیز ابن حجر در منح مکیہ در شرح شعر لو يزده كشف الغطا يقينا بل
هو الشمس ما عليه غطاء گفتہ تنبیہ مما يدل على ان الله سبحانه اختص عليا من العلوم بما تقصر
عنه العبارات قوله صلى الله عليه وسلم اقضاكم علي وهو حديث صحيح لا نزاع فيه وقوله انا
دار الحكمة وفي رواية مدينة العلم وعلي بابها وقد كثر اختلاف الحفاظ وتناقضهم فيه بما يطول وفي رواية
بسطه وملخصه ان لهم فيه اربعة اراء **صحيح** وهو ما ذهب اليه الحاكم ويوافقه قول الحافظ

وقال م العلائي وقد ذكر له طرقا وبين عدالة رجالها ولم يات احد ممن تكلم في هذا الحديث
بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين وبين ردّ ما طعن به في بعض رواته
كشريك القاضي بان مسلما احتج به وكفاه بذلك فخرا له واعتمادا عليه ثم قال النووي في حديث
ثم م رواه في البسملة ردا على من طعن فيه يكفينا ان نحتج بما احتج به مسلم ولقد قال بعض معاصريه فيه
ما رايت احدا احفظ اورع منه في علمه وحسن وهو التحقيق ويوافقه قول شيخ الاسلام الحافظ
ابن حجر رجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروي فانه ضعيف عندهم انتهى وسبقه الى آخر
كلامه الحافظ العلائي فقال الهروي هل تكلموا فيه كثيرا انتهى ويعارض ذلك تصويب ابي زرعة
على حديثه ونقل الحاكم عن يحيى بن معين انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح بما علمت
من قول ابن حجر ان رواته كلهم رواة الصحيح الا الهروي وان الهروي وثقه جماعة وضعفه آخرون
وضعيف اي بناء على راي من ضعف الهروي وموضوع وعليه كثيرون ائمة حفاظ
كالقزويني وابن الجوزي وجزم ببطلان جميع طرقه الذهبي في ميزانه وغيره وهولاء وان كانوا ائمة اجلاء لكنهم
تساهلوا تساهلا كثيرا كما علم مما قررته وكيف ساغ الحكم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله كلهم رجال
الصحيح الا واحدا فمختلف فيه ويجب فيه تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلها
لا وما احسن قول بعض الحفاظ في ابي معاوية احد رواته المتكلم فيهم بما لم يسمع هو ثقة مامون من
كبار المشايخ وحفاظهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في انه صلى الله عليه وسلم
يقول مثل هذا في حق علي الخ **وجه صد و پنجاه و ششم** آنکه ابن حجر مکی در تطهیر الجنان جاییکه مطاعن
معاویه و جوابات آن وارد نموده گفته السادس خروجه على علي كرم الله وجهه ومحاربته له مع انه
الامام الحق باجماع اهل الحل والعقد والافضل الاعدل الاعلم بنص الحديث الحسن لكثرة طرقه
خلافا لمن زعم وضعه ولمن زعم صحته ولمن اطلق حسنه انا مدينة العلم وعلي بابها قال الائمة
الحفاظ لم يرد لاحد من الصحابة رضي الله عنهم من الفضائل والمناقب والمزايا ما ورد لعلي كرم الله
وجهه وسببه انه رضي الله عنه وكرم وجهه لما استخلف كثرت اعداؤه وساورت المتقولون عليه فاظهروا له
معائب ومثالب زورا وبهتانا والحادا وعدوانا وورث ذلك من تبعهم على ضلالتهم فلما راى
الحفاظ ذلك نصبوا نفوسهم لبيان الباطل من ذلك واظهار ما يرده مما ورد عندهم في حقه

فبادر كل احد الى بث جميع ما عنده من فضائله ومناقبه والجواب ان ذلك لا يكون قادحا
في معاوية الا لو فعله من غير تاويل محتمل وقد تقرر المرة بعد المرة انه لتاويل محتمل بغض كلام
علي كرم الله وجهه وانه من اهل الاجتهاد وغايته انه مجتهد مخطئ وهو ماجور غير مازور

وجه صد و پنجاه و هفتم آنکه نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان بعد ایراد روایت خبر دادن جناب امیر المومنین از
عدد مردمانی که از کوفه برای قتال اهل بصره برآمده بودند گفته قال ابن عباس وهذا اي كون علي رضي الله
عنه يخبر بالاشياء المغيبة فيقع كما اخبر لما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخبره باي
بالمغيبات فيخبر بها علي كرم الله وجهه كما اخبره صلى الله عليه وسلم ومن استند اخباره الى اخبار
الصادق لا يكون الا صادقا وفي هذه منقبة علية جدا لعلي كرم الله وجهه لما اتحفه صلى الله
عليه وسلم به من العلوم الغيبية ولذا كان باب مدينة العلم النبوي وامين السر المعنوي

وجه صد و پنجاه و هشتم آنکه در فتاوی ابن حجر مکی مذکورست وسئل رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وابو بكر اساسها وعمر حيطانها وعثمان سقفها وعلي بابها
هل الحديث صحيح ام لا فاجاب بقوله الحديث رواه صاحب مسند الفردوس
وتبعه ابنه بلا اسناد عن ابن مسعود رضي الله عنه مرفوعا وهو حديث ضعيف كحديث انا مدينة العلم
وعلي بابها ومعاوية حلقتها وهو ضعيف ايضا واما حديث انا مدينة العلم وعلي بابها فهو حديث
حسن بل قال الحاكم صحيح وقول البخاري ليس له وجه صحيح والترمذي منكر وابن معين كذب
معترض وان ذكره ابن الجوزي في الموضوعات وتبعه الذهبي وغيره على ذلك انتهى ما اردنا نقله

فهذا ابن حجر علامتهم الشهير في الاقطار ومتكلمهم المشتهر بالمصنفات الاشتهار
قد اضرم بكثير من افاداته في قلوب الجاحدين النار واورى بشطر وافر من كلماته في صدور
المعاندين الاوار فلا يقدم بعد على الطعن والقدح والانكار الا الموقع المستهتر بالعناد
كل الاستهتار ولا يجتري على هجر وسترة الموروث للخيبة والخسار الا من خاض بحينه في
غمار التباب والتبار وابن حجر مکی از اکابر محدثین منقدین و اجله فقهای محققین نزد سنیه می باشد جلالت
مرتبت و علو منزلت او بر ناظر لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی و ریحانة الالبا شهاب الدین خفاجی و نور سافر
عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس و تحفه نبهیه عبد الله بن حجازی شرقاوی و براهین قاطعه کمال الدین

بن فخر الدین جبری و شرح شمائل ترمذی حاجی محمد بلخی و مرقاة شرح مشکوة ملا علی قاری و ماثبت من السنة
شیخ عبد الحق دہلوی و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایة المتطلع تاج الدین بن احمد الدہان المکی و امداد
بن عبد الله بن سالم البصری و در سنیه محمد بن علی شنوانی و ثبت محمد بن عبد الرحمن الکزبری و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر
الازہری المالکی و ذخیرة المال احمد بن عبد القادر عجیلی و رساله اصول حدیث خواجہ محمد طاہر و غیر ان واضح و آشکار
ست نظر بر اختصار دریجا بعض عبارات مذکور میشود عبد الله بن حجازی الشرقاوی در تحفہ بہیہ گفتہ العلامة
المحقق الناسك الخاشع الزاهد السمح شهاب الدين بن حجر نزيل مكة المشرفة اخذ رضی الله عنه
العلم عن جماعة من مشايخ الاسلام بمصر واجازوه بالافتاء والتدريس فدرس بالجامع الازهر
والحجاز وانتفع به خلائق كثيرة وصنف عدة كتب نافعة محررة في الفقه والاصول الخ و ملا علی
قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته ولما ذكر شيخنا العالم العلامة والبحر الفهامة شيخ الاسلام ومفتي الانام
صاحب التصانيف الكثيرة والتاليف الشهيرة مولانا وسيدنا وسندنا الشيخ شهاب الدين بن حجر
المكی مناقب الامام مالك واحمد بن حنبل والشافعي في شرح المشكوة قال تعين علينا اذ ذكرنا
تراجم هؤلاء الائمة الثلاثة ان نختم برابعهم المقدم عليهم الخ و نیز دران گفته قال شیخنا العلامة
ابن حجر المكي في شرحه للمشكوة عند قوله تكلم فيه بعض النقاد اي تكلم فيه باعتبار ذلك الحذف الذي
استلزم عنده ان يعبر عنه بما اصطلح عليه من عند نفسه الخ و شیخ عبد الحق دہلوی در ماثبت من السنة گفته
قال الشيخ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المصري المفتي ببلد الله الحرام وشيخ الفقهاء والمحدثين في اوانه
بذلك المقام في الصواعق المحرقة اعلم ان ما اصيب به الحسين رضی في عاشوراء انما هو الشهادة الدالة على
مزيد حظوته ورفعة درجته عند ربه والحاقه بدرجات اهل بيت الطاهرين الخ و نیز دران گفته وقال
شيخ مشايخنا في الحديث الحافظ ابن حجر الهيتمي والصواب كما قررناه في رويته صلى الله عليه وآله وسلم
التعميم على اي حال رآه الرائي بشرط ان يكون على صورته الحقيقية في وقت ما سواء كان في شبابه او
رجوليته او كهوليته او اخر عمره الخ و مناقب شامخه و محامد باذخه ابن حجر نزد ایحضرات بحدیست که نوبت
افراد ان بتالیف رسیده چنانچه عبد القادر بن احمد فاکهی که از علمای مشهورین سنیه است کتابی خاص درینباب جمع نموده
محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفته عبد القادر بن احمد الفاکهی ثم المکی العالم المشهور له تصانيف منها شرح
منهج القاضي زكريا و شرح قصيدة الصفي الحلي وكتاب في زيارة النبي صلى الله عليه وسلم وكتاب في فضائل شيخه ابن حجر الهيتمي ومات سنة ۹۸۶

وجه صد و پنجاه و نهم آنکه علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی این حدیث شریف را در کنز العمال بروایات و
الفاظ عدیده وارد نموده چنانچه گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب عق
عد طب ک عن ابن عباس عد ک عن جابر و نیز گفته انا مدینة العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفة
عن علی انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه طب عن ابن عباس و نیز در آن
گفته قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسمعیل بن موسی السدی انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک ثنا
عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم انا دار الحکمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخة منکر و روی بعضهم
هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فیه الصنابحی و لم یعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات عن الصنابحی
غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهی و قال ابن جریر هذا الخبر صحیح سنده و قد یجب ان یکون
هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی
عن النبی صلی الله علیه و سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت
بنقله حجة و قد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه و سلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم
الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها
حدثنا ابراهیم بن موسی الرازی و لیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا ثنا
سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهی کلام ابن جریر و قد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث
علی و ابن عباس و اخرج ک حدیث ابن عباس و قال صحیح الاسناد و روی خط فی تاریخه عن یحیی
ابن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قال عد فی حدیث ابن علی انه موضوع
و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان و غیره و لم یأتوا فی
ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث
له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه
بالوضع و قال فی فتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابن الجوزی
فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی

الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی ذلک انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الآثار مع تصحیحه لحدیث ابن عباس فاستخرت الله وجزمت بارتقاء الحدیث عن مرتبة الحسن الی مرتبة الصحة والله اعلم انتهی **فهذا علی المتقی** عمدة بنهائهم الاعلام * الموصوف عندهم بمحامد زاهرة الاعلام * قد روی هذا الحدیث المستنیر الدافع للظلام * الهادی بنوره الی جدد الامن ونهج السلام * الآمر بسالک فیه لحب الاذعان والاستسلام * وتقبیل الجزم بصحته کالمتقی بغیر نکیر وکلام * بحظی عند ذوی العقول والاحلام * وامن من عذلهم والملام * ومن اراد قدحه لن یبغ قلبه المظلم کل الاظلام * وابدی ضمیره لو جرح صدره المولم اسفد الایلام * ذهب دینه بالمحو والانثلام * وحق لعنه الله البطش والاصطلام * ومآثر شرقه ومفاخر مونقه وتنبای علو درجت وغایت سمو مرتبت علی متقی نزد سنیه بر متتبع قول نقی فی مناقب المتقی تصنیف عبد القادر بن احمد الفاکهی واتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی تصنیف شیخ عبد الوهاب متقی قادری وزاد المتقین فی سلوک طریق الیقین واخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی ونور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی وسبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی وکفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی وکشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطنی ومنتهی الکلام وازالة الغین مولوی حیدر علی معاصر وابجد العلوم واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح وظاهر است

وجه صد وشصتم آنکه ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی حدیث مدینة العلم را دلیل فضل علم جناب امیر المومنین علیه السلام دانسته چنانچه درکتاب الاکتفاء درکتاب فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته الباب التاسع فی فضل علمه رضی الله عنه الی ان قال وعنه ای عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة ونیز در آن گفته وعنه ای عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجه الحاکم فی المستدرک والخطیب فی المفترق والمتفق انتهی **فهذا الوصابی** صاحب کتاب الاکتفاء قد روی هذا الحدیث الهادی لارباب الاهتداء * نقلا عن اکابر علمائه العظماء * وعزوا الی اجلة حفاظه الفخماء * فالمذعن له ماض علی سنن الاهتداء * والطاعن فیه مخابط فی سهب الاعتداء * والمقبل علیه راکن الی الحق الواضح السناء *

دلیل عرض عصمت مسرع الی الحتوم الشقاء والعناء وجه صد وشصت وهشتم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکرة الموضوعات
گفته انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی وابن عباس وجابر قلت قد تعقب العلائی
على ابن الجوزي في حكمه بوضعه فانه ينتهي طرقه الى درجة الحسن فلا يكون ضعيفا فضلا ان يكون
موضوعا وقال ابن حجر صححه الحاكم وخالفه ابن الجوزي فكذبه والصواب خلاف قولهما والحديث حسن
لا صحيح ولا كذب ب عزیز دوران بعد ذکر قدح بعض طاعنین گفته قلت له متابعات فمن حكم بكذبه فقد
اخطأ وازین افادات علامه محمد طاهر بطلان تکذیب وابطال وهوان تعییب واخمال این حدیث شریف بنهایت ظاهر
وباهر است وحسن واعتماد واعتبار آن بغایت ساطع وسافر فالعجب کل العجب من المخاطب لما هو الحائز من
الفضل كل زاه وزاهر كيف أثر الطعن البائر وآثار الضغن الفائر ولم يحتفل بما اثبته المحققون
كابرا بعد كابر ولم يعتن بما حصفه المنقدون خالفا اثر غابر والله ولي التوفيق لكل مقتبل الحق
اثره والواقي عن زيغ كل ناكب في سبيل الغي عاثر ومحمد طاهر از اکابر علماء اعیان وافاخم نبلای
جلیل الشان نزد سنیه بوده عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر فی اخبار القرن العاشر در
وقائع سنه ست وثمانین وتسعمائه گفته وفیها استشهد الرجل الصالح العلامة جمال الدين محمد طاهر
الملقب بملك المحدثين الهندي رحمه الله امين على يد المبتدعة من فرقتي الرافضة السبابة و
المهدوية القتالة وسبب ذلك انه كان ينافرهم ويناظرهم ويريدهم يرجعون الى الحق ويتركون
ما هم عليه من الضلالة والزندقة وكان هذا دابه ابدا وجرى له معهم وقائع كثيرة وقهرهم
في مجالس عديدة واظهر فضائحهم وكشف خزعبلاتهم وردعهم وادحض حججهم وابطلها
وبالغ في الرد عليهم والتحذير عنهم حتى قال بكفرهم وجزم بخروجهم من الدين والمنهج القويم
وضلالهم عن الصراط المستقيم واراد اعدام هذا المذهب القبيح راسا وسعى في ذلك سعيا بليغا
واراد التوصل الى سلطان الزمان لذلك فاغتالوا عليه حتى قتلوه قبل ان يصل الى ذلك ولا حول ولا
قوة الا بالله وهو الذي اشار اليه النبي صلى الله عليه وسلم بالتربية في الرؤيا التي راها الشيخ المتقي السابقة
فناهيك بها من منقبة علية وكان على قدم من الصلاح والورع والتبحر في العلم وكانت ولادته
سنة ثلث عشر وتسع مائة وحفظ القرآن وهو لم يبلغ الحنث وجد في طلب العلم ومكث كذلك نحو خمس عشرة
سنة وبرع في فنون عديدة وفاق الاقران حتى لم يعلم ان احدا من علماء گجرات بلغ مبلغه في

فن الحديث كذا قاله بعض مشايخنا وله تصانيف نافعة منها مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار وشيوخه كثيرون منهم الشيخ اخذ عن الشيخ حسن البكري والشيخ ابن الحجر الهيتمي و الشيخ على بن عراق والشيخ على المتقي الهندي المكي والشيخ جار الله بن فهد واخذ عن جد السيد عبد الله العيدروس في التصوف بعد ان وورث عن ابيه مالا جزيلا فانفقه على طلبة العلم الشريف وكان يرسل الى معلم الصبيان ويقول اي صبي حسن ذكاوه وجيد فهمه ارسله الي فيرسل اليه فيقول له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم وان كان فقيرا يقول له تعلم ولا تهتم من جهة معاشك انا اتعهد امرك وجميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال واجتهد في تحصيل العلم فكان يفعل ذلك بجميع من ياتيه من الضعفاء والفقراء ويعطيهم قدر ما وظفه لهم حتى صار منهم جماعة كثيرة علماء ذوو فنون كثيرة فانفق جميع ماله في ذلك وحكى انه في ايام تحصيله قاسى من الطلبة وغيرهم شدائد فنذر ان رزقه الله علما ليقوم من بنشره ابتغاء لمرضات الله فلما تم له ذلك فعل كذلك وقام به احتسابا لله فانتفع بتدريسه عوالم لا تحصى رحمه الله و اعاد علينا من بركاته امين وشيخ عبد الحق محدث دهلوى در اخبار الاخيار في اسرار الابرار گفته ميان محمد طاهر از پتن گجرات بوده از قوم بوهره كه در ان ديار خدا حق سبحانه تعالى او را علم و فضل داد بحرمين شريفين رفت و علماء و مشايخ آن ديار شريف را در يافت و تحصيل و تكميل علم حديث نمود و با شيخ على متقي رحمة الله عليه صحبت داشت و مريد شد و باز او ببركت و كرامت بوطن اصلي عود نمود و بعضي بدعتها كه در آن قوم شائع بود ازاله كرد و ميان اهل سنت و بدعت اين قوم تمييز و تعريف نمود و در علم حديث تواليف مفيده جمع كرد از الجمله كتابي ست كه مشتمل شرح صحاح ست مسمى بمجمع البحار و رساله ديگر مختصر مسمى بمغني كه تصحيح اسماء رجال كرده بي تعرض بيان احوال بغايت مختصر و مفيد و در خطبهاى اين كتب مدح شيخ على متقي بسيار كرده است و او بوصيت شيخ بسياهي بجهة امداد طلبا راست ميكرد و در وقت درس نيز پيچل كردن آن مشغول ميبود تا دست نيز در كار باشد و وى در ازاله بدع و اهل بدع كه در آن ديار بودند تقصير نكرد و آخر هم بدست آن جماعت در سنه نيف و ثمانين و تسع مائة بشهادت رسيد شكر الله سعيه و جزاه الله عن المسلمين خيرا و غلام على آزاد بلگرامي در سبحة المرجان في آثار هندوستان گفته مولانا الشيخ محمد طاهر الفتني قدس سره فتن بفتح الفاء وتشديد الفوقانية و فتحها والنون بلدة من بلاد گجرات هو خادم الاحاديث المقدسة وناصر السنة الموسسة تلمذ على بعض علماء گجرات واخذ

منهم نبذة من العلوم المتداولات ثم ارتحل الى الحرمين المكرمين زادهما الله شرفا وعلوا و
ادرك علماءهما ومشايخهما لا سيما الشيخ علي المتقي قدس الله سره وتحظى منه بنصائب وافرة و
فتوحات متكاثرة وعطف عنان العزم الى بلده وعاد الى مسارح اغواره ونجده وصرف جل همته
على افادة العلوم وشد حزامه على اعلاء كلمة الحي القيوم وكانت طريقته بحسب وصية شيخه
المتقي الاشتغال بعمل المداد واعانة كتبة العلوم بهذا الامداد حتى كان في حالة التدريس ايضا
يشتغل بحله ويبيض خميلة الطرس بطله ليكون اللسان والبنان في حل المشكلات وحسن العمل رضيع
لبان وفرسي رهان والف تواليف مفيدة كمجمع البحار في غريب الحديث والمغني في اسماء الرجال و
تذكرة الموضوعات وعزم مثل شيخه على كسر البدعة من المهدوية الذين كانوا من قومه وكانوا من اتباع
السيد محمد الجونفوري الذي ادعى انه المهدي الموعود وعهد ان لا يربط العمامة على راسه حتى يزيل
كل البدع عن جباههم ولما استولى سلطان اكبر الدهلي في سنة ثمانين وتسعمائة على كجرات و
اجتمع بالشيخ ربط العمامة بيده على راس الشيخ وقال على ذمتي نصرة الدين المبين وكسر الفرقة
المبتدعين وفق ارادتك وفوض السلطان حكومة كجرات الى اخيه الرضاعي ميرزا عزيز كوكه الملقب
بالخان الاعظم فاعان الشيخ في ازالة رسوم البدعة ما امكن ثم عزل الخان ونصب مكانه عبد الرحيم
خان خانان وهو كان متوطنا فاعان المبتدعين فخرج المهدوية من الزوايا ورفعوا السهام عن
الخبايا فحل الشيخ العمامة عن راسه متوجها الى السلطان اكبر وكان في مستقر الخلافة اكبر اباد
فتبعه جمع من المهدوية سرا فلما وصل الشيخ الى اجين بضم الهمزة وتشديد الجيم
فتحها وسكون الياء التحتانية والنون هجموا عليه وقتلوه سنة ست وثمانين وتسعمائة فنقل
جسده الى وطنه ودفن في مقبرة اسلافه رحمه الله تعالى ومن احفاده الشيخ عبد القادر بن الشيخ
ابي بكر مفتي مكة المعظمة كان عالما ... لا سيما في ... له تصانيف منها الفتاوى
اربع مجلدات ومجموعة المنشآت توفي سنة ثمان وثلاثين ومائة والف ونظم الشيخ عبد الله طرفة
الانصاري المكي الشافعي استاذه في مدح التلميذ قصيدة يوصل فيها نسبه الى الصديق الاكبر
رضي الله عنه ويقول ؎ فقد كان جد ابيك بل صحيحه من اوحد العلماء والفضلاء اعني محمد طاهر
من منتمى الصديق حققه بغير مراء ؎ لكن جمهور اهل كجرات متفقون على ان الشيخ من البواهر

وصرح به الشیخ عبد الحق الدهلوی فی کتابه اخبار الاخیار قال بعضهم انه کان صدیقیا من
جانب الام وقال الاخرون لما لقب المهدویة بالحمیدریة وهی نسبة الی الحمیدر علی بن ابی طالب
رضی الله عنه فلقب الشیخ بالصدیقی فی مقابلتهم والاصل ان اسلاف البواهیر جدید
اسلامهم واهل الهند یدعون من یدخل دین الاسلام صدیقیا لمناسبته بالصدیق الاکبر
رضی الله عنه فی التصدیق قال المیر نور الله الشوشتری المتوفی فی العشرة الثانیة بعد الالف
فی بعض مولفاته البوهرة طائفة متوطنون بگجرات اسلام اسلافهم علی ید الملا علی الذی قبره
فی کنبایت بفتح الکاف وسکون النون والباء الموحدة والالف وکسر التحتانیة وسکون الفوقانیة
بلدة مشهورة قریبة من گجرات ومضی لاسلامهم ثلاث مائة سنة تخمینا واکثرهم یکسبون المعاش
بالتجارة وانواع الحرف کما یدل علیه اسم بوهرة ومعناه التاجر بالهندیة ومولوی صدیق حسن خان معاصر
در اتحاف النبلاء گفته محمد بن طاهر الفتنی مولف مجمع البحار فی غریب الحدیث خادم حدیث نبوی ناصر سنن مصطفوی است
در بلده نهرواله در سنه اربع عشر وتسعمائة متولد شده بتحصیل علوم وتکمیل فنون از عظمای عصر و فضلای دهر خود
نمود مثل استاذ الزمان ملا مهته و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سمهودی و مولانا یدالله سوهی بعده جاده
نورد حرمین شریفین گردید و از علما و مشایخ آن دیار کرامت آثار استفاده و استفاضه گرفت مثل شیخ ابی عبدالله
زبیدی و سید عبدالله عدنی و شیخ عبید الله حضرمی و شیخ جار الله مکی و شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه و شیخ
علی متقی و شیخ برخوردار سندی و شیخ ابو الحسن بکری المکی خصوصا از حاشیه محفل اشرف شیخ اجل علی بن حسام الدین المتقی
فیوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فائز گشت و عنان بوطن اصلی باز گردانید و هنگامه افاده علوم و اعلای
کلمة الحق گرم ساخت و بتصانیف نفیسه بدیعه پرداخت از انجمله کتاب مجمع البحار ست که بدان توسل بخدمت شیخ
خود علی متقی کرده و در دیباچه آن ثنای بلیغ بروی نموده همیشه بروفق وصیت شیخ خود مدد برای امداد نسخه نویسان
علوم حل میکرد بحدیکه در وقت درس گفتن هم بحل کردن مرکب مشغول میبود وقلم دست نیز در کار باشد و وی در شکست
بواهیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جونپوری مدعی مهدویت میکردند مثل استاد خود کمر بست و عهد
کرد که تا داغ بدعت از پیشانی ایشان نشوید دستار بر سر نه بندد چون اکبر بادشاه در سنه ثمان وتسعمائة گجرات را
تسخیر کرد در پتن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه بدست خود دستار بر سر شیخ پیچید و گفت باعث ترک دستار
بسمع رسیده نصرت دین متین بروفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازم ست دران سال حکومت گجرات

بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت باعانت او اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب صوبه گجرات
بر عبد الرحیم خانخانان قرار گرفت و بحمایت او طائفه مهدویه باز از کمین بر جستند شیخ دستار از سر کشاد و عزم
آگره کرد که ماجرا بسمع اکبر بادشاه رساند و ترک کج عمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بکنایه منع کرد و فرمود عالم
مظهر اسمای جلالی و جمالی ست حفظ آثار و احکام هر اسم صراط مستقیم ست سودمند نیفتاد و رخت کوچ بربست
جمعی از مخالفین در پسے افتادند و مابین اوجین و سارنگپور ریخته شهید ساختند و این حادثه در سنه ست و ثمانین
و تسع مائة اتفاق افتاد نعش او را از مالوه به پتن آورده در مقابر اسلاف او دفن کردند کذا فی مآثر الکرام تاریخ
بلگرام للسید آزاد رح و غیره حاجی رفیع الدین خان مرادآبادی در حالات الحرمین نوشته اند چون اکبر بادشاه در
پتن بملاقات شیخ محمد طاهر که در آنوقت در علوم ظاهر و باطن از اکابر عهد خود بود رسید آمد گفت خدمتی بفرمایید گفتند آرزوی
ما آنست که اگر کسی از فرزندان من پیش شما یا فرزندان شما آید او را بخود راه ندهید و برانید و بعد اندک توقف فرمودند
این گفتن من فائده ندارد ایشان خواهند آمد و شما راه خواهید داد آخر یکی از بنائر ایشان نزد عالمگیر بادشاه آمد و شیخ
الاسلام ملقب شد و جاه عظیم یافت انتهی و میر آزاد نوشته که یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکه
معظمه بود در علم و فضل و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاهت ممتاز عصر می زیست سالها بر مسند افتای
حرم محترم سربلندی داشت از توالیف اوست فتاوی در چهار مجلد و نسخه منشآت مات فی سنة ثمان و ثلاثین و مائة و الف
شیخ عبد الله طرفه انصاری مکی شافعی استاد او بود در مدح تلمیذ قصیده پرداخته در آنجا نسب شیخ محمد طاهر جد او بصدیق
اکبر رضی الله عنه ساینده میگوید ~ قد کان جد ابیك بل ضریحه ۔ من اوحد العلماء و الفضلاء
اعنی محمد طاهر من منمی ۔ الصدیق حقیقة بغیر مراء ۔ اما شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره است و کلام
شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار هم بتصریح میکند و صدیقی بعضی میگویند باعتبار نسب انتساب مادر بود و بعضی
گویند از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند انتهی کلامه محرر سطور گوید ارجح قول
ثانی می نماید زیرا که نسب بمادر نمی باشد بلکه از پدر می بود خصوصا اعتبارش از مثل شیخ محمد طاهر عالم محقق خیلی بعید ست و لیکن
قول طرفه در بیت مذکور حقیقة بغیر مراء ناظر در صحت صدیقیت اوست قطع نظر از آنکه از جانب مادر باشد یا پدر و الله
اعلم و لیکن اصح همین ست که بوهره بود انتهی ما اردنا نقله - و نیز صدیق حسن در ابجد العلوم گفته الشیخ محمد طاهر
الفتنی صاحب مجمع البحار فی غریب الحدیث و فتن بلدة من بلاد گجرات تلمذ علی علماء بلده و صار
راسا فی العلوم الحدیثیة و الادبیة و رحل الی الحرمین الشریفین و ادرك علماءهما و مشایخهما سیما

الشیخ علی المتقی وذکره فی مبدأ کتابه مجمع البحار واثنی علیه ثناء حسنا جمیلا وعاد الی بلده وقصر همته
علی افادة العلوم وکان طریقته الاشتغال بعمل المداد واصلاح کتب العلوم بعد الامداد حتی فی
حالة الدرس ایضا یشتغل بجدله الغنی فی اسماء الرجال وتذکرة الموضوعات وعزم علی کسر البواهیر
المهدویة الذین کانوا قومه وعهد ان لا یربط العمامة علی راسه حتی یزیل تلک البدعة فلما استولی السلطان
الاکبر والی دهلی فی سنة ۹۸۰ علی گجرات اجتمع بالشیخ ربط العمامة بیده علی راس الشیخ وقال علی ذمة
معدلتی نصرة الدین وکسر الفرقة المبتدعین وفق ارادتک وکان قد فوض حکومة گجرات الی الخ الرضاعی
میرزا عزیز کوکه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشیخ وازال رسوم البدعة مهما امکن ثم عزل الخان الاعظم
ونصب مکانه عبد الرحیم خان خانان وکان شیعیا فاعتضد به المهدویة وخرجوا من الزوایا وقدموا
السهام علی الخبایا فحل الشیخ العمامة عن راسه وانطلق الی اکبر بادشاه وکان فی مستقر الخلافة آکره فتبعه
جمع من المهدویة سرا وهجموا علیه فی حوالی اجین وقتلوه سنة ۹۸۶ فاستشهد ونقل جسده الی
فتن ودفن فی مقابر اسلافه وکان صدیقی النسب من جهة امه واصله من بواهیر واسلافهم جدید
الاسلام وبیوهار فی الهندیة التجارة وبوهرة التاجر وقد ذکره الشیخ عبد الحق الدهلوی ترجمته فی
اخبار الاخیار وذکرتها انا فی اتحاف النبلاء وایضا افردت ترجمته فی رسالة مستقلة الحقتها فی اوائل
مجمع البحار قال الشیخ عبد الوهاب المتقی رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الرؤیا فقلت من
افضل الناس فی هذا الزمان یا رسول الله فقال شیخک ثم محمد طاهر وبالهامی رویا تفضل علی الیقظة
وکتابه مجمع البحار قد طبع بالهند بهذا العهد واشتهر اشتهار الشمس فی رابعة النهار وهو کتاب جمع فیه
کل غریب الحدیث وما الف فیه فهو کالشرح للصحاح الستة فان لم یکن عند احد شرح کتاب من
الامهات الست فهذا الکتاب یکفیه لحل المعانی وکشف المبانی وهو کتاب متفق علی قبوله متداول
بین اهل العلم منذ ظهر فی الوجود وبالله التوفیق وجلالت مرتبت محمد طاهر نزد سنیه بر ناظر رسالهٔ اصول حدیث
مخاطب بایضاح فاضل رشید وازالة الغین حید رعلی معاصر نیز واضح ولائح ست **وجه شصت و دوم**
آنکه عباس بن معین الدین الشهیر بمیرزا مخدوم الجرجانی ثم الشیرازی این حدیث شریف را در کتاب نواقض الروافض
آورده و از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده چنانچه در فصل ثانی از فصول ثلثه کتاب خود گفته فی فضائل
علی بن ابی طالب رض عن انس بن مالک قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وصلی

علی یوم الثلثاء اخرجه الترمذی وعن ابن عباس قال اول من صلی علی اخرجه
الترمذی وعن زید بن ارقم رضی الله عنه قال اول من اسلم علی قال عمرو بن مرة فذکرت ذلک لابراهیم
النخعی فانکره وقال اول من اسلم ابوبکر الصدیق اخرجه الترمذی وعن سعد بن ابی وقاص قال لما اٰخا
رسول الله صلی الله علیه وسلم بین اصحابه جاءه علی تدمع عیناه فقال یارسول الله صلی الله
علیه وسلم اٰخیت بین اصحابک ولم تؤاخ بینی وبین احد فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول انت اخی فی الدنیا والاٰخرة اخرجه الترمذی وعن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من کنت مولاه فعلی مولاه اخرجه الترمذی وعن زید بن ارقم ان رسول الله صلعم خلف
علی بن ابیطالب فی غزوة تبوک فقال علی یارسول الله تخلفنی فی النساء والصبیان
فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی اخرجه البخاری ومسلم
والترمذی عن سعد بن ابی وقاص ان معاویة بن ابی سفیان امره فقال ما یمنعک ان تسب ابا تراب
فقال اما ما ذکرت ثلثا قالهن رسول الله صلی الله علیه وسلم فلن اسبه لان یکون لی واحدة احب الی
من حمر النعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول له وخلفه فی بعض مغازیه فقال له علی
یارسول الله خلفتنی مع النساء والصبیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی وسمعته یقول یوم خیبر لاعطین
الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال فتطاولنا فقال ادعوا لی علیا فاتی به ارمد
فبصق فی عینیه ودفع الرایة الیه ففتح الله علیه ولما نزلت هذه الاٰیة ندع ابناءنا وابناءکم و
نساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا
فقال اللهم هؤلاء اهلی اخرجه مسلم والترمذی وعن عمران بن حصین قال قال بعث رسول الله
صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابیطالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الی رحالهم فلما
قدمت السریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال الم تر ان علی بن ابیطالب
فعل کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل ما قال فاعرض عنه

ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع و قال ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ثلثا ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مومن
حبشی — بعدي اخرجه الترمذي وعن حبشي بن جنادة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني وانا من
علي ولا يؤدي عني الا انا او علي اخرجه الترمذي وعن انس قال كان عند رسول الله صلى الله عليه
وسلم طير فقال اللهم ائتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير فجاء علي فاكل معه اخرجه الترمذي
وعن سلمة بن الاكوع قال كان علي قد تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا
اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج علي فلحق النبي صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء
الليلة التي فتح الله في صباحها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله
او قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه فاذا نحن بعلي وما نرجوه فقال هذا علي فاعطاه رسول الله
صلى الله عليه وسلم الراية ففتح الله عليه اخرجه البخاري ومسلم وعن سهل بن سعد ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله قال فبات الناس
یدوکون — يذكرون ليلتهم ايهم يعطاها فلما اصبح الناس غدوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم يرجون
ان يعطاها فقال اين علي بن ابي طالب فقيل هو يا رسول الله يشتكي عينيه قال فارسلوا اليه
فبصق في عينيه ودعا له فبرء كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال علي يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اقاتلهم
تفل — حتى يكونوا مثلنا قال انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام واخبرهم بما يجب
عليهم من حق الله عز وجل فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من حمر النعم اخرجه
البخاري ومسلم وعن ابي سعيد قال كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم علي بن ابي طالب
اخرجه الترمذي وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحب عليا منافق
زر — ولا يبغضه مومن اخرجه الترمذي وعن زر بن حبيش قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول والذي
فلق الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبي الامي الي ان لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق اخرجه
وعن علی رض — مسلم والترمذي والنسائي وعن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلي
بابها اخرجه الترمذي انتهى فهذا كما ترى الشهير بمرزا مخدوم الذي عناده للحق متيقن معلوم
قد اورد هذا الحديث القاطع لدابر الخصوم نقلا عن الترمذي احد اعيانهم الستة القروم وعده من فضائل مولانا علي

باب العلوم ⁂ علیه الصلوة والسلام الا ان السلام من اخی القیوم ⁂ فالعجب کل العجب من الخاطب المشئوم
کیف عاند فی رده اهل الاحلام والفهوم ⁂ وعاث فی طعنه ارباب الافهام والحلوم ⁂ وسبق فی دفعه
حتی علی ذوی الزیغ المشئوم ⁂ **وجه صد و شصت و سوم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی
در عقد نبوی و سر مصطفوی این حدیث شریف را وارد نموده چنانچه گفته واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط
عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی و
الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة فمن
اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها وفی اخری عند ابن عدی
علی باب علمی **وجه صد و شصت و چهارم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی ابیات قصیده
ابن جابر اندلسی که مشتمل بر نظم این حدیث شریف میباشد نقل نموده و استحسان آن فرموده چنانچه در کتاب مذکور
بعد ذکر شطری از مناقب و اخبار جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ولله در ابن جابر الاندلسی حیث قال
شعر وان علیا کان سیف رسوله ⁂ وصاحبه السامی لمجد مشید ⁂ وصهر النبی المجتبی وابن عمه
ابا الحسنین المحتوی کل سودد ⁂ وخیر نساء العالمین زوجته قد [illegible] ⁂ وحسبک هذا سودد المسود ⁂ وزوجه
رب السما من سمائه ⁂ وناهیک تزویجا من العرش قد بدی ⁂ فیا [illegible] ⁂ وقد
ابو الزاد من [illegible] ⁂ فاثمرت الجنات من [illegible] ⁂ [illegible] ⁂ وما مضی
من [illegible] والصبی [illegible] ⁂ وفی المسند [illegible] ⁂ وقال رسول الله انی مدینة ⁂
من العلم وهو الباب [illegible] **وجه صد و شصت و پنجم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی قصیده
ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف که [illegible] مشتمل بر حدیث مدینة العلم
نظم کرده استحسانا نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته ولله در الشیخ العارف شیخنا وقدوتنا
السید الشریف الحسینی ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف حیث قال وعدد
ابیات هذه القصیدة مائتان وتسعة وعشرون بیتا [illegible] فی هذا المجموع اللطیف
عند ذکر من ذکر من عمود سلسلة هذا النسب الشریف [illegible] فی انتساب ومنسب
قبیلتنا انتمو بکم من مهذب ⁂ [illegible] وصدیقه [illegible] ⁂ وعن
الفاروق احکم نسبة ⁂ وعثمان فیهم منه وصلة منسب ⁂ ومنهم علی [illegible] ⁂ وحمزة ذا العباس

زين الملاحب * وبعد نقل بسياري از ابيات مي آرد لهم من جمال المصطفى خير خلعة * ومن صفو خلق لاقتفا سر معذب * ومن فضل صديق العلى مرتبة * لهم منه تنزيك في سماد موجب * ومن امنا الكبرى خديجة بهجة * وفاطمة الزهرا حبتهم بمشرب * بما كرم علو المجد او فاقوا بها علاء * وفازوا بما فضلا لهم ابو حبيب * ومن سرايب العلماء كرم محلة * على العلى اكرم بذاك المهذب * ومن حسن فاضت وسر حسينهم * فضائل مجد في علا احسن منسب * توسلت يا ربي بمجموع جمعهم * اليك لاعطو كل خير ومطلب * بسر لهم يا الهي وجاههم * بنا الطف ورق والشر عنا فجنب * وعاف سقيما مقعد احل قيد له * وجلله بالالطاف والحال طيب * **ومخفي نماند كه شيخ بن عبد الله العيدروس اليمني** از اكابر اولياء معروفين واجله علماء مشهورين واعاظم كبراء ممدوحين وافاخم عظماء مقبولين اهل سنت است عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته وفي ليلة السبت لخمس وعشرين خلت من رمضان سنة تسعين توفي الشيخ الكبير والعلم الشهير القطب العارف بالله شيخ بن عبد الله العيدروس باحمد اباد ودفن بها في صحن داره عليه قبة عظيمة وكان مولده سنة تسع عشرة وتسعمائة بتريم ومن احسن تواريخ وفاته تاريخ صاحبنا الفقيه عبد الله بن احمد بن فلاح الحضرمي وقد نظمه في بيتين فقال ؎ ارخت نقلة سيدي شمس الشموس لعيدروس * فانظر تجد تاريخه القطب هو شمس الشموس ولفضلاء الافاق فيه جملة مستكثرة من المراثي ومن غريب الاتفاق انه قبل موته بنحو شهرين كان بتحصيل رسالة في مناقب النووي رحمه الله تعالى بمقابلتها وكان مؤلفها ذكر فيها جملة من المراثي التي قيلت في الامام فقال ذات يوم ان المراثي اذا قرئت لا بد ان يموت احد فاتفق ان مات بعد ذلك ورثي بمراثي كثيرة حتى اني لم ار احدا رثي بهذا القدر منها سوى التي ذكرها في تلك الرسالة من مراثي الامام النووي وروي عن الشيخ الكبير الولي شهاب الدين احمد بن الشيخ عبد الرحمن انه كان يقول عادة اهل حضرموت يعدون فيه نظرة ويخص به اهل بلد بعيد من اهل المشرق وكانت مدة اقامته بالهند اثنين وثلاثين سنة لانه دخلها سنة ثمان وخمسين وتسعمائة وكان شيخا كاسمه كما قال بعض الصلحاء في وصفه ولقد صار بحمد الله شيخ زمانه باتفاق عارفي وقته وقد الهم الله اهله حيث سموه شيخا قبل اوانه ووقته وذلك لتحقيق وراثته من متبوعه كما الهم الله آل المصطفى صلى الله عليه وسلم لتسميته محمدا قبل تجلي صفاته الحميدة صلى الله عليه وسلم

فهو كالبدر الزهر ابو هم نسبي وارثي بالمختار متصل ثم طتسلسل من اولاد فاطمة نسب كشمس
الضحى في دائرة الحمل نسب شريف صحيح مناء شكاته من سيد الرسل والزهر المحمد من على التسلسل كالنجوم
الزهر عقدهم بدأ وختما محمد خاتم الرسل ومنه في وصف العارفين رضي الله عنهم اجمعين اولئك القوم
سادات فخر لهم ان يسحبوا الذيل فخرا اسم منان قد علوا مد المجد موجبهم فاقوا البرايا خطوا من
فيض رحمان جواهر السر فاضت من عيون همم بسم فهم الواحد اللهم من عرفهم ضاءت لمبتهج
طريقهم حبذا افتخارا وبرهان ومنه شعر سارعوا في قبل ذات واغنموا فرصا وقت واقرضوا الله قرضا
لن تنالوا البر حتى ومنه شعر يا وارث الخط ادعو انه ... يا عصي ولكن ازالي وبلغوا الضد عنا
انه فمن بالاستقامة اللهم انت ... ومنه يا آل طه ... السبيل وظهر من
القذى فقوم ... جليسكم الناس ... ومنه ... لنا الرسول المصطفى خير نسبة
مسلسلة تعلو على كل رتبة ائمة على ... شموس تجلت
والبدر طوالع نجوم لنا باسعد منه استمدت ... بعيد وربت
ابدال اوتاد صفوة ومنه ... الفرقان ولي
نسب بالمصطفى وابن بنته حسين على زين ... العيدروس
المجتبى خير ماجد ورثه خير الخلق احمد جد ... سادة
سادة السند امجد نا سند بطيب المحامد ومنه ... سادة ... ارث
كابر عن كابر لنا قادة فاقوا الكماة ... هنيئا لهم طوبى
لهم عن عشائر تحقيق لهم ذلك حظوا ... بهم خصوا صونوا لهما
وكيف لا يكون الحق عند قلوبهم وهم ... ومنه هذا المفرد والتزم فيه
الحروف المقطعة ... ومنه هذه القصيدة العظيمة
المشهورة بالبركة مطلعها حجب من الله حرز منيع غيث ... وفضل وسيع وحسبي
ربي لطيف بديع عليم ... عيون نعناية لذا رعية واسما ... فطوف
المعارف لذا دنية فصبا الى حق منا الرشيح اذا ... لا تخشى داعي وكلا من دينا ولكل
خنو ... الجميع الف لام راكاف ها كافية ياعين صاد نون نورانية وطاسين

حم كاف وافية هو الله هو القريب السريع ومناقبه وكراماته ليس هذا محلها وقد افردها غير واحد
من العلماء بالتصنيف كالشيخ العلامة حميد بن عبد الله السندي في رسالة له والشيخ العلامة
شهاب الدين احمد بن علي البشكري المكي في كتابه نزهة الاخوان والنفوس في مناقب شيخ بن عبد الله
العيدروس وقد ذكرت كثيرا منها في مقدمة الفتوحات القدوسية في مناقب الخرقة العيدروسية
وانما قصدنا الان الاشارة الى ذلك اجمالا يستدل به على جلالة قدره فكفى بالنفحة دليلا على الزهر وبالغرفة من
على عذوبة النهر وبالاهلة على الهلال تنبيها على اقبال شخص الشهر اذ كتابنا هذا مبني على الايجاز والاختصار دون الاسهاب و
والاكثار وبالله التوفيق ولله در الشيخ عبد المعطي باكثير حيث يقول من قصيدة سه ذاعت فضائله وشاع ثناؤه في
الخافقين وسار في بغداد اما احسن قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الديبر حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق
بحر العلوم العارف الرباني ابن الحفيف ابو الشهاب المجتبى قطب الزمان العيدروس الثاني شرف السيادة
والزهادة التقي فخر الحماة الغر من عدنان هو كالسفينة من توكل انجا وسواه لم يامن من الطوفان و
محمود بن محمد بن علي الشيخاني القادري المدني در كتاب صراط سوي گفته وفي العقد النبوي والسر المصطفوي للشيخ
الامام والغوث الهمام بحر الحقائق والمعارف السيد السند والفرد الامجد الشريف الحسيني المسمى
بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العيدروس باعلوي ما نصه في الكتاب المذكور ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال كل سبب ونسب وحسب ينقطع يوم القيامة الا سببي ونسبي وحسبي و از مرغبات علاوه بر مدح و ثنای فخيم عيدروس ظاهر و باهر
گرديد كه قادح بيت دلوات عقد نبوی متمسک گرديده و محبوب و محجوب عالم نيز از كتاب عقد نبوی در تفسير خود كه عظمت و جلالت آن از كلام شاه صاحب فاضل رشيد و لخته آشكار جا بجا
نقل ميكند چنانچه در تفسير شاهي مسطور است في العقد النبوي وقع بين عبد الله بن الحسن وجعفر بن محمد رضي الله
تعالى عنهم كلام فاغلظ له عبد الله فقال له جعفر اما علمت ان صلة الرحم تخفف الحساب وتلا قوله تعالى و
الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب و نيز در ان مسطور است في العقد
النبوي قال جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما عجبت لمن ابتلي باربع كيف يغفل عن اربع عجبت لمن
اعجب بامر كيف لا يقول ما شاء الله لا قوة الا بالله وعجبت لمن خاف قوما كيف لا يقول حسبي الله و
نعم الوكيل قال الله تعالى الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله
ونعم الوكيل وعجبت لمن مكر به كيف لا يقول حسبي الله وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد قال الله
فوقاه الله سيئات ما مكروا وعجبت لمن اصابه هم او غم او كرب فكيف لا يقول لا اله الا انت سبحانك اني

وصار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حيثيات احدها انه اسمه وثانيها انه بلغ في السن حد الشيوخ وثالثها انه شيخ اهل التصوف في زمانه ورابعها انه شيخ طلبة العلم في العلوم الظاهرة فهو شيخ اسماً ووصفاً وعلى كل تقدير وبكل وجه وما احسن قول الاديب الفاضل عبد اللطيف الدبير حيث يقول فيه شعر شيخ الى سبل الرشاد مسالك ٭ طريقه في العلم ما لا يجهل ٭ شيخ بحسن ادائه وبيانه ٭ لعظيم اشكال العويص يسهل ٭ شيخ تبحر في العلوم فمن راى ٭ بحرا يسوغ لوارديه المنهل ٭ شيخ عليه من المهابة رونق ٭ كالبدر لكن وجهه يتهلل ٭ شيخ له في الطالبين مسائل ٭ صوفية ان جئت عنها سائل ٭ شيخ تقدم في السلوك لانه ٭ ان عد ارباب الكرامة اول ٭ العيدروس الحبر قدوة عصره ٭ من للشدائد مقصد ومؤمل ٭ قطب الزمان وغوثه وغياثه ٭ من يرتجيه لا يضاع ويحمل ٭ ابن العفيف ابو الشهاب المرتضى ٭ بحر الحقائق مرشد متفضل ٭ عذب الموارد من اتاه واردا ٭ من فيضه عن الغشاوة يغسل ٭ ما قيل هذا كامل في ذاته ٭ الا وقلت الشيخ عندي اكمل ٭ لا زال فيض كماله متواصلا ٭ ما دام شيخ في الطريقة موصل ٭ وروى عن الشيخ الكبير والولي الشهير القطب شمس الشموس ابو بكر بن عبد الله العيدروس انه قال لابيه السيد عبد الله بن شيخ وكان في خدمته وهو ابن اخيه عنده فاته تمن يا عبد الله فقال ما اريد الا البركة والدعاء بذرية صالحة فبشره بذلك وقال له سياتيك من الولد كذا وكذا اوذكرهم باسمائهم وعد منهم سيدي الشيخ صاحب الترجمة ثم اثنى عليه واشار بالسر المصون اليه وقال له انه ولدي وصاحبي وام امه بنت الشيخ علي بن ابي بكر وحكى ابن الشيخ علي رضي الله عنهما انه كان اذا راى السيد عبد الله بن شيخ وهو صغير يقول ارجو ان يتزوج هذا الحدام بنات اولادي فيحصل له منهم ذرية صالحة فلما عقد السيد عبد الله بزوجته السيدة فضل الله التي امها بنت الشيخ علي جده جماعة من الاعيان منهم والده السيد شيخ وخالها السيد عبد الرحمن ارجو من الله ان كلام والدي ينتج نتيجة فان كلام الصالحين ما يسقط فقال السيد شيخ هذا ثمرة تلك البشارة قلت في اسمها ما يشعر بهذه الموهبة العظيمة التي سبقت في الازل للسيد عبد الله بالذرية الصالحة فظهر بفضل الله من بطن فضل الله هذا السيد العظيم وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وروى عن الشيخ الكبير والعلم الشهير ابي بكر بن سالم باعلوي انه كان يقول ما احد من آل باعلوي اولهم واخرهم اعطي

ابي بكر

الله

قال الشيخ علي بن

مثله وروى مثل ذلك عن الولي العلامة عبد الله بن عبد الرحمن الشهير بالضعيف باعلوي وزاد الله ما هو الا ابه
اليوم فضوعف له النظير ولما سمع كتاب الفوز والبشرى كان لا يمر بشيء الا ويقول كنت ادور الاشياء
من جهة المعتقدات فما شفاني شيء مثله فيما الا من كتب الغزالي ولا اليافعي وحكي عن مجاهد انه كان يختم
غالبا في رمضان اربع عشرات بالليل واربع بالنهار وناهيك بها منقبة ما اجلها فقد ورد في الصحيح ان عمرة
في رمضان كحجة وفي رواية تقضي حجة او حجة مع النبي صلى الله عليه وسلم قال العلامة حميد بن نيس
اربع بالليل واربع بالنهار من الكرامات الخارقة ولم ينقل مثله عن احد فيما اعلم من الاسلاف السابقة
وما احسن قول الشيخ عبد المعطي بن حسن باكثير رحمه الله حيث يقول في اثناء بعض قصائده فيه شعر
قد عشت في ام القرى دهرا على * تحصيل علم ثم درس قرآن * عبادة وزهادة في خلوة * متسترا عن سائر الاخوان
وقيام ليل مع صيام هواجر * متمسكا بالبيت والاركان * وكتبت في الحجاج والعمار والزوار والعباد
منذ زمان * مترددا من مكة الغراء في * قبر النبي المصطفى العدناني * ما نلت يا ابن العيدروس ولاية
ومواهبا في رتبة السلطان * الا بلطف عناية وعبادة * ومجاهدات في رضا الرحمن * ليس المعالي بالتماني
يا فتى لولا المشقة سادها * وكذا ان * انت الولي بن الولي بن الولي * الى الرضا الطاهر الاردان * العيدروس
ابوك والسقاف جدك والمقدم ثالث الرجلين * هذي المفاخر ان تعد مفاخرا * بالذات لا بالاب والاخوان
ومن شيوخه شيخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المصري والفقيه الصالح العلامة عبد الله بن
احمد باقشير الحضرمي واخذ من كل منهما اجازة وجماعة آخرين يكثر عددهم واجتمع بالعلامة الربيع بن زبيد
واما مقرواته فكثيرة جدا من تصانيفه العقد النبوي والسر المصطفوي والفوز والبشرى وشرحان على قصيدته
المسماة تحفة المريد احدهما اكبر من الاخر اما الكبير فالمسمى حقائق التوحيد واما الصغير فالمسمى سراج التوحيد
ومولدان كذلك احدهما اكبر من الاخر ومعراج ورسالة في العدل وورد اسمه الحزب النفيس ونفحات الحكم
على لامية العجم وهو على لسان التصوف ولم يكمله وديوان شعر ومن شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها
نسبه الى النبي صلى الله عليه وسلم وهي شعر توسلي بمحمد خاتم الرسل * وفاطمة وامير المومنين علي *
ثم الحسن والحسين مع زين العابد علي * محمد الباقر السجاد جعفر علي * ذا العريضي الامام محمد
نجل عيسى المهاجر الهمام يا نعم من بطل * احمد عبيد الله علوي ثم محمد علوي خالع قسم على محمد صاحب
المرباط ثم علي والفقيه محمد علوي وعلي مولى الدويلة محمد ثم سقاف ثم عمر والفخر والعيدروس شيخ الغصن ولي

کنت من الظالمین قال الله فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین ونیز در تفسیر شاہی مذکور ست فی
العقد النبوی عن معویۃ بن عمار الذہبی عن محمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنہم فی قولہ تعالی الذہبی
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال نحن اهل الذکر وروی الزہری فقال حج ہشام بن عبد الملک فدخل
المسجد الحرام متوکیا علی ید سالم مولاه ومحمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنہم فقال له سالم یا امیر المومنین ہذا محمد بن علی بن الحسین
فی المسجد المفتون به اهل العراق فقال اذہب الیه وقل له یقول لک امیر المومنین ما الذی یاکل الناس ویشربون الی ان یفصل بینہم یوم القیمۃ
فقال قل له یحشر الناس علی قرص نقی فیہا انہار منفجرۃ یاکلون ویشربون منه حتی یفرغوا
من الحساب فلما سمع ہشام ذلک رای انه قد ظفر به فقال الله اکبر ارجع الیه وقل له ما اشغلہم عن الاکل
والشرب یومئذ فقال ابو جعفر رضی الله تعالی عنہما قل له ہم فی النار اشغل وما اشتغلوا ان قالوا افیضوا
علینا من الماء او مما رزقکم الله فسکت ہشام ولم یرجع الی الکلام ونیز در تفسیر شاہی مذکور ست فی العقد النبوی قیل
بایع الحسن معاویۃ قال عمرو بن العاص والولید بن عقبۃ ان الحسن بن علی رضی الله تعالی عنہما مرتفع فی
اعین الناس لقرابته من رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم وحدیث السن وعیی فمره فلیخطب فانه
سیعیی فی الخطبۃ فیسقط من اعین الناس فابی علیہما فلم یزالا به حتی امره فقام الحسن بن علی رضی الله
عنہما علی المنبر دون معاویۃ فحمد الله واثنی علیه ثم قال والله لو ابتغیتم بین جابلق وجابلس رجلا
جده نبی غیری واخی لم تجدوه وانا قد اعطینا بیعتنا معاویۃ ورانیا ان حقن دماء المسلمین خیر من
اهراقها والله ما ادری لعله فتنۃ لکم ومتاع الی حین واشار بیده الی معاویۃ قال فغضب معاویۃ
فخطب بعده خطبۃ عییۃ فاحشۃ ثم نزل وقال ما اردت بقولک فتنۃ لکم ومتاع الی حین قال اردت
بها ما اراد الله بها وقیل انه قال بعد التشہد اما بعد فان علیا لم یسبقه احد من ہذه الامۃ من بعد
نبیہا ولیس یلحق به احد من الاخرین منہم ثم وصله بقوله والله لو ابتغیتم قیل انه قال فی
خطبته ان الله ہدی بکم اولنا وحقن دمائکم باخرنا ان ہذا الامر مدۃ والدہر دول وان الله تعالی
قال لنبیه صلی الله تعالی علیه واله وسلم قل ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون انه یعلم الجهر من القول
ویعلم ما تکتمون وان ادری لعله فتنۃ لکم ومتاع الی حین ونیز در تفسیر شاہی مذکور ست فی العقد النبوی قیل
لجعفر الصادق رضی الله تعالی عنه لم سمی البیت العتیق قال لان الله تعالی اعتقه من الطوفان ونیز در تفسیر شاہی مذکور ست فی العقد النبوی روی الثعلبی
فی تفسیره ان سفیان بن عیینۃ سئل عن قول الله تعالی سال سائل بعذاب واقع فیمن نزلت فقال سالتنی

عن مسئلة ما سئلنی عنها احد قبلك حدثنی جعفر بن محمد عن آبائه علیهم التحیة ان رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی بن ابیطالب کرم الله تعالی وجهه قال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلك وطار فی البلاد فبلغ ذلك الحارث بن نعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم علی ناقة فنزل بالابطح عن ناقته واناخها وقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم فقبلناه منك وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منك وامرتنا بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمك تفضله وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منك ام من الله عز وجل فقال النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم والذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث بن نعمان وهو یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله تعالی بحجر فسقط علی هامته فخرج من دبره فقتله وانزل الله تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع **فهذا حبرهم الجلیل** شیخ ابن عبد الله **العیدروس**؛ العاض لدیهم علی العلم بالناب الضروس؛ قد روی هذا الحدیث المألوف المأنوس؛ واثبت هذا الخبر المطیب للقلوب والنفوس؛ فلا یجنح عن الانقیاد له الا المعاند الحرون الشموس؛ ولا یحید عن الایقان به الا الحائد العنود العموس؛ ولا یرتاب فی شانه الا الاحلف المافون المالوس؛ ولا یستریب فی امره الا الاعفك المفتون بالرای المنکوس **وجه صد و شصت و ششم** جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث در کتاب اربعین گفته الحدیث السادس عشر عن جابر بن عبد الله وعبد الله بن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وفی روایة انا دار الحکمة وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **وجه صد و شصت و هفتم** آنکه نیز جمال الدین محدث در صدر کتاب اربعین گفته فیقول العبد الفقیر الی الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن الله احواله وحقق بجوده العمیم آماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المومنین وامام المتقین و یعسوب المسلمین وراس الاولیاء والصدیقین ومبین مناهج الحق والیقین کاسر الانصاب وهازم

الاحزاب المتصدق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان والضراب المخصوص بکرامة الاخوة والانتجاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل الوحی ونطق الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی تراب ؎ هو النبأ العظیم وفلک نوح ❊ وباب الله وانقطع الخطاب ❊ المتشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه المدعو بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فکم کشف عن نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم من شدة وبوسی حتی حضه بقوله انت منی بمنزلة هارون من موسی وکم فرج عنه من غمة وکربی حتی انزل الله فیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم زاده شرفا ورفعة وفرحطه من اقسام العلی توفیرا ❊ وانما انزل الله فیه وفی اهلبیته انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مظهر جسیمات المکارم ومظهر عمیمات المنن الذی حبیه وأولاده العظام واحفاده الکرام من اوفی العهد واوفی الجنن شعر ؎ اخو احمد المختار صفوة هاشم ❊ ابو السادة الغر المیامین موتمن ❊ وصی امام المرسلین محمد ❊ علی امیر المومنین ابو الحسن ❊ هما ظهرا شخصین والنور واحد ❊ بنص حدیث النفس والنور فاعلمن ❊ هو الوزر المامول فی کل خطة ❊ وان لا تجینا ولایته فمن ❊ علیهم صلوة الله ما لاح کوکب ❊ وما هب من ارض النسیم علی فنن ❊

وجه صد و شصت و هشتم آنکه جمال الدین محدث در تحفة الاحباب من مناقب آل العبا اثبات این حدیث شریف بحتم وجزم نموده چنانچه در صدر کتاب گفته وایضا درین مطلب مذکور میگردد انشاء الله تعالی فضایل ومناقب (یعنی مطلب اول کتاب ١٢) واحوال جناب امیر المؤمنین وامام المتقین مبین مناهج الحق والیقین راس الاولیاء والصدیقین اللیث القاهر العقاب الکاسر السیف البتوذ والشجاع المنصور السید الموقور والبحر المسجور اسد الله الکرار ابی الائمة الاطهار کاسر الانصاب هازم الاحزاب والمتصدق بخاتمه فی المحراب المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتجاب والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب المکنی بابی الخلیفتین وابی الحسن والحسین وابی تراب المشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه والموید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اول هذه الامة اسلاما و اوفاهم عهدا وذماما ولنعم ما قیل شعر ؎ علی علا فوق السموات قدره ❊ وحاز ذوالتحقیق منه للمعانیا ❊ فاسس بنیان الولایة متقنا ❊ ومن فضله نال المعالی الامانیا ❊ ؎ بعد از اطوار نبوت بر کمال و بر شرف ❊ کاو می راهست ممکن داشت مستوفی علی ❊ گر زعفت بازپرسی مرتضی معصوم بود ❊ در نظر بر علم دارای

الریحانتین

بود و ستثنی علی ٭ و در تیغ افتد سخن لاسیف الا ذوالفقار ٭ و در حدیث از جود گوئی لافتی الا علی وجه صد و
شصت و نهم آنکه نیز جمال الدین محدث در روضة الاحباب در ذکر جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته
اما صفات حمیده و سمات پسندیده آنحضرت از قیاس فهم افزونست و از حیز ادراک وهم بیرون و شمهٔ از حقیقت
حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقلا و خواطر زاکیه عرفا و فضلا الخ پیدا و واضح و هویداست ؎ در
شرح حسن او چه تصرف کند کسی ٭ مرآت آفتاب چه محتاج صیقل ست ٭ فضائل ذات ساطعة اللوامع و مفاخر صفات
لامعة السواطع آنحضرت در همه لوبان و اخکار کضوء النهار و نور الابصار قرار یافته پس ایراد و اثبات آن از مقوله تحصیل
حاصل مینماید والشمس تکبر عن حلی و حلل ؎ قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند ٭ ز وصف صورت مدحش نگاشت
معنی را ٭ حرز گرفت عنانش کزین سخن بگذر ٭ بماهتاب چه حاجت شب تجلی را ٭ اما بحکم ما لا یدرک کله
لا یترک کله دو کلمه از هر جا آورده میشود از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی منی و انا منه معلوم ست و
حسب وافیش از کلام سمیت انجام انت منی بمنزلة هارون من موسی محقق و مفهوم اما علم او در همه علمهای
عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از نکته کامل انا مدینة العلم و علی بابها یقین گشته درین باب
حکیم سنائی فرماید ؎ خوانده در دین و ملک مختارش ٭ هم در علم و هم علمدارش ٭ در شرح تعریف آورده که
علی بن ابیطالب را سخنان ست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی کسی نیز مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی در کوفه بر
منبر برآمده بود و گفت سلونی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علما جما هذا لعاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه و سلم زقا زقا فوالذی نفسی بیده لو اذن
للتوریة و الانجیل ان یتکلما لوضعت وسادة فاخبرت بما فیهما فصدقانی علی ذلک یعنی بپرسید
از من ما ورای عرش بر چه خواهید بپرسید بدرستیکه در میان دو پهلوی من علمهای بسیار ست و این اثر لعاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
که ذکر کرده است یعنی چشانیده است مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست
که اگر فرمان برسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آئنه من وساده وضع کنم و بران نشسته خبر دهم بدانچه مراد در آن
هر دو کتاب تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیب علمک علم تکن تعلم در آموخته
بود چنانکه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من
منکشف شد درین باب شیخ عطار فرماید ؎ نبی در گوش او یک علم در داد ٭ وز آن اندر دلش صد علم بکشاد
چو شهر علم دین پیغمبر آمد ٭ در آن شهر بیشک حیدر آمد ٭ ازان آب حیات ار کام جان خورد ٭ ز دست ساقی کوثر توان خورد

وجه صد و چهار شصت آنکه کتاب روضة الاحباب از مشاهیر کتب معتبره مستنده و معاریف اسفار معتمده است و اکابر و افاخم اعلام و اعاظم سنیه جابجا در مصنفات و مؤلفات خویش بمنقولات و مرویات آن تمسک میفرمایند غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواندامیر در حبیب السیر در ترجمه جمال الدین محدث گفته از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و سخن شبه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت مآب در آئینه خیال محال میشمارد انتهی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی الشهیر بحاجی خلیفه در کشف الظنون گفته روضة الاحباب فی سیرة النبی علیه الصلوة والسلام والآل والاصحاب فارسی لجلال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی النیسابوری المتوفی سنة الف فی مجلدین بالتماس الوزیر میر علیشیر بعد الاستشارة مع استاذه وابن عمه السید اصیل الدین عبد الله وهو علی ثلثة مقاصد وفی اوله ثلاثة ابواب الاول فی نسبه علیه الصلوة والسلام الثانی فی ولادته والوقائع فی زمانه الشریف الی وفاته الثالث فی بیان سیره وفیه ثمان فصول الاول فی عدد ازواجه علیه الصلوة والسلام الثانی فی اولاده علیه الصلوة والسلام الثالث فی فضائله ومعجزاته الرابع فی اوصافه الخامس فی عباداته السادس فی ادابه وعاداته السابع فی خصوصیاته الثامن فی خدامه وموالیه والمقصد الثانی فی احوال اصحابه علیه الصلوة والسلام وفیه فصلان الاول فی معرفة رجال الصحابة والثانی فی نسائهم والمقصد الثالث فی التابعین ومشاهیر ائمة الحدیث وفیه ثلاثة فصول الاول فی التابعین والثانی فی تابعی التابعین والثالث فی جماعة بعد تابعی التابعین الخ یعقوب لاهوری در خیر جاری شرح صحیح بخاری گفته وذکر فی روضة الاحباب ما معناه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم قال للعباس یوم وقعة البدر علیک ان تودی فدیة عن نفسک وعن ابنی اخیک عقیل بن ابی طالب ونوفل بن الحارث وعن حلیفک عتبة بن جحدم و حسین بن محمد بن حسن دیاربکری در تاریخ خمیس گفته اما بعد فیقول المستوهب من الله ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر الله له ولوالدیه ولمن له کرامة لدیه هذه مجموعة فی سیر سید المرسلین وشمائل خاتم النبیین صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین انتخبتها من الکتب المعتبرة تحفة للاخوان الکرام البررة وهی التفسیر الکبیر والکشاف وحاشیة للشریف الجرجانی والکشف والوسیط ومعالم التنزیل وانوار التنزیل وتفسیر مدارک التنزیل

القشیری وبحر العلوم ولباب التأویل وتفسیر الحدادی وعمدة المعانی وزاد المسیر لابن الجوزی و
تفسیر الینابیع وتبصرة الرحمن وتفسیر ابی اللیث السمرقندی وصحیحی البخاری ومسلم وسنن الترمذی
وشمائله وسنن ابی داؤد والنسائی وابن ماجة والمصابیح وشرح السنة والمشکاة وشرحها للطیبی و
مشارق الانوار للصغانی والموطا وشرحا صحیح البخاری لابن حجر والکرمانی ومسند الامام احمد ومستدرک
الحاکم وجامع الاصول لابن الاثیر والنهایة له واسد الغابة والکامل له والشفاء وشعب الایمان للبیهقی
ودلائل النبوة له واحیاء العلوم والتلقیح لابن الجوزی وصفوة الصفوة له وشرف المصطفی له والحدائق له
والوفا له وخلاصة الوفا للسمهودی وایضاح النووی والمنهاج له والاذکار له ورياض الصالحین له و
النجم الوهاج ومعجم الطبرانی وذخائر العقبی للمحب الطبری والسمط الثمین له وخلاصة السیر له و
الریاض النضرة له والمنتقی وشواهد النبوة والمواهب اللدنیة لاحمد القسطلانی وروضة الاحباب
واسماء الرجال ومزیل الخفاء وسیرة ابن هشام واکتفاء الکلاعی والاستیعاب لابن عبد البر وسیرة الیعمری
وسیرة الدمیاطی وسیرة مغلطائی ومناسک الکرمانی والتهذیب للرافعی وهدی ابن القیم والتنبیه
لابی اللیث السمرقندی وفصل الخطاب والفتوحات المکیة وربیع الابرار وحیاة الحیوان وتلخیص المعارف
وزین القصص وامثال العسکری وکتاب الاعلام للزرندی وتاریخ مکة للازرقی وتاریخ الیافعی وشفاء الغرام
للفاسی ودول الاسلام للذهبی وشرح المواقف للشریف الجرجانی وشرح المقاصد للتفتازانی وشرح العقائد
العضدیة للدوانی وتفسیر قل یا ایها الکافرون له وانموذج العلوم له وعقائد الغیر وزبادتی وفصوص الحکم
والعروة الوثقی وشرعة الاسلام والملل والنحل لمحمد الشهرستانی والهدایة والمضمرات وکنز العباد والقمامات
وتشویق الساجد والمختصر الجامع وصحاح الجوهری والقاموس وسامی الاسامی ومورد اللطافة والاصل
الاصیل للسخاوی والفوائد والانس الجلیل وبهجة الانوار والعوارف ومعجم ما استعجم للبکری و
انموذج اللبیب للسیوطی والکشف له والدرجة المنیفة له والعرائس للثعلبی وسبع السنابل و
اصول الصفار والبحر العمیق وسر الادب والانسان الکامل وسمیتها بالخمیس فی احوال انفس نفیس
ونیز در تاریخ خمیس گفته وفی روضة الاحباب کان لعبد مناف اربعة بنین هاشم وعبد شمس والمطلب
ونوفل ونیز دران گفته وفی شفاء الغرام قیل ان هاشما وعبد شمس توأمان وان احدهما
ولد قبل الآخر وقیل ان الاول هاشم وان اصبع احدهما ملتصقة بجبهة صاحبه فنحیت فسال الدم

فقیل بکیتہما دم وفی روضة الاحباب کان جباہہما مثل الصفتین فکلما علیحما فی فکمما الموت بعد حتی تقتلوهما بالسیف فبلغ الخبر بعض عقلاء العرب فقال کان ینبغی ان یقتلوهما بشیء آخر فاذا لم یفعلوا فلا تزال تکون العداوة والسیف فی اولادهما فکان کما قال و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و ما در ترتیب سنوات و بیان وقائع براه موافقت روضة الاحباب که کتابیست مشهور و متداول ست رفتیم انتهی و شیخ عبد الحق در مدارج در مقامات متکاثره روایات روضة الاحباب آورده و ازان نقلها نموده کما لا یخفی علی من راجع و از عبارت مرافض که سابقا در وجه صد و چهل و نهم مذکور شد واضح و لائح میگردد که روضة الاحباب نزد حسام الدین سهارنپوری از کتب معتبره است و از ماخذ کتاب او میباشد و بر ناظر مرافض محتجب نیست که مولفش در آن کتاب جا بجا از روضة الاحباب نقلها آورده و تصریح باعتبار و اعتماد آن نموده چنانچه در ذکر موافقات عمر که و عدهٔ نقل آن از کتب معتبره نموده گفته در بیضاوی و کشاف و مدارک و حسینی و زاهدی و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضة الاحباب مذکور ست که چون اسیران غزوه بدر را که هفتاد کس بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند آن جناب از اصحاب پرسیدند که با ایشان چه کار باید کرد الخ و شاه ولی الله والد مخاطب در ازالة الخفا بعد ذکر دعوت نمودن خلیفه اول اعراب را بسوی قتال کفار شام گفته و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما بهمین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود فی کتاب روضة الاحباب عند ذکر غزوة القادسیة چون خبر رسید که عجم یزدگرد را به پادشاهی بر داشتند و امور خود مهیا ساختند امیر المومنین عمر بهر یکی از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که باید در ان ناحیه هر کرا اسب و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد انتهی و نیز ولی الله در ازالة الخفا گفته اما تشبه قوة عقلیه صدیق اکبر با قوت عقلیه انبیا صلوات الله علیهم پس باید دانست که چون فیض الهی در نفس ناطقه کسی در می آید فیض در چندین هیاکل ظاهر میشود و از صدیق اکبر اکثر آن هیاکل شناخته شده یکی از انجمله خوابهای صادق ست که سبب وصول رائے بسوی صواب باشد یا سبب نفع عام بخلق الله و همین ست شان انبیا و الا انطباع وقائع آئینه بغیر اقتران یکی ازین دو وجه در باب تشبه بانبیا نتوان شمرد بلکه کاهنان نیز دران مشارک اند مانند خوابهای حضرت صدیق که حامل شد او را بر اسلام و خوابی که باعث بر فرستادن جیوش بر شام شد و خواب دیگر که حامل بر استخلاف حضرت فاروق گشت و بیان آن طولی دارد و در روضة الاحباب مذکور ست که صدیق اکبر

نزدیک بایام هجرت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل شده و بشهر مکه در آمد و صحرا و دشت بنور آن منور گشت
باز آن ماه از آسمان میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیاری از ستارگان بموافقت او حرکت کردند و باز آن ماه
باستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مدینه همچنان روشن بود مگر سیصد و شصت خانه بسبب دود آنماه اطراف
حرم باز منور گشت بعد از ان آنماه بسمت مدینه روان شد و بمنزل عائشه در آمد پس از ان زمین بشگافت و ماه در آن
ناپدید گشت و صورت حال موافق همین رویا بظهور رسید انتهی و نیز ولی الله در ازالة الخفا در مآثر عمر در حکایات سیاست او گفته
و از انجمله در روضة الاحباب مذکور است که در زمان خلافت وی هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن مفتوح شد و چهار هزار
مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنیسه خراب گردید و ششصد منبر چوب محاریب جوامع بجهت خطبه جمعه بنا کردند انتهی
و نیز در ازالة الخفا گفته و از انجمله آنکه در محافظت بیت المال دقیقه فرو نمیگذاشت در روضة الاحباب مذکور است که
احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب عراق بجانب فاروق اعظم آمدند می بینند که وی عبای خود را بر میان بسته
در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال حرارت هوا تردد میکند چون احنف را دید فرمود یا احنف
ساعتی با من موافقت کن در طلب این شتر چه حق یتامی و مساکین و ارامل درین هست مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین
چرا نمیفرمائی که بنده از بندگان صدقه باین امر قیام نماید فرمود ای عبد اعبد منی و من الاحنف هر کسی که والی
امر مسلمانان باشد واجب است بروی آنچه واجبست بر بنده برای خواجه انتهی و از کلام خود شاهصاحب نیز در همین کتاب تحفه
بجواب طعن تخلف ابوبکر از جیش اسامه و طعن عزل وی از ادای سوره برائت اعتبار و اعتماد روضة الاحباب واضح و ظاهر میشود و عبارت این
هر دو مقام سابقا در وجه صد و چهل و ششم مذکور شده و مولوی سلامة الله نیز متمسک بروضة الاحباب شده و تصریح ببودن آن از کتب معتمده مستنده
فرموده چنانچه در معرکة الآراء در مقام اثبات طهارت نسب و شرافت حسب ابوبکر حسب مزعوم خود گفته در روضة الاحباب مینویسد که اسم شریف
عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی است نسب طاهر او بنسب اطهر سید البشر صلی الله
علیه و آله و سلم در مره بن کعب اتصال مییابد الخ و نیز در معرکة الآراء در همین مقام گفته و در کتاب مذکور در وجه تلقیب وی بصدیق و عتیق هم
نوشته و در وجه تلقیب وی بعتیق چند روایت بنظر رسید الخ و نیز در معرکة الآراء گفته و در روضة الاحباب مسطور است که چون با ابوبکر
بیعت کردند ابوسفیان بن حرب نزد علی رضی الله عنه رفت الخ و نیز در معرکة الآراء در مقام دفع عار فرار از کبار خود
گفته و فی روضة الاحباب نقل است که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمیع یاران بپای کوه رسید ابوسفیان با جمعی از مشرکان
قریش از طرفی خواستند که ببالای کوه روند و بر ایشان مستعلی شوند و نگذارند که ایشان در شعب در آیند حضرت دست دعا
برداشت الخ و نیز در معرکة الآراء گفته و اما قصه خیبر پس صحیح همین قدر است که در روضة الاحباب موافق صحاح نوشته بهنگام

وحال آنکه آن قلعه بود بغایت محکم و حضرت بواسطه صداع نتوانست که بنفس نفیس خود در معرکه محاربه حاضر شود هر روز علمے بیکی از صحابه میداد و بجنگ میفرستاد و در احادیث صحیحه بثبوت پیوسته که یک روز ابوبکر علم رسول خدا صلی الله علیه وسلم برداشت و بپای قلعه آمد و مقاتله شدید نمود و فتح ناکرده بازگشت روز دیگر عمر رض علم برخواست و بپای قلعه در آمد و مقاتله نمود اشد از مقاتله روز سابق و او را نیز فتح میسر نشد و نیز در معرکة الآرا گفته و بنای اکثر امصار و ظهور شوکت اسلام و قلع و قمع کفار لئام که در عهد خلافت عهد فاروق اعظم بظهور آمده محتاج بیان نیست در روضة الاحباب نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت زهد و تواضع و رفق او بر مسلمانان الخ و نیز در معرکة الآرا گفته و فی روضة الاحباب نقل ست که چون نزدیک وادی حنین رسیدند مالک بن عون نصری بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خویش را در شب بآن وادی رسانید و ایشان را بر حرب تحریص کرد و گفت در گذرگاه با کمین کنید و چون لشکر محمد پیدا شود یکبار حمله نمائید الخ و نیز در معرکة الآرا گفته تا منا استنادی که بذکر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نووی و قول قاضی عیاض کرده فهولنا لا علینا زیرا که محبت و وداد و اطاعت و انقیاد صحابه کما ینبغی برسول مختار از غایت ظهور کالشمس علی شاهق الطور بجای رسیده که بهیچ تدبیر پوشیده شدنی نیست نمی بینید که تمامی کتب و سیر و تواریخ معتمده از حالات محبت آیات این محبان و محبوبان خدا و رسول مقبول آنچنان مملو و مشحون ست که احدی انکار آن نمیتواند نمود در روضة الاحباب از صحیح بخاری مرویست که ابوبکر صدیق رض تدارک کارسازی آن کرد که بجانب مدینه هجرت نماید رسول هادی فرمود صبر کن که امید دارم که مرا نیز اذن هجرت دهند یعنی همراه ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد این امید داری آنحضرت فرمود آری صدیق توقف نمود تا مصاحب و موافق آن سرور باشد و نیز در آن کتاب ست آورده اند که صدیق دو شتر در ورق کنار بست علف میداد تا فربه شوند و انتظار میکشید که حضرت مامور گردد بهجرت مدینه و نیز در کتاب مذکور از صدیقه رض مرویست که روزی در خانه خود نشسته بودیم در گرمگاه روز گوینده گفت این ست رسول الله طیلسانی بر سر مبارک انداخته می آید و نیز در معرکة الآرا گفته و حال صداقت صدیق بمرتبه رسید که بجای مسلمانان مشرکان قریش هم بتصدیق او یقین داشتند چنانچه در روضة الاحباب منقول ست که مشرکان بواسطه آنکه کمال صداقت او در ایشان ظاهر بود ابوبکر تمیمی رض ... بر خانه او آمدند تا از حال ابوبکر معلوم نمایند اسماء دختر ابوبکر رض از خانه بیرون آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمیدانم ابوجهل لعین دست برآورده طپانچه محکم بروی او زد چنانچه گوشواره او از گوش بیرون افتاد انتهی و نیز در معرکة الآرا

گفته و آنچه از روضة الصفا که بیشتر مغبر بغبار ضعف و سقم ست نقل کرده معارض صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح نتواند شد چون از صحیح بخاری و غیره صحاح اهل سنت ثبات قدمی شیخین و طلحه و دیگر مهاجر و انصار ثابت ست از روایت روضة الصفا چه کشاید عجب ست که روایت صحیح بخاری و معالم التنزیل و تاریخ الخلفاء و جامع الاصول و روضة الاحباب و غیر اینها که بر ثبات قدمی صحابه کبار از مهاجر و انصار دلالت دارد بلکه روایت در منثور که اثبات ثبات قدم عثمان هم مینماید در نظر نمی‌آرد و بروایت روضة الصفا که صلاحیت معارضه با کتب مذکوره ندارد استناد و استشهاد میکند و چون تفصیل روایات سابق گذشت درینمقام بذکر اجمالی اکتفا رفت و ادعای اثبات استثنائی ... کس ثبات قدمی آنها ثمره جهل یا تجاهل ست عجب ست چه در روضة الاحباب و دیگر کتب سیر و تواریخ مسطور ست که سی مرد از یاران رسول پیش پیش حضرت جنگ میکردند و هر یک از ایشان میگفت وجهی دون وجهك ونفسی دون نفسك وعلیك السلام غیر مودع انتهی و این روایت از تلقی بالقبول بمنزله روایت مشهور و مستفیض ست چنانکه بر متتبع خبیر مخفی نیست انتهی کلام سلامة الله و مولوی صدیق حسن خان معاصر در فرع نامی بذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته در سیر سیوطی و بهجة المحافل و روضة الاحباب و دیگر کتب معتبره مرقوم ست که باتفاق اهل علم اول کسی که ایمان آورد خدیجه کبری ست بعده بیکر و زود بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفته صلیت مع النبی قبل الناس سبعا بعده زید بن حارثه عتیق خدیجه بعد ابوبکر صدیق ایمان آورد انتهی فهذا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب حبرهم البارع المتفرد النقاب قد نص علی وجه الحق الجاب و رفع عن محیا الصدق النقاب حیث فی انبت هذا الحدیث العلی النصاب الهادی الی لحب الرشد ولقم الصواب وکرر اثباته بالحتم والجزم قطعا لدابر اهل الارتیاب وحسما لزیغ اصحاب الخدع والخلاب والحمد لله المفضل المنعم الوهاب علی وضوح الحجة لارباب الحلوم والالباب ولزوم الحجة علی زرافة الجاحدین النصاب والله الواقی عن الاقتحام فی مهاوی التبار والتباب **وجه صد و هفتاد و م** آنکه ابو العصمة محمد معصوم بابا سمرقندی در رساله فصول اربعه اثبات این حدیث شریف نموده و احتجاج بآن کرده چنانچه در فصل دوم رساله مذکوره بجواب طعن غصب فدک گفته و بعد از تسلیم صحت آنکه حضرت امیر گواهی داده باشند بر قاضی لازم نیست که قبول این شهادت نماید و حالانکه شریعت مطهره بر عدم قبول این قسم شهادت ناطق ست و از ادله داله بر کذب این نقل شهادت امیر ست چه آن عالی حضرت کرم الله وجهه با وجود اختصاص شرف انا مدینة العلم وعلی بابها چه مقدور ست که درین قسم شهادت اقدام نمایند و شهادت حسنین رضی الله عنهما نیز ازین قبیل ست انتهی کلامه ازین عبارت ظاهر ست که سمرقندی بهوس باطل انکار شهادت ابی الائمة الاطیب سلام الله علیه وعلیهم ما نفح المسک و طاب الملاب اثبات حتمی و جزمی حدیث

انا مدینة العلم نموده سبیل اذعان و انقیاد و تحقیق این خبر منیر اعلام الرشاد پیموده فالحمد لله علی دمغ
رؤس ذوی الجحود والعناد وقلع اسوس اهل المراء واللداد المخلدین الی الباطل المهین ثم الاخلاد
الراکنین الی العاطل المهین زیغا عن السداد **وجه صد و هفتاد و یکم** آنکه علی بن سلطان محمد الهروی
المعروف بالقاری در رساله که در باب نسب حضرت مهدی علیه السلام تالیف نموده و اولش اینست الحمد لله
الذی وضح سبل الدین باجتهاد الائمة المجتهدین جناب امیر المومنین علیه السلام را بباب مدینة العلم وصف
نموده کمال تحقق و ثبوت این حدیث شریف بر اهل نظر واضح فرموده چنانچه در رساله مذکوره بعد ذکر حکایتی طویله
مشتمل بر اینکه معاذ الله حضرت خضر هر روز وقت صبح نزد ابو حنیفه می آمد و تعلم احکام شرعیه از و تا پنج سال میکرد و
بعد مردن ابو حنیفه گفت الهی ان کان لی عندک منزلة فاذن لابی حنیفة حتی یعلمنی من القبر علی حسب عادته الی
غیر ذلک من الهذر والهذیان والکذب والبهتان گفته ولا یخفی ان هذا من کلام بعض الملحدین الساعی (الساعین)
فی فساد الدین اذ حاصله ان الخضر الذی قال تعالی فی حقه عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و
علمناه من لدنا علما وقد تعلم موسی علیه السلام بعض العلوم منه بما اوتی علما من جملة تلامذة
ابی حنیفة ثم عیسی علیه السلام یاخذ احکام الاسلام من تلمیذ تلمیذ ابی حنیفة فی ذلک المقام وما
اسرع فهم التلمیذ حیث اخذ عن الخضر فی ثلاث سنین ما تعلم الخضر من ابی حنیفة حیا ومیتا فی ثلاثین
سنة واعجب منه ان ابا القاسم القشیری لیس معدودا فی طبقات الحنفیة وانما هو احد اکابر الشافعیة
ثم العجب من الخضر انه ادرک النبی علیه السلام ولم یتعلم منه الاسلام ولا من علماء الصحابة الکرام کعلی
باب مدینة العلم واقضی الصحابة وزید افرضهم وابی اقرء القراء ومعاذ بن جبل اعلم بالحلال و
الحرام ولا من التابعین العظام کالفقهاء السبعة وسعید بن المسیب بالمدینة وعطاء بمکة والحسن
بالبصرة ومکحول بالشام وقد رضی بجهله بالشریعة الحنفیة حتی تعلم مسائلها [illegible] فی اواخر عمر
ابی حنیفة فهذه المقالة مما لا یخفی بطلانه علی العقول السخیفة والفهوم الضعیفة بل لو اطلع علی هذا (هذه) المقالة
الردیة علماء الشافعیة او الحنابلة او المالکیة اخذوها علی وجه السخریة وجعلوها وسیلة فی قلة
عقل الطائفة الحنفیة حیث تعلموا ان احدا منهم لم یرض بهذه القضیة بالکلیة ثم لو تعرضت
لما فی منقوله من الخطاء فی مبانیه ومعانیه الدالة علی نقصان معقوله لصار کتابا مستقلا فی رد محصوله
الا انی اعرضت عنه صفحا لقوله تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین وقال عز وجل

فاعف عنهم واصفح ان الله يحب المحسنين وجه صد و ہفتاد و دوم آنکہ علی قاری در شرح فقہ اکبر اثبات حدیث
شریف بحتم و جزم نمودہ چنانچہ در شرح قول ماتن ثم علی بن ابی طالب گفتہ ای ابن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف
بن قصی القریشی الہاشمی المرتضی وهو زوج فاطمة الزهرا وابن عم المصطفى والعالم فی الدرجة العلیا و القرشی
المعضلات التی ساله کبار الصحابة ورجعوا الی فتواه فیها فضائل کثیرة شهیرة تحقق قوله علیه السلام
انا مدینة العلم وعلی بابها وقوله علیه السلام اقضاکم علی وجه صد و ہفتاد و سوم آنکہ نیز علی قاری در مرقاة
شرح مشکوة استدراک اثبات حدیث شریف باب قاطع اعلام جزم نمودہ چنانچہ گفتہ و قد علم ان حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها رواه الحاکم فی المناقب
من مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال صحیح و تعقبه الذهبی فقال بل هو موضوع وقال
ابو زرعة کم خلق افتضحوا فیه وقال یحیی بن معین لا اصل له وکذا قال ابو حاتم ویحیی بن سعید
قال الدار قطنی ثابت ورواه الترمذی فی المناقب من جامعه وقال انه منکر وکذا قال البخاری وقال انه
لیس له وجه صحیح واورده ابن الجوزی فی الموضوعات وقال ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقیل
انه باطل لکن قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا
ان یکون موضوعا ذکره الزرکشی وسئل الحافظ العسقلانی عنه فقال انه حسن لا صحیح کما قال
الحاکم ولا موضوع کما قال ابن الجوزی قال السیوطی وقد بسطت کلام العلائی والعسقلانی فی التعقبات
التی علی الموضوعات انتهی وملا علی قاری از اکابر علماء محرزین رفعت و جلالت و افاخم نبهای حائزین ثقت و
نبالت نزد اینقوم میباشد محمد بن فضل الله محبی در خلاصة الاثر گفتہ علی بن محمد السلطان الهروی المعروف
بالقاری الحنفی نزیل مکة واحد صدور العلم فرد عصره الباهر السمت فی التحقیق و تنقیح العبارات
وشهرته کافیة عن الاطراء فی وصفه ولد بهراة ورحل الی مکة وتدیرها واخذ بها عن الاستاد ابی الحسن
البکری والسید زکریا الحسینی والشهاب احمد بن حجر الهیتمی والشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا
والشیخ عبد الله السندی والعلامة قطب الدین المکی وغیرهم واشتهر ذکره وطار صیته والف
التالیف الکثیرة اللطیفة التادیة المحتویة علی الفوائد الجلیلة منها شرحه علی المشکاة فی مجلدات
وهو اکبرها واجلها وشرح الشفاء وشرح الشمائل وشرح النخبة وشرح الشاطبیة وشرح الجزریة
ولخص من القاموس مواد وسماه الناموس وله الاثمار الجنیة فی اسماء الحنفیة وشرح ثلاثیات البخاری
ونزهة الخاطر الفاتر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لکنه امتحن بالاعتراض علی الائمة لاسیما الشافعی

واصحابه رحمهم الله تعالی واعترض علی الامام مالک فی ارسال الید فی الصلوة والف فی ذلک رسالة
فانتدب لجوابه الشیخ محمد مکین والف رسالة جوابا له فی جمیع ما قاله
ورد علیه اعتراضاته واعجب من ذلک ما نقله عنه السید محمد بن عبد الرسول البرزنجی
الحسینی فی کتابه سداد الدین وسداد الدین فی اثبات النجاة والدرجات للوالدین انه شرح الفقه الاکبر
المنسوب الی الامام ابی حنیفة رحمه الله تعالی وتعدی فیه طوره فی الاساءة فی حق الوالدین ثم انه ما کفاه
ذلک حتی الف فیه رسالة وقال فی شرحه للشفاء متبجحا ومفتخرا بذلک انی الفت فی کفرهما رسالة فلیته
اذ لم یراع حق رسول الله صلی الله علیه وسلم حیث اذاه بذلک کان استحیا من ذکر ذلک فی شرح الشفا
الموضوع لبیان شرف المصطفی صلی الله علیه وسلم وقد عاب الناس علی صاحب الشفا ذکره فیه عدم فرضیة الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة
وادعی تفرد الشافعی بذلک بان هذه المسئلة لیست من موضوع کتابه وقد قیض الله تعالی الامام عبد القادر
الطبری للرد علی القاری فالف رسالة اغلظ فیها فی الرد علیه وبالجملة فقد صدر منه امثال ما ذکر و
کان غنیا عن ان تصدر منه ولولاها لاشتهرت مؤلفاته بحیث ملأت الدنیا لکثرة فوائدها وحسن
انسجامها وکانت وفاته بمکة فی شوال سنة اربع عشرة والف ودفن بالمعلاة ولما بلغ خبر وفاته علماء مصر
صلوا علیه بجامع الازهر صلوة الغیبة فی مجمع حافل یجمع اربعة آلاف نسمة فاکثر، مولوی صدیق حسن خان
معاصر در اتحاف النبلاء گفته نور الدین علی بن محمد سلطان القاری الهروی الفقیه الحنفی سید محمد بن ابی بکر
الباعلوی ترجمه او در عقد الجواهر والدرر چنین نوشته که وی جامع علوم عقلیه و نقلیه و متضلع از سنت نبویه بود و یکی
از جماهیر اعلام و مشاهیر اولی الحفظ والافهام است در هرات متولد شده و بسوی مکه رحلت آورده و از خاتمة المحققین
احمد بن حجر الهیتمی المکی اخذ نموده و صاحب تصانیف کثیره در چند فنون است منها شرح المشکوة و شرح الشمائل و شرح
الوتریة والجزریة و شرح علی شرح النخبة در اصول حدیث و شرح شفا و شاطبیة و تعلیق بر المحیط نموده و نامش نهاده الاثمار الجنیة فی اسماء الحنفیة و شرح ثلاثیات
البخاری و نزهة الخاطر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لیکن بنا بر اعتراض بر ائمه خصوصا شافعی و اصحاب او ممتحن شده و بر امام مالک در مسئله ارسال یدین
فی الصلوة اعتراض کرده و در آن رساله نوشته پس شیخ محمد مکین بجوابش پرداخت و اعتراضات او را هم بروی رد ساخت
ولهذا تجد مؤلفاته لیس علیها نور العلم ومن ثم نهی عن مطالعتها کثیر من العلماء والاولیاء و توفی
فی سنة اربع عشرة والف انتهی کلامه محرر سطور گوید ملا علی قاری را جواب الجواب این رساله هاست و از تصانیف
او قریب چهل رساله بخط خاص وی در فقه و حدیث نزد فقیر است و شرح فقه اکبر و حزب اعظم اشهر مؤلفات اوست

وعجب من علی القاری کیف
وذکر فی تاریخ ترجمة الشیخ علی
قال علی بن سلطان بن محمد
الهروی الحنفی والمجاور بمکة وذهل عن
البلد واستقر بها واخذ عن جمع
جماعة من المحققین کابن حجر
الهیتمی وله مصنفات منها شرح
المشکوة وشرح الشمائل وشرح النزهة
وشرح النخبة وشرح الجزریة
وشرح الشفاء قال العصامی
فی وصفه الجامع للعلوم العقلیة
والنقلیة والمتضلع من السنة
النبویة احد جماهیر الاعلام
ومشاهیر اولی الحفظ والافهام
ثم قال لکنه امتحن بالاعتراض
علی الائمة لا سیما الشافعی واصحابه
واعترض علی الامام مالک بن انس
فی ارساله یدیه ولهذا تجد مؤلفاته
لیس علیها نور العلم ومن ثم نهی عن
مطالعتها کثیر من العلماء والاولیاء
انتهی واقول هذا دلیل علی علو
منزلته فان المجتهد بین اثنین
[illegible]

و همه تو الیفش مقبول ست و در اهل علم متداول پس بتوان گفت او در علم ربانی تحقیق چه بلکه در فقهای حنفیه کم کسی مثل او
متصف مزاج محقق طبع دیده و در برجسته او در تحریر عقاید بحث طرزی خاص و طرزی مخصوص ست که کرسیا
بیک وضع منقح و معنی بیتوانیسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول ید طولی دارد از هر کتاب
او رتبه تحقیق نمایان ست و دستگاه او دران علم عیان و اعتراض او بر ارسال مالک و اصحاب شافعی در بعض مسائل
نه از راه عصبیت و هوا ست بلکه بنا بر وضوح ادله بر خلاف آن و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علما قدیما و
حدیثا موجود ست مخصوص باو نیست انتهی و فاضل رشید ملا علی قاری را بلفظ مولانا یاد نموده قول او بسند استدلال احتجاج ذکر نموده چنانچه
در قرة الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبر می فرماید اول الملوک معاویه و نیز میفرماید فتبین ان
معاویة و من بعده لا یکون خلفاء بل ملوکا و امراء انتهی و شاه سلامة الله ملا علی قاری را از عمائد
علمای خود ظاهر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکة الآراء گفته ملا علی قاری که از عمائد علمای ماست در شرح
شمائل علی ما نقل عنه نوشته که و لم یر انه صلی الله علیه و سلم انهزم و لم ینقل احد من الصحابة انه صلی الله
علیه و سلم انهزم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین ملا علی قاری را از
اکابر محدثین وا نموده و بافاده او احتجاج کرده چنانچه گفته سلمنا که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بظاهر متاخر ست مگر چون
اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع
علیه بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل بر نیامده زیرا که
اکابر محدثین مثل ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن بزرگان
تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقة در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و
ملک و سلطنت در شام ست و انعقاد آن بطور تسلط و غلبه ست که برای نظام عامه قرار داده اند و بیعت اهل شام و
دمشق را اعتباری نیست انتهی و در منتهی الکلام نیز او را از اکابر دانسته بنقل او تمسک و تشبث فرموده چنانچه گفته بلکه
ام المومنین صدیقه علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدهلوی در همین روایت متنازع فیها نام حضرت
امیر در بعضی از طرق مروی ست انتهی و محتجب نماند که مولفات و مصنفات ملا علی قاری نزد علمای اهل سنت بغایت ممدوح
و مشهور ست و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنای آن از خلاصة الاثر محبی
و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی و تاج الدین دهان مکی در کفایة المستطلع گفته کتاب شرح الشمائل
للعلامة ملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبرنا به عن الشیخ محمد حسین الحافی النقشبندی

عن الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری قدس سره و نیز دران گفته شرح الموطا روایة محمد بن الحسن و المشارق و المشکوة للملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبر بها عن السید محمد صادق بن احمد بادشاه و قد حضر دروس الشارح و اخذ عن جماعة کالشیخ عبد الرحمن المرشدی عن مولفها الملا علی بن السلطان القاری ح و اخبر بها عن الامام زین العابدین عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبری عنه و نیز دران گفته شرح النقایة للعلامة الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصیرفی المحقق محمد حسین المحافی النقشبندی عن العلامة الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری الهروانی المکی و نیز دران گفته شرح المنسک الوسط للعلامة الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصوفی المحقق الشیخ محمد حسین المحافی عن الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة الملا علی بن السلطان القاری و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد گفته و اما شرح المشکوة للشیخ علی القاری و شرح الشفا و شرح الشمائل و شرح النخبة و شرح الفیة و شرح الجزریة و شرح موطا محمد بن الحسن الشیبانی و شرح مسند ابی حنیفه و شرح المنسک مختصر کل ذلک لنا رویها عن عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری الخزرجی السندی عن ابیه عن الشیخ محمد هاشم عن الشیخ عبد القادر بن ابی بکر الصدیقی عن الشیخ حسن بن العجیمی عن شیخ القراء علی بن محمد ابن بدیع عن العارف بالله الشیخ احمد الحکمی المکی عن مولفها علی بن سلطان الهروی القاری المکی الحنفی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته للشیخ نور الدین علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری المتوفی سنة ۱۰۱۴ اربع و عشرة و الف شرح عظیم ممزوج علی مشکوة مسمی بالمرقاة فی اربعة مجلدات جمع فیه جمیع الشروح و الحواشی و خود مخاطب در بستان المحدثین در ذکر موطا نسخه شانزدهم گفته و این نسخه موطا را ملا علی قاری از متاخرین شرح کرده و هو مروج مشهور فی هذه البلاد انتهی و نیز مخاطب در همین کتاب تحفه در ذکر فرقه مهدویه هند گفته و اینها اتباع سید محمد جونپوری اند که خود را مهدی موعود خیال کرده بود و ملا علی قاری در رد این خیال در رساله ملتقط از احادیث صحیحه نوشته است و علامات مهدی موعود را بتفصیل بیان نموده انتهی و حسام الدین بن بایزید سهارنپوری در مرافض الروافض شرح مشکوة ملا علی قاری را از کتب معتبره شمرده و آنرا از ماخذ کتاب خویش وا نموده کما سمعت آنفا و سهارنپوری در مرافض جابجا افادات او را نقل کرده بلکه بمزید خوش فهمی باقوال او بمقابله اهل حق استدلال و احتجاج کرده چنانچه در مرافض بعد نقل حدیثی از ترمذی گفته

ملا علی قاری حنفی رح گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه ابوبکر صدیق از جمیع اصحاب افضل است و چون
افضلیت آنجناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زیرا که لائق نیست که با وجود
فاضل مفضول خلیفه شود انتهی خصوصا نزد اکثر شیعه خلافت مفضول را درست نمیدارند و نیز در مرقاة گفته ملا علی قاری در
شرح مشکوة از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی علی بن ابی طالب فقال له انت سید فی الدنیا وسید فی الآخرة من احبک فقد احبنی وحبیبک حبیبی و
حبیبی حبیب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله والویل لمن ابغضک انتهی **فهذا القاری**
اکابرهم المتعصب الحقود وواحدهم المتعنت الجحود قد اثبت مع عناده هذا الحدیث المسعود
وکرر اثباته بالحتم والجزم قطعا لدابر اهل المرود فلا یقدم علی طعنه الا الناصب العنود ولا یجتری
علی غمزه الا المارق الکنود ولا یمتری فی امره الا من جرمه شقاق الحق المحمود ولا یستریب فی شانه الا من استهواه الزیغ
عن النص المنقود **وجه صد و هفتاد و چهارم** آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی الشافعی در
فیض القدیر شرح الجامع الصغیر در ذیل شرح حدیث افات گفته عن باب مدینة العلم و ربان سفینة الفهم
سید الحنفاء زین الخلفاء ذی القلب العقول واللسان السئول بشهادة الرسول امیر المومنین
علی بن ابی طالب القائل فیه المصطفی من کنت مولاه فعلی مولاه والقائل هو لو شئت لاوقرت لکم من
تفسیر الفاتحة سبعین وقرا والقائل انا عبد الله واخو رسوله والصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
قتل بالکوفة شهیدا وعمره کالنبی صلی الله علیه وسلم وصاحبیه **وجه صد و هفتاد و پنجم**
آنکه نیز مناوی در فیض القدیر گفته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب فان المصطفی
صلی الله علیه وسلم المدینة الجامعة لمعانی الدیانات کلها ولا بد للمدینة من باب فاخبر ان بابها
هو علی کرم الله وجهه فمن اخذ طریقه دخل المدینة ومن اخطأه اخطأ طریق الهدی وقد شهد له
بالاعلمیة الموافق والمؤالف والمعادی والمخالف وخرج الکلاباذی ان رجلا سال معاویة عن مسئلة
فقال سل علیا هو اعلم منی فقال ارید جوابک قال ویحک کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یغره بالعلم غرا وکان اکابر الصحب یعترفون له بذلک وکان عمر رض یساله عما اشکل علیه
جاءه رجل فساله فقال ههنا علی فاسئله فقال ارید ان اسمع منک یا امیر المومنین قال قم لا اقام
الله رجلیک ومحا اسمه من الدیوان وصح عنه من طرق انه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم

؎ فبکیت للظل الذی لم یتبسط حتی انطوی ٭ وعلی اناء شبیبۃ ٭ فی وقت ما امتلأ انکفا ٭ وقد نزهت طرفی فی ریاض آثاره وملأت ارادان السامع بجنی اخباره فرایت له نظما ونثرا ومحاسن تملأ الافواه والاسماع درا ومن تالیفه ازهار الریاض فی اخبار عیاض وفتح المتعال فی وصف النعال وغیر ذلک ولما مر فی طریقه بمحمد بن یوسف التاولی المغربی کتب الیه یستدعی منه الاجازة ؎ اموضح العلم من بعد ما عفی

وباسط کف البذل من بعد ما کفا ۔ ومحیی رسوم الاکرمین التی عفت ۔ ومجری معین الفضل من بعد ما جفا
اجزنی بما قد قلته ورویته ۔ ففضلک یا ذا الفضل قد جاوز الوصفا ۔ فاجابه بقوله سقی الله ثراه وعطر مثواه
ایا فاضلا اعیت محاسنه الوصفا ۔ وانسان عین الود والمنهل الاصفی ۔ ومشکوة انوار القرات والاد ا
وسلحب اذیال الکمال علی الاکفا ۔ وحائز اشتات الفضائل اذ عدت ۔ مفاخره فی اذن مغربنا شنفا
بعثتم بطرس بل بروض بلاغة ۔ تعطرت الارجاء من نشره عرفا ۔ وامثلتم علی الالٰه مقامکم
والبسکم من غره المطرف الاصفی ۔ من القاصر الباع الضعیف اجازة ۔ الم تعلموا ان الصواب هو الاعفا
ولست باهل ان اجاز فکیف ان ۔ اجیز علی ان الحقائق قد تخفی ۔ فاضواء فکری اطلمتها حوادث
فاونة تبدو واونة تطفی ۔ ولولا رجائی منکم صالح الدعا ۔ لما سطرت یمنای فی مثل ذا حرفا
فارجو من الرحمن جل جلاله ۔ ومن فضله ان یقبل العدل والصرفا ۔ وها انا ذا اشهدت انی اجزتکم
علی السنن المالوف والمقصد الاوفی ۔ جمیع تالیفی ونظمی وان وهی ۔ ونثری وان حاز الرکاکة والضعفا
وکل الذی ارویه عن لقیته ۔ من السادة الغر الاولی احسنوا وصفا ۔ کسید نا شیخ الائمة شمس
سعید فکم نلنا معارفه قطفا ۔ عن اشیاخهم من اهل فاس وغیرهم ۔ کمثل ابن هارون وغیرهم کعدد
وهذا هو الشیخ ابن غازی وصفه ۔ شهیر فلم یحتج لتشهیره کشفا ۔ رعی الله عهدا کان فیه امامنا
ووالی علی مثواه رحمته عطفا ۔ ولا تغفلوا من دعائکم اذا ۔ مررتم بباب الله سبحانه ذکفا
وعند ضریح الاولیاء وذکرهم ۔ عسی یرتوی من بحر غفرانهم رشفا ۔ وان جهل الناس الحقوق بعصرنا
فمثلک من راعی الحقوق ووافی ۔ وکاتبه المقری احمد مرتجی ۔ من الله جل العون والبر واللطفا
بجاه شفیع الخلق املنا الذی ۔ نومل یوم الدین من حوضه رشفا ۔ علیه من الرحمن الف تحیة
ننال بها حسن الختام مع الزلفی ۔ ولـــــه فی مثال نعل النبی صلی الله علیه وسلم ؎
لک الله من تمثال نعل کریمة ۔ بخیر الوری فاقت سنا وسناء ۔ یحق الذی داء یلازم وضعه ٭

على جرسه منه ينال شفاء   وذاك قليل فى ماثر من علا   على كل اوج اذا اجاب نداء
ومن ذالذى يحصى فضائل احمد   وقد جود القران فيه ثناء   عليه من الرحمن ازكى تحية
توسس للمديح الشريف بناء   **وله** يا مثل نعال خير فخر العرب   ليس اجل واطئ للترب   لَاحِق
كم رمت مديحه بقصد القرب   والعذر لجل والمعاتر بى فى   **وله** اعظم بمثال نعل عز العرب
من ارشدنا الى اجل القرب   قبله وكن بحقه معتنيا   واجعله وسيلة لدفع الكرب
وله ومثال نعل عرفه متارج   فى الخافقين ونوره متبلج   حاكى نعال اجل من وطئ الثرى
وبدت كواعب مجده تتبرج   فاجعله خير وسيلة ترجى بها   دفع المكاره حين ضاق المخرج
صلى الاله على مشرقه الذى   اشكال منطقه الهداية تنتج   ولما وقفت على كتابه فتح المتعال
قلت مضمنا لبيتى المعرى **ـه** حكى المحراب تمثال ففيه   لناسجدات تقبيل توالى
اقول لنعل خير الخلق طرا   وقد حاز المهابة والجلالا   وعز به التراب فكل مسك
لرياه لقد هجر الغزالا   ليهنك فى المكارم والمعالى   كمال علم القمر الكمالا
وانك لو تعلقت الثريا   بشسعك ما قطعت لها قبالا   وكتب له صاحبنا عبد العزيز
الفشتالى بارك الله فيه **ـه** يا نسمة عطست بها ريح الصبا   فتضمخت بعبيرها حلل الربا
هبى الى ساحات احمد واشرحى   شوقى الى لقياه شرحا مطنبا   وصفى له بالمضنى من اضلعى
قلبا على جمر الغضا متقلبا   بان الاحبة عنه حتى قد ثوى   منهم واخر قد ناى وتغيبا
فعساك تسعد يا زمان بقربهم   فاقول اهلا باللقاء ومرحبا   اقول استعارة العطاس
للنسيم غير مستحسنة والمعروف فى كلام فصحاء العرب عطس الصبح والفجر وفى شرح الفصيح للمرزوقى
يقال عطس اذا فجاته صيحة من غير ارادة ومصدره العطس والعطاس الاسم جعل كالادواء
ويقال ارغم الله معطسه اى انفه وعطس الصبح الفجر على التشبيه ولابى اسحاق الغزى فى قصيدته
المشهورة التى اولها **ـه** اماط عن الدر الزهر اليواقيتا ؛ واجعل لحج تلاقينا مواقيتا
كم من بكور الى احراز منقبة   جعلته لعطاس الفجر تشميتا   ومن لطائف بعض المتاخرين   مُنقبة
قوله قلت له والدجى مول ؛ ونحن فى الانس بالتلاقى ؛ قد عطس الصبح يا حبيبى
فلا تشمته بالفراق ؛ وكتب ابو عبد الله محمد بن الحسن المكلاتى على كتاب نزهة الرياض فى اخبار عياض

اهذه انهار هذے الریاض ✤ ام هذه غدرانها والحیاض ✤ بیت معتل الصبا عند هاثم یروی
حدیث الشفا عن عیاض ✤ فیا اماما جامعا للعلا ✤ ومن غدا بحرا علی الناس فاض ✤ ابکار فکری
بین ابوابکم ✤ تترة الاحراق بین الریاض ✤ الیکم قد رفعت امرها ✤ فاقض علی الافکار ما انت قاض
قد بایعت بالحق سلطانکم ✤ توفیة للعهد دون انتقاض ✤ ومحمد امین بن فضل الله محبی در خلاصة الاثر
گفته الشیخ احمد بن محمد بن احمد بن یحیی بن عبد الرحمان بن ابی العیش بن محمد ابو العباس المقری التلمسانی
المولد المالکی المذهب نزیل فاس ثم القاهرة حافظ المغرب جاحظ البیان ومن لم یر نظیره فی جودة القریحة
وصفاء الذهن وقوة البدیهة وکان ایة باهرة فی علم الکلام والتفسیر والحدیث ومعجزا باهرا فی الادب و
المحاضرات وله المؤلفات الشائعة منها عرف الطیب فی اخبار ابن الخطیب وفتح المتعال الذی صنفه فی
اوصاف نعل النبی صلی الله علیه وسلم واضاءة الدجنة فی عقائد اهل السنة وازهار الکمامة و
ازهار الریاض فی اخبار القاضی عیاض وقطف المهتصر فی اخبار المختصر واتحاف المغری فی تکمیل
شرح الصغری وعرف النشق فی اخبار دمشق والغث والسمین والرث والثمین وروض الاس العاطر
الانفاس فی ذکر من لقیته من اعلام مراکش وفاس والدر الثمین فی اسماء الهادی الامین وحاشیة شرح
ام البراهین وکتاب البداءة والنشاة کله ادب ونظم وله رسالة فی الوفق المخمس الخالی الوسط
وغیر ذلک ولد بتلمسان ونشا بها وحفظ القران وقرأ وحصل بها علی عمه الشیخ الجلیل العالم
ستة سنين ابی عثمان سعید بن احمد المقری مفتی تلمسان ستین سنة ومن جملة ما قرأ علیه صحیح البخاری
التنيسي سبع مرات وروی عنه الکتب الستة بسنده عن ابی عبد الله التنسی عن والده حافظ عصره محمد
التنسي بن عبد الله التنسی عن البحر ابی عبد الله بن مرزوق عن ابی حیان عن ابی جعفر بن الزبیر عن ابی الربیع عن
القاضی عیاض باسانیده المذکورة فی کتاب الشفاء والاحادیث المسندة فی الشفاء جمیعها استوعبها ثم
افردها بعضهم فی جزء من اراد روایة الکتب الستة من طریقه فلیاخذها من کتاب
الشفاء او من الجزء المذکور وکان یخبر عن بلدة تلمسان انها بلدة عظیمة من محاسن بلاد المغرب
وانها فی ید العثمانیین سلاطین مملکتنا وهی الحد المضروب بین سلطاننا وسلطان المغرب
ورحل الی فاس مرتین مرة سنة تسع بعد الالف ومرة سنة ثلاث عشرة وکان یخبر انها دار الخلافة
للمغرب وکان بها الملک الاعظم مولای احمد المنصور المشهور بالفضل والادب المقدم ذکره وان الفتوی

صارت اليه في زمنه ومن بعده، لما اختلت احوال المملكة بسبب اولاده الى الحديث يطول ذكره
ارتحل تاركا للمنصب والوطن في اواخر شهر رمضان سنة سبع وعشرين بعد الالف قاصدا حج
بيت الله الحرام وانشد صاحب مراكش متمثلا قول علي بن عبد العزيز الحضرمي ؎
محبتي تقتضي مقامي ÷ وحالتي تقتضي الرحيلا ÷ فاجابه صاحب المراكش بقوله ؎ لا وحشر الله منك قوما
تعودوا واصطناعك الجميلا ÷ قلت وبيت الحضرمي اول ابيات ثلاثة كتب بها العز الدولة ابن سقمون و
كان في خدمته وبعده ؎ هذا خصمان لست اقضي ÷ بينهما خوف ان اميلا ÷ فلا يزالان في خصام ÷
حتى ارى رأيك الجميلا ÷ فوقع عز الدين على ورقته الرأي الجميل ان تمنع من الرحيل وتسوغ الاقامة
في ظل دوحة واحسان غمامة قال المقري وكتب الي الفقيه الكاتب ابو الحسن علي الخزرجي الفاسي
الشهير بالشامي بما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتمة المصري المغربي الى بعض اشياخه ؎ اشمس الغرب
حقا ما سمعنا ÷ بانك قد سئمت من الاقامة ÷ وانك قد عزمت على طلوع ÷ الى شرق سموت به علامة
لقد زلزلت منا كل قلب ÷ بحق الله لا تقم القيامة ÷ ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج في رجب سنة ثمان و
عشرين والف وتزوج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عن حظه بها فقال قد دخلها قبلنا ابن
الحاجب وانشد فيها قوله ؎ يا اهل مصر وجدت ايديكم ÷ في بذلها بالسخاء منقبضة ÷ لما عدمت
القرى بارضكم ÷ اكلت كتبي كانني ارضة ÷ وانشد هو لنفسه ؎ تركت رسوم عزي في بلادي ÷ وصرت
بمصر منسي الرسوم ÷ ونفسي عفتها بالذل فيها ÷ وقلت لها عن العلياء صومي ÷ ولي عزم كحد السيف ماض
ولكن الليالي من خصومي ÷ ثم زار بيت المقدس في شهر ربيع الاول سنة تسع وعشرين والف ورجع
الى القاهرة وكرر منها الذهاب الى مكة فدخلها بتاريخ سنة سبع وثلاثين خمس مرات واملى بها
دروسا عديدة ووفد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوي بمرأى منه صلى الله عليه وسلم وسمع ثم
رجع الى مصر في صفر سنة تسع وثلاثين ودخل القدس في رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم ورد
منها الى دمشق فدخلها في اوائل شعبان وانزلته المغاربة في مكان لا يليق به فارسل اليه احمد بن شاهين
مفتاح المدرسة الجقمقية وكتب مع المفتاح هذه الابيات ؎ كنف المقري شيخي مقري ÷ واليه من الزمان مفري ÷ بكنف مثل صدره في اتساع
وعلوم كالبحر في ضمن حبر ÷ اي بدر قد اطلع الدهر منه ÷ بملاء الشرق نوره اي بدر ÷ احمد سيدي و
شيخي وذخري ÷ وسميي وذاك اشرف فخري ÷ لو بغير الاقدام يسعى مشوق ÷ جئته زائرا على وجه شكري

فاجابه المقری بقوله ؎ ای نظم فی حسنه صار فکری ؛ ومتحلی بدره صدر ذکری ؛ حط اثر الصیت
لابن شاهین ینمی ؛ من روض الندی له خیر ذکر ؛ احمد المستطین ذروة مجد ؛ للعوان من المعالی وبکر
حل مفتاح فضله باب وصل ؛ من معانی تعریفه دون نکر ؛ یا بدیع الزمان دم فی ازدیاد ؛ بالعلی و
ازدیاد بتجنیس شکر ولما دخل علیها اعجبته فنقل اسبابه الیها واستوطنها مدة اقامته واملی صحیح البخاری
بالجامع تحت قبة النسر بعد صلوة الصبح ولما کثر الناس بعد ایام خرج الی صحن الجامع تجاه القبة المعروفة بالباعونیة وحضره غالب اعیان علماء دمشق
واما الطلبة فلم یتخلف منهم احد وکان یوم ختمه حافلا جدا اجتمع فیه الالوف من الناس وعلت الاصوات
بالبکاء فنقلت حلقة الدرس الی وسط الصحن الی الباب الذی یوضع فیه العلم النبوی فی الجمعات من رجب
وشعبان ورمضان واتی له بکرسی الوعظ فصعد علیه وتکلم بکلام فی العقائد والحدیث لم یسمع
نظیره ابدا وتکلم علی ترجمة البخاری وانشد له بیتین وافادان لیس للبخاری غیرهما وهما ؎
اغتنم فی الفراغ فضل رکوع ؛ فعسی ان یکون موتک بغتة ؛ کم صحیح قد مات قبل سقیم ؛
ذهبت نفسه النفیسة فلتة ؛ قلت ورایت فی بعض المجامیع نقلا عن الحافظ ابن حجر انه وقع للبخاری
ذلک اوقریب منه وهذه من الغرائب انتهی وکانت الجلسة من طلوع الشمس الی قرب الظهر ثم ختم الدرس
بابیات قالها حین ودع المصطفی صلی الله علیه وسلم وهی قوله ؎ یا شفیع العصاة انت رجائی ؛ کیف
یختشی الرجاء عندک خیبة ؛ واذا کنت حاضرا بفؤادی ؛ غیبة الجسم عنک لیست بغیبة ؛ لیس
بالعیش فی البلاد انقطاع ؛ اطیب العیش ما یکون بطیبة ؛ ونزل عن الکرسی فازدحم الناس علی تقبیل
یده وکان ذلک نهار الاربعاء سابع عشری رمضان سنة سبع وثلاثین والف ولم یتفق لغیره من العلماء
الواردین الی دمشق ما اتفق له من الحظوة واقبال الناس وکان یجری من ادباء الشام ما رای کثرة الاهتمام
بمدحهما وقد عقد فی کتابه عرف الطیب فصلا یتعلق بهم وبابنائهم واورد فی مدحهما اشعارا الی ان
قال المحبی وقد اطلنا الکلام حسبما اقتضاه المقام فلنرجع الی الغرض من ذکر بقیة خبر المقری فنقول
وکانت اقامته بدمشق دون الاربعین یوما ثم رحل منها فی خامس شوال سنة تسع وثلاثین
الی مصر وعاد الی دمشق مرة ثانیة فی اواخر شعبان سنة اربعین وحصل له من الاکرام ما حصل فی
قدمته الاولی وحین فارقها انشد قوله ؎ ان شام قلبی عنک بارق سلوة ؛ یا شام کنت کمن یجون و
یغدر ؛ کم راحل عنها لفرط ضرورة ؛ وعلی القرار بغیرها لا یقدر ؛ منصاعد الزفرات مکلوم الحشا ؛

والعوم من اجفانه بمحدر ح ودخل مصر واستقر بها مدة یسیرة ثم طلق زوجته الوفائیة وارادالعود الی دمشق للتوطن بها ففاجاه الحمام قبل نیل المرام وکانت وفاته فی جمادی الاخرة سنة احدی و اربعین والف ودفن بمقبرة المجاورین وقال الادیب ابراهیم الاکرمی فی تاریخ وفاته سه قد ختم الفضل به ٭ فارخوه خاتمة ٭ والمقری بفتح المیم وتشدید القاف واخرها راء مهملة وقیل بفتح المیم وسکون القاف لغتان اشهرهما الاولی نسبة الی قریة من قری تلمسان والیها نسبة ابائه و رضی الدین محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی در تنضید العقود السنیة بتمهید الدولة الحسنیة در ترجمه شریف مبارک بن شریف نامی بن عبد المطلب بن حسن بن ابی نمی گفته فصل فی الحوادث المتعلقة بدولة صاحب الترجمة رحمه الله الی عام وفاته ففی سنة ثنتین واربعین بعد الالف توفی العالم العلامة الشیخ احمد المقری المالکی صاحب التصانیف الجیدة والعلوم الکثیرة ولد بتلمسان وسکن فاس من ارض المغرب واخذ العلم بها واتسعت معرفته وکملت فضیلته ورحل الی الحرمین ومصر والشام واقام بها والف بها کتابه الکبیر المعروف بنفح الطیب فی اخبار ابن الخطیب وهو کتاب حافل قصد فیه ایراد جملة صالحة من اخبار لسان الدین ابن الخطیب من شعره ومکاتباته ومشایخه ومن اخذ عنه ثم اتسع به الحال الی انه خرج عن هذه الحلبة فاتی بتاریخ الاندلس بالمناسبة ومن ولیها من امرائها ملوک منذ افتتحها المؤمنون وتنقل الدول وماجری فی ضمن ذلک من الوقائع والحوادث وکیفیة اخذ الکفار لها وخروجها من ایدی المسلمین واطال ذلک بذکر مدائن الاندلس وانهارها وبساتینها وماقیل فی ذلک من الشعر ومایناسب ذلک من الابیات واللطائف ثم استطرد الی ذکر من دخل الاندلس من علماء المشرق ومن خرج من الاندلس الی المشرق وذکر حیاة ابن الخطیب وشعره واستشهاده وکیفیة قتله فصار ذکر ابن الخطیب فی هذا الکتاب وهو نزر قلیل بالنسبة الی ما اشتمل علیه من الوقائع والحوادث و الحاصل انه کتاب متسع فی الادب والشعر والاخبار وهو فی نحو اربعة اسفار ثم اقام الشیخ المذکور فی اخر ایامه بمصر وتوفی بها فی السنة المذکورة وکان واسع الفضل له مشارکة تامة فی سائر العلوم ومن تالیفه ازهار الریاض فی اخبار عیاض وروضة الاس العاطرة الانفاس فی ذکر من لقیته من اعلام مراکش وفاس والجمان فیما لقیت من الجمان وهو اعم من الذی قبله والدر الثمین فی اسماء الهادی الامین ورسالتان فی صفة النعال النبوی وقد اشتهرتا وارجوزة فی العقائد وارجوزة فی الوفق المخمس وله

شعر رائق فی نفح الطیب ومولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفتہ الشیخ احمد بن محمد بن احمد
المقری التلمسانی المولد المالکی المذہب نزیل قاہرہ قال فی خلاصة الاثر حافظ المغرب جاحظ البیان
ومن لم یر نظیرہ فی جودة القریحة وصفاء الذہن وقوة البدیہة وکان آیة باہرة فی علم التفسیر و
الحدیث ومعجزا باہرا فی الادب والمحاضرات له المولفات الشائعة منہا عرف الطیب فی اخبار ابن الخطیب
انتہی قلت و ذکر فی کشف الظنون انه سماہ بعد ذلک نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب
انتہی وله اضاءة الدجنة فی عقائد اہل السنة ولد بتلمسان ونشأ بہا وحفظ القرآن وقرء علی عمه
سعید بن احمد المقری مفتی تلمسان ستین سنة ومن جملة ما قراء علیه صحیح البخاری سبع مرات و
روی عنه الکتب الستة وان الفتوی صارت الیه فی زمنه ارتحل تارکا للمنصب والوطن الی حج بیت الله
الحرام سنة ١٠٢٧ ثم ورد الی مصر وتزوج بہا من السادة الوفائیة سنة ١٠٢٨ ثم زار بیت المقدس سنة ١٠٢٩ وکرر الذہاب
الی مکة واملی بہا دروسا ووفد علی طیبة سبع مرات واملی الحدیث النبوی بمرای منه صلی الله علیه وسلم ثم
رجع الی مصر سنة ١٠٣٧ ثم ورد الی دمشق واملی صحیح البخاری وحضرہ غالب اعیان دمشق من العلماء واما
الطلبة فلم یتخلف منہم احد وکان یوم ختمه حافلا جدا اجتمع فیه الالوف من الناس وعلت الاصوات
بالبکاء واتی له بکرسی الوعظ فصعد علیه وتکلم بکلام فی العقائد والحدیث لم یسمع نظیرہ
ابدا وتکلم علی ترجمة البخاری وانشد له بیتین وافادات لیس للبخاری غیرہما وہما ــ اغتنم
فی الفراغ فضل رکوع ÷ فعسی ان یکون موتک بغتة ÷ کم صحیح قد مات قبل سقیم ÷ ذہبت نفسه
النفیسة فلتة ÷ وکانت الجلسة من طلوع الشمس الی قرب الظہر ثم ختم الدرس بابیات قالہا حین
ودع المصطفی صلی الله علیه وسلم وہی قوله ــ یا شفیع العصاة انت رجائی ÷ کیف یخشی الرجاء عندک خیبة
واذا کنت حاضرا بفوادی ÷ غیبة الجسم عنک لیست بغیبة ÷ لیس بالعیش فی البلاد انقطاع ÷
اطیب العیش ما یکون بطیبة ÷ ونزل عن الکرسی فازدحم الناس علی تقبیل یدہ وکان ذلک نہار
الاربعاء سابع عشر رمضان سنة ١٠٣٧ ولم یتفق لغیرہ من العلماء الواردین الی دمشق ما اتفق له من الخلق
واقبال الناس وکان بعد ما رأی من اہلہا ما رأی کثر الاہتمام بمدحہا وعقد فی کتابه نفح الطیب
فصلا یتعلق بہا وباہلہا واورد فی مدحہا اشعارا وجری بینه وبین ادبائہا وعلمائہا مطارحات
شتی ودخل مصر واستقر بہا مدة یسیرة ثم طلق زوجته الوفائیة واراد العود الی دمشق للتوطن بہا فعاجله

الحمام قبل نیل المرام وکانت وفاته سنة رحمه الله تعالی ذکره الخفاجی فی ریحانة الالباء فی
امتدحه بعبارة ابتهر لها العلماء وانشد له اشعارا وقال رایت له نظما ونثرا ومحاسن تملا الافواه
والاسماع در اوصر تالیفه ازهار الریاض فی اخبار عیاض انتهی واز مفاخر بارعه ومآثر ناصعه مقری آنست که او
از جمله شیوخ مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب در رسالهٔ ارشاد الی مهمات الاسناد باتصال سند خود بایشان
حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ جلهٔ کرام وائمهٔ اقادهٔ اعلام واز جملهٔ مشهورین بالجرین المحرمین مجمع علی فضلهم من
بین الخافقین نموده و ابو مهدی ثعالبی که یکی از مشایخ سبعه مذکورین ست در مقالید الاسانید در ذکر مرویات خود از
علی اجهوری گفته واما شرح الکرمانی المسمی بالکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری وذکر انه الهم تسمیته
فی المطاف بعد الفراغ من الطواف فاخبرنا به سماعا وقراءة علیه لمواضع متفرقة منه واجازة لسائره
عن الشهاب احمد بن محمد بن احمد المقری عن ابی العباس احمد بن ابی العافیة الشهیر بابن القاضی المکناسی
عن عبد الرحمن بن فهد عن عمه عز الدین عبد العزیز بن عمر بن محمد بن فهد عن ابیه عن ابی الفتح محمد
بن ابی بکر بن الحسین المراغی المدنی قال ابن القاضی واخبرنی به البرهان ابراهیم بن عبد الرحمن بن علی
بن ابی بکر العلقمی والنور علی بن ابی بکر القرافی قال اخبرنا الحافظ الجلال عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی
اجازة عن شمس الدین محمد بن احمد المخزومی عن تقی الدین یحیی بن العلامة شمس الدین محمد بن یوسف
الکرمانی قال هو وابو الفتح المراغی اخبرنا مولفه شمس الدین محمد بن یوسف ابو الکرمانی بجمیع تصانیفه فذکره انتهی فهذا بارع عم القرض صاحب نفح الطیب
قد اثبت هذا الحدیث الغض الرطیب حیث اورد فی کتابه ذلک النظم القشیب عن ابن جابر
المقلو الادیب واستحسنه استحسانا یبهر کل لبیب واستجوده استجوادا یعجب کل اریب فالمقدم
علی ازراءه والتعییب والمجتری علی اخماله والتغریب مستهدف من اهل النقد للملام و
التانیب مغضوب بتعییرهم والتثریب غیر مبال بالتخسیر والتتبیب موقع نفسه فی اهوال
الیوم العصیب **وجه صد و هشتادم** آنکه شیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی که مفاخر
کثیره ومآثر اثیره او در مجلد حدیث ولایت بتفصیل جلیل شنیدی حدیث مدینة العلم را روایت نموده چنانچه در
کتاب وسیلة المآل فی عد مناقب الآل که بنهایت علو مرتبت وسمو منزلت آن بر ناظر کتاب تفضید العقود السنیه
بتمهید الدولة الحسنیه پوشیده نیست از کلام مصنف تحفه واین کتاب اعنی وسیلة المآل کما سبق فی مجلد حدیث الولایه غایت عظمت و جلالت
احادیث واخبار ان واضح وآشکار است گفته وعنه ای عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه اخرجه ابو عمرو. انتهی

فهذا احمد بن الفضل المکی صاحب وسیلة المآل * بجمیع همه المحرز عنبر مآثر اثیرة

لا تنال * قد روی هذا الحدیث الذی لحنادس الضلال * القاطع دابر اصحاب الشمال * فـ

والحمد لله عروق ذوی الخدع والاضلال بدوا تقلعت والمنة له اسوس اهل الزیغ والانکال *

وظهر ان الجاحدین له مغمورون فی طینة الخبال * وان الطاعنین فیه ماسورون فی عصبیة لیس

لها زوال **وجه صد و هشتاد و یکم** آنکه محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی

گفته روی الامام احمد فی الفضائل والترمذی مرفوعا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة

العلم و علی بابها ولهذا کان ابن عباس یقول من اتی العلم فلیأت الباب و هو علی رضی الله عنه **و محتجب**

نماند که کتاب صراط سوی از جمله جلائل کتب و عقائل اسفار کبار و اخبار سنیه است از صدر خود این کتاب بنهایت مدح و ثنا

و وصف و اطرای مطالب و مقاصد و کمال حقیت و صدقیت و اصابت و وثاقت روایت و اخبار او واضح و آشکار است

و هذه عبارته بعد التحمید والتصلیة اما بعد فان العمل بغیر العلم وبال والعلم بغیر العمل خیال و لا

یقبض العلم الا بموت العلماء کما فی الحدیث المتفق علی صحته فی روایة عبد الله ابن عمر ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم بموت العلماء کلما ذهب

عالم ذهب بما معه حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا

واعلم ان الفحول قد قبضت والوصول قد هلکت وانقرض زمان العلم و خمدت جمرته و هزمته کسرة

الجهل و صلت دولته حتی لم یبق من الکتب التی یعتمد علیها فی ذکر الانساب الا بعض الکتب المؤلفة

التی صنفها اصحاب البدعة کما ستقف علی اسماءها فی تضاعیف الکتاب ان شاء الله تعالی یلوح لک سرابها

من بعید کالسراب لکونها فارغة عن الصدق والصواب و ذلک اما لاندراس محبة آل بیت النبی صلی الله

علیه وسلم من قلوب الصالحین من اهل السنة والعیاذ بالله من تلک الفتنة او لنقص فی الایمان و

تردد فی الیقین او لشین فاحش و کلم ظاهر فی امر الدین والدلیل علی ذلک انی سمعت من جماعة لا

یعبأ الله بهم انهم یسبون الاشراف القاطنین بمکة المشرفة والمدینة المنورة من بنی الحسن والحسین فاجبتهم

بقول القائل لو کل کلب عوی القمته حجرا * لاصبح الصخر مثقالا بدینار * ثم نودی فی سری فی الروضة

بین القبر الشریف والمنبر بالانتصار لاهل البیت فشرعت عند ذلک فی کتاب اذکر فیه ما اتفق علیه اهل السنة والجماعة علی وجه الاختصار

واذکر فیه انشاء الله تعالی مع ذکر کل واحد من ائمة اهل البیت من کان معاصرا لهم من اصحابهم اعلامهم
کما تری ذلک انشاء الله تعالی قریبا وسمیته الصراط السوی فی مناقب آل النبی ولقد اجاد من قال ارتجالا
فیه شعرا حسانه هذا کتاب نفیس قد حوی دررا ٭ فی مدح آل رسول الله والشرف ٭ انعم به من
کتاب تحفة برزت ٭ ما مثلها فی خبایا الدهر من تحف ٭ فغن به صاح واغنم فی مطالعه ٭ واستخرج
الجوهر المکنون فی الصدف ٭ یزول عنک العنا والهم ساتره ٭ وفیه تهدی صراطا غیر مختلف ٭ فهو
الصراط السوی فی الاسم شهرته ٭ تالیف محمود تالی منهج السلف یا القادری طریقا فی مسالکه ٭ الشافعی
اتباعا المعهود فی ٭ و محمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشهورین و علمای معروفین است به نهایت مدحت مرتبت
و سمو منزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری که ایشان در ضمن صدر صراط سوی مذکور شده واضح
و ظاهر است کافیست که بجا و رکمال و استناد و اعتماد او که فاضل شدید برد و اش احتجاج و استدلال نمود چنانچه در کتاب عزة الراشدین بمقام اثبات
ادعای فدا کردن ابو حنیفه جان خود را برای اهل بیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب حیاة الذاکرین
فرموده قیل ان رجلا اتی ابا حنیفة رحمة الله علیه وقال اخی توفی و اوصی بثلث ماله لامام المسلمین
الی من ادفع فقال له ابو حنیفة امرک بهذا السوال ابو جعفر الدوانقی وکان یبغض ابا حنیفة کبغض
جماعة من اشقیاء بلدنا للامام الشافعی رح فحلف السائل کذبا انه ما امرنی بهذا السوال فقال
ابو حنیفة رح ادفع الثلث الی جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل واخبر ابا جعفر
الدوانقی بذلک فقال ابو جعفر بهذا عرفت ابا حنیفة منذ قدیم انه یری الحق لغیرنا ثم دعی بابی حنیفة
وسقاه السم فی الطعام ففهم ابو حنیفة ذلک فقام لیخرج فقال له ابو جعفر الی این یا ابا حنیفة فقال
الی این امرتنی قادرة بالجلوس الی ان عمل السم فیه فخرج ومات شهیدا فی الطریق انتهی و درین روایت مناقب
امام اعظم که بالا مذکور شده یعنی بعضی گفته اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت و به بیعت و اعانت ایشان فرمود
منصور بران مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سوال متعدد بوده چنانکه از عبارت هر دو روایت بر ظاهر است پس جائز است
که جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آنجناب و طلب ایشان از کوفه
به بغداد و باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و
قائل شدن بامامت آنجناب باعث قتل شده باشد انتهی ما فی عزة الراشدین فهذا القادری کابرهم
الذی اسماه الکابرون ٭ وبارعهم الذی یجب به الماهرون ٭ قد روی هذا الحدیث الذی یتبجح به الناظرون

ويفلح به المطيعون به ولا يعمى عنه الا الحائرون المائرون به ولا يضل عنه الا الطائشون الخاسرون

ولا يغمز فيه الا التائهون الساهدون به فما لقوم هوا به فانا على ذهاب به لقادرون **وجه صد و شصت و دوم**

آنکه عبد الحق بن سيف الدين البخاري الدهلوي در جامع مشكوة اثبات اين حديث شريف فرموده چنانچه در كتاب كه بترجمه جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته واخرج

الترمذي والحاكم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي

بابها وقد تكلم في هذا الحديث قال ابن حجر هذا الحديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع

كما قاله جماعة منهم ابن الجوزي والنووي **وجه صد و شصت و سوم** آنكه عبد الحق دهلوي در لمعات شرح مشكوة

اثبات اين حديث شريف بسياق افادات علماى اعلام خود نموده چنانچه گفته واعلم ان المشهور من لفظ الحديث

في هذا المعنى انا مدينة العلم وعلي بابها وقد تكلم النقاد فيه واصله من ابي الصلت عبد السلام و

كان شيعيا وقد تكلموا فيه وصحح هذا الحديث الحاكم وحسنه الترمذي وضعفه آخرون ونسبه

الى الوضع طائفة ونحن ننقل ما ذكره علماؤنا في ذلك بعباراتهم وان كانت مشتملة على التكرار فنقول

قال الشيخ مجد الدين الشيرازي اللغوي صاحب القاموس في نقد الصحيح حديث انا مدينة العلم وعلي

بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزي في الموضوعات من عدة طرق وجزم ببطلان الكل وقال مثل ذلك جماعة

صالح وعندي في ذلك نظر كما سنبينه والمشهور برواية ابو الصلت بن عبد السلام بن صلاح الهروي عن ابي معوية

محمد بن خازم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما وعبد السلام هذا

ضعفوه جدا واتهم بالرفض ومع ذلك فقد روى عباس بن محمد الدوري في سؤالاته عن يحيى

بن معين انه سأله عن ابي الصلت هذا فوثقه فقال اليس قد حدث عن ابي معوية انا مدينة العلم و

علي بابها فقال قد حدث به عن ابي معوية محمد بن جعفر الفيدي وكذلك روى صالح بن محمد الحافظ الملقب

احمد بن صح جزرة ابو الصلت محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وروى ابن محرز قال يحيى في هذا الحديث هو من حديث ابي معوية اخبرني

ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه وكان ابو الصلت الهروي رجلا موسرا يطلب هذه

الاحاديث ويكرم المشايخ يعني فحدثه ابو معاوية بهذا الحديث فقد برئ عبد السلام عن عهدة

هذا الحديث وابو معاوية الضرير حافظ محتج بافراده كابن عيينة وغيره وليس هذا الحديث من

الالفاظ المنكرة التي تأباها العقول بل هو مثل قوله صلى الله عليه وسلم في حديث ارأف امتي ابو بكر الحديث

وقد حسنه الترمذي وصححه غيره ولم يأت من تكلم على حديث انا مدينة العلم بجواب عن هذه الروايات

الثابتة عن يحيى بن معين والحكم عليه بانه ضعيف باطل قطعا واما انه اسقط ابو معاوية عن روايته شاذ لنعوته
لا لبطلانه اذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلا مع حفظه واتقانه والحديث طرق اخرى رواها
الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرومى عن شريك بن عبد الله عن
سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابى عبد الله الصنابحى عن على رضى الله عنه ان النبى صلى الله
عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها وتابعه ابو مسلم الكجى وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومى
ومحمد هذا روى عنه البخارى فى غير الصحيح ووثقه ابن حبان وضعفه ابو داؤد وقال الترمذى بعد
سياق الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحى ولا يذكروا
نعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قلت فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومى وشريك احتج به مسلم و
علق له البخارى ووثقه ابن معين والعجلى وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط
اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرده حسنا ولا يرد عليه رواية من سقط الصنابحى منه مفرده
لان سويد بن غفلة تابعى مخضرم روى عن ابى بكر وعمر وعثمان وعلى رضى الله عنهم وسمع منهم فيكون منهم
ذكر الصنابحى فيه من باب المزيد فى متصل الاسانيد والحاصل ان الحديث ينتهى بمجموع طريقى
ابى معاوية وشريك الى درجة الحسن المحتج به ولا يكون ضعيفا فضلا ان يكون موضوعا ولم اجد
لمن ذكره فى الموضوعات طعنا موثرا فى هذين السندين وبالله التوفيق انتهى كلام الشيخ مجد الدين
وقال السخاوى فى المقاصد الحسنة حديث انا مدينة العلم وعلى بابها ذكره الحاكم فى المناقب من مستدركه
والطبرانى فى معجمه الكبير وابو الشيخ وابن حبان فى السنة له وغيرهم كلهم من حديث ابى معاوية الضرير ابو الشيخ بن حبان
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة من اتى العلم فليات الباب ورواه الترمذى فى
المناقب من جامعه وابو نعيم فى الحلية وغيرهما من حديث على ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا
دار الحكمة وعلى بابها قال الدارقطنى فى العلل عقب ثانيهما انه حديث مضطرب غير ثابت وقال الترمذى
انه منكر وكذا قال شيخه البخارى وقال انه ليس له وجه صحيح وقال ابن معين فيما حكاه الخطيب فى
تاريخ بغداد انه كذب لا اصل له وقال الحاكم عقب اولهما انه صحيح الاسناد واورده ابن الجوزى من
هذين الوجهين فى الموضوعات ووافقه الذهبى وغيره على ذلك واشار الى هذا ابن دقيق العيد بقوله هذا
الحديث لم يثبتوه وقيل انه باطل وهو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا اليه من الحكم بكذبه بل

صح العلائی والتوقف فی الحکم علیه بالبطلان قال و عندی فیه نظر ثم بین ما یشهد لکون ابن معین راوی بحیثیة ابن عباس حدث به فزال المحذور ممن هو دونه قال وابو معویه ثقة حافظ یحتج بافراده کابن عیینة و غیره فمن حکم علی الحدیث مع ذلک بالکذب فقد اخطاء وقد اخرج الدیلمی فی مسنده بسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی ابن ابی طالب باب حطة فمن دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا ومن حدیث ابی ذر رفعه علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق والنظر الیه عبادة ومن حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین خیوطه واورده صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها انتهی کلام المقاصد الحسنة و فی فصل الخطاب من کتاب الانساب للامام عبد الکریم بن محمد السمعانی رحمه الله فی ترجمة الهروی ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان الهروی مولی عبد الرحمن بن سمرة ادرک حماد بن زید و مالک بن انس و سفیان بن عیینة و غیرهم و کان صاحب قشافة و زهد قدم مرو ایام المامون فلما سمع کلامه جعله من الخاصة من اخوانه و کان ابو الصلت یرد علی اهل الاهواء من المرجیة والجهمیة والزنادقة والقدریة و کان یعرف بالتشیع قال احمد بن سیار المروزی ناظرته فلم اره یفرط و رایته یقدم ابابکر و عمر رضی الله عنهما و کان لا یذکر اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم الا بالجمیل و کان یقول هذا مذهبی الذی ادین الله به عز وجل و قال یحیی بن معین ابو الصلت ثقة صدوق الا انه یتشیع و قال ابو عبد الرحمن النسائی ابو الصلت لیس بثقة توفی ابو الصلت فی شوال سنة ست و ثلاثین و مائتین و ایضا فی الانساب قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو الذی روی عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیات من قبل الباب و هذا شیء لا اصل له لیس من حدیث ابن عباس و لا مجاهد و لا الاعمش و لا ابی معاویة و کل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من ابی الصلت هذا انتهی کلام فصل الخطاب و فیه الطعن فی الحدیث فقط لکن الکلام الجامع من مهرة الفن ما ذکرناه قبل و لعل ذلک هو الصواب

وجه صد و هشتاد و چهارم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوة اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه گفته و عنه و همان از علی ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة

العلم با بها من سرای حکمتم و علیّ در آن ست و مشهور بلفظ انا مدینة العلم و علیّ بابها گفته شده که غرض
نیست که علم از ان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص بعلی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که
وسیع تر و عمیق تر و عظیم تر خواهد بود مثلا چنانکه آمده است اقضاکم علیّ و اصل این حدیث از ابی الصلت عبد السلام
بن صالح هروی است که شیعی ست ولیکن صدوق ست و در تعظیم اصحاب تقصیر نمیکرد رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریك و گفته ست ترمذی روایت کرده اند
بعضی این حدیث را از شریک بفتح الشین که از تابعین ست و لم یذکروا فیه عن الصنابحی و ذکر نکرده اند در وی از
صنابحی چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات و نمی شناسیم این حدیث
از هیچ یکی از ثقات غیر شریك جز شریک کلام درین باب بسیارست پارهٔ از ان در شرح مذکورست **وجه صد**
و هشتاد و پنجم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه در ذکر اسمای
مبارکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نقلا عن المواهب گفته هو الملجد ماد ماد الماحی المامول المانح
المبارك المبتهل المبر المبشر مبشر الیائسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبتل المتربص
المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیه المتهجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض
المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص
المدثر المدنی مدینة العلم **وجه صد و هشتاد و ششم** آنکه شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار در ضمن وصف
شیخ خود موسی گیلانی اثبات این حدیث شریف نموده و جزم نموده چنانچه در خاتمهٔ اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته
آخر صدق نیت من کار کرد و شجرهٔ اخلاص من بار آورد بر مثال و یرزقه من حیث لا یحتسب بر سر من نفسی
را فرستاد که بهر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور در اول و آخر و او اُمّل موسی مقامی که جمال
او ناری ست از شجرهٔ وحدت طالع و نوری از جانب طور حقیقت لامع خلیل لقای که خسارهٔ زیبایش گلزار بوستان
خلت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفی جمالی که دهانش نمکدان خوان انا املح و زبانش تبیان قران انا افصح
ست مرتضی کمالی که دلش باب مدینهٔ علم مفتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لوکشف مفتوح حسن سیرتی
وارث مرتبه و انك لعلی خلق عظیم و نائب منصب بالمؤمنین رؤف رحیم حسینی سیرتی که مصدوق
و یطهرکم تطهیرا آمد و مصداق الا المودة فی القربی شد زین العابدین و امام الصادقین السید التقی النقی
و العلوی العلی المحدث سمی کلیم الله و محبوب حبیب الله مخفی نماند که شیخ عبد الحق دهلوی از جملهٔ محققین عظام

واکابر متقدمین و متاخرین مسلم است سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری در تذکرة الابرار گفته ذکر اعلم العلما مخدوم شیخ عبد الحق قدس سره والد شریف ایشان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه بود خود او از فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پانی پتی برداشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده از فضائل ظاهری و باطنی بهره مند بود در لطافت و ظرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی آنست که فرزندی مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی ازان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدومی بروی مکشوف شده بود بغایت محبت میداشت و از سائر فرزندان ممتاز دانسته بارها میگفت که مرا ازین فرزند امید بسیار است و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشو و نما از چهره مخدومی میتافت از بس که فطرت بلند و استعداد عالی داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان میگفتند ما از ایشان مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بحرمین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث نمودند و با کابر آنجا صحبتها داشتند و با شیخ عبد الوهاب متقی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدوة الاولیا شیخ علی متقی بودند و در مکه معظمه در آن ایام بر مسند ارشاد متمکن بودند صحبت داشته خلافت یافته و برخصت شیخ بوطن خود تشریف آوردند دهلی را روشنائی بخشیدند و چون صاحب النفحات الانفسی و الآفاقی خواجه محمد باقی قدس سره بدهلی تشریف آورده بخدمت مستعدان فیض طلبان اشتغال نمودند حضرت مخدومی از نهایت تعطش و طلب که داشتند بعد اشاره از روح حضرت غوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجه نمودند و از نظر لطف بهره ازان حضرت یافته و حضرت خواجه نیز بایشان بکمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمدند و رعایت خاطر میکردند امروز برکت و میمنت وی ازذات والاصفات آن دانای علوم متداوله شناسای فنون متعارفه است و سخن همانست که یکی از فضلای روزگار در حق آنحضرت میگفت این مثل در عهد او نوشته که هر شهری و کوچه این شهر بلکه تمام هندوستان بلکه بر سر ولایت دیگر بوجود خائف الجود ایشان فخر نماید و آنحضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیف است و تمامه تصانیف صغیر و کبیر قریب صد رسیده الله تعالی سایه افاضه ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه داراد. و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا الشیخ عبد الحق الدهلوی هو المتضلع من الکمال الصوری والمعنوی والعاشق الصادق من عشاق الجمال النبوی رزق من الشهرة قسطا جزیلا واثبت المورخون ذکره اجمالا و تفصیلا و فی قبة مزاره بدهلی لوح من الحجر نقشت علیه فذلکة من احواله بالفارسیة و انا اترجمها بالعربیة من مبادی الشعور رشد نطاقته عن طاعة الحق و طلب العلم و قریبا من اوان البلوغ

داشتند

تناول الاکثر من العلوم الدینیۃ وفرغ من تحصیلہا کلہا وله اثنان وعشرون سنۃ وحفظ القرآن وجلس علی مسند الافادۃ وفی عنفوان الشباب اخذته جذبۃ الحقیۃ فقطع علاقۃ محبته عن الخلان والاوطان وتوجہ الی الحرمین وطاف مقامات تلک الاماکن مدۃ وصحب بہا اقطاب الزمان واولیاء الآفاق الکبار واختص منہم بودائع ثمینۃ وبرخصۃ الارشاد للطالبین وکمل فی فن الحدیث ثم عاد الی الوطن المالوف مع برکات وافرۃ واستقر بہ اثنین وخمسین سنۃ فی جمعیۃ الظاہر والباطن واشتغل بتکمیل الاولاد والطالبین ونشر العلوم لاسیما الحدیث الشریف بحیث لم یتیسر مثله لاحد من العلماء السابقین واللاحقین فی دیار الہند وصنف فی العلوم خصوصا فی الحدیث کتبا معتبرۃ اعتنی بہا علماء الزمان وجعلوہا دستور العمل لہم وتصانیفه من الکبار والصغار بلغت مائۃ مجلد ولد فی المحرم سنۃ ثمان وخمسین وتسعمائۃ وتوفی فی سنۃ اثنین وخمسین والف عقب الترجمۃ ووجد بعضہم تاریخ وفاته علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ہمزۃ علما وہمزۃ انبیاء محسوبتان فی التاریخ والشیخ تشرف سنۃ خمس وثمانین وتسعمائۃ بخدمۃ الشیخ موسی القادری واخذ عنه الخرقۃ القادریۃ وہو من نسل الشیخ جلال الدین البخاری الاوچی الذی ہو من اولاد الشیخ عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنه ومن مشاہیر اولیاء الہند ولما وصل الشیخ عبدالحق الی مکۃ المعظمۃ صحب الشیخ عبدالوہاب المتقی تلمیذ الشیخ علی المتقی المتقدم ذکرہ وتلمذ علیه واخذ عنه اجازۃ کتب الاحادیث النبویۃ وشاہ نواز خان در مرآۃ آفتاب نما گفته شیخ عبدالحق محدث نسبت ارادت باشاہ موسی گیلانی داشت وشاہ یکی از اولاد حضرت عبدالقادر جیلانی بود ومرقد در ملتان دارد وشیخ عبدالحق را از مشائخ بسیار اعتبار رسید در عین جوانی دست ازمرادات برداشته عازم مکہ معظمہ شد ودولت حج ادراک یافت و فتوحات فراوان از صحبت شیخ عبدالوہاب خلیفہ جانشین علی متقی که از مشاہیر مشائخ مکہ بود حاصل نمود و احادیث را سند کردہ اجازت تدریس یافت مدتی بمکہ معظمہ ریاضات شاقه کشیدہ قاصد زیارات مدینہ منورہ گردید از روح پرفتوح جناب رسالتمآب تربیت پذیرفته برہنمای گم گشتگان بادیہ ضلالت مجاز گشته بشہر دہلی مراجعت نمود و بتربیت ارباب ارادت وبتدریس کتب احادیث مشغول گشت وکمال صوری ومعنوی ازش الا تصانیف وی ہویداست ومصنفاتش درعالم رواج دارد ووفات وی بتاریخ بست وسوم شہر ربیع الاول سنہ یکہزار وپنجاہ ودو واقع شد برلب حوض شمسی بسمت غروب مدفن یافته مقبرہ عالیہ وخانقاہ رفیع دارد ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابوالمجد شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعد اللہ الترک الدہلوی

البخاری در خاتمهٔ اخبار الاخیار در احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که والدم سخنان این طائفه در کام جان
این حقیر ریخته تربیت باطنی را ضمیمهٔ شفقت ظاهری ساختند بعضی ازان سخنان بخصوصیات وقت هنوز در خزینه
خیال مانده است خالی از غرابتی نیست و غریب تر ازوی آنکه فقیر را حالت انفطام خود که مدت عمر دو سال یاد هم سال
خواهد بود آنچنان در خاطر است که گویا حکایت دیروز است از قرآن مجید سبق در سبق ایشان می نوشتند و من می خواندم
همین مقدار تعلیم کرده ام در دو سه ماه قرآن تمام کرده و در مقدار یکماه قدرت کتابت و سلیقهٔ انشا پیدا شد
از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن
میزان صرف یاد دادند تا مصباح و کافیه خود تعلیم نمودند و از لب و ارشاد شاید جزوی طی می نمودم دوازده ساله
بودم که شرح شمسیه و شرح عقاید میخواندم و پانزده ساله گی مختصر و مطول گذرانیدم بعد ازان بحفظ قرآن نیز موفق شدم و برهمین
قیاس بر سائر کتب عبور کردم مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ماوراء النهر ماندم میگفتند
که ما از تو استفاده بیشتر میکنیم تا تو از ما و بر تو منتی نیست از طفولیت نمیدانم که بازی چیست و خواب کدام و آرام چه و آسایش کو هرگز
در شوق کسب علم طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده در زمستان و تابستان بمدرسه دهلی که بعد دو میل میشد آمد
میرفتم و در سایه چراغ خانه سبق کشیدم و با وجود احاطهٔ اوقات در مطالعه و بحث هرچه از شروح و حواشی بنظر می آمد تقیید
آن به کتابت از ضروریات وقت بود چند بار در دستار و موی سر آتش چراغ در گرفته و مرا تا رسیدن حرارت آن بجرم
دماغ خبر نه و با وجود این در کثرت صلوة و اوراد و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد و اجتهاد بوجود
می آمد که مردم حیران آن بودند الی الان بتعلیم و افاده معاذ الله بلکه بتعلم و استفاده بسر می برم حضور و جمعیت
من موقوف اختلاط خلق نمانده از ذکر زید و عمرو و در تراکیب نحو مذکور شود نیز در ملالم بحکم وصیت پدر که می گفت
بابان تا ملای خشک و ناهموار نباشی همواره از عشق و محبت دم میزنم چاره گر بیچارگان مرا بجانب خود طلبید و
بسوی خانه خود کشید آنچه از انعام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید
موسی از اولاد شیخ جیلانی در طریقه علیه قادریه ام انتهی ملخصا بر لوح سنگ مزار ایشان سطری چند مرقوم است
که محصل احوال ایشان است در ینجا از مآثر الکرام تاریخ بلگرام نقل کرده شد شیخ ابو المجد عبد الحق از مبادی شعور بطاعت
حق و طلب علم کمر بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بست و دو سالگی از همه آن فارغ
شده کلام مجید از بر گرفته بر مسند افاده نشست هم در عنفوان جوانی جاذبهٔ الهی در رسید یکبار دل از یار
و دیار بر کنده متوجه حرمین محترمین گشت مدتی مدید بآن مقامات شریف اقامت ورزیده با قطاب زمان و اولیای

کمال جمعیت داشته بود الحق ارجمند و حضرت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده
بابرکات فراوان بوطن مالوف مراجعت فرمود مدت پنجاه و نو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان
و طالبان بجا آورد و بنشر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدیرا از علمای متقدمین
و متاخرین دست نداده ممتاز و مستثنی گردید و در فنون علمیه خاصه فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه
علمای زمان اعتنای بان در زیده دستور العمل خود دارند و اهل دانش از خواص و عوام بجان خریداری مینمایند
تصانیف ایشان از صغیر و کبیر بصد مجلد و بحساب ابیات بنیانصد هزار میرسد در محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت این
نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داد و در سنه یکهزار و پنجاه و دو بتمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت
شیخ اولیاست و تاریخ رحلت فخر العالم انتهی کلامه مقبره او در دهلی برکنار حوض شمسی واقعست از اشهر مصنفات
ایشان لمعات شرح مشکوة در عربی و اشعة اللمعات در فارسی و شرح سفر السعادة و اخبار الاخیار و مدارج النبوة
و ماثبت بالسنه و چهل ساله ست الی غیر ذلک و اطلاع و عبور ایشان بر کتب فقه حنفیه چندانست که بیان
نتوان کرد کاتب حروف بزیارت مرقد شریف مکرر فیضیاب شده و کششی عجیب و بستگی غریب دران مقام یافته
تالیف ایشان در بلاد هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده اما خالی از گوشه تعصب مذهب نیست
میل بنظم هم داشتند و حقی تخلص میکردند و این ابیات از ایشانست ؎ حقی کجا و صحبت کس کز خیال دوست
دارد بخود چو مردم دیوانه عالمی ٭ حقی بیان شوق بپایان نمیرسد ٭ کوتاه ساز قصه دور و دراز را ٭ ایشان را
قصیده ایست در نعت نبوی قریب شصت بیت که بعد از وصول بمدینه در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خوانده شده اولش اینست ؎ بیا ای دل دمی از هستی خود ترک دعوی کن ٭ مسیفکن چشم بر صورت نظر در عین معنی
کن ٭ ایشان را بالجناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی نقاری بود ولیکن در آخر عمر از ان خیالات رجوع
فرمودند و در مکتوبی بخواجه حسام الدین خلیفه شاه باقی بالله قدس سرهم نوشته اند درین ایام صفای فقیر بحدیث
شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت
طریقه و انصاف و حکم عقل با این چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد
کنند من نمیدانم که حال چیست و چه منوال است انتهی بلفظه و وجه این نقار آنکه حضرت شیخ را در تقلید مذهب تعصب بسیار
بود و مجدد در حد اتباع سنت و رد بدعات طریقت و شریعت صلابت تمام با این رنگ در اتفاق میان هر دو صورت

نمی بست ولیکن چون حقتعالی اراده این هم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقه مجدد رح را در دل ایشان
انداخته صفای کامل بخشید و تألیف قلوب مختلفه ارزانی داشت ولله الحمد انتهی ما فی الاتحاف و از جمله مفاخر شهیره
و مآثر مزهره شیخ عبد الحق اینست که او از شیوخ اجازه شیخ حسن عجیمی ست و عجیمی از آن مشایخ سبعه می باشد که شاه
ولی الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان کمال تبجح ظاهر فرموده حمد و ثنای الهی بجا آورده چنانچه از عبارات
عدیده کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی که در وجه صد و هفتاد و سوم گذشته واضح و لائح ست و شاه ولی الله
در مقدمه سنیه گفته و من عجیب صنع الله انه کما تراکم فی عهد هذین من الفتن الدهماء ما لم یرد
یعنی اکبر شاه و جهانگیر شاه
لا معشاره فی عصور القدماء فکذلک لم یر مثل عهدهما فی اجتماع الاولیاء اصحاب الآیات الظاهرة
والکرامات الباهرة والعلماء اصحاب التصانیف المفیدة والتوالیف المجیدة کالسید عبد الوهاب
البخاری المکی وشاه محمد خیالی صاحب الرایات العجیبة والشیخ عبد العزیز حامل لواء الچشتیة فی زمانه و الآیا
الخواجه باقی ناشر الطریقة النقشبندیة فی اقطار الهند والشیخ عبد الحق له شرحان علی المشکوة و
شرح علی سفر السعادة للشیخ مجد الدین الفیروزآبادی وله جذب القلوب الی دیار المحبوب فی
تاریخ المدینة المنورة وغیرها من الرسائل المفیدة کلهم بمحروسة دهلی و فاضل رشید در ایضاح
لطافة المقال گفته چون مختار شیخ محقق عبد الحق موافق بکتاب و سنت ست علی ما صرح به العلامة سعد الملة والدین التفتازانی
فی شرحه للمقاصد بتفصیل معجب الاماجد پس در حقیقت مختار شیخ عبد الحق و موافقانش بجهت موافقت با کتاب
و سنت معتبر و اقوال مخالفه آن از واقع بعید تر گو نزد زاعمین آن متسم برجحان باشد پس باعتبار اختیار قولی که مطابق
بکتاب و سنت نزد عامه علمای اهلسنت ست متصف بصحت و نزد اکثر معتمدان شان مقرون بارجحیت باشد
مثل شیخ محقق عبد الحق دهلوی را که علم علومش از چرخ آسمان درگذشته و فنن فنونش برارجاء عالم سایه انداز گشته و
تصانیفش در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بجهت اتصاف بجودت و انصاف
مستند اصحاب دیانت و براعت ست سخنی ست نقل کردن بدون آنکه آن نقل فاسد الاصل را بطرف احدی از
معتمدین اهل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرمایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماهران ست انتهی کلام نجست
الفاضل الرشید والنقاد در وجه صد و هشتاد و سوم دانستی که حیدر علی معاصر در منتهی الکلام استناد بافاده عبد الحق نموده و او را
بمحقق دهلوی یاد کرده و در تعظیم و تفخیم او افزوده و عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول المکی در بعض مکاتیب خود
که بسوی ابو علی محمد الملقب بارتضا العمری نوشته و در مدارج الاسناد در ترجمه سیف الله نیز ذکر مولای انه یتعیزنی و هو خیر منی داد

التحقیق بان یکون الحدیث وانا الله مجاز لما له من السند الکافی المغنی عن الاعواز کیف لا وفیه الدهلوی بان اللذان هما عند اهل الحدیث العینان انتهی **فهذا محققهم الجلیل عبد الحق** المعروف ÷ المحرز عندهم من الخلال ما راق و رق ÷ قد روی هذا الحدیث الذی یمیز بین الباطل والحق ÷ واثبت هذا الخبر الذی احرز من مراشد الصواب ما جل و دق ÷ فالمعرض عنه صامد لعصا اهل الصواب بالشق والحائد عنه متلق لصفا اهل الوفاق بالصدع والدق ÷ ولا ینکره الا من خالف جهابذة الحدیث وعق ÷ ولا یطعنه الا من عاند سماسرة الاثر و حمق

وجه صد و هشتاد و هفتم آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن بخاری حدیث مدینة العلم را از مفاخر جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بنص صریح بر صحیح بودن آن راه احقاق حق و ازهاق باطل سپرده چنانچه در تذکرة الابرار در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده مآثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی نجوم علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش نپذیرفته و شرف ذات محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه و سلم انا و علی من نور واحد معلوم است و عظمت حسبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا والآخرة مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و شمول جود وی از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار مبین و اخبار فضیلتش از مضمون لمبارزة علی بن ابیطالب یوم الخندق افضل اعمال امتی روشن بیت ؎ فضلش از حد و حصر افزونست ÷ زانچه بتوان نوشت بیرونست

وجه صد و هشتاد و هشتم آنکه نیز سید محمد بخاری جناب امیر المؤمنین علیه السلام را باب مدینة العلم تعبیر کرده در اظهار صحت و تحقق این حدیث شریف افزوده چنانچه در تذکرة الابرار گفته ذکر سید السادات سید علی بن سید جعفر بخاری نسبت وی تا بباب مدینة العلم علی رضی الله عنه و عن جمیع اولاده پانزده واسطه دارد و لقب وی محبة الله است و کنیت ابو الماجد صاحب عظمت ظاهره و برکت باهره بود انتهی ملخصا **فهذا السید محمد البخاری** کابرهم المثیل ÷ و ماجدهم النبیل ÷ قد صحح هذا الحدیث الجلیل ÷ واثبته بالحتم والجزم رغما لآناف ارباب الاضلال والتضلیل ÷ فالمستریب فی شانه بالقال والقیل ÷ والممتری فی امره

وجه صد و هشتاد و نهم آنکه الله دیا بن عبدالرحیم بن مینا حکیم الچشتی العثمانی حدیث مدینة العلم را بالحتم والجزم قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دانسته چنانچه در سیر الاقطاب گفته آن ختم الخلفاء الراشدین آن وصی رسول رب العالمین آن سردفتر اہل ایمان آن مقدم اصحاب عرفان آن شیر بیشه وغا آن معدن صدق وصفا آن مقرب احدیت آن مقدس صمدیت آن مظهر العجائب آن مظهر الغرائب آن پادشاه والاجاه آن سرچشمه اولیاء الله آن محرم راز الهی آن واقف اسرار نامتناهی آن امیر المومنین آن امام المتقین آن اسد الله الغالب آن صاحب المشارق والمغارب قدوة الاخیار زبدة الابرار حیدر کرار جهان مدار اخ المصطفی حضرت شاه مردان علی المرتضی بن ابیطالب کرم الله وجهه که وصی و داماد و رازدار و محرم الاسرار و ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ست و باوصاف بذل و عطا و رزم و غا موصوف و ممتاز شده و کام روای خلق و اعلم و ارحم و اکرم و اشجع و اجود و نجیب و عظیم و مکرم و معلی بوده و بکثرت علم و عمل بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها مخاطب گشته و اول کسیکه بایمان برسالت شرف گردیده او بود و بلباس خرقه فقر ارادت از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم او معزز گردیده خواجه جنید بغدادی رحمة الله علیه میگوید شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضی و در قرآن مجید سی و پنج آیت ست که دلالت میکند بر علو مرتبه او بطریق تصریح و ایت تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا نیز از انجمله ست که در شان حضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در باب آنجناب فرموده من اراد ان ینظر الی آدم وصفوته والی یوسف وحسنه والی موسی وصلابته والی عیسی وزهده والی محمد وخلقه فلینظر الی علی بن ابیطالب انتهی **فهذا صاحب سیر الاقطاب** قد اثبت هذا الحدیث الطیب المستطاب بالحتم القاطع لاس الارتیاب والجزم القامع راس کل شاک مرتاب فلا ینکب عنه الا من تاه فی تیه قدة الشاحنین ذوی الکباب ولا یطعن فیه الا من مرق عن الیقین کالنصاب ولا یقدم علی تخطئته الا من نصب لحرب الحق بالکذب والانتساب ولا یتصدی لرده الا من انتدب لایثار الباطل اشد الانتداب **وجه صد و نود** آنکه عبدالرحمن بن عبدالرسول بن قاسم الچشتی در مرآة الاسرار بترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته مصنف کتاب وصول الآداب شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره آورده که آنحضرت همین گلیم سیاه که علی مرتضی ربوشانیده بود از اسناد خرقه اصل گرفته ست ومیگوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره اخبار صحیح نقل کرده است که خرقه اصل عبا بود که از آنحضرت بعلی مرتضی رسید از علی کرم الله وجهه تا بمشایخ ما دست بدست رسیده ست ونیز مینویسد

که این معنی حقیقت خرقه است که حقتعالی این خرقه را واسطه طهارت تشریف پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله
صلی الله علیه وسلم حقائق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه ودیعت نهاد و آن خرقه را در بر امیر المومنین علی
پوشانید و باب مدینه علم را در صورت الباس خرقه منور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهی و محتجب نماند که کتاب مراة الاسرار از مشاهیر کتب و اسفار عرفای سنیه این
دیار است اکابر و افاخم ایشان باین استناد دارند و ازان در کتب خویش نقلها می آرند شاه ولی الله والد ماجد مخاطب
در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و هم در مراة الاسرار مذکور است که حضرت گنجشکر در راحة القلوب میفرماید که من
میخواستم که نعمت سجاده ملک هندوستان را بکسی دیگر دهم هاتف غیب آواز داد که شیخ نظام الدین در راه است بدار
تا وی برسد که نصیب اوست انتهی و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافة المقال گفته صاحب
کشاف اصطلاحات الفنون نقلا عن مراة الاسرار میفرماید اهل نحل آنها اند که تابع کتاب دینی نباشند انتهی **فهذا
صاحب مراة الاسرار** من اکابرهم المحرز لجلیل الفخار قد نقل الحتم بهذا الحدیث العزیز
المنار والجزم بذلک الخبر المشرق المنار حیث ذکر وصف ابی الائمة الاطهار علیه سلام الله
ما وصف الفجر بالاسفار بباب مدینة العلم رغما لانوف اهل الجحود والانکار وجدعا
لمعاطس اصحاب الانفة والاستکبار الا فمن اثر و تیرة الغی رکب متن العثار و ندم حیث
لا ینفعه الاعتذار ومن امتطی صهوة اللجاج اودت به غوائل التباب والتبار **وجه صد و نود
و یکم** آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری حدیث
مدینة العلم را بالحتم والجزم قول جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم نموده چنانچه در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة
الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعتیة گفته و قال صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم
و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب و محامد بارعه و مدائح ناصعه علامه جعفری عالی سمات و کمال تبحر و نهایت
تمهر او در علوم عقلیه و نقلیه نزد این حضرات سابقا در مجلد حدیث طیر مبین و مبرهن شده **فهذا الجعفری**
حبرهم المعروف عند الصدور وعلمهم المفرد بین الجمهور قد اثبت هذا الحدیث المروی
الماثور عن النبی المحبور علیه وآله سلام الله ما وصف الفجر بالجثور بحتم دق من المنکرین الصدور
وجزم قصم من الجاحدین الظهور والحمد لله علی سطوع الحق باتم الایتلاق والسفور وظهور الصواب
باکمل الالتماع والزهور **وجه صد و نود و دوم** آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی در سراج منیر

شرح جامع صغیر گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب یوخذ منه انه
ینبغی للعالم ان یخبر الناس بفضل من عرف فضله لیاخذوا عنه العلم عق عن طب ك عن
ابن عباس عد ك عن جابر بن عبد الله قال الشیخ حدیث حسن لغیره ای باعتبار طرقه و محجوب نماند که علی عزیزی
از اعاظم علمای معتمدین کبار و افاخم محدثین مستندین عالی فخار نزد سنیه میباشد محمد امین محبی در خلاصة الاثر فی
اعیان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کان اماما فقیها محدثا حافظا متقنا ذکیا سریع الحفظ
بعید النسیان مواظبا علی النظر و التحصیل کثیر التلاوة سریعها متودّدا متواضعا کثیر الاشتغال بالعلم محبا لاهله خصوصا اهل الحدیث
حسن الخلق و المحاضرة مشارا الیه فی العلم شارك النور الشبراملسی فی کثیر من شیوخه واخذ
عنه واستفاد منه و کان یلازمه فی دروسه الاصلیة و الفرعیة و فنون العربیة و له مولفات کثیرة
نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسیوطی فی مجلدات و حاشیة علی شرح
التحریر للقاضی زکریا و حاشیة علی شرح الغایة لابن قاسم فی نحو سبعین کراسة و اخری علی شرحها
للخطیب و کانت وفاته ببولاق فی سنة سبعین و الف و بها دفن و العزیزی بفتحة و معجمتین مکسورتین
بینهما یاء تحتیة نسبة للعزیزیة من الشرقیة بمصر انتهی فهذا العزیزی کابرهم العزیزیة و خابرهم الزریزیة قد اثبت تحسین
هذا الحدیث الرزین الذی یبنی علی الذهب الابریز فلا یسترتب فی تحقیقه الا من فقد لماه التزییل و التمییز و لا یوفك
عنه الا من باح علیه نعارته التوهین و التعزیز و لا یتصدی لطعنه الا من جاش الضغن فی صدره
باشد الازیز و سیجازیه القاهر ببطشه و ما ذلك علی الله بعزیز **وجه صد و نود و سوم** آنکه ابو الضیا
نور الدین علی بن علی الشبراملسی القاهری الشافعی این حدیث شریف را تحسین نموده چنانچه در حاشیه خود بر مواهب لدنیه
که مسمی بتیسیر المطالب السنیة بکشف اسرار المواهب اللدنیة می باشد در ذکر اسمای شباب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
گفته قوله مدینة العلم روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینة العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن کما قاله الحافظ العلائی و ابن حجر
محجوب نماند که علامه شبراملسی از محققین اعلام و منقدین فخام و متبحرین عظام و متمهرین والا مقام نزد سنیه
میباشد محمد امین محبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابو الضیا نور الدین الشبراملسی
الشافعی القاهری خاتمة المحققین و ولی الله تعالی محرر العلوم النقلیة و اعلم اهل زمانه لم یات مثله فی
دقة النظر و جودة الفهم و سرعة استخراج الاحکام من عبارات العلماء و قوة التأنی فی البحث و اللطف و الحلم
و الانصاف بحیث انه لم یعهد منه انه اساء الی احد من الطلبة بکلمة حصل له منها تعب بل کان غایة

مایقول اذا تغیر من احد من تلامذته الله یصلح حالك یافلان وكان شیخا جلیلا عالما عاملا له قوة اقدام علی تفریق كتائب المشكلات ورسوخ قدم فی حل اقفال المعضلات مهابا موقرا فی النفوس بحیث ان الانسان اذا تامل وجهه النورانی ولحیته البیضاء الطاهرة وهیئته الحسنة یخشع لرؤیته ولا یرید مفارقته وكان حسن المنادمة لطیف المداعبة لا یتكلم الا فیما یعنیه وكان مجلسه مصونا عن الغیبة وذكر الناس بسوء وجمیع اوقاته مصروفة فی المطالعة وقراءة القرآن والصلاة والعبادة وكان زاهدا فی الدنیا لا یعرف احوال اهلها ولا یتردد الی احد منهم الا فی شفاعة خیر وكان اذا مر فی السوق تتزاحم الناس مسلمها وكافرها علی تقبیل یده ولم ینكر احد من علماء عصره واقرانه فضله بل جمیع العلماء اذا اشكلت علیهم مسئلة یراجعونه فیها فیبینها لهم علی احسن وجه واتمه وقال فیه العلامة سری الدین الدروری لا یكلمه احد الا علاه فی كل فن وكان یقول ما فی الجامع الا الاعمی ویشیر الیه وكان سری الدین هذا فرید عصره فی العلوم النظریة وسئل الشبشیری عن سری الدین وعن المترجم فقال ان سری الدین كان اذا طالع الدرس لا یقدر علیه احد فیه واذا انتقل الی غیره وقف یشیر الی قلة استحضاره واما الشبراملسی فكان اذا انتقل الی ای فن كان لا یختل ولا یتوقف لقوة فهمه وسعة استحضاره للقواعد من العلوم وكان جبلا من جبال العلم لا یضجر من البحث فی الدرس ویتعب ان لم یبحث معه الطلبة ویقول لهم ما لنا الیوم هكذا واذا بحث مع احد من المتقدمین یبحث بغایة الادب من قوله انه قیراط من الادب خیر من اربعة وعشرین قیراطا من العلم ولد ببلدة شبراملس وحفظ بها القرآن وكان اصابه الجدری وهو ابن ثلاث سنین فكف بصره وكان یقول لا اعرف من الالوان الا الاحمر لانه كان یومئذ لابسه ثم قدم مصر صحبة والده فی سنة ثمان بعد الالف و حفظ الشاطبیة والخلاصة والبهجة الوردیة والمنهاج ونظم التحریر للعمریطی والغایة والجزریة والكافیة والرحبیة وغیر ذلك وتلا بجمیع القرآن للسبعة بطریق التیسیر والشاطبیة وختمه فی سنة ست عشرة والف ثم قرأه كله للعشرة من طریق الشاطبیة وختمه فی سنة خمس وعشرین والف علی شیخ القراء فی زمانه الشیخ عبد الرحمن الیمنی وحضر دروس الشیخ عبد الرؤف المناوی فی مختصر المزنی فی المدرسة الصلاحیة جوار الامام الشافعی واخذ الفقه والحدیث عن النور الزیادی وسالم الشبشیری وانتفع به كثیرا وكان یحكی عنه كرامة وقعت له معه تقدم ذكرها فی ترجمة الشبشیری ولازم النور الحلبی صاحب السیرة الملازمة الكلیة والشمس الشوبری

وعبد الرحمن الخيارى ومحيى الدين بن شيخ الاسلام وفخر الدين وسراج الدين الشنوانيين وسليمان البابلى ولزم فى العقليات الشهاب الغنيمى وكان لا يفتر عن ذكره وسمع الصحيحين والشفاء على المحدث الكبير الشهاب احمد السبكى شارح الشفاء وسمع ايضا صحيح البخارى والشمائل والمواهب وشرح عقائد النسفى وشرح جمع الجوامع ومغنى اللبيب وشرح ابن ناظم الخلاصة وشرح جوهرة التوحيد كل ذلك على البرهان اللقانى وحضر الاجهورى فى شرح نخبة الاثر وشرح الفية السيرة والجامع الصغير وشرح الشمسية وشرح التهذيب للحفيد وحضر عبد الله الدنوشرى فى جميع شرح ابن عقيل وشرح البهجة للولى العراقى فى مقدمتين فى العروض وتصدر للاقراء بجامع الازهر فانفرد فى عصره بجميع العلوم وانتهت اليه الرياسة وكان اخر اقرانه موتا ولازمه لاخذ العلم عنه اكابر علماء عصره كالشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام والشيخ زين العابدين ومحمد البهوتى الحنبلى ويس الحمصى ومنصور الطوخى وعبد الرحمن المحلى والشهاب البشبيشى والسيد احمد الحموى وعبد الباقى الزرقانى وغيرهم ممن لا يحصى وكان يكتب على جميع ما يقرؤه من الكتب ولو جمع ما كتبه لجاوز الحد ولكنه تبدد بين ايدى طلبته فمنهم من نسب ما بيده له ومنهم من مات و ذهب ما كتبه ولم يشتهر من مؤلفاته الا حاشيته على المواهب اللدنية فى خمس مجلدات ضخام وحاشية على شرح الشمائل لابن حجر وحاشية على شرح الورقات الصغير لابن قاسم وحاشية على شرح ابى شجاع لابن قاسم الغزى وحاشية على شرح الجزرية للقاضى زكريا وحاشية على شرح المنهاج النهاية للشمس الرملى وسبب كتابته عليه انه كان يطالع التحفة لابن حجر فاتاه الشمس الرملى فى المنام وقال له يا شيخ على احى كتاب النهاية يحيى الله قلبك فاشتغل بمطالعتها من ذلك الحين وتقيد به وكتب عليه هذه الحاشية فى ست مجلدات ضخام وكان اذا اتى الى الدرس فى اخر عمره يجلس وهو فى غاية التعب من الكبر بحيث انه لا يستطيع النطق الا بصوت خفى ثم يقوى فى الدرس شيئا فشيئا حتى يصير كالشاب يتجلد للبحث وكان كثير المطالعة واذا تركها اياما تاتيه الحمى والحاصل انه مستجمع الخصال كلها وكانت ولادته فى سنة سبع او ثمان وتسعين وتسعمائة وتوفى ليلة الخميس ثامن عشر شوال سنة سبع وثمانين والف وتولى غسله بيده تلميذه الفاضل احمد البناء الدمياطى فانه اتاه فى المنام قبل موته بايام وامره ان يتولى غسله فتوجه من دمياط الى مصر فاصبح بها يوم وفاته وباشر غسله وتكفينه بيده وحكى انه لما وضع ظهر منه نور ملأ البيت بحيث انه لم يستطع بعد النظر اليه وصلى عليه بجامع الازهر يوم الخميس اماما بالناس

الشیخ شرف الدین بن شیخ الاسلام زکریا وکان له مشهد عظیم وحصل للناس علیه من الجزع ما لم
یعهد لمثله والشبراملسی بشین معجمة فموحدة فراء والف مقصورة علی زنة سکری کما فی القاموس مضافة
الی ملس بفتح المیم وکسر اللام المشددة وبالسین المهملة او مرکبة ترکیب مزج وهی قریة بمصر و عبد الله
بن حجازی الشهیر بالشرقاوی در تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه گفته شیخ مشایخ الاسلام ملک العلماء الاعلام الشیخ
نور الدین علی الشبراملسی المکنی بابی الضیا کان رضی الله عنه علی خلق عظیم ونفع عمیم وکان
فی التواضع والادب وعدم دعوی العلم علی جانب عظیم ولم یزل یطلب العلم علی مشایخه و
یحضر دروسهم حتی قال له الشیخ محمد الشوبری الی متی تطلب العلم علی المشایخ وتحضر دروسهم الزمتک
بالجلوس لاقراء العلم فی الدرس ونفع الطلبة فامتثل کلامه وقراء العلم وانتفع الناس به والف
کتبا کثیرة منها حاشیة علی متن المواهب للشیخ احمد القسطلانی وهی مادة شرح الشیخ محمد الزرقانی
وحاشیة علی شرح ابن حجر الهیتمی علی الهمزیة وحاشیة علی شرح البهجة وعلی شرح المنهج وعلی شرح الرملی
وغیر ذلک من الکتب النفیسة وکان اماما فی سائر العلوم الشرعیة والعقلیة من فقه وحدیث وتفسیر
واصول ومعان وبیان ونحو وصرف وقرأت وغیر ذلک من العلوم الدینیة وکان الغالب علیه علم
الوهب اللدنی توفی یوم الخمیس ثامن عشر شوال من شهور سنة سبع وثمانین بعد الالف ودفن
بتربة المجاورین بجوار تربة الشیخ حسن الشرنبلالی ورضی الدین محمد بن علی بن حیدر الشامی در تنضید العقود السنیه
بتمهید الدولة الحسنیه در ذکر حوادث سنه سبع وثمانین والف گفته وفی هذه السنة توفی العالم العلامة
شیخ الاسلام نور الدین بن علی الشبراملسی کان رئیس العلماء ومقدم الفضلاء وانتهت
الیه ریاسة العلم بمصر وغیرها وسالم بن عبد الله بصری در رسالة الامداد بمعرفة علو الاسناد در ذکر مشایخ والد
خود گفته ومنهم العلامة المتقن والفهامة المتفنن الشیخ علی الشبراملسی المصری فانه اجاز سیدی
الوالد بجمیع ما یجوز له روایته عن مشایخه الاعلام من اجلهم الشیخ ابراهیم اللقانی ومنهم الشیخ علی الاجهوری
والشیخ شهاب الدین احمد السبکی عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ ابن
حجر عن الحافظ الکبیر ابی الفضل عبد الرحیم العراقی بسنده المعروف ای بجمیع کتب الفقه والحدیث
والتفسیر والاصول والمعقول والمنقول ونیز در رسالة الامداد گفته ومنهم الشیخ العلامة احمد البشبیشی فقد
اخذ عنه سیدی الوالد واجازه بجمیع مرویاته ومسموعاته بسنده عن مولانا الشیخ سلطان المزاحی

ومولانا الشیخ محمد البابلی ومولانا الشیخ علی الشبراملسی بسندهم المتقدم وعن الشیخ یاسین الشامی والشیخ محمد المنـ لی وغیرهم واحمد بن محمد الشهیر بالنخلی المکی در رساله که در بیان مشایخ خود تالیف نموده در ذکر شیخ خود احمد بن عبد اللطیف البشبیشی المصری الشافعی گفته قال شیخنا الشیخ احمد البشبیشی رحمه الله تعالی ومن جملة من اخذت عنه خاتمة الحفاظ شیخ الاسلام محمد البابلی رحمه الله تعالی وحضرته فی جملة کبیرة من صحیح البخاری والفیة للمصطلح وسیرة ابن سید الناس والشمائل والجامع الصغیر و قرأت علیه جملة من صحیح مسلم مع اجازته العامة الشاملة لجمیع مروياته واسانيده مقررة معلومة ومن جملتهم خاتمة المحققین شیخ الاسلام الشیخ علی الشبراملسی حضرته فی حصة کبیرة من صحیح البخاری وفی المواهب قطعة ومن الشفاء للقاضی عیاض وفی شرح الفیة العراقی لشیخ الاسلام وشرح الشمائل لابن حجر الهیتمی وحضرته من جملة کبیرة من تفسیر البیضاوی وجملة من الکشاف للزمخشری مع اجازته العامة الشاملة لجمیع مروياته وحضرته ایضا فی جملة من کتب النحو والاصول و المنطق والمعانی وغیرها من العلوم المشهورة وذکر اسانیده یطول مع شهرة غالبها فلا حاجة الیه لاسیما مع ضیق الوقت وتاج الدین و ... در کفایة المتطلع گفته حواشی المواهب للشیخ العلامة محمد بن عمر الشوبری والعلامة ابراهیم بن احمد المیمونی والعلامة علی بن علی الشبراملسی العلامة المحقق صفی الدین احمد بن محمد القشاشی رحمه الله تعالی اخبر بها عنهم اجازة فذکروا بها انتهی فهذا الشبراملسی حافظهم البارع عندهم بلا اختلاف * المعروف المذکور علی السنتهم بجلائل الالقاب والاوصاف * قد حسن هذا الحدیث الهادی الی سبیل الازلاف * واثبته علی رغم اهل الانفة والخلاف * فالمعرض عنه یطأ موطأ الجور والاعتساف * والحائد عنه معرض نفسه للایباق والاتلاف * والقادح فیه یجترم اثما عظیما مهلک الاقتراف * والطاعن فیه یحتسی کاسا مترعة السم الذعاف * وجه صد و نود و چهارم آنکه شیخ تاج الدین سنبهلی در رسالة اشغال نقشبندیه اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در رسالهٔ مذکوره گفته وهذه الطریقة العلیة النقشبندیة اخذها الفقیر الحقیر الکامل فی النقصان والعاجز فی معرفة الرحمن تاج الدین السنبهلی عن مهدی الزمان الخواجا محمد الباقی وهو اخذها عن المولی خواجگی امکنکی وهو اخذها عن المولی درویش محمد وهو عن المولی محمد الزاهد وهو عن الغوث الاعظم الخواجا عبید الله احرار وهو عن شیخ الشیوخ یعقوب الچرخی وهو من الخواجا الکبیر

الخواجہ بہاء الدين المعروف بنقشبند وهو عن السيد امير كلال وهو عن الخواجہ محمد بابا سماسی
وهو عن حضرت العزيزان الخواجہ علی الرامیتنی وهو عن الخواجہ محمود الخير فغنوی وهو عن الخواجہ
ريوكری وهو عن الخواجہ عبد الخالق الغجدوانی وهو عن الشيخ يوسف بن يعقوب بن ايوب الهمدانی
وهو عن ابی علی الفارمدی وهو عن ابی الحسن الخرقانی والشيخ ابو علی له نسبة الخدمة والصحبة و
الاستفاضة بالشيخ ابی القاسم الكركانی ايضا وحيث كان عند المحققين ان الشيوخ ثلاثة شيخ الخرقة
وشيخ الذكر وشيخ الصحبة وشيخ الصحبة اتم واكمل فی الارتباط وهو الشيخ الحقيقی لاجرم اوردنا نسبة الشيخ
ابی القاسم التی انتهی بها السلوك للشيخ ابی علی وبين الشيخ ابی القاسم الی الامام علی بن موسی الرضا ست
وسائط الشيخ ابو عثمان المغربی وابو علی الكاتب وابو علی الرودباری وسيد الطائفة الجنيد البغدادی والسری
السقطی ومعروف الكرخی رضی الله تعالی عنهم وللمعروف قدس الله سره نسبة اخری يتصل بها الی داؤد الطائی
عن حبيب العجمی عن الحسن البصری قدس الله اسرارهم وتمام نسبته الی باب مدينة العلم معروف
ومشهور فها انا الآن ارجع الی راس الكلام فاعلم ان الشيخ ابا الحسن الخرقانی اخذ عن روحانية
ابی يزيد البسطامی كنسبة اويس قدس الله سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوة واكمل التحيات وهكذا
نسبة سلطان العارفين الی روحانية جعفر الصادق والمعروف من اخذه منه وصحبته غير صحيح والامام
جعفر الصادق مع وجود انوار وراثة آبائه الكرام يتصل لجده لامه القاسم بن محمد بن ابی بكر الصديق
رضی الله تعالی عنهم وهو من الفقهاء السبعة فی التابعين كان من اكملهم فی علم الظاهر والباطن وهو
منسوب الی سلمان الفارسی رضی الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبی صلی الله عليه وسلم اخذ الطريقة
عن الصديق رض وهو عن النبی صلی الله عليه وسلم والطريقة الاخری للامام جعفر ابا عن جد الی باب مدينة العلم معروف ومخفی نماند
که رساله اشغال نقشبندیه تالیف تاج الدین سنبھلی از رسائل ممدوحه وتالیف مقبوله اہلسنت ست شاه ولی الله والد مخاطب در انتباه
فی سلاسل اولیاء الله گفته کاتب الحروف گوید که شیخ تاج الدین سنبھلی خلیفه حضرت خواجه محمد باقی در باب اشغال نقشبندیه
رساله دارند مختصر حضرت والد بزرگوار آنرا بغایت می پسندیدند و آنرا بخط خود از نزدیک بعض اصحاب شیخ تاج الدین انتساخ
کرده بودند وطالبانرا بهمان سلوک ارشاد میفرمودند این فقیر آنرا پیش حضرت ایشان بحثا و درایة خوانده است خواستم که
آنرا اینجا بعینه نقل کنم وبالله التوفیق وشاه ولی الله بعد ازین تمام رساله مذکور را در انتباه ذکر نموده وباید دانست که تاج الدین
سنبھلی از اکابر عرفاء عالیمقام واعاظم سالکین با احترام نزد سنیه می باشد واز جلائل مآثر وعظائم مفاخر او بنابر افادات اتحاف

انست که او از مشایخ طریقت شاه ولی الله والد مخاطب ست بلکه از مشایخ عبد الله بن سالم البصری ست که یکی از ان مشایخ سبعه میباشد که شاه ولی الله اتصال سند خود بایشان حمد الهی کرده طریق تعظیم و تفخیم ایشان بجلائل اوصاف و عظائم القاب سپرده چنانچه شاه ولی الله در رساله انتباه گفته واین فقیر را خرقه نقشبندیه از شیخ ابو طاهر مدنی رسیده وایشان را از سه کس والد بزرگوار ایشان شیخ ابراهیم کردی و شیخ احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری مکی و شیخ ابراهیم را ارتباط بشیخ احمد قشاشی ست از جهت تلقین و خرقه عن ابی المواهب احمد الشناوی وعن الشیخ محمد بن محمد بن عبد الرحمن الخبیصی عن مولانا محمد امین بن اخت ملا جامی عن مولانا غیاث الدین احمد عن مولانا علاء الدین محمد عن مولانا عبد الرحمن جامی عن مولانا سعد الدین الکاشغری عن مولانا نظام الدین خاموش عن خواجه علاء الدین عطار عن خواجه بهاء الدین نقشبند و شیخ احمد نخلی اشغال این طریقه اخذ کرده از سید میر کلان البلخی عن ملا محمد عرب البلخی عن ملا محمد الشیرغانی عن ملا خواند عزیزان عن مخدوم الاعظم ملا خواجکی عن مولانا محمد قاضی عن خواجه عبید الله احرار والشیخ عبد الله البصری لبس الخرقة من ید الشیخ عبد الله باقشیر المکی عن الشیخ تاج الدین السنبهلی نزیل مکة عن خواجه محمد باقی بسنده المذکور و بودن تاج الدین از مشایخ عبد الله بن سالم بصری و وصف او بشیخ عارف از عبارت رساله امداد سالم بن عبد الله بصری که بعد ازین ان شاء الله تعالی ظاهر و واضح خواهد گردید فهذا عارفهم الجلیل تاج الدین ❊ فکما ثبت هذا الحدیث الذی یخضع له کل ذو دین و دین ❊ فالحمد لله علی رغم انوف الجاحدین ❊ و کسر اعناق المعاندین ❊ و بوار هفوات الحائدین ❊ و تباب خزعبلات الکائدین وجه صد و نود و پنجم آنکه ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشهرزوری الشافعی در نبراس لکشف الالتباس الواقع فی الاساس گفته والصلوة والسلام علی محمد النبی المختار لتبلیغ الرسالة الی الثقلین لاستیداء شکر نعمته وعلی اخیه و وصیه و باب مدینة علمه المنزل منزلة هارون الا النبوة وولی عهده بعده فی امته اما اخوته ففی قوله صلی الله علیه وسلم انت اخی فی الدنیا والاخرة رواه الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنهما واما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والترمذی والحاکم عن علی واما انه منزل منزلة هارون ففی قوله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی رواه الشیخان عن سعد بن ابی وقاص والامام احمد والبزار عن ابی سعید الخدری والطبرانی عن اسماء بنت قیس و ام سلمة و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمرة و علی والبراء بن عازب و زید بن ارقم واحتج المؤلف بهذا الحدیث علی امامة علی رضی الله عنه فی الفصل الثامن من کتاب الامامة و سیجیء الکلام علیه

انشاء الله تعالی وانه لا دلالة فیه علی ما ذکروه وابراهیم بن حسن کردی کورانی از افاخم محدثین اعیان و
اعاظم مسندین رفیع المکان نزد سنیه می باشد محمد خلیل افندی المرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی
عشر گفته ابراهیم بن حسن الکورانی الشهرزوری الشهرانی الشافعی نزیل المدینة المنورة الشیخ الامام
العالم العلامة خاتمة المحققین عمدة المسندین العارف بالله تعالی صاحب المؤلفات العدیدة
الصوفی النقشبندی المحقق المدقق الاثری المسند النسابة ابو الوقت برهان الدین ولد فی شوال
سنة خمس وعشرین والف وطلب العلم بنفسه ورحل الی المدینة المنورة وتوطنها واخذ بها عن
جماعة من جهابذة العلماء کالصفی احمد بن محمد بن القشاشی والعارف ابی المواهب احمد بن علی الشناوی و
ملا محمد شریف بن یوسف الکورانی والاستاذ عبد الکریم بن ابی بکر الحسینی الکورانی واخذ بدمشق
عن الحافظ النجم محمد بن محمد العامری الغزی وبمصر عن ابی العزائم سلطان بن احمد المزاحی ومحمد
بن علاء الدین البابلی والتقی عبد الباقی الحنبلی وغیرهم واشتهر ذکره وعلا قدره وهرعت الیه
الطالبون من البلدان القاصیة للاخذ والتلقی عنه ودرس بالمسجد الشریف النبوی والف مؤلفات
نافعة عدیدة منها تکمیل التعریف لکتاب فی التصریف وحاشیة شرح الاندلسیة للقصیری وشرح
العوامل الجرجانیة والنبراس لکشف الالتباس الواقع فی الاساس وجواب العتید لمسئلة اول واجب الجواب
ومسئلة التقلید وضیاء المصباح فی شرح بهجة الارواح وجواب سؤالات عن قول تقبل الله والمصافحة تقبل الله
والمتمم للمسئلة المهمة وذیلها والقول الجلی فی تحقیق قول الامام زین الدین بن علی فی
تحقیق التوفیق بین کلامی اهل الکلام واهل الطریق وقصد السبیل الی توحید الحق الوکیل وشرح العقیدة
المسماة بالعقیدة الصحیحة والجواب المشکور عن السؤال المنظور واشراق الشمس بتعریب الکلمات
الخمس وبلغة المسیر الی توحید العلی الکبیر وعجالة ذوی الانتباه بتحقیق اعراب لا اله الا الله
والجوابات الغرویة عن المسائل الجاویة الجهریة والعجالة فیما کتب محمد بن محمد القلعی سؤاله والقول الجوابات
المبین فی مسئلة التکوین وانباه الانباه علی تحقیق اعراب لا اله الا الله وافاضة العلام بتحقیق
مسئلة الکلام والالماع المحیط بتحقیق الکسب الوسط بین طرفی الافراط والتفریط واتحاف الزکی بشرح
التحفة المرسلة الی النبی ومسالک الابرار الی احادیث النبی المختار ومسلک السداد الی مسئلة خلق افعال
العباد والمسلک الجلی فی حکم شطح الولی وحسن الاوبة فی حکم ضرب النوبة واتحاف الخلف بتحقیق

مذہب السلف وغیر ذلک من المؤلفات التی تنوف عن المائۃ وکان جبلا من جبال العلم بحرا من بحور العرفان توفی فی یوم الاربعاء بعد العصر ثامن عشر شہر ربیع الثانی سنۃ احدی ومائۃ والف بمنزلہ ظاہر المدینۃ المنورۃ ودفن بالبقیع رحمہ اللہ تعالی وشیخ احمد بن محمد النخلی المکی در رسالہ خود در ذکر مشایخ خویش گفتہ ومنہم العالم الامام الحبر الہمام من حکمت افکارہ فی صحۃ الاستنباط المتقدمین فی جمیع الفنون فکانت مصنفاتہ جدیرۃ بان تکتب بماء العیون وان یبذل فی تحصیلہا المال والاہل والبنون الشیخ برہان الدین ابو الفضائل ابراہیم بن حسن الکردی الکورانی الشافعی الصوفی نزیل المدینۃ المشرفۃ وعالمہا نفعنا اللہ تعالی بہ والمسلمین ورحمہ رحمۃ واسعۃ فی الدنیا والآخرۃ امین وسالم بن عبد اللہ بن سالم البصری در رسالۃ الامداد بمعرفۃ علو الاسناد در ذکر مشایخ والد خود گفتہ ومنہم العلامۃ المحقق ابراہیم بن حسن الکورانی المدنی فقد اخذ عنہ الوالد حفظہ اللہ تعالی الجامع الصحیح للبخاری عن جماعۃ منہم شیخ الحقیقۃ والطریقۃ الشیخ احمد بن محمد المدنی الشہیر بالقشاشی عن الشیخ محمد بن احمد بن حمزۃ الرملی بسندہ و فخر الدین محمد بن نظام الدین محمد اللاورنقابادی الدہلوی در فخر الحسن گفتہ قال زبدۃ المحدثین عمدۃ المحققین مشید قواعد الطریقۃ الجامع بین الشریعۃ والحقیقۃ سالک الصراط المستقیم الشیخ ابراہیم الکردی شیخ شیخنا صاحب المقامات العلیۃ والکرامات الجلیۃ الشیخ ولی اللہ المحدث سلمہ اللہ تعالی وابقاہ فی فن الحدیث الخ و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن شرح فخر الحسن گفتہ والکردی ہذا کان آیۃ من آیات اللہ تعالی فی الاصلین والفروع الفقہیۃ وعلوم صوفیۃ وکان فی عصرہ مرجع النظر والاشارۃ فی اقطار الارض بکلہا فی سائر ما ذکر وکانت ترد علیہ المسائل من الخافقین فیجیب عنہا ویجعلہا رسائل ولہ فی جمیع ہذہ الفنون تحریر کثیر عدیم النظیر تعرف منہا براعۃ علمہ غزارۃ فضلہ کرسالۃ تصحیح الاخبار والآثار التی تجری علی السنۃ الصوفیۃ ونشر الزہر فی الذکر بالجہر وتحاف الاذکیاء فی الاولیاء بفضل الجہر بذکر اللہ والمسلسلات المسماۃ بمسالک الابرار فی احادیث النبی المختار والمسلک الوسط الدانی الی الدرر الملتقط للصغانی ومسلک المختار ومسلک الاعتدال ومسلک التعریف بتحقیق التکلیف وتحقیق عدم تابید الکفار فی عذاب النار واتحاف الذکی وتحقیق التجلی فی الصور ومطلع الجود بتحقیق التنزیہ فی وحدۃ الوجود ومد الفیء فی تقریر لیس کمثلہ شیء وتنبیہ العقول علی تنزیہ الصوفیۃ عن اعتقاد التجسیم والعینیۃ والاتحاد والحلول والرد علی شیخ سہرند وجلاء الفہوم والتتمۃ للمسئلۃ المہمۃ ولتنبیہ الصلیب

الی ان علم الله بالاشیاء کلها علی التفصیل والمسلك القویم فی مطابقة تعلق الخبرة بالحادث بتعلق
العلم القدیم والجواب العتید وقصد السبیل وبلغة المسیر والالماع المحیط بتحقیق الکسب بین طرفی
الافراط والتفریط وتعلیقات علی الفصوص والفتوحات وغیرهما من مؤلفات الشیخ الاکبر رضی الله عنه الی
غیر ذلك وفهرست اسانیده فی الامم لایقاظ الهمم ولا یحتاج الی زیادة ترجمة - و از محامد شریفه و مدائح منیفه
ابراهیم کردی آنست که او یکی از ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی نموده
وایشان را بصفات جلیله والقاب جمیله مشایخ جله کرام ائمه قاده اعلام مشهورین بحرمین محترمین ومجمع علی فضلهم من بین
الخافقین ستوده چنانچه در رساله ارشاد الی مهمات الاسناد کما سمعت سابقا گفته فصل قد اتصل سندی والحمد لله
بسبعة من المشایخ الجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی
فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان
الرودانی المغربی والشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المدنی والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی
المکی والشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منهم رسالة تجمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده المتنوعة
فی علوم شتی و از ادله زاهره و حجج باهره عظمت و جلالت ابراهیم کردی آنست که خود شاه صاحب در همین کتاب تحفه
بجواب آیه انما ولیکم الله کما دریت سابقا او را بکمال تعظیم و تفخیم او بیهوده بذکر بعض تفوهات باطله او بکمال خوشوقتی نموده حیث
قال جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کردی علیه الرحمة و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین آمنوا در زمان خطاب البته مراد
نیست بالاجماع زیرا که زمان خطاب زمان وجود نبی بود و امامت نائب نبی است بعد از فوت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان متاخر خواهد بود و از فوت پیغمبر تا آخر
حد معین نیست بعد چهار سال یا بیست و چهار سال پس دلیل هم در غیر محل نزاع قائم شد و مدعای شیعه یعنی امامت بلا فصل حاصل
نگشت انتهی و انتقام محل کمال استعجاب ارباب افهام است که شاه صاحب چسان در صدد توهین و تهجین استدلال اهل
حق بآیه انما بر آمده ابراهیم کردی را بکمال اجلال و اعظام یاد می نمایند و در باب حدیث مدینة العلم از افاده متینه همین ابراهیم
کردی اعراض و تغافل و اغماض و تجاهل سفیر مایند بلکه بکمال جسارت سراسر خسارت همت قاصره خود را بر رد این حدیث
شریف بری گمارند و معاندت افاده والد ماجد خود در حق این شیخ اجل بلکه مخالفت افاده خود نیز در تبجیل و احترام این حبر اکمل
چیزی نمی شمارند فهذا الکردی حبرهم المفرد ابراهیم * وفردهم الاوحد المتقی قد الشهیم *
قد روی هذا الحدیث الکاشف من غیم الضلال کل حندس کالیل البهیم * واثبت هذا الحدیث
الذی یهدی الی سبل الهدی بالتلقین والتفهیم * فلا یقدم علی الطعن فیه والتوهیم * الا امرء جاهل

سباسب العمی فهو فیها یهیم ولا یجتری علی قدحه الا من هو مولع بالعدوان نعیم ولا یجاسر علی ردّه الا من جلب لحینه وحیّ الحتف واللهیم **وجه صد و نود و ششم** آنکه علامه اسماعیل بن سلیمان الکردی البصری حدیث مدینة العلم را قطعاً و حتماً قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته و سفاد و اضح السداد لن بطلان و هوان جسارت ابن تیمیه سلیط اللسان که بمزید نصب و عدوان مرتکب نسبت خطا بساحت علیای جناب امیر المومنین علیه السلام گردیده واضح و آشکار فرموده چنانچه در کتاب جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر جائیکه شطری از عبارت زوراء محقق دوانی را شرح نموده ست میفرماید وایاک والاغترار بظواهر الآثار والاحوال من التزیی بزی آثار الفقر کلبس المرقعات وحمل العکاز وغیر ذلک لانها لیست نافعة لمن اتصف بها وهو لیس علی شیء ومن المعرفة بالله بل قد یکون المتصف بها صاحب انتقاد علی المشایخ بنظره الی نفسه حیث انه یری حقیقة الامر عنده دون غیره وکثیر من اهل هذا الشان هلکوا فی اودیة الحیرة لانهم اعتراهم الجهل المرکب فلا یدرون ولا یدرون بانهم لا یدرون کابن تیمیة وابن المقری والسعد التفتازانی وابن حجر العسقلانی وغیرهم فان اعتراضهم علی معاصریهم وعلی من سبق من الموتی دال علی حصرهم طریق الحق عندهم لا غیر وقد زاد ابن تیمیة باشیاء ومن جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه یقول وهو علی منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنه له غلطات ای غلطات وان سیدنا علی رضی الله عنه اخطاء فی اکثر من ثلثمائة مکان فیالیت شعری من این یحصل لک الصواب اذا اخطا عمر وعلی رضی الله عنهما بزعمک اما سمعت قول النبی صلی الله علیه وسلم فی حق سیدنا علی رضی الله عنه انا مدینة العلم وعلی بابها وقوله فی حق سیدنا عمر رضی الله عنه ما سلک عمر فجا الا وسلک الشیطان فجا غیر فجه وقوله ما ترک الحق لعمر من صدیق فیاویح من هؤلاء خصمه یوم القیمة وانّی یرجی له السلامة انتهی **فهذا صاحب جلاء النظر** بارعهم الجلیل الخطر قد احتج بهذا الحدیث العظیم الخطر نه سر راس المعاند المموه الاشر فلا ینقطع عنه الا المخزول لعتیه والحصر ولا یعدل عنه الا من صیب لعنیه فی البصر ولا یحجم عن اذعانه الا مرتاه فی بید الغوایة وسدر ولا یحجم عن سیقانه الا من ردعلی شرب العمایة بصدر **وجه صد و نود و هفتم** آنکه محمد بن عبد الباقی بن یوسف الازهری الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه در ذکر اسمای شریفه جناب

بباب آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ یعنی آنحضرت کما قال صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا رواہ الترمذی والحاکم وصححہ وغیرہما عن علی والحاکم ایضا والطبرانی وابو الشیخ وغیرہم عن ابن عباس والصواب انہ حدیث حسن کما قالہ الحافظان العلائی وابن حجر لا موضوع کما زعم ابن الجوزی ولا صحیح کما قال الحاکم لکن فی المحدثین من یسمی الحسن صحیحا ومحتجب نماند کہ علامہ زرقانی از اکابر محدثین محرزین جلائل مراتب وافاخم فقہای حائزین عوالی مناصب اہل سنت ست وشرح او بر مواہب لدنیہ از مشاہیر کتب وأسفار معتمدہ ومعروفہ عند العلماء الکبار می باشد محمد خلیل مرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر گفتہ محمد الزرقانی بن عبد الباقی بن یوسف الازہری المالکی الشہیر بالزرقانی الامام المحدث الناسک النحریر الفقیہ العلامۃ اخذ عن والدہ وعن النور علی الشبراملسی وعن الشیخ محمد البابلی وغیرہم ولہ من المؤلفات شرح علی الموطا وشرح علی المواہب وغیر ذلک واخذ عن الشیخ محمد بن خلیل العجلونی الدمشقی والجمال عبد اللہ الشبراوی وکانت وفاتہ سنۃ اثنتین وعشرین ومائۃ والف رحمہ اللہ تعالی ابو محمد محمد بن محمد الامیر المصری الازہری در رسالۂ اسانید خود در ذکر موطا گفتہ ادو سماعا بجمیعہ عن شیخنا السقاط وہو عن شارحہ سیدی محمد الزرقانی عن والدہ الشیخ عبد الباقی عن الشیخ علی الاجہوری الخ ونیز محمد امیر الازہری در رسالۂ اسانید خود گفتہ المواہب اللدنیۃ عن شیخنا السقاط عن شارحہا سیدی محمد الزرقانی وقد ساق اسانیدہ فیہما فی اول شرحہما وکذلک نروی ارشاد الساری شرح البخاری للقسطلانی ایضا ومحمد امیر ازہری در مقامات دیگر نیز از رسالۂ خود زرقانی را بہ تبجیل وتعظیم تمام یاد نمودہ ودر کشف الظنون مسطور است وشرح المواہب المولی العلامۃ خاتمۃ المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی المصری المالکی المتوفی فی سنۃ ۱۱۲۲ اثنتین وعشرین ومائۃ والف شرحا حافلا فی اربعۃ مجلدات جمع فیہ اکثر الاحادیث المرویۃ فی شمائل المصطفی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وسیرہ وصفاتہ الشریفۃ جزاہ اللہ خیرا ورحمہ رحمۃ واسعۃ ونیز در کشف الظنون مسطور است وشرحہا علی موطا مالک خاتمۃ المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی المتوفی فی سنۃ ۱۱۲۲ اثنتین وعشرین ومائۃ والف شرحا بسیطا فی ثلثۃ مجلدات وفاضل معاصر احمد بن زینی بن احمد شافعی المشہور بدحلان در خطبۂ سیرت نبویہ گفتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سیدنا محمد وعلی آلہ وصحبہ اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المرتجی من ربہ الغفران احمد بن زینی بن احمد دحلان غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاشیاخہ ومحبیہ وللمسلمین اجمعین انہ لما امر اللہ تعالی علی بقراءۃ الشفا فی حقوق النبی المصطفی

صلی اللہ علیہ وسلم وکان ذلک بمدینۃ المنورۃ فی عام الثامن والسبعین بعد المأتین والالف الی ان اللہ
مطالعۃ جملۃ من شروح الشفا مع مراجعۃ المواهب وشرحھا للعلامۃ الزرقانی ومع مراجعۃ شیء من کتب
السیر کسیرۃ ابن سید الناس وسیرۃ ابن ہشام والسیرۃ الشامیۃ والسیرۃ الحلبیۃ وھذہ الکتب ھی اصح الکتب المؤلفۃ فی ھذا الشان
فاحببت ان الخص ما احتوت علیہ من سیرتہ صلی اللہ علیہ وسلم ومن المعجزات وخوارق العادات الدالۃ
علی صدق اشرف المخلوقات صلی اللہ علیہ وسلم الخ واز صدر خود شرح مواہب کمال عظمت وجلالت
مضامین ان واضح وظاہرست وھذہ عبارتہ اما بعد فھذا الکتاب لم یطلبہ منی طالب ولا رغب الی
فی تصنیفہ راغب وانما تطلبت نفسی فیہ مزج المواهب فاودعتہ نفائس بھا یتنافس فی شرح السنۃ
النبویۃ وعرائس استجلیتھا من مخدرات خدور السیرۃ المحمدیۃ وجواھر استخرجتھا من قاموس
الحکم المصطفویۃ وزواھر اقتبستھا من بقعۃ السیرۃ الھاشمیۃ وزھور اجتنیتھا من جنات وجنات
الروضۃ المدنیۃ یبھر عقد نظامھا ناظر الناظر وینادی من ابن ھذا القاصر فیجیبہ حال اللسان
الوھاب قوی قادر اما العیوب وان کثرت فمما لا سبیل الی السلامۃ منھا لغیر المعصوم وقد قال
من ذا الذی ما ساء قط • ومن لہ الحسنی فقط • وقد قال ابن عبدوس النیسابوری لا اعلم فی الدنیا کتابا
سلم الی مؤلفہ ولم یتبعہ من یلیہ فکیف وفھمی فاتر ونظری قاصر ووجودی فی الزمان الآخر مع ما
اقاسیہ من تلاطم امواج الھموم واقاومہ من ترادف جیوش الغموم لکنی انتظر الفرج من الحی
القیوم مستعیذا بہ من حسود ظلوم • واللہ اسأل العون علی تمامہ والتوفیق من امتنانہ
وھو حسبنا ونعم الوکیل انتھی فھذا الزرقانی خاتمۃ محدثیھم الکبار • وبافعۃ منتقدیھم
الذی لا یشق لہ غبار • قد حسن ھذا الحدیث الثابت عند اھل النقد والاعتبار • المتحقق
عند ذوی السیر والاختبار • فلا یرتاب فیہ من مارس افادات نقدۃ الاحادیث والاخبار • و
لا یمتری فیہ من تصفح آثار ھؤلاء الاعلام الاحبار • ولا یجرح فیہ الا من استرسل کالعجماء و
جرحہ جبار • ولا یقدح فیہ الا من امتطی متن العمیاء فی غلواء التباب والتبار **وجہ صد و نود و ہشتم** آنکہ سالم بن عبد اللہ بن سالم البصری الشافعی در رسالۃ الامداد بمعرفۃ علو الاسناد گفتہ واما سلسلۃ الطریقۃ النقشبندیۃ
فقد اخذھا الشیخ الوالد حفظہ اللہ تعالی عن شیخہ عبد اللہ باقشیر وھو اخذھا عن الشیخ العارف
تاج الدین العثمانی النقشبندی وھو عن الخواجہ محمد باقی وھو عن المولی خواجکی الامکنکی وھو

عن المولی درویش محمد وهو عن المولی محمد زاهد وهو عن الغوث الاعظم عبید الله احرار وهو عن شیخ الشیوخ یعقوب الجرخی وهو عن حضرة الخواجة الکبیر الخواجه بهاء الحق والدین المعروف بنقشبند وهو عن السید کلال وهو عن الخواجه بابا السماسی وهو عن حضرة العزیز الخواجه علی الرامیتنی وهو عن الخواجه محمود ابی الخیر الفغنوی وهو عن الخواجه عارف الریوکری وهو عن الخواجه عبد الخالق الغجدوانی وهو عن الشیخ یعقوب بن یوسف بن ایوب الهمدانی وهو عن الشیخ ابی علی الفارمدی وهو عن الشیخ ابی الحسن الخرقانی والشیخ عثمان المغربی وابی علی الکاتب وابی علی الرودباری وسید الطائفة الجنید البغدادی والسری السقطی والمعروف الکرخی رضی الله عنهم وللمعروف قدس سره نسبة اخری یتصل بها الی داؤد الطائی عن حبیب العجمی عن الحسن البصری قدس الله اسرارهم وتمام نسبته الی باب مدینة العلم معروفة ومشهورة وههنا الآن ارجع الی راس الکلام فاعلم ان الشیخ ابا الحسن اخذ عن روحانیة ابی یزید البسطامی کنسبة اویس قدس سره من منبع الانوار علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات وهکذا نسبة سلطان العارفین الی روحانیة جعفر الصادق والمعروف ان اخذه منه وصحبته غیر صحیح والامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثة ابائه الکرام یتصل بجده لامه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وهو من الفقهاء السبعة فی التابعین کان من اکملهم فی علم الظاهر والباطن وهو منسوب الی سلمان الفارسی رضی الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبی صلی الله علیه وسلم اخذ الطریقة عن الصدیق رضی الله عنه وهو عن النبی صلی الله علیه وسلم والطریقة الاخری للامام جعفر ابا عن جد الی مدینة العلم معروفة. وسالم بن عبد الله بصری از کملای مشاهیر و علمای نحاریر نزد سنیه است محمد بن محمد بن الامیر الازهری المالکی در رساله اسانید خود در ذکر صحیح بخاری گفته ویرویه شیخنا السقاط ایضا عن الشیخ عبد الله بن سالم البصری منشأ المکی مولدا الملحا زید شیخنا بالحرم وهو یرویه من طرق کثیرة منها روایته عن الملا ابراهیم الکورانی عن شیخه القشاشی المدنی الی غیر ذلک مما هو مفصل فی الثبت الذی جمعه ولده سیدی سالم وسماه الامداد بمعرفة علو الاسناد فکان اسمه تاریخا لعام تالیفه من غیر قصد سنة ۱۱۲۶ وشاه ولی الله در رساله ارشاد الی مهمات الاسناد گفته واما البصری فالف ولده الشیخ سالم رسالة اجازنی بها بجمیع ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت منه اوائل الکتب الستة ومحمد بن علی الشوکانی

ثبت باب صح

بها

و از اجازات الاكابر گفته مولفها المسند المعمر الاخير محمد بن علاء الدين البابلي ومن جملتها الجامع في اسانيده اروى ذلك من طرق منها عن شيخنا السيد العلامة عبد القادر بن احمد بن عبد القادر عن شيخه محمد حيوة السندي عن شيخه سالم بن عبد الله بن سالم البصري عن ابيه عن المولف وبعد ذكر طرق عديده ديگر گفته وقد اشتملت هذه الطرق على اسانيد متصلة بمجموعات مؤلفة في اسانيد الطرق منها اسانيد سالم بن عبد الله بن سالم البصري المسماة بالامداد بمعرفة علو الاسناد ارويها بالاسناد المذكور ههنا المتصل به ومولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم بترجمه محمد بن اسمعيل الامير گفته ومن شيوخه الشيخ عبد القادر بن على البديري والشيخ محمد طاهر بن ابراهيم الكردي والشيخ سالم بن عبد الله البصري وغيرهم انتهى فهذا سالم بن عبد الله البصري صاحب الامداد احد علمائهم الاكابر الامجاد قد اثبت هذا الحديث الرفيع العماد وختم بذلك الخبر الوثيق الاسناد فلا ينحرف عنه الا من اصيب بضلاله شرعا وعادة ولا يصدف عنه الا من هام من التيه كل قفرة وادية ولا يجترم بطعنه الا من منى بالمروق والالحاد ولا يقدم على قدحه الا من نسى لطغواه يوم المعاد وجه صد و سيوم آنكه محمد بن عبد الرسول البرزنجي الكردي المدني اثبات اين حديث شريف نموده چنانچه در رسالة الاشاعة في اشراط الساعة اولا از رسالة المشرب الوردي في مذهب المهدي تصنيف على قارى حكايت موضوعه در باب تعلم خضر از ابوحنيفه نقل كرده وبعد ازان گفته قال الشيخ على (يعني القاري ۱۲) ولا يخفى ان هذا مع ركاكته ولحنه كلام بعض الملحدين الساعين في فساد الدين اذ حاصله ان الخضر الذي قال الله تعالى في حقه عبدا من عبادنا آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما وقد تعلم منه موسى عليه السلام تلميذ ابي حنيفة وما اسرعه من التلميذ حيث اخذ عن الخضر في سنتين ما تعلم الخضر من ابي حنيفة حيا وميتا في ثلثين سنة واعجب منه ان ابا القاسم القشيري ليس معدودا في طبقات الحنفية ثم العجب من الخضر انه ادرك النبي صلى الله عليه وسلم ولم يتعلم منه الاسلام ولا من علماء الصحابة كعلي باب مدينة العلم واقضى الصحابة وزيد افرضهم وابي اقرءهم ومعاذ بن جبل اعلمهم بالحلال والحرام ولا من عظماء التابعين كالفقهاء السبعة وسعيد بن المسيب بالمدينة وعطاء بمكة والحسن بالبصرة ومكحول بالشام وقد رضي بجهله بالشريعة حتى تعلم مسائلها في اواخر عمر ابي حنيفة قال فهذا امر لا يخفى بطلانه حتى على العقول (يعني القاري ۱۲) السخيفة حتى ان علماء المذاهب اخذوا هذه المقالة على وجه السخرية وجعلوها دليلا على قلة عقل الطائفة الحنفية حيث لم يعلموا ان احدا منهم لم يرض بهذه

۱۲ وهو الفضل السري في اسانيد ... شيخ خود محمد بن عبد الرسول ... وصول ... ابو طاهر ابنه ... اسانيد كتاب ابيه ... على حسب ... اسانيد سائر الكتب المطلوبة ... على الاوضاع ... اثبات شيوخه كالامداد لسالم بن عبد الله بن سالم البصري وبغية الطالبين للشيخ احمد بن محمد النخلي المكي وقطف الثمر في رفع اسانيد المصنفات في الفنون والاثر للشيخ صالح بن محمد ... وغيرها ۱۲

القضية بالكلية ثم لو تعرضت لما في متنه له من الخلل في مبانيه ومعانيه الدالة على نقصان معتقده لصار كتابا مستقلا الا انى اعرضت عنه صفحا لقوله تعالى خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين الى ان قال البرزنجي بعد نقل تمام الكلام المقصود من رسالة القارى انتهى ما اردنا نقله من كلام العلامة الشيخ على القارى الحنفى عامله الله بلطفه الخفى فهو فى غاية النفاسة ومحمد برزنجى از اكابر محققين واجله مدققين نزد سنيه است محمد خليل مرادى در سلك الدرر گفته محمد البرزنجي بن عبد الرسول بن عبد السيد بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السيد المتصل النسب بسيدنا الحسين بن على بن ابى طالب رضى الله عنه الشافعى البرزنجي الاصل المولد المحقق المدقق التحرير الاوحد الهمام ولد بشهرزور ليلة الجمعة ثانى عشر ربيع الاول سنة اربعين والف ونشأ بها وقرأ القران مجوده على والده وبه تخرج فى بقية العلوم وقرأ فى بلاده على جماعة منهم الملا محمد شريف الكورانى ولازم خاتمة المحققين ابراهيم بن حسن الكورانى وانتفع بصحبته وسلك طريق القوم على يد الصفى احمد القشاشى ودخل همدان وبغداد ودمشق وقسطنطينية ومصر واخذ عمن بها من العلماء فاخذ بماردين عن احمد السلاحى وبحلب عن ابى الوفاء العرضى ومحمد الكواكبى وبدمشق عن عبد الباقى الحنبلى وعبد القادر الصفورى وببغداد عن الشيخ مدلج وبمصر عن محمد البابلى وعلى الشبراملسى وسلطان المزاحى ومحمد العنانى واحمد العجمى وبالحرمين عن الوافدين اليهما كالشيخ اسحاق بن جعمان الزبيدى وعلى الربيعى وعلى العقيبى المتغزى وعيسى الجعفرى وعبد الملك السجلماسى وغيرهم ثم توطن المدينة الشريفة وتصدر للتدريس وصار من سراة رؤسائها والف تصانيف عجيبة منها انهار السلسبيل فى شرح تفسير البيضاوى والاشاعة فى اشراط الساعة والنواقض للروافض وشرحا على الفية المصطلح والعاقبة شرح الشافية لم يكمل وخالص التلخيص مختصر تلخيص المفتاح ومرقاة الصعود فى تفسير اوائل العقود والفصل البادى على صيغ فاتحة البيضاوى ورسالة فى الجهر بالبسملة فى الصلوة وكانت له قوة اقتدار على الاجوبة عن المسائل المشكلة فى اسرع وقت واعذب لفظ واسهله واوجزه واكمله وبالجملة فقد كان من افراد العالم علما وعملا وكانت وفاته فى غرة محرم سنة ثلاث ومائة والف ودفن بالمدينة رحمه الله تعالى انتهى فهذا البرزنجى صاحب الاشاعة على ما هو الحق عندهم للكمال والبراعة قد اثبت هذا الحديث المبهر للساعة المتحقق المتفق عند اصحاب الصناعة فالمعرض عنه جالب على نفسه اشنع الشناعة والحائد عنه ملق

بدیعة فی نظم البلاغة وجه و صدم آنکه مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشانی که مفاخر عالیه و مآثر غالیه
اسلاف خود را بتفصیل تمام در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار گفته اخرج البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی
وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما والحاکم عن علی وابن عمر وابو نعیم فی المعرفة عن علی
رضی الله عنه قالوا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها زاد الطبرانی فی
روایة عن ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا فمن اراد العلم فلیأته من بابه وهذا الحدیث صحیح علی رأی
الحاکم وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولهما معا فالحدیث
حسن لا صحیح ولا موضوع وهو عند الترمذی وابی نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه بلفظ
انا دار الحکمة وعلی بابها وجه و و صد و یکم آنکه نیز مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته الفصل
الرابع عشر فی علمه اخرج البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما
والحاکم عن ابن عمر وعلی وابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی الله عنهم قالوا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا مدینة العلم وعلی بابها زاد الطبرانی فی روایة اخری عن ابن عباس رضی الله عنه مرفوعا فمن اراد العلم فلیأته
من بابه واخرجه الترمذی وابو نعیم فی الحلیة عن علی رضی الله عنه مرفوعا بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها وقد
ذهب اکثر محققی المحدثین الی ان هذا الحدیث حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح ولم یصب ابن الجوزی فی
ایراده فی الموضوعات وجه و صد و دوم آنکه مرزا محمد بدخشانی در تحفة المحبین گفته انا مدینة العلم وعلی بابها طب عن ابن عباس عق عن جابر
بن عبد الله عق طب عد عن ابن عمر عم فی المعرفة عن علی ک عن کلا الاحدیثین قوله هذا الحدیث صححه الحاکم
وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولهما
معا فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه
طب عن ابن عباس انتهی فهذا البدخشی کابرهم النبیل ٭ وجهبذهم المتلقی بالتنویه والتبجیل ٭
قد روی هذا الحدیث الجلیل ٭ وصحح هذا الحدیث الحسن الجمیل ٭ فارغم بافادته انوف اهل التلمیع
والتسویل ٭ وعفر بتصریحاته وجوه ذوی التجریح والتضلیل ٭ فلا ینکب عن منهجه الا من اخطأ معرفة
سواء السبیل ٭ ولا یحید عن محجته الا من اقتحم طغیانا درک النکال الالیم والعذاب الوبیل ٭ وجه و صد
و سوم آنکه صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی که جلالت شان و سمو مکان او نیز
ان شاء الله تعالی در مجلد ثانی حدیث طیر ثابت گفته قال الترمذی وابن جریر حدثنا اسمعیل بن موسی السدی نا

محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کہیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة منکر
وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا یعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس انتهی وقال ابن جریر وهذا الخبر عندنا صحیح سنده
وقد یجب ان یکون علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی احدهما
عن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه والآخر ان سلمة بن کہیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة
وقد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره حدثنی محمد بن اسماعیل الفزاری
ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها حدثنی ابراهیم بن موسی الرازی
ولیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه ولا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهی
کلام ابن جریر وقد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث علی وابن عباس واخرج ک حدیث ابن عباس
وقال صحیح الاسناد وروی خط فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح قال
عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی
فی المیزان وغیره ولم یأتوا فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر فی لسان
هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق
القول علیه بالوضع وقال فی الفتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک وقال انه صحیح وخالفه ابن
الجوزی وذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا وان الحدیث من قسم
الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی
ذلک انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی
تهذیب الآثار مع تصحیح ک لحدیث ابن عباس فاستخرت الله تعالی وجزمت بارتقاء الحدیث عن رتبة
الحسن الی رتبة الصحة والله تعالی اعلم کذا فی جمع الجوامع للسیوطی رحمه الله انتهی فهذا المحمود صدر العالم
صدرهم الجلیل الاجل وکابرهم الحر عندهم المفضل العظیم الجلل قد اورد فی اثبات هذا الحدیث
المزیح للعلل کلام السیوطی المستاصل شافة اصحاب الخطل والمعرض عنه محتقب لعنیه وزر سیئ العمل والنکل

عنه تحقق لن یغنی کل رجاء و امل ٭ و المتعامل علیه راکب لعمیه متن العثار و الزلل ٭ و المتعنت فیه موسل لسواره فی غیر سنن حکم هلة العمل ٭ **وجه صد و چهارم** آنکه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب حدیث مدینة العلم را از فضائل ثابته و مناقب محققه جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده بقطع و حتم آنرا بجناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت کرده چنانچه در قرة العینین در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بعلم گواهی دادند کما انا مدینة العلم و علی بابها و تفوق در قضا کاقضاکم علی انتهی **وجه دوصد و پنجم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینة العلم و علی بابها انتهی **وجه دوصد و ششم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته نکته سابعه خدا تعالی خواست که دین خود را بواسطه پیغامبر خود در آفاق منتشر گرداند و این معنی بدون علما و قراء که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن روایت کنند متصور نمیباشد پس بر زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضائل جماعه از صحابه ساخت تا حث باشد بر اخذ علم و قرآن از ایشان و آن فضائل بمنزله اجازت نامهای محدثین ست برای تلامذه خود تا قومی که رجال با قوال نمیتوانند شناخت باری اقوال را برجال بشناسند و درین فضائل جمیع علمای صحابه مشترک اند چنانکه از کتب حدیث ظاهر ست انا مدینة العلم و علی بابها ازین باب ست و اقرأکم ابی و اعلمکم بالحلال و الحرام معاذ نیز ازین باب **وجه دوصد و هفتم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باختصاص هر یکی بصفتش اشارت فرموده جائی در باب فاروق فرموده فاتقته الدین و در باب مرتضی فرموده اقضاکم علی و انا مدینة العلم و علی بابها زیرا که قضا موقوف بر تبحر است در علم دین ست و حکمت نیز چنان ست انتهی **وجه دوصد و هشتم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته قوله و انا مدینة العلم و علی بابها که همچنین حدیث ظاهر ست که خذوا ربع العلم عن هذه الحمیراء اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر رضیت لکم ما رضی ابن ام عبد و کمال مرتضی در علوم دینیه و تقدم او بر بسیاری از صحابه در ان باب مشهور ست تا بکسی که نگر او بکند پس حاصل این معنی که صاحب شبهه قصد کرده است متعین نیست **وجه دوصد و نهم** آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا در ذکر آنجناب امیر المومنین علیه السلام گفته و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب و عن جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب **وجه دوصد و دهم** آنکه باعتراف خود

(حاشیه:) ظاهر صح
(حاشیه:) اعلمکم

مخاطب ثابت ست که شاه ولی الله حدیث مدینة العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب رساله که موضوع آن بیان عقیده والد ماجد خود ست علی ما فی ذخیرة العقبی لعاشق علیخان الدهلوی میفرماید و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصة حدیث غدیر خم وانت منی وانا منك ومن فارقك یا علی فقد فارقنی وحدیث ایتنی باحب خلقك الیك وانا مدینة العلم وعلی بابها وحدیث هذا امیر البررة وقاتل الفجرة و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبت ست وحدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آنرا بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیحه روایت فرموده اند انتهی واگرچه کمال اعتماد واعتبار وعلو مدارج ومزید استناد واشتهار وسمو معارج ولی الله والد مخاطب نزد متسننین این دیار واضح وآشکار ست لیکن بنابر ایقاف اهل دیگر امصار واستطراف جمله اهل احلام وابصار شطری از عبارات جلالت آثار که بنابر افادات این حضرات موذن بجلالت وعظمت اوست مرقوم میگردد و خود ولی الله بعضی از فضائل خویش که محیر عقول اولی الالباب وموجب صد حیرت واستعجاب واستغراب ست بیان کرده چنانچه در تفهیمات الهیه گفته تفهیم بای لسان احمد الله عز وجل وبای لفظ اثنی علیه علی ما رزقنی فی قرب الملکوت من الکمالات باسرها وان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده ولم یکن ذلك بالعلم فقط بل بالتحقیق والتلون والانصباغ فاول ما منحنی انه حصل لی علم القضاء وعلم التدبیر من السماء والارض فانصبغت بصبغ المقربین من الملائکة ووجدت فی قوة التصرف فی الملك ووقعت بعض ذلك بالفعل لما اضافت بنا الحیل فی سفرنا الملقب بفتح الباب ثم حصل علم الشرع ودعاء النسمة من قبل تصادق منبع الشریعة وصدور حاملی الشرع من الملائکة واختلاط الکمال بالاسباب الخارجیة المرتبة کما انا کنا ذقنا الشرع فی دورة الحکمة ثم فهمناه فی قرب الفرائض ثم حصل لی مقامات الانبیاء کلهم فاما الکمالات المتاصلة فعلمناها منفردة ممتازة عن غیرها واما غیر ذلك فحصل لنا وان لم نقدر علی تبیانها وحج اتینا علی تشریعاتهم وانصبغنا بها ثم حصل لی مقامات الصحابة والاولیاء والعلماء فاقمنا مقام الوصیة والارشاد والمجددیة وغیرها مما یضیق التحریر عن بیانها ثم اوتینا الطریقة المتاخرة التی بها امتثال الرسل فی احوالهم ومقاماتهم ثم راینا حدیقة غضة وعلی ابوابها رجال من العرب یمنعون الناس عنها حتی امر السید العربی بادخالنا

واكرمنا فدخلناها والعارية غير الملك واعلم انا لم نعبر مقاما من هؤلاء المقامات الا وقد
استغرقنا في لجته واضمحللنا فيه مرة واحدة اسبوعا او اكثر من ذلك ثم وقعت لا افاقة ولم نعبر
مقاما من قبل تصادق اسماء الملائكة ولا اسماء القديمة الا بالتحقيق فان نشأة البشر لا تطيق اكثر
من ذلك واما ما عبرناه من قبل تصادق اسماء المقربين من الانبياء ومن قبل ان نكمل حقائق الصحابة
والاولياء فيشبه ان يكون تقليدا ما خلا امور وقع فيها التصادق فقط فذلك تحقيق تقليدي كما
قال الله تعالى فبهداهم اقتده ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم مقلدا لاحد بل محققا
ونيز در تفهيمات گفته تفهيمات والدتی بارك الله في عمرها في المنام كان طائرا عجيب الشكل جاء الى ابي قدس سره
يحمل في منقاره كاغذة عليها اسم الله بالذهب ثم جاء طائر اخر يحمل في منقاره كاغذة اخرى فيها
بسم الله الرحمن الرحيم لو كان النبوة بعد محمد صلى الله عليه وسلم ممكنا لجعلناك نبيا ولكنها انقطعت ممكنة
به هذه الالفاظ او معناها والطائر الاول كان منقاره احمر وسائر جسده اغبر مثل الحمام والثاني سائر جسده
اخضر كالطوطي فقال ابي قدس سره ابشري بولد فاشار الى انا كنا علمناك انه سيكون وليا قانتا
والدتی وكان علمي في ذلك المنام ان البشارة في حق ابيك وقوله قدس سره يشعر بانها فيك وكان الامر
مشتبها علينا اقول وحق التعبير كما تقتضيه قوانين الحكمة ان يقال الكاغذة الاولى اشارة الى كمال ابي
قدس سره فانه كان فانيا في الله مستغرقا فيه واما غبرة حاملها فلانه كان غير مشغول بذكر
المعارف وكذلك الحمام والفاختة حسن الصوت غير فصيحها واما الكاغذة الاخرى فاشارة الى كمالي
الذي اوتيته من تلقاء تشريح كمالات الانبياء عليهم الصلوة والسلام واما خضرة حاملها
فلافصاحي بالمعارف كما ان الطوطي تفصح وتقطع صوتها وكان هذا حين فطمت من اللبن والحمد لله رب
العالمين الرحمن الرحيم ونيز ولی الله در فوز كبير گفته واين فقير را الحمد لله وتوفيقه در بر يك ازين فنون مناسبتی حاصل شده است
واكثر اصول ان وجمله صالحه از فروع آن بدست آمده است ونوعی از استقلال وتحقيق در بر بابی بوجهی كه شبيه باجتهاد شبيه
في المذاهب باشد صورت بسته است ودو سه فن ديگر از فنون تفسير از نعمای فيض الهی بخاطر ريخته ست اگر راست پرسی
من شاگرد بی واسطه قرآن عظيم چنانكه اويسی روح پر فتوح حضرت رسالتم صلی الله عليه وسلم مانند آنكه مستفيد بی واسطه
كعبه حسنی ام شبيه بانكه اثر پذير بی واسطه صلوة عظمی ام سه ولو ان لی في كل منبت شعرة لسانا لما استوفيت
واجب حمده و محمد معين بن محمد امين در دراسات اللبيب في الاسوة الحسنة بالحبيب گفته ولقد سمعنا شيخنا

عالم الهند و عارف وقته الشیخ الاجل ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی رحمه الله تعالی یدعی و یقول حدیثا من الاحادیث الصحیحة یرد علی العلماء الاربعة باجمعهم یکون حجة علیهم فیما ذهبوا الیه و الا علی ما قال رحمه الله تعالی و نفعنا ببرکات حقائقه و علومه و احواله و نیز محمد معین در دراسات اللبیب گفته

هذا ما بدی لنا فی حجیة الاجماع و قد وافقنا علی هذا الرای قدوة علماء دهره یعسوب زماننا الشیخ الاجل الصوفی فی الاکمل امام بلاد الهند الشیخ ولی الله بن عبد الرحیم الخ و ابو علی محمد الملقب بارتضا العمری الجوفاموی البخاری در مدارج الاسناد مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مشتمل بر استجازه وارد نموده و در آن مکتوب مسطور ست یا سیدی لا یخفاک اقر الله عینی برؤیاک انی بعد تحصیل الکتب الدرسیة من المعقول و المنقول و الفروع و الاصول من بلاد الهند لاساتذة الاعیان المشار الیهم بالبنان تشرفت باجازة روایة بعض کتب الحدیث و التفسیر و غیرهما من علماء هذا الشان فبعضهم یرفعون الاسناد الی الشیخ الاجل نقاد الحدیث النبوی عبد الحق الدهلوی و البعض الی العارف بالله ابی الفیض ولی الله صاحب القول الجمیل و الانتباه الدهلوی و لا عیب فی هذه الاجازات الا کثرة الرواة و نیز در مدارج الاسناد بجواب این خط خود از عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده که در آن مذکور ست و قد ذکر مولای انه یستجیزنی و هو خیر منی و انه الحقیق بان یکون المجیز و انا له مجاز لما له من السند الکافی للغنی عن الاخذ کیف لا و فیه الدهلویان اللذان هما عند اهل الحدیث عینان و خود مخاطب درهمین کتاب تحفه کما سمعت سابقا گفته و دلائل کتاب با قوال عترت برین عقیده نزد ایشان موجودست چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا هزاران دلائل از کتاب و سنت و اجماع امت و اقوال عترت بتقریبی وسوقی که پیرایه گوش دانشمندان روزگار و سرمایه جمعیت خاطر متحیران این اسرارست درج یافته و مصنف این کتاب مستطاب را که در شهر دهلی کهنه سکونت داشت آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت راقم این رساله نیز بارها بزیارت او مشرف شده و از گلهای تقریرات رنگینش کنار دامن پر کرده جزاه الله خیرا انتهی ازین عبارت که در آن ذکر والد ماجد خود باخفای علاقه ابوت او و بنوت خود کرده کمال فضل و جلالت و اعتلا و نهایت سمو رتبت و علو منزلت و سنای شاه ولی الله ظاهرست و نیز ازان غایت عظمت مدح و ثنا کتاب ازالة الخفا روشن و هویداست و رشید الدین خان در ایضاح لطافة المقال گفته این مذهب نزد صاحب تحفه و والد ماجدش که نیرین فلک هدایت و سعدین سماء روایت و درایت و متبوع سنیان این بلادانند و حضرات شیعه روی سخن بجانب ایشان و توابع ایشان دارند مهجور ست

یعنی نفر سکر خلافت شیخین و سلب ایشان ۱۲

ومعنی بنزد این هر دو جناب همین ست که منکر لیاقت امیر ولایت مآب برای خلافت رسول عالیجناب
وسب کننده آن کرم الله وجهه کافر ست الخ ونیز فاضل رشید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس سره
در کتاب مستطاب حجة الله البالغه در شرح جمله ثم ینشأ دعاة الضلال که پاره حدیث شریف ست میفرمایند
ودعاة الضلال یزید بالشام ومختار بالعراق انتهی ونیز استاد رشید الدین خان در عزة الراشدین گفته عمدة المحدثین
قدوة العارفین شاه ولی الله طیب ثراه در کتاب مستطاب حجة الله البالغه در شرح حدیث ان هذا الامر بدا
نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم ملکا عضوضا ثم کائن عتوا وجبرية وفسادا فی الارض یستحلون
الحریر والفروج والخمور یرزقون علی ذلک وینصرون حتی یلقوا الله میفرمایند اقول فالنبوة انقضت
بوفاة النبی صلی الله علیه وسلم والخلافة بشهادة علی کرم الله وجهه وخلع الحسن والملک
العضوض مشاجرات بنی امیة ومظالمهم الی ان استقر امر بنی العباس والجبرية والعتو فی خلافة
بنی عباس فانهم مهدوها علی رسوم کسری وقیصر ونیز در عزة الراشدین گفته الحال قدری از
حال ومحبت وتعظیم حضرت مصنف و والد آنجناب نیز باید شنید جناب عمدة المحدثین قدوة العارفین اعنی والد
ماجد حضرت مصنف در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم وشرح آن میفرماید الخ ومولوی حیدر علی صاحب در
منتهی الکلام بعد کلامی گفته دمی که این خبر بمسامع مولف رسید چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن
فرستاده هر گاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحدثین سند المتکلمین حجة الله
علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی آغاز فرموده ونقض ما یا تلمیذ برای آنجناب
که اشقیای نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق میدانند استعمال نموده ونیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس بر اصحاب
این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی واقوی بلی نظیر دانسته اند چنانچه علمای
محققین و متبحرین والد علامه دهلوی رح شارح موطاست که در مصفی صراحة فرموده که بیقین معلوم شد که
امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست ونیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر ممکن نیست
که عداوت این بزرگان با جناب سید المرسلین میبود با امیر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که منشاء همه مجاهدات
ومقاتلات وقتل واسر اشرار وتذلیل وتفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود علیه وآله الصلوات والتسلیمات
چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول ورئیس المتبحرین یعنی صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد
نموده اند ونیز در منتهی الکلام در ذکر هبه فدک گفته وحضرت قدوة المحدثین واسوة العارفین صاحب قرة العینین

بتفضیل الشیخین فرموده که باطل محض ست بهیچ جا روایتی بان صحیح نشده و نیز فاضل معاصر در ازالة العین در
در ذکر لاعنین یزید گفته و از انجمله ست حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله
دهلوی نیز در ازالة الغین گفته الاتری الی تصانیف حجة الله علی البریة والد مصنف تحفة الاثنی عشریة فانهما
تنادی باعلی نداء ان ماقلته عین التحقیق لایمسه شیء من التشکیك اذکر محصول ماقاله فی الکتاب
المستطاب المسمی بازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فی الفارسیة بالعبارة العربیة و نیز در ازالة الغین بعد کلامی
گفته پس ناگزیر بعبارت ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء که از تصانیف حضرت حجة الله علی العالمین شاه ولی الله ست
رجوع کرده بمقام ضروری را نقل میکنیم و نیز در ازالة الغین بعد کلامی گفته و اگر کسی را درین امر شکی و ریبی باشد باید که بکتاب مستطاب
قرة العینین بتفضیل الشیخین رجوع کند و بداند که حضرت حجة الله علی البریة والد ماجد صاحب تحفه اثناعشریه شاه
ولی الله دهلوی انار الله برهانه بهجا جائیکه درکتاب مذکور اقوال طوسی را زیر و زبر کرده میفرمایند الخ و مولوی صدیق حسن خان
در اتحاف النبلا گفته ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین الشهید بن معظم بن منصور بن احمد
بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قوادن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدها بن عبد الملك
بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی بن شیر ملك بن عطا ملك بن ابو الفتح ملك بن عمر الحاکم
بن عادل ملك بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شهریار بن عثمان بن ماهان بن همایون بن قریش
بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب هکذا ذکره فی الامداد فی ماثر الامجاد
پس نسب ایشان بخلیفه ثانی حضرت فاروق بسی و واسطه میرسد در ترجمه خود جزو لطیف نوشته اند ملخصش آنکه
ولادت این فقیر روز چهارشنبه چهارم شوال مقارن طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم واقع شد
بعض یاران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعهٔ از صالحان بشارت بسیار در حق این فقیر
قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچه بعض اعزه و اخوان و اجله خلان تفصیل ان وقائع با واقعات دیگر در رساله
مضبوط نموده بالقول الجلی مسمی کرده اند چون سال پنجم در آمد بمکتب نشست و سال هفتم پدر بزرگوار بنماز ایستاده کردند
و بروزه داشتن امر فرمودند و تطهیر نیز در همین سال واقع شد و چنان در خاطر مانده ست که آخر همین سال قرآن
عظیم ختم کردم و کتب فارسیه و مختصرات خواندن شروع نمودم در سال دهم شرح ملا میخواندم راه مطالعه فی الجمله
کشاده شد سال چهاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدهم با والد بیعت کردم و باشغال صوفیه خصوصا
نقشبندیه مشغول شدم و همان سال طرفی از بیضاوی خواندم و والد طعام وافر مهیا ساخته و خاص و عام را

دعوت کردند فاتحه اجازت درس خواندند فراغ از فنون متعارفه بحسب رسم این دیار در پانزدهم حاصل شد
از علم حدیث مشکوة تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام و طرفی از بیضاوی و مدارک
و چند بار در مدارست قرآن کریم با تدبر معانی و شان نزول برجوع بتفاسیر بخدمت ایشان حاضر شدم و این معنی
سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایه و هدایه بتمامها الا طرفی یسیر از هر دو و از اصول حسامی و طرفی از
توضیح و تلویح و از منطق شرح شمسیه و طرفی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید بتمامه با طرفی از خیالی و شرح مواقف
و از سلوک طرفی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه
شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسماء و آیات مجموعه خاصه ایشان و مأة فوائد و از طب موجز القانون
و از حکمت شرح هدایة الحکمة و از نحو کافیه و شرح ملا و از معانی مطول و مختصر و از هیئت و حساب بعض رسائل مختصره
و درین میان سخنان بلند در هر فن بخاطر میرسید چند سال تقدیم ایشان مریض شده برحمت حق پیوستند و اجازت
بیعت و ارشاد داده بودند و کلمه یده کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر
بگذشتند و توجه ایشان بفقیر متوجه ابا با بنا می بالنسبت بعد از وفات ایشان دوازده سال کمابیش درس کتب دینیه
و عقلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان ست
قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از ان در آخر سنه ثلث و اربعین بحج مشرف شد
و یکسال بمجاورت حرمین و روایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و با متوطنان حرمین از
علما و غیر ایشان صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه جامعه شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان
گفت پوشید و آخر این سال حج گذارده اوائل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد روز جمعه چهاردهم رجب در
صحت و سلامت بوطن رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاتحیت دادند و فتح دوره اخیره
بردست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و
مصالح احکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی آورده اند و آن فنی ست که پیش ازین
فقیر مضبوط تر از سخن این فقیر کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت این فن اگر کسی را درین حرف شبهه باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین که شیخ عز الدین انجا چه جهد ها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقه سلوک که امروز مرضی حق
ست و درین دوره فائز میشود الهام فرمودند آنرا در همعات و لطاف القدس ضبط کرده و عقائد اهل سنت قدمای
بدلایل و حجج ثابت نموده آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخته و وجهی مقرر نموده که بحث نماند و علم کمالات یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی این عرفی حول

وعلم استعدادات نفوس انسانیه بجمیعها وکمال ومآل هرکسی افاضه فرمودند واین هر دو علم جلیل اندیش
ازین فقیر کسی گردآن نگشته وحکمت عملی که صلاح این دوره درآنست بوسعتی تمام افاده نمودند وتوفیق تشیید
آن بکتاب وسنت وآثار صحابه دادند وبه تمییز آنچه علم دین ست منقول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وآنچه مدخول
ومحرفست وآنچه سنت ست وآنچه هر فرقه بدعت کرده ست افاده ساختند ولو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیارست وهمه نافع ومفید وبعضی ازان
درباب خود عدیم النظیر غیر مسبوق منها کتاب حجة الله البالغة وازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء واین هر دو درین
قرب زمان بشرف همت مدار المهام صاحب بهادر خسر محمد سطور بقالب طبع رسیده ومصفی شرح فارسی
موطا ومسوی شرح عربی موطا وفیوض الحرمین وانسان العین فی مشایخ الحرمین والفوز الکبیر فی اصول التفسیر
وقول الجمیل وهمعات والطاف القدس وتاویل الاحادیث ومقاله وضیه فی النصیحة والوصیة وعقد الجید فی
احکام الاجتهاد والتقلید والانصاف فی بیان سبب الاختلاف وسرور المحزون ولمحات وسطعات والمقدمة السنیة
فی انتصار الفرقة السنیة وفتح الرحمن ترجمه فارسی قرآن وانفاس العارفین وخیر کثیر وشفاء القلوب وفتح الخبیر
وقرة العینین فی تفضیل الشیخین والبدور البازغة والزهراوین ورسائل التفهیمات وهی تزید علی مئتین الی غیر ذلک
ودر تفهیمات گفته ومن نعم الله علی ولا فخر ان جعلنی ناطق هذه الدورة وحکیمها وقائد هذه الطبقة
وزعیمها فانطق علی لسانی ونفث فی نفسی فان نطقت باذکار القوم واشغالهم نطقت بجوامعها
واتیت علی مذاهبهم جمیعا وان تکلمت علی نسب القوم فیما بینهم وبین ربهم زویت لی مناکبها
وبسطت لی جوانبها ووافیت ذروة سنامها وقبضت علی مجامع خطامها وان خطبت باسرار اللطائف
الانسانیة تعرضت ناموسها وتلمست ناعوسها وقبضت علی جلابیبها واخذت بتلابیبها تعرضت ناموسها
وان تمطیت ظهر علم النفس ومبالغها فانا ابو عذرتها اتیتهم بعجائب لا تحصی وغرائب لا تکتنه ولا
یکتنه ما یرجی وان بحثت عن علل الشرائع والنبوات فانا لیث عرینها وحافظ جرینها ووارث خزائن
مباحث معانیها وکم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الذکی انتهی شیخ اکمل شرف الدین محمد الذکی
ودر کتاب خود مسمی بوسیلة الی الله گفته ومن کان له لطف قریحة وطالع مصنفاته الشریفة وتحقق
بقواعدها وقوانینها لم یبق له ریبة فی تصدیق هذا المطلب لا هو المقصد الاقصی قل الحق من ربکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر خصوصا کتاب الحجة البالغة والتفهیمات والطاف القدس والهمعات

الی المکتوب المرسل الی المدینة والمسکوک وفیه لطیفة ونیز در تفهیمات گفته لما تمت بی دورة الحکمة البسنی الله تعالی خلعة المجددیة فعلمت علم الجمع بین المختلفات انتهی وانصاف اینست که اگر وجود او در صدر اول در زمانه ماضی میبود امام الائمه وتاج المجتهدین شمرده میشد ثنای علمای عصر و مشایخ آن بروی چندان ست که این مختصر نقل آنرا برنمی تابد جمعی بیشمار از حاشیه بساط او بتحجه تام در علوم ظاهر و باطن حاصل نمودند و باعلای معارج کمالات صوری و معنوی فائز شدند خصوصا اولاد امجاد او که هر یکی از ایشان بی نظیر وقت و فرید دهر و وحید عصر در علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقریر و فصاحت تحریر و تقوی و دیانت و امانت و مراتب ولایت بود و همچنین اولاد اولاد بیت این خانه تمام آفتابست ٭ این سلسله از طلای نابست ٭ در قول جلی از کلام ایشان آورده که فرمودند آگاهی آمد این فرزندان که لطف الهی ایشان را بما عطا کرده است همه سعدا اند نوعی از ملکیت حدیث از ایشان ظهور خواهد کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا میکند که دو شخص دیگر پیدا شوند که در مکه و مدینه سالها احیای علوم دین نمایند و همانجا وطن اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان بما متمکن باشد زیرا که آدمی زاده بوطن مادر میلان طبعی دارد انتقال جماعه که وطن والده ایشان متمکن باشند بسر زمینی بالطبع مستحیلست مگر بقسر قاسر انتهی بلفظه محرر سطور گوید مصداق این آگاهی بظاهر وجود هر دو نواسه شاه عبد العزیز دهلوی ست مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب که هجرت از دهلی کرده در مکه اقامت نمودند و سالها باحیای روایت حدیث باهل عرب و عجم پرداختند [illegible] علم ولیکن در حقیقت اینخاندان علم و کمال تماما منقرض شده و هیچ یکی از انها باقی نماند و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید [illegible] طبع گاهی بنظم عربی و فارسی هم میکردند الی ان قال بعد ذکر شطر من اشعاره توفی رح سنه ست و سبعین ومائة والف تاریخش این مصراع ست مصراع ٭ او بود امام اعظم دین ٭ [illegible] نواب میر مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته مسند الوقت الشیخ الاجل شاه ولی الله احمد بن عبد الرحیم المحدث الدهلوی المکی رسالة سماها الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف ذکر فیها ترجمته بالفارسیة مفصلة حاصلها انه ولد یوم الاربعاء رابع شوال وقت طلوع الشمس فی سنة ۱۱۱۴ الهجریة تاریخه عظیم الدین ورای جماعة من الصلحاء منهم والده الماجد مبشرات قبل ولادته وهی مذکورة فی کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی للشیخ محمد عاشق بن عبید الله البارهوی البهلتی المخاطب بعلی و کتب فی صغر سنه الکتب الفارسیه والمختصرات من العربیة وشرع فی قراءة شرح الجامی وهو ابن عشرة سنة وتزوج وهو ابن اربع عشرة سنة واستسعد ببیعة والده فی الخامس عشر من عمره واشتغل باشتغال

باشد

المشايخ النقشبندية ولبس خرقة الصوفية وقرء البيضاوي واجيز بالدرس وفرغ من تحصيل
العلم وقرء طرفا من المشكوة والصحيح للبخاري والشمائل للترمذي والمدارك ومن علم الفقه شرح الوقاية
والهداية بتمامها الا طرفا يسيرا ومن اصول الفقه الحسامي وطرفا صالحا من التوضيح والتلويح ومن المنطق
شرح الشمسية وقسطا من شرح المطالع ومن الكلام شرح العقائد وجملة من الخيالي وشرح المواقف
وقطعة من العوارف ومن الطب موجز القانون ومن الحكمة شرح هداية الحكمة ومن المعاني
المختصر والمطول وبعض الرسائل في الهيئة والحساب الى غير ذلك وبرع في هذه كلها واجازه والده
بالاخذ والبيعة ممن يريدها وقال يده كيدي ثم اشتغل بالدرس نحو اثنتي عشرة سنة وحصل له فتح
عظيم في التوحيد والجانب الواسع في السلوك ونزل على قلبه العلوم الوجدانية فوجا فوجا وخاض في بحار
المذاهب الاربعة واصول فقههم خوضا بليغا ونظر في الاحاديث التي هي متمسكاتهم في الاحكام وارتضى من بينها بامداد النور الغيبي
طريقة الفقهاء المحدثين واشتاق الى زيارة الحرمين الشريفين فرحل اليهما في سنة ۱۱۴۳ واقام هنالك عامين كاملين وتلمذ
على الشيخ ابي الطاهر المدني وغيره من مشايخ الحرمين وتوجه الى المدينة المنورة واستفاض فيضا
كثيرا وصحب علماء الحرمين صحبة شريفة ثم عاد في سنة ۱۱۴۵ الى الهند ومن نعم الله تعالى عليه ان
ولاه خلعة الفاتحية والهمه الجمع بين الفقه والحديث واسرار السنن ومصالح الاحكام وسائر
ما جاء به صلى الله عليه وسلم من ربه عز وجل حتى اثبت عقائد اهل السنة بالادلة والحجج وطهرها
من قذى اهل المعقول واعطي علم الابداع والخلق والتدبير والتدلي مع طول وعرض وعلم
استعدادات النفوس الانسانية بجميعها وافيض عليه الحكمة العملية وتوفيق تشييدها بالكتاب والسنة
وتمييز العلم المنقول من المحرف المدخول وفرق السنة السنية من البدعة الغير المرضية انتهى و
كانت وفاته في سنة ۱۱۷۶ الهجرية وله مؤلفات جليلة ممتعة يجل تعدادها منها فتح الرحمن في ترجمة
القرآن والفوز الكبير في اصول التفسير والمسوى والمصفى في شروح الموطا والقول الجميل والخير الكثير و
الانتباه والدر الثمين وكتاب حجة الله البالغة وكتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ورسائل
التفهيمات وغير ذلك وقد ذكرت له ترجمة حافلة في كتابي اتحاف النبلاء المتقين باحياء مآثر الفقهاء
المحدثين وذكر له معاصرنا المرحوم المولوي محمد محسن بن يحيى البكري التيمي الترهتي رح ترجمة بليغة
في رسالته اليانع الجني وبالغ في الثناء عليه واتى بعبارة نفيسة جدا واطال في ذكر احواله الاولى

او الاخری والطاب فان یشئت زیادة الاطلاع فارجع الیهما وقد طبع کتابه الحجة لهذا العهد بمصر و
کذا الازالة بالهند بنفقة الشیخ الوزیر محمد جمال الدین خان مدبر مهمات الریاسة عافاه الله
تعالی وکان له اولاد صالحون الشیخ عبد العزیز والشیخ رفیع الدین والشیخ عبد القادر والشیخ
عبد الغنی والد الشیخ محمد اسمعیل الشهید الدهلوی وکلهم کانوا علماء نجباء حکماء فقهاء
کاسلافهم واعمامهم کیف لا وهم من بیت العلم الشریف والنسب الفاروقی المنیف وقد اذن الزمان
الان بانصرام ذلک البیت واهله فانا لله وانا الیه راجعون وکان بیته فی الهند بیت علم الدین
وهم کانوا مشایخ الهند فی العلوم النقلیة بل والعقلیة اصحاب الاعمال الصالحات وارباب الفضائل
الباقیات لم یعهد مثل علمهم بالدین علم بیت واحد من بیوت المسلمین فی قطر من اقطار الهند
وان کان بعضهم قد عرف بعض علم المعقول وعد علی غیر بصیرة من الفحول ولکن لم یکن علم الحدیث و
التفسیر والفقه والاصول وما یلیهما الا فی هذا البیت لا یختلف فی ذلک مختلف من موافق ولا
من مخالف الا من اعماه الله عن الانصاف ومسته العصبیة والاعتساف واین الثری من الثریا و
النبیل من الحبیا والله یختص برحمته من یشاء ولکل من اخلافه درر مولفات ممتعة نافعة کفتح
العزیز فی التفسیر والتحفة الاثنی عشریة فی الرد علی الروافض وسر الشهادتین وغیرها للشیخ
عبد العزیز الدهلوی ومقدمة العلم ورسالة العروض وکتاب التکمیل للشیخ رفیع الدین و
موضح القرآن للشیخ عبد القادر ورسالة فی اصول الفقه ورسالة فی الامامة ورد الاشراک
للشیخ محمد اسمعیل الدهلوی الی غیر ذلک وهذه المصنفات ممتعة نافعة متداولة بین الناس
وفضائلهم شهیرة وهی متلقاة بالقبول من العلماء الاکیاس ؎ لا یدرک الواصف المطری خصائصهم
وان یکن بالغا فی کل ما وصفا *فقد* فهذا اوالد المخاطب ولی الله قد کرر اثبات هذا
الحدیث الهادی بسناه المرشد بهداه بحیث قصم ظهور الطاعنین ارباب الزیغ والعناء وجزم
جزم ایدی المنکرین ذوی الخلاعة والسفاه فالعجب کل العجب من المخاطب کیف نطق بطعن هذا الحدیث
وفاه وضل فی مهامه العطب بذلک وتاه ولم یبال بمخالفة ما حققه والده النبیل عند النباه
الذی ابدی المخاطب بمزید المبالغة الناشئة عن الغواه کونه آیة من آیات الاله ومعجزة من معجزات رسول الله
صلی الله علیه وآله الاطهار الوجاه وجه دوصد و یازدهم آنکه محمد معین بن امین سندی در کتاب دراسات اللبیب

فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته استدلوا ایضا علی حجیة القیاس بعمل جمع کثیر من الصحابة وان ذلك نقل عنهم
بالتواتر وان کانت تفاصیل ذلك احادا وایضا عملهم بالقیاس وترجیح البعض علی البعض تکرر وشاع من غیر
نکیر وهذا وفاق واجماع علی حجیة القیاس فالجواب انه کما نقل عنهم القیاس نقل ذمهم القیاس ایضا
فعن باب مدينة العلم رضي الله عنه انه قال لو كان الدين بالقياس لكان باطن الخف اولى بالمسح
من ظاهره و محمد معین سندی از محققین مشاهیر منتقدین نحاریر سنیه است و از تلامذه شیخ عبد القادر مفتی مکه و معاصر شاه
ولی الله والد مخاطب و ممدوحین و مبجلین حضرتش میباشد و کتاب او دراسات اللبیب از معاریف کتب و اسفار علمای
این دیار و امصار است خود محمد معین در دراسات اللبیب بعد نقل کلامی از ابن عربی گفته ومن فوائد هذه الجملة
الاخيرة من كلامه ونقله ههنا ان يعرف هو رضي الله تعالى عنه وقد عرفه من عرفه في مرقاة العالي من
اخذ العلوم والشرائع عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بهذه الحكاية في نظائرها المتقدمة ذكرها
فيعتقد ان حكمه فيما يحكم به من مقصود الباب حكم متقن من عالم عارف جمع الله سبحانه له بين
الاخذ من ظاهر الشريعة وباطنها وحقيقتها وبين الروايتين عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ظاهره
بوسائط المشايخ على ما كان قدوة فيها لكبار شيوخ الحديث رحمهم الله تعالى ممن سماهم الامام الشعراني في
مقدمة كتابه اليواقيت في ترجمته رضي الله تعالى عنه وباطنه شافهه بها النبي صلى الله تعالى عليه وسلم
من غير واسطة بالكشف والعيان على ما كان قدوة فيها الطوائف العارفين قدست اسرارهم
ومشايخ الحديث حيث اخذ وابطن وكشفه واتصل ذلك منه بهما بالرجال الثقات حتى وصل بحمد الله
سبحانه الينا اجازة من شيخنا الاجل مفتي حرم الله الامين الشيخ عبد القادر رحمه الله تعالى وهو موجود
في فهرسه و نیز در دراسات گفته وقد وافقنا على هذا الراي قدوة علماء دهره يعسوب زماننا
الشيخ الاجل الصوفي الاكمل امام بلاد الهند الشيخ ولي الله بن عبد الرحيم مشافهتنا في جملة صالحة من
ارائنا مخاطبا لي في تفردي ببعض ما خالفت فيه الجماهير وسه ومن الرديف فقد كبت غضنفرا وقد الحمد لله
تعالى على ذلك حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه كما يحب ربنا ويرضى و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا
در ذکر جامع صحیح ترمذی آورده و ترمذی گفته جميع ما في هذا الكتاب من الحديث هو معمول به
وبه اخذ بعض اهل العلم ما خلا حديثين حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم جمع
بين الظهر والعصر بالمدينة والمغرب والعشاء من غير خوف ولا سفر ولا مطر وحديث النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال اذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه انتهی و شیخ علامه خواجه محمد معین در کتاب
دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب تعقب وی کرده و گفته معه کلام طویل بعده ثابت کرده که این حدیث
حدیث معمول به ست نزد جماعتی از علما انتهی کلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر در اتحاف النبلا گفته دراسات اللبیب
فی الاسوة الحسنة بالحبیب للشیخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد امین السندی مجلدی ست وسط ست در ۱۲۸۴ در بلده لاهور
بقالب طبع رسیده اولا الحمد لله ثم علی ان سبقت علینا من طیطام یم الکتاب بر نقاطر یا و درین کتاب
بجای فصل و باب دراستها ست و جمله دراسات او دوازده ست و تالیفش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترک
روایت مذهب مخالف آن بوده ست و در باب خود و متانت عبارت و رشاقت الفاظ و تحقیقات مطالب علیه و
سرماده صحیحه بر مدعا مطلوب خیلی خوب واقع شده جز آنکه مذاق تصوف را در وی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلک برای
افحام خصم و الزام مقلدین کافی و وافی ست قاضی طلا محمد پشاوری را در وصف کتاب مذکور و تحریص عمل بالحدیث
قصیده عربی ست که در آخر کتاب مذکور طبع شده دیدنی ست انتهی و چون فاضل معاصر قصیده قاضی پشاوری
را استجاده نموده لهذا ایراد قدری از آن که متعلق بمدح مصنف و مصنف ست مناسب می نماید پس باید دانست
که قاضی مذکور در قصیده مشار الیها بعد تحمید و تصلیه میگوید ع و بعد بشری لاصحاب السداد بان تمت دراسات
اهل العلم والنظر * فهذه نسخة مرغوبة طبعت * بل روضة قد حوت من زاهر الزهر * راقت
وفاقت بحسن الخط واختتمت * وبخترت فی العری فی اجمل الصور * حکت معانیه حورات مع سبعد
علی سرائر من استبرق خضر * خریدة لا تری فی الدهر ثانیها * ولم یجد مثلها فی سالف العصر * کا
الفوز فی الخضراء حاملة * نوافجا عبقا من فورها العطر * مجموعة لقناع الحق کاشفة * صحت و عمت
مع الاقبال والظفر * عذراء شنباء عند النطق تنظرها * تفتر عن برد رطب وعن درر * یا لائمی
عذلا لو کنت ناظرها * لصرت من عذلی للعفو مبتدری * کان فی صحنها صبح بطلعته * برق تالق فی
الظلماء بالسحر * تحکی لوامعها انوار عن فلق * وعن شهاب وعن شمس وعن قمر * صدر بلا
صفو بلا کدر * برق بلا خطر نور بلا شرر * تضیء شمائلها شمسا بلا کسف * تحکی شمائلها عن عنبر
السحر * لو غاص الفکر فیها غاص مجتهدا * یراه بحرا بلا ضیر ولا ضیر * تثبت الحق بالبرهان موضحة
علی الفؤاد ثبوت النقش فی حجر * روائح الرند والند الذی لها * تروح الروح من هم ومن فکر
غدا فؤادی بها فی الروح مبتهجا * کوردة بسمت من نسمة السحر * کانها الشمس لاحت من مطالعها

بدت لنا فی جمال غیر مستتر ÷ اوغادة برزت فی زینة وضیا ÷ لعاشق دنف فی الوجد والسهر تنتضی
الروح من تقریر مطلبها ÷ کما تنتضی وجه الزرع بالمطر ÷ اطروفة من معانیها مروحة ÷ للروح والعقل و
الاسماع والنظر ÷ هی الکنوز التی عزت جواهرها ÷ محفوظة من حلول الحادثات الغیر ÷ وکم مجالس تهدی
الواصفون لها ÷ ما بین منتظم منها ومنتثر ÷ قالوا ظفرت بما تبغی فقلت لهم ÷ الشکر لله ربی منح الوطر
تصنیف حبر خبیر کامل فطن ÷ من فضل الله حاماء ذی ذخر ÷ محمد بن محمد طاب مرقده ÷ معین
دین الهدی بالمنطق البهر ÷ بحر العلوم امام العصر شمس هدی ÷ عریف اعصاره الخبیر فی الخبر ÷ سمیدع
العصر حبر الدهر بدر دجی ÷ فی العلم محتلم فی الزهد مشتهر ÷ هو الخبیر الذی فاق الفواضل فی
علم وفضل وفی مجد وفی خطر ÷ من ذا یماثله فی الفضل مرتبة ÷ من ذا یسامیه فی العلم والفخر ÷ قد
ابرز الحق فی هذا فلیس هنا ÷ حق بمنکتم صدق بمستتر ÷ واز انشای قاضی پشاوری مذکور در مدح اثبات اللبیب
ومصنف آن قصیده دیگرست که آن نیز در آخر کتاب مطبوع شده شطری از ابیات آن که مناسب
مقام ست نیز باید شنید وهی هذه ؎ عوجا نرق دمعة فی حسرة وجوی ÷ یا عیر ذات الفال علی نسق ÷
علی انطماس رسوم العلم قاطبة ÷ ثم اختلافات اهل العصر والفرق ÷ واضحت مراسم علم الدین عافیة
من البلایات وطیشات ذوی الصعق ÷ فبینما کنت اشکو فاقتی اسفا ÷ فیما فؤادی من ریب المنون لقی
اذ طابت الاذن من ذکری مکرمة ÷ صحیفة فاقت الازهار فی عبق ÷ الف بلا اسف کنز بلا تلف
شمس بلا کسف بدر بلا محق ÷ وغیرها من طروس لا یماثلها ÷ فی ندرة النظم او فی جودة النسق ÷
اذا سفرت عن ضیاء الصبح طلعتها ÷ واظهرت عن سنا برق وعن شفق ÷ اوراقها تخطف الابصار
بارقة ÷ کانها صفحات التبر من ورق ÷ شمس السناء والهدی فی لمعة وضیا ÷ نور التقی والنقی
بالمنطق الطلق ÷ تصنیف حبر خبیر بارع فهم ÷ حریف اقرانه فی الخلق والخلق ÷ معین دین الهدی
من براعته ÷ فاق الخلائق فی علم وفی خلق ÷ جزاء ربی خیرا دائما فله ÷ حسن الثناء الی یوم التنادبقی
وکم جهول تری فی الغی جاحده ÷ ویزدری فضله جهلا من الرهق ÷ اذا لقیت لمن عاداه من سفه ÷ فقل اعوذ
برب الناس والفلق ÷ فهذا السندی محمد معین بن محمد امین ÷ بارعهم الذی هو
عندهم بکل مدح قمین ÷ قد اثبت هذا الحدیث الیمین ÷ ولم یسلک فیه مسلک اهل الجزاف
والتخمین ÷ فالمنحرف عنه الی الشمال والیمین ÷ یقتحم مضال قوم عمین ÷ والمقدم علی طعنه

لا یجد غیر ما یکذب به و یمین * و لا یتفوه الا بما هو علیه و من هو هو به ضمین * وجه سی و دوم
آنکه شیخ محمد بن سالم الحفنی الشافعی اثبات و تایید این حدیث شریف فرموده چنانچه در حاشیه خود
بر جامع صغیر گفته قوله (فلیأت الباب) یعنی علیا فقد ورد ان العلم جزء عشرة اجزاء اعطی علی تسعة
اجزاء والناس جزءا واحدا ولذا سئل سیدنا معاویة فقال للسائل سل علیا فانه اعلم منی
و بدر الدین محمد الحفنی از اعاظم علمای مشهورین و افاخم نبلای معروفین نزد سنیه ست محمد بن محمد الامیر الازهری
المالکی در رسالهٔ اسانید خود در ذکر شیوخ خویش بعد ذکر جمال الدین الحفنی گفته و منهم خوه طراز
عصابة العلماء المحققین و بقیة السادة الهداة العارفین بهجة الدنیا و زینة الملة و الدین موصل
السالکین و محمد الواصلین الاستاذ الاعظم شیخ الشیوخ ابو عبد الله بدر الدین سیدی محمد
الحفنی رضی الله عنه و ارضاه حضرته و مجالس من الجامع الصغیر و النجم الغیطی فی مولده صلی الله
علیه وسلم و فی متن الشمائل للترمذی و مات رحمه الله اثناء قراءتها و تلقنت عنه الذکر من طریق
الخلوتیة و اجازنی اجازة عامة و نص ما کتب لی بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا علی یا سند و نصلی
و نسلم علی اجل سند و علی آله الاعلام و صحبه نجوم الاسلام اما بعد فقد اجزت المولی الفاضل
المحرر فرائد الفواضل و الفضائل سیدی محمد الامیر نفعه الله و نفع به و نظمه فی سلک اهل قربه
بما یجوز لی روایته او ثبتت لدی درایته من کتب الحدیث الستة المشهورة و غیرها من کتب السنة
المأثورة و کتب المعقول من معانی و بیان و اصول موصیا له بتقوی الله التی من تمسک بها مولاه
اجتباه و افضل الصلوة و التسلیم علی اکمل رسل السلام و علی آله و صحبه و عترته و حزبه کتبه
محمد بن سالم الحفناوی الشافعی فی حادی عشر جمادی الآخرة سنة ثمانیة و سبعین و مائة و الف
و محمد خلیل مرادی در سلک الدرر گفته محمد الحفنی بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر
بالحفنی الشیخ العالم المحقق المدقق ابو عبد الله تعالی فضیلته ابو المکارم نجم الدین ولد بحفنة
قریة من قری مصر قریب بلبیس سنة احدی و مائة و الف و دخل الازهر و اشتغل بالعلم علی جماعة
من الفضلاء کمحمد بن عبد الله السجلماسی و عبد بن علی النمرسی و مصطفی بن احمد العزیزی و
الشمس محمد بن ابراهیم الزیادی الملقب بعبد العزیز و علی بن مصطفی السیواسی الحنفی نظر بیرم
الجمال عبد الله الشبراوی و الشهاب احمد الملوی و احمد الجوهری و سید محمد بن محمد

البلیدی والشمس محمد بن محمد البدیری الدمیاطی واخذ الطریقة الخلوتیة عن القطب مصطفی بن کمال الدین البکری وتربی علی یدیه والف التآلیف النافعة منها حاشیة علی شرح الهمزیة لابن حجر وحاشیة علی شرح رسالة الوضع وحاشیة علی حاشیة الحفنی علی المختصر وحاشیة علی شرح الرحبیة للشنشوری وغالب حواشی اخیه الجمال یوسف ماخوذة منه وکان یدرس اولا بالسنانیة وبالورقتین ثم فی الطیبرسیة داخل باب الجامع ثم لما توفی الجمال عبد الله الشبراوی نقل التدریس الی محل داخل الجامع وکان یحضر درسه اکثر من خمسمائة طالب لحسن تقریره وفصاحته وبیان شهامته محققا مدققا یهرع الیه الناس جمیعا واشتهرت طریقة الخلوتیة عنه فی مشرق الارض ومغربها فی حیاته وکانت وفاته فی شهر ربیع الاول سنة احدی وثمانین ومائة والف رحمه الله تعالی انتهی **فهذا محمد الحفنی** الموصوف بانه طراز العصابة قد اثبت هذا الحدیث الناتب الی مهیع الاصابة وایده بمؤیدات بلغت من الحق نصابه ونضت عن وجه الثواب نقابه فلا یتجاسر لطعنه الا عاق لجینة الحقائق المستطابه ولا یجترئ علی غمزه الامعاند لزبغه المعارف المطابه ولا یحید عن قبوله الا الغارق من ظلمات الجهل فی الغیابه ولا یروع عن اذعانه الا المار علی وجهه فی غیاهب العدوان من غیر انابة **وجه دو صد و سیزدهم** آنکه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی در روضه ندیه فی شرح التحفة العلویه باثبات صحت این حدیث شریف داد کمال جد وجهد داده و در وجوه مادین خبر منیف ابواب تحقیق وتنقید کشاده چنانچه گفته قوله باب علم المصطفی ان تأته فهنیئا لک یا العلم من اهل البیت اشارة الی الحدیث المشهور المروی من طرق ابن عباس وغیره ولفظه عن ابن عباس انه صلعم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب اخرجه العقیلی وابن عدی والطبرانی والحاکم اخرج ابن عدی ایضا والحاکم من حدیث جابر واخرج الترمذی من حدیث علی علیه السلام بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة منکر وقال العلامة الحافظ الکبیر المجتهد محمد بن جریر الطبری هذا حدیث عندنا صحیح سنده وقال الحاکم فی حدیث ابن عباس صحیح الاسناد وروی الخطیب فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس وقال هو صحیح وقال ابن عدی انه موضوع واورد ابن الجوزی الحدیثین حدیث جابر وحدیث ابن عباس فی الموضوعات وقال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان وغیره ولم یاتوا فی ذلک بعلة قادحة

قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة فى
مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغى ان يطول القول عليه بالوضع و (يطلق)
قال الصواب خلاف قول الحاكم انه صحيح وخلاف قول ابن الجوزى انه
موضوع بل هو من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحة ولا ينحط
الى الكذب قال الحافظ السيوطى قد كنت اجيب بهذا الجواب وهو
انه من قسم الحسن دهرا الى ان وقعت تصحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الآثار مع (وثقت)
تصحيح الحاكم لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى وجزمت بارتقاء الحديث عن رتبة الحسن
الى رتبة الصحة قلت قد قسم ائمة الحديث الصحيح من الاحاديث الى اقسام سبعة اخرها ان
امام من ائمة الحديث غير الشيخين انه صحيح وهذا الحديث قد نص امامان حافظان كبيران
الحاكم ابو عبد الله والعلامة محمد بن جرير الذى قال الخطيب البغدادى فى حقه وكان ابن جرير
من الائمة يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم يشاركه احد من
اهل عصره وقال فى حقه المعروف عندهم بامام الائمة ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم
من محمد بن جرير واما الحاكم فهو امام غير منازع قال الذهبى فى حقه المحدث الحافظ الكبير امام المحدثين
وقال الخليل بن عبد الله هو ثقة واسع بلغت تصانيفه قريبا من خمس مائة انتهى قلت فاين يقع
ابن الجوزى عند هذين الامامين واين هو من طبقتهما وحفظهما واتقانهما وهو الذى قال الحافظ
الذهبى فى حقه نقلا عن الموفق ان ابن الجوزى كان كثير الغلط فيما يصنفه ثم قال الذهبى قلت نعم (الموفق)
له وهم كثير فى مؤلفاته يدخل عليه الداخل من العجلة والتحول من كتاب الى اخر انتهى قلت سمعت (تواليفه)
قاله الحافظ العلائى انه لا علة قادحة وانما دعوى الوضع دفع بالصدر وقد قال الذهبى فى حق العلائى
انه قرا وافاد وانتقى ونظر فى الرجال والعلل وتقدم فى هذا الشان مع صحة الذهن وسرعة الفهم انتهى
هذا كلام الذهبى فيه وهو عصريه ومن اقرانه فلم واثنى عليه غيره ممن تاخر عن عصره باكثر من هذا
فظهر لك بطلان دعوى الوضع وصحة القول بالصحة كما اختاره الحافظ السيوطى وهو قول الحاكم
وابن جرير وجه و وجه چهاردهم آنکه نیز محمد بن اسمعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته وکناه بو
للمصطفى ثانيا فى كل ذكر وصفيا قوله وكفاه اى كفاه شرفا وفخرا انه تذكر ثانيا وثانيا ذكره

وانه صفي ومختار لله تعالى ولرسوله كما تقدم من اكرامه والبيت يشير الى ما خص الله الوصي
عليه السلام من القاء ذكر الشريف على السنة العالم من صبي ومكلف وحر وعبد وذكر وانثى فانهم
اذا ذكر وا رسول الله صلعم ذكروه لذكره وهذا من اكرام الله له نيشاء الصبي فهيتف يا محمد يا
علي والعامي وغيرهما وهذا من نوع الذكر الذي طلبه خليل الله في قوله واجعل لي لسان صدق في الاخرين
وهو الذي امتن الله على نبيه رسوله صلعم في قوله تعالى ورفعنا لك ذكرك وكفاه شرفا انه اول السابقين الى الاسلام وكفاه
شرفا انه اول من صلى والذي رقي جنب ابي القاسم صلعم لكسر الاصنام وكفاه شرفا انه الذي فداه
بنفسه ليلة مكر الذين كفروا به وكفاه شرفا انه الذي ادى عنه الامانات وكفاه شرفا انه من رسول
الله صلعم بمنزلة الراس من البدن وكفاه شرفا انه من رسول الله وانا من رسول الله صلعم
منه وكفاه شرفا انه سلمت عليه الاملاك يوم بدر وكفاه شرفا انه الذي قطر ابطال المشركين في كل
معركة وكفاه شرفا انه قاتل عمرو بن عبد ود وكفاه شرفا انه فاتح خيبر وكفاه انه مبلغ براءة الى المشركين
وكفاه شرفا ان الله سبحانه زوجه البتول وكفاه شرفا ان اولاده لرسول الله صلعم اولاد وكفاه شرفا
انه خليفته يوم غزوة تبوك وانه منه بمنزلة هارون من موسى وكفاه شرفا انه احب الخلق الى الله بعد رسوله
صلعم وكفاه شرفا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم وكفاه شرفا ان الله باهى به ملئكته وكفاه
شرفا انه قسيم النار والجنة وكفاه شرفا انه اخو رسول الله صلعم وكفاه شرفا انه من اذاه فقد اذى رسول الله
صلعم وكفاه شرفا ان النظر الى وجهه عبادة وكفاه شرفا انه لا يبغضه الا منافق ولا يحبه الا مومن
وكفاه شرفا ان فيه مثلا من عيسى بن مريم عليهما السلام وكفاه شرفا انه ولي كل مومن ومومنة وكفاه شرفا انه سيد العرب
وكفاه شرفا انه سيد المسلمين وكفاه شرفا انه يحشر راكبا وكفاه شرفا انه يسقي من حوض رسول الله
صلعم المومنين ويذود المنافقين وكفاه شرفا انه لا يجوز احد الصراط الا بجواز منه وكفاه شرفا انه
يكسى حلة خضراء من حلل الجنة وكفاه شرفا انه ينادي من تحت العرش نعم الاخ اخوك علي وكفاه شرفا
انه مع رسول الله صلعم في قصره مع ابنته سيدة نساء العالمين وكفاه شرفا انه حامل
لواء الحمد آدم ومن ولده يمشون في ظله وكفاه شرفا انه تقول اهل المحشر حين يرونه ما هذا الا
ملك مقرب او نبي مرسل فينادي مناد ليس هذا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولكنه علي بن ابي طالب
اخو رسول الله صلعم وكفاه شرفا انه مكتوب اسمه مع اسم رسول الله صلعم محمد رسول الله ايدته

علی ونصرته به وکفاه شرفا انه یقبض روحه کما یقبض روح رسول الله صلعم وکفاه شرفا انه
تشتاق الیه الجنة کما فی حدیث انس تشتاق الجنة الی ثلاثة علی وعمار وسلمان وکفاه شرفا انه باب
مدینة علمه وکفاه شرفا انها سدت الابواب الا بابه وکفاه شرفا انه لم یرمد بعد الدعوة النبویة
ولا اصابه حر ولا برد وکفاه شرفا انه اول من یقرع باب الجنة وکفاه شرفا ان قصره فی الجنة بین قصری
خلیل الرحمن وسید ولد آدم صلعم وکفاه شرفا نزول آیة الولایة وکفاه شرفا ان الله سماه مومنا فی عشر آی
وکفاه شرفا ان رسول الله صلعم انتجاه وکفاه شرفا اکله من الطائر مع رسول الله صلعم وکفاه شرفا بیعة
الرضوان وکفاه شرفا انه راس اهل بدر وکفاه شرفا انه وصی رسول الله صلعم وکفاه شرفا انه ذکر یحیی
وکفاه شرفا انه اعلم امته وکفاه شرفا انه یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتل رسول الله صلعم علی تنزیله
وکفاه شرفا انه قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین وکفاه شرفا انه حامل لوائه صلعم فی
کل معرکة وکفاه شرفا انه الذی غسل رسول الله صلعم وتولی دفنه وکفاه شرفا ما اعطاه الله من
الزهادة والعبادة والتأله وکفاه شرفا ما فاز به من الزهادة والزلفی ؎ هذی المفاخر لا قعبان من
لبن ❊ شیبا بماء فعادا بعد ابوالا ❊ و محمد بن اسماعیل الامیر از اجله علمای عالی مقدار و اماثل نحاریر جلیل الاخطار
نزد سنیه است شطری از مراتب عالیه و مناقب غالیه او نزد حضرات بر ناظر ذخیرة المآل احمد بن عبد القادر العجیلی
و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة و حطه فی ذکر الصحاح الستة و اتحاف النبلا و ابجد العلوم و
تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاهر است فهذا علامتهم المتبحر محمد بن اسمعیل
الامیر قد انفد جهده فی تحقیق هذا الحدیث الخطیر ❊ و بالغ فی تصحیحه مجلیا لحین ذوی
الزیغ والتغریر ❊ وارداهم باثبات هذا الخبر بالاعادة والتکریر ❊ فالمدبر عنه ناکب عن منهج الحق
اللاحب المستنیر ❊ والمشیح بوجهه مختلع عن ملحب الصواب السافر المنیر ❊ والمنکر علیه مارق
عن ربقة الحق من غیر نکیر ❊ والجاحد له هاو الی اسفل درک من السعیر وجه دو صد و یازدهم آنکه محمد بن
علی الصبان در اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین گفته اخرج البزار والطبرانی
فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر
والترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی

در اول نسخه اسعاف الراغبین که مسطور است هذا الکتاب اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین تالیف العالم العلامة الحبر البحر الفهامة علامة زمانه فرید عصره و اوانه افضل المتاخرین علی الاطلاق خاتمة المحققین بالاتفاق الاستاذ الشیخ محمد الصبان علیه الرحمة والرضوان و در آخر نسخه مذکوره مرقوم است تمت هذه الرسالة المکرمة بحمد الله تعالی و منه علی ید کاتبها الفقیر الی مولاه الکریم الراجی من الله الرحیم العفو والغفران والاحسان و ذلک عشیة یوم فی غرة شعبان سنة ۱۲۸۱ و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم

بابها وفی اخری عند ابن عدی علی بابی علی وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة علی انه
موضوع منهم ابن الجوزی والنووی وبالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض
محققی المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حسن و محتجب نماند که علامه صبان از اکابر محققین اعیان
و افاخم منقدین عالی شان سنی باشد شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که جلالت
مرتبت این مصنف و مصنف در مجلد آتی ان شاء الله تعالی بوجه احسن خواهی دانست جابجا بافادات او تمسک و تشبث می فرماید
و بالقاب جلیله شیخ و علامه و محقق او را یاد می نماید چنانچه در مشارق مذکور ست قال العلامة الصبان وقال الشیخ الامام
فی شرح البهجة الندیة اختاره ان الافضلیة محمولة علی احوال فعائشة افضل من حیث العلم و خدیجة
من حیث تقدمها و اعانتها له صلی الله علیه وسلم فی المهمات و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان
الاصح عند العلماء ان اولاده صلی الله علیه وسلم سبعة ثلاثة ذکور و اربعة اناث الخ و نیز در مشارق
گفته قال المحقق الصبان وقد یقال علی اصطلاح مصر الشریف انواع نوع علم لجمیع اهل البیت و نوع
خاص بالذریة الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان کان سیدی جعفر اماما نبیلا اخذ الحدیث
عن ابیه وجده لامه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق الخ و نیز در مشارق گفته قال الشیخ الصبان من
کراماته یعنی الشافعی انه لما احتضر دخل علیه جماعة الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان فی رسالته
لاهل البیت اخبرنی افندینا محمد بن علی الصبان احد افرادهم الاعیان * قد نصر الحق و امات
و هصر الباطل و اهان * بحیث اورد هذا الحدیث النیر البرهان * الظاهر السلطان * بروایة اکابر
الارکان * و تخریج احبارهم الذین لا یدانیهم انسان * و مال الی اثباته رغم المعاطس ذوی الحقد والشنآن
و آل الی تحقیقه فتعالی رؤس اهل الزیغ والعدوان * فالناکل عنه خائب لبید العنت والهیمان *
والناکص عنه خائب فی تیه الخیبة والخذلان و وجه هشتاد و سوم آنکه شیخ سلیمان جمل در کتاب الفتوحات الاحمدیة
بالمنح المحمدیة شرح شعر و زیر ابن عمه فی المعالی * ومن لاهل تسعد الوزراء * گفته و قوله ومن
لاهل الخ ای لک السعادة ما امدک به من المواخاة . فقد اخرج الترمذی آخی صلی الله علیه وسلم
بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی و بین
احد فقال انت اخی فی الدنیا والاخرة و منها العلوم التی اشار الیها بقوله انا مدینة العلم و علی
بابها فمن اراد العلم فلیات الباب انتهی فهذا شیخهم الجلیل سلیمان الجمل * قد اثبت

هذا الحديث الرفيع المحل * يجب قطع من المستريب كل حبل وفصل * واورد بجزم عزم من
المستنكر كل سبب ووصل * فالمقدم على طعنه عاث في دينه كالاعنس الازل * والذاهب عنه
بحينه كالاخلف الاضل * والممترى فيه لايكون الامر عنه الخذلان وشمل * والمحيي عليه لا
يحصل في هفواته الا على نقض الحمل وجه دوصد وشصت ونهم آنکه قمر الدین حسینی اورنگابادی در نور الکریمتین
در ذکر بیت نبوت گفته حدیث انا مدينة العلم وعلی بابها اوسد واکل خوخة الا خوخة ابی بکر وسد
کل خوخة الا باب علی اشارت بکلیه این بیت و بابواب این بیت انتهی - و قمر الدین اورنگابادی از
افاخم کملای اعلام واعاظم نبلای عالیمقام نزد سنیه است غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته
مولانا السيد قمر الدين الحسيني الاورنگابادي جعل الله به الليل نهارا وادامه للزمان فخارا قمر طالع
في ميزان الشرع المبين وكوكب ساطع في برج الشرف الرصين اضاء بانوار الابدية وانطبع بالعكوس
السرمدية اشرق على عالمي السفلي والعلوي واحاط بعلمي الصوري والمعنوي آباءه الكرام من سادات
خجند نشأ بها منهم كثير من الزهاد والسيد ظهير الدين منهم هاجر من خجند الى الهند وتوطن
امن آباد من توابع لاهور وملأ سوحها بالنور والسرور ثم السيد محمد بن ابن ابنه خرج عن وطنه ورحل
الى الدكن والسيد عناية الله بن السيد محمد المذكور كان من العرفاء وخواص الاولياء اخذ
الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعز [illegible] مولانا الشيخ ابي المظفر البرهانپوري
عن نور السموات والنجوم مولانا الشيخ محمد معصوم عن ابيه امام ائمة المعاني مولانا الشيخ احمد
السرهندي مجدد الالف الثاني قدس الله اسرارهم توطن السيد عناية الله ببلدة بالاپور
على اربع منازل من برهانپور ونشر كلمة الحقيقة [illegible] الطالبين الى النهاية وتوفي سنة سبع عشرة
ومائة والف ودفن ببالاپور [illegible] وخلفه الصدق ولده السيد حبيب الله قدس
سره كان من المنقطعين الى الله والمنيبين اليه [illegible] توفي سنة خمس
وستين ومائة والف [illegible] الارشد ولده السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث
وعشرين ومائة والف [illegible] الى منتهى العشر اخذ السير
في مناهج الفنون وطوى مسافة [illegible] واكتسب العلوم العقلية والنقلية من الفضلاء
الاجلاء وصار في النقليات اماما بارعا وفي العقليات برهانا ساطعا مشى المشايخون في ركابه

وشام الاشراقيون ميض سحابه ووفق بحفظ القرآن العظيم وفاز بحمل الامانة من الكنز القديم واخذ الطريقة النقشبندية عن ابيه واجاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه وزان العلم بالعمل ولاح نارا على القلل وقصد السياحة الى شاهجهان اباد لا برح رونقهما في الازدياد خالصا لرؤية الفقراء وصحبة العرفاء فخرج عن اورنقاباد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين ومائة والف ودخل شاهجهان اباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولقي بها جماعة من المشايخ الاعلام ومر عن شاهجهان اباد الى سهرند في اوائل صفر سنة سبع وخمسين ومائة والف وزار مرقد شيخه الاكبر العارف الرباني مجدد الالف الثاني واخرى من المراقد المنورة في المشاهد المعطرة برد الله مضاجعهم ومنها الى لاهور حرسها الله تعالى عن الشرور واجتمع بطائفة من كملائها ووافى جماعة من عرفائها وعاد الى شاهجهان اباد في شهر ربيع الاخر من ذلك العام واقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن واشتاق الى مسارح الوطن فخرج عن شاهجهان اباد في الثامن والعشرين من ذي الحجة من العام المرقوم وسار سير القمر بين النجوم حتى وصل في العشرة الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان وخمسين ومائة والف بيلا فور واطمان بلقاء والده المغفور وجاء في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنقاباد لا زالت معمورة بخواص العباد ولعمري لقد عاد القمر الى ابراجه ونشر ردية الضوء على فجاجه ولما وردت انا اورنقاباد انعقد بيني وبينه الوداد فنحن فرقدان في فلك الاتحاد وظفرنا بفرصة من الزمان واصبحنا منشرحين في روح وريحان انتهى ما اردنا نقله ونيز غلام على آزاد در تسلية الفؤاد گفته السيد قمر الدين بن سيد منيب الله الاورنقابادي جعل الله يد الليل نهارا وادامه للزمان فخارا قمر ساطع في ميزان الشرع المبين وكوكب ساطع في اوج الشرف الرصين اضاء بالانوار الابدية وانطبع بالعكوس السرمدية واشرق على عالمي السفلي والعلوي واحاط بعلمي الصوري والمعنوي اباؤه الكرام من سادات خجند وازهر منهم كثير من الزند والسيد ظهير الدين منهم هاجر من خجند الى الهند وتوطن في امن اباد من توابع لاهور وملأ سوحها بالنور والسرور ثم السيد محمد ابن ابنه خرج من الوطن ورحل الى الدكن والسيد عناية الله بن السيد محمد المذكور كان من العرفاء وخواص الاولياء اخذ الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعلم النظري والضروري مولانا الشيخ مظفر البرهانفوري

وهو عن نور السموات والنجوم مولانا الشيخ محمد معصوم وهو عن ابيه امام ائمة المعاني
مولانا الشيخ احمد السرهندي مجدد الالف الثاني صاحب المكتوبات الشهيرة والكرامات المستنيرة
قدس الله اسرارهم توطن السيد عناية الله ببلدة بالافور على اربع منازل من بريلي هانفوراً واعلى
كلمة الهداية واوصل الطالبين الى النهاية توفي سنة سبعة عشر ومائة والف ودفن ببالافور
صانهما الله عن الفتور وخلفه الصدوق السيد منيب الله قدس سره كان من المنقطعين الى الله و
المنيبين اليه والعارفين بالحق والمقربين لديه توفي سنة احدى وستين ومائة والف وولد الارشد
مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلث وعشرين ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن الغرب
ووصل من النقل الى منتهى العشر اخذ السياحة في مناهج الفنون وطوى مسافتها من السهول والحزون
واكتسب العلوم العقلية والنقلية من الفضلاء الاجلاء وصار في النقليات اماماً بارعاً وفي العقليات برهاناً ساطعاً
مثل المشائيون في ركابه وشام الاشراقيون وميض سحابه ووفق بحفظ القران العظيم وفاز بحمل الامانة
من الكتب القديم واخذ الطريقة النقشبندية عن ابيه وتخارص بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه
زان العلم بالعمل لاح نار على القلل وقصد السياحة الى شاهجهان آباد ما يرجو ونهما في الازدياد نصاً خا
لرؤية الفقراء وصحبة العرفاء فخرج من اورنقاباد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين ومائة
والف ودخل شاهجهان اباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولقي بها جماعة من
المشايخ الاعلام ومر من شاهجهان اباد الى سرهند في اواخر صفر سنة سبع وخمسين ومائة والف
وزار مرقد شيخه الاكبر العارف الرباني مجدد الالف الثاني وجزى من المراقد المنورة والمشاهد المعطرة
برد الله مضاجعهم ومنها الى لاهور وحيث ما الله عين اشرف وجمع بطانته من كملائها واوى جماعة
من عرفائها وعاد الى شاهجهان اباد في جمادى الاولى من ذلك العام واقام بها ما قدره الله
سبحانه من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن واشتاق الى مسارح الوطن فخرج من شاهجهان اباد
في الثامن والعشرين من ذي الحجة من العام القابل وسار سير القمر بين النجوم حتى وصل في العشرة
الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان وخمسين ومائة والف ببالافور واطمئن بلقاء والده المغفور
وجاء في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنقاباد لا زالت معمورة بجواهر العباد ولعمري عاد القمر الى برجه
ونشر اديم الضوء على نواحيه وهو مقيم في تلك الوقت الى الآن ادام الله نوره في جبهة الزمان وضعف سنيه

اربع وستين ومائة والف كتابا فى مسئلة الوجود وملا جوبة الاوراق بجياد النقود سماه مظهر النور وابار به ظلم الدهور بين فيه مذاهب العلماء ومسالك المتكلمين والحكماء فاماط اللثام عن وجوه الحقائق وحل العقد عن ذوائب الدقائق ولما ورد من اورنگ اباد انعقد بينى وبينه الوداد فنحن كالفرقدين فى فلك الاتحاد وظفرنا بفرصة من الزمان واصبحنا منشرحين فى روح وريحان فالحمد لله على ما جعل ليالينا بيضاً وصير ظلامنا وميضاً از جوان پھون ايامنا تحفظ عن الشتات نظامنا ومولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السيد قمر الدين الحسينى الاورنگ ابادى كان قمرا طالعا فى ميدان الشرع المبين وكوكبا ساطعا فى اوج الشرف الرصين اباؤه من سادات خجند والسيد ظهير الدين منهم هاجر منها الى الهند وتوطن فى امين اباد من توابع لاهور ثم ابنه السيد محمد رحل الى الدكن وكان ابنه السيد عناية الله من العرفاء اخذ الطريقة النقشبندية عن الشيخ ابى المظفر البرهانفورى عن الشيخ محمد معصوم عن ابيه الشيخ احمد السرهندى وتوطن ببلدة بالاپور على اربع منازل من برهانفور وتوفى بها سنة ١١١٧ وابنه السيد منيب الله المتوفى سنة ١١٦٠ كان من العرفاء ايضا وصاحب هذه الترجمة ولده الارشد ولد سنة ١١٢٣ وساح فى مناهج الفنون وبرع فى العلوم العقلية والنقلية حتى صار فى النقليات اماما بارعا وفى العقليات برهانا ساطعا حفظ القران وزان العلم بالعمل وراح الى دهلى وسرهند وزار قبر المجدد ورحل الى لاهور واجتمع بطائفة من العلماء والعرفاء فى تلك البلاد ثم رجع الى بالاپور وجاء الى اورنگ اباد وانعقد الوداد بينه وبين السيد آزاد فكانا فرقدين على فلك الاتحاد ثم ارتحل الى الحرمين الشريفين مع ابنيه الكريمين مير نور الهدى ومير نور العلى ورجع الى الهند ثم انتهض مع اهل بيته الى اورنگ اباد له كتاب فى مسئلة الوجود سماه مظهر النور بين فيه مذاهب العلماء ومسالك المتكلمين والحكماء ذكر طرفا منها السيد آزاد فى السبحة وارخ له بابيات عربية اولها فاح عرف النسيم فى السحر ٭ واتانى باطيب الخبر ٭ توفى فى اورنگ اباد فى سنة ١١٩٣ ودفن داخل البلد قال آزاد فى تاريخ وفاته موت العلماء ثلمة انتهى فهذا قمر الدين بازغ نجم المعرفة فى الاقطار الذى علا عندهم صيت فضله وطار قد اثبت هذا الحديث الناطق بعطايا الرب المتعالى بسند صحيح لقطان فلا يبخس عند الامين على الادراك والاقطار ولا يصد عنه الا من بالالسن والابصار ولا يرميه بالضعف الا من القاه الباطل فى مسالك الاخطار ولا يطعنه بالوهن الا من قضى منه الغرور كل الاوطار ٭

وجه دوصد و ہجدہم آنکہ شہاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلى

الشافعی که محامد منتبه و مدائح علیه او در مجلد آتی انشاء الله تعالی بتفصیل خواهی شنید در ذخیرة المآل فی شرح
عقد جواهر اللآل گفته ودعوة الحق وباب العلم واعلم الصحب بکل حکم ، قالت ام سلمة رضی الله عنها
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول اما ترضین یا فاطمة ان زوجتك اقدم امتی سلما
واکثرهم علما واعظمهم حلما وقالت ام سلمة رضی الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول علی مع القران والقران مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فهو الداعی الی الحق وهو دعوة الحق
وفی الجامع الکبیر قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءا واحدا وعلی اعلم بالواحد منهم
واخرج الترمذی انه قال صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات
الباب ولهذا کانت الطرق والسلسلات راجعة الیه وفی الکبیر للسیوطی رحمه الله قال صلی الله علیه وآله وسلم
علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی رواه ابوذر وفیه قال صلی الله علیه وآله وسلم علی بن
ابیطالب اعلم الناس بالله واکثر الناس حبا وتعظیما لاهل لا اله الا الله اخرجه ابونعیم وکان عمر
رضی الله عنه یقول اعوذ بالله من معضلة لیس فیها ابوالحسن ویقول ان علیا اقضانا ولولا علی لهلك
عمر وقالت عائشة رضی الله عنها انه اعلم من بقی بالسنة ومن کلامه رضی الله عنه لو شئت لاوقرت
سبعین بعیرا من تفسیر سورة الفاتحة وکان یشیر الی صدره ویقول کم من علوم هاهنا لو وجدت
لها حاملا وجه دوصد و نود و ششم آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیرة المآل گفته لیس منها حجر من صخر الا وهی
من جبل مقصوق والاحجار المنبوذة لا تستطاب ولبن الاجر سریعة الخراب بخلاف المنحوتة لصلابته وقد قالوا
العلم مدینة مبنیة لبنة من الدرایة ولبنة من الروایة فما ظنك بهذا الشان لبنة من السنة ولبنة من القران
فی وسط مدینة علم وعلی لها باب فادخلوا الباب سجدا یا اولی الالباب وجه دو صد و نود و هفتم آنکه نیز
شهاب الدین عجیلی در ذخیرة المآل گفته والمراد بقولی علی اصطلاح العلماء اعنی مدینة العلم صلی الله علیه
وآله وسلم واعنی اعلم خلق الله مراد الله واعنی باب المدینة ونقطة الباء رضی الله عنه واعنی عالم قریش
الذی یملاء طباق الارض علما ومن تابعهم علی ذلك المنهج سلفا وخلفا فان صریح اقوالهم ما ذکرته فی
المنظومة ان الشیعة کل من تولی علیا واهلبیته وتابعهم فی اقوالهم فنا صحهم فمن سلك منهجهم القویم
واتخذهم اولیاء صدق علیه اسم التشیع اذ هو المتبع لهم حقیقة ولا ینفصل مذهبه عن مذهبهم ولا فرقة
من فرقة ومن لم یظهر اتباعهم وتشیع به وهو عار منه فهو من اعدائهم وان تسمی بذلك الاسم

بالاسماء لاتغیر المعانی ومن تعنی فانه متعنی وجه صد و بست و یکم آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیرة المآل لعد ذکر
بعض مدائح شیخین که شیوخ آن قوم از ابرزبان جناب امیر المومنین علیه السلام افتعال نموده اند گفته فانظر الی کلام باب مدینة العلم
وشهادته لهما بالحق فانک تعرف بذلک من دخل الباب ومن خرج انتهی فهذا حبرهم العمید
صاحب الذخیرة للمعروف عندهم بالمآثر الشامخة الاثیرة ؛ قد روی هذا الحدیث الذی جلی من اهل
الایمان کل بصیرة ؛ واثبته فی افاداته المتکررة الخطیرة ؛ فالناظر الیه بعین من العرفان قریرة ؛ سالک
من طرق الاذعان اسد ویتزحزح المتفوه بطعنه رافعا للعقیرة ؛ مجترم لعد وانه اکبر جریرة ؛ وجه
صد و بست و دوم آنکه محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید قطب الدین السهالوی که محامد جلیله و
مدائح جزیله او بنابر افادات اکابر قوم در مجلد حدیث ولایت بتفصیل شنیدی در وسیلة النجاة گفته اما بیان علم و
حکمت وحل مشکلات و فقاهت و ذکا و جودت او نه بحدیست که در حیطه تحریر در آید لیکن شمه ازان مرقوم میگردد و
حنادر الکتاب میکند فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق وی انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی
وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما والحاکم عن علی ابن عمر وزاد الطبرانی فی روایة عن ابن عباس
مرفوعا فمن اراد العلم فلیاته من بابه وهذا الحدیث صحیح علی رای الحاکم وقال ابن حجر حسن وهو
عند الترمذی وابو نعیم عن علی بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها ؎ یا رب کشا ای علی مرتضی ؛
ای پس سوء القضا حسن القضا ؛ چون تو بابی ان مدینه علم را ؛ چون شعاعی آفتاب علم را ؛ باز باش ای
باب رحمت تا ابد ؛ بارگاه ماله کفوا احد ؛ از همه طاعات اینت بهترست ؛ سبق یابی بر هران سابق که هست
انتهی فهذا اکابرهم الجلیل محمد مبین ؛ وخبیرهم النبیل المثیل المتین ؛ قد اثبت
هذا الحدیث الرصین ؛ وحقق ذلک الخبر الرزین ؛ بما ارغم انف کل معاند مهین ؛
وکسر شوکة کل جاحد بالخطیئة رهین ؛ فلا یبخس بعد صحیح لا المتکب لا لعطف الآفین
ولا یظهر طعنه الا من ثار فی صدره الداء الدفین ؛ ولا یقطع عنه الا الناکب عن الطریق الامم
المستبین ؛ ولا یصدق عنه الا الخائب المخفق والخاسر الغبین وجه صد و بست و سوم آنکه ثناء الله
پانی پتی در سیف مسلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی
بابها رواه البزار والطبرانی عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخرجه وصححه
الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه

منکر و لیس له وجه صحیح و قال النووی و الجزری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر العسقلانی بخلاف قول الفریقین
یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح و لا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر
صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی **وجه دو صد و بیست و چهارم**
آنکه نیز شاه ولی الله در سیف مسلول در ذکر مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعلم او گواهی داد
و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و فرمود اقضاکم علی **وجه دو صد و بیست و پنجم** آنکه نیز شاه ولی الله در سیف مسلول
گفته خاتمه در ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مخترعه روافض که اصلا آنرا ثبوت نیست و ابطال آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه — مخترع
و ذکر آنهم سابق رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی دروغ و افترا است
سوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده میشود چون امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت
هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و
و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء امت را کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده — بکشف
امام را بمعنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله نازل میشود — معنی
اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد
و هیچکس از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بوسیله او درجه ولایت نمییابد اقطاب جزئی و
اوتاد و ابدال و نجباء و نقباء و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب
ارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش
از نشأه عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید بعد وجود عنصری
تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی
و بعد از وی بحسین شهید کربلا پس بامام زین العابدین پس بمحمد باقر بعد از آن بجعفر صادق پس بموسی کاظم
پس بعلی رضا پس بمحمد التقی بعد از آن بعلی النقی پس بحسن العسکری علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته
و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر الجیلی این منصب
عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق
شد تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی رقبة کل — میباشد
ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده شعر افلت شموس الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب

یعنی غروب رفتند آفتابهای دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی باشد غروب نشود
و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول
که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند
لیکن با غلطهای بسیار در ان و قول غوث الثقلین واخی و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این معنا
بکشف اهل علم ثابت شده و استنباط این معنا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم وسلم نیز میتوان کرد قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی یعنی سوال نمیکنیم از شما هیچ اجرت و نمیخواهیم لیکن میخواهیم از شما دوستی اقربای من وجه استنباط انست
که انبیای سابق لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست
نکرده اند و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حق تعالی بتغییر اسلوب کلام امر فرموده حکمت
در آن انست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد و این شریعت موبد ست پس امتان را باید که بعد
رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود
اشارت فرمود به تشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند لهذا قال علیه السلام ترکت
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قران مجید و آل خود را و قال علیه السلام
انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه اصحاب دران شریک بودند بلکه مراد علم باطن
پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی علی و آل پاک او فرمود و بمحبت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه و قال حب علی
عبادة و غرض از محبت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المرأ مع من احب انتهی
و محتجب نماند که قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و از افاخم عرفای واصلین و اجله کبرای محدثین و اعاظم
فقهای متقدمین ... هست شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین
حبیب الله مرزا جان جانان مظهر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان اند
نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر اولیاء چشتی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب
امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند
در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلائل
و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و انچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جدا مسمی
بما خذنا الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین و تاویلات

چنانکه بر لطیفه روحانی ایشان از نسبه فیاض بخته ارقام نموده اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی اللہ
تعالی عنه نگاشته صفاء ذہن و جودت طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان از الوصف ست طریقه از حضرت شیخ الشیوخ
محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفناء قلبی رسیده اند باز با تبلیغ امر آنحضرت بخدمت حضرت ایشان رجوع
نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک این طریقه
در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یافتند آیات علم و فیض باطن برداختند
هدایت و ارشاد دار رواجی بخشیده بزبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردسالی حضرت
شیخ جلال پانی پتی را رحمة اللہ علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را بپیشانی ایشان ملیدند
همدران ایام بزیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند آنحضرت خرمای تر ایشان را عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی
کرم اللہ وجهه را بخواب دیدند در باره ایشان ببشاشت تمام میفرمایند انت منی بمنزلة هارون من موسی علیهما السلام
حضرت ایشان تعبیر خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنه متمثل شده
شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را
دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان
تعریف و مدح ایشان بسیار میفرمودند میفرمودند نسبت ایشان بانسبت فقیر در علو مساویست و در عرض و قوت
متفاوت ایشان ضمنی فقیر اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره بر شیخنی که بفقیر میرسد ایشان در آن شریک اند نیک و بد ایشان
نیک و بد فقیر ست از بس جمع اند کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان
می آید از زهد و صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان میکنند
انتهی فقیر بزبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر حق تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که
در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء اللہ پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود که
ایشان در آمدند فرمودند شما چه غافل نشسته اید که ملائک بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمل اصحاب حضرت
ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و برکات طریقه احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگرچه دست
ادراک ما بجنب از آن کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات در علو نسبت خامه مجددی
درین وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارتست از
تسلیک و ایصال طالبان بنهایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الٰهی

سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس میفرمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت
فقیر راقم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیه نفس از رذائل و تهذیب اخلاق
و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت میسر است بحمد الله که اینمعانی در صحبت خلفاء
حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل مینمایند بنده مستفیدان اینها را دیده ام حضور و جمعیتی با ذواق قلبی بلکه
انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور
دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یکمنزل قرآن در تهجد میخوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند و در دل ایشان
چنین بخیتند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق اینمرتبه چنانچه باید بجا می آرند و رسوم متعارفه قضات تحت
بین هرگز ایشان بطور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعزیر فرموده
و آنچه گرفته بود رد نمودند مشهور است این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام
ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته میشود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم اباد ترک روزگار کرده از چند روز
داخل طریقه شده بوسیله رقعه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلب و تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز
شروع نکرده مردی شکسته دل است مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطائف
خمسه ایشان جاری شده و نفی اثبات هم شروع نموده اند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منظور است ضرورست انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد گهیما بصحبت حضرت ایشان رسیده نسبت
های طریقه فائز شدند مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته قاضی ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین
کبیر اولیا چشتی اند و نسب ایشان منتهی میشود بحضرت عثمان رضی الله عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت و در فقه و اصول
بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدین اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد
ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جداگانه مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر
طولانی جامع اقوال قدمای مفسرین و تاویلات جدیده که بر لطیفه و حالی ایشان از مبداء فیاض ریخته نوشته اند و
رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی نگاشته صفای ذهن و جودت طبع و قوت فکر
و سلامت عقل ایشان زائد الوصف بود طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس عشق و شوق وصول تمام سلوک در پنجاه توجه
بانجام رسانیده هیژده ساله بودند که از تحصیل علم ظاهر فراغ یافته بخدمت میرزا جانجانان رسیدند و بزبان
ایشان ملقب بعلم الهدی شدند شاه عبد العزیز محدث دهلوی ایشانرا بیهقی وقت میگفتند در ایام تحصیل سی صد

و چگونه کتب سوای کتب تحصیلیه بمطالعه خود در آورده‌اند در منامات از شیخ جلال جد خود و از شیخ عبد القادر جیلانی رح بیعت
و بشارتها یافته‌اند مرزا مظهر میفرمود در دل فقیر مهابت ایشان می‌آید از روی صلاح و تقوی و دیانت مروج شریعت
منور طریقت ملکی صفت اند ملائکه تعظیم ایشان مینمایند میفرمودند اگر خدای تعالی روز قیامت از بنده بپرسد که بدرگاه ما تحفه
آورده عرض کنم ثناء الله پانی پتی را اوقات بطاعت و عبادت معمور داشتند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یک
منزل قرآن در تهجد میخواندند منصب قضا اختیار نمودند و حق آن چنانکه باید بجا آوردند رسوم متعارفه قضات از
ایشان بظهور نمی‌آمد از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و گیسا بصحبت ایشان رسیده به نسبت های طریقه فائز
شدند مدة العمر در افاضه کمالات ظاهر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سوالات و حل معضلات مصروف
بودند در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف ید طولی داشتند کتب مولفه ایشان بسیارست و همه نافع و مفید و مقبول و مشهور
مالابد منه در فقه بفارسی و تذکرة الموتی و تذکرة المعاد و تفسیر مظهری هفت جلد و رساله حرمت متعه و حرمت سرود
و حقیق الاسلام و شهاب ثاقب و ارشاد الطالبین و وصیت نامه و جز آن متجاوز از سی عدد در حدیث سماع
و روایت از شاه ولی الله محدث دهلوی داشتند کمالات و فضائل ایشان بیش از آنست که درین مختصر گنجد در
علمای حنفیه کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب و اتباع دلیل در عصر من هند بر خاسته رح
وفات ایشان غره رجب سنه خمس و عشرین و مائتین و الف بود و تاریخ آن از قرآن کریم این آیت یافته اند فهم
مکرمون فی جنت النعیم لفظ جنت درین تاریخ بی الف موافق رسم خط قرآن ماخوذ است **فهذا**
ثناء الله حصین هم الناقد * و عارفهم الرافع عندهم لواء الارشاد و العاقد * قد اثبت هذا
الحدیث السافر الواقد * بما افاد انه المتکررة المدیمة للمعاقد * فاودی فی قلب کل جاحد نار الجحیم
الواقد * و ارغم صدر کل عارق فی غیابات الجهل راقد * فلا یستریب فی امره بعد الامن هو عازب الحجی
فاقد * و لا یمتری فی شانه الا معاند للحق الحقیق حاقد * وجه دو صد و بست و ششم آنکه خود مخاطب
این حدیث شریف را بجواب سوال سائلی ثابت و محقق فرموده کمال انصاف خود بانصاف ارباب فهم و ذکا
ظاهر نموده چنانچه در مجموع فتاوی شاه صاحب که بخط بعض افاضل تلامذه شان نزد حقیر موجود میباشد مذکور است **سوال**
نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت ببراهین عقلیه و نقلیه ثابت شده که سوای حضرات انبیا و ملائکه عصمت را احدی ثابت نیست
حتی که اگر کسی را معصوم گوید درست نیست لیکن بعض متکلمین تعقبا عصمت بر غیر نبی و ملائکه روا داشته‌اند چنانچه جناب فخر
المحدثین جناب شاه ولی الله قدس سره در تفهیمات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و وجاهت و

افضلیت باطنیه است برای حضرات ائمه اثنا عشر ثابت کرده اند و ان هدایت مآب نیز اثبات آن در رساله در قطعیة
بیان اعتقادات که تالیف فرموده اند بحضرات ایشان ثابت فرموده اند از بکدام محمل صحیح حمل توان کرد دلیلی
از کتاب و سنت و اجماعست و کدام وجه مثبت تخالف این قول که به نسبت مذهب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد
و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء ثلثه رض خصوصا حضرات شیخین خواهد شد حالانکه این مسئله تفضیل مجمع علیه اهل سنت است
کمند من تعمد به و علاوه خود جناب افادت مآب هدایت انتساب حضرت شاه ولی الله قدس سره بهزار ضبط و ربط ثبوت
و طمطراق تمام این مسئله را یعنی تفضیل خلفاء ثلثه خصوصا حضرات شیخین را بدلائل عقلیه و نقلیه و کشفیه و وجدانیه و بتقریر
وافی و مثل شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب تخالف و تعارض این مسئله مجمع علیه ثابت متفق علیها با مسئله
غریبه غیر ثابت عند الحق چه خواهد شد **جواب** از مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی عصمت و حکمت و وجاهت
نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصا در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکور اند این وقت بسبب
شدت امراض ممکن نیست که بتمهید مقدمات نوشته آید اکثر کتب مصنفه ایشان موجود اند تشفی باید نمود واضح خواهد شد
و شرح اعتصام از تصنیف شاه محمد عاشق اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد شد بالجمله موافق علمای ظاهر این وقت جواب
نوشته می آید عصمت دو معنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدرة علیه و این معنی باجماع اهل سنت مخصوص بحضرات
انبیا و ملائکه است دوم عدم صدور ذنب مع جوازه و این معنی را نزد صوفیه محفوظیت نامند و بهمین معنی سوال عصمت
در کلام صوفیه برای خود آمده چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است نسئلک العصمة فی الحرکات والسکنات
والارادات والخطرات الی آخره و این معنی مخصوص بانبیا و ملائکه نیست و آنحضرت که عصمت برای اهل بیت خود
خواسته اند بقول خود که اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا همین معنی است و بهمین معنی در حق حضرت
عمر وارد شده ان الشیطان یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ینطق علی لسان عمر وقلبه و در حق صهیب رومی
وارد شده نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه فلا اشکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتسب باشد در
اصطلاح صوفیه آنرا حکمت نمی نامند بلکه فضیلت باشد و اگر بطریق موهبت در دل شخصی از شخصی اندازد آنرا حکمت می نامند قوله تعالی و آتیناه الحکمة و
فصل الخطاب و کلام آتینا حکمة و علما خواه آن علم متعلق بعقاید باشد یا باعمال یا باخلاق و این معنی هم مخصوص بانبیا نیست کقوله تعالی و لقد آتینا
لقمان الحکمة ان اشکر لله الآیة آری آنچه بوحی حاصل شود مخصوص بانبیاست و در مذهب اهل سنت هیچ کس در آن شریک نیست و در حدیث وارد است انا دار الحکمة و علی بابها
و در روایت مشهور انا مدینة العلم و علی بابها مراد از علم در اینجا همان معنی است و وجاهت آنست که حق تعالی بعض بندگان خود را
بوجهی معامله نماید که از طعن معاندان و تهمت عیوب و حفظ از اصابت بادشاهان و امرا در حق محبوبان خود محفوظ مانند

واین معنی بصحت پیوسته که کسی از انبیاء اولوالعزم بنصوص قرآنی محتاج دفع آن نبود مثل حضرت موسی بر کلام حق ... تهمت
برص نمودند قال الله یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا وکان عند الله
وجیها حق تعالی راضی نشد به تهمت شان اگر چه آن تهمت هیچ محذور شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که یهود در
حق ایشان تهمت ناراستگی بر زبان آوردند بسخن آمدن ایشان در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله تعالی
وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین ویکلم الناس فی المهد وکهلا الآیة و بعضی در حق اکثر اولیاء ثبوت پیوسته اول در حق حضرت ابوبکر ان الله یکره فی
السماء ان یخطأ ابوبکر فی الارض دوم در حق حضرت علی اللهم ادر الحق معه حیث دار و فرموده اند اکثر
دار الحق ومعنی قطبیت باطنه آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مهبط فیض الهی اولا و بالذات
ایشان باشند و از ایشان بدیگران منتقل شود بطور یکه بی تلمذ واکتساب از ایشان نکرده باشند مانند آنکه شعاع آفتاب از روزن
در خانه بیفتد پس اولا آن روزن روشن شده است و بواسطه آن تمام خانه روشن گردیده واین قطب ارشاد نیز نامند
بخلاف قطب مدار که بجهة اثبات این صفات ... عند التحقیق مخالف مذهب اهلسنت نیست گو بطور اطلاق این
الفاظ تحاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع علیه جمیع اهل حق است زیرا که مدار آن تفضیل بر اکثریت ثواب
عند المتکلمین جائز است که او تعالی بعض بندگان خود را بزیادتی ثواب مخصوص گرداند هر چند فضائل دیگر وصفات
کمال در غیر ایشان بیشتر باشند و نزد مصنف کتاب لمعات مدار تفضیل شیخین بر شبه نبیات در سیاست امت
در رفع شبهات و ترویج دین و حفظ مردم از بدعت و اجرای جهاد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ظاهر است که زیادتی
شیخین درین امور اوضح من الشمس و ابین من الامس است ولهذا قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق
لا بالفضائل فقط انتهی **وجه قصد و نسبت و بتفهیم** آنکه نیز خود مخاطب رساله که در آن اعتقادات اولاد خود شاه ولی الله بیان نموده
در حق شان اعتقاد خود را در باب اهلبیت علیهم السلام افاده کمال تحقق و ثبوت حب و اعتقاد صحیح شده اعلم نموده چنانچه در رساله مذکور علی ما نقل عنها
عاشق علیخان الدهلوی فی ذخیرة العقبی گفته فصل دوم در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرت اهل بیت علی صاحب
البیت وعلیهم الصلوة والسلام باید دانست که اعتقاد در جناب آنحضرات دو مرتبه دارد مرتبه اول که باتفاق شیعه سنی
لازم ایمان و رکن اسلام است و عوام و خواص درین شریک اند اگر شخصی درین مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود شود و از
دائره ایمان و اسلام بیرون رود و معاذ الله من ذلک وان مرتبه همین است که محبت آنحضرات را مثل ایمان به پیغمبر فرض شمارد
و عداوت آنحضرات را مثل کفر حرام انگارد و آنحضرات را یقینا از اهل بهشت داند و بتعظیم و توقیر پیش آید و این مرتبه را حضرت
ایشان در رساله حسن العقیده که عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدا تعالی و ملائک و جن و انس را بر آن عقائد شاهد گرفته اند

بیان میفرمایند باین عبارت ونشهد بالجنة والخیر لفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم ونوقرهم ونعترف بعظم محلهم فی الاسلام یعنی گواهی میدهیم بهشت و خیر برای فاطمه زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم و توقیر و تعظیم میکنیم ایشان را و اعتراف میکنیم به بزرگی ایشان در اسلام و لازم این مرتبه اعتقاد است که دشمنان آنجناب را مبغوض دارد و این معنی را در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم که از منظومات ایشان است و شرح فارسی آن قصیده هم از تصانیف ایشان است باین عبارت ادا میفرمایند و آل رسول الله لا زال امرهم * فویل علی ارغام انف النواصب یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همیشه باد حال ایشان راست و دست بخاک آلوده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند انتهی بنده ضعیف گوید خاک آلوده کردن بینی در محاوره عرب کنایه از خواری و ذلت و هلاکت و نواصب فرقه را گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس درین بیت هم اظهار تولا است بجناب حضرت و هم دعای بد و تبری ست از دشمنان ایشان و ضمیمه این مرتبه اعتقاد آنست که مناقب آنحضرات را که از روی احادیث و آیات ثابت ست در تصانیف خود روایت کنند و این معنی بفضله تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیعاب نموده اند که کم کسی از علما درین باب سعی و جهد کرده باشد آنهمه را اگر درینجا نقل کنیم مجلدات میباید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب ازالة الخفا و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید اما بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر میکنیم در کتاب مقدمه سنیه که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند میفرمایند ونختم الرسالة بالخاتمة الحسنة ذکر مناقب اهل البیت رضی الله تعالی عنهم یعنی باید که ختم بکنیم این رساله را بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیت رضی الله تعالی عنهم بعد ازان مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند از انجمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حق این پنجتن پاک نازل شده و گفته اند که مراد از رجس گناه و شرک ست و اینحضرات از گناه و شرک پاک بودند و از انجمله آیه مباهله و دیگر آیات را در حق آنحضرات اعتقاد کرده اند و حدیث انی تارک فیکم الثقلین و حدیث انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و حدیث الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك و احادیث دیگر را در شان اینحضرات روایت کرده اند و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصه حدیث غدیر خم و انت منی و انا منك و من فارقك یا علی فقد فارقنی و حدیث اللهم ائتنی باحب خلقك الیك و انا مدینة العلم و علی بابها و حدیث هذا امیر البررة و قاتل الفجرة و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبت ست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آنرا بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیح روایت فرموده اند

و در بیاض خود که بطریق کشکول فوائد متفرقه در ان جمع فرموده اند میفرمایند الحمد لله الذی ملاء قلوبنا بمحبة اهل
بیته فجعله موضع سره فانه لا محبة نبیه صلی الله علیه وسلم فلا حب الحبیب الله وانما محبته شعبة من محبة الله عز وجل فمن
احبه صلی الله علیه وسلم [illegible] احب اهل بیته [illegible] انما محبتهم شعبة من محبته صلی الله علیه وسلم انتهی ما نقلنا من رسالة الحاج و مخفی نماند که این رساله را رشید الدین خان جامع ایضاح
لطافة المقال هم ذکر نموده بلکه عباراتی هم ازان نقل فرموده چنانچه گفته اگرچه چند فقره کج مج که درحقیقت از بیان قدم بکسر اللسان
بطریق ملاو بیجاران بر آمده تلفظ بان وقت مناظره با حضرات امامیه بر بره ظاهر مناسب حال مقام نبود لیکن چون در اثنای
ذکر احوال حسرت مآل اشقیای جفا سگال که از دقایق از متواترات است بر خلاف تواریخ مفروضات بعض حضرات امامیه بل
زمام اختیار از دست میرود و کمیت خامه حرونی کرده جیدای بیان قبائح القوم مصدر فضائح که اعمال قبیحه و افعال
شنیعه شان بر جریده دهر مثبت است بی اختیار میدود چنانکه صاحب تحفه در رساله که در بیان حال شدت موالات جناب والد ماجد
خود رضی الله عنهما با اهلبیت اطهار و تعظیم شان و کثرت عداوت با معاندان آن پاکان بالتقاط عبارات از مصنفات
آنجناب جمع کرده است میفرماید حضرت ایشان را با نجاء ای خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان
عناد کلی بود و حرکات ایشان نسبت بخاندان نبوت چون بتقریب راست کتب تاریخ بر زبان ایشان میرفت حیلی
تعب میشدند و لعنت میفرمودند با وجود ان کمال خلق و سلامت روی که گاهی عدو عدوی خود را ابدی یاد نمیفرمودند چون
درین مقام می آمدند تعبیر فضائح و قبائح این جماعه بر زبان ایشان غالب می آمد و اقتضای طبع و سلامت روی
تنزل [illegible] مباحثت انتهی بالجمله از عبارت همین رساله شاه صاحب [illegible] مستفیض [illegible] حدیث مدینة العلم و دیگر
احادیث فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام که در کتب والد ماجد خود [illegible] احادیث ثابته متحققه است
کذکران دلالت بر حسن عقیده شاه ولی الله بجناب امیر المومنین علیه السلام ثابت است معاذ الله حسب زعم جاحدین معاندین
کار اجلاء نواصب و خوارج [illegible] تحفه خود این حدیث شریف را موضوع خبر مفتعل مصنوع [illegible] فهذا مخاطبنا الماهر
قد اجاد الحق القاهر ؛ فاثبت بنفسه هذا الحدیث الشافی الزاهر ؛ واعترف بشهرة هذا الخبر
المستنیر الباهر ؛ فی جواب مسئلة له بالاعتراف الجلی الظاهر ؛ واثبته ایضا فی رسالته المعمولة
لتبرئة والده الزائغ الجاهر ؛ عن شین عناد الاطیبین الاطاهر ؛ علیهم آلاف السلام ما بقی الدهر
الداهر ؛ فیا عجبا من سنخ المخاطب الشاهر بالخلاف الفاضح المجاهر ؛ کیف اثر طعن الحدیث فی
تحفته المردودة بالهجر لقواصم [illegible] من غمط الحق ما هو فوق کل قبح و ظاهر ؛ وجه
دوصد و بیست و هشتم آنکه شیخ جواد ساباط بن ابراهیم ساباطی الحنفی این حدیث را حتما جزما قول جناب

رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر نموده وازا مصداق بعض بشارات ثابت فرموده چنانچه در براهین ساباطیه در برهان
سابع از براهین مقاله ثالثه از تبصره ثالثه بعد نقل عباراتے از رویای یوحنا گفته وترجمته بالعربیة والابواب الاثنا عشر
اثنا عشر لولوة کل واحد من الابواب کان من لولوة واحدة وساحة المدینة من الذهب الابریز کالزجاج
الشفاف اقول هذا بیان لما قبله وصفة للابواب وکون کل باب من لولوة واحدة فیه اشارة الی
ما یدعیه الامامیون من عصمة ائمتهم لان اللولوة کرویة ولا شک ان الشکل الکروی لا یمکن انثلامه
لانه لا یباشر الاجسام الا علی ملتقی نقطة واحدة کما صرح به اقلیدس والاصل فی عصمة الامام اما
عند اهل السنة والجماعة فان العصمة لیست بشرط بل العدالة فیه لانعقاد الاجماع واما عند الامامیة فهی
واجبة فیه لانه لطف ولان النفوس الزکیة الفاضلة تابی عن اتباع النفوس الدنیة للفضولیة
وعدم العصمة علة عدم الفضیلة ولهما فیهما بحث طویل لا یناسب هذا المقام قوله وساحة المدینة من الذهب
الابریز کالزجاج الشفاف یرید بذلک اهل ملته صلعم لانهم لا یزیغون عن اعتقادهم ولا ینصرفون عن دینهم
فی حالة العسرة واما الذین اغواهم قسوس الانکتاریین فمن الجهال الذین لا معرفة لهم باصول دینهم هذا
هو مصداق قوله صلعم انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی **فهذا اجواد ساباط** بیان عظیم
العظیم الاغتباط قد اثبت هذا الحدیث الهادی الی سوی الصراط واحتج بهذا الخبر الموصل الی جدد
الاحتیاط فالمنحرف عنه سالک سبیل التردی والاعتباط والصادف عنه موجف فی تیه المتاهة و
الاختباط والمستنکر له لا یکون الا من اثر الباطل علی الحق لزیغه والاستوراط والمسترتیب فیه لا یکون
الا من اختلط علیه الخاثر بالزباد اشد الاختلاط **وجه دوصد وبست و سوم** آنکه عمر بن احمد الخرپوتی الحنفی
در کتاب عصیدة الشهده فی شرح قصیدة البرده اثبات این حدیث شریف بجزم وحتم نموده چنانچه در شرح شعر
فاق النبیین فی خلق وفی خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم گفته ثم اعلم ان بیان علمه ثابت بقوله تعالی
وعلمک ما لم تکن تعلم وبقوله علیه السلام انا مدینة العلم الحدیث وغیر ذلک ومخفی نماند
که عمر خرپوتی از نبلاء عظام ونبهای فخام سنیه بوده کمال عظمت مرتبت وجلالت منزلت او از تقریظات علمای
معاصرینش که در آخر کتاب عصیدة الشهده مسطورست واضح ولائح میشود قال فی آخر الکتاب قد قرظه افاضل عصره
واماثل جهابذة مصر بل حیث قال الاستاذ العلامة والجهبذ الفهامة ذو التالیف المفیدة والتصانیف
الحمیدة مولانا الشیخ ابراهیم الباجوری الحریز لقصبا السباق اذا جری بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرح

قلوب اهل العلم لافادة الاحكام وجعلهم نجوم الهدى وشموس الاقتداء بين الانام واثبت لهم التمييز ورفع
المقام والصلوة والسلام على سيدنا محمد الذي تشرفت بمدحه البردة والقصائد وعلى آله واصحابه
وعترته السادة الاماجد وبعد فقد نزهت طرفي في هذا الشرح الذي شرح القلوب بيانه وسطع في سواء
التحقيق برهانه فرأيت اسرار البلاغة فيه فاشية وابكار الفصاحة في خدور السطور ناشية والبردة به
اكتست رونق الحاشية فيا له من شرح لطيف قد طرز البردة واضحى بين الشروح عمدة واحتوى على كثير من كل ذا ب
واتى بالعجب العجاب بحسن سبكه تقر العيون وفي ذلك فليتنافس المتنافسون فلله در مؤلفه لقد حقق لنا
قول القائل الماهر كم ترك الاول للآخر كيف وهو زبدة الافاضل السادة العلماء وثمرة شجرة طيبة
اصلها ثابت وفرعها في السماء انسان عين اعيان الروم رب المنطوق والمفهوم حضرة السيد عمر افندي السيد
الحنفي مفتي مدينة خربوت المحمية لا زال مبلغ الامنية ولا برح رافلا في ثواب المجالس وارجا في المعارف شذا با
غراسن وجزاه الله خيرا عن هذا المرام واحسن لي وله الختام وقال الامام الاكمل والهمام الامثل مولانا
الشيخ ابراهيم السقا المكي الذي هو اجل من عنه يتلقى بسم الله الرحمن الرحيم لك الحمد ان وجدت العلماء في الاعصار
وجددت بهم الدين ولك الشكر اودعت في قلوبهم من الاسرار والانوار ما اودعت به نفوسهم تمام
التبيين مننت عليهم بمنة توريث الانبياء في العلم والعمل واحسنت اليهم بنعمة مدح مصطفاك
ومختارك في الابد والازل ومنك سلسل الصلوات ومسلسل التسليمات على عين العناية والنعمة
ونفس الحماية والرحمة وعلى آله الاشراف واصحابه اهل الانصاف اما بعد فقد حظيت برؤية هذا
الشرح البديع الفائق والمورد الصافي المعنى الرائق الذي خدم به اوحد العلماء الاعلام ومفرد العظماء الفخام
الانسان الكامل الجهبذ الفاضل ذو النسب الرفيع السامي صاحب الادب البديع النامي قاموس البلاغة
والفصاحة ونبراس الافهام السيد عمر افندي مفتي مدينة خربوت ومفيد الحكام صحيح الاحكام
بردة المديح للحضرة النبوية الممدوحة بالمدائح الالهية من رب البرية فوجدته بحر الحسن يحتوي على
الدرر وروضا استوى منه الثمر يحوي من فنون الافنان الغر ما نتجت قياساته الصحيحة وابتهجت
اشكاله فزال عن مشروحه ما تضمنته غموضه واشكاله يحق ان يقال فيه هو البحر لكنه زاخر الدرر
لكنه زاهر ينزه الطرف بافنان غصونه مال اليها الحرف فجزى الله مؤلفه خير جزاء واثابه وبلغه بجاه الممدوح
بالشرح آرابه واحسن لي ولاخواننا العواقب واقامنا معه وادامنا على احسن الطرق واقوم المذاهب آمين

وقال العمدة الفاضل الجامع بين الفضائل والفواضل مولانا الشيخ محمد الاباشي المجيز بتحقيق الشرح والحواشي
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك اليك يا من جعلت العلماء مصابيح يهتدى بهم في حلك الظلام وخصصتهم
بخصيصة الخشية حتى تنتشر فضلهم وظهر للخاص والعام والصلاة والسلام على سيدنا محمد مكمل الاوائل
والاواخر وعلى آله واصحابه اولى المآثر والمفاخر اما بعد فلما انتهى نظري الى محاسن بعض ما تضمنته من الطرز وطراز المعاني مما اودعه
هذه الصحائف من الدرر الملباهي به المعاني قلت هذه روضة تمايلت اغصانها وتدللت افنانها وعبقت
ازهارها وطابت ثمارها وتدفقت انهارها او حلة ابهر الناظر رونقها وادهش الالباب تانقها ام برود
الحبير طرازها ام آيات اخرس البلغاء اعجازها ام عقود تلألأت فرائدها وانتظمت قلائدها بل هي درر
تنافست التيجان في نفائسها فما طالت وتطاولت الاكاليل ان تحسن بها فما زالت لم لا وهي جمع من
فضله بين البرية معلوم ومن حسدت العرب العرباء عليه الروم خرجت كلماته من قلب سليم واخلاص
في حب صاحب الشفاعة من صميم فما كل من جمع الف والاكل من اكثر النقل والعز وصنف انما ذلك موهبة
وهبها المولى لمن شاء وجعله اولى وكل يدعي وصلا بليلى فدونك شرحها صار لبردة المديح كالطراز المعلم
وابان ببلاغته وحسن انسجامه انه خير شرح عليها تكلم وترجم فمن تامله كذب في قول القائل ما ترك الاول
كلمة لقائل هذا واني وان مددت ذراعي واجلت في ميدان مديحه يراعي وقطعت في ذلك ليلي و
نهاري وشمرت عن الساق ازاري فما انا في كمال محاسنه الا ذو قصور اذ لا تساوي الحجر الارضية القصور
كيف لا ومؤلفه جائز الشرف في العلم والنسب مفخر العجم والعرب الهمام العلامة الا انه شيخ الاسلام
والعمدة الفهامة الا انه ملك العلماء الاعلام الحسيب النسيب الآخذ من كل فن اوفر نصيب المتوكل
على المعيد المبدي سيدي السيد عمر افندي مفتي مدينة خربوت المحمية صانه الله تعالى وحفظه من كل رزية
وبلية ابقاه الله راقيا ذرى المعالي رافلا في حلل الحبور على ممر الليالي ما ترنم بمدح سيد الكائنات مادح
وتليت قصيدة البردة بين المادح وعبق مسك الختام باريجه الفائح انتهى **فهذا الخربوتي**
واحدهم المفرد وفردهم الاوحد قد اثبت هذا الحديث الهادي الى لحب الصواب الارشد
بحيث قد اطفى لهبات كل جاحد واخمد فالمارق عن ربقته هالك في تيه الضلال الممدد والناكب
عن قصده صائر في بيداء الغي المعتد والطاعن عليه معقب للوبال الدائم المؤبد والقادح فيه مشتر
لاجله النكال الابدي المخلد وجه دو صد وسی ام آنکه قاضی محمد بن علی الشوکانی الصنعانی در کتاب الفوائد المجموعة

فی الاحادیث الموضوعۃ گفتہ حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب رواہ الخطیب عن ابن معین مرفوعا ورواہ الطبرانی وابن عدی والعقیلی وابن حبان عن ابن عباس ایضا مرفوعا وفی اسنادہ الخطیب جعفر بن محمد البغدادی وهو متهم وفی اسناد الطبرانی ابو الصلت الهروی عبد السلام بن صالح قیل هو الذی وضعه وفی اسناد ابن عدی احمد بن سلمة الجرجانی یحدث عن الثقات بالاباطیل وفی اسناد العقیلی عمر بن اسماعیل بن مجالد کذاب وفی اسناد ابن حبان اسمعیل بن محمد بن یوسف ولا یحتج به وقد رواه ابن مردویه عن علی مرفوعا وفی اسناده من لا یجوز الاحتجاج به ورواه ایضا ابن عدی عن جابر مرفوعا بلفظ هذا یعنی علیا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب قیل لا یصح ولا اصل له وقد ذکر هذا الحدیث ابن الجوزی فی الموضوعات من طرق عدة وجزم ببطلان الکل وتابعه الذهبی وغیره واجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه یحیی بن معین وان ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن معین والحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح واخرجه الترمذی عن علی مرفوعا واخرجه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعا وقال صحیح الاسناد قال الحافظ ابن حجر والصواب خلاف قولهما معا یعنی ابن الجوزی والحاکم وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب انتهی وهذا هو الصواب لان یحیی بن معین والحاکم قد خولفا فی توثیق ابی الصلت ومن تابعه فلا یکون مع هذا الخلاف صحیحا بل حسنا لغیره لکثرة طرقه کما بیناه وله طرق اخری ذکرها صاحب اللآلی وغیره و مستتر نماند

کہ علامہ شوکانی از اعاظم معتبرین واجلہ منبلائی کابرین وحفاظ ثقات مستندین و ایقاظ اثبات مجتہدین است شیخ حسن بن احمد البہکلی در کتاب الدیباج الخسروانی فی اخبار اعیان المخلاف السلیمانی علی ما نقل عنہ الفاضل المعاصر مولوی صدیق حسن خان فی التاج المکلل گفتہ سنۃ الخمسین بعد المائتین والالف وفیہا فی شہر جمادی الآخرة کانت وفاة شیخنا محمد بن علی الشوکانی وهو قاضی الجماعة شیخ الاسلام المحقق العلامة الامام سلطان العلماء امام الدنیا خاتمة الحفاظ بلا امتراء حجة النقاد علی الاسناد السابق فی میدان الاجتهاد المطلع علی حقائق الشریعة وغوامضها العارف بمدارکها ومقاصدها وعلی الجملة فما رای مثل نفسه ولا رای من رآه مثله علما وورعا وقیاما بالحق بقوة جنان وسلاطة لسان وقد افرد ترجمته تلمیذه الادیب العلامة محمد بن حسن الشجنی الذماری بمؤلف سماه التقصار فی جید زمن علامة الاقالیم والامصار

قصره على ذكر مشايخه وتلامذته وسيرته وما انطوت عليه شمائله وما قاله من شعر وما قيل فيه من
مدح وثناء بالنظم والنثر وجاء في مجلد ضخم مولده يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي القعدة
الحرام سنة اثنتين وسبعين بعد المائة والالف كما اخبر لي بذلك في بلده هجرة شوكان ونشأ على
العفاف والطهارة وما زال يتدرب في مدارج ويجمع النشأت ويحرز المكرمات له قراءة على والده ولازم
القاضي امام الفروع في زمانه احمد بن محمد الحرازي وانتفع به في الفقه واخذ النحو والصرف عن السيد
العلامة اسمعيل بن حسن والعلامة عبد الله بن اسمعيل النهمي والعلامة القاسم بن محمد الخولاني
واخذ علم البيان والمعاني والمنطق والاصلين عن العلامة حسين بن محمد المغربي والعلامة علي بن الهادي
عرهب ولازم في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الكوكباني واخذ في علم الحديث
عن الحافظ علي بن ابرهيم بن عامر وغيرهم وكان من المشايخ الكملة في جميع العلوم العقلية والنقلية حتى احرز جميع المعارف
واتفق على تحقيقه المخالف والموالف وصار المشار اليه في علوم الاجتهاد بالبنان والمجلي في معرفة غوامض
الشريعة عند الرهان له المؤلفات الجليلة الممتعة المفيدة النافعة في اغلب العلوم منها نيل
الاوطار شرح منتقى الاخبار لابن تيمية رح في اربعة مجلدات لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق
ولم يسمح الدهر بنحوه في التدقيق اعطى المسائل حقها في كل بحث على
طريق الانصاف وعدم التقيد بالتقليد ومذهب الاخلاف والاسلاف وتناقله عنه مشايخه الكرام
فمن دونهم من الاعلام وطار في الآفاق في زمان حيوته وقرئ عليه مرارًا وانتفع به العلماء وكان يقول
انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير بارفع مكان ومن التمسك بالدليل في اعلى
شأن وكان تاليفه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر وله التفسير الكبير المسمى فتح القدير
الجامع بين فني الدراية والرواية من التفسير وقد سبقه الى التاليف في الجمع بين الرواية والدراية العلامة
محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ابسط واجمع واحسن منه ترتيبا
وترصيفا واحرز المعاني اللغات وشواهدها تحقيقا وتاليفا وقد ذكر الحافظ السيوطي في الاتقان انه
جعله مقدمة لتفسير جامع الدراية والرواية سماه مطلع البدرين ومجمع البحرين وله مختصر في الفقه
على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية وشرحه شرحا نافعا سماه الدراري المضيئة اورد فيه الادلة التي بني
عليها ذلك المؤلف وله بل الغمام حاشية شفاء الاوام للامير حسين بن محمد وله در السحابة في مناقب القرابة

والعنایة وله ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول یعز نظیره فی جمعه وترصیفه وحسن ترتیبه وتصنیفه
وله السیل الجرار المتدفق علی حدائق الازهار وکان تالیفه فی آخر مدته ولم یؤلف بعده شیئا فیما اعلم
وقد تکلم فیه علی عیون المسائل وصحح من الفروع ما هو متقید بالدلائل وزیف ما لم یکن علیه تعویل
وحسن العبارة فی الرد والتعلیل والسبب فی ذلک انه نشأ فی زمنه جماعة من المقلدة الجامدین علی التعصب
فی الاصول والفروع ولم تزل المصاولة والمقاولة بینه وبینهم دائرة ولم یزالوا ینددون علیه فی المباحث
من غیر حجة ولا برهان من سنة وقرآن فجعل کلامه فی ذلک الشرح فی الحقیقة موجها الیهم فی التنفیر
عن التقلید المذموم وایقاظهم الی النظر فی الدلیل لانه یری تحریم التقلید المشوم وقد الف فی ذلک
رسالة سماها القول المفید فی حکم التقلید وقد تحاماه لما حواه جماعة من علماء الوقت وارسل علیه
اهل جهته بسببه سهام اللوم والمقت وثارت من اجل ذلک فتنة فی صنعاء بین من هو مقلد وبین من
هو متقید بالدلیل توهما من المقلدین انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البیت لان الازهار هو عمدتهم
فی هذه الاعصار علیه فی عباداتهم والمعاملة المدار وحاشاه من التعصب علی من اوجب الله تعالی محبتهم
وجعل اجر نبینا صلی الله علیه وسلم فی تبلیغ الرسالة مودتهم لان له الولاء التام لهم وقد نشر محاسنهم
فی مؤلفه در السحابة بما لم یخالج بعده ریبة لمرتاب وله العنایة التامة بحفظ مذهبهم فانه افنی شبابه
فی التدریس له فی ذلک وعندی ان من جملة العنایة بهم هذا الشرح فان من تامله حق التامل بعین
الانصاف عرف انه تبیان لما اقتضاه متن الازهار من الادلة الصحیحة لانه جاء فیه بادلة لم توجد فی غیره و
اوضح ماخذها من الکتاب والسنة علی ابدع اسلوب وقد اطلعت علی غالب شروح الازهار فلم ار فی شرح
ما یدانیه فی ایراد الادلة وانما لم یرتض ما بنی فی ذلک الکتاب من التفاریع علی القیاس الذی علته مناسبة
او تخریج وسبیل الامام فی ذلک سبیل المفرعین من سائر المذاهب الاسلامیة فان کتبهم [illegible] بذلک
علی ان کلامه مع الجمیع من اهل المذاهب لان المأخذ واحد والرد واحد وان کان فی الحقیقة ان الخطب یسیر و
الخلاف فی المسائل العلمیة الظنیة سهل لانها مطارح الانظار والاجتهاد یدخلها والمصیب من المجتهدین
فی ذلک له اجران والمخطی له اجر وتنبیه العالم بالخطاء علی ذلک الخطاء للمقلد لا باس به لئلا یقلد
فی الخطاء فانه مواخذ به مع ان من قلده معفو عنه فی ذلک وهذه الطریقة ربما یجهد علیها من قصد ذلک
ولا یخرج المجتهد ما اجتهد فیه ونبه علی الخطاء بحسب ما ظهر له عن تولیه لاهل بیت النبوة صلوات الله علیهم اجمعین

لان التقول فی جانب بیان الخطأ فی جانب وربما یجمع ذلک المجتهد الذی قد اصاب ما هو خطاء فی کتبه لئلا
یتبعه فی ذلک الخطأ من یتبع وهذا شأن اهل العلم فی کل زمان ومکان ما بین راد ومردود علیه و
کل ماخوذ من قوله ومتروک الا صاحب العصمة علیه افضل الصلوة والتحیة وقد ذکر السیوطی فی کتاب
الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا یقر بعضهم بعضا علی الخطاء ولو کان احب حبیب الیه
ومن طالع الکتب الاسلامیة فی الفروع والاصول علی اختلاف انواعها عرف ذلک وهان علیه سلوک هذه المسالک
ومن اذن الامر بالانصاف لا تخفی علیه الحقیقة ومن جمد علی التقلید وضاق عطنه عن مدارک الاستدلال
فماله وللاعتراض علی المجتهدین بل لا ینبغی له ان یضایق المجتهد فی اجتهاده لاجل توقفه فی موقف التقلید الذی
هو التقلید وقد تفضل الله علیه بالاجتهاد والتجدید ولکل منهم غرض مقام مشهور فی الکتب مما یطول والتقلید لا یجوز الا لغیر المجتهد والاجتهاد
عند ائمة اهل البیت رضی الله عنهم غیر متعذر کما یقول غیرهم من مقلدة المذاهب ومن اعترض علی المجتهد فیما ادی الیه اجتهاده فقد
حجر الواسع وما جری علی نهج السلف الصالح فیه من اهل العلم نعم انا قد جردت مقاصد السیل الجرار فی مولف سمیته
نزهة الابصار من السیل الجرار وهو واف بالمقصود من ایراد تلک الادلة من غیر تعرض لما یقع به بسط
الالسنة من الناس والمترجم له تاریخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جری فیه
من ذلک الوقت الی زمانه وابتداء فیه بذکر عابد الیمن ابراهیم الکبنی الولی المشهور وله جملة رسائل من
مطولات ومختصرات وقد جمعت فتاواه ورسائله فجاءت فی مجلدات وسماها ابنه العلامة علی بن
محمد الشوکانی بالفتح الربانی وله فی الادب الید الطولی وله اشعار کثیرة مدونة قد رتبها ابنه المذکور
علی حروف المعجم فجاءت فی دیوان کتب الیه ادیب عصره السید محمد بن هاشم بن یحیی الشامی ورفیقه
العلامة حسین بن احمد السیاغی یسألهما علی سبیل المطارحة عن الشوق هل هو من قسم المشکک او
من المتواطی المعروفین فی علم المنطق بهذه الابیات البدیعة یا نیری فلک العلیاء دام لنا ٭ من نور
علمکما ما یکشف الظلما ٭ ماذا تقولان فیما قد تقرر بالاجماع حقق هذا من به حکما ٭ قالوا بان
شهادات القلوب اذا ٭ قامت بصدق وداد صار ملتزما ٭ ومن یجب اذا صح القیاس له ٭ قطعا
بانا فی السلک قد نظما ٭ وقد تضمن تصدیق تصوره ٭ بنسبة یتساوی الود بینهما ٭ وانما الشوق من قسم
المشکک هل یجیء فیه اعتراض قیس فی استوائهما ٭ وقد تردد فی تقریره فاتی ٭ الی مغرما صار مشتاقا
لوصلکما فاجاب المترجم له واجاد بابیات البین والاطواد من ... بسبب تجمل الدنیا

قد دل نظمك الذي والتمس بلا شك بانك بحر العلوم لم ادر مت ابن اعتب في ملاطفة ÷ وقد اسأت معي كي
فاحتمل كرما ÷ فالشوق بالشوق منقاس معتبر ÷ يقضي بذلك خير الرسل والحكما ÷ وان تشكك بالتشكيك مع
على ÷ واطو باتحاد الجنس قد نظما ÷ موجبا وحكي فيك ما سلبت ÷ ولا اعتقد عكس منفصما محصلا وطلبا وكما وصيت
عنك العدل او كلا او ليتهما عنا ÷ وقد نأت شملا وامنطه لنا نتائج وتمنع العقما ÷ وهذه القطعة من شعره تدل على انه مقر
بليغ وكلام فرد سواء يوصف بالبلاغة وقد تم التوجيه بالقضايا المنطقية للموجبة والسالبة والمحصلة و
المعدلة ولله در القائل سه الحسن يظهر في شيئين رونقه ÷ بيت من الشعر او بيت من الشعر ÷ وقد اخذت عنه
في كثير من الفنون العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته الشريفة وبموته طفئ على اليمن مصباحهم المنير
ولا اظن يرون مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لمسائل علمية
هي عندي مثبتة بخطه الشريف وقلمه اللطيف وكان قد توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلامة علي بن محمد
وهو واحد محققي العلماء وممن لازم والده في جميع المعارف حتى بلغ ذروة العلوم تحقيقا وتدقيقا وقد شاركته في الاخذ
على والده في كثير من مقرواته رحمهما الله تعالى وقد كنت قلت في والده مراثي واشركته فيها ولولا
الاطالة لذكرتها ÷ مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته محمد بن علی بن محمد الشوكاني شيخنا
الامام العلامة الرباني والسهيل الطالع من القطر اليماني امام الائمة ومفتي الامة بحر العلوم وشمس
الفهوم سند المجتهدين الحفاظ فارس المعاني والالفاظ فريد العصر نادرة الدهر شيخ الاسلام قدوة الانام
علامة الزمان ترجمان الحديث والقران علم الزهاد اوحد العباد قامع المبتدعين اخر المجتهدين راس
الموحدين تاج المتبعين صاحب التصانيف التي لم يسبق الى مثلها قاضي الجماعة شيخ الرواية والسماعة
عالي الاسناد السابق في ميدان الاجتهاد على الاكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة ومواردها العارف
بغوامضها ومقاصدها قال القاضي العلامة عبد الرحمن بن احمد البهكلي في كتابه نفح العود في ايام الشريف
حمود كان مولد شيخنا الشوكاني يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي القعدة الحرام سنة اثنتين و
سبعين بعد مائة والف كما اخبرني بذلك في بلدة هجرة شوكان ونشأ على العفاف والطهارة وما زال يجمع
النشأت ويحرز المكرمات له قراءة على والده ولازم امام الفروع في زمانه القاضي احمد بن محمد الحرازي وانتفع
به في الفقه واخذ النحو والصرف عن السيد العلامة اسمعيل بن حسن والعلامة عبد الله بن اسمعيل النهمي والعلامة القاسم بن محمد الخولاني
واخذ علم البيان والمنطق والاصلين عن العلامة حسن بن محمد المغربي والعلامة علي بن هادي عرهب وكلاهما

في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الحسني الكوكباني واخذ في علم الحديث عن الحافظ
علي بن ابراهيم بن عامر وغير ذلك من المشايخ في جميع العلوم العقلية والنقلية حتى احرز جميع المعارف واتفق على
تحقيقه المخالف والمؤالف وصار مشارا اليه في علوم الاجتهاد بالبنان والمجلي في معرفة غوامض الشريعة
عند الرهان له المؤلفات في اغلب العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار للمجد ابن تيمية يقع
في اربع مجلدات كبار لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق اعطى فيه المسائل حقها في كل بحث على طريق
الانصاف وعدم التقييد بمذهب الاسلاف وتناقله عنه مشايخه فمن دونهم وطار في الآفاق في حياته
وقرئ عليه مرارا وانتفع به العلماء وكان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سوى لما هو عليه
من التحرير البليغ وكان تاليفه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى حرره وله التفسير الكبير
المسمى فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من التفسير وقد سبقه الى التاليف في الجمع بين الرواية
والدراية العلامة محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ابسط واجمع واحسن
ترتيبا وترصيفا وقد ذكر الحافظ السيوطي في الاتقان انه جعله مقدمة لتفسير جامع للدراية والرواية
سماه مطلع البدرين ومجمع البحرين وله مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية
وشرحه شرحا نافعا سماه الدراري المضيئة اورد فيه الادلة التي بنى عليها ذلك المؤلف وله
وبل الغمام حاشية على شفاء الاوام للامير حسين بن محمد الامام وله در السحابة في مناقب القرابة والصحابة
وله الفوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعة وله ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول ليس له نظير
في جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه وله السيل الجرار المتدفق على حدائق الازهار وكان
تاليفه في اخر مدته ولم يؤلف بعده شيئا فيما اعلم وقد تكلم فيه على عيون من المسائل وصحح من المشروع
ما هو مقيد بالدلائل وزيف ما لم يكن عليه دليل وحسن العبارة في الرد والتعليل والسبب في ذلك انه
نشأ في زمنه جماعة من المقلدة الجامدين على التعصب في الاصول والفروع ولم تزل المصاولة والمقاولة
بينه وبينهم دائرة ولم يزالوا ينددون عليه في المباحث من غير حجة فجعل كلامه في ذلك الشرح في الحقيقة
موجها اليهم في التنفير عن التقليد المذموم وايقاظهم الى النظر في الدليل لانه يرى تحريم التقليد وقد الف
في ذلك رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد وقد تحاماه لما حواه جماعة من علماء الوقت و
ارسل اليه اهل جهته بسببه سهام اللوم والمقت وثارت من اجل ذلك فتنة في صنعاء بين من هو

مقلد وبين من هو مقتد بالدليل توهما من المقلدين انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البيت لكن الاذهار هو عمدتهم في هذه الاعصار وعليه مجادتهم وللعامة المدار وحاشاه من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم وجعل اجر نبينا صلى الله عليه وسلم في تبليغ الرسالة مودتهم لان له الولاء التام لهم وقد نشر محاسنهم مؤلفه در السحابة بما لم تختلج بعده ريبة لمرتاب على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب سواء لسبق لان المأخذ واحد والرد واحد والخطب يسير والخلاف في مسائل العلمية الظنية سهل لانها مطارح انظار و الاجتهادية حلها والمصيب من المجتهدين في ذلك له اجران والمخطي له اجر وهذا شان اهل العلم في كل زمان و مكان ما بين راد ومردود عليه وكل ماخوذ من قوله ومتروك الا صاحب العصمة عليه افضل الصلوة والتسليم ومن طالع الكتب الاسلامية في الفروع والاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك وهان عليه سلوك هذه المسالك ومن وزن الامور بالانصاف لا يخفى عليه الحقيقة ومن جمد على التقليد فقد ضاعت عن مدارك الاستدلال فهمه والاعتراض على المجتهدين ولا ينبغي ايضا في المجتهد اجتهاده لاجل توقفه في موقفه الذي هو التقليد وقد تفضل الله عليه بالاجتهاد والتقليد لا يجوز الا لغير المجتهد والاجتهاد غير متعذر ومن اعترض على المجتهد فيما ادى اليه اجتهاده فقد تحجر الواسع وجرى على خلاف نهج السلف من اهل العلم نعم انا قد حررت مقاصد السيل الجرار في مؤلف سميته نزهة الابصار وهو واف بالمقصود من ايراد تلك الادلة من غير جنف به الا لما يقع بسط من الاسوة للمترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى زمانه وابتدأه بذكر عالم اليمن ابراهيم الوزير المشهور وله جملة رسائل من مطولات ومختصرات وقد جمعت فتاواه ورسائله فجاءت في مجلدات وسماها ابنه العلامة علي بن محمد بالفتح الرباني وله في الادب اليد الطولى وله اشعار كثيرة مدونة وقد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم فجاءت في ديوان وقد تحدث عنه في كثير من الفنون العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته وبموته طفئ على اهل اليمن مصباحهم المنير ولا اظن يرى مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لمسائل علمية هي عندي مثبتة بخطه وعلى الجملة فما رأى مثل نفسه ولا رأى من رآه مثله علما وورعا وقياما بالحق بقوة جنان و سلاطة لسان وقد افرد ترجمته تلميذه الاديب محمد بن حسن الشجني الذماري بمؤلف قصره على ذكر مشايخه وتلامذته وسيرته وما انطوى عليه شمائله وما قاله من شعر وما قيل فيه جاء في مجلد ضخم وكانت وفاته في شهر جمادى الاخرة في سنة خمسين بعد المائتين والالف وقد كان توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلامة علي بن محمد

وهو واحد محققي العلماء وممن كان ثم مالك في جميع المعارف حتى بلغ ذروة العلوم تحقيقا وتدقيقا وقد شاركته
في الاخذ على مالك كثير من معاصريه وقد كنت قلت في مالك شعرا لولا الاطالة لذكرته انتهى كلامه
رحمه الله تعالى بلفظه ومعناه مع التلخيص قلت ووجدت على ظهر كتابه البدر الطالع المضية ان مولده
رضي الله عنه كان في سبع وسبعين ومائة والف وتقلد ولاية القضاء من جهة الامام المنصور بالله علي
بن العباس في الحول شهر شعبان سنة ١٢٠٩ وتوفاه الله تعالى يوم الاربعاء في السادس والعشرين من جمادى الاخر
من شهور سنة ١٢٥٠ وكان بين وفاته ووفات ولده علي بن محمد الشوكاني وكان قد توفاه الله قبله وقد
بلغ الحلم او الاحتلام وكان من اصلح العلماء المبرزين في جميع العلوم وكان نادرة وقته على صغر سنه قيل انه
انه توفي وهو حال العشرين رحم الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عدها ثلثة وخمسين كتابا
سماها باسمها وقال السيد الجليل العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل في كتابه
المسمى بالنفس اليماني والروح الريحاني في اجازة القضاة بني الشوكاني ما عبارته وممن تخرج به من الاعلام
عبد القادر بن احمد الحسني امام عصرنا في سائر العلوم وخطيب دهرنا في ايضاح حقائق المنطوق والمفهوم
الحافظ المسند الحجة الهادي في ايضاح السنن النبوية الى المحجة عز الاسلام محمد بن علي الشوكاني بلغه
الله في الدارين اقصى الاماني ؎ ان هزّ اقلامه يوما ليعملها ٭ انساك كل كمي هزّ عامله ٭ وان اقر على رق
انامله ٭ اقر بالرق كتاب الانام له ٭ ولقد من رب العالمين من بحر فضله الواسع هذا القاضي الامام بثلثة امور
لا اعلم اجتماعها في هذا الزمان لاحد غيره الاول سعة التبحر في العلوم على اختلاف اجناسها وانواعها و
اصنافها الثاني سعة التلاميذ المحققين والنبلاء المدققين اولي الافهام الخارقة والفضائل الفائقة
الحقيق ان ينشد عند حضور جمعهم الغفير ومشاهدة غوصهم على جواهر المعاني التي استخرجها
من بحر الحقائق غير يسير ؎ اني اذا حضرتني الف محبرة ٭ تقول اخبرني هذا وحدثني ٭ صاحت
بعقوتها الاقلام ناطقة ٭ هذي المكارم لا قعبان من لبن ٭ الثالث سعة التاليف المحررة والرسائل و
الجوابات المحبرة التي تسامى في كثرتها الجهابذة الفحول وبلغ من تنقيحها وتحقيقها كل غاية وسول وقد ذكر لي
بعض المعتمدين ان مؤلفاته الحاصلة الان مائة واربعة عشر مؤلفا عددا سوى كتب الله تعالى قد
شاعت في الامصار الشاسعة فضلا عن القريبة وقع بها غاية الانتفاع والله عز وجل المسئول ان يبارك
للاسلام والمسلمين في اوقاته وان يمتع بحياته امين ثم امين ؎ كلنا عالم بانك فينا نعمة ساقها

بما لا اشداده فوقت نفسك التفويض من الشر وزيدت في عمرك الاضعاف وقد امتلى بشرح مناقبه وفضائله صدور من العلماء الاعلام والجهابذة الفخام منهم السيد العلامة ابراهيم بن عبد الله الحوثي ومنهم بعض علماء كوكبان عظماء القدر كبراء الشان ومنهم الشيخ العلامة محمد بن محمد الديلمي ومنهم القاضي العلامة محمد بن حسن الشجني الذماري في كتاب حافل سماه التقصار في جيد زمن علامة الامصار ومنهم بحر العلم والبحر الفهامة لطف الله جحاف وبالجملة فمحل القول في هذا الامام ذو سعة فان وجدت لسانا قائلا فقل شعر

نزد في علائهم ما تشا رفعة ، وليصنع الحاسد ما يصنع ، فالدهر يحوي كما ينبغي ، بيد الذي يخفض او يرفع

فنسأل الله المسئول ان يزيده سموا وعلوا وان يصلحه لكل ما اخراه واولاه فضلا من رب العالمين وكرما منه سبحانه اللهم امين انتهى كلامه رح والمترجم له كتاب اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر ذكر فيه مشايخه الاعلام واسماء كتبه المقروة والمسموعة مرويا عنه على التمام فمن شاء الزيادة فعليه بالكتاب المذكور فان الناظر فيه يقضي العجب العجاب وهذا الذي ذكرناه في هذا الكتاب قطرة من بحر فضائله التي لا تحصى وذرة من وادي فواضله التي لا تستقصى تشهد بذلك مؤلفاته وتنطق به مصنفاته والله يختص برحمته من يشاء وهو الذاب عن شريعة الاسلام باللسان والقلم والمناضل عن الدين النبوي وكم ايد الحكم ولا عبرة بمن يرميه بما ليس فيه او ينسبه بمجرد الهوى لقول غير وجيه فلم يضره قول الطاعن الحاسد والباغي الجاحد ، وما ضر نور الشمس ان كان ناظرا اليها عيون لم تزل دهرها عميا نعم الحسد ان يحمل صاحبه على اتباع هواه وان يتكلم فيمن يحسد بما يلقاه وما احقه بقول القائل شعر

حسدوا الفتى اذ لم ينالوا سعيه ، فالقوم اعداء له وخصوم

فالله تعالى هو المسئول ان يقينا شرور نفوسنا وحصائد السنتنا بمنه وفضله وقد روى عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه انه قال كان الناس ورقا لا شوك فيه فصاروا اليوم شوكا لا ورق فيه فهذا زمان ابي ذر فما ذا دهر زماننا وباشراره

ان يسمعوا الخير اخفوه وان سمعوا ، شرا اذاعوا وان لم يسمعوا كذبوا

فالمناسب جمع الخاطر على الوقت ودفع الهمة عنهم والقناعة بمن مضى من علماء السنة المطهرة واقتصار النظر في كتبهم المحققة هذا وله رحمه الله تعالى مؤلفات معتبرة في فنون عديدة والتي وقفت عليها وهي عندي موجودة ایضا کثیرة جدا غیر ما ذکر نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته جمال الاسلام و شیخ المسلمین وقاضی القضاة ابو علی محمد بن علی بن محمد الشوکانی الیمنی الصنعانی از اعاظم علماء اکابر فضلای صنعای یمن بود در جمیع علوم

الناظر

مجتهد بود و له اذ تصرف تحو و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و اصول آن ید بیضا داشت چنانکه ثبت او که مشتمل
ذکر کتب این علوم و غیرها ست بران دلالت دارد و ولادت او در سنه سبع و سبعین و مائة والف اتفاق افتاد و شیوخ
او بسیار اند منهم السید الامام عبد القادر بن احمد بن الناصر و علی بن ابراهیم بن علی و صدیق بن علی المزجاجی و یوسف بن محمد
المزجاجی و حسن بن اسماعیل بن حسین المغربی و غیرهم و بعضی از ایشان روایت دارند از محمد حیات سندی مدنی و از ابو الحسن سندی
و از سید محمد بن اسماعیل امیر و عبد الخالق مزجاجی و غیرهم و چنانکه شوکانی از ایشان اخذ کرده و سماع نموده همچنان خلقی بسیار
بیشمار از وی اخذ نموده و استفاده کرده و در عهد خود در علوم و فنون حدیث عدیم النظیر بود و تلمذ وی و اخذ اجازت از و
در مفاخر و مناقب عظیمه معدود است قاضی قضاة صنعای یمن بود و از طرف امام منصور بالله علی بن العباس در سنه ۱۲۰۹
اوائل شهر شعبان متقلد این خدمت شده حاکم آنجا با آنکه مذهب زیدیه داشت در تعظیم و اجلال او مبالغه میکرد و در باب
امر و نهی مقتدی قول او بود و مجال نداشت که سر مو خلاف رای او ورزد و فصل خصومات او و دیگر مهمات ملک و مال کند شیخ محمد بن
القاضی محسن الانصاری در حدیقه با فقیر حکایت کردند که پادشاه صنعا می گفت الله القدر حرف که مرا از دو کس می آید که کس
نیست یکی او تعالی دوم شوکانی و نیز میگفت که زیدیه را بسبب در مذهب ایشان تعصبی تمام با او بود و بارها بصورت
بلوی بر آمده خانه او را محاصره کردند چون وی یکبار از خانه بر آمد همه تا مگر بختند هیچکی را مجال مقابله و مواجهه با او نبود و آری
مصداق هیبت حق است این از خلق نیست و در علوم دینیه بمرتبه اجتهاد رسیده بود تقلید هیچ یکی نمیکرد نواب
محمد صدیق خان بهادر المتوفی سنه سبع و ثمانین و مائتین والف در تزغیب السالک الی احسن المسالک نوشته از
شوکانی که قاضی القضاة صنعا بود و شاید که خبری داشته باشی میگوئی که بعد از سلف بوفور احاطه و اطلاع او
در فن حدیث کسی بر نخاسته در فروع تقلید ائمه نمیکرد و عمل باجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که همه اهل حدیث
المجاهدین شیوه خرامش دارند بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چنین اصحاب فلاح آمد شگفت چیست
که خواجه کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات در خصوص او فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة انتهی گویم وی صاحب
تصانیف بسیار است از مطولات و مختصرات منها فتح القدیر تفسیر القرآن الکریم در اربع مجلد ضخام و نیل الاوطار
شرح منتقی الاخبار در چهار مجلد و اول کسیکه این هر دو کتاب در هند اورده و آنرا رواج داده محرر سطور است و حال
این هر دو کتاب در مقصد اول گذشت و منها الدرر البهیة مختصر فی فقه الحدیث و شرحه الدراری المضیة مجلد لطیف و
رفع الریبة فی مسئلة الغیبة و شرح الصدور فی تحریم رفع القبور و ارشاد السائل الی دلیل المسائل والتوضیح فیما جاء
فی المنتظر والمسیح والابحاث الوضیة فی الکلام علی حدیث حب الدنیا رأس کل خطیئة و تحفة الذاکرین شرح

حصن حصین مجلد ضخیم والفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه واین کتاب در حدیقة الطالب رسیده داول کسیکه اثرا
در هند آورد مولوی عبدالحی مرحوم الله وایشان در سفر حج ازوی رح سند فن حدیث هم بطریق اجازت بالکتابة
حاصل نموده بودند و تحریر الدلائل علی مقدار ما یجوز بین الامام والموتم من الارتفاع والانخفاض والبعد والحائل وکشف الاستار
عن حکم الشفعة بالجوار وفقیه علامه علی بن احمد رانبزوی تقریظی منظوم ست منها نظم لله در العلم الربانی : البدر مجل
علی الشوکانی : فلقد ابان عن العلوم جواهرا : تنبیک منه علی علو الشان : قد اشرقت اکوانها بعلومه
شان البدور دیغنی والاکوان : ولئن حوی کل الکمال فانه ثمن وصفه الجاری علی الازمان : سبحان من جعل تغنی
الفضائل کلها : فیه وفضله علی الاقران : وعلیه منی الف الف تحیة : ما غردت ورقا علی الاغصان ورق
وله اشراق النیرین فی بیان الحکم اذا تخلف عن الوعد احد الخصمین و در روی علامه لطف الله بن احمد جحاف رانظمی ست
بطور تقریظ منها نظم لقد ابدعت فی التحریر یامن : الیه دقائق الایمان تنتهی : وجئت من الکمال بمعجزات
اضاءت انجم الافلاک عنها : یقول القوم ان وافی وفیه بتلها وجهان کان الحق ابهی : وکان بهم حسود
قال وجه : سیظهر وهو فی التحقیق اشهی : فوافی کاملا کالبدر منه تبدت هی له بهرت شبها فوافی جمة
وللمحاء هم بهتوا وقالوا : صحیح قد جاء من ستین وجها : وله کتاب وبل الغمام علی شفاء الاوام
شرحا وتخریجا وکتاب ادب الطلب منتهی الارب وارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول و
السیل الجرار المتدفق علی حدائق الازهار مجلد ضخیم وله کتاب فی الاشتقاق وکتاب الفتح الربانی
فی فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات ضخیمة فیه غرائب مسائل وعجائب رسائل وکتاب ارشاد الثقات
الی اتفاق الشرائع علی التوحید والمعاد والنبوات ردا علی موسی بن میمون الاندلسی الیهودی فی ظاهر
المستند والزندیق فی باطن المعتقد ومن رسائله الطود المنیف فی الانتصاف للسعد عن الشریف
فی المسألة المشهورة التی تنازعا فیها بین یدی تیمور لنک السمرقندی ومنها شفاء العلل فی زیادة
الثمن لمجرد الاجل وطیب النشر فی مسائل العشر جواب علی القاضی عبدالرحمن والصوارم الهندیة
المسلولة علی الریاض الندیة لابطال قول من اوجب غسل الفرجین والقول الصادق فی امامة
الفاسق وتشنیف السمع بابطال ادلة الجمع ورسالة فی حد السفر الذی یجب معه قصر الصلوة و
القول المحرر فی لبس المعصفر وسائر انواع الاحمر وابطال دعوی الاجماع علی تحریم السماع وزهر النسرین
الفائح بفضائل العمرین وعقود الجمان فی بیان حدود البلدان واتحاف المهرة فی الکلام علی حدیث

لا عدوی ولا طیرۃ وارشاد الغبی الی مذهب اهل البیت فی صحب النبی ودفع الجناح عن باقی المباح
هل هو مامور به ام لا وارشاد المستفید الی دفع کلام ابن دقیق العید فی الاطلاق والتقیید والبحث المسلم
بقوله تعالی الا من ظلم والبحث المثمر عن تحریم کل مسکر والرسالة المکملة فی ادلة البسملة ورسالة فی عجیبة
رفع المظالم والماتم الی غیر ذلک من المؤلفات کلها بدیعة فی بابها نافعة لطلابها الی تیسیر مثلها لعلماء
عصره فضلا عمن جاء بعدهم وغایة انه نادرة الدهر واعلم علماء العصر وله کتب رسائل واجوبة سوی التالیف
هذا لا یحصی کثرة فرحمه الله تعالی ورضی عنه وبعض این کتب نزد محرر سطور موجود ست وری شیخ منت
بیکو بسطه وبهم بدو واسطه وفضلا وکملای عصر او را در مدح وی قصائد واشعار بسیار ست که حصر نتوان کرد ومنها للشیخ
العلامة لطف الله بن احمد جحاف الیمنی نظم کیف تحیرت الادلة حیث لا ؛ هادی الطلاب نهج السنة ؛
بتصرف کبصر ابن القطان ؛ والنسائی المعلل الجنید لسوة ؛ وضاعة الوسطا طغر بها لغموض ماخذها
ونطق الدقة ؛ ومالف ظفرت به النقاد ؛ فانقادت الی سبیل الرشاد یقرصه ؛ الحافظ الحبر الحر بها
محمد بن علی البحر الخضم الحجة ؛ جمع الذی یروی من الایات والاثار عن طاها بصالح نیة ؛ وابات
عن عضد تملك منکب العلیا وادرك هام کل فضیلة ؛ القت الیك امورها الاحکام اذ ؛ وجدتك
عند الخطب خادر بیشة ؛ من یستطیع ینال رتبتك التی ؛ وجبت بحکم الله فی الازلیة ؛ لا فض فوك
نصبت اعلام الهدی ؛ وفللت بالتصدیق سیوف البدعة ؛ وشربت من نضاخ عین السنة الغراء وقمت لها
باکمل دعوة ؛ ومنها للسید الجلیل فخر الاسلام عبد الله بن علی الجلال الیمنی نظم یا دار عزة صوب
المزن حیاك ؛ وجاد ربعك جون الهامر الباکی ؛ وکل منبثق سار وغادیة ؛ یبکی بدمع مشوق عند مغناك
فلی بعزة فی تلك الربا خلس ؛ من اجلها صرت اهواها واهواك ؛ یا صاحبی الما بالحمی وسلا ؛ دیارها عن
محب ظل یرعاك متیم کلما حنت مطوقة ؛ اطال بین بناء الحی ذکراك ؛ وکلما هبت الارياح فی جهة ؛ توهم
الریح ریاها کریاك ؛ وکلما مال غصن فی غلائله ؛ سالت مدامعه شوقا لمرآك ؛ وکلما افتر ثغر للاقاح
رای ؛ به شنیبة ما سنی ثنایاك ؛ وکلما احمر ورد فی الریاض حکی ؛ توریده ما یراه فی محیاك ؛ یا عزهل لدی
فکرمن سبب ؛ الی الرجوع وهل نحظی بلقیاك ؛ وهل لنا عودة نظفی بها حرقا ؛ من الضنا نالنا بالهجر
مضناك هیهات من دون هذا کل ناجیة ؛ فی کل قفر لقتل الصید معراك ؛ ومهمه مقفر فیه السباع وقد
الریح مسری وقد شیبت باركاك ؛ قد جرت فیه باشبال مررت بها ؛ وکل اشوس ساوی غیر ضحاك ؛ قطعته

بامور غیر متناهیه ٭ قد سابقت کل رکاض و رتاک ٭ نادیتها و هی فی الارقال جاهدة ٭ یا ناق خبی بنا فی القد
بعد مباتک ٭ الی دیار الذی حاز العلا و حوی ٭ کل الکمال بعقل نیر زاک ٭ محمد بن علی والذی خضعت
اعلامه فی الهادی مغل بتاک ٭ الجهبذ العالم النحریر من خضعت ٭ له الرقاب خضوع الخائف الشاکی ٭ مجدد
العلم فی هذا الاوان و من ٭ قد انقذ الناس من فسق و اشراک ٭ مستهل العلم فی ید وفی حضر ٭ منصل
لدم الفجار سفاک ٭ مفسر الذکر بالقول المبین فقد ٭ علا به فوق اعلام و املاک ٭ ابدی لنا فی تالیف له ظهرت
مقالة خاب منها کل افاک ٭ ان جئت حضرته العلیا خلت بها ٭ معظما بین زهاد و نساک ٭ محلقین علی
العلم الشریف بها ٭ علی امام سریع الفهم فتاک ٭ ادامه الله ربی للعباد معا ٭ لکل بحث دقیق خیر فکاک ٭ ایک
یا بن علی قد بحث بها ٭ فرائدا ما نظمنا ها باسلاک ٭ و لبعض ادباء مسقط فی حقه رحمه الله **نظم**
یا من اتی صنعاء یبغی مغنما ٭ و یرید مجدا و علو الشان ٭ فلیات نادی حبرها و عمیدها ٭ قطب الکمال
محمد الشوکانی ٭ حبر تدفق مثل بحر علمه ٭ هذا ولیس له بصنعا ثانی ٭ و لبعضهم **نظم** علامة المعقو
والمنقول من ٭ حکمت له العلماء علی اترابه ٭ فرد الزمان و لوم المجد من ٭ فاق الاکابر فی اوان شبابه
بدر الهدی المنظار ... فی بلاد ... ٭ شوکانی در نظم هم دستگاه کامل ... و در علم عربیت و ادب
راه چنانکه باید اتقان کرده و سابق بر فرسان این میدان گشته در حدیقه افکار او نظم کثیر دیده شد این بیت بنظر آمد
ست **ابیات** یا ایها المحبی ان عزم ترکه ٭ ضاقت ... ٭ فلی الیکم محیات مرد
مع النسیم و اشواق ... ٭ قالوا اتیت مواخره ٭ فاجبت ... ٭ و ختام خیر الرسل
صار من الحجیج اجر قدر ٭ ... ٭ الخنصر الصغری علت
و تحتمت تیرا و درا ٭ و تری السنان ان تخرق الرماح یعل صدرا ٭ سبق الهلال البدر کان لم یکن اتم
بالسبق بدرا ٭ شوکانی نسبت بسوی قبیله ایست و صنعاء نسبت بصنعا که اشرف بلاد یمن و تختگاه امام اینجاست
در ترغیب سالک گفته خاکش همه محدث خیز امروز علم حدیث چنانکه در اینجاست گمان نمی رود که باین فراوانی
و باین وسعت بجای دیگر یافته شود شیخ احمد فرزند شوکانی هم عالم کامل فقیه محدث بود بعد پدر بجای او
درس گفت و فتوی داد و برای طالبین اجازت و استماع حدیث نمود سه سال وفاتش اطلاع دست بهم نداد
اما وفات شوکانی در سنه خمس و خمسین و مائتین والف یوم الاربعا بست و ششم جمادی الاخره بود و در بیان
وفات علامه علی بن محمد قریب یکماه تفاوت افتاده اول پسر بمرد به رسیم جزع و فزع هر که

باآنکه ولد صالح عالم مبرز در جمیع علوم بود و باوجود صغر سن که در حدود بیست سالگی باشد نادرهٔ وقت آمده بود رحم الله الجمیع برحمته تلامذهٔ شوکانی و کسانیکه سلسلهٔ اسناد روایت حدیث ایشان بوی منتهی میشود اکثر اینها در فروع مقید بمذهبی خاص نیستند بلکه عمل بر احادیث بعد طی جمیع مدارج تحقیق و تصحیح مینمایند و هر کرا از ایشان نوعی از اجتهاد بهم میرساند کار حسب اجتهاد خود میکند موافق آنچه او اظهار میشود شوکانی باآنکه رتبهٔ اجتهاد داشت در کتب مؤلفهٔ خود هیچ جا از دائرهٔ مذاهب اربعه بیرون نرفته الا ماشاء الله تعالی و دران خلاف جماعتی از سلف و اکابر اهل حدیث همراه اوست در وقت او ریاست علم حدیث و فتوی و تدریس و قضای بلدان بوی منتهی شده بود وقوف کامل او در تحقیق بجائی رسیده که مسائل اصول فقه را از هر چهار مذهب در یک مجلد ضخیم تنقیح نموده و صواب آنرا از خطا جدا ساخته و در هر مسئله بحث و تفتیش کامل بر روی کار آورده نامش ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول نهاده و این امری غیر مسبوق است زیراکه تا ضوابط و قوانین این علم در عالم مهد گشته هیچکس بجز تقلید دست هم از تحقیق دران نزده مگر این شخص که درین آخر زمان گوی سبقت از همگنان ربوده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء موافق و مخالف بعلم و فضل او اعتراف دارند و کتب مصنفهٔ او را بجان خریداری مینمایند و بسوی آن محتاج اند بتلخیص مذاهب با ادله چنانکه او میکند دیده نیست و ترجیح حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیده نی والله بخیص برحمته من یشاء امروز اگر پیش یکی امهات تالیف وی باشد در هیچ باب بعت محتاج بسوی غیر او نیست باینهمه در نصرت سنت و تحلیح و قمع بدعت و رد محدثات و رفع منکرات بزبان و بیان آیتی از آیات الهی بود و درین دور آخر آنچه سعی در ترویج شرع مطهر و تجدید احکام اسلام و احیای سنن و اماتت فتن از وی بوجود آمده گمان نمیرود که کسی دیگر کرده باشد جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیرا انتهى

فهذا الشوكاني جهبذهم الناقد النقاب ؞ قد اثبت هذا الحديث الوثيق النصاب ؞ فارغم بذلك انوف الجاحدين النصاب ؞ وادهش منه للمعاندين الاوشاب ؞ فالمقدم على رد هذا الخبر عند اولى الالباب ؞ المتجاسر على طعنه ملموم عند اصحاب الانتقاب ؞ والمرتاب فيه زائغ عن منهج الحق والصواب ؞ والمافون عند غارق في غابش التلجلج والاضطراب ؞ **وجه دو صد و سی و یکم** آنکه محمد رشید الدین خان دهلوی تلمیذ مخاطب هم اثبات این حدیث شریف فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینة العلم یاد نموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال بجواب قول صاحب لطافة المقال چهارم حدیث الحق مع علی و علی مع الحق تین و رحیتها در روایت میکند الخ گفته دوم آنکه در باب خلافت حتی که باب مدینه علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصیکه دران حق مخالفت ورزد بی شبهه مورد طعن و ملامت است الخ

و عجب تر آنست که فاضل رشید از اکابر متکلمین و افاخم متبحرین سنیه است که جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع افادات اساطین واضح و آشکار است خود مخاطب بسنیه بتبجیل و تکریم راه تعظیم و تفخیم او پیموده چنانچه فاضل رشید در عزة الراشدین میفرماید چونکه مراسله فقیر بخدمت مصنف مد ظله رسید و شرف اصغای آنجناب یافت بمرتبه تحسین فرمودند که این (یعنی شاه عبد العزیز) ناچیز خود را لائق آن نمیداند لعدم استناسب بود که تعرض بنقل آن نماید لیکن برای تزیین این رساله بطریق تبرک چند فقره از آن بعید قلم می آید فرموده که از فقیر عبد العزیز مطالعه نمایند که درین ایام جواب چند شبهه معترض که بر تحفه اثنا عشریه در باب مسائل فقهیه نموده تحریر آن فضائل مآب بسمع در آمد خیلی موجب انشراح خاطر و انبساط سامع و ناظر گردید تقریر شافی با مراعات قاعده مناظره بعمل آورده اند جزاکم الله تعالی خیر الجزاء ولی اختیار دعا و جزا از ته دل برائے صلاح دنیا و آخرت و مزید درجات علم و عمل برای آن فضائل مآب جمع شیده المرحومین الله تعالی ان یقربنا بالقبول ببرکة الرسول و البتول و جعلک الله کاسمک رشیدا فی الدین ارشادا للمسلمین و نیز فرموده اند قدری که نوشته اند بسیار خوب نوشته اند جزاکم الله تعالی خیرا انتهی کلامه الشریف ما نقلنا ما الرشید و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین گفته و اگر کسی را دریافت حال خلافت امیر شام از کتب اهل حق منظور باشد در عبارت رساله عزة الراشدین و ذلة الضالین که از رسائل مؤلفه مولانا رشید المتکلمین مرشد المسلمین رفع الله درجته فی اعلی علیین است نظر فرماید الخ و نیز در ازالة الغین در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته و از انجمله است حجة الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه قلوب محبان الغین بخلش میرسد نهاده اوست و از انجمله است رشید تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم انتهی و نیز حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد نقل عبارتی گفته و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین نیز عبارت اینمقام را در کتاب عزة الراشدین بعد در ضرورت آورده انتهی و نیز در منتهی الکلام گفته مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین در کره صفدریه میفرماید که نوبت مناظره و منازعه درمیان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای میرسد که ناظرگان میفهمند که ایشان گاهی باهم متفق نخواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد العزیز گفته منهم الشیخ رشید الدین خان الدهلوی کان فاضلا جامعا بین کثیر من العلوم الدرسیة و کان حسن العبارة دابه الذب عن حمی اهل السنة و الجماعة و النکایة فی الرافضة اللئام صنف فی الرد علیهم کتبا منها الشوکة العمریة و غیرها مما یعظم موقعه عند الجدلیین من اهل النظر و نجاره کشمیری انتهی **فهذا الفاضل الرشید** عمدة متکلمیهم الصنادید قد اثبت بالحتم هذا الحدیث الحمید و دان بالجزم لهذا الخبر المنیف المجید و لم یعتن بما هفی به استاذه الوحید و لم یحتفل بما تفوه به ذلک القرم الفرید

فزعم والحمد لله لحب الصواب السديد ، وكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد ، **وجه دو صد و سی و دوم** آنکه جمال الدين ابو عبد الله محمد بن عبد العلي القرشي المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ مخاطب حدیث انا مدینة العلم را در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام معدود فرموده باثبات تحسین آن مبانی ارغام جاحدین تاسیس نموده چنانچه در تفریح الاحباب بمناقب الآل و الاصحاب گفته اخرج البزار والطبرانی في الاوسط عن جابر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها هذا حديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزي والنووي و مولوی حسن علی محدث لکهنوی از کبار محدثین این دیار و عظام منقدین این امصار نزد سنیه میباشد و سلامت الله بدایونی در اشباع الکلام او را از اکابر و اعلام معدود و محسوب نموده و باحترام تمام افادات او که متعلق بمولد جناب سرور انام علیه و آله الف الف التحیة والسلام ست ذکر کرده تمسک و تشبث بآن فرموده چنانچه گفته در التقاطی که از رساله مولانا جلال الدین سیوطی و سیرت شامی و رساله ملا علی قاری سر سعیده تحریر شد اثبات عمل مولد شریف را که محصول و مقصود نمایان گذاشت که بسیاری از اکابر و اعلام در تحقیق این مبحث و اثبات این مقصد و مرام بتحریر و تقریر محرز حسنات و جامع برکات شده الی ان قال و از انجمله ست آنچه مولانا جمال الدین المعروف بمیرزا حسن علی محدث لکهنوی علیه الرحمة در خصوص نوشته اند که محفل مولد شریف برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم البته مستحسن ست بلکه مستحب و موجب قبول و دلائل جواز محفل مولد شریف در رسائل اثبات مولد از اکابر محدثین و علما از سلف و خلف انتظام دارند و شیخ جلال الدين سیوطی از شرح نسائی و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح اربعین نووی و علمای شتی حکم باستحسان آن فرموده اند و امام نووی هم بهمین مطلب میل فرموده اند و قصه مقرر ساختن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسان را برای دفع هجو و ذم مشرکین از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیحین مسطور ست و بهمین جهت فرموده اند اللهم ایّد الحسان بروح القدس کذا في الصحيحين و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت بلال را که ترک مکن روزه دوشنبه را زیرا که من زائیده شده ام روز دوشنبه و این حدیث اصل ست در جواز تعیین روز مولد و نیز در حدیث وارد ست عن ابن مسعود رضی الله عنه ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن اخرجه محمد في الموطا و اختیار عمل مولد شریف از مدت بالقصد ذکر سری اند از علمای محدثین و فقهای عظام و مفتیان کرام و مشایخ اهل سنت و جماعت و متبعان سنت و مسلمین ترویج یافته و سلاطین عادل بر تائید اشان کمر همت بسته ترویج آن منظور داشتند و صرف اموال بسیار بران نموده اند و تا حال این عمل در دیار عرب از حرمین شریفین و یمن و عراق و هند از اکابر علما و مشایخ کبرا و ارباب ورع و تقوی بملاحظه دلائل مسطوره در کتب و رسائل جاری ست انتهى مختصر لطف و خوبی این تحریر و تقریر بر ناظر بصیر پوشیده نخواهد بود که اگر بنظر انصاف ملاحظه رود این قدر قلیل حاوی تقاریر سلف کرام

وابو نعيم في المعرفة

[illegible]

بلکه خلاصه تحقیق جلیل نحاریر عظام ست و انچه که بقصه تعز حسان بن ثابت بروایت صحیحین نموده در صحیحین تنها نیست بلکه دیگر صحاح نیز موجود چنانچه در ترمذی این قصه بروایت حضرت عائشه رضی الله عنها مرویست و حاصلش اینکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة وضع منبر در مسجد منیف برای حسان میفرمودند و حسان بر آن منبر ایستاده شعر بیان مفاخر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دفع مطاعن از آنحضرت علیه الصلوة والسلام میکرد و بهمین حیثیت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان میگردید ان الله یؤید حسان بروح القدس ما ینافح او یفاخر رسول الله صلی الله علیه وسلم و در مشکوة هم موافق ترمذی حدیث بروایت حضرت عائشه از صحیح بخاری مرویست بالجمله این قصه هم از مؤیدات مطلوب ست یعنی که حسان بر منبر ایستاده شده ذکر مفاخر الفخر کائنات علیه الوف من الصلوات والتسلیمات باین تعظیم و تکریم میکرد و آنحضرت علیهم الصلوة والسلام و صحابه کرام میشنیدند پس این قصه را نیز اصلی بر اصحت و ثبوت و استحباب و استحسان انعقاد مجلس میلاد شریف که عبارت از بیان فضائل و معجزات سرور کائنات ست صلی الله علیه وسلم باید انگاشت و لهذا اقتصار محمد مخدوم بر ذکر این قصه بتقریب اثبات علو شان اشاعة الکلام

فهذا جمال الدین صاحب تفریح الاحباب * تلمیذ المخاطب البارع الالقاب * قد روی هذا الحدیث الفائح من الهدی کل باب * واظهر کونه حدیثا حسنا علی الصواب * فیاله من تلمیذ صدع بافادته صفاة شیخه المنفرد فی الخداع والخلاب * واکرم به من مستفید قد ابان بتحقیقه زیغ مفیده المنغمر فی المین والکذاب * فظهر ان ما لفقه المخاطب من الاباطیل کلمع الآل والسراب * و وضح ان ما سوّله من الاعالیل عرضة للتباب والتباب *

وجه دو صد و سی و سوم آنکه نور الدین بن اسمعیل السلیمانی حدیث مدینة العلم روایت نموده چنانچه در در یتیم نقلا عن الاکتفا آورده وعنه ای عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة و نیز در در یتیم نقلا عن الاکتفا آورده وعنه ای عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجه الحاکم فی المستدرک والخطیب فی المتفق والمفترق انتهی **فهذا نور الدین السلیمانی** کابرهم الفارد * قد روی هذا الحدیث العذب المورد * نقلا عن اکابرهم المحررین لکل آبد من التحقیق شارد * المفیدین لکل منتجع للتثبیت وارد * فلا یصد عنه الا من صار لفرط عناده شر مارد * ولا یمیل عنه الا من اصبح لللدد اسوء حارد *

وجه دو صد و سی و چهارم آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی در مرآة المؤمنین در بیان مناقب باهر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نصوص قاطعه بر فضیلت و خلافت و امامت آنجناب گفته و از آنجمله آنست که رسول صلی الله علیه وسلم در حق علی رضی الله عنه فرمود

انا مدینة العلم وعلی بابها اخرج الحاکم عن علی وابن عمرو وابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها والطبرانی عن ابن عباس انه قال فمن اراد العلم
فلیأته من بابه وصححه الحاکم وانکره ابن الجوزی واختار الحافظ ابن حجر انه حسن لا صحیح ولا موضوع وادر مکی در ذکر
لفظ الدار مکان المدینة وانچه در بعض روایات در یحدیث در حق اصحاب الحاق کرده اند موضوع ومنکر است علی ما فی
الصواعق انتهی وولی الله لکهنوی از اجلۂ علمای کبار واعاظم کملای احبار نزد سنیه بوده جلالت مرتبت وعلو منزلت او در مجلد
آتی ان شاء الله تعالی بتفصیل خواهی شنید وکمال استناد وغایت اعتماد مرویات ومنقولات کتاب مرآة المومنین از صدر
ختام آن که در مجلد سابق منقول شده در نهایت ظهور ووضوح ست فلیکن منک علی ذکر فمن اولی الله صاحب
مرآة المومنین بعمدة علمائهم المتقنین؛ فقد روی هذا الحدیث الشارح لصدور الموقنین؛ والمثبت
ذلک الخبر المبهج لقلوب المذعنین؛ فالموثر فیه وتبرة القادحین الموهنین؛ والمداحی فیه عصا المستوهنین
المداهنین؛ ومخطی سبیل الضالحین المحسنین؛ وواطی قذة الناصبین المعلنین **وجه دو صد وسی وپنجم**
آنکه شهاب الدین محمود بن عبد الله البغدادی الشهیر بالوسی زاده اثبات این حدیث شریف بحتم وجزم نموده چنانچه در تفسیر
روح المعانی در بحث وبیت لوح محفوظ گفته ثم ان الامکان مما لا نزاع فیه ولیس الکلام الا فی الوقوع وورد ذلک عن
النبی صلی الله تعالی علیه وسلم والجلة اصحابه کالصدیق والفاروق وذی النورین وباب مدینة العلم وا لنقطة
تحت الباء رضی الله تعالی عنهم اجمعین والوسی زاده از مفسرین عظام ومحدثین عالیمقام نزد سنیه بوده مولوی
صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته السید شهاب الدین محمود بن السید عبد الله افندی الوسی زاده
البغدادی ینتهی نسبه الشریف من جهة الاب الی الحسین ومن جهة الام الی الحسن رضی الله عنهما بواسطة
الشیخ الربانی السید عبد القادر الجیلانی قدس سره وقد کان رح خاتمة المفسرین ونخبة المحدثین اخذ
العلم عن فحول العلماء منهم والده العلامة ومنهم الشیخ علی السویدی ومنهم الشیخ خالد النقشبندی
والشیخ علی الموصلی وکل ذلک مفصل فی حدیقة الورد فی مدائح السید شهاب الدین محمود وکان لحد ابراد
الدنیا بقول الحق واتباع الصدق وحب السنن وتجنب الفتن حتی جاء مجددا وللدین الحنیفی مسددا
دنیا بها انقرض الکرام فاذنبت؛ وکانما بوجوده استغفارها؛ وکان جل میله الی خدمة کتاب الله و
حدیث جده رسول الله صلعم لانهما المشتملان علی جمیع العلوم والیهما المرجع فی المنطوق والمفهوم وکانت
غایة فی الحرص علی تزاید علمه وتوفیر نصیبه منه وسهمه وکان کثیرا ما ینشد مستمری لتنقیح العلوم اللذی

من وصل فلنية وطيب عناق ... واشتغل بالتدريس والتاليف وهو ابن ثلاثة عشر سنة ودرس ووعظ
وافتى الحنفية فى بغداد المحمية واكثر من املاء الخطب والرسائل والفتاوى والمسائل وخطه كانه اللؤلؤ
والمرجان او العقود فى اجياد الحسان تقلد الافتاء سنة ١٢٤٨ وهو عام ولادة محرر هذه السطور ارسل اليه
السلطان بنيشان ذى قدر وشأن قال نجله السيد احمد كان الله له خير ناصر فى ترجمته المسماة بارج الند
والعود كان عالما باختلاف المذاهب مطلعا على الملل والنحل والغرائب سلفى الاعتقاد شافعى المذهب
كآبائه الامجاد الا انه فى كثير من المسائل يقتدى بالامام الاعظم ثم فى آخر امره مال الى الاجتهاد وكان نادرة
من العلماء النقاد حسبما صرح به الائمة فى كتب الاصول وتعرف الجهابذة الفحول قال ومن مؤلفاته ما هو
اعظمها واجلها قدرا تفسيره المسمى بروح المعانى فى تفسير القرآن والسبع المثانى لين فيه مذهب السلف
الاماثل ومنها شرح السلم فى المنطق ومنها نزهة الالباب فى غرائب الاغتراب ومنها نشوة الشمول فى السفر
الى اسلامبول ونشوة المدام وكتاب الاجوبة العراقية والفيض الوارد ومنها الى آخر ما قال وقد اتحفنى
فى عامى هذا سنة ١٢٩٠ الهجرية نجله العلامة السيد خير الدين نعمان الوسى زاده من بغداد المحمية سلمه الله
باربع كتب من مؤلفاته الشريفة منها النزهة والنشوة والاجوبة والفيض وقفت عليها واستفدت
منها وعرفت مقدار جامعها فى العلم والادب والدين والصلاح توفى رح (٢١) ذى القعدة سنة رؤى له
منامات حسنة ورثاه خلق كثير لئن حسنت فيه المراثى وذكرها لقد حسنت من قبل فيه المدائح
انتهى فهذا ابن الالوسى شمس سماء التحقيق مفسر الكتاب المحقق المجيد ... قد صنف فى
مدائحه كتاب حديقة الورود وألف فى ترجمته ارج الند والعود قد اثبت هذا الحديث الموصل الى
مرامه ومقصوده المظفر بكل مطلوب محمود ... قد جزم ... والعقود ... قد قطع ... النجى ...
الا ... مال الى زرافة ارباب الجاح والمروة ...
لاجله النازلات الوفود **وجه دوصد وسی و ششم** آنکه سلیمان بن ابراهیم المعروف بخواجه کلان
الحسینی البلخی القندوزی حدیث مدینة العلم بطرق متعدده واسانید متنوعه اثبات نموده چنانچه در ینابیع المودة
گفته الخمسون فى فرائد السمطين بسنده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا على انا مدينة العلم وانت بابها ولن تؤتى المدينة الا من قبل الباب وكذب من
زعم انه يحبنى ويبغضك لانك منى وانا منك لحمك من لحمى ودمك من دمى وروحك من روحى وسريرتك

من سرّیرتی و علانیتک و من علانیتی سعد من اطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولاک و خسر من عاداک فاز
من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة نوح من رکبها
نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم کمثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامة
و نیز در ینابیع المودة گفته الباب الرابع عشر فی غزارة علمه علیه السلام و فی الدر المنتظم لابن طلحة الحلبی الشافعی
قال امیر المؤمنین علیه السلام لقد حزت علم الاولین و اننی بظنین بعلم الآخرین کنوم و کاشف
اسرار الغیوب باسرها و عندی حدیث حادث و قدیمه و انی لقیوم علی کل قیم و محیط بکل العالمین
علیم ثم قال علیه السلام لو شئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم انا مدینة العلم و علیّ بابها و قال الله تعالی و اتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب انتهی
و نیز در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن مجاهد عن ابن عباس و ایضا عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
قالا اخذ النبی صلی الله علیه و سلم بعضد علیّ قال هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول
من خذله فمد بها صوته ثم قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ایضا اخرج هذا الحدیث
موفق بن احمد و الحموینی و الدیلمی فی الفردوس و صاحب کتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ایضا ابن المغازلی اخرج
عن حذیفة بن الیمان عن علی رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی
بابها و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها ابن المغازلی بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن
ابیه عن آبائه عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی انا مدینة
العلم و انت بابها کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من قبل الباب عن الاصبغ بن نباتة قال لما
جلس علی علیه السلام فی الخلافة خطب خطبة ذکرها ابو سعید البختری الی آخرها ثم قال للحسن علیهما السلام
یا بنی فاصعد المنبر و تکلم فصعد و بعد الحمد و التصلیة قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و آله
یقول انا مدینة العلم و علی بابها و هل تدخل المدینة الا من بابها فنزل ثم قال للحسین علیه السلام
فاصعد المنبر و تکلم فصعد فقال بعد الحمد و التصلیة ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و آله
یقول ان علیا مدینة هدی فمن دخلها نجی و من تخلف عنها هلک فنزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس
انهما ولدا رسول الله صلی الله علیه ... بعثه التی ستودعهما علی امته و سائل عنهما و نیز
در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آبائه

عن امام المتقین علی رضی اللہ عنہم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انا مدینۃ العلم وانت بابہا ما کذب من
زعم انہ یدخل المدینۃ بغیر الباب نیز در ینابیع المودۃ نقلا عن کنز الحقائق آوردہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا الطبرانی عن ابی
ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن الجامع الصغیر آوردہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب العقیلی وابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والحاکم عن ابن عباس وایضا رواہ ابن عدی والحاکم عن جابر ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن جواہر العقدین
مسطور ست فی ذکر کثرۃ علم علی وعن علی مرفوعا انا دار العلم وعلی بابہا اخرجہ البغوی فی المصابیح واخرجہ ابو عمر انا
مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن کتاب السبعین مذکور ست الحدیث الثانی و
العشرون قال جابر اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعضد علی وقال
ہذا امام البررۃ وقاتل الفجرۃ مخذول من خذلہ منصور من نصرہ ثم
مد صوتہ وقال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب رواہ ابن المغازلی
ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن مودۃ القربی مذکور ست جابر رفعہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ورواہ ابن مسعود وانس مثلہ ونیز در
ینابیع المودۃ نقلا عن الصواعق مذکور ست اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ وایضا الطبرانی والحاکم
والعقیلی وابن عدی عن ابن عمر والترمذی وایضا الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا مدینۃ
العلم وعلی بابہا وفی روایۃ فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عن الترمذی عن علی انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ونیز در
ینابیع المودۃ نقلا عن درۃ المعارف مذکور ست ثم ان الامام علیا کرم اللہ وجہہ ورث علم الاسرار الحروف من سیدنا ومولانا اسرار
مولانا محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والیہ الاشارۃ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وہو اول من
وضع وفق مائۃ فی مائۃ فی الاسلام ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن کتاب الدر المنظم مذکور ست والغرض من ہذا السر الباہر الرمز الفاخر ایضاحہا
لو شح لارباب الذوق ولانہ من العلوم الجسیمۃ الفاتحۃ لابواب المدینۃ لانہ اسم ناسوتی ولا ینظر بہ الا لاہوتی وہذا ہو العلم
الذی خص بہ آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والعالم الذی محمد صلی اللہ علیہ وسلم مدینتہ وعلی بابہا ونیز در ینابیع المودۃ نقلا
عن الدر المنظم مذکور ست وبما کان بالجلیل احدہما ذکر الامام علی کرم اللہ وجہہ علی المنبر وہو قائم یخطب بالکوفۃ علی ما سیاتی بیانہ وہو المسمی
بخطبۃ البیان والآخر سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہذا العلم المکنون وہو المشار الیہ بقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قولہ ہذا العلم المکنون ہی
انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وارتبط بینہ فکتبہ الامام علی رضی اللہ عنہ حروفا مفرقۃ علی طریقۃ سفر
آدم علیہ السلام فی جفر یعنی فی رق قد صنع من جلد البعیر واشتہر بین الناس بالجفر الجامع والنور
اللامع وقیل الجفر والجامعۃ ونیز در ینابیع المودۃ نقلا عن الدر المنظم مذکور ست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم

انا مدینة العلم وعلی بابها وقال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الدر المکنون و الجوهر المصون مذکورست والامام علی رضی الله عنه ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب انتهی **فهذا عمدة الاماثل البلخی صاحب ینابیع المودة** بحرز المفاخر المعتدة المعدة قد اثبت هذا الحدیث فشیده و سدده ویذل فی اثبات هذا الخبر کده و کدّه فلا یتوهن عن ابهه الامن تاه به التمرد فی الضلال فصدّه ولا یصدف عن لقمه الامن القاه الخدع فی الغی فمدّه ولا یطعن فیه الامن تجاوز فی العدوان البغی نصابه وحده ولا یقدح فیه الامن حاق به الحسرات فالتعس جده واضرع خده **وجه دو صد و سی و هفتم** آنکه سلامة الله بدایونی در معرکة الآرا گفته حاشا ثم حاشا که احدی از علمای اهلسنت زبان باین چنین منقصت کشاده کثرت علم را در خصوص غلامان باب مدینه علم علت کبر بطن و انتفاخ شکم قرار داده باشد انتهی **وجه دو صد و سی و هشتم** آنکه نیز سلامة الله در معرکة الآرا بعد ایراد روایت موضوعه اصبت و اخطأت گفته خلاصه چون سائل بجواب باب مدینه علم نمود فرمود که تورست گفتی و من خطا کردم و زیاده از هر دانای دانای ست انتهی **فهذا سلامة الله** للعاصر کابر السفینة الممتن علیهم بالاواصر قد اثبت هذا الحدیث الذی اصبح للحق الحقیق خیر مظاهر و صار للباطل الزائغ خیر کاسر وهاصر فیا لله وللجاحد الخاسر القاصر کیف یعمی عن هذا الخبر الذی هو من اوضح ابلج والمباصر فیلقی بیده الی اوحش المضائق والمآصر ویرمی نفسه فی اخسر الحابس والمحاصر **وجه دو صد و سی و نهم** آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته تنبیه من احسن بینة علی معنی ختم الاولیاء الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالة فی الرجال سند المحدثین ابن معین کما اسنده عنه و وافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا لا اصل له ومنهم الامام الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم کما ذکره السیوطی وابن حجر والتاج السبکی والذهبی والنووی عن الامام الحافظ الخطیب البغدادی ما لم یشارکه فیها احد من اهل عصره ویؤیده قول امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تهذیب الآثار وقد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه کما نقل کلامه السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنهم الحاکم ومن اخرهم الحافظ المجد الشیرازی شیخ ابن حجر فی نقد الصحیح واطنب فی تحقیقه کما نقله الدهلوی فی لمعات التنقیح واقتصر علی تحسینه العلائی

والزرکشی وابن حجر فی اقوام اخر ردا علی ابن الجوزی من قوله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ولا یوتی المدینۃ الا من بابہا قال اللہ تعالی واتوا البیوت من ابوابہا وھو اقوی شاھد لصحۃ روایۃ صححہا الحاکم فمن اراد العلم فلیات الباب وھذا مقام الختم من انہ لا ولی بعدہ الا وھو راجع الیہ اخذ من لدنیہ والیہ الاشارۃ بما فی الحدیث الصحیح المستفیض المشہور بل المتواتر من الامر بسد کل باب فی المسجد الا بابہ مستندا الی امر اللہ تعالی بذلک فھو سد کل باب من صاحب الشریعۃ الا ما شاء فی الطرق الی الحقیقۃ الا بابہ فلا جرم قد انحصرت سلاسل الطرق فی باب المرتضی الا ما نذر کخرقۃ الصدیق ابی بکر ویؤید الاحادیث الصحیحۃ المذکورۃ وغیرہا المشہورۃ ومن ھھنا کان المرتضی مثل عیسی علی نبینا وعلی الانبیاء الصلوۃ والسلام فی افراط الناس وتفریطہم فیہ کما ورد وقد استشہد لیلۃ رفع فیہا عیسی کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبۃ فانہ ختم الولایۃ العامۃ من ادم الی اخر ولی والمرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ خاتم الولایۃ الخاصۃ المحمدیۃ الاکبر فالمہدی الوارد فیہ عند الطبرانی ان المہدی منا اھل البیت یختم الدین بہ کما فتح بنا فولی اخر من العرب من اکرمہا اصلا ویدا کان الشیخ الاکبر خاتم الولایۃ المحمدیۃ الاصغر عاصرہ و لقیہ ونفسیہ خاتما خاصا فی العالم غیرہ قبل تحققہ برتبۃ وان کان بشریہ فنفسی ثم المحقق حقق **وجہ دو صد و چہلم** آنکہ نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفتہ وقد صح عن ائمۃ الصحابۃ کباب مدینۃ العلم وابن مسعود وابن عباس تاویل فواتح السور وھی من المتشابہ **وجہ دو صد و چہل و یکم** آنکہ نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفتہ والاخبار والآثار من ذلک عن باب مدینۃ العلم ودار الحکمۃ لا تکاد تحصی کثرۃ وستاتی ان شاء اللہ العلی القوی اشارۃ الی نموذجۃ منہا یعنی علم الباطن ۱۲ **وجہ دو صد و چہل و دوم** آنکہ نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفتہ ثم الامام عبد الواحد اخذ عن الامام سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وربیب سرار النبوۃ ابی سعید الحسن بن ابی الحسن البصری وقد صنف الائمۃ فی مناقبہ کتبا جمۃ ولابن الجوزی ایضا فیہا مجلد مجود عن شیخ الامۃ امام الائمۃ باب مدینۃ العلم ودار الحکمۃ فاتح ختم الخلافۃ من خاتم النبوۃ خاتم الولایۃ الکبیر سید الاولیاء الشہیر حامل الرایۃ المحمدیۃ فی الدنیا والاخرۃ سید المحبین والمحبوب بین الذی ورد فیہ تنصیصا وتخصیصا انہ یحب اللہ ورسولہ ویحبہ اللہ ورسولہ بل احب الخلق الی اللہ بعد سید العالمین لیث بنی غالب

اسد الله الغالب مطلوب کل راغب وطالب قطب دائرة للمقاصد والمطالب مولى الکل فی الکل سیدنا ابی تراب ابی الحسن والحسین علی بن ابیطالب عن سید رسل رب العالمین حبیب الله المعطی المقصد القاسم ابی القاسم احمد المجتبی محمد المصطفی صلی الله تعالی وسلم وبارک علیه وعلیهم اجمعین **وجه دو صد وچهل وسوم** آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وایضا استفاض سالم الامام الطائی عن جماعة من التابعین منهم الامام الهمام ابو حکیم الحبیب بن سلیم الراعی عن الشیخ المعمر الامام الهمام عالم العلم الاول والاخر البحر الزاخر مولی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم المعدود من اهل بیته ابی عبد الله سلمان الفارسی المعروف بسلمان الخیر ابن الاسلام عن سید الخلق حبیب الحق صلی الله علیه واله وسلم ثم عن امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما ولا یبعد ان یکون استفاض من باب مدینة العلم ودار الحکمة ایضا بعد وان لم یذکره الجماهیر المشاهیر من الفقهاء فیما اعلم والله اعلم انتهی **فهذا الفاضل المعاصر حسن الزمان** بجهبذهم العظیم الایمان قد اثبت هذا الحدیث المزری بنظمه علی اللآلی والجمان ٭ وحقق هذا الخبر الهادی الی سبیل الحق بالغمان الا فمن اقبل علیه بقلب منشرح للایمان ٭ استخرج من معادنه جواهر فوائد غالیة الاثمان ٭ ومن ابی فیه بالبطلات کالمتفوه الحیمان ٭ استحق الصلم وارتفع عن سربه الامان ٭ **وجه دو صد وچهل وچهارم** آنکه علی بن سلیمان الدمنتی البجموی المغربی المالکی الشاذلی المعاصر حدیث مدینة العلم را اثبات فرموده چنانچه در نفع قوت المغتذی علی صحیح الترمذی گفته نا اسماعیل بن موسی نا محمد بن عمر الرومی نا شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها هذا حدیث غریب منکر وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا یعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس هذا احد احادیث انتقدها سراج الدین القزوینی علی المصابیح فزعم وضعه وقال صلاح الدین العلائی فی اجوبته ذکره ابو الفرج ابن الجوزی بالموضوعات بعدة طرق وجزم ببطلان کل وقاله جماعة بعده کالذهبی بالمیزان والمشهور به روایة ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد برفعه ابن عباس وعبد السلام هذا تکلم فیه کثیرون وقال ی[illegible] غیر ثقة والدارقطنی وابن عدی متهم والدارقطنی رافضی وابو حاتم لیس عندی بصدوق

وترك ابو زرعة حديثه ومعه قال الحاكم نا الاصم نا عباس الدوري قال سئلت يحيى بن معين
عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معاوية خبر انا مدينة العلم فقال قد
حدث به محمد بن جعفر الفيدي وهو ثقة عن ابي معاوية وكذا رواه صالح عن عزرة ايضا عن ابن
معين منا قه الحاكم بطريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد جعفر الفيدي
عن ابي معوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت ابن معين عن ابي الصلت فقال لا يكذب
فقيل له في خبر ابي معوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث ابي
معوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما فكف عنه وكان
ابو الصلت رجلا متورعا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ فقلت قد برئ ابو الصلت
عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وحفاظهم
المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فاستحال ان يقول صلى الله تعالى عليه واله وسلم
مثله بحق علي ولم يثبت كل من تكلم في هذا الحديث وحكم بوضعه بجواب عن هذه الروايات
الصحيحة عن يحيى بن معين ومعه فله شاهد قوي رواه ت بحديث علي وابو موسى
الكجي وغيره عن محمد بن عمر الرومي وهو ممن روى عنه خ بغير صحيحه ووثقه ابن حبان
وضعفه د وقال ابو زرعة به لين وت رواه بعضهم عن شريك فقد برئ محمد بن
الرومي من التفرد به وشريك هو ابن عبد الله النخعي القاضي احتج به م وعلق له
خ ووثقه ابن معين والعجلي وقال حسن الحديث وعيسى بن يونس ما رايت قط اورع
في علمه من شريك فتفرده اذا حسن فكيف اذا انضم لخبر ابي معوية المار ولا ترد عليه
رواية من حذف الصنابحي اذ سويد بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة
وسمع منهم فذكره فيه من المزيد في متصل السند ولم يات ابو الفرج وغيره بعلة قادحة
بالشريك الا دعوى وضعه دفعا بالصدر اه ما للعلائي وقال حج بجويتما لابن عباس
اخرجه ابن عبد البر بالصحابة بالاستيعاب بلفظ انا مدينة العلم وعلي بابها فمن
اراد العلم فلياته من بابه وصححه الحاكم واخرجه الطبراني بابن عباس بهذا
نفسه فرجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروي فقد ضعفوه وقال بجواب

الترمذي ١٢ — البخاري ١٢ — الترمذي ١٢ — ابو داؤد ١٢ — مسلم ١٢ — البخاري ١٢ — ابن حجر ١٢ — الهيثمي ١٢

الفيدي صالح جزرة
وسأقه الفيدي
قلت فقد
وأي استحال
يأت
مسلم
بمفرده
ورجاله ثم قال

فتيا رفعت اليه بهذ الحديث انتهى **وفضل الله منتى** حبرهم البارع؛ وعلمهم الفارع؛ قد اثبت هذ الحديث المزرى بالروض النضير المارع؛ الهادى الى ملاحب الهدى كالنادب الشارع؛ فالمقبل عليه اقبال المتعين المسارع؛ وارد عين اليقين كارع؛ والمدبر عنه مديث بالصغار ضارع؛ والمستريب فيه سلس القياد للهوى الصارع؛ **وجه دوصد وچهل و پنجم** آنكه عبد الغنى افندى الغنيمى المعاصر اثبات اين حديث شريف فرموده جناب امير المومنين عليه السلام را باب مدينه علم وصف نموده چنانچه سليم فارس آفندى مدير جوائب در قسمت ثالثه الاعيان و مسرة الازمان مى گويد وقال العالم المتفنن النحرير المتقن السيد عبد الغنى افندى الغنيمى الحمد لله الذى جعل العلماء ورثة الانبياء واجتباهم لحفظ الشريعة الغراء وشريعة نبيه المصطفى وخصهم بمزيد الهبات وادام بدوامهم اثار من مضى وفات وميز بين مراتبهم تحقيقا لقوله تعالى ورفعنا بعضكم فوق بعض درجات احمده سبحانه من اله كريم جواد جعل العلم مجازا فى الحقيقة لكل اسعاد والصلوة والسلام على سيدنا محمد اشرف مرسل واكرم مبعوث وافضل وعلى اله واصحابه وذريته الذين حازوا الشرف بتبعيته اما بعد فقد وقفت على هذا التاليف الميمون فوجدته بغرر الدرر مشحون حيث اخذ باطراف الفنون واظهر سرها المكنون وكيف لا ومنشئه ملك العلماء الاكرمين وابن امير المومنين خاتمة الخلفاء الاربعة الراشدين باب **مدينة العلم** سيدنا على ابن عم سيد المرسلين فهو الحائز للشرفين الحسب والنسب الافخم والجامع بين الفضيلتين السيف والقلم الخ انتهى **فهذا الغنيمى** عالمهم المتفنن ذو الفضل الراجح؛ ونحريرهم المتقن المحرز للممادح؛ قد اثبت هذا الحديث المزرى لطيبه بالزهر الفائح المرشد بنوره الى المسلك الامم الواضح اللائح؛ بالحتم والجزم المرغم انف كل معاند كاشح؛ الكاسر ظهر كل مناكر قادح؛ فطوبى لمن ركن الى هذا الخبر بالعرفان ففاز بكل مرام رائع ناجح؛ والويل لمن نفر عنه للعدوان نفور شارد عن الهدى نازح؛

وہرگاہ بعون اللہ المنعام روایات ائمہ اعلام وافادات نقاد عظام سنیہ کہ متعلق باثبات این حدیث رائق النظام بوجہ احسن شنیدی وکمال تحقق ورزانت واستحکام ومتانت آن بوجوہ سدیدہ مبرہنہ دلائل شدیدہ محکمہ دیدی حالا شطرے از احادیث مبصرہ واخبار مزہرہ کہ بمنزلہ شواہد ومویدات وزواخر وموطدات حدیث مدینة العلم بودہ باشد بسمع اصغا باید شنید وار تخریجات محققین احبار وتحقیقات منقدین کبار سنیہ کہ متعلق بآنست از ہار نقد واعتبار باید چید استظہار واختبار باید چید پس باید دانست کہ از انجملہ است حدیث شریف انا دار الحکمة وعلی بابہا کہ بسیارے از اکابر اہلسنت مثل ابو عبد اللہ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی وابو مسلم ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم البصری الکجی وابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری وابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی وابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی وابو عبد اللہ عبید اللہ بن محمد بن محمد العکبری المعروف بابن بطہ وابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الحاکم النیسابوری وابو بکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی وابو نعیم احمد بن عبد اللہ بن احمد الاصبہانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وابو المظفر منصور بن محمد السمعانی وابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی وابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی واحمد بن محمد بن علی العاصمی وکمال الدین ابو سالم محمد بن طلحہ بن محمد القرشی النصیبی الشافعی وابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی وابو عبد اللہ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی ومحب الدین احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری الشافعی وصدر الدین ابو المجامع ابراہیم بن محمد بن المؤید الحموئی وولی الدین ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الخطیب التبریزی وجمال الدین محمد بن یوسف الزرندی وصلاح الدین خلیل بن کیکلدی العلائی ومجد الدین محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروزآبادی وشمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری وشہاب الدین احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی وشہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی وشہاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی وشمس الدین محمد العلقمی وشمس الدین محمد بن یوسف الشامی الصالحی واحمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی المکی وعلی بن حسام الدین الشہیر بالمتقی وابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الشافعی وشیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی ورحمة اللہ بن عبد اللہ السندی وجمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ الشیرازی المحدث ومحمد عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی ومحمد حجازی بن محمد بن عبد اللہ الشعرانی وملا یعقوب البنبانی اللاہوری واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی وشیخ عبد الحق الدہلوی وشیخ بن علی بن محمد الجفری ونور الدین علی بن احمد بن محمد الغزیزی ونور الدین علی بن علی الشبراملسی ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشی

و محمد صدر عالم و نظام الدین بن قطب الدین السهالوی و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی و محمد بن علی الصبان المصری و محمد مبین بن محب الله السهالوی اللکهنوی و عبد العزیز بن ولی الله الدهلوی خود مخاطب و محمد اسمعیل بن عبد الغنی الدهلوی برادر زاده مخاطب و حسن علی محدث تلمیذ مخاطب و نور الدین بن اسمعیل السلیمانی و ولی الله بن حبیب الله السهالوی اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی و غیر ایشان روایت و اثبات آن کرده اند اما احمد بن حنبل پس این حدیث شریف را بسند خود از صنابحی در کتاب المناقب روایت نموده چنانچه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواه احمد عن الصنابحی اما ترمذی پس این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده و بمزید نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث حسن و نیز محب طبری در ریاض نضره گفته عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حسن غریب و روایت کردن ترمذی حدیث انا دار الحکمة را از مشکوة المصابیح و اجوبه صلاح الدین علائی و تاریخ ابن کثیر و نقد الصحیح و اسنی المطالب و توضیح الدلائل و قول جلی و جمع الجوامع و جامع صغیر و کوکب منیر و صواعق و منح مکیه و کنز العمال و کتاب الاکتفا و عقد نبوی و مرقاة شرح مشکوة و کنوز الحقائق و فیض القدیر و تیسیر و وسیلة المآل و لمعات و اشعة اللمعات و سراج منیر و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و معارج العلی و صبح صادق و روضه ندیه و اسعاف الراغبین و وسیلة النجاة و عزیز الاقتباس و تفریح الاحباب و شرح عزیز الاقتباس و دره ثمین و مرآة المؤمنین و ینابیع المودة و غیر آن نیز واضح و لائح است کما لا یخفی علی من راجع الی هذه الکتب و ستقف علی اکثر عباراتها عن کثب ان شاء الله تعالی اما ابو مسلم کجی پس این حدیث شریف را بسند متصل روایت نموده چنانچه صلاح الدین علائی در اجوبه خود کما مر سابقا در اثبات حدیث مدینة العلم گفته ومع ذلک فله شاهد رواه الترمذی فی جامعه عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریک بن عبد الله عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحکمة وعلی بابها ورواه ابو مسلم الکجی وغیره عن محمد بن عمر الرومی و مجد الدین فیروزابادی در نقد الصحیح کما سبق در اثبات حدیث عمرین

مدینۃ العلم گفتہ والحدیث طرق اخر رواہ الترمذی فی جامعہ عن اسمعیل بن موسی [illegible] عن محمد
بن عمر الرومی عن شریک بن عبد اللہ عن سلمۃ بن کہیل عن سوید بن غفلۃ عن ابی عبد اللہ الصنابحی
عن علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا وتابعہ ابو مسلم الکجی
وغیرہ علی روایتہ عن محمد بن عمر الرومی وابو مسلم کجی از حفاظ اعلام واثبات عظام نزد سنیہ ست ابو سعد
عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفتہ الکجی بفتح الکاف والجیم المشددۃ ہذہ النسبۃ الی الکج وہو
الجص اشتہر بہذہ النسبۃ ابو مسلم ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم بن عز بن کش البصری الکجی الکشی ماعز ظ
من اہل البصرۃ کان من ثقات المحدثین وکبارہم عمر لحدث بالکش وقیل لہ الکجی قال ابو الفضل
محمد بن طاہر المقدسی سمعت ابا القاسم الشیرازی یقول انما لقب بالکشی لانہ کان یبنی دارا بالبصرۃ
وکان یقول ہاتوا الکج واکثر من ذکرہ فلقب بالکجی فیقال الکشی والکج بالفارسیۃ الجص قلت وظنی
ان الکشی منسوب الی جدہ الاعلی کش واللہ اعلم فان رایت نسبہ حسب ما سقتہ اولا فی کتاب ابی الفضل
الفلکی الالقاب المحدثین سمع مسلم بن ابراہیم وعفان بن مسلم وعمرو بن حکام ومحمد بن کثیر العبدی
وعمرو بن مرزوق وطبقتہم من قدماء البصریین روی عنہ جماعۃ کثیرۃ مثل ابی بکر عمرو بن احمد النہاوندی
وابی بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی وہو اخر من روی عنہ وشمس الدین ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ
ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم بن ماعز البصری صاحب کتاب السنن وبقیۃ
الشیوخ سمع ابا عاصم النبیل والانصاری والاصمعی وبدل بن المحبر ومسلم بن ابراہیم وخلقا کثیرا
حدث عنہ النجاد وفاروق الخطابی وحبیب القزاز وابو بکر القطیعی وابو القاسم الطبرانی وابو محمد بن ماسی وخلق
الی ان قال الذہبی وثقہ الدارقطنی وغیرہ وکان سریا نبیلا عالما بالحدیث مدحہ البحتری وقیل انہ
لما حدث تصدق بعشرۃ الاف وعن فاروق الخطابی قال لما فرغنا من سماع السنن منہ عمل لنا
مادبۃ انفق فیہا الف دینار وقال احمد بن جعفر الختلی لما قدم الکجی بغداد املی فی رحبۃ غسان وکان
فی مجلسہ سبعۃ مستملین یبلغ کل واحد منہم الاخر ویکتب الناس عنہ قیاما ثم مسحت الرحبۃ وحسب من
حضر بمحبرۃ فبلغ ذلک نیفا واربعین الف محبرۃ سوی النظارۃ ہذہ حکایۃ ثابتۃ رواہا الخطیب فی تاریخہ
عن البشری الفاتنی انہ سمع الختلی یقولہا وقیل انہ اضر باخرہ قال جعفر بن محمد الطیبی کنا
ببغداد عند ابی مسلم الکجی فعرف انا من اصحاب صالح جزرۃ فعظمہ وقال لا تقولون سید المسلمین

واکرمنا وقال ماتریدون قلنا احادیث ابن عرعرة وحکایات الاصمعی فاملی علینا عن ظهر قلب مات
ببغداد فی المحرم سنة اثنتین وتسعین ومأتین وحمل الی البصرة وقد قارب المائة ونیز ذهبی در عبر در
وقائع سنه اثنتین وتسعین ومأتین گفته فیها ابو مسلم الکجی ابراهیم بن عبد الله البصری الحافظ صاحب السنن و مسند
الوقت فی المحرم وقد قارب المائة واکبر ما سمع اباعاصم النبیل والانصاری والکبار وثقه الدارقطنی و
کان محدثا حافظا محتشما کبیر الشان قیل انه لما فرغوا من سماع السنن علیه عمل لهم مأدبة غرم علیها الف
دینار وتصدق بجملة منها ولما قدم بغداد ازدحموا علیه حتی حزر مجلسه باربعین الفا وزیادة وکان فی
المجلس سبعة مستملین کل واحد یبلغ الآخر ونیز ذهبی در دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره گفته وشیخ المحدثین مسلم ابو
الکجی ابراهیم بن عبد الله البصری مصنف السنن وقد قارب مائة سنة ویافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته
وفیها ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری الحافظ صاحب السنن ومسند الوقت وقد قارب المائة واکملهما خ اواکبرها
وکان محدثا حافظا محتشما کبیر الشان قیل انه لما فرغوا من سماع السنن علیه عمل لهم مأدبة غرم علیها
الف دینار وتصدق بجملة منها ولما قدم بغداد ازدحموا علیه حتی حزر مجلسه باربعین الفا وزیادة
وکان فی المجلس سبعة یبلغون کل واحد یبلغ الآخر وعلامه سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو مسلم الکجی الحافظ
المسند ابراهیم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز بن کج البصری صاحب کتاب السنن وثقه الشیوخ قال الدارقطنی بقیة خ
کان ثقة نبیلا عالما بالحدیث قیل انه لما حدث تصدق بعشرة آلاف وقال الفاروق الخطابی لما فرغنا
من سماع السنن منه عمل لنا مأدبة انفق فیها الف دینار وقال الختلی لما قدم بغداد املی فی رحبة غسان الحنبلی خ
فکان فی مجلسه سبع مستملین کل واحد منهم یبلغ الآخر وکتب الناس عنه قیاما ثم مسحت الرحبة وحسب سبعة خ
من حضر بمحبرة فبلغ نیفا واربعین الف محبرة سوی النظارة هذه حکایة ثابتة رواها الخطیب فی تاریخه وقیل مائة
اضر باخره مات ببغداد سنة اثنتین وثمانین ومأتین وقد قارب المائة وحمل الی البصرة **اما محمد بن
جریر طبری** پس اینحدیث را در کتاب تهذیب الآثار بسند وو روایت نموده وبکمال اهتمام تصحیح آن فرموده چنانچه از
عبارت جمع الجوامع که سابقا در وجه صد وسی وششم مذکور شده واضح ولائح ست وحقیر بحسب ضرورت باز آن عبارت را
درین مقام بالتمام نقل مینمایم پس باید دانست که سیوطی در جمع الجوامع گفته قال الترمذی وابن جریر معا ثنا اسمعیل
بن موسی السدی انا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة منکر
اخرجه ابو نعیم فی الحلیة ۱۲

وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكروا فيه عن الصنابحي ولا نعرف هذا الحديث عن احد من
الخبر الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح وقد يجب ان يكون
هذا على مذهب الآخرين سقيما غير صحيح لعلتين احداهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم
الا من هذا الوجه والآخر ان سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجة وقد وافق عليا في رواية
هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غيره حدثني محمد بن اسمعيل الضراري ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معوية
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة
فليأتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازي وليس بالفراء ثنا ابو معوية باسناده مثله هذا
الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد اورد ابن الجوزي في الموضوعات
حديث علي وابن عباس واخرج ك حديث ابن عباس وقال صحيح الاسناد وروى خط في تاريخه عن يحيى
بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح قال العلائي وحديث ابن عباس انه موضوع
وقال الحافظ صلاح الدين العلائي قد قال ببطلانه ايضا الذهبي في الميزان وغيره ولم ياتوا في ذلك بعلة
قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في
مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع وقال في
فتوى له هذا الحديث اخرجه ك في المستدرك وقال انه صحيح وخالفه ابن الجوزي فذكره في الموضوعات
وقال انه كذب والصواب خلاف قوليهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا ينحط
الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب
دهرا الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث علي في تهذيب الآثار مع تصحيح ك لحديث ابن
عباس فاستخرت الله تعالى وجزمت بارتقاء الحديث عن مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة والله اعلم
اما ابن بطه عكبری پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه باین سند روایت نموده ثنا ابو علی محمد بن احمد الصواف
عمر بن ثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری ثنا محمد بن عمران الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن
الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وروایت کردن
ابن بطه این حدیث شریف را از تصریح ابن عراق در تنزیه الشریعة نیز ظاهر وآشکار میگردد وقد مضت عبارته
فیما سبق اما حاکم نیسابوری پس این حدیث شریف را بنا بر تصریح محمد بن یوسف شامی وشبر المسمی بزرقانی

در مستدرک علی الصحیحین روایت نموده عبارت شافی و شبرنبلسی ترقانی عنقریب ان شاء الله تعالی منقول خواهد شد اما ابن عدی پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه بسند خود از شعبی روایت کرده عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها و روایت کردن ابن عدی این حدیث شریف را از عبارت تنزیه الشریعة ابن عراق که سابق منقول شده نیز واضح و لائح است اما ابونعیم اصفهانی پس در حلیة الاولیا گفته حدثنا ابواحمد محمد بن احمد الجرجانی ثنا الحسن بن سفیان ثنا عبد الحمید بن بحر ثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الاصبغ بن نباتة و الحرث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله و نیز ابونعیم این حدیث را در کتاب المعرفة روایت کرده چنانچه از عبارت تتمه کتاب الاکتفا ابراهیم وصابی واضح و لائح خواهد شد اما ابن المغازلی پس این حدیث شریف را بدو سند روایت کرده چنانچه در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام انا دار الحکمة اخبرنا ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان البغدادی قدم علینا واسطا انا ابوالحسن علی بن محمد بن لؤلؤ اذنا نا عبد الرحمن بن محمد بن المغیرة نا محمد بن یحیی نا محمد بن جعفر الکوفی عن محمد بن الطفیل عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج قال انا محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ اجازة نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا سوید عن شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها اما ابوالمظفر سمعانی پس در مناقب الصحابة علی ما نقل عنه آورده عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اما دیلمی پس در فردوس الاخبار گفته انا دار الحکمة و علی بابها اما عاصمی پس در زین الفتی در ذکر مشابهات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در ذکر مشابهت علم و حکمت کما سمعت سابقا گفته و لذلک قال النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی بعض الروایات انا دار الحکمة و علی بابها و نیز عاصمی در زین الفتی در مقام تفصیل اسما که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بآن مسمی نموده گفته و اما باب دار الحکمة فانه اخبرنا الشیخ ابومحمد عبد الله بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشیخ ابراهیم بن احمد الحلوانی رحمه الله عن محمود بن محمد بن رجاء عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن خیرویه عن الامام محمد بن کرام رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضیل عن زیاد بن زیاد عن عبید بن ابی جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه یقول انا

دار (لذا فی العمدة و هو مقتضی الترجمة ایضا ۱۲)

فمن بابها (؟)

دار الحکمة وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب مذکور فی کتاب المکتفی بوطاهر بن شیخ محمد
بن احمد رحمه الله قال اخبرنا علی بن ابراهیم بن علی قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عمر الطائفی
قال حدثنا حکیم بن الحجاج المروزی قال حدثنا اسمعیل بن بنت السدی قال حدثنا محمد بن عمر الرومی
عن شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه انا
دار الحکمة وعلی بابها واخبرنا محمد بن ابی ذکریا رحمه الله قال اخبرنا ابو ابراهیم اسمعیل بن ابراهیم
بن محمد بن احمد الواعظ قراءة علیه بنیسابور قال اخبرنا ابوبکر هلال بن محمد البصری قال حدثنا
ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الله قال حدثنا شریک عن سلمة عن
الصنابحی عن علی وذکر الحدیث اما محمد بن طلحه شافعی پس در مطالب السؤل بعد نقل حدیث مدینة العلم
کما سمعت سابقاً گفته ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم
بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها الخ اما سبط ابن الجوزی پس
در تذکرة خواص الامة بعد نقل حدیث مدینة العلم کما سمعت سابقاً گفته وفی روایة انا دار الحکمة وعلی بابها
وفی روایة انا مدینة الفقه وعلی بابها اما گنجی پس در کفایة الطالب بابی خاص برای این حدیث شریف
معقود نموده وتصریح صریح بحسن وعالی بودن آن فرموده چنانچه گفته الباب الحادی والعشرون فیما خص الله تعالی علیا
رضی الله عنه بالحکمة قال الله تعالی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اخبرنا عبد اللطیف بن محمد ببغداد اخبرنا
محمد بن عبد الباقی اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا ابو احمد محمد
بن احمد الجرجانی حدثنا الحسن بن سفیان حدثنا عبد الحمید بن بحر حدثنا شریک عن سلمة بن
کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها قلت هذا حدیث
حسن عال وقد فسرت الحکمة بالسنة لقوله عز وجل وانزل علیک الکتاب والحکمة الآیة یدل علی
صحة هذا التأویل ما قد قال صلی الله علیه وسلم اوتیت الکتاب ومثله معه اراد بالکتاب القرآن ومثله
معه ما علمه الله تعالی من الحکمة وبین له من الامر والنهی والحلال والحرام فالحکمة هی السنة فلهذا قال انا
دار الحکمة وعلی بابها اما محب طبری پس در کتاب الریاض النضرة فی مناقب العشرة جناب امیر المومنین علیه السلام را مختص بشرف
این حدیث نموده بعنوان خاص اثبات آن فرموده چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حسن غریب ونیز محب طبری

درکتاب ذخائر العقبی در فضائل آنجناب اثبات این حدیث فرموده چنانچه گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمة
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث
حسن اما صدر الدین حموئی پس در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخبرنا شیخنا الامام ابو عمرو بن
الموفق بقرائتی علیه قال انبا شیخ الاسلام سعد الحق والدین محمد بن المؤید الحموئی قدس الله
روحه اجازة قال انبا شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی اجازة ان لم یکن
سماعا قال انبا محمد بن عمر بن علی الطوسی سماعا علیه بقرائتی علیه بنیسابور قال انبا ابو العباس
احمد بن ابی الفضل السقائی انبا ابو سعید محمد بن طلحة الجنابذی انبا ابو علی احمد بن عبد الرحمن ناثی
الدمشقی انبا ابوبکر یوسف بن القاسم القاضی نبا ابو عبد الله بن محمد القاضی الکوفی نبا اسمعیل
بن موسی الفزاری نبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اما ولی الدین الخطیب پس
در مشکوة المصابیح گفته وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها
ای عن علی علیه السلام ١٢
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه
عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الزرندی پس اثبات این حدیث
شریف بالجزم نموده چنانچه در نظم درر السمطین کما سمعت سابقا در مدح جناب امیر المومنین علیه السلام گفته المخصوص من الحضرة
النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب و نیز زرندی درکتاب
الاعلام در مدح جناب امیر المومنین علیه السلام کما مر گفته المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة
والانتخاب والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب اما صلاح الدین العلائی
پس در اثبات حدیث انا دار الحکمة جد وجهد وافر نموده چنانچه عبارت او سابقا در وجه نود و پنجم از لآلی مصنوعه
قوت المغتذی جلال الدین سیوطی منقول شده اما مجد الدین فیروزآبادی پس درکتاب نقد الصحیح داد تحقیق
و تنقید این حدیث شریف داده چنانچه عبارت او سابقا در وجه صد و ششم بمعرض تحریر آمده اما شمس الدین
الجزری پس این حدیث شریف را بسند خود درکتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده اثبات
مروی بودن آن بطرق واسانید متعدده نموده وعبارت اسنی المطالب سابقا در وجه صد و نهم منقول گردیده
اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه از عبارات کوکب منیر و سبل الهدی و ارشاد

وفیض القدیر وشرح مواهب لدنیه زرقانی وغیر آن که عنقریب انشاء الله مذکور میشود ظاهر بود باطبع عنوابد رشد
اما شهاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی
صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم دار حکمة ومدینة علم وعلی لهما باب وانه اعلم بالله تعالی
واحکامه وآیاته وکلامه بلا ارتیاب وبعد نقل شطرے از اخبار وروایات این باب گفته وعن علی رحمة الله
ورضوانه علیه قال قال رسوله صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه
الحافظ ابو نعیم والطبری ورواه فی المشکوة وقال اخرجه الترمذی ودر وجه صد وبست سوم ذاتی که نیز
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل نقلا عن الترمذی در مدح جناب امیر المومنین علیه السلام آورده المخصوص
من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب
اما جلال الدین سیوطی پس در رساله قول جلی فی فضائل علیؑ روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته
الحدیث الخامس عشر عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة
وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال غریب ونیز سیوطی این حدیث شریف را در جامع صغیر روایت نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة وعلی
بابها ت عن علی ونیز سیوطی این حدیث شریف را در جمع الجوامع روایت نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة وعلی بابها ت غریب حل
ونیز سیوطی در جمع الجوامع این حدیث شریف را از ترمذی وابن جریر وابو نعیم نقل کرده وکلام ابن جریر متعلق بتصحیح آن آورده وبر آن
اعتماد نموده کما سبق فیما مضی ونیز سیوطی در لآلی مصنوعه وقوت المغتذی کلام حافظ علائی که متعلق باثبات این حدیث است آورده
کما مر فیما مضی اما قسطلانی پس دار الحکمة را از اسمائے جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم معدود نموده
تحقق وثبوت این حدیث شریف بوجه احسن واجمل ظاهر وباهر فرموده چنانچه در مواهب لدنیه در ذکر اسمائے
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته د دار الحکمة الداعی الی الله دعوة براهین دعوة النبیین
دلیل الخیرات الخ اما علقمی پس در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات این حدیث کرده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة
وعلی بابها وقال فی الکبیر ت غریب انتهی قلت وزعم القزوینی وابن الجوزی بانه موضوع
ورد علیهما الحافظ العلائی وابن حجر وللمؤلف بما یبطل قولیهما اما محمد بن یوسف شامی پس در
سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد روایت واثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در کتاب مذکور
در بیان اسمائی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته حرف الدال دار الحکمة الشیخ رحمه الله تعالی عن
علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم

فی المستدرک وصححہ وادعی ابن الجوزی انہ موضوع وتعقبہ الشیخ رحمہ اللہ تعالی فی النکت وفی اللآلی و
قال الحافظان العلائی وابن حجر الصواب انہ حسن لا صحیح ولا موضوع وقد بسطت الکلام علیہ فی
کتاب الفوائد المجموعۃ فی بیان الاحادیث الموضوعۃ واما ابن حجر مکی پس اینحدیث شریف را در صواعق محرقہ وارد
نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور کما سمعت سابقا در ذکر حدیث مدینۃ العلم گفتہ وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار
الحکمۃ وعلی بابہا ونیز در منح مکیہ این حدیث را آوردہ چنانچہ در ذکر حدیث مدینۃ العلم گفتہ وفی اخری
عند الترمذی انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ونیز در منح مکیہ کما مضی گفتہ مما یدل علی ان اللہ سبحانہ اختص
علیا من العلوم بما تقصر عنہ العبارات قولہ صلی اللہ علیہ اقضاکم علی وھو حدیث صحیح لا نزاع
فیہ وقولہ انا دار الحکمۃ وروایۃ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا الخ اما علی متقی پس در کنز العمال این حدیث
شریف را در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام اثبات نمودہ چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ت عن
علی ونیز علی متقی در کنز العمال گفتہ قال الترمذی وابن جریر معا حدثنا اسمعیل بن موسی السدی انبا
محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمۃ بن کھیل عن سوید بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی قال
قال رسول اللہ صلعم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا قال الترمذی ھذا حدیث غریب وفی نسخۃ
عن الصنابحی منکر وروی بعضہم ھذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیہ الصنابحی ولم یعرف ھذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس انتھی وقال ابن جریر ھذا خبر صحیح سندہ الخ اما ابراہیم
وصابی پس اینحدیث شریف را در کتاب الاکتفا روایت نمودہ چنانچہ گفتہ وعنہ ای عن امیر المومنین علی
بن ابی طالب رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا اخرجہ الترمذی فی جامعہ وقال غریب و
ابو نعیم فی المعرفۃ اما شیخ بن عبد اللہ العیدروس پس در عقد نبوی روایت اینحدیث نمودہ چنانچہ در
کتاب مذکور کما سمعت سابقا گفتہ وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمۃ وعلی بابہا اما رحمۃ اللہ
سندی پس اینحدیث شریف را در مختصر تنزیہ الشریعۃ اثبات نمودہ چنانچہ گفتہ حدیث انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ابن بطۃ
نع مرطب حب عد خط وفی لفظ انا مدینۃ الفقہ واخر انا مدینۃ العلم وفیہ جماعۃ کثیرۃ مجروحون
ومجاہیل تعقب بانہ اخرجہ الحاکم والترمذی وقال الحافظ ابن حجر اخرجہ الحاکم وصححہ وخالفہ ابو الفرج
ابن الجوزی فذکرہ فی الموضوعات والصواب خلاف قولہما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی
الی الصحۃ ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا لکن ھذا ھو المعتمد وکذا حسنہ العلائی

ہذا الکلام فیہ من التزییغ والتحریف علی الناقد البصیر ۱۲ م

اما جمال الدین محدث پس در اربعین خود اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام
کما مر سابقا گفته المخصوص بکرامة الاخوة والانتجاب المنصوص علیه بانه دار الحکمة ومدینة العلم
وباب ونیز جمال الدین محدث در تحفة الاحبا اثبات این حدیث شریف بهمین نهج نموده کما مضی فیما سبق اما مناوی
پس در کنوز الحقائق روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة وعلی بابها ت ای اخرجه الترمذی ونیز مناوی
در تیسیر شرح جامع صغیر این حدیث شریف را محقق نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة وفی روایة نبیُّ الحکمة وعلی بن ابیطالب مدینة .
بابها الذی یدخل منه الیها ومن زعم انه من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا
یجدیه ت عن علی وقال غریب ونیز مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر تحقیق آن نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة
وفی روایة انا مدینة الحکمة وعلی بابها ای علی بن ابیطالب هو الباب الذی یدخل منه
الی الحکمة وناهیك بهذه المرتبة ما اسناها وهذه المنقبة ما اعلاها ومن زعم ان المراد بقوله و
علی بابها انه مرتفع من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا یجدیه ولا یسمنه ولا یغنیه
اخرج ابو نعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عز وجل یا ایها الذین امنوا الا وعلی راسها و
امیرها واخرج عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم فسئل عن علی کرم الله وجهه فقال
قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزء واحدا وعنه ایضا انزل القرآن علی سبعة احرف
ما منها حرف الا له ظهر وبطن واما علی فعنده منه علم الظاهر والباطن واخرج ایضا علی سید المسلمین المسلمین
وامام المتقین واخرج ایضا انا سید ولد آدم وعلی سید العرب واخرج ایضا علی رایة الهدی واخرج ایضا
یا علی ان الله امرنی ان ادنیك واعلمك لتعی وانزلت علی هذه الایة وتعیها اذن واعیة واخرج ایضا عن
ابن عباس کنا نتحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد الی علی کرم الله وجهه سبعین عهدا
لم یعهد الی غیره والاخبار فی هذا الباب لا تکاد تحصی ت عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر
الرومی عن شریك عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی امیر المؤمنین
وقال غریب وزعم القزوینی کابن الجوزی وضعه واطال العلائی رده وقال لم یات ابو الفرج ولا غیره
بعلة قادحة فی هذا الخبر سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر وسئل عنه الحافظ ابن حجر فی فتاویه فقال
هذا حدیث صححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما لعله قولیهما
معا وانه من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب قال وبیانه یستدعی طولا لکن هذا هو المعتمد

اما محمد حجازی الشعرانی پس در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر تحسین این حدیث شریف نموده بتصریحات تامه افصاح از حسن بودن آن نموده چنانچه عنقریب از عبارت سراج منیر لامع و مستنیر میشود انشاء الله تعالی اما ملا یعقوب لاهوری پس ثبوت حدیث انا دار الحکمة از کلام او در ما بعد انشاء الله تعالی خواهی دریافت اما احمد بن الفضل المکی پس در وسیلة المآل این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته وعنه کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی اما شیخ عبد الحق دهلوی پس در لمعات شرح مشکوة اثبات این حدیث شریف نموده و افادات اعلام مذهب حنفی متعلق بآن وارد کرده و نیز در اشعة اللمعات اثبات آن فرموده کما سمعت سابقا و نیز عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقلا عن المواهب گفته د دار الحکمة الداعی الی الله دعوة ابراهیم دعوة النبیین دلیل الخیرات الخ اما شیخ بن علی بن محمد الجعفری پس در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات المشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة اثبات این حدیث بجزم و حزم نموده چنانچه گفته قال صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اما عزیزی پس در سراج منیر شرح جامع صغیر اثبات و تحقیق این حدیث شریف نموده چنانچه گفته (انا دار الحکمة) قال المناوی وفی روایة انا مدینة الحکمة (وعلی) بن ابیطالب (بابها) فیه التنبیه علی فضل علی واستنباط الاحکام الشرعیة منه (ت) عن علی وقال غریب قال العلقمی وزعم القزوینی وابن الجوزی بانه موضوع ورد علیهما الحافظ العلائی وابن حجر والمولف بما یبطل قولهما اهـ وقال الشیخ حدیث حسن اما شبراملسی پس در حاشیه مواهب که مسمی ست به تیسیر المطالب السنیة بکشف اسرار المواهب اللدنیة اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته قوله دار الحکمة اخذه الشیخ من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه اما زرقانی پس در شرح مواهب لدنیه تحقیق و اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته حرف (د دار الحکمة) لقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه وزعم ابن الجوزی والذهبی انه موضوع ورد بما یطول قال الحافظان العلائی وابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح ولا موضوع اما میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی پس در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار این حدیث شریف را آورده چنانچه سابقا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینة العلم گفته وهو عند الترمذی وابی نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها و نیز میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا

اینحدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینة العلم کما سمعت سابقا گفته واخرجه الترمذی
وابونعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه مرفوعا بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها و نیز میرزا محمد بدخشی در
تحفة المحبین اینحدیث شریف را از ترمذی نقل کرده وآنرا بسبب شواهد آن حدیث حسن دانسته اما محمد صدر عالم
پس در معارج العلی نقلا عن جمع الجوامع للسیوطی اثبات اینحدیث شریف فرموده وقد مرت عبارته فیما سبق
اما نظام الدین سهالوی پس در کتاب صبح صادق اثبات اینحدیث بحتم و جزم نموده چنانچه از عبارت آن که
انشاء الله تعالی در مابعد خواهی شنید واضح و لائح خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در قرة العینین اظهار حسن
اینحدیث شریف نموده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه ناس وفی اسناده جماعة من
المجروحین والمجاهیل وقال الترمذی غریب منکر وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر حسن لغیره وهو المختار اما محمد بن اسمعیل الامیر پس در روضه ندیه
این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن جریر طبری آنرا نیز ذکر نموده وقد مضت عبارته سابقا
اما صبان مصری پس در اسعاف الراغبین اینحدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث مدینة العلم
کما مر سابقا گفته وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها اما محمد مبین لکهنوی
پس اینحدیث شریف را در وسیلة النجاة از ترمذی و ابونعیم نقل کرده وقد مرت عبارته فیما سبق
اما خود مخاطب پس در کتاب عزیز الاقتباس اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة
وعلی بابها رواه الترمذی و نیز مخاطب در جواب سوال بعض سائلین اینحدیث شریف ذکر نموده و بان احتجاج فرموده
وقد مضت عبارته سابقا اما محمد اسمعیل دهلوی برادرزاده مخاطب پس در رساله منصب امامت
بالحتم والجزم اثبات اینحدیث شریف فرموده چنانچه گفته واز انجمله حکمت است قال الله تبارک وتعالی ولقد اتینا لقمان
الحکمة ان اشکر لله وقال صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ودعی صلی الله علیه وسلم
لابن عباس اللهم علمه الحکمة اما حسن علی محدث تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفریح الاحباب فی
مناقب الآل والاصحاب روایت اینحدیث شریف نموده چنانچه گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب قال روی بعضهم هذا الحدیث
عن شریک ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواه
احمد عن الصنابحی و نیز حسن علی محدث اثبات اینحدیث در شرح عزیز الاقتباس نموده چنانچه گفته حدیث

ع [illegible]

۷ و نیز مولوی مبین در وسیلة النجاة گفته وحکمت وبینش آن ذات که باحصا در آید و چگونه میسر شود احصای آن در حالیکه سید انبیا فرموده باشند انا دار الحکمة وعلی بابها و انا مدینة العلم وعلی بابها صح

انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ الترمذی یعنی من دار حکمتم و علی دروازۂ آنست و در حق شیخین ہم در چند احادیث
مرتبہ کمال علم ثبوت رسیدہ انتہی اما نور الدین سلیمانی پس در درّ یتیم این حدیث شریف را آوردہ چنانچہ در کتاب
مذکور نقلاً عن کتاب الاکتفا گفتہ و عنہ رضی اللہ عنہ ای عن امیر المؤمنین علیہ السلام قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا
دار الحکمۃ وعلی بابہا اخرجہ الترمذی فی جامعہ وقال غریب وابو نعیم فی المعرفۃ اما ولی اللہ لکھنوی
پس در مرآۃ المؤمنین ذکر این حدیث شریف نمودہ چنانچہ سابقاً شنیدی کہ در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینۃ العلم گفتہ
واورد الترمذی بلفظ انا دار مکان المدینۃ اما شیخ سلیمان بلخی پس در ینابیع المودۃ این حدیث را بتخریجات
عدیدہ آوردہ چنانچہ گفتہ الترمذی والحموینی بسندہما عن سوید بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا وفی الباب عن ابن عباس الحموینی عن سلمۃ
بن کھیل عن الصنابحی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ابن المغازلی
بسندہ عن مجاہد عن ابن عباس وایضا عن سلمۃ بن کھیل عن الصنابحی عن علی کرم اللہ وجہہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ونیز بلخی در ینابیع المودۃ نقلاً عن کنوز الحقائق
گفتہ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا للترمذی ونیز بلخی در ینابیع المودۃ نقلاً عن الجامع الصغیر گفتہ انا دار الحکمۃ و
علی بابہا للترمذی عن علی ونیز بلخی در ینابیع المودۃ نقلاً عن الصواعق گفتہ وفی اخری عن الترمذی عن علی
انا دار الحکمۃ وعلی بابہا اما دمنتی معاصر پس نیز قوت المغتذی لثبات این حدیث شریف نمودہ وقد مرت
عبارتہ قریباً و از انجملہ است حدیث انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا و این حدیث شریف را اسمعیل المدنی
الانماطی وابو الحسن شاذان الفضلی وابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی وابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصبہانی و
ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی وابو المجامع ابراہیم بن محمد بن المؤید الحموئی و شہاب الدین احمد صاحب
توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و شاہ ولی اللہ
بن عبد الرحیم الدہلوی و مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ اللکہنوی و سلیمان بن ابراہیم بن محمد البلخی القندوزی روایت
و اثبات کردہ اند حالا عبارتیکہ مثبت این معنی باشد باید شنید اسمعیل انماطی در تاریخ الصحابہ در ترجمہ جناب امیر المؤمنین
علیہ السلام گفتہ حدثنا ابوبکر بن خلاد و فاروق الخطابی قالا اخبرنا ابو مسلم الکجی عن محمد بن عمر بن
الرومی عن شریک عن سلمۃ بن کھیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا
مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا و از ملاحظہ صدر تاریخ انماطی جلالت مرتبت و سمو منزلت احادیث و اخبار ان واضح

ولا عُرّست حیث قال فیه فالفت هذا الکتاب وبدأت بالخلفاء فی مناقبهم ومراتبهم ثم قدمت ذکر
العشرة المشهود لهم بالجنة واتبعته بمن وافق اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم رتبت الباقین
علی ترتیب حروف المعجم واقتصرت من جملة روایاتهم علی حدیث او حدیثین
واکثر مع ما یضم الیه من ذکر الولادة والسن والوفاة ومن لم یقع له حدیث وثبت له ذکر او روی خبرا
ذکرته بعد التقاط الاوهام والموضوعات مما لا حقیقة له ولم یشتمل علی ذکره مسانید الائمة والاثبات
ولا رویته تواریخ الحفاظ الذین هم العمدة والاوتاد الذی یشتغل بجمعه وذکره من غرضه المکاثرة
والمفاخرة لا التحقق بذکر الحقائق للابلاغ والمتابعة لیکون ذلک دلیلا علی حرفه نسأل الله نفعه والمعونة علیه
علیه والتوفیق رحمته وموافقه ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا کما سمعت سابقا در مدح جناب امیر المومنین
علیه السلام گفته سید القوم محب المشهود ومحبوب المعبود باب مدینة الحکم والعلوم الخ وسید
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل کما سمعت سابقا گفته قال الامام الهمام المتفق علی علو شانه
فی العلوم والاعمال المتسق له درری الفضل فی سلک النظم بالسنة اهل الکمال الحافظ الورع البارع
العالم العامل العارف الکامل بلا شک ومریة ابونعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی فی کتابه الفائق الرائق
المسمی بالحلیة وسید القوم محب المشهود ومحبوب المعبود باب مدینة الحکم والعلوم الخ وسیوطی در
لآلی مصنوعه گفته وقال ابوالحسن شاذان الفضلی فی خصائص علی ثنا ابوبکر محمد بن ابراهیم بن فیروز الانماطی
ثنا الحسین بن عبد الله التمیمی ثنا حبیب بن النعمان حدثنی جعفر بن محمد حدثنی ابی عن جده
عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الحکمة وعلی بابها فمن
اراد المدینة فلیأت الی بابها اخرجه الخطیب فی تلخیص المتشابه من طریق الدارقطنی ثنا محمد بن ابراهیم
الانماطی به ومناوی در فیض القدیر کما سمعت آنفا گفته انا دار الحکمة وفی روایة انا مدینة الحکمة
وعلی بابها ای علی بن ابیطالب هو الباب الذی یدخل منه الی الحکمة وشاه ولی الله در ازالة الخفا
در ذکر مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته وحکمت او بیش از انست که باحصاء در آید وچگونه میسر شود احصای آن حالانکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده باشند انا مدینة الحکمة وعلی بابها ومولوی ولی الله لکهنوی در مرآة المومنین
فی مناقب آل سید المرسلین در ذکر مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته واما حکمت او بیش از انست که باحصا
در آید وچگونه میسر شود احصای آن حالانکه آنحضرت فرموده باشند انا مدینة الحکمة وعلی بابها وشیخ سلیمان بن

ابراهیم القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته ایضا اخرج الحموینی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رض
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی انا مدینة الحکمة وانت بابها ولن توتی المدینة
الا من قبل الباب وکذب من زعم انه یحبنی ویبغضک لانک منی وانا منک لحمک من لحمی ودمک من
دمی وروحک من روحی وسریرتک من سریرتی وعلانیتک من علانیتی وانت امام امتی ووصیی سعد
من اطاعک وشقی من عصاک وربح من تولاک وخسر من عاداک فاز من لزمک وهلک من فارقک ومثلک
ومثل الائمة من ولدک مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثلکم مثل النجوم کلما غاب
نجم طلع نجم الی یوم القیمة و محتجب نماند که از ملاحظه کتاب العلل دارقطنی واضح ولائح میشود که او
در ثبوت حدیث انا مدینة الحکمة وعلی بابها بروایت جناب امیرالمومنین علیه السلام کلامی دارد و بهت
فالصه خود را برای اثبات اضطراب در مثل اینحدیث وثیق النصاب میگمارد چنانچه در کتاب العلل دارقطنی مذکورست
وسئل عن حدیث الصنابحی عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة الحکمة وعلی بابها
(یعنی الدارقطنی ۱۲)
فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها فقال هو حدیث یرویه سلمة بن کهیل واختلف عنه فرواه
(ای الدارقطنی ۱۲)
شریک عن سلمة عن الصنابحی عن علی واختلف عن شریک فقیل عنه عن سلمة عن رجل عن الصنابحی
(یحیی)
ورواه یحیی بن سلمة بن کهیل عن ابیه عن سوید بن غفلة عن الصنابحی ولم یسنده والحدیث
مضطرب غیر ثابت وسلمة لم یسمع من الصنابحی واین کلام دارقطنی نزد ارباب افهام خود معلول وغیر
مقبولست چه جمله طرق روایت اینحدیث باهم تنافی وتضاد ندارد بلکه جمع در آن ممکن است وبعض آن بعض را مشید
میکند پس ادعای اضطراب دران مورث عجب عجاب است اما طریقی که دران شریک اینحدیث را از سلمه از
صنابحی از جناب امیرالمومنین علیه السلام روایت نموده پس ثبوت آن جای کلام نیست وآنچه دارقطنی در
آخر کلام خود گفته که سلمه از صنابحی نشنیده پس شهادت علی النفی است ومقبول نمیباشد و هیچ دلیلی ندارد وکدام
استبعاد است در سماع سلمه از صنابحی حالانکه سلمه در سنه سبع واربعین متولد شده ووفات صنابحی در زمان
عبدالملک بن مروان واقع شده وبخاری آنرا درمیان سنه سبعین وثمانین ضبط کرده پس اگر سنه سبعین هم
زمان وفات صنابحی قرار داده آید در انوقت سلمه از ابنای ثلث وعشرین سنه خواهد بود وسماع کسی که
این سن داشته باشد هرگز محل اشکال نیست اما اینکه سلمه در سنه سبع اربعین متولد شده پس ابن حجر عسقلانی
در تهذیب التهذیب در ترجمه سلمة بن کهیل گفته قال یحیی بن سلمة بن کهیل ولد ابی سنة سبع واربعین

ومات یوم عاشوراء سنة احدی وعشرین ومائة اما اینکه صنابحی در زمان عبد الملک وفات یافته

و بخاری وفات او را بین السبعین الی الثمانین حسبان نموده پس ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه عبد الرحمن صنابحی گفته

وقال ابن معین تأخر الی زمن عبد الملک بن مروان وکان عبد الملک یجلسه معه علی السریر وذکر

البخاری فی التاریخ الاوسط فی فصل من مات بین السبعین الی الثمانین اما طریقیکه در ان روایت

کردن شریک اینحدیث را از سلمه از مردی از صنابحی واقع شده پس ثبوت ان نیز محل ریب نیست چه از طریق دیگر

که دارقطنی بعد ازین ذکر نموده خود منکشف میشود که ان مرد سوید بن غفله ست و سوید بن غفله از تابعین ثقات و

موثقین اثبات ست ذهبی در کاشف گفته سوید بن غفلة الجعفی ابو امیة ولد عام الفیل قدم المدینة

حین دفنوا النبی صلی الله علیه وسلم وسمع ابابکر وعدة وعنه سلمة بن کهیل وعبدة بن ابی لبابة

ثقة امام زاهد قوام توفی ٨١ اما قول دارقطنی در باب طریق آخر از طرق اینحدیث که سوید بن غفله اینحدیث را از

صنابحی روایت کرده و اسناد آن بسوی صنابحی نکرده یعنی تا بالا ذکر صنابحی از جناب امیر المومنین علیه السلام آورده

پس سبب طعن درین طریق نمیشود زیراکه سوید بن غفله تابعی مخضرم ست که از خلفاء اربعه روایت و سماع دارد کما لا یخفی

علی من لاحظ کتب الرجال وقد نص علی ذلک الحافظ العراقی فی اجوبته والعلامة الفیروزابادی فی

نقد الصحیح و او با صنابحی هم طبقه ست و ورود هر دو در مدینه منوره قریب یکدیگر اتفاق افتاده چنانچه ابن حجر

عسقلانی در تقریب گفته سوید بن غفلة بفتح المعجمة والفاء ابو امیة الجعفی مخضرم من کبار التابعین

قدم المدینة یوم دفن النبی صلی الله علیه وسلم وکان مسلماً فی حیوته ثم نزل الکوفة ومات سنة ثمانین

وله مائة وثلاثون سنة و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسیلة بمهملة مصغراً المرادی ابو

عبد الله الصنابحی ثقة من کبار التابعین قدم المدینة بعد موت النبی صلی الله علیه وسلم بخمسة ایام

مات فی خلافة عبد الملک پس کدام امر مانع ست ازینکه چنانچه صنابحی اینحدیث را از جناب امیر المومنین علیه السلام

شنیده سوید بن غفله نیز از انجناب سماع آن نموده باشد و از حیرت مجمد الله تعالی نباید که روایت سوید بن غفله اینحدیث

را از جناب امیر المومنین علیه السلام و عدم اسناد او بسوی صنابحی هرگز موجب طعن درین طریق نمیتواند شد و بالفرض

اگر تسلیم هم کنیم که سوید بن غفله اینحدیث را از جناب امیر المومنین علیه السلام بلا واسطه نشنیده بلکه از صنابحی سماع

نموده پس با اینهمه نیز سبب سقوط این طریق از درجه اعتبار نمیشود چه هرگاه از طریق دیگر متضح شد که واسطه درمیان

سوید بن غفله و جناب امیر المومنین علیه السلام صنابحی ست و او ثقه و از کبار تابعین میباشد اشتباه مرتفع شد و اینطریق

هم مخدوش نماند بالجمله ازین بیان متلخص گردید که روایت کردن سلمه بن کهیل این حدیث را از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و روایت سلمه بواسطه مردی که او فی الحقیقة سوید بن غفله است از صنابحی از جناب امیر المؤمنین سلام الله علیه و روایت سلمه از سوید بن غفله از جناب امیر المؤمنین علیه السلام همه متصل و محمول بر سماع است بعض آن شدید و موکد بعض است تا آنکه موجب انضباط و تثبیت است نه موجب تهافت و تعارض و تخالط باشد و اگر فرضا بعض این طرق سالم نبود باز هم سلامت بعض آن در ثبوت این حدیث از جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافیست و ادعای اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکه دلیل قلت شرم و حیا میبود چنانچه ابن حزم در کتاب المحلی جائیکه حدیث عمران بن الحصين ان رجلا اوصى عند موته فاعتق ستة مملوكين له لم يكن له مال غيرهم فدعاهم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاثا ثم اقرع بينهم فاعتق اثنين وارق اربعة وقال له قولا شديدا ذکر نموده و ایرادات معترضین بر این حدیث دفع کرده گفته وقالوا وجدنا حديث عمران بن الحصين مضطربا فيه فمرة رواه ابو قلابة عن ابي المهلب عن عمران ومرة رواه عن ابي زيد ان رجلا من الانصار قال ابو محمد (ای ابن حزم ۱۲) فكان ماذا وما يتعلق بهذا الا قليل الحياء رواه ابو قلابة عن ابي زيد وهو مجهول فلم نحتج به ورواه عن ابي المهلب عن عمران بن الحصين فاشتد وثبت فاخذنا به ان قال ابن حزم وكل خبر في الارض فانه ينقله الثقة وغير الثقة فيؤخذ نقل الثقة ويترك ما عداه پس مقام کمال استعجاب و استغراب است که چگونه دارقطنی این حدیث شریف را باوصف تعدد طرق و تکثر وجوه و سلامت آن از طعن مضطرب و غیر ثابت وامی نماید و چنین کلام معلول و دخل مدخول حیرت ناقدین متبحرین می افزاید و مستتر نماند که کلام دارقطنی که ما در صدد نقض آن بودیم متعلق بحدیث انا مدینة الحکمة بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و الا در اصل حدیث انا مدینة الحکمة دارقطنی طاعن نیست بلکه این حدیث شریف را بروایت جابر بن عبد الله انصاری خود روایت کرده کما دریت من عبارة اللآلی المصنوعة و این حدیث شریف بروایت عبد الله بن عباس نیز ماثور شده چنانچه از عبارت حموئی که بلخی در ینابیع نقل کرده واضح و ظاهر است و از آنجمله است حدیث انا دار العلم و علی بابها و این حدیث شریف را ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری و علی بن سلطان محمد القاری و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله الجفری و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینة العلم [illegible] رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان واخرجه ابو عمر وقال انا مدینة العلم و علی بابها و زاد فمن اراد العلم فلیاته من بابه و نیز محب طبری در ریاض نضره گفته ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینة العلم

عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم وعلی بابہا اخرجہ فی المصابیح
فی الحسان واخرجہ ابو عمر وقال انا مدینۃ العلم وزاد فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ ونیز در ریاض نضرہ
گفتہ ذکر علمہ وفقہہ وقد تقدم فی ذکر اعلمیتہ مطلقا واعلمیتہ بالسنۃ وانہ باب دار العلم وان رجلا من الصحابۃ لم یکن
یقول سلونی غیرہ واحالۃ جمع من الصحابۃ علیہ معظم احادیث ہذا الذکر وملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ
گفتہ وعنہ ای عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وفی روایۃ انا مدینۃ العلم وفی روایۃ
المصابیح انا دار العلم وعلی بابہا وفی روایۃ زیادۃ فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ۔ احمد بن الفضل بن محمد
باکثیر المکی در وسیلۃ المآل فی عد مناقب الآل گفتہ وعن سیدنا علی کرم اللہ وجہہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم وعلی بابہا اخرجہ البغوی فی الحسان من المصابیح وجعفری در کنز البراہین گفتہ
وقال صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم وعلی بابہا وشیخ سلیمان بن خواجہ کلان القندوزی البلخی در ینابیع المودۃ
نقلا عن ذخائر العقبی گفتہ وعن علی مرفوعا انا دار العلم وعلی بابہا اخرجہ البغوی فی المصابیح واخرجہ ابو عمر انا
مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ۔ واز انجملہ است حدیث انا میزان العلم وعلی کفتاہ
الخبر واین حدیث شریف را ابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ الدیلمی وسید علی بن شہاب الدین الہمدانی وعبد الوہاب
بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری وشیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی روایت کردہ اند۔ دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ
ابن عباس انا میزان العلم وعلی کفتاہ والحسن والحسین خیوطہ وفاطمۃ علاقتہ والائمۃ من امتی عمودہ
یوزن فیہ اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا وسید علی بن شہاب الدین الہمدانی در روضۃ الفردوس گفتہ عنہ (ای عن ابن عباس ۱۲) قال قال
علیہ السلام انا میزان العلم وعلی کفتاہ والحسن والحسین خیوطہ وفاطمۃ علاقتہ ونیز سید علی ہمدانی در
مودۃ القربی گفتہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان
العلم وعلی کفتاہ والحسن والحسین خیوطہ وفاطمۃ علاقتہ والائمۃ من بعدی عمودہ یوزن فیہ
اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا ونیز علی ہمدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفتہ الحدیث
السادس والثلثون عنہ (ای عن ابن عباس) رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان العلم و
علی کفتاہ والحسن والحسین خیوطہ وفاطمۃ علاقتہ رواہ صاحب الفردوس وعبد الوہاب بخاری در تفسیر
النوری گفتہ وعنہ (ای عن ابن عباس ۱۲) رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان العلم وعلی کفتاہ و
الحسن والحسین خیوطہ وفاطمۃ علاقتہ رواہ صاحب الفردوس وشیخ سلیمان القندوزی البلخی در ینابیع المودۃ نقلا عن کتاب السبعین

گفت الحدیث السادس و الثلثون عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین خیوطه و فاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس و نیز در ینابیع المودة نقلاً عن مودة القربی گفته ابن عباس رفعه انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین خیوطه و فاطمة علاقته و الائمة من بعدی عموده یوزن اعمال المحبین لنا و المبغضین لنا علینا از انجمله است حدیث انا مدینة الجنة و علی بابها و اینحدیث شریف را فقیه علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیخ سلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی روایت کرده اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الجنة اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله اذناً عن ابی طاهر ابراهیم بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی نا عمر بن عبد الله بن محمد بن عبید الله نا عبد الرزاق بن سلمان بن غالب الازدی نا ابا باح و محمد بن سعید بن شرجیل نا ابو عبد الغنی الحسن بن علی نا عبد الوهاب بن همام حدثنی ابی عن ابیه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة الجنة و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها و شیخ سلیمان البلخی در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الجنة و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها و از انجمله است حدیث انا مدینة الفقه و علی بابها و اینحدیث شریف را ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری المعروف بابن بطه و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی الحنفی المشهور بسبط ابن الجوزی و ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی و رحمة الله بن عبد الله السندی روایت و اثبات کرده اند ابن بطه علی ما نقل عنه روایت اینحدیث باین سند نموده ثنا ابو بکر محمد بن القاسم النحوی قال ثنا عبد الله بن ناجیة قال ثنا ابو منصور شجاع بن شجاع قال ثنا عبد الحمید بن بحر البصری قال ثنا شریک قال حدثنا سلمة بن کهیل عن عبد الرحمن عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الفقه و علی بابها و سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة کما سمعت سابقاً در ذکر حدیث مدینة العلم گفته و فی روایة انا دار الحکمة و علی بابها و فی روایة انا مدینة الفقه و علی بابها و ابن عراق در تنزیه الشریعة کما سمعت سابقاً گفته انا دار الحکمة و علی بابها ابن بطه نع مرطب حب عد خط و فی لفظ انا مدینة الفقه و آخر انا مدینة العلم الخ و رحمة الله سندی در مختصر تنزیه الشریعة بهمین عبارت اینحدیث شریف را ذکر کرده کما دریت آنفاً و از انجمله است

فیہ رحمہ

لنا

حدیث انا میزان الحکمة وعلی لسانه وایں حدیث شریف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالی وکمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی اثبات کرده اند میبذی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته وبحکم انا مدینة العلم وعلی بابها که در جامع ترمذی مسطور ست وانا میزان الحکمة وعلی لسانه که در رسالهٔ عقلیه امام غزالی مذکور ست بر طالبان طریق ایقان وشاربان رحیق عرفان واجب ست که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین الی آخر ما سبق واز انجمله ست حدیث انا المدینة وانت الباب ولا یؤتی المدینة الا من بابها وایں حدیث شریف را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی روایت نموده چنانچه در کتاب زین الفتی گفته واخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقة رحمه الله قال حدثنا ابو الحسن علی بن احمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الجعابی الحافظ ابوبکر قال حدثنی ابو محمد القسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی قال حدثنی ابی عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن ابیه عبد الله بن محمد عن ابیه محمد عن ابیه عمر عن ابیه علی بن ابی طالب رضی الله عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک واعلمک لتعی وانزلت علی هذه الآیة وتعیها اذن واعیة فانت الاذن الواعیة لعلمی یا علی وانا المدینة وانت الباب ولا یؤتی المدینة الا من بابها واز انجمله ست حدیثی که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در ان ذکر معراج خود فرموده ودر حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام فهو باب مدینة علمی یا فهو باب علمی ارشاد نموده وایں حدیث شریف را علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی علی ما نقل عنه البلخی وسلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله صلی الله علیه وسلم اتانی جبریل بدرنوک من درانیک الجنة اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الکندجانی نا ابو الفتح هلال بن محمد الحفار نا اسمعیل بن علی بن رزین نا اخی دعبل بن علی نا شعبة بن الحجاج عن ابی التیاح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل بدرنوک من الجنة فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی فما علمنی شیئا الا علمه علی فهو باب مدینة علمی ثم دعاه النبی صلی الله علیه وسلم الیه فقال له یا علی سلمک سلمی وحربک حربی وانت العلم بینی وبین امتی من بعدی وشیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی در ینابیع المودة گفته اخرج ابن المغازلی بسنده عن ابی التیاح عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی

الاذن ظ

ابی التیاح ظ

فما علمت شیئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة گفته اخرج موفق بن احمد
الخوارزمی بسنده عن ابی الصباح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل ابی الصباح
بدرنوک من الجنة فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی فما علمت شیئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی ثم
دعاه الیه فقال یا علی سلمک سلمی وحربک حربی وانت العلم فیما بینی وبین امتی واز انجمله ست حدیثے
که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم دران بخاطبه عبد الرحمن بن عوف در حق جناب امیر المومنین علیه السلام فهو باب
علمی ارشاد فرموده واین حدیث شریف را سید علی بن شهاب الدین الهمدانی علی ما نقل عنه البلخی وشیخ سلیمان بن ابراهیم
القندوزی البلخی نقل کرده اند شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلاً عن مودة القربی گفته عن عکرمة عن ابن عباس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لعبد الرحمن بن عوف یا عبد الرحمن انکم اصحابی
وعلی بن ابیطالب اخی ومنی وانا من علی فهو باب علمی ووصیی وهو وفاطمة والحسن والحسین هم
خیر اهل الارض عنصراً وشرفاً وکرماً واز انجمله ست حدیث علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من اهل حرم
بعدی واین حدیث شریف را اکابر محدثین حفاظ واعاظم منقدین ایقاظ اهلسنت مثل ابو شجاع شیرویه بن شهردار
الدیلمی وابو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی وسید علی بن شهاب الدین الهمدانی وجلال الدین عبد الرحمن بن
کمال الدین السیوطی وعبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری وملا علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی و
وابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی وجمال الدین عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله الشیرازی ومحمد صدر عالم وشهاب الدین احمد بن عبد القادر
العجیلی ونور الدین بن اسمعیل السلیمانی وولی الله بن حبیب الله اللکهنوی وسلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت
ونقل کرده اند سید علی همدانی در کتاب مودة فی القربی گفته وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم علی باب
علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی محبته ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه رافة ومودته عبادة
ونیز سید علی همدانی در کتاب مودة القربی بنقل عنه گفته الحدیث التاسع والعشرون عن ابی الدرداء رضی الله عنه ابی الدرداء
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه
ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه رافة ومودته عبادة رواه صاحب الفردوس وسیوطی در لآلی مصنوعه مودة
گفته وقال الدیلمی انا ابی انا المیدانی انا ابو محمد الحلاج انا ابو الفضل محمد بن عبد الله ثنا احمد بن عبید الثقفی
ثنا محمد بن علی بن خلف العطار ثنا موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن
ابی طالب ثنا عبد المهیمن بن العباس عن ابیه عن جده سهل بن سعد عن ابی ذر قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و
النظر الیه رأفة و نیز سیوطی در جمع الجوامع گفته علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان
و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة الدیلمی عن ابی ذر و نیز سیوطی در قول جلی فی فضائل علی علیه السلام گفته الحدیث
الثامن و الثلثون عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی باب علمی و مبین لامتی
ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و عبد الوهاب بخاری در تفسیر انوری
گفته و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین ابی ذر
لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و مودة عبادة رواه صاحب
الفردوس و ملا علی متقی در کنز العمال گفته علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان
و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة الدیلمی عن ابی ذر و ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا گفته و عن ابن عباس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی
حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و جمال الدین محدث در اربعین
فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته الحدیث الثامن عشر عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه
قال علی باب علمی و هدیی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و محمد صدر
عالم در معارج العلی گفته اخرج الدیلمی عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب
علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و شهاب الدین احمد بن
عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل گفته و فی الکبیر للسیوطی رحمه الله قال صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین
لامتی ما ارسلت به من بعدی رواه ابوذر و نور الدین سلیمانی در درر یتیم نقلا عن کتاب الاکتفا گفته و عن ابن
عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت
به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و مولوی ولی الله
لکهنوی در مرآة المومنین فی مناقب اهلبیت سید المرسلین گفته قال صلی الله علیه وسلم علی باب علمی و مبین لامتی
ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلا عن
کتاب اربعین گفته الحدیث التاسع و العشرون عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه ابی ذر
وسلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و مودة

عبادة رواه صاحب الفردوس و نیز در ینابیع المودة نقلا عن کتاب المودة فی القربی گفته ابوذر رفعه علی باب علمی
ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق والنظر الیه رافة وعبادة واز انجمله
است حدیث طویل مشتمل بر فضائل عظیمه جناب امیر المومنین علیه السلام که جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم روز فتح خیبر
آنرا ارشاد نموده ودران واقعست که آنجناب صلوات الله علیه واله الطاهرین بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد
کرده وانت باب علمی واین حدیث شریف را ابوسعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخرکوشی وابو نعیم احمد بن عبد الله
الاصبهانی وابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی والموید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم وابو العلاء الحسن
بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی وابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی وابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی
الشافعی و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند
حالا عبارتیکه مثبت این معنی باشد باید شنید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته حدثنا سید الحفاظ ابو منصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الیّ من همدان حدثنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله
بن عبدوس الهمدانی کتابة اخبرنا الشیخ ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة رضی الله عنه من مسند زید
بن علی رضی الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل
حدثنا محمد بن عبد الله البلدی حدثنی ابراهیم بن عبید الله بن العلاء حدثنی ابی عن زید
بن علی رضی الله عنه عن ابیه عن جده عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم یوم فتحت خیبر لولا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم
فیک مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طهورک یستشفون
به ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الاخرة اقرب الناس منّی وانک غدا علی الحوض خلیفتی
تذود عنه المنافقین وانت اول من یرد علی الحوض وانت اول داخل الجنّة من امتی وان شیعتک
علی منابر من نور رواء مرویین مبیضة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنّة جیرانی وان
عدوک ظماء مظمئون مسودة وجوههم مقمحون حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری
وعلانیتک علانیتی وسریرة صدرک کسریرة صدری وانت باب علمی وانّ
ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وانّ الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک

والایمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمی ودمی وان الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك
فی الجنة وان عدوك فی النار لا یرد الحوض علی مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت له
سبحانه وتعالی ساجدا وحمدته علی ما انعم به علی من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین و
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وعلامه گنجی در کفایة الطالب گفته اخبرنی ابو اسحق ابراهیم بن یوسف بن
برکة الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمدانی حدثنا
ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة عن مسند زید بن علی رضی الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل
بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوی حدثنی ابراهیم
بن عبید الله بن العلا قال حدثنی ابی عن زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال قال لی
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتحت خیبر لولا ان تقول فیك طوائف من امتی ما قالت
النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیك مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من
تراب رجلیك وفضل طهورك یستشفعوا به ولکن حسبك ان تکون منی وانا منك ترثنی وارثك
وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل عن سنتی وانت فی الاخرة
اقرب الناس منی وانك غدا علی الحوض وانك اول داخل الجنة من امتی وان شیعتك علی منابر من نور
مسرورون مبیضة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی وان عدوك غدا ظماء
مظمئین مسودة وجوههم مقمحین حربك حربی وسلمك سلمی وسرك سری وعلانیتك علانیتی مطمئن مقمحین
وسریرة صدرك کسریرة صدری وانت باب علمی وان ولدك ولدی ولحمك لحمی ودمك
دمی وان الحق معك والحق علی لسانك وفی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك
کما خالط لحمی ودمی وان الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك فی الجنة وان عدوك
فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت لله سبحانه وتعالی ساجدا
وحمدته علی ما انعم به علی من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین صلی الله علیه
وسلم وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته عن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب عن ابیه عن جده
عن ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه وعنهم قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم یوم
فتحت خیبر لولا ان تقول طوائف من امتی فیك ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیك مقالة

لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا من تراب رجليك ومن فضل طهورك يستشفون به
ولكن حسبك ان تكون مني وانا منك ترثني وارثك وانت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
انت تبرئ ذمتي وتقاتل على سنتي وانت في الاخرة اقرب الناس مني وانت غدا على الحوض خليفتي تذود
عنه المنافقين وانت اول من يرد على الحوض وانت اول داخل الجنة من امتي وان شيعتك على منابر من
نور مبيضة وجوههم حولي اشفع لهم فيكونوا غدا في الجنة جيراني وان عدوك غدا يرد نارا مسودة
وجوههم وان حربك حربي وسلمك سلمي وعلانيتك علانيتي وسريرة صدرك كسريرة صدري
وانت باب علمي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك والحق على لسانك
وفي قلبك وبين عينيك والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي وان الله عز وجل امرني ان
ابشرك انك وعترتك في الجنة وان عدوك في النار لا يرد على الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك
رواه الامام الحافظ الصالحاني وقال اخبرنا محمد بن اسمعيل بن ابي نصر بعرف بدلنكفاد بقرائتي عليه قال
حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الرباني ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني بسنده الى
زيد بن علي فذكره بسنده ورواه ايضا الامام ابو سعد في شرف النبوة بتغير يسير في اللفظ وزيادة هي ليس
احد من الامة يتقدمك وان امير المؤمنين عليا كرم الله تعالى وجهه خر ساجدا ثم قال الحمد لله الذي انعم علي
بالاسلام وهداني بالقرآن وحببني الى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا منه وتفضلا اقول
هذا حديث جامع يدخل فيه اشتات ابواب المناقب ويشتمل اسباب خصائص الفضائل وعلو المراتب قد رواه
اجلة الثقاة من اهل السنة وعناة ادلة التقاة ولله الفضل والمنة والمراد من ايراده في هذا الباب لفظة
وتقاتل على سنتي والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي وشیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ
موفق بن احمد قال اخبرنا سيد الحفاظ ابو منصور بن شهردار بن شيرويه الديلمي بسنده عن زيد بن علي بن
الحسين عن ابيه عن جده عن علي رضي الله عنهم قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتحت خيبر لولا
ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالا لا تمر على
ملأ من المسلمين الا اخذوا من تراب رجليك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني
وانا منك ترثني وارثك وانت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي يا علي انت تؤدي ديني و
تقاتل على سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وانك على الحوض خليفتي تذود عنه المنافقين وانت اول

ابو منصور شہردار

من یرد علی الحوض وانت اول داخل فی الجنۃ من امتی وان شیعتک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضۃ
وجوھھم حولی اشفع لھم فیکونون غدا فی الجنۃ جیرانی وان اعدائک غدا ظماء مظمئین مسودۃ وجوھھم مظمئون
مقمحون ومقمعون یضربون بالمقامع وھی سیاط من نار مقتحمین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری
وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک کسریرۃ صدری انت باب علمی وان ولدک ولدی و
لحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک و
دمک کما خالط لحمی ودمی وان اللّٰہ عزوجل امرنی ان ابشرک انک انت وعترتک فی الجنۃ وعدوک فی النار لا یرد
علی الحوض مبغضک ولا یغیب عنہ محبک قال علی فخررت ساجدا للّٰہ تعالی وحمدتہ علی ما انعمہ علی
من الاسلام والقرآن وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم ونیز در ینابیع المودۃ گفتہ
اخرج ابو المؤید اخطب الخطباء موفق بن احمد الخوارزمی المکی عن سید الحفاظ ابی منصور شہردار بن شیرویہ
الدیلمی بسندہ عن زید بن علی بن الحسین عن ابیہ عن جدہ عن امیر المومنین علی رضی اللّٰہ عنہم قال قال لی
رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم یوم فتحت خیبر بقدرۃ اللّٰہ لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری
فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طہورک
یستشفون بہ ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلۃ ھارون من موسی
الا انہ لا نبی بعدی یا علی انت تؤدی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الآخرۃ اقرب الناس منی وانک غدا
علی الحوض خلیفتی وانت اول من یرد علی الحوض وانت تذود المنافقین عن حوضی وانت اول داخل فی
الجنۃ من امتی وان محبیک واتباعک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضۃ وجوھھم حولی اشفع لھم
فیکونون غدا جیرانی وان اعدائک غدا ظماء مظمئین مسودۃ وجوھھم یضربون بالمقامع وھی سیاط من مظمئون
نار مقتحمین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک سریرۃ صدری وانت
باب علمی وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی
قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وان اللّٰہ امرنی ان ابشرک انک و
عترتک ومحبیک فی الجنۃ وعدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغضک ولا یغیب عنہ محبک قال علی فخررت
ساجدا للّٰہ تبارک وتعالی وحمدتہ علی ما انعمہ من الاسلام والقرآن وحببنی الی خاتم النبیین وسید
المرسلین صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم وازا انجملہ است حدیثی کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بان

بحق جناب امیر المومنین علیه السلام عیبة علمی وبابی الذی اوتی منه ارشاد فرموده واین حدیث را باختلاف طرق والفاظ
ابونعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی وابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم وابو القاسم عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل بن الحسن بن الحسین بن رافع الرافعی وابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و
ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن مؤید الحموئی وحسام الدین ابو عبد الله حمید بن احمد المحلی وشهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل
ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی وسلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند ابونعیم اصفهانی در کتاب
ذکر منقبة المطهرین من اهلبیت محمد سید الاولین والاخرین علی ما نقل عنه گفته حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی
قال حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا عبد الله بن داهر الرازی قال حدثنی ابی داهر بن یحیی الاحمری المقری
قال حدثنا الاعمش عن عبایة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا علی بن ابیطالب
لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقال یا ام سلمة اشهدی
واسمعی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین وعیبة علمی وبابی الذی اوتی منه والوصی علی الاموات من
اهل بیتی اخی فی الدنیا وخدنی فی الاخرة ومعی فی السنام الاعلی وابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب
خوارزم در کتاب المناقب گفته وانبانی مهذب الائمة هذا قال انبانا محمد بن علی الشاهد قال اخبرنا الحسن
بن احمد المقری قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا حبیب بن الحسن قال حدثنا عبد الله بن ایوب القربی قال حدثنا زکریا
بن یحیی المنقری قال حدثنا اسمعیل بن عباد المدنی عن شریک عن منصور عن ابراهیم عن علقمة عن
عبد الله قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم من عند زینب بنت جحش فاتی بیت ام سلمة وکان یومها
من رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یلبث ان جاء علی رضی الله عنه ودق الباب دقا خفیا فاستثبت
رسول الله صلی الله علیه وسلم الدق فانکرته ام سلمة فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم قومی
فافتحی له الباب فقالت یا رسول الله من هذا الذی بلغ من خطره ما افتح له الباب فاتلقاه بمعاصمی
وقد نزلت فی آیة من کتاب الله بالامس فقال کالمغضب ان طاعة الرسول طاعة الله ومن عصی الرسول
فقد عصی الله ان بالباب رجلا لیس بالنزق ولا الخرق یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ففتحت له الباب
فاخذ بعضادتی الباب حتی اذا لم یسمع حسا ولا حرکة وصرت الی خدری استاذن فدخل فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اتعرفینه قلت نعم هذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجیته من سجیتی ولحمه من
لحمی ودمه من دمی وهو عیبة علمی اسمعی واشهدی وهو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین

من بعدی اسمعی واشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام بين الركن والمقام ثم لقى الله مبغضا لعلی
رضی الله عنه لاكبه الله يوم القيمة على منخريه فی نار جهنم وقال رضی الله عنه صوابه كبه واكب غير متعد والنزق
ای قال الخوارزمی ۱۲
الخفيف الطائش يقال نزق اذا طاش ورجل نزق فيه نزق وطيش ونزّق فرسه ضربه لينزو والخرق الذی
فيه دهش من خرق الغزال اذا خيف فلزق بالارض من الدهش واصابه خرق ای دهش وخرق فی عمله
فيه خرق وهو خرق وهی خرقاء وناقة خرقاء لا تتعاهد مواضع قوائمها من الارض وريح خرقاء لا تدوم على جهة فی
هبوبها ونيز اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته وانبأنی ابو العلاء هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ قال اخبرنا
احمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی قال حدثنا محمد بن جرير قال حدثنا عبد الله
بن داهر بن يحيى الرازی قال حدثنی ابی داهر بن يحيى المقرئ قال حدثنا الاعمش عن عباية عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة
هارون من موسى غير انه لا نبی بعدی وقال یا ام سلمة اشهدی واسمعی هذا علی امير المؤمنين وسيد
المسلمين عيبة علمی وبابی الذی اوتی منه اخی فی الدنيا وصاحبی فی الآخرة ومعی فی
السنام الاعلى وعبد الكريم بن محمد الرافعی در تدوين فی ذكر اهل العلم بقزوين گفته كتب الينا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی
وقرات على يوسف بن عمر بسماعه منه قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خيرون انبأ ابو علی الحسن بن ابراهيم
بن الحسن بن شاذان ثنا ابو بكر بن كامل ثنا المتهمی العباس ثنا زكريا بن يحيى الخزاز ثنا اسمعيل بن عباد
ثنا شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت
زينب بنت جحش واتى بيت ام سلمة وكان يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء
علی فدق الباب دقا خفيفا فاثبت النبی صلى الله عليه وسلم الدق وانكرته ام سلمة فقال لها رسول الله صلى الله
عليه وسلم قومی فافتحی له قالت يا رسول الله من هذا الذی بلغ من خطره ما افتح له الباب وتلقاه
بمعاصمی وقد نزلت فی آية من كتاب الله تعالى بالامس فقال لها صلى الله عليه وسلم كهيئة المغضب
ان طاعة الرسول كطاعة الله ومن عصى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد عصى الله ان بالباب رجلا
ليس بنزق ولا علق يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت الباب فاخذ بعضادتی الباب حتى اذا
لم يسمع حسا ولا حركة وصرت فی خدری استاذن فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا ام سلمة اتعرفينه قالت نعم يا رسول الله هذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجيته من سجيتی ولحمه

من لحمی ودمه من دمی وهو عیبة علمی فاسمعی واشهدی وهو قاتل الناکثین والمارقین والقاسطین من بعدی فاسمعی واشهدی وهو قاسم عداتی فاسمعی واشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام والف عام والف عام بین الرکن والمقام ثم لقی الله تعالی مبغضا لعلی بن ابیطالب وعترتی اکبه الله علی منخریه یوم القیمة فی نار جهنم تخفیف الدق ادب لئلا یزعج من فی البیت وقوله اثبت الدق ای عرف انه حق من یقال اثبت وثبت والمعصم موضع السوار من الید وقوله نزلت فیّ آیة من کتاب الله تعالی یمکن ان یرید به آیة الحجاب وبنا قوله اتلقاه بمعاصمی ویمکن ان یرید الآیات الواردة فی فضیلة زوجات النبی صلی الله علیه وسلم ویناسبه استبعادها فتح الباب له وعلی التقدیرین المعنی قوة مثلی والنزق الطیاش یقال نزق ینزق ای طاش یقال علق الرجل ای غضب الغلق الذی یغضب کثیرا ویجوز ان یکون اللفظ والاعلق بالعین یقال علق به اذا هوله ویقال من ذی علق ای ذی هوی یعنی انه ما بطانفسه یعرف ادب الدخول ووقته وقولها وانا اختار فی مشیتی یجوز ان یکون سبب الاختیال تعجبها مما وصف به النبی صلی الله علیه وسلم الداق بابه ویجوز ان یکون السبب تبجحها بفتح الباب من وصفه به وحسیس الشئ حسه ویقال اراد بالناکثین الذین بغوا علی علی رضی الله عنه وبالمارقین الخوارج قال صلی الله علیه وسلم یمرقون من الدین و بالقاسطین الکفار قال تعالی واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا ومحمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب گفته اخبرنا المعمر ابو اسحق ابراهیم بن عثمان بن یوسف الکاشغری اخبرنا الشیخان ابن البنبطی والکاغذی قال ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خیرون وقال ابو المظفر اخبرنا ابو بکر احمد بن الطرثیثی قالا اخبرنا ابو علی بن شاذان اخبرنا عبد الله بن جعفر بن درستویه اخبرنا الحافظ ابو یوسف یعقوب بن سفیان الفارسی الفسوی فی مشیخته حدثنا ابو طاهر محمد بن تمیم الحضرمی حدثنا حسن بن حسین العرنی حدثنی یحیی بن عیسی الرملی عن الاعمش عن حبیب بن ابی ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لام سلمة هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمة هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین ووعاء علمی ووصیی وبابی الذی اوتی منه اخی فی الدنیا والاخرة ومعی فی المقام الاعلی یقتل القاسطین والناکثین والمارقین ونیز کنجی در کفایة الطالب گفته الباب السادس والثمانون فی ان خلق علی رضی الله عنه مثل خلق النبی صلی الله علیه وسلم اخبرنا ابو الحسن بن ابی عبد الله بن الحسن الانجی بدمشق عن الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر بن علی السلامی اخبرنا محمد بن علی

قولها تزید

قولها تزید

بن عبید الله ثنا عمی احمد بن عبد الله حدثنا ابو الحسین بن الصواف حدثنا عبد الله بن ابی سفیان حدثنا محمد بن الکدیمی حدثنا زکریا بن یحیی حدثنا اسمعیل بن عباد عن شریک النخعی عن سعید بن زید قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم من بیت زینب حتی دخل بیت ام سلمة وکان یومها من رسول الله فلم یلبث ان جاء علی بن ابیطالب رضی الله عنه ودق الباب دقا خفیفا فاستثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ام سلمة قومی فافتحی فقلت یا رسول الله من الذی یبلغ من خطره ما افتح له الباب والقاه بمعاصمی وقد نزلت فی بالامس ایة من کتاب الله عز وجل فقال لها رسول الله کالمغضب ان طاعة رسول الله کطاعة الله وان بالباب رجلا لیس بنزق ولا بخرق یحب الله ورسوله ولم یکن یدخل حتی ینقطع الوطؤ قالت فقمت ففتحت له الباب فاخذ بعضادتی الباب حتی اذا لم یسمع حسا استاذن ودخل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتعرفینه قلت نعم هذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجیته سجیتی ودمه کدمی وهو **عیبة علمی** فاسمعی واشهدی لو ان عبدا من عباد الله عز وجل عبد الله الف عام والف عام بعد الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی الله عز وجل مبغضا لعلی وعترته کبه الله عز وجل علی منخریه یوم القیمة فی نار جهنم قلت هذا حدیث حسن سنده مشهور عند اهل النقل وابراهیم بن محمد حموئی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود آورده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لام سلمة هذا علی بن ابیطالب لحمه لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمة هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین ووصیی **وعیبة علمی وبابی الذی اوتی منه** اخی فی الدنیا والاخرة ومعی فی السنام الاعلی یقتل القاسطین والمارقین والناکثین وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وعلی اله وبارک وسلم انه قال وهو فی بیت ام سلمة رضی الله تعالی عنها هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی من بعدی ثم قال صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة اشهدی واسمعی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین **وعیبة علمی وبابی الذی اوتی منه** اخی فی الدنیا وخدنی فی الاخرة ومعی فی السنام الاعلی وشیخ محمد حفنی در حاشیهٔ جامع صغیر گفته قوله عیبة علمی ای وعاء علمی الحافظ له فانه مدینة العلم ولذا کانت الصحابة تحتاج الیه فی فک المشکلات ومحمد بن اسمعیل الامیر الیمانی در روضهٔ ندیه گفته ذکر الفقیه العلامة حمید رحمه الله فی

[Margin: منی — انه]

شرحه بعضا من الروايات في الخوارج ولم يستوف كما سقناه الا انه ذكر ما لم نذكره فيما مضى وذكر بسنده
الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالسا بمكة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه نهض اليه
رجل من القوم فقال يا ابن عباس انى رجل من اهل الشام قال اعوان كل ظالم الا من عصم الله منكم سل
عما بدالك قال يا ابن عباس انى جئت اسالك عن علي بن ابي طالب و قتله اهل لا اله الا الله لم يكفروا بقبلة
ولا حج ولا صيام رمضان فقال له ثكلتك امك سل عما يعنيك قال يا عبد الله ما جئتك اضرب
من حمص لحج ولا عمرة ولكن اتيتك لتخرج لي امر علي وفعاله فقال ويحك ان علم العالم صعب لا يحتمل
ولا تقر به القلوب الى ان نقل عن ابن عباس انه قال في خطاب الشامي فاجلس حتى اخبرك الذي سمعته من
رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاينته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش
فاولم فكانت وليمته الحيس وكان يدعو عشرة عشرة من المؤمنين فكانوا اذا اصابوا من طعام نبي الله صلى
الله عليه وسلم استانسوا الى حديثه واشتهوا النظر في وجهه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشتهي
ان يخففوا عنه ويخلوا له المنزل لانه كان قريب عهد بعرس زينب بنت جحش وكان يكره اذى المؤمنين فانزل
الله سبحانه يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم
فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا
يستحيي من الحق فلما نزلت هذه الاية كان الناس اذا اصابوا من طعام نبيهم لم يلبثوا ان يخرجوا فمكث
رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة ايام ولياليها ثم تحول الى بيت ام سلمة بنت امية وكانت ليلتها وصبيحة
يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تعالى النهار انتهى علي الى الباب فدقه دقا
خفيفا فعرف رسول الله صلى الله عليه وسلم دقه وانكرته ام سلمة فقال يا ام سلمة قومي وافتحي الباب
قالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ان ينظر الى محاسني فقال لها بنى الله كهيئة المغضب من
يطع الرسول فقد اطاع الله قومي وافتحي الباب فان بالباب رجلا ليس بالخرق ولا بالنزق ولا بالعجل يحب الله
ورسوله ويحبه الله ورسوله يا ام سلمة انه اخذ بعضادتي الباب فليس بفاتح الباب ولا داخل الدار
حتى يغيب عنه الوطء فقامت ام سلمة وهي لا تدري من بالباب غير انها قد حفظت النعت والمدح فمشت
نحو الباب وهي تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت وامسك على عضادتي
الباب فلم يزل قائما حتى خفي عليه الوطء فدخلت ام سلمة خدرها وفتح علي الباب فدخل فسلم على النبي صلعم

فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لام سلمۃ هل تعرفینہ قالت نعم وهنیئا لہ هذا علی قال صدقت
یا ام سلمۃ هذا علی بن ابیطالب لحمہ لحمی ودمہ دمی وهذا منی بمنزلۃ هارون من موسی الا انہ لا نبی
بعدی یا ام سلمۃ اسمعی واشهدی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین وعیبۃ علمی وبابی
الذی اوتی منہ والوصی علی الاموات من اهل بیتی والخلیفۃ علی الاحیاء من امتی اخی فی الدنیا وقرینی حق
فی الآخرۃ ومعی فی السنام الاعلی فاشهدی یا ام سلمۃ انہ یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین فقال
الشامی فرجت عنی یا ابن عباس اشهد ان علیا مولای ومولی کل مسلم انتهی کلامہ وشیخ سلیمان بن ابراهیم
القندوزی البلخی در ینابیع المودۃ گفتہ اخرج موفق بن احمد الخوارزمی عن یحیی ومجاهد هما عن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یا ام سلمۃ هذا علی لحمہ لحمی ودمہ دمی وهو منی بمنزلۃ هارون
من موسی الا انہ لا نبی بعدی یا ام سلمۃ اسمعی واشهدی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین وهذا
عیبۃ علمی وهذا بابی الذی اوتی منہ وهذا اخی فی الدنیا والآخرۃ وهذا معی فی السنام
الاعلی ونیز بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ اخرج الحموینی عن ابراهیم النخعی عن علقمۃ عن ابن مسعود قال خرج
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من بیت زینب بنت جحش واتی بیت ام سلمۃ وکان یومها فجاء علی
قال صلی اللہ علیہ وسلم یا ام سلمۃ هذا علی حبیبہ لحمہ من لحمی ودمہ من دمی وهو عیبۃ علمی واسمعی فقال
واشهدی انہ قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی وهو قاصم اعدائی ومحیی سنتی واسمعی
واشهدی لو ان عبدا عبد اللہ الف عام والف عام والف عام بین الرکن والمقام ولقی اللہ تعالی مبغضا لعلی وعترتی اکبہ
علی منخریہ فی جهنم یوم القیمۃ و مؤید این حدیث شریف در خصوص وصف عیبۃ علمی کلام معجز نظام جناب امیر المومنین
علیہ السلام است کہ در ان کلام آنجناب بعض صفات عالیہ خود بیان فرمودہ ودر جملہ ان ارشاد نمودہ انا عیبۃ العلم انا
اوبۃ الحلم واین کلام حقائق انضمام ان امام عالیمقام علیہ آلاف التحیۃ والسلام سابقا در وجہ صد وبستم از کتاب
توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل منقول شدہ فلیراجع ونیز مؤید انست خطبہ جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ در ان خطبہ
آنجناب در وصف آل محمد صلوات اللہ علیهم اجمعین هم موضع سرہ ولجاء امرہ وعیبۃ علمہ ارشاد فرمودہ واین
خطبہ را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی در ینابیع المودۃ باختصار ذکر نمودہ چنانچہ گفتہ وفی نهج البلاغۃ قال امیر المومنین علی
علیہ السلام فی خطبتہ بعد انصرافہ من صفین یذکر آل محمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم هم موضع سرہ
ولجاء امرہ وعیبۃ علمہ وموئل حکمہ وکهوف کتبہ وجبال دینہ بهم اقام انحناء ظهرہ واذهب

ارتعاد فرائصه لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه وآله من هذه الامة احد ولا یسوی بهم من جرت نعمتهم
علیه ابداً هم اساس الدین وعماد الیقین الیهم یفیئ الغالی وبهم یلحق التالی ولهم خصائص حق الولایة وفیهم
الوصیة والوراثة الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله و نیز در ینابیع المودة گفته فی نهج البلاغة من خطبة
امیر المومنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین ویعسوب الدین مولانا ومولی الانس والجن اسد الله
الغالب علی بن ابیطالب سلام الله علیه وعلی الائمة من اولاده دائماً ابداً متزائداً متنامیاً متکاثراً باقیاً
سرمداً بعد الطرفة من صفین منها یعنی آل محمد صلی الله علیه وآله هم موضع سره ولجاء امره وعیبة علمه
وموئل حکمه وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحناء ظهره واذهب ارتعاد فرائصه منها فی المنافقین
زرعوا الفجور وسقوه الغرور وحصدوا الثبور لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه وآله من هذه الامة احد ولا
یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداً هم اساس الدین وعماد الیقین الیهم یفیئ الغالی وبهم یلحق
التالی ولهم خصائص حق الولایة وفیهم الوصیة والوراثة الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله
و نیز مؤید انست ارشاد جناب امام زین العابدین علیه السلام نحن ابواب الله ونحن الصراط المستقیم ونحن
عیبة علمه واین ارشاد باسناد عنقریب انشاء الله منقول خواهد شد واز انجمله ست حدیث هذا اول
من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیامة که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دران بعد ذکر فضائل
عدیده جناب امیر المومنین علیه السلام در حق آنحضرت فرموده اند وهو بابی الذی اوتی منه واین حدیث شریف را
طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی وابوالقسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر وابوعبد الله
محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی روایت کرده اند ابن مردویه در کتاب المناقب علی ما نقل عنه گفته حدثنا سلیمان
بن احمد قال حدثنا عبد الله بن داهر قال حدثنی ابی عن الاعمش عن عبایة الاسدی عن ابن عباس قال
ستکون فتنة فمن ادرکها او فان ادرکها احد منکم فعلیه بخصلتین کتاب الله وعلی بن ابیطالب فانی
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وهو آخذ بید علی بن ابیطالب هذا اول من آمن بی و
اول من یصافحنی یوم القیامة وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المومنین
والمال یعسوب الظلمة وهو الصدیق الاکبر وهو بابی الذی اوتی منه ومحمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب
گفته الباب الرابع والاربعون فی تخصیص علی بالمتابعة عند الفتنة اخبرنا العلامة مفتی الشام ابونصر
محمد بن هبة الله القاضی اخبرنا ابوالقسم مسعود اخبرنا ابوالقسم الحافظ اخبرنا ابوالقسم السمرقندی اخبرنا ابوالقسم مسعدة

اخبرنا عبدالرحمن بن عمر الفارسی اخبرنا ابواحمد بن عدی حدثنا علی بن سعید بن بشیر حدثنا عبدالله بن داہر الرازی حدثنا ابی عن الاعمش عن عبایة عن ابن عباس قال ستکون فتنة فمن ادرکها منکم فعلیکم بخصلتین کتاب الله وعلی بن ابیطالب فانی سمعت رسول الله صلی الله وسلم وهو اخذ بید علیّ وهو یقول هذا اوّل من آمن بی واوّل من یصافحنی وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المومنین والمال یعسوب الظالمین وهو الصدیق الاکبر وهو بابی الذی اوتی منه وهو خلیفتی من بعدی واز انجمله است حدیث علی بن ابیطالب باب حطه که مؤید بودن ان برای حدیث مدینة العلم از کلام حافظ سخاوی واضح ولائح است وایں حدیث شریف را ابوالحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی وابوشجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و سید علی بن شهاب الهمدانی وجلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی وعبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری واحمد بن محمد بن علی المعروف بابن حجر المکی وملا علی بن حسام الدین المتقی وشیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله العیدروس الیمنی وعلی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی البولاقی الشافعی ومیرزا محمد بن معتمد خان البدخشی ومحمد صدر عالم ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی واحمد بن عبدالقادر العجیلی وشیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند دیلمی در فردوس الاخبار گفته ابن عباس علی باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا وسید علی همدانی در روضة الفردوس گفته وعنه قال قال علیه السلام علی بن ابیطالب باب حطة من دخله

باب حطة

کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا ونیز سید علی همدانی در کتاب المودة فی القربی گفته عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیّ باب حطة من دخل فیه کان مومنا ومن خرج عنه کان کافرا وجلال الدین سیوطی در رسالة القول الجلی فی فضائل علی گفته الحدیث التاسع والثلثون عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی بن ابیطالب باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا اخرجه الدارقطنی فی الافراد ونیز سیوطی در جامع صغیر گفته علیّ باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا قط فی الافراد عن ابن عباس وعبدالوهاب بخاری در تفسیر گفته وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب باب حطة من دخل منه کان مومنا

باب حطة

ومن خرج منه کان کافرا رواه صاحب الفردوس وابن حجر مکی در صواعق در ذکر احادیث مناقب جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته الحدیث الرابع والثلثون اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا وملا علی متقی در کنز العمال گفته علی بن ابیطالب باب حطة

من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافراً قط فی الافراد عن ابن عباس و شیخ بن عبد الله العیدروس
در عقد نبوی گفته واخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی باب حطة
من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا و عزیزی در سراج منیر گفته (علی باب حطة) ای طریق
حط الخطایا (من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا) یحتمل ان المراد الحث علی اتباعه والزجر عن
مخالفته وقال المناوی ای انه تعالی کما جعل لبنی اسرائیل دخولهم الباب متواضعین خاشعین سببا للغفران جعل
الاهتداء بهدی علی سببا للغفران وهذا نهایة المدح اهو وقال العلقمی اشار الی قوله تعالی وقولوا حطة نغفر لکم
خطایاکم ای قولوا حط عنا ذنوبنا وارتفعت علی معنی مسئلتنا او امرنا فعلی رضی الله عنه ومن اقتدی به واهتدی
بهدیه وتبعه فی احواله واقواله کان مومنا کامل الایمان (قط فی الافراد عن ابن عباس) و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته واخرج
الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی باب حطة من دخل فیه
کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته واخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه
کان کافرا و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته سه قل من المدح بما شئت فلن تأت
فیما قلته شیئا فریا ؛ کل من رام ان یشاره ؛ فی العلی فاعده رومًا اشعبیا ؛ هذه کالفذلکه
لما تقدم من فضائله کانه قال اذا قد عرفت انه احرز کل کمال وبذ فی کل فضیلة کملة الرجال فقل ما شئت
منه في مدحه کان تمدحه بالعبادة فانه بلغ رتبتها العلیة وبالشجاعة فانه اسی ما سبقه من ابطال البریة
وبالزهادة فانه امامها الذی به یقتدی وبالجود فانه الذی الیه فیه المنتهی وبالجملة فلا فضیلة الا وهو حامل
لوائها ومقدام مرائها فقل فی صفاته ما انطلق به اللسان فلن یعیبک فی ذلک انسان وفی هذا اشارة
الی عدم انحصار فضائله کما قد اشرنا الیه سابقا وکیف تحصر لنا وقد قال امام المحدثین احمد بن حنبل انه ما ثبت
لاحد من الفضائل الصحیحة مثل ما ثبت للوصی علیه السلام وقد علم ان کتب السنة قد شرقت وغربت
وبلغت مبلغ الریاح فلا یمکن حصرها ولنشر الی ما المرفوع سابقا من ذلک انه من الرسول صلی الله علیه وسلم
بمنزلة الراس من البدن کما اخرجه الخطیب من حدیث البراء والدیلمی فی مسند الفردوس من حدیث ابن عباس رضی الله
عنهما عنه صلعم علی منی بمنزلة راسی من بدنی ومن ذلک انه باب حطة کما اخرجه الدارقطنی فی الافراد عن ابن
عباس عنه صلعم علی باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافراً و احمد بن عبد القادر عجیلی در

ذخیرة المآل گفته و فی ذلک باب حطة من ولج فهو مومن و کافر من خرج ۔ اخرج الدارقطنی ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال علیٌّ باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة
نقلا عن الجامع الصغیر گفته علی باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا الدارقطنی فی الافراد
عن ابن عباس و نیز در ینابیع المودة نقلا عن مودة القربی گفته ابن عباس رضه علیٌّ باب حطة من دخل فیه کان مومنا
و من خرج منه کان کافرا و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الصواعق گفته الرابع والثلثون اخرج الدارقطنی فی الافراد
عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال علیٌّ باب حطة من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه
کان کافرا و از انجمله است حدیث علی بن ابیطالب باب الدین و این حدیث شریف را شیرویه بن شهردار دیلمی و سید علی همدانی و شیخ
سلیمان بلخی روایت کرده اند سید علی همدانی در کتاب اربعین فی فضائل امیر المومنین علیه السلام علی ما نقل عنه گفته الحدیث
الاربعون عنه (ای عن ابن عباس) رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب باب الدین من
دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا رواه ایضا الفردوس و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة کتاب اربعین را تماما وارد نموده
و این حدیث را نیز بهمین الفاظ آورده و از جمله مویدات این حدیث شریف است کلام ام الخیر بنت الحریش که در حرب صفین انشا
انشا کرده و در آن کلام در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام تصریح نموده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
آنجناب را باب دین خود گردانیده ابوعمر احمد بن محمد بن عبد ربه القرطبی در کتاب العقد الفرید در کتاب الجمانة گفته (وفود ام الخیر
بنت حریش علی معاویة) عبید الله بن عمر الغسانی عن الشعبی قال کتب معاویة الی والیه بالکوفة ان یحمل
الیه ام الخیر بنت الحریش بن سراقة البارقی برحلها و اعلمه انی مجازیه بالخیر خیرا و بالشر شرا بقولها
فیه فلما ورد علیه کتابه رکب الیها فاقرأها کتابه فقالت اما انا فغیر زائغة عن طاعة ولا معتلة بکذب و
لقد کنت احب لقاء امیر المومنین لامور تختلج فی صدری فلما شیعها و اراد مفارقتها قال لها یا ام الخیر
ان امیر المومنین کتب الی انه مجازینی بالخیر خیرا و بالشر شرا فما لی عندک قالت یا هذا لا یطمعک برک بی
ان اسرک بباطل ولا یوئسک معرفتی بک ان اقول فیک غیر الحق فسارت خیر مسیر حتی قدمت علی معاویة
فانزلها مع الحرم ثم ادخلها فی الیوم الرابع و عنده جلساؤه فقالت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله
و برکاته فقال لها و علیک السلام یا ام الخیر بحق ما دعوتنی بهذا الاسم قالت یا امیر المومنین لکل اجل کتاب
قال صدقت فکیف حالک یا خالة و کیف کنت فی مسیرک قالت لم ازل یا امیر المومنین فی خیر و عافیة حتی
صرت الیک فانا فی مجلس انیق عند ملک رفیق قال معاویة بحسن نیتی ظفرت بکم قالت یا امیر المومنین یعیذک

الله من حضر للمقال وما تؤذي عاقبته قال ليس هذا اردنا اخبرينا كيف كان كلامك اذ قتل عمار
بن ياسر قالت لم اكن زوّرته قبل ولا رويته بعد وانما كانت كلمات نفثها لساني عند الصدمة فان احببت زوّرته
ان احدث لك مقالا غير ذلك فعلت فالتفت معاوية الى جلسائه فقال ايكم يحفظ كلامها فقال رجل
منهم انا احفظ بعض كلامها يا امير المومنين قال هات قال كاني بها بين بردين زئبريين كثيفي النسج النسج زئبرين
وهي على جمل ارمك وبيدها سوط منتشر الضفيرة وهي كالفحل يهدر في شقشقته تقول يا ايها الناس اتقوا منتشرة
ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم ان الله قد اوضح لكم الحق وابان الدليل وبين السبيل ورفع العلم ولم يدعكم
في عمياء مدلهمة فاين تريدون رحمكم الله افرارا عن امير المومنين ام فرارا من الزحف ام رغبة عن الاسلام
ام ارتدادا عن الحق اما سمعتم الله جل ثناؤه يقول ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو
اخباركم ثم رفعت راسها الى السماء وهي تقول اللهم قد عيل الصبر وضعف اليقين وانتشرت الرغبة وبيدك الرّغبة
يا رب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى والف القلوب على الهدى واردد الحق الى اهله هلموا لها
رحمكم الله الى الامام العادل والرضي التقي والصديق الاكبر انها احن بدرية واحقاد جاهلية
وثب بها واثب حين الغفلة ليدرك ثارات بني عبد شمس ثم قالت قاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان
لهم لعلهم ينتهون صبرا يا معشر المهاجرين والانصار قاتلوا على بصيرة من ربكم وثبات من دينكم
فكاني بكم غدا وقد لقيتم اهل الشام كحمر مستنفرة فرت من قسورة لا تدري اين يسلك بها من فجاج الارض
باعوا الآخرة بالدنيا واشتروا الضلالة بالهدى وعما قليل ليصبحن نادمين حتى تحل بهم الندامة
فيطلبون الاقالة ولات حين مناص انه من ضل والله عن الحق وقع في الباطل الا ان اولياء الله استصغروا
عمر الدنيا فرفضوها واستطابوا الآخرة فسعوا لها فالله الله ايها الناس قبل ان تبطل الحقوق وتعطل
الحدود وتقوى كلمة الشيطان فالى اين تريدون رحمكم الله عن ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم
وصهره وابي سبطيه خلق من طينته وتفرع من نبعته وجعله باب دينه وابان ببغضه المنافقين وها
هو ذا مفلق الهام ومكسر الاصنام صلى والناس مشركون واطاع والناس كارهون فلم يزل في ذلك حتى
قتل مبارزي بدر وافنى اهل احد وهزم الاحزاب وقتل الله به اهل خيبر وفرق به جمعهم فيا لها من وقائع
زرعت في قلوب نفاقا وردة وشقاقا وزادت المومنين ايمانا قد اجتهدت في القول وبالغت في النصيحة
وبالله التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله فقال معاوية يا ام الخير ما اردت بهذا الكلام الا قتلي ولو

قبلتك ما خرجت فی ذلك قالت واللہ ما یسوؤنی ان یجری قتلی علی یدی من یسعد فی الجنۃ بشفاعۃ قال
هیهات یا کثیرۃ الفضول ما تقولین فی عثمان بن عفان رحمہ اللہ قالت وما عسیت ان اقول فی عثمان
استخلفه الناس وهم به راضون وقتلوه وهم له کارهون قال معاویۃ یا ام الخیر هذا اثناؤك الذی
تثنین قالت لکن اللہ یشهد وکفی باللہ شهیدا ما اردت بعثمان نقصا ولکن کان سابقا الی الخیر وانه
لرفیع الدرجۃ غدا قال فما تقولین فی الزبیر قالت ما اقول فی ابن عمۃ رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
وحواریه وقد شهد له رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بالجنۃ وانا اسئلك بحق اللہ یا معاویه فان قریشا
تحدثت انك احلمها ان تعفینی من هذه المسائل وتسألنی عما شئت من غیرها قال نعم ونعمۃ عین
قد اعفیتك منها ثم امر لها بجائزۃ رفیعۃ وردها مکرمۃ وازاں جملہ ست حدیثی کہ جناب رسالتمآب صلی
اللہ علیه وآله وسلم دران حدیث فضائل عدیدہ جناب امیر المومنین علیه السلام بیان فرمودہ ودر ضمن آن بخطاب آنجناب
وانت باب اللہ ارشاد نمودہ وایں حدیث را سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی در کتاب ینابیع المودۃ روایت
نمودہ چنانچہ گفتہ وعن یاسر الخادم عن علی الرضا عن ابیه عن آبائه عن رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم
قال یا علی انت حجۃ اللہ وانت باب اللہ وانت الطریق الی اللہ وانت النبأ العظیم وانت الصراط
المستقیم وانت المثل الاعلی وانت امام المسلمین وامیر المومنین وخیر الوصیین وسید الصدیقین یا علی
انت الفاروق الاعظم وانت الصدیق الاکبر وان حزبك حزبی وحزبی حزب اللہ وان حزب اعدائك حزب
الشیطان ومؤید ایں حدیث شریف خطبۃ البیتکہ در ضمن خطبہ جناب امیر المومنین علیه السلام بعضی از فضائل عالیه خود ذکر فرمودہ
ودر جملۂ آن باب اللہ بودن خود نیز ظاہر فرمودہ چنانچہ سلیمان البلخی در ینابیع المودۃ گفتہ فی المناقب عن ابی بصیر عن جعفر الصادق قال قال
امیر المومنین علی سلام اللہ علیه فی خطبته انا الهادی وانا المهتدی وانا ابو الیتامی والمساکین وزوج
الارامل وانا ملجأ کل ضعیف ومامن کل خائف وانا قائد المومنین الی الجنۃ وانا حبل اللہ المتین وانا
عروۃ الوثقی وکلمۃ التقوی وانا عین اللہ و باب اللہ ولسان اللہ الصادق وانا جنب اللہ الذی یقول اللہ
تعالی فیه ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللہ وانا ید اللہ المبسوطۃ علی عباده بالرحمۃ والمغفرۃ
وانا باب حطۃ من عرفنی وعرف حقی فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه وحجته علی خلقه لاینکر
هذا الا راد علی اللہ ورسوله ونیز مؤید ایں حدیث شریف ست ارشاد با سداد جناب امام زین العابدین علیه السلام
نحن ابواب اللہ وایں ارشاد ہدایت بنیاد را شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ وقال علی

بن الحسین رضی اللہ عنہما نحن الفلک الجاریۃ فی اللجج الغامرۃ یامن من رکبہا ویغرق من ترکہا و
قال ایضا ان اللہ عزوجل اخذ میثاق من یحبنا وھم فی اصلاب آبائہم فلا یقدرون علی ترک ولایتنا
لان اللہ جعل جبلتہم علی ذلک وقال ایضا ؎ انی لاکتم من علمی جواہرہ ؛ کیلا یری الحق ذو جہل فیفتتنا ؛ اخو جہل
وقد تقدم فی ھذا ابو حسن ؛ الی الحسین واوصی قبلہ الحسنا ؛ ورب جوہر علم لو ابوح بہ ؛ لقیل لی انت
ممن یعبد الوثنا ؛ ولاستحل رجال مسلمون دمی ؛ یرون اقبح ما یاتونہ حسنا ؛ کما فی کتاب التنزلات
الموصلیۃ للشیخ الاکبر و فی کتاب سفینۃ راغب الصدر الاعظم وقال ایضا نحن ابواب اللہ
ونحن الصراط المستقیم و نحن عیبۃ علمہ وتراجمۃ وحیہ ونحن ارکان توحیدہ وموضع
سرہ ونیز در ینابیع المودۃ گفتہ وفی المناقب عن ثابت الثمالی عن علی بن الحسین رضی اللہ عنہما قال لیس
بین اللہ وبین حجتہ حجاب ولا للہ دون حجتہ ستر نحن ابواب اللہ ونحن الصراط المستقیم ونحن
عیبۃ علم اللہ وتراجمۃ وحیہ ونحن ارکان توحیدہ وموضع سرہ واز انجملہ است خطبہ
جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ دران بضمن صفات عالیہ خود انا باب المدینۃ ارشاد فرمودہ اند واین خطبہ را
علامہ کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی الشافعی در کتاب الدر المنظم روایت کردہ وشیخ سلیمان بن ابراہیم
البلخی آنرا در کتاب ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ در ینابیع المودۃ نقلا عن الدر المنظم مسطور است وقد ثبت عند العلماء الطریقۃ ومشائخ علماء
الحقیقۃ بالنقل الصحیح والکشف الصریح ان امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ قام
علی المنبر بالکوفۃ وھو یخطب فقال بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ بدیع السموات والارض وفاطرہا و
ساطح المدحیات ووازنہا ومطود الجبال وقافرہا ومفجر العیون ونافرہا ومرسل الریاح وزاجرہا
وناہی القواصف وآمرہا ومزین السماء وزاہرہا ومدبر الافلاک ومسیرہا ومقسم المنازل ومقدرہا
ومنشی السحاب ومسخرہا ومولج الحنادس ومنورہا ومحدث الاجسام ومقررہا ومکور الدہور ومکررہا ومکورہا
ومورد الامور ومصدرہا وضامن الارزاق ومدبرہا ومحیی الرفات وناشرہا احمدہ علی آلائہ وتوافرہا
واشکرہ علی نعمائہ وتواترہا واشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ شہادۃ تؤدی الی السلامۃ
ذاکرہا وتومن من العذاب ذاخرہا واشہد ان محمدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الخاتم لما سبق من الرسل
وفاتحہا ورسولہ الفاتح لما استقبل من الدعوۃ وناشرہا ارسلہ الی امۃ قد شغر بعبادۃ الاوثان
شاعرہا فابلغ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی النصیحۃ وافرہا وانار منار اعلام الہدایۃ ومنابرہا

ومعاجز القرآن دعوۃ الشیطان ومکائدها وارغم معاطیس غوات العرب وکان ها کحق اصبحت غُواۃ
دعوته الحق باول زائرها وشریعته المطهرۃ الی المعاد بفخر فاخرها صلی اللّٰه علیه وعلی آله الدوحة العلیا الطیب
عناصرها ایها الناس سار المثل وحقق العمل وتسلمت الخصیان وحکمت النسوان واختلفت الاهواء
وعظمت البلوی واشتدت الشکوی واستمرت الدعوی وزلزلت الارض وضیّع الفرض وکتمت الامانة وبدت
الخیانة وقام الادعیاء ونال الاشقیاء وتقدمت السفهاء وتاخرت الصلحاء وازور القرآن واحمر الدبران
وکملت الفترۃ وسُدّمت الهجرۃ وظهرت الاقاطس فخمت الملابس یملکون السرائر ویهتکون الحرائر سُدّت الملاطس
ویجیئون کیسان یخربون خراسان فیهدمون الحصون ویظهرون المصون ویفتحون العراق بدم
یراق فآه آه ثم آه آه لعریض الافواه وذبول الشفاه ثم التفت یمینا وشمالا وتنفس الصعداء لاملالا وتاوه
خشوعا وتغیر خضوعا فقام الیه سوید بن نوفل الهلالی فقال یا امیر المومنین انت حاضر بما ذکرت
وعالم به فالتفت الیه بعین الغضب وقال له ثکلتک الثواکل ونزلت بک النوازل یا ابن الجبان الخائن
والمکذب الناکث سیقصر بک الطول ویغلبک الغول انا سر الاسرار انا شجرۃ الانوار انا دلیل السموات
انا انیس المسبحات انا خلیل جبرائیل انا صفی میکائیل انا قائد الاملاک انا سمندل الافلاک انا سریر
الصراح انا حفیظ الالواح انا قطب الدیجور انا البیت المعمور انا مزن السحائب انا نور الغیاهب انا فلک اللجج انا
حجة الحجج انا مسدد الخلائق انا محقق الحقائق انا ماول التاویل انا مفسر الانجیل انا خامس الکساء انا تبیان
النساء انا الفة الایلاف انا رجال الاعراف انا سر ابراهیم انا ثعبان الکلیم انا ولی الاولیاء انا وارث
ای سورۃ النساء نظم
الانبیاء انا اوریا الزبور انا حجاب الغفور انا صفوۃ الجلیل انا ایلیاء الانجیل انا شدید القوی انبیأ
انا حامل اللواء انا امام المحشر انا ساقی الکوثر انا قسیم الجنان انا مشاطر النیران انا یعسوب الدین انا
امام المتقین انا وارث المختار انا طهر الاطهار انا مبید الکفرۃ انا ابو الائمة البررۃ انا قالع الباب انا مفرق
الاحزاب انا الجوهرۃ الثمینة انا باب المدینة انا مفسر البینات انا مبین المشکلات انا النون والقلم
انا مصباح الظلم انا سوال متی انا ممدوح هل اتی انا النبأ العظیم انا الصراط المستقیم انا لولوء الاصداف
انا جبل قاف انا سر الحروف انا نور الظروف انا الجبل الراسخ انا العلم الشامخ انا مفتاح الغیوب انا مصباح
القلوب انا نور الارواح انا روح الاشباح انا الفارس الکرار انا نصرۃ الانصار انا السیف المسلول انا الشهید
المقتول انا جامع القرآن انا تبیان البیان انا سفینة الرسول صلعم انا بعل البتول انا عمود الاسلام انا مکسر الاصنام

انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا صالح المومنین انا امام المفلحین انا امام ارباب الفتوۃ انا الکنز اسرار النبوۃ
انا المطلع علی اخبار الاولین انا المخبر عن وقائع الاخرین انا قطب الاقطاب انا حبیب الاحباب انا مهدی الاوان
انا عیسی الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سید العرب انا کاشف الکرب انا الذی قیل فی
حقه لا فتی الا علی انا الذی قال فی شانه انت منی بمنزلۃ هارون من موسی انا لیث بنی غالب انا علی قبل
بن ابیطالب قال فصاح السائل صیحۃ عظیمۃ وخر میتا فعقب امیر المومنین کرم الله وجهه کلامه بان
قال الحمد لله بارئ النسم وخاری الامم والصلوۃ علی النبی الاعظم والنور الاقدم محمد واله وسلم ثم
قال سلونی عن طرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جنبی
علوما کثیرۃ کالبحار الزواخر فنهض الیه الرسخ من العلماء والمهرۃ من الحکماء والحذق بالکمل من الاولیاء
والنجد من الاصفیاء یقبلون مواطی قدمیه ویقسمون بالاسم الاعظم علیه بان یتم کلامه ویکمل
نظامه فقال بحر الراسخین وحبر العارفین الامام الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه یظهر صاحب
الرایۃ المحمدیۃ والدولۃ الاحمدیۃ القائم بالسیف والحال الصادق فی المقال یمهد الارض ویحیی
السنۃ والفرض ثم قال ایها المحجوب عن شانی الغافل عن حالی ان العجائب اثار خواطری والغرائب اسرار
ضمائری لانی قد خرقت الحجاب واظهرت العجاب واتیت باللباب ونطقت بالصواب وفتحت خزائن باللباب
الغیوب وفتقت دقائق القلوب وکنزت لطائف المعارف ورمزت عوارف اللطائف فطوبی
لمن استمسک بعروۃ هذا الکلام وصلی خلف هذا الامام فانه یقف علی معانی الکتاب المسطور
والرق المنشور ثم یدخل الی البیت المعمور والبحر المسجور ثم انشد یقول شعر لقد حزت علم
الاولین واننی ؛ ضنین بعلم الاخرین کتوم ؛ وکاشفت اسرار الغیوب باسرها ؛ وعندی حدیث
حادث وقدیم ؛ وانی لقیوم علی کل قیم ؛ محیط بکل العالمین علیم ؛ ثم قال لو شئت لاوقرت
من تفسیر الفاتحۃ سبعین بعیرا ثم قال ق والقران المجید کلمات خفیات الاسرار وعبارات
جلیات الاثار ینابیع عوارف القلوب من مشکوۃ لطائف الغیوب لمحات العواقب کالنجوم الثواقب
نهایۃ الفهوم بدایۃ العلوم الحکمۃ ضالۃ کل حکیم سبحان القدیم یفتح الکتاب ویقرء الجواب
یا ابا العباس انت امام الناس سبحان من یحیی الارض بعد موتها ویرد الولایات الی بیوتها یا منصور
تقدم الی بناء السور ذلک تقدیر العزیز العلیم وهذا اخر ما سمعه من لفظه النورانی واضبطه من کلام

الرحائق فی هذا الباب وشطرے از کلام ابن خطیبه رسید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل نیز آورده و دران نیز جملہ انا باب المدینة واقعست کما عرفت فیما سبق و از انجملہ ست حدیث علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی که مؤید بودن آن برائے حدیث مدینة العلم از افادهٔ علامه سخاوی ظاهرست و این حدیث شریف را اکابر علمای اعلام و افاخم نبهای عظام سنیه مثل ابوبکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی و ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی و ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی و ابو بکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الشیبانی المشهور بابن ابی عاصم و ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی و ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز البغوی و ابو الحسین عبد الباقی بن قانع الاموی البغدادی و ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو الحسن علی بن محمد الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی و ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد السلفی الاصبهانی و مجد الدین مبارک بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و ابو الفتح محمد بن محمد بن ابی بکر الباوردی و محیی الدین یحیی بن شرف النووی و محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری و صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموئی و شمس الدین محمد بن احمد الذهبی و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی و شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی و محمد بن علی الصبان المصری و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و محمد مبین بن محب الله اللکهنوی و ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی و سید مومن بن حسن مومن الشبلنجی المعاصر روایت و اثبات کرده اند حالا عباراتے که مثبت و محقق ایمعنی باشند باید شنید. احمد بن حنبل در مسند گفته ثنا یحیی بن آدم و ابن ابی بکیر قالا ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال یحیی بن ادم السلولی و کان قد شهد یوم حجة الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه ولا یودی عنی الا انا او علی و نیز در مسند گفته ثنا اسود بن عامر انا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه ولا یودی عنی الا انا او علی ثنا یحیی بن آدم ثنا

شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی
منی وانا منه **ولا یؤدی عنی الا انا او علی** قال شریک قلت لابی اسحق انت این سمعته منه
قال وقف علینا کذا وکذا الا احفظه ثنا ابو احمد ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی
وکان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **علی منی** وانا منه **ولا یؤدی**
عنی الا انا او علی وابن ماجه در سنن خود گفته حدثنا ابوبکر بن ابی شیبة وسوید بن سعید واسمعیل
بن موسی قالوا ثنا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول علی منی وانا منه ولا یودی عنی الا علی وترمذی در جامع صحیح خود گفته حدثنا اسمعیل
بن موسی نا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا
من علی ولا یودی عنی الا انا او علی هذا حدیث حسن غریب صحیح واحمد بن شعیب النسائی در کتاب الخصائص
گفته ذکر قوله صلی الله علیه وسلم لا یودی عنی الا انا او علی اخبرنا احمد بن سلیمان قال حدثنا یحیی
بن آدم قال حدثنا اسمعیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی منی وانا منه فلا یودی عنی الا انا او علی وابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله
علیه السلام علی منی وانا منه اخبرنا ابو الحسن محمد بن محمد بن مخلد البزاز بقراتی علیه فاقر به
میزئی قلت له حدثکم ابوبکر احمد بن عبید بن الفضل بن سهل بن بری سنة اربع وتسعین وثلثمائة قال
حدثنا علی بن عبد الله بن میسرة ثنا احمد بن سنان ثنا یزید بن هرون ثنا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن
جنادة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه لا یؤدی عنی الا انا او علی و
نیز در ان گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان الازهری انا ابو حفص عمر بن شاهین اذنا ثنا جعفر بن محمد
بن العباس ثنا اسمعیل بن موسی بن بنت السدی ثنا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وقال صلی الله علیه وسلم لا یودی عنی الا انا او علی
اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا محمد بن المظفر الحافظ اذنا ثنا یوسف بن الضحاک ثنا اسمعیل بن موسی
بن بنت السدی ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی منی وانا من علی لا یودی عنی الا علی اخبرنا احمد بن محمد بن عثمن انبا محمد بن المظفر بن موسی
الحافظ اجازة قال نا محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی نا سوید بن سعید قال ثنا شریک عن ابی اسحق

عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی انت منی وانا منک ولا یؤدی عنی الا انا او انت وبغوی در مصابیح گفته عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله علیه السلام علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی وابن اثیر در جامع الاصول گفته حبشی بن جنادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجه الترمذی ومحمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب در ذکر حدیث علی منی وانا منه گفته واخرجه الطبرانی فی معجمه الکبیر فی ترجمة حبشی بن جنادة السلولی بطرق شتی بزیادة لفظ فمنها عن ابی اسحق عن حبشی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی وناهیک به راویا ومحیی الدین نووی در کتاب تهذیب الاسماء واللغات بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته وعن حبشی بن جنادة الصحابی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة قال الترمذی حدیث حسن وفی بعض النسخ حسن صحیح ومحب طبری در ریاض نضره در عنوان ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته وعن حبشی بن جنادة وکان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی خرجه الحافظ السلفی وحموئی در فرائد السمطین علی مانقل عنه گفته اخبرنا الشیخ العدل الصالح رشید الدین محمد بن ابی القاسم بن عمر المقری البغدادی بقرائتی علیه قال انبا الشیخ عبد اللطیف بن القسطی اجازة ان لم یکن سماعا وشیخ الاسلام شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی اجازة قالا انبا ابو زرعة طاهر بن ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی انبا ابو منصور محمد بن الحسین بن احمد بن الهیثم المقری القزوینی انبا ابو طلحة القاسم بن ابی المنذر الخطیب نبا ابو الحسن علی بن ابراهیم بن سلمة القطان نبا ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی الحافظ قال نبا ابو بکر بن ابی شیبة وسوید بن سعید واسمعیل بن موسی قالوا انبا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلعم یقول علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی ورواه ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی الحافظ فی مسنده الجامع الصحیح قال نبا اسمعیل بن موسی قال نبا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ومحمد بن حمزی

تذکرة الحفاظ ترجمہ سوید بن سعید گفتہ اخبرنا احمد بن المؤمن انا الفتح بن عبد السلام انا عبد اللّٰہ بن محمد بن انا ابو الحسین
بن النقور نا عیسی بن علی نا عبد اللّٰہ بن محمد البغوی نا سوید بن سعید نا شریک عن ابی اسحق عن
حبشی بن جنادة قال سمعت رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی
الا انا او هو و ولی الدین خطیب در مشکوة المصابیح گفتہ وعن حبشی بن جنادة قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ
علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواه الترمذی ورواه احمد عن ابی جنادة
و سخاوی در مقاصد حسنہ کما سمعت سابقا گفتہ وقد روی الترمذی ایضا والنسائی وابن ماجة وغیرهم من
حدیث حبشی بن جنادة مرفوعا علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی وجلال الدین سیوطی
در جامع صغیر گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی (حم ت ن ه) عن حبشی بن جنادة
و ابن حجر مکی در صواعق گفتہ الحدیث السادس اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة عن حبشی بن جنادة
قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی وملا علی
متقی در کنز العمال گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی حم ت ن ه عن حبشی
بن جنادة ونیز در کنز العمال گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ش حم ت حسن صحیح
غریب ن ه وابن ابی عاصم والبغوی والباوردی وابن قانع طب ص عن حبشی بن جنادة السلولی
و ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا گفتہ وعن حبشی بن جنادة رضی اللّٰہ عنہ وکان قد شهد حجة الوداع قال
قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ الامام احمد
فی مسنده والترمذی فی جامعہ والنسائی وعثمان بن ابی شیبة فی سننهما والحافظ ابو طاهر احمد بن
محمد سلفة فی السلفیات فی روایة اخری عنہ ان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم قال علی منی وانا من
علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ ابن ماجة وابن ابی عاصم فی سننهما والبغوی فی المعجم والطبرانی
فی الکبیر والضیا فی المختارة والباوردی وابن قانع و شیخ بن عبد اللّٰہ العیدروس در عقد نبوی گفتہ واخرج احمد و
الترمذی والنسائی وابن ماجة عن حبشی بن جنادة قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم علی حبشی
منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وعبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق گفتہ
علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی حم ونیز عبد الرؤف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ
(علی منی وانا من علی) ای هو متصل بی وانا متصل بہ فی الاختصاص والمحبة (ولا یؤدی عنی الا انا

حُبشی

او علیؓ) کان الظاہر ان یقال لا یؤدی عنی الا علی فادخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ہ عن حبشی) بضم الحاء المہملۃ وسکون الموحدۃ التحتیۃ (ابن جنادۃ) السلولی وعلی عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفتہ (علی منی وانا من علی) ای ہو متصل بی وانا متصل بہ فی الاختصاص والمحبۃ (ولا یؤدی عنی الا انا او علی) کان الظاہر ان یقال لا یؤدی عنی الا علی فادخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ہ عن حبشی) بضم الحاء المہملۃ وسکون الموحدۃ التحتیۃ ثم شین معجمۃ ابن جنادۃ و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح من مناقب اہل البیت الاطہار گفتہ واخرج ابن ابی شیبۃ واحمد وابن ماجۃ والترمذی وصححہ والبغوی وابن ابی عاصم والنسائی وابن قانع والطبرانی والضیاء والباوردی عن حبشی بن جنادۃ السلولی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی ونیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا گفتہ واخرج احمد وابن ابی شیبۃ والترمذی وصححہ والنسائی وابن ماجۃ والبغوی والحافظ ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الضحاک بن مخلد الشیبانی المشہور بابن ابی عاصم وابن قانع والطبرانی والباوردی عن حبشی بن جنادۃ السلولی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ونیز مرزا محمد بدخشی در تحفۃ المحبین در فصل اول باب رابع اصل ثالث کتاب کہ معقود برائے ذکر احادیث صحیحہ ست گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی حم ت وصححہ ن جہ ش ق طب ض کلہم عن حبشی بن جنادۃ السلولی۔

احمد ۱۲ الترمذی ۱۲ النسائی ۱۲ ابن ماجہ ۱۲ ابن ابی شیبۃ ۱۲ ابن قانع ۱۲ الطبرانی فی المعجم ۱۲ ضیاء المقدسی فی المختارۃ

ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در روضہ ندیہ گفتہ وقد ثبت انہ صلی اللہ علیہ وسلم سمی الوصی علیہ السلام نفسہ فی احادیث منہا ما اخرج عبد الرزاق فی جامعہ وبو عمر النمری وابن السمان عن المطلب بن عبد اللہ بن حنطب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لوفد ثقیف لتسلمن او لابعثن علیکم رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم قال عمر فواللہ ما تمنیت الامارۃ الا یومئذ فجعلت انصب صدری رجاء ان یقول ہو ہذا فالتفت الی علی واخذ بیدہ وقال ہو ہذا ہو ہذا ومنہا ما اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجہ عن حبشی بن جنادۃ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ومحمد صبان مصری در اسعاف الراغبین گفتہ واخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وعجیلی در ذخیرۃ المآل شرح عقد جواہر اللآل گفتہ علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی غیرہ من الملا گفتہ اخرجہ ابن حنبل

رحمه الله تعالی قال صلی الله علیه وآله وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی غیره ومحمد مبین در وسیلة النجاة گفته
واز انجمله آنست که برای تبلیغ احکام اوائل سورهٔ برائت علی مرتضی را در مکه فرستاد اخرج احمد عن علی ان النبی
بعثه ببراءة فقال یا نبی الله انی لست باللسن ولا بالخطیب قال لا بد لی ان اذهب بها انا او تذهب
بها انت قال فان کان لا بد فاذهب انا قال فانطلق فان الله یثبت لسانک ویهدی قلبک ثم
وضع یده علی فمه ترجمه فرستاد رسول خدا حضرت علی مرتضی را بسوی مکه برای قراءت برائت پس عرض کرد
که من بستان وزبان آور وخطیب نیستم رسول خدا فرمود گزیر نیست مرا ازین که من ببرم این سوره را یا تو ببری آنرا
و دیگری سزاوار نیست پس علی مرتضی عرض کرد که اگر ضرورست واز رفتن چاره نیست من میبرم فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم برو پس تحقیق خدا تعالی ثابت خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد دل ترا بعد ازان نهاد رسول خدا
دست خود را بر دهان علی مرتضی و مملو گردانید دهان مبارکش را از علوم خدا و رخصت فرمود و در حق وی فرمود
علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجه ابن ابی شیبة واحمد وابن ماجة والترمذی
وصححه ومولوی ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین بعد نقل حدیثی از خصائص نسائی گفته وفیه ایضا انه قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی وشیخ سلیمان
بلخی در ینابیع المودة گفته وفی المشکاة عن حبشی بن جنادة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله حبشی
علیه وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواه الترمذی ورواه احمد ایضا عن حبشی حبشی
بن جنادة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب صحیح ایضا ورواه ابن ماجة عن ابن جنادة
ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة گفته احمد بن حنبل فی مسنده عن حبشی بن جنادة السلولی قال حبشی
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی
ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلا عن کنوز الحقائق گفته علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا
انا او علی لاحمد ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلا عن الصواعق گفته (السادس) اخرج احمد و
الترمذی والنسائی وابن ماجة عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی
منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وسید مومن شبلنجی معاصر در نور الابصار گفته واخرج احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجة عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من
علی ولا یؤدی عنی الا علی واز انجمله است خطبه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم که آنجناب بدان خطبه

فضائل عظیمۂ اہلبیت خود سلام اللہ علیہم بیان فرمودہ ودر ضمن آن ارشاد کردہ فہم الباب المبتلی بہم من اتاہم
نجی ومن اباہم ہوی ہم حطة لمن دخل وحجة اللہ علی من جہل واین خطبہ را تاج المحدثین ابونعیم
احمد بن عبد اللہ الاصبہانی درکتاب منقبة المطہرین روایت نمودہ چنانچہ درکتاب مذکور علی ما نقل عنہ باسناد خود
آوردہ عن جابر بن عبد اللہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما ومعہ علی والحسن
والحسین فخطبنا فقال ایہا الناس ان ہؤلاء اہل بیت نبیکم قد شرفہم اللہ بکرامتہ واستحفظہم
سرہ واستودعہم علمہ عماد الدین وشہداء علی امتہ برأہم قبل خلقہ اذ ہم اظلة تحت عرشہ نجباء فہم
علیہ وارتضاہم واصطفاہم فجعلہم علماء وفقہاء لعبادہ ودلہم علی صراطہ فہم الائمة المہدیة
والقادة الداعیة والائمة الوسطی والرحم الموصلة ہم الکہف الحصین للمومنین ونور ابصار المہتدین الموصولة
وعصمة من لجأ الیہم ونجاة لمن احترز بہم یغتبط من والاہم ویہلک من عاداہم ویفوز من تمسک
بہم الراغب عنہم مارق من الدین والمقصر عنہم زاہق واللازم لہم لاحق فہم الباب المبتلی بہم
من اتاہم نجی ومن اباہم ہوی ہم حطة لمن دخلہ وحجة اللہ علی من جہلہ الی اللہ یدعون
وبامر اللہ یعملون وبآیاتہ یرشدون فیہم نزلت الرسالة وعلیہم ہبطت ملائکة الرحمة والیہم
بعث الروح الامین تفضلا من اللہ ورحمة وآتاہم ما لم یؤت احدا من العالمین فعندہم بحمد اللہ
ما یلتمس ویحتاج من العلم والہدی فی الدین وہم النور من الضلالة عند دخول الظلم وہم الفروع
الطیبة من الشجرة المبارکة وہم معدن العلم واہل بیت الرحمة وموضع الرسالة ومختلف
الملائکة الذین اذہب اللہ عنہم الرجس وطہرہم تطہیرا ومؤید این خطبہ بلیغہ درخصوص مطلوب و
دیگر مطالب کلام بلاغت التضام عبد اللہ بن عباس ست کہ دران مدح عظیم جناب امیر المومنین علیہ السلام نمودہ
ودر جملہ آن بعرض بیان صفات عالیۂ اہل البیت علیہم السلام گفتہ ہم الرحم الموصولة والائمة المتخیرة
والباب المبتلی بہ الناس من اتاہم نجی ومن نأی عنہم ہوی حطة لمن دخلہم وحجة علی من
ترکہم واین کلام ابن عباس را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی روایت نمودہ چنانچہ درکتاب مذکور در
ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واما الاسماء التی سماہ بہا ابن عمہ حبر الامة
وبحرہا عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ فانہ روی عن سعید بن طریف عن الاصبغ بن نباتة سعد
قال اسلم اعرابی علی یدی امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ فخلع علیہ حلتین فخرج

رحمہ اللہ تعالی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی غیرہ و محمد مبین در وسیلۃ النجاۃ گفتہ
واز انجملہ آنست کہ برای تبلیغ احکام اوائل سورۂ برات علی مرتضی را در مکہ فرستاد اخرج احمد عن علی ان النبی
بعثہ ببراءۃ فقال یا نبی اللہ انی لست باللسن ولا بالخطیب قال لابد لی ان اذھب بھا انا او تذھب
بھا انت قال فان کان لابد فاذھب انا قال فانطلق فان اللہ یثبت لسانک ویھدی قلبک ثم
وضع یدہ علی فمہ ترجمہ فرستاد رسول خدا حضرت علی مرتضی را بسوے مکہ برائے قراءت برات پس عرض کرد
کہ من لسان وزبان آور وخطیب نیستم رسول خدا فرمود گزیر نیست مرا ازین کہ من ببرم این سورہ را یا تو ببری آنرا و
و دیگرے سزاوار نیست پس علی مرتضی عرض کرد کہ اگر ضرور است واز رفتن چارہ نیست من میروم فرمود رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستیکہ خدا تعالی ثابت خواہد داشت زبان ترا و ہدایت خواہد کرد دل ترا بعد ازان نہاد رسول خدا
دست خود را بر دہان علی مرتضی و مملو گردانید دہان مبارکش را از علوم خدا و رخصت فرمود ودر حق وے فرمود
علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ ابن ابی شیبۃ واحمد وابن ماجۃ والترمذی
وصححہ و مولوی ولی اللہ لکھنوی در مرآۃ المومنین بعد نقل حدیثے از خصائص نسائی گفتہ وفیہ ایضا انہ قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی و شیخ سلیمان
بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ و فی المشکاۃ عن حبش بن جنادۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ | ظ حبشی
علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواہ الترمذی و رواہ احمد ایضا عن حبش | حبشی
بن جنادۃ وقال الترمذی ھذا حدیث حسن غریب صحیح ایضا و رواہ ابن ماجۃ عن ابن جنادۃ
و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ احمد بن حنبل فی مسندہ عن حبش بن جنادۃ السلولی قال | حبشی
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی
و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ نقلا من کنوز الحقائق گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا
انا او علی لاحمد و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ نقلا عن الصواعق گفتہ (السادس) اخرج احمد و
الترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی
منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی و سید مومن شبلنجی معاصر در نور الابصار گفتہ واخرج احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من
علی ولا یؤدی عنی الا علی واز انجملہ است خطبہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آنجناب در آن خطبہ

فضائل عظیمه اهلبیت خود سلام الله علیهم بیان فرموده ودر ضمن آن ارشاد کرده فهم الباب المبتلی بهم من اتاهم
نجی ومن اباهم هوی هم حطة لمن دخل وحجة الله علی من جهل واین خطبه را تاج المحدثین ابو نعیم
احمد بن عبد الله الاصبهانی در کتاب منقبة المطهرین روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه باسناد خود
آورده عن جابر بن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما ومعه علی والحسن
والحسین فخطبنا فقال یا ایها الناس ان هؤلاء اهل بیت نبیکم قد شرفهم الله بکرامته واستحفظهم
سره واستودعهم علمه عماد الدین وشهداء علی امته برأهم قبل خلقه اذهم اظلة تحت عرشه نجباء فی علمه وارتضاهم واصطفاهم فجعلهم علماء وفقهاء لعباده ودلهم علی صراطه فهم الائمة المهدیة
والقادة الداعیة والامة الوسطی والرحم الموصلة هم الکهف الحصین للمومنین ونور ابصار المهتدین
وعصمة من لجأ الیهم ونجاة لمن احترز بهم یغتبط من والاهم ویهلک من عاداهم ویفوز من تمسک
بهم الراغب عنهم مارق من الدین والمقصر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق فهم الباب المبتلی بهم
من اتاهم نجی ومن اباهم هوی هم حطة لمن دخله وحجة الله علی من جهله الی الله یدعون
وبامر الله یعملون وبآیاته یرشدون فیهم نزلت الرسالة وعلیهم هبطت ملائکة الرحمة والیهم
بعث الروح الامین تفضلا من الله ورحمة واتاهم ما لم یؤت احدا من العالمین فعندهم بحمد الله
ما یلتمس ویحتاج من العلم والهدی فی الدین وهم النور من الضلالة عند دخول الظلم وهم فروع
الطیبة من الشجرة المبارکة وهم معدن العلم واهل بیت الرحمة وموضع الرسالة ومختلف
الملائکة الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ومؤید این خطبه بلیغه در خصوص مطلوب و
دیگر مطالب کلام بلاغت انضمام عبد الله بن عباس ست که دران مدح عظیم جناب امیر المومنین علیه السلام نموده
ودر جمله آن بمعرض بیان صفات عالیه اهل البیت علیهم السلام گفته هم الرحم الموصولة والائمة المتخیرة
والباب المبتلی به الناس من اتاهم نجی ومن نأی عنهم هوی حطة من دخلهم وحجة علی من
ترکهم واین کلام ابن عباس را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور در
ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام گفته واما الاسماء التی سماه بها ابن عمه حبر هذه الامة
وبحرها عبد الله بن عباس رضی الله عنه فانه روی عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتة
قال اسلم اعرابی علی یدی امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فخلع علیه حلتین وخرج

الاعرابی من عنده فرحا مستبشرا و بحضرة الباب قوم من الخوارج فلما ان نظروا الی الاعرابی و
فرحه باسلامه علی یدی علی حسدوه علی ذلک وقال بعضهم لبعض اما ترون فرح هذا الاعرابی
باسلامه تعالوا ننزله عن ولایته ونرده عن امامته فاقبلوا باجمعهم علیه وقالوا له یا اعرابی من این
اقبلت قال من عند امیر المومنین قالوا وما الذی صنعت عنده قال اسلمت علی یدیه قالوا اما اصبت
رجلا تسلم علی یدیه الا علی یدی رجل کافر فلما سمع ذلک الاعرابی غضب غضبا شدیدا وثار القوم
فی وجهه وقالوا لا تغضب بیننا وبینک کتاب الله فقال اتلوه فتلا بعضهم ان الذین امنوا ثم کفروا ثم
امنوا ثم کفروا الی قوله سبیلا فقال لهم الاعرابی ویلکم فیمن هذه الاٰیة قالوا فی صاحبک الذی اسلمت علی
یدیه فازداد الاعرابی غضبا وضرب بیده الی قائمة سیفه وهم بالقوم ثم انه رجع الی نفسه وکان
عاقلا فقال لا والله لا اعجلن علی القوم واسئل عن هذا الخبر فان کان کما یقولون خلعت علیا وان کان
علی خلاف ما یقولون جالدتهم بالسیف الی ان تذهب نفسی قال فاتی ابن عباس وهو قاعد فی
مسجد الکوفة فقال السلام علیک یا ابن عباس قال له ابن عباس وعلیک السلام قال ما تقول فی
امیر المومنین قال ای الامراء تعنی یا اعرابی قال علی بن ابی طالب قال وکان ابن عباس متکیا فاستوی قاعدا
ثم قال لقد سألت یا اعرابی عن رجل عظیم یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ذاک والله
صالح المومنین وخیر الوصیین وقامع الملحدین ورکن المسلمین ویعسوب المومنین ونور المهاجرین لحدثین
وزین المتعبدین ورئیس البکائین واصبر الصابرین وافضل القائمین وسراج الماضین واول السابقین
من اٰل یٰسین المؤید بجبریل الامین والمنصور بمیکائیل المتین والمحفوظ بجند السماء اجمعین والحامی عن حرم
المسلمین ومجاهد اعدائه الناصبین ومطفی نیران الموقدین واصدق بلابل الناطقین وافخر من مشی
من قریش اجمعین عین رسول رب العالمین ووصی نبیه فی العالمین وامینه علی المخلوقین وقاصم
المعتدین وجزار المارقین وسهم من مرامی الله علی المنافقین ولسان حکمة العابدین ناصر دین الله فی
ارضه وولی امر الله فی خلقه وعیبة علمه وکهف کتبه سمح سخی سند حیی بهلول دہی
سنخ جوهری زکی رضی مطهر ابطحی باسل جری قرم همام صابر صوام مهذب مقدام قاطع الاصلاب
عالی الرقاب مفرق الاحزاب المتقمم من الجهال المبارز للابطال الکیال فی کل الافضال اضبطهم
عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزیمة واشدهم شکیمة واسدهم نقیبة اسد بازل صاعقة مبرقة

يطحنهم في الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقرنت الاعنة طحن الرحا بثفلها ويذرهم فيها ذرو
الريح الهشيم باسل بازل صنديد هزبر ضرغام عازم عزام خطيب حصيف محجاج مقول ثجاج
كريم الاصل شريف الفضل نقي العشيرة فاضل القبيلة عبل الذراع طويل الباع ممدوح في جميع الافق علم
من مضى واكرم من مشى واحب من لي بعد النبي المصطفى ليث الحجاز وكبش العراق مصادم الابطال
والمنتقم من الجهال زكي الركانة منيع الصيانة صلب الامانة من هاشم القمقام ابن عم نبي الانام السيد
الهمام الرسول الامام مهدي الرشاد المجانب للفساد الاشعث الحاطم والبطل الجماجم والليث المزاحم بدري
احدي حنفي مكي مدني شعشاني روحاني نوراني له من الجبال شوامخها ومن الهضاب ذراها وفي الحاطم المهذب
الوغى ليثها ومن العرب سيدها الليث المقدام والبدر التمام والماجد الهمام محل الحرمين ووارث
المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين من اهل بيت اكرمهم الله بشرفه وشرفهم بكرمه واعزهم
بهداه وخصهم لدينه واستودعهم سره واستحفظهم علمه عمد الدنيه وشهدا على خلقه واوتاد جعلهم صح
ارضه ونجي في علمه اختارهم واصطفاهم وفضلهم واجتباهم علما لعباده واولاهم على الصراط نجباء وولاهم
فهم الائمة الدعاة والسادة الولاة والقادة الحماة والخيرة الكرام والقضاة والحكام والنجوم الاعلام
والعترة الهادية والقدوة العالية والاسوة الصافية لا رغب عنهم مارق والازق بهم لاحق
هم الرحم الموصولة والائمة المتخيرة والباب المبتلى به الناس من اتاهم نجى ومن ابى
عنهم هوى حطة لمن دخلهم حجة على من تركهم هم الفلك الجارية في لجج الغامرة
يتصدع عنهم الانهار المنشعبة وينفلق عنهم الاقاويل الكاذبة يفوز من ركبها ويغرق من
جانبها هم الحصن الحصين والنور المبين وهدى لقلوب المهتدين والبحار السائغة للشاربين
وامان لمن تبعهما جمعين الى الله يدعون وبامره يعملون والى آياته يرشدون فيهم تولت
رسله وعليهم هبطت ملائكته واليهم بعث الروح الامين فضلا من ربه ورحمة فضلهم لذلك ربهم
وخصهم وضرب بهم مثلا لخلقه واتاهم ما لم يوت احد من العالمين من اليمن والبركة فروع
طيبة واصول مباركة معدن الرحمة وورثة الانبياء بقية النقباء واوصياء الاوصياء منهم
الطيب ذكره المبارك اسمه احمد الرضي ورسوله الامي من الشجرة المباركة صحيح الاديم واضح
البرهان والمبلغ من بعده ببيان التاويل ومحكم التفسير علي بن ابيطالب عليه من الله الصلوة الرضية

والزکوة السنیة لاتحبه الامؤمن تقی ولا یبغضه الامنافق شقی قال فلما سمع الاعرابی ذلک ضرب بیدیه الی قائمة سیفه وقام مبادرا فضرب ابن عباس یده الیه وقال الی این یااعرابی قال اجالد القوم او تذهب نفسی قال ابن عباس اقعد یااعرابی فان لعلی محبین لو قطعتهم اربا اربا ما ازدادوا له الا حبا وان لعلی بن ابیطالب مبغضین لو العقهم العسل ما ازدادوا له الا بغضا قال فقعد الاعرابی وخلع علیه ابن عباس حلتین حمراوین واز انجمله ست حدیث تشبیه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اهلبیت خود را بباب حطه وچون مؤید بودن حدیث علی باب حطة برای حدیث مدینة العلم از کلام سخاوی ظاهرست پس اینحدیث نیز از مؤیدات ان خواهد بود واینحدیث شریف را باختلاف الفاظ ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار البصری وابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی وابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی وابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی وابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی وابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی وابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی البغدادی وصدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموئی وسید علی بن شهاب الدین الهمدانی وشمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی ونور الدین علی بن عبد الله السمهودی وعبد الوهاب بن محمد رفیع الدین البخاری واحمد بن محمد بن علی بن حجر المکی وملا علی بن حسام الدین المتقی واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی ومحمود بن محمد الشیخانی القادری ومیرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی وولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی وشهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی وسلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی وسید احمد زینی المشهور بدحلان المکی المعاصر روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم در مستدرک گفته اخبرنی احمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد ثنا العباس بن ابراهیم القراطیسی ثنا محمد بن اسمعیل الاحمسی ثنا مفضل بن صالح عن ابی اسحق عن حنش الکنانی قال سمعت اباذر رضی الله عنه وهو آخذ بباب الکعبة من عرفنی فانا من عرفنی ومن انکرنی فانا ابوذر سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من [نجا] قومه من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل وابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل عنه آورده عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انما مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهلبیتی مثل باب حطة من دخله غفر له ونیز در کتاب منقبة المطهرین علی ما نقل عنه آورده عن حنش بن المعتمر قال رأیت

قطّعتهم

فی نسخة

اباذر اخذ بعضادتی باب الکعبۃ وهو یقول من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا ابوذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول مثل اهلبیتی کمثل سفینۃ نوح فی قوم نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک ومثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل رواه سماک بن حرب عن حنش بن المعتمر مثله

واحمد بن محمد عاصمی در زین الفتی گفته اخبرنی شیخی الامام رحمه الله علیه قال اخبرنا الشیخ ابو اسحق ابراهیم بن جعفر الشورمیقی رحمة الله علیه قال اخبرنا ابو الحسن علی بن یونس بن الهیاج الانصاری قال حدثنا الحسین بن عبد الله وعمران بن عبد الله وعیسی بن علی وعبد الرحمن النسائی قالوا حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا علی بن عابس عن ابی اسحق عن حنش قال رایت اباذر متعلقا بباب الکعبۃ وهو یقول من یعرفنی فلیعرفنی ومن لم یعرفنی فانا ابوذر قال حنش فحدثنی بعض اصحابی انه سمعه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهلبیتی فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض الا وان اهل بیتی فیکم مثل باب بنی اسرائیل ومثل سفینۃ نوح

وصدر الدین حموئی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخبرنی الشیخ الصالح کمال الدین ابو عبد الله محمد بن محمد بن علی الجوینی فیما کتب الی واجاز لی فی روایته فی ذی الحجۃ سنۃ اربع وستین وستمائۃ قال انبانا الامام جمال الدین ابو الفضل جمال بن معین الطبری قال انبانا زاهر بن طاهر بن محمد السلمی انبانا ابو الفتح محمد بن علی بن عبد الله المذکور اجازۃ قال انبانا اسمعیل بن زاهر النوقانی فی کتابه قال انبانا ابو الحسن احمد بن ابراهیم الاصفهانی قال انبانا سلیمان بن احمد الطبرانی قال انبانا محمد بن عبد العزیز الکلابی قال انبانا عبد الرحمن بن حماد المقری عن ابی سلمۃ الصائغ عن عطیۃ العوفی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انما مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخله غفر له

وسید علی همدانی در کتاب سبعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل عنه گفته الحدیث السادس والستون عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهلبیتی فیکم مثل باب حطۃ من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس ونیز در روضۃ الفردوس گفته وعنه ای عن ابی سعید الخدری قال قال علیه السلام مثل اهلبیتی فیکم کمثل باب حطۃ من دخله غفر له

وسخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول وذوی الشرف

در ذکر طرق حدیث سفینہ گفتہ وعن ابی اسحٰق السبیعی عن حنش بن المعتمر الصنعانی عن ابی ذر رضی اللہ عنہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقـــول اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح فی قومہ من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل اخرجہ الحاکم من وجہین عن ابی اسحٰق هذا لفظ احدهما ولفظ الاخر الا ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح وذکرہ دون قولہ ومثل **حطة** الی الاخرہ ونیز دران گفتہ واخرجہ ابو یعلی ایضا من حدیث ابی الطفیل عن ابی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیہا نجی ومن تخلف عنہا غرق وان مثل اهلبیتی **مثل باب حطة** واخرجہ البزار من طریق سعید بن المسیب عن ابی ذر نحوہ ونیز دران گفتہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق وانما مثل اهلبیتی فیکم مثل **باب حطة فی بنی اسرائیل** من دخلہ غفر لہ رواہ الطبرانی فی الصغیر والاوسط وجلال الدین سیوطی در جمع الجوامع گفتہ مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینة نوح فی قوم نوح من رکب فیہا نجا ومن تخلف عنہا هلک ومثل باب حطة فی بنی اسرائیل طب عن ابی ذر ونور الدین سمہودی در جواہر العقدین در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد ایراد حدیث ابو سعید خدری وذکر اخراج احمد وطبرانی وابو یعلی وغیر ایشان گفتہ واخرجہ الحافظ ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر فی معالم العترة النبویة وفیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک فی حجة الوداع وزاد مثلہ یعنی کتاب اللہ کمثل سفینة نوح علیہ السلام من رکبہا نجی ومثلہم یعنی اهلبیتہ کمثل **باب حطة** من دخلہ غفرت لہ الذنوب ونیز در جواہر العقدین در ذکر طرق حدیث سفینہ گفتہ عن ابی اسحٰق السبیعی عن حنش بن المعتمر الصنعانی عن ابی ذر رضی اللہ عنہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح فی قومہ من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل اخرجہ الحاکم من وجہین عن ابی اسحٰق هذا لفظ احدهما ولفظ الاخر ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح وذکرہ دون قولہ و مثل حطة الی اخرہ ونیز دران گفتہ واخرجہ ابو یعلی ایضا من حدیث ابی الطفیل عن ابی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ ان اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیہا نجی ومن تخلف عنہا غرق وان اهلبیتی فیکم مثل باب حطة واخرجہ البزار من طریق سعید بن المسیب

عن ابی ذر نحوہ و نیز دران گفتہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یقول انما مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق وانما مثل
اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ رواہ الطبرانی فی الصغیر والاوسط
وسبق اوائل الذکر قبلہ فی حدیثہ فی الثقلین کتاب اللہ واہل البیت ان الحافظ عبد العزیز بن الاخضر
اخرجہ وزاد مثلہ یعنی کتاب اللہ کمثل سفینۃ نوح علیہ السلام من رکبہا نجی ومثلہما یعنی اہل البیت
کمثل باب حطۃ من دخلہ غفر لہ الذنوب وعبد الوہاب بخاری در تفسیر انوری گفتہ وعن ابی سعید
الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل اہلبیتی کمثل باب حطۃ من دخل
غفر لہ رواہ صاحب الفردوس وابن حجر مکی در صواعق در ذکر حدیث ثقلین گفتہ وفی روایۃ ان ذلک کان
فی حجۃ الوداع وفی اخری مثلہ یعنی کتاب اللہ کسفینۃ نوح من رکب فیہا نجی ومثلہما ای
اہلبیتہ کمثل باب حطۃ من دخلہ غفرت لہ الذنوب و نیز ابن حجر در صواعق گفتہ وجاء من طرق عدیدۃ
یقوی بعضہا بعضا انما مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی وفی روایۃ مسلم ومن تخلف
عنہا غرق وفی روایۃ ہلک وانما مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ وفی روایۃ غفر لہ الذنوب
وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح فی قوم نوح من رکب فیہا نجا
ومن تخلف عنہا ہلک ومثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل طب عن ابی ذر واحمد بن الفضل بن محمد
باکثیر در وسیلۃ المآل بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت ابی سعید خدری گفتہ واخرج الحافظ ابو محمد عبد العزیز
بن اخضر فی معالم العترۃ النبویۃ وفیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک فی حجۃ الوداع
وزاد ومثلہ یعنی کتاب اللہ کمثل سفینۃ نوح علیہ السلام من رکبہا نجی ومثلہما ای اہلبیتہ
کمثل باب حطۃ من دخلہ غفر لہ الذنوب ومحمود قادری در صراط سوی گفتہ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مثل اہلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح
فی قومہ من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا غرق او مثل حطۃ لبنی اسرائیل اخرجہ الحاکم ہذا فی لفظ وفی
لفظ اخر الا ان مثل اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح وزاد فی روایۃ ابی الحسن المغازلی من قاتلنا
اخر الزمان فکانما قاتل مع الدجال وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یقول انما مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق وانما مثل اہلبیتی

فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرلها والذنوب کما فی روایة و مرزا محمد بدخشانی در
مفتاح النجا گفته وعند الطبرانی فی الکبیر عنه مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینة نوح فی قوم نوح
من رکب فیها نجی و من تخلف عنها هلك ومثل باب حطة فی بنی اسرائیل شاه ولی الله در قرة العینین روایت
جناب امیرالمومنین علیه السلام بعد نقل بعض احادیث گفته وقال مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل اخرج الحاکم هذه الاحادیث کلها فی المستدرک
واحمد بن عبدالقادر العجیلی در ذخیرة المآل در خطبه کتاب گفته الحمد لله الذی جعل اهل البیت کسفینة نوح
من رکبها نجی ومن تخلف عنها اهلکه الغرق وسماهم باب حطة من دخله غفرله ومن خرج منه فسق
و نیز عجیلی در ذخیرة المآل گفته من دخل الباب وقال حطة ذنوبه مغفورة محطة قال صلی الله علیه
وسلم انما مثل اهلبیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرله الذنوب و وجه تشبیههم
بباب حطة ان الله جعل دخول ذلك الباب الذی هو باب اریحاء او بیت المقدس مع التواضع والاستغفار
سببا للمغفرة وجعل لهذه الامة اهل البیت سببا لها وسیاتی ایضا فی فضائل علی رضی الله عنه
انه باب حطة و ابراهیم بن سلیمان بلخی در ینابیع المودة گفته الباب الرابع فی حدیث سفینة نوح و باب حطة بنی
اسرائیل وحدیث الثقلین وحدیث یوم الغدیر فی مشکاة المصابیح عن ابی ذر رضی الله عنه انه
قال وهو آخذ بباب الکعبة سمعت النبی صلی الله وسلم یقول ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة
نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك رواه احمد وفی جمع الفوائد ابن الزبیر رفعه مثل
اهلبیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن ترکها غرق للبزار وزاد فی الاوسط وانما مثل اهلبیتی فیکم
مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرله ابو الطفیل عن ابی ذر وهو آخذ بباب الکعبة رفعه
ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك وان مثل اهلبیتی
فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرله اخرجه الطبرانی فی الاوسط والصغیر ابو یعلی
واحمد بن حنبل عن ابی ذر انتهی جمع الفوائد ایضا اخرجه البزار وابن المغازلی عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس وعن سلمة بن الاکوع وعن ابن المعتمر عن ابی ذر وعن سعید بن المسیب عن
ابی ذر وایضا اخرجه الحموینی عن ابی سعید الخدری بزیادة وانما مثل اهلبیتی فیکم مثل باب حطة
فی بنی اسرائیل من دخله غفرله ایضا اخرجه ابو یعلی والبزار والطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ابی سعید

الخدری حدیث السفینۃ و باب الحطۃ ایضا ابن المغازلی اخرجہ عن ابی ذر حدیث السفینۃ و الحطۃ ایضا الحموینی اخرجہ عن حنش بن المعتمر عن ابی ذر اخرجہ المالکی فی فصول المہمۃ عن رافع مولی ابی ذر و اخرج ایضا حدیث السفینۃ الثعلبی والسمعانی ایضا عن سلیم بن قیس الہلالی قال بینا انا و حنش بن المعتمر بمکۃ اذ قام ابوذر و اخذ بحلقۃ باب الکعبۃ فقال من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادۃ ابوذر فقال ایہا الناس انی سمعت نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم یقول مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا و من ترکہا ہلک و یقول مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ و یقول انی تارک فیکم ما ان تمسکتم بہ لن تضلوا کتاب اللہ و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و سید احمد زینی المکی شیخ علماء در کتاب الفتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدین واہلبیت الطاہرین گفتہ و صح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم من طرق کثیرۃ انہ قال انما مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی و من تخلف عنہا غرق و فی روایۃ ہلک و مثل اہلبیتی فیکم کمثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ و مؤید این حدیث شریف ست ارشاد فرمودن جناب امیر المومنین علیہ السلام ، باب عترت جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و مثلہم باب حطۃ وہم باب السلم واین ارشاد باسناد انجناب را شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی در ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ و فی تفسیر یا ایہا الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافۃ ولا تتبعوا خطوات الشیطان فی المناقب عن مسعدۃ بن صدقۃ عن جعفر الصادق عن ابیہ عن جدہ عن الحسین عن امیر المومنین علی علیہم السلام قال الا ان العلم الذی ہبط بہ آدم علیہ السلام و جمیع ما فضلت بہ النبیون الی خاتم النبیین فی عترۃ خاتم النبیین فاین یتاہ بکم واین تذہبون و انتم فیکم کاصحاب الکہف و مثلہم باب حطۃ وہم باب السلم فی قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافۃ ولا تتبعوا خطوات الشیطان و از انجملہ ست حدیثی کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دران بعد ذکر بعض فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام در حق ائمہ سلام اللہ علیہم ارشاد فرمودہ اند وہم ابواب العلم فی امتی من تبعہم نجا من النار و من اقتدی بہم ہدی الی صراط مستقیم و مؤید بودن این حدیث برای حدیث مدینۃ العلم نہایت واضح و ظاہر ست و این حدیث شریف را شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی در ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ و فی المناقب بالاسناد عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تبارک و تعالی

حنش المعتمر

حنش

اصطفانی واختارنی وجعلنی رسولا وانزل علی سید الکتب فقلت الٰہی وسیدی انک ارسلت موسیٰ الی فرعون فسألک ان تجعل معہ اخاہ ہارون وزیرا تشد بہ عضدہ وتصدق بہ قولہ وانی اسألک یا سیدی والٰہی ان تجعل لی من اہلی وزیرا تشد بہ عضدی فاجعل لی علیا وزیرا واخا واجعل الشجاعۃ فی قلبہ والبسہ الہیبۃ علی عدوہ وہو اول من امن بی وصدقنی واول من وحد اللہ معی وانی سألت ذلک ربی عز وجل فاعطانیہ وہو سید الاوصیاء اللحوق بہ سعادۃ والموت فی طاعتہ شہادۃ واسمہ فی التوراۃ مقرون الی اسمی وزوجتہ الصدیقۃ الکبریٰ ابنتی وابناہ سیدا شباب اہل الجنۃ ابنای وہو وہما والائمۃ من بعدہم حجج اللہ علی خلقہ بعد النبیین وہم **ابواب العلم** فی امتی من تبعہم نجا من النار ومن اقتدی بہم ہدی الی صراط مستقیم لم یہب اللہ محبتہم لعبد الا ادخلہ اللہ الجنۃ ؛ و از جملہ مؤیدات این حدیث شریف ست کلام جناب امیر المومنین علیہ السلام نحن الشعار والاصحاب والخزنۃ والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابہا ؛ و این کلام معجز نظام آنجناب را شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی در ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ ومن خطبتہ نحن الشعائر والاصحاب والخزنۃ والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابہا فمن اتاہا من غیر ابوابہا سمی سارقا ومنا فیہم کرائم الایمان وہم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا ؛ و نیز در ینابیع المودۃ گفتہ ومن خطبتہ سلام اللہ علیہ نحن الشعائر والاصحاب والخزنۃ والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابہا فمن اتاہا من غیر ابوابہا سمی سارقا ومنا فیہم کرائم الایمان وہم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا ؛ و چون بحمد اللہ تعالیٰ اینہمہ شواہد مبرمہ و مؤیدات محکمہ حدیث مدینۃ العلم شنیدی و دلالت آن بر تائید و تشیید و توکید و توطید این حدیث منیف بنظر ثاقب دیدی حالا وقت آن رسید کہ لختی مفصل منخام کلام فاسد النظام مخاطب تمقام متعلق باین حدیث متین الاستحکام رزین الابرام بتفصیل جمیل تمام مرضوض و منقوض گردانم و بہ تحقیق انخرام و وہن و تجذام ہفوات منحلۃ القوام شاہصاحب عمدۃ الاعلام جلۃ حجۃ باثبات رسانم **قولہ** حدیث نجم روایت جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم و علی بابہا **اقول** مخاطب والاشان در ایراد این حدیث رفیع المکان صنیع شنیع ستر و کتمان پیش نظر خود نہادہ بارتکاب اخمال حق انصح ابلج والطاط صدق ظاہر افلج داد کمال دیانت و امانت دادہ بیانش آنکہ مخاطب بقول خود حدیث نجم روایت جابر بناظرین قاصرین چنان ایہام نمودہ کہ این حدیث شریف در روایت جابر منحصر ست حالانکہ سابقا در فائدۂ اولیٰ از فوائد عشرہ این مجلد بصراحت تمام دریافتی کہ این حدیث شریف را

الشعار

الشعائر

بنا بر تخریجات و تصریحات اکابر واساطین سنیه بسیاری از صحابه که از جمله آن جناب امیر المومنین علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام و حضرت عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفة بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص میباشند روایت کرده اند بلکه از افادهٔ علامه زرندی در نظم درر السمطین واضح ولائح ست که حدیث مدینة العلم فضیلتی ست که جمله اصحاب جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم اعتراف و ابتهاج بان نموده طریق وفاق را بسلوک و انتهاج پیموده اند پس مثل چنین حدیث را که کمتر حدیثے معادل آن درین خصوصیت خواهد بود محض روایت جابر وانمودن بچه حد انهماک و مبالغهٔ خویش در جلاعت و خلاعت افزودنست و متوهم نشود که شاید سبب تعبیر شاهصاحب اینحدیث را بروایت جابر آنست که اینحدیث از جابر بنسبت دیگر اصحاب زیاده تر مرویست چه این امر واقعیت ندارد و هر کسیکه تتبع روایات اینحدیث شریف و تخریجات این خبر منیف نموده ظاهر و مستبین ست که اینحدیث درمیان محدثین اعلام و مسندین فخام سنیه بروایت ابن عباس اعرف و اشهر ست و ادراج و اخراج آن از حدیث ایشان اوفر و اکثر و این هم توهم نتوان کرد که تخصیص شاهصاحب اینحدیث را بروایت جابر شاید ازین رو ست که اهل حق آنرا در مقام احتجاج و استدلال صرف بهمین روایت جابر آورده اند چه ازین امر اثرے در کتب کلامیه اهل حق پیدا نیست و بسیاری از علماء کرام اهل حق که در کتب خود اینحدیث شریف را بقصد احتجاج از کتب مخالفین آورده اند اکتفا بر محض روایت جابر نکرده اند بلکه روایات دیگر اصحاب نیز نقل کرده اند کما لا یخفی علی من راجع الی کتاب المناقب لابن شهر آشوب طاب ثراه و کتاب العمدة لابن بطریق رحمه الله و غایة المرام للعلامة البحرانی اعلی الله درجته و غیرها من الاسفار و کاش مخاطب خلیع العذار بهمین مقدار از اخمال حق واضح المنار اکتفا و اقتصار میکرد و زیاده ازین کار بند تفریط و تضجیع و تغییر و تقطیع نمیشد و اینحدیث را بروایت جابر بالتمام والکمال ذکر مینمود لیکن چه کرده آید که حضرت او روایت جابر را نیز تمام وارد ننموده جملات عدیده سدیده و فقرات متعدده مفیده که به رتبه کمال توضیح مراد و قاطع دابر ارباب عصبیت و عناد مے باشد و در روایت جابر موجود ست یکسر بر انداخته زبان قلم بذکر آن نیالوده و هرچند روایت کامله جابر سابقاً در ضمن تخریجات اکابر اساطین سنیه مذکور گذشته ست مگر درینجا هم باز تذکره مینمائیم تا اتصاف مخاطب بکمال انصاف و مجانبت او از سنن اعتدال و اعتساف ظاهر و باهر گردد خطیب بغدادی در تاریخ خود علی ما نقل عنه گفته اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا

ابو الطيب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبيد الله ابو جعفر المكتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو آخذ بيد علي هذا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته وقال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب واز ملاحظه اين عبارت بر ناظر بصير كالصبح المسفر المنير واضح ومستنير ست كه روايت جابر حاوى بسيارے از جملات وكلمات ميباشد كه شاه صاحب اصلا آن را مذكور نفرموده اند واكثر اين جملات بالغه وكلمات سابغه مظهر كمال مبالغه واهتمام جناب سرور انام عليه وآله آلاف التحية والسلام در اثبات امامت وافضليت جناب امير المؤمنين عليه صلوات الملك العلام ميباشد كما ستقف عليه فيما بعد ان شاء الله تعالى پس حذف واسقاط آن بانتمام درمثل اينمقام از مثل مخاطب فخام از جمله طامات عظام ست واگرچه اسقاط هر واحد ازين جملات كرامت آيات مورث حيرت ارباب افهام وتعجب اصحاب احلام ميشود مگر زياده تر حيرت بر اسقاط جمله فمن اراد العلم فليأت الباب ست كه در تتمه حديث واقع شده ونهايت معروف ومشهور ست ودر روايت جابر وغير او بحدي منكر الورود ومتكرر النقل شده كه احصاے آن از عبارات مخرجين كبار ومسندين احبار بسيار عسير ودشوار مى باشد بالجمله آنچه مخاطب نحرير در تقطيع وتقصير اين حديث رفيع الاثير مرتكب آن شده فظاعت وشناعت آن اظهر من الشمس وابين من الامس ست وبراے اولياے مخاطب در انقاذ وتخليص او از ورطه اين الزام عويص هيچ مهرب ومخلص نيست بار الها مگر آنكه اعتراف صريح نمايند بانكه حضرت او بسبب قصر باع وقلت اطلاع خود بر طرق واسانيد اين حديث شريف وقوف وعثورى بر روايات وسياقات آن مرور وعبورے نداشت وهمت قاصره خود بر اتباع وتقليد كابلى عنيد واستراق هفوات آن مريد طريد ميگماشت وچون كابلى درينمقام مرتكب همين صنيع شنيع شده بود شاه صاحب نيز مسلك تخريج وتلميع او سپردند ودر اقتفاى آثار آن خداع غدار پيش پا خوردند كابلى در صواقع گفته الخامس ما رواه جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلي بابها وهو باطل لان الخبر مطعون فيه قال يحيى بن معين لا اصل له وقال البخاري انه منكر وانه ليس له وجه صحيح وقال الترمذي ايضا انه منكر وقال الشيخ تقي الدين بن دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوه وقال الشيخ محي الدين النووي والحافظ شمس الدين الذهبي والشيخ شمس الدين الجزري انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج ولان

من كان بابه مدينة العلم لا يلزم ان يكون صاحب الزعامة الكبرى ولانه لا يقاوم الاخبار الصحاح الدالة على خلافة المتقدمين عليه **قوله** واين خبر مطعون است **اقول** على رسلك ايها الشيخ المهذار وعلى ظلعك ايها المتفيهق المتنطع المكثار اما لك حياء ايها المتحذلق الكثير العثار اما لك افاقة وصحو عن سكر العصبية الواضحة الشنار اما لك وازع يزعك عن الاقتحام في مهواة الكذب والعضيهة والبهت اما لك رادع يردعك عن الالطاط عن الفحة والصفاقة والجلع البحت كيف نصبت نفسك لقدح فضائل وصي المختار عليهما وآلهما سلام الله ما كر الليل والنهار ورمي مناقبه بالوضع والصغار لا تدري يمينا عن شمال ولقد تهت في بادية عظيمة الاهوال ولقد ارتقيت مرقى صعب المنال وابديت صنوفا مكنونة من الاضلال والازلال واتعبت نفسك بالمحال والمحال وبالغت في الخدع والاحتيال وانثالت عليك الخدع كل الانثيال قد الفت بالجدال والمراء بلا مرية وتشبثت بالجسارة والفرية وارتبكت في شراك الزيغ والجحود وهويت في حفرة الاعراض عن الحق والصدود وانقحمت في التعصب الثائر والعناد الفائر فطبعك بالانكار والابطال الواضح مشغوف ووراءك وهمك الى التلميع والتزويق والتلبيس الخسيس مصروف **سبحان الله** تبطل وترد وتنفي مثل هذا الحديث المشهور الشائع والخبر المستفيض الذائع الصحيح سنده والواضح جدده اللامع منار البالغ انواره الذي نقله ورواه وخرجه واثره جهابذة الاخبار ومنقدو الآثار ونظمه الاعلام الاحبار في الاشعار وذكروه في الكتب والاسفار على ممر حول الاعصار وتنقل الادوار وهو من الاشتهار وعدم الاستتار وكمال الاستفاضة والشيوع والتدون والتفنن والاعتماد والاعتبار وتمسك الخلف والسلف والاعتناء بشانه وتثبت بركانه والحلول بمطانه والتشييد لجدرانه بمكان عظيم الشان باهر البرهان لا يمسه يد الانكار والتضعيف ولا يصل اليه غائلة التوهين والتسخيف **ولعمري** ان الطاعنين في الحديث الشريف شذاذ لا يعبأ بهم ذووا التحقيق ومعاندون لا يحتفل بهم اولوا النظر الدقيق قد لخطوا اوجه الصواب فهم في غلواء العصبية متمادون وفي سوق الحمية الجاهلية عادون وفي بوادي الجسارة والخسارة مهطعون والى نوادي الخطل والخبل مسرعون ولعوار الغمارة مظهرون ولشعار الحرورية مضمرون وعن لقم روم الصدق صادفون وعن اقتفاء اثر الحق عازفون وفي هوة الهوان هاوون وفي تيه العدوان غاوون وحيثما وطئوا في سباسب الباطل فهم عن الحق محجوبون واذا لم يهتدوا ليهدي الله فهم في سكرتهم يعمهون **قوله** قال يحيى بن معين لا اصل له

اقول بر ارباب اعلام و نقاد افهام که تتبع افادات محققین عظام و متبحرین فخام نموده اند بطلان صدور این کلام موهن از یحیی بن معین در خصوص حدیث انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و مستبین ست بوجوه عدیده و براهین سدیده اول آنکه یحیی بن معین بجواب سوال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح این حدیث شریف نموده چنانچه خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن هذا الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب اراد انه صحیح من حدیث ابی معویة و لیس بباطل اذ قد رواه غیر واحد عنه و مزی در تهذیب الکمال بترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت بابه قال القاسم سألت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال صحیح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ اراد انه صحیح من حدیث ابی معویة و لیس بباطل اذ قد رواه غیر واحد عنه و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابو الصلت گفته و قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا به ابو الصلت عن ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انا مدینة العلم و علی بابها الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب اراد به صحیح عن ابی معویة اذ قد رواه غیر واحد عنه و از تصریح سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر و علامه محمد بن اسمعیل الامیر در روضه ندیه و قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه نیز واضح و آشکارست که ابن معین بصحت حدیث مدینة العلم حکم نموده کما مر فیما مضی دوم آنکه یحیی بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدوری نیز اثبات حدیث انا مدینة العلم فرموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم النیسابوری در مستدرک علی الصحیحین بعد روایت حدیث مدینة العلم بطریق ابو الصلت گفته و ابو الصلت ثقة مأمون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة مأمون و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی اللآلی گفته قال عباس الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم و علی بابها فقال ما تریدون من هذا المسکین الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در کتاب الکمال فی اسماء الرجال بترجمه ابو الصلت گفته قال عباس بن

محمد سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت فقیل له انه حدث عن ابی معویة انا مدینة العلم و علی بابها فقال ماتریدون من هذا المسکین الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة و مزی در تہذیب الکمال بترجمۂ ابو الصلت گفتہ قال عباس بن محمد الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت انه حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم و علی بابها فقال ماتریدون من هذا المسکین الیس قد حدث محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة فقال نحوه و علائی در اجوبۂ خود کما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی گفتہ و مع ذلک فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس یعنی الدوری قال سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة عن ابی معویة و فیروزآبادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنه گفتہ و قد روی عباس بن محمد الدوری فی سؤالاته عن یحیی بن معین انه سأله عن ابی الصلت هذا فوثقه فقال الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة العلم و علی بابها فقال قد حدث به عن ابی معویة محمد بن جعفر الفیدی و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب بترجمۂ ابو الصلت گفتہ و قال الدوری سمعت ابن معین یوثق ابا الصلت و قال فی حدیث انا مدینة العلم و علی بابها قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة سوم آنکہ یحیی بن معین و قتیکہ احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز او را از حال ابو الصلت سؤال کردہ بود نیز اثبات حدیث مدینة العلم نمودہ چنانچہ خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی اللآلی گفتہ و قال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة انا مدینة العلم فقال هو من حدیث ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه و کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ فکانوا یحدثونه بها و مزی در تہذیب الکمال گفتہ و قال احمد بن محمد بن القاسم بن محرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس انا مدینة العلم و علی بابها فقال هو من حدیث ابی معویة و فی حدیث ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه و کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و کانوا یحدثونه بها و علائی در اجوبۂ خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی گفتہ و قال ابو الصلت احمد بن محمد

بن محرز سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویۃ انا مدینۃ العلم فقال هو من حدیث ابی معویۃ اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویۃ قدیما ثم کف عنه وقال کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویکرم المشایخ وفیروزآبادی در نقد الصحیح بعد نقل روایت دوری گفته وکذلک روی صالح بن محمد الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ایضا وفی روایۃ ابن محرز وقال یحیی هذا الحدیث هو من حدیث ابی معویۃ اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویۃ قدیما ثم کف عنه وابو الصلت الهروی کان رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بعد نقل روایت دوری گفته وقال ابن محرز عن ابن معین لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویۃ هذا فقال اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویۃ قدیما ثم کف عنه وکان ابو الصلت موسرا یطلب هذه الاحادیث ویکرم المشایخ و ای لزم المشایخ

کانوا یحدثونه بها چهارم آنکه ابن معین بجناب صالح بن محمد بن حبیب المعروف بجزره نیز اثبات حدیث مدینۃ العلم فرموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین گفته سمعت ابا النضر احمد بن سهل الفقیه القبانی امام عصره ببخارا یقول سمعت صالح بن محمد بن حبیب الحافظ یقول وسئل عن ابی الصلت الهروی فقال دخل یحیی بن معین ونحن معه علی ابی الصلت فسلم علیه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمک الله فی ابی الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه یروی حدیث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها فقال قد روی هذا ذاک الفیدی عن ابی معویۃ عن الاعمش کما رواه ابو الصلت وخطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی اللآلی گفته وقال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن ابی الصلت الهروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فیه ورأیته سئل عن الحدیث الذی روی عن ابی معویۃ انا مدینۃ العلم وعلی بابها فقال رواه ایضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر ومزی در تهذیب الکمال گفته وقال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن ابی الصلت الهروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فیه ورأیت یحیی بن معین عنده وسئل عن الحدیث الذی روی عن ابی معویۃ حدیث انا مدینۃ العلم فقال رواه ایضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر وعلائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی بعد نقل روایت دوری گفته وکذلک روی صالح جزرة ایضا عن ابن معین وفیروزآبادی در نقد الصحیح بعد ذکر روایت دوری گفته

وکذلک روی صالح بن محمد الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ایضا ازین
عبارات متعدده بر ناظر بصیر واضح و مستنیر ست که ابن معین بخطاب مستفیدین حضرتش مرة بعد اولی وکرة بعد اخری
در تصحیح واثبات حدیث انا مدینة العلم سعی جمیل فرموده شبهات ارباب ارتیاب و هفوات اصحاب اعتیاب
را بصیقل بیان واضح و تبیان لائح خویش زدوده پس چگونه عاقلی تجویز توان کرد که این چنین نقاد کبیر و
حافظ نحریر نسبت باین حدیث شهیر کلمه واهیه لا اصل له بر زبان آورده باشد آری اگر گفته میشود که ابن معین
در اول امر بسبب عدم اطلاع و عثور بر عبارت برین کلمه باطله کرده بود و من بعد بسوی تصحیح و اثبات این
حدیث شریف و ارغام انف کل مرتاب سخیف عود و انابت نمود و هذا هو الذی اختاره معاصرنا الجلیل
الشان محمد حسن الزمان حیث قال فی القول المستحسن تنبیه من احسن بیّنة علی معنی خاتم
الاولیاء الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا فی
الرجال سید المحدثین ابن معین کما اسند عنه و وافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا
لا اصل له الخ اینست مختار فاضل معاصر لیکن از کلام سخاوی که زبده محققین عظام و اسوه منقدین فخام
سنیه ست واضح و لائح میشود که صدور کلمه لا اصل له از ابن معین نسبت بحدیث انا مدینة العلم فی حین من
الاحیان بی اصل محض ست بلکه اگر فی الاصل ابن معین این کلمه را گفته است نسبت بحدیث انا دار الحکمة
گفته سخاوی در مقاصد حسنه میفرماید حدیث انا مدینة العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه
والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من حدیث ابی معویة
الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا بزیادة فمن اتی العلم فلیأت الباب ورواه الترمذی اراد
فی المناقب من جامعه وابو نعیم فی الحلیة وغیرهما من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انا دار الحکمة وعلی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت وقال عقب
الترمذی انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال لیس له وجه صحیح وقال ابن معین فیما حکاه انه صحیح یحیی صح
الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له وقال الحاکم عقب اولهما انه صحیح الاسناد ازین عبارت چنانچه عقب
می بینی بصراحت هویدا و آشکار است که کلام ابن معین که مشتمل بر کلمه لا اصل له میباشد متعلق بحدیث انا دار الحکمة
صادر شده نه بحدیث انا مدینة العلم پس کسانیکه این کلام را از ابن معین نسبت بحدیث مدینة العلم صادر میدانند بنا بر
تحقیق سخاوی مرتکب وهم صریح و خطای فضیح خواهند بود چه حقیر صدور این کلام از ابن معین نسبت بحدیث انا دار الحکمة

هم مستبعد میدارم زیرا که این حدیث نیز مثل حدیث انا مدینة العلم بنهایت ثابت و مبرم و متحقق و محکم ست و طرق و اسانید این حدیث مشید و افادات و اعلامات علمای صناوید سنیه متعلق بتحقیق و تصحیح و تایید و تشیید آن بغایت تحقیق و تشدید آن بمعرض گذشته و از جمله آن نص صریح علامه محمد بن یوسف و افاده علامه علائی و تحقیق علامه فیروزآبادی بالخصوص قابل تذکر و تدبر ست و کمال عجب ست از مخاطب فخیم که این کلام مبنی الانخرام را که عند التحقیق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست به بشاشت و ابتهاج تمام در صدر کلام خود جا داده در پی هوس باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتاده و از افادات عالیه و تحقیقات غالیه ابن معین که در تشیید مبانی این حدیث شریف و ترصیص مغانی این خبر منیف ارزن من الحدید و امتن من الرواسی الاطید میباشد یکسر غفلت ورزیده و اصلا گرد ادراک حقائق و اکتناه دقائق آن نگردیده و انی له ذلک و این فانه لم یحظ من افادات اعلام هذا الشان باثر و لا عین و اقتصر کالفئة الحائرین علی استراق هفوات الکابلی المکب علی الشین و المین و باید دانست که افادات ابن معین متعلق بتصحیح و اثبات این حدیث متین بحدیست مسکت و مفحم واقع شده و بنهجی ثابت و متحقق گشته است که منکرین و جاحدین این حدیث شریف اصلا تاب دم زدن بمقابله آن ندارند و هیچ جوابی از آن ولو کان سخیفا بزبان بشاعت ترجمان خود نمی آرند چنانچه علامه علائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی در بیان حدیث مدینة العلم بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین فرموده و لم یأت کل من تکلم فی هذا الحدیث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین

و علامه فیروزآبادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنه بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین گفته و لم یأت من تکلم علی حدیث انا مدینة العلم بجواب عن هذه الروایات الثابتة عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در منح مکیه در ذکر این حدیث شریف نقلا عن العلائی گفته و لم یأت احد ممن تکلم فی هذا الحدیث بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین و از جمله شواهد مصدقه کلام علائی و فیروزآبادی آنست که ذهبی در سیر اعلام النبلاء بترجمه ابو الصلت هروی حکایت توثیق یحیی بن معین ابو الصلت را و اثبات او حدیث مدینة العلم را باختصار ذکر کرده و بعد از آن بمزید اختلال حواس در باب توثیق ابو الصلت بکلامی مهمل متفوه گردیده لیکن از ایراد و اعتراض بر اثبات یحیی حدیث مدینة العلم را دم در کشیده چنانچه در سیر اعلام النبلاء گفته و قال عباس سمعت ابن معین یوثق ابا الصلت فذکر له حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معاویة قلت جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و کان هذا بارا بیحیی و نحن نسمع من یحیی دائما و نحتج بقوله فی الرجال ما لم یتبرهن لنا وهن رجل انفرد بتقویته او قوة من وهاه و این کلام ذهبی

برای مذهب اهل سنت خیلی ضرر دارد بلکه اگر گفته آید که سیلاب فنا باساس ان میدواند و بنای علم جرح و تعدیل را بآب میرساند بجاست زیرا که جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در علوم حدیث عموما و فن جرح و تعدیل خصوصا نزد سنیه بحدی است که محل ارتیاب نبوده باشد و شطرے ازان از افادات ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد و عبدالکریم بن محمد سمعانی در انساب و ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابوحنیفه و یحیی بن شرف النووی در تهذیب الاسماء واللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان و ابوالفدا اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر و محمد بن احمد ذهبی در سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و کاشف و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی در تتمة المختصر و عبدالله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان و محمد بن محمد الشهیر بابن شحنة الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر و محمود بن احمد عینی در عمدة القاری و شیخ ابومهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری در مقالید الاسانید و مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء و تاج مکلل سابقا واضح و آشکار گردیده و مخاطب در باب المکائد این کتاب تحفه او را اوثق علمای اهلسنت وانموده و بنابر افاده ابن الرومی یحیی کسی هست که صرف او در باب مشایخ حدیث قائل بحق بود و باقی دیگران قائل بحق نمیشدند و راه تجاهل می رفتند چنانچه ابن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قال ابن الرومی ما سمعت لاحد قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین وغیره کان یتحامل بالقول و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته و قال ابن الرومی ما سمعت احدا قط یقول الحق غیر ابن معین وغیره کان یتحامل بالقول و باینهمه هرگاه نزد ذهبی حالت او چنین روی افتاده باشد که شخصی ضعیف السبب بر احسانی که با او میکرد توثیق نماید و نفع عاجل بر اجر آجل اختیار کند باز بر کدام کس اعتماد باید کرد و بقول که استناد باید نمود و کرا معتبر باید داشت فانا لله و انا الیه راجعون و لنعم ما قیل فی مثل هذا المقام ؎ در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

قوله و قال البخاری انه منکر و لیس له وجه صحیح **اقول** اولا صدور این کلام از جانب امام بخاری عظیم الاجرام در خصوص حدیث انا مدینة العلم محض منع است چه آنفا از تصریح علامه سخاوی در مقاصد حسنه دریافتی که بخاری در باب حدیث انا دار الحکمة متفوه باین کلام گردیده پس ذکر ان در معرض قدح حدیث انا مدینة العلم بعید از شان تبحر و تحقیق مخاطب لقیط افیق خواهد بود و ثانیا اگر صدور این کلام فاسد النظام از بخاری ثقة النواصب اللئام در خصوص حدیث انا مدینة العلم ثابت هم شود پس مردود و منقوض و متروک و مرفوض خواهد بود بوجوه عدیده و دلائل عتیده **اول** آنکه مطعون و مقدوح و معیوب و مجروح بودن بخاری بقوادح شنیعه و مثالب فظیعه

حسب افادات اکابر اعلام و اساطین فخام سنیه ثابت و مبرهن ست وقد فصلنا نبذا منها فی کتابنا استقصاء الافحام وایضاً فی مجلد حدیث الغدیر من هذا الکتاب بفضل الله المنعام پس کلام او نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث ذرهٔ حظی از قبول نخواهد داشت **دوم** آنکه بالخصوص تعصب و انحراف بخاری عظیم الاعتساف بشواهد صحیحه و اعترافات صریحهٔ اکابر سنیه واضح و روشن ست کما لا یخفی علی من طالع کتابنا استقصاء الافحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولایة من هذا الکتاب پس کلام او در طعن حدیث شریف که از فضائل جلیله و مآثر جمیلهٔ ابو الائمة الاطیاب سلام الله علیهم ما نفح مسک وطاب ملاب ست هرگز قابل ادنی التفات هم نخواهد بود **سوم** آنکه اینحدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعانی بدو سند صحیح روایت نموده کما دریت سابقاً و عبد الرزاق از کبائر مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جابجا احادیث متکاثره از و روایت نموده کما لا یخفی علی المتتبع پس هرگاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست اینحدیث شریف را بدو سند صحیح روایت کرده باشد بازدر وهن و هوان و فساد و بطلان قدح بخاری در ینحدیث شریف نزد ارباب تیقظ و انتباه کدام مقام ارتیاب و اشتباه ست **چهارم** آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت ست و مفاخر او نزد سنیه بیشتر از آنست که روم احصای آن توان کرد و او نیز از اجلهٔ مشایخ بخاری میباشد اینحدیث شریف را کما سمعت سابقاً بطرق متعدده روایت نموده و در ما سبق از افادهٔ اخطب خوارزم و حافظ گنجی دانستی که روایت احمد در باب جناب امیر المومنین علیه السلام مقبول و بر کاهل التصدیق محمول ست و در جلاء و اتضاح مثل عمود صباح ست که ممکن نیست ستر آن براح و از افادهٔ سبط ابن الجوزی دریافتی که احمد درینباب مقلد و متبوع ست و هرگاه او حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست و همین معنی را سبط ابن الجوزی برای جواب جملهٔ ایرادات مخاصمین و اعتراضات معاندین کافی و وافی میداند پس بعد درک این معنی قدح بخاری درین حدیث لائق اعتنا و التفات اعلام اثبات نخواهد شد **پنجم** آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و افاخم ایقاظ و اجلهٔ اثبات و ارکان ثقات علمای سنیه ست و از اعاظم مشایخ بخاری میباشد بکرات و مرات اثبات اینحدیث شریف نموده و بتصریح صریح تصحیح آن فرموده کما سبق آنفاً پس بعد اثبات و تصحیح یحیی که شیخ بخاری ست و بخاری از خرمن افادات او خوشه چینی ها نموده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینة العلم وقعتی نزد اهل عقل سلیم خواهد داشت **ششم** آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری کما سمعت سابقاً در کتاب تهذیب الآثار تصریح صریح حکم بصحت حدیث انا دار الحکمة نموده و باختیار اتحاد آن با حدیث انا مدینة العلم بر ارباب احلام و اصحاب

افهام صحت آن بالقطع والیقین ظاهر و مستبین نموده پس بحمد الله تعالی بعد افاده این ناقد عظیم و جهبذ فخیم که جلالت شان و علو مکان او در علم حدیث بنابر اظهارات اکابر حضرات سنیه کالنار علی العلم اللائح و واضح است کسیکه حظی یسیر از انصاف داشته باشد هرگز کلام صفاقت انضمام بخاری را در مقام التفات و اصغا جا نخواهد داد و وادی وزنی برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد **هفتم** آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب مستدرک علی الصحیحین که در آن احادیث صحیحه علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطرق عدیده آورده صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم ببیان مبرم و تبیین محکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المنعام پس بعد حکم حاکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بحمد الله تعالی برارباب انصاف واضح و ظاهر گردید که قدح بخاری درین حدیث شریف محض عصبیت عناد و بحت اعوجاج و لداد وادعاء منکریت آن بالیقین دعوی بی سر و پا بودن وجهی صحیح برای آن عین انکار و سراسر خطا ست والله العاصم عن التفوه بامثال هذه العفوات والتردی فی اشباه هاتیك الهوات **هشتم** آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقا این حدیث شریف را از صحیح ترمذی نقل نموده و آنرا از احادیث راجحه صحة و معتقدا سعد و دنموده پس بحمد الله تعالی واضح و آشکار گردید که حسب افاده علامه ابن طلحه نیز انکار سراسر خسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاطل است **نهم** آنکه علامه ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة کما دریت فیما مضی این حدیث شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنن ظاهره که دران شک و ارتیاب نیست وانموده پس حسب تصریح علامه سبط ابن الجوزی نیز قدح و جرح بخاری در حدیث شریف هباء منثور خواهد بود **دهم** آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر آن کتاب افاده فرموده باینکه احادیث آن احادیث صحیحه است پس بعد افاده حافظ کنجی که این حدیث شریف را از احادیث صحیحه تحدید نموده برارباب نصفت واضح و لائح میشود که ادعای بخاری منکریت این حدیث را و نفی وجه صحیح برای آن ناشی از عصبیت بائره و حرکت خاسره اوست **یازدهم** آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما سمعت فیما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سراسر حزم اساس تخدیع جاحدین و معاندین خرم نموده پس حسب اختیار این علامه عمدة الکبار نیز تفوه بخاری نزد ارباب نقد و اعتبار موجب صد ننگ و عار خواهد بود نه قابل فخر و افتخار **دوازدهم** آنکه ملا علی متقی در کنز العمال کما سمعت سابقا بعون الله المفضال

کلام و مقال حقائق اشتمال سیوطی عمدۂ اہل الکمال درباب جزم بصحت این حدیث منیر بلا رد و نکیر آوردہ پس نزد علامۂ متقی نیز قدح و انکار بخاری قول شنیع و عمل فظیع خواہد بود سیزدہم آنکہ محمد صدر عالم در معارج العلی ہمین کلام سیوطی عالی مقام در مقام اثبات اعلمیت جناب امیر المومنین علیہ السلام نقل کردہ و بلا تشکیک و ارتیاب آنرا تلقی نمودہ پس نزد او نیز قدح بخاری در این حدیث باطل و مضمحل خواہد بود چہاردہم آنکہ مرزا محمد بدخشانی کما دریت سابقاً این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اہل البیت الاطہار که دران التزام ایراد احادیث صحیحہ نمودہ آوردہ پس حسب افادہ این محقق جلیل المقدار نیز تفوہ بخاری خطاے واضح و عثار فاضح ست پانزدہم آنکہ علامہ محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی در کتاب روضہ ندیہ کما عرفت باہتمام تمام اثبات این حدیث متین النظام نمودہ زنگ ارتیاب از صفحات خواطر ارباب الباب زدودہ پس بحمد اللہ تعالی واضح و لائح گردید که حسب اختیار این جہبذ نقاد نیز تقول بخاری ناکب از جادۂ استقامت و سداد ست شانزدہم آنکہ مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن کما سمعت بنص صریح این حدیث شریف را حدیث مشہور صحیح فرمودہ و تصحیح کردن جماعات ائمہ سنیہ از ابیات رشیق ظاہر نمودہ و پر ظاہرست که ہرگاہ این حدیث شریف نزد فاضل معاصر مشہور و صحیح بودہ باشد و جماعات ائمہ سنیہ فضلا عن جماعۃ واحدۃ بتصحیح آن پرداختہ باشند یقیناً و حتماً و قطعاً و جزماً نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از حلیۂ صدق و صواب عاطل و عاری و موجب کمال ذلت و خواری خواہد بود ہفدہم آنکہ حافظ محمد بن یوسف گنجی در کفایۃ الطالب کما سمعت سابقاً بعد روایت این حدیث شریف بسند خود از ابن عباس گفتہ هذا حديث حسن عالٍ پس حسب این افادہ حافظ گنجی ظاہر و باہر گردید که دعوی بخاری درباب منکریت این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرودست ہجدہم آنکہ علامہ صلاح الدین العلائی اعتراف بصحیح بحسن محتج بہ بودن این حدیث شریف نمودہ رد صریح بر قادحین و منکرین آن فرمودہ کما دریت سابقاً من کتاب النکت البدیعات للسیوطی پس بحمد اللہ بحسب افادۂ او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف که از بخاری عنیف عناداً للحق المنیف سرزدہ واضح و ظاہر گردید نوزدہم آنکہ علامہ مجد الدین فیروزابادی در کتاب نقد الصحیح کما سمعت سابقاً تصریح صریح فرمودہ باینکہ این حدیث شریف بدرجۂ حسن محتج بہ منتہی میشود پس بعون اللہ تعالی بطلان دعوی بخاری درباب منکریت این حدیث شریف از افادۂ فیروزابادی عمدۃ الکبار نیز بر ارباب نقد و اعتبار واضح و آشکار گردید بستم آنکہ علامہ ابن حجر عسقلانی در فتوای خود و نیز در اجوبۂ احادیث منتقدۂ سراج قزوینی کما علمت فیما مضی بکمال صراحت حسن بودن این حدیث شریف اختیار نمودہ

قدح قادح مهذار بنیان تحقیق و تنقید فرموده پس بفضله تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب تحقیق حافظ ابن حجر که نزد
اهل سنت بامیر المومنین فی الحدیث ملقب می باشد دعوی منکریت اینحدیث که بخاری از راه تعصب و عدوان و بغض و
شنئان متجاسر بران شده خطای صریح و عثار فضیح ست و بحدی باطل و واهی ست که ابن حجر باآنکه کمال جد و
جهد در تاویل اباطیل و تصحیح اضالیل بخاری میدارد کما لایخفی علی ناظر فتح الباری از اتباع این تقول باطل دست
برداشته بتصریح حسن بودن اینحدیث شریف مرة بعد اولی اعلام تحسین و تجمیل مقتدای نبیل خود افراشته
است و یکم آنکه شمس الدین سخاوی در مقاصد حسنه کما دریت فیما مضی تحسین این حدیث شریف نموده پس
حسب افادهٔ او نیز دعوی منکریت اینحدیث باطل محض خواهد بود و تجاسر بخاری برین دعوی کاذبه بحت تقول مردود
والله الصائن عن زیغ کل مشاق عنود است و دوم آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا کما سمعت
فیما سبق حکم بحسن بودن اینحدیث شریف نموده و حسب این افاده نیز شناعت و فظاعت دعوی باطلهٔ بخاری
درباب منکریت این حدیث محتجب و متواری نیست است و سوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد
کما سمعت سابقا حسن بودن اینحدیث شریف را صواب وانموده پس خطا بودن دعوی بخاری درباب منکریت
اینحدیث سامی از افادهٔ علامهٔ شامی نیز ثابت و محقق ست است و چهارم آنکه ابن حجر مکی در منح مکیه حسن بودن
اینحدیث را تحقیق داشته و در تطهیر الجنان نیز از سبب کثرت طرق حسن انموده و در صواعق تصویب حسن بودن
آن از بعض محققین نقل کرده و بعد درک این افادات قول بخاری بمنکریت اینحدیث نزد ارباب نصفت و امعان
واضح البطلان و لائح الهوان می باشد است و پنجم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکره در مقام تعقب قدح اینحدیث شریف
افادهٔ علائی و ابن حجر مشتمل بر تحسین اینحدیث منیف ذکر نموده کما سمعت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز
تقول بخاری در کمال بطلان و فساد و سقوط و انهدام خواهد بود است و ششم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی
النصیر فی شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنه العزیزی فی السراج المنیر اینحدیث شریف را حسن لغیره گفته پس بنابر
تحقیق این حبر انیق نیز دعوی منکریت آن که از بخاری سر زده محض ادعای فاسد و تقول کاسد خواهد بود
است و هفتم آنکه عبد الحق دهلوی در اسماء الرجال مشکوة از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده و در لمعات
شرح مشکوة افاده کرده که ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرموده است و نیز دران کتاب کلام علامه فیروزآبادی
که متعلق باثبات و تحقیق اینحدیث شریفست و مشتمل بر تصریح صریح بحسن صحیح بودن آن میباشد آورده
پس قول باطل بخاری در قدح اینحدیث نزد او نیز از درجه اعتنا ساقط و از مرتبه قبول هابط خواهد بود

بست و هشتم آنکه علی عزیزی در سراج منیر کما دریت فیما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی نقلکرده پس نزد او هم بقول بخاری از حلیه صدق و سداد عاری خواهد بود بست و نهم آنکه نورالدین شبر الملسی در تیسیر المطالب السنیه کما علمت حسن بودن این حدیث را صواب نموده پس خطای بخاری در دعوی منکریت آن نزد این حبر محقق نیز ثابت و محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد بن عبدالباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه کما مضی سابقا تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطیه بخاری ست در ادعای منکریت او پس بحمد الله تعالی خطای منکر بخاری درین باب حسب افاده این حبر نقاب بلا خفا و احتجاب ثابت گردید ولله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صبان المصری در اسعاف الراغبین کما مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقلکرده و این معنی نیز بحمد الله در ثبوت خطای بخاری که جرأت بر دعوی منکریت این خبر منیف نموده کافی و وافی ست سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموعه تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده و خود نیز آنرا صواب نموده پس خطای بخاری در دعوی منکریت خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام و سلطان العلماء و امام الدنیا و خاتمة الحفاظ سنیه میباشد نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه میرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب کما سمعت بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و افاده این محدث مشهور نیز ابطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکو علی الوجه الحسن می نماید و در خیبت و خسار متعنت مهذار کما ینبغی می افزاید سی و چهارم آنکه بدرالدین الزرکشی در لآلی منثوره با وصف آنکه تجاسر بخاری در قدح این حدیث شریف اولا نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علائی متعلق باثبات حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال وهن و هوان طعن بخاری را پیش ذوی الشان بر اصحاب احلام ارباب افهام واضح و لائح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدیر کما سمعت سابقا ثابت است که علامه زرکشی بصراحت افاده کرده که این حدیث بدرجه احسن محتج به منتهی میشود و ضعیف هم نیست چه جای آنکه موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهور ست که جسارت سراسر خسارت بخاری نزد علامه زرکشی از حیز صواب بنهایت دور و حسب تحقیق آن منتقد انیق متروک و مهجور میباشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوای حدیثیه در صدر کلام بصراحت تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول حاکم ترقی آن بمرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد رغما لآناف الجاحدین و قمعا للرؤس المعاندین بعض اقوال زائفه مشتمل بر قدح این حدیث که از جمله آن قول بخاری

له وجه صحیح نیز مبیا شد بنقل آورده معترض و مردود و مطرود بودن آن واضح ولائح فرموده چنانچه در
فتاوای حدیثیه میفرماید واما حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح
قول البخاری لیس له وجه صحیح والترمذی منکر وابن معین کذب معترض وان ذکره ابن الجوزی فی
الموضوعات وتبعه الذهبی علی ذلک پس هرگاه نزد ابن حجر با اینهمه تعصب و تصلب که بر تو مخفی نیست قول بخاری
درباب اینحدیث شریف قابل اعتنا و لائق التفات نبود بلکه مورد اعتراض و محل انتقاض گردد شاهصاحب را سزاوار
نیست که این چنین قول واهی جالب تباهی را مظهر التداهی موثر الاشتباهی بمقابله اهل حق نقل فرمایند و در مقام
اثبات مطعونیت اینحدیث شریف بآن احتجاج نمایند و کمال مجانبت خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فراروی
ارباب خبرت نهند و داد کمال مهارت و ملاحات در ایثار باطل لجلج و اختیار خطای اعوج دهند سی و ششم آنکه
علامه سیوطی در کتاب درر منتشره با وصفیکه انکار اینحدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اعتنای بآن نکرده رجحان
حسن بودن اینحدیث ظاهر نموده کما سلف پس هرگاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد
ذکر فرمودن شاه صاحب آنرا بمقابله اهل حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و هفتم آنکه علامه نور الدین سمهودی
در جواهر العقدین با وصف نقل قدح بخاری وزنے برائے آن نگذاشته بلکه باثبات و احقاق اینحدیث شریف
اعلام تخجیل و تعییر آن جاحد عزیز برافراشته پس ذکر چنین قدح موهون و جرح مطعون جز آنکه کاشف از مبالغه شاهصاحب
در تلفیق اباطیل و تزویق اضالیل باشد مثمر ثمرے نیست سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة قدح
اینحدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک باثبات و احقاق اینحدیث شریف مایه تحیر و تندید بخاری وحید
اندوخته پس ذکر نمودن شاهصاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجب است سی و نهم
آنکه علامه مناوی در فیض القدیر قدح بخاری عزیز در ینحدیث رفیع اثیر نقل نموده و متعقب و منقوض و موهون و مرضوض
بودن آن بافادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام خود واضح و لائح فرموده پس کمال عجب است که شاهصاحب چگونه
این قدح مقدوح و جرح مطروح را بکمال خوشدلی و نشاط نقل میفرمایند و لحاظی بتحقیقات اکابر محققین و اعاظم منقدین
مذهب خود درباب موهونیت آن منظور نظر نمی نمایند چهلم آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب
کما فی اتحاف النبلاء بیهقی وقت بود در سیف مسلول قدح بخاری درین حدیث ذکر کرده لیکن بمزید انصاف
نصفت ناصواب بودن آن حسب افاده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن [illegible] حدیث بتبعیت از ابن حجر خود دفاع
نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت اینحدیث توان نمود هرگاه حال قدح بخاری نزد سیده باین تعاصی که نزد ایشان هم نزد ارباب التقات نسبته بلکه

باثبات ناصواب بودن آن برخاسته باشند پس احتجاج مخاطب بآن محل کمال استبعاد و استنکار ارباب السماع والابصار خواهد بود **قوله** وقال الترمذی انه منکر غریب **اقول** کسانیکه بهره از تحقیقات علمای محققین حاذقین و افادات کملای منقدین کبار برداشته اند و همت والانهمت خود را بتمییز حق از باطل و افراز حالی از عاطل گماشته بخوبی میدانند که ساحت ترمذی از قدح حدیث انا مدینة العلم بعید و بری است و نسبت طعن درین حدیث شریف نبوی از حلیه صحت عاطل و عری بلکه ترمذی والا مقام بروایت و اخراج اینحدیث وشیخ الایام در صحیح عظیم الاحترام خود شرف اندوز گردیده بلکه بنا بر تصریح بعض اعاظم سنیه بتحسین اینحدیث منیف گردیده بالجمله آنچه شاه صاحب در نسبت بترمذی فرموده اند سراسر باطل و ناصواب و مثل نمایش سراب است بوجوه عدیده **اول** آنکه ابن طلحه شافعی اینحدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتجاج و استدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السئول در بیان معنی انزع بطین گفته ولم یزل بملازمة رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علماً حتی قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینة العلم وعلی بابها و ظاهر است که اگر ترمذی درینحدیث قدح میکرد چگونه ابن طلحه بروایت او استدلال میکرد و از قدح او اعراض مینمود **دوم** آنکه ابن طلحه این حدیث شریف را جای دیگر نیز در معرض استدلال و احتجاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السئول در بیان شواهد علم و فضل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ومن ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المومنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها لکنه صلی الله علیه وسلم خص العلم بالمدینة والدار بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعاً وابسط فنوناً واکثر شعباً واغزر فائدة واعم نفعاً من الحکمة خصص الاعم بالاکبر والاخص بالاصغر الی آخر ما سیأتی ان شاء الله تعالی فیما بعد و پر ظاهر است که استدلال علامه ابن طلحه باین حدیث شریف درینمقام و در مقام سابق مبنی بر روایت ترمذیست پس اگر خود ترمذی در آن قدح مینمود هرگز چنین علامه باکمال بآن احتجاج و استدلال نمیکرد **سوم** آنکه ابن تیمیه در منهاج گفته وحدیث انا مدینة العلم اضعف واوهی ولهذا انما یعد فی الموضوعات وان رواه الترمذی وذکره ابن الجوزی وبین ان سائر طرقه موضوعة ازین عبارت واضح و لائح است که ابن تیمیه با وصفیکه از کمال عناد و غایت لداد خود بسر قدح و جرح اینحدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن

ترمذی اترا پاره جز اعتراف و اقرار ندیده و نیز ظاهرست که اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قادح میبود این ناصب عنید
و معاند مرید در خصوص این مقام از ذکر آن صبر و سکوت نمینمود پس واضح و ظاهر گردید که نسبت قدح اینحدیث شریف
بسوی ترمذی باطل محض و کذب صرف ست **چهارم** آنکه علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب نهج الحق ارشاد فرموده
وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها
و ابن روزبهان در کتاب ابطال الباطل خود بجواب آن گفته واما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح و ازین عبارت
واضح ست که ابن روزبهان در نقل اینحدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامه نموده بنص صریح بر صحیح
بودن آن روان ارباب ارتیاب علی وجه الکمال فرموده و ظاهرست که اگر ترمذی خود قدح اینحدیث میکرد و آنرا غریب
منکر میدانست ابن روزبهان در جواب علامه ضرور بان تعرض مینمود و هرگز راه اعتراف و تصحیح ان نمی پیمود و
هذا من الظهور بمکان لا یخفی علی اصحاب الاعیان **پنجم** آنکه حسین بن معین الدین المیبذی این حدیث
شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نموده چنانچه در فواتح شرح دیوان جناب امیر المومنین
علیه السلام گفته و بحکم انا مدینة العلم وعلی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و انا میزان الحکمة و
علی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجب ست
که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین الخ و واضح و لائح ست که اگر خود ترمذی قادح در اینحدیث شریف
میبود علامه میبذی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمی فرمود **ششم** آنکه محمد بن یوسف شامی
در سبل الهدی والرشاد در ذکر اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته **مدینة العلم**
روی الترمذی وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها والصواب انه حدیث حسن الخ
ازین عبارت ظاهرست که علامه محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن
ترمذی را بصراحت تمام ذکر نموده و ظاهرست که اگر ترمذی در اینحدیث راه قدح و جرح می پیمود مثل علامه شامی را
جائز نبود که محض روایت کردن آنرا باو منسوب نماید و از ذکر قدحی که خود ترمذی برین حدیث وارد نموده اعراض
فرماید **هفتم** آنکه ابن حجر مکی در صواعق کما مر سابقا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات
ذکر فرموده و هیچ قدحی از و در اینحدیث نقل ننموده و ظاهرست که اگر قدح ترمذی در اینحدیث اصلی میداشت
ابن حجر از نقل آن باز نمی ایستاد و بذکر روایت کردن او در مقام اثبات و تحقیق نمیداد **هشتم** آنکه میرزا مخدوم
نواقض اینحدیث شریف را از ترمذی بلا قدح و جرح او ذکر نموده و به ثبت کردن آن در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

را باذعان بآن سپرده چنانچه گفته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی و پر ظاهرست که اگر ترمذی درین حدیث قدحی میکرد مرزا مخدوم که تعصب و تعنتش معلوم ارباب علوم ست هرگز همت خود را بر اثبات این حدیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام برنمی گماشت و در صورت ذکر خود را از نقل قدح و جرح ترمذی دران باز نمی داشت نهم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما دریته فیما سبق و این معنی بحمد الله دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد مضی تقریبه آنفا دهم آنکه محمود بن محمد الشیخانی القادری در صراط سوی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده و ازینجا نیز بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لائح میشود یازدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة در مقام اثبات این حدیث شریف اخراج ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحمد الله المنان مبین بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد دوازدهم آنکه نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در شرح اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کما سمعت سابقا گفته قوله مدینة العلم روی الترمذی وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها والصواب انه حدیث حسن کما قاله الحافظ العلائی وابن حجر ازین عبارت واضح ست که شبراملسی در مقام اثبات اسم مدینة العلم برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی اش را ثابت نموده و این معنی نیز برای ابطال دعوی قدح ترمذی در حدیث شریف کافی و بس ست سیزدهم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس کما سمعت فیما مضی گفته و اما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والترمذی والحاکم عن علی ازین عبارت ظاهرست که ابرهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه علم رسول صلی الله علیه وآله بابت القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات آن احتجاج بتخریج ترمذی نیز نموده و هذا ایضا مما یدفع صدور قدح هذا الحدیث عن الترمذی المنیف چهاردهم آنکه محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کما سمعت فیما سبق گفته مدینة العلم کما قال صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه الترمذی والحاکم و صححه وغیرهما عن علی والحاکم ایضا والطبرانی وابو الشیخ وغیرهم عن ابن عباس الخ ازین عبارت پیداست

که زرقانی برای اثبات بودن مدینة العلم از اسمای آن جناب صلی الله علیه وآله وسلم حدیث انا مدینة العلم را ذکر کرده ودر مقام اثبات این روایت کردن ترمذی آن را نیز ثابت نموده وظاهرست که اگر خود ترمذی قادح در این حدیث میبود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات واحتجاج از مثل زرقانی بظهور نمیرسید پانزدهم آنکه محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین کما دریت فیما مضی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افادهٔ فاضل صبان نیز دعوی صدور قدح این حدیث از ترمذی عمدة الاعیان در کمال وهن وهوان خواهد بود شانزدهم آنکه علامهٔ عجیلی در ذخیرة المآل کما سمعت سابقا در شرح شعر ه ودعوة الحق وباب العلم ه واعلم الصحب بکل حکم گفته واخرج الترمذی انه قال صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ولهذا کانت الطرق والسلسلات راجعة الیه ازین عبارت واضحست که علامهٔ عجیلی حدیث مدینة العلم را بروایت ترمذی در مقام اثبات باب العلم واعلم الصحابه بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده وپر ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث شریف مرتکب قدح میشد علامهٔ عجیلی جائز نمیداشت که بروایت مقدوحهٔ خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج واستناد کند وذلک ظاهر کل الظهور ولکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور هفدهم آنکه حسب تصریح شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکوة ثابت ومتحقق هست که ترمذی تحسین این حدیث شریف نموده یعنی این حدیث را حدیث حسن گفته وهذه عبارته کما سمعت سابقا واعلم ان المشهور من تفتیش الحدیث فی هذا المعنی انا مدینة العلم وعلی بابها وقد تکلم النقاد فیه واصله من ابی الصلت عبد السلام وکان شیعیا وقد حکم فیه و صحح هذا الحدیث الحاکم وحسنه الترمذی الخ ازین عبارت بکمال ظهور واضح ولائح ست که حاکم این حدیث شریف را تصحیح کرده وترمذی تحسین آن نموده پس بحمد الله ظاهر وباهر گردید که ادعای باطل شاه صاحب در باب قدح ترمذی حظی از واقعیت ندارد بلکه کذب صریح وافترای فضیح وعضیههٔ شنیعه وفریهٔ فظیعه می باشد وترمذی عمیم التثبیت والاتقان در صحیح جلیل الشان خود اخراج این حدیث رفیع المکان نموده است وعلاوه بر اخراج وادراج بتحسین آن هم بنیان ارتیاب ارباب بغض وشنان نیز برزده فلله دره وعلیه اجره هیجدهم آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات که آن را بالخصوص برای بیان تعقبات خود بر موضوعات ابن الجوزی تصنیف نموده کما سمعت سابقا گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی
یعنی ابن جوزی [illegible]
وابن عباس وجابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی والحاکم وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی وحدیث جابر اخرجه الحاکم

ازین عبارت واضح و ظاهر ست که ابن الجوزی حدیث انا مدینة العلم را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس
و جابر در موضوعات وارد نموده و علامه سیوطی در مقام رد عبارت او برآمده افاده نماید که روایت جناب امیر المؤمنین علیه
السلام را ترمذی و حاکم اخراج کرده اند پس بحمد الله تعالی ثابت و محقق گردید که ترمذی حدیث انا مدینة العلم را بروایت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخراج نموده و این عبارت در اخراج او صریح واقع شده که قابل استدلال و احتجاج بر قادحین این حدیث
واضح المنهاج ست و ظاهر ست که اگر ترمذی درین حدیث شریف مرتکب طعن و قدح میگردید احتجاج باخراج او در رد
جسارت ابن الجوزی بآن هرگز درست نمیشد و ذلک ظاهر کل الظهور نوزدهم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه کما
دریت سابقا بعد نقل قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخرجه الترمذی و حدیث
ابن عباس اخرجه الحاکم فی المستدرک الخ ازین عبارت واضح ست که علامه سیوطی اخراج ترمذی را در رد
جسارت ابن الجوزی ذکر میکند و بآن استدلال و احتجاج مینماید پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر گردید که اخراج ترمذی این
حدیث شریف را حق ثابت و صحیح ست و دعوی قدح ترمذی در آن باطل محض و هیچ بحت است **بیستم** آنکه علامه شوکانی
در فوائد مجموعه کما سمعت سابقا اول قدح این حدیث شریف از بعض متعنتین نقل کرده و من بعد در معرض جواب
ازان گفته واجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه یحیی بن معین و ان
ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن معین والحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح و خرجه
الترمذی عن علی مرفوعا و اخرجه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعا و قال صحیح الاسناد انتهی ازین عبارت واضح ست که علامه شوکانی در مقام
جواب قدح این حدیث شریف امور عدیده نقل کرده که از جمله آن اخراج ترمذی نیز میباشد پس بحمد الله تعالی واضح و
لائح گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تمسک و استدلال ست و ادعای
قدح ترمذی در آن بحت افترا و عین ضلال و کفی الله المؤمنین القتال - **قوله** و ذکره ابن الجوزی فی
الموضوعات **اقول** احتجاج مخاطب باصنات بذکر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از

قدح ابن الجوزی

طرائف احتجاجات و غرائب استدلالات ست زیرا که بنابر افادات اکابر علمای اعلام و منقدان حاذقین نقاد عظام
و تحقیقات متقدمین والامقام و تنقیدات محققین ذوی الاحترام سفینهٔ ابن الجوزی و کتاب الموضوعات او بدرجه
اعتبار و اعتماد ساقط و ساقط از مرتبه رکون و استناد نازل و باطل میباشند و درین مقام شطری از کلمات و نبذی
از عبارات که مصدق کلام عبد مستهام باشد بگوش حقائق نیوش باید شنید و بهره کافی و وافی از نقد و اعتبار و تفهم و
استبصار باید گزید عز الدین بن الاثیر الجزری در تاریخ کامل در وقائع سنه سبع و تسعین و خمسمائه گفته و فی هذه

السنة فی شهر رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ ببغداد و
تصانیفه مشهورة وکان کثیر الوقیعة فی الناس لا سیما فی العلماء المخالفین لمذهبه والموافقین له
وکان مولده سنة عشر وخمسمائة و ابو الفداء الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنه سبع وتسعین وخمسمائة
گفته وفیها فی رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ المشهور وتصانیفه
مشهورة وکان کثیر الوقیعة فی العلماء وکان مولده سنة عشر وخمسمائة وحسین بن محمد دیاربکری در تاریخ
خمیس گفته وفی سنة سبع وتسعین وخمسمائة مات ببغداد شیخ الوقت العلامة جمال الدین ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ ببغداد صاحب التصانیف وتصانیفه مشهورة وکان کثیر
الوقیعة فی الناس لا سیما العلماء المخالفین لمذهبه وکان مولده سنة عشر وخمسمائة کذا فی الکامل و
ابن اثیر در تاریخ کامل در حوادث سنه ثلاث وستین وخمسمائة در ترجمه عبد الکریم سمعانی گفته وقد جمع مشیخته فزاد
عدتهم علی اربعة الاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج بن الجوزی فغضه فمن جملة قوله فیه انه کان یأخذ
الشیخ ببغداد ویعبر به الی فوق نهر عیسی فیقول حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا فان الرجل
سافر الی ما وراء النهر حقا وسمع فی عامة بلاده من عامة شیوخه فای حاجة به الی هذا التدلیس
البارد وانما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله اسوة بغیره فان ابن جوزی لم یبق علی احد الا مکثرین الحنابلة
و ابو الفداء در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنه ثلاث وستین وخمسمائة در ترجمه عبد الکریم سمعانی گفته وقد جمع
مشیخته فزادت عدتهم علی اربعة الاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج بن الجوزی فوقع فیه فمن جملة توقع
قوله فیه انه کان یأخذ الشیخ ببغداد ویعبر به الی فوق نهر عیسی ویقول حدثنی فلان بما وراء النهر
وهذا بارد جدا [illegible] النهر حقا فای حاجة به الی هذا التدلیس وانما
ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی وله اسوة بغیره فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلة [illegible] ابن جوزی
در تتمة المختصر فی اخبار البشر در وقائع سنه [illegible] در ترجمه عبد الکریم سمعانی گفته وذکره ابن الجوزی بسوء انه
کان یأخذ الشیخ ببغداد ویعبر به الی فوق نهر عیسی ویقول حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا
بارد فانه لا حاجة للسمعانی الی هذا التدلیس وقد سافر الی ما وراء النهر وذنبه عند ابن الجوزی
انه شافعی فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلة و ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان گفته سنة
خمس وتسعین وخمسمائة فیها بعث الخلیفة خلع السلطنة لخوارزم شاه وفیها اخرج ابن الجوزی

من سجن واسط وتلقاه الناس وبقي في المطمورة خمس سنين كذا ذكره الذهبي ولم يتبين لاي سبب
سجن وكنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بانه كان ينكر عليه وكان بينه وبين
بنيه عداوة بسبب الانكار المذكور واخبرني من وقف على كتاب له ينكر فيه على قطب الاولياء تاج المفاخر الذي
خضعت لقدمه رقاب الاكابر الشيخ محيي الدين عبد القادر قدس الله روحه ونور ضريحه وانكار ابن
الجوزي عليه وعلى غيره من الشيوخ اهل المعارف والنور من جملة الخذلان وتلبيس الشيطان والغرور
والعجب منه في انكاره عليهم وبمحاسنهم يطرز كلامه فقد ملأت والحمد لله محاسنهم الوجود فلا اعمى
بذم كل مغرور وحسود ونیز یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه ست وتسعين وخمسمائه بترجمه ابن الجوزی گفته قلت
وكلام ابن الجوزي وان افتخر فهو بالنسبة الى كلام القطب عبد القادر محقر ولو سلم من طعنه وانكاره
على المشائخ علماء الباطن لبقي مكتسيا بحلل المحاسن وقد قدمت ذكر ذلك الانكار وانشدت في الفرق
بين الكلام ابياتا من الاشعار في تاريخ سنة خمس وتسعين وخمسمائة التي اخرج فيها من السجن وفي الكلامين
سنة احدى وستين التي فيها ترجمة الشيخ عبد القادر رضي الله عنه وشیخ عبد الحق دهلوی در اسماء الرجال
مشکوة بترجمه ابن الجوزی گفته وله كتاب مشهور مسمى بتلبيس ابليس بين فيه ما تطرق الى طوائف الناس
من شر الشيطان مما وقعوا فيه من البدعة وخلاف السنة وخص من بينهم الصوفية بالرد والانكار ورد
عليهم فيما نقل من الحكايات من غلبة الحال وطغيان السكر اشد رد وانكار ونسبهم الى الجهل والجنون مع نظره
كتبه بكلماتهم وغريب حكاياتهم وان حلف في كتابه هذا ان غرضه اظهار السنة ليشنع وتعريف وجوه الضلال لتشنيع
لتحذر لا تشنيع عباد الله الصالحين ولكن مجاوزة الحد في الرد والتشنيع يدل على خلاف ذلك ول
لشيخ الامام القيم الفاروق سيدي احمد بن زروق ولذلك اطرحه المحققون وحذر منه الناصحون لايراثه احمد
سوء الظن على الكبراء الكمل وقد يكون للولي الزلة والزلات والهفوة والهفوات لعدم العصمة و
غلبة الاقتدار كما اشار اليه الجنيد رحمه الله وكان امر الله قدرا مقدورا ولابد من ستر زلل الائمة
نعم لو حسنت النية في ذلك واحتيج الى الرد في مقام النصح والتذكير فليعرض على القول دون
تعيين القائل ويعرض بعظمته وجلالته مع اقامة قدره اذ ستر زلل الائمة واجب وصيانة
الدين اوجب والانصاف في الحق لازم ولا خير في ديانة يصحبها هوى وهذا الطريق اسلم وقد قيل
اسلم تسلم ونیز شیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکوة بترجمه ابن الجوزی گفته وکان ابن الجوزی عالما فاضلا

قد غرفی شبابه بفضله وکتابه متقشفا غلیظا خشنا عافاه الله بعیدا عن طریقة القوم وصحبتهم والاختلاط
فیهم واشتد من ذلك کله انه کان ببغداد فی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی وکان
محروما من برکات محبته وحسن عقیدته وکان یسلك معه رضی الله عنه طریقة الاجتناب و
الاستنکار حتی کأن الله صنف کتابا فی ذکر زهاد زمانه ببغداد وغیره من البلاد ولم یکمله بجمیل (ظ انه کان)
ذکره رضی الله عنه وکان هذا منه جهلا وغرورا بظاهر العلوم والفضائل وذکر الشیخ الکامل العارف
بالله خواجه محمد پارسا قدس سره فی الفصول الستة فی ذکر ابن الجوزی هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی وکان اماما حافظا فصیحا
متبحرا فی انواع العلوم مصنفا فیها وکان له مأتان وخمسون تصنیفا وکان صاحب القبول التام عند
الخاص والعام وکانت ولادته ببغداد فی سنة ثمان وخمسمأة وتوفی بها فی رمضان سنة سبع و
تسعین وخمسمائة واخرج من سجن واسط سنة خمس وتسعین وخمسمائة وقد بقی فی المطمورة خمس سنین بسبب انکاره
علی الشیخ عبد القادر قطب الاولیاء تاج الصفا وانکار ابن الجوزی المذکور علیه وعلی غیره من الشیوخ اهل المعارف من جملة الخذلان و
تلبیس الشیطان والغرور والعجب منه فی انکاره علیهم ومحاسن کلماتهم وذکره مقاماتهم واحوالهم
یظهر من کلامه فلو سلم ابن الجوزی من طعنه وانکاره علی المشایخ علماء الباطن لبقی مکتسیا بجلل المحاسن و
الجوزی نسبته الی موضع یقال له فرضة الجوز وابوه کان یعمل الصفر وکان ولده محیی الدین یوسف
محتسب بغداد وتولی تدریس المستنصریة بطائفة الحنابلة انتهی ونیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکوة (ظ لطائفة)
بترجمه ابن الجوزی گفته وابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته
است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت وخلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه ومبالغه کرده در
رد وانکار بر ایشان ودر آنچه منقول است ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا صحو سکر ونسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را
را بجهل وجنون وحماقت وباوجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بکلمات غریب وحکایات عجیب ایشان وبحقیقت این
نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه درآمده ومغرور ساخت وروی اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم وتائید سنت
است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط وتجاوز وی از حد اعتدال در رد وتشنیع دلالت بر
خلاف آن دارد وظاهر میشود که وی از منکران این طائفه علیه است ونزاع حقیقی دارد بایشان وسید احمد زروق گفته
است که تحذیر کرده اند ناصحان ازین کتاب وسے که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ وگفته که علی الغزشهادة لتبا

می باشد از جهت عدم عصمت و غلبۂ حال و سابقۂ تقدیر و لازم است ستر زلات ائمہ و هفوات کبار و اگر بنا گاهان در
مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند نه بر قائل بتعیین زیرا که ستر زلل ائمہ واجب است
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب مشوب بهوای نفس باشد معلول و اینطریق اسلم است و اسلم التسلم انتهی و نیز شیخ عبد الحق
دهلوی در شرح فارسی مشکوٰة در ترجمۂ ابن الجوزی گفته و بالجمله بود ابن جوزی عالم و فاضل و لکن مغرور شده بعلم و فضل خود
و بود متعسف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریقۂ قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد موجود بود
در زمان کرامت نشان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات صحبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک میکرد
با آنحضرت طریقۂ اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و
غیر آن از بلاد و توشیح و تکمیل میکرد آنرا بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این خیال از روی جهل و غرور بظاهر علم و فضل
و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف
ایشانست در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد
بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم و دویست
و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام بود و ولادت او ببغداد سنہ ثمان و خمسمائۃ و وفات یافت در رمضان سنہ سبع و تسعین و
خمسمائۃ بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در زندانخانه پنجسال بسبب انکار وے بر شیخ عبد القادر قطب الاولیاء
و تاج المفاخر بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وے از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وے
از جملۂ خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وے در انکار وے بر ایشان و حالانکه بمحاسن کلمات و ذکر
مقامات و حالات ایشان مطرز میگرداند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و
علمای باطن پاینده و سلامت میماند و متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وے محیی الدین یوسف محتسب
بغداد بود و متولی شد تدریس مدرسۂ مستنصریه را مر طائفۂ از حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله
علیه رحمة واسعة انتهی و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمۂ ابان بن یزید العطار گفته ثم قال ابن عدی هو حسن
الحدیث متماسک یکتب حدیثه و عامته مستقیمة و ارجو انه من اهل الصدق قلت بل هو
ثقة حجة ناهیک بان احمد بن حنبل ذکره فقال کان ثبتا فی کل المشایخ و قال ابن معین و النسائی
ثقة و قد اورده ایضا العلامة ابو الفرج بن الجوزی فی الضعفاء و لم یذکر فیه اقوال من وثقه و هذا
من عیوب کتابه یسرد الجرح و یسکت عن التوثیق لولا ان ابن عدی و ابن الجوزی ذکروا ابان بن یزید

لما ذکرته اصلا و نیز ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته قرات بخط الموقانی ان ابن الجوزی شرب البلاذر فسقطت
لحیته فکانت قصیرة جدا وکان یخضبها بالسواد وکان کثیر الغلط فیما یصنفه فانه کان یفرغ من
الکتاب ولا یعتبره قلت له وهم کثیر فی توالیفه یدخل علیه الداخل من العجلة والتحویل الی مصنف آخر التحوّل
ومن ان جل علمه من کتب وصحف ما مارس فیه ارباب العلم کما ینبغی و ابن حجر عسقلانی در لسان جُلّ
المیزان بترجمه ثمامة بن الاشرس البصری گفته وذکر ابو منصور بن طاهر التمیمی فی کتاب الفرق بین الفرق
ان الواثق لما قتل احمد بن نصر الخزاعی وکان ثمامة ممن سعی فی قتله فاتفق انه حج فقتله ناس من خزاعة
بین الصفا والمروة واورد ابن الجوزی هذه القصة فی حوادث سنة ثلث عشرة وترجم لثمامة فیمن مات
فیها وفیها تناقض لان قتل احمد بن نصر تاخر بعد ذلک بدهر طویل فانه قتل فی خلافة الواثق سنة
بضع وعشرین فکیف یقتل قاتله سنة ثلاث عشرة والصواب انه مات فی سنة ثلاث عشرة ودلت
هذه القصة علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث به و سیوطی در طبقات الحفاظ
بترجمه ابن الجوزی گفته قلت قال الذهبی فی التاریخ الکبیر لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار
الصنعة بل باعتبار کثرة اطلاعه وجمعه و شمس الدین داودی در طبقات المفسرین بترجمه ابن الجوزی
گفته قال الذهبی فی التاریخ الکبیر لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة بل باعتبار
کثرة اطلاعه وجمعه و ابن الصلاح در کتاب علوم حدیث گفته ولقد اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات
فی نحو مجلدین فاودع فیها کثیرا مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث
الضعیفة و محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة الکنانی در کتاب المنهل الروی فی علم اصول حدیث النبی گفته
وصنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابه فی الموضوعات فذکر کثیرا من ضعیف الذی لا دلیل علی
وضعه و طیبی در کاشف شرح مشکوة در ذکر حدیث موضوع گفته وقد صنف ابن الجوزی فی الموضوعات
مجلدات قال ابن الصلاح اودع فیها کثیرا مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر
فی الاحادیث الضعیفة و نیز طیبی در خلاصه گفته وقد صنف ابن الجوزی فی الموضوعات مجلدات قال ابن الصلاح
اودع فیها کثیرا من الاحادیث ضعیفة لا دلیل علی وضعها وحقها ان یذکر فی الاحادیث الضعیفة و [illegible] بن عمر بن کثیر الدمشقی در کتاب حقه
الباعث الحثیث علی [illegible] گفته وقد صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافلا فی الموضوعات غیر انه ادخل فیه [illegible] وخرج عنه ما کان
یلزمه ذکره فسقط علیه ولم یهتد الیه و زین الدین العراقی در شرح الفیه گفته در ذکر حدیث موضوع بشرح شعر واکثر الجامع فیه اذ خرج

قوله کتاب الموضوعات لابن الجوزی

لمطلق الضعف یعنی ابا الفرج گفتہ قال ابن الصلاح ولقد اکثر الذی جمع فی ہذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین فاودع فیہما کثیرا مما لا دلیل علی وضعہ وانما حقہ ان یذکر فی مطلق الاحادیث الضعیفۃ واراد ابن الصلاح بالجامع المذکور ابا الفرج ابن الجوزی واشرت الی ذلک بقولی یعنی ابا الفرج و ابن حجر در فتح الباری بعد اثبات حدیث سد الابواب الا باب علی علیہ السلام گفتہ وقد اورد ابن الجوزی ہذا الحدیث فی الموضوعات واخرجہ من حدیث سعد بن ابی وقاص وزید بن ارقم وابن عمر مقتصرا علی بعض طرقہ عنہم واعلہ ببعض من تکلم فیہ من رواتہ ولیس بقادح لما ذکرت من کثرۃ الطرق واعلہ ایضا بانہ مخالف للاحادیث الصحیحۃ الثابتۃ فی باب ابی بکر وزعم انہ من وضع الرافضۃ قابلوا بہ الحدیث الصحیح فی باب ابی بکر انتہی واخطأ فی ذلک خطاء شنیعا فانہ سلک رد الاحادیث الصحیحۃ بتوہمہ المعارضۃ مع ان الجمع بین القصتین ممکن و نیز ابن حجر عسقلانی در کتاب القول المسدد فی الذب عن مسند احمد در ذکر احادیث سد الابواب الا باب علی علیہ السلام علی ما نقل عنہ گفتہ قول ابن الجوزی فی ہذا الحدیث انہ باطل وانہ موضوع دعوی لم یستدل علیہا الا بمخالفۃ الحدیث الذی فی الصحیحین وہذا اقدام علی رد الاحادیث الصحیحۃ بمجرد التوہم ولا ینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع ولا یلزم من تعذر الجمع فی الحال انہ لا یمکن بعد ذلک لان فوق کل ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل ہذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان بل یتوقف فیہ الی ان یظہر لغیرہ ما لم یظہر لہ وہذا الحدیث من ہذا الباب ہو حدیث مشہور لہ طرق متعددۃ کل طریق منہا علی انفرادہ لا تقصر عن رتبۃ الحسن ومجموعہا مما یقطع بصحتہ علی طریقۃ کثیر من اہل الحدیث وسخاوی در فتح المغیث شرح الفیۃ الحدیث گفتہ ویوجد الموضوع کثیرا فی الکتب المصنفۃ فی الضعفاء و کذا فی العلل ولقد اکثر الجامع فیہ مصنفا نحو مجلدین اذ خرج عن موضوع کتابہ لمطلق الضعف حیث اخرج فیہ کثیرا من الاحادیث الضعیفۃ التی لا دلیل معہ علی وضعہا وعنی ابن الصلاح بہذا الجامع الحافظ الشہیر ابا الفرج ابن الجوزی بل ربما ادرج فیہا الحسن والصحیح مما ہو فی احد الصحیحین فضلا عن غیرہما وہو مع اصابتہ فی اکثر ما عندہ توسع منکر ینشأ عنہ غایۃ الضرر من ظن ما لیس بموضوع بل ہو صحیح موضوعا مما قلدہ فیہ العارف تحسینا للظن بہ حیث لم یبحث فضلا عن غیرہ ولذا انتقد العلماء صنیعہ اجمالا والموقع لہ استنادہ فی غالبہ بضعف راویہ الذی رمی بالکذب مثلا غافلا عن مجیئہ من وجہ اخر وربما یکون اعتمادہ فی التفرد قول غیرہ ممن یکون کلامہ فیہ محمولا علی النسبی

ونیز سخاوی در فتح المغیث شرح الفیۃ الحدیث گفتہ ثم ان من العجب ایراد ابن الجوزی فی کتاب العلل المتناهیۃ
فی الاحادیث الواهیۃ کثیرا مما اوردہ فی الموضوعات کما ان فی الموضوعات کثیرا من الاحادیث الواهیۃ بل
قد اکثر فی تصانیفہ الوعظیۃ وما اشبهها من ایراد الموضوع وشبهه قال شیخنا وفاتہ من نوعی الموضوع
والواهی فی الکتابین قدر ما کتب قال ولو انتدب شخص لتهذیب الکتاب ثم لالحاق ما فاتہ لکان
حسنا والا فما تقرر عدم الانتفاع بہ الا للناقد اذ ما من حدیث الا ویمکن ان لا یکون موضوعا وسیوطی در
لآلی مصنوعہ گفتہ وبعد فان من مهمات الدین التنبیہ علی ما وضع من الحدیث واختلق علی سید
المرسلین صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحابتہ اجمعین وقد جمع فی ذلک الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی کتابا
فاکثر فیہ من اخراج الضعیف الذی لم ینحط الی رتبۃ الوضع بل ومن الحسن ومن الصحیح کما نبہ علی ذلک
الائمۃ الحفاظ ومنهم ابن الصلاح فی علوم الحدیث واتباعہ ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ گفتہ واعلم
انہ جرت عادۃ الحفاظ کالحاکم وابن حبان والعقیلی وغیرهم انهم یحکمون علی حدیث بالبطلان من
حیثیۃ سند مخصوص لکون راویہ اختلق ذلک السند لذلک المتن ویکون ذلک المتن معروفا
من وجہ آخر ویذکرون ذلک فی ترجمۃ ذلک الراوی یجرحونہ بہ فیغتر ابن الجوزی بذلک ویحکم
علی المتن بالوضع مطلقا ویوردہ فی کتاب الموضوعات ولیس هذا بلائق وقد عاب علیہ الناس ذلک
آخرهم الحافظ ابن حجر وهذا الموضع من ذلک وقد قال الحاکم فی ترجمۃ شیخہ ابی بکر محمد بن احمد
بن هارون الشافعی دخلت یوما علی ابی محمد عبد اللہ بن احمد الثقفی المزکی فعرض علی حدیثا عنہ باسناد
مظلم عن الحجاج بن یوسف قال سمعت سمرۃ بن جندب رفعہ من اراد اللہ بہ خیرا فقهہ فی الدین
فقلت هذا باطل وانما تقرب بہ الیک ابو بکر الشافعی لانک من ولد الحجاج انتهی ومعلوم ان هذا
المتن صحیح من طرق اخری وانما نحکم علیہ بالبطلان من حیثیۃ هذا السند المخصوص الذی
اختلقہ ابو بکر وکثیرا ما تجدهم یقولون هذا الحدیث بهذا الاسناد باطل ای وهو بغیرہ لیس بباطل
فمثل هذا لا یذکر فی کتب الموضوعات انما یذکر فی کتب الجرح والتعدیل فی ترجمۃ الراوی الذی یراد جرحہ ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ
در تحقیق حدیث من قرأ آیۃ الکرسی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا ان
یموت گفتہ وقال الحافظ ابن حجر فی تخریج احادیث المشکاۃ غفل ابن الجوزی فاورد هذا الحدیث فی
الموضوعات وهو اسمج ما وقع لہ وقال الحافظ شرف الدین الدمیاطی فی جزء جمعہ فی تقویۃ هذا

الحدیث محمد بن حمیر القضاعی السلیحی الحمصی کنیتہ ابو عبد الحمید احتج بہ البخاری فی صحیحہ وکذلک محمد بن سنان کلاھما ابو سفیان الحمصی احتج بہ البخاری ایضاً وقد تابع اباامامۃ علی بن ابی طالب وعبد اللہ بن عمرو بن العاص والمغیرۃ بن شعبۃ وجابر وانس فرووہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم واورد حدیث علی من الطریق الی السابقین وحدیث ابن عمرو والمغیرۃ وجابر وانس من الطرق التی سانذیلھا ثم قال واذا انضمت ھذہ الاحادیث بعضھا الی بعض اخذت قوۃ وقال الذھبی فی تاریخہ نقلت من خط السیف احمد بن ابی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکرہ احادیث مخالفۃ للنقل والعقل ومما لم یصب فیہ اطلاقہ الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی احد رواتھا کقولہ فلان ضعیف او لیس بالقوی او لین ولیس ذلک الحدیث مما یشھد القلب ببطلانہ ولا فیہ مخالفۃ ولا معارضۃ لکتاب ولا سنۃ ولا اجماع ولا حجۃ بانہ موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی راویہ وھذا عدوان ومجازفۃ قال فمن ذلک انہ اورد حدیث ابی امامۃ فی قراءۃ ایۃ الکرسی بعد الصلوۃ لقول یعقوب بن سفیان فی راویہ محمد بن حمیر لیس بالقوی ومحمد ھذا روی لہ البخاری فی صحیحہ ووثقہ احمد وابن معین انتھی ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ در بیان حدیث اولکم ورودا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابی طالب گفتہ والعجب من المصنف انہ قال فی العلل باب فضل علی بن ابی طالب قد وضعوا احادیث خارجۃ عن الحد ذکرت جمھورھا فی کتاب الموضوعات وانما اذکر ھھنا مادون ذلک ثم اورد ھذا الحدیث وھذا یدل علی ان متنہ عندہ لیس بموضوع فکیف یوردہ فی الموضوعات وقد عاب علیہ الحفاظ ھذا الامر بعینہ فقالوا انہ یورد حدیثا فی کتاب الموضوعات ویحکم بوضعہ ثم یوردہ فی العلل وموضوعہ الاحادیث الواھیۃ التی لم تنتہ الی ان یحکم علیھا بالوضع وھذا تناقض ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ بعد ذکر حدیث ان طالت بک مدۃ اوشک ان تری قوما یغدون فی سخط اللہ ویروحون فی لعنتہ فی ایدیھم مثل اذناب البقر ونقل قدح ابن الجوزی دران گفتہ قلت لا واللہ ماھو بباطل بل صحیح فی نھایۃ الصحۃ اخرجہ مسلم فی صحیحہ قال شیخ الاسلام ابن حجر فی القول المسدد ھذا حدیث صحیح اخرجہ مسلم عن جماعۃ من مشایخہ عن ابی عامر العقدی واخرجہ من وجہ اخر قال ولم اقف علی شیء فی کتاب الموضوعات حکم علیہ بالوضع وھو فی احد الصحیحین غیر ھذا الحدیث وانھا لغفلۃ شدیدۃ منہ وافلح المذکور ثقۃ مشھور ووثقہ ابن معین وابن سعد والنسائی وابو حاتم وروی عنہ ابن المبارک وطبقتہ واخرج لہ مسلم فی

صحیحہ ولما للمتقدمین فیه کلاماً الا ان العقیلی قال لم یروعنه ابن مهدی وهذا لیس بجرح
وقد اخطأ ابن الجوزی فی تقلیده لابن حبان فی هذا الموضع خطأً شدیداً او غلط ابن حبان فی
افلح فضعفه بهذا الحدیث وتعقب الذهبی فی المیزان کلام ابن حبان فقال حدیث افلح صحیح غریب
وابن حبان ربما جرح الثقة حتی کانه لا یدری ما یخرج من راسه وقد تابعه سهیل عن ابیه عن ابی
هریرة اخرجه احمد والحاکم والبیهقی فی الدلائل وابن حبان فی صحیحه قال ولقد اساء ابن الجوزی لذکره فی
الموضوعات حدیثاً فی صحیح مسلم وهذا من عجائبه انتهی واللہ اعلم ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ بعد
نقل کلام ابن الجوزی در رد حدیث اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه گفته قلت بل واعجبا من مؤلف کیف یجترئ
علی رد الاحادیث الثابتة من غیر تثبت ولا تتبع فان حدیث اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه ورد
من روایة اکثر من عشرة من الصحابة فهو متواتر علی رای من یکتفی فی التواتر بعشرة فاخرجه ابن
خزیمة والطبرانی والبیهقی فی الشعب من حدیث جریر واخرجه الحاکم فی المستدرک من حدیث
جابر بن عبد الله واخرجه الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من حدیث ابن عمر واخرجه الطبرانی من
حدیث ابن عباس ومن حدیث عبد الله بن ضمرة ومن حدیث معاذ بن جبل واخرجه البزار من حدیث
ابی هریرة واخرجه ابن عدی من حدیث ابی قتادة واخرجه ابن عساکر فی تاریخه من حدیث انس
ومن حدیث عدی بن حاتم ومن حدیث جابر البجلی واخرجه الدولابی فی الکنی وابن عساکر
من حدیث ابی راشد ونیز سیوطی در صدر کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات گفته وبعد فان کتاب
الموضوعات جمع الامام ابی الفرج ابن الجوزی قد نبه الحفاظ قدیماً وحدیثاً علی ان فیه تساهلاً
کثیراً واحادیث لیست بموضوعة بل هی من وادی الضعیف وفیه احادیث حسان واحادیث صحاح
بل وفیه حدیث من صحیح مسلم نبه علیه الحافظ ابو الفضل بن حجر ووجدت فیه حدیثاً من صحیح
البخاری روایة حماد بن شاکر واخرجه سنه فی البخاری من روایة صحابی غیر الذی ورده عنه وقد
قال شیخ الاسلام ابن حجر ان تساهله کتساهل الحاکم فی المستدرک فانه عدم النفع بکتابیهما اذ ما من
حدیث فیهما الا ویمکن انه مما وقع فیه التساهل فلذلک وجب علی الناقد الاعتناء بما
ینقله منهما من غیر تقلید لهما وقد اعتنی الحافظ الذهبی بالمستدرک فاختصره وعلق اسانیده
واقره علی ما لا کلام فیه وتعقب ما فیه الکلام وجرد بعض الحفاظ منه مائة حدیث موضوعة

في جزء وأما موضوعات ابن الجوزي فلما أقف على من اعتنى بشأنها فاختصرتها معلقا أسانيدها و
تعقبت منها كثيرا على وجه الاختصار على نحو ما صنع الذهبي في المستدرك ثم جمعت كتابا حافلا
في الأحاديث المتعقبة خاصة بسطت فيه الكلام على كل حديث حديث مع ذكر طرقها وشواهدها وما وقفت
عليه من كلام الحفاظ عليها وما عثرت أنا عليه في ضمن المطالعة من المتابعات ونحو ذلك غير أن الهمم
عن الاعتناء بتحصيله قواصر وأهل هذا الفن كانوا في الصدر الأول قليلا فما ظنك بهم في هذا العصر الداثر
فأردت أن ألخص الكتاب المذكور في تأليف وجيز أقتصر فيه على إيراد الحديث على طريقة الأطراف وأعقبه
بذكر من أعله به ثم أردفه بردّه إما بتوثيقه أو بذكر متابعه أو شاهد وأنبه على من خرجه من الأئمة المعتبرة
شيء من كتبه الجليلة وما هو في أول الله الضراعة في القبول وبلوغ غاية المأمول ونیز سیوطی در آخر نکت بدیعات
گفته تنبيه هذا آخر ما أوردته في هذا الكتاب من الأحاديث المتعقبة التي لا سبيل إلى إدراجها في
سلك الموضوعات وعدتها نحو ثلثمائة حديث منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري رواية
حماد بن شاكر حديث وفي مسند أحمد ثمانية وثلثون حديثا وفي سنن أبي داود تسعة أحاديث وفي
جامع الترمذي ثلاثون حديثا وفي سنن النسائي عشرة أحاديث وفي سنن ابن ماجة ثلاثون حديثا
وفي مستدرك الحاكم ستون حديثا على تداخل في العدة بجميع ما فيه من الكتب الستة والمسند و
المستدرك مائة حديث وثلثون حديثا وفيه من مؤلفات البيهقي السنن والشعب والبعث والدلائل
وغيرها ومن صحيح ابن خزيمة والتوحيد له وصحيح ابن حبان ومسند الدارمي وتاريخ البخاري وخلق
أفعال العباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطني جملة وافرة ونیز سیوطی در رسالہ باب فضائل القرآن
گفته حديث صحيح من قرأ آية الكرسي دبر كل صلوة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت أورده من
حديث أبي أمامة وقال تفرد به محمد بن حمير وليس بالقوي ومن حديث علي وقال فيه حبة العرني ضعيف
ونهشل بن سعيد كذاب قلت حديث أبي أمامة صحيح على شرط البخاري أخرجه النسائي وابن حبان ومحمد
بن حمير ثقة مشهور احتج به البخاري في الصحيح قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف أحمد بن
أبي المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فأصاب في ذكر أحاديث مخالفة للنقل والعقل
ومما لم يصب فيه إطلاقه الوضع على أحاديث بكلام بعض الناس في رواتها كقوله فلان ضعيف أو ليس
بالقوي أو لين وليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب ولا

سنة ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل فى روايته وهذا عدوان ومجازفة قال فمن راويه
ذلك انه اورد حديث ابى امامة فى قراءة آية الكرسى بعد الصلوة لقول يعقوب بن سفيان فى روايته محمد بن راويه
حمير ليس بالقوى ومحمد هذا روى له البخارى فى صحيحه ووثقه احمد وابن معين انتهى وقال الحافظ
ابن حجر فى تخريج احاديث المشكاة غفل ابن الجوزى فذكر هذا الحديث فى الموضوعات وهو من اسمج ما وقع له
ونیز سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث ابى هريرة ان طالت بك مدة اوشك ان ترى قوما يغدون فى
سخط الله ويروحون فى لعنته فى ايديهم مثل اذناب البقر فيه افلح بن سعيد يروى عن الثقات الموضوعات
قلت قال الحافظ ابن حجر فى القول المسدد هذا الحديث اخرجه مسلم فى صحيحه وهذه غفلة شديدة من
ابن الجوزى وافلح ثقة مشهور لم يتكلم فيه بجرح انتهى والعجب ان الحاكم اخرجه فى المستدرك وقال صحيح
على شرط الشيخين ونیز سیوطی در تدریب الراوى فى شرح تقريب النواوى گفته وقد اكثر جامع الموضوعات
فى نحو مجلدين اعنى ابا الفرج بن الجوزى فذكر فى كتابه كثيرا مما لا دليل على وضعه بل هو ضعيف بل وفيه
الحسن بل والصحيح واغرب من ذلك ان فيها حديثا من صحيح مسلم كما سابينه قال الذهبى ربما ذكر
ابن الجوزى فى الموضوعات احاديث حسانا قوية قال ونقلت من خط السيف احمد بن ابى المجد قال صنف ابن
الجوزى كتاب الموضوعات فاصاب فى ذكره احاديث شنيعة مخالفة للنقل والعقل ومما لم يصب فيه اطلاقه
الوضع على احاديث بكلام بعض الناس فى احد رواتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوى او لين و
ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب ولا سنة ولا اجماع ولا حجة
بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل فى راويه وهذا عدوان ومجازفة انتهى وقال شيخ الاسلام غالب ما فى
كتاب ابن الجوزى موضوع والذى ينتقد عليه بالنسبة الى ما لا ينتقد قليل جدا قال وفيه من الضرر ان
يظن ما ليس بموضوع موضوعا عكس الضرر بمستدرك الحاكم فانه يظن ما ليس بصحيح صحيحا قال ويتعين
الاعتناء بانتقاد الكتابين فان الكلامين فى تساهلهما اعدم الانتفاع بهما الا لعالم بالفن لانه ما من حديث الكلام
الا ويمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد اختصرت هذا الكتاب فعلقت اسانيده وذكرت منها
موضع الحاجة واتيت بالمتون وكلام ابن الجوزى عليها وتعقبت كثيرا منها وتتبعت كلام الحفاظ فى
تلك الاحاديث خصوصا شيخ الاسلام فى تصانيفه وامالیه ثم افردت الاحاديث المتعقبة فى تصنيف و
ذلك ان شيخ الاسلام الف القول المسدد فى الذب عن المسند اورد فيه اربعة وعشرين حديثا فى المسند وهى

فی الموضوعات وانتقدها حدیثاً حدیثاً ومنها حدیث فی صحیح مسلم وهو ما رواه من طریق ابی عامر العقدی عن افلح بن سعید عن عبید الله بن رافع عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طالت بك مدة اوشك ان تری قوماً یغدون فی سخط الله ویروحون فی لعنته فی ایدیهم مثل اذناب البقر قال شیخ الاسلام لم اقف فی الموضوعات علی شیء حکم علیه بالوضع وهو فی احد الصحیحین غیر هذا الحدیث وانها لغفلة شدیدة ثم تکلم علیه وعلی شواهده وذیلت علی هذا الکتاب بذیل فی الاحادیث التی بقیت فی الموضوعات من المسند وهی اربعة عشر مع الکلام علیها ثم الفت ذیلاً لهذین الکتابین سمیته القول الحسن فی الذب عن السنن اوردت فیه مائة وبضعة وعشرین حدیثاً لیست بموضوعة منها ما هو فی سنن ابی داؤد وهی اربعة احادیث منها حدیث صلوة التسبیح ومنها ما هو فی جامع الترمذی وهو ثلاثة وعشرون حدیثاً ومنها ما هو فی سنن النسائی وهو حدیث واحد ومنها ما هو فی ابن ماجة وهو ستة عشر حدیثاً ومنها ما هو فی صحیح البخاری روایة حماد بن شاکر وهو حدیث ابن عمر کیف بك یا ابن عمر اذا عمرت بین قوم یخبؤن رزق سنتهم هذا الحدیث اورده الدیلمی فی مسند الفردوس وعزاه للبخاری وذکر سنده الی ابن عمر ورایت بخط العراقی انه لیس فی الروایة المشهورة وان المزی ذکر انه فی روایة حماد بن شاکر فهذا حدیث ثان من احادیث الصحیحین ومنها ما هو فی تالیف البخاری غیر الصحیح کخلق افعال العباد وتعالیقه فی الصحیح او فی مؤلف اطلق علیه اسم الصحیح کمسند الدارمی والمستدرك وصحیح ابن حبان او فی مؤلف معتبر کتصانیف البیهقی فقد التزم ان لا یخرج فیها حدیثاً یعلمه موضوعاً ومنها ما لیس فی احد هذه الکتب وقد حررت الکلام علی ذلك حدیثاً حدیثاً فجاء کتاباً حافلاً وقلت فی اخره نظماً

کتاب الاباطیل للمرتضی ٭ ابی الفرج الحافظ المقتدی ٭ تضمن ما لیس من شرطه ٭ لذی البصر الناقد المهتدی ٭ ففیه حدیث روی مسلم ٭ وفوق الثلثین عن احمد ٭ وفرد رواه البخاری فی ٭ روایة حماد المسند ٭ وعند سلیمان قل اربع ٭ وبضع وعشرون فی الترمذی ٭ وللنسائی واحد وابن ما ٭ جه ست عشرة ان تعدد ٭ وعند البخاری لا فی الصحیح ٭ وللدارمی الحبر فی المسند ٭ وعند ابن حبان والحاکم ٭ الامام وتلمیذه الجهبذ ٭ وتعلیق استاذهم اربعون ٭ وخذ مثلها واستفد وانقد ٭ وقد بان ذلك مجموعه ٭ واوضحته لك کی تهتدی ٭ وتم بقایا المستدرك ٭ فجاء جم العلم فی مفرد ٭ ونیز سیوطی در تدریب الراوی گفته وما اورده البخاری فی الصحیح مما عبر فیه بصیغة التمریض وقلنا لا یحکم بصحته لیس هو بواه ای

ساقطة عن الاحتجاج الا ما ساقه اياه في الكتاب الموسوم بالصحيح وعبارة ابن الصلاح ومع ذلك فايراده له في اثناء الصحيح مشعر بصحة اصله اشعارا يؤنس به ويركن اليه قلت ولهذا رددت على ابن الجوزي حيث اورد في الموضوعات حديث ابن عباس مرفوعا اذا اتى احدكم خادمه بطعامه فليجلسه او فليناوله منه فانه اورده من طريقين ومن طريق عن عائشة ولم يصب فان البخاري اورده في الصحيح فقال ويذكر عن ابن عباس وله شاهد آخر من حديث الحسن بن علي رويناه في فوائد ابي بكر الشافعي وقد بينت ذلك في مختصر الموضوعات ثم في كتابي القول الحسن في الذب عن السنن و محمد بن یوسف شامی در سبل الہدی والرشاد گفتہ وقد نص ابن الصلاح في علوم الحديث وسائر من تبعه على ان ابن الجوزي تسامح في كتابه الموضوعات فاورد فيه احاديث وحكم بوضعها وليست بموضوعة بل هي ضعيفة فقط وربما تكون حسنة او صحيحة قال زين الدين العراقي في الفيته شعر واكثر الجامع فيه اذ خرج لمطلق الضعف عني ابا الفرج والف شيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر رحمه الله تعالى كتابا سماه القول المسدد في الذب عن مسند احمد اورد فيه جملة من الاحاديث التي اوردها ابن الجوزي في الموضوعات وهي في مسند احمد ودرء عنها احسن الدرء وبين وهم ابن الجوزي في حكمه عليها بالوضع وبين ان منها ما هو ضعيف فقط من غير ان يصل الى حد الوضع ومنها ما هو حسن ومنها ما هو صحيح و ابلغ من ذلك ان فيها حديثا مخرجا في صحيح مسلم حتى قال شيخ الاسلام هذه غفلة شديدة من ابن الجوزي حيث حكم على هذا الحديث بالوضع وهو في احد الصحيحين انتهى وسبقه الى شيء في هذا التعقب شيخه حافظ عصره زين الدين العراقي ورأيت في فهرست مصنفات شيخ الاسلام انه شرع في تاليف تعقبات على ابن الجوزي ولم اقف على هذا التاليف ثم ان شيخنا قد تعقبت انا منه جملة من الاحاديث ليست بموضوعة فمنها ما هو في سنن ابي داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة ومستدرك الحاكم وغيرها من الكتب المعتبرة وبينت حال كل حديث منها ضعفا وحسنا وصحة في تاليف حافل سميته النكت البديعات على الموضوعات و رحمت الله بن عبد الله سندی در صدر مختصر تنزیہ الشریعہ گفتہ وبعد فان من المهمات معرفة الاحاديث الموضوعة والآثار المصنوعة وقد الفت فيه مؤلفات وللامام الحافظ ابي الفرج بن الجوزي فيه كتاب جامع الا ان عليه مؤاخذات ومناقشات في مواضع قد لخصه الحافظ جلال الدين السيوطي وتعقبه في كتاب سماه اللآلي المصنوعة في الاحاديث الموضوعة

بخ عنہ صح

محمد طاہرؒ

ومحمد طاہر گجراتی در صدر تذکرۃ الموضوعات گفته وبعد فقد قال اضعف عباد القوی الولی محمد بن طاہر
بن علی الهندی الفتنی مسکنا ونسبا والبهرۃ لقبا والحنفی مذهبا هذا المختصر یجمع اقوال العلماء النقاد المحدثین
السرا دفی (ای التاجر) وضع الحدیث او ضعفه حتی یتبین ان وضعا وضعفه متفق او انه بسبب قصور قاصر او سا
مختلف کیلا یتجاسر الکسل علی الجزم بوضعه بمجرد نظرہ فی کلام قائل انه موضوع ولا یتسارع الی الحکم بصحة
کل ما نسب الی الحدیث غافل مخدوع فان الناس فیه بین افراط وتفریط فمن مفرط یجزم بالوضع بمجرد السماع
من احد لعله ساه او ذو تخلیط ومن مفرط یستبعد کونه موضوعا وظن الحکم به سوء ادب ومخترعا ولم یدر ان
علیہؓ
لیس حکمه علی الحدیث بل علی مخترع الکذاب الخازل لو مازل فیه قدم الغافل وما یعتنی الیه انه اشتهر فی
البلدان بموضوعات الصغانی وغیرہ وظنی ان امامهم کتاب ابن الجوزی ونحوه ولعمری انه قد افرط فی الحکم
بالوضع حتی تعقبه العلماء من افاضل الکاملین فهو ضرر عظیم علی القاصرین المتکاسلین قال مجدد
المائة السیوطی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف بل ومن الحسان ومن الصحاح کما نبه
علیه الحفاظ ومنهم ابن الصلاح وقد میز فی وجیزہ ثلث مائة حدیث وقال لا سبیل الی ادراجها فی
الموضوعات منها حدیث فی صحیح مسلم و فی صحیح البخاری روایة حماد بن شاکر واحادیث فی بقیة الصحاح والسنن و
نقل فیه عن احمد بن ابی المجد انه قال ومما لم یصب فیه ابن الجوزی اطلاقه الوضع بکلام قائل فی بعض
رواته فلان ضعیف او لیس بقوی او لین فحکم بوضعه من غیر شاهد عقل ونقل ومخالفة کتاب او سنة او
اجماع وهذا عدوان ومجازفة انتهی وشیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکوة بترجمۂ ابن الجوزی گفته وله کتاب
فی الموضوعات مشهور ولقد افرط فی نسبة الاحادیث الی الوضع وهو من اهل العجلة فی هذا الامر
یحکم بالوضع بمجرد التوهم والمخالفة لما عنده من العلم وقد اعترض علیه الشیخ ابن حجر العسقلانی فی اکثر
الا وقال لا یعتمد علی قوله فی نسبة الوضع ونیز شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمۂ شرح فارسی مشکوة بترجمۂ ابن الجوزی
گفته وابن جوزی را کتابی ست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در انجا در نسبت وضع باحادیث وحکم
کرده است در وے بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم ومخالفت آنچه نزد وے بود از علم وشیخ ابن حجر عسقلانی در
بسیاری از مواضع بهر وے بحث کرده وگفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث انتهی ونیز عبد الحق دهلوی در
شرح سفر السعادة گفته ونیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو وافراط دارند وبراه
تعصب وتعجیل رفته باندک توهمی وشائبه ہمی نسبت بوضع کنند وبدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وے

بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روات آن احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بالقوی یا متروک الحدیث و مثال آن حکم بوضع رواة
کرده و حالانکه آن احادیث از آن قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و سنت و اجماعست و منکر نیست لعقل و نقل
و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم بعض مردم در رواة آن و این مجازفت و افراط و تجاوز از حد است بغایت تا آنکه او را صحیح نگوید و حکم بضعف
و حسن و کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده موضوع گفته اند قوی دیگر ائمه و این شان از اثبات کرده و
تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آن را بیاریم سخن دراز گردد و جمله از آن در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف
خود در رساله النقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیرست زیرا که آن موقوفست
نه بر آنکه محدث جمیع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آنکه این متن مگر از این طریق واحد که بر وجه طعن کرده شد طریقی دیگر نبوده و وجود
قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال است و لهذا اعتراض کرده شده
است بر ابوالفرج ابن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است در الحکم بوضع بر بسیار از احادیث که با یقین مثابه نیست چه در آن بیان احادیث
ضعیف است که محتملست و ممکن است تمسک بآن در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعض ائمه از آن تصحیح کرده
اند چنانچه حدیث صلوة تسبیح مثلا و احادیثیست که مر او را از طرق دیگرست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بر آن پس در آمده آفت
بر وی با بیوجوه تقلید کرد او را و حکم بوضع بر آن احادیث هر که بعد از وی آمده از انهاک قدرت و مهارت نداشت در علم حدیث الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المعروف
بحاجی خلیفه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته الموضوعات الکبری فی اربعة مجلدات و هی الموضوعات من الاحادیث المرفوعات
اوله الحمد لله علی التعلیم حمد الخ ذکر اوله اربعة ابواب الاول فی ذم الکذب الثانی فی تحذیر من کذب علی النبی الثالث فی الوصیة بانتقاد الرجال الرابع
فیما اشتمل علیه هذا الکتاب و هو خمسون کتابا من الکتب فی شرح المقصود و هو للشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی البغدادی المتوفی فی سنة سبع
و تسعین و خمسمائة ذکر فیه کل حدیث موضوع و قد نص ابن الصلاح فی نوع الموضوع من علوم الحدیث علی ان ابن الجوزی معترض علیه فی کتابه الموضوعات فانه اودع فیه احادیث
کثیرة و حکم بوضعها و لیست بموضوعة بل هی ضعیفة فقط و ربما تکون حسنة او صحیحة ذکره فی شرح الالفیة و اکثر الجامع فیه اذ خرّج زین الدین عراقی ۱۲
المطلق الضعیف عنی ابا الفرج و قد اورد ابن حجر فی الذب عن مسند احمد جملة من الاحادیث التی اوردها ابن الجوزی فی الموضوعات و هی فی
مسند احمد و ردها احسن الرد و ابلغ من ذلک ان منها حدیثا اخرجه مسلم فی صحیحه قال شیخ الاسلام هذه غفلة شدیدة من
ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع و قد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی موضوعاته و قد تتبع جلال الدین السیوطی جملة من
الاحادیث لیست بموضوعة منها ما هو فی السنن الاربع و المستدرک فی تالیف سماه النکت البدیعات علی الموضوعات و لخصها ایضا فی کتاب مع
زیادات و تعقبات سماه اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة و ابراهیم کردی در رساله المسلک الوسط الدانی الی الدر الملتقط للصغانی گفته و لما کان امر هو
من شأن المتصدی للحکم بالوضع علی بعض ما یری و یجد ان لا یحکم الا بعد استقراء التام و فحص بالغ بحسب الطاقة الامام ابو الفرج عبد الرحمن

ابن علی بن الجوزی الحنبلی فی تساهله فی کتاب الموضوعات فانه مع اطلاعه علی الاصول المعتمدة وحفظه ادرج فیه لتساهله احادیث
لیست بموضوعات بل هی اما ضعاف او حسان او صحاح وکانها فی الاصول التی توجد ذلک الیوم قال الحافظ السیوطی فی کتاب التعقبات علی الموضوعات
ما لفظه ان کتاب الموضوعات جمع الامام الحافظ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی البکری رحمه الله قد ابی
نبه الحفاظ قدیما وحدیثا علی ان فیه تساهلا کثیرا واحادیث لیست بموضوعة بل هی من وادی الضعیف
وفیه احادیث حسان واخری صحاح بل وفیه حدیث من صحیح مسلم نبه علیه الحافظ ابو الفضل بن
حجر ووجدت فیه حدیثا من صحیح البخاری من روایة حماد بن شاکر وانه فی البخاری من روایة غیر
غیر الذی اوردته عنه وقد قال شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر ان تساهله وتساهل الحاکم فی المستدرک
عدم النفع بکتابیهما اذ ما من حدیث فیهما الا ویمکن انه مما وقع فیه التساهل فلذلک وجب علی الناقل
الاعتناء بما ینقله عنهما من غیر تقلید لهما ثم قال السیوطی ان فی کتابه نحو الثلث مائة لاسبیل الی ادراجها
فی سلک الموضوعات منها فی صحیح مسلم حدیث وفی صحیح البخاری من روایة حماد بن شاکر حدیث وفی
مسند احمد ثمانیة وثلاثون حدیثا وفی سنن ابی داود تسعة احادیث وفی جامع الترمذی ثلاثون
حدیثا وفی سنن النسائی عشرة احادیث وفی سنن ابن ماجة ثلاثون حدیثا وفی مستدرک الحاکم ستون حدیثا
علی تداخل فی بعضه فجمیع ما فی الکتب الستة والمسند والمستدرک مائة حدیث وثلاثون حدیثا ...
فیه من مؤلفات البیهقی السنن والشعب والبعث والدلائل وغیرها ومن صحیح ابن خزیمة والتوحید له و
صحیح ابن حبان ومسند الدارمی وتاریخ البخاری وخلق افعال العباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطنی
جملة وافرة وقال فی موضع اخر من هذا الکتاب قال الذهبی فی تاریخه نقلت من خط السیف احمد بن ابی المجد
الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکره احادیث مخالفة للنقل والعقل و للنقل
مما لم یصب فیه اطلاقه الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی احد رواتها کقوله فلان ضعیف او لیس بالقوی
او لین ولیس ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه ولا فیه مخالفة ولا معارضة لکتاب ولا سنة
ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی راویه وهذا عدوان ومجازفة انتهی ومحمد بن عبد الباقی
زرقانی در شرح مواهب لدنیه در ذکر حدیث احیاء ابوین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته فاما الذین تمسکوا
بالحدیث فقال السیوطی فی سبیل النجاة مال الی ان الله احیاهما حتی آمنا به طائفة من الائمة وحفاظ
الحدیث واستندوا الی حدیث ضعیف لا موضوع کما قال ابن الجوزی وقد نص ابن الصلاح واتباعه علی

تساهله في الموضوعات فاورد احاديث ضعيفة فقط وربما تكون حسنة او صحيحة قال الحافظ العراقي
ـه واكثر الجامع فيما اخرج بمطلق الضعف عنى ابا الفرج وحديثه هذا خالفه فيه كثير من الحفاظ فذكروا
انه ضعيف تجوز روايته في الفضائل والمناقب لا موضوع كالخطيب وابن عساكر وابن شاهين والسهيلي و
المحب الطبري والعلامة ناصر الدين بن المنير وابن سيد الناس ونقله عن بعض اهل العلم ومشى عليه الصلاح الصفدي
في نظم له والحافظ ابن الناصر في ابيات له الخ ومحمد معين بن محمد امين سندی در دراسات اللبيب گفته وليس الجراح
من كل جارح مما يعتنى به كجرح ابن الجوزي ورميه الحسان بل بعض الصحاح من الاحاديث بالوضع وعلامه
محمد بن اسمعيل الامير الصنعاني در روضه ندیه بعد ذکر حدیث سد الابواب واثبات آن گفته قلت اما ادخال ابن الجوزي
له في الموضوعات فمن قصوره وقلة اطلاعه وكم في موضوعاته صحيح وقاضي القضاة محمد بن علي الشوكاني
در صدر فوائد مجموعه گفته وقد ذكر ما لا يصح اطلاق الموضوع عليه بل غاية ما فيه انه ضعيف بمرة وقد
يكون ضعيفا ضعفا خفيفا وقد يكون اعلى من ذلك والحامل على ذكر ما كان هكذا التنبيه على
انه قد عد ذلك بعض المصنفين موضوعا كابن الجوزي فانه تساهل في موضوعاته حتى ذكر فيها ما هو
صحيح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعيف وقد تعقبه السيوطي بما فيه كفاية و نيز شوكانی در نيل الاوطار على
المنتقى در ذکر مسح گردن گفته واما ابن الجوزي فادخل كثيرا منه في موضوعاته وتعقبه بعضهم في بعضها وقد
حقق الحافظ ابن حجر رح نفي الوضع عن جميع احاديثه وانه احسن انتقاء وتحريرا من الكتب التي لم يلتزم
مصنفوها الصحة في جميعها كالموطا والسنن الاربع وليست الاحاديث الزائدة على الصحيحين باكثر نسخه
ضعفا من الاحاديث الزائدة في سنن ابي داؤد والترمذي وقد ذكر العراقي ان فيه تسعة احاديث موضوعة
واضاف اليها خمسة عشر حديثا اوردها ابن الجوزي وهي فيه واجاب عنها حديثا حديثا قال
السيوطي وقد فاته احاديث اخر اوردها ابن الجوزي وهي فيه وقد جمعها السيوطي في جزء سماها الذيل
الممهد وذب عنها وعدتها اربعة عشر حديثا ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن في فخر الحسن گفته اما ظ المهتد
ابن الجوزي فقد قال السيوطي في طبقات المفسرين قال الذهبي في الحديث له اطلاع تام على متونه واما الكلام
على صحيحه وسقيمه فما له فيه ذوق المحدثين ولا نقد الحفاظ المبرزين انتهى ونقل الذهبي في تاريخه
عن السيف بن ابي المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث مخالفة
للعقل والنقل ومما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام في احد رواتها كفلان ضعيف او لين او

غیر قوی ولیس ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه ولا یعارض الکتاب والسنة ولا حجة بانه موضوع
سوی کلام رجل فی رواته وهذا عدوان ومجازفة انتهی ونیز مولوی حسن الزمان معاصر در قول مستحسن گفته روایه
قلت جل کلام ابن الجوزی فی الموضوعات وقع علیه من السیوطی فی جمع قبله وبعده تعقبات وتشنیعات
قد صرح الذهبی وغیر واحد من الحفاظ بان ابن الجوزی لیس له فی الکلام علی صحیح الحدیث وسقیمه ذوق المحدثین
ولا نقد الحفاظ المبرزین کما مضی وقال ابن حجر فی اللسان فی ترجمة ثمامة بن اشرس بعد ان بین اغلاطا
فاحشا فی قصة وفاته ما نصه ودلت هذه القصة علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث
به انتهی وهو من معادن المجازفة حتی انه ادخل حدیث مسلم فی الموضوعات فکیف بغیره ومولوی
صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته الموضوعات الکبری للشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف
بابن الجوزی البغدادی المتوفی سنة سبع وتسعین وخمسمائة ودر وی هر حدیث موضوع ذکر
کرده ومراد موضوعات احادیث مرفوعه ست ودر اولش چهار باب یکی در ذم کذب دوم در حدیث من کذب علی
سوم در وصیت بانتقاد رجال چهارم در ما اشتمل علیه الکتاب وان بنجاه کتابست بعده بشرح مقصود پرداخته
اوله الحمد لله علی التعلیم حمداً ولیکن ابن الصلاح وتبعه او در علوم الحدیث لفظ کرده اند بر معترض علیه بودن این کتاب
زیراکه بر احادیث بسیار حکم بوضع نموده حالانکه آن همه ضعیف اند نه موضوع وگاه باشد که حسن یا صحیح بود ودر الفیه
گفته واکثر الجامع فیه اذ خرج لمطلق الضعف اعنی ابا الفرج وحافظ ابن حجر در کتاب الذب عنی
عن مسند احمد بسیارے را از ان احادیث که در مسند ست وابن الجوزی در موضوعات شمرده اورده رد کرده ست
رد احسنا وابلغ آنست که بعضے از ان احادیث در صحیح مسلم ست ولهذا شیخ الاسلام گفته هذه غفلة شدیدة
من ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع وقد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی الموضوعات
وقد تتبع جلال السیوطی جملة من الاحادیث لیس بموضوعة منها ما هو فی السنن الاربعة والمسند الجلال لیث
فی تالیف سماه النکت البدیعات علی الموضوعات ولخصها ایضا فی کتاب مع زیادات وتعقبات سماه
اللآلی المصنوعة فی الاخبار الموضوعة انتهی از ملاحظه این عبارات عدیده ومطالعه این افادات سدیده
وجوه مثالب قبیحه وفنون معائب فضیحه ابن الجوزی ونهایت بعد او از داب ودیدن اهل التحقیق والتدقیق وغایت مباینت
او از زمره ارباب امعان وتحدیق وکمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجه اعتنا واحتفال واقتضای هبوط آن از
مرتبه قبول واقبال اهل فضل وکمال بحدے واضح ولائح میشود که اگر کسے ادنی شرمی هم داشته باشد بمقابله اهل حق

تمام ابن الجوزی [illegible] نخواهد آورد و هیچ جا بسر نشیب و احتراز فظیع او بر قدح حدیث مدینة العلم [illegible] قابل
خصیصه عنایه مقابل اهل حق اقبال نخواهد شد و هر چند برای اثبات وهن و هوان و فساد و بطلان قدح ابن الجوزی
درین حدیث شریف همین نصوص صحیحه و کلمات صریحه علمای سنیه کافی و وافی ست لیکن علاوه برین باید دانست
که بسیاری از محققین اعلام و منقدین عظام سنیه حکم ابن الجوزی را درباب موضوع بودن این حدیث شریف بالخصوص
باطل و از حلیه صحت عاطل وانموده اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت او را درین باب ببراهین قاطعه و حجج ساطعه
و ادله قاهره و بینات باهره فاسد و مضمحل فرموده اند از آنجمله است حافظ صلاح الدین العلائی که بتفصیل طویل و
بیان جزیل کما سمعت سابقا بر ابن الجوزی و اتباع او تعقب نموده صدر ارتیاب از صحیح اصحاب الباب زدوده
و از آنجمله است بدر الدین زرکشی که در کتاب اللآلی المنثوره فی الاحادیث المشهوره کلام علائی والا مقام مشتمل بر رد
جسارت فاضحه ابن الجوزی عظیم الاوهام نقل نموده و از آنجمله است علامه مجد الدین فیروزآبادی که در کتاب
نقد الصحیح ببیان انیق و تبیان رشیق اثبات و تحقیق این حدیث وثیق نموده و حکم ابن الجوزی و اتباع او را بشواهد
متقنه منقوض و مردود و مدفوع و مطرود فرموده و از آنجمله است شیخ الاسلام سنیه ابن حجر عسقلانی که در بعض
فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع این حدیث شریف بصراحت تمام خلاف صواب وانموده نامعتمد بودن آن
بر ملا فرموده و از آنجمله است علامه شمس الدین سخاوی که در مقاصد حسنه حکم ابن الجوزی و اتباع او را درباب
وضع این حدیث بکلام علائی والا مقام رد نموده و آنرا صنیع متعمدانه و تصریح صریح کذب بودن این حدیث را نفی
کرده و تحسین آن رغم آناف منکرین فرموده و از آنجمله است علامه جلال الدین سیوطی که در تاریخ الخلفا حکم ابن
الجوزی و اتباع او را بوضع این حدیث شریف خلاف صواب وانموده و بتصویب تحسین این حدیث منیف زیغ
ارباب باطل را بانامل تنقید فرسوده و نیز سیوطی در کتاب النکت البدیعات که مخصوص آنرا برای بیان تعقبات
بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر العثرات تصنیف کرده حکم ابن الجوزی را در خصوص این حدیث شریف مردود و
مدفوع نموده و بکلام علائی عالیمقام و ابن حجر شیخ الاسلام استناد فرموده و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه نقض
قدح ابن الجوزی در حدیث شریف آغاز نهاده و اظهار وهن و هوان آن داد کمال شرح و بسط داده و نیز
سیوطی در قوت المغتذی مقال حقائق اشتمال علائی باکمال که مشتمل بر رد جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتباع
او میباشد در معرض اثبات این حدیث شریف آورده و راه تفضیح و تقبیح این جاحد حق صریح بقدم تحقیق سپرده و نیز
سیوطی در جمع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمه عالیدرجات خود واضح نموده باختیار صحت این حدیث

شریف بالحتم والجزم کمال توہین وتہجین حکم ابن الجوزی مہین لائح فرمود واز انجمله ست علامه نور الدین سمهودی که در جواهر العقدین ابطال قدح ابن الجوزی ظاهر الشنان در حدیث رفیع الشان بکلام علائی عالی مکان وابن حجر عمدة الارکان ظاهر وعیان کرده واز انجمله ست علامه ابن عراق که در تنزیه الشریعه کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را که مشتمل بر رد حکم ابن الجوزی ست استناداً نقل نموده واز انجمله ست علامه ابن حجر مکی که در منح مکیه تسابل کثیر ابن الجوزی غریر ودیگر متعنتین باتعزیر در حکم بوضع این حدیث اثیر بمعرض ثبات رسانیده ونیز ابن حجر مکی در فتاوای حدیثیه خود باثبات این حدیث شریف اعلام تحقیق برافراشته وقدح ابن الجوزی وذکر نمودن او این حدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انگاشته واز انجمله ست علی بن حسام الدین المتقی که در کنز العمال کلام حقائق اشتمال علامه سیوطی که مظهر کمال بطلان واضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف میباشد بلا رد ونکیر نقل نموده واز انجمله ست محمد طاهر فتنی که در تذکرة الموضوعات بافادات سنیه رد حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف نموده وبصراحت تمام تخطیهٔ ابن کثیر الاوهام در تکذیب این حدیث عظیم الابرام واضح ولائح فرموده واز انجمله ست علی قاری که در مرقاة شرح مشکوة بعد ذکر عبارت ابن الجوزی در مقام اثبات این حدیث منیف افاده علامه علائی در تحسین این حدیث شریف ونفی ضعف ووضع ازان نقل نموده ونیز افاده علامه ابن حجر که صراحةً مشتمل بر رد قول ابن الجوزیست ذکر فرموده ونیز قول سیوطی که مظهر متعقب بودن حکم ابن الجوزیست بمعرض بیان آورده واز انجمله ست علامه مناوی که در فیض القدیر بعد نقل قول ابن الجوزی بذکر تجاسر دیگر متجاسرین خاسرین افاده نموده که تعقب کرده اند آنرا جمعی از ائمه که از ایشان حافظ علائیست وبعد ازین افاده علائی ودیگر افادات اعلام کبار ومنقدین احبار سنیه متعلق بتحسین وتصحیح این حدیث شریف ونفی ضعف ووضع ازان بمعرض اثبات رسانیده سیلاب فنا بأساس تقولات ابن الجوزی ودیگر زائغین دوانیده ونیز مناوی در تیسیر بعد افاده حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع ازان نموده وبوضوح تمام وهم ابن الجوزی عظیم الاجرام مصرح فرموده واز انجمله ست شیخ عبد الحق دهلوی که در اسماء رجال مشکوة افادهٔ ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نموده طریق اثبات وتحقیق این حدیث وثیق بدلالت ان حبر انیق پیموده ونیز عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکوة عبارت نقد الصحیح علامه فیروزابادی که مشتمل بر نهایت رد وتوهین ونقض وتهجین کلام ابن الجوزی ست استناداً نقل کرده ونیز عبد الحق در لمعات عبارت مقاصد حسنه سخاوی که مبطل عبارت سراسر خسارت ابن الجوزی ست احتجاجاً آورده واز انجمله ست علامه محمد بن عبد الباقی الزرقانی که در شرح مواهب لدنیه تحسین این حدیث جلیل الخطر حسب افادهٔ علائی وابن حجر بر منصه ثبوت نشانیده من بعد بتصریح صریح

بطلان زعم فاسد و رجم کاسد ابن الجوزی بمعرض ظهور رسانیده و از انجمله ست میرزا محمد بدخشانی که در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار بطلان تجاسر فاضح العثار ابن الجوزی مهذار توضیح و تبیین فرموده و نیز در کتاب مفتاح النجا عدم اصابت او در جسارت خاسره خویش مبرهن نموده و نیز در کتاب تحفة المحبین فساد قول ابن الجوزی عظیم العثار واضح و لائح ساخته برای تنبیه اهل نظر رایت تحقیق و تثبیت افراخته و از انجمله ست محمد صدر عالم که در معارج العلی کلام سحر نظام علامه سیوطی در جمع الجوامع که مشتمل بر تصحیح این حدیث شریف و ارغام انف ابن الجوزی عنیف ست نقل نموده وهن و هوان تقول ابن الجوزی کثیر الشنآن بر اصحاب اعیان ظاهر و عیان فرموده و از انجمله ست علامه محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی که در کتاب روضه ندیه فی شرح التحفة العلویه توهین و تهجین تقول مهین ابن الجوزی افین باقصی الغایة رسانیده بافادات محرره و اجادات محبره خویش روان آن معدن المجازفة و العدوان کما ینبغی رنجانیده و از انجمله ست فاضل صبان مصری که در اسعاف الراغبین وهن اختیار ابن الجوزی کثیر العثار بذکر مختار بعض محققین احبار خود ظاهر و باهر کرده و از انجمله ست قاضی ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول بعد ذکر تجاسر ابن الجوزی و نقل دیگر کلمات زائغه بذکر تحقیق ابن حجر فساد و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و بافاده اینمعنی که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زیغ و عدول و انحراف و نکول ابن الجوزی غفول از حق لازم القبول بحد وضوح و ظهور و سطوع و سفور رسانیده و از انجمله ست قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه خطای ابن الجوزی عنیف در قدح این حدیث شریف واضح و لائح فرموده بذکر افاده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در تانیب و تعییر آن جاحد عنید افزوده و از انجمله ست مرزا حسن علی محدث که در تفریح الاحباب بتحسین این حدیث شریف پرداخته صراحة قول ابن الجوزی و اخزاء او را مردود ساخته و از انجمله ست ولی الله لکهنوی که در مرآة المؤمنین باثبات این حدیث شریف داد تحقیق داده کمال قبح و فظاعت صنیع شنیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف فرا روی ارباب انصاف نهاده و از انجمله ست فاضل معاصر مولوی حسن الزمان که در قول مستحسن بسیاری از اعلام کبار و اثبات احبار خود را رادّ بر ابن الجوزی کثیر العناد شمرده بذکر اسامی شریفه بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقید این حدیث سدید و مسلک تعییر و تندید آن جاحد عنید سپرده و از انجمله ست علی بن سلیمان الدمنتی المالکی المعاصر که در کتاب نفع قوت المغتذی کلام علائی که مشتمل بر رد وافر جسارت فاضحه ابن الجوزیست نقل آورده در ابانت خسارت لائحه او قصب السبق از اقران خود ربوده و ظاهرست که هرگاه بطلان تقول باطل و تفوه عاطل و تجاسر خاسر و تهور بائر ابن الجوزی در خصوص این حدیث بافادات متینه و تحقیقات مبینه امثال این منقدین اعاظم و محققین افاخم بحد تحقیق رسیده

باشد احتجاج و استدلال مخاطب باکمال بصیغ فظیع بین الاضمحلال آن ختال محتال عین ضلال و اضلال و بحت تغریر و ازلال و صرف بسط حبال خبال و محض نصب شباک احتیال و اغتیال خواهد بود والله العاصم عن تسویغ کل معاند جحود و محادد لدود و مکابر عنود و مباهت کنود **قوله** فقال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه **اقول** این قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقید از مرکز صدق و صواب بنهایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و فاسد بلکه نزد هر ذی لب حدید از قبیل وساوس شیطان مرید است زیرا که سابقا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام و بسط تام و تبیین بالا کلام دانستی که اعاظم محدثین اعلام و اعاظم مسندین فخام و اماجد حفاظ کرام و اماثل ایقاظ عظام از طبقات متقدمین و متاخرین و در اوقات سابقین و لاحقین و طوائف ماضین و غابرین و زمر سالفین و عاقبین سنیه بحدیث در روایت این حدیث شریف بهره ور گردیده باحراز شرف نقل این خبر منیف بمرتبه سامقه رسیده اند و کمله نقاد ثقات و مهره صدور اثبات و ائمه اساطین عالی درجات و اجله بارعین فن جرح و تعدیل روات بتصحیح و تحسین و تثبیت و ترصین این حدیث متین پرداخته نوازغ شبهات جاحدین و نواجم نزغات معاندین را کشیده تند هره الریاح فرسوده و مضمحل ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبهای رفیع المکان و احبار جلالت اقتران و کبار عظمت نشان این حدیث شریف را بعبارات مفیده حتم و بعنوانات مبنیه جزم آورده و نهایت ثبوت و تحقق آن بر ارباب احلام و اصحاب افهام ظاهر و باهر کرده اند و جمعی وافر و عددی متکاثر از نبلاء اکابر و کملاء رفیع المآثر شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینة العلم و باب مدینة الحکم و العلوم و امثال ذلک ستوده نهایت ثبوت و تحقق این حدیث منیف بغایت وضوح و ظهور ساطع و لامع نموده اند و جماعتی از معاریف مقبولین و مشاهیر ممدوحین ایشان در اشعار بلاغت شعار خود این حدیث شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایقان و تقدم انقیاد و اذعان پیموده اند بعد ادراک اینهمه شواهد ساطعه و براهین قاطعه نمیدانم که چگونه جمله هذا الحدیث لم یثبتوه نزد ارباب الباب و ابصار و اصحاب نقد و اختیار حظی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اذهان سلیمه و افهام مستقیمه بر استدلال و احتجاج بآن خویشتن را نخواهد برگماشت و از همین جاست که این کلام ابن دقیق العید مقبول اهل التحقیق و تنقید نیفتاده علامه بدر الدین محمد بن بهادر زرکشی با وصفیکه این را در لآلی منثوره وارد نموده لیکن بمزید تبحر و تمهر خود ورسنے برای آن نگذاشته تحسین این حدیث سدید اعلام نموده و تفنید ابن شیخ فرید افراشته و علامه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی نیز در مقاصد حسنه التفاتی بکلام ابن دقیق العید نفرموده بلا توقف بتصحیح

بحسن بودن این حدیث شریف نموده کما دریت فیما مضی و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی نیز در در منتثره بعد
ذکر کلام ابن دقیق العید اعتنای بان نکرده تایید تحسین این حدیث شریف فرموده کما سمعت فیما سبق و
ملا علی بن سلطان محمد قاری نیز با وصف آنکه کلام ابن دقیق العید را در مرقاة ذکر نموده لیکن مستدرک بودن آن
حسب افادات اعلام خود واضح و لائح نموده کما دریت فیما مضی **قوله** و قال الشیخ محیی الدین النواوی
والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع **اقول** مخاطب درین مقام درین
کلام جالب الملام این شیوخ ثلثه عظام خود را قائل بوضع حدیث خیر الانام صلی الله علیه وآله الی یوم القیام وا نموده نزد ارباب
تحقیق و انصاف و اصحاب تدقیق و ترک اعتساف کما ینبغی ایشان را عرضه تعییر و تفضیح خویشتن را هدف تحقیر و تقبیح
فرموده و بخیف کثیر التقصیه بعون الله القدیر آنچه متعلق بشرح حال قدح مبین هر یکی ازین ثلثه بخاطر فاتر خویش
جا گزین است ارم جدا جدا بر صفحه قرطاس بری نگارم اما محیی الدین النواوی پس حقیقت حال قدحش درین حدیث شریف
اینست که او در کتاب تهذیب الاسماء واللغات بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد ذکر بعض فضائل آنجناب گفته واما الحدیث
المروی عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وفی روایة
انا مدینة العلم فحدیث باطل رواه الترمذی وقال هو حدیث منکر وفی بعض النسخ غریب قال ولم
یروه عن احد من الثقات غیر شریک وروی مرسلا و ازین عبارت واضحست که نووی فی الاصل در حدیث انا دار الحکمة که مروی
از صنابحی ست کلام می کند و آنرا بمزید جسارت و جرات باطل میگوید و حدیث انا مدینة العلم را روایتی از روایات حدیث
انا دار الحکمة میداند و بر ناظر افادات اکابر محدثین اعلام مسندین سنیه پر ظاهرست که حدیث انا دار الحکمة حدیثی
دیگرست و حدیث انا مدینة العلم حدیثی دیگر و اکثر سلاسل اسانید هر واحد جدا جدا میباشد پس اگر بفرض غیر واقع
حدیث انا دار الحکمة ثابت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث انا مدینة العلم لازم نمی آید فکیف که بر متتبع خبیر
ناظر بصیر ظاهرست و لا کظهور النار علی العلم که در نفس الامر نظر بظلم نووی که حدیث انا دار الحکمة نیز مثل حدیث انا مدینة العلم حدیث ثابت محقق و مشهورست
و حکم نووی ببطلان آن نزد ارباب تحقیق و تنقید و اصحاب تنقیب و تسدید باطل و مضمحل و مهجور بوجوه عدیده و براهین سدیده
که بسیاری از آن بر ناظر تخریجات محدثین اعلام و افادات منتقدین فخام سنیه که سابقا بحمد الله المنعام ببسط تمام مذکور شده
واضح و لائح ست لیکن نبذی از آن درین مقام نیز تنبیها لاولی الاحلام و اظهارا للمنافی حکم النووی من السقام مرقوم میشود
اول آنکه حدیث انا دار الحکمة را احمد بن حنبل روایت نموده چنانچه حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته عن علی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی و قال

قدح نووی در حدیث
انا دار الحکمة وعلی بابها

هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواه احمد عن الصنابحی وظاهرست که مجرد روایت احمد حدیثے را موجب ثبوت واعتماد واعتبار آنست ودلیل نفی وضع وبطلان ازان میباشد کما سبق مفصلا پس بحمد الله تعالی واضح ولائح گردید که اینحدیث شریف معتمد ومعتبرست وهرگز باطل وموضوع نیست دوم آنکه ترمذی اینحدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده وبمزید نقد وتحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث حسن وتحسین ترمذی حدیثی را دلیل کمال اعتبار واعتماد اوست زیرا که حدیث حسن نزد ترمذی حدیثے ست که در اسناد او کسی متهم بالکذب نباشد وآن حدیث شاذ هم نبود وبوجوه متعدده مروی گردد چنانچه خود ترمذی در جامع خود گفته وما ذکرنا فی هذا الکتاب حدیث حسن فانما اردنا حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یکون فی اسناده من یتهم بالکذب ولا یکون الحدیث شاذا ویروی من غیر وجه نحو ذاک فهو عندنا حدیث حسن وسابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که مجرد روایت کردن ترمذی حدیثے را در جامع خود دلیل نهایت تحقق وثبوت ووثوق واعتماد آنست چه جای آنکه ترمذی بالخصوص تحسین آنهم کرده باشد پس بحمد الله تعالی بکمال وضوح ثابت شد که قدح نووی در حدیث انا دار الحکمة ناشی از قلت تتبع افادات ائمه اعلام وحفاظ کرام مذهب خویش میباشد سوم آنکه محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار این حدیث شریف را روایت نموده وباهتمام تمام تصحیح آن فرموده کما سبق مفصلا وبعد تصحیح این چنین جهبذ جلیل و ناقد نبیل چگونه حکم نووی ببطلان اینحدیث شریف قابل التفات واصغاء احدی از ارباب خبرت فوذکا خواهد بود وچگونه کلام حقائق انضمام طبری علام بر مثل نووی که قلاده نهایت عقیدتش در گردن انداخته اعلام کمال مدح وثنا ووصف واطرا او در همین کتاب تهذیب الاسماء واللغات افراخته حجت قاهره وبینه زاهره نخواهد بود - چهارم آنکه حاکم نیسابوری اینحدیث شریف را در مستدرک علی الصحیحین اخراج نموده وتصحیح آن فرموده چنانچه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد در ذکر اسمائے جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته دار الحکمة اخذه الشیخ رحمه الله تعالی من حدیث علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ ونور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در ذکر اسمائی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته قوله دار الحکمة اخذه الشیخ من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة

وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه وزرقانی در شرح مواهب لدنیه در ذکر اسماء جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته دار الحکمة لقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ و ظاهر ست که بعد روایت و تصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه میباشد و جلالت شان و نقد و اتقان او نیز داعیان ماهرین این شان واضح و عیانست نزد منصف لبیب دعوی باطل نووی در باب حدیث انا دار الحکمة هیچ وقعی ندارد و آبی بر روی کارش نمی آرد **پنجم** آنکه محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب حدیث انا دار الحکمة را بسند خود روایت نموده و بعد از آن حکم بحسن و عالی بودن این حدیث نموده و در صدر کفایة الطالب ظاهر کرده ست که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیحه است که از کتب ائمه و حفاظ ماخوذ میباشد پس بعد ظهور و تحقق صحت و حسن این حدیث حسب افاده علامه کنجی بطلان و سخافت دعوی نووی در نهایت لمعان و سطوع است **ششم** آنکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین حدیث انا دار الحکمة از ترمذی نقل نموده و نیز در ریاض نضره حسن بودن این حدیث شریف از ترمذی منیف حکایت نموده کما سبق وازینجا نیز واضح ولائح میشود که دعوی نووی در حق این حدیث شریف از صدق و سداد بغایت دور ست و بطلان آن بر ارباب الباب در کمال وضوح و ظهور **هفتم** آنکه حافظ صلاح الدین العلائی حسن بودن حدیث انا دار الحکمة ببیان شافی و تبیان کافی اثبات فرموده و بهایت سخف و هوان و وهن و بطلان دعوی وضع ان بر ارباب احلام واضح ولائح فرموده چنانچه از عبارت جواب علائی که سیوطی در قوت المغتذی وغیر آن نقل کرده در ما سبق دریافتی و گمان ندارم که احدی از ارباب انصاف بعد ملاحظه ان وقعی برای دعوی باطله نووی نهد یا تایید کلام خلاعت نظام او دادا بداو عوار و اکتساب ستر و عار دهد **هشتم** آنکه علامه فیروزابادی در تقدیم الصحیح این حدیث شریف را بنهایت تحقیق و تنقید باثبات رسانیده و باظهار حسن بودن آن نشتر خونین در رگ جان جاحدین دوانیده و پر ظاهر ست که بعد اعتراف سلسله انصاف علامه فیروزابادی وقعی برای دعوی باطل نووی باقی نمیماند و محض ادعای لاطائل او نفعی بحال اولیائی متبعینش نمیرساند **نهم** آنکه شمس الدین الجزری در کتاب اسنی المطالب حدیث انا دار الحکمة را اولاً بسند متصل خود روایت نموده و ثانیاً آنرا از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد ذکر دیگر روایات در تشیید و تایید آن افزوده روان جاحد عنید بتحقیق و تنقید خود کما ینبغی فرسوده و بعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی در باب این حدیث عزیز المنار کالشمس فی رابعة النهار میباشد **دهم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی حدیث انا دار الحکمة را تحسین فرموده چنانچه از عبارات کوکب منیر و سبل الهدی و ارشاد و فیض القدیر و شرح مواهب زرقانی در ما سبق دریافتی وازینجا نیز بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف بنهایت ظهور متحقق و متضح میشود و مفهوم باطله او نزد اهل تحقیق

هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریك ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا
الحدیث عن احد من الثقات غیر شریك ورواه احمد عن الصنابحی وظاهر ست که مجرد روایت احمد حدیثے را
موجب ثبوت واعتماد واعتبار آنست ودلیل نفی وضع وبطلان ازان میباشد کما سبق مفصلا پس بحمد الله تعالی
واضح ولائح گردید که این حدیث شریف معتمد ومعتبر ست وهرگز باطل وموضوع نیست دوم آنکه ترمذی این حدیث شریف
را در جامع صحیح خود اخراج نموده وبمزید نقد وتحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی در فضائل جناب
امیر المومنین علیه السلام گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث حسن وتحسین ترمذی حدیثی را دلیل
کمال اعتبار واعتماد اوست زیرا که حدیث حسن نزد ترمذی حدیثے ست که در اسناد او کسی متهم بالکذب نباشد وان
حدیث شاذ هم نبود وبوجوه متعدده مروی گردد چنانچه خود ترمذی در جامع خود گفته وما ذکرنا فی هذا الکتاب حدیث
حسن فانما اردنا حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یکون فی اسناده من یتهم بالکذب ولا یکون
الحدیث شاذا ویروی من غیر وجه نحو ذاك فهو عندنا حدیث حسن وسابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که مجرد
روایت کردن ترمذی حدیثے را در جامع خود دلیل نهایت تحقق وثبوت ووثوق واعتماد آنست چه جای آنکه ترمذی
بالخصوص تحسین انهم کرده باشد پس بحمد الله تعالی بکمال وضوح ثابت شد که قدح نووی در حدیث انا دار الحکمة
ناشی از قلت تتبع افادات ائمه اعلام وحفاظ کرام مذهب خویش میباشد سوم آنکه محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار این
حدیث شریف را روایت نموده وباهتمام تمام تصحیح آن فرموده کما سبق مفصلا وبعد تصحیح این چنین جهبذ جلیل و
ناقد نبیل چگونه حکم نووی ببطلان این حدیث شریف قابل التفات واصغاء احدی از ارباب خبرت فرو کاخواهد بود وچگونه
کلام حقائق انضمام طبری علام بر مثل نووی که قلاده نهایت عقیدتش در گردن انداخته اعلام کمال مدح وثنا ووصف واطراء
او در همین کتاب تهذیب الاسماء واللغات افراخته ست حجت قاهره وبینه زاهره نخواهد بود - چهارم آنکه حاکم نیسابوری
این حدیث شریف را در مستدرک علی الصحیحین اخراج نموده وتصحیح آن فرموده چنانچه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی
والرشاد در ذکر اسمائے جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته دار الحکمة اخذه الشیخ رحمه الله تعالی
من حدیث علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم
فی المستدرک وصححه الخ ونور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در ذکر اسمائی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم گفته قوله دار الحکمة اخذه الشیخ من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة

وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه وزرقانی در شرح مواهب لدنیه در ذکر اسماء جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته دار الحکمة لقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ وظاهرست که بعد روایت وتصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه میباشد وجلالت شان ونقد واتقان او نزد اعیان ماهرین این شان واضح وعیانست نزد منصف لبیب دعوی باطل نووی درباب حدیث انا دار الحکمة هیچ وقعی ندارد وآنرا بر روی کارش آرند پنجم آنکه محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب حدیث انا دار الحکمة را بسند خود روایت نموده وبعد از آن حکم بحسن وعالی بودن اینحدیث نموده ودر صدر کفایة الطالب ظاهر کرده است که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیحه است که از کتب ائمه وحفاظ ماخوذ میباشد پس بعد ظهور وتحقق صحت وحسن اینحدیث حسب افاده علامه گنجی بطلان وسخافت دعوی نووی در نهایت لمعان وسطوع است ششم آنکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین حدیث انا دار الحکمة از ترمذی نقل نموده ونیز در ریاض نضره حسن بودن اینحدیث شریف از ترمذی منیف حکایت نموده کما سبق وازینجا نیز واضح ولائح میشود که دعوی نووی درحق اینحدیث شریف از صدق وسداد بغایت دورست وبطلان آن بر ارباب الباب در کمال وضوح وظهور هفتم آنکه حافظ صلاح الدین العلائی حسن بودن حدیث انا دار الحکمة ببیان شافی وتبیان کافی اثبات فرموده نهایت سخف وهوان ووهن وبطلان دعوی مدعی آن بر ارباب احلام واضح ولائح فرموده چنانچه از عبارت اجوبه علائی که سیوطی در قوت المغتذی وغیر آن نقل کرده درماسبق دانستی وگمان ندارم که احدی از ارباب انصاف بعد ملاحظه آن وقعی برای دعوی باطله نووی نهد یا تایید کلام خلاعت نظام او وداد ابداء عوار واکتساب عار دهد هشتم آنکه علامه فیروزابادی در نقد الصحیح اینحدیث شریف را بنهایت تحقیق وتنقید باثبات رسانیده وباظهار حسن بودن آن نشتر خونین در رگ جان جاحدین خوانیده وپر ظاهرست که بعد اعتراف سراسر انصاف علامه فیروزابادی وقعی برای دعوی باطل نووی باقی نمیماند ومحض ادعائی لاطائل ونفعی بحال اولیائی متعصبینش نمیرساند نهم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب اسنی المطالب حدیث انا دار الحکمة را اولا بسند متصل خود روایت نموده وثانیا آنرا از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد بذکر دیگر روایات در تشیید وتایید آن افزوده روان جاحد عنید بتحقیق وتنقید خود کما ینبغی فرسوده وبعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی درباب اینحدیث عزیز المنار کالشمس فی رابعة النهار میباشد دهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی حدیث انا دار الحکمة را تحسین فرموده چنانچه از عبارات کوکب منیر وسبل الهدی وارشاد وفیض القدیر وشرح مواهب زرقانی درماسبق دریافتی وازینجا نیز بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف بنهایت ظهور متحقق ومتضح میشود ومفوهه باطله او نزد اهل تحقیق

ادراج الرواج میرود. یازدهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حکم محمد بن جریر طبری بصحت حدیث انا دار الحکمة
نقل نموده و استصواب آن فرموده پس نزد علامه سیوطی نیز حکم نووی ببطلان این حدیث شریف بنهایت مدفوع و مردود
و بغایت ممنوع و مطرود خواهد بود. دوازدهم آنکه علامه شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث
انا دار الحکمة فرموده و ابطال زعم قزوینی و ابن الجوزی درباب آن بنا بر افادات اعلام خود مثل حافظ علائی و حافظ
ابن حجر و علامه سیوطی ثابت و محقق نموده پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب اختیار علامه علقمی نیز کلام نووی
از جمله مزعومات فاسده و مظنونات کاسده است. سیزدهم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد حدیث
انا دار الحکمة را ثابت و محقق نموده و در اثبات آن بتصحیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر تمسک نموده کما سبق
پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که حسب تحقیق این حبر نقاد نیز دعوی نووی در نهایت بطلان و فساد است.
چهاردهم آنکه علامه عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر باثبات حدیث دار الحکمة بکمال اهتمام گرویده در
تحقیق و تثبیت آن بافادات علامه علائی و حافظ ابن حجر عسقلانی متمسک گردیده و ظاهر است که حسب تحقیق این علامه
انیق نیز ادعای نووی درباب این حدیث شریف سراسر باطل و از حلیه صدق و سداد عاطل میباشد. پانزدهم آنکه محمد حجازی
شعرانی در فتح المولی النصیر شرح الجامع الصغیر حدیث انا دار الحکمة را حدیث حسن گفته چنانچه در ما سبق بعون الله تعالی
دریافتی و همچنین نیز بحمد الله بهر ابطال دعوی نووی کافی و وافیست و آثار کلام فاسد النظام او را انجوبی ماحی و عافی.
شانزدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی عبارت نقد الصحیح علامه فیروزآبادی که مثبت حسن بودن حدیث انا دار الحکمة
می باشد در لمعات شرح مشکوة آورده طریق اعتماد و استناد بآن سپرده پس واضح و آشکار گردید که حسب اختیار شیخ
دهلوی نیز کلام نووی درباب حدیث انا دار الحکمة از دائره حق و صواب خارج و در حیطه هوس بوتة التباب والج
میباشد. هفدهم آنکه نور الدین العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث انا دار الحکمة عبارت
علامه علقمی که متضمن اثبات این حدیث و رد مزعوم قزوینی و ابن الجوزی است نقل نموده بعد از آن حسن بودن این حدیث از شیخ خود
محمد حجازی الشعرانی ذکر کرده تشیید مبانی آن فرموده پس بعون الله تعالی واضح و لائح گردید که بنا بر تحقیق علامه عزیزی نیز
کلام نووی درباب حدیث انا دار الحکمة قابل التفات و احتفال اصحاب براعت و کمال نیست. هجدهم آنکه علامه نور الدین
شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه اثبات حدیث انا دار الحکمة نموده و روایت کردن حاکم آن را در مستدرک مع التصحیح نقل
فرموده پس حسب افاده علامه شبراملسی نیز کلام نووی درباب این حدیث شریف باطل و مضمحل و فاسد و منخزل خواهد
بود. نوزدهم آنکه علامه زرقانی در شرح مواهب لدنیه افاده نموده که حدیث انا دار الحکمة را حاکم در مستدرک روایت

نموده و تصحیح کرده و زعم ابن الجوزی و ذهبی در باب آن بکلام طویل مردود ساخته و حافظ علائی و حافظ ابن حجر قائل
بحسن آن شده اند و این افاده علامه زرقانی نیز برای وضوح بطلان مزعوم نووی در باب این حدیث شریف کافی و بسند
ست **بست و ششم** آنکه میرزا محمد معتمد خان بدخشی در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار حدیث انا دار الحکمة
را ذکر کرده و ازینجا نیز سخافت و بطلان و رکاکت و هوان کلام نووی در باب این حدیث عزیز المنار واضح و آشکار ست
بست و یکم آنکه نیز میرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین حدیث انا دار الحکمة را در فصلی که مختص باحادیث حسان ست وارد
نموده و آنرا بسبب شواهد آن حسن ظاهر فرموده و ازینمعنی نیز بطلان قدح سخیف نووی عنیف در حدیث شریف
متضح و متحقق میگردد **بست و دوم** آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی حدیث انا دار الحکمة را از ابن جریر طبری بتوسط
سیوطی نقل کرده طریق اذعان و تسلیم بآن سپرده پس حسب صنیع معتمدین جهابذه سنیه نیز سخف ظاهر و هوان باهر مزعومهٔ نوویه
واضح و روشن ست **بست و سوم** آنکه نظام الدین سهالوی در صبح صادق بحدیث انا دار الحکمة احتجاج نموده
برحق بودن مذهب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مسئله اشتراط انقراض عصر در تقرر اجماع کما ستقف علیه فیما
بعد انشاء الله تعالی و ازینمعنی مثبت کمال ثبوت و تحقق این حدیث شریف و وضوح نهایت بطلان کلام جاحد
عنیف ست **بست و چهارم** آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در قرة العینین حسن بودن حدیث انا دار الحکمة را اختیار
نموده و ازینجا بکمال وضوح ظاهر میگردد که کلام نووی در باب این حدیث مشرق المنار مهجور ارباب نقد و اعتبار و متروک
اصحاب خبرت و اختبار ست **بست و پنجم** آنکه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی در روضه ندیه تصحیح حدیث انا دار
الحکمة از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بران اعتماد نموده و ازینجا نیز واضح میشود که کلام نووی در حق این حدیث شریف
بغایت رکیک و سخیف ست و علاوه برین دیگر وجوه متینه و حجج مبینه بطلان کلام فاسد النظام نووی از
تخریجات سابقه و تحقیقات سالفه بر ناظر بصیر و متتبع خبیر واضح و مستنیر ست **اما ادعای نووی** که ترمذی حدیث
انا دار الحکمة را منکر گفته پس از جمله منکرات فاضحه و بطلانات لائحه ست و هرگز بر اهل تیقظ و اعتبار و نقد
و استبصار ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را بنکارت وصف کرده باشد بلکه برخلاف آن نزد ارباب تثبت و
ضبط ثابت و متحقق ست که ترمذی این حدیث شریف را بحسن موصوف فرموده ریب جاحد مرتاب را کما ینبغی زدوده
چنانچه آنفا از تصریح محب طبری در ذخائر العقبی دانستی و از عبارت ریاض النضره محب طبری نیز تحسین ترمذی این حدیث
شریف را ظاهر و باهر میشود کما ستراه عنقریب انشاء الله تعالی و سبب صدور این ادعای باطل از نووی
تحریف بعض محرفین اغمار و میلان خاطر خود نووی بجحود فضیلت باهره ابو الائمة الاطهار علیهم آلاف السلام من الملک

انتظار میباشد حقیقت حال وشرح این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق حدیث انا دار الحکمة حسن غریب
گفته چنانچه محب طبری که اقدم واوثق ناقلین این حدیث از صحیح ترمذی ست در کتاب ریاض نضره میگوید عن علی قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حسن غریب وچون
حکم ترمذی بحسن این حدیث شریف مرغم انف هر جاحد عنیف بود جمله از اصحاب عناد که همیشه درپی اطفای فضائل ال امجاد
علیهم الاف السلام الی یوم المعاد می باشند کار بند تحریف وتبدیل وتغییر وتحویل گردیدند چنانچه بعضی از ایشان از بعض
نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را برانداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند واز همین جاست که بسیاری از علماء
سنیه که متاخر از محب طبری بودند در نقل وصف این حدیث از ترمذی اکتفا بر محض لفظ غریب کرده اند مثل علامه ولی الدین
الخطیب در مشکوة وصلاح الدین العلائی در اجوبه خود وعماد الدین الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود ومجد الدین
فیروزآبادی در نقد الصحیح وشمس الدین الجزری در اسنی المطالب وجلال الدین سیوطی در قول جلی واراهیم وصابی در کتاب الاکتفا
وعبد الرؤف مناوی در تیسیر ونیز در فیض القدیر ونور الدین عزیزی در سراج منیر وجمال الدین المعروف بمیرزا حسن علی
محدث در تفریح الاحباب ونور الدین سلیمانی در درر الیتیم وبعضی از معاندین حذف لفظ حسن را در مقصود نامحمود خود کافی
ندانستند وبمزید غرور وجرئت خود لفظ غریب را نیز برحال خود باقی نگذاشتند بلکه آنرا بلفظ منکر مبدل ساختند و
لوائی سبقت بر مصادیق یحرفون الکلم عن مواضعه افراختند وباین صنیع شنیع شان چنان حضرت بود که چنان دلداده شد که باوصف علم
واعتراف باختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بترمذی نسبت نموده ونزد ارباب تحقیق وتنقید راه کمال اهمال واخلال
پیموده وبهمین تحریف سخیف سخاوی گول خورده ودر مقاصد حسنه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل
نموده وبعضی از اصحاب تحریف وتلفیق وارباب خلط وتصحیف از ینهم بالاتر رفته در بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر
را با لفظ غریب جمع کرده اند وبعض علماء سنیه از راه غفلت یا تغافل اعتماد بران نموده بترمذی نسبت مینمایند که او این حدیث
شریف را غریب منکر گفته کما فعله ولی الله الدهلوی فی قرة العینین فتنبه ولا تکن من المغترین
الغافلین والمتخذ عین الذاهلین واستعذ بالله من تبدیل المدغلین وتحریف المبطلین و
مخفی نماند که صدور امثال این تحریفات از اهلسنت نزد ناظر بصیر ومتتبع خبیر مستبعد ومستعجب نیست اینمیدانی که
محیی السنة ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی در کتاب مصابیح التزام کرده است که حدیث منکر را دران ذکر نکند
چنانچه خود در صدر مصابیح میفرماید ونجد احادیث کل باب منها تنقسم الی صحاح وحسان واعنی بالصحاح
ما اخرجه الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسمعیل الجعفی البخاری وابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

النیسابوری رحمہما اللہ فی جامعیہما او احدہما واعنی بالحسان ما اوردہ ابو داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی وابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی وغیرہما من الائمة فی تصانیفہم واکثرہا صحاح بنقل العدل عن العدل غیر انہا لم تبلغ غایة شرط الشیخین فی علو الدرجة من صحة الاسناد اذ اکثر الاحکام ثبوتہا بطریق حسن وما کان فیہما من ضعیف او غریب اشرت الیہ واعرضت عن ذکر ما کان منکرا او موضوعا واللہ المستعان وعلیہ التکلان و باوصف اینمعنی بہمین کتاب اعنی مصابیح بعد حدیث مدح قبیلہ حمیر در حق آن حدیث لفظ منکر یافتہ میشود چنانچہ در بابی کہ عنوانش اینست باب فی مناقب قریش وذکر القبائل مسطورست عن ابی ہریرة قال کنا عند النبی علیہ السلام فجاءہ رجل احسبہ من قریش فقال یا رسول اللہ العن حمیرا فقال النبی علیہ السلام رحم اللہ حمیرا افواہہم سلام وایدیہم طعام وہم اہل امن وایمان منکر وشمس الدین محمد بن مظفر خلخالی در مفاتیح شرح مصابیح بشرح اینحدیث گفتہ قولہ منکر اے ہذا الحدیث منکر یحتمل ان الحاق لفظ المنکر ہہنا من غیر المؤلف من بعض اہل المعرفة بالحدیث لانہ لو کان یعلم انہ منکر لم یتعرض لہ لانہ قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الکتاب ازین عبارت ظاہرست کہ خلخالی افادہ می نماید کہ محتمل ست کہ درینجا لفظ منکر را غیر مؤلف الحاق کردہ باشد و آن غیر از بعض اہل معرفت بعلم حدیث بودہ باشد چراکہ اگر خود مصنف میدانست کہ اینحدیث منکرست متعرض ان نمی شد یعنی ذکر ان درین کتاب نمی کرد چہ او یعنی مصنف التزام کردہ ست اعراض را از ذکر منکر در عنوان کتاب و ملا علی قاری در مرقاة در شرح ہمین حدیث گفتہ وقال شارح للمصابیح قولہ منکر ہذا الحاق من بعض اہل المعرفة بالحدیث لان المؤلف رحمہ اللہ یعنی محیی السنة لو کان یعلم انہ منکر لم یتعرض لہ لانہ قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الکتاب واللہ اعلم بالصواب بالجملہ ثبوت لفظ منکر در حق حدیث انا دار الحکمة از ترمذی نہایت ممنوع ست و نسبت آن بسوے او بادلہ واضحہ مطرود و مدفوع اما آنچہ نووی در حق اینحدیث از ترمذی باین عبارت نقل کردہ ولم یروہ من الثقات غیر شریک پس مطابق باصل عبارت ترمذی نیست زیرا کہ اصل عبارت ترمذی در صحیح چنین ست ولا نعرف ہذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فرقی کہ درین دو عبارت ست بر ناظر بصیر واضح و مستنیر ست چہ مفاد اصل عبارت ترمذی اینست کہ او نفی عرفان خود یا نفی عرفان خود و امثال خود می نماید ازینکہ سوای شریک کسی از ثقات روایت اینحدیث شریف کردہ باشد و مودای عبارتیکہ نووی از و نقل کردہ انست کہ ترمذی حتما نفی روایت اینحدیث از ثقات سوای شریک نمودہ و شتان ما بینہما و علی کل حال

این کلام هیچ وجه قادح در حدیث انا دار الحکمة نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سوای شریک دیگری
از ثقات روایت این حدیث شریف نکرده پس غایتش اینست که این حدیث از افراد شریک باشد و این معنی مانع صحت یا
حسن آن نیست و از ینجاست که خود ترمذی کما صرح به المحب الطبری فی الریاض والله اعلم تحسین این حدیث
شریف فرموده و علامه علائی در اجوبه خود کما سبق بعد نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف میفرماید و شریک
هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین و قال العجلی
ثقة حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون
تفرده حسنا و فیروزابادی در نقد الصحیح بعد نقل کلام ترمذی متعلق باین حدیث گفته و شریک هذا احتج منفرد
به مسلم و علق له البخاری و وثقه ابن معین و العجلی و زاد حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس ما رایت
احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسنا و ازین دو عبارت در کمال وضوح است که منفرد
حدیث انا دار الحکمة نزد علائی و فیروزابادی با وصف تفرد شریک بان حسن میباشد حالانکه در ما سبق بحمد الله تعالی
از اسانید جمه متکاثره و طرق وثره متوافره حدیث انا دار الحکمة دانستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث
با شریک میباشند و از عجائب مستطرفات اینست که بعضی از محرفین زائغین و مصحفین زائغین درین کلام ترمذی نیز
تحریف و تحیف بکار برده راه احتمال والطاط ثبوت این حدیث شریف سپرده اند بیانش آنکه ترمذی چنانچه شنیدی گفته
است که لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نمیشناسیم این حدیث را از هیچ یکی از
ثقات غیر شریک و این عبارت اگرچه نفی عرفان ترمذی این حدیث را بروایت غیر شریک از ثقات مینماید لیکن از آن
معروفیت این حدیث نزد ترمذی بروایت شریک و بودن او از ثقات نهایت واضح و لائح است و چون این معنی هم بحمد الله
تعالی برای ثبوت این حدیث شریف کافی و وافی است لهذا رگ ناصبیت بعض اهل انحراف جوش زد و در بعض نسخ
صحیح ترمذی در عبارت مذکوره لفظ غیر را بلفظ عن مبدل نمودند و صورت عبارت باین نحو مسخ کردند لا نعرف
هذا الحدیث عن احد من الثقات عن شریک چنانچه ملا علی قاری در مرقاة در شرح حدیث دار الحکمة جائی که
کلام ترمذی متعلق باین حدیث شرح نموده است گفته و لا نعرف ای نحن هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر
شریک بالنصب علی الاستثناء و فی نسخة بالجر علی انه بدل من احد قیل و فی بعض نسخ الترمذی عن شریک
بدل غیر شریک والله اعلم و غرض ازین تبدیل فحش آن بود که ناظرین صحیح ترمذی مخدوع و مغرور شوند و بدانند که حدیث
انا دار الحکمة چنان موهون است که ترمذی با وصفیکه آن را بسند خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از آن خود معترف

کمی شناسیم این حدیث را از احدی از ثقات از شریک و باین اعتراف او بکمال وضوح ظاهر خواهد شد که اینحدیث از شریک بروایت ثقات معروف نیست و کسیکه روایت اینحدیث از شریک نموده غیر ثقه است لیکن بحمد الله تعالی این تحریف سخیف معاندین رواجی نیافت و نزد ارباب تحقیق و تنقید در عبارت ترمذی در محل مشار الیه لفظ غیر ثابت ست نه لفظ عن چنانچه بر ناظر مشکوة المصابیح ولی الدین الخطیب و اجوبه حافظ صلاح الدین العلائی و نقد الصحیح علامه فیروزابادی و اسنی المطالب شمس الدین الجزری و جمع الجوامع جلال الدین سیوطی و کنز العمال ملا علی متقی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم و غیر آن واضح و لائح ست اما آنچه نووی در آخر کلام از ترمذی نقل کرده که اینحدیث مرسلا نیز مروی شده پس ناشی از سوء فهم کلام ترمذی میباشد و بر متتبع خبیر واضح و مستنیر ست که نووی را درینجا وهم صریح و غلط فضیح رو داده بیانش آنکه ترمذی در جامع صحیح خود حدیث انا دار الحکمة را بسند خود از شریک از سلمة بن کهیل از سوید بن غفلة از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده من بعد در بیان حال اینحدیث شریف گفته روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه عن الصنابحی و نووی چون ازین کلام دریافت نمود که بعضی از رواة اینحدیث شریف را از شریک روایت نموده اند و در سند آن صنابحی را ذکر نکرده اند بمزید علو فهم چنان گمان کرد که سقوط صنابحی در سند اینحدیث موجب ارسال آنست و بنابرین سلسله امعان نظر و اعمال بصر ترمذی نسبت کرد که او گفته است که اینحدیث مرسلا نیز مروی شده است حالانکه بر ماهرین احوال و ناقدین فن رجال واضح و لائح ست که مذکور نبودن صنابحی در سند اینحدیث و روایت کردن بعضی از رواة اینحدیث را بدون ذکر صنابحی چنانچه ترمذی حکایت آن کرده امریست که اصلا ضرر ندارد و هرگز سبب ارسال نمیتواند شد زیرا که سوید بن غفلة تابعی مخضرم ست که ادراک خلفاء اربعه کرده و از ایشان سماع احادیث نموده پس درینصورت حدیث او از جناب امیر المؤمنین علیه السلام متصل خواهد بود نه منقطع و کسیکه مثل ترمذی در سند اینحدیث صنابحی را ذکر میکند یعنی بیان میکند که سوید بن غفلة اینحدیث را از صنابحی روایت کرده و صنابحی بروایت آن از جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفرد شده پس از باب مزید فی متصل الاسانید می باشد چنانچه حافظ صلاح الدین العلائی در اجوبه خود که در بیت سابقا ذکر حدیث انا دار الحکمة گفته ولا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید و علامه فیروزابادی در نقد الصحیح در ذکر حدیث انا دار الحکمة گفته ولا یرد علیه روایة من اسقط الصنابحی منه لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم روی عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم وسمع منهم فیکون ذکر الصنابحی من باب المزید فی متصل الاسانید و باید دانست که روایت حدیث انا دار الحکمة از جناب امیر المؤمنین

علیه السلام منحصر و صنابحی و سوید بن غفلہ نیست بلکہ دیگر تابعین نیز این حدیث شریف را از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند
از انجمله است ابو عمرو عامر بن شراحیل الشعبی حدیث او را از المحدثین ابوبکر احمد بن موسیٰ بن مردویه الاصفهانی روایت کرده کما دریت
فیما مضی و از انجمله است ابو القاسم اصبغ بن نباته التمیمی الحنظلی الکوفی حدیث او را کردن لورا تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی
در کتاب حلیة الاولیاء و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ذکر کرده اند و از انجمله است ابو زهیر حارث
بن عبد الله الاعور الهمدانی الکوفی و روایت کردن او نیز از تصریح ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و تبیین شمس الدین جزری در اسنی المطالب ظاهر و واضح است و نیز
باید دانست که سوای جناب امیر المومنین علیه السلام دیگر صحابه نیز حدیث انا دار الحکمة را از جناب رسالتماب صلی الله علیه و اله وسلم روایت
کرده اند از انجمله عبد الله بن عباس است چنانچه ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء گفته حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان
نا عبد الحمید بن بحر نا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا دار الحکمة و علی بابها رواه الاصبغ بن نباتة و الحرث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم مثله و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است چنانچه عاصمی در زین الفتی گفته اخبرنا الشیخ ابو محمد عبد الله
بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشیخ ابراهیم بن احمد الحلوائی رحمه الله عن محمود بن محمد بن
رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن حمیرویه عن الامام محمد بن کرام رحمه الله عن
احمد عن محمد بن فضیل عن زیاد بن زیاد عن عبید بن ابی جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه یقول انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیات الباب مذکور فی کتاب المکتفی و
مقصود از ذکر این تحقیق درینمقام آنست که مبادا ناظر غیر ماهر بکلام نووی غره شده گمان نماید که حدیث انا
دار الحکمة در روایت صنابحی از جناب امیر المومنین علیه السلام محصور میباشد و بس فلیتنبه لهذا المرام
والله العاصم عن عثار الافهام و هرگاه بحمد الله تعالی بطلان کلام نووی در حدیث انا دار الحکمة بر
ارباب ابصار واضح و آشکار گردید قد حیکه از محض قول او متوجه بحدیث انا مدینة العلم میشود نیز از هم پاشید چه از عبارات او
که سابقا بالفاظها منقول شده واضح و لائحست که او حدیث انا دار الحکمة را اصل قرار داده و حدیث انا مدینة
العلم را روایتی از ان فهمیده و چون ازین بیان مبرم و تحقیق محکم کمال ثبوت و استناد و تحقق و اعتماد
حدیث انا دار الحکمة بمنصه ظهور رسید اتباع نووی خصوصا مخاطب دهلوی را لازم است که
علاوه بر قبول حدیث انا دار الحکمة تن به تسلیم صحت حدیث انا مدینة العلم هم در دهند و از مضیق
و کشمکش تضعیف و تعییر نقاد نحاریر وارهند زیرا که حرف قدح و جرح حدیث انا مدینة العلم بر زبان آوردن

و درین باب استناد بکلام نووی کردن سهام غایت تجهیل و تفضیح و تسفیه و تقبیح خویش سپردن ست و ریب در صحت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال مشاقت حفاظ ثقات و نهایت معاندت نقاد اثبات اغماز نهادن ست کما هو غیر خاف علی من اوتی شطرا من الانصاف و نظر الی ما سقناه سابقا من الوجوه المجموعة الاطراف المصفة کل الاحصاف و تامل ما ذکرناه بالاسلاف من کلمات کبرائه السنیة اسلافهم و الاخلاف و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام این عبد ستهام گوش نخهند و لقبح موهون نکیه از لحن کلام او کسبو حدیث انا مدینة العلم متوجه میشود خوشوقت شده داد مصادمت حق صریح دهند ناچار رکاکت این قدح موهون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فخام سنیه که متعرض لقدح نووی شده اند بمعرض اثبات میرسانم و سرور و فرح اتباع نووی را مبدل بملال و ترح میگردانم علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم و لا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و قد بینت حاله فی التعقبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاهرست که التعقّبات
نزد علامه سیوطی قدح نووی درین حدیث وثیق النصاب مخالف حق و صواب ست و علامه سیوطی التفاتی بان نفرموده بتحسین این حدیث بالحتم و الجزم ارغام آناف جاحدین ذوی الاعتساف نموده و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر ؎ و وزیر ابن عمه فی المعالی ✽ و من الاهل تسعد الوزراء ✽ بعد ایراد مصراع آخر گفته تذییل مناسب لما قبله و فیه رد العجز علی الصدر و من تلک السعادة ما آمنه صلی الله علیه و سلم به من المواخاة فقد اخرج الترمذی آخی صلی الله علیه و سلم بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابك و لم تواخ بینی و بین احد فقال صلی الله علیه و سلم انت اخی فی الدنیا و الآخرة و منها العلوم التی اشار الیها بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی و اختلفوا فی حکم هذا الحدیث فجماعة منهم النووی رحمه الله تعالی علی انه موضوع و الحاکم صححه و صحح بعض الحفاظ المطلعین انه حدیث حسن ازین عبارت واضح ست که ابن حجر حدیث مدینة العلم را حتما قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم میداند و بان استدلال و احتجاج میکند و برای قدح نووی و اخراب او وقعی نمیگذارد بلکه بعد ذکر آن تصحیح حاکم و تصویب بعض

حفاظ مطلعین حسن بودن اثر بمعرض بیان می آرد و نیز ابن حجر مکی در صواعق که اشتمال آن بر تشدد و تعصب تصریح عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان واضح و عیانست در فصل ثانی باب تاسع که دران حدیث در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر نموده و آنرا از غرر فضائل آنجناب شمرده گفته الحدیث التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة علی انه موضوع منهم ابن الجوزی والنووی وناهیک بهما معرفة بالحدیث وطرقه حتی قال بعض محققی المحدثین لم یات بعد النووی من یدانیه فی علم الحدیث فضلا عن ان یساویه وبالغ الحاکم علی عادته وقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض محققی المتاخرین المطلعین علی الحدیث انه حدیث حسن ومر الکلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر باوصفیکه از راه عمارت و انحراف خود را از ذکر قدح ابن الجوزی و نووی درین حدیث شریف باز نداشته بلکه ترانه سنج مدح سرائی ایشان بر داشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اطراء او بر افراشته و تصحیح حاکم این حدیث شریف را از قبیل مبالغه انگاشته لیکن باز هم چاره جز اظهار حسن بودن این حدیث شریف ندیده بنقل افاده بعض محققین متاخرین مطلعین بر علم حدیث مظهر خطای ابن الجوزی و نووی و احزاب دیگر دیده و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة بترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و اخرج الترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وقد تکلم فی هذا الحدیث قال ابن حجر هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنووی ازین عبارت نیز واضح ست که حدیث انا مدینة العلم حدیث حسن میباشد و نووی و دیگر کسانیکه درین حدیث شریف راه قدح پیموده اند ارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا دلیلا علی خطاء النووی واحزابه فی قدح هذا الحدیث المتین الحصین فی نصابه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین بعد نقل این حدیث شریف از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة علی انه موضوع

منهم ابن الجوزی والنووی و بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض محققی المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حسن واین عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این حدیث شریف متین وایضاح خطاء نووی و دیگر متعنتین کافی و وافی میباشد و از جمله طرائف آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افادهٔ مخاطب بیهقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متعنتین را در حدیث شریف زائف و کاسد و باطل و فاسد وانموده بمزید انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در سیف مسلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس و علی ولهذا صححه الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی پس کاش مخاطب عالیمقام اگر بر افادات دیگر محققین اعلام برنخورده بود برین افادهٔ بیهقی وقت خود مطلع میشد و زبان بلاغت ترجمان خود را بذکر قدح نووی و اضراب او نمی آلود و باعتماد بران و استناد بان گوی سبقت در میدان عدوان از اصحاب بغی وشنئان نمیربود و از جملهٔ لطائف آنست که حسن علی محدث که تلمیذ رشید مخاطب وحید ست نیز قدح نووی را در حدیث شریف خلاف صواب مینماید و بتصریح صریح تحسین این حدیث شریف می فرماید و در اظهار حق باکی بمخالفت استاد خود نمیدارد و روی التفات بصنیع شنیع او نمیآرد چنانچه در تفریح الاحباب گفته واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر وابونعیم فی المعرفة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها هذا الحدیث علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنووی و از جملهٔ آیات علو حق و سمو صدق آنست که خود نووی مضمون بلاغت مشحون حدیث مدینة العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده اذعان بکمال ثبوت و تحقق این حدیث شریف در قلوب ارباب انصاف افزوده زنگ ارتیاب از سجنجل افئدهٔ اصحاب الباب کما ینبغی زدوده قدح موهونیکه از کلام او پیرامون این حدیث شریف میرسید بابلغ وجوه آنرا هباءً منثورا نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادحین جناب امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید وکان الامام فی الاسلام والمشار الیه

فی الاعلام مرجع العلوم والفتاوی ابی زکریا محیی الدین یحیی النواوی فانه قد قال واجاد المقال

ه امام المسلمین بلا ارتیاب ✽ امیر المؤمنین ابو تراب ✽ نبی الله خازن کل علم ✽ علی الخزانة

مثل باب ✽ انتهی ولقد حق بعد هذا ان یقال علی سبیل ضرب الامثال ✽ اطف المصباح فقد طلع

الصباح اما شمس الدین ذهبی پس اگرچه بمزید عتو و طغیان و بغی و شنآن بقدح حدیث مدینة العلم مرتکب جسارت

عظیمة الشان و مختقب جسارت کثیرة الخسران گردیده لیکن نزد ارباب تحقیق و امعان و اصحاب تنقید و اتقان

قدح او در این حدیث مشید الارکان حصیف البنیان در کمال سخافت و بطلان و رکاکت و هوان رسیده

است و بوجوه موفوره و دلائل غیر محصوره که بعضے از ان رعایةً للاختصار در ینمقام ایماء و اشعار کرده می آید قابل اعتنا

و التفات منتقدین اثبات نیست اول آنکه زیغ و انحراف ذهبی عن ساحة جلال و افضال و ایغال او در ایجاف و در لواء کذب و اعتساف و اتصاف او بانحس

الاوصاف اعنی اقتراف و اصطراف نصب و خلاف با اهلبیت عصمت و طهارت و عفاف علیهم من الله

الاف السلام المضاعفة الاضعاف و التسام او بدیگر قوادح فظیعة الاصناف سابقاً در مجلد حدیث طیر حسب اقرار

و اعتراف اعاظم اسلاف سنیه شنیدی و بکنه مثالب منظهرة الاسراف و مطاعن مبنیة الاسفاف او کما ینبغی وا رسیدی

و لعمری هرگز کسی از ارباب انصاف در انفصام و انقصام و انخرام و انتساف قول ظاهر السفساف و

قدح سراسر خراف او در باب اینحدیث محصف الاطراف ریبے نخواهد ورزید و غایت اعتدا و اجحاف او در حق

این خبر متین الاحصاف بنظر حق بین بنهایت وضوح و استبیین خواهد دید دوم آنکه علامه صلاح الدین العلائی

بر تجاسر فضیح ذهبی رد صریح نموده ببیان فصیح صدق نصیح را واضح و لائح فرموده چنانچه علامه سیوطی در قوت المغتذی

گفته وقال الحافظ صلاح الدین العلائی فی اجوبته هذا الحدیث ذکره ابو الفرج بن الجوزی

فی الموضوعات من طرق عدة وحکم ببطلان الکل وکذلک قال بعده جماعة منهم الذهبی فی المیزان

وغیره والمشهور به روایة ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد

عن ابن عباس مرفوعاً و عبد السلام هذا تکلموا فیه کثیراً قال النسائی لیس بثقة وقال الدارقطنی وابن عدی

منهم زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق وضرب ابو زرعة علی حدیثه ومع ذلک

فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس یعنی الدوری قال سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال

ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی

وهو ثقة عن ابی معویة وکذلک روی صالح جزرة ایضاً عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طریق محمد بن یحیی

بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت يحيى
بن معين عن ابي الصلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له في حديث ابي معوية انا مدينة العلم فقال هو من
حديث ابي معوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وقال كان ابو الصلت رجلا
موسرا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ قلت فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو
معوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وحفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا
واى استحالة في ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق علي ولم يات كل من تكلم
في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين ومع ذلك
فله شاهد الخ سوم آنكه علامهٔ زركشى باوصفيكه در لآلى منثوره عبارت ذهبى بر قدح حديث انا مدينة العلم
نقل كرده ليكن بنقل كلام علائى عمدة الاعلام كمال هدم واستيصال ووهى انخرام آن بر ارباب احلام واصحاب افهام
واضح وظاهر فرموده وچون خود علامهٔ زركشى قائل بحسن بودن حديث انا مدينة العلم ميباشد كما نقله عنه
المناوى في فيض القدير والمولوى حسن الزمان المعاصر في القول المستحسن لهذا كمال فساد وبطلان
زعم ذهبى كبير الشان بحسب مذهب ومختار خود علامهٔ زركشى والاشان نيز واضح وعيان مى باشد چهارم آنكه
ادعاى باطل موضوعيت اين حديث شريف كه از ذهبى در ميزان سر زده بحدے موهون ومضمحل ست كه علامه
ابن حجر عسقلانى در لسان الميزان آنرا بنهايت متانت ورزانت مردود ومطرود وانموده كمال سخافت وركاكت
آن بر الباب فطنت وكياست واضح وعيان فرموده حالا مجازفت ظاهر العدوان ذهبى در ميزان وكلام نصفت
اقتران علامهٔ ابن حجر در لسان بايد شنيد وهر دو را در ميزان نقد واعتبار بايد سنجيد ذهبى در ميزان گفته جعفر بن
محمد الفقيه فيه جهالة قال مطين حدثنا جعفر حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن
عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا مدينة العلم وعلي بابها وهذا موضوع
وعلامهٔ ابن حجر در لسان الميزان بعد نقل عبارت مذكوره گفته هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرك الحاكم
اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع پنجم آنكه علامهٔ سخاوى در
مقاصد حسنه زعم باطل ذهبى را مدفوع وموهون ومقلوع ومطعون وانموده در اثبات وتحقيق حديث انا مدينة العلم بكلام علائى
عمدة الاعلام تمسك فرموده وبذكر ديگر اخبار مؤيده وامور مشيده اين خبر منيف در تقويت وتاييد وابرام وتوكيد آن
افزوده قصب السبق در تعيير وتشوير جاحدين اين حديث شريف از امثال خود ربوده وقد سبقت عبارته فيما مضى

ششم آنکه علامه سیوطی در لآلی مصنوعه کلام علامه علائی که مشتمل بر رد مزعوم مشئوم ذهبی ملوم ست استنادا نقل فرموده و بدیگران نهایت سقوطش از محل اعتماد ارباب رشد و سداد واضح و لائح نموده و هذا مما یدلک علی سخافة کلام الذهبی و غایة بطلانه و یرشدک الی وضوح وهنه و جلاء هوانه هفتم آنکه علامه سیوطی در قوت المغتذی شرح صحیح ترمذی نیز کلام علائی والا مقام که قالع اساس زعم نافرجام ذهبی عظیم الاجرام ست برای تشیید و تایید این حدیث سدید نقل فرموده روان جاحد عنید و معاند مرید را کما ینبغی فرسوده کما دریت آنفا و لا اخالک ترتاب بعده فی مهانة کلام الذهبی و بواره او تؤثر المیل والرکون الی زلله و عثاره هشتم آنکه علامه سیوطی در جمع الجوامع نیز بطلان زعم ذهبی در باب این حدیث شریف بمعرض اثبات رسانیده بنقل افادهٔ علائی و کلام ابن حجر ادعای آن ناکب عظیم الغرر را هباء منثورا گردانیده و هر چند تمام عبارت جمع الجوامع که تشیید ارکان این حدیث منیف و مرغم انف هر طاعن عنیف ست سابقا منقول شده لیکن درینمقام جزوی ازان که اوفق بمقصود و مرام و ادخل فی الافحام والالزام ست باز باید شنید سیوطی در جمع الجوامع در ذکر این حدیث شریف میفرماید و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان و غیره و لم یات فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع نهم آنکه علامه سیوطی در در منتثره نیز فساد قدح ذهبی واضح العناد و دیگر ارباب عراد و لداد درین حدیث واضح السداد ظاهر و باهر نموده بذکر افادهٔ علائی عمدة النقاد و اظهار تایید آن بتحقیق ابن حجر عظیم الانتقاد در تشیید مبانی این خبر منیر علم الرشاد افزوده دهم آنکه ابن حجر مکی با آنهمه عصبیت و عناد و غمز و لداد قول ذهبی و امثال او را درین حدیث شریف مردود و مطرود ساخته باظهار ثبات اهل کثیر الشان کما ینبغی پرداخته چنانچه در منح مکیه شرح قصیدهٔ همزیه کما سمعت سابقا حدیث انا دار الحکمة و انا مدینة العلم را متحد وا نموده در باب آن آرای اربعه نقل کرده بعد نقل سه رائی ازان میگوید موضوع و علیه (ای الرأی الثالث انه موضوع ۱۲) کثیرون ائمة حفاظ کالقزوینی و ابن الجوزی و جزم ببطلان جمیع طرقه الذهبی فی میزانه و غیره و هؤلاء و ان کانوا ائمة اجلاء لکنهم تساهلوا تساهلا کثیرا کما علم مما قررته و کیف ساغ الحکم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله کلهم رجال الصحیح الا واحدا فمختلف فیه فیجب تاویل کلام القائلین بالوضع بان ذلک لبعض طرقه لا کلها و ما احسن قول بعض الحفاظ فی ابی معاویة لمن قال انه المتکلم فیه بما لا یسمع هو ثقة مامون من کبار المشایخ و حفاظهم و قد تفرد به عن الاعمش فکان ماذا و ای استحالة فی انه صلی الله علیه و سلم یقول

مثل هذا في حق علي عليه السلام ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر مکی اگرچه اولا بوجه زیغ کامن قلبش مدعی کثرت و عظمت قائلین بوضع احادیث گردیده بر سر تعدید اسمائے بعضے ازایشان مثل قزوینی و ابن الجوزی و ذهبی رسیده لیکن من بعد چار و ناچار اعتراف صریح به تساهل کثیر ایشان نموده باثبات غیر سائغ بودن حکم بوضع احادیث شریفه بقول باطل ایشان را بغایت منقوض و مرضوض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع احادیث شریفه نزد ابن حجر بنهایت شنیع و فظیع بود لهذا از راه کمال اضطراب و انتشار تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب دیده در تذییل کلام آن متفوهین بالاباطیل بتلبیع و تسویل و تخدیع و تضلیل گرویده بالجمله ازینجا بنهایت وضوح متضح ست که طعن ذهبی و امثال او در حدیث شریف بحدے فضیح و قبیح ست که ابن حجر با وصف تعصب و تصلب حجری خود آن را غیر جائز دانسته برآن صریحا زبان آغاز نهاده داد کمال توهین و تهجین و تشنیع ایشان داده **یازدهم** آنکه نیز ابن حجر مکی در فتاوای حدیثیه قدح ذهبی وغیره را در حدیث مدینة العلم ناقابل التفات انگاشته باثبات و تحقیق حدیث اعلام تفضیح هر طاعن سخیف افراشته چنانچه در فتاوای مذکوره کما سمعت سادتها گفته و اما حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح وقول البخاری لیس له وجه صحیح والترمذی منکر وابن معین کذب معترض وان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وتبعه الذهبی وغیره علی ذلک

دوازدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال عبارت جمع الجوامع علامه سیوطی که مشتمل بر جسارت فاضحه و خسارت لائحه ذهبی ست بلا رد و نکیر آورده طریق تسلیم هوان و بطلان قدح آن عدیم الایقان باقدام انقیاد و اذعان **سیزدهم** آنکه علی قاری در مرقاة با صفیکه جسارت ذهبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از ارباب دامتراد در باب احادیث آنحضرت نقل نموده لیکن من بعد بذکر افاده علامه علائی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگ این هفوات باطله و صدای این اقوال عاطله از قلوب اصحاب نقد و اعتبار و سبر و اختبار زدوده **چهاردهم** آنکه علامه مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر قدح ذهبی و دیگر متعنتین را در باب حدیث شریف بافادات اکابر اعلام و اساطین فخام مذهب خویش متعقب و مردود نموده و بالخصوص بنقل افاده علامه علائی و ابن حجر عسقلانی کمال بطلان و هوان قدح ذهبی عظیم العدوان واضح و عیان فرموده قد سبقت عبارته فیما مضی **پانزدهم** آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکوة عبارت مقاصد حسنه سخاوی را که مبطل مزعوم شوم ذهبی ست اول ذکر کرده و آخر کلام جامع از مهره فن شمرده مظهر تصویب آن گردیده وهذا ایضا کاف و واف بارغام انف المنکر المولع بالخلاف المتهالک علی قول الذهبی الراکب متن الاعتساف الذاهب عریضا فی مهامه

الجزاف والسفساف شانزدهم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی کلام جمع الجوامع سیوطی که متضمن توهین
و تهجین مزعوم ذهبی افین و سقم این حدیث متین ست استنادا و اعتمادا نقل گردیده باظهار کمال رزانت و متانت
حدیث مدینه مبین سخافت و مهانت قدح ارباب ضغینه گردیده هفدهم آنکه علامه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی
الصنعانی در ضمن اثبات و تایید و ابرام و تشیید حدیث مدینة العلم افادهٔ علامه علائی و کلام حافظ ابن حجر عسقلانی
که مظهر بطلان و فساد قول ذهبی راسخ فی الاحقاد باشد احتجاجا نقل فرموده زنگ ضلال ذهبی عظیم الاختیال
از خواطر و ضمائر قاصرین زدوده چنانچه در روضه ندیه شرح تحفه علویه کما دریت سابقا گفته وقال الحافظ صلاح الدین
العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان وغیره ولم یاتوا فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع
دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان
یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع هجدهم آنکه علامه شوکانی کما سمعت سابقا
در فوائد مجموعه بطلان قول فاسد و هوان زعم کاسد ذهبی برملا نموده باثبات حسن این حدیث شریف بوجه احسن ارغام
انف آن جاحد عنیف نموده نوزدهم آنکه دمنتی معاصر در نفح قوت المغتذی کلام علائی عالیمقام که کاسر
ظهر ذهبی قاصم الکلام و موهن اسر منکر مرسل الزمام ست ذکر نموده مسلک تشیید و ابرام و توطید و احکام این خبر متین
النظام پیموده بستم آنکه از آثار علو حق و اوضح اسناد و مصدق لائح الجلا انیست که خود ذهبی در میزان بسند
متصل روایت حدیث مدینة العلم کرده و آنرا از عوالی احادیث سوید بن سعید که از جمله مشایخ مسلم صاحب صحیح
ست شمرده باین صنیع بدیع تمامی هفوات خود را هباء منثورا نموده کمال ثبوت و تحقق این حدیث بر ارباب نقد و امعان واضح
و ظاهر فرموده چنانچه در میزان در ترجمه سوید بن سعید گفته قلت عاش سوید مائة سنة ومات فی سنة اربعین
ومائتین ووقع لنا من عالی حدیثه اخبرنا ابو المعالی الابرقوهی انا المبارک بن ابی الجواد انا احمد بن ابی غالب
انا عبد العزیز بن علی انا ابو طاهر الذهبی ثنا عبد الله بن محمد ثنا سوید بن سعید ثنا زیاد بن الربیع
عن صالح الدهان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فاذا الصلاة تجهد بالبدن ولا
تجهد بالمال وکذلک الصیام والحج یجهد المال والبدن فرایت ان الحج افضل من ذلک کله اخبرنا محمد
بن عبد السلام عن زینب بنت ابی القسم انا عبد المنعم بن القشیری انا ابو سعید الادیب ثنا محمد بن بشیر
ثنا ابو لبید السرخسی ثنا سوید ثنا علی بن مسهر عن داود عن عکرمة عن ابن عباس قال صاحب الذبیح اسحق
وقوله وبشرناه باسحق ای بنبوته وبه نا علی عن اشعث عن ابن سیرین عن الجارود العبدی قال اتیت

النبی صلی اللہ علیہ وسلم ابایعہ فقلت انی علی دین وانی ان ترکت دینی ودخلت فی دینک لا
یعذبنی اللہ فی الاخرۃ قال نعم وبہ ثنا عبد الرحیم بن سلیمان عن عبید بن ابی الجعد قال سئل جابر عن
قتال علی فقال ماینتک فی قتالہ الا کافر وبہ ثنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد المدینۃ فلیات باب المدینۃ
انتہی کلام الذہبی فی المیزان ۔ وبعد ہذا البیان ۔ وغب ذلک التبیان ۔ الماحی آثار الزیغ والعدوان
القالع من ریب الاصل والبنیان لا یخلد الی قدح ہذا الحدیث العلی المکان ۔ المقبول عند علماء
ہذا الشان ۔ الا من غلب علی قلبہ الطبع والران ۔ واستہوتہ الغرور واستہواہ الشیطان ۔ واللہ
العاصم عما یورث سخط الرحمن ۔ ویقود الی لظی النیران ۔ اما شمس الدین الجزری پس نسبت
قدح حدیث مدینۃ العلم باو کمال ظلم واعتدا وجور وجفا بلکہ بحت باطل وخطا وعین کذب و افتراست چہ بر ہر کسے کہ
کتاب اسنی المطالب فی مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب بنظر بصیرت دیدہ وبمدلولات الفاظ وجملات آن رسیدہ
کالشمس فی رابعۃ النہار واضح وآشکار است کہ علامہ شمس الدین جزری در آن کتاب باثبات حدیث انا مدینۃ العلم
متفرد گردیدہ وباذعان تصدیق وابرام وتحقیق آن کمر بستہ گردیدہ حالا افادات علامہ جزری متعلق باین حدیث شریف
باید شنید ودست تحیر بدندان تعجب از جسارت موحشہ وجرات مدہشہ مخاطب عظیم التعصب باید گزید علامہ جزری در
اسنی المطالب فی مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب گفتہ اخبرنا الحسن بن احمد بن ہلال قراءۃ علیہ
عن علی بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد فی کتابہ من اصبہان اخبرنا الحسن بن
احمد بن الحسین المقری الحسن ثنا احمد بن عبد اللہ بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی
اخبرنا الحسن بن سفیان اخبرنا عبد الحمید بن بحر اخبرنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ الترمذی
فی جامعہ عن اسمعیل بن موسی حدثنا محمد بن عمر الرومی حدثنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن سوید عمر
بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی وقال حدیث غریب ورواہ بعضہم عن شریک ولم یذکروا فیہ
عن الصنابحی قال ولا یعرف ہذا الحدیث عن واحد من الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس نعرف
انتہی قلت ورواہ بعضہم عن شریک عن سلمۃ ولم یذکر فیہ عن سوید ورواہ الاصبغ بن نباتہ والحارث
عن علی نحوہ ورواہ الحاکم من طریق مجاہد عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولفظہ انا مدینۃ

العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأتها من بابها وقال الحاکم صحیح الاسناد ولم یخرجاه ورواه ایضاً
من حدیث جابر بن عبد الله ولفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب
ونیز جزری در اسنی المطالب بعد حمد وصلوة گفته وبعد فهذه احادیث مسندة مما تواتر وصح وحسن من اسنی
رحمه الله مناقب الاسد الغالب مفرق الکتائب ومظهر العجائب لیث بنی غالب امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب
کرم الله تعالی وجهه ورضی عنه وارضاه اردفتها بمسلسلات من حدیثه وبمتصلات من روایته
وتحدیثه وباعلی اسناد صحیح الیه من القرآن والصحبة والخرقة التی اعتمد فیها اهل الولایة علیه نسأل
الله تعالی ان یثبتنا علی ذلک ویقربنا الیه [illegible] تا گفته قلت فهذا انزر من بحر وقل
من کثر بالنسبة الی مناقبه الجلیلة ومحاسنه الجمیلة ولو ذهبنا الاستقصاء ذلک بحقه
لطال الکلام بالنسبة الی هذا المقام ولکن نرجو من الله تعالی ان یدیر افراد ذلک بکتاب یستوعب
فیه ما بلغنا من ذلک والله الموفق للصواب از ملاحظه این عبارات بر ناظر بصیر ومعن خبیر مستبین و مستنیر
که علامه جزری بتحریر حدیث مدینة العلم را با فادات خود تشیید وتازیر نموده بچند وجه اول آنکه حدیث انا دار الحکمة را
که موید و مشید حدیث انا مدینة العلم میباشد بسند متصل خود روایت نموده دوم آنکه روایت کردن ترمذی
حدیث انا دار الحکمة را نیز باثبات رسانیده سوم آنکه بنقل کلام ترمذی متعلق با حدیث شریف ظاهر فرموده
که این حدیث از شریک بطریق دیگر ماورای طریق ابن الرومی نیز منقول شده چهارم آنکه بنقل کلام ترمذی
اینهم واضح نموده که حدیث انا دار الحکمة از ابن عباس نیز ماثور است پنجم آنکه جزری بکلام خود قلت ورواه
بعضهم عن شریک عن سلمة ولم یذکر فیه عن سوید بر ارباب معانی ظاهر نموده که حدیث انا
دار الحکمة بسند دیگر علاوه بر اسانید مذکوره نیز منقول گردیده ششم آنکه افاده نموده که حدیث انا دار الحکمة
را اصبغ نیز از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده هفتم آنکه تصریح نموده باینکه حدیث انا دار الحکمة
را حارث نیز از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت کرده هشتم آنکه علامه جزری بعد اینهمه افادات خود حدیث
مدینة العلم را بروایت ابن عباس از حاکم نقل فرموده نهم آنکه صحت اسناد آن نیز بنص حاکم ظاهر نموده دهم
آنکه عدم اخراج شیخین یعنی بخاری ومسلم نیز از حاکم نقل کرده وبنقل این افاده ظاهر فرموده که حدیث مدینة العلم
اگرچه بر شرط بخاری ومسلم بود ولیکن ایشان بروایت آن احراز شرف نفرمودند وخویشتن را عرضه تندید وتعییر
ناقدین بخاری نمودند یازدهم آنکه حدیث مدینة العلم را بروایت جابر نیز از حاکم نقل فرموده در کمال تشیید وتوطید آن

افزوده دوازدهم آنکه خود علامه جزری حدیث مدینة العلم را از جمله احادیثی دانسته که یا متواتر یا صحیح یا
حسن می‌باشد و چون علامه جزری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول
حاکم اتفاق داشته باشد سیزدهم آنکه علامه جزری حدیث مدینة العلم را از اسنای مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام
دانسته چهاردهم آنکه واضح شد که جزری بجمع حدیث مدینة العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب و قرب
از خداوند عالم گردیده و ظاهرست که العیاذ بالله اگر حدیث مدینة العلم نزد او از جمله موضوعات می‌بود کما هو زعم
المخاطب الشائن و الکابلی المائن هرگز درج آن درین کتاب نمی‌فرمود و بجمع کتابی که شامل آنست طلب ثواب
و قرب نمی‌کرد زیرا که ادراج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعذیب است نه موجب اثابت و تقریب
پانزدهم آنکه واضح شد که علامه جزری حدیث مدینة العلم و امثال آنرا نسبت بدیگر مناقب جلیله و محاسن جمیله
جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل قطره من بحر و قل من کثر می‌داند و واضحست کل الوضوح که اگر حدیث مدینة العلم
عیاذا بالله نزد جزری موضوع می‌بود هرگز آنرا از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی‌شمرد فضلا ازینکه آنرا قابل
درج در تصنیف بداند و آنرا از جمله دیگر فضائل و مناقب که ذکر نکرده برای درج در کتاب خود منتخب نماید
فوا عجبا که چسان مخاطب والا تبار با آنهمه کمالات بارعه و ملکات ناصعه که اتباع و اشیاع حضرتش برای
او ادعای آن دارند و خود شاه صاحب نیز بکلمات تحذلق آمیز و جملات تفیهق انگیز خود همت بر تصدیق مزعوم
شان بر می‌گمارند از فهم مقاصد و مآرب عبارات اسنی المطالب غض بصر و قطع نظر نموده مثل علامه جزری را
که بوجوه متزایده محکم تأیید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینة العلم فرموده است بی محابا قائل بوضع این حدیث
شریف وا می‌نماید و ارتکاب بهت صراح و کذب بواح قصب السبق از امثال مسیلمه و سجاح می‌رباید و لیس
هذا منه ببدیع و طریف فقد عرفت قدما تهالکه علی الافتراء والتحریف والله العاصم عن
التخدیع والتلفیف وهو المجازی کل من یعتدی لزیغه علی الحق و یحیف و از عجائب آنست
که قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت خود بوده علامه جزری را قائل بوضع این حدیث دانسته
و با وصف بیهقی وقت بودن نظرے بر افادات غالیه و اجادات عالیه کتاب اسنی المطالب علامه جزری نینداخته لیکن بس
غنیمت است که قاضی مذکور قدح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم نداشته بسطر دو مردود نمودن آن
رایت تحقیق و تنقید افراشته چنانچه اولا بنقل تحقیق علامه ابن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و ثانیا بافاده اینکه
که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث می‌توان کرد نهایت وهن و هوان کلمات متعنتین واضح و لائح فرموده

کما دریت فیما سبق بعون الله الجلیل فلیکن منک علی ذکر بالتفصیل و بالجمله ازین بیان متانت
اقتران کالصبح اذا اسفر و استبان واضح و عیان گردید که آنچه شاهصاحب در اثبات مطعونیت حدیث
مدینة العلم اقوال رائغه شنیعه و کلمات زائغه فظیعه از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی ازان باطل محض
و افترای بحت ست و شطرے ازان اگر بعرض ثبوت هم میرسد بحسب افادات بررهٔ و تحقیقات محکمه دیگر منقدین
احبار و محققین کبار از حلیه صدق و سداد عاطل و باقتضای مراتب سقوط و هبوط نازل می باشد و نقل اینچنین اقوال واهیه
موهونه و طامات سخیفه مطعونه جز افتضاح خود و اسلاف خود حاصلی نیست و در ذکر آن سوای اظهار انهماک در جحد ثابتات
و انکار واضحات طائلی نه و منذلک از بیان سابق و لاحق اینهم بمرتبه تحقق تام و ثبوت لا کلام رسید که اینحدیث شریف هم
خبر منیف مجدے مرصوص مشید و مبرم و موطد ست که قدح آن از هر کسیکه باشد نزد نقاد و اثبات هرگز قابل اصغا و
التفات نیست پس علاوه بر هفواتے که شاهصاحب بذکر آن پرداخته مایه تندید و تعییر و تخجیل و تشویر برائے اسلاف
و کبرائے نحاریر خود مهیا ساخته اند کلماتے که از بعض متعنتین ارباب عناد و متشدقین اصحاب لداد در خلال بعض عبارات
سالفة النقل مثل عبارت درر منتثره سیوطی و مرقاة ملاعلی قاری و فیض القدیر مناوی منقول شده بر فرض ثبوت و صدور آن از ایشان
نیز لمع سراب و مثل نقش بر آب ست که هیچ عاقل بصیر و ناقد خبیر بامثال آن ترهات و اشباه آن طامات مخدوع
و مغرور نخواهد گردید و از همین جاست که خود ناقلین آن مثل علامه سیوطی و ملا علی قاری و علامه مناوی پی به بطلان
و فساد و انخرام و انهدام آن برده طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات انیقه و تبیینات رشیقه و تسدیدات کافیه
و تشییدات وافیه مثبتین و مبرمین و مصححین و محکمین اینحدیث شریف سپرده اند و مردودیت و مطرودیت
آن بنصوص کلمات متینه و خصوص افادات رزینه دیگر اعلام محققین و احبار منقدین سنیه نیز واضح و لائح ست
کما سبق فلا تکن من الذاهلین المبعدین الحائدین و لا تعدل عن هذا الحدیث الحصین المتین
الذی عز مناره علی رغم انف الجاحدین **قوله** پس بتمسک باین احادیث موضوعه که اهلسنت از از
دائره تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریحست بر دانشمندی علمای شیعه **اقول** مخاطب
کثیر الاعوجاج عظیم اللجاج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الانتاج خویش مرتکب افک عظیم و کذب جسیم
و زور شنیع و بهت فظیع گردیده شیوه مباهتین عظیم العناد و طریقه مکابرین کثیر اللداد برگزیده و بر متتبع بیانات
رشیقه و متفحص تبیینات انیقه که حسب افادات علمائے احبار و نقاد کبار سنیه در مجلدات سابقه و درین مجلد
مذکور شده در کمال وضوح و ظهورست که حدیث مدینة العلم و امثال آن احادیثی ست که حسب تحقیق حفاظ اعلام

وتنقید اثبات کرام اہلسنت از جملہ احادیث صحیحہ مشیدہ و اخبار ثابتہ محفوظہ ست و یقینا قابل تمسک و احتجاج می باشد و خاک ذلت و عار بر رؤس ارباب جحود و انکار کما ینبغی میپاشد و اوردن علماء شیعہ این احادیث را در مقام الزام خصام و محل افحام منکرین خلافت بلا فصل جناب امیر المومنین علیہ السلام در نہایت حصافت و ابرام و کمال حصانت و استحکام و نزد ارباب احلام و اصحاب افہام دلیل صریح علو مکان علمای اہل حق کرام در علم مناظرہ و کلام و برہان صحیح میمون شان ایشان در تبکیت و تسکیت منکرین لئام ست نہ انکہ جای سخریہ و فسوس و تشنیع معکوس و تقریع منکوس و تفظیع مرکوس شاہصاحب عظیم المقام و دیگر اتباع لئام ان قدوہ و امام عوام کالانعام بودہ باشد مگر نمی بینی کہ قطع نظر از دیگر احادیث بالخصوص اینحدیث شریف یعنی حدیث انا مدینۃ العلم مرتبہ رسیدہ کہ جم غفیر از اعاظم حفاظ مسندین و افاخم نقاد محدثین سنیہ تبرد آدای اخراج و ذکر و درج آن گرویدہ عدد کثیری از اکابر اعالی مقام و جہابذہ ذوی الاحترام تثبیت اینحدیث شریف را بتصحیح حتم و جزم ذکر کردہ مظہر کمال ہنر و متانت نظر ایشان گردیدہ اند و جماعات سدیدہ از حذاق منقدین و سباق محققین بافادات خود صحت این امر واضح و روشن فرمودہ اقوام عدیدہ از ارباب نقد و تحقیق و اصحاب تدقیق حسن بودن اینحدیث مبین نمودہ اند و علاوہ برین اکابر منیف بحد ثبات و تحقق و قابل تمسک احتجاج بودن آن بسیاری از علمای عظام محققین فخام سنیہ در رسائل دینیہ و مقالات یقینیہ بیان استدلال فرمودہ کمال ثبوت و تحقق آن بر ارباب نصفت متبین و متضح نمودہ اند سابقا شنیدی کہ **علامہ عاصمی** در زین الفتی در بیان مشابہات جناب امیر المومنین علیہ السلام با حضرت آدم علیہ السلام در مقام اثبات علم و حکمت جناب امیر المومنین علیہ السلام احتجاج باینحدیث شریف نمودہ چنانچہ گفتہ وکذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ فضّل بالعلم والحکمۃ ففاق بہما جمیع الامۃ سیما الخلفاء الماضین رضی اللہ عنہم اجمعین ولذلک وصفہ الرسول علیہ السلام بہما حیث قال یا علی ملئت علما وحکمۃ وذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان اللہ علیہ ان النبی صلی اللہ علیہ کان ذات لیلۃ فی بیت ام سلمۃ فبکرت علیہ بالغداۃ فاذا عبد اللہ بن عباس بالباب فخرج النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد وعلی عن یمینہ وابن عباس عن یسارہ فقال النبی علیہ السلام یا علی ما اول نعم اللہ علیک قال ان خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسہ قال ثم ماذا قال قلت وان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوھا قال فضرب النبی صلی اللہ علیہ یدہ علی کتفی وقال یا علی ملئت علما وحکمۃ ولذلک قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا و نیز **علامہ عاصمی** در زین الفتی در ذکر مشابہات جناب امیر المومنین علیہ السلام با حضرت داود علیہ السلام استدلال بحدیث مدینۃ العلم فرمودہ چنانچہ گفتہ فکذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ اولی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی

با واحد جملہ ایشان اتحاد کہ حافظ علائی و علامہ [illegible] بالنصوص [illegible] قابل [illegible] تحقیق [illegible] حدیث انا مدینۃ العلم [illegible] صحیح [illegible]

معنی قوله علیه السلام انا مدینة العلم و علیّ بابها و فی فضل قضایائه و نیز علامہ عاصمی در زین الفتی در بیان اسماء جناب امیر المومنین علیہ السلام بحدیث شریف استدلال کردہ برینکہ باب مدینۃ العلم از جملہ اسمائیست کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام را بآن مسمی فرمودہ و علامہ اخطب خوارزم درکتاب المناقب بحدیث مدینۃ العلم بر غزارت علم جناب امیر المومنین علیہ السلام احتجاج کردہ و ابو الحجاج بلوی درکتاب الف باء بحدیث مدینۃ العلم احتجاج بر علو مکان جناب امیر المومنین علیہ السلام در علم نمودہ و محیی الدین ابن العربی درکتاب الدر المکنون والجوہر المصون باین حدیث شریف استدلال نمودہ برینکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام علم حروف را از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمیراث یافتہ چنانچہ درکتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ والامام علی رضی اللہ عنہ ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم والیہ الاشارۃ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فعلیہ بالباب و علامہ کمال الدین محمد بن طلحہ شافعی درکتاب الدر المنظم بحدیث مدینۃ العلم احتجاج نمودہ برین افادہ کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام عالم علم مکنون بود چنانچہ درکتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ وقد ذکرت فی ہذا الکتاب الناطق بالصواب جفر الامام علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ وھو الف وسبعمائۃ مصدر من مفاتیح العلوم ومصابیح النجوم المعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع والنور اللامع وھو عبارۃ عن لوح القضاء والقدر عند الصوفیہ وقیل مفتاح اللوح والقلم وقیل سر القضاء والقدر وقیل مفتاح العلم اللدنی وھما کتابان جلیلان احدہما ذکرہ الامام علی کرم اللہ وجہہ علی المنبر وھو قائم یخطب بالکوفۃ علی ما سیاتی بیانہ وھو المسمی بخطبۃ البیان والآخر اسرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھذا العلم المکنون ھو المشار الیہ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وامر بتدوینہ فکتبہ الامام علی رضی اللہ عنہ حروفا متفرقۃ علی طریقۃ سفر آدم علیہ السلام فی جفر یعنی فی رق قد صنع من جلد البعیر واشتہر بین الناس بالجفر الجامع والنور اللامع وقیل الجفر والجامعۃ وفیہ ما جری للاولین وما یجری للآخرین و نیز علامہ ابن طلحہ درکتاب الدر المنظم باین حدیث شریف بر تحقق علم آل محمد علیہم السلام بعلم جفر ومدینہ بودن جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وباب المدینہ بودن جناب امیر المومنین علیہ السلام استدلال نمودہ چنانچہ درکتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ والغرض من ہذا السر الباہر والرمز الفاخر اظہار لوائح لارباب الذوق لانہ من العلوم الجسیمۃ الفاتحۃ لابواب المدینۃ لانہ تاسس فی

ولا ینطر به الا لاهوتی وهذا هو العلم الذی خص به آل محمد صلی الله علیه وسلم والعلم الذی خص به محمد صلی الله علیه وسلم مدینة
وعلی بابها و نیز علامه ابن طلحه در مطالب السؤول در مقام تبیین اتساع بطین بودن جناب امیر المومنین علیه السلام احتجاج
بحدیث مدینة العلم نموده کما سبق و نیز علامه ابن طلحه در مطالب السؤول در ضمن [illegible] لتوفر علم و فضل جناب
امیر المومنین علیه السلام باینحدیث شریف تمسک فرموده و آنرا از جمله احادیث صحیحه جیده و از جمله صحیحه معتمده اهل السنة کما در سابق
و علامه محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب علاوه برینکه بابی خاص برای آن معقود نموده در اثبات
و ابرام آن بذل مجهود فرموده باینحدیث شریف استدلال بر اولیت جناب امیر المومنین علیه السلام در قتال اهل بغی کرده
و محب الدین طبری در کتاب الریاض النضرة حدیث مدینه را دلیل اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بباب
مدینة العلم بودن گردانیده و در ذخائر العقبی نیز آنرا شاهد بودن آنجناب باب مدینة العلم دانسته و علامه سعید الدین
فرغانی در شرح قصیدهٔ تائیه فارضیه بحدیث مدینة العلم احتجاج نموده برینمعنی که علم و کشف معضلات
کلام عظیم و کتاب کریم باوضح بیان مختص بجناب امیر المومنین می باشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شعر * کرامتهم
من بعض ما خصهم به * بما خصهم من ارث کل فضیلة * گفته و اما حصة علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه العلم و کشف و الکشف معضلات الکلام العظیم والکتاب الکریم الذی
هو من اخص معجزاته صلی الله علیه وسلم باوضح بیان بما ناله بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها و بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه مع فضائل اخر لا تعد و لا تحصی و نیز فرغانی
در شرح فارسی قصیدهٔ تائیه بحدیث مدینه را دلیل رسیدن علم بجناب امیر المومنین علیه السلام بطور میراث از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دانسته چنانچه در شرح شعر * و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا * علی
بعلم ناله بالوصیة * علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی قرآن و حدیث
بر غیر او از صحابه خصوصاً عمر چنانچه در آن معرض گفته است لولا علی لهلک عمر باآنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود
بعلمی که بوی رسید بمیراث بعد از مصطفی بوصیتی که اجیت فرموده بود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اذکرکم الله فی اهل بیتی سه بار و باز فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و بآنچه گفت
انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی و سید علی همدانی در مشارب الاذواق شرح قصیدهٔ خمریه فارضیه بحدیث
مدینة العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المومنین علیه السلام ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان
فیافی آمال بمورد زلال وصال ست و امام الدین محمد البحروی الایجی در کتاب اسماء النبی و خلفائه الاربعة

بحدیث شریف استدلال کرده برانکه باب مدینة العلم از اسمائے جناب امیر المومنین علیه السلام ست و **زین الدین ابوبکر خوافی** این حدیث شریف را در محل تایید اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بمزید علم و حکمت آورده **و ملک العلما شهاب الدین دولت آبادی** در هدایة السعدا بودای حدیث مدینة العلم برای اظهار بطلان افترای بعض مفترین استدلال و احتجاج نموده و نیز در هدایة السعدا باین حدیث شریف در معرض اثبات وراثت جناب امیر المومنین علیه السلام و عدم وراثت عباس تمسک کرده **و شهاب الدین احمد** در توضیح الدلائل در باب خامس عشر آن باین حدیث شریف استدلال نموده بانکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب مدینه علم ست و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مدینة العلم از اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام باین احتجاج کرده **و نور الدین بن الصباغ المالکی** در فصول مهمه در بیان تفجر بحار علوم از صدر جناب امیر المومنین علیه السلام باین حدیث شریف تمسک نموده **و عبد الرحمن بن محمد بسطامی** در درة المعارف باین حدیث شریف استدلال نموده برانکه امیر المومنین علیه السلام وارث علم اسرار حروف از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم گردیده **و شمس الدین محمد بن یحیی اللاهجی** در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز این حدیث منیف را بمعرض احتجاج و استدلال بر اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسوے جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آورده **و حسین بن علی الکاشفی** در روضة الشهدا در مدح علم جناب امیر المومنین علیه السلام باین حدیث متین تمسک کرده **و فضل بن روزبهان** در کتاب الباطل خود این حدیث شریف را دلیل وفور علم حضرت امیر المومنین علیه السلام و استحضار اجوبه وقائع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده **و کمال الدین میبذی** در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیه السلام باین حدیث شریف استدلال نموده برینکه طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان را واجبست که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین علیه السلام **و محمد بن یوسف شامی** در سبل الهدی و الرشاد این حدیث شریف را دلیل بودن مدینة العلم از اسمائے جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده **و ابن حجر مکی** در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر ؎ کم ابانت آیاته من علوم ٭ عن حروف ابان عنها الهجاء ٭ باین حدیث استدلال نموده برینکه جناب امیر المومنین علیه السلام وارث معظم علم قرآن از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم شده و نیز ابن حجر مکی در منح مکیه بشرح شعر ؎ و وزیر ابن عمه فی المعالی ٭ و من الاهل تسعد الوزراء ٭ در بیان امداد فرمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المومنین علیه السلام را بعلوم بحدیث مدینة العلم متمسک گردیده و نیز ابن حجر

مکی در منح مکیه شرح شعر سه لم یزده کشف الغطاء یقیناً بل هو الشمس ما علیه غطاء این حدیث شریف را
دلیل گردانیده بر اینکه الله سبحانه مختص فرموده امیر المومنین علیه السلام را از علوم بچیزے که قاصر میشود ازان عبارات
ونیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان این حدیث شریف را دلیل اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام وانموده وجمال الدین
محدث در روضة الاحباب در مدح علم جناب امیر المومنین علیه السلام باین حدیث شریف استدلال کرده وسید
محمد بخاری در تذکرة الابرار بر وفور علم جناب امیر المومنین علیه السلام باین حدیث منیف احتجاج نموده وعلی
عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر باین حدیث شریف احتجاج نموده برینکه سزاوارست برای عالم اینکه خبر دهد مردم را
بفضل کسیکه شناخته است فضل اورا تا که مردم ازو اخذ علم نمایند ونور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه
این حدیث شریف را دلیل گردانیده بر اینکه مدینة العلم از اسمائے جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم میباشد و
ابراهیم بن الحسن الکردی در نبراس این حدیث شریف را دلیل باب مدینة العلم بودن جناب امیر المومنین علیه السلام
دانسته واسمعیل بن سلیمان الکردی در کتاب جلاء النظر باین حدیث شریف بر براءت ساحت علیای
جناب امیر المومنین علیه السلام از خطا احتجاج نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته وقد زاد ابن تیمیة باشیاء من
جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه
یقول وهو علی منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله عنه له غلطات وای غلطات
وان سیدنا علی رضی الله عنه اخطأ فی اکثر من ثلثمائة مکان فیالیت شعری من این یحصل لك النص ب
اذا اخطأ عمر وعلی رضی الله عنهما بزعمك اما سمعت قول النبی صلی الله علیه وسلم فی حق سیدنا
علی انا مدینة العلم وعلی بابها الخ ومحمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در اثبات بودن
مدینة العلم از اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم باین حدیث شریف استدلال نموده وشیخ سلیمان جمل
در فتوحات احمدیه باین حدیث شریف استدلال کرده برینکه جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم جناب امیر المومنین
علیه السلام بعلوم امداد فرموده وقمر الدین الحسینی الاورنقابادی در نور الکریمتین بحدیث مدینة العلم
استدلال نموده برینکه جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده وشهاب الدین
عجیلی در ذخیرة المآل بحدیث مدینة العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب العلم ست
وعلاوه برین دیگر علمای کبار ونبهای احبار سنیه باین حدیث شریف احتجاج واستدلال نموده روان جاحد
عنید ومنکر مرید کما ینبغی فرسوده اند پس مقام حیرت واستعجاب ست که چسان مخاطب والاتبار پے سپر وادی انکار

جحود و انکار این حدیث مشرق المنار گردیده با دعای باطل اخراج اهلسنت اینحدیث شریف را از دائره تمسک و
احتجاج از افادات اکابر اهل مذهب خود تغافل و تعامی صریح ورزیده بالاتر اینکه اینهمه فحول اعلام و صدور
فخام خویش را از زمرهٔ اهلسنت خارج و در زمرهٔ اهل بدعت مارج تصور کرده باشد و عجب بر عجب آنست که
شاه ولی الله والد مخاطب نیز در قرة العینین جا بجا بحدیث مدینة العلم استدلال و احتجاج فرموده و در ازالة الخفا
نیز بآن تمسک نموده کما سبق مفصلا پس نمیدانم که شاهصاحب بعد ادراک اینمعنی یا تکذیب دعوی باطله خود
خواهند فرمود یا آنکه والد ماجد خود را نیز از زمرهٔ اهلسنت اخراج نموده قصب السبق در نصرت باطل خواهند ربود و اعجب
از همه آنست که خود مخاطب بجواب سوال بعض نامیین سالک طریق استدلال و احتجاج باینحدیث متین گردیده
طریق اذعان و انقیاد باینحدیث واضح الرشاد گزیده کما دریت فیما سبق و اینمقام محل کمال تحیر ارباب احلام ست
که شاهصاحب دریجا بمقابلهٔ اهلبیت بادعای اخراج اهلسنت اینحدیث را از دائره تمسک و احتجاج میگمارند
و باکی از دار و گیر مستبعین افادات نقاد نحاریر بر نمی دارند و خود در جواب بعض مستفیدین تمسک و استدلال
بآن میفرمایند و این تهافت عجیب و تناقض غریب ارباب افهام را حیرت بر حیرت می افزاید و حق اینست که بمفاد
الحق یعلو و لا یعلی شاهصاحب را در استدلال و احتجاج باینحدیث شریف حق بر زبان جاری گردیده اینچه در
تحفه سر و ته تفوه بآن کرده بودند بافادهٔ مبرمهٔ خود شان هم اسر باطل و مضمحل شد و آب برده والحمد لله علی ذلک
حمدا جزیلا **قوله** و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با شخصیکه او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات
او را دیده و خیانت او را معلوم نموده و از خانه خود برآورده منادی در شهر گردانده که فلان نوکر را باین سمر و کاری نیست
من ذمه دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مراتب را دانسته باین نوکر معامله دین نموده
زر معامله از آن شخص درخواستن آغاز نهاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود **اقول**
این کلمات حروریت سمات ناصبیت آیات از افحش ترهات و اسمج خرافات و افظع طامات و اقبح محالات و
اشنع هفوات و افضح عثرات و انکر خزعبلات و اوهن تمحلات و اشوه تعصبات و افسد تقولات ست و منشاء
آن جز نصب و عدوان و بغی و شنآن و فقدان ایمان و انعدام ایقان و استخفاف ارشادات جنیبه ایزد منان
و استکبار از قبول فضائل اهل الرحمن علیه و علیهم الاف السلام ما توالی الاحرمان و تعاقب الملوان دیگر چیزی نیست یا للعجب
که دیدن و جذب احادیث جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله الاطیاب با نفح مسک و جلب طلاب همین ست که امثال این اخبار
مستفیضه بل متواتره و اضراب این احادیث مرویه بطرق متضافره متکاثره را باینچنین ترهات مستهجنه فاسده و تعللات

مستقطعہ کلیہ و نفی نمایند باین نحو تقلیدات سخریہ خاسرہ و تشبیہات مزورہ بارہ را کہ این قرتیغ مجمہن آنرا خیمہ طنی تبہ فعلا لکذبہ زہرہ طیف وخط

حقیف از انصاف دارند دہبت خود برمکابرت و لداد و مباہت و عناد برنمیگمارند ایشان نیز ننگ می دانند

کہ اینگونہ حصائد لسان قطع نظر ازانکہ بعید از شان اہل نقد و عرفان ست یقینا مخرج از دائرہ اسلام و ایمان موقع

در زمرہ اہل کفر و طغیان میباشد و حیرتم لیسوئے خود میکشد کہ چگونہ مخاطب والا نژاد در حالت مزید اضطرام حتداد

نیران ضغائن و احقاد و غلیان و استداد مواد ابطال و اعناد زبان لشناعت ترجمان باین ہفوہ باطلہ و قول عاطلہ

آلودہ ساختہ نقاب حیا و شرم و تحشم و ازرم از رخ خویش انداختہ و ندانستہ کہ باین کلام جالب ملام کہ سراسر فاسد النظام

وبین الانخرام والانثلام ست حد تشنیع بکجا میرسد و گوشہ این سخریہ و فسوس بکجا میخورد آیا از جملہ محققین اعلام

و منتقدین فخام اہل سنت و جماعت جماعاتی نیستند کہ بافادات صحیحہ و تصریحات صریحہ خود تصحیح و تحسین این احادیث

نمودہ اند آیا از حفاظ کرام و نقاد عظام سنیہ طائفہ نیستند کہ بروایت و اخراج این احادیث رغم آناف جاحدین

فرمودہ اند آیا از علمای احبار و نبہائے کبار ستین ترمزہ نیستند کہ بجزم و جزم این احادیث را ذکر کردہ زنگ ارتیاب

از خواطر زدودہ اند آیا از کملائے عالیمقام و نبلائے عظیمی الاحتشام سنیین زرافہ تعیباشند کہ بعنوانات عدیدہ

مفیدہ حتم تثبیت این احادیث شریفہ افزودہ اند آیا از نقاد نحاریر و حذاق مشاہیر مخالفین جماعتی نیستند کہ شبہات

جاحدین و منکرین این احادیث منیفہ را بانامل تحقیق فرسودہ اند آیا از عظمای مشہورین و فخمائے معروفین سنیہ

جمعی نیستند کہ احتجاج باین احادیث متینہ کردہ ابواب ترصین آن کشودہ اند پس کاش مخاطب حظی از تامل و تدبر

برمیداشت و سبقا داین تمثیل بارد داغ سادہ لوحی و سفاہت و نیل سخف عقلی و بلاہت بر نواصی اینہمہ ارکان

عالیشان و اعضاد رفیع المکان مذہب خود میگذاشت و بالجملہ فلا یخفی علی المنصف النبیل ۔ الذی ہجر

الزیغ الھجر الجمیل ۔ ان المخاطب الضلیل ۔ لقد ضل سواء السبیل ۔ فی ھذا التمثیل العلیل

والتشبیہ الضئیل ۔ المقحم صاحبہ فی العذاب الوبیل ۔ والمورث لہ شدید التنکیل ۔ کبر

مقتا عند اللہ ان یرمی الحدیث الصحیح بالسخریۃ والاستھزاء ۔ ویعزو الحق الواضح الی الکذب

والافتراء ۔ ویبالغ فی تشیید اساس الباطل الخاسر ۔ ویوغل فی احصاف مبانی الضلال البائر ۔

ولا یخاف بطش اللہ وسطوتہ ۔ ولا یخشی اخذہ بالقدرۃ ونقمتہ ویجن باحادیث نبیہ المعظم

ویطعن فی فضائلہ آلہ الکرام علیہ وعلیہم اشرف الصلوۃ والسلام الی یوم البعث والقیام فلو درٰی

المخاطب بما فی ھذا التشدق والتفیھق ۔ والتنطع والتھور والتحذلق ۔ وضرب الامثال ۔

وتلفيق سخائف الاقوال - والتشبث بالكلمات المرجية - والهفوات الموبقة - والخزعبلات المهلكة - والخرافات المنهكة - من الشنار والعوار والبوار والخزي والخيبة والخسار - والدمار والتباب والتبار - والعمه والسفه وخلع ربقة الدين - وابداء عجز القلب ووجره باليقين لما وجلا - واندهش ذهلا - وكبح عنانه ندما - وزم لسانه سدما - ولما تفوه بكلمة - ولما نبس بنفثة لكن ذهب به قائد العمى الى سباسب العدوان والطغيان - واوصله سائق الجهل الى مرامي الشحناء والشنان - وبلغ به حب الباطل الى عقبات كوكده - فتنبئ موافقت يوم يسال فيه عن المودة يا سبحان الله كيف تطيب نفس مومن موقر للدين معظم لشعائره - مجل لحرماته ومقتبس من منائره ان ينبس بمثل هذا المثل الفظيع المشتمل على التعيير الشنيع - والازراء القبيح - والثلب الفضيح - ولكن حب الباطل يعمي البصائر - ويغشي السرائر - ويغل الضمائر ويصم الاذان - ويفسد الايمان - ويدغل الايقان - ويبعث على الاقتحام في المهالك والتوغل في الحوالك - والتردي في المعاطب - والاختداع بالكواذب - **وقد حاق والحمد لله** بنفسه وبال هذا التمثيل الاعوج ونزل به وبوالده نكال هذا الهذر الاسمج - فانهما بنفسهما قد اعتمدا على هذا الحديث الشريف - واستندا بهذا الخبر المنيف - فكيف ينسب نفسه ووالده الى الاعتماد على الخادم الخائن والركون الى السارق المائن - هل هذا الا هذر قبيح - وهراء فضيح والعجيب كل العجب ان المخاطب الكثير الشغب مع هذه المجازفات الفاحشة - والتعنتات الداهشة التي تذهل كل ذي راي سديد يدعي حصول الملكة المعتد بها في فهم معاني الاحاديث وادراك دقائق الاسانيد فتعسا لهذه الملكة وبهرا ونتنا لها ودفرا - حيث قادته الى ابطال الاحاديث الصحيحة الثابتة والروايات الاصيلة التي هي عن اصول التحقيق نابتة - التي اثبتها والده وشيخه وفخره وعماده وشرفه وسناده الذي ادعى بالاستفادة منه تلك الملكة الغريبة - وتجاسر بالاعتزاء اليه على انتحال هذه القوة العجيبة ولعمري ان المخاطب ما يروم بالتفوه بهذا الكلام المعتل والتقول بهذا الهذر المختل - والجسارة على هذه الكلمات السخيفة الواهية الجالبة على متفوهها كل بائقة وداهية الا تحقيق سموم الحديث بزعمه الكاسد المبهرج - وترويج وجوه مجتبات الفاسد اللجلج - ولا يدري ان اهل النقد والامعان والحفظ والاتقان المحدثين لما انذرس

من انارة المجتہدین فی انارة مقباسه و رفع مناره یدرؤن فی صدره و یدفعون فی نحره و ینصرون بالخزعبلات زیره و یشیدون مبانی الصدق بتقریره و یحسمون مواد الریب عن اساسها و ینورون طرق الهدایۃ باضاءة نبراسها و یظهرون الصواب الصراح کالقمر اللیاح و یجعلون ما لفقه من الاباطیل کہشیم تذروه الریاح **قوله** و ہمچنین مفید مدعا ہم نیست زیرا کہ اگر شخصی باب مدینۃ العلم شد چہ لازم ست کہ صاحب ریاست عامہ ہم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر **اقول** بار باب اذہان ذاکیه و اصحاب عقول صافیه کہ بصر بصیرت شان بغشاوۂ عصبیت و عناد محجوب نگردیدہ و طبع جحود و لداد بر صفحۂ دل شان نرسیدہ مخفی و محتجب نیست کہ نفی دلالت حدیث مدینۃ العلم بر مدعا محض عدوان و جفا و بحت طغیان و اعتداست و کسانیکہ معانی احادیث و اخبار نبویه را بچشم بینا دیدہ اند و کلام حقائق نظام جناب سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السلام را بگوش حق نیوش شنیدہ نزد ایشان بکمال وضوح و ظہور واضح و لائح ست کہ استدلال باین حدیث شریف بوجوہ عدیدہ و عنوانات سدیدہ افادۂ مقصود و مرام اہل حق کرام کہ خلافت بلا فصل جناب امیر المومنین علیه السلام ست مینماید و احتجاج باین خبر منیف بتقریبات انیقه و تقریرات رشیقه در تشیید مبانی مطلوب می افزاید **اول** آنکہ این حدیث شریف دلالت دارد بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام و اعلمیت مستلزم افضلیت ست و بعد ثبوت افضلیت کار اہل عقل نیست کہ در خلافت بلا فصل آنجناب ارتیاب ورزند لانه قد ثبت غیر مرة ان الافضل متعین للخلافة و الامامة و لا یتعدی عنه امر الریاسة و الزعامة **اما امر اول** اعنی دلالت این حدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام پس بکمال مرتبہ واضح و آشکار و در سطوع و لموع کالشمس فی رابعة النہار می باشد زیرا کہ ہرگاہ بنص این حدیث شریف جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مدینہ علم باشد و جناب امیر المومنین علیه السلام باب آن بودہ باشد بلا شبہه لازم ست کہ آنجناب از دیگران افضل و اعلم باشد چہ اگر از باب این مدینہ دیگران عالمتر باشند لازم آید نقصان باب و نقصان باب مفضی ست بنقصان مدینہ و ذلک مما لا یجتری مسلم علی تقوله فکلا مومن علی تخیله و تقریب دلالت حدیث بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام بطریق دیگر اینست کہ مفاد صریح این حدیث شریف آنست کہ جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مدینہ علم ست و جناب امیر المومنین علیه السلام باب آن مدینہ می باشد و ہر کہ عقل سلیم و فہم مستقیم داشتہ باشد بعین الیقین می داند کہ باب مدینہ ہمان کس میتواند شد کہ عارف بجملہ علوم مدینہ علم باشد و اینمعنی بحمد الله مستلزم اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام ست از

انواطبه خلائق فضلاً عن سائر الاصحاب چه ظاهر ست ولا کظهور النور علی شاهق الطور که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله الاطیاب در علوم ربانیه ومعارف صمدانیه از جمله انبیاء مرسلین وملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین اعلم و
اکمل بوده وهر چند این مطلب معدود از جلیات واضحه ومسلک در سلک مبتنیات لاکلام است لیکن درینمقام بعضی از
تقریرات علماء سنیه متعلق باین باب مذکور می نمایم تا بعد ادراک آن در حصول جمله کمالات علمیه مدینة العلم برای باب
مدینة العلم بعکس آن محل ارتیاب نبوده باشد ابو حامد غزالی در رسالهٔ لدنیه گفته والطریق الثانی التعلیم الربانی وذلک
علی وجهین الاول القاء الوحی وهو ان النفس اذا کملت ذاتها یزول عنها دنس الطبیعة ودرن الحرص
والامل وینفصل نظرها عن شهوات الدنیا وینقطع نسبها عن الامانی الفانیة وتقبل بوجهها علی
بارئها ومنشئها وتتمسک بجود مبدعها وتعتمد علی افادته وفیض نوره والله تعالی بحسن عنایته
یقبل علی تلک النفس اقبالاً کلیاً وینظر الیها نظراً الٰهیاً ویتخذ منها لوحاً ومن النفس الکلی قلماً
وینقش فیها جمیع علومه ویصیر العقل الکلی کالمعلم والنفس القدسی کالمتعلم فیحصل جمیع العلوم لتلک النفس وینقش
فیها جمیع الصور من غیر تعلم وتفکر ومصداق هذا قول الله تعالی لنبیه صلی الله علیه وسلم وعلمک ما لم تکن تعلم الایة
فعلم الانبیاء اشرف رتبة من جمیع علوم الخلائق لان حصوله من الله تعالی بلا واسطة ووسیلة وبیان هذه
الکلمة یوجد فی قصة آدم والملائکة فانهم تعلموا طول عمرهم وحصلوا بفنون الطرق الکثیرة العلوم حتی صاروا
اعلم المخلوقات واعرف الموجودات وادم ما جاء ما کان عالماً لانه ما تعلم وما رای معلماً فتفاخرت
الملائکة علیه وتجبروا وتکبروا وقالوا نحن نسبح بحمدک ونقدس لک ونعلم حقائق الاشیاء فرجع ادم الی
باب خالقه واخرج قلبه واقبل بالاستغاثة علی الرب تعالی فعلمه الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملئکة فقال
انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین فصغر حالهم عند آدم وقل علمهم وانکسرت سفینة جبروتهم
فغرقوا فی العجز فقالوا لا علم لنا فقال تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم فانبئهم آدم عن مکنونات الغیب و
مستترات الامر فتقرر الامر عند العقلاء ان العلم الغیبی المتولد عن الوحی اقوی واکمل من العلوم
المکتسبة وصار علم الوحی ارث الانبیاء وحق الرسل حتی غلق الله باب الوحی فی عهد سیدنا محمد علیه الصلوة
والسلام فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین وکان اعلم وافصح العرب والعجم وکان یقول
ادبنی ربی فاحسن تادیبی وقال لقومه انا اعلمکم بالله واخشاکم من الله وانما کان علمه اشرف واکمل
واقوی لانه حصل عن التعلیم الربانی وما اشتغل قط بالتعلم والتعلیم الانسانی فقال تعالی علمه شدید القوی

وقاضی عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب الشفا بتعریف حقوق المصطفی گفته **فصل** ومن معجزاته الباهرة
ما جمعه الله تعالی له من المعارف والعلوم وخصه به من الاطلاع علی جمیع مصالح الدنیا والدین ومعرفته
بامور شرائعه وقوانین دینه وسیاسة عباده ومصالح امته وما کان فی الامم قبله وقصص الانبیاء
والرسل والجبابرة والقرون الماضیة من لدن آدم الی زمنه وحفظ شرائعهم وکتبهم ووعی سیرهم
وسرد انبائهم وایام الله فیهم وصفات اعیانهم واختلاف آرائهم والمعرفة بمددهم واعمارهم
وحکم حکمائهم ومحاجة کل امة من الکفرة ومعارضة کل فرقة من الکتابیین بما فی کتبهم واعلامهم
باسرارها ومخبآت علومها واخبارهم بما کتموه من ذلک وغیروه الی الاحتواء علی لغات العرب وغریب
الفاظ فرقها والاحاطة بضروب فصاحتها والحفظ لایامها وامثالها وحکمها ومعانی اشعارها
والتخصیص بجوامع کلمها الی المعرفة بضرب الامثال الصحیحة والحکم البینة لتقریب التفهیم
للغامض والتبیین للمشکل الی تمهید قواعد الشرع الذی لا تناقض فیه ولا تخاذل مع اشتمال شریعته
علی محاسن الاخلاق ومحامد الآداب وکل شیء مستحسن مفضل لم ینکر منه ملحد ذو عقل
سلیم شیئا الا من جهة الخذلان بل کل جاحد له وکافر به من الجاهلیة به اذا سمع ما یدعو
الیه صوبه واستحسنه دون طلب اقامة برهان علیه ثم ما احل لهم من الطیبات وحرم علیهم
من الخبائث وصان به انفسهم واعراضهم واموالهم من المعاقبات والحدود عاجلا والتخویف
بالنار آجلا الی الاحتواء علی ضروب العلوم وفنون المعارف کالطب والعبارة والفرائض والحساب
والنسب وغیر ذلک من العلوم مما اتخذ اهل هذه المعارف کلامه علیه السلام فیها قدوة واصولا
فی علمهم کقوله علیه السلام الرؤیا لاول عابر وهی علی رجل طائر وقوله الرؤیا ثلث رؤیا حق ورؤیا
یحدث بها الرجل نفسه ورؤیا تحزین من الشیطان وقوله اذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن
تکذب وقوله اصل کل داء البردة وما روی عنه فی حدیث ابی هریرة من قوله المعدة حوض البدن
والعروق الیها واردة وان کان حدیثا لا نصححه لضعفه وکونه موضوعا تکلم علیه الدارقطنی
وقوله خیر ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشی وخیر الحجامة یوم سبع عشرة وتسع عشرة
واحدی وعشرین وفی العود الهندی سبعة اشفیة وقوله ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطن الی قوله
فان کان لا بد فثلث للطعام وثلث للشراب وثلث للنفس وقوله وقد سئل عن سبا ارجل هو ام

امراة او ارض فقال رجل ولد عشرة تيامن منهم ستة وتشاءم اربعة الحديث بطوله وكذلك جوابه
في نسب قضاعة وغير ذلك مما اضطرت العرب على شغلها بالنسب الى سواله عما اختلفوا فيه من ذلك
وقوله حمير راس العرب ونابها ومذحج هامتها وغلصمتها والازد كاهلها وجمجمتها وهمدان غاربها
وذروتها وقوله ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض وقوله في الحوض زواياه
سواء وقوله في حديث الذكر وان الحسنة بعشرة فتلك مائة وخمسون على اللسان والف وخمسمائة
في الميزان وقوله هو نعم موضع الحمام هذا وقوله ما بين المشرق والمغرب قبلة وقوله
لعيينة او الاقرع انا افرس بالخيل منك وقوله لكاتبه ضع القلم على اذنك فانه اذكر للممل هذا مع انه
صلى الله عليه وسلم كان لا يكتب ولكنه اوتي علم كل شيء حتى قد وردت اثار بمعرفته حروف الخط
وحسن تصويرها كقوله لا تمد بسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبان من طريق ابن عباس وقوله
في الحديث الاخر الذي يروى عن معاوية انه كان يكتب بين يديه عليه السلام فقال له الق الدواة
وحرف القلم واقم الباء وفرق السين ولا تعور الميم وحسن الله ومد الرحمن وجود الرحيم وهذا وان لم
تصح الرواية انه صلى الله عليه وسلم كتب فلا يبعد ان يرزق علم هذا ويمنع الكتابة والقراءة واما علمه
صلى الله عليه وسلم بلغات العرب وحفظه معاني اشعارها فامر مشهور وقد نبهنا على بعضه في
اول الكتاب وكذلك حفظه لكثير من لغات الامم كقوله في الحديث سنه سنه وهي حسنة
بالحبشية وقوله يكثر الهرج وهو القتل بها وقوله في حديث ابي هريرة اشكنب درد ام
وجع البطن بالفارسية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا ولا يقوم به ولا ببعضه الا من مارس الدرس
والعكوف على الكتب ومثافنة اهلها عمره وهو رجل كما قال الله امي لم يكتب ولم يقرأ ولا عرف
بصحبة من هذه صفته ولا نشأ بين قوم لهم علم ولا قراءة لشيء من هذه الامور ولا عرف هو قبل بشيء منها
قال الله وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك الاية انما كانت غاية معارف العرب النسب
واخبار اوائلها والشعر والبيان وانما حصل ذلك لهم بعد التفرغ لعلم ذلك والاشتغال بطلبه ومباحثة
اهله عنه وهذا الفن نقطة من بحر علمه صلى الله عليه وسلم ولا سبيل الى جحد الملحد بشيء مما ذكرناه
ولا وجد الكفرة حيلة في دفع ما نصصناه الا قولهم اساطير الاولين وانما يعلمه بشر فرد الله قولهم بقوله
لسان الذي يلحدون اليه اعجمي وهذا لسان عربي مبين ثم ما قالوه مكابرة العيان فان الذي

نسبوا تعليمه اليه هما سلمان او العبد الرومي وسلمان انما عرفه بعد الهجرة ونزول الكثير من القرآن و ظهور ما لا يعد من الآيات واما الرومي فكان اسلم وكان يقرأ على النبي صلى الله عليه وسلم واختلف في اسمه وقيل بل كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس عنده عند المروة وكلاهما اعجمي اللسان وهم الفصحاء اللدّ والخطباء اللسن قد عجزوا عن معارضة ما اتى به والاتيان بمثله بل عن فهم وصفه وصورة تأليفه ونظمه فكيف باعجمي ألكن نعم وقد كان سلمان او بلعام الرومي او يعيش او جبر او يسار على اختلافهم في اسمه بين اظهرهم يكلمونهم مدى اعمارهم فهل حكي عن واحد منهم شيء من مثل ما كان يجيء به محمد صلى الله عليه وسلم وهل عرف واحد منهم بمعرفة شيء من ذلك وما منع العدو حينئذ على كثرة عدده ودؤوب طلبه وقوة حسده ان يجلس الى هذا فيأخذ عنه ايضا ما يعارض به ويتعلم منه ما يحتج به على شيعته كفعل النضر بن الحارث بما كان يمخرق به من اخبار كتبه ولا غاب النبي صلى الله عليه وسلم عن قومه ولا كثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اظهرهم يرعى في صغره وشبابه على عادة ابنائهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفرة او سفرتين لم يطل فيهما مكثه مدة يحتمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفره في صحبة قومه ورفاقة عشيرته لم يغب عنهم ولا خالف حاله مدة مقامه بمكة من تعليم واختلاف الى حبر او قس او منجم او كاهن بل لو كان هذا بعد كله لكان مجيء ما اتى به في معجز القرآن قاطعا لكل عذر ومدحضا لكل حجة ومجليا لكل امر

وفخر الدين رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در بیان حجج افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر سایر انبیا علیهم السلام گفته

الحجة السادسة عشرة قال محمد بن عيسى الحكيم الترمذي في تقرير هذا المعنى ان كل امير فانه تكون مؤنته على قدر رعيته فالامير الذي تكون امارته على قرية تكون امارته ومؤنته بقدر تلك القرية ومن ملك المشرق والمغرب احتاج الى اموال وذخائر اكثر من اموال تلك القرية فكذلك كل رسول بعث الى قومه فاعطي من كنوز التوحيد وجواهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسالة فالمرسل الى قومه في طرف مخصوص من الارض انما يعطى من هذه الكنوز الروحانية بقدر ذلك الموضع والمرسل الى كل اهل المشرق والمغرب انسهم وجنهم لا بد ان يعطى من المعرفة بقدر ما يمكنه ان يقوم بسعيه بامور اهل المشرق والمغرب واذا كان كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه وسلم الى نبوة سائر الانبياء كنسبة كل المشارق والمغارب الى ملك بعض البلاد المخصوصة ولما كان كذلك لاجرم اعطي من كنوز الحكمة والعلم ما لم يعط احد قبله فلاجرم بلغ في العلم الى الحد الذي لم يبلغه احد

من البشر قال تعالى في حقه فاوحى الى عبده ما اوحى وفي الفصاحة الى ان قال اوتيت جوامع الكلم و
صار كتابه مهيمنا على الكتب وصارت امته خير الامم وابن حجر مكی در منح مكيه شرح قصيده همزيه گفته لك
لا لغيرك ذات اصلها مونث ذو المقتضية لموصوف والملازمة للاضافة غالبا كرجل ذي مال ثم
استعملوها استعمال الاسماء المستقلة فقالوا ذات قديمة ونسبوا الى لفظها فقالوا ذاتي وقد تستعمل
بمعنى نفس الشيء وحقيقته كما هنا وكما في قول خبيب رضي الله عنه وذلك في ذات الاله العلوم جمع علم
وهو هنا صفة ينجلي به المذكور لمن قامت به انجلاء تاما او الادراك الجازم الذي لا يحتمل النقيض
ومحترز بحدود اخرى كلها مدخولة ايضا وترادفه المعرفة لكن لا يقال الله تعالى عارف لانها تستدعي
سبق جهل بخلاف العلم واليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين بان اليقين خاص بما من شانه ان يتطرق اليه
شك فلا يقال تيقنت ان الواحد نصف الاثنين وقال الراغب اليقين من صفة العلم فوق المعرفة
والدراية واخواتها يقال علم اليقين ولا يقال معرفة اليقين وهو سكون النفس مع ثبات الحكم حال
كونها واصلة اليك على لسان الملك او بالالقاء في الروع او بخلق العلم الضروري او بسماع الكلام النفسي
من فيض عالم الغيب مصدر وصف به للمبالغة او بمعنى اسم الفاعل اي الغائب وهو ما لم يشاهد
لكن بالنسبة الينا واما بالنسبة اليه تعالى فالكل من عالم الشهادة لا المفعول اي المغيب خلافا لمن زعمه لان
غاب لازم وخص بالذكر لانه حد قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الاية لان العلم به
افخم واظهر ولان اكثر علوم نبينا صلى الله عليه وسلم تتعلق بالمغيبات بدليل فعلمت علم الاولين
والاخرين في الحديث المشهور ولانه تعالى اختص به لكن من حيث الاحاطة والشمول لعلمه بالكليات
والجزئيات فلا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الخمس التي قال
فيهن صلى الله عليه وسلم خمس لا يعلمهن الا الله تعالى لانها جزئيات معدودة وردت لا غير
وانكار المعتزلة لذلك مكابرة فقد وقع للانبياء عليهم السلام والاولياء من ذلك ما لا يمكن جحده لا سيما
ما وقع لنبينا صلى الله عليه وسلم وسياتي بسط جملة مما اخبر به صلى الله عليه وسلم من المغيبات في شرح
قوله وكم اخرج خبايا الغيوب منه وبه ما يتعلق بانكار المعتزلة او اخر الكتاب ومنهما اي العلوم بمعنى
المعلومات وهو متعلق بلا سما علا اي الجنس صلوات الله عليهم جماعة لكنهم ابدلوا الهمزة الثانية
خفيفة او جعلوها في التصغير [illegible] ادم الا [illegible]

كما صح عن ابن عباس رضي الله عنهما وورد عن علي وابن مسعود رضي الله عنهما واديم الارض ظاهر وجهها والادمة السمرة وهو من مراده من قال لون يقارب السواد ومن قال يشبه لون التراب واستشكل بما ورد من باهر جماله وان يوسف عليه السلام كان على الثلث من جماله وقد يجاب بان الجمال لا ينافي السمرة لانها بين البياض والحمرة وقيل اشتقاقه مما ذكر يؤيد القول بانه عربي وبه صرح الجواليقي وغيره ورد بان توافق اللغتين غير منكر وبانه لا دليل على ان الاشتقاق من خواص كلام العرب واجيب بان الاصل عدم التوافق وبان الوجه ان الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد اطبقوا على التفرقة بين اللفظ العربي والعجمي بصحة الاشتقاق وصح خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان ولكن الغالب انه كان يتكلم بالسرياني الاسماء مبتدأ مؤخر جمع اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والحرف ايضا واحتاج الناظم الى هذا التفصيل مع العلم به مما قبله لان آدم ميزه الله تعالى على الملائكة بالعلوم التي علمها له وكانت سببا لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه ومدحهم انفسهم بقولهم اتجعل فيها من يفسد الخ فربما يتوهم ان هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم اذ قد يوجد في المفضول ما ليس في الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان آدم عليه الصلوة والسلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسماءها وان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم هو العلم بحقائقها ومسمياتها ولا ريب ان العلم بهذا اعلى واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها انما يؤتى بها لتبيين المسميات فهي المقصودة بالذات وتلك بالوسيلة وشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم صلى الله عليه وسلم انما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود بطريق الذات وادم بطريق الوسيلة ومن ثم قال بعض المحققين انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم الذي في جبينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم انما علم اي باحد الطرق السابقة انفا الاسماء فقط اي الالفاظ الموضوعة بازاء الاعيان والمعاني هو الوارد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما وعليه فقيل علم الاسماء الموضوعة بكل لغة وعلمها اولاده فلما افترقوا في البلاد وكثروا اقتصر كل قوم على لغة وهذا يقوي ما هو الاصح في الاصول ان اللغات كلها توقيفية وقيل انما علم لغة واحدة لان الحاجة لم تدع الا اليها واما بقية اللغات فبالوضع ويقابل ما سلكه الناظم قولان احدهما انه انما علم مدلولها لان المزية في العلم انما تحصل بمعرفة مقاصد المخلوقات ومنافعها لا بمعرفة ان اسماءها كذا وكذا

قال بعض المحققین وھذا وان قرب من المعنی فھو بعید من اللفظ ای لان قولہ باسماء ھولاء
ومابعدہ ظاہر او صریح فی الاسماء فقط ومعنی ثم عرضھم ای الاعیان لانھا التی تعرض دون
الاسماء انھا ابرزت الیھم یخبروا باسمائھا ولا تایید فیہ لکون العلم بالمسمیات خلافا لمن زعمہ
وثانیھما وھو الذی سلکہ صاحب الکشاف انہ علم الامرین معاجمعا بین مقتضی اللفظ والمعنی
وشیخ زین الدین خالد بن عبد اللہ الازھری در شرح قصیدہ بردہ بشرح اشعار فاق النبیین فی
خلق وفی خلق ۞ ولم یدانوہ فی علم ولا کرم ۞ وکلھم من رسول اللہ ملتمس ۞ غرفا من البحر او رشفا
من الدیم ۞ وواقفون لدیہ عند حدھم ۞ من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم ۞ گفتہ ومعنی الابیات
الثلاثۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم علا جمیع النبیین فی الخلقۃ والسجیۃ ولم یقاربوہ فی العلم ولا فی
الکرم کما سیاتی بیانہ فی قولہ یا اکرم الرسل و فی قولہ ومن علومک علم اللوح والقلم وکل النبیین
اخذ من علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مقدار غرفۃ من البحر او مصۃ من المطر الغزیر وکلھم
واقفون عند غایتھم من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم وخص الشکلۃ بالحکم لزیادۃ التفھیم بھا
فی النقطۃ و بدر الدین محمود بن احمد بن مصطفی بن ابراھیم الرومی در تاج الدرہ شرح قصیدۂ بردہ در شرح شعر
فاق النبیین فی خلق وفی خلق ۞ ولم یدانوہ فی علم ولا کرم ۞ گفتہ اعنی یقول من اوصاف ذلک الحبیب
صلوات اللہ علیہ انہ فاق جمیع الانبیاء علیہم السلام بشرف طینتہ ونزاھۃ عنصرہ وکمال صفاتہ
وفضائل ملکاتہ حیث ... من شرف بقاع الارض ... مکارم الاخلاق فلہ السبق والافضلیۃ
من جھۃ القابلیۃ والاستفاضۃ من اللہ الحق ومن جھۃ انفاعلیۃ والافاضۃ علی الخلق بالعلم والکرم
الذین بھما حیوۃ الباطن والظاھر وتکمل وتتم ولم یقربوا منہ فیھما فضلا عن ان یساووہ ونیز در تاج الدرہ
در شرح شعر وکلھم من رسول اللہ ملتمس ۞ غرفا من البحر او رشفا من الدیم گفتہ المعنی
یقول فاق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمیع الانبیاء فی الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم وبعلمہ
البحر الزاخر وبکرم کدیمۃ ... وکیف لا وھم مع کثرۃ فضائلھم سائلون من ذلک البحر المحیط العذب
المشرب غرفا ومن ذلک الغیث المحیی لاراضی القلوب رشفا یتمنون ان یکونوا فی زمانہ وفی رکابہ
ویتشرفون بصحبتہ وقت ... صلی اللہ علیہ وسلم ونیز در تاج الدرہ در شرح شعر وواقفون
لدیہ عند حدھم من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم گفتہ واعلم ان ھذا البیت علی ما ذکرہ

لبعض الشارحین اقتباس من کلام امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ حین سالہ رجل من بنی تمیم
عن عروج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی السماء لیلۃ المعراج وکیفیۃ ملاقاتہ الرسل
علیہم السلام فی تلک اللیلۃ فقال علی رضی اللہ عنہ بعد کلام طویل بلی لاقاھم وھم واقفون لدیہ
عند حدہم من نقطۃ العلم ومن شکلۃ الحکم للمعنی یقول نبینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام الانبیاء
والرسل ومقدمہم وھم واقفون لدیہ عند حدھم الحاصل لہم من العلم والحکمۃ لا یتجاوز احد
منہم عن حدہ ولا یدعی مالیس فیہ بل یعترف کلہم بفضلہ وبقصور انفسہم من مقامہ ثم نسبۃ
النقطۃ الی العلم والشکلۃ الی الحکمۃ لکون النقطۃ کالممیز الذاتی لامتیاز الحروف بعضہا من بعض
بہا اولا وکون الاعراب کالممیز العرضی للترکیب ثانیا وھو ظاہر والعلم ھو الممیز الاول والعمل ھو الممیز
الثانی والحکمۃ تتعلق بالعمل فالتعین الحاصل بالنقطۃ ھو التعین الحاصل بالعلم والتعین
الحاصل بالاعراب ھو التعین الحاصل بالحکمۃ العملیۃ وقیل المعنی النبیون کلہم واقفون
لدی نبینا صلی اللہ علیہ وسلم مبتدیا وتوفہم من نقطۃ العلماء ای من معرفۃ الذات او من شکلۃ
الحکماء ای من معرفۃ الصفات والمراد ان مراتبہم فی معرفۃ الذات والصفات والعمل بمقتضاھا کانت
اخفض من مرتبتہ العلیۃ فیہما لکونہ دائرۃ المحیطۃ لہم وکل منہم کنقطۃ منہا او لکونہ
کالکتاب الجامع لجمالاصنہ حقائق العلوم والحکم کما قیل حلقۃ القرآن وکون علوم غیرہ من الانبیاء کالنقطۃ
وحکمہم کالاعراب من ذلک الکتاب ونیز در تاج الدرہ در شرح شعرے کفاک بالعلم فی الامی
معجزۃ فی الجاھلیۃ والتادیب فی الیتم گفتہ المعنی یقول یا ھیک ایہا المتعبر لتستدل بالاثار
علی الامی ناشیا بین اھل الجہل فی البدو والحکم الحقائق التی بہا المنوطۃ بہا مصالح کافۃ الناس من
لدن زمانہ الی یوم القرار معجزا مصنفا فی کل ماقام ادعاہ وکذا اتصافہ بمکارم الاخلاق ومحاسن
الاداب یتیما ولطیما المتیقن انہ لم یتعلم من معلم ولم یؤدبہ مؤدب من اھل زمانہ سنین اربعین وھم سلموا لہ
الصدق والانصاف والامانۃ وسموہ بالامین یدل علی ان لہ من اللہ تعالی شانا عظیما ونیز در تاج الدرہ
در شرح شعرے فان من جودک الدنیا وضرتہا ومن علومک علم اللوح والقلم گفتہ المعنی یقول انما
لایضیق فی ظنی جاھک بمثلی ایہا البحر الزاخر لما وجدالانی علمت یقینا ان وجود الدنیا و
الآخرۃ وما الیہما من جودک فانک کنت الباعث للصانع تعالی علی افاضۃ الوجود علی الکائنات فکانہ وجدت

بالوجود علی الکل کما ورد لولاک لما خلقت الافلاک وکن اعلم اللوح والقلم انما اتی بہ من علومک المحیط بما فیہما بل العلم المکتوب فی الواح الکائنات بعض علومک لان لک من اللہ تعالیٰ علما لا یطلع علیہ اللوح والقلم ولا الثقلان والملک کما ورد لی مع اللہ وقت لا یسع فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل ومن ھذا شانہ یکون ازمۃ الامور کلہا بیدہ صلی اللہ علیہ وسلم فیجود باذن ربہ اخرا کما جاد اولا وملا عصام در شرح قصیدہ بردہ بشرح شعر ؎ فاق النبیین فی خلق وفی خلق ولم یدانوہ فی علم ولا کرم گفتہ فان قلت لا یلزم من کونہ فائقا علی الانبیاء کونہ فائقا علی الرسل اذا الرسل فائق علی النبیین و الانبیاء مع انہ علیہ الصلوۃ والسلام فائق علی جمیع الانبیاء والرسل ومن کان فائقا علی الاعلی یلزم ان یکون فائقا علی الادنی بالمحالۃ قلت لا فرق بین الانبیاء عند البعض ونقول المراد بالنبیین المرسلون بدلالۃ محل الکلام ویمکن ان یجاب عنہ بان بین النبیین والمرسلین عموما وخصوصا مطلقا عند من قال بالفرق وبینہما اذ کل رسول نبی بدون العکس اللام فیہ للاستغراق فعلی ھذا المرسلون مندرجون تحت النبیین قال لم یدانوہ ولم یقل لم یدانہ کل واحد منہم لان ذلک ابلغ اذ معناہ انہم لو جمعوا وقوبلوا بمحمد علیہ الصلوۃ والسلام وحدہ لم یدانوہ فکیف لو قوبل واحد بواحد وھذا مثل قولہ تعالیٰ قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل ھذا القرآن لا یاتون بمثلہ ولو کان بعضہم لبعض ظہیرا التنکیر فی علم وکرم للتعظیم ای فی علم جسیم وکرم فخیم وفی اعادۃ الخافض فی قولہ فی کرم دلالۃ علی انہم لا یدانوہ فی علم وحدہ ولا فی کرم وحدہ لا انہم لا یدانوہ فی العلم والکرم من حیث المجموع ونیز ملا عصام در شرح قصیدہ بردہ بشرح شعر ؎ وکلہم من رسول اللہ ملتمس ؛ غرفا من البحر او رشفا من الدیم ؛ گفتہ الکاف کل للاستغراق الحقیقی الضمیر للانبیاء وتقدیم من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی عاملہ للحصر ای من رسول اللہ لا من غیرہ ملتمس ای متوقع الغرف شرب الماء بالید وقیل رفع الماء بالید البحر الیم الرشف شرب الماء القلیل الدیمۃ السحابۃ التی تمطر وتدوم یوما ولیلۃ شبہہ علیہ الصلوۃ والسلام بالبحر فی غزارۃ العلم تارۃ وبالسحاب فی الافاضۃ والجود اخری وشبہ سائر الانبیاء بالمغترفین والاستعارۃ مصرح بہا الفاء فی قولہ فکلہم للتعلیل ای فاق النبیین لان کلہم من رسول اللہ ملتمس کذا وکذا من رسول اللہ من قبیل وضع المظہر موضع المضمر

اذ حق الكلام منه وهذه الاضافة لتعظيم المضاف فان قلت الالتماس انما يستعمل في طلب الشيء من
المساوي والانبياء كانوا دونه في المرتبة بدلالة قوله فاق النبيين قلت الملتمس هنا معالي المسائل
لكن الناظم احترز عن اطلاق لفظ السائلين على الانبياء تأدبا او لمساواتهم في اصل النبوة استعمل
الالتماس من رسول الله عليه الصلوة والسلام فان قلت لابد من المطابقة بين المبتداء والخبر والمبتداء
هنا جمع والخبر مفرد قلت افرده نظرا الى لفظ كل اولان المراد كل واحد منهم ونكتة الافراد هو انهم في
الافتقار اليه كشخص واحد او التنبيه على ان الفقراء كنفس واحدة فان قلت هم عليهم الصلوة
والسلام سابقون على النبي صلى الله عليه وسلم فكيف يلتمسون غرفا من بحره قلت هم سألوا
منه مسائل مشكلة في علم التوحيد والصفات فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم وحل مشكلاتهم
وبين يديه فحجت الحاجة بين آدم صفي الله وبين موسى كليم الله ليلة المعراج واليه اشار بقوله (حجت)
حاج موسى آدم فحج ادم موسى او نقول الاعتبار بتقدم الروح العلوي لا القالب السفلي
وروح نبينا مقدم على ارواح سائر الانبياء واليه اشار بقوله كنت نبيا وادم بين الماء و
الطين الحاصل كل الانبياء من نبينا الا من غيره استفادوا العلم وطلبوا الشفاعة اذ هو البحر
من العلم والسحاب من الجود وهم كالانهار والاشجار ونيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر
وواقفون لديه عند حدهم ۞ من نقطة العلم او من شكلة الحكم ۞ گفته النكات اتى بصيغة جمع القلة
والانبياء كثيرون تنبيها على انهم مع كثرة عددهم وعلو درجتهم قليلون بالنسبة الى عظمته عليه
الصلوة والسلام وكثرته ۔ دلبرا پيش وجودت همه خوبان عدمند ۞ سروران بر سر سوداے تو خاك قدمند
انهم بالنسبة اليه كنقطة موهومة هي جزء لا يتجزى او كشكلة اللجام واقفون بحضرته كالاصحاب
لدى الامراء ملازمون حده لا يتجاوزون ثم نقده نكتة ادبا وهو نظير قول جبرئيل عليه الصلوة والسلام
لو دنوت انملة لاخترقت وكانهم اخذوا الوقوف من نقطة اهل العلم فان النقطة لا يتجاوز عن مقامها (لاحترقت)
فالحاصل اي سائر الانبياء واقفون بحضرته عند حدودهم يلازمونها كما يلازم النقطة موضعها
او الشكلة مقامها ونيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر كفاك بالعلم في الامي معجزة ۞ في
الجاهلية والتاديب في اليتم ۞ گفته الحاصل حسبك شيئان منه عليه الصلوة والسلام من حيث المعجزة العلم
الكائن في النبي الامي في ايام الجاهلية حيث ما راى نبيا ورسولا ليتعلم منه العلم ولا استاذا فقيها او

الادیب الکامل ولم یکن له اب یؤدبه فعلمنا ان علمه علم لدنی وادبه بتادیب ربه فقال ادبنی ربی
فاحسن تادیبی وعلمنی ربی فاحسن تعلیمی فمن کان استاذه رب الخلائق طرًا کیف لا یکون اعلم الناس
قاطبةً ونیز ملا عصام در شرح قصیده برده بشرح شعر فان من جودک الدنیا وضرتها ﴿ومن علومک علم اللوح
والقلم﴾ گفته ای الدنیا والاخرة قطرة من بحر جودک وعلم اللوح والقلم شیٔ قلیل من علومک الدینیة
التی اعطاک الله تعالی اذ ما فی اللوح له نهایة ولیس لعلوم باطنک نهایة اذ هو ینبوع من بحر علومک وفاضل
معاصر ابراهیم باجوری در حاشیه برده گفته قوله فاق النبیین الخ ای زاد صلی الله علیه وسلم علی النبیین
وکذا علی غیرهم بالطریق الاولی فی خلق بفتح الخاء وسکون اللام وهو الصورة والشکل وفی خلق
بضمهما وهو ما طبع علیه الانسان من الخصال الحمیدة کالعلم والحیاء والجود والشفقة والحلم والعدل
والعفة وامثال ذلک فقد اجتمع فیه صلی الله علیه وسلم ما تفرق فی غیره من تلک الخصال وقد ذکر
بعضهم ان من تمام الایمان ان یعتقد الانسان انه لم یجتمع فی احد من المحاسن الظاهرة والباطنة مثل ما اجتمع
فیه صلی الله علیه وسلم واعترض علی الناظم بان مقتضی کلامه انه صلی الله علیه وسلم فاق النبیین فی بعض
الخلق بفتح الخاء وسکون اللام وبعض الخلق بضمهما لان کلا منهما نکرة وهی فی سیاق الاثبات
لا تعم وهذا لیس بمدح تام لانه یحتمل بعد ذلک ان یساویهم فی البعض الاخر ویحتمل ان یفوقوه فیه
وعلی هذا فان کان ما فاقوه فیه مثل ما فاقهم فیه حصلت المعادلة وان کان اکثر انعکس ما قصده
المصنف من المدح واجیب بان المراد فی خلقهم وفی خلقهم فهما مضافان فی المعنی فیعمان علی ان النکرة
فی سیاق الاثبات قد تعم ولما لم یلزم من کونه فاقهم فی ذلک نفی مقاربتهم له نفاها بقوله ولم یدانوه ای لم
یقاربوه وقوله فی علم ولا کرم ای لا غیرهما وانما اقتصر المصنف علیهما لان العلم راس الفضائل والکرم راس
الفواضل ولا یرد علی ذلک ما ورد من النهی عن التفضیل بین الانبیاء کقوله صلی الله علیه وسلم لا تفضلوا بین الانبیاء
لانه محمول علی تفضیل یودی الی تنقیص ولیس فی ذلک تنقیص لاحد من النبیین لانا نعتقد انهم متصفون
بالکمال والنبی اکمل قال تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض قال ابن عباس المراد بالبعض الاول محمد صلی الله
علیه وسلم قوله وکلهم من رسول الله الخ هذا البیت کالدلیل للبیت قبله والجار والمجرور متعلق
بقوله ملتمس والاضافة فی رسول الله للعهد والمعهود هو سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم والمراد
من قوله ملتمس اخذ وان کان الالتماس معناه فی الاصل الطلب وقوله غرفا من البحر او رشفا من الدیم

ای حال کون بعض الملتمسین مغترفا من البحر وبعضهم مرتشفا من الدیم فهو اشارة الی اختلاف
احوال الملتمسین فاولوا العزم مثلا اکثر التماسا من غیرهم فاو فی ذلک للتنویع والتقسیم والغرف مصدر
غرف بمعنی اخذ و البحر ضد البر سمی بذلک لعمقه واتساعه والرشف المص والدیم جمع دیمة وهی المطر
الدائم یوما ولیلة من غیر رعد والمراد من البحر والدیم هنا علمه وحلمه صلی الله علیه وسلم فکل منهما استعارة
تصریحیة وکل من الغرف والرشف ترشیح وانما عبر فی جانب البحر بالغرف وفی جانب الدیم بالرشف لان
الغرف مناسب للبحر لکثرته دون الدیم لانها تجری علی وجه الارض فلا یجتمع منها ماء غالبا حتی
یغترف قوله و واقفون الخ عطف علی قوله ملتمس لکن نظر فی احدهما للفظ کل وفی الاخر لمعناه و معنی
کونهم واقفین لدیه عند حدهم انهم ثابتون عنده صلی الله علیه وسلم فی العلم والحکم عند الحد الذی
حد لهم من ذلک فلا یتجاوزونه واما هو صلی الله علیه وسلم فلم یزل یترقی بعد ذلک فنهایة ما اتاهم
العلم والحکم مبدأ ما اوتیه صلی الله علیه وسلم منهما فوقوفهم لدیه صلی الله علیه وسلم وقوف ذی الغایة عند مبدأ
غیره وقوله من نقطة العلم او من شکلة الحکم بیان لحدهم والمعنی علی التشبیه والاضافة فی الموضعین
علی معنی من ای الذی هو کنقطة من العلم او کشکلة من الحکم والمراد من العلم والحکم علم الرسول
وحکمه کما قاله بعض الشارحین وقیل المراد بهما علم الله وحکمه وحاصل المعنی علی الاول انهم
ثابتون لدیه صلی الله علیه وسلم فی العلم والحکم عند حدهم الذی هو کالنقطة من علم الرسول
او کالشکلة من حکمه صلی الله علیه وسلم وحاصل المعنی علی الثانی انهم ثابتون لدیه فی العلم والحکم عند
حدهم الذی هو کالنقطة من علم الله او کالشکلة من حکمه تعالی فعلمهم بالنسبة الی علمه صلی الله علیه وسلم کنقطة
من علم الله وحکمهم بالنسبة لحکمه صلی الله علیه وسلم کشکلة من حکمه تعالی وهذا ابلغ فی مدحه
صلی الله علیه وسلم من الاول لکن الاول اقرب الاول ونیز فاضل معاصر در حاشیه برده متعلق شعر فان من
جودک الدنیا الخ گفته قوله فان من جودک الدنیا الخ هذا البیت تعلیل للبیت قبله فکانه قال وانما کان جاهک
یا رسول الله لا یضیق بی بل یسعنی وغیری من العصاة لان من جودک الدنیا الخ ومن للتبعیض
والمراد من الدنیا ما قابل الاخری ولذلک جعل الناظم ضرتها وفی کلامه تقدیر مضاف ای خیری الدنیا
وضرتها التی هی الاخرة فمن خیر الدنیا هدایته صلی الله علیه وسلم للناس ومن خیر الاخرة شفاعته صلی الله علیه وسلم
فیهم وقوله ومن علومک علم اللوح والقلم من جهة التعلیل لکون جاهه صلی الله علیه وسلم

لا یضیق عنہ لانہ لاشک ان العلم من اکبر اسباب عظم الجاہ وعلوہ ویجوز ان یکون مستانفا ومن
فی قولہ ومن علومک للتبعیض ایضا فی التبعیض فی الموضعین والمراد بعلومہ صلی اللہ
علیہ وسلم المعلومات التی اطلعہ اللہ علیہا فانہ تعالی اطلعہ علی علوم الاولین والاخرین والمراد
بعلم اللوح والقلم المعلومات التی کتبہا القلم فی اللوح بامر اللہ تعالی فانہ ورد اول ما خلق اللہ القلم
فقال لہ اکتب قال وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء حتی تقوم الساعۃ من مات علی غیر ذلک فلیس منی
ای لیس علی طریقتی واستشکل جعل علم اللوح والقلم بعض علومہ صلی اللہ علیہ وسلم بان من
جملۃ علم اللوح والقلم الامور الخمسۃ المذکورۃ فی اخر سورۃ لقمان مع ان النبی علیہ الصلوۃ والسلام
لا یعلمہا لان اللہ قد استاثر بعلمہا فلا یتم التبعیض المذکور واجیب بعدم تسلیم ان ہذہ
الامور الخمسۃ مما کتب القلم فی اللوح والا لاطلع علیہا من شانہ ان یطلع علی اللوح کبعض الملائکۃ
المقربین وعلی تسلیم انہا مما کتب القلم فی اللوح فالمراد ان بعض علومہ صلی اللہ علیہ وسلم علم اللوح
والقلم الذی یطلع علیہ المخلوق فخرج ہذہ الامور الخمسۃ علی انہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یخرج من الدنیا الا
بعد ان علمہ اللہ تعالی بہذہ الامور فان قیل اذا کان علم اللوح والقلم بعض علومہ صلی اللہ علیہ وسلم فما البعض
الاخر اجیب بان البعض الاخر ہو ما اخبرہ اللہ عنہ من احوال الاخرۃ لان القلم انما کتب فی اللوح ما ہو
کائن الی یوم القیمۃ فقط کما تقدم فی الحدیث ازین عبارات مشرقہ وافادات مولقہ ظاہر و باہر است
کہ علوم جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حد و نہایت ندارد و تمامی انبیاء و مرسلین علیہم السلام مستفید و ملتمس
علم از آنجناب می باشند و علم لوح و قلم کہ منتہای معلومات ملائکہ است بعضی از علوم آنجناب است و ظاہر
است کہ ہرگاہ جناب امیر المومنین علیہ السلام بنص حدیث مدینۃ العلم باب علم جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
است پس علم آنجناب نیز حد و نہایت نخواہد داشت و علم آنجناب نیز ہمان علم خواہد بود کہ تمامی انبیاء و مرسلین سلام اللہ
علیہم اجمعین از ان مستفید و آخذ باشند و علم لوح و قلم بعضی از ان علم است پس بحمد اللہ تعالی از اینجا اعلمیت
جناب امیر المومنین علیہ السلام از قاطبہ انبیاء و مرسلین و جملہ ملائکہ مقربین علیہم سلام اللہ رب العالمین کالصبح
عند الاسفار واضح و آشکار گردید بلکہ آفتاب حق و صواب بکوری چشم نواصب اتباب بدائرہ نصف النہار رسیدہ
و محتجب نماند کہ دلالت حدیث مدینۃ العلم بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیہ السلام از وضوح و ظہور بمعرض
وسفور بحدی رسیدہ است کہ علمای اعلام و محققین عظام سنیہ در مقام تحقیق اعتراف بان دارند و ہم عالیہ

خود بر تبیین و توضیح و تفصیل و تشریح و تفسیر و تصریح و تثبیت و ترجیح آن میگمارند سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم دار حکمة و مدینة علم و علی لهما باب و انه اعلم الناس بالله تعالی و احکامه و آیاته و کلامه بلا ارتیاب عن مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم یا علی ان الله امرنی ان ادنیک فاعلمک لتعی و انزلت هذه الآیة وتعیها اذن واعیة فانت اذن واعیة لعلمی رواه الحافظ الامام ابو نعیم فی الحلیة و رواه سلطان الطریقة و برهان الحقیقة الشیخ شهاب الدین ابو حفص عمر السهروردی فی العوارف باسناده الی عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنهما و لفظه قال حین نزلت هذه الآیة تعیها اذن واعیة قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لعلی رضی الله تعالی عنه سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی کرم الله تعالی وجهه فما نسیت شیئا بعده و ما کان لی ان انسی قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابو بکر محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سره فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزید العلم و الحکمة حتی قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و قال عمر لولا علی لهلک عمر و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت من بابه رواه الطبری من تخریج ابی عمرو و اورده الامام الفقیه المذکور (یعنی امام الدین محمد الحجری الایجی) و قال کما فی الحدیث و علامات الباب سبب لزوال الحائل و المانع من الدخول الی البیت فمن اراد الدخول و اتی البیوت من غیر ابوابها شق و عسر علیه دخول البیت فهکذا من طلب العلم و لم یطلب ذلک من علی رضی الله عنه و بیانه فانه لا یدرک المقصود فانه رضی الله عنه کان صاحب علم و عقل و بیان و رب من کان عالما و لا یقدر علی البیان و الافصاح و کان علی رضی الله مشهورا من بین الصحابة بذلک فباب العلم و روایته و استنباطه من علی رضی الله عنه و هو کان بالاجماع الصحابة مرجوعا الیه فی علمه موثوقا بفتواه و حکمه و الصحابة کلهم یراجعونه مهما اشکل علیهم و لا یسبقونه و من هذا المعنی قال عمر لولا علی لهلک عمر رضی الله عنه تعالی عنهم و ابن روزبهان با آن شدت تعصب و تعنت و تصلب که دارد اعتراف کرده که این حدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

دلالت دارد چنانچه بجواب استدلال علامه حلی علیه الرحمه که در نهج الحق باین الفاظ افاده فرموده التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل
وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول سلونی الا علی بن ابی طالب وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی ابن روزبهان در کتاب الباطل خود گفته هذا یدل علی وفور
علمه واستحضاره اجوبة الوقائع واطلاعه علی شتات العلوم والمعارف وکل هذه الامور مسلمة ولا
دلیل علی النص حیث لا یجب ان یکون الاعلم خلیفة بل الاحفظ للحوزة والاصلح للامة ولو لم
یکن ابوبکر اصلح للامامة لما اختاره الصحابة وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح این حدیث
کما دریت سابقا افاده فرموده انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب فان المصطفی
صلی الله علیه وسلم المدینة الجامعة لمعانی الدیانات کلها ولا بد للمدینة من باب فاخبر ان بابها هو علی
کرم الله وجهه فمن اخذ طریقه دخل المدینة ومن اخطأه اخطأ طریق الهدی وقد شهد له
بالاعلمیة الموافق والمؤالف والمعادی والمخالف خرج الکلاباذی ان رجلا سأل معویة عن مسئلة
فقال سل علیا هو اعلم منی فقال ارید جوابک قال ویحک کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یغره بالعلم غرا وکان اکابر الصحب یعترفون له بذلک وکان عمر یسأله عما اشکل علیه
جاءه رجل فسأله فقال ههنا علی فاسأله فقال ارید ان اسمع منک یا امیر المؤمنین قال قم لا اقام الله
رجلیک ومحا اسمه من الدیوان وصح عنه من طرق انه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم حتی امسکه
عنده ولم یوله شیئا من البعوث لمشاورته فی المشکل واخرج الحافظ عبد الملک بن سلیمان قال ذکر
لعطاء اکان احد من الصحب افقه من علی قال لا والله قال الحرالی قد علم الاولون والآخرون
ان فهم کتاب الله منحصر الی علم علی ومن جهل ذلک فقد ضل عن الباب الذی من ورائه یرفع
الله عن القلوب الحجاب حتی یتحقق الیقین الذی لا یتغیر بکشف الغطاء الی هنا کلامه ونیز در
همین شرح اعنی فیض القدیر مسطور است انا دار الحکمة وفی روایة انا مدینة الحکمة وعلی بابها ای علی
بن ابی طالب هو الباب الذی یدخل منه الی الحکمة فناهیک بهذه المرتبة ما اسناها وهذه المنقبة
ما اعلاها ومن زعم ان المراد بقوله وعلی بابها انه مرتفع من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضه
الفاسد بما لا یجدیه ولا یسمنه ولا یغنیه اخرج ابونعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا الا وعلی رأسها وامیرها واخرج عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم

قیل عن علی کرم الله وجهه قال قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزء واحد واخرج ابو نعیم ان
انزل القرآن علی سبعة احرف ما منها حرف الا وله ظهر وبطن وان علیا عنده منه علم الظاهر والباطن واخرج ایضا علی سید
المرسلین وامام المتقین واخرج ایضا انا سید ولد آدم وعلی سید العرب واخرج ایضا علی رایة الهدی واخرج ایضا یا علی ان المسلمین
الله امرنی ان ادنیک واعلمک لتعی وانزلت هذه الآیة وتعیها اذن واعیة واخرج ایضا عن ابن عباس کنا نتحدث ان رسول الله صلعم
عهد الی علی کرم الله وجهه سبعین عهدا لم یعهد الی غیره والاخبار فی هذا الباب لا تکاد تحصی وابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده
همزیه در شرح شعر لم یزده کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه غطاء گفته تنبیه مما یدل علی ان الله سبحانه اختص
علیا من العلم بما تقصر عنه العبارات قوله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی وهو حدیث صحیح لا نزاع فیه وقوله انا
دار الحکمة وفی روایة انا مدینة وعلی بابها وابن حجر مکی در تطهیر الجنان جائیکه مطاعن معویه آن وارد نموده گفته السابع خروجه علی فی نسخ
علی کرم الله وجهه ومحاربته له مع انه الامام الحق باجماع اهل الحل والعقد والافضل الاعدل الاعلم بنص الحدیث الحسن
بل لکثرة طرقه خلافا لمن زعم وضعه ولمن زعم صحته ولمن اطلق حسنه انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی وعلاوه برین از
افادات دیگر اساطین اعلام وارکان عظام اهل سنت نیز دلالت این حدیث بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام واضح
ولائح ست فلینظر الناظر البصیر فیما قدمنا من عبارات هؤلاء النحاریر الاماجد ودوم آنکه استلزام اعلمیت افضلیت را نیز نهایت
واضح ولائح ست باجماع ارباب دانش وعقل واتفاق اصحاب علم وفضل اشرف فضائل واعلی مناقب علم ست وهرکه در علم بالاتر بلا شبهه افضل
ومقتدای کل الصید فی جوف الفرا تمامی فضائل نفسانیه تحت علم میباشد ومنشا آن فضائل همین صفت فاضله است وهرکه در علم افضلست
افضلیت مطلقه برای او ثابت ست واین مطلب در نهایت وضوح وظهور وتبین وسفور میباشد لیکن بشطری از افادات اعاظم محققین وکملای
مدققین سنیه که قاصم اساس اصحاب اوهام واحلام متشبثین بتعصب ومرام بوده اشارت باید نمود حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفته الاصل الخامس والثلثون
والمأة حدثنا اسمعیل بن نصر بن راشد قال حدثنا اسد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا عمر مولی غفرة قال سمعت
ایوب بن صفوان یذکر عن جابر بن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ایها الناس من کان یحب ان یعلم منزلته عن عمر
عند الله فلینظر کیف منزلة الله عنده فان الله ینزل العبد حیث انزله من نفسه ان لله سرایا من الملائکة تحل وتقف علی
مجالس الذکر فاغدوا وروحوا فی ذکر الله الا فارتعوا فی ریاض الجنة قالوا واین ریاض الجنة یا رسول الله قال مجالس الذکر فاغدوا وروحوا
فی ذکر الله وذکروه بانفسکم فمنزلة الله عند العبد انما هو علی قدر معرفته ایاه وعلمه وهیبته منه واجلاله له وتعظیمه والحیاء
من هنا المقام کلام الترمذی فلیتنبه ۱۲ م
منه والخشیة منه والخوف من عقابه والوجل عند ذکره واقامة الحرمة لامره ونهیه وقبول منه ورؤیة تدبیره والوقوف عند احکامه
طیب النفس بها والتسلیم له بدنا وروحا وقلبا ومراقبة تدبیره فی اموره ولزوم ذکره والنهوض باثقال نعمه واحسانه

وترك مشيآته لمشيآته وحسن الظن به في كل ما نابه والناس في هذه الاشياء على درجات
يتفاضلون فمنازلهم عند ربهم على قدر حظوظهم من هذه الاشياء وان الله تبارك اسمه
اكرم المؤمنين بمعرفته فاوفرهم حظا من المعرفة اعلمهم به واعلمهم بربهم اوفرهم حظا من هذه
الاشياء واوفرهم حظا منها اعظمهم منزلة عنده وارفعهم درجة واقربهم وسيلة وعلى قدر
نقصانه من هذه الاشياء ينتقص حظه وينحط درجته وتبعد وسيلته ويقل علمه به
وتضعف معرفته اياه ويسقم ايمانه ويملكه نفسه قال الله تبارك اسمه ولقد فضلنا بعض
النبيين على بعض وآتينا داؤد زبورا فانما فضل الخلق بالمعرفة والعلم به لا بالاعمال واليهود
والنصارى وسائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشريعة فصارت هناها هباء منثورا فبالمعرفة
تزكى الاعمال وبها تقبل منهم وبها تطهر الايمان فمن فضل بالمعرفة فقد اوتي حظا من
العلم به ومن فضل بالعلم به يكون هذه الاشياء التي وصفنا موجودة عنده وابو حامد غزالي
در رسالهٔ لدنیه گفته اعلم ان العلم هو تصور النفس الناطقة المطمئنة حقائق الاشياء وصورها
المجردة عن المواد باعيانها وكيفياتها وكمياتها وجواهرها وذواتها ان كانت مفردة وان
كانت مركبة والعالم هو المحيط المدرك المتصور والمعلوم هو ذات الشيء الذي ينتقش علمه
في النفس وشرف العلم بقدر شرف معلومه ورتبة العالم بحسب رتبة العلم ولا شك ان افضل
المعلومات واعلاها واشرفها واجلها هو الله تعالى الصانع المبدع الحق الواحد فعلمه و
هو علم التوحيد افضل العلوم واجلها واكملها وهذا العلم ضروري واجب تحصيله
على جميع العقلاء كما قال صاحب الشرع عليه الصلوة والسلام طلب العلم فريضة على كل مسلم
وامر بالسفر في طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو بالصين وعالم هذا العلم افضل العلماء
وبهذا السبب خصهم الله تعالى بالذكر واجل المراتب فقال شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
واولوا العلم فعلماء علم التوحيد بالاطلاق هم الانبياء وبعدهم العلماء الذين هم ورثة
الانبياء وهذا العلم وان كان شريفا في ذاته كاملا بنفسه لا ينفي سائر العلوم بل لا يحصل
الا بمقدمات كثيرة وتلك المقدمات لا تنتظم الا من علوم مشتتة مثل علم السموات والافلاك
وجميع علم المصنوعات ويتولد عن علم التوحيد علوم اخر كما سنذكرها باقسامها في مواضعها

ونیز غزالی در احیاء العلوم در کتاب العلم گفته **الباب الاول** فی فضل العلم والتعلیم والتعلم وشواهده من النقل والعقل **فضیلة العلم** اما شواهدها من القرآن فقوله عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط فانظر كيف بدأ سبحانه وتعالى بنفسه وثنى بالملائكة وثلث باهل العلم وناهيك بهذا شرفاً وفضلاً وجلاءً ونبلاً وقال الله تعالى يرفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات قال ابن عباس رضي الله عنه للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبع مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام وقال عز وجل قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء وقال تعالى قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب وقال تعالى قال الذي عنده علم من الكتاب انا آتيك به تنبيهاً على انه اقتدر عليه بقوة العلم وقال عز وجل وقال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحاً بين ان عظم قدر الآخرة يعلم بالعلم وقال تعالى وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون وقال تعالى ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم رد حكمه في الوقائع الى استنباطهم والحق رتبتهم برتبة الانبياء في كشف حكم الله وقيل في قوله تعالى يا بني آدم قد انزلنا عليكم لباساً يواري سوآتكم يعني العلم وريشاً يعني اليقين ولباس التقوى يعني الحياء وقال عز وجل ولقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم وقال تعالى فلنقصن عليهم بعلم وقال عز وجل بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم وقال تعالى خلق الانسان علمه البيان وانما ذكر ذلك في معرض الامتنان **واما الاخبار** فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين ويلهمه رشده وقال صلى الله عليه وسلم العلماء ورثة الانبياء ومعلوم انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف الوراثة لتلك الرتبة وقال صلى الله عليه وسلم يستغفر للعالم ما في السموات والارض واي منصب يزيد على منصب من تشتغل ملائكة السموات والارض بالاستغفار له فهو مشغول بنفسه وهم مشغولون بالاستغفار له وقال صلى الله عليه وسلم ان الحكمة تزيد الشريف شرفاً وترفع المملوك حتى يجلس مجالس الملوك وقد نبه بهذا على ثمرته في الدنيا ومعلوم ان الآخرة خير وابقى وقال صلى الله عليه وسلم خصلتان لا يكونان في منافق حسن سمت وفقه في الدين ولا تشكن في الحديث لنفاق بعض فقهاء الزمان فانه ما اراد به الفقه الذي ظننته وسيأتي معنى الفقه وادنى درجات الفقيه ان يعلم ان الآخرة خير من الدنيا وهذه المعرفة اذا صدقت و

وغلبت برئتہ من النفاق والریاء وقال صلی اللہ علیہ وسلم افضل الناس المومن العالم الذی ان احتیج الیہ نفع وان استغنی عنہ اغنی نفسہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم الایمان عریان ولباسہ التقوی وزینتہ الحیاء و ثمرتہ العلم وقال صلی اللہ علیہ وسلم اقرب الناس من درجۃ النبوۃ اہل العلم والجہاد اما اہل العلم فدلوا الناس علی ما جاءت بہ الرسل واما اہل الجہاد فجاہدوا باسیافہم علی ما جاءت بہ الرسل وقال صلی اللہ علیہ وسلم لموت قبیلۃ ایسر من موت عالم وقال علیہ الصلوۃ والسلام الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ فخیارہم فی الجاہلیۃ خیارہم فی الاسلام اذا فقہوا وقال صلی اللہ علیہ وسلم یوزن یوم القیامۃ مداد العلماء بدم الشہداء وقال صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من السنۃ حتی یودیہا الیہم کنت لہ شفیعا وشہیدا یوم القیامۃ وقال صلی اللہ علیہ وسلم من حمل من امتی اربعین حدیثا لقی اللہ عز وجل یوم القیامۃ فقیہا عالما وقال صلی اللہ علیہ وسلم من تفقہ فی دین اللہ عز وجل کفاہ اللہ ہمہ ورزقہ من حیث لا یحتسب وقال صلی اللہ علیہ وسلم اوحی اللہ عز وجل الی ابراہیم علیہ السلام یا ابراہیم انی علیم احب کل علیم وقال صلی اللہ علیہ وسلم العالم امین اللہ سبحانہ فی الارض وقال صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی اذا صلحوا صلح الناس واذا فسدوا فسد الناس الامراء والفقہاء وقال علیہ السلام اذا اتی علی یوم لا ازداد فیہ علما یقربنی الی اللہ عز وجل فلا بورک لی فی طلوع شمس ذلک الیوم وقال صلی اللہ علیہ وسلم فی تفضیل العلم علی العبادۃ والشہادۃ فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی رجل من اصحابی فانظر کیف نزل العلم مقارنا لدرجۃ النبوۃ وکیف حط رتبۃ العمل المجرد عن العلم وان کان العابد لا یخلو عن علم بالعبادۃ التی یواظب علیہا ولولاہ لم تکن عبادۃ وقال صلی اللہ علیہ وسلم فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب وقال صلی اللہ علیہ وسلم یشفع یوم القیامۃ ثلاثۃ الانبیاء ثم العلماء ثم الشہداء فاعظم برتبۃ ہی تلو النبوۃ وفوق الشہادۃ مع ما ورد فی فضل الشہادۃ وقال صلی اللہ علیہ وسلم ما عبد اللہ تعالی بشیء افضل من فقہ فی الدین ولفقیہ واحد اشد علی الشیطان من الف عابد ولکل شیء عماد وعماد ہذا الدین الفقہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم خیر دینکم ایسرہ وخیر العبادۃ الفقہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم فضل المومن العالم علی المومن العابد بسبعین درجۃ وقال صلی اللہ علیہ وسلم انکم اصبحتم فی زمن کثیر فقہاؤہ قلیل خطباؤہ قلیل سائلوہ کثیر معطوہ العمل فیہ خیر من العلم وسیاتی علی الناس زمان قلیل فقہاؤہ کثیر خطباؤہ قلیل معطوہ کثیر سائلوہ العلم فیہ خیر من العمل وقال صلی اللہ علیہ وسلم بین العالم والعابد مائۃ درجۃ بین کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنۃ وقیل یا رسول اللہ

ای الاعمال افضل قال العلم بالله عز وجل فقال ای الاعمال ترید قال صلی الله علیه وسلم العلم بالله
سبحانه فقیل نسأل عن العمل وتجیب عن العلم فقال صلی الله علیه وسلم ان قلیل العمل ینفع مع العلم وان
کثیر العمل لا ینفع مع الجهل وقال صلی الله علیه وسلم یبعث الله سبحانه العباد یوم القیامة ثم یبعث العلماء ثم
یقول یا معشر العلماء انی لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم ولم اضع علمی فیکم لاعذبکم اذهبوا فقد غفرت
لکم واما الآثار فقد قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه لکمیل یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک
وانت تحرس المال والعلم حاکم والمال محکوم علیه والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو بالانفاق وقال علی ایضاً
رضی الله عنه العالم افضل من الصائم القائم المجاهد واذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها الا
خلف منه وقال رضی الله تعالی عنه نظماً شعر ما الفخر الا لاهل العلم انهم ÷ علی الهدی لمن استهدی ادلاء
وقدر کل امرئ ما کان یحسنه ÷ والجاهلون لاهل العلم اعداء ÷ ففز بعلم تعش حیا به ابدا ÷ الناس موتی
واهل العلم احیاء ÷ وقال ابو الاسود لیس شیء اعز من العلم الملوک حکام علی الناس والعلماء حکام
علی الملوک وقال ابن عباس رضی الله عنهما خیر سلیمان بن داود علیهما السلام بین العلم والمال والملک
فاختار العلم فاعطی المال والملک معه وسئل ابن المبارک من الناس فقال العلماء قیل فمن الملوک قال الزهاد
قیل فمن السفلة قال الذی یاکل بدینه ولم یجعل غیر العالم من الناس لان الخاصیة التی یتمیز بها الناس
عن سائر البهائم هی العلم والانسان انسان بما هو شریف لاجله ولیس ذلک بقوة شخصه فان
الجمل اقوی منه ولا بعظمه فان الفیل اعظم منه ولا بشجاعته فان السبع اشجع منه ولا باکله فان الثور
اوسع بطنا منه ولا بالمجامعة فان اخس العصافیر اقوی علی السفاد منه بل لم یخلق الا للعلم ولم یشرف الا
بذلک وقال بعض الحکماء لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم وای شیء فات من ادرک العلم وقال فتح
الموصلی رحمه الله الیس المریض اذا منع الطعام والشراب والدواء یموت قالوا بلی قال کذلک القلب اذا
منع عنه الحکمة والعلم ثلاثة ایام یموت ولقد صدق فان غذاء القلب العلم والحکمة وبهما حیاته کما ان
غذاء الجسد الطعام ومن فقد العلم فقلبه مریض وموته لازم ولکنه لا یشعر به اذ حب الدنیا وشغله
بها ابطل احساسه کما ان غلبة الخوف قد تبطل الم الجرح فی الحال وان کان واقعا فاذا حط
الموت عنه اعباء الدنیا احس بهلاکه وتحسر تحسرا لا ینفعه وذلک کاحساس الآمن من خوفه و
المفیق من سکره بما اصابه من الجراحات فی حالة السکر والخوف فنعوذ بالله من یوم کشف الغطاء

فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا وقال الحسن رحمه الله یوزن مداد العلماء بدم الشهداء فیرجح
مداد العلماء وقال ابن مسعود رضی الله عنه علیکم بالعلم قبل ان یرفع و رفعه موت رواته فوالذی
نفسی بیده لیودن رجال قتلوا فی سبیل الله شهداء ان یبعثهم الله علماء لما یرون من کرامتهم فان احدا
لم یولد عالما وانما العلم بالتعلم وقال ابن عباس رضی الله عنهما تذاکر العلم بعض لیلة احب الی من احیائها وکذلک
عن ابی هریرة رضی الله عنه واحمد بن حنبل رحمه الله وقال الحسن فی قوله تعالی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة هی العلم والعبادة
وفی الآخرة حسنة هی الجنة وقیل لبعض الحکماء ای الاشیاء تقتنی قال الاشیاء التی اذا غرقت سفینتک
سبحت معک یعنی العلم وقیل اراد بغرق السفینة هلاک بدنه بالموت وقال بعضهم من اتخذ الحکمة
لجاما اتخذه الناس اماما ومن عرف بالحکمة لاحظته العیون بالوقار وقال الشافعی رحمة الله علیه من شرف العلم
ان کل من ینسب الیه ولو فی شیء حقیر فرح ومن دفع عنه حزن وقال عمر رضی الله عنه یا ایها الناس علیکم بالعلم فان
لله سبحانه رداء یحبه فمن طلب بابا من العلم رداه الله عز وجل بردائه فان اذنب ذنبا استعتبه فان
اذنب ذنبا استعتبه فان اذنب ذنبا استعتبه لئلا یسلبه رداءه ذلک وان تطاول به ذلک
الذنب حتی یموت وقال الاحنف رحمه الله کاد العلماء ان یکونوا اربابا وکل عز لم یوطد بعلم فالی
ذل مصیره وقال سالم بن ابی الجعد اشترانی مولای بثلثمائة درهم واعتقنی فقلت بای حرفة احترف
فقال بالحرفة فاحترفت بالعلم فما تمت لی سنة حتی اتانی امیر المدینة زائرا فلم اذن له وقال الزبیر بن ابی بکر کتب الی ابی بالعراق
علیک بالعلم فانک ان افتقرت کان لک مالا وان استغنیت کان لک جمالا وحکی ذلک فی
وصایا لقمان لابنه قال یا بنی جالس العلماء وزاحمهم برکبتیک فان الله سبحانه یحیی القلب بنور الحکمة
کما یحیی الارض بوابل السماء وقال بعض الحکماء اذا مات العالم بکاه الحوت فی الماء والطیر فی الهواء
ویفقد وجهه ولا ینسی ذکره وقال الزهری رحمه الله العلم ذکر ولا یحبه الا ذکران الرجال ونیز غزالی در احیاء العلوم
دربیان فضل علم گفته **الشواهد العقلیة** اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضیلة
العلم ونفاسته وما لم تفهم الفضیلة فی نفسها ولم یتحقق المراد منها لم یمکن ان یعلم وجودها
صفة للعلم او لغیره من الخصال فلقد ضل عن الطریق من طمع ان یعرف ان زیدا حکیم ام لا وهو بعد
لم یفهم معنی الحکمة وحقیقتها فالفضیلة ماخوذة من الفضل وهی الزیادة فاذا تشارک شیئان
فی امر واختص احدهما بمزید یقال فضله وله الفضل علیه مهما کانت زیادته فیما هو کمال ذلک الشیء

كما يقال الفرس افضل من الحمار بمعنى انه يشاركه فى قوة الحمل ويزيد عليه بقوة الكر والفر وشدة العدو و
حسن الصورة فلو فرض حمار اختص بسلعة زائدة لم يقل انه افضل لان تلك زيادة فى الجسم ونقصان
فى المعنى وليست من الكمال فى شئ والحيوان مطلوب لمعناه وصفاته لا لجسمه فاذا فهمت هذا لم
يخف عليك ان العلم فضيلة ان اخذته بالاضافة الى سائر الاوصاف كما ان للفرس فضيلة
ان اخذته بالاضافة الى سائر الحيوانات بل شدة العدو فضيلة فى الفرس وليست فضيلة على الاطلاق
والعلم فضيلة فى ذاته وعلى الاطلاق من غير اضافة فانه كمال الله سبحانه وبه شرف الملائكة والانبياء
بل الكيس من الخيل خير من البليد فهى فضيلة فى ذاته على الاطلاق من غير اضافة واعلم ان الشئ النفيس
المرغوب فيه ينقسم الى ما يطلب لغيره والى ما يطلب لذاته والى ما يطلب لغيره ولذاته جميعا فما يطلب
لذاته اشرف و افضل مما يطلب لغيره والمطلوب لغيره الدراهم والدنانير فانهما حجران لا
منفعة لهما ولولا ان الله سبحانه وتعالى يسر قضاء الحاجات بهما لكانا والحصباء بمثابة واحدة والذى
يطلب لذاته فالسعادة فى الاخرة ولذة النظر لوجه الله تعالى والذى يطلب لذاته ولغيره فكسلامة البدن
فان سلامة الرجل مثلا مطلوبة من حيث انها سلامة البدن عن الالم ومطلوبة للمشى بها
والتوصل الى المآرب والحاجات وبهذا الاعتبار اذا نظرت الى العلم رايته لذيذا فى نفسه فيكون مطلوبا
لذاته ووجدته وسيلة الى دار الاخرة وسعادتها وذريعة الى القرب من الله تعالى ولا يتوصل اليه
الا به واعظم الاشياء رتبة فى حق الادمى السعادة الابدية وافضل الاشياء ما هو وسيلة اليها ولن
يتوصل اليها الا بالعلم والعمل ولا يتوصل الى العمل ايضا الا بالعلم بكيفية العمل فاصل
السعادة فى الدنيا والاخرة هو العلم فهو اذا افضل الاعمال وكيف لا وقد تعرف فضيلة الشئ
ايضا بشرف ثمرته وقد عرفت ان ثمرة العلم القرب من رب العالمين والالتحاق بافق الملائكة ومقارنة
الملاء الاعلى هذا فى الاخرة واما فى الدنيا فالعز والوقار ونفوذ الحكم على الملوك ولزوم الاحترام
فى الطباع حتى ان اغبياء الترك واجلاف العرب يصادفون طباعهم مجبولة على التوقير لشيوخهم
لاختصاصهم بمزيد علم مستفاد من التجربة بل البهيمة بطبعها توقر الانسان لشعورها بتمييز
الانسان بكمال مجاوز لدرجتها هذه فضيلة العلم مطلقا ثم تختلف العلوم
كما سياتى بيانه وتتفاوت لا محالة فضائلها بتفاوتها

وفخر الدین رازی در مفاتیح الغیب گفته واعلم انه یدل علی فضیلة العلم الکتاب والسنة والمعقول
اما الکتاب فوجوه الاول ان الله تعالی سمی العلم بالحکمة ثم انه تعالی عظم امر الحکمة وذلک
یدل علی عظم شان العلم بیان انه تعالی سمی العلم بالحکمة ما یروی عن مقاتل انه قال تفسیر
الحکمة فی القرآن علی اربعة اوجه احدها مواعظ القرآن قال فی سورة البقرة وما انزل علیکم
من الکتاب والحکمة یعنی مواعظ القرآن وفی سورة النساء وانزل علیک الکتاب والحکمة یعنی المواعظ ومثلها فی آل
عمران وثانیها الحکمة بمعنی الفهم والعلم قوله تعالی وآتیناه الحکم صبیا وفی سورة لقمان ولقد آتینا لقمان الحکمة یعنی
الفهم والعلم وفی الانعام اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة وثالثها الحکمة بمعنی النبوة فی النساء فقد آتینا
آل ابراهیم الکتاب والحکمة یعنی النبوة وفی ص وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب وفی سورة البقرة
وآتاه الله الملک والحکمة ورابعها القرآن فی النحل ادع الی سبیل ربک بالحکمة وفی البقرة
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وجمیع هذه الوجوه عند التحقیق ترجع الی العلم ثم تفکر ان
الله تعالی ما اعطی من العلم الا القلیل قال وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وسمی الدنیا باسرها قلیلا قل
متاع الدنیا قلیل فما سماه قلیلا لا یمکننا ان ندرک کمیته فما ظنک بما سماه کثیرا ثم البرهان
العقلی علی قلة الدنیا وکثرة الحکمة ان الدنیا متناهی القدر متناهی العدد متناهی المدة
والعلم لا نهایة لقدره وعدده ومدته ولا للسعادات الحاصلة منه وذلک ینبهک
علی فضیلة العلم الثانی قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وقد فرق بین
سبعة فی کتابه فرق بین الخبیث والطیب فقال قل لا یستوی الخبیث والطیب یعنی
الحلال والحرام وفرق بین الاعمی والبصیر فقال قل هل یستوی الاعمی والبصیر وفرق بین الظلمة
والنور فقال ام هل تستوی الظلمات والنور وفرق بین الجنة والنار وبین الظل والحرور واذا
تاملت وجدت کل ذلک ماخوذا من الفرق بین العالم والجاهل الثالث قوله تعالی اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم المراد باولی الامر العلماء فی اصح الاقوال لان الملوک یجب علیهم طاعة
العلماء ولا ینعکس ثم انظر الی هذه المرتبة فانه تعالی ذکر العالم فی موضعین من کتابه فی المرتبة الثانیة
قال شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط وقال اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم ثم انه سبحانه وتعالی زاد فی الاکرام فجعلهم فی المرتبة الاولی فی آیتین فقال تعالی وما یعلم تاویله

الا الله والراسخون فی العلم وقال تعالی قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب
الرابع یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات واعلم انه تعالی ذکر الدرجات
لاربعة اصناف اولها للمومنین من اهل بدر قوله انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم الی قوله لهم درجات عند ربهم والثانیة للمجاهدین قوله وفضل الله المجاهدین علی القاعدین[۵] والثالثة
للصالحین من یاته مومنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی والرابعة للعلماء والذین
اوتوا العلم درجات فالله تعالی فضل اهل بدر علی غیرهم من المومنین بدرجات وفضل المجاهدین علی
القاعدین اجراً عظیماً درجات منه وفضل الصالحین علی هولاء بدرجات ثم فضل العلماء علی
جمیع الاصناف بدرجات فوجب کون العلماء افضل الناس الخامس قوله انما یخشی الله من عباده العلماء
وان الله تعالی وصف العلماء فی کتابه بخمس مناقب احدها الایمان والراسخون فی العلم یقولون امنا و
ثانیها التوحید والشهادة شهد الله الی قوله واولوا العلم وثالثها البکاء ویخرون للاذقان یبکون
ورابعها الخشوع ان الذین اوتوا العلم من قبله وخامسها الخشیة انما یخشی الله من عباده العلماء واما
الاخبار فوجوه احدها روی عن ثابت بن انس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب ان
ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی
باب العالم الا کتب الله بکل قدم عبادة سنة وبنی له بکل قدم مدینة فی الجنة ویمشی علی ع
الارض والارض تستغفر له ویمسی ویصبح مغفوراً له وشهدت الملائکة لهم بانهم عتقاء الله
من النار وثانیها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لغیر الله لم یخرج من الدنیا حتی یاتی ع عن انس صح
علیه العلم فیکون لله ومن طلب العلم لله فهو کالصائم نهاره وکالقائم لیله وان باباً من العلم یتعلمه
الرجل خیر له من ان یکون ابو قبیس ذهباً له فانفقه فی سبیل الله وثالثها الحسن مرفوعاً من جاءه
الموت وهو یطلب العلم یحیی به الاسلام کان بینه وبین الانبیاء درجة واحدة فی الجنة ورابعها
ابو موسی الاشعری مرفوعاً یبعث الله العباد یوم القیمة ثم یمیز الله العلماء فیقول یا معشر العلماء
انی لم اضع نوری فیکم الا لعلمی بکم ولم اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم و
خامسها قال علیه الصلاة والسلام معلم الخیر اذا مات بکی علیه طیر السماء ودواب الارض وحیتان
البحار وسادسها ابو هریرة رضی الله عنه مرفوعاً من صلی خلف عالم من العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء

[۵] تمام الایة اجراً عظیماً درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفوراً رحیماً

وسابعہا ابن عمر رضی اللہ عنہ مرفوعا فضل العالم علی العابد سبعین درجۃ بین کل درجتین عدو بسبعین
الفرس سبعین عاما وذلک ان الشیطان یضع البدعۃ للناس فیبصرہا العالم فینہی عنہا والعابد
یقبل علی عبادتہ لا یتوجہ لہا ولا یتعرف لہا وثامنہا الحسن مرفوعا رحمۃ اللہ علی خلفائی فقیل من خلفائک
یا رسول اللہ قال الذین یحیون سنتی ویعلمونہا عباد اللہ وتاسعہا قال علیہ الصلوۃ والسلام
من خرج یطلب بابا من العلم لیرد بہ باطلا الی حق او ضالا الی ہدی کان علمہ کعبادۃ اربعین عمله ضلالا
عاما وعاشرہا قال علیہ الصلوۃ والسلام لعلی رضی اللہ عنہ حین بعثہ الی الیمن لئن یہدی
اللہ بک رجلا واحدا خیر لک مما تطلع علیہ الشمس وتغرب الحادی عشر ابن مسعود رضی اللہ عنہ مرفوعا
من طلب العلم لیحدث الناس ابتغاء وجہ اللہ اعطاہ اللہ اجر سبعین نبیا الثانی عشر عامر
الجہنی رضی اللہ عنہ مرفوعا یوتی بمداد طالب العلم ودم الشہید یوم القیمۃ لا یفضل احدہما
علی الاخر وفی روایۃ یرجح مداد العلماء الثالث عشر ابو واقد اللیثی رضی اللہ عنہ ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بینما ہو جالس والناس معہ اذ اقبل ثلاثۃ نفر اما احدہم
فرای فرجۃ فی الحلقۃ فجلس الیہا واما الاخر فجلس خلفہم واما الثالث فانہ رجع وفرغ فلما فرغ
صلی اللہ علیہ وسلم من کلامہ قال الا اخبرکم عن النفر الثلاثۃ اما الاول اوی الی اللہ فاواہ اللہ واما فاوی
الثانی فاستحیا من اللہ فاستحیا اللہ منہ واما الثالث فاعرض اللہ عنہ نظام الدین نیشاپوری
در غرائب القران گفتہ البحث الثالث فی فضل العلم لو کان فی الامکان شیء اشرف من العلم لاظہر اللہ
تعالی فضل آدم بذلک الشیء ومما یدل علی فضلہ الکتاب والسنۃ والمعقول اما الکتاب فمن
ذلک ما یروی عن مقاتل ان الحکمۃ فی القران علی اربعۃ اوجہ احدہا مواعظ
القران وما انزل علیکم من الکتب والحکمۃ یعظکم بہ وثانیہا الحکمۃ بمعنی الفہم والعلم واتیناہ
الحکم صبیا ولقد اتینا لقمن الحکمۃ وثالثہا الحکمۃ بمعنی النبوۃ ولقد اتینا ال ابراہیم الکتاب و فقد
الحکمۃ ورابعہا القران یوتی الحکمۃ من یشاء ومن یوت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا وجمیع ہذہ الوجوہ
عند التحقیق ترجع الی العلم ومن ذلک انہ تعالی فرق بین سبعۃ نفر فی کتابہ قل ہل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون قل لا یستوی الخبیث والطیب لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنۃ وما یستوی الاعمی
والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات

فاذا تاملت وجدت کل ذلک ماخوذا من الفرق بین العالم والجاهل ومن ذلک قوله واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم ای العلماء فی اصح الاقوال لان الملوک یجب علیهم طاعة العلماء ولا ینعکس شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم جعلهم فی الآیتین فی المرتبة الثالثة ثم زاد فی الاکرام فجعلهم فی المرتبة الثانیة وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب ومن ذلک قوله تعالی یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ومن ذلک وصفهم بالایمان والراسخون فی العلم یقولون امنا به وبشهادة التوحید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم وبالبکاء والسجود والخشوع ان الذین اوتو العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا وبالخشیة انما یخشی الله من عباده العلماء واما الاخبار فمنها ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه وسلم من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العالم الا کتب الله بکل قدم عبادة سنة له وبنی بکل قدم مدینة فی الجنة له ویمشی علی الارض والارض تستغفر له ویمسی ویصبح مغفورا له وشهدت الملائکة لهم بانهم عتقاء الله من النار وعن انس ایضا ان النبی صلعم قال من طلب العلم لغیر الله لم یخرج من الدنیا حتی یاتی علیه العلم فیکون لله ومن طلب العلم لله فهو کالصائم نهاره والقائم لیله وان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر من ان یکون ابو قبیس ذهبا له فانفقه فی سبیل الله وعن الحسن مرفوعا من جاءه الموت وهو یطلب العلم لیحیی به الاسلام کان بینه وبین الانبیاء درجة فی الجنة وعنه صلی الله علیه وسلم رحمة الله علی خلفائی فقیل یا رسول الله ومن خلفائک قال الذین یحیون سنتی ویعلمونها عباد الله وعن ابی موسی الاشعری مرفوعا یبعث الله العباد یوم القیمة ثم یمیز العلماء فیقول یا معشر العلماء انی لم اضع نوری فیکم الا لعلمی بکم ولا اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم وقال صلی الله علیه وسلم معلم الخیر اذا مات بکی علیه طیر السماء ودواب الارض وحیتان البحر وعن ابی هریرة مرفوعا من صلی خلف عالم من العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء وعن ابن عمر مرفوعا فضل العالم علی العابد بسبعین درجة بین کل درجتین حضر الفرس سبعین عاما ... ویزیلها والعابد ... بل علی ...

حین بعثہ الی الیمن لان یہدی اللہ بک رجلا واحدا خیر لک مما طلعت علیہ الشمس و
تغرب وعن ابن مسعود مرفوعاً من طلب العلم لیحدث الناس ابتغاء وجہ اللہ اعطاہ اللہ اجر سبعین
نبیاً وعن عامر الجہنی مرفوعاً یوتی بمداد العلماء ودم الشہداء یوم القیمۃ لا یفضل احدہما
علی الآخر وفی روایۃ فیترجح مداد العلماء وعن ابی واقد اللیثی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بینما ھو جالس والناس معہ اذ اقبل ثلثۃ نفر فاما احدھم فرای فرجۃ فی الحلقۃ فجلس الیہا
واما الآخر فجلس خلفہم واما الثالث فادبر ذاہبا فلما فرغ صلی اللہ علیہ وسلم من کلامہ قال الا
اخبرکم عن النفر الثلثۃ اما الاول فاوی الی اللہ فآواہ اللہ واما الثانی فاستحیی من الناس فاستحیی اللہ منہ واما الثالث فاعرض فاعرض اللہ
عنہ وعنہ صلعم یشفع یوم القیامۃ ثلثۃ الانبیاء ثم العلماء ثم الشہداء قال الراوی فاعظم بمرتبۃ ھی الواسطۃ بین النبوۃ والشہادۃ
وعن ابی ہریرۃ مرفوعاً اذا مات الانسان انقطع عملہ الا من ثلثۃ صدقۃ جاریۃ وعلم ینتفع بہ وولد صالح یدعو
لہ بالخیر وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا سالتم الحوائج فاسئلوھا الناس قیل یا رسول اللہ
ومن الناس قال صلی اللہ علیہ وسلم اہل القرآن قیل ثم من قال اہل العلم قیل ثم من قال
صباح الوجوہ قال الراوی والمراد باہل القرآن من یحفظ معانیہ وقال صلعم کن عالما مجتہدا او متعلما
او مستمعا او محبا ولا تکن الخامس فتہلک قال الراوی وجہ التوفیق بین ھذہ الروایۃ وبین الروایۃ
الاخری الناس رجلان عالم ومتعلم وسائر الناس ھمج لا خیر فیہ ان المستمع والمحب بمنزلۃ
المتعلم وما احسن قول بعض الاعراب لو لم تکن مستمعا جالسا او ذہبا خالسا او کلبا حارسا
وایاک ان تکون انسانا ناقصا وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یحدث انسانا فاوحی اللہ
الیہ انہ لم یبق من عمر ھذا الرجل الذی تحدثہ الا ساعۃ وکان ھذا وقت العصر فاخبرہ الرسول
بذلک فاضطرب الرجل وقال یا رسول اللہ دلنی علی اوفق عمل فی ھذہ الساعۃ قال صلی اللہ علیہ وسلم
اشتغل بالتعلم فاشتغل بالتعلم فقبض قبل المغرب قال الراوی ولو کان شیء افضل من العلم لامرہ النبی صلی اللہ
علیہ وسلم بہ فی ذلک الوقت ونور الدین سمہودی در جواہر العقدین گفتہ الباب الاول فی ایراد الدلائل الدالۃ
علی فضل العلم والعلماء ووجوب توقیرہم واحترامہم والتحذیر من بغضہم والاذی لبعضہم وقد
تظاہرت الآیات وصحیح الاخبار والآثار وتواترت وتطابقت الدلائل العقلیۃ والنقلیۃ وتوافقت
علی ھذا الغرض الذی اشرنا الیہ وعولنا فی ھذا الباب علیہ وانما نورد اشیاء من ذلک تنبیہا علی

ماهنالك لتشرق قلب المؤمن باليقين ويشرق صدره للعمل واليقين ويقدر العقلاء علماء الشريعة
حق قدرهم وتمتلي بانوار ذلك جوانح صدورهم فنقول قال الله تعالى قل هل يستوي الذين
يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات و
هو من عطف الخاص على العام لان العلماء اخص من المومنين فيكون العلماء يرفع المومنين على غير
المومنين ويرفع العلماء من المومنين على بقية المومنين ولذا جاء عن ابن عباس رضي الله عنهما قال يرفع
الله الذين اوتوا العلم على الذين امنوا درجات رواه الديلمي وفي رواية لغيره عن ابن عباس قال للعلماء
درجات فوق المومنين بسبعمائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة
سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة عام وفي مسند الدارمي عن الزهري قال فضل العالم
على المجتهد يعني في العبادة مائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة سنة حضر الفرس المضمر السريع
وقوله حضر الفرس بضم الحاء المهملة يعني عدو وبهذا يتبين ما اشير اليه في قوله تعالى قل هل يستوي
الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء اي لان خشية
الله انما تنشؤ عن العلم به وبصفات ذاته وبصفات فعله ومن خامر قلبه علم ذلك اورثه الخشية
لله ولا تتم الخشية به وبدون هذا العلم فاذا ضممت الى هذه الاية قوله تعالى اولئك هم خير البرية
الى قوله ذلك لمن خشي ربه حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى
وان الذين يخشون الله تعالى هم خير البرية فينتج العلماء خير البرية وكيف لا وهم ورثة الانبياء
عليهم الصلوة والسلام كما يعلم مما سياتي فكما انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف
وارث تلك الرتبة وقال تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فاوجب على من لا يعلم
سؤالهم والرجوع اليهم وقال تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة واولوا العلم قائما بالقسط
فبدأ سبحانه بنفسه وثنى بملائكته وثلث باهل العلم فناهيك بهذا شرفا وجلالة ونبلا اذ لو كان ثم
من هو اشرف من العلماء لقرنه الله تعالى باسمه واسم ملائكته كما قرن اسم العلماء وقلت في الشرفية
ان الشهادة مشتقة من الشهود المقتضي لتحقق المشهود به عند من شهد واولوا العلم
اكمل الناس علما بوحدانية الله عز وجل وسائر صفاته قد خامر هذا العلم قلوبهم بحيث لا
يغيب عنها وذلك منشأ جميع النعم كان لهم هذه المنزلة وقال تعالى وقل رب زدني علما

فانظر الى تخصيصه تعالى العلم بالامر لحبيبه واشرف خلقه بطلب المزيد منه مع عظيم ما
انعم به عليه مما لا يحيط به الا الله تعالى لانه اصل النعم كلها فلو كان شئ اشرف من العلم
لامر الله حبيبه صلى الله عليه وسلم ان يسأله المزيد عنه كما امره ان يستزيده من العلم فاعظم بعد
الرتبه وقال تعالى ولقد اتينا داؤد وسليمان علما وقالا الحمد لله الذى فضلنا على كثير من عباده
المومنين فتامل هذه الاية وما اشتملت عليه من انواع الدلالات على تفضيل العلم واهله سيما
الاخيرة فان الله تعالى اتى داؤد وسليمان عليهما الصلوة والسلام من نعم الدارين ما لا يحصى ولم يذكر
من ذلك فى صدر هذه الاية فى مساق الامتنان عليهما وشكرهما الجزيل ما انعم به الا العلم
ليبين انه الاصل فى النعم كلها فلقد كان داؤد من اعبد البشر كما فى صحيح مسلم وذلك من اثار
علمه وجمع الله له ولابنه سليمان ما لم يجمعه لاحد وجعل العلم اصلا لذلك كله واشار داؤد
وسليمن الى هذا المعنى بقولهما الحمد لله الذى فضلنا على كثير من عباده المومنين لان الله تعالى
حكاه عنهما عقب قوله ولقد اتينا داؤد وسليمان علما فافهم انهما شكرا بهذا الحمد ما اتاهما اياه
من اصل كل النعم الذى هو ما اتاه من العلم وانه السبب فى التفضيل قال التقى السبكى عقب ذكر
هذا المعنى انما قال وقالا بالواو دون الفاء لانه لو اتى بالفاء كان بمنزلة قولك فشكرا ويكون الشكر
هو قولهما ذلك لا غير فعدل الى الواو لما يتوهم من الفاء من الاقتصار فى الشكر فى ذلك وليشير الى
الجمع فى الاتيان لهما بين العلم وقولهما ذلك الحاصل المقصود العلم من القيام بوظائف العبادة وكل خصلة
حميدة قال فلذلك يوخذ منه مسائل ذكر العلماء منها ان فضل العلم افضل من فضل العبادة و
منها ان العلماء افضل من المجاهدين ولهذا كان مداد العلماء افضل من دم الشهداء واعظم ما
عند المجاهد دمه واهون ما عند العالم مداده فما ظنك باشرف ما عند العالم من المعارف والتفكر فى الاء الله تعالى فى تحقيق
الحق وبيان الاحكام وهداية الخلق ولذلك جعلوا ورثة الانبياء وهذا معنى قوله تعالى وورث سليمان
داؤد انتهى قلت وفى قوله تعالى لحبيبه محمد صلى الله عليه وسلم وقل رب زدنى علما ما يوخذ منه
التفضيل المذكور فى المسئلتين وكذا مما قدمته بقية ما تقدم من الاشارة اليه وسيرد من الاخبار و
الاثار ما يصرح بذلك فعن ابى امامة الباهلى رضى الله عنه قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم
رجلان [illegible] فقال فضل العالم على العابد كفضلى على ادناكم ثم قال صلى الله عليه

الآيات

كذا وجدنا العبارة فى نسختين [illegible] ١٢

وسلم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی جحرہا وحتی الحوت لیصلون علی
معلمی الناس الخیر رواہ الترمذی وقال حدیث حسن صحیح ورواہ البزار مختصرا من حدیث عائشۃ
رضی اللہ عنہا بلفظ معلم الناس الخیر یستغفر لہ کل شیء حتی الحیتان فی البحر وجاء مطولا عن ابی الدرداء
قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من سلک طریقا یلتمس فیہ علما سہل اللہ لہ
طریقا الی الجنۃ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا لطالب العلم رضی بما یصنع وان العالم یستغفر لہ من
فی السموات ومن فی الارض حتی الحیتان فی الماء وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی الکواکب و
ان العلماء ورثۃ الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما وانما ورثوا العلم فمن اخذہ اخذ
بحظ وافر رواہ ابو داؤد والترمذی وابن ماجۃ وابن حبان وصححہ واحمد بنحوہ باختصار وکذا الحاکم و
صححہ والبیہقی ولفظہ من غدا یرید العلم یتعلمہ فتح اللہ لہ بابا الی الجنۃ وفرشت لہ الملائکۃ
اکتافہا وصلت علیہ ملائکۃ السماء وحیتان البحر وللعالم من الفضل علی العابد کالقمر لیلۃ البدر
علی اصغر کوکب فی السماء الحدیث وزاد فی اخرہ وموت العالم مصیبۃ لا تجبر وثلمۃ لا تسد
وہو نجم طمس وموت قبیلۃ ایسر من موت عالم واخرج الدیلمی والحافظ عبد الغنی عنہ عن البراء بن
عازب رضی اللہ عنہ مرفوعا العلماء ورثۃ الانبیاء یحبہم اہل السماء ویستغفر لہم الحیتان فی
البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ وللدارمی فی مسندہ عن مکحول رفعہ ان اللہ وملائکتہ واہل
سمواتہ وارضہ والنون فی البحر یصلون علی معلمی الناس الخیر قلت والصلوۃ من اللہ تعالی بمعنی
الرحمۃ ومن الملائکۃ بمعنی الاستغفار المعبر بہ فی الروایۃ الاخری ولا رتبۃ فوق رتبۃ من تشتغل
الملائکۃ وغیرہم من المخلوقات بالاستغفار والدعاء لہ الی یوم القیمۃ علی ما اشارت الیہ روایۃ
الدیلمی لان العلم ینتفع بہ بعد موت العالم الی یوم القیمۃ ولہذا کان ثوابہ غیر منقطع بموتہ
کما سیاتی وانہ لیتنافس فی دعوۃ من رجل صالح فکیف بدعاء الملائکۃ خصوصا ملائکۃ السماء

ومولوی عبد العلی کہ نزد معاصرین اہل سنت ملقب بحر العلوم میباشد نیز تصریح کردہ باینکہ مدار فاضل
مقدمہ
بر علم ست وفضل بغیر علم در حساب وشمار نیست چنانچہ در شرح مسلم گفتہ وان تاملت فی معاملات الاولیاء
ومواجیدہم واذواقہم کمقامات الشیخ محیی الدین قطب الوقت السید محی الملۃ والدین السید
عبد القادر الجیلانی الذی قدمہ علی رقاب کل ولی والشیخ سہل بن عبد اللہ التستری والشیخ

ابی مدین المغربی والشیخ ابی یزید البسطامی وسید الطائفۃ جنید البغدادی والشیخ ابی بکر
الشبلی والشیخ عبد اللہ الانصاری والشیخ احمد النامقی الجامی وغیرہم قدس اسرارہم علما مستعلم
یقین ان ما یلہمون بہ لا یتطرق الیہ احتمال شبہۃ بل ہو حق حق مطابق لما فی نفس الامر و فیہ
یکون مع خلق علم ضروری انہ من اللہ تعالی لکن لا ینالون ہذا الوعاء فی العلم الا بالمدد المحمدی من
وتاییدی لا بالذات من غیر وسیلۃ اصلا وان تاملت فی کلام الشیخ الاکبر خلیفۃ اللہ فی الارضین
خاتم فص الولایۃ الشیخ محی الملۃ والدین الشیخ محمد بن العربی قدس سرہ ووفقنا لفہم کلماتہ
الشریفۃ لما یبقی لک شائبۃ وہم وشک فی ان ما یلہمون بہ من اللہ تعالی ومما یصلح مبنیا انہ علم ضروری
من الذین ان اولیاء ہذہ الامۃ افضل من اولیاء الامم السابقین کما ان نبیہم افضل من نبی
السابقین ولا شک ان الاولیاء الذین کانوا فی بنی اسرائیل مثل مریم وام موسی وزوجۃ فرعون
کان یوحی الیہم ولا اقل من ان یکون الہاما ولا یکون الا مع خلق علم ضروری انہ من اللہ تعالی فہو حجۃ قاطعۃ
ولو لم یکن احد من ہذہ الامۃ المرحومۃ الفاضلۃ مثلہم فی تحصیل العلم القطعی فتکون مفضولۃ عنہم
غایۃ المفضولیۃ لان التفاضل لیس الا بالعلم والفضل بما عداہ غیر معتد بہ ولا خلف اشنع من ہذا
اللازم فافہم واز جملہ دلائل قاطعہ وبراہین ساطعہ افضلیت اعلم قصہ استخلاف حضرت آدم علیہ السلام
واظہار فضل آنجناب است بر ملائکہ قال اللہ تعالی فی کتابہ العزیز واذ قال ربک للملائکۃ انی جاعل
فی الارض خلیفۃ قالوا اتجعل فیہا من یفسد فیہا ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
قال انی اعلم ما لا تعلمون ۝ وعلم آدم الاسماء کلہا ثم عرضہم علی الملئکۃ فقال انبئونی باسماء ہؤلاء
ان کنتم صادقین ۝ قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ۝ قال یا آدم
انبئہم باسمائہم فلما انبأہم باسمائہم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون ۝ ازین قصہ ادب آموز و واقعہ خرد افروز کہ در کلام ملک علام
مذکور شدہ اکابر مفسرین اعلام واعاظم محققین عظام سنیہ بعنوانات شتی وطرق متفاوتہ کمال افضلیت
حضرت آدم علیہ السلام از ملائکہ استنباط کردہ اند وبمعرض بیان آوردہ اند کہ در عالم
امکان چیزے اشرف از علم نیست والا حق سبحانہ تعالی فضل حضرت آدم را بر ملائکہ بہمان چیز ظاہر میفرمود ونیز
افادہ کردہ اند کہ آیات این قصہ دلالت دارد برآنکہ علم در خلافت شرط است بلکہ عمدۂ شروط آن می باشد

الی غیر ذلک من النکات الطریفة والفوائد اللطیفة التی هی کاثبات ما نحن بصدده من اوکد الادلة الباهرة وامتن الحجج القاهرة۔ وفخر الدین رازی در مفاتیح الغیب تفسیر آیہ وعلم آدم الاسماء کلها گفتہ اعلم ان الملائکة لما سئلوا عن وجه الحکمة فی خلق آدم وذریته واسکانه تعالی ایاهم الارض واخبر الله تعالی عن وجه الحکمة فی ذلک علی سبیل الاجمال بقوله انی اعلم ما لا تعلمون اراد تعالی ان یزیدهم بیاناً وان یفصل لهم ذلک المجمل فبین تعالی لهم من فضل آدم علیه السلام ما لم یکن ذلک معلوماً لهم وذلک بان علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علیهم لیظهر بذلک کمال فضله وقصورهم عنه فی العلم فیتاکد ذلک الجواب الاجمالی بهذا الجواب التفصیلی۔ ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیہ مذکورہ گفتہ المسئلة السادسة هذه الآیة دالة علی فضل العلم فانه سبحانه ما اظهر کمال حکمته فی خلقه آدم علیه السلام الا بان اظهر علمه فلو کان فی الامکان وجود شیء اشرف من العلم لکان من الواجب اظهار فضله بذلک الشیء لا بالعلم۔ ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب تفسیر آیہ مذکورہ گفتہ ثم خذ من اول الامر فانه سبحانه لما قال انی جاعل فی الارض خلیفة فلما قالت الملائکة اتجعل فیها من یفسد فیها قال سبحانه انی اعلم ما لا تعلمون فاجابهم سبحانه بکونه عالماً فلم یجعل سائر صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجود والقدم والاستغناء عن المکان والجهة جواباً لهم وموجباً لسکوتهم وانما جعل صفة العلم جواباً لهم وذلک یدل علی ان صفات الجلال والکمال وان کانت باسرها فی نهایة الشرف الا ان صفة العلم اشرف من غیرها ثم انه سبحانه انما اظهر فضل آدم علیه السلام بالعلم وذلک یدل ایضاً علی ان العلم اشرف من غیره ثم انه سبحانه لما اظهر علمه جعله مسجود الملائکة وخلیفة العالم السفلی وذلک یدل علی ان تلک المنقبة انما استحقها آدم علیه السلام بالعلم ثم ان الملائکة افتخرت بالتسبیح والتقدیس والافتخار بهما انما یحصل لو کانا مقرونین بالعلم فانهما ان حصلا بدون العلم کان ذلک نفاقاً والنفاق اخس المراتب قال تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار او تقلیداً والتقلید مذموم فثبت ان تسبیحهم وتقدیسهم انما صار موجباً للافتخار ببرکة العلم۔ ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب تفسیر آیہ واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم گفتہ اعلم ان هذا هو النعمة الرابعة من النعم العامة علی جمیع البشر وهو انه سبحانه وتعالی جعل ابانا مسجود الملائکة وذلک لانه تعالی ذکر تخصیص آدم بالخلافة اولاً ثم تخصیصه بالعلم الکثیر

الوجوب

ثانیا ثم یلوغه فی العلوم الی ان صارت الملائکة عاجزین عن بلوغ درجته فی العلم وذکرا لان کونه مسجودا للملائکة ونیز فخر الدین رازی در اربعین در بیان حجج تفضیل انبیا علیهم السلام بر ملائکه گفته الحجة الثامنة ان آدم علیه السلام کان اعلم من الملائکة والاعلم افضل بیان الاول قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها الی قوله قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم بیان الثانی قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ونیشابوری در غرائب القران بتفسیر آیه واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة گفته و روی عن الحسن وقتادة ان الله لما اخذ فی خلق آدم همست الملائکة فیما بینهم وقالوا لیخلق ربنا ما شاء ان یخلق فلن یخلق خلقا الا کنا اعظم منه واکرم علیه فلما خلق آدم علیه السلام وفضله علیهم وعلمه الاسماء کلها قال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین فی انه لا یخلق خلقا الا وانتم افضل منه ففزعوا الی التوبة وقالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ونیز نیشابوری در غرائب القران بتفسیر آیه وعلم آدم الاسماء کلها گفته البحث الثالث فی فضل العلم لو کان فی الامکان شیء اشرف من العلم لاظهر الله تعالی فضل آدم به الشیء ونیز نیشابوری در غرائب القران بتفسیر آیه مذکوره گفته ولا مر ما لم یجعل الله سبحانه سائر صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجوب والقدم والاستغناء عن المکان والحیز جوابا للملائکة وموجبا لسکوتهم وانما جعل صفة العلم جوابا لهم حیث قال انی اعلم ما لا تعلمون وهکذا اظهر فضیلة آدم بالعلم بعد افتخارهم بالتسبیح والتقدیس ونیز در غرائب القران در تفسیر آیه مذکوره گفته عن النبی صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم فتجلی فیه فبالتجلی علمه التخلق باخلاقه والاتصاف بصفاته وهذا هو سر الخلافة بالحقیقة لان المرآة تکون خلیفة المتجلی فیه انبئونی باسماء هؤلاء ای باسماء هؤلاء المخلوقات دون اسماء الله وصفاته ان کنتم صادقین فی دعوی الفضیلة فان الفضیلة لیست بمجرد الطاعة فان ذرات الموجودات مسبحات بحمده وانما الافضلیة بالعلم لان الطاعة من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق والفضل لمن له صفة الحق والخلق جمیعا فینبئ عن الحق بصفاته وعن الخلق بصفاتهم ونیز در غرائب القران در تفسیر آیه مذکوره گفته وانما کان آدم مخصوصا بعلم الاسماء واحتاجت الملائکة الیه فی انباء اسماءهم واسماء غیرهم لانه کان خلاصة العالم ولهذا خلق شخصه بعد تمام العالم بما فیه کخلق الثمرة بعد تمام الشجرة فکما ان الثمرة تعبر علی اجزاء الشجرة کلها

حتی یظهر علی الشجرة کذلک آدم عبر علی اجزاء شجرة الوجود وکان فی کل جزء من اجزاءها له منفعة ومضرة ومصلحة ومفسدة فحصل له من کل من ذلک اسم یلائمه حتی ان اسماء الله تعالی جاءت علی وفقه فضلا عن اسماء غیره وذلک انه لما کان مخلوقا کان الله خالقا ولما کان مرزوقا کان رازقا ولما کان عبدا کان معبودا ولما کان معیوبا کان ستارا ولما کان مذنبا کان غفارا ولما کان تائبا کان توابا ولما کان منتفعا ومتضررا کان نافعا وضارا ولما کان ظالما کان عادلا ولما کان مظلوما کان منتقما وعلی هذا القیاس ونیز در غرائب القرآن در تفسیر آیه واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم گفته لما خصص الله تعالی ابانا آدم بالخلافة ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلک مزیته علی جمیع الملائکة اقتضت حکمته البالغة ان جعله مسجود الهم وبیضاوی در تفسیر انوار التنزیل گفته واعلم ان هذه الآیات تدل علی شرف الانسان ومزیة العلم وفضله علی العبادة وانه شرط فی الخلافة بل العمدة فیها وان التعلیم یصح اسناده الی الله تعالی وان لم یصح اطلاق المعلم علیه لاختصاصه بمن یحترف به وان اللغات توقیفیة فان الاسماء تدل علی الالفاظ بخصوص او عموم وتعلیمها ظاهر فی القائها علی المتعلم مبینا له معانیها وذلک یستدعی سابقة وضع والاصل ینفی ان یکون ذلک الوضع ممن کان قبل آدم فیکون من الله وان مفهوم الحکمة زائد علی مفهوم العلم والا لتکرر قوله انک انت العلیم الحکیم وان علوم الملائکة وکمالاتهم تقبل الزیادة والحکماء منعوا ذلک فی الطبقة العلیا منهم وحملوا علیه قوله تعالی وما منا الا له مقام معلوم وان آدم افضل من هؤلاء الملائکة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وسید شریف جرجانی در شرح مواقف در بیان ادله تفضیل انبیاء علیهم السلام بر ملائکه گفته الثانی قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها الی قوله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا فانه یدل علی ان آدم علم الاسماء کلها ولم یعلموها والعالم افضل من غیره لان الآیة سیقت لذلک ولقوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وخطیب شربینی در تفسیر سراج منیر گفته هذه الآیات وهی آیة وعلم آدم وآیة سبحانک وآیة قال یا آدم تدل علی شرف الانسان ومزیة العلم وفضله علی العبادة والا لاظهر فضل آدم بها وان العلم بما یستخلف فیه شرط فی الخلافة بل العمدة فیها وان التعلیم یصح اسناده الی الله تعالی وان لم یصح اطلاق المعلم علیه لاختصاصه بمن یحترف به وان اللغات توقیفیة فان الاسماء تدل علی الالفاظ بخصوص او عموم وتعلیمها ظاهر فی

تا

القائهما على المتعلم مبينا له معانيهما و ذلك يستدعى سابقة وضع والاصل ينفى ان يكون ذلك

الوضع ممن كان قبل آدم من الملائكة والجن فيكون من الله وان مفهوم الحكمة زائد على مفهوم العلم لئلا يتوارد

المتعاطفين وَالا لتكرر قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكمالاتهم تقبل الزيادة وان آدم

افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالى قل هل يستوى الذين يعلمون و

الذين لا يعلمون وان الانبياء افضل من الملائكة وان كانوا رسلا كما ذهب اليه اهل السنة وعلى بن احمد

بن ابراهيم مهائمى در تفسير تبصير الرحمن گفته واذكر لمنكر ذلك اذ قال ربك اى وقت قول ربك اظهارا

لفضل آدم قبل خلقه لئلا يرى بعين الحقارة اصلا للملائكة وهم اجسام لطيفة خيرة قادرة على التشكل باشكال

مختلفة عند جمهور المتكلمين وجواهر مجردة خيرة مخالفة للنفوس الناطقة تتصور بصور خيالية عند

الفلاسفة انى جاعل فى الارض اى التى هى محل الكون والفساد فهو محل التصرف من عناصرها و من

الروح السماوى خليفة نائبا عنى عليهم والهاء للمبالغة قالوا اتجعل فيها لعمارتها واصلاحها من يفسد

فيها لكونه من العناصر المختلفة الداعية الى اللذات السفلية ويسفك الدماء اذ فيه قوة غضبية من لكونه

النار ونحن وان لم يكن لنا جمعية نسبح ذاتك ملتبسا بحمدك على كمالاتها ونقدس لك ننزه متلبسا

صفاتك فنقول انها مستحقة لك دون غيرك قال انى اعلم من قصور تسبيحكم وتقديسكم وعدم

صلاحيتكم للخلافة على الكل واقتضاء ظهور اسمائى اللطيفة والقهرية ما لا تعلمون لما لم يكن

الخليفة بد من العلم بحقائق المستخلف والمستخلف عليه ليوتر ظهورها فيهما على اكمل الوجوه علم آدم

بخلق علم ضرورى فيه الاسماء كلها اى الالفاظ الدالة على الحقائق اذ هى اقل ما يفيد التمييز

بينها ثم عرضهم اى المسميات على الملائكة فقال انبئونى باسماء هؤلاء اى باقل مميز لها حتى يصح

دعواكم استحقاقكم الخلافة عليها اللازمة لكلامكم ودعواكم ان كنتم صادقين فى دعواكم انكم تسبحون الله على الاطلاق فى جميع اسمائه وتقدسونه

بها قالوا سبحانك اى ننزهك تنزيها عن ان يقصر علمك وتشارك فيه او تعبث فى فعلك وانما

سئلناك استفسارا واسترشادا لانه لا علم لنا الا ما علمتنا وانما لم تعلمنا ها ابتداء اذ انك انت العليم

بان حقائقنا لا تقتضى العلم بها بلا واسطة وقد جعلت الوسائط مع قدرتك على الافعال ابتداء لانك

انت الحكيم قال يا آدم انبئهم وان كنت دونهم فى التجرد الذى به الاطلاع باسمائهم اى باسماء المسميات

المعروضة عليهم فانباهم جميعها فلما انباهم باسمائهم مع فوائدها للحصر من غير غلط فيها قال الم اقل لكم

انی اعلم ما لا تعلمون قاصدا به انی اعلم غیب السموات ای العالم العلوی مع تونکم منه وغیب الارض ای
العالم السفلی مع ظهوره للحس ففی کل منهما من الخفایا ما لا یبلغه علمکم یا ذوی وجوه التمییز مع کمال تحریکم
واعلم ما تبدون من قولکم اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء والحکمة تقتضی ایجاده لیظهر اثر
اسمی القهار والغفار ونحوهما وما کنتم تکتمون من کونکم احق بالخلافة منه **واز لطائف مقام**
آنست که علامه ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی برای اثبات مشابهت جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت آدم
علیه السلام در علم و حکمت افضلیت حضرت آدم علیه السلام از ملائکه بسبب علم و بودن علم بهتر از تمامی خصال و اخلاق بعنوان لطیف و
بیان شریف ثابت نموده بعد ازان حق است که افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب علم و حکمت بر جمیع امت باستثنای شیخ بلکه شیخین خود ثابت نماید
لیکن بمفاد انطقنا الله الذی انطق کل شیء خداوند عالم او را وادار برینکه در مقام دلیل بحدیث یا علی ملئت علما وحکمة و نیز بحدیث انا مدینة
العلم وعلی بابها احتجاج کرده طریق اذعان و ایقان باین دو حدیث شریف سپرده و باین استدلال
من حیث لا یشعر مطلوب و مرام اهل حق کرام که اعلمیت تام و افضلیت تام جناب امیر المومنین علیه السلام از قاطبه خلائق و انام
سوای اخیه وصنوه علیه وآله الف التحیة والصلوة من الملک العلام میباشد بنهایت احقاق و ابرام علی نهج الکمال والتمام ثابت
فرموده چنانچه در زین الفتی جائیکه مشابهات جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام بیان نموده گفته و
اما العلم والحکمة فان الله تعالی قال لآدم علیه السلام وعلم آدم الاسماء کلها ففضل بالعلم العباد
الذین کانوا لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون واستحق بذلک منهم السجود له فکما لا یصیر العالم
جهلا والعالم جاهلا فکذلک لم یصر آدم المفضل بالعلم مفضولا وکذلک حال من فضل بالعلم فاما من
فضل بالعبادة فربما یصیر مفضولا لان العابد ربما یسقط عن درجة العبادة ان ترکها معرضا عنها او یتوانی
فیها متغافلا عنها فیسقط فضله ولذلک قیل بالعلم یعلو ولا یعلی والعالم یزار ولا یزور ومن ذلک وجب
الوصف لله سبحانه بالعلم والعالم وفساد الوصف له بالعبادة والعابد ولذلک من علی نبیه علیه السلام
بقوله وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فعظم الفضل علیه بالعلم دون سائر
ما اکرمه به من الخصال والاخلاق وما فتح علیه من البلاد والآفاق وکذلک المرتضی رضوان الله علیه
فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما جمیع الامة ما خلا الخلفاء الماضین رضی الله عنهم اجمعین ولذلک
وصفه الرسول علیه السلام بهما حیث قال یا علی ملئت علما وحکمة وذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان
الله علیه ان النبی صلی الله علیه کان ذات لیلة فی بیت ام سلمة فبکرت الیه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس

بالباب فخرج النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد وعلی عن یمینہ وابن عباس عن یسارہ فقال النبی علیہ السلام یا علی ما اول نعم اللہ علیک قال ان خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسی قال ثم ماذا قال قلت وان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوھا قال فضرب النبی صلی اللہ علیہ بین کتفی وقال یا علی ملئت علما وحکمۃ ولذلک قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم وعلی بابھا وفی بعض الروایات انا دار الحکمۃ وعلی بابھا دوم آنکہ این حدیث شریف دلالت بر عصمت جناب امیر المومنین علیہ السلام می نماید وظاہرست کہ بعد ثبوت عصمت تعین آنجناب برای خلافت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ باہم سحاب در حیز خفا واحتجاب نیست اما دلالت این حدیث شریف بر عصمت پس درینمقام حسب افادہ بعض محققین عالیمقام اہلسنت باید شنید وظہور امر حق را ابین من الصبح عند الاسفار باید دید اسمعیل بن سلیمان الکردی البصری در جلاء النظر فی دفع شبہات ابن حجر جائیکہ شطرے از عبارات رسالہ زوراء جلال الدین دوانی را شرح کردہ ست گفتہ وایاک والاغترار بظواھر الآثار والاحوال من التزئی بزی اثار الفقر کلبس المرقعات وحمل العکاز وغیر ذلک لانھا لیست نافعۃ لمن تصف بہا وھو لیس علی شیء من المعرفۃ باللہ بل قد یکون للمتصف بہا صاحبا انتقاد علی المشایخ بنظرہ الی نفسہ حیث انہ یری حقیقۃ الامر عندہ دون غیرہ وکثیر من اھل ھذا الشان ھلکوا فی ودیۃ الحیرۃ لانہم اغراھم الجھل المرکب فلا یدرون ولا یدرون انہم لا یدرون کابن تیمیۃ وابن المقری والسعد التفتازانی وابن حجر العسقلانی وغیرھم فان اعتراضہم علی معاصریہم وعلی من سبق من الموتی دال علی حصرھم طریق الحق عندہم لا غیر وقد زاد ابن تیمیۃ باشیاء ومن جملتہا ماذکرہ الفقیہ ابن حجر الہیتمی رحمہ اللہ فی فتاواہ الحدیثیۃ عن بعض اخلاء عصرہ انہ سمعہ یقول وھو علی منبر جامع الجبل بالصالحیۃ ان سیدنا عمر رضی اللہ تعالی عنہ لہ غلطات وای غلطات وان سیدنا علی رضی اللہ عنہ اخطأ فی اکثر من ثلثمائۃ مکان فیالیت شعری من این یحصل لک الصواب اذا اخطأ عمر وعلی رضی اللہ عنہما بعد اما سمعت قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حق سیدنا علی انا مدینۃ العلم وعلی بابھا الخ ازین عبارت ظاہرست کہ علامہ اسمعیل کردی در اظہار فساد وبطلان ووہن وہوان مزعوم پر عدوان ابن تیمیہ حلیف النصب والشنآن کہ مرتکب جسارت عظیمۃ الخسران وجرأت موصلۃ الی النیران گردیدہ بحدیث مدینۃ العلم تمسک میفرماید واین را دلیل قاطع وبرہان ساطع تنزہ وبراءت ساحت علیای جناب امیر المومنین علیہ السلام از خطا وا می نماید

وہمین ست معنی عصمت پس بحمد اللہ تعالی حسب افادۂ این علامہ عالی تبار دلالت این حدیث شریف بر عصمت
ابو الائمة الاطہار علیہم آلاف السلام من الملک الغفار بنہایت واضح وآشکار گردید واساس توہم سراسر خطای مخاطب
واسع الخطا که از راه استکبار وادعا نفی دلالت این حدیث شریف بر مدعا کرده کالجرف المنهار باب رسید و
ملا نظام الدین سہالوی انصاری در کتاب صبح صادق گفته افاضة قال الشیخ ابن همام فی فتح القدیر بعد ما
اثبت عتق ام الولد وانعدام جواز بیعها عن عدة من الصحابة رضوان الله تعالی علیهم وبالاحادیث
المرفوعة استنتج ثبوت الاجماع علی بطلان البیع مما یدل علی ثبوت ذلک الاجماع ما اسند عبد الرزاق
انبانا معمر عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیدة السلمانی قال سمعت علیا یقول اجتمع رأیی ورأی
عمر فی امهات الاولاد ان لا یبعن ثم رایت بعد ان یبعن فقلت له فرایک ورای عمر فی الجماعة
احب الی من رایک وحدک فی الفرقة فضحک علی رضی الله تعالی عنه واعلم ان رجوع علی رضی الله
تعالی عنه یقتضی انه یری اشتراط انقراض العصر فی تقرر الاجماع والمرجح خلافه ولیعن یعجبنی
ان لامیر المؤمنین شانا یبعد اتباعه ان یمیلوا الی دلیل مرجوح ورای مفضول ومذهب مرذول
فلو کان عدم الاشتراط اوضح لاکوح شمس النهار کیف یمیل هو الیه وقد قال رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وسلم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی رواه
الصحیحان وقال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی
فالانقراض هو الحق لا یقال ان الخلفاء الثلثة ایضا ابواب العلم وقد حکم عمر بامتناع البیع لان غایة ما فی
یقتضیه الباب انهما تعارضا ثم نذهب ان امیر المؤمنین عمر افضل وهو لا یقتضی ان یکون الا فضیلة
فی العلم ایضا وقد ثبت انه دار الحکمة فالحکمة حکمه ازین عبارت ظاہرست که شان جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ارفع واعلی وبرترست از آنکه آنجناب مائل بدلیل مرجوح ورای مفضول ومذہب مرذول گردد وچیزی که خلاف حق باشد آنجناب
میل بآن نفرماید وحدیث منزلت وحدیث انا دار الحکمة دلالت برین معنی دارد وامری که آنجناب اختیار کنند همان حق صریح وحکم آنجناب
عین حکمت وظاہرست که ہرگاه حدیث انا دار الحکمة دلیل عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد دلالت حدیث انا مدینة العلم بر مطلوب بالاولی متحقق خواہد شد
زیرا که حسب افادۂ علامه ابن طلحه محقق سیدانی که علم نسبت بحکمت اوسع انواعا وابسط فنونا واکثر شعبا واغزر فائدة واعم نفعا است وبہمین سبب جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم علم را باکبر واخص را باصغر تخصیص نموده علم را بمدینه وحکمت را بدار تعبیر فرموده سوم
آنکه حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علوم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بامت آنجناب

بذریعه جناب امیر المومنین علیه السلام میرسد وآنجناب واسطه وصول آن علوم بدیگران میباشد چنانچه امتعه غالیه ونفائس عالیه شهر که بخارج آن بذریعه باب آن شهر میرسد وظاهرست که این مرتبه سامیه مع قطع النظر عن غیرها مثبت کمال افضلیت آنحضرت بر دیگران ست وبعد ثبوت افضلیت تحقق خلافت بلافصل برای آنجناب محل ارتیاب نیست علامه نحریر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر در روضه ندیه بعد اثبات وتصحیح حدیث مدینة العلم گفته

نعم ولعلك تقول كيف حقيقة هذا التركيب النبوي اعني قوله انا مدينة العلم وعلي بابها فاقول الكلام فيه استعارة تخييلية ومكنية وترشيح وذلك انه شبه العلم [illegible] الاموال بجامع وجه ما بين العلم والمال تقارب في الاذهان وان تباعدت بينهما [illegible] كلام الوصي عليه السلام العلم خير من المال [illegible] النبوي هو ان لا يشبعان طالب علم وطالب دنيا فشبه العلم بالمال بجامع النفاسة في كل منهما والحرص على طلبهما والعز بحيازتهما ولذلك قال الشافعي رحمه الله [illegible] وما في يديه عند الوعاء ... واذا ما جمعت علما ومالا فكنت عين ... ولما شبه العلم بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال وهو ما يجمعه ويحفظ فيه من المكان وجعل المكان المدينة لانه لما يرد نوعا من العلم مشبها بنوع من المال بل علوما جمة واسعة من فنون مختلفة كالاموال المتعددة الانواع التي لا يحفظها الا مدينة ثم طوى ذكر المشبه به اعني المال كما هو شان المكنية ورمز اليه بلازمه وهو المدينة استعارة تخييلية ثم اثبت لها الباب ترشيحا مثل قولهم اظفار المنية نشبت بفلان ثم حمل ضمير قوله مدينة العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه وسلم فاخبر عنه بها واخبر عن علي عليه السلام بانه بابها فلما كان الباب للمدينة من شانه ان يجلب منه اليها منافعها و يستخرج منه الى غيرها مصالحها كان فيه ايهام انه صلى الله عليه وسلم يستمد من غيره بواسطة الباب الذي هو علي عليه السلام دفع صلعم هذا الايهام بقوله فمن اراد العلم فليات من الباب اخبارا بان هذا الباب تستخرج منه العلوم وتستمد بواسطته ليس له من شان الباب الا هذا لا كسائر الابواب في المدن فانها للجلب اليها وللاخراج عنها فلله در شان الكلام النبوي ما ارفع شانه واشرفه واعظم بنيانه ويحتمل وجوها من التخريج اخر الا ان هذا انفسها واذا عرفت هذا عرفت انه قد خص الله الوصي عليه السلام بهذه الفضيلة العجيبة ونوه شانه اذ جعله باب اشرف ما في الكون وهو العلم وان منه

فیستمد ذلک من ارادہ ثم انه باب لاشرف العلوم وهی العلوم النبویة ثم لاجمع خلق الله علما وهو سید رسله صلی الله علیه وسلم وان هذا الشرف یتضاءل عنه کل شرف ویطاطی راسه تعظیما له کل من سلف وخلف وکما خصه الله بانه باب مدینة العلم فاض عنه منها ما یاتیک من دلائل ذلک قرنا

چهارم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد برآنکه جناب امیر المومنین علیه آلاف السلام رب العالمین حافظ علم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله الاطیاب بانفح المسک واطلاب بوده زیرا که باب الباب بلا شبهه وارتیاب کالشمس التی لا تستر ما حجاب واضح ولائح ست که هر دو ایمعنی بسمع قبول النظر عن غیره مثبت افضلیت آنجناب بر سائر اصحاب ست وهو المطلوب فی هذا الباب علامه کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول در ذکر شواهد علم وفضل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ومن ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد بانه عن امیر المومنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها لکنه صلی الله علیه وسلم خص العلم بالمدینة والدار بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعا وابسط فنونا واکثر شعبا واغزر فائدة واعم نفعا من الحکمة خصص الاعم بالاکبر والاخص بالاصغر وفی قوله صلی الله علیه وسلم ذلک اشارة الی کون علی علیه السلام نازلا من العلم والحکمة منزلة الباب من المدینة والباب من الدار لکون الباب حافظا لما هو داخل المدینة وداخل الدار من تطرق الضیاع واعتداء ید الذهاب علیه وکان معنی الحدیث ان علیا علیه السلام حافظ العلم والحکمة فلا یتطرق الیهما ضیاع ولا یخشی علیهما ذهاب فوصف علیا بانه حافظ العلم والحکمة ویکفی علیا علیه السلام علوا فی مقام العلم والفضیلة ان جعله رسول الله صلی الله علیه وسلم حافظا للعلم والحکمة پنجم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد برآنکه امت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را رجوع بسوی جناب امیر المومنین علیه السلام لازم ست زیرا که اخذ علوم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم موقوف ست بر رجوع بجناب امیر المومنین علیه السلام چنانکه دخول مدینه موقوف بر اتیان من الباب ست وبهمین سبب آنجناب ارشاد فرموده فمن اراد العلم فلیات الباب ونیز ارشاد فرموده کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب وایمعنی بحمد الله تعالی برای اثبات مطلوب اظهر من الشمس وابین من الامس می باشد وبعد تحقق آن ریبی در امامت بلافصل جناب امیر المومنین علیه السلام

باقی نماند علامہ ابن شہر آشوب علیہ الرحمۃ طاب ثراہ در کتاب مناقب آل ابی طالب بعد نقل این حدیث شریف از طرق مخالفین می فرماید وهذا یقتضی وجوب الرجوع الی امیر المومنین علیه السلام لانه کنی عنه بالمدینة واخبر ان الوصول الی علمه من جهة علی خاصة لانه جعله کباب المدینة الذی لا یدخل الیها الا منه ثم اوجب ذلك الامر به بقوله فلیأت الباب وفیه دلیل علی عصمته لانه من لیس بمعصوم یصح منه وقوع القبیح فاذا وقع کان الاقتداء به قبیحا فیؤدی الی ان یکون علیه السلام قد امر بالقبیح وذلك لا یجوز ویدل ایضا انه اعلم الامة ویؤید ذلك ما قد علمناه من اختلافها ورجوع بعضها الی بعض وغناه علیه السلام عنها وابان علیه السلام ولایة علی علیه السلام وامامته وانه لا یصح اخذ العلم والحکمة فی حیوته وبعد وفاته الا من قبله وروایته عنه کما قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وجناب قاضی نور الله شوستری نور الله مرقده در احقاق الحق افاده فرموده اقول فی الحدیث اشارة الی قوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وفی کثیر من روایات ابن المغازلی تصریح بذلك ففی بعضها مسندا الی جابر انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب وفی بعضها مسندا الی علی علیه السلام یا علی انا مدینة وانت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب وروی عن ابن عباس انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها وعن ابن عباس ایضا بطریق آخر انا دار الحکمة وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب فهذا یقتضی وجوب رجوع الی امیر المومنین علیه السلام لان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنی عن نفسه الشریفة بمدینة العلم وبدار الحکمة ثم اخبر ان الوصول الی علمه وحکمته والی جنة الله سبحانه من جهة علی خاصة لانه جعله کباب مدینة العلم والحکمة والجنة التی لا یدخل الیها الا منه وکذب علیه السلام من زعم انه یصل الی المدینة لا من بابها وفی تشبیه الایة ایضا کما ذکرناه وفیه دلیل علی عصمته وهو ظاهر لانه علیه السلام امر بالاقتداء به فی العلوم علی الاطلاق فیجب ان یکون مامونا عن الخطاء ویدل علی انه امام الامة لانه الباب لتلك العلوم ویؤید ذلك ما علم من اختلاف الامة ورجوع بعض الی بعض وغناه علیه السلام عنهما ایدل النص علی ولایته وامامته علیه السلام وانه لا یصح اخذ العلم والحکمة ودخول الجنة فی حیوته صلی الله علیه وآله وسلم الا من قبله وروایة العلم والحکمة الا عنه لقوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها حیث کان علیه السلام هو الباب ولله در القائل ؎ مدینة علم وابن عمك بابها ؛

فمن غیر ذلک الباب لم یوت سورها ویدل ایضا علی ان من اخذ شیئا من هذه العلوم والحکم التی احتوی علیها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من غیر جهة علی علیه السلام کان عاصیا کالسارق والمتسور لان السارق والمتسور اذا دخلا من غیر الباب المامور بها ووصلا الی بغیتهما کانا عاصیین وقوله علیه السلام فمن اراد العلم فلیات الباب لیس المراد به التخییر بل المراد به الایجاب والتهدید کقوله عز وجل فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر والدلیل علی ذلک انه لیس ههنا نبی غیر محمد صلی الله علیه وآله وسلم هو مدینة العلم ودار الحکمة فیکون العالم مخیرا بین الاخذ من احدهما دون الآخر وفقد ذلک دلیل علی ایجابه وانه فرض لازم والحمد لله۔ ونیز علامہ شوشتری در احقاق الحق فرموده ثم لا یخفی علی اولی الالباب ان المراد بالباب فی هذه الاخبار الکنایة عن الحافظ للشیء الذی لا یشذ عنه منه شیء ولا یخرج الا منه ولا یدخل الیه الا به واذا ثبت انه علیه السلام الحافظ لعلوم النبی صلی الله علیه وآله وسلم وحکمته وثبت امر الله تعالی ورسوله بالتوصل به الی العلم والحکمة وجب اتباعه والاخذ عنه وهذا حقیقة معنی الامام کما لا یخفی علی ذوی الافهام۔ ششم آنکه ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب در ذکر معنی حدیث انا مدینة العلم گفته قلت والله اعلم ان وجه هذا عندی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اراد صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی علمنی العلم وامرنی بدعاء الخلق الی الاقرار بوحدانیته فی اول النبوة حتی مضی شطر من زمان الرسالة علی ذلک ثم امرنی الله بمحاربة من ابی الاقرار لله عز وجل بالوحدانیة بعد منعه من ذلک فانا مدینة العلم فی الاوامر والنواهی وفی السلم والحرب حتی جاهدت المشرکین وعلی بن ابی طالب بابها ای هو اول من یقاتل اهل البغی بعدی من اهل بیتی وسائر امتی ولو لا علی بین للناس قتال اهل البغی وشرع الحکم فی قتلهم واطلاق الاساری منهم وتحریم سلب اموالهم وسبی ذراریهم لما عرف ذلک فالنبی صلی الله علیه وسلم سن فی قتال المشرکین وغنیمة اموالهم وسبی ذراریهم وسن علی فی قتال اهل البغی ان لا یجهز علی جریح ولا یقتل الاسیر ولا تسبی النساء والذریة ولا توخذ اموالهم وهذا وجه حسن صحیح ومع هذا فقد قال العلماء من الصحابة والتابعین واهل بیته بتفضیل علی وزیادة علمه وغزارته وحدة فهمه و وفور حکمته وحسن قضایاه وصحة فتواه وقد کان ابو بکر وعمر وعثمان وغیرهم من علماء

الصحابة یشاورونه فی الاحکام ویاخذون بقوله فی النقض والابرام اعترافاً منهم بعلمه ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حکمه ولیس هذا الحدیث فی حقه بکثیر لان رتبته عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المومنین من عباده اجل واعلی من ذلک از ینعبارت ظاہرست که نزد حافظ گنجی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ازین حدیث اراده فرموده است که جناب امیر المومنین علیه السلام اول مقاتل با اہل بغی خواہد بود بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ہر چند قصر اراده آنجناب ازین حدیث برین مطلب درست نیست چنانچه بهمین سبب حافظ گنجی در آخر کلام خود در صدد اثبات دلالت این حدیث شریف بر اعلمیت مطلقه جناب امیر المومنین علیه السلام برآمده لیکن بلا ریب آنچه حافظ گنجی ذکر فرموده دلیل واضح اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد پس استدلال اہل حق کرام باین حدیث و ثبوت النعام محل الزام خصام باین تقریب نیز تمام ست یقتم آنکه ابوبکر احمد بن ثابت الخطیب البغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته اخبرنا ابوطالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابوبکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبید الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة وهو آخذ بید علی هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یمد بها صوته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی رحمه الله تعالی بقرأتی علیه فاقر به سنة اربع وثلثین واربعمائة قلت له اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن بهمان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضد علی فقال هذا امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و نیز علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا الحسن بن احمد بن موسی انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشی نا علی

خثیم

بن محمد بن المقری نا محمد بن عیسی بن شعبة البزاز نا احمد بن عبد الله بن یزید المؤدب نا عبد الرزاق
انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابی طالب ع
هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته
فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفته اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر
محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندی
اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن
هارون البلدی و محمد بن احمد بن ابی المؤمل الصیرفی و عبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن
عبد الله بن یزید المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن
عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابرا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم
الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابی طالب وهو یقول هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من
نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة
فلیأت الباب قلت هکذا رواه ابن عساکر فی تاریخه وذکره فی ترجمة عن شیخه زید سیاق تام للاختصار
حدیث جابر بن عبد الله انصاری که اکابر حفاظ حذاق و اعاظم نقاد سباق سنیه مثل عبد الرزاق صنعانی و ابن
السقا الواسطی و ابو الحسن العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر دمشقی
و محمد بن یوسف کنجی بروایت آن ثقات شده اند واضح ولائح میشود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
درین واقعه برای ارشاد فرمودن حدیث مدینة العلم و ابانت و اثبات امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام اهتمامی چند بذریعه افعال و اقوال خود بعمل آورده که دلالت بر کمال اهمیت و عظمت این حدیث شریف
دارد اول آنکه یوم حدیبیه را که از جمله مشاهد معروفه اهل اسلام و محتفل و محتشد کبیر خواص و عوام بود برای بیان
این حدیث شریف اختیار فرموده دوم آنکه برای تعریف و توجیه حاضرین و اتمام حجت بر شاهدین و غائبین
بازوی جناب امیر المؤمنین علیه السلام بدست مبارک خود گرفته سوم آنکه در حق آنجناب هذا امیر البررة وقاتل الکفرة
که نص صریح در امامت و افضلیت آنجناب میباشد ارشاد فرموده چهارم آنکه برای اثبات وجوب اطاعت آنجناب

در کلام ہدایت نظام خود منصوص من نصرہ مخذول من خذلہ بیان فرمودہ پنجم آنکہ صوت مبارک خود برائے ابلاغ آن باسماع حضار ممدود فرمودہ وبعد این ہمہ اہتمامات بالغہ واحتفالات سابغہ حدیث مدینۃ العلم را ارشاد کردہ پس چگونہ میتوان گفت کہ مقصود آنجناب از حدیث مدینۃ العلم اثبات امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام نبود واین حدیث بر مدعائے اہل حق دلالت نمیکند ہل ھذا الا کمن یروم ستر الشمس بالراح ٭ ولا یبالی بھتك ستره والافتضاح ٭ ہشتم آنکہ شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی در ینابیع المودۃ گفتہ عن الاصبغ بن نباتۃ قال لما جلس علی علیہ السلام فی الخلافۃ خطب خطبۃ ذکرھا ابو سعید البحتری الی اخرھا ثم قال للحسن علیہما السلام یا بنی فاصعد المنبر ونکلم فصعد وبعد الحمد والتصلیۃ قال ایھا الناس سمعت جدی صلی اللہ علیہ وآلہ یقول انا مدینۃ العلم وعلی بابھا وھل تدخل المدینۃ الا من بابھا فنزل ثم قال للحسین علیہ السلام فاصعد المنبر وتکلم فصعد فقال بعد الحمد والتصلیۃ ایھا الناس سمعت جدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان علیا مدینۃ ھدی فمن دخلھا نجی ومن تخلف عنھا ھلك ثم قال علی علیہ السلام ایھا الناس انھما ولد رسول اللہ وودیعتہ التی استودعھما علی امتہ وسائل عنھما ازین خبر ظاہر ست کہ ہرگاہ جناب امیر المومنین علیہ السلام بر وسادہ خلافت متمکن گردید خطبہ ارشاد فرمود وبعد ازان بجناب امام حسن علیہ السلام حکم فرمود کہ آنجناب ہم خطبہ بخواند پس انجناب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد وبعد حمد وصلوۃ ارشاد فرمود کہ ایہا الناس من شنیدہ ام از جد بزرگوار خود صلی اللہ علیہ وآلہ کہ میفرمود انا مدینۃ العلم وعلی بابھا وھل تدخل المدینۃ الا من بابھا یعنی من شہر علم ہستم وعلی دروازہ ان شہر می باشد وکسی داخل شہر نمیتوان شد الا از دروازہ آن وبعد بیان ایں حدیث آنجناب از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المومنین علیہ السلام بجناب امام حسین علیہ السلام ارشاد فرمود کہ آنجناب ہم خطبہ بخواند پس آنجناب بالاے منبر تشریف برد وبعد حمد وصلوۃ ارشاد فرمود کہ ایھا الناس من شنیدہ ام از جد بزرگوار خود کہ میفرمود ان علیا مدینۃ ھدی من دخلھا نجی ومن تخلف عنھا ھلك یعنی علی شہر ہدایت است پس ہر کسیکہ داخل آن شہر شد نجات یافت وہر کہ ازان تخلف ورزید ہلاک شد وبعد بیان این حدیث آنجناب از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المومنین علیہ السلام ہم در خطاب فرمود وارشاد کرد کہ ایہا الناس بتحقیق کہ

نسخہ: بیڈ، اصعد، اصعد، صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

این هر دو یعنی حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می باشد و امامت آنحضرت مستند
که امت خود سپرده و از شان است خود اسوال خواهد فرمود انتهی ملخص الخبر و از ینجا واقعه بر ارباب احلام و ابصار
واضح و آشکار گردید که دلالت حدیث مدینة العلم بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام و وجوب طاعت آنجناب
بحدے متحقق و متبین ست و از مراتب عالیه بلاغت بدرجه رسیده که جناب امام حسن علیه السلام در خطبه
خود که آنرا در حین حصول خلافت ظاهری بجناب امیر المومنین علیه السلام حسب ارشاد آنجناب انشا نموده اقتصار
بران فرموده از برائے حث و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تمسک بجناب امیر المومنین علیه السلام کافی و وافی
دانسته و بعد ازین احدے از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت واضحه این حدیث شریف بر خلافت
و امامت و وجوب طاعت جناب امیر المومنین علیه السلام کلام نمیتوان کرد والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم سیزدهم آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل گفته و دعوة الحق و باب العلم
واعلم الصحب بكل حكمة قالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم يقول اما ترضين يا فاطمة ان زوجتك اقدم امتي سلما واكثرهم علما واعظمهم حلما
وقالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول علي مع
القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فهو الداعي الى الحق وهو دعوة الحق وفي الجامع
الكبير قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطي علي سبعة اجزاء والناس جزء واحد وعلي اعلم بالواحد منهم ولخرج
الترمذي انه قال صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت
الباب ولهذا كانت الطرق والمسلسلات راجعة اليه ازین عبارت ظاهر ست که چون امیر المومنین المسلسلات
علیه السلام باب مدینة العلم بود بهمین سبب طرق و سلسلات راجع بآنجناب میشود و ظاهر ست که این معنی مثبت
افضلیت آنجناب ست و ثبوتها کاف فی هذا الباب كما لا يخفى على اولی الالباب چهاردهم آنکه مولوی
حسن الزمان در قول مستحسن گفته تنبیه ومن احسن بينة على انه ختم الاولياء الحديث المشهور الصحيح
الذي صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا في الرجال سند تعديلين ابن معين كما اسند ووافقه
الخطيب في تاريخه وقد كان قال اولا لا اصل له ومنهم الامام الحافظ المتقدم المستقل المجد
الجامع من العلوم كما ذكره السيوطي وابن حجر والتاج السبكي والذهبي والنووي عن الامام الحافظ
الخطيب البغدادي ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره ويؤيده قول امام الائمة ابن خزيمة ما اعلم

علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تهذیب الآثار وقد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه کما نقل
کلامه السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنهم الحاکم ومن آخرهم الحافظ المجد الشیرازی
شیخ ابن حجر فی نقد الصحیح واطنب فی تحقیقه کما نقله الدهلوی فی لمعات التنقیح واقتصر علی تحسینه
العلائی وابن کثیر وابن حجر فی آخرین وانکروا علی ابن الجوزی من قوله صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها ولا تؤتی المدینة الا من بابها قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وهو اقوی
شاهد لصحة روایة صححها الحاکم فمن اراد العلم فلیأت الباب وهذا مقام الخاتم من انه لا ولی بعده
الا وهو راجع الیه آخذ من لدیه والیه الاشارة بما فی الحدیث الصحیح المستفیض المشهور بل
المتواتر من الامر بسد کل باب فی المسجد الا بابه مستندا الی امر الله تعالی بذلک فهو یسد کل باب من صاحب الشریعة
الا ما شاء فی الطریقة الی الحقیقة الا بابه فلا جرم قد انحصرت سلاسل الطریقة فی باب المرتضی الا ما ندر
کخرقة الصدیق ابی بکر ویؤیده الاحادیث الصحیحة المذکورة وغیرها المشهورة فهو ههنا کان المرتضی مثل
عیسی علی نبینا وعلی کل الانبیاء الصلوة والسلام فی افراط الناس وتفریطهم فیه کما ورد وقد استشهد
لیلة رفع فیها عیسی کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبة فانه خاتم الولایة العامة من
آدم الی آخر ولی والمرتضی کرم الله تعالی وجهه خاتم الولایة الخاصة المحمدیة الاکبر فالمهدی الوارد فیه عند
الطبرانی وجماعة المهدی منا اهل البیت یختم الدین به کما فتح بنا فولی آخر من العرب من اکرمها
اصلا ویدا کان الشیخ الاکبر خاتم الولایة المحمدیة الاصغر عاصره ولقیه ونفیه خاتما خاصا
فی العالم غیره قبل تحققه برتبته وان کان بشره فنسی ثم لما تحقق حقق انتهی ازین عبارت ظاهر ست که حدیث
مدینة العلم از احسن بینه ست بر معنی خاتم الاولیا بودن جناب امیر المومنین علیه السلام و هر ولی راجع بسوی
آنجناب و آخذ از نزد آنجناب میباشد و ظاهرست که هرگاه حدیث مدینه دلیل خاتم الاولیا بودن جناب
امیر المومنین علیه السلام بوده باشد دلیل کمال افضلیت آنجناب خواهد بود و بعد ثبوت افضلیت تحقق امامت
آنجناب محل ارتیاب نیست کما مر غیر مرة **قوله** غایة ما فی الباب آنکه یک شرط از شرائط امامت در وی
بوجه اتم متحقق گشت و از وجدان یک شرط وجود مشروط لازم نمی آید **اقول** آنفا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام دانستی
که حدیث انا مدینة العلم بوجوه عدیده و عنوانین سدیده دلالت بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد پس
تعلل مخاطب قمقام باین کلام مختل النظام اعجوبه ارباب اعلام ست ومع ذلک مطلوب مرام اهل حق کرام

ازین کلام مخاطب فهام نیز ثابت ست زیراکه هرگاه یک شرط از شرائط امامت که علم ست در ذات قدسی سمات جناب امیرالمومنین علیه السلام بوجه اتم متحقق گشت اعلمیت آنحضرت بلاکلام ثابت شد و اعلمیت آنجناب مثبت افضلیت ست و بعد ثبوت افضلیت در وجدان دیگر شرائط و تحقق امامت آنجناب ارباب افهام را جای کلام نیست و هرچند در ماسبق بکمال وضوح و ظهور رسید که اعلمیت مستلزم افضلیت ست و نیز دریافتی که مستحق خلافت و امارت بنسبت کسی اعلم بوده باشد لیکن درین مقام نیز بعضی از ادلهٔ محکمه و براهین مبرهنه و شواهد واضحه و حجج لائحه این مطلب باید شنید پس مخفی نماند که از انجمله ست قصهٔ طالوت که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده حیث قال الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم ثعلبی در تفسیر خود که نسخهٔ عتیقهٔ آن پیش نظر قاصر حاضر است در تفسیر این آیه گفته قال ان الله اصطفاه اختاره علیکم و زاده بسطة فضیلة وسعة فی العلم و ذلک انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته و محیی السنه بغوی در معالم التنزیل در تفسیر این قصه گفته قال ان الله اصطفاه اختاره علیکم و زاده بسطة فضیلة وسعة فی العلم والجسم و ذلک انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته و ابوالبرکات عبدالله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل گفته قال ان الله اصطفاه علیکم الطاء فی اصطفاه بدل من التاء لمکان الصاد الساکنة ای اختاره علیکم و هو اعلم بمصالح منکم و لا اعتراض علی حکمه ثم ذکر مصلحتین انفع مما ذکروا من النسب والمال وهما العلم المبسوط والجسامة فقال و زاده بسطة مفعول ثان فی العلم و الجسم قالوا کان اعلم بنی اسرائیل بالحرب والدیانات فی وقته و اطول من کل انسان برأسه و منکبه والبسطة السعة والامتداد والملک لابد ان یکون من اهل العلم فان الجاهل ذلیل مزدری غیر منتفع به وان یکون جسیما لانه اعظم فی النفوس و اهیب فی القلوب و خطیب شربینی در سراج منیر گفته قال ای نبیهم ان الله اصطفاه ای اختاره للملک علیکم والعمدة فی التملک اصطفاء الله تعالی وقد اختاره علیکم و هو اعلم بالمصالح منکم هذا الامر الاول والثانی و زاده علیکم

سیاسیہ بسطة ای سعة فی العلم الذی یحصل بہ نظام المملکة ویتمکن بہ من معرفة الامور السیاسة وفی
الجسم الذی یتمکن من الظفر بمن بارزہ من الشجعان وتقصدہ من سائر الاقران ویکون اعظم
خطرا فی القلوب واقوی علی مقاومة العدو ومکابدة الحروب لا ما ذکرتم وقد زادہ اللہ فی العلم فکان اعلم بنی اسرائیل یومئذ
والجسم فکان اجملهم واتمهم خلقا کان الرجل القائم یمد یدہ فینال راس طالوت و از جملہ
ست قصہ استخلاف حضرت داؤد علیہ السلام حضرت سلیمان علیہ السلام را وایں قصہ را بسیاری از علمائے
کبار و نبلاسے اخبار سنیہ در کتب خود روایت کردہ اند ابو الحسن محمد بن عبد اللہ الکسائی در قصص الانبیا گفتہ
حدیث الصحیفة التی فیها ایة الخلافة قال وهب فلما اتت علی سلیمان بضع وعشرون سنة
نزل جبرئیل علیہ السلام ومعہ صحیفة من ذهب فقال یا داؤد ان اللہ تعالی یقرئک السلام من دار السلام ویقول لک
اجمع اولادک واقرأ علیهم ما فی هذہ الصحیفة من المسائل فمن اجابک عنها فهو الخلیفة
من بعدک قال فدعا داؤد علیہ السلام باولادہ وکان سلیمان اصغرهم سنا واغزرهم علما
واخبر داؤد علیہ السلام اولادہ ان جبرئیل علیہ السلام اخبرہ عن اللہ تعالی ان من عرف تفسیر
هذہ المسائل فهو الخلیفة من بعدی ثم قرأ علیهم المسائل فلم یکن فیهم من یعرف تفسیرها
فقالوا عن عجزهم عنها ان ابنک سلیمان اکثرنا فهما فسلہ عنها فقال داؤد یا سلیمان انی سائلک
عن هذہ المسائل فما تری فقال یا نبی اللہ سل فانی ارجو من اللہ تعالی ان یهدینی الی اجوبتها فقال داؤد
یا بنی ما الشئ فقال سلیمان هو المؤمن قال صدقت قال فما کل شئ قال الماء لان منہ کل شئ
فمااقل قال صدقت قال فاخبرنی عن اکثر شیء قال هو الشک فی بنی ادم قال فاقل شیء قال الیقین
فی بنی آدم قال فاخبرنی عن احلی شئ قال المال والولد قال صدقت قال فما امر الاشیاء
قال الفقر بعد الغنا قال صدقت قال اخبرنی عن اقبح شئ قال
الکفر بعد الایمان قال صدقت قال فاخبرنی عن اکبر شئ قال هو الشکر فی بنی ادم قال
صدقت قال فاخبرنی عن احسن شئ قال الروح فی الجسد قال فاوحش شیء قال الجسد بلا روح
قال فاخبرنی عن اقرب شیء قال الاخرة من الدنیا قال فما ابعد شیء قال الدنیا من الاخرة
قال فاخبرنی عن اشر شیء قال المرأة السیئة قال فاخبرنی عن اخیر کل شئ قال المرأة الصالحة قال
وکان عقب کل مسئلة یصدقہ علی ذلک ثم التفت الی بنی اسرائیل وقال ما الذی انکرتم فی تو...

سلیمان قال ما اخطأ فی شیء من ذلک فامتحنک الله به وبارک لک فیه ولنا معک ومعه
قال داود افرضیتم ان یکون خلیفتی علیکم فقالوا اِی والله رضینا و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراہیم الثعالبی
در کتاب العرائس گفته باب فی قصة استخلاف داود ابنه سلیمان علیهما السلام وذکر السفر والخاتم قال
ابوهریرة رضی الله عنه انزل الله تعالی کتابا من السماء علی داود علیه السلام مختوما بخاتم من ذهب فیه
ثلثة عشر مسئلة فاوحی الله تعالی الیه ان سل عنها ابنک فان هو اخرجهن فهو الخلیفة من بعدک
قال فدعا داود علیه السلام سبعین قسا وسبعین حبرا واجلس سلیمان بین ایدیهم وقال یا بنی ان الله
تعالی انزل علی کتابا من السماء فیه مسائل وامرنی ان اسئلک عنها فان اخرجتهن فانت الخلیفة من بعدی فقال
سلیمان لیسأل نبی الله عما بدا له وما توفیقی الا بالله قال داود یا بنی ما اقرب الاشیاء وما ابعد الاشیاء وما
انس الاشیاء وما اوحشها وما احسن الاشیاء وما اقبحها وما اقل الاشیاء وما اکثرها وما القائمان وما
الساعیان وما المشترکان وما المتباغضان وما الامر الذی اذا رکبه الرجل حمد آخره وما الامر الذی
اذا رکبه الرجل ذم آخره فقال سلیمان علیه السلام اما اقرب الاشیاء فالآخرة واما ابعد الاشیاء
فما فاتک من الدنیا واما انس الاشیاء فجسد فیه روح واما اوحش الاشیاء فجسد لا روح فیه واما
احسن الاشیاء فالایمان بعد الکفر واما اقبح الاشیاء فالکفر بعد الایمان واما اقل الاشیاء فالیقین
واما اکثر الاشیاء فالشک واما القائمان فالسماء والارض واما الساعیان فالشمس والقمر واما المشترکان
فاللیل والنهار واما المتباغضان فالموت والحیاة واما الامر الذی اذا رکبه الرجل حمد آخره فالحلم عند
الغضب واما الامر الذی اذا رکبه الرجل ذم آخره فالحدة عند الغضب قال ففکوا الخاتم فاذا جواب
المسائل سواء علی ما انزل من السماء فقال القسیسون لا نرضی حتی نسأله عن مسألة فان اخرجها فهو الخلیفة
من بعدک فقال سلیمان علیه السلام سلونی وما توفیقی الا بالله فقالوا له ما الشیء الذی اذا صلح صلح
کل شیء من الانسان واذا فسد فسد کل شیء من الانسان فقال هو القلب فقام داود فصعد
المنبر فحمد الله تعالی واثنی علیه ثم قال ان الله تعالی یامرنی ان استخلف علیکم سلیمان قال
فضجت بنو اسرائیل وقالوا غلام حدث یستخلف علینا وفینا من هو افضل منه واعلم فبلغ
ذلک داود علیه السلام فدعا اسباط رؤساء بنی اسرائیل وقال لهم انه قد بلغنی مقالتکم فارونی
عصیکم فای عصا اثمرت فان صاحبها ولی هذا الامر بعدی قالوا قد رضینا فجاؤا بعصیهم فقال

الہم داؤد ان یکتب کل رجل منکم اسمہ علی عصاہ فکتبوا ثم جاء سلیمان بعصاہ فکتب علیہا اسمہ ثم ادخلت بین العصی واغلق علیہا الباب وحرست رؤس اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بہم الغداۃ ثم اقبل ففتح فاخرج عصیہم فاذا ہی کما ہی وعصا سلیمان قد اورقت واثمرت قال فسلموا ذلک لداؤد علیہ السلام فلما رای ذلک داؤد حمد اللہ وجعل سلیمان خلیفۃ ثم سار بہ فی بنی اسرائیل فقال ان ہذا خلیفتی علیکم من بعدی وعبید اللہ کاشغری در کتاب نفائس العرائس کہ نسخہ عتیقہ آن پیش نظر فقیر حاضرست گفتہ قال ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ نزل کتاب من السماء علی داؤد علیہ السلام مختوم بخاتم من ذہب فیہ ثلاث عشرۃ مسئلۃ واوحی اللہ تعالی الیہ ان سل عنہا ابنک سلیمان فان ہو اخرجہن فہو الخلیفۃ بعدک فدعا داؤد علیہ السلام بسبعین قسا وسبعین حبرا واجلس سلیمان بین ایدیہم قال لہ یا بنی نزل کتاب من السماء فیہ مسائل وامرت ان اسئلک عنہن فان اخرجتہن فانت الخلیفۃ من بعدی قال سلیمان یسئل نبی اللہ عما بدالہ وما توفیقی الا باللہ فقال داؤد علیہ السلام اخبرنی یا بنی ما اقرب الاشیاء وما ابعد الاشیاء وما آنس الاشیاء وما اوحش الاشیاء وما احسن الاشیاء وما اقبح الاشیاء وما اقل الاشیاء وما اکثر الاشیاء وما القائمان وما المختلفان وما المتباغضان وما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد اخرہ وما الامر الذی اذا رکبہ الرجل ذم اخرہ قال سلیمان اما اقرب الاشیاء فالاخرۃ واما ابعد الاشیاء فما فاتک من الدنیا واما آنس الاشیاء فجسد فیہ روح ناطق واما اوحش الاشیاء فجسد بلا روح فاما احسن الاشیاء فالایمان بعد الکفر و اما اقبح الاشیاء فالکفر بعد الایمان واما اقل الاشیاء فالیقین واما اکثر الاشیاء فالشک واما القائمان فالسماء والارض واما المختلفان فاللیل والنہار واما المتباغضان فالموت والحیوۃ واما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد اخرہ فالحلم علی الغضب واما الامر الذی اذا رکب الرجل ذم اخرہ فالحدۃ علی الغضب قال ففکوا الخاتم فاذا ہی المسائل سواء علی ما نزل من السماء فقال القسیسون والاحبار لا نرضی حتی نسألہ عن مسئلۃ فان ہو اخرجہا فہو الخلیفۃ من بعدک قال سلوہ فقال سلیمان سلونی وما توفیقی الا باللہ فقالوا ما الامر الذی اذا صلح صلح کل شیء من الانسان واذا فسد فسد منہ کل شیء فقال ہو القلب فقام داؤد علیہ السلام وصعد المنبر وحمد اللہ تعالی واثنی علیہ ثم قال ان اللہ عز وجل امرنی ان استخلف علیکم سلیمان قال فضجت

رؤس بنی اسرائیل من خلف وقالوا غلام یحدث یستخلف علینا وفینا من هو اعلم وافضل منه فبلغ
ذلک داؤد علیه السلام فدعا رؤس بنی اسرائیل فقال انه بلغنی مقالتکم فارونی عصیکم فای عصا اثمرت عصاه
فان صاحبها ولی هذا الامر بعدی فقالوا رضینا فجاؤ بعصیهم فقال لهم داؤد لیکتب کل سمه ثم
ادخلت بیتا واغلق الباب وسد بالاقفال وحرسه رؤس اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بهم الغداة ثم اقبل
ففتح الباب فاخرج عصیهم کما هی وعصی سلیمان علیه السلام قد اورقت واثمرت قالوا فسلموا ذلک لداؤد علیه السلام فلما
رای ذلک داؤد جعل سلیمان خلیفة ثم سار فی بنی اسرائیل فقال ان هذا خلیفتی فیکم من بعدی جعل فیکم
وازجمله ادله صریحه تعیین اعلم برائے خلافت وامامت وامارت ورعایت حدیثی ست که ملا علی متقی در کنز العمال
آورده والفاظ آن اینست من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه
واعلم بکتاب الله وسنة نبیه فقد خان الله ورسوله وجمیع المسلمین مرد عن ابن عباس
ونیز ملا علی متقی در منتخب کنز العمال گفته من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم اولی
بذلک منه واعلم بکتاب الله وسنة نبیه فقد خان الله ورسوله وجمیع المسلمین
(مرد) عن ابن عباس ازین حدیث واضح ولائح ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد
فرموده هرکه مقرر کند عاملی را از مسلمین در حالیکه بداند که در مسلمین کسی هست که ازان عامل اولی ست
باین عمل واعلم ست بکتاب خدا وسنت نبی خدا پس بتحقیق که خیانت کرده ست آن شخص خدا ورسول خدا
وجمله مسلمین را وهرگاه بنص ارشاد هدایت بنیاد سرور عباد علیه وآله الامجاد آلاف سلام الی یوم المعاد
در تولیت امارت جزئیه نصب عامل غیر اعلم باوجود عامل اعلم جائز نباشد وموجب خیانت خدا و
رسول وجمله اهل اسلام گردد چگونه تجویز توان کرد که زعامت کبرے وریاست عظمی که خلافت وامامت
عبارت ازانست باوجود اعلم بغیر اعلم خواهد رسید ونصب غیر اعلم برائے اینچنین منصب جلیل خطیر و
مرتب رفیع اثیر بلا اشکال جائز وسائغ خواهد گردید وازینجا بحمد الله تعالے بکمال اتضاح ساطع و
لامع شد که کسانے که باوجود باب مدینه علم مثل ابوبکر را که جاهل اب وکلاله بل العلم المنصوب
علی الجهالة بود برائے نصب بر منصب خلافت تجویز کرده اند راه کمال نصب وانحراف و
غی واعتساف پیموده وبافحش وجوه ارتکاب خیانت خدا ورسول وجمله اهل اسلام نموده اند و
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **وازجمله دلائل اینمعنی که اعلمیت موجب خلافت**

می باشد اشعار بلاغت شعار حضرت عباس عم رسول صلی اللہ علیه وآله ماہیب القبول می باشد که از او در وقتیکه اہل سقیفه
بیعت ابوبکر کرده بودند انشا نموده و دران اشعار با علمیت جناب امیر المومنین علیه السلام باحق بودن آنجناب بخلافت استدلال
فرموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب یمدح علیا علیه السلام حین بویع
لابی بکر شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ✤ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ✤ الیس اول من صلی لقبلتکم
واعلم الناس بالآثار والسنن ✤ واقرب الناس عهدا بالنبی ومن ✤ جبریل عون له فی الغسل والکفن ✤
من فیه ما فی جمیع الناس کلهم ✤ ولیس فی الناس ما فیه من الحسن ✤ ماذا الذی ردکم عنه فنعرفه ✤ ها ان بیعتکم
من اول الفتن ✤ وبعضی از علما این اشعار را بعتبة بن ابی لهب نسبت داده اند چنانچه ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در
کتاب المختصر فی اخبار البشر گفته لما قبض اللہ نبیه قال عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه من قال ان رسول اللہ صلی
اللہ علیه وسلم مات علوت راسه بسیفی هذا وانما ارتفع الی السماء فقرأ ابوبکر وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرجع القوم الی قوله وبادروا سقیفة بنی ساعدة
فبایع عمر ابا بکر رضی اللہ عنهما وانثال الناس علیه یبایعونه فی العشر الاوسط من ربیع الاول سنة احدی
عشرة خلا جماعة من بنی هاشم والزبیر وعتبة بن ابی لهب وخالد بن سعید بن العاص والمقداد بن عمرو
وسلمان الفارسی وابی ذر وعمار بن یاسر والبراء بن عازب وابی بن کعب ومالوا مع علی بن ابی طالب وقال
فی ذلک عتبة بن ابی لهب شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ✤ عن هاشم ثم منهم عن ابی حسن
عن اول الناس ایمانا وسابقة ✤ واعلم الناس بالقرآن والسنن ✤ واخر الناس عهدا بالنبی ومن ✤
جبریل عون له فی الغسل والکفن ✤ من فیه ما فیهم لا یمترون به ✤ ولیس فی القوم ما فیه من الحسن ✤
و مخفی نیست که زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات علی ما نقل عنه گفته روی محمد بن اسحق ان ابا بکر لما بویع
افتخرت تیم بن مرة قال وکان عامة المهاجرین وجل الانصار لا یشکون ان علیا هو صاحبها
بعد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فقال الفضل بن عباس یا معشر قریش وخصوصا
یا بنی تیم انکم انما اخذتم الخلافة بالنبوة ونحن اهلها دونکم ولو طلبنا هذا الامر الذی نحن اهله لکانت کراهة
الناس لنا اعظم من کراهتهم لغیرنا حسدا منهم لنا وحقدا علینا وانا لنعلم ان عند صاحبنا عهدا هو ینتهی
الیه وقال بعض ولد ابی لهب بن عبد المطلب شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ✤ عن هاشم
ثم منها عن ابی حسن ✤ الیس اول من صلی لقبلتکم ✤ واعلم الناس بالقرآن والسنن ✤ واقرب الناس

عهد بالنبی ومن جبرئیل عون له فی الغسل والکفن ٭ من فیه ما فیهم لا یمترون به ٭ ولیس فی القوم ما
فیه من الحسن ٭ ماذا الذی ردّهم عنه فنعلمه ٭ ها ان ذا غبننا من اعظم الغبن ٭ وبعضی از اعلام مخالفین این
اشعار بخزیمه بن ثابت ذوالشهادتین منسوب کرده اند عبدالرحیم بن حسین العراقی درکتاب التقیید والایضاح
لما اطلق واغلق من کتاب ابن الصلاح گفته والصحیح ان علیا اول ذکر اسلم وحکی ابن عبد البر الاتفاق علیه
کما سیاتی وقال ابن اسحاق فی السیرة اول من امن خدیجة ثم علی بن ابیطالب وکان اول ذکر امن برسول
الله صلی الله علیه وسلم وهو ابن عشر سنین ثم زید بن حارثة فکان اول ذکر اسلم بعد علی ثم ابوبکر فاظهر اسلامه الی
اخر کلامه [?] الی ان قال الصحیح من ان علیا اول ذکر اسلم هو قول اکثر الصحابة ابی ذر وسلمان الفارسی وخباب بن الارت و
خزیمة بن ثابت وزید بن ارقم وابی ایوب الانصاری والمقداد بن الاسود ویعلی بن مرة وجابر بن عبد الله وابی سعید
الخدری وانس بن مالک وعفیف الکندی وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة بن ثابت ؎ ماکنت
احسب هذا الامر منصرفا ٭ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ٭ الیس اول من صلی لقبلتهم ٭ واعلم
الناس بالقرآن والسنن ٭ ونیز عبدالرحیم عراقی در شرح الفیة الحدیث گفته والقول الثانی اولهم اسلاما
علی روی ذلک عن زید بن ارقم وابی ذر والمقداد بن الاسود وابی ایوب وانس بن مالک ویعلی بن
مرة وعفیف الکندی وخزیمة بن ثابت وسلمان الفارسی وخباب بن الارت وجابر بن عبد الله
وابی سعید الخدری وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة بن ثابت فی علی رضی الله عنهما الیس اول من
صلی لقبلتهم ٭ واعلم الناس بالقرآن والسنن ٭ ومحمد بن عبد الرحمن سخاوی در فتح المغیث شرح الفیة الحدیث
گفته وقال بل اولهم اسلاما علی بن ابیطالب رضی الله عنه لقوله علی المنبر اللهم لا اعرف عبدا لک قبلی غیر نبیک ثلث (ان عبدالله منذ [?])
مرات لقد صلیت قبل ان یصلی الناس سبعا وسنین حسن ولقوله مما انشده القضاعی ؎ سبقتکم
الی الاسلام طرا ٭ صغیرا ما بلغت اوان حلمی ٭ ولما روی فی ذلک عن انس وجابر وخباب وخزیمة وزید بن ارقم
وسلمان وابن عباس ایضا وعفیف الکندی ومعقل بن یسار والمقداد بن الاسود ویعلی بن مرة وابی ایوب
وابی ذر وابی رافع وابی سعید الخدری فی اخرین منهم مسلم الملائی وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة ؎
ماکنت احسب هذا الامر منصرفا ٭ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ٭ الیس اول من صلی لقبلتهم ٭ واعلم
الناس بالقرآن والسنن ٭ وجمال الدین محدث شیرازی در روضة الاحباب در بحث سبق اسلام جناب امیر المؤمنین
علیه السلام گفته واز خزیمة بن ثابت رضی الله عنه ابیات در مدح علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که مشیر باین معنی است حیث قال

سہ ماکنت احسب هذا الامر منصرفاً عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتهم
واعلم الناس بالقرآن والسنن ❊ و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب لدنیہ گفتہ انشد المرزبانی لخزیمة
فی علی سہ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ واعلم الناس بالقرآن والسنن ❊ و بعضی از علمای اہل خلاف
حسان بن ثابت را قائل این اشعار میدانند چنانچہ فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیہ و اذ قلنا للملائکة اسجدوا
لآدم گفتہ اجمع المسلمون علی ان ذلک السجود لیس سجود عبادة لان سجود العبادة لغیر الله کفر والامر لا یرد
بالکفر ثم اختلفوا بعد ذلک علی ثلثة اقوال الاول ان ذلک السجود کان لله تعالی و آدم علیه السلام کان کالقبلة
ومن الناس من طعن فی هذا القول من وجهین الاول انه لا یقال صلیت للقبلة بل یقال صلیت الی
القبلة فلو کان آدم علیه السلام قبلة لذلک السجود لوجب ان یقال اسجدوا الی آدم فلما لم یرد الامر هکذا
بل قیل اسجدوا لآدم علمنا ان آدم علیه السلام لم یکن قبلة الثانی ان ابلیس قال ارأیتک هذا الذی کرمت علی ای انه کون
مسجوداً یدل علی انه اعظم حالاً من الساجد و لو کان قبلة لما حصلت هذه الدرجة بدلیل ان محمداً علیه الصلوة
والسلام کان یصلی الی الکعبة ولم یلزم ان تکون الکعبة افضل من محمد صلی الله علیه وسلم والجواب عن الاول انه
کما یجوز ان یقال صلیت الی القبلة جاز ان یقال صلیت للقبلة والدلیل علیه القرآن والشعر اما القرآن فقوله
تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس والصلوة لله لا للدلوک فاذا جاز ذلک فلم لا یجوز ان یقال صلیت للقبلة مع ان
الصلوة تکون لله تعالی لا للقبلة واما الشعر فقول حسان سہ ماکنت اعرف ان الامر منصرف ❊ عن هاشم ثم منها
عن ابی الحسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ واعرف الناس بالقرآن والسنن ❊ فقوله صلی لقبلتکم نص علی المقصود
والجواب عن الثانی ان ابلیس شکی تکریمه وذلک التکریم لا نسلم انه حصل بمجرد تلک المسجودیة بل لعله حصل بذلک
مع امور اخر فهذا ما فی القول الاول و نظام الدین نیشاپوری در غرائب القرآن بتفسیر آیہ مذکورہ گفتہ ثم ان المسلمین اجمعوا علی
ان ذلک السجود لم یکن للعبادة لانه تعالی لا یأمر بالکفر والعبادة لغیره کفر فزعم بعض ان السجود کان لله تعالی و
آدم کالقبلة فقوله اسجدوا لآدم مثل قولک صل للقبلة قال حسان بن ثابت سہ ماکنت اعرف ان الامر
منصرف ❊ عن هاشم ثم منها ابی حسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ واعرف الناس بالقرآن والسنن ❊ و بیضاوی در تفسیر آیہ مذکورہ
گفتہ امرهم بالسجود تذللاً لاکمال او فیه عظیم قدرته و باظهار آیاته و شکراً لما انعم علیهم بواسطته فاللام فیه کاللام فی قول
حسان سہ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ واعرف الناس بالقرآن والسنن ❊ و ملا عصام در حاشیہ تفسیر بیضاوی گفتہ قوله الیس اول من صلی
لقبلتکم ❊ قاله فی شان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه مدعیاً ان الخلافة حقه واوله سہ ماکنت اعلم ای اعرف ان الامر

منصرف یعنی الخلافة عن هاشم ثم منهم عن ابی حسن یعنی ثم ما بعد من ذلك ان ینصرف من هذہ القبیلة عن ابی الحسن کنیته علی رض ما فیه ما فیهم من کل صالحة و لیس فی کلهم ما فیه من حسن یعنی ارید بابی الحسن من فیه ما فی الاصحاب او فی هاشم من کل خصلة صالحة ولیس فی کلهم ما فیه من خلق حسن الیس اوّل من صلّی لقبلتکم ای اول المسلمین واعرف الناس بالقران والسنن فاللام فی لقبلتکم بمعنی الجانب وبعضی از کبار مخالفین اشعار را بابوسفیان بن حرب نسبت مینماید چنانچه ابوجعفر محمد بن عبد اللہ اسکافی در نقض کتاب العثمانیہ جاحظ در بیان سبق اسلام جناب امیر المومنین علیہ السلام علی ما نقل عنه گفته واما الاشعار المرویة فمعروفة کثیرة منتشرة فمنها قول عبد اللہ بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب مجیبا للولید بن عقبة بن ابی معیط

وانّ ولیّ الامر بعد محمّدٍ علیّ ؛ وفی کلّ المواطن صاحبه ؛ وصیّ رسول حقّاً وصنوه ؛ واوّل من صلّی ومن لان جانبه ؛ وقال خزیمة بن ثابت

وصیّ رسول اللہ من دون اهله ؛ وفارسه مذ کان فی سالف الزمن ؛ واوّل من صلّی من النّاس کلّهم ؛ سوی خیرة النسوان واللہ ذو منن

وقال ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس حین بویع ابوبکر

ماکنت احسب انّ الامر منصرف ؛ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ؛ الیس اوّل من صلّی لقبلتهم ؛ واعلم النّاس بالاحکام والسنن ؛

وقال ابو الاسود الدؤلی یهدد طلحة والزبیر

وانّ علیّا لکم مصحر ؛ یماثله الاسد الاسود ؛ اما انه اوّل العابدین ؛ بمکة واللہ لا یعبد ؛

وقال سعید بن قیس الهمدانی یرتجز بصفین

هذا علیّ وابن عمّ المصطفی ؛ اوّل من اجابه فیما روی ؛ هو الامام لا یبالی من غوی ؛

وقال زفر بن یزید بن حذیفة الاسدی

فحوطوا علیّا وانصروه فانّه ؛ وصیّ وفی الاسلام اوّل اوّل ؛ وان تخذلوه والحوادث جمّة ؛ فلیس لکم عن ارضکم متحوّل ؛

والاشعار کالاخبار اذا امتنع فی مجیء القبیلتین التواطی والاتفاق کان ورودها حجّة و از جملہ غرائب بطریہ اولی الاحلام وعجائب معجزہ مناسبہ این مقام خیر ختام اینست کہ حضرت خلیفہ ثانی ست استخراف معاذ بن جبل از علم این معنی کہ معاذ اللہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ ست کہ معاذ روز قیامت پیش علما خواہد بود باندازہ انداختن سنگی و این خبر شریف را اکابر محدثین اعلام و اماثل حفاظ فخام سنیہ بالفاظ مختلفہ روایت کردہ اند ابو عبد اللہ محمد بن سعد بن منیع الزہری البصری کاتب الواقدی در طبقات گفتہ اخبرنا یزید بن ہارون انا سعید بن ابی عروبة

سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو ادركت معاذ بن جبل فاستخلفته فسألني
عنه ربي لقلت رب سمعت نبيك يقول ان العلماء اذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل بين
ايديهم بقذف حجر واحمد بن حنبل در مسند خود گفته ثنا ابو المغيرة وعصام بن خالد قالا ثنا صفوان عن
شريح بن عبيدة وراشد بن سعد وغيرهما قالوا لما بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه سرغ حدثت ان
بالشام وباء شديدا قال بلغني ان شدة الوباء في الشام فقلت ان ادركني اجلي وابو عبيدة بن
الجراح حي استخلفته فان سالني الله لم استخلفته على امة محمد صلى الله عليه وسلم قلت اني سمعت
رسولك صلى الله عليه وسلم يقول ان لكل نبي امينا واميني ابو عبيدة بن الجراح فانكر القوم ذلك و
قالوا ما بال عليا قريش يعنون بني فهر ثم قال فان ادركني اجلي وقد توفي ابو عبيدة استخلفت معاذ
بن جبل فان سالني ربي عز وجل لم استخلفته قلت سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول انه يحشر
يوم القيمة بين يدي العلماء نبذة وابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در كتاب الامامة والسياسة گفته ثم
ان المهاجرين دخلوا على عمر وهو في الموت من جراحته تلك وقالوا يا امير المومنين استخلف علينا قال
والله لا احملكم حيا وميتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني يعني ابا بكر وان ادع
فقد ودع من هو خير مني يعني النبي عليه السلام فقالوا جزاك الله خيرا يا امير المومنين فقال ما شاء الله
راغبا راهبا وددت اني انجو منها كفافا لا لي ولا علي فلما احس بالموت قال لابنه اذهب الى عائشة واقرأها
مني السلام واستاذنها ان اقبر في بيتها مع رسول الله ومع ابي بكر فاتاها عبد الله بن عمر فاعلمها فقالت
نعم وكرامة ثم قالت يا بني ابلغ عمر سلامي وقل له لا تدع امة محمد بلا راع استخلف عليهم ولا تدعهم
بعدك هملا فاني اخشى عليهم الفتنة فاتاه عبد الله فاعلمه فقال ومن تامرني ان استخلف
لو ادركت ابا عبيدة بن الجراح حيا باقيا استخلفته ووليته فاذا قدمت على ربي فسالني فقال
لي من وليت على امة محمد قلت اي ربي سمعت عبدك ونبيك يقول لكل امة امين وان امين
هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح ولو ادركت معاذ بن جبل وليته فاذا قدمت على ربي فسالني
من وليت على امة محمد قلت اي رب سمعت عبدك ونبيك يقول ان معاذ بن جبل ياتي بين يدي
العلماء يوم القيمة برتوة وابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني در حلية الاولياء گفته حدثنا ابو حامد بن جبلة
نا محمد بن اسحاق نا محمود بن خداش نا مروان بن معوية نا سعيد بن ابي عروبة عن شهر بن حوشب قال

قال عمر بن الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسالنی عنه ربی عز وجل ما حملك علی ذلك لقلت سمعت
نبیك صلی الله علیه وسلم یقول ان العلماء اذا حضروا ربهم كان بین ایدیهم رتوة بحجر الرتوة
المنزلة وابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته اخرج احمد عن عمر بسند رجاله ثقات انه قال ان ادرکنی اجلی
وابو عبیدة حی استخلفته فذکر الحدیث وفیه قال فان ادرکنی اجلی وقد مات ابو عبیدة استخلفت
معاذ بن جبل وملا علی متقی در کنز العمال گفته عن شهر بن حوشب قال قال عمر بن الخطاب لو استخلفت سالما
مولی ابی حذیفة فسالنی ربی ما حملك علی ذلك لقلت یا رب سمعت نبیك صلی الله علیه وسلم یقول
انه یحب الله حقا من قلبه ولو استخلفت معاذ بن جبل فسالنی ربی ما حملك علی ذلك لقلت سمعت
نبیك صلی الله علیه وسلم یقول ان العلماء اذا حضروا ربهم كان معاذ بن جبل بین ایدیهم رتوة بحجر
حل ای رواه ابو نعیم فی کتاب حلیة الاولیاء ازین عبارت ظاهرست که حضرت خلیفه ثانی با آنهمه بالاخوانی ارشاد
میکردند که اگر من دریافت میکردم معاذ بن جبل را او استخلاف او میکردم پس سوال میکرد از من پروردگار من که چه چیز
ترا برین امر باعث شد هر آئینه میگفتم که شنیدم نبی ترا که میگفت بدرستیکه علما هرگاه حاضر میشوند پیش پروردگار
خود خواهد بود معاذ پیش ایشان بقدر پرتاب یک سنگ واین افاده حضرت خلافت مآب دلیل واضح و برهان
لائح برانست که رجحان وتقدم یکی از اهل علم بر دیگران دلیل استحقاق خلافت ست و بحدی کافی و وافی درین
مقصود ست که موجب برات ذمه مستخلف میگردد پس بعد ازین در افضلیت اعلم و احقیت او بخلافت و امامت
ریبے و رزیدن در حقیقت داد تسفیه و تجهیل حضرت خلافت مآب دادن و کمال تحمیق و تضلیل ان ح الانصاف
آغاز نهادن ست مقام کمال عجب ست که حضرت خلافت مآب مجرد تقدم معاذ بر علما بقدر پرتاب سنگی بحسب
زعم خود دلیل صحت استخلاف او برامت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله الاطیاب می گردانند و آنرا برا ے
جواب سوال رب الارباب و فراغ از مواخذه جبار دیگر روز حساب کافی و وافی میدانند واین فضیلت مرعوی
مرما چنان در کاخ دماغ شان جاگزین گردیده که نگاهی بموانع عدیده استحقاق خلافت که در معاذ متحقق
و از جمله ان غیر قرشی بودن او نیز می باشد نمیکنند و بنا بر نصوص خبر الائمة من قریش را که در سقیفه متمسک و
معول حضرت اول بود بمعول معقول خود میکنند و مخاطب ما چنان در گرداب جحود و انکار و ورطه الطاط و اصرار سر فرو برده
است که حدیث مدینة العلم را نیز دلیل خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام نمی انگارد و با وصف تنبیهات ما ر فیعه جنبات
مجریه الحق درینباب رو بسوے اذعان صدق و صواب نمی آرد و غالب نیست که اگر مخاطب شرف حضوری جد

خود در وقت تمنای استخلاف معاذ و اظهار این احتجاج ساقط النفاذ در حق بالا نفت باید در وادی تحیر و تندیم آن فرد جلیل
پی شتافت **قوله** یا وصف آنکه این شرط یا زیاده از آن شرط در دیگران هم بروایت اهلسنت ثابت شده
باشد **اقول** مخاطب کثیر العثار درین گفتار سراسر خسار داد خلاعت و جلاعت داده ادعای باطل ثبوت
شرط علم در شیوخ فاقدین علم خود آغاز نهاده و بمزید تنطع و تشدق و تعنت و تفیهق در پی اثبات زیادت از آن
شرط گشاده ابواب صنوف تندید و تعییر و تعنیف و تشویر بروی خویش گشاده و کسانیکه حظی از تتبع آثار و
تفحص اخبار برداشته اند و اتباع حق و اقتفای صدق را داب و دیدن خود انگاشته بخوبی میدانند که شیوخ مخاطب
در جهل و نادانی معروف اقاصی و ادانی و در ضلالت و حیرانی هر واحد از ایشان معدوم النظیر و لا ثانی ست و هرگز هرگز
در ذوات بدیعة السمات شان شرط علم بهیچ وجه ثابت نشده فضلا عن الزیادة علیه و ادعای ثبوت این معنی در
در ذوات شان خصوصا بمقابله ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام چنانست که کسی ظلمت را با نور
قیاس نماید بلکه بمفاد شر العمی عمی القلب بادعای مزیت آن بر نور در اظهار سفاهت و بلاهت غلو و افراط نماید و بحمد الله دلائل
ساطعه باهره و براهین قاطعه قاهره این مطلوب در مرام علمای اهل حق کرام در کتب مبسوطه مناظره و کلام خصوصا والد ماجد علام
اعلی الله درجته فی دار السلام در تشیید المطاعن بشرح و بسط تمام تحریر فرموده اند من شاء فلیراجع و چون نهایت بعد
حضرات خلفای ثلثه از ساحت علم و کمال و غایت سقوط شان در وهده جهل قائد الی الضلال و الاضلال بسبب اقتضای تجلاء و
منتهای اتضاح و ظهور قابل ستر و کتمان نبود لهذا اهلسنت در امام علم بجمیع احکام دین بالفعل شرط نمیدانند بلکه
جمهور ایشان بر اشتراط اجتهاد در امام اکتفا کرده اند و بعضی از اهلسنت حقیقت حال شیوخ ثلثه خود را زیاده تر پیش نظر داشته
بمزید فهم و فراست اجتهاد را نیز شرط ندانسته اند و برای امام تجویز کرده اند که مثل عامه مقلدین در امور دین کار بند استفتا
از مجتهدین شده باشد چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد در ذکر شروط امام گفته وزاد الجمهور اشتراط ان یکون شجاعا
لئلا یجبن عن اقامة الحدود و مقاومة الخصوم مجتهدا فی الاصول والفروع لیتمکن من القیام
بامر الدین ذا رای فی تدبیر الامور لئلا یخبط فی سیاسة الجمهور و لم یشترطها بعضهم لندرة اجتماعها
فی الشخص و جواز الاکتفاء فیها بالاستعانة من الغیر بان یفوض امر الحروب و مباشرة الخطوب الی
الشجعان و یستفتی المجتهدین فی امور الدین و یستشیر اصحاب الآراء الصائبة فی امور الملک و فاضل
معاصر مولوی صدیق حسن خان در اکلیل الکرامه فی تبیان الامامه در ذکر شروط امام گفته و منها کونه مجتهدا و هذا
من اهم الامور و اقدمها لان المقصود من نصب الائمة هو تنفیذ احکام الله عز و جل و جهاد اعداء

الاسلام وحفظ البیضة الاسلامیة ودفع من ارادها بمکر والاخذ علی ید الظالم وانصاف
المظلوم وتامین السبل واخذ الحقوق الواجبة علی ما اقتضاه الشرع ووضعها فی مواضعها الشرعیة
فاذا لم یکن له من العلم ما یهتدی به الی الحق خبط خبط عشواء ولا سیما اذا کان یباشر الاحکام الشرعیة
بنفسه ویورد ویصدر فمن بایعه المسلمون وقام بهذه الامور فقد تحمل اعباء الامامة فان انضم الی
هذه الامامة کونه اماما فی العلم مجتهدا مطلقا فی مسائله فلا شک ولا ریب انه افضل من الامام الذی
لم یبلغ رتبة الاجتهاد لانه یورد الامور ویصدرها عن علم ولکن لا دلیل یدل علی انه لا یولی
الامر الا من کان بهذه المنزلة من الکمال وفی هذه الغایة القصوی من محاسن الخصال ولیس النزاع
فی الاکمل ولا فی الافضل بل النزاع فیمن یصلح لتولی هذا المنصب ومن قام بتلک الامور ونحن
نعلم ان المراد من الامامة والمراد بالامام نعم علیه ان ینتخب من العلماء المبرزین والمجتهدین
المحققین من یشاوره فی الامور ویجریها علی ما ورد به الشرع ویدیر رحی الشریعة المطهرة علیه
بعد ان یصح له سعة علمه وقوة عدالته وتصلبه فی امر الدین فیجعل الخصومات الی اهل هذه
الطبقة فما حکموا به کان علیه انفاذه وما امروا به فعله اذا لم یعرف ذلک بنفسه فعلیه ایضا
السؤال من اهل العلم علی اختلاف انواعهم ثم لا بد یحصل له من ذلک ما یطمئن الیه کیف ومعرفة
اهل هذه الطبقة لا یخفی علی العقلاء الذین لا نصیب لهم من العلم فانه لا بد ان یرفع الله لهم
من الصیت والشهرة ما یعرف الناس انهم الطبقة العالیة من جنس اهل العلم ولیس للامام اذا
لم یکن مجتهدا ان یستبد بما یتعلق بامور الدین ویدخل نفسه فی فصل الخصومات والحکم
بین الناس فیما یتنوبهم لان ذلک لا یکون الا من مجتهد کما فی القضاء والحاصل انه لا دلیل فی المقام
یوجب علینا اشتراط اجتهاد الائمة حتی یجب الیه المصیر ولا اجماع حتی یکون التعویل علیه
ولیس فی المقام الا مجرد المجادلة بمباحث راجعة الی الرای البحت کما یعرف ذلک من یعرفه
وما هو الا مثلما علی المحققین من علماء المتقیدین بالدلیل المحکمین للشرع **قوله** ظ نظاما
مثل ما صب الله شیئا فی صدری الا وصببته فی صدر ابی بکر **اقول** برارباب نقد وعبور و
خبرت وعثور در کمال وضوح وظهور وسطوع وسفور است که مخاطب ذی شعور در احتجاج باین کذب و
زور مرتکب کمال تجاسر محظور ومرتکب نہایت تجری محذور گردیدہ بذکر چنین ہزل فضول وہذر نا معقول

وقول مرذول وکلام مدخول مغلق ملول ونتیجه ضلالات مشمول وتقول خرافت مشمول کمال لوم اصحاب علوم
وعقول واقصای عقل ناقدین ماثور ومنقول که برای خود خریده بالجمله احتجاج باین افترای مختلق واستدلال
باین بهتان مبتذل باطل است بوجوه عدیده اول آنکه اختلاق وافتعال وتفضیح واختلال این مقال ضلالت
اشتمال ببداهت عقل واضح ولائح است زیراکه محصول ومفاد آن مساوات ابوبکر است با جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله الاطیاب در جمیع علوم انجناب وهذا مما یقطع ببطلانه کل شیخ وشاب من غیر شک
ولا ارتیاب پس نباید که هیچ یکی از فریقین در بطلان آن ریبی داشته باشد وبذکر این چنین کلام خرافت
التیام گوئی دین وایمان خود خراب شد دوم آنکه این تقول فاسد النظام دلالت صریحه دارد بر آنکه ابوبکر حامل
جمله علوم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده واین معنی نزد هیچ عاقلی راست نمی آید زیراکه غوایت و
ضلالت وخرق وجهالت ابوبکر اظهر من الشمس وابین من الامس است وشطرے از تفاصیل آن
در کتاب مستطاب تشیید المطاعن تصنیف والد ماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمت تبیین یافته
وبر ناظر ومتامل آن در کمال وضوح وظهور میباشد که ابوبکر را بسیاری از علوم دین ومعارف یقینی وآیات
قرآن مبین والفاظ کلام رب العالمین ومسائل شریعت غرای جناب سید المرسلین واحکام ملت بیضا حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه وآله الاکملین معلوم نبود ودر مقامات بسیار وواقعات بیشمار از فرط جهالت خود
عاجز آمده از دیگران سوال میکرد وبا این همه تکدی وتکفف نیز بیش از بیش خطا وخطل وعثار وزلل او بر
همگنان منجلی گردید ونهایت عجز ونادانی وتحیر وسرگردانی او در فهم کلام ربانی ودرک احکام یزدانی بحسب اعتراف
خودش بسر حد کمال ظهور واتضاح ووضوح خزی وافتضاح رسیده پس بعد ازین اتباع شاهصاحب نمی توانند
که در صدد تصدیق تقول باطل ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر
برآیند وابوبکر را حامل جمله علوم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وانمایند بار آلها مگر آنکه از سر کمال عجز
دست پاچه شده ادعا فرمایند که جهالت ابوبکر از معارف دینیه ومسائل شرعیه واحکام ربانیه وآیات قرآنیه تعالی
این کذب وزور نیست چه ما التزام می نمائیم که آنچه ابوبکر نمیدانست جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
نیز از آن جاهل بود پس حمله ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر
بجای خود درست بوده باشد وصدور این کلام جالب ملام که هادم اساس اسلام است از اولیای شاهصاحب
مستبعد نیست زیراکه خود شاهصاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی وحی بودن جمیع

اقوال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم والعیاذ بالله من ذلک باطل دانسته و در ابطال آن بزعم خود کمال
درازنفسی را کار فرماشده اند سوم آنکه ابوالفرج ابن الجوزی کمال وهن و هوان و فساد و بطلان این افترای
صریح بکلام وثیق صحیح خود واضح و لائح فرموده چنانچه در کتاب الموضوعات که نسخه عتیقه آن پیش احقر البریات
حاضر و موجود ست بعد ذکر شذرے از احادیث موضوعه در شان ابوبکر و قدح و جرح آن مذکور و مسطور
ست قال المصنف وقد ترکت احادیث کثیرة یروونها فی فضل ابی بکر فیها صحیح المعنی
لکنه لا یثبت منقولا ومنها ما لیس بشیء وما زال اسمع العوام یقولون عن رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وسلم انه قال ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی
بکر واذا اشتقت الی الجنة قبلت شیبة ابی بکر وکنت انا وابوبکر کفرسی رهان سبقته فاتبعنی ولو سبقنی لاتبعته
فی اشیاء ما رأینا لها اثرا لا فی الصحیح ولا فی الموضوع ولا فائدة فی الاطالة بمثل هذه الاشیاء ازین عبارت
سراسر بشارت بر ارباب خبرت و بصارت واضح و لائح ست که ابن الجوزی افترای سراپا اصل ما صب الله را چنان
باطل و مضمحل دانسته که اولا آنرا قابل افراد بالقدح ندیده بر سر کمال تهجین و توهین آن رسیده و ثانیا آنرا
در زمره تقولات عوام کالانعام و مفتریات زراف طغام اغثام که اتباع هر ناعق و اشیاع هر ناهق می باشند
گنجانیده و وضوح بطلان و هوان آن باقصی المراتب رسانیده و ثالثا آنرا داخل اکاذیبی وانموده که هیچ اثری از آن
یافته نمیشود نه در صحیح و نه در موضوع و از ینجا بنهایت مهانت و فساد و انخرام و انهدام این زور شنیع و کذب
فظیع بانتها رسید و اقصای انفضاح خواری این بهت صراح باید دید و رابعا بافاده اینمعنی که اطالت کلام بامثال
این اشیا فائده ندارد این افترای پر ضلال را عرضه نهایت تضییع و اهمال ساخته باظهار اقصای اختلال و اهمال
آن پرداخته و بعد این افادات متینه و اجادات رزینه ابن الجوزی رئیسای شاهصاحب را چاره کار باقی نمیماند جز آنکه
باعتراف موضوعیت این باطل مهین تن در دهند و برای انقیاد و اذعان ببطلان این تقول مستبین گردن نهند
اما انجناب شاه صاحب از راه کمال حرویت و عناد و شحنا و لداد مثل حدیث مدینة العلم را که بنای محکم و اساس مبرم
آن بحدی متین افتاده که جمله شیاطین جن و انس ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا مثلوم نمی توانند کرد
و حصن حصین و سد رصین آنرا یاجوج و ماجوج تمامی معاندین و کل معادین آل حضرت خاتم المرسلین صلی الله
علیه و آله اجمعین هم رخنه نتوانند زد بزعم باطل خود میخواهند که باطل و موضوع و مجعول و مصنوع وانمایند و برای
اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بذکر نمودن ابن الجوزی آنرا در موضوعات تمسک میفرمایند و اصلا اعتنائے

توہین و تہجین کلام او کہ اکابر اعلام سنیہ متکفل آن شدہ اند نمی کنند و بنای انصاف بمعاول اعتساف بیحابا
می کنند و یا از راہ کمال غفلت یا تغافل و جہل یا تجاہل بمقابلہ ہمین حدیث مدینۃ العلم فریہ باطلہ ما صب الله فی صدری
مذکور می سازند و در باب این افترائے صریح و کذب فضیح بکلمات نصیحہ و اقوال صریحہ ہمین ابن الجوزی نظرے نمی
اندازند وھذا مما لا یکاد ینقضی منہ العجب الی آخر الابد و کم مثلہا للمخاطب المتعود للاود و اللدد
چہارم آنکہ حسین بن عبد اللہ بن محمد الطیبی در خلاصہ تصریح بوضع این افترائے باطل نمودہ بتحقیق رشیق خود از او ہون و
مضمحل فرمودہ چنانچہ ان شاء اللہ تعالی در مابعد عبارت تذکرۃ الموضوعات محمد طاہر فتنی و فوائد مجموعہ شوکانی
واضح و لائح خواہد شد و علامہ طیبی از اکابر محققین نقاد و افاخم منقدین امجاد نزد سنیہ ست ولی الدین محمد بن عبد اللہ
الخطیب التبریزی در آخر رجال مشکوۃ گفتہ و فرغت من ھذہ تصنیفا یوم الجمعۃ عشر رجب الحرام الفرد سنۃ
اربعین وسبعمائۃ من جمعہ وتھذیبہ وتشذیبہ وانا اضعف العباد الراجی عفو اللہ تعالی
وغفرانہ محمد بن عبد اللہ الخطیب بن محمد بمعاونۃ شیخی ومولای سلطان المفسرین وامام المحققین
شرف الملۃ والدین حجۃ اللہ علی المسلمین الحسین بن عبد اللہ بن محمد الطیبی متعہم اللہ بطول
بقائہ ثم عرضتہ علیہ کما عرضت المشکوۃ فاستحسنہ کما استحسنہا واستجادہ کما استجادہا و
الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی محمد وآلہ واصحابہ اجمعین و ابن حجر عسقلانی در درر کامنہ
گفتہ الحسین بن محمد بن عبد اللہ الطیبی الامام المشہور صاحب شرح المشکاۃ وغیرہ قرأت بخط بعض
الفضلاء کان ذا ثروۃ من الارث والتجارۃ فلم یزل ینفق ذلک فی وجوہ الخیرات الی ان کان فی آخر
عمرہ فقیرا قال وکان کریما متواضعا حسن المعتقد شدید الرد علی الفلاسفۃ والمبتدعۃ مظہرا
فضائحہم مع استیلائہم فی بلاد المسلمین حینئذ شدید الحب للہ ورسولہ کثیر الحیاء ملازما لاشغال
الطلبۃ فی العلوم الاسلامیۃ بغیر طمع بل یجدیہم ویعینہم ویعیر الکتب النفیسۃ لاہل بلدہ وغیرہم
من اہل البلدان من یعرف ومن لا یعرف محبا لمن عرف منہ تعظیم الشریعۃ مقبلا علی نشر العلم
آیۃ فی استخراج الدقائق من القرآن والسنن شرح الکشاف شرحا کبیرا واجاب عما خالف مذہب السنۃ
احسن جواب یعرف فضلہ من طالعہ وصنف فی المعانی والبیان والتبیان وشرحہ وامر بعض تلامذتہ
باختصار المصابیح علی طریقۃ اقترحہا لہ وسماہ المشکاۃ وشرحہا ہو شرحا حافلا ثم شرع فی جمع
کتاب فی التفسیر وعقد مجلسا عظیما لقراءۃ کتاب البخاری فکان یشغل فی التفسیر من بکرۃ الی الظہر

[illegible]

ومن ثم الى العصر لاسماع البخاري الى ان كان يوم مات فرغ من وظيفة التفسير وتوجه الى مجلس الحديث
فدخل مسجدا عند بيته فصلى النافلة قاعدا وجلس ينتظر الاقامة للفريضة فقضى نحبه متوجها
الى القبلة وذلك يوم الثلثاء ثالث عشر شعبان سنة ۷۴۳ وجلال الدين سيوطی در بغية الوعاة گفته الحسن
بن محمد بن عبد الله الطيبي بكسر الطاء الامام المشهور العلامة في المعقول والعربية والمعاني والبيان
قال ابن حجر كان آية في استخراج الدقائق من القرآن والسنن مقبلا على نشر العلم متواضعا حسن المعتقد شديد
الرد على الفلاسفة والمبتدعة مظهرا فضائحهم مع استيلائهم حينئذ شديد الحب لله ورسوله
كثير الحياء ملازما لاشغال الطلبة في العلوم الاسلامية من غير طمع بل يخدمهم ويعينهم و
يعير الكتب النفيسة لاهل بلده وغيرهم من يعرف ومن لا يعرف محبا لمن عرف منه تعظيم
الشريعة وكان ذا ثروة من الارث والتجارة فلم يزل ينفقه في وجوه الخيرات حتى صار في
آخر عمره فقيرا صنف شرح الكشاف التفسير التبيان في المعاني والبيان شرحه شرح المشكاة وكان يشغل
في التفسير من بكرة الى الظهر ومن ثم الى العصر في الحديث الى يوم مات فانه فرغ من وظيفة التفسير وتوجه
الى مجلس الحديث فصلى النافلة وجلس ينتظر الاقامة الفريضة فقضى نحبه متوجها الى القبلة وذلك يوم
الثلثاء ثالث عشر شعبان سنة ثلاث واربعين وسبعمائة قلت ذكر في شرحه على الكشاف انه اخذ عن
ابي حفص السهروردي وانه قبيل الشروع في هذا الشرح رأى النبي صلى الله عليه وسلم في النوم وقد ناوله
قدحا من اللبن فشرب منه بجهت آنكه محمد بن ابي بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير المعروف بابن قيم الجوزية
الحنبلي تصريح صريح بموضوع بودن این زور مفتعل نموده باظهار آنکه این را جهله منتسبین الی السنه وضع نموده
اند کمال سقوط آن از درجه اعتبار بر اهل احلام و ابصار واضح و آشکار فرموده کما ستقف عليه عنقريب ان شاء الله
تعالى وابن القيم از احبار کبار و اعلام عظيم المقدار نزد سنيه میباشد جلال الدين سيوطی در بغية الوعاة گفته محمد
بن ابي بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير الشمس ابن قيم الجوزية الحنبلي الامام ولد في سابع صفر سنة احدى
وتسعين وستمائة وقرأ العربية على المجد التونسي وابن ابي الفتح البعلي والفقه والفرائض على ابن
تيمية والاصلين عليه وعلى الصفي الهندي وسمع الحديث من التقي سليمان وابي بكر بن عبد الدائم
وابي نصر بن الشيرازي وعيسى المطعم وغيرهم وصنف وناظر واجتهد وصار من الائمة الكبار
في التفسير والحديث والفروع والاصلين والعربية وله من التصانيف زاد المعاد مفتاح دار السعادة

مهذب سنن ابی داؤد سفر الغدین بین رفع الیدین فی الصلاة معالم الموقعین عن رب
العالمین الکافیة والشافیة نظم الرسالة الجلیة فی الطریقة المحمدیة تفسیر الفاتحة اسماء القرآن الروح
بیان الاستدلال علی بطلان محلل السباق والنضال جلاء الافهام فی حکمة الصلوة والسلام علی
خیر الانام معانی الادوات والحروف بدائع الفوائد مجلدان وهو کثیر الفوائد اکثره مسائل نحویة مات
فی رجب سنة احدی وخمسین وسبعمائة ششم آنکه مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی
الفیروزآبادی در کتاب سفر السعادة داد اظهار کمال سخافت وهوان این زور واضح وعیان داده نخافت سماجت
وبطلان این فرار وسے ارباب عیان نهاده چنانچه در خاتمه کتاب مذکور گفته ودر باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله
عنه اشهر مشهورات موضوعات است حدیث ان الله یتجلی یوم القیامة للناس عامة ولابی بکر خاصة وحدیث
ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر وحدیث کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة وحدیث انا وابوبکر کفرسی رهان وحدیث شیبة ابی بکر
ان الله تعالی لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر وامثال این از مفتریاتیست که بطلان آن ببداهت
عقل معلوم است انتهی پس بحمد الله تعالی چنان ثابت شد که صاحب چنین خرافات ظاهره باهره را که علما و محققین شان
قطعا وحتما آنرا موضوع گفته وبطلان آنرا ببداهت عقل معلوم کرده اند از احادیث معتمده دانسته و از روایات ثابته
اهلسنت شمرده بمزید حسن فهم وبعد از وهم بمقابله اهل حق ذکر کرده در اثبات کمال علم برای ابی بکر
بان خواسته اند هذا لعمری من اقطع القطائع واشنع الشنائع وانکر البدائع وافجر الصنائع
هفتم آنکه محمد طاهر گجراتی نیز مفتضح ومخزی بودن این خرافه قبیح بتصریح صریح واضح فرموده موضوعیت
آن از خلاصه نقل نموده چنانچه در تذکرة الموضوعات گفته فی الخلاصة ما صب الله فی صدری شیئا الا
صببته فی صدر ابی بکر موضوع هشتم آنکه ملا علی قاری نیز این تقول مبین البطلان مستبین
ظاهر ساخته علم کمال تهجین وتوهین آن برای ناظرین متبصرین افراخته چنانچه در رساله موضوعات کبری
نقلا عن ابن القیم گفته ومما وضعه جهلة المنتسبین الی السنة
فی فضل الصدیق حدیث ان الله یتجلی للناس عامة یوم القیمة ولابی بکر خاصة وحدیث
ما صب الله فی صدری شیئا الا صببته فی صدر ابی بکر وحدیث کان اذا اشتاق الی الجنة قبل
شیبة ابی بکر وحدیث انا وابوبکر کفرسی رهان وحدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر

وحدیث عمر کان رسول اللہ علیہ السلام وابی بکر یتحدثان وکنت کالزنجی بینھما وحدیث لو حدثتکم ابوبکر
بفضائل عمر عمر نوح فی قومہ ما فنیت وان عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر وحدیث ماسبقکم ابی بکر
بکثرۃ صوم ولا صلوۃ وانما سبقکم بشیء وقر فی صدرہ وھذا من کلام ابی بکر بن عیاش ازین عبارت
ظاہرست کہ حدیث ما صب اللہ از جملہ موضوعاتی ست کہ جہلہ منتسبین الی السنہ در فضل ابوبکر از اوضع نمودہ اند
پس محل کمال استعجاب ست کہ شاہصاحب چگونہ با اینہمہ تفوق وزعامت وتشدق وشہامت کہ اتباع شان تبعا لہ
ادعای آن دارند چنین زور واضح وکذب لائح را در محل استدلال واحتجاج آوردند وطریق ومنہاج عناد ولجاج بذکر این
باطل خداج بیباکانہ سپردند ونداستند کہ این افک شنیع وبہت فظیع موضوع ومصنوع بعض جہال ومجعول منحول
زرافہ انذال ست کہ برای اظہار فضل خلیفہ خویش حسبۃ للہ آنرا تراشیدہ اند وگونہ دین وایمان خود را
بناخن مروق وعدوان خراشیدہ نہم آنکہ شیخ عبدالحق دہلوی حکم فیروزآبادی را بموضوعیت این افترای
فظیع وزور شنیع مسلم داشتہ بتقریر تایید آن اعلام تقبیح این تقول واضح الہوان افراشتہ چنانچہ در شرح
سفر السعادۃ در شرح عبارت فیروزآبادی کہ سابقا منقول شد گفتہ مصنف میگوید کہ امثال این احادیث کہ از انجا
فضل بر تمامہ خلق از انبیا وغیرہم لازم آید یا مساوات در رتبہ با سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مفہوم گردد یا از
دائرہ حکم عقل وعادت بیرون بود ہمہ موضوعات اند انتہی ازین عبارت رشیقہ تائید وتازیر وتثبیت وتقریر حکم
فیروزآبادی بر ناظر بصیر واضح ومستنیر ست ولا ینبئک مثل خبیر دہم آنکہ محمد فاخر آلہ آبادی
اعتراف صحیح واقرار صریح بموضوعیت این کذب ظاہر وبہت باہر نمودہ بمبالغہ تمام وتصریح ما لا کلام بمقابلہ الحق
کرام اظہار وضع وافتعال آن فرمودہ بیانش اینکہ نظام الدین نیشاپوری در غرائب القرآن در تفسیر آیہ غار این خبر
موضوع را بمعرض استدلال ذکر کردہ چنانچہ گفتہ استدل اہل السنۃ بالآیۃ علی فضلیۃ ابی بکر وغایۃ
اتحادہ ونہایۃ صحبتہ وموافقۃ باطنہ ظاہرہ والا لم یعتمد الرسول علیہ فی مثل تلک الحالۃ وانہ کان
ثانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الغار وفی العلم لقولہ ما صب شیء فی صدری الا
وصببتہ فی صدر ابی بکر الخ وعلامہ نور اللہ شوشتری در رسالہ کشف العوار فی تفسیر آیۃ الغار در جواب
کلام نظام نیشاپوری فرمودہ واما ما ذکرہ من انضمام کون ثانی اثنین فی العلم تماما لاستدلال
علیہ بقول ما صب فی صدری الا صببتہ فی صدر ابی بکر فمن فضول الکلام ولا تعلق لہ بالاستدلال
من الآیۃ علی افضلیۃ ابی بکر علی ان الشیخ الفاضل خاتم محدثی الشافعیۃ مجد الدین الفیروزآبادی

صاحب القاموس فی اللغة قد ذکر فی خاتمة کتابه المشهور الموسوم بسفر السعادة ان هذا
الحدیث وغیره مما روی فی شان ابی بکر من اشهر الموضوعات والمفتریات المعلوم بطلانها ببداهة
العقل الخ ومحمد فاخر آله آبادی در درة التحقیق فی نصرة الصدیق بجواب کلام علامه شوشتری گفته واما خامساً فلان
الحدیث الذی اتی به دلیلا علی الثانویة فی العلم فنحن ایضاً بحمد الله تعالی نعرفه من الموضوعات صرح به
غیر واحد من الجهابذة الثقات وددت ان العلامة المستدل ای النیسابوری لم یحتج به واسقط هذه الثانویة من
نضد الکلام لضعف الاحتجاج وایهامه سوء الادب یعنی النظام النیسابوری ۱۲ هل یکون احد ثانیاً لرسول الله صلی الله علیه
وسلم فی العلم نبیاً کان او ولیاً هذا داب من لا اخلاق له من الدین ومن لا یعرف مقام سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم کما یذکره الشیعة فی فضائل ائمة اهل البیت سلام الله علیهم عفا الله تعالی عنا و
عن العلامة عن سائر ما اجترء مثل جرءته فان الله تعالی ورسوله صلی الله علیه وسلم والصدیق والائمة رضی الله تعالی
عنهم براء عن امثال هذه الاطراءات ولله در الامام الهمام رحمه الله تعالی حیث لم یذکر هذه
الثانویة کما یظهر من عبارة التفسیر الکبیر یعنی الفخر الرازی ۱۲ ومن سابقا ازین عبارت واضح و آشکار است که فاخر آلهٰ آبادی
بجواب علامه شوشتری طاب ثراه چنان دست و پا چه شده که چاره جز اعتراف بموضوعیت این زور شنیع ندیده
دست از تایید و تشدید آن کشیده بر سر کمال توهین و تهجین آن رسیده پی سپر وادی ابطال و اخمال آن گردیده
چنانچه اولاً اعتراف صریح فرموده باینکه ما این حدیث را از موضوعات میدانیم و برین مطلب شکر الهی نیز بجا آورده
و ثانیاً افاده نموده که غیر واحد از جهابذه ثقات بوضع این حدیث تصریح کرده اند و ثالثاً از کمال وهن آن آرزو کرده که
کاش نیسابوری بآن احتجاج نمیکرد و رابعاً افاده کرده که احتجاج نیسابوری باین حدیث در ثانویت ابو بکر
بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در علم ضعیف است و خامساً افاده نموده که اثبات ثانویت
ابی بکر با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باین حدیث موهم سوء ادب است و ادعای آن داب کسی ست
که از دین بهره ندارد و مقام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را نمیشناسد و سادساً دعا کرده که
حق تعالی از نیسابوری و سائر کسانیکه مثل او جرات کرده باشند عفو فرماید و ازینجا نیز کمال قبح استناد باین
افترای صریح الالحاد واضح و لائح میشود و سابعاً افاده نموده که خدا و رسول و ابو بکر از امثال این اطراءات
بری هستند و ازینجا نیز بی بکمال فساد این زور مهجور میتوان برد و ثامناً بر عدم ذکر رازی ثانویت مستفاده
ازین خبر ما صبّ الله اظهار کمال سرور آغاز نهاده داد نهایت تقبیح و تفضیح آن داده و ازین افادات متینه و اعترافات

مبنیه مقابح و فضائحی که بجال پر اختلال مخاطب باکمال بوجه احتجاج و استدلال او باین کذب و افتعال عائد و متوجه میشود خود بر ناظر بصیر واضحست و حاجت با عاده ندارد اما آنچه فاخر اله آبادی بزعم باطل خود برای ملحق تشنیع کرده و اثبات مساوات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را با جناب ختم المرسلین علیه و آله آلاف الصلوة من الملک الحق المبین در علم شنیع و فظیع دانسته پس ناشی از عدم عرفان و فقدان ایقان اوست در باب مراتب اهلبیت علیهم السلام و موذن ست از قلت عثور و اطلاع بر اخبار صحیحه و احادیث صریحه خود جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم و الا بر خدمه احادیث و اخبار و نقدهٔ اقوال و آثار آنجناب این امر از اوضح واضحات و ابین لائحات است و دلائل موفوره و براهین غیر محصوره آن در کتب اهل حق موجود و مسرود می باشد و سطرے ازان در ضمن تویدات حدیث مدینة العلم دیدی و بسیاری ازان انشاء الله تعالی مسابع خواهی شنید و از جمله غرائب طرائف اینست که فاخر اله آبادی با وجود این همه شور و شور در توهین و تهجین این کذب و زور ادعاے صحت ان بطریق کشف کرده بر فرض تحقق آن یقینا از قبیل کشف شیطانی خواهد بود و بعض کبرای عارفین خود لسبت بخود و بعض ترهات بارده و تسویلات شارده برای دعوائے فاسده و تفوهه کاسده او تیار کرده و بحمد الله تعالی تمام کلام نا سداد نظام او را در کتاب العضب البتار که بجواب درة التحقیق تالیف نموده ام بتفصیل تمام منقوض و مرضوض ساخته ام و نیز در کتاب شوارق النصوص بابطال و توهین و افساد و تهجین آن پرداخته من اراد الاطلاع فلیراجع و محمد فاخر از محدثین و از مستندین اکابر و علمائے مشاهیر سنیه بوده و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته شیخ محمد فاخر متخلص بزائر بن شیخ محمد یحیی المعروف بشاه خوب الله الله آبادی العباسی ترجمه ایشان میر آزاد در سرو آزاد باین عبارت نوشته اند صاحب صفات نخبه و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات تشرع بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته پیشانی بود فتوح ذخیره نمیساخت یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ مینواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید در جمیع اسفار جمعی کثیر از ابنائے سبیل بادی می پیوستند شیخ ایشان را از ماکولات و ملبوسات خبر همه میگرفت و مادامیکه عامه رفقا را طعام بهم نمیرسید خود بالکل تنها نمی پرداخت از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده کتب تحصیلی مرتب گذرانید و بر صدر استادی نشست و در سفر حجاز سمت طراز علم حدیث از مولانا و استادنا شیخ محمد حیات مدنی سند نمود جوهر فهم و ذکاء بس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علمی اعتبار تمامتر میر سید جد امجد شیخ محمد فضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت حواله شیخ محمد یحیی کرد و ظل

پدر بزرگوار تربیتہا یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد جانشین شد و در سنہ تسع و اربعین بعد مائۃ و الف
عازم حرمین شریفین شد و در سنہ خمسین باین سعادت فائز گشت در ہمین سال راقم الحروف احرام بیت اللہ بست
و سفر دریا بانجام رسانیده بجده نازل شد از جده باتفاق بمکہ رسیدیم و دیده نیاز بر آستان رب العزة مالیدیم مشار الیہ در
اوائل احدی و خمسین بر جہازے کہ راقم الحروف رفتہ بود بوطن برگشت و در سنہ اربع و خمسین کرت ثانی عزم
حرمین شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از الہ آباد بربست در سنہ خمس و خمسین در کشتی نشست ناگاه در آن
بحر پر شور جہازات قوم مرہٹہ دکن کہ از چندے بندر بمبئی را کہ از دست فرنگیان انتزاع نموده در دریا قطع طریق شعار
ساختہ اند نمودار شد بضرب توپہا آتش حرب اشتعال گرفت و جہاز را قابض گردیدند و جہاز را با متاع و مسلمین گرفتہ
بہ بندر بمبئی بردند و بحال شیخ محمد فاخر اینقدر رحم کردند کہ سواری از جانب خود داده بسورت رسانیدند و اشیا و اسباب
ایشان را خبر صندوق کتب ہمہ با تصرف آوردند شیخ بانتظار موسم جہاز در سورت توقف کرد و در ماه صفر سنہ ست
و خمسین و مائۃ و الف بر جہاز عازم گردید قضا را جہاز تباه شد و بکنار بندر مخا رسید شیخ چند ماه در بندر مخا
اقامت کرد و در موسم کشتی متوجہ مکہ معظمہ گردید بست و دوم رمضان سنہ ست و خمسین بحرم امن واصل شد و ہم
درین سال حج روز جمعہ کہ از اد عرف حج اکبر گویند دریافت و در سنہ تسع و خمسین باز بہندوستان عطف عنان
نمود و در جمادی الاولی سال مذکور از بندر سورت روانہ پیشتر گردید برادر میر محمد یوسف قلمی نمود کہ شیخ محمد فاخر
در رجب سنہ تسع و خمسین بشاہجہان آباد تشریف آوردند میرزا جانجانان مظہر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ
شدند و باہم صحبتہا گذشت انتہی شیخ یکسال در الہ آباد ماند در ماه شوال سنہ ستین و مائۃ و الف از راه بنگالہ
عازم دریای محیط شد کہ از انجا در جہاز نشستہ سرے بحرین کشد در عظیم آباد و پٹنہ و مرشد آباد و دیگر امصار
سر راه حکام خدمتہا بتقدیم رسانیدند تا بندر ہوگلی بر جہاز نشست قضا را مسافت چند روزه قطع کرده چون لے از جہاز
شکست سہ ماه جہاز در دریا تباه ماند آخر الامر بموضع چاٹگام کہ منتہائے دریائے شرقی عمل بادشاه
ہندست از جہاز فرود آمد و بعلت موسم برشگال سہ چہار ماه در چاٹگام گذرانیده از راہی کہ رفتہ بود بالہ آباد برگشت
درین مرتبہ ہم نیز حکام سر راه نذر فراوان گذرانیدند قریب دو ماه در الہ آباد مانده قصد شاہجہان آباد کرد و
بست و پنجم رمضان سنہ اثنین و ستین واصل آن شہر شد و چندے باقامت انجا پرداخت و باز نطاق ہمت
بزیارت حرمین شریفین بربست و محض باراده ملاقات راقم الحروف اول قصد دکن کرد و غره شعبان سنہ اربع و ستین
از شاہجہان آباد روانہ شده پنجم ذیحجہ سال مذکور بہ برہانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد کہ برویت یکدیگر

کہنہ تمنا برآید بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام او را عارض شد و پس از وصول برہانپور بیماری قوت گرفت یازدہم ذیحجہ روز یکشنبہ وقت اشراق سنہ اربع وستین ومائۃ والف جان عزیز را در راہ بیت اللہ فدا ساخت تاریخ ولادت او کہ در سنہ عشرین ومائۃ والف واقع شد خورشید ست و تاریخ انتقال زوال خورشید عمرش چہل وچہار سال و در حالت مرض وصیت کرد کہ او را مشایخ برہانپور شیخ عبد اللطیف قدس سرہ در کمال تشرع بودند و بر مرقد مبارک ایشان بدعتہای اہل زمان بعمل نمی آید مراد رجوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل آوردند و حسرتا کہ این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد وداغ مفارقت بر دل یاران گذاشت سپہر دوار اگر عمر ما چرخ زند مشکل کہ چنین ذات قدسی صفات بہم ساند قول مرزا جانجانان ست کہ بسیاری از کبرای دین را مشاہدہ نمودم لیکن از دہ صد سال یک شخص کہ عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب وسنت یافتم ونیز قول میرزا است کہ لبا ارباب کمال بر خوردم انقدر کہ نزد شیخ محمد فاخر ازان شدم ہیچ جا اتفاق نیفتاد یعنی مرزا خلاف وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر میرسید شیخ محمد فاخر صاحب دیوان ست این چند بیت از انجا غراگرفتہ شد ؎ باغ عاشقی از میوہ وگل نیست ساماسے ❊ کہم بادام ونرگس را فدائی چشم گریانے ❊ ولہ ؎ آئینہ با صفائی رخت روگرفتہ ست ❊ گل پیش آن دہن دہن لوگرفتہ ست ❊ ولہ ؎ دارم دلی کہ بردم تیغ ست راہ او ❊ مژگان چشم یار بود سیر گاہ او ❊ ولہ ؎ بر سیان برزدہ دامان زکجا می آئی ❊ مرحبا گر بشکار دل ما می آئی ❊ ولہ ؎ حب دنیا میفزاید خاطر افسردہ را ❊ گوشمالی ہید ہد روباہ شیر مردہ را ❊ ولہ ؎ مرا ازامد ورفت نفس روشن شد اینمعنی ❊ کہ اقبال جہان یکدم زدن او بار میگردد ❊ ولہ ؎ کنند گور پرستان زیارت زاہد ❊ کہ زیر گنبد دستار زندہ در گور ست ❊ ولہ ؎ تا پیر و چار یار اختیار نہ ❊ از جملہ اصول دین خبردار نہ ❊ در طبع تو این چہار عنصر باہم ❊ تا ہست باعتدال بیمار نہ ❊ انتہی کلام آزاد قدس سرہ فی سرو آزاد محرر سطور گوید شیخ محمد فاخر اگرچہ در جمیع فنون و تمام علوم ید بیضا داشت وعلم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بروسے بحدی غالب آمدہ کہ گویا غیر آنرا آشنا نبودہ ست غالب تصانیف او در انتصار سنت ونختار اہل حدیث ورد بدعت واہل اوست منہا قرۃ العین فی اثبات رفع الیدین ومنہا نظم عبادات سفر السعادۃ ومنہا رسالہ نجاتیہ در عقائد حدیثیہ ومنہا مثنوی در تعریف علم حدیث دیوان شعر او را دیدیم مملو بمضامین تقدیم حدیث بر رای وتفضیل سنت بر بدعت ونہی از علم کلام ومعقولات وجز آنست ومع ذلک قانون شاعری را از دست نداده در ہمین مطالب انچنان بلند پروازی میکند وصید معانی بیگانہ میفرماید کہ عقل حیرانست وقیاس پریشان ہیچ چند

از دیوانش چیده درینجا نوشته می آید ؎ بقول مصطفی زائر زراسے دیگران ماندم ٭ بشهود یار باغ گردانم
اغیار عاشق را ٭ وله ؎ سرور خاطر احباب زائر از رای سست ٭ من و تفرج باغ محدثان تنها ٭ وله ؎
زائر زراسے قوم مرانیست بهره ٭ علم حدیث کرد ز خود بیخبر مرا ٭ وله ؎ زائر از کشکول اهل رای نتوان لقمه
خورد ٭ بر سر خوان رسول الله مهمانیم ما ٭ وله ؎ جز شرع سنت خرد جانب جنت ٭ زائر بکجا راه برد اهل
جهان را وله ؎ از احادیث رسول آورده ام اسرار دین ٭ نیست غیر از گوهر شهوار در دکان ما ٭ وله روی زائر
بحدیث و رخ یاران سوی رای ٭ قسمت هر که بود از قلم تقدیر ست ٭ وله جز سنتش نمانده ره و رسم قال و قیل ٭
زائر تمام دفتر بدعت دریده ست ٭ وله وه که سنت شد و بدعت بجهان زائر ماند ٭ دانه رفت و خس و خاشاک
بخرمن باقیست ٭ وله زائر که مایش همه از سنت نبی ست ٭ محتاج اعتقاد بعلم کلام نیست ٭ وله تقلید زائر از ان انگوش شد کای جان بت دین ٭
ای سید رسل گهر تو لعل لب ست ٭ وله خط وافر مگر از سنت سرور دارے ٭ زائر این قوت ایمان تو بی چیزی نیست وله ؎ حسن حدیث
زائر بود بعلم حدیث ٭ گرم ز خون شهادت بود گریبان صبح ٭ وله ؎ زائر چه غم از کشمکش زمره تقلید ٭ سلطان رسل
اگر سر ما داشته باشد ٭ وله ؎ زائر چو اهل رای نه بیچید سر از حدیث ٭ کار این دیوانها فرزانه نتوانست کرد ٭
وله نمی دهند اطبا دوا اسے درد گناه ٭ بخاک سنت اگر میروی شفا باشد ٭ وله زائر همه علم و عمل او ز حدیث
ست ٭ بیچاره جز این خانه دگر هیچ ندارد ٭ وله همین بود بدل زائر از حدیث امید ٭ که دستگیر مرا وقت انتقال شود ٭
وله زائر بهار باغ جمال پری رخان ٭ باشاهد حدیث برابر نمیکند ٭ وله بقول و فعل کسان کے نظر کند زائر ٭
کسیکه در سنت نواند املا کرد ٭ وله ؎ ز خط لاله رخان شد فراغتم زائر ٭ ولم بخط حدیث اقتدار پیدا کرد ٭
وله ذکر سنت بسی کنم زائر ٭ ملب این نام الفتی دارد وله خدا گواه که زائر حسد برائے تکرد ٭ ولیک تارک
مسنون نمیتواند شد ٭ وله بروز حشر نه بر سند زائر از ان ٭ همین حدیث در انجا تر اکار آید وله ؎ عقائد را از قرآن
و حدیث ورده ام زائر ٭ مرا خاطر ما ز رای یاران نمی آید ٭ وله زائر ز بحر سنت سرور گرفته آب ٭ این گوهر نجات بهر جا
نمیشود ٭ وله کی شود مست بیدیرا اهل رای ٭ زائر از خیر البشر ممنون بود ٭ وله اهل بدعت رای بر پشت و پناهی
دیده اند ٭ زائر از سنت نماید حاصل ایمانی گزو ٭ وله حدیث ست جنس گران مایه زائر ٭ از ان شد خریدار با نقد
جانش ٭ وله ز رای قوم نشد نور طلعت زائر ٭ بیا بیا که بعلم حدیث چاره کنیم ٭ وله زائر زراسے شدم ناکام
از احادیث بکارے برسم ٭ وله زائر نجات خواهی ایش عشق سر کن ٭ از دیگران بریدن و از مصطفی شنیدن ٭
وله غم مهجوری سنت کشم تا چند ای زائر ٭ ز آه آتش در دفتر اغیار بایستی ٭ وله زائر بحدیث بگذر از رائے ٭

باآب سرسراب تاکی و این قسم اشعار ابدار بلکه جواهر شاهوار وے رہ بسیارست در کتاب جنه در خاتمه اش
قدرے معتد به ازان نوشته ایم من شاء فلیرجع الیه فقیر حضرت ایشان را یکبار در خواب دید که در مکانے نصفا
در لباسی با کمال رعنائی و لطافت بخواب شیرین بیخبر ازان و این خفته اند چنانکه عروسی خواب میکند از انجا که الفتی
خاص با ایشان حاصل ست دیدن این خواب موجب مسرت بسیار شد از حقتعالی امیدوارم که چنانکه در خواب یکجا
کرده در بیداری هم بعالم آخرت در جنة الفردوس اجتماع همسایگی بخشد انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر زائر را
دو فرزند گرامی بود یکی شاه قطب الدین که در مکه معظمه سنه سبع او ثمان وثمانین ومائة والف برحمت حق پیوست
دیگر شاه محمد اجمل که وساده آرای بلده الٰه آباد بود دائره ایشان مشهورست توفی سنة ست وثلثین و
مائتین والف انتهی کلام الفاضل المعاصر فی الاتحاف و عظمت مرتبت و جلالت منزلت محمد فاخر نزد سنیه بحدیست که مولوی
حیدر علی در منتهی الکلام او را بتعظیم تمام یاد کرده و بروایت مذکوره در رساله او احتجاج نموده چنانچه در مسلک اول
منتهی الکلام گفته القصه مفاد مروا من یصلی بالناس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق که در
روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین در رساله نصرة الصدیق مولانا محمد فاخر قدس سره
و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد کرده ام مر واحدست انتهی **یازدهم** آنکه قاضی القضاة محمد
بن علی الشوکانی که از اعاظم منقدین کبار و افاخم محققین اخبار نزد سنیه ست این حدیث مخذول و کذب مجعول را از موضوعات
شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراحة نقل کرده چنانچه در فوائد مجموعه فی الاحادیث الموضوعه گفته حدیث
ما صب الله فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر ذکره صاحب الخلاصه وقال موضوع شیئا صح
دوازدهم آنکه حسب افاده خود مخاطب والاشان کمال وهن و هوان این افترا و بهتان بر اصحاب ابصار و اعیان
واضح و عیان ست بیانش آنکه شاه صاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث بی سند
نزد اهل سنت شتر بے مهارست که اصلا گوش بان نمیکنند انتهی و این افترائے صریح بحدی مهمل ست که هیچ سندے
برای آن ولو کان موضوعا پیدا نمی شود چنانچه ایمعنی بر ناظر عبارت سابقه ابن الجوزی و متامل دیگر عبارات واضح و
لائح ست و بحمد الله تعالی عدم وجدان سندے برای این زور مفتعل امریست که دران حاجت استناد بکلام
احدے نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سندے برائی آن از کتب اسلاف خود برآرد و هرگاه ثابت
شد که سندے برای این حدیث ولو موضوع هم باشد پیدا نیست ظاهر گردید که حسب افاده مخاطب این خبر باطل نزد سنیه شتر بے مهارست که اصلا
گوش بان نمیکنند پس محل کمال عجب ست که چگونه خود مخاطب این شتر بے مهار را بر ابرار کوب خود اختیار ساخته و بامتطاء غارب آن

تقلید الرکیکة الجمل الادیب واقتفاء الاثر بن نحتها کلاب الحوأب خویشتن را در بوادی زلل و عثار هلاک و بوار و تباب
وتبار انداختند وبجای آنکه اصلا بان گوش نکنند آنرا بسمع دل شنیدند بلکه بمزید جرأت و جسارت آنرا قابل احتجاج
واستدلال بمقابله اهل حق اقبال دیدند ع ما هکذا تورد یا سعد الابل بالجمله ازین بیان مناعت اعتراض
کمال وهن و بطلان این افترای عظیم العدوان واضح وظاهر گردید علاوه بران بر عاقل بصیر و متامل خبیر
بالخصوص فوائد عدیده بحد تبیین و ظهور رسید اول آنکه واضح گردید که اهل سنت اصلا دلیلی متین از احادیث
خیر المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین بر اتصاف خالفه اول بعلم ندارند و از احادیث موضوعه خویش هم اثبات
آن نمیتوانند نمود والا بذکر این خرافات عوام و هفوات جهال لئام که در احادیث موضوعه هم یافته نمیشود نوبت
نمیرسید و مصداق الغریق یتشبث بکل حشیش ظاهر نمیگردید و جناب شاهصاحب با وصف کمال اطلاع و
طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و مخدومیت قروم فحول که حسب ادعای معتقدین شان حاصل است
از احتجاج بان بازنمی ایستادند و بذکر این خرافت سراسر سخافت داد فضیحت خود می دادند آخر کدام مقام بهتر از
مقابله خصام ست که برای آن این احادیث را ذخیره داشته اند و برای کدام روز سیاه آنرا مهیا گذاشته اند ذکر آن نمیفرمایند
و بالوث این هفوات دست می آلایند فانه لا عطر بعد عروس ولا مخبأ بعد بوس دوم آنکه از کلام ابن الجوزی
واضحست که او این خبر باطل و نقول عاطل را از اخس موضوعات و ارذل مفتریات وانموده و اعتنا و احتفال بتوهین
وابطال واطالت مقال بذکر اشباه و امثال آن پسند نفرموده و این افاده ابن الجوزی بالتحقیق هیچ یکی از
متقدمین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکه بسیاری از نقاد احادیث و اثبات و جهابذه
روایات و اخبار در توهین و تهجین این افترای آشکار مساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت
و معاضدت او اختیار نموده اند و تعقب و اعتراض هیچ کسی ولو بمراتب طبقات کثیره از ابن الجوزی فروتر
بوده باشد برین کلام او منقول نشده و شاهصاحب با وصف اینهمه نظر بکلامش نه انداختند و فریه منحوته
ما صب الله را محتج به ساختند و جرأت و جسارت ابن الجوزی در باب حدیث مدینة العلم با وصفیکه مخالف
بسیاری از اکابر متقدمین و اسلاف و اساطین مبرزین با انصاف سنیه که ابن الجوزی بخاکپای شان
هم نمیرسد می باشد و افادات جماعات متعدده و زرافات متبدده کملای عالی مقدار و نبلای کبار سنیه که بعد
از ابن الجوزی گذشته اند نیز قطعا موهن آنست و غیر واحد از نقاد عظام و حفاظ فخام شان بصراحت در رد و تعقب
و نقض و تهجین و رد کلام سنی نظام او افاده داد تحقیق و تدقیق داده اند لیکن مخاطب عظیم الفخر بنیان فریه

وولداده آن شدند که در قدح و جرح این چنین خبر شنیع و حدیث موضوع دست بیان انداخته خود را عرضه تعییر و تثریب و تأنیب ساخته اند پس متبین گردید که حضرت شان در مناظره اهل حق کرائم بهر گز رو بسوی تحقیق و انصاف نمی آرند و بهت و الاهت خود را مدام بهمراه و اعتساف بری گمارند و باکی از تهافت و تنافر و تناقض و تناکر هم ندارند و جمله این امور را در اخمال حق تصحیح و نصرت باطل فضیح سهل و آسان می شمارند سوم آنکه از عبارت علامه فیروزآبادی بکمال وضوح ظاهر شده که این حدیث بداهت عقل موضوع ست پس معلوم گردید که شاه صاحب که تصدیق آن میفرمایند و بوسیله آن اثبات افضلیت امام خود میخواهند قطعاً از صفات عالیه انسان بفضل الهی بمزید عقل و فراست هم متصف میباشند و از راه نهایت کیاست خاک ذلت و صغار بر فرق عالمیان کبار میباشند چهارم آنکه از افاده علامه ابن القیم واضح شد که این بهتان شنیع موضوع جهال متسببین الی السنه می باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در احتجاج و استدلال باین افترای بین الاضمحلال اقتفاء جهال انذال و اتباع اغمار ضلال پیش گرفته اند و لغوی تعدید شان در زمره علماء محققین و نظم شان در سلک محدثین منتقدین کما هو داب اکثر المتسننین عین جور صریح و ظلم قبیح ست پنجم آنکه از لفظ ابن الجوزی واضح شد که این حدیث از ان قبیل ست که عوام از بر زبان دارند و اثری از ان در صحیح و موضوع مشاهد نمی شود پس ثابت شد که گو معتقدین شاه صاحب حضرت شان را بعرش برین رسانند و مستحق اعلای تبجیل و تعظیم گردانند لیکن هنوز ذوات بابرکات شان بوجه سرایت مشمول ترهات و تکاذیب و تخرصات و تفوه بامثال این اباطیل و ترهات در زمره عوام کالانعام داخل و این زرافت سراسر خرافت را بوجود مسعود شان زیب و زینت تمام حاصل ست

قوله و مثل لو کان بعدی نبی لکان عمر **اقول** نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت امر نقاد حدیث و اثر و جهابذه روایت و خبر این کذب سراسر غرر و این زور سراپا غرر محض افتعال اهل غمر و بحت افترای اهل اثر بر جناب سید البشر صلی الله علیه و آله ما طلع القمر میباشد بوجوه عدیده و براهین سدیده ضرر و ضرر و فساد در احتجاج و استدلال باین سمر قائد الی سقر متبین و مختبر میشود اول آنکه مجمع علیه اهل اسلام و ایمان ست که حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت اوثان و شرک بخدای رحمان و کفر بایزد سبحان و جحود خالق منان ممتطی مراکب زیغ و عدوان و راکب غوارب بغی و شنان مانده و این امر از غایت شهرت و تواتر حاجت باستناد و استشهاد ندارد و حضرات اهلسنت ولو بالغ اقصای مراتب عناد و لداد باشند انکار آن نتوانند کرد و هرگاه کفر حضرت شان در شطری از عمر شان بر همه اهل ادیان باتفاق فریقین ثابت شد مستحیل

گردید که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چنین کلام درحق او ارشاد فرموده تجویز نبوت برای او فرموده باشند چه اجماعی اهل اسلام ست که کفر مانع قابلیت نبوت ست و مسبوق بالکفر نبی نمیتواند شد و دلالت این خبر مفتعل بر تجویز نبوت برای حضرت عمر هر چند بنهایت ظاهر و واضح ست لیکن بخیال اینکه مبادا بعض حضرات راه جحود و انکار ان پیش گیرند حرفی چند متعلق اینمطالب رقم مینمایم پس باید دانست که **اولاً** حضرات اهل سنت اینحدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده اند و اینمعنی دلیل واضحست برآنکه از اینحدیث مصنوع فضل تجویز نبوت برای شان فهمیده اند و بهمین سبب بر سر تعدید آن از فضائل و مناقب حضرت شان رسیده **و ثانیاً** طیبی یکسر از خوف خداوند قهار غاری گردیده مصرح شده باینکه عمر در الهام بدرجه انبیا رسیده بود و گویا جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد داشتند و خبر مفتعل لوکان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب را مؤید اینمعنی وا نموده چنانچه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة در شرح حدیث ابوهریره لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثون فان یك من امتی احد فانه عمر گفته قال الطیبی هذا الشرط من باب قول الاجیر ان کنت عملت لك فوفنی حقی وهو عالم بذلك ولکنه یخیل فی کلامه ان تفریطك فی الخروج عن الحق فعل من له شك فی الاستحقاق مع وضوحه والمراد بالمحدث الملهم المبالغ فیه الذی انتهی الی درجة الانبیاء فی الالهام فالمعنی لقد کان فیما قبلکم من الامم انبیاء یلهمون من قبل الملاء الاعلی فان یك فی امتی احد هذا شانه فهو عمر جعله لانقطاع قرینه وتفوقه علی اقرانه فی هذا کانه تردد فی انه هل هو نبی ام لا فاستعمل ان ویؤیده ما ورد فی الفصل الثانی لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب فلو فی هذا الحدیث بمنزلة ان علی سبیل الفرض والتقدیر کما فی قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه **و ثالثاً** شیخ احمد سرهندی که معروف به مجدد الف ثانی ست در مکاتیب خود نقاب حیا از رخ برافگنده تفوه نموده باینکه شیخین از بزرگی و کلانی معاذ الله در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا محفوف و بهمین خبر باطل لوکان بعدی نبی لکان عمر احتجاج کرده چنانچه در مکتوب دویست و پنجاه و یکم که بنام محمد اشرف نوشته می گوید در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علحده است و درجه منفرده گویا بهیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گویا هم خانه ست اگر تفاوت ست بعلو و سفل ست و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام بالنسبه علیه و علیهم

الصلوات والتسلیمات نسبت هم سرائی دارند یا هم شهری با اولیاست هیهات خود چه رسد ع این بکه رسد که دور
بانگ جرسم * پس اینها از کمالات شیخین چه در پایه اند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدود اند و بتفضیل
انبیا محفوف قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر و رابعاً
عبد الحق دهلوی توجیه این خبر مزور نموده بانیکه عمر ملهم و محدَّث بود و ملک در دل او حق را القا میکرد و برای او مناسبت
بود بعالم وحی و نبوت چنانچه در لمعات شرح مشکوة گفته قوله لکان عمر بن الخطاب لعله صلی الله علیه وسلم
قال ذلک لاجل کون عمر ملهما محدثا یلقی الملک فی روعه الحق وله مناسبة بعالم الوحی والنبوة
والله اعلم و خامساً شاه ولی الله ازین خبر مفتعل تجویز پیغمبری عمر مستفاد دانسته چنانچه در قرة العینین گفته
نوع سی و نهم اگر بعد آنحضرت پیغمبری ممکن بودے فاروق پیغامبر میشد از حدیث عقبة بن عامر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخرجه الترمذی بالجمله
ازین عبارات بغایت وضوح و ظهور ثابت گردید که این خبر موضوع دلالت بر امکان نبوت برای عمر دارد و
اولیای معتقدین او در اثبات و تقریر این مطلب بکلمات عبارات صریحات متفوه شده اند لیکن محل کمال حیرت و استعجاب
ست که چگونه بتقیّی شطر وافر عمر حضرت عمر در کفر و ضلال که سراسر مکذب و مبطل این کذب محال ست التفات
ننموده بی محابا راه استدلال و احتجاج و تصدیق و تایید این زور شدید پیموده اند بلی احب الشیء یعمی
ویصمّ ویلقی فیما یفدح ویلم دوم آنکه متفق علیه قاطبه اهل اسلام و ایمان ست که عمر معصوم نبوده و اعترافات
صریحه موفوره اهلسنت درینباب بعدد موجود و شواهد صحیحه غیر محصوره این مقصود در کتب قوم مسرود و منضود ست
و این خبر چنانچه دانستی دلالت واضحه بر تجویز نبوت برای او نماید حالانکه تجویز نبوت برای غیر معصوم بغایت
قبیح و مذموم و مثبتان آن نزد اهل عقول و حلوم بانواع ذم و ملام مدحور و ملوم ست پس بحمد الله تعالی واضح و لائح
شد که این خبر موضوع و حدیث مصنوع ساخته و پرداخته بعضی از ان مغفلین اغمار و ذاهلین نابهنجار ست که در نشه حب
شیوخ کبار چنان مدهوش و سرشار شده اند که از عقائد قطعیه و معتقدات یقینیه اهل اسلام هم خبرے ندارند و همه
تن از غی و ضلالت و خرق جهالت غرق دریای ناپیدا کنار اند سوم آنکه این خبر موضوع مستلزم افضلیت عمر
بر ابوبکر ست زیرا که بر هر متامل از ان واضح ست که اگر بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم نبی میبود معاذ الله
عمر می شد نه ابوبکر بلکه ابوبکر درین صورت مثل دیگران از رعایای عمر میشد و افضلیت عمر بر ابوبکر مخالف اجماع
قاطبه اهلسنت ست پس بحمد الله تعالی محقق شد که این کذب فظیع و زور شنیع با آنکه خالی از صحت و واقعیت ندارد

مخالف مسلمات اجماعیه و مصدقات قطعیه اهلسنت نیز میباشد ولهذا این مقام برای اهل احلام مایه حیرت و استعجاب
بیش از بیش است چه از دید بدست آید که اهل ولا درانجا بنهایت غفلت تن بخسارت و فقدان امعان و بصارت واضع این عبارت سراسر خسارت
ثابت و محقق میشود و لنعم ما افاده العلامة العظیم المکان سبحان علیخان افاض الله علیه سجال الرحمة
والرضوان فی بعض رسائله المصنفة فی هذا الشان و چنین بهت حدیث لوکان بعدی نبی لکان عمر که بعبارات
مختلفه مرویست چه ستیزه با انصاف باید کرد که جناب مخبر صادق بحق شخصی که عمر بارها بت پرستی کرده باشد چگونه ارشاد
میفرموده‌اند که اگر بعد از من نبی میبود عمر میبود و با وجود تحاشی از رکاکت مضمون اینجا که حدیثش نتوان گفت مبطل تحریر
مقرر این طائفه و مثبت فضل تالی بر اول است چه بعد استحقاق عمر نبوت را افضلیت ابوبکر بر عمر از مستحیلات
میشود مگر اینکه در شان ابوبکر روایت سازند که لوکان فیهما آلهة الا الله لکان فلان و اینجا نقلی بس لطیف
یاد دارم که لطف سخن از رویه محصلین جور افگنده بذکرش آورد شیخ محمد علی المتخلص حزین از زبان خود حکایت می
فرمودند که در موسم بهار که بولایت ایران آن نزهت توران دم عارضه جنون مردم را عارض میشود به بیمارستانی
رفتم حرفهائی کج مج سودازدگان خالی از لطف نمیباشد پیش مجنونی نشستم او بمن تبلیغ رسالت خود بسا
داد تهدید و تخویف قوم و نزول عذاب در صورت عدم اتباعش کرد از انجا برخاسته بر حجره مجنونی دگر رفتم
او سکوت بحت داشت انگشت بر لبش زدم که همسایه شما دعوی نبوت دارد این مجنون تاملی کرده سر جنبانیده
گفت منش نفرستاده‌ام انتهی لیکن غلط گفتم اینجا بجای سلب ایجاب صادق می افتاد انتهی کلامه رفع فی الخلد
مقامه و از جمله طرائف اینست که با وصف وضوح دلالت این حدیث بر افضلیت عمر بر ابوبکر بعضی از علمای
اهلسنت این حدیث را در اثبات بودن افضلیت بترتیب خلافت ذکر نموده کمال حسن فهم خود ظاهر فرموده‌اند چنانچه
تفتازانی در تهذیب الکلام گفته والافضلیة بترتیب الخلافة اما اجمالا فلان اتفاق اکثر العلماء علی ذلک
یشعر بوجود دلیل لهم علیه واما تفصیلا فلقوله تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و
هو ابوبکر ولقوله علیه السلام والله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی
احد افضل من ابی بکر و قوله خیر امتی ابوبکر ثم عمر وقال لوکان بعدی نبی لکان عمر وقال عثمان اخی
و رفیقی فی الجنة لیکن ملا یعقوب لاهوری باین نقص و خلل و غبار و زلل پی برده قدم در وادی تبیین و تصریح این
غلطی فضیح فشرده چنانچه در شرح تهذیب الکلام گفته ولقوله صلی الله علیه وسلم خیر امتی ابوبکر ثم عمر وقال علیه السلام لوکان
بعدی نبی لکان عمر [illegible] او مابعده یدل علی فضل من ورد فی فضله واما علی الوجه الذی یدعیه اهل الحق

ففی اثباته له نوع تردد ولو قررنا هذا الدلیل بانه لو کان بعده علیه السلام نبی لکان هو خیراً من غیره
وان عمر وحده صالح لنیل النبوة علی تقدیر عدم ختمها یلزم ان یکون عمر افضل من ابی بکر و
التخصیص یخل بالتنصیص چهارم آنکه سابقاً دانستی که علامهٔ فیروزابادی حدیث ان الله یتجلی
یوم القیمة للناس عامة ولابی بکر خاصة وحدیث ماصب الله فی صدری شیئاً الا وصببته فی صدر
ابی بکر وحدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر وحدیث انا وابو بکر کفرسی رهان و
حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر وامثال آنرا از مفتریات وانموده که بطلان آن ببداهت
عقل معلوم ست وبرارباب بصیرت وخبرت در نهایت ظهور میباشد که خبر مفتعل لو کان بعدی نبی لکان
عمر اعظم واطم ست ازین اخبار مجعوله که فیروزابادی بتوهین وتهجین آن پرداخته وهرگاه حال برچنین منوال باشد
بطلان این خبر شنیع بالاولی ببداهت عقل ثابت خواهد بود وهر وجهی که اولیای فیروزابادی برای تنویر دعوی
آن نحریر در باب بداهت بطلان این اکاذیب پر تزویر بیان خواهند کرد بهتر از آن وکم از کم مثل آن در تقریر بطلان
این زور مستهجن حقیر نیز جاری خواهد شد پنجم آنکه این خبر مصنوع حدیث موضوع بحیثیت سند نیز مجروح ومقدوح
ومردود ومطروح ست وهر چند این مطلب بر ماهرین علم احادیث واخبار وناقدین فن روایات وآثار در
حجاب خفاء واستتار نیست لیکن اتماماً للحجة بتبیین وتصریح آن می پردازم وپرده از روی کار حسب افادات
اساطین اجبار بر اندازم پس باید دانست که این حدیث مفتعل را اهلسنت بیشتر بروایت عقبة بن عامر می آرند حالانکه مدار آن بر مشرح بن هاعان ست
چنانچه ترمذی در جامع خود گفته حدثنا سلمة بن شبیب نا المقری عن حیوة بن شریح عن بکر بن عمرو عن مشرح
بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان نبی بعدی لکان عمر
بن الخطاب هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث مشرح بن هاعان ازین عبارت ظاهرست که مدار
این روایت سراپا بهتان بر مشرح بن هاعان ست وترمذی اعتراف صریح بغرابت آن نموده وعدم عرفان خود آنرا الا از
حدیث مشرح مصرح فرموده ومشرح بن هاعان مطعون ومغموز اکابر ناقدین اعیان ست ابن الجوزی در کتاب الضعفاء
والمتروکین علی ما نقل عنه گفته مشرح بن هاعان المعافری المصری لا یحتج به ونیز ابن الجوزی در کتاب الموضوعات المصری لہ
در بیان قدح حدیث ثانی از فضائل عمر گفته قال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به
وذهبی در میزان الاعتدال گفته مشرح بن هاعان المصری عن عقبة بن عامر صدوق لیّنه ابن حبان وقال
عثمان بن سعید عن ابن معین ثقة وقال ابن حبان یکنی ابا مصعب یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها

روی عنه اللیث وابن لهیعة فالصواب ترک ما انفرد به وذکره العقیلی فما زاد فی ترجمته من ان
قیل انه جامع الحجاج الی مکة ونصب المنجنیق علی الکعبة وسیوطی در حسن المحاضره در ترجمه مشرح گفته قال
ابن حبان یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها ازین عبارات بر ناظر و متامل ان کمال قدح و جرح مشرح واضح ولائح
گردید چه اولاً ثابت شد که ابن الجوزی که از مشاهیر منقدین اهلسنت ست و شاهصاحب بهوس باطل ابطال مفضلیت
باهره جناب امیر المومنین علیه السلام بصنیع شنیع او احتجاج کرده اند مشرح را در کتاب الضعفاء والمتروکین ذکر کرده و
اینمعنی بحمد الله در الزام خصام کافی و وافی ست و ثانیاً واضح شد که ابن الجوزی در کتاب مذکور بترجمه مشرح بتصریح
صریح افاده فرموده که باو احتجاج کرده نمیشود و ازین مقام بحمد الله المنعام سقوط حدیث مروی او از درجه استدلال
واحتجاج کالصبح عند الاسفار واضح و آشکار ست و ثالثاً متحقق شد که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در ابطال
حدیثی که از مشرح در فضل عمر مرویست بقدح و جرح مشرح احتجاج نموده پس بحمد الله تعالی مطعونیت مشرح
وصحت استدلال بخیف در ابطال این خبر موضوع بقدح و جرح مشرح بکمال وضوح ظاهر گردید رابعاً مستبین شد
که ابن حبان که از اکابر ناقدین سنیه ست در باب مشرح افاده فرموده که صحائف مشرح بر او منقلب شد پس احتجاج
باو باطل گردید و ازینجا بحمد الله ثابت شد که احتجاج اهلسنت بحدیث او باطل ست خامساً ظاهر شد که ابن حبان
در حق مشرح گفته که او از عقبه مناکیرے روایت میکند که بران متابعت کرده نمیشود و این حدیث مشرح نیز
بحسب افاده ترمذی حدیثی ست که روایت آن از عقبه کسی دیگر غیر مشرح ننموده پس بحمد الله متضح گردید که این
حدیث نیز از جمله مناکیر مشرح ست که هیچ کسی بران متابعت او نکرده سادساً مستبین شد که ابن حبان ترک
حدیثے را که مشرح بآن منفرد باشد صواب دانسته و این حدیث کما علمت من افادة الترمذی بنفسه از متفردات مشرح
ست پس ترک آن عین حق و صواب و احتجاج بآن محض خطاے مورث تباب خواهد بود سابعاً ساطع گردید
که عقیلی که از افاخم نقاد اهل سنت ست مشرح را در کتاب الضعفاء ذکر نموده و ازینجا نیز مقدوحیت و مجروحیت
مشرح بر ارباب نظر واضح و عیانست ثامناً مستبین شد که عقیلی در ترجمه مشرح نقل نموده که او با حجاج در مکه آمد
و منجنیق بالای کعبه نصب کرد و این فعل شنیع دلالت واضحه بر مروق و خروج او از دائره ایمان و اسلام و
دخول او در زمره مفسدین و ملحدین لئام دارد سبحان الله حضرات اهلسنت در محبت خلیفه ثانی چنان مدهوش و
از خود فراموش شده اند که حدیث مثل این کافر عنید و ملحد مرید که همراه حجاج بیدین و بید در مکه معظمه که ام القری
والبلاد و مصداق سواء العاکف فیه والباد ست دست الحاد و افساد دراز ساخته احتجاج مینمایند

وبجبر چنین فاسق زندیق که بنصب منجنیق بر بیت العتیق پرداخته تمسک میفرمایند و هرگز از خدا و رسول شرمی و
از اهل علوم و عقول آزرمی ندارند و سراسر همت قاصره خود را بر اثبات باطل بلجلج و اختیار ناالفلاح بری گمارند
وچون باینهمه قدح و جرح مشرح حسب افادات اکابر منقدین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذهبی از عثمان بن
سعید نقل کرده که ابن معین توثیق مشرح نموده قابل التفات و اصغا نیست زیرا که اولا ثبوت آن از ابن معین بحد
ثبوت قدح مشرح از عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی نرسیده ثانیا از ابن معین که یک نفر ست توثیق مشرح
ثابت هم شود موازنه آن بقدح او که ازین حضرات ثلثه محقق شده نمی توان کرد ثالثا قدح مشرح که از افادات عقیلی و
ابن حبان و ابن الجوزی دریافتی جرح مفسر السبب ست و جرح مفسر السبب بر تعدیل حسب افادات اکابر سنیه مقدم ست پس باین لحاظ
نیز تعدیل ابن معین چیزی نیست و از آنجا که بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که ارتکاب آن کار احدی
از اهل اسلام و ایمان نیست پس رجحان چنین جرح متین بر تعدیل مهین ابن معین بلاریب تمام واضح و مستبین ست
و هرگاه حال بر چنین منوال باشد پس محل کمال تعجب ست که چگونه ذهبی باینهمه تعمق و تشدق ازین قوادح
واضحه و فضائح لائحه مشرح تعامی صریح ورزیده باطلاق وصف صدوق در حق آن معدن فسوق و مروق
متفوه گردید و کاش اگر جمله فضائح او را یکسو گذاشته کان لم یکن انگاشته بود نظری بالحاد و زندقه او در بلد الحرام
می انداخت و خویشتن را بالصدوق گفتن اینچنین معاند مارق رسوا نمیساخت وچون این داهیه دهیاء و طامه
عظمی که از مشرح لعین در بلد امین ظاهر شده برائے اظهار کمال مطعونیت و مجروحیت او کافی و وافی بود
لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء در ترجمه مشرح بر ذکر همین واقعه اکتفا نموده بمفاد کل الصید فی جوف الفرا از اعظم و اطم
از جمله معائب و مثالب او دانسته اثبات آنرا مغنی از ذکر دیگر مشائن و مطاعن او دیده ولنعم ما افاد بعض
ناظری المیزان للذهبی حیث کتب علی هامش الکتاب حذاء قول الذهبی ذکره العقیلی فما زاد فی
ترجمته من ان قیل انه جاء مع الحجاج الی مکة ونصب المنجنیق علی الکعبة انتهی ما صورته لقد صاب
الشیخ رحمه الله وکان المصنف استصغر هذه الطامة والله المستعان و باید دانست که
که بکر بن عمرو المعافری که از مشرح روایت این خبر موضوع نموده و در سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر
و ارتیاب ست دارقطنی در حق او کلمه بلیغه ینظر فی امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
بترجمه او گفته قال الحاکم سألت الدارقطنی عنه فقال ینظر فی امره و حاکم نیز در حق او همچنین افاده فرموده
چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال بترجمه او گفته قال ابو عبدالله الحاکم ینظر فی امره و ابن القطان بصراحت گفته

لہٰذا عدالت او را نمی دانیم چنانچہ ابن حجر در تہذیب بترجمہ او گفتہ قال ابن القطان لا تعلم عدالتہ و از ہمین جاست
کہ ابن حجر عسقلانی او را در زمرۂ رجال بخاری کہ مطعون شدہ اند ذکر نمودہ و اثبات توثیق او و تعدیل او و شہادت احدی از ائمہ
این فن نتوانستہ ناچار عذر آوردہ کہ در صحیح بخاری از و صرف یک حدیث مرویست و آنہم متابعۃ واقع شدہ چنانچہ در
مقدمہ فتح الباری گفتہ الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فیہ من رجال ہذا الکتاب مرتبا
لہم علی حروف المعجم والجواب عن الاعتراضات موضعا موضعا وتمییز من لہ حدیث فی الاصول
او فی المتابعات والاستشہادات مفصلا لذلک جمیعہ الی ان قال بعد کلام واذا تقرر ذلک
فنعود الی سرد اسماء من طعن فیہ من رجال البخاری مع حکایۃ ذلک الطعن والتنقیب عن سببہ والقیام
بجوابہ والتنبیہ علی وجہہ علی النمط الذی اسلفناہ فی الاحادیث المعلقۃ بعون اللہ وتوفیقہ و بعد
ازین در ہمین فصل در حرف الباء گفتہ بکر بن عمرو المعافری المصری قال ابو حاتم شیخ وقال الدارقطنی
یعتبر بہ قلت لہ فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر وہو حدیثہ عن بکیر بن الاشج عن نافع
عن ابن عمر فی ذکر علیؑ وعثمان وہو متابعۃ قد اخرجہ البخاری من طریق اخری وروی لہ
الباقون سوی ابن ماجۃ و مخفی نماند کہ طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را از روایت عصمۃ بن مالک
روایت نمودہ لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیہ مقدوح و مجروح است علامہ عبد الرؤف مناوی در
تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخبر عما لم یکن لو کان کیف یکون وفیہ
ابانۃ عن فضل ما جعلہ اللہ لعمر من اوصاف الانبیاء وخلال المرسلین حم ت ک عن عقبۃ بن عامر
الجہنی طب عن عصمۃ بن مالک واسنادہ ضعیف و نیز علامہ مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر
بعد قول سیوطی طب عن عصمۃ بن مالک گفتہ قال البیہقی وفیہ الفضل بن مختار وہو ضعیف و ہرچند
بیہقی در باب فضل بن مختار کہ راوی این کذب واضح الشنار است محض بر قول خود وہو ضعیف اکتفا
کردہ لیکن دیگر ائمۂ فن رجال زیادہ ازین کشف حال او نمودہ اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین
علی ما نقل عنہ گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل البصری منکر الحدیث وقال ابو حاتم الرازی یحدث
بالاباطیل سمع محمد بن مسلم الطائفی وابان بن ابی عیاش روی عنہ ابراہیم بن مخلد وسعید بن
عفیر و ذہبی در میزان الاعتدال گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل البصری عن ابن ابی ذئب وغیرہ
قال ابو حاتم احادیثہ منکرۃ یحدث بالاباطیل وقال الازدی منکر الحدیث جدا وقال ابن عدی

احادیثہ منکرۃ عامتہا لا یتابع علیہا خالد بن عبد السلام ثنا الفضل بن المختار عن عبید اللہ بن موہب عن
عصمۃ بن مالک قال جاء مملوک الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ان مولای زوجنی
وھو یرید ان یفرق بینی وبین امرأتی فصعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر فقال ایہا الناس
انما الطلاق بید من اخذ بالساق محمد بن عبید الغزی ثنا الفضل بن المختار اللیثی عن عبید اللہ بن موہب عن
عصمۃ بن مالک الخطمی فرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زکوۃ الفطر مدین من قمح او صاعا
من شعیر او صاعا من زبیب او من تمر او صاعا من اقط فان لم یکن عندہ اقط فصاعین من
لبن ابراھیم بن مخلد ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفی عن ابراھیم بن ابی نجیح
عن مجاھد عن جابر قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا معاذ انی مرسلک الی قوم ھم اھل کتاب فاذا
سئلوک عن المجرۃ فقل ہی لعاب حیۃ تحت العرش فضل بن المختار عن ابان عن انس مرفوعا قال
لابی بکر ما اطیب مالک منہ بلال موذنی وناقتی کانی انظر الیک علی باب الجنۃ تشفع لامتی فھذہ
اباطیل وعجائب وقال الدارقطنی ثنا محمد بن مخلد بن حفص ثنا اسحق بن داؤد بن عیسی المروزی ثنا خالد بن
عبد السلام الصدفی ثنا الفضل بن المختار عن عبید اللہ بن موھب عن عصمۃ بن مالک قال سرق مملوک فی
عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرفع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فعفی عنہ ثم رفع الیہ ثانیۃ وقد سرق فعفی عنہ ثم
رفع الیہ الثالثۃ فعفی عنہ ثم رفع الیہ الرابعۃ فعفی عنہ ثم رفع الیہ الخامسۃ وقد سرق فقطع یدہ ثم رفع الیہ السادسۃ
فقطع رجلہ ثم رفع الیہ السابعۃ فقطع یدہ ثم رفع الیہ الثامنۃ فقطع رجلہ وقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اربع باربع وھذا یشبہ ان یکون موضوعا ونیز ذہبی در مغنی گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل عن
ابن ابی ذئب مجہول قال ابو حاتم یحدث باباطیل وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد نقل عبارت
میزان گفتہ وقال العقیلی یحدث عن محمد بن مسلم الطائفی وھو منکر الحدیث ثم ساق لہ حدیث المجرۃ
فقال ثنا روح بن الفرج ثنا ابراھیم بن مخلد بہ وعلامہ سیوطی در ذیل اللآلی گفتہ ابن عدی حدثنا
الحسین بن عبد الغفار الازدی حدثنا سعید بن کثیر بن عفیر حدثنا الفضل بن المختار عن ابان
عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بکر یا ابا بکر ما اطیب مالک منہ بلال موذنی
وناقتی التی ھاجرت علیہا وزوجتنی ابنتک وواسیتنی بنفسک ومالک کانی انظر الیک علی باب الجنۃ
تشفع لامتی اوردہ ابن الجوزی فی الواھیات وقال ابان متروک والفضل بن المختار قال ابو حاتم

که ما عدالت او را نمی دانیم چنانچه ابن حجر در تهذیب بترجمه او گفته قال ابن القطان لا تعلم عدالته و از همین جا است
که ابن حجر عسقلانی او را در زمرهٔ رجال بخاری که مطعون شده اند ذکر نموده و اثبات توثیق او تعدیل او بشهادت احدی از ائمه
این فن تتبع السنة ناچار عذر آورده که در صحیح بخاری ازو صرف یک حدیث مرویست و آنهم متابعة واقع شده چنانچه در
مقدمه فتح الباری گفته الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فیه من رجال هذا الکتاب مرتبا
لهم علی حروف المعجم والجواب عن الاعتراضات موضعا موضعا وتمییز من له حدیث فی الاصول
او فی المتابعات والاستشهادات مفصلا لذلک جمیعه الی ان قال بعد کلام واذا تقرر ذلک
فنعود الی سرد اسماء من طعن فیه من رجال البخاری مع حکایة ذلک الطعن والتنقیب عن سببه والقیام
بجوابه والتنبیه علی وجه رده علی النمط الذی اسلفناه فی الاحادیث المعلقة بعون الله وتوفیقه وبعد
ازین در همین فصل در حرف البا گفته بکر بن عمرو المعافری المصری قال ابو حاتم شیخ وقال الدارقطنی
یعتبر به قلت له فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر وهو حدیثه عن بکیر بن الاشج عن نافع
عن ابن عمر فی ذکر علیؓ وعثمان وهو متابعة قد اخرجه البخاری من طریق اخری وروی له
الباقون سوی ابن ماجة و مخفی نماند که طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را از روایت عصمة بن مالک
روایت نموده لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیه مقدوح و مجروحست علامه عبدالرؤف مناوی در
تیسیر شرح جامع صغیر گفته لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخبر عما لم یکن لو کان کیف یکون وفیه
ابانة عن فضل ما جعله الله لعمر من اوصاف الانبیاء وخلال المرسلین حم ت ک عن عقبة بن عامر
الجهنی طب عن عصمة بن مالک واسناده ضعیف و نیز علامه مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر
بعد قول سیوطی طب عن عصمة بن مالک گفته قال البیهقی وفیه الفضل بن المختار وهو ضعیف و هر چند
بیهقی درباب فضل بن مختار که راوی این کذب واضح است اشارت محض بر قول خود وهو ضعیف اکتفا
کرده لیکن دیگر ائمهٔ فن رجال زیاده ازین کشف حال او نموده اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین
علی ما نقل عنه گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصری منکر الحدیث وقال ابو حاتم الرازی یحدث
بالاباطیل سمع محمد بن مسلم الطائفی وابان بن ابی عیاش روی عنه ابراهیم بن مخلد وسعید بن
عفیر و ذهبی در میزان الاعتدال گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصری عن ابن ابی ذئب وغیره
قال ابو حاتم احادیثه منکرة یحدث بالاباطیل وقال الازدی منکر الحدیث جدا وقال ابن عدی

احادیثہ منکرۃ عامتہا لا یتابع علیہا خالد بن عبد السلام ثنا الفضل بن المختار عن عبید اللہ بن موہب عن
عصمۃ بن مالک قال جاء مملوک الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ان مولای زوجنی
وھو یرید ان یفرق بینی وبین امراتی فصعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر فقال یا ایہا الناس
انما الطلاق بید من اخذ بالساق محمد بن عبید الغزی ثنا الفضل بن المختار اللیثی عن عبید اللہ بن موہب عن
عصمۃ بن مالک الخطمی فرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زکوۃ الفطر مدین من قمح او صاعا
من شعیر او صاعا من زبیب او من تمر او صاعا من اقط فان لم یکن عندہ اقط فصاعین من
لبن ابراھیم بن مخلد ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفی عن ابراھیم بن ابی نجیح
عن مجاھد عن جابر قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا معاذ انی مرسلک الی قوم ھم اھل کتاب فاذا
سئلوک عن المجرۃ فقل ھی لعاب حیۃ تحت العرش فضل بن المختار عن ابان عن انس مرفوعا قال
لابی بکر ما اطیب مالک منہ بلال موذنی وناقتی کانی انظر الیک علی باب الجنۃ تشفع لامتی فھذہ
اباطیل وعجائب وقال الدارقطنی ثنا محمد بن مخلد بن حفص ثنا اسحق بن داؤد بن عیسی المروزی ثنا خالد بن
عبد السلام الصدفی ثنا الفضل بن المختار عن عبید اللہ بن موھب عن عصمۃ بن مالک قال سرق مملوک فی
عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرفع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فعفی عنہ ثم رفع الیہ ثانیۃ وقد سرق فعفی عنہ ثم
رفع الیہ الثالثۃ فعفی عنہ ثم رفع الیہ الرابعۃ فعفی عنہ ثم رفع الیہ الخامسۃ وقد سرق فقطع یدہ ثم رفع الیہ السادسۃ
فقطع رجلہ ثم رفع الیہ السابعۃ فقطع یدہ ثم رفع الیہ الثامنۃ فقطع رجلہ وقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اربع باربع وھذا یشبہ ان یکون موضوعا ونیز ذہبی در مغنی گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل عن
ابن ابی ذئب مجہول قال ابو حاتم یحدث بالاباطیل وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد نقل عبارت
میزان گفتہ وقال العقیلی یحدث عن محمد بن مسلم الطائفی وھو منکر الحدیث ثم ساق لہ حدیث المجرۃ
فقال ثنا روح بن الفرج ثنا ابراھیم بن مخلد بہ وعلامہ سیوطی در ذیل اللآلی گفتہ ابن عدی حدثنا
الحسین بن عبد الغفار الازدی حدثنا سعید بن کثیر بن عفیر حدثنا الفضل بن المختار عن ابان
عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بکر یا ابابکر ما اطیب مالک منہ بلال موذنی
وناقتی التی ھاجرت علیہا وزوجتنی ابنتک وواسیتنی بنفسک ومالک کانی انظر الیک علی باب الجنۃ
تشفع لامتی اورد ہ ابن الجوزی فی الواھیات وقال ابان متروک والفضل بن المختار قال ابو حاتم

الرازی یحدث بالاباطیل واورده صاحب المیزان فی ترجمة الفضل وقال هذا باطل و ذهبی اسد بن عبد الله السندی در مختصر تنزیه الشریعه گفته فصل فی سرد اسماء الوضاعین والکذابین ومن کان یسرق الاحادیث ویقلبها ومن اتهم بالکذب او الوضع من رواة الاخبار ملخصا من الاصل مرتبا علی حروف المعجم و بعد ازین ورین فصل در حرف الفاء گفته الفضل بن المختار ابو سهل یحدث بالاباطیل و بعضی از وضاعین صناعین وکذابین خداعین این کذب شنیع و زور فظیع را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه واله الاطیاب نجیلاب خود عمر بن الخطاب نقل نموده مهلکه موبقه افتراء و افتعال را باقدام غی و ضلال پیموده اند لیکن خطیب لبیب که نزد سنیه از اکابر ناقدین اکاذیب ست بصراحت تمام آنرا منکر فرموده این اکذوبه فاحشه را با تامل تزییل و تفنید فرموده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر بن الخطاب لو کان بعدی نبی لکنته خط وقال منکر کر وعلامه ابن عساکر که از منتقدین اکابر ست نیز این فریه مجعوله وعضیه مفتعله را منکر گفته چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته لو کان بعدی نبی لکنته - قاله لعمر الخطیب فی رواة مالک وابن عساکر عن ابن عمر وقال منکر و مرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین گفته لو کان بعدی نبی لکنته قاله لعمر خط فی رواة مالک عس وقال منکر کلاهما عن ابن عمر و اورده ابن الجوزی فی الموضوعات و ازین عبارت علاوه بر منکر گفتن ابن عساکر اینهم بصراحت ظاهر شد که ابن الجوزی این خبر مفتعل را در موضوعات وارد نموده ولله الحمد علی ذلک حمدا جزیلا و هیچ میدانی که سبب وضع و افتعال و تخرص و انتحال این زور و محال بین الاضمحلال چیست همانا چون بعضی از زرافه مدغلین نواصبین که با جناب امیر المومنین علیه آلاف السلام من رب العالمین عداوت متوارثه من الاسلاف دارند دیدند که در حق آنجناب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وعلیهم در حدیث متواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ارشاد فرموده ست و این حدیث شریف ایماء لطیف دارد باینکه اگر بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم نبی میبود آن نبی جناب امیر المومنین علیه السلام می شد چنانچه بحمد الله خود اهل سنت باینمعنی اعتراف دارند کما لایخفی علی من لاحظ الملی قاة لعلی القاری و در بعض طرق این حدیث شریف صراحةً نیز اینمعنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهر آشوب طاب ثراه در کتاب مناقب آل ابی طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده وفی روایات کثیرة الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته رواه الخطیب فی التاریخ وعبد الملک العکبری فی الفضائل وابو بکر بن مالک وابن الثلاج فی علی بن الجعد فی احادیثهم وابن فیاض فی شرح الاخبار عن عمار بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه

وجلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة در بابے کہ آنرا باین عنوان معنون نموده باب فی احادیث منتقاة
من الطبقات الکبری عنّ لنا ان نختم بها هذا المختصر لیکون المسک ختامه والکلم الطیب تمامه
بعد روایت احادیث عدیده از خطیب بغدادی گفته و به الیه انبانا ابو القسم الازهری حدثنا المعافی بن
ای بالاسناد الماضی الی الخطیب البغدادی ۱۲ م
زکریا حدثنا ابن ابی الازهر حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء حدثنا محمد بن اسمعیل بن صبیح حدثنا
ابو اویس حدثنا محمد بن المنکدر حدثنا جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی اما ترضی ان
تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته و علاوه بر حدیث منزلت دیگر
احادیث نیز دلالت صریحه برین مقصود دارد چنانچه سید علی همدانی در کتاب المودة فی القربی گفته عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفانی علی الانبیاء واختار لی وصیا وخیرت
ابن عمی وصیی وشد به عضدی کما شد عضد موسی باخیه هارون وهو خلیفتی ووزیری
ولو کان بعدی النبوة لکان نبیا و دیگر اخبار نیز موید و مشید آنست چنانچه محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در کتاب
الخصائص علی ما نقل عنه گفته اخبرنی ابو علی الحداد قال حدثنی ابو نعیم الاصفهانی باسناده عن الاشج قال
سمعت علی بن ابی طالب یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا علی ان اسمک فی دیوان الانبیاء الذین لم یوح الیهم [illegible] عصبیت
عناد و حروریت ولداد شان جوش زده و نخواستند که مشایخ ثلثه خود را که بنا بر زعم فاسد و خیال کاسد شان العیاذ بالله
از جناب امیر المومنین علیه السلام افضل میباشند یکسر ازین فضیلت مرتبت جلیله محروم دارند پس حسبة لله این
افترای سراسر هذر در حق عمر بر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بر بستند و روح و روان انصاف بین
اعداد اعتساف علی اقبح الوجوه خستند و محتجب نماند که بعضی از اصحاب جسارت و اجرا ارباب تهجم و افترا غریبه
شنیعه لو کان بعدی نبی لکان عمر را در قالب دیگر انداخته بجمله فظیعه لو لم ابعث فیکم لبعث عمر مبدل
ساخته اند و باین تقلب و تقلیب که جالب تحسین [illegible] بتتبیب ست قدم در وادی اقصی [illegible] خلاعت [illegible]
داد کمال سفاهت و رقاعت داده اند ذهبی در میزان الاعتدال گفته رشدین بن سعد المهری المصری
عن زهرة بن معبد ویونس بن یزید وعنه قتیبة وابو کریب وعیسی بن مثرود وخلق قال احمد لا یبالی
عمن روی ولیس به باس فی الرقاق وقال ارجو انه صالح الحدیث وقال ابن معین لیس بشیء وقال ابو زرعة
ضعیف وقال الجوزجانی عنده مناکیر کثیرة قلت کان صالحا عابدا سیء الحفظ غیر معتمد مات سنة
ثمان وثمانین ومائة وقال ابو یوسف الرقی اذا سمعت بقیة یقول ثنا ابو الحجاج المهری فاعلم انه رشدین

ابن سعد وعن قتیبة قال ما وضع فی ید رشدین شیء الا وقرأه وقال ابن حبان وعمرو الناقد ثنا عبد الله
بن سلیمان الرقی ثنا رشدین عن عقیل عن الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة مرفوعا لکل شیء قمامة (یعنی الکناسة ۱۲)
وقمامة المسجد لا والله بلی والله رشدین عن زبان بن فائد عن سهل بن معاذ عن ابیه مرفوعا الذی
یتخطی رقاب الناس یوم الجمعة یتخذ جسرا الی جهنم احمد بن الحجاج القهستانی ثنا ابن المبارک ثنا رشدین بن سعد
عن عمرو بن الحرث عن ابی السمح عن ابی الهیثم عن ابی سعید لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم الفاعل والمفعول
به وقال انا منهم بری ابن السری العسقلانی ثنا رشدین ثنا ابن لهیعة عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر
مرفوعا لولم ابعث فیکم لبعث عمر قال ابن عدی قلب رشدین متنه انما متنه لو کان بعدی نبی لکان
عمر و هر چند برای اثبات وهن و سقوط این افترای رکیک سخیف والصاق هوس و هبای این کذب سراسر تحریف قبیح فقط
همین عبارت میزان کافی و وافی ست لیکن بحمد الله تعالی بنهایت فساد و بطلان این باطل موهن مهان
بکمال ظهور واضح ولائح می نمایم و با اثبات موضوع و مصنوع بودن آن حسب تصریح ابن الجوزی انیق سرور و حبور ارباب
تحقیق می افزایم پس باید دانست که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در باب فضل عمر گفته الحدیث الثانی انبأنا
اسمعیل بن احمد قال انبأنا ابن مسعدة قال انبأنا حمزة قال ثنا ابن عدی قال ثنا علی بن الحسن بن
قدید قال ثنا زکریا بن یحیی الوقار قال ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی مریم عن ضمرة بن حبیب
عن غضیف بن الحارث عن بلال بن رباح قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم لو لم
ابعث فیکم لبعث عمر قال ابن عدی وثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبی قال ثنا مصعب بن سعد ابو خیثمة
قال ثنا عبد الله بن واقد قال ثنا حیوة بن شریح عن بکر بن عمرو عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم لو لم ابعث فیکم لبعث عمر قال المصنف هذان
حدیثان لا یصحان عن رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم اما الاول فان زکریا بن یحیی کان من الکذابین
الکبار قال ابن عدی کان یضع الحدیث واما الثانی فقال احمد ویحیی عبد الله بن واقد لیس بشیء وقال النسائی
متروک الحدیث وقال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و از جمله بدائع مستشنعه و
صنائع مستفظعه آنست که سیوطی با وصف وضوح بطلان این کذب بحت و زور منثور در صدد تاییدش برآمده این
تحقیق انیق ابن الجوزی را بشبهات فاسده و کلمات بارده تعقب نموده چنانچه در لآلی مصنوعه گفته ابن عدی ثنا
علی بن الحسن بن قدید ثنا زکریا بن یحیی الوقار ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی مریم الغسانی

عن ضمرة عن غضیف بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعا لو لم ابعث فیکم لبعث عمر وقال ثنا عمر بن
الحسن بن نصر الحلبی ثنا مصعب بن سعد ابو خیثمة ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوة بن شریح عن بکر
بن عمرو عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر مرفوعا لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم عمر لا یصح زکریا کذاب یضع
وابن واقد متروک ومشرح لا یحتج به قلت زکریا ذکره ابن حبان فی الثقات وابن واقد هو ابو قتادة الحرانی
وثقه ابن معین واحمد وغیرهما ومشرح ثقة صدوق روی له ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وقال ابو العباس
المرزنی فی کتاب شجرة العقل ثنا علی بن الحسین بالرقة ثنا ابو عبد الله محمد بن عقبة المعروف بالرملی ثنا
الحسین بن الفضل الواسطی ثنا عبد الله بن واقد عن صفوان بن عمرو عن راشد بن سعد عن عبد الله
بن جبیر الحضرمی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر لو لم ابعث لبعثت وقد ورد من حدیث
ابی بکر وابی هریرة قال الدیلمی انا ابی انا عبد الملک بن عبد الغفار انا عبد الله بن عیسی بن هرون ثنا الحسین
بن عبد الرحمن عن حمران ثنا اسحق بن نجیح عن عطا بن میسرة الخراسانی عن ابی هریرة رفعه لو لم ابعث فیکم
لبعث عمر اید الله عمر بملکین یوفقانه ویسددانه فاذا اخطأ صرفاه حتی یکون صوابا قال الدیلمی تابعه راشد
بن سعد عن المقدام بن معدیکرب عن ابی بکر الصدیق والله اعلم وصدور این کلام جالب الملام از مثل سیوطی
والا مقام که حضرات سنیه قلاده کمال عقیدتش در گردن انداخته ما فوق الوصف در مدح وثنا وتبجیل واطرای او پرداخته
اند کمال مستبعد ومستغرب ست زیرا که اولا سیوطی در نقل کلام ابن الجوزی متعلق بقدح این خبر مفتعل مرتکب تحریف
وحذف واسقاط بیجا گردیده چه آنفا از عبارت کتاب الموضوعات ابن الجوزی دانستی که او در حق زکریا بن یحیی کان من
الکذابین الکبار گفته وسیوطی درین عبارت این قول ابن الجوزی را بعینه نقل نکرده بلکه بجای ان صرف کذاب آورده
ونیز دانستی که ابن الجوزی در حق عبد الله بن واقد از احمد ویحیی نقل کرده که لیس بشیء وسیوطی اصلا این کلام احمد و
یحیی را نقل ننموده واین تحریف عظیم ست ومنشاء آن اینست که سیوطی آینده در کلام خود توثیق ابن واقد با حمد ویحیی
منسوب نموده پس اگر درین مقام تضعیف ابن واقد از احمد ویحیی تا بهم بعبارت لیس بشیء نقل میکرد آنچه در ما بعد از
ایشان نقل کرده در اول نظر سقوط وهوانش واضح میشد ونیز دریافتی که ابن الجوزی در حق مشرح از ابن حبان نقل کرده
است که انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به واین جرح مفسر خیلی مستحکم ومتین ست وسیوطی
بلحاظ تخفیف وتقلیل امر آن بجای ان مشرح لا یحتج به آورده الی غیر ذلک من الدقائق التی لا تخفی علی اهل
النظر وثانیا آنچه در مقام تعقب قدح ابن الجوزی در حق زکریا بن یحیی الوقار ادعا کرده که ابن حبان او را در ثقات

ذکر نموده پس اگر تسلیم هم کرده شود قابل اعتنا والتفات نیست زیرا که بمقابله او جارحین وقادحین زکریا متعدد می باشند وبعبارات بسیار ردی در او طاعن شده اند صالح جزره او را از کذابین شمرده وابن عدی گفته که او وضع حدیث میکرد وابن یونس غیر او نیز تضعیفش کرده اند وذهبی نیز او را متهم بالکذب نموده چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال گفته زکریا بن یحیی المصری ابو یحیی الوقار عن ابن وهب فمن بعده قال ابن عدی یضع الحدیث یکذب به صالح جزرة قال صالح ثنا زکریا الوقار وکان من الکذابین الکبار وقال ابن یونس کان فقیها صاحب حلقة عاش ثمانین سنة وقیل کان من الصلحاء العباد الفقهاء نزح عن مصر ایام محنة القرآن الی طرابلس المغرب ضعفه ابن یونس وغیره ونیز ذهبی در مغنی گفته زکریا بن یحیی الوقار عن ابن وهب وکان احد الفقهاء اتهم بالکذب واز جمله عجائب اینست که سیوطی درین مقام بهوس تایید ومشابهت تضلیل این قدح وجرح را از زکریا دور می نماید ودر اظهار وثوق او اهتمام میفرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل اللآلی زکریا را مقدوح ومجروح وانموده وقدح او از اکابر اعیان خود نقل فرموده چنانچه در کتاب الانبیاء والقدماء از کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوقار قال ابن عدی یضع الحدیث وقال صالح جزرة کان من الکذابین الکبار وقال ابن حبان لخطأه فی هذا الحدیث وقال العقیلی حدث عن ابن وهب حدیثا باطلا پس بحمد الله بطلان زعم سیوطی در باب زکریا بافاده سراسر اجاده خود باطل ومضمحل بر آمد والله یحق الحق بکلماته وثالثا آنچه سیوطی در توثیق ابن واقد گفته مردود است بآنکه ابن الجوزی در عبارت خود قدح ابن واقد از احمد ویحیی وآنهم بصیغه لیس بشیء نقل کرده واز نسائی متروک الحدیث بودن او ذکر نموده وسیوطی از راه تحریف در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قدح احمد ویحیی را یکسر ساقط کرده قدح نسائی را نیز باو منسوب ننموده بلکه محض در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت باحدی منقول ساخته واین صنیع شنیع را جز تغریر وتخدیع چه توان گفت اگر سیوطی حظی از انصاف وتحقیق میداشت لازمش بود که قدح احمد ویحیی در ابن واقد که ابن الجوزی نقل کرده بود ساقط نمیکرد ودر جواب آن یا ثبوت آنرا از احمد ویحیی ببرهان باطل میکرد وآنچه خود از احمد ویحیی ثابت دانسته در توثیق ابن واقد نقل کرده بدلیل ثابت میکرد یا هر دو را ثابت دانسته رجحان توثیق بر قدح بدرجه تحقیق میرسانید ولی چون این مطلب برای او میسر نبود راه تحریف پیش گرفت وخود را عرضه تانیب وتعییر ناقدین نحاریر نمود بالجمله توثیق ابن واقد از احمد ویحیی بن معین اگر ثابت هم شود بسبب تعارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود وجرح یکه نسائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود وظریف که علاوه بر نسائی دیگر اعلام کبار سنیه مثل یعقوب بن اسمعیل بن صبیح وابو زرعه وابو حاتم وبخاری وجوزجانی وابن سعد وبزار وابن حبان وصالح جزرة وحربی

وابوعروبہ وابن عدی وابوداؤد وابواحمد حاکم وابونعیم اصفہانی ودارقطنی نیز ابن واقد را زیر مشق قدح وجرح کردہ اند وظاہرست کہ بمقابلہ این ہمہ جارحین اگر توثیق محض ابن واقد از احمد ویحیی ہم ثابت شود نیز ہرگز ہرگز قابل اعتنا واحتفال نیست ذہبی در میزان الاعتدال گفتہ عبید اللہ بن واقد ابوقتادۃ الحرانی مات سنۃ عشر ومأتین قال البخاری سکتوا عنہ وقال ایضا ترکوہ وقال ابوزرعۃ والدارقطنی ضعیف وقال ابوحاتم ذہب حدیثہ وروی عبد اللہ بن احمد عن ابن معین لیس بشیء وروی الدولابی عن عباس عن یحیی لیس بشیء وقال ایضا لیس بہ باس کثیر الغلط ابن عدی ثنا ابن حوصا ثنا عباس بن محمد عن ابن معین ابوقتادۃ الحرانی ثقۃ وقال عبد اللہ بن احمد قلت لابی ان یعقوب بن اسمعیل بن صبیح ذکر ان اباقتادۃ الحرانی کان یکذب فعظم ذلک عندہ جدا وقال ہولاء اہل حران یحملون علیہ کان ابوقتادۃ یتحری الصدق ولقد رأیتہ یشبہ اصحاب الحدیث وقال احمد فی موضع اخر ما بہ باس رجل صالح یشبہ اہل النسک وربما اخطأ وقال الجوزجانی متروک وقال یحیی بن بکیر قدم ابوقتادۃ علی اللیث وعلیہ جبۃ صوف وہو یکتب فی کتف قد وضع صوفۃ فی قشر جوزۃ فکتب منہا فلما ذہب الی منزلہ بعث الیہ سبعین دینارا فردہا وقال ابن حبان کان ابوقتادۃ من عباد الجزیرۃ فغفل عن الاتقان فوقعت المناکیر فی اخبارہ فلا یجوز ان یحتج بخبرہ وابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب ترجمہ ابن واقد گفتہ قال المیمونی عن احمد ثقۃ الا انہ کان ربما اخطأ وکان من اہل الخیر یشبہ النساک وکان لہ ذکاء وقال عبد اللہ عن ابیہ نحو ذلک وزاد فقیل لہ ان قوما یتکلمون فیہ قال لم یکن بہ باس فقلت انہم یقولون لم یکن یفصل بین سفیان ویحیی بن ابی انیسۃ قال لعلہ اختلط اما ہو فکان ذکیا فقلت ان یعقوب بن اسمعیل بن صبیح ذکر انہ کان یکذب فعظم ذلک عندہ جدا وقال کان ابوقتادۃ یتحری الصدق واثنی علیہ قال قد رأیتہ یشبہ اصحاب الحدیث واظنہ کان یدلس ولعلہ کبر فاختلط الی عبد اللہ بن احمد وقال یحیی بن معین لیس بشیء وقال الدوری عن یحیی ثقۃ وقال ابن ابی حاتم سألت اباذرعۃ عنہ فقلت ضعیف الحدیث قال نعم لا یحدث عنہ قال وسألت ابی عنہ فقال تکلموا فیہ منکر الحدیث وذہب حدیثہ وقال البخاری ترکوہ منکر الحدیث وقال فی موضع اخر سکتوا عنہ وقال النسائی لیس بثقۃ وقال الجوزجانی متروک الحدیث قال البخاری مات سنۃ ۲۱۰ سبع ومأتین وقال ابوعروبۃ الحرانی

ذکر اصحابنا انه ما سمع منه غیر ثمانیة عشر قلت وقال ابن سعد کان لابی قتادة فضل وعبادة ولم یکن فی الحدیث بذاک وقال البزار لم یکن بالحافظ وکان عفیفا متفقها بقول ابی حنیفة وکان یغلط ولا یرجع الی الصواب وقال ابن حبان کان من عباد الجزیرة فغفل عن الاتقان وحدث علی التوهم فوقع المناکیر فی حدیثه فلا یجوز الاحتجاج بخبره وقال صالح جزرة ضعیف مهین وقال الحربی غیره اوثق منه هذه العبارة یقولها الحربی فی الذی یکون شدید الضعف وقال ابو عروبة کان یتکل علی حفظه فیغلط وقال ابن عدی لیس هو عندی ممن یتعمد الکذب انما یخطی وقال ابو داؤد اهل حران یضعفونه واحمد ثنا عنه وقال انما کان یوتی من لسانه وقال الحاکم ابو احمد حدیثه لیس بالقائم وقال ابو نعیم الاصبهانی روی عن هشام وابن جریج منکرات اما ادعای سیوطی که علاوه بر احمد ویحیی دیگران نیز توثیق ابن واقد کرده اند پس مجرد دعوے بلا دلیل ست واثری ازان در کتب حاضرۂ رجال یافته نمیشود اگر او لیاقت سیوطی دلیلی بران داشته باشد اظهار نماید بلی قدح ابن واقد علاوه بر احمد ویحیی از دیگر اساطین احبار سنیه ثابت ومحقق ست چنانچه از عبارت میزان وتهذیب دانستی واز دیگر عبارات نیز قدح ابن واقد واضح ولائح میشود ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین علی ما نقل عنه گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی کان یغلط فلا یرجع وذهبی در کتاب المغنی فی الضعفاء گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی مشهور بالحدیث والزهد قال ابو حاتم ذهب حدیثه وقال الدارقطنی وغیره ضعیف واما احمد فقال ما به باس وربما اخطأ وقال البخاری ترکوه وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن واقد الحرانی ابو قتادة اصله من خراسان متروک وکان احمد یثنی علیه وقال لعله کبر واختلط وکان یدلس من التاسعة مات سنة عشر ومائتین ورحمة الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزیه الشریعة گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی روی خبرا موضوعا متروکا قال الذهبی هو آفته وقال ابن الجوزی دس فی حدیثه وکان مغفلا واز جملۂ غرائب مسطرفه اینست که سیوطی درینمقام در صدد توثیق عبد الله بن واقد بر آمده مرتکب کمال تخدیع وتلمیع گردید مگر در ذیل اللآلی خود بر سر قدح وجرح آورده حدیثی که ابن واقد در سند آن واقع شده موضوع انگاشته بتصریح متروک بودن او اعلام تقبیح وتفضیح او فرموده چنانچه در کتاب الجهاد از کتاب مذکور گفته الدیلمی انبانا ابی انبانا عبد الملک بن عبد انبانا احمد بن محمد بن عمران انبانا الحسن بن احمد بن سعید الرهاوی حدثنی سعید عن عثمان بن مطر عن قیس بن الربیع عن ابی اسحاق عن عبید الله بن واقد عن ابی سعید رفعه من رابط یوما فی

سبیل الله کان له کعتاقة الف رجل کل رجل عبد الله الف علم عثمان بن مطر متروک وکذا
عبد الله بن واقد بالجمله چون مقدوحیت ابن واقد نزد محققین سنیه ثابت ومتحقق ست ووقوع او در سند خبر
مفتعل لولم ابعث فیکم لبعث عمر موجب نهایت مطعونیت وموهونیت آن شده بهمین سبب این حبر را
ذهبی نیز در ترجمه ابن واقد در ضمن احادیثی که بوجه ابن واقد مطعون شده ذکر نموده چنانچه در میزان در ذیل ترجمه
ابن واقد گفته ابوخیثمة مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوة بن شریح عن بکر بن
عمرو عن مشرح عن عقبة بن عامر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم
عمر والبعاً آنچه سیوطی در توثیق مشرح سرائیده باطل ومضمحل ست زیرا که سابقاً قدح وجرح مشرح حسب افادات
اکابر اعلام ومنقدین عظام سنیه مثل عقیلی وابن حبان وابن الجوزی بتفصیل وتکمیل دانستی وبعد آن کار احدی از اهل
ایقان نیست که در خروج ومروق او از اصل اسلام شک وریبی آرد فضلا از ینکه او را عادل وثقه انگارد
وخامساً آنچه سیوطی در معرض تایید این کذب مبهار که مصداق مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت
من فوق الارض مالها من قرار ست بر آمده از کتاب شجرة العقل ابو العباس زوزنی این افترای شنیع را از
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب بصیغه خطاب یا عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقیقة شجره عقل خود را
به تیشه ضلالت بریده ارتکاب مصادمت عقل یا مخالفت نقل برگزیده چه در سند این تخرص باطل نیز ابن واقد
واقع شده وعنقریب بحمد الله تعالی نهایت قدح وجرح او حسب تصریحات وافادات اعاظم نقاد وافاخم جهابذه
متون واسناد دانستی فلا یحتج بحدیثه فی محل لتایید الا من هو عن الامعان بعید وعلاوه بران
در این سند زوزنی راشد بن سعد حمصی واقع شده واو را دارقطنی وابن حزم که هر دو از اجله علمای ماهرین
سنیه می باشند تضعیف نموده اند چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه راشد گفته وذکر الحاکم
ان الدارقطنی ضعفه وکذا ضعفه ابن حزم وقد ذکر البخاری انه شهد صفین مع معویة
واین عبارت گل دیگر شگفت وظاهر ست که راشد غیر راشد در حرب صفین با معویه طاغیه در زمره فئه
باغیه که داعیه الی النار وسبب نصب جنگ وپیکار با نفس رسول مختار علیه الآف السلام من العزیز الغفار جامع
بین العار والنار بود دانستی که داشتن این دلیل واضح وبرهان لائح بر ضلال وهلاک اوست وبر متتبع کتب
واسفار واضح وآشکار ست که اهل حمص در قدیم الایام بشدت عداوت جناب امیر المومنین علیه السلام معروف
بنهایت حماقت وشناعت موصوف بوده اند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی در کتاب

معجم البلدان گفته ومن عجیب ما تاملته من امر حمص فساد هوائها وتربتها اللذان یفسدان العقل
حتی یضرب بحماقتهم المثل ان اشد الناس علی علی رضه بصفین مع معویة کان اهل حمص و
اکثرهم تحریضا علیه وجدا فی حربه فلما انقضت تلک الحروب ومضی ذلک الزمان صاروا من غلاة
الشیعة حتی ان فی اهلها کثیرا من رای مذهب النصیریة واصلهم الامامیة الذین یسبون السلف
فقد التزموا الضلال اولا واخرا فلیس لهم زمان کانوا فیه علی الصواب وابو الفتح ناصر بن عبد السید
المطرزی در شرح مقامات حریری گفته حمص احد اجناد الشام واهلها موصوفون بالرقاعة باتفاق
الجماعة حتی ان البغدادیین اذا ارادوا ان یعبروا عن الاحمق قالوا حمصی ونوادرهم کثیرة منها ما اورده
ابو العباس السجزی المعروف بحجاب الدولة فی کتابه قال قال واحد من اهل حمص لآخر علیک بالسنة
حتی تدخل الجنة فقال وما السنة قال حب ابی بکر بن عفان وعمر بن الصدیق وعثمان بن الفاروق وعلی بن
ابی سفیان ومعویة بن ابی طالب قال صنا ومن معویة بن ابی طالب قال کان رحمه الله علیه حملة العرش وکان المؤمنین
خال الوحی وختن النبی علی ابنته عائشة جدة فاطمة وقریب من هذا ما روی فی هذا الکتاب انه
جاء بعضهم الی بعض القضاة اخذا بتلبیب رجل فقال اعز الله القاضی ان هذا رافضی ناصبی
مجبری مشبهی جهمی مبتدعی حروری یشتم علی بن ابی طالب ویحب عمر بن ابی قحافة وابا بکر بن
عفان فقال القاضی ما ادری ای شیء احسد معرفتک بالمذاهب ام علمک بانساب العرب ومنها احمد
انه مات لقاضیهم ابن وکان القاضی یتفلسف فلما ارادوا دفن المیت قال للحفار اضجعه علی شقه الایسر
فانه اهضم للطعام ومنها انه نظر رجل منهم الی منارة المسجد فقال لرجل کان معه من اهل حمص ما کان
اطول اولئک الذین بنوا هذه المنارة فقال الاخر اسکت ما اجهلک تری یکون فی الارض احد علی
طول هذه المنارة انما بنوها علی الارض ثم سووها وجاء حمصی الی الطبیب فقال ان امراتی تشتکی جوفها او وسط
بطنها او فوق بطنها فقال الطبیب احمل مائها الی لانظر فیه فقال العلک تعنی بولها فقال نعم فذهب وجاء
بالماء فی الطست فقال الطبیب الا جئت به فی قارورة فقال جعلت فداک احلیلها اوسع من ذلک وهی
اکثر من ان تعد واشهر من ان ترد وابو العباس احمد بن عبد المومن الشریشی در شرح مقامات حریری گفته وقال
الفنجدیهی باهل حمص یضرب المثل فی الحماقة وتنسب الیهم حکایات مضحکة حکی عن بعضهم انه قال ة الرقاعة صح
دخلتها وفی فمی درهم لاشتری به بعض ما اشتهیه فاذا رجل بباب الجامع جالس علی کرسی و

على راسه عمامة هو متحنك بها على قلنسوة وقد لبس فروة مقلوبة بلا سراويل وقد تقلد بسيف وفي حجره مصحف يقرأ فيه وعنده كلب رابض يمسكه بمقوده فسلمت عليه وقلت له ارى القوم صلوا فقال لي اوانت لعنى لمانرانى قاعدا قلت ومن انت قال انا امام الجامع ابو خالد قلت ما هذه الحلية قال دخل رجل زنديق يقرأ السبع الطوال وينتقص ابابكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان بن ابى سفيان ومعوية بن ابى عفان الذى هو من حملة العرش وزوج النبى ابنته عائشة فى زمن الحجاج بن يوسف فاستولدها الحسن والحسين فقلت ما اعرفك بالمقالة والانساب فقال وما خفى عليك اكثر قلت اتحفظ القرآن قال نعم قلت فاقرأ شيئا منه قال بسم الله الرحمن الرحيم واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يابنى لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا واكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا فرفعت يدى وصفعته بها صفعة وقعت عمامته وبقى التحنك فى عنقه فصاح بالناس فكبسونى وقال احملوه الى المحتسب فاوصلونى الى رجل حاسر حاف قد لبس دراعة بلا سراويل فقال ما فعل هذا قالوا صفع امام الجامع قال يا مسكين اهلكت نفسك قلت هذا احكى الله فصبرا عليه قال ايما احب اليك سمل عينيك او قطع يديك او تدفع نصف درهم فرفعت يدى وصفعت المحتسب صفعة ثم اخرجت الدرهم من فمى فقلت يا سيدى خذ نصف درهم لك ونصف درهم لامامك وقال فيهم بعض الشعراء؎ لانهم اهل حمص لاعقوا لهم ؞ بها ثم غير سعدون فى الناس وذكرها فى القديم اهل اليمن ثم بكر فيهم من مصر الا ثلاثة ابيات وكان فيهم امام من مقصى فغضبوا وعزلوه فقال فيهم ديك الجن يهجوهم؎ سمعوا الصلوة على النبى تلاوة ؞ فتفرقوا شيعا وقالوا لا لا ثم استمروا على الصلوة امامهم ؞ فنحوه ورمى الرجال رجالا ؞ يا اهل حمص توقعوا من عارها ؞ خزيا يحل بكلكم ووبالا ؞ شاهت وجوهكم وجوها طالما ؞ رغمت معاطسها وساءت حالا ؞ وراشد بن سعد نیز حمصی ست كما لا يخفى على من لاحظ ترجمته فى تهذيب الكمال للمزى تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى والتقريب له وغير ذلك من كتب الرجال پس روایت کردن او این دو رفضیع وكذب صریح را بصیغه خطاب با ابن الخطاب نظر بناصبیت وروقاعت او مستبعد نیست لیکن اینچه مستبعد ومستغرب ست آنست که اخبار موضوعه واسمار مصنوعه چنین نواصب انذال ومغفلین پر اختلال در کتاب شجرة العقل وارد کرده اید ومثل سیوطی آنرا در معرض تایید وتشیید ذکر نماید هل هذا الا الانهماك فى الصفاقة والرقاعة والانتياك فى الحماقة والخلاعة

وشاه سا انچه سیوطی در تایید این خبر منقل گفته که این خبر از حدیث ابی بکر و ابی هریره وارد شده و از دیلمی نقل کرده
پس نزد محققین سراسر منقوض و مرضوض ست زیرا که سند اول دیلمی که با بو هریره منتهی میشود بنهایت مطعون و
موهون میباشد چه در ان اسحق بن نجیح واقع شده و او باقصی الغایه مجروح و مقدوح ست و اعاظم جهابذه اعلام و افاخم
نقده عظام اهلسنت بعبارات ردیه و کلمات سنکیه تقبیح و تفضیح او نموده اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین
علی ما نقل عنه گفته اسحق بن نجیح ابو صالح الملطی اکذب الناس و ذهبی در میزان گفته اسحق بن نجیح الملطی
عن عطاء الخراسانی و ابن جریج و غیرهما کنیته ابو صالح وقیل ابو یزید روی عنه علی بن حجر و
سوید بن سعید و احمد بن بشار الصیرفی و محمد بن منصور الطوسی و الحسین بن ابی زید الدباغ و ابراهیم
بن راشد الآدمی قال احمد هو من اکذب الناس وقال یحیی معروف بالکذب و وضع الحدیث و
قال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه وقال س (ای النسائی) و الدارقطنی متروک وقال الفلاس کان یضع الحدیث متروک الحدیث
صراحا وقال العقیلی و من حدیثه ما حدثناه احمد بن محمد بن عاصم ثنا النضر بن عاصم ثنا عثمن بن
عبد الرحمن ثنا اسحق بن نجیح عن عطاء عن عائشة مرفوعا ردوا مذمة السائل ولو بمثل راس الذباب
قلت ما هذا بالملطی ذا الخرافة من عثمان الوقاصی وقال یزید بن مروان الخلال ثنا اسحق بن نجیح
عن عطاء عن ابی هریرة مرفوعا ان لکل نبی خلیلا من امته وان خلیلی عثمن و هذا باطل و یدل علی
ذلک قوله علیه السلام لو کنت متخذا من هذه الامة خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا وقال احمد بن حنبل فیما
رواه عنه ابنه عبد الله اسحق بن نجیح من اکذب الناس یحدث عن البتی و عن ابن سیرین
برای ابی حنیفة وقال احمد بن محمد القسم بن المحرز سمعت یحیی بن معین یقول اسحق بن نجیح الملطی
کذاب عدو الله رجل سوء خبیث وقال عبد الله بن علی المدینی سألت ابی عن اسحق الملطی فقال بیده
هکذا ای لیس بشیء و من اباطیل الملطی عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس مرفوعا ما من عبد یامن اللاهی فی اباطیله
اهله و به مرفوعا انهی عن اللعب کله حتی لعب الصبیان بالکعاب و به لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر ان تفرج
علی السرج و من منع الماعون لزمه طرف من البخل و من حفظ علی امتی اربعین حدیثا عفوا تعف
نساؤکم و من بلایاه عن هشام بن حسان عن الحسن عن عمران بن حصین مرفوعا لا یزال العبد یمشی مطلقا
ما خمص بطنه و عن هشام عن الحسن عن ابن عمر رفعه لو یعلم الناس ما فی الصف الاول و الاذان و خدمة تصن
القوم فی السفر لاقترعوا و له عن عباد بن راشد عن الحسن عن عمران رفعه لعن الناظر و المنظور عن ستهموا

عباد عن الحسن عن ابی ھریرۃ مرفوعًا لا تقولوا مسیجد ولا مصیحف ونھی عن تصغیر الاسماء وان یسمی
حمدون او علوان او نعموش وله عن الاوزاعی عن عطاء عن ابن عمر یرفعه من قال فی دیننا برایه
فاقتلوه قال ابن حبان هذه کلها هو وضعها وروی عن ابن جریج عن عطاء عن ابی سعید وصیۃ اوصی بها
النبی صلی الله علیه وسلم لعلی کلها فی الجماع فانظر الی هذا الدجال ما اجراه ونیز ذهبی در مغنی گفته اسحق
بن نجیح الملطی عن عطاء الخراسانی وابن جریج معروف بالوضع وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته
اسحق بن نجیح الملطی الازدی ابو صالح ویقال ابو یزید سکن بغداد روی عن ابان بن ابی عیاش وعطاء
الخراسانی والاوزاعی وابن جریج وغیرهم وعنه علی بن حجر وسوید بن سعید ومحمد بن منصور الطوسی وجماعۃ
قال احمد اسحق من اکذب الناس یحدث عن البتی عن عثمان عن ابن سیرین برای ابی حنیفۃ وقال ابن محرز
سمعت ابن معین یقول کذاب عدو الله رجل سوء خبیث وقال ابن ابی شیبۃ عنه کان ببغداد
قوم یضعون الحدیث منهم اسحق بن نجیح الملطی وقال ابن ابی مریم عنه من المعروفین بالکذب ووضع
الحدیث وقال عبد الله بن علی بن المدینی سئلت ابی عنه فقال بیده هکذا ای لیس بشیء وضعفه و
قال فی موضع اخر روی عجائب وقال عمرو بن علی کذاب کان یضع الحدیث وقال الجوزجانی غیر ثقۃ
ولا مرعیۃ الامانۃ وقال علی بن نصر الجهضمی والبخاری منکر الحدیث وقال النسائی متروک الحدیث
وقال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه وقال صالح بن محمد ترک حدیثه وقال ابو احمد بن عدی احادیثه
موضوعات وضعها هو وعامة ما اتی عن ابن جریج بکل منکر وضعه علیه وهو بین الامر فی الضعفاء
وهو ممن یضع الحدیث قلت وقال النسائی فی التمییز کذاب وقال ابو احمد الحاکم منکر الحدیث وقال
ابن حبان دجال من الدجاجلۃ یضع الحدیث صراحًا وقال البرقی نسب الی الکذب وقال الجوزقانی کذاب
وضاع لا یجوز قبول خبره ولا الاحتجاج بحدیثه ویجب بیان امره وقال ابو سعید النقاش مشهور بوضع
الحدیث وقال ابن طاهر دجال کذاب وقال ابن الجوزی اجمعوا علی انه کان یضع الحدیث وذکره الدولابی
والساجی والعقیلی وغیرهم فی الضعفاء ونیز ابن حجر در تقریب گفته اسحق بن نجیح الملطی ابو صالح او ابو یزید
نزیل بغداد کذبوه من التاسعۃ ورحمة الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزیه الشریعه گفته اسحق بن
نجیح الملطی ابو صالح او ابو یزید کذاب یضع الحدیث ومحمد طاهر فتنی در قانون الموضوعات گفته ابو صالح
اسحق بن نجیح الملطی شیخ الجویباری اکذب الناس قال احمد وکان یضع صراحًا وهو الذی وضع الوصیۃ

لعلی ستّ فی الجماع کیف یجامع فانظر الی هذا الدجال ما اجراه و خود سیوطی نیز اسحاق بن نجیح را مقدوح
ومجروح می داند و احادیثی که در سندان اسحق واقع شده موضوع وامی نماید چنانچه در ذیل اللآلی در کتاب
المناقب گفته الخطیب انبانا عثمن بن محمد بن یوسف العلاف انبانا محمد بن عبد الله الشافعی حدثنا
عبد الله بن الحسن بن احمد حدثنا یزید بن مروان حدثنا اسحق بن نجیح عن عطاء عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انّ لکلّ نبی خلیلا من امّته وانّ خلیلی عثمان بن عفان اورده
ابن الجوزی فی الواهیات وقال اسحق بن نجیح معروف بالکذب ووضع الحدیث وقال ابن حبان
کان یضع الحدیث علی رسول الله صریحا ویزید بن مروان قال یحیی کذاب وقال ابن حبان یروی
الموضوعات عن الاثبات لا یجوز الاحتجاج به وقال فی المیزان هذا من اباطیل اسحق ونیز در ذیل اللآلی
در کتاب الاطعمه گفته ابن عساکر انبانا ابو محمد عبد الصمد بن محمد بن عبد الله البغوی الواعظ اخبرنی
ابی حدثنا القاضی الامام ابو علی الحسین بن محمد الفقیه حدثنا ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن
علی بن البشار حدثنا محمد بن ابراهیم ابو جعفر المروزی حدثنا الحسن بن سهل الواسطی حدثنا
محمد بن ابراهیم بن المسیب الدمشقی حدثنا اسحق بن نجیح عن عطاء بن میسرة عن مکحول عن
ابی هریرة مرفوعا من اکل ما یسقط من المائدة عاش فی سعة وعوفی من الحمق فی ولده وولد ولده
وفی جاره وجار جاره ودویرات جاره اسحق بن نجیح کذاب یضع الحدیث پس محل کمال عجب است
که چگونه درینمقام سیوطی بروایتی که چنین کذاب دجال دران واقعشده تایید و تشیید خبر موضوع لو لم
ابعث فیکم لبعث عمر خواسته وبار تکاب چنین مناقضه صریحه شان خویش را که نزد معتقدینش بس رفیع
بیک کاسته و درین سند دیلمی عطاء خراسانی نیز واقع شده واو را بخاری در کتاب الضعفاء ذکر نموده و کذب او بر سعید
بن المسیب حسب تصریح خود سعید بن المسیب نقل کرده وعقیلی نیز او را بهمین سبب در ضعفا ذکر نموده و ابن حبان
افاده کرده که او ردی الحفظ است وخطا میکند وهمیدانند پس احتجاج باو باطل شد چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال
گفته وذکره العقیلی فی الضعفاء متشبثا بهذه الحکایة التی رواها
حماد بن زید عن ایوب حدثنی القسم بن عاصم قلت لسعید بن المسیب
ان عطاء الخراسانی حدثنی عنك ان النبی صلی الله علیه وسلم امر الذی واقع اهله
فی رمضان بکفارة الظهار فقال کذب ما حدثته

انما بلغنی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له تصدق تصدق وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی
فی الضعفاء فروی له هذا عن سلیمان بن حرب عن حماد وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه عطا
خراسانی در ذکر نفی روایت کردن بخاری از عطا خراسانی بعد کلامی گفته ولا سیما ان البخاری قد ذکر عطاء
الخراسانی فی الضعفاء وذکر حدیثه عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر الذی واقع فی شهر رمضان بکفارة الظهارة وقال لا یتابع علیه ثم ساق باسناده عن سعید بن
المسیب انه قال کذب علی عطاء ما حدثته هکذا ومما یؤید ان البخاری لم یخرج له شیئا ان الدارقطنی و
الجیانی والحاکم واللالکائی والکلاباذی وغیرهم لم یذکروه فی رجاله وقال ابن حبان کان ردی الحفظ
یخطی ولا یعلم فبطل الاحتجاج به وعلاوه برین این سند دیلمی مشتمل ست بر روایت عطاء خراسانی از ابوهریره
و روایت عطاء خراسانی از ابوهریره مرسل ست پس تا وقتیکه واسطه که عطا ازو شنیده ظاهر نشود روایت او قابل
اعتبار نخواهد شد ابن حجر عسقلانی در تهذیب بترجمه عطاء خراسانی گفته روی عن الصحابة مرسلا کابن عباس
وعدی بن عدی الکندی والمغیرة بن شعبة وابی هریرة وابی الدرداء وانس وکعب بن عجرة ومعاذ
بن جبل وغیرهم ونیز ابن حجر در تهذیب بترجمه عطا گفته وقال الطبرانی لم یسمع من احد من الصحابة
الا من انس بالجمله این سند دیلمی جیبای مطعون وموهون میباشد وازینجا ست که علامه مناوی صراحةً حکم بمنکر
بودن این خبر دیلمی نموده چنانچه در فیض القدیر شرح جامع صغیر در ذیل حدیث موضوع لو کان بعدی نبی لکان عمر
بن الخطاب گفته واما خبر الدیلمی عن ابی هریرة لو لم ابعث لبعث عمر فمنکر اما سند دیگر دیلمی که با بوبکر
منتهی میشود پس مدار آن بر راشد بن سعد ست وقدح وجرح او عنقریب بعون الله المنعام بتفصیل تمام دانستی پس بحمد الله تعالی
واضح ولائح شد که هر دو طریق دیلمی در روایت این خبر موضوع مقدوح ومجروح ست وقابل اعتبار واعتماد واحتجاج
واستناد نیست وبهمین سبب مرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین این خبر را از فردوس دیلمی بروایت ابوبکر وابوهریره
هر دو در فصل ثالث باب فضائل عمر که مختص برای ذکر احادیث اضعاف ست نقل کرده کما لا یخفی علی
من راجع الکتاب المذکور وبعد این بیان مناعت اقتران بر ارباب نقد واتقان واضح وعیان گردید که هرچند
حراصین انکاس ووضاعین ارجاس این زور منقلع الاساس واین کذب باوی الانکاس را بانحاء مختلفه واضراب
متفاوته بر بافته ودر صدد ترویج این بهتان بهرج کاسد وتنفیق این باطل لجلج فاسد در بوادی تلمیع وتسویل و
هیا فی تخدیع وتضلیل لقرع ظنابیب شتافته اند لیکن بحمد الله المتعال سعی شان همه تن در ضلال واقدام شان

بر تحرص و افتعال و تلبیس و ادغال و ایثار زور و محال سراسر راجع بانخرام اختلال و آئل بانفصام و انخلال و مورث
نهایت حزن و وبال و موجب نهایت عقوبت و نکال و باعث خسران مآب و مآل ست والله شدید المحال

قوله اگر روایات اهلسنت را اعتبارے هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام شان نباید نمود که بیک روایت
الزام نمیخورند **اقول** اینکلام مخاطب عمقام که خاتمه افادات و آخر اجادات ست از جمله طرائف عجیبه و بدائع غریبه
است و بالاتر از تمامی کلمات متینه و جملات رزینه مخاطب کامن الضغینه در جواب حدیث مدینه میباشد کمال
وهن و سخافت و وهی و رکاکت ان ظاهر و باهر ست بوجوه عدیده **اول** آنکه همین تقریر مخاطب بتحریر بعینه
شیعه هم بجواب استدلالات مخاطب بروایات شان می توانند کرد و میتوانند گفت که اگر روایات شیعه را اعتبارے
هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام شان نباید نمود که بیک روایت الزام نمیخورند پس چرا مخاطب این
تقریر را خود در مقام الزام شیعه فراموش میفرماید و اینجا آنرا بکمال خوشوقتی ادا می نماید مگر نمیداند که این تقریر بر
تزویر او اکثر مساعی نامشکوره او را که درین کتاب تحفه بعمل آورده ست یکسر برباد فنا می دهد و نهایت مهانت
و هجنت کلام او را فراروی ارباب احلام و اصحاب افهام می نهد **دوم** آنکه اگر این افاده مخاطب درست باشد
استدلال اهل اسلام از کتب مخالفین خود مثل یهود و نصاری و غیرهم و الزام دادن شان بآن نیز باطل خواهد شد
زیرا که ایشان میتوانند که بجواب دلائل نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مطالب مخالفه از کتب
خود نقل نمایند و بگویند که اگر مضامین کتب ما را اعتباری است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ما نباید نمود که بیک مضمون الزام
نمیخوریم پس گویا مخاطب درینمقام در پرده بنصرت شیوخ عالیمقام خود هدم استدلالات اهل اسلام و نقض آنها
خصام که از ایشان علی مر الدهور و کر العصور بظهور رسیده پیش نظر دارد و تخم تشکیک رکیک خود را برای بار آوردن
کفر و نفاق در مزارع قلوب مریضه اتباع و اشیاع خویش میکارد **سوم** آنکه اگر کلام مخاطب معمول به متکلمین
گردد اعظم ابواب کلام که باب الزام بمنقولات ست مسدود و منطبق خواهد شد زیرا که هر فریق را از فریقین متخاصمین
میرسد که بجواب فریق دیگر بگوید که اگر روایات ما را اعتباری هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ما نباید
نمود که بیک روایت الزام نمیخوریم **چهارم** آنکه استدلال اهل حق بحدیث مدینة العلم و ذکر آن از کتب
اهل سنت نه ازین رو ست که ایشان روایات اهل سنت را معتمد و معتبر می دانند بلکه مقصود از ذکر این
حدیث شریف از کتب سنیه آنست که تا ایشان را مجال عدول از تسلیم آن و عمل بمقتضای آن باقی نماند و
حجت حق بر ایشان تمام شود پس فرمایش شاهصاحب که اگر روایات اهلسنت را اعتبارے هست در هر جا

اعتبار باید کرد فرمایشی ست بی محل و هرگز قابلیت قبول ندارد **پنجم** آنکه چون قضیهٔ اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسلمهٔ ارباب احلام ست لهذا حدیث مدینة العلم که اکابر اساطین اهلسنت روایت و اثبات آن کرده‌اند و دلالت آن بر خلافت بلافصل جناب امیر المومنین علیه السلام واضح و لائح میباشد لابد نزد منصفین اهل حلوم و عقول ذهن و متلقی بالقبول ست و استدلال اهل حق بان در نهایت متانت ست و احادیثی که شاهصاحب در باب شیوخ خود ذکر نموده‌اند و از متفردات بعض اهل نحله شانست بر وجوه ذاکرین و ناقلین آن مردی و مردود و ذکر آن بمقابلهٔ اهل حق باطل مرفوع و مطرود میباشد پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر شد که ارشاد شاهصاحب که قصد الزام اهلسنت نباید کرد که بیک روایت الزام نمیخورند در نهایت انهدام و انخرام میباشد **ششم** آنکه اهلسنت در روایت و اثبات حدیث مدینة العلم و دیگر ادلهٔ امامت و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بمنزلهٔ خصم مقر میباشند و در روایت و اثبات فضائل شیوخ خود مثل خصم مدعی و ظاهرست که اقرار خصم در هر حال مقبول ست و ادعای او بمفاسده باطل ست انچه مدعی گوید عرضهٔ فساد و بطلان میباشد الا ان یثبته بالدلیل والبرهان پس ظاهر شد که استدلال اهل حق بحدیث مدینة العلم که اعاظم محققین و اعاظم منقدین بروایت و اثبات آن اقرار مینمایند بحمد الله المنعام باقصی الغایة کامل و تام ست و احتجاج شاهصاحب بحدیث ما صب الله الخ و حدیث لو کان بعدی الخ بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز مؤید بدلیلی نیست که قابل ادنی التفات اهل حق شود باطل محض و ناتمام ست اگر شاهصاحب مرد میدان هستند اندک زحمتی بردارند و این احادیث را بدلیل و برهان بر اهل حق والیقان ثابت نمایند والا از تفوه بان دم در کشند و هرچند انچه تحیف در صدد این وجه وجیه ذکر کرده‌ام محتاج بشاهد و دلیل نیست و از مزید تحقق و وضوح تنظیر و تمثیل هم نمی‌خواهد مگر برای تنبیه قاصرین و تفریح ناظرین تایید این وجه مرصوص مرصون از کلام مامون که جلالت شان او نزد اهل سنت بحیثیت خلافت و دیگر وجوه عظمت بحمد الله تعالی در مجلد حدیث غدیر بکمال تفصیل و اشباع سمت تحریر و تسطیر یافته ثابت مینمایم و حظ وافی از تخجیل مخاطب نبیل می‌ربایم پس باید دانست که علامه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و اخرج عن ابراهیم بن الحسن قال قال المدائنی للمامون ان معویة قال بنو هاشم اسوق واحد و نحن اکثر سیدا فقال المامون انه قد اقر و ادعی فهو فی ادعائه خصم و فی اقراره مخصوم

یعنی الصوف

ازین عبارت ظاهرست که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معویه را که او گفت بنی هاشم زیاده تر صاحب سود دد هستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحدرا از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه که مقابل کنند هاشمی از اموی

زیاده تر صاحب سبح خواهد بود و بالعینی بنی امیه اکثر هستیم از روی سیدیعنی در قبیله با افراد سادات نسبت بقبیله بنی هاشم عدد زیاده هستیم تا آنکه مامون این کلام را شنید گفت که معویه اقرار کرد و ادعای خود پس او در ادعای خود خصم است و در اقرار خود مخصوم ست یعنی چون معاویه در اول کلام خود اقرار و اعتراف نموده است بمزیت بنی هاشم بر بنی امیه در سیادت و بحیثیت مقابله شخص واحد از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه پس مزیت بنی هاشم بر بنی امیه بسبب اقرار او ثابت است معویه بسبب این اقرار خود مخصوم یعنی مغلوب ست فی الخصام و آنچه معویه در آخر کلام خود گفته که بالعینی بنی امیه اکثر هستیم از روی سید یعنی افراد سادات در میان قبیله ما اکثر هستند از بنی هاشم و باین کلام اظهار مزیت بنی امیه بر بنی هاشم خواسته پس این کلام او ادعا است و او در ادعای خود خصم ست و ادعای خصم بدون بینه و دلیل مقبول نیست بلکه باطل ست پس فضل بنی هاشم بر بنی امیه بسبب اقرار معویه ثابت خواهد بود و فضل بنی امیه بر بنی هاشم بمحض ادعای او ثابت نخواهد شد پس بحمد الله تعالی واضح گردید که بهمین نهج اهلسنت در اقرار خود بثبوت حدیث مدینة العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام مخصوم و مغلوب هستند و در ادعای ثبوت فضائل برای شیوخ خود مخذول و منکوب میباشند و آنچه شاه صاحب درین مقام خواسته اند که شیعه اگر بحدیث مدینة العلم احتجاج مینمایند حدیث ما صب الله ... و دیگر خرافات را نیز قبول کنند و الا قصد الزام اهلسنت نمایند از قبیل خیالات خام و هواجس اوهام ست که هرگز قابل ادنی التفات و احتفال در باب کلام و کمال نیست هفتم آنکه فاضل رشید تلمید مخاطب وحید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول این اخبار ست و لیکن اوقات رواة یکفرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد انتهی ازین عبارت فاضل رشید بنهایت صراحت واضح و لائح ست که هر فرقه اخبار مرویه در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس محل کمال تعجب ست که چگونه شاهصاحب ازین امر واضح که تلمیذ وحید شان نیز از آن واقفیت دارد تعامی صریح نموده بکمال خوشوقتی از اهل حق خواستگار میشوند که ایشان احادیث اهلسنت را در هرجا اعتبار کنند و حدیث صب الله ... امثاله من الخرافات را در حق شیوخ سنیه قبول نمایند و نمیدانند که مقدوح انگاشتن هر فرقه اخبار مرویه را در طریق مخالف خود بحدی ظاهر و باهر ست که متعلمین و مستفیدین خورد تلمذ نیز آنرا دست آویز خود ساخته اند پس این ارزوی محال از کجا بر می آید که شاه صاحب مقصود باین تقریر سود چهره زیر ده خفا و احتجاب مینماید

ہشتم آنکہ خود مخاطب در صدر ہمین کتاب تحفہ گفتہ درین رسالہ التزام کردہ شد کہ در نقل مذہب شیعہ و بیان
اصول ایشان و الزاماتے کہ عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبرہ ایشان منقول عنہ نباشد و الزاماتی کہ عائد
باہلسنت میشود میباید کہ موافق روایات اہل سنت باشد و الا ہر یک را از طرفین نسبت تعصب و عناد لاحق ست
و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتہی ازین عبارت بصراحت واضح ست کہ روایات اہلسنت بر شیعہ و روایات
شیعہ بر اہلسنت حجت نمی تواند شد زیرا کہ ہر یک از طرفین دیگرے را بتعصب و عناد متہم می نمایند و بر یکدیگر اعتماد
و وثوق ندارند پس مقام تحیر و استعجاب ست کہ چرا شاہصاحب این افادہ خود را فراموش فرمودہ اند و بلا خوف و خطر
مناقضہ اہل حق خواستگار ہستند کہ ایشان حدیث ما صب اللہ فی صدری شیئا الا و صببتہ فی صدر
ابی بکر و خبر لو کان بعدی نبی لکان عمر را مثل حدیث مدینۃ العلم معتبر و معتمد دانند و ہرگز اہلسنت
را در ین باب متہم بتعصب و عناد نمایند و اعجب ازان اینست کہ احتجاج بحدیث مدینۃ العلم را کہ حسب اقتراح شاہصاحب
الزام اہلسنت موافق روایت شانست مقبول نمی نمایند و از راہ کمال شرم و حیا افادہ میفرمایند کہ قصد الزام اہلسنت
نباید کرد کہ ایشان بیک روایت الزام نمیخورند ھل ھذا الا تھافت غریب و تناقض عجیب یتحیر فی مثلہ
اللبیب و یورث لصاحبہ عند النظر القلق و الوجیب نہم آنکہ والد ماجد شاہصاحب در آخر
قرۃ العینین گفتہ اینست تقریر آنچہ درین رسالہ از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نمودہ ایم بقیۃ
الکلام دفع شبہات مخالفین ست و ما را درین رسالہ با جوبہ امامیہ و زیدیہ کار نیست مناظرہ ایشان بطور دیگر باید
نہ باحادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیہ و زیدیہ باستقرا معلوم شد کہ مخالفان و متوقفان درین
مسئلہ سہ گروہ اند انتہی بقدر الحاجۃ ازین عبارت ظاہرست کہ مناظرہ با امامیہ بطریقیست کہ دران احادیث
صحیحین ہم فضلا عن غیرہا بکار نمیخورد بلکہ مناظرہ با زیدیہ نیز چنین ست و احادیث این دو کتاب فضلا عن
غیرہا برائے آن ہم کافی نیست پس ہرگاہ حال برین منوال باشد بمقابلہ اہل حق بحدیث صب و امثال ان دست
انداختن و از ابرائے قواصب ادلہ قاطعہ و بواتر براہین ساطعہ اہل حق سپر ساختن کار عاقلانہ نیست بلکہ اگر
نیک بنگری از اعاجیب اطرفات زمانہ ست و ازین جا بر متامل خبیر و ناظر بصیر بنہایت ظہور واضح
و مستنیر گردید کہ شاہصاحب درین کلام جالب ملام علاوہ بر مخالفت قواعد مسلمہ و قوانین مبرمہ
ارتکاب عقوق والد ماجد خود نیز نمودہ در استحقاق تانیب و تعییر و تثریب و تشویر نظار نحاریر و نقاد با تمکین
عن القتیل و النقیر باقصی الغایۃ افزودہ اند دہم آنکہ سابقا بحمد اللہ المنعام بتفصیل تمام و تنقیح الکلام ...

مدینة العلم حسب افادات اجلهٔ ارکان و اماثل اعیان اهل سنت باعلای مدارج ثبوت و تحقق رسیده است و حدیث
موضوع صحبت از جملهٔ افترآت عوام کالانعام و حدیث لوکان بعدی نبی نیز بوجه مقدوح و مجروح بودن
آن سنداً و متناً مثل اضغاث احلام است پس هرگاه حال این دو خبر مصنوع و این دو حدیث موضوع
حسب افادات اهل سنت باینحد رسیده باشد و سقوط آن از درجهٔ اعتماد و اعتبار بر طبق تصریحات خودشان
اینگونه متضح و مستبین گردد باز اعتبار و اعتماد بران از اهل حق خواستن و در هوس تخلیص و رهائی خود از الزام
اهل حق کرام بحدیث شریف مدینة العلم متاع تزویق و تلمیع آراستن فی الحقیقة کار مخاطب است
و بس این کار از تو آید و مردان چنین کنند پس بالجمله ازین بیان باهر البرهان بکمال اتضاح و ظهور واضح
و لائح گردید که استدلال اهل حق اقیال بحدیث مدینة العلم بر اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
هم از راه تحقیق مقصود و مرام و هم از راه تبکیت و الزام خصام در نهایت استقامت و سداد است و عدول
و انحراف و نکول و انصراف مخاطب حلیف الاعتساف از قبول حدیث مدینة العلم و تمسک و تشبث
بحدیث موضوع ما صب الله شیئاً فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر و خبر باطل لوکان
بعدی نبی لکان عمر بهر نهج که باشد در کمال بطلان و فساد است و احتجاج حذاج مخاطب بالاعوجاج
بامثال این اکاذیب بادیة العوار و اضحوکهٔ استغفار بنا بر تمثیل خود مخاطب نبیل بدان میماند که شخصی نوکر
خود را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت و بی ایمانی و دروغ او را معلوم نموده از
خانهٔ خود برآورده منادی در شهر گردانده که فلان نوکر را با من سر و کاری نیست من ذمه دار نیستم
و عهدهٔ معاملات او ندارم و او شخصی خائن و بی ایمان و دروغ گو می باشد از حالتش خبردار باید ماند و شخصی
ساده لوح از اعقاب همین شخص این همه مراتب را دانسته آن نوکر خائن نمکحرام دروغگو را معتمد علیه
خود سازد و موافق گفتهٔ این مکار بعض مطالبات اصل بسوی شخص غیر که اصلا این کاذب آثم غادر
خائن سر و کاری ندارد [illegible] زر معامله بلکه حقیقة از آن شخص غیر در خواستن آغاز نهد این ساده لوح
نزد عقلا در کمال مرتبهٔ سفاهت خواهد بود و تمثیل حقیقی و تشبیه تحقیقی احتجاج اهل حق بحدیث مدینة العلم
و انکار و جحود و اعراض و صدود مخاطب عنود و لدود از قبول این حدیث شریف و تمسک و تشبث
بخرافت باردهٔ ما صب الله الخ و سخافت بشعهٔ لوکان بعدی نبی الخ اینست که شخصی در
امری نزاع داشته باشد و برای اثبات دعوی خویش فرمان واجب الاذعان سلطانی

روایت ... روایت کرده ... روایت کرده ...

بلکه متواتر و قطعی الصدور باشد ستضیر و ... و انجام و قطع لسان خصم خود
بط خود ان خصم گرفته پیش کند و بشهادات حقه متکاثره ثابت نماید که خصم خود معترف
صدور و نفاذ این فرمان عالیشان می باشد و این شخص دیگر بجواب دعوی شخص سابق
جیائی اولا انکار ان فرمان پیش گیرد و هرگاه بیند که این امر پیش رفتنی نیست در دلالت ان بر مدعا
خصم خود کلام کند و هرگاه درین باب نیز بخیبت و خسار همکنار گردد ناچار بکید و سندهای جعلی بخط خود بر آورد
که عبارات رکیکه و مضامین مهمله آن خود شاهد عادل بر افتعال و تزویر ان بوده باشد و علاوه بر آن
شهود عدول که مسلم و مقبول خودش باشند شهادت کذب و زور بودنش هم بدهند و با اینهمه این شخص
دیگر از شخص اول بخواهد که این سندهای جعلی ویرا قبول کند و درین باب بسیر آید که اگر خط من معتبرست در بنا
اعتبار باید کرد و الا مقصد محجوجیت من نباید بود که بیک سند نوشته دست خود محجوج نمیشوم حقا که اینچنین
شخص نزد جمله عقلا و قاطبه علما در کمال مرتبه سفاهت و بلاهت و حماقت و صفاقت و رقاعت و
جلاعت خواهد بود و در هیچ وقت و هیچ عصر مطلوب مقلوب و مقصود منکوس او که در منتهای سخافت و
رکاکت و سماجت و بشاعت و شناعت و فظاعت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیک
بالتامل فی هذا البیان الشافی ولو کان یسیرا فقد وضح صدق قوله
تعالی ولا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا

قد تم الجزء الاول من مجلد حدیث مدینة العلم من مجلدات کتاب
عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار و بتمام هذا الجزء تم الکلام علی
ما تفوه به صاحب التحفة فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب
الامامة و سیاتی فی الجزء الاخر من هذا المجلد انشاء الله
تعالی الکلام علی ما اتی به غیر صاحب التحفة من
علماء اهل السنة فی هذا الباب و آخر دعوینا
ان الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا
محمد و اله الاکرمین

لتم هذا الکتاب المستطاب بید العاصی کلب حسین حشره الله مع محمد و آله
المصطفین فی مطبع مطلع الانوار باعتناء السید الاجل والسند الاکمل
مولانا السید مظفر حسین رحمه الله رب المشرقین عن طوارق الملوین

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مضامین و فوائد کتاب مستطاب عبقات الانوار مجلد حدیث مدینة العلم جزو اول